



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# با پیشوایان هدایتگر

نویسنده:

آیت الله علی حسینی میلانی

ناشر چاپی:

مرکز الحقایق الاسلامیه

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان



## فهرست

۵	فهرست
۳۹	با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره
۳۹	مشخصات کتاب
۴۰	جلد ۱
۴۰	اشاره
۴۴	فهرست نگاشته ها
۶۷	با پیشوایان هدایت گر
۶۹	سخن مرکز
۷۱	پیش گفتار
۷۵	بخش یکم: در سایه سار زیارت جامعه
۷۵	اشاره
۷۷	چیستی معنای زیارت
۷۹	زنده بودن امامان
۸۱	زیارت انبیا و حجت های الهی: زیارت خدا
۸۲	شبهه ای واهی
۸۴	هدف از زیارت
۸۵	چرایی تأکید فراوان بر زیارت
۸۶	معرفت و شناخت ائمه از دیدگاه روایات
۸۸	مقام صالحان و شایستگان
۹۰	آداب زیارت در مکتب اهل بیت
۹۲	زیارت جامعه کبیره
۹۲	سند زیارت جامعه کبیره
۹۳	صحت سند زیارت جامعه
۹۳	اشاره

۹۸	۱. علی بن احمد بن محمد دقاق
۹۸	۲. محمد بن احمد السنانی
۹۸	۳. علی بن عبدالله الوراق
۹۹	۴. حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام المکتب
۱۱۲	استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه
۱۱۹	بی نیازی زیارت جامعه از سند
۱۲۱	زیارت جامعه در گفتار دانشمندان
۱۲۷	غلو از دیدگاه روایات
۱۲۹	نه غلو و نه تقصیر
۱۳۲	غلو از دیدگاه علامه مجلسی
۱۳۸	شناخت حقیقی
۱۳۸	محورهای زیارت جامعه
۱۳۸	اشاره
۱۳۸	۱. سلام ها
۱۳۸	۲. شهادت ها
۱۳۹	۳. شهادت ثالثه
۱۳۹	۴. عرضه اعتقادات بر معصوم
۱۳۹	۵. دعا و توسل
۱۴۰	بخش دوم: سلام هایی از روی معرفت
۱۴۰	اشاره
۱۴۴	سلام بر شما ای خاندان نبوت.
۱۴۴	اشاره
۱۴۴	معنای سلام
۱۴۶	معنای اهل بیت
۱۴۸	چرا اهل بیت النبوة؟
۱۵۸	نبوت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا

- ۱۶۲ ..... جایگاه رسالت
- ۱۶۳ ..... محل آمد و شد فرشتگان
- ۱۶۷ ..... جایگاه فرود وحی
- ۱۶۷ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... چگونگی فرود آمدن وحی بر ائمه
- ۱۷۰ ..... معدن رحمت و مهرورزی
- ۱۷۰ ..... اشاره
- ۱۷۱ ..... رحمت الهی
- ۱۷۳ ..... رحمت الهی از دیدگاه قرآن
- ۱۷۵ ..... خازنان علم و دانش
- ۱۷۵ ..... اشاره
- ۱۷۵ ..... ارزش دانش
- ۱۷۶ ..... قبح تقدم مفضول بر فاضل
- ۱۷۶ ..... علم رسول الله نزد ائمه
- ۱۷۹ ..... علم غیب
- ۱۸۰ ..... حقایق قرآن
- ۱۸۳ ..... نهایت بردباری
- ۱۸۳ ..... اشاره
- ۱۸۳ ..... تفاوت حلم با صبر
- ۱۸۵ ..... نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا
- ۱۸۶ ..... حلم و بردباری امام حسن
- ۱۸۶ ..... اعتراف دشمن
- ۱۸۷ ..... حلم و بردباری دیگر ائمه
- ۱۸۷ ..... بنیان های کرامت و بزرگواری
- ۱۸۷ ..... اشاره
- ۱۸۸ ..... معنای کرم

- ۱۸۹ ..... منشأ شرافت
- ۱۹۰ ..... پیشوایان به سوی کمالات
- ۱۹۰ ..... اشاره
- ۱۹۰ ..... پیشوایان امت ها
- ۱۹۲ ..... اعتراف غاصبان ستم گر
- ۱۹۳ ..... امامت معنوی
- ۱۹۴ ..... صاحبان نعمت ها
- ۱۹۴ ..... اشاره
- ۱۹۶ ..... معنای ولی نعمت بودن
- ۱۹۸ ..... عنصرهای نیکان
- ۱۹۸ ..... اشاره
- ۱۹۹ ..... پیروان واقعی
- ۲۰۱ ..... اساس و ستون های خوبان
- ۲۰۲ ..... ائمه، ستون معرفت و عبادت
- ۲۰۶ ..... معنای سیاست و سیاست گذار
- ۲۰۶ ..... اشاره
- ۲۰۷ ..... معنای عباد
- ۲۱۳ ..... تجلی سیاست ائمه در زمان امام عصر
- ۲۱۴ ..... سیاست در علم و تربیت
- ۲۱۵ ..... پایه های استوار شهرها
- ۲۱۵ ..... اشاره
- ۲۲۱ ..... امان زمینیان
- ۲۲۲ ..... آثار معنوی وجود اهل بیت
- ۲۲۳ ..... آثار دیگر
- ۲۲۴ ..... توصیه هایی برای رسیدن به مرحله کمال
- ۲۲۶ ..... آثار وجودی ائمه بر موجودات دیگر

۲۲۹	درهای ایمان
۲۲۹	اشاره
۲۳۰	جایگاه رفیع ایمان
۲۳۵	معنای حقیقت دین
۲۳۷	علی باب الدین
۲۳۷	علی در آموزش
۲۳۹	علی باب فقه
۲۴۱	علی باب بهشت
۲۴۱	علی باب شهر دانش
۲۴۲	علی باب حکمت
۲۴۲	علی باب النبی
۲۴۳	علی باب الله
۲۴۳	اهل بیت و امتحان مردم
۲۴۵	امینان خدای رحمان
۲۴۵	اشاره
۲۴۵	معنای امانت
۲۴۶	امانت خدا نزد اهل بیت
۲۴۷	اضافه «امناء» به «الرحمان»
۲۵۰	اشاره ای به عصمت ائمه
۲۵۰	چگونگی امانت سپاری
۲۵۵	خلاصه دودمان پیامبران
۲۵۸	زیدگان فرستادگان
۲۵۹	عترت پیامبر
۲۵۹	اشاره
۲۶۰	واژه عترت
۲۶۱	پاسخ به شبهه

- ۲۶۸ ..... واژه «خیره»
- ۲۷۲ ..... معنای رب
- ۲۷۵ ..... منظور از عالمین
- ۲۷۷ ..... امامان هدایت گر
- ۲۷۷ ..... اشاره
- ۲۸۰ ..... انواع هدایت
- ۲۸۱ ..... برتری ائمه بر پیامبران
- ۲۸۵ ..... هدایت گر هر گروهی
- ۲۸۶ ..... اختلاف امت
- ۲۸۸ ..... چراغ های تاریکی
- ۲۸۸ ..... اشاره
- ۲۹۰ ..... تاریکی های معنوی
- ۲۹۲ ..... نگاهی به وصایای پیامبر خدا
- ۲۹۵ ..... پرچم های تقوا
- ۲۹۹ ..... صاحبان خرد در اعلا درجه
- ۳۰۰ ..... پناه گاه های خلاق
- ۳۰۷ ..... وارثان پیامبران
- ۳۰۷ ..... اشاره
- ۳۱۰ ..... ارث پیامبران الهی
- ۳۱۸ ..... نمونه های برتر
- ۳۲۳ ..... صاحبان دعوت نیکو
- ۳۲۳ ..... اشاره
- ۳۲۳ ..... معنای دعوت
- ۳۲۷ ..... معنای دعوت حسنی
- ۳۲۸ ..... حجت های خدا
- ۳۲۸ ..... اشاره

- ۳۳۰ ..... لزوم حجت به قاعده لطف
- ۳۳۳ ..... ائمه؛ حجت در دنیا
- ۳۳۴ ..... ائمه؛ حجت در عالم قبل
- ۳۳۵ ..... ائمه؛ حجت در عالم آخرت
- ۳۳۷ ..... جایگاه های شناخت خدا
- ۳۴۱ ..... جایگاه های برکت خدا
- ۳۴۱ ..... اشاره
- ۳۴۲ ..... معنای برکت
- ۳۴۴ ..... معدن های حکمت الهی
- ۳۴۴ ..... اشاره
- ۳۴۴ ..... معنای حکمت
- ۳۴۸ ..... سرفصل های حکمت
- ۳۴۹ ..... حافظان سر خدا
- ۳۵۴ ..... حاملان کتاب الهی
- ۳۵۴ ..... اشاره
- ۳۵۷ ..... منظور از کتاب خدا
- ۳۶۰ ..... اوصیای پیامبر خدا
- ۳۶۰ ..... اشاره
- ۳۶۳ ..... ضرورت وجود وصی پیامبر در هر زمان
- ۳۶۶ ..... ضرورت وجود وصی در اسلام
- ۳۶۷ ..... دوازده امام؛ اوصیای رسول الله
- ۳۷۴ ..... وصی؛ لقب امیر مؤمنان
- ۳۸۰ ..... ذریه رسول خدا
- ۳۸۰ ..... اشاره
- ۳۸۰ ..... ذریه در لغت و عرف
- ۳۸۲ ..... اولاد پیامبر خدا و آیه مباهله

- ۳۸۴ ..... انکار دشمنان
- ۳۸۹ ..... اضافه واژه «ذریه» به «رسول الله»
- ۳۹۲ ..... فراخوانان به سوی خدا
- ۳۹۲ ..... اشاره
- ۳۹۳ ..... هدایت گران به سوی خدا
- ۳۹۳ ..... امام حسن و هدایت مرد شامی
- ۳۹۸ ..... روش های دعوت مردم
- ۳۹۹ ..... رسانندگان به مرضات خدا
- ۳۹۹ ..... اشاره
- ۴۰۲ ..... خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول؛ ص ابتغاء مرضات الله ر بوده
- ۴۰۳ ..... فرق دلیل با هادی
- ۴۰۵ ..... استواران در امر خدا
- ۴۰۵ ..... اشاره
- ۴۰۷ ..... معنای «امر الله»
- ۴۰۹ ..... کاملان در محبت خدا
- ۴۰۹ ..... اشاره
- ۴۱۰ ..... معنای محبت خداوند
- ۴۱۵ ..... محبوب خدا و پیامبرش
- ۴۱۷ ..... چرا محبت خدا؟
- ۴۱۸ ..... خالصان در توحید خدا
- ۴۱۸ ..... اشاره
- ۴۱۹ ..... معرفت خدا
- ۴۲۰ ..... اخلاص در عبادت
- ۴۲۰ ..... اخلاص در توحید
- ۴۲۳ ..... آشکار کنندگان امر و نهی الهی
- ۴۲۳ ..... اشاره



۴۲۳	راه های معلوم شدن احکام
۴۲۸	ولایت ائمه بر احکام شرعی
۴۳۵	دیدگاه بزرگان و دانشمندان
۴۳۵	اشاره
۴۳۷	دیدگاه وحید بهبهانی
۴۳۷	دیدگاه شیخ بحرانی
۴۳۸	دیدگاه سید عبدالله شیر
۴۳۸	دیدگاه شیخ محمد حسن نجفی
۴۳۹	دیدگاه مجلسی اول و دوم
۴۳۹	دیدگاه مرحوم آقای گلپایگانی
۴۴۰	بندگان گرامی خدا
۴۴۰	اشاره
۴۴۱	کرم در قرآن مجید
۴۴۴	اندیشه ای در آیه
۴۴۴	اشاره
۴۴۵	۱. عصمت ائمه
۴۴۵	۲. علم ائمه
۴۴۶	۳. عمل و کردار ائمه
۴۴۷	۴. شفاعت ائمه
۴۵۱	مناقضی دیگر
۴۵۱	امامان دعوت گر
۴۵۲	پیشوایان هدایت گر
۴۵۵	سروران صاحب اختیار
۴۵۷	مدافعان حمایت گر
۴۵۹	اهل الذکر
۴۶۳	صاحبان امر

۴۶۶	ذخیره الهی
۴۶۸	برگزیدگان الهی
۴۶۸	حزب الله
۴۷۵	جایگاه علم خدا
۴۷۶	حجت های الهی
۴۸۱	راه خدا
۴۹۱	نور خدا
۴۹۲	برهان های الهی
۴۹۵	بخش سوم: گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او
۴۹۵	اشاره
۴۹۷	در محضر معصوم
۴۹۷	شهادت نخست
۴۹۷	اشاره
۵۰۲	کلمه «وحدہ»
۵۰۳	کلمه «لا شریک له»
۵۰۳	شهادت فرشتگان
۵۰۶	صاحبان علم
۵۰۸	خدای عزیز و حکیم
۵۰۹	شهادت دوم
۵۰۹	اشاره
۵۰۹	پیامبر بنده خداست
۵۱۳	رسالت هدایت گر
۵۱۶	آیین همگانی
۵۱۸	جلد ۲
۵۱۸	مشخصات کتاب
۵۱۹	اشاره

۵۲۳	فهرست نگاشته ها
۵۴۲	بخش چهارم: امامت و امام شناسی
۵۴۲	اشاره
۵۴۶	سخنی در شهادت سوم
۵۵۰	رشد یافتگان
۵۵۴	هدایت شدگان
۵۵۵	معصومان
۵۵۵	گرامیان
۵۵۷	مقربان درگاه خدا
۵۵۹	پرهیزکاران
۵۵۹	اشاره
۵۶۱	تقوا چیست؟
۵۶۱	مراتب تقوا
۵۶۶	راستگویان
۵۶۶	اشاره
۵۶۸	نکاتی ارزنده
۵۶۸	اشاره
۵۶۸	نکته یکم، عصمت
۵۶۸	نکته دوم، وجود صادقان
۵۶۹	نکته سوم، وجود معصوم
۵۶۹	نکته چهارم، سخنی با فخر رازی
۵۷۴	برگزیدگان
۵۷۴	اشاره
۵۸۰	اصطفاء در لغت
۵۸۷	اطاعت کنندگان از خدا
۵۸۷	اشاره

- اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند ..... ۵۸۹
- از دیگر آثار اطاعت ..... ۵۹۱
- قائمان به امر خدا ..... ۵۹۲
- عاملان به اراده خدا ..... ۵۹۷
- پیروزمندان به کرامت خدا ..... ۵۹۸
- برگزیده شدگان به علم خدا ..... ۶۰۲
- اشاره ..... ۶۰۲
- کلمه «صطفاء» ..... ۶۰۲
- پسندیده شدگان برای غیب ..... ۶۱۰
- برگزیدگان برای سر خدا ..... ۶۱۴
- اشاره ..... ۶۱۴
- معانی متعدد کلمه «سر» ..... ۶۱۵
- اشاره ..... ۶۱۵
- معنای یکم؛ رازداران خدا ..... ۶۱۷
- معنای دوم؛ راز خدا ..... ۶۲۱
- معنای سوم؛ مستقر خدا ..... ۶۲۳
- برگزیده شدگان به قدرت خدا ..... ۶۲۵
- اشاره ..... ۶۲۵
- نکاتی ارزشمند ..... ۶۲۷
- واژه «جتباء» در قرآن ..... ۶۲۸
- «بقدرته» یعنی چه؟ ..... ۶۳۷
- عزت و هدایت گری ..... ۶۳۹
- اشاره ..... ۶۳۹
- عزت مطلق ..... ۶۴۰
- ائمه و عزت حقیقی ..... ۶۴۱
- ویزگی های عزت حقیقی ..... ۶۴۳

- ۶۴۵ ----- عزت و هدایت
- ۶۴۶ ----- گزینش و هدایت
- ۶۵۲ ----- هدایت چیست؟
- ۶۵۳ ----- مخصوصان به برهان
- ۶۵۳ ----- اشاره
- ۶۵۳ ----- برهان یعنی چه؟
- ۶۵۴ ----- رب یعنی چه؟
- ۶۵۵ ----- محصل معنا
- ۶۵۵ ----- برهان از نظر مصداقی
- ۶۵۸ ----- برگزیدگان برای نور خدا
- ۶۵۸ ----- اشاره
- ۶۵۹ ----- نور از نظر مصداقی
- ۶۶۴ ----- تأییدشدگان به روح
- ۶۷۲ ----- خلفای خدا در زمین
- ۶۷۲ ----- اشاره
- ۶۷۹ ----- رضا یعنی چه؟
- ۶۸۰ ----- حجت های الهی
- ۶۸۰ ----- اشاره
- ۶۸۱ ----- «بریه» یعنی چه؟
- ۶۸۸ ----- نکات ارزنده
- ۶۸۹ ----- یاوران دین خدا
- ۶۹۰ ----- حافظان سر خدا
- ۶۹۱ ----- خازنان علم خدا
- ۶۹۱ ----- ودیعه داران حکمت خدا
- ۶۹۱ ----- بیان گران وحی خدا
- ۶۹۲ ----- پایه های توحید خدا

- ۶۹۲ ..... اشاره
- ۶۹۳ ..... از روایات رکن بودن ائمه
- ۶۹۴ ..... اقرار به یگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه
- ۶۹۵ ..... اگر ما(اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا شناخته نمی شد.
- ۶۹۶ ..... شاهدان بر خلق خدا
- ۶۹۸ ..... راهنمایان بندگان
- ۶۹۸ ..... اشاره
- ۷۰۰ ..... نشانه های روشن شهرها
- ۷۰۰ ..... راهنمایان راه خدا
- ۷۰۱ ..... عصمت ائمه
- ۷۰۱ ..... اشاره
- ۷۰۲ ..... عصمت در لغت
- ۷۰۶ ..... عصمت در اصطلاح
- ۷۰۹ ..... بررسی حقیقت عصمت
- ۷۱۲ ..... اعطایی بودن عصمت
- ۷۱۵ ..... آیا عصمت دارای مراتب است؟
- ۷۱۶ ..... سخنی درباره آیه تطهیر
- ۷۱۸ ..... آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟
- ۷۱۹ ..... چگونگی دلالت آیه بر عصمت
- ۷۱۹ ..... اهل بیت چه کسانی هستند؟
- ۷۲۹ ..... پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء
- ۷۳۵ ..... نکاتی درباره سند حدیث کساء
- ۷۴۰ ..... نقش ائمه علیهم السلام در برابر مقامات اعطایی الاهی
- ۷۴۰ ..... اشاره
- ۷۴۲ ..... مقدمه
- ۷۴۵ ..... تعظیم کنندگان جلال خدا

- بزرگ شمارندگان شأن خدا ..... ۷۴۶
- اشاره ..... ۷۴۶
- شأن چیست؟ ..... ۷۴۶
- تمجید کنندگان کرم خدا ..... ۷۴۷
- ذاکران همیشگی ..... ۷۴۸
- اشاره ..... ۷۴۸
- راه های رسیدن به خدا ..... ۷۵۵
- تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا ..... ۷۵۶
- اشاره ..... ۷۵۶
۱. مرحله پیمان الاهی ..... ۷۵۷
- اشاره ..... ۷۵۷
- نکاتی از روایات عالم ذر ..... ۷۶۰
۲. مرحله دعوت به پیمان ..... ۷۶۱
- اشاره ..... ۷۶۱
- فرق بین عهد و عقد ..... ۷۶۴
- پند دهندگان در نهان و آشکار ..... ۷۶۵
- فراخوانان به راه خدا ..... ۷۶۶
- جان نثاران در رضای خدا ..... ۷۶۹
- صابران بر مصائب ..... ۷۷۰
- مواتیق دیگر و فضایی مهم ..... ۷۷۹
- برپا کنندگان نماز ..... ۷۸۰
- اشاره ..... ۷۸۰
- نماز از دیدگاه قرآن ..... ۷۸۵
- ائمه و نماز ..... ۷۸۹
- پردازندگان زکات ..... ۷۹۹
- امرکنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر ..... ۸۰۳

- اشاره - ۸۰۳
- تفقه در دین یعنی چه؟ - ۸۰۴
- چرا سه بعد؟ - ۸۰۶
- جهادگران حقیقی - ۸۰۸
- جهاد در قرآن و روایات - ۸۰۹
- اشاره - ۸۰۹
- معنای «حق الجهاد» - ۸۱۷
- حق یعنی چه؟ - ۸۱۷
- سه گروه در رابطه با ائمه - ۸۲۳
- اعراض کنندگان از ائمه - ۸۲۴
- اشاره - ۸۲۴
- «مروق» در لغت - ۸۲۶
- ملازمان با ائمه - ۸۲۸
- کوتاهی کنندگان در حق ائمه - ۸۳۵
- جهالت مردم درباره اهل بیت - ۸۳۷
- فقط اهل بیت حق اند - ۸۴۲
- اشاره - ۸۴۲
- حق یعنی چه؟ - ۸۴۴
- حق از دیدگاه قرآن - ۸۴۵
- حق با علی است - ۸۵۲
- نگاهی به دانش حضرت امیر - ۸۵۶
- اهل حق چه کسانی هستند؟ - ۸۵۷
- میراث داران نبوت - ۸۵۹
- محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه - ۸۶۰
- نکاتی ارزشمند - ۸۶۱
- اشاره - ۸۶۱



- ۸۶۴ ..... یک بحث قرآنی
- ۸۷۷ ..... حالات شگفت ائمه
- ۸۸۱ ..... مقام اختصاصی در روز قیامت
- ۸۸۳ ..... فصل الخطاب نزد کیست؟
- ۸۸۳ ..... اشاره
- ۸۸۴ ..... فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث
- ۸۹۱ ..... جایگاه آیات الاهی
- ۸۹۱ ..... اشاره
- ۸۹۴ ..... مصادیق آیات الاهی
- ۸۹۴ ..... اشاره
- ۸۹۴ ..... الف.قرآن مجید
- ۸۹۵ ..... ب.معجزه ها
- ۸۹۵ ..... ج.کتاب های آسمانی
- ۸۹۷ ..... جایگاه اوامر حتمی الاهی
- ۸۹۸ ..... جایگاه نور الاهی
- ۹۰۲ ..... تفویض امر الاهی
- ۹۰۲ ..... اشاره
- ۹۰۲ ..... ائمه و ولایت در احکام
- ۹۰۴ ..... شارع کیست؟
- ۹۱۰ ..... دیدگاه علما
- ۹۱۲ ..... پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند
- ۹۱۲ ..... اشاره
- ۹۱۳ ..... ولاء یعنی چه؟
- ۹۱۴ ..... نکته ای قابل ذکر
- ۹۱۵ ..... دو راه اساسی
- ۹۱۵ ..... اشاره

۹۱۵	راه خدا
۹۱۶	راه شیطان
۹۱۹	ائمه و ولایت بر اموال و انفس
۹۲۰	دلیل های ولایت تشریحی از قرآن
۹۲۰	اشاره
۹۲۰	دلیل یکم [آیه ای که بیان گر ولایت تشریحی است]
۹۲۰	اشاره
۹۲۲	اقرار مفسرین عامه
۹۲۵	دلیل دوم [آیه ولایت]
۹۲۸	دلیل سوم [آیه طاعت]
۹۳۴	ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث
۹۳۴	اشاره
۹۳۴	ولایت تشریحی در حدیث ولایت
۹۳۵	حدیث ولایت به روایت احمد
۹۳۶	حدیث ولایت به روایت ترمذی
۹۳۷	حدیث ولایت به روایت طبری
۹۳۸	حدیث ولایت به روایت طبرانی
۹۴۰	ولایت تشریحی و حدیث وهب
۹۴۱	ولایت تشریحی در حدیثی دیگر
۹۴۳	مهرورزی به ائمه اهل بیت
۹۴۴	تمسک جویندگان به ائمه
۹۴۵	جلد ۳
۹۴۵	مشخصات کتاب
۹۴۶	اشاره
۹۵۰	فهرست مطالب
۹۶۲	ادامه بخش چهارم: امامت و امام شناسی

- ۹۶۲ ..... اشاره
- ۹۶۶ ..... شاه راه هدایت
- ۹۶۹ ..... صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟
- ۹۷۰ ..... صفات اهل صراط مستقیم
- ۹۷۴ ..... نکته جالب
- ۹۷۵ ..... قرآن و صراط بودن
- ۹۷۷ ..... نمونه ای از پرورش یافتگان ائمه
- ۹۷۸ ..... گواهان سرای فانی
- ۹۸۴ ..... ارتباط بین ائمه و امت های پیشین
- ۹۸۶ ..... دو نکته جالب
- ۹۹۲ ..... صحابی کیست؟
- ۹۹۳ ..... آیا فرشتگان نیز گواهند؟
- ۹۹۴ ..... نکته مهم
- ۹۹۶ ..... تکالیف شرعی و رحمت الاهی
- ۹۹۷ ..... بعث رسول و رحمت الاهی
- ۹۹۸ ..... ائمه رحمت الاهی هستند
- ۹۹۸ ..... نعمت هدایت توسط امام
- ۱۰۰۰ ..... نعمت امان و مغفرت به توسط امام
- ۱۰۰۳ ..... رحمت عام
- ۱۰۰۴ ..... رحمت خاص
- ۱۰۰۸ ..... نشانه ای در گنج
- ۱۰۰۹ ..... نکته ای جالب
- ۱۰۱۳ ..... چرا علامت مخزون؟
- ۱۰۱۵ ..... امانت حفظ شده
- ۱۰۲۰ ..... باب آزمایش
- ۱۰۲۴ ..... چرا امتحان؟

- تذکر ..... ۱۰۳۰
- فراخوانان به سوی خدا ..... ۱۰۳۷
- ائمه و مقام تسلیم ..... ۱۰۳۹
- راهنمایان به سوی خدا ..... ۱۰۴۰
- عاملان به امر الاهی ..... ۱۰۴۰
- حاکمان به قول خدا ..... ۱۰۴۱
- ثمره پیروی از ائمه ..... ۱۰۴۴
- نتیجه دشمنی با ائمه ..... ۱۰۵۱
- منکران گمراه ..... ۱۰۵۳
- نتیجه جدایی از ائمه ..... ۱۰۵۵
- ثمره چنگ زندگان ..... ۱۰۵۶
- ایمن شوندگان ..... ۱۰۵۷
- سلامتی تصدیق کنندگان ..... ۱۰۵۹
- هدایت یافتگان ..... ۱۰۶۰
- پاداش پیروان و سزای مخالفان ..... ۱۰۶۱
- فرق بین دو کلمه «مأوی» و «مئوی» ..... ۱۰۶۴
- منکران کفرورز ..... ۱۰۶۵
- سزای تکذیب کنندگان ..... ۱۰۷۲
- گواهی به مقامات والای امامان ..... ۱۰۷۳
- سرشت واحد ..... ۱۰۷۴
- آفرینش نوری ائمه ..... ۱۰۷۸
- آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت ..... ۱۰۷۹
- آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی ..... ۱۰۸۷
- اشاره به فوایدی مهم ..... ۱۰۹۹
- سخنی درباره عرش ..... ۱۱۰۰
- اسامی نوشته شده بر عرش الاهی ..... ۱۱۰۲

- ۱۱۱۳ ..... مَنّت بر زمینیان
- ۱۱۱۳ ..... مَنّت یعنی چه؟
- ۱۱۱۳ ..... اقسام سه گانه مَنّت
- ۱۱۱۶ ..... خانه های با رفعت و جلالت
- ۱۱۱۸ ..... خانه های اهل بیت از دیدگاه روایات
- ۱۱۲۶ ..... پیمان الاهی
- ۱۱۳۰ ..... صلوات یعنی چه؟
- ۱۱۳۲ ..... پیمان بر ولایت در روایات
- ۱۱۳۷ ..... صلوات، همان تجدید عهد
- ۱۱۳۸ ..... دشمنان اهل بیت و مبارزه با شعائر
- ۱۱۴۰ ..... چگونگی صلوات فرستادن
- ۱۱۴۲ ..... حلال زادگان
- ۱۱۴۵ ..... آثار دیگر صلوات
- ۱۱۴۸ ..... اثری دیگر
- ۱۱۴۹ ..... گرامی ترین جایگاه
- ۱۱۵۱ ..... برتری ائمه بر پیامبران گذشته
- ۱۱۵۵ ..... افضلیت ائمه و حدیث تشبیه
- ۱۱۶۰ ..... برتری دیگر
- ۱۱۶۲ ..... جایگاه والا
- ۱۱۶۳ ..... ظهور مقام ائمه بر سایر خلائق
- ۱۱۶۶ ..... شناخت فراگیر
- ۱۱۶۶ ..... نور فراگیر
- ۱۱۶۹ ..... جایگاه راستی
- ۱۱۷۰ ..... مقام ثابت
- ۱۱۷۰ ..... منزلت بالاتر
- ۱۱۷۱ ..... قرب منزلت

- چرا تفصیل؟ ..... ۱۱۷۱
- بخش پنجم: بیان و عرضه اعتقادات ..... ۱۱۷۴
- اشاره ..... ۱۱۷۴
- مقدمه ..... ۱۱۷۸
- منتها درجه ارادت ..... ۱۱۸۰
- ولایت و برائت ..... ۱۱۸۳
- عرضه ایمان ..... ۱۱۸۴
- تحقق ایمان با برائت ..... ۱۲۰۰
- حُب و بغض اهل بیت در روایات ..... ۱۲۰۱
- اشاره ..... ۱۲۰۱
۱. پاداش محب ..... ۱۲۰۲
۲. امیر خوبان ..... ۱۲۰۳
۳. ادعای دروغ ..... ۱۲۰۴
۴. خوشا به حال محبتان ..... ۱۲۰۴
۵. مؤمن و منافق ..... ۱۲۰۵
۶. ملاک شناخت منافقان ..... ۱۲۰۷
۷. مبغضان در روز رستاخیز ..... ۱۲۰۸
۸. مبغضان و ورود به آتش ..... ۱۲۰۸
۹. بغض علی همان بغض رسول خدا ..... ۱۲۰۹
۱۰. محاربه با رسول خدا ..... ۱۲۱۰
۱۱. دشمن علی دشمن رسول خدا ..... ۱۲۱۱
۱۲. حدیثی شگفت ..... ۱۲۱۲
۱۳. مبغض و مرگ یهودیت ..... ۱۲۱۴
۱۴. علی باب حطّه ..... ۱۲۱۵
- فوایدی ارزشمند ..... ۱۲۱۵
- سکوت کافی نیست ..... ۱۲۱۶

- آگاهان از شأن ائمه - - - - - ۱۲۲۰
- دوستی با دوستان ائمه - - - - - ۱۲۲۰
- عارفان به حقوق اهل بیت - - - - - ۱۲۲۶
- اقرار به فضایل - - - - - ۱۲۲۷
- پذیرش علوم اهل بیت - - - - - ۱۲۲۸
- پرده عهد و پیمان - - - - - ۱۲۳۲
- دولت حضرت مهدی و رجعت - - - - - ۱۲۳۵
- دیدگاه قرآن - - - - - ۱۲۳۷
- بحثی کوتاه درباره رجعت - - - - - ۱۲۴۱
- رجعت از دیدگاه علما - - - - - ۱۲۴۲
- رجعت در قرآن - - - - - ۱۲۴۷
- رجعت در روایات - - - - - ۱۲۵۲
- رجعت در دعاها و زیارات - - - - - ۱۲۵۵
- رجعت در ائمت های پیشین - - - - - ۱۲۵۶
- شبهه ای در استدلال به احادیث - - - - - ۱۲۶۲
- وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم - - - - - ۱۲۶۵
- اسامی برخی از قاتلان به رجعت - - - - - ۱۲۶۷
- چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟ - - - - - ۱۲۷۲
- بحثی کوتاه درباره ظهور و دولت امام عصر - - - - - ۱۲۷۵
- چگونگی تکلیف در عصر ظهور - - - - - ۱۲۷۷
- سخنی در انتظار - - - - - ۱۲۷۹
- فرمان بردار امر شما - - - - - ۱۲۸۳
- سه عقیده دیگر - - - - - ۱۲۸۳
- پناهندگان به شما - - - - - ۱۲۸۴
- زیارت کنندگان ائمه - - - - - ۱۲۸۵
- سخنی در زیارت قبور - - - - - ۱۲۸۶

- ۱۲۸۷ ----- زیارت قبر رسول خدا در روایات
- ۱۲۸۸ ----- صحابه و بوسیدن قبر پیامبر
- ۱۲۹۱ ----- زیارت قبور در روایات
- ۱۲۹۲ ----- زیارت قبور در اقوال علما
- ۱۲۹۳ ----- علمای اهل سنت و سیره زیارت
- ۱۲۹۴ ----- نگاهی به برکات مشاهد مقدسه
- ۱۲۹۶ ----- پناه آوردگان به قبور ائمه
- ۱۲۹۷ ----- دو نمونه تاریخی
- ۱۲۹۹ ----- قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات
- ۱۳۰۰ ----- پناهندگی به حرم ها و حکم شرعی آن
- ۱۳۰۲ ----- شفیع قرار دهندگان ائمه
- ۱۳۰۲ ----- شفاعت چیست؟
- ۱۳۰۵ ----- مقام ولایت
- ۱۳۰۶ ----- مقام عزت
- ۱۳۰۶ ----- مقام قدرت
- ۱۳۰۶ ----- مقام علم غیب
- ۱۳۰۷ ----- مقام محمود
- ۱۳۲۱ ----- شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی
- ۱۳۲۴ ----- مطالبی در مورد «قرب إلى الله»
- ۱۳۳۰ ----- توسل به پیامبر اکرم
- ۱۳۳۳ ----- توسل به ائمه اطهار
- ۱۳۳۶ ----- نزدیک ترین وسیله به سوی خدا
- ۱۳۳۷ ----- وسیله و دیدگاه اهل سنت
- ۱۳۳۷ ----- نقد دیدگاه اهل سنت
- ۱۳۳۸ ----- راه های تقرب به خدا
- ۱۳۳۹ ----- نزدیک ترین راه تقرب



۱۳۳۹	همه خواسته ها و حاجات
۱۳۴۲	اعتقادات دیگر
۱۳۴۷	واگذاری امور به ائمه
۱۳۴۹	تسلیم قلبی و پیروی قطعی
۱۳۵۱	احیایگران دین الاهی
۱۳۵۲	ائمه احیایگران دین خدا
۱۳۵۴	شأن ائمه در اسلام
۱۳۵۵	ائمه و مبارزه با باطل
۱۳۵۷	مبارزه در جبهه توحید
۱۳۶۱	جبر و اختیار و داستانی شنیدنی
۱۳۶۳	جبهه صوفیه و غالیان
۱۳۶۳	جبهه قیاس
۱۳۶۴	جبهه احکام
۱۳۶۷	امام هادی و دعای باران مسیحیان
۱۳۶۸	دوران غیبت و داستان انار
۱۳۶۸	دوران امام مهدی و احیای دین
۱۳۷۲	نگاهی به عملکرد خلفای جور
۱۳۷۶	دو مورد مهم در احیای دین
۱۳۸۱	وظیفه ما در دوران غیبت
۱۳۸۲	همراهی با ائمه
۱۳۸۵	جلد ۴
۱۳۸۵	مشخصات کتاب
۱۳۸۶	اشاره
۱۳۹۰	فهرست مطالب
۱۴۰۰	ادامه بخش پنجم: بیان و عرضه انتقادات
۱۴۰۰	اشاره

- ولایت ..... ۱۴۰۴
- أَمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آجِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ؛ ..... ۱۴۰۴
- برائت ..... ۱۴۰۶
- وَتَبَرَّتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَغْدَائِكُمْ؛ ..... ۱۴۰۶
- اشاره ..... ۱۴۰۶
- واژگان برائت و بیزاری در قرآن ..... ۱۴۱۰
- اشاره ..... ۱۴۱۰
۱. واژه برائت ..... ۱۴۱۱
۲. واژه کفر ..... ۱۴۱۱
۳. واژه اجتناب ..... ۱۴۱۲
۴. واژه لعن ..... ۱۴۱۸
- جبت و طاغوت یعنی چه؟ ..... ۱۴۲۰
- اشاره ..... ۱۴۲۰
- وَمِنَ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ؛ ..... ۱۴۲۰
- اشاره ..... ۱۴۲۰
- نکاتی ارزشمند ..... ۱۴۲۱
- شاهدی از قرآن و روایات ..... ۱۴۲۴
- شیاطین به چه معناست؟ ..... ۱۴۲۸
- وَالشَّيَاطِينَ وَحِزْبِهِمْ؛ ..... ۱۴۲۸
- اشاره ..... ۱۴۲۸
- حزب یعنی چه؟ ..... ۱۴۲۹
- بیزاری از ستمگران به اهل بیت ..... ۱۴۳۳
- الظَّالِمِينَ لَكُمْ؛ ..... ۱۴۳۳
- منکران حق ائمه ..... ۱۴۳۶
- وَالْجَاحِدِينَ لِحَقِّكُمْ؛ ..... ۱۴۳۶
- مارقان از ولایت ائمه ..... ۱۴۳۸

- ۱۴۳۸ ..... وَالْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِكُمْ؛
- ۱۴۴۳ ..... غاصبان ارث ائمه
- ۱۴۴۳ ..... وَالْغَاصِبِينَ لِإِزْتِكُمْ؛
- ۱۴۴۳ ..... اشاره
- ۱۴۴۵ ..... بحثی کوتاه درباره فدک
- ۱۴۴۹ ..... تردیدگران به ائمه
- ۱۴۴۹ ..... وَالشَّاكِينَ فِيكُمْ؛
- ۱۴۵۰ ..... انحراف از ائمه
- ۱۴۵۰ ..... وَالْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ؛
- ۱۴۵۰ ..... ولیجه یعنی چه؟
- ۱۴۵۰ ..... وَمِنْ كُلِّ وَليجَةٍ دُونَكُمْ؛
- ۱۴۵۲ ..... پیشوایان به سوی آتش
- ۱۴۵۲ ..... وَمِنَ الْاَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ؛
- ۱۴۵۶ ..... بخش ششم: دعا و توسل
- ۱۴۵۶ ..... اشاره
- ۱۴۶۶ ..... دعا و ثنا
- ۱۴۶۶ ..... اشاره
- ۱۴۶۶ ..... درخواست ثبات
- ۱۴۶۶ ..... فَتَبَتَّنِي اللّٰهُ اَبْدًا مَا حَيَّيْتُ؛
- ۱۴۷۸ ..... استواری در دین
- ۱۴۷۸ ..... فَتَبَتَّنِي اللّٰهُ اَبْدًا مَا حَيَّيْتُ... وَدِينِكُمْ.
- ۱۴۷۹ ..... توفیق بر فرمانبرداری
- ۱۴۷۹ ..... وَوَقَفَّنِي لِطَاعَتِكُمْ؛
- ۱۴۸۴ ..... درخواست رزق شفاعت
- ۱۴۸۴ ..... وَرَزَقَنِي شَفَاعَتِكُمْ؛
- ۱۴۸۵ ..... شفاعت یعنی چه؟

- ۱۴۸۹ ----- بهترین پیروان
- ۱۴۸۹ ----- وَجَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ؛
- ۱۴۹۴ ----- پیروی از آثار -
- ۱۴۹۴ ----- وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آثَارَكُمْ؛
- ۱۴۹۷ ----- گام نهادن در راه اهل بیت
- ۱۴۹۷ ----- وَيَسْلُكَ سَبِيلَكُمْ؛
- ۱۴۹۸ ----- وَيَهْتَدِي بِهُدْيِكُمْ؛
- ۱۵۰۲ ----- حشر در ردیف اهل بیت
- ۱۵۰۲ ----- وَيُحْشَرُ فِي زُمْرَتِكُمْ؛
- ۱۵۰۸ ----- وَيَكُونُ فِي رَجْعَتِكُمْ؛
- ۱۵۰۹ ----- وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيَشْرَفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيَمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ؛
- ۱۵۱۰ ----- وَيَقْرَأُ عَيْتُهُ عَدَا بُرُؤَيْتِكُمْ؛
- ۱۵۱۲ ----- تذکر
- ۱۵۱۲ ----- اشاره
- ۱۵۱۲ ----- ۱. ثبات
- ۱۵۱۴ ----- ۲. طاعت
- ۱۵۱۴ ----- ۳. تبعیت
- ۱۵۱۵ ----- ۴. پیروی حتی در آداب و سنن
- ۱۵۱۵ ----- فدایی اهل بیت
- ۱۵۱۵ ----- يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي، مَنْ ارَادَ اللَّهُ بَدَاءَ بِكُمْ، وَمَنْ وَخَدَهُ قَبْلَ عُنُكِكُمْ، وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ؛
- ۱۵۱۸ ----- از اهل بیت به خدا رسیدن
- ۱۵۱۸ ----- مَنْ ارَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ؛
- ۱۵۱۸ ----- وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ؛
- ۱۵۱۸ ----- اشاره
- ۱۵۲۷ ----- معرفت خدا در روایات
- ۱۵۳۱ ----- ائمه و آغاز توحید

- ۱۵۳۱ ..... وَمَنْ وَحَدَّهُ قَبْلَ غَنُكُمُ؛
- ۱۵۳۷ ..... ناتوانی در ثنای ائمه
- ۱۵۳۷ ..... مَوَالِي لَا اِحْصَى ثَنَانَكُمْ، وَلَا اِبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنْ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ؛
- ۱۵۴۱ ..... نور برگزیدگان
- ۱۵۴۱ ..... وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهَدَاهُ الْأَبْرَارِ؛
- ۱۵۴۳ ..... حجت های جبار
- ۱۵۴۳ ..... وَحَجَجِ الْجَبَّارِ؛
- ۱۵۴۸ ..... آغاز و پایان به وسیله ائمه
- ۱۵۴۸ ..... بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبَكُمْ يَخْتِمُ؛
- ۱۵۶۱ ..... نکته مهم
- ۱۵۷۰ ..... نزول باران
- ۱۵۷۰ ..... وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ؛
- ۱۵۷۰ ..... وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛
- ۱۵۷۲ ..... زدودن غم و اندوه
- ۱۵۷۲ ..... وَبِكُمْ يُنَفِّسُ الْهُمَّ؛
- ۱۵۷۳ ..... برطرف کردن سختی
- ۱۵۷۳ ..... وَبِكُشِفِ الضُّرَّ؛
- ۱۵۷۶ ..... علم ائمه به آن چه توسط فرشتگان نازل شده
- ۱۵۷۶ ..... وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ؛
- ۱۵۸۴ ..... ائمه فرزندان رسول الله
- ۱۵۸۴ ..... وَأَلِيَّ جَدِّكُمْ بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ؛
- ۱۵۸۶ ..... آیا زیارت جامعه به ائمه اختصاص دارد؟
- ۱۵۸۷ ..... عنایات انحصاری
- ۱۵۸۷ ..... آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛
- ۱۵۹۴ ..... ولایت تکوینی ائمه اطهار
- ۱۵۹۴ ..... طَاطَا كُلُّ شَرِيفٍ لِمَشْرِفِكُمْ، وَيَخَعُ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِمَطَاعَتِكُمْ، وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِقَضَائِكُمْ، وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ؛

- ۱۵۹۷ ..... اقسام ولایت
- ۱۵۹۷ ..... اشاره
- ۱۵۹۸ ..... ولایت بر احکام
- ۱۶۰۰ ..... ولایت در امور شخصی
- ۱۶۰۱ ..... ولایت تکوینی
- ۱۶۰۱ ..... اشاره
- ۱۶۰۲ ..... وَخَضَعَ كُلُّ جَبَارٍ لِّفَضْلِكُمْ؛
- ۱۶۰۳ ..... وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِّكُمْ؛
- ۱۶۰۸ ..... ولایت تشریعی
- ۱۶۰۸ ..... اشاره
- ۱۶۱۲ ..... ولایت در روز غدیر
- ۱۶۱۶ ..... نور ائمه و روشنایی زمین
- ۱۶۱۶ ..... وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ؛
- ۱۶۲۰ ..... ولایت ائمه و رستگاری رستگاران
- ۱۶۲۰ ..... وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ؛
- ۱۶۲۴ ..... به سوی رضوان
- ۱۶۲۴ ..... بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرَّضْوَانِ؛
- ۱۶۲۶ ..... منکران ولایت
- ۱۶۲۶ ..... وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكُمْ غَضَبَ الرَّحْمَانِ؛
- ۱۶۲۸ ..... یاد ائمه
- ۱۶۲۸ ..... يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي ذَكَرْتُكُمْ فِي الدَّائِرِينَ؛
- ۱۶۳۲ ..... اسامی والا
- ۱۶۳۲ ..... وَأَسْمَاءُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ؛
- ۱۶۳۳ ..... اجساد، نفوس و آثار ائمه
- ۱۶۳۳ ..... وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ؛
- ۱۶۳۳ ..... وَأَزْوَاحُكُمْ فِي الْأَزْوَاحِ؛

- ۱۶۳۴ ..... وَأَنْفُسَكُمْ فِي النَّفُوسِ؛
- ۱۶۳۵ ..... وَأَنْتَارُكُمْ فِي الْأَنْتَارِ؛
- ۱۶۳۵ ..... قبرهای جاودان با برکت و نورانی
- ۱۶۳۵ ..... وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ؛
- ۱۶۳۶ ..... نام های شیرین
- ۱۶۳۶ ..... فَمَا اخْلَى اسْمَائِكُمْ؛
- ۱۶۳۷ ..... نفوس با کرامت
- ۱۶۳۷ ..... وَأَكْرَمَ أَنْفُسِكُمْ؛
- ۱۶۳۸ ..... شأن با عظمت
- ۱۶۳۸ ..... وَأَعْظَمَ شَأْنِكُمْ؛
- ۱۶۳۹ ..... مقام والا
- ۱۶۳۹ ..... وَأَجَلَّ حَظْرُكُمْ؛
- ۱۶۴۰ ..... وفای به عهد و صدق وعد
- ۱۶۴۰ ..... وَأَوْفَى عَهْدِكُمْ وَأَصْدَقَ وَعْدِكُمْ؛
- ۱۶۴۵ ..... سخنان نورانی
- ۱۶۴۵ ..... كَلَامِكُمْ نُورٌ؛
- ۱۶۵۰ ..... امر رشد یافته ائمه
- ۱۶۵۰ ..... وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ؛
- ۱۶۵۲ ..... سفارش به تقوا
- ۱۶۵۲ ..... وَوَصَّيْتِكُمْ التَّقْوَى؛
- ۱۶۵۵ ..... کارهای نیک
- ۱۶۵۵ ..... وَفَعَلْتُمْ الْخَيْرَ؛
- ۱۶۶۱ ..... احسان و نیکوکاری عادت شماست
- ۱۶۶۱ ..... وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ؛
- ۱۶۶۴ ..... سجایای بزرگوارانه
- ۱۶۶۴ ..... وَسَجِيَّتُكُمْ الْكَرَمُ؛

- شأن ائمه ..... ۱۶۷۰
- وَسَائِكُمْ الْحَقُّ وَالصَّدَقُ وَالرِّفْقُ؛ ..... ۱۶۷۰
- ائمه و صدق ..... ۱۶۷۲
- ائمه و رفق ..... ۱۶۷۳
- گفتار ائمه ..... ۱۶۷۸
- وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَسْمٌ؛ ..... ۱۶۷۸
- رای از روی آگاهی ..... ۱۶۷۹
- وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَجِلْمٌ وَحَزْمٌ؛ ..... ۱۶۷۹
- خیر تام ..... ۱۶۸۰
- إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَضَلَّهُ وَفَرَعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوِيَهُ وَمَنْتَهَا؛ ..... ۱۶۸۰
- ناتوانی در وصف ائمه ..... ۱۶۸۱
- بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي، كَيْفَ اصِفُ حَسَنَ ثَنَائِكُمْ وَأُخْصِي جَمِيلَ بِلَائِكُمْ؛ ..... ۱۶۸۱
- ائمه وسیله رهایی انسان ها ..... ۱۶۸۷
- وَبِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الدُّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُزُوبِ؛ ..... ۱۶۸۷
- وَأَنْقَذْنَا مِنْ شَفَا جُزْفِ الْهَلَكَاتِ وَمِنْ التَّارِ؛ ..... ۱۶۹۱
- ولایت ائمه سبب تعلیم الهی و صلاح دنیوی ..... ۱۶۹۲
- بِأَبِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي، بِمُؤَالَيْتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهَ مَعَالِمَ دِينِنَا؛ ..... ۱۶۹۲
- وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا؛ ..... ۱۶۹۴
- از دیگر برکات ولایت ائمه ..... ۱۶۹۴
- وَبِمُؤَالَيْتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَأَتَتْ الْفُرْقَةُ؛ ..... ۱۶۹۴
- ائمه و پذیرش اعمال ..... ۱۷۰۱
- وَبِمُؤَالَيْتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ؛ ..... ۱۷۰۱
- لزوم موذت به اهل بیت ..... ۱۷۰۷
- وَلَكُمْ الْمُؤَدَّةُ الْوَاجِبَةُ؛ ..... ۱۷۰۷
- درجه های والا ..... ۱۷۲۴
- وَالدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ؛ ..... ۱۷۲۴



- جایگاه پسندیده ..... ۱۷۲۶
- والمقام المَحْمُودُ؛ ..... ۱۷۲۶
- جایگاه معین و منزلت عظیم و... ..... ۱۷۲۸
- والمكان المَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّانُ الْكَبِيرُ وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ؛ ..... ۱۷۲۸
- درخواست از پروردگار ..... ۱۷۲۹
- رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ؛ ..... ۱۷۲۹
- دعای دیگر ..... ۱۷۳۲
- رَبَّنَا لَا تَرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا...؛ ..... ۱۷۳۲
- عرض حال به امام معصوم ..... ۱۷۳۶
- يَا وَلِيَّ اللَّهِ اِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ دُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا اِلَّا رِضَاكُمْ؛ ..... ۱۷۳۶
- فِيحَقِّقْ مِنِّي اَتَمَّتْكُمْ عَلَي سِرِّيهِ؛ ..... ۱۷۳۸
- وَأَسْتَرْعَاكُمْ اَمْرَ خَلْفِيهِ؛ ..... ۱۷۳۸
- وَقَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ؛ ..... ۱۷۳۹
- لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ دُنُوبِي؛ ..... ۱۷۳۹
- وَكُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ؛ ..... ۱۷۴۰
- خطاب به خدا ..... ۱۷۴۲
- اللَّهُمَّ اِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفَعَاءَ اقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْإِيْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي؛ ..... ۱۷۴۲
- فِيحَقِّقْهُمْ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيَّكَ؛ ..... ۱۷۴۲
- أَسْأَلُكَ اِنْ تُدْخِلْنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّقِهِمْ؛ ..... ۱۷۴۳
- وَفِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ أَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ ..... ۱۷۴۳
- وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛ ..... ۱۷۴۳
- فهرست ها ..... ۱۷۴۶
- اشاره ..... ۱۷۴۶
- آیه ها ..... ۱۷۴۸
- روایت ها ..... ۱۸۱۴
- سروده ها ..... ۱۸۹۶

۱۸۹۸ ----- گفتارها

۱۹۰۷ ----- کتاب نامه

۱۹۸۱ ----- درباره مرکز

## با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره

### مشخصات کتاب

عنوان قراردادی: زیارتنامه جامعه کبیره. شرح

عنوان و نام پدیدآور: با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/ علی حسینی میلانی؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر: قم: مرکز حقایق اسلامی 1388 -

مشخصات ظاهری: 4 ج.

فروست: مرکز حقایق اسلامی؛ 110؛ 132.

شابک: ج. 1. 978-600-5348-11-8؛ ج. 2. 978-6005348-31-6؛ ج. 3. 978-600-5348-57-6

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: ص.ع. به انگلیسی: Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت: ج. 2 (چاپ اول: 1389).

یادداشت: ج. 3 (چاپ اول: 1390) (فیا).

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع: زیارتنامه ها

شناسه افزوده: حسینی میلانی، علی 1326 -

شناسه افزوده: مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره: BP271/20422/ح54 1388

رده بندی دیویی: 297/777

شماره کتابشناسی ملی: 1829665

ص: 1

جلد 1

اشاره

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

جلد اول

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3



سخن مرکز 21

پیش گفتار 23

بخش یکم در سایه سار زیارت جامعه 27

چیستی معنای زیارت 29

زنده بودن امامان 31

زیارت انبیا و حجت های الهی؛ زیارت خدا 33

شبهه ای واهی 34

هدف از زیارت 36

چرایی تأکید فراوان بر زیارات 37

معرفت و شناخت ائمه از دیدگاه روایات 38

مقام صالحان و شایستگان 40

آداب زیارت در مکتب اهل بیت 42

ص: 5



زیارت جامعه کبیره 44

سند زیارت جامعه کبیره 44

صحت سند زیارت جامعه 45

استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه 63

بی نیازی زیارت جامعه از سند 70

زیارت جامعه در گفتار دانشمندان 72

غلو چیست؟ 78

غلو از دیدگاه روایات 78

نه غلو و نه تقصیر 80

غلو از دیدگاه علامه مجلسی 83

شناخت حقیقی 89

محورهای زیارت جامعه 89

بخش دوم سلام هایی از روی معرفت 91

السلام علیکم یا اهل بیت النبوة 95

معنای سلام 95

معنای اهل بیت 97

چرا «اهل بیت النبوة»؟ 99

نبوت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا 109

و موضع الرسالة 113

جایگاه رسالت 113

و مختلف الملائكة 114

محل آمد و شد فرشتگان 114

و مهبط الوحي 118

جایگاه فرود وحی 118

چگونگی فرود آمدن وحی بر ائمه 119

و معدن الرحمة 121

معدن رحمت و مهرورزی 121

رحمت الهی 122

رحمت الهی از دیدگاه قرآن 124

و خزان العلم 126

خازنان علم و دانش 126

ارزش دانش 126

قیح تقدم مفضول بر فاضل 127

علم رسول الله نزد ائمه 127

علم غیب 130

حقایق قرآن 131

و منتهی الحلم 134

نهایت بردباری 134

تفاوت حلم با صبر 134

پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری 135

نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا 136



- اعتراف دشمن 137
- حلم و بردباری دیگر ائمه 138
- و اصول الكرم 138
- بنیان های کرامت و بزرگواری 138
- معنای کرم 139
- منشأ شرافت 140
- و قادة الامم 141
- پیشوایان به سوی کمالات 141
- پیشوایان امت ها 141
- اعتراف غاصبان ستم گر 143
- امامت معنوی 144
- و أولیاء النعم 145
- صاحبان نعمت ها 145
- معنای ولی نعمت بودن 146
- و عناصر الأبرار 148
- عنصرهای نیکان 148
- پیروان واقعی 149
- و دعائم الأخیار 151
- اساس و ستون های خوبان 151
- ائمه، ستون معرفت و عبادت 152
- و ساسة العباد 156



معنای عباد 157

تجلی سیاست ائمه در زمان امام عصر 163

سیاست در علم و تربیت 164

و أركان البلاد 165

پایه های استوار شهرها 165

امان زمینیان 171

آثار معنوی وجود اهل بیت 172

آثار دیگر 173

توصیه هایی برای رسیدن به مرحله کمال 174

آثار وجودی ائمه بر موجودات دیگر 176

و أبواب الإيمان 179

درهای ایمان 179

جایگاه رفیع ایمان 180

معنای حقیقت دین 185

علی باب الدین 187

علی در آموزش 187

علی باب فقه 189

علی باب بهشت 191

علی باب شهر دانش 191

علی باب حکمت 192

علی باب النبي 192



اهل بيت و امتحان مردم 193

و امناء الرحمان 195

امينان خدای رحمان 195

معنای امانت 195

امانت خدا نزد اهل بيت 196

اضافه «امناء» به «الرحمان» 197

اشاره ای به عصمت ائمه 200

چگونگی امانت سپاری 200

و سلاله النبيين 205

خلاصه دو دمان پیامبران 205

و صفوة المرسلين 208

زبدگان فرستادگان 208

و عتره خيرة رب العالمين 209

عترت پیامبر 209

واژه عترت 210

واژه «خيرة» 218

معنای رب 222

منظور از عالمين 225

و رحمة الله و بركاته 226

السلام على ائمة الهدى و مصابيح الدجى و اعلام التقى 227

امامان هدايت گر 227





- برتری ائمه بر پیامبران 231
- هدایت گر هرگروهی 235
- اختلاف امت 236
- و مصابیح الدجی 238
- چراغ های تاریکی 238
- تاریکی های معنوی 240
- نگاهی به وصایای پیامبر خدا 242
- و اعلام التقی 245
- پرچم های تقوا 245
- و ذوی النهی و اولی الحجی 249
- صاحبان خرد در اعلا درجه 249
- و كهف الوری 250
- پناه گاه های خلائق 250
- و ورثة الأنبیاء 257
- وارثان پیامبران 257
- ارث پیامبران الهی 260
- و المثل الأعلى 268
- نمونه های برتر 268
- و الدعوة الحسنی 273
- صاحبان دعوت نیکو 273
- معنای دعوت 273



و حجج الله على أهل الدنيا و الآخرة و الأولى 278

حجت های خدا 278

لزوم حجت به قاعده لطف 280

ائمه؛ حجت در دنیا 283

ائمه؛ حجت در عالم قبل 284

ائمه؛ حجت در عالم آخرت 285

و رحمة الله و بركاته 286

السلام على محال معرفة الله 287

جایگاه های شناخت خدا 287

و مساكن بركة الله 291

جایگاه های برکت خدا 291

معنای برکت 292

و معادن حکمة الله 294

معدن های حکمت الهی 294

معنای حکمت 294

سر فصل های حکمت 298

و حفظة سر الله 299

حافظان سر خدا 299

و حملة كتاب الله 304

حاملان كتاب الهی 304

منظور از كتاب خدا 307



و اوصیاء نبی الله 310

اوصیای پیامبر خدا 310

ضرورت وجود وصی پیامبر در هر زمان 312

ضرورت وجود وصی در اسلام 315

دوازده امام؛ اوصیای رسول الله 316

وصی؛ لقب امیر مؤمنان 323

و ذریة رسول الله صلی الله علیه و آله 328

ذریه رسول خدا 328

ذریه در لغت و عرف 328

اولاد پیامبر خدا و آیه مباهله 330

انکار دشمنان 332

اضافه واژه «ذریه» به «رسول الله» 337

و رحمة الله و بركاته 340

السلام علی الدعاء الی الله 340

فراخوانان به سوی خدا 340

هدایت گران به سوی خدا 341

امام حسن و هدایت مرد شامی 341

روش های دعوت مردم 346

و الأدلاء علی مرضات الله 347

رسانندگان به مرضات خدا 347

خواییدن حضرت علی به جای حضرت رسول؛ «ابتغاء مرضات الله» بوده 350

فرق دلیل با هادی 351

ص: 13

و المستقرين في امر الله 353

استواران در امر خدا 353

معنای «امر الله» 355

و التأمين في محبة الله 357

کاملان در محبت خدا 357

معنای محبت خداوند 358

محبوب خدا و پیامبرش 363

چرا محبت خدا؟ 365

و المخلصين في توحيد الله 366

خالصان در توحيد خدا 366

معرفت خدا 367

اخلاص در عبادت 368

اخلاص در توحيد 368

و المظهرين لأمر الله و نهيه 371

آشکارکنندگان امر و نهی الهی 371

راه های معلوم شدن احکام 371

ولایت ائمه بر احکام شرعی 376

دیدگاه بزرگان و دانشمندان 383

دیدگاه وحید بهبهانی 385

دیدگاه شیخ بحرانی 385

دیدگاه سید عبد الله شبیر 386





دیدگاه مجلسی اول و دوم 387

دیدگاه مرحوم آقای گلپایگانی 387

و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرہ یعملون 388

بندگان گرامی خدا 388

کرم در قرآن مجید 389

اندیشه ای در آیه 392

1. عصمت ائمه 393

2. علم ائمه 393

3. عمل و کردار ائمه 394

4. شفاعت ائمه 395

و رحمة الله و برکاته 398

مناقبی دیگر 399

السلام علی الأئمة الدعاء 399

امامان دعوت گر 399

و القادة الهداة 401

پیشوایان هدایت گر 401

و السادة الولاية 403

سروران صاحب اختیار 403

و الذادة الحماة 405

مدافعان حمایت گر 405

و اهل الذکر 407



و اولى الأمر 411

صاحبان امر 411

و بقية الله 414

ذخيرة الهى 414

و خيرته 416

برگزیدگان الهى 416

و حزبه 416

حزب الله 416

و عيبة علمه 423

جایگاه علم خدا 423

و حجته 424

حجت های الهى 424

و صراطه 428

راه خدا 428

و نوره 437

نور خدا 437

و برهانه 438

برهان های الهى 438

و رحمة الله و بركاته 439

ص: 16

بخش سوم گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او 441

در محضر معصوم 443

أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه 443

شهادت نخست 443

كلمة «وحده» 448

كلمة «لا شريك له» 449

و شهدت له ملائكتته و اولوا العلم من خلقه 449

شهادت فرشتگان 449

صاحبان علم 452

لا إله إلا هو العزيز الحكيم 454

خدای عزیز و حکیم 454

و اشهد ان محمدا عبده المنتجب و رسوله المرتضى ارسله بالهدى 455

و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون 455

شهادت دوم 455

پیامبر بنده خداست 455

ارسله بالهدى و دين الحق 459

رسالت هدایت گر 459

ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون 462

آیین همگانی 462



## با پیشوایان هدایت گر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

ص: 19





...از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والا مقام حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی، افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه، تدوین و نشر آثار معظم له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتاب با پیشوایان هدایت گر (در سه جلد) یکی دیگر از آثار آن معظم له است. این کتاب با نگرشی نو به شرح و توضیح زیارت جامعه کبیره پرداخته است که در شب های ماه مبارک رمضان از سال 1427 تا سال 1429 هجری جلساتی تحت عنوان «درس هایی در شرح زیارت جامعه کبیره» در مرکز حقایق اسلامی و به درخواست جمعی از طلاب حوزه علمیه قم و دیگر علاقه مندان ارائه فرمودند که پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی به صورت کنونی در اختیار پژوهش گران و دوستان اهل بیت علیهم السلام قرار می گیرد. امید است دو جلد دیگر نیز به زودی آماده شود.

این پژوهش کوشیده تا با تکیه بر اندیشه و تأمل در مضامین والا و مفاهیم بلند این زیارت در پرتو آیات قرآن مجید و روایات معصومین علیهم السلام و با بیانی بسیار

ساده راه تازه ای برای شناخت مقام و عظمت اهل بیت علیهم السلام بگشاید تا پژوهندگان حقیقت بیش از پیش با اهل بیت علیهم السلام آشنا شوند و راه مستقیم آن بزرگواران را بیمایند.

امید است که این تلاش مورد پسند و خشنودی بقیة الله الأعظم، حضرت ولی عصر، امام زمان عجل الله تعالی

فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

ص: 22

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين

من الأولين والآخرين

### پیش گفتار

بی تردید، بهترین راه برای شناخت هر فردی خود اوست؛ به این معنا که اگر بتوانیم از حالات، ویژگی ها و کردارهای او به شخصیت واقعی او پی ببریم و یا اگر به گفته او در معرفی خودش اعتماد کنیم، به دیگری مراجعه نباید کرد. از این رو، حالات و کمالات پیشوایان معصوم علیهم السلام را از طریق خودشان باید به دست آورد که خود معرف و شناسای خودشان هستند.

یکی از راه های شناخت آن بزرگواران، اندیشه و تأمل در دعاها و زیارت هایی است که از شخص آنان صادر شده است. اگر ما در مفاهیم والای این دعاها و زیارت ها تدبر کنیم و بیندیشیم، به یقین شناخت و معرفت ما به آن بزرگواران بیشتر خواهد شد.

همه می دانیم زیارت های بسیاری با مضامین عالی و گوناگون برای حضرات معصومان علیهم السلام نقل شده

است؛ ولی در این بین، چند زیارت، شاخص هستند که به آن ها توجه ویژه می شود. از این زیارت ها چند زیارت را می توان نام برد:

یکم. زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر خم: این زیارت، سلسله ای از معارف والا، حقایق و

مطالبی اعتقادی را در بر دارد.

دوم. زیارت عاشورا: با این زیارت، امام حسین علیه السلام در روز عاشورا و سایر ایام زیارت می شود که آثار و برکات بسیاری دارد. بزرگان ما به صدور این زیارت شریفه یقین دارند، به گونه ای که برخی از آنان در این مورد فرموده اند: اگر کسی زیارت عاشورا را نپذیرد، می توان گفت اساساً شیعه نیست. (1)

بنابراین، بزرگان همواره به آن توجه داشته اند. کسی که زیارت عاشورا را می خواند، به طور طبیعی به حضرت سیدالشهداء علیه السلام و امامان معصوم علیهم السلام، معرفت می یابد، ولایت او تقویت می گردد، از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزار می جوید که اگر ولایت، بدون برائت باشد، اثری نخواهد داشت.

سوم. زیارت آل یاسین: این زیارت برای توجه، توسل و ایجاد ارتباط با ساحت قدس حضرت ولی عصر امام زمان

عجل الله تعالی فرجه الشریف است که در این خصوص بسیار مؤثر است.

چهارم. زیارت جامعه ائمة المؤمنین علیهم السلام، معروف به زیارت جامعه کبیره.

بدیهی است که هر يك از این زیارت ها شایسته شرح و توضیح جداگانه ای است. از این رو، شرح های بسیاری

در این زمینه از دیرباز نگارش یافته که نام برخی از آن ها در خصوص زیارت جامعه ذکر خواهد شد.

امتیاز زیارت جامعه در این است که هر يك از ائمه اطهار علیهم السلام و نیز همه آن ها را می شود با آن زیارت نمود و از نظر محتوا مشتمل مطالبی است که اگر در جاهای دیگر وجود داشته باشد به صورت پراکنده است. البته اهتمام بزرگان از قدیم».

ص: 24

---

1- ابواب الجنان (مخطوط): 328 تألیف فقیه پرهیزگار و جلیل القدر شیخ خضر شلال (متوفای 1250 هـ). وی می گوید: «قد یكون المنکر لها خارجاً عن المذهب».

الایام به این زیارت از جهت حفظ کردن، خواندن و یا شرح نوشتن و نیز کلماتی که در عظمت آن گفته اند کاشف از برجستگی این زیارت در بین زیارات می باشد.

و از آن جا که در زمان ما توجه به معارف کم گشته، بلکه در بعضی از معارف متعلق به اهل بیت علیهم السلام تشکیک و یا شبهه افکنی می شود، لازم دانستم فرصت شب های ماه مبارک را معتنم شمرده و در این باره با کمک آیات قرآن مجید و روایات وارده از اهل عصمت علیهم السلام مذاکره ای داشته باشم.

و از این که به این کار موفق شدم و فی الجمله خدمتی صورت گرفته از خداوند متعال و عنایات حضرت ولی عصر

علیه السلام شکرگزار هستم، و دوستانی را که تقبل زحمت نموده و مطالب را تدوین کرده اند دعا می نمایم.

علی حسینی میلانی

ص: 25



بخش یکم: در سایه سار زیارت جامعه

اشاره

ص: 27





واژه «زیارت» از «زور» گرفته شده است، ابن فارس واژه شناس معروف، در کتاب معجم مقاییس اللغه

می نویسد:

الزاء و الواو و الراء، أصل واحد يدل على الميل و العدول؛<sup>(1)</sup>

این واژه که از حروف «ز»، «و» و «ر» تشکیل شده، نشان دهنده تمایل و عدول است. حال زایر نیز از همین مقوله است؛ چرا که وقتی فردی به زیارت فرد دیگری می رود، تمایل به سوی او یافته و از دیگران عدول می کند. زایر یعنی کسی که به يك طرف میل پیدا می کند و از ماسوای آن عدول می نماید. پس واژه «زور» به معنای میل و عدول است. برای مثال، زایری که به آستان بوسی و زیارت امام رضا علیه السلام شرف یاب می شود، در واقع به حضرتش میل نموده و خود را با تمام وجود در محضر آن حضرت می بیند و از ماسوای آن بزرگوار عدول و اعراض کرده است.

محدث بزرگوار شیخ طریحی در مجمع البحرین می نویسد: در دعایی آمده است:

اللهم اجعلنی من زوارك؛<sup>(2)</sup>

خدایا! مرا از زایران خود قرار بده.

ص: 29

---

1- معجم مقاییس اللغه: 3.36.

2- مجمع البحرین: 2.304.

این دعا چه معنایی دارد؟ چرا که خدای تعالی جسم نیست تا مکانی خاص و جهتی معین داشته باشد.

معنای دعا چنین است: خدایا! مرا آن چنان قرار بده که فقط به تو تمایل و توجه داشته باشم.

وقتی انسان به خدا تمایل نمود، در واقع از ماسوای حضرت باری تعالی اعراض و عدول کرده است و از کسانی

شده که به آن درگاه باشکوه پناه آورده، از او یاری طلبیده و کاری با ماسوای او ندارد.

صاحب مجمع البحرین در ادامه می نویسد: در حدیث آمده است:

من فعل کذا فقد زار الله فی عرشه؛<sup>(1)</sup>

هر که فلان عمل را انجام دهد، خدا را در عرش خودش زیارت کرده است.

یعنی خدا را قصد کرده و به او تمایل نموده و از ماسوای خدا عدول و اعراض کرده است.

به سخن دیگر، اثر این عمل چنین است که خدای تعالی این شخص را به خود اختصاص می دهد، تمایل او را به

سوی خودش قرار داده و او را از ماسوای خود منقطع می نماید.

زیارت در حقیقت، حضور حقیقی زائر نزد زیارت شونده است. از این رو، در بعضی کلمات آمده: ص الزیارة

حضور الزائر عند المزورر.

بعضی گمان می کنند که این حضور همان حضور ظاهری جسمی است و حال این که روایاتی برای زیارت حضرت رسول صلی الله علیه

وآله و ائمه اطهار علیهم السلام از راه دور داریم که نشان می دهد مراد حضور واقعی قلبی است که همان «میل» ن.

ص: 30

---

1- همان.

و «توجه» است و تحقق عنوان «زیارت» و ترتب آثار آن دایر مدار حضور و توجه باطنی است؛ از این رو خیلی از اوقات انسان در زیارت گاه حضور بدنی دارد، اما چون قلب او و فکرش در جای دیگر است اثری بر آن حضور بار نمی شود.

به راستی چه مقام والا- و با شکو هی است که تمام تمایل و توجه انسان فقط به سوی خداوند متعال باشد، به گونه ای که همواره به طرف حضرت حق حرکت کند، ماسوای او را پشت سر قرار دهد و از هر آن چه جز اوست عدول نماید که در نتیجه چنین انسانی ممحض و خالص در خداوند متعال می گردد. اگر خداوند این کار را با انسانی انجام دهد و او را بپذیرد، او را از «مخلصین» (خالص شدگان) برای خود قرار داده است.

این چه مقام والایی است؛ مقامی که تمام تلاش گران راه توحید در پی آن بوده اند و اساسا هدف همین بوده است!

## زنده بودن امامان

اکنون به اجمال باید یادآور شد که بر حسب دلالت آیات و روایات و ادله دیگر ما معتقدیم که انبیای الهی و

اوصیای آن ها زنده هستند. آن بزرگواران زایران خویش را می شناسند و به آن ها عنایت دارند.

در کامل الزیارات آمده است: حضرت امام صادق علیه السلام درباره حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمود:

وإنه لينظر إلى زواره، فهو أعرف بهم وبأسمائهم وأسماء آبائهم وما في رحالهم من أحدهم بولده، وإنه لينظر إلى من يبكيه فيستغفر له ويسأل أباه الاستغفار له ويقول له: أيها الباكي! لو علمت ما أعد الله لك لفرحت أكثر مما حزنت، وإنه ليستغفر له من كل ذنب وخطيئة؛ (1)

ص: 31

---

1- . کامل الزیارات: 206، باب 32، حدیث 292، الامالی، شیخ طوسی: 55، حدیث 74.

آن بزرگوار به زایران خود می نگرد و به اسامی آن ها، پدرانشان و آن چه در باره ایشان دارند، آگاه تر از آنان به فرزندانشان است. آن حضرت به گریه کنندگان خود می نگرد و برای آنان درخواست آمرزش می کند و از پدر بزرگوارش نیز می خواهد که برای آنان طلب آمرزش کند و به گریه کنندگانش می فرماید: ای کسی که برای من گریه می کنی! اگر بدانی خداوند چه نعمت هایی برای تو آماده کرده، به یقین سرور و شادی تو بیش از اندوهت خواهد بود. به راستی که خداوند متعال تمام گناهان و لغزش های تو را می آمرزد!

البته این اعتقاد و نقل این روایات اختصاص به ما ندارد؛ بلکه اهل سنت نیز به زنده بود انبیاء و اولیاء معتقدند، و حافظ جلال الدین سیوطی در این مسئله کتاب نوشته، آن ها از رسول الله صلی الله علیه وآله احادیثی نقل کرده اند از

جمله آن که آن حضرت فرمود: من زارنی بعد وفاتی.... (1)

و در حدیث دیگری فرمود: من سلم علی من عند قبری سمعته.... (2)

از گروه وهابیت که چشم پوشیم، این عقیده همه مسلمانان است.

شاید جامع ترین سخن در این مورد کلام شیخ مفید رحمه الله باشد که فرموده است:

وإن رسول الله والأئمة من عترته خاصة، لا يخفى عليهم بعد الوفاة أحوال شيعتهم في دار الدنيا بإعلام الله تعالى لهم ذلك، حالا بعد حال، ويسمعون كلام المناجی لهم في مشاهدتهم المكرومة العظام، بلطفة من لطائف الله تعالى ينبئهم بها من جمهور العباد وتبلغهم المناجاة من بعد، كما جاءت به الرواية؛ (3)

به راستی که رسول خدا صلی الله علیه وآله و امامان از عترت آن بزرگوار به 2.

ص: 32

---

1- کامل الزیارات: 45، حدیث 18، تلخیص الحبیر: 7.417.

2- اوائل المقالات: 73، حدیث 49.

3- همان: 72.

خصوص پس از وفاتشان از حالات شیعیانشان آگاه بوده و احوال آن ها بر ایشان مخفی نیست؛ زیرا که خداوند متعال آن ها را لحظه به لحظه از حال شیعیانشان آگاه می کند. آنان سخن کسی را که در کنار قبور گرامی آن ها به نجوا می پردازد به عنایت ویژه ای از عنایت های خاص خدا می شنوند که خداوند بدین وسیله آن ها را از عموم بندگان ممتاز ساخته و مناجات شیعیان را از راه دور به آن ها می رساند، آن سان که در روایت آمده است.

## زیارت انبیا و حجت های الهی؛ زیارت خدا

محدث جلیل القدر شیخ صدوق رحمه الله این گونه روایت می کند:

زيارة الله زيارة أنبيائه وحججه صلوات الله عليهم، من زارهم فقد زار الله عز وجل؛ (1)

زیارت خدا، همان زیارت پیامبران و حجت های اوست. هر که آنان را زیارت کند، در واقع خدای تعالی را زیارت کرده است.

آری، زیارت پیامبران و پیشوایان معصوم علیهم السلام، همان زیارت خدای تعالی است؛ چرا که در حدیثی

می خوانیم که حضرتش می فرماید:

من أطاعهم فقد أطاع الله و من عصاهم فقد عصى الله و من تابعهم فقد تابع الله عز وجل؛ (2)

هر که از آنان فرمان برد، در واقع از خدا فرمان برده است و هر که از فرمان آنان سرپیچی کند، در واقع از فرمان خدا سرپیچی نموده است و هر که از آنان پیروی نماید، در حقیقت از خدا پیروی کرده است.

چنین ارتباطی میان خدای متعال از طرفی و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت آن حضرت از طرف دیگر وجود دارد.

ص: 33

---

1- من لا يحضره الفقيه: 2.92 و 93، حدیث 1824.

2- همان: 2.93.

با توجه به معنایی که از زیارت مطرح شد، اگر کسی بخواهد خداوند متعال را زیارت کند، بایستی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را زیارت نماید که البته توجه به این حضرات و اعراض از ماسوای آن‌ها، توجه به خدا و اعراض از ماسوای اوست.

## شبهه ای واهی

بنابر آن چه بیان شد، زیارت ائمه اطهار علیهم السلام در حقیقت زیارت خدای تعالی است و مجاز را در این حقیقت و واقعیت راهی نیست.

یکی از معاصران به نقل نشریه ای چنین می‌پندارد که زیارت ائمه اطهار، محبت به ائمه اطهار است. به تعبیر او، عشق به ائمه اطهار، عشق مجازی است و عشق حقیقی، همان عشق به خداوند متعال است.

این گفتار بنا بر تحقیق بر خلاف مفاد روایات و همه ادله ای است که در دست داریم.

بنابر ادله روشن، کسی که امام علیه السلام را زیارت کند، خدا را زیارت کرده است؛ پس کسی که می‌خواهد خدا را زیارت نماید، سیدالشهداء علیه السلام و امام رضا علیه السلام و... را زیارت نماید، آن‌گاه که آن بزرگواران را زیارت کند، خدا را زیارت کرده است. همه اش حقیقت است. اصلاً میان ائمه اطهار علیهم السلام و خداوند متعال، عالم حقیقت است و برای مجاز در این عرصه راهی نیست. به طور کلی چنین نسبتی وجود ندارد که دوستی با اهل بیت علیهم السلام مجازی باشد تا به دوستی خداوند متعال برسیم.

مگر دوستی اهل بیت غیر از حب خدای تعالی است؟

مگر اطاعت آنان غیر از اطاعت خداست؟

مگر عصیان و نافرمانی از آنان، غیر از عصیان و نافرمانی از خداوند متعال است؟

مگر پیروی از آنان غیر از پیروی از خداوند متعال است؟ شیخ صدوق درباره زیارت معتقد است:

زيارة الله زيارة أنبيائه وحججه صلوات الله عليهم من زارهم فقد زار الله عز وجل؛(1)

زیارت خدای تعالی زیارت پیامبران و حجت های اوست؛ هر که آنان را زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است.

این واقعیت و حقیقتی است که مجاز ندارد، آن سان که اطاعت و عصیان از آنان اطاعت و عصیان از خدای تعالی

است.

کوتاه سخن این که منظور از زیارت، توجه داشتن و تمایل یافتن است؛ تمایلی که توأم با عدول و اعراض از غیر

خداست.

بنابراین، زیارت خدا در حقیقت، زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام و میل به امام زمان علیه السلام همان میل به خدای تعالی است و به یقین، وقتی انسان واقعا میل به خدا داشت، با این میل از غیر خدا عدول و اعراض کرده است.

آن چه بیان شد، معنای زیارت از نظر لغوی بود و روشن شد که از دیدگاه قرآن(2) و روایات نیز زیارت به همین

معنا آمده است و با توجه به روایاتی که گذشت، واژه زیارت در دعاها و زیارت ها به همین معنا آمده است.

بنابراین، بین منظور شارع مقدس از کلمه زیارت و مفهوم آن در اصل وضع لغوی اختلافی وجود ندارد.د.

ص: 35

---

1- همان.

2- برای آگاهی بیشتر به کتاب المفردات فی غریب القرآن، واژه «زور» مراجعه شود.

با توجه به معنایی که از زیارت بیان شد، هدف و حکمت از زیارت نیز روشن گردید. حکمت زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و پیشوایان معصوم علیهم السلام و تحمل این همه رنج ها، هزینه اموال و صرف وقت ها همه روشن می شود و از طرفی، علت آن همه تأکیدی که بر زیارت ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه زیارت سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در کربلا و امام رضا علیه السلام در طوس شده، معلوم می گردد.

بدیهی است که عقاید و هابیان پنداری بیش نیست، گرچه پاسخ آنان را خواهیم داد؛ اما اکنون سخن ما بر اساس روایاتی است که از امامان معصوم علیهم السلام در این باره وجود دارد.

بنابر معنای یاد شده از زیارت، هدف از این زیارت ها، قصد کردن، توجه کامل و حضور قلب نسبت به پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام و در خدمت آن بزرگواران بودن است.

به عبارت دیگر، انسان با این زیارت ها خود را وقف این خط و مسیر می کند و از خطوط و مسیرهای دیگران

عدول و اعراض می نماید.

ما به زیارت آن بزرگواران می رویم تا خدا را زیارت کنیم؛ یعنی در خدمت خدا باشیم، او را قصد نماییم و به او

توجه نماییم و از دیگران عدول کنیم. با توجه به این هدف و حکمت می بینیم در عبارات اذن ورود به حرم های مطهر

چنان که در کتاب های دعا و زیارت آمده است به خدای تعالی خطاب می کنیم و می گوئیم:

اللهم إنك أكرم مقصود وأكرم مأتمى وقد أتيتك متقرباً إليك بآبن بنت نبيك؛ (1)

خداوند! به راستی که تو گرامی ترین هدف و گرامی ترین میزبان هستی که من به درگاه تو آمدم تا به وسیله فرزند پیامبر تو، مقرب درگاه تو گردم.

ص: 36



آری، ما در زیارت امام کاظم علیه السلام مثلاً به هنگام اذن ورود خدای تعالی را این گونه مورد خطاب قرار می دهیم که مقصد من تو هستی و به سوی تو آمده ام و فرزند دختر پیامبرت را وسیله تقرب به تو قرار داده ام.

عبارت دیگری در اذن دخول حرم آمده که دلالتش بر آن چه گفتیم واضح تر است:

الحمد لله الذی من علینا بحکام یقومون مقامه لو کان حاضراً فی المكان: (1)

سپاس خدایی را که با حاکمانی که اگر خدا مکانی داشت آنان قائم مقام او بودند بر ما منت گذارد.

بنابراین، هدف از زیارت که به معنای توجه است توأم با روی گردانی از غیر، همانا توجه تمام به سوی خداوند

متعال و روی گردانی از غیر اوست.

### چرایی تأکید فراوان بر زیارات

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا برای زیارات ائمه علیهم السلام به ویژه زیارت امام حسین علیه السلام این همه تأکید شده است؟ چرا باید هر شب جمعه برای زیارت سیدالشهداء به کربلا رفت و زیارت را تکرار کرد؟

پاسخ این پرسش نیز روشن شد؛ چرا که با یک مرتبه زیارت، به همان اندازه ارتباط و تمایل و عدول از غیر پیدا می شود که اگر این عمل تکرار شود، ناگزیر در نهاد انسان ملکه نفسانی می شود و جزو واقعیت و حقیقت او می گردد و انسان خواسته و ناخواسته در زمره عدول کنندگان از غیر و قصد کنندگان خداوند متعال و ائمه اطهار علیهم السلام می شود.

به سخن دیگر، انسان بر اثر این زیارت و تکرار آن، حالت انقطاع از دیگران پیدا

ص: 37

می نماید و محض در زیارت شونده می گردد و به جایی می رسد که هرگز مال، مقام و اغراض دنیوی دیگر نتوانند او را از این شخص جدا کنند و به جاهای دیگر متمایل نمایند.

آری، انسان نیازمند است که به این درجه از ارتباط برسد؛ چرا که او هر لحظه در معرض خطر است و امکان دارد به سبب کمترین خوف از کسی یا طمع به او و یا به اسباب دیگر، ارتباطش با این جایگاه هدایت کم شود، یا کم ترین ارتباطی با جاهای دیگر پیدا نماید.

بنابراین، تکرار و کثرت بخشیدن به زیارت و ادامه آن و همواره حاضر شدن در بارگاه پیشوایان معصوم علیهم السلام، این اثر را در پی خواهد داشت که ناگزیر زایر انقطاع پیدا می کند و اگر انقطاع او حقیقی گردد، دیگر مطمئن خواهد شد و راه عدول و انحراف بسته خواهد شد و به راستی این حالت چه قدر ارزشمند است!

### معرفت و شناخت ائمه از دیدگاه روایات

هر يك از ما به ائمه اطهار علیهم السلام به اندازه گستره فکری، فهم و درك خود معرفت داریم؛ ولی برای شناخت

امامان معصوم علیهم السلام در روایات معرفتی تأکیدهای ویژه ای وجود دارد.

در روایتی که در کتاب کافی نقل شده، این گونه می خوانیم:

زراره گوید: به امام باقر علیه السلام عرضه می داشتم:

أخبرنی عن معرفة الإمام منكم واجبة علی جميع الخلق؟

آیا شناخت امام از شما خاندان بر همه مردم لازم است؟

حضرتش فرمود:

إن الله عزوجل بعث محمدا صلى الله عليه وآله إلى الناس أجمعين رسولا وحجة لله على جميع خلقه في أرضه؛ فمن آمن بالله وبمحمد رسول الله واتبعه وصدقته فإن معرفة الإمام

به راستی که خداوند متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله را برای همه مردم به عنوان پیامبر و حجت خود در روی زمین و برای تمامی آفریدگانش برانگیخت. پس، هر که مؤمن به خدا و به محمد رسول الله باشد و از او متابعت کرده و او را تصدیق نماید، معرفت امام از ما اهل بیت نیز بر او واجب است.

روی این نکته ای که تأکید شده، اگر معرفت مقامات و حقانیت امام علیه السلام بر تک تک ما واجب باشد، باید

در پی معرفت باشیم و اگر معرفت داریم، بایستی در پی افزایش آن باشیم.

و جالب است که این مضمون از فرمایشات رسول اکرم و اهل بیت در کتب اهل سنت نیز روایت شده، حافظ

طبرانی به سند خود از امام مجتبی علیه السلام آورده که رسول الله صلی الله علیه وآله در حدیثی فرموده:

والذی نفسی بیده لا ینفع عبدا عمله إلا بمعرفة حقنا. (2)

اگر وظیفه ما چنین مقرر شده و اگر این زیارت ها این اثر را در پی دارد، پس بایستی به این زیارت ها ملتزم بود؛

چرا که زیارت جنبه مقدمیت را برای آن امر واجب دارد.

در روایت دیگری جابر گوید: از مولایم امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إنما یعرف الله عزوجل وبعده من عرف الله وعرف إمامه منا أهل البيت. ومن لا یعرف الله عزوجل

ولا یعرف الإمام منا أهل البيت؛ فإنما یعرف وبعده غیر الله؛ (3)

تنها کسی به خدای تعالی شناخت دارد و او را می پرستد که خدا را بشناسد و امامش را از ما خاندان بشناسد. کسی که خدا را نمی شناسد و با امامی از خاندان ما اهل بیت نیز آشنا نیست، در واقع غیر خدا را می شناسد و می پرستد. 4.

ص: 39

---

1- .الكافی: 1.181 کتاب الحجّة باب معرفة امام، حدیث 3.

2- .المعجم الاوسط: 3.122 2251.

3- .همان: حدیث 4.

با توجه به این روایت زیبا، اگر معرفت به ائمه علیهم السلام نباشد، عبادت غیر الله خواهد بود. از این رو معرفت امام واجب است تا عبادت خدا انجام پذیرد. از طرفی، اگر زیارت امام علیه السلام موجب معرفت امام است، پس بایستی به زیارت رفت.

روی همین اصل بعضی از فقهای ما فتوا می دهند که قدر متیقن این است که زیارت حضرت سیدالشهداء علیه

السلام در کربلا در طول عمر برای کسی که تمکن دارد يك مرتبه واجب است.

شیخ بزرگوار ابن قولویه در کتاب کامل الزیارات، روایات بسیاری را در این زمینه نقل کرده است. از این رو در زمان های قدیم مردم با همه سختی ها برای زیارت به کربلا می رفتند و علما و فقهای ما نه تنها آن ها را منع نمی کردند، بلکه تشویق هم می نمودند؛ زیرا تحمل این مسیر موجب افزایش معرفت به امام علیه السلام است و افزایش معرفت امام، همان عبادت خدای متعال است.

در روایت جالب دیگری می خوانیم که حضرتش می فرماید:

إنکم لا تكونون صالحین حتی تعرفوا ولا تعرفوا حتی تصدقوا ولا تصدقوا حتی تسلّموا؛<sup>(1)</sup>

شما هرگز در زمره شایستگان قرار نخواهید گرفت مگر معرفت داشته باشید و معرفت نمی یابید مگر به مقام تصدیق برسید و به مقام تصدیق نمی رسید مگر تسلیم باشید.

### مقام صالحان و شایستگان

با توجه به این روایت نورانی، این پرسش مطرح است که صالحان چه کسانی هستند؟ این مقام و مرتبه، چه مرتبه ای است که حضرت ابراهیم دعا می کند و از

ص: 40

---

1- همان: 181 و 182، حدیث 6.

خداوند این مقام را درخواست می نماید! چنان که در قرآن مجید آمده که گفت:

(رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)؛ (1)

و حضرت یوسف نیز گفت:

تَوَقَّئِي مُسْلِمًا وَ اَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ)؛ (2)

آری، معرفت و شناخت بسیار مهم است و همان پیشینه مرتبه و مقام صالحان و شایستگان است. انسان با زیارت ائمه علیهم السلام و ابراز خضوع و فروتنی به مقام عصمت و طهارت علیهم السلام، به مقام تسلیم می رسد و وقتی انسانی به مقام تسلیم رسید، معرفتش فزونی می یابد و با فزونی معرفت، به مقام صالحان و شایستگان دست می یابد.

در کتاب کافی در بخش معرفت و شناخت امام علیه السلام، حدیث نورانی دیگری از پیشوای ششم امام صادق

علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرماید:

أبي الله أن يجري الأشياء إلا - بأسباب، فجعل لكل شيء سبباً وجعل لكل سبباً شرحاً وجعل لكل علم باباً ناطقاً، عرفه من عرفه وجهله من جهله، ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله

ونحن؛ (3)

خداوند همه اشیا را با اسباب آن به جریان افکنده است؛ از این رو برای هر چیزی سببی و برای هر سببی شرحی و برای هر شرحی علمی و برای هر علمی دری گویا قرار داده است. هر که آن را شناخت که شناخت و هر که نسبت به آن جهل ورزید، جاهل شد و آن در، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ما اهل بیت هستیم.

کوتاه سخن آن که انسان به برکت حضور روحی و جسمی یا فقط روحی در 7.

ص: 41

1- .سوره الشعراء(26):آیه 84.

2- .سوره یوسف(12):آیه 102.

3- .الكافي: 1.183، حدیث 7.

زیارت های از راه دور در پیش گاه ائمه علیهم السلام به مقام تسلیم به خدا، رسول و اهل بیت و انقطاع و عدول از دیگران می رسد و البته این مقام با تکرار و مداومت بر زیارت ها به دست می آید.

امکان دارد برخی از اشخاص با يك مرتبه زیارت به این مرحله برسند؛ ولی چنان که بیان کردیم ناگزیر از تکرار، تأکید و مداومت هستیم، تا آثار زیارت ائمه علیهم السلام بر ما مترتب شود که نتیجه آن، زیارت خداوند متعال خواهد بود.

بنابراین چه در مورد زیارت بیان شد، منظور از زیارت همان معنای لغوی آن است که عبارت از میل به فردی که

توأم با عدول و اعراض از غیر باشد. چنین زیارتی به دو وجه انجام می پذیرد:

1. زیارت جسمی و روحی.

آن چه در درجه اول مورد امر واقع شده، همین وجه است. در این زمینه گویند:

الزيارة: حضور الزائر عند المزور؛

زیارت: حضور به تمام معنا در نزد زیارت شونده است.

یعنی انسان با تمام وجود نزد او حضور داشته، روحا و جسما در محضر بوده باشد.

2. زیارت روحی فقط.

یعنی وقتی قدرت زیارت به معنای سابق نباشد، انسان از دور می تواند زیارت کند و ارتباط روحی برقرار نماید و

برای همین، زیارت نمودن معصومین علیهم السلام از راه دور وارد شده است.

## آداب زیارت در مکتب اهل بیت

آن چه در این مقام مهم است این که زیارت اشخاص فرق می کند. اگر انسان به زیارت شخص عادی برود، خود را در حد مقام و شخصیت او آماده می کند و اگر مقام

او بالاتر باشد، انسان خود را بیشتر آماده می نماید؛ هم از نظر ظاهری خود را مرتب می نماید و هم از نظر باطنی و درونی.

انسان پیش از آن که به دیدار بزرگی برود، به طور معمول برخی از آداب را مراعات می نماید. برای نمونه، به هنگام دیدار از سلطانی پیش از رسیدن به نزد او خود را آماده می کند که چگونه با او برخورد کند، چگونه سلام نماید، چگونه احوال پرسسی کند، در برابر پرسش او چگونه پاسخ دهد و چگونه در حضور او بنشیند و....

در مکتب اهل بیت علیهم السلام پس از فراخوانی و تأکید بر اصل زیارت ائمه که زیارت آنان زیارت خداست؛

یعنی اقبال، حضور و اعراض از غیر به آداب زیارت پرداخته شده است.

البته در صدور بخش بسیاری از زیاراتی که وارد شده، هیچ شك و تردیدی نیست. آداب ویژه ای در این زیارت ها یعنی زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت زهرا علیها السلام و زیارت ائمه اطهار علیهم السلام لحاظ و رعایت شده است. انسان باید برای زیارت آمادگی داشته باشد که حضرات علیهم السلام، چگونگی این آمادگی را بیان فرموده اند.

برخی از آداب چنین است:

1. زایر پیش از آغاز سفر زیارتی غسل کند.

2. در طول سفر از سخنان بیهوده، مخاصمه و مجادله پرهیزد.

3. پیش از مشرف شدن به حرم مطهر غسل نماید.

4. لباس های نو و پاکیزه بپوشد.

5. به هنگام تشریف گام های خود را کوتاه بردارد....

البته دعوت ایشان به زیارت خودشان، راه دادن انسان به حضور، آموزش آداب دیدار، تعلیم سخن گفتن با آنان، چگونگی حالات ظاهری و باطنی، همه از باب لطف

و از مصادیق قاعده لطف(1) و از طبع بزرگ منشی و عظمت و شکوه اهل بیت علیهم السلام است.

## زیارت جامعه کبیره

زیارت جامعه کبیره از زیارت های مهم است که ما شکی در صدور آن نداریم. پیش از بررسی سند آن باید به چرایی نامیدن این زیارت به زیارت جامعه پاسخ گفت. پاسخ روشن است؛ چرا که همه پیشوایان معصوم علیهم السلام با آن زیارت می شوند. اما آیا با زیارت جامعه شخص پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت ولی عصر علیه السلام را می توان زیارت کرد؟ پاسخ این پرسش را با تحقیق و تأمل لازم در عبارات این زیارت می توان به دست آورد.

## سند زیارت جامعه کبیره

این زیارت بایستی از نظر سندی بررسی شود، گرچه ما اطمینان داریم که این متن از امام هادی علیه السلام صادر شده است. برای تثبیت این نظر مطالبی را بیان می نمایم تا موجب یقین همگان به صدور این متن از امام علیه السلام باشد.

محدث بزرگوار شیخ صدوق رحمه الله این زیارت را در دو کتاب از مصنفات خود آورده است؛ یکی کتاب من

لایحضره الفقیه و دیگر کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام می نویسد:

حدثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضی الله عنه؛ ومحمد بن أحمد السنانی؛ وعلی بن عبدالله الوراق؛ والحسین بن ابراهیم بن أحمد بن هشام المکتب، قالوا: حدثنا محمد بن أبی عبدالله الکوفی وأبو الحسین الأسدی قالوا: حدثنا محمد بن إسماعیل

ص: 44

---

1- گفتنی است که ما در بحث امامت به طور مفصل قاعده لطف را بیان کرده ایم.



المکی البرمکی قال: حدثنا موسى بن عمران النخعی قال: قلت لعلی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیهم السلام:

علمنی یا بن رسول الله! قولاً بلیغاً كاملاً إذا زرت واحداً منكم...؛ (1)

اما در کتاب من لا یحضره الفقیه آمده است:

روی محمد بن اسماعیل البرمکی قال: حدثنا موسى بن عبدالله النخعی، قال: قلت لعلی بن محمد... علیهم

السلام. (2)

## صحت سند زیارت جامعه

### اشاره

چنان که خواهد آمد، بزرگان فقها و محدثان، زیارت جامعه را صحیح دانسته اند، و نیز به عبارت های آن در

کتاب های خود در مباحث گوناگون استدلال نموده اند. اکنون لازم است به چند نکته اشاره شود:

نکته یکم: شیخ صدوق رحمه الله در مقدمه کتاب من لا یحضره الفقیه می گوید: من مطابق روایاتی که در این

کتاب آورده ام، فتوا می دهم و آن ها را بین خود و خدای خود حجت می دانم.

این سخن در بین فقها خاستگاه بحث بزرگی شده؛ چرا که با تحقیق و مراجعه به کتاب های فتوایی شیخ صدوق رحمه الله همانند المقنع و الهدایة روشن می شود که نه تنها شیخ صدوق رحمه الله طبق همه روایات کتاب من لا یحضره الفقیه فتوا نداده؛ بلکه در مواردی خلاف آن ها فتوا داده است.

با توجه به التزامی که شیخ صدوق رحمه الله در سرآغاز کتاب من لا یحضره الفقیه دارد، چگونه مخالفت او را در کتاب های فتوایی می توان توجیه کرد؟

ص: 45

1- .عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1.305، حدیث 1.

2- .من لا یحضره الفقیه: 2.609، حدیث 3213.

دانشمندان محقق در توجیه این عمل کرد نظرهای گوناگونی ارائه کرده اند، آن چه محل حاجت است این که: علامه مجلسی رحمه الله می نویسد: شیخ صدوق رحمه الله از این التزام در اثنای همان کتاب دست برداشته و عدول کرده است. (1) آقای حکیم رحمه الله علیه در مستمسک عروة الوثقی ضمن اشکال به علامه مجلسی رحمه الله علیه که اشکال هم وارد است مطلب مفیدی می آورد و می گوید: اگر شیخ صدوق واقعا از تعهد خود عدول کرده، باید مشخص کند که در کدام بخش از کتابش عدول نموده است. به سخن دیگر، اگر از التزامش عدول کرده باید همان جا تذکر دهد تا خواننده متوجه عدول او گردد که اگر این عدول را تذکر ندهد، تدلیس خواهد بود و این امر قبیحی است و شأن شیخ صدوق رحمه الله بزرگ تر از تدلیس است. (2)

بنابراین، سخن علامه مجلسی رحمه الله علیه دللی ندارد؛ بلکه دلیل بر خلافش است. بر اساس این تحقیق، هر روایتی که در کتاب من لا یحضره الفقیه از اشخاص نقل شده است باید مورد اعتماد باشد و همه راویان زیارت جامعه نزد شیخ صدوق رحمه الله علیه ثقة خواهند بود، و همین برای ما کافی است.

نکته دوم: اصطلاح «صحیح» در روایات نزد قدمای علمای ما با اصطلاح متأخران تفاوت دارد. آنان هر روایتی را که وثوق به صدور آن داشتند، صحیح می دانستند و بر آن اثر مترتب می کردند، و این اصطلاح هم چنان مورد عمل همه فقها و محدثان بوده تا زمان سید ابن طاووس رحمه الله که ایشان یا علامه حلی اصطلاح صحیح را بر حدیثی نهادند که راویان آن مورد وثوق باشند. ما این موضوع را در بعضی از مباحثمان تحقیق کرده ایم و یادآور شده ایم که جمعی از محدثان متأخر نیز برن.

ص: 46

---

1- ر.ک: مستمسک العروة الوثقی: 1.303.

2- همان.

اصطلاح جدید بوده اند(1). از این رو مرحوم محدث نوری بر مرحوم مجلسی در کتاب مرآة العقول و مرحوم محدث جزائری در شرح تهذیب الاحکام به دلیل بررسی روایات آن دو کتاب بر اساس اصطلاح متأخران انتقاد

نموده است.(2)

این هم وجه دیگری برای صحت زیارت جامعه نزد مرحوم صدوق و قدما و عموم محدثان.

نکته سوم: شیخ صدوق رحمه الله در بین بزرگان علمای ما این امتیاز را دارد که به بلاد مختلف مسافرت نموده و با فقها و محدثان مذاهب دیگر مذاکرات علمی داشته است. وی از آنان حدیث اخذ کرده و احادیث اهل بیت علیهم السلام را نیز برای آنان روایت نموده و در بلاد منتشر کرده است. به همین روی، علمای مذاهب دیگر نیز از شمار مشایخ او بوده اند.

به این جهت اگر از شخصی روایت بسیار کرده باشد و در پی نام او گفته باشد «رضی الله عنه»، گویند که آن

شیخ امامی اثنا عشری مورد وثوق است.

در تنقیح المقال آمده است:

وقد قالوا: إن ذكر الثقات مشايخهم مقرونا بالرضيلة والرحملة قرين للمدح، بل هو عدیل للتوثيق. قال المحقق الداماد رحمه الله: إن لمشايقنا الكبار كالصدوق رضی الله عنه مشيخة يلتزمون إرداف تسميتهم بالرضيلة أو الرحمة لهم، فأولئك أثبات أجلاء، والحديث من جهتهم صحيح معتمد عليه، نص بالتوثيق

أو لم ينص.(3)

با نگاه به کتاب های شیخ صدوق رحمه الله، می بینیم مشایخ روایت زیارت جامعه از کسانی هستند که وی از آنان بسیار روایت کرده و درباره آنان «رضی الله عنه»7.

ص: 47

1- ر.ك: التحقيق في نفى التحريف عن القرآن الشريف: 104 100.

2- مستدرک الوسائل: 3.771.

3- تنقیح المقال فی علم الرجال: 1.267.

گفته است:

علی بن أحمد الدقاق، در این منابع آمده است:

الأمالی: 768، 451، 334، 309،

التوحید: 60، 57، 56، 48،

الخصال: 543،

علل الشرایع: 1.131، 175، 176،

عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2.315،

کمال الدین: 520 و

من لا یحضره الفقیه: 4.445 و 476.

محمد بن أحمد السنانی، در این منابع آمده است:

الأمالی: 755، 410،

الخصال: 543،

علل الشرائع: 1.131، 175، 176 و

من لا یحضره الفقیه: 4.476.

علی بن عبدالله الوراق، در این منابع آمده است:

علل الشرائع: 1.132، 175، 176، 240 و

کمال الدین: 520.

حسین بن ابراهیم المکتب، در این منابع آمده است:

علل الشرائع: 1.67 و الخصال: 543.

نکته چهارم: وقتی شیخ صدوق رحمه الله برای روایات من لا یحضره الفقیه چنان شأنی را قائل باشد و از مشایخ خود چنان تعبیر نماید، و در مقابل هیچ گونه جرحی



درباره شیخ مورد نظر وجود نداشته باشد، قطعاً آن شیخ که مورد رضایت بوده و در کتاب مزبور از او حدیث نقل شده، مورد وثوق خواهد بود.

نکته پنجم: تعدد راوی در هر طبقه موجب مزید وثوق به صدور و راویان حدیث خواهد بود.

مرحوم شیخ صدوق به توسط چهار نفر از مشایخ خود زیارت جامعه را روایت کرده است.

### 1. علی بن احمد بن محمد دقاق

صاحب کتاب تنقیح المقال عبارت یاد شده را در ذیل نام او گفته است، و همین برای ما مخصوصاً با توجه به مطالب دیگر کافی است.

### 2. محمد بن احمد السنانی

وی نواده «محمد بن سنان» است، از این روی به «سنانی» ملقب شده است. در تنقیح المقال آمده است:

يمكن عد الرجل في الحسان نظرا إلى استفادة كونه إماميا من عدم غمز الشيخ رحمه الله في مذهبه واستفادة المدح المعتد به فيه من إكثار الصدوق رحمه الله الرواية عنه مترحما. (1)

### 3. علی بن عبدالله الوراق

در تنقیح المقال آمده است:

روی عنه الصدوق رحمه الله مترحما عليه. (2)

ص: 49

---

1- تنقیح المقال: 1.210.

2- همان: 2.297.

در تنقیح المقال آمده است:

قال فی التعليقة: إنه يروى الصدوق رحمه الله عنه مترضيا مترحما، وأقل ما يستفاد منه حسن حاله. (1)

پس، ملاحظه می کنید هیچ گونه جرحی در این اشخاص وجود ندارد و ترحم و ترضی شیخ صدوق بر آن ها دلیل

بر حسن حال؛ بلکه وثاقت آنان می باشد. در تنقیح المقال آمده است:

إنه لا يخفى عليك إمكان استفادة وثاقة الرجل، نصوا على توثيقه أم لا، من أمور... منها: ترحم الإمام

عليه السلام على رجل أو ترضيه عنه أو نحو ذلك، فإنه لا يعقل صدور ذلك منه إلا بالنسبة إلى ثقة عدل.

بل الترحم و الترضى ونحوهما من المشايخ يفيد ذلك، كما لا يخفى على الفطن اللبيب. (2)

و از جمله شواهد این که ترحم و ترضی بزرگان نزد علما بر حسن بلکه وثاقت دلالت دارد، استدلال مرحوم آقای

خویی به روایت «حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب» یکی از مشایخ چهارگانه شیخ صدوق در زیارت

جامعه می باشد، ایشان در ترجمه «محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین ملقب به دیباجه» می فرماید:

ويدل على ذمه أيضا عدة من الروايات:

منها: ما رواه الصدوق عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني....

ومنها: ما رواه عن الحسين بن ابراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب رضى الله عنه قال: حدثنا على بن

إبراهيم بن هشام.... (3)

ص: 50

---

1- .تنقیح المقال: 1.315

2- .همان: 1.210.

3- .معجم رجال الحديث: 16.175.

پس اگر توثیق «حسین بن ابراهیم» نزد ایشان تمام نبود هرگز نمی گفتند: «ویدل...».

اینک تعدادی از روایاتی را که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب های خود از مشایخ یاد شده آورده نقل می کنیم،

تا در ضمن معلوم شود که در نقل چه مضامین بلندی، بزرگان بر روایان مذکور اعتماد کرده اند:

حدیث یکم.

حدثنا محمد بن أحمد السناني رضی الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن أبان بن عثمان، عن أبان بن

تغلب، عن عكرمة، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله جل جلاله: لو اجتمع الناس كلهم على ولاية علي ما خلقت النار. (1)

حدیث دوم.

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب رحمه الله، قال: حدثنا محمد بن جعفر الأسدي الكوفي، قال: حدثني موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليهم السلام قال: قال رسول الله

صلى الله عليه وآله:

إذا كان يوم القيامة يؤتى بك يا علي على ناقة من نور، وعلى رأسك تاج له أربعة أركان، على كل ركن ثلاثة أسطر: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على ولي الله، وتعطى مفاتيح الجنة، ثم يوضع لك كرسي يعرف بكرسي الكرامة فتقعد عليه، ثم يجمع لك الأولون والآخرون في صعيد واحد، فتأمر بشيعةك إلى الجنة، وبأعدائك إلى النار، فأنت قسيم 5.

ص: 51



الجنة، وأنت قسيم النار، ولقد فاز من تولاك، وخسر من عاداك، فأنت في ذلك اليوم أمين الله، وحجة الله الواضحة(1).

حديث سوم.

روى محمد بن أبي عبدالله الأسدي الكوفي، عن موسى بن عمران، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة حديث تفسير قوله تعالى: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ) (2) بالإمامة، جعلها الله

عز وجل في عقب الحسين عليه السلام باقية إلى يوم القيامة. (3)

حديث چهارم.

وروى محمد بن أبي عبدالله الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن يحيى بن أبي القاسم، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده

عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

الأئمة بعدى اثنا عشر أولهم علي بن أبي طالب، وآخرهم القائم، فهم خلفائي وأوصيائي وأوليائي وحجج الله على امتي بعدى، المقر بهم مؤمن، والمنكر لهم كافر. (4)

حديث پنجم.

عن محمد بن أحمد السناني رضی الله عنه، عن محمد بن أبي عبدالله الأسدي الكوفي، عن موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبدالله الصادق عليه

السلام، قال:

إن الله تبارك وتعالى لا يوصف بزمان، ولا مكان، ولا حركة، ولا انتقال، ولا سكون، 9.

ص: 52

1- معاني الأخبار: 132 و 131.

2- (2). سورة زخرف(4): آية 28.

3- معاني الأخبار: 131 و 132.

بل هو خالق الزمان و المكان و الحركة و السكون و الانتقال، تعالى عما يقول الظالمون علوا كبيرا. (1)

حديث ششم.

حدثنا محمد بن أحمد السناني رضى الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الأسدي الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن سعد بن طريف، عن

سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعلي عليه السلام:

يا علي، أنت إمام المسلمين، وأمير المؤمنين، وقائد الغر المحجلين، وحجة الله بعدى على الخلق أجمعين، وسيد الوصيين، ووصي سيد النبيين.

يا علي، إنه لما عرج بي إلى السماء السابعة، ومنها إلى سدرة المنتهى، ومنها إلى حجب النور، وأكرمني ربي جل جلاله بمناجاته، قال لي: يا محمد؟

قلت: لبيك ربي وسعديك، تباركت وتعاليت.

قال: إن عليا إمام أوليائي، ونور لمن أطاعني، وهو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أطاعه أطاعني، ومن عصاه عصاني، فبشره بذلك.

فقال علي عليه السلام: يا رسول الله، بلغ من قدرى حتى إنى اذكر هناك؟ فقال: نعم يا علي إفاشكر ربك.

فخر علي عليه السلام ساجدا شكرا لله على ما أنعم به عليه، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: ارفع رأسك يا علي، فإن الله قد باهى بك ملائكته. (2) 5.

ص: 53

1- الامالى، شيخ صدوق: 353.

2- الامالى، شيخ صدوق: 375.

حديث هفتم.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن سالم، عن أبيه، عن ثابت ابن أبي

صفية، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: من سره أن يجمع الله له الخير كله فليوال عليا بعدى، وليوال أولياءه، وليعاد أعداءه. (1)

حديث هشتم.

حدثنا الشيخ الجليل أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رضی الله عنه، قال: حدثنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق رضی الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي، عن علي بن أبي حمزة، عن يحيى بن

أبي إسحاق، عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جده، عن أبيه عليهم السلام، قال: سئل النبي صلى الله عليه وآله: أين كنت وآدم في الجنة؟

قال: كنت في صلبه، وهبط بي إلى الأرض في صلبه، وركبت السفينة في صلب أبي نوح، وقذف بي في النار في صلب أبي إبراهيم، لم يلتق لي أبوان علي سفاح قط، ولم يزل الله عز وجل ينقلني من الأصلاب الطيبة إلى الأرحام الطاهرة هاديا مهديا، حتى أخذ الله بالنبوة عهدى، وبالإسلام ميثاقى، وبين كل شيء من صفتى، وأثبت في التوراة والإنجيل ذكرى، ورقى بي إلى سمائه، وشق لي أسما من أسمائه الحسنى، امتى

الحمادون، فذو العرش محمود وأنا محمد. (2)

ص: 54

1- همان: 560.

2- همان: 723، حديث 1، معانى الاخبار: 55، حديث 2.

حديث نهم.

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبى عبدالله الكوفى، عن موسى بن عمران النخعى، عن عمه الحسين بن يزيد النوفلى، عن على بن سالم، عن أبيه، عن أبى حمزة الثمالى، عن

سعد الخفاف، عن الأصبغ بن نباتة، عن عبدالله بن عباس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لما عرج بى إلى السماء السابعة، ومنها إلى سدرة المنتهى، ومن السدرة إلى حجب النور، نادانى ربى جل

جلاله:

يا محمد! أنت عبدى وأنا ربك، فلى فاخضع، وإياى فاعبد، وعلى فتوكل، وبنى فثق، فإنى قد رضيت بك عبدا وحبىبا ورسولا ونبىبا.

وبأخيك على خليفة وبابا، فهو حجتى على عبادى، وإمام لخلقى، به يعرف أوليائى من أعدائى، وبه يميز حزب الشيطان من حزبى، وبه يقام دينى، وتحفظ حدودى، وتنفذ أحكامى، وبك وبالأئمة من ولده أرحم عبادى وإمائى.

وبالقائم منكم أعمار أرضى بتسييحى وتهليلى وتقديسى وتكبيرى وتمجيدى، وبه اطهر الأرض من أعدائى، واورثها أوليائى، وبه أجعل كلمة الذين كفروا بى السفلى، وكلمتى العليا، وبه أحيى عبادى وبلادى بعلمى، وله اظهر الكنوز والذخائر بمشيئتى، وإياه اظهر على الأسرار والضمائر بإرادتى، وأمدته بملائكتى لتأييده على إنفاذ أمرى، وإعلان دينى، ذلك وليى حقا، ومهدى عبادى صدقا. (1)

حديث يازدهم.

حدثنا على بن أحمد بن محمد رضى الله عنه، قال: حدثنا محمد بن أبى عبدالله الكوفى، قال: حدثنا موسى بن عمران النخعى، عن عمه الحسين بن يزيد، عن الحسن بن على بن 1.

ص: 55

1- الامالى، شيخ صدوق: 731.

أبي حمزة، عن أبيه، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام: لأي علة دفنت فاطمة عليها السلام بالليل ولم تدفن بالنهار؟

قال: لأنها أوصت أن لا يصلى عليها الرجلان. (1)

مرحوم شيخ صدوق زیارت جامعه را به توسط مشایخ چهارگانه یاد شده از:

محمد بن ابی عبدالله الكوفی و ابو الحسين الاسدی

روایت نموده است.

عبارت وی هر چند در تعدد ظهور دارد؛ ولی مرحوم نجاشی و در پی ایشان جمع کثیری از بزرگان به اتحاد قائلند؛ یعنی محمد بن ابی عبدالله الكوفی، خود ابوالحسین اسدی است و اسم کامل وی عبارت است از: ابوالحسین محمد بن جعفر بن عون الاسدی الكوفی.

ما می گوئیم: اگر این نظر تمام است، پس این راوی ثقة است چنان که خواهد آمد و اگر مغایرت هست، پس

وثاقت «ابوالحسین اسدی کوفی» کافی است.

مرحوم آقای خویی که قائل به اتحاد می باشد، در ترجمه «محمد بن جعفر بن عون» می گوید:

قال النجاشی: محمد بن جعفر بن محمد بن عون الأسدی، أبو الحسين الكوفی: ساکن الری، يقال له: محمد بن أبي عبدالله، كان ثقة، صحيح الحديث، إلا أنه روى عن الضعفاء، وكان يقول بالجبر والتشبيه، وكان أبوه وجهاً، روى عنه أحمد بن محمد بن عيسى، له كتاب الجبر والاستطاعة.

أخبرنا أبو العباس بن نوح، قال: حدثنا الحسن بن حمزة، قال: حدثنا محمد بن جعفر الأسدی، بجميع كتبه، قال: ومات أبو الحسين محمد بن جعفر، ليلة الخميس لعشر خلون 5.

ص: 56

من جمادى الأولى سنة اثنتى عشرة وثلاثمائة، وقال ابن نوح: حدثنا أبو الحسن بن داود، قال: حدثنا أحمد بن حمدان القزوينى، عنه بجميع كتبه.

وقال الشيخ (660): ص محمد بن جعفر الأسدى: يكنى أبا الحسين، له كتاب الرد على أهل الاستطاعة، أخبرنا به جماعة عن التلعكبرى، عن محمد بن جعفر الأسدى ر.

وقال فى رجاله، فى باب من لم يرو عنهم عليهم السلام (28): ص محمد بن جعفر الأسدى، يكنى أبا الحسين الرازى، كان أحد الأبواب ر.

وقال فى كتاب الغيبة: ص وقد كان فى زمان السفراء المحمودين أقوام ثقات، ترد عليهم التوقيعات من قبل المنصوبين للسفارة من الأصل، منهم أبو الحسين محمد بن جعفر الأسدى رحمهم الله.

أخبرنا أبو الحسين بن أبى جيد القمى، عن محمد بن الوليد، عن محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد بن يحيى، عن صالح بن أبى صالح، قال: سألتى بعض الناس فى سنة تسعين ومائتين قبض شىء فامتعت من ذلك، وكتبت أستطلع رأى فأتانى الجواب: ص بالرى محمد بن جعفر العربى فليدفع إليه، فإنه من ثقاتنا.

الغيبة: فى ذكر السفراء المحمودين الثقات الذين ترد عليهم التوقيعات. الحديث 1، ثم ذكر الشيخ عدة روايات متعلقة بذلك، ثم قال: ص ومات الأسدى على ظاهر العدالة ولم يطعن عليه، فى شهر ربيع الآخر سنة اثنتى عشرة وثلاثمائة ر. الغيبة: الموضع المذكور.

أقول: الروايات الدالة على وكالة محمد بن جعفر الأسدى كثيرة. (1)

سپس ایشان با دلایل گوناگون قول نجاشی را به این که محمد بن جعفر به جبر و تشبیه قائل بوده رد می نماید.

به هر حال، همه به وثاقت «محمد بن جعفر أبو الحسين الاسدى» قائل هستند، 7.

ص: 57

1- . معجم رجال الحديث: 16.176 و 177.

و این برای ما کافی است.

محمد بن اسماعیل البرمکی

مرحوم نجاشی وی را صریحا توثیق کرده و گفته است:

كان ثقة مستقيما. (1)

مرحوم علامه حلی گفته است:

اختلف علماؤنا في شأنه، فقال النجاشي: إنه ثقة مستقيم. وقال ابن الغضائري: إنه ضعيف. وقول

النجاشي عندي أرجح؛ (2)

بزرگان علما، آرای منقول از ابن غضائری را قابل معارضه با نظرات مثل نجاشی و شیخ طوسی نمی دانند.

موسی نخعی

درباره نام «موسی نخعی» چنان که پیداست، بین نقل کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون الاخبار اختلاف وجود

دارد؛ از این رو بحث می شود که آیا «موسی بن عمران نخعی» و «موسی بن عبدالله نخعی» یک شخص هستند یا دو فرد.

در این جا دو احتمال وجود دارد:

یکم. احتمال دارد در این جا تصحیف شده باشد؛ یعنی در نوشتن موسی بن عمران نخعی با موسی بن عبدالله نخعی

اشتباه رخ داده و در واقع «موسی بن عبدالله نخعی» درست است.

گواه بر صدق این احتمال همان است که شیخ طوسی رحمه الله این روایت را از شیخ صدوق رحمه الله در کتاب

تهذیب الاحکام از «موسی بن عبدالله نخعی» نقل کرده است. بنابراین اشتباه در نوشتار از ناسخان کتاب بوده است.

روی این اصل، موسی بن 9.

ص: 58

---

1- رجال النجاشی: 341، رقم 915.

2- همان: 258، شماره 89.

عبدالله تعین پیدا می کند.

دوم. احتمال دارد هر دو اسم درست باشد؛ چرا که هنگام ذکر راوی گاهی نام راوی به پدرش و گاهی به جدش

نسبت داده می شود.

این امر در اسانید دیگر نیز اتفاق افتاده است. در تحقیقی که در مورد یکی از راویان انجام شد، نام او به چهار

صورت در اسناد روایات آمده بود. يك بار نامش ذکر شده بود، بار دیگر با لقب از او یاد شده بود، بار سوم منتسب به

جدش و بار چهارم منتسب به پدرش شده بود. (1)

بنابراین دو احتمال، می توان نتیجه گرفت که موسی بن عبدالله و موسی بن عمران هر دو نام يك نفر است.

البته موسی بن عمران نخعی در کتاب های تفسیری، فقهی و... بسیار روایت دارد و کتاب های بسیاری در کتاب

معجم رجال الحدیث نام برده شده که روایات موسی بن عمران نخعی را آورده اند، از جمله:

من لا یحضره الفقیه،

تهذیب الاحکام،

الاستبصار،

التوحید،

علل الشرائع،

معانی الأخبار،

کمال الدین و... د.

ص: 59

---

1- «موسی نخعی» عموی دارد به نام «حسین بن یزید بن عبدالله نوفلی» که روایات زیادی نیز از او نقل می کند، بنابراین جد «موسی» به نام «عبدالله» می باشد، پس ممکن است «موسی بن عبدالله» به این لحاظ باشد. این مطلب از کلام مرحوم آقای خویی که خواهد آمد استفاده می شود.



بنابراین نام موسی بن عمران نخعی به عنوان یکی از محدثان و راویان شیعه به طور فراوان در کتاب های ما ذکر شده است. این نخستین جهت توثیق این راوی.

جهت دوم. موسی بن عمران از رجال کتاب کامل الزیارات است. شیخ بزرگوار ابن قولویه رحمه الله در مقدمه کتاب خود می نویسد: روایاتی که در این کتاب می آورم همه از مشایخ ثقات هستند. از همین رو، آقای خویی رحمه الله به وثاقت همه رجال کتاب کامل الزیارات قائل شد و بنابر آن در موارد بسیاری فتوا داد. برخی از اساتید ما نیز به پیروی از آقای خویی رحمه الله همین مبنا را قائل شدند.

البته آقای خویی در اواخر ایام زندگی اش از این مبنا دست برداشت و نظرش عوض شد که منظور از مشایخ ثقات، مشایخ و اساتید بلا واسطه ابن قولویه رحمه الله هستند، نه رجال دیگر کتاب.

بنابراین، موضوعی که بایستی بررسی کرد این است که آیا ابن قولویه رحمه الله فقط مشایخ خود، یا همه رجال کتاب را توثیق کرده است؟

اگر پس از بررسی این گونه نظر بدهیم که عبارت ابن قولویه رحمه الله در توثیق همه رجال ظهور دارد، جهت دوم توثیق موسی بن عمران عبدالله نخعی خواهد شد.

جهت سوم. در پژوهشی دیگر در کتاب من لا یحضره الفقیه، به توثیق دیگری برای موسی بن عمران دست یافتیم. شیخ صدوق رحمه الله در کتاب الوصیة پس از نقل روایاتی می نویسد:

وقد أخرجت الأخبار المسندة الصحيحة في هذا المعنى في كتاب ص کمال الدین وتمام النعمة (1)؛ در این معنا، در کتاب کمال الدین وتمام النعمة احادیث مسند (2) صحیح آورده ام. د.

ص: 60

---

1- من لا یحضره الفقیه: 4.180، حدیث 5408.

2- حدیث مسند، حدیثی است که راویان آن از اول تا آخر مذکور بوده باشند.

وی این روایات را به کتاب کمال الدین حواله می کند و به صحت آن ها تصریح می نماید، و یکی از راویان آن روایات، موسی بن عمران نخعی است.

جهت چهارم. یکی از علمای بزرگ ما شیخ طبری رحمه الله در کتاب بشارة المصطفی لشعبة المرتضی می نویسد:

ولا أذكر فيه إلا المسند من الأخبار عن المشايخ الكبار وثقات الأخيار؛ (1)

در این کتاب حدیثی را ذکر نکردم مگر این که مسند بوده؛ روایت هایی از مشایخ بزرگ و افراد صالح مورد وثوق و اطمینان.

و یکی از راویان این کتاب موسی بن عمران نخعی است.

جهت پنجم. کلام عالم بزرگوار ابن مشهدی است. وی در مقدمه کتاب المزار خود می نویسد:

فإني قد جمعت في كتابي هذا من فنون زيارات للمشاهد المشرفات... وما يلجأ إليه من الأدعية عند

المهمات، مما اتصلت به من ثقات الرواة إلى السادات؛ (2)

من در این کتاب کیفیت زیارت مشاهد مشرفه... و نیز دعاهایی را جمع آوری نمودم، به سندی که به واسطه راویان مورد وثوق از اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.

موسی بن عمران یکی از راویان این کتاب است.

جهت ششم. وی از رجال تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که آن بزرگوار رجال این کتاب را توثیق کرده است.

جهت هفتم. در تنقیح المقال پس این که گوید: وی راوی زیارت جامعه است می نویسد: ف.

ص: 61

---

1- بشارة المصطفی: 18.

2- المزار، محمد بن مشهدی: 27 مقدمه مؤلف.

وفى روايته لها دلالة واضحة على كونه إماميا صحيح الاعتقاد، بل فى تلقين مولانا الهادى عليه السلام

شهادة على كون الرجل من الحسان، مقبول الرواية لهم، وعدم ذكره فى كتب الرجال غير قاذح فيه. (1)

جهت نهم. مرحوم آقاى خويى رحمه الله در كتاب معجم رجال الحديث مى گوید:

12847 موسى بن عمران:

روى عن الحسين بن يزيد، وروى عنه موسى بن عمران. تفسير القمى: سورة النحل، فى تفسير قوله تعالى: أَمَرَ الْأَنْعَابُ وَالْإِيَّاهُ .

وروى عن الحسين بن يزيد النوفلى، وروى عنه محمد بن أبى عبدالله. الكافى: الجزء 4، كتاب الحج 3، باب استطاعة الحج 30، الحديث 5.

ثم إنه روى الكلينى، عن محمد بن أبى عبدالله، عن موسى بن عمران، عن عمه الحسين بن عيسى بن عبدالله، عن على بن جعفر. الروضة: الحديث 141.

كذا فى المرأة أيضا، والظاهر أن فيه تحريفا، فإن الحسين بن عيسى بن عبدالله لا يكون عما لموسى بن عمران، بل عمه الحسين بن يزيد بقريفة سائر الروايات، والصحيح: موسى بن عمران، عن عمه الحسين، عن عيسى بن عبدالله، والله العالم.

أقول: هذا متحد مع من بعده.

12848 موسى بن عمران النخعى:

روى عن الحسين بن يزيد، وروى عنه محمد بن أبى عبدالله الكوفى. كامل الزيارات: الباب (9)، فى الدلالة على قبر أمير المؤمنين عليه السلام، الحديث 7.

وروى عن الحسين بن يزيد عمه، وروى عنه محمد بن أبى عبدالله الأسدى. مشيخة الفقيه: فى طريقه إلى يحيى بن عباد المكى. 7.

ص: 62

1- .تنقيح المقال: 3.257.

وروی عنه محمد بن أبی عبدالله الکوفی، الفقیه: الجزء 4، باب الوصیة من لدن آدم علیه السلام، الحدیث 457، ویا ب نوادر الموارث، الحدیث 817.

وروی عن الحسین بن یزید النوفلی عمه، وروى عنه محمد بن جعفر الأسدی أبو الحسین. الفقیه: الجزء 3، باب الرهن، الحدیث 909.

وروی عنه محمد بن أبی عبدالله الکوفی. مشیخة الفقیه: فی طریقہ إلى ما كان فيه من حدیث سلیمان بن داود علیهما السلام... (1).

و معلوم است که ایشان به وثاقت رجال تفسیر قمی قائل می باشند.

علاوه بر این، با تحقیقاتی که انجام یافته، روشن می شود که موسی بن عمران مورد اعتماد بسیاری از مفسران، محدثان و فقیهان قرار داشته و در مباحث مختلف به روایات او استشهاد یا استدلال کرده اند.

### استدلال یا استشهاد دانشمندان به زیارت جامعه

از جمله مواردی که در کتاب های علمای ما به زیارت جامعه استدلال و استشهاد شده، تفسیر آیه عجیبی است که معانی بسیاری دارد و مقام بزرگی برای ائمه علیهم السلام بیان می کند، آن جا که می فرماید:

2 بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ؛

بلکه آنان بندگان گرامی اند که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

\*صاحب تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه شریفه می نویسد:

وفی عیون الأخبار فی زیارة الجماعة للأئمة علیهم السلام المنقولة عن الجواد علیه السلام:

ص: 63

السلام على الدعاة إلى الله... وعباده المكرمين الذين لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون؛(1)

در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام در زیارت جامعه ای که از امام جواد علیه السلام نقل شده است(2) چنین آمده است: سلام بر فراخوانان به سوی خدا... و بندگان گرامی که در گفتار از او پیشی نمی گیرند و طبق فرمان او عمل می نمایند.

این نویسنده به این زیارت اعتماد کرده و بخشی از آن را برای تفسیر آیه مبارکه نقل نموده است.

\*فیض کاشانی رحمه الله نیز در تفسیر صافی روایتی را از امام علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

نحن كلمة التقوى وسبل الهدى والمثل الأعلى؛(3)

ما کلمه تقوا، راه هدایت و مثل اعلا هستیم.

وی پس از نقل این روایت نورانی به عبارتی از زیارت جامعه استشهاد می کند و می نویسد:

وفی الزيارة الجامعة الجوادية عليه السلام: السلام على أئمة الهدى... وورثة الأنبياء والمثل الأعلى؛(4)

در زیارت جامعه آمده است: سلام بر پیشوایان هدایت... وارثان پیامبران و مثل های والا.ن.

ص: 64

---

1- .تفسیر نور الثقلین: 3.421، حدیث 41

2- .در نسبت زیارت جامعه به امام جواد علیه السلام که در چند کتاب دیگر نیز آمده، اشتباهی رخ داده است؛ چرا که این زیارت از امام هادی علیه السلام می باشد.

3- .تفسیر الصافی: 4.130.

4- -همان.

\*شیخ حویزی در تفسیر نور الثقلین در ذیل آیه مبارکه *كَيْخَلَقُ مَا يَشَاءُ* می نویسد:

وفى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة للأئمة عليهم السلام: السلام على الدعاء إلى الله...؛(1)

در مورد دیگری به عبارت دیگری از این زیارت اشاره می کند و می نویسد:

فى عيون الأخبار فى الزيارة الجامعة: خلقكم الله أنوارا وجعلكم بعرشه محققين...؛(2)

در عيون أخبار الرضا عليه السلام، در زیارت جامعه می خوانیم: خداوند شما را نورهایی آفرید و به گرد عرش خود محیط قرار داد.

در جای دیگر می نویسد:

وفى الزيارة الجامعة: السلام على أئمة الهدى...؛(3)

در زیارت جامعه آمده است: سلام بر پیشوایان هدایت گر....

وی در ذیل آیه شریفه تطهیر نیز به فرازی از این زیارت استدلال می کند و می گوید:

وفى الزيارة الجامعة: عصمكم الله من الزلل وأمنكم من الفتن...؛(4)

در زیارت جامعه آمده است: خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت....8.

ص: 65

---

1- .تفسیر نور الثقلین: 3.421، حدیث 41.

2- .همان: 3.608، حدیث 183.

3- .همان: 3.608، حدیث 183.

4- .همان: 4.271، حدیث 88.

هم چنین در مورد دیگری می نویسد:

فهل فصل الخطاب إلا معرفة اللغات؟ وفيه في الزيارة الجامعة: ص وفصل الخطاب عندكم ر؛(1)

آیا فصل و ممتاز کننده کتاب جز آشنایی به لغات است؟ در زیارت جامعه آمده است: «و ممتازگر حق از باطل نزد شماست».

وی در همین بخش به عبارت دیگری از این زیارت اشاره می کند و می گوید:

وفي من لا يحضره الفقيه: في الزيارة الجامعة... ص وإياب الخلق إليكم وحسابهم عليكم ر؛(2)

در کتاب من لا يحضره الفقيه، در زیارت جامعه آمده است: «بازگشت خلق به سوی شماست و حساب خلق، نیز با شماست».

\*محدث فقیه، شیخ حر عاملی رحمه الله در وسائل الشیعة در ذیل روایتی می نویسد:

فيه دلالة على رجعة النبي صلى الله عليه وآله والأئمة عليهم السلام وفي الزيارة الجامعة ما هو أوضح من

ذلك...؛(3)

این فراز بیان گر رجعت و بازگشت پیامبر صلی الله علیه وآله و امامان معصوم علیهم السلام است و در زیارت جامعه عبارتی آمده که از این بیان روشن تر است....

\*شیخ حسن بن سلیمان حلی رحمه الله در کتاب المتضرر از امام هادی علیه السلام این گونه روایت می کند: 9.

ص: 66

---

1- همان: 4.444، حدیث 12.

2- همان: 5.569، حدیث 33.

3- وسائل الشیعة: 14. پاورقی 579.

أتاكم الله ما لم يؤت أحدا من العالمين؛(1)

آن چه خداوند به شما عنایت فرمود به هیچ يك از جهانیان عطا نکرد.

\*علامه مجلسی رحمه الله در بحار الانوار به زیارت جامعه استدلال می کند و نسخه ای را بر نسخه ای دیگر

ترجیح می دهد و می گوید:

الأصوب أن يكون ص معروفين ر بدل ص معترفين ر كما سيأتي في الزيارة الجامعة؛(2)

صحیح این است که واژه «معروفین» به جای واژه «معترفین» باشد، آن سان که در زیارت جامعه خواهد آمد.

\*و حید بهبهانی رحمه الله زیارت جامعه را ارسال مسلم نموده و در مورد ائمه علیهم السلام می گوید:

مع أنهم عليهم السلام كما ذكروا في زيارة الجامعة الكبيرة: ص فجاهدتم في الله حق جهاده حتى أعلنتم

دعوتهم ر؛(3)

با این توصیف، ائمه علیهم السلام همان گونه اند که در زیارت جامعه آمده است که در راه خدا آن گونه که شایسته جهاد برای اوست، جهاد کردید تا دعوتش را آشکار ساختید».

\*میرزای قمی رحمه الله در کتاب غنائم الأيام می نویسد:

وما ورد في الزيارة الجامعة الكبيرة يشملهم جميعا؛(4)

و آن چه در زیارت جامعه آمده است همه آن بزرگواران را فرا می گیرد.

\*شیخ اعظم انصاری رحمه الله در کتاب الطهارة می گوید: 5.

ص: 67

---

1- المتضر: 26، حدیث 21 و 219، حدیث 282.

2- بحار الانوار: 97.204، حدیث 1.

3- الرسائل الفقهية: 179.

4- غنائم الايام: 1.265.



ویرید العموم الروایة المشهورة الواردة فی الزيارة الجامعة، لكنها مختصة بزيارة خاصة؛(1)

مؤید عموم، روایت مشهوری است که در زیارت جامعه آمده است؛ ولی این ویژه زیارت خاصی است.

\*فقیه همدانی در مصباح الفقیه در بخش غسل های مستحبی می نویسد:

...أو ورد فی خصوص زیارة مثل الروایة المشهورة الواردة فی زیارة الجامعة التي یزار بها كل إمام، الآمرة

بالغسل؛(2)

از موارد غسل در خصوص زیارت، همانند روایت مشهوری است که در زیارت جامعه وارد شده است؛ همان زیارتی که هر امامی را می توان با آن زیارت کرد و دستور غسل نیز دارد.

\*صاحب تفسیر المیزان نیز به این زیارت اشاره می کند و می گوید:

وفی ص الفقیه ر عن الهادی علیه السلام فی الزيارة الجامعة؛(3)

در کتاب من لا یحضره الفقیه از امام هادی علیه السلام نقل شده که حضرتش در زیارت جامعه فرمود....

\*در مصباح الفقاهه آقای خوئی رحمه الله در ذیل این مسئله که آیا کسی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی

میورزد و محارب است، پاک است یا نجس؟ می نویسد:

ویدل علیه أيضا قوله علیه السلام فی الزيارة الجامعة: ص ومن جحدکم کافر...؛(4)

کلام امام علیه السلام در زیارت جامعه بر این مطلب دلالت دارد که «هر کس شما را انکار کند کافر است».

ص: 68

---

1- کتاب الطهارة، شیخ انصاری: 2.329.

2- مصباح الفقیه: 1 ق 2.438.

3- تفسیر المیزان: 20.277.

4- مصباح الفقاهه: 1.504.

وی در جای دیگری می نویسد:

...کما ورد فی وجوب إطاعتهم وفي عدة موارد من الزيارة الجامعة ذكر ذلك؛(1)

...همان طور که درباره وجوب اطاعت امام های معصوم علیهم السلام روایاتی وارد شده و در تعدادی از فرازهای زیارت جامعه نیز ذکر گردیده است.

او هم چنین در کتاب الطهارة می فرماید:

إن المخالف لهم كافر، وقد ورد فی الزيارة الجامعة؛(2)

همان گونه که در زیارت جامعه آمده است، مخالفت کننده با آنان کافر است.

\*استاد ما مرحوم آقای گلپایگانی قدس سره در بحث نجاست کفار به زیارت جامعه استدلال کرده که:

وفي الزيارة الجامعة:ص من حاربكم مشرك؛(3)

و در زیارت جامعه آمده: «هر که با شما سر ستیز داشته باشد مشرك است».

\*در صراط النجاة نیز آمده است:

ولذا ورد فی الزيارة الجامعة أنهم الباب المبتلى به الناس؛(4)

از این رو، در زیارت جامعه آمده است که آن بزرگواران همان دری هستند که مردم به آن وسیله آزمایش می شوند.

با توجه به این همه استشهاد، چون اندکی بیندیشیم، معلوم می شود که اگر وثوق و اعتماد به ثبوت صدور این زیارت از امام علیه السلام نبود، این استدلال ها در کتاب های تفسیری، حدیثی، فقهی و... معنا نداشت و بسیار بعید است که این بزرگان به آن چه 5.

ص: 69

---

1- همان: 3.281.

2- کتاب الطهارة، خوبی: 2.84.

3- نتائج الافكار فی نجاسة الكفار: 190.

4- صراط النجاة: 3.419، سؤال 1225.

اعتقاد به صدور و ثبوت سند آن نداشته باشند، استدلال و یا حتی استشهاد کنند.

از طرفی، این زیارت مورد توجه بسیار بزرگان ما بوده تا جایی که جمعی از آنان آن را شرح کرده اند، به بیان لغات، مفاهیم و معانی والای آن پرداخته اند و وقت، نیرو و امکانات صرف کرده اند. همه این ها قرینه ای قوی می تواند باشد که این بزرگان معتقد به صدور این زیارت بودند.

با نگاهی گذرا به کتاب ارزشمند الذریعة إلى تصانیف الشیعة اثر شیخ ما، شیخ آقابزرگ تهرانی رحمه الله متوجه خواهیم شد که چه قدر شرح بزرگ و کوچک بر این زیارت به رشته تحریر در آمده است. این کتاب بیش از بیست شرح را برای این زیارت آمار داده است.

از سوی دیگر، دانشمندان بزرگی هم چون مجلسی اول، مجلسی دوم، سید جزایری، شیخ بحرانی نویسنده کتاب الحدائق، و شیخ بهایی رحمه الله به این زیارت توجه کرده اند و در ضمن شرح تهذیب الاحکام و من لا یحضره الفقیه این زیارت را نیز شرح نموده اند.

### بی نیازی زیارت جامعه از سند

به رغم آن که پیش تر در مورد سند این زیارت تحقیق شد و آن را اثبات کردیم، باید گفت در مواردی اصلاً به سند نیاز نیست؛ به این معنا که وقتی سخنی از گوینده ای دریافت کنیم و از مذاق او آگاهی داشته باشیم و سطح اندیشه، علم، سبک کلام او را از جهت فصاحت، بلاغت، ادبیات بشناسیم، از طرفی معانی و مفاهیم والا و مطالبی که در سخن گوینده است، حقایقی باشند که دست بشر عادی به آن نمی رسد، در این گونه موارد شکی در صدور سخن نداشته و به دنبال سند نمی گردیم.

به سخن دیگر، کلامی که از جهت سبک، لحن، اسلوب ادبی، فصاحت و بلاغت

و از جهت محتوا در سطح بالا و دارای حقایق و واقعیت هایی است که بشر عادی را توان رسیدن به آن نیست، نیازی به سند ندارد و به یقین از معصوم علیه السلام است.

برای نمونه، دعای کمیل، دعای صباح به یقین از امیر مؤمنان علی علیه السلام و دعای عرفه از امام حسین سیدالشهداء علیه السلام صادر شده اند؛ چه سند داشته باشند و چه سند نداشته باشند. بنابراین، اگر ما اندک انسی با کلمات اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم و با سبک عبارات و اسلوب کلام آن بزرگواران آشنا باشیم، به سند نیاز نخواهیم داشت و کلام والای آنان را خواهیم شناخت.

از این رو، آن گاه که از برخی از بزرگان دانشمندان در مورد برخی از روایات، دعاها و زیارت ها پرسیده

می شد، پاسخ می دهند: قوت متن برای اطمینان به صدور این ها از معصوم علیه السلام کافی است. هنگامی که از شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رحمه الله در مورد یکی از دعاها می پرسند، با صراحت پاسخ می دهد: قوت متن کاشف از قطعیت صدور آن از معصوم است، گرچه سندی نداشته باشیم. (1)

همین قوت متن، کبرای منطبق بر زیارت جامعه می گردد و بنابر همین اصل، هنگامی که از سید بزرگوار، فقیه، محدث، عارف به کلمات اهل بیت علیهم السلام سید عبدالله شبر رحمه الله در مورد زیارت جامعه می گوید:

و إن فصاحة ألفاظها وبلاغة مضامينها تنادي بصدورها عن ينابيع الوحي والإلهام؛ (2)

به راستی که فصاحت واژگان و فرازها، بلاغت مضمون ها و عبارات های زیارت جامعه حاکی از آن است که این زیارت، از چشمه های وحی و الهام جوشیده است. 8.

ص: 71

---

1- ر.ك: الفردوس الأعلى: 76.

2- الانوار اللامعه فی شرح الزيارة الجامعة: 18.

بنابر آن چه بیان شد، تردیدی نیست که زیارت جامعه از زیاراتی به شمار می رود که از اهل عصمت صادر شده است.

و این که عبارت های این زیارت یا مفاهیم و مدلول های آن ها در روایات معتبر دیگر آمده است، تا جایی که برخی از عبارت ها و مدلول های آن ها در روایات اهل سنت نیز وارد شده است. شاهد صدق دیگری بر اطمینان و یقین ما به صدور این زیارت از آن مقام مقدس می باشد.

### زیارت جامعه در گفتار دانشمندان

علامه بزرگوار مجلسی اول رحمه الله در این زمینه می نویسد:

ولما وفقني الله لزيارة أمير المؤمنين عليه السلام وشرعت في حوالى الروضة المقدسة في الهدات وفتح الله على ببركة مولانا صلوات الله عليه أبواب المكاشفات التي لا تحتملها العقول الضعيفة، رأيت في ذلك العالم وإن شئت قلت: بين النوم واليقظة عندما كنت في رواق عمران جالسا، أنى بسر من رأى، ورأيت مشهدها في نهاية الارتفاع والزينة، ورأيت على قبريهما لباسا أخضر من لباس الجنة، لأنى لم أر مثله في الدنيا، ورأيت مولانا مولى الأنام صاحب العصر و الزمان عليه السلام جالسا، ظهره على القبر ووجهه إلى الباب، فلما رأيت شرعت في الزيارة بالصوت المرتفع كالمداحين، فلما أتممتها قال عليه السلام: نعمت الزيارة؛

آن گاه که به عتبات مشرف شدم، در نجف اشرف در کنار مرقد مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام شروع به مجاهده و تلاش برای خودسازی نمودم. خداوند متعال به برکت مولایمان درود خدا بر او باد درهای مکاشفه هایی را برای من گشود که خردهای ناتوان را یارای تحمل آن ها نیست. در عالم مکاشفه یا بین بیداری و خواب دیدم که در سامرا در حرم عسکریین علیهما السلام،

در رواق عمران هستم. دیدم که روضه آن دو بزرگوار در نهایت بلندی بوده و آیین شده است. بارگاه نورانی آن دو امام همام با پارچه ای سبزی از پارچه های بهشتی پوشیده شده بود و من چنین پارچه هایی را در دنیا ندیده بودم. در آن جا خدمت حضرت ولی عصر علیه السلام شرف یاب شدم. آن حضرت کنار ضریح مطهر نشسته بود و رو به طرف درب بود. با صدای بلند به سان مداحان شروع به خواندن زیارت جامعه کردم.

وقتی پایان یافت حضرتش فرمود: چه زیارت خوبی است؟

قلت: مولای! روحی فداک! زیارة جدك و قد أشرت إلى نحو القبر؟

عرض کردم: آری، جانم به فدای شما! زیارت جد بزرگوار شماست و اشاره به قبر مطهر نمودم.

قال: نعم، أدخل؛ (1)

فرمود: آری، وارد شو.

از این رو مجلسی رحمه الله در روضه المتقین در اعتبار زیارت جامعه می نویسد:

والحاصل أنه لا شك أن هذه الزيارة من أبي الحسن الهادي سلام الله عليه بتقرير الصاحب عليه السلام

وأنها أكمل الزيارات وأحسنها، بل بعد تلك الرؤيا كنت أكثر الأوقات أזור الأئمة عليهم السلام بهذه الزيارة في العتبات العاليات، ما زرتهم

إلا بهذه الزيارة؛ (2)

کوتاه سخن این که تردیدی نیست که این زیارت با تقریر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از امام هادی علیه السلام صادر شده است. این زیارت کامل ترین و بهترین زیارت هاست. من پس از این رؤیا بیشتر اوقات ائمه علیهم السلام را با این زیارت، زیارت می نمایم و در عتبات عالیات فقط با این زیارت، زیارت می نمایم. 2.

ص: 73

---

1- لوامع صاحبقرانی: 8.664.

2- روضه المتقین: 5.452.

این سخن بزرگی هم چون مجلسی اول رحمه الله است که از نظر همه ما مورد احترام است. گذشته از قضیه

مکاشفه ای که اشاره کرده، ایشان این زیارت را کامل ترین و بهترین زیارت می داند.

علامه بزرگوار مجلسی دوم رحمه الله نیز در این زمینه می نویسد:

وإنما بسطت الكلام في شرح تلك الزيارة قليلا إن لم استوف حقها حذرا من الإطالة، لأنها أصح الزيارات سنداً وأعمها مورداً وأفصحها لفظاً وأبلغها معنى وأعلاها شأناً؛<sup>(1)</sup>

این که اندکی این زیارت را شرح و بسط دادم، گرچه به طور کامل به جهت پرهیز از طولانی شدن حقیقت را ادا نکردم؛ چرا که آن زیارت از نظر سند صحیح ترین، از نظر مورد فراگیرترین، از نظر متن فصیح ترین، از نظر معنا رساترین و از نظر شأن والاترین زیارت ها است.

این سخن نیز شاهد دیگری از علامه مجلسی رحمه الله است. بنابراین، اگر ما در چنین مواردی به بزرگی هم چون علامه مجلسی مراجعه نکنیم و کلام او برای ما در شناخت روایتی، دعایی و زیارتی حجت نباشد، چنین عالم و دانشمندی که با این همه زحماتی که کشیده و آشنایی که با روایت ها، دعاها و زیارت ها دارد، چه نفعی به ما خواهد داشت؟ از هر رو، علامه مجلسی رحمه الله از بزرگان و خبره های این وادی است که هیچ کسی برای او ایرادی نگرفته و

سخنی درباره او نیست و نباید هم باشد.

سید عبدالله شبر از علمای دیگری به شمار می رود که در این زمینه اظهار نظر کرده است وی فقیه و محدث

بزرگوار بوده و با علامه مجلسی رحمه الله و سید نعمت الله جزایری رحمه الله معاصر و تقریباً در يك طبقه بوده اند

وی در آغاز شرح 4.

ص: 74

إن زيارة الجامعة الكبيرة أعظم الزيارات شأنًا وأعلها مكانة ومكانا، وإن فصاحة ألفاظها وفقراتها وبلاغة مضامينها وعباراتها تنادى بصدورها من عين صافية نبعت عن ينابيع الوحي والإلهام، وتدعو إلى أنها خرجت من ألسنة نواميس الدين ومعافل الأنام؛ فإنها فوق كلام المخلوق وتحت كلام الخالق الملك العلام، قد اشتملت على الإشارة إلى جملة من الأدلة والبراهين المتعلقة بمعارف أصول الدين وأسرار الأئمة الطاهرين ومظاهر صفات رب العالمين، وقد احتوت على رياض نضرة وحدائق خضرة مزينة بأزهار المعارف والحكمة محفوفة بثمار أسرار أهل بيت العصمة، وقد تضمنت شطرا وافرًا من حقوق أولى الأمر الذين أمر الله بطاعتهم وأهل البيت الذين حث الله على متابعتهم وذوى القربى الذين أمر الله بمودتهم وأهل الذكر الذين أمر الله بمسألتهم، مع الإشارة إلى آيات فرقانية وروايات نبوية وأسرار إلهية وعلوم غيبية ومكاشفات حقية وحكم ربانية...؛(1)

به راستی زیارت جامعه کبیره از مهم ترین زیارت ها و برترین آن ها از جهت مقام و اهمیت است و فصاحت الفاظ و فرازهایش و بلیغ بودن معانی و عباراتش، حکایت از آن می کند که این زیارت از چشمه زلال که از منابع وحی و الهام سرچشمه گرفته صادر شده و از زبان دانایان و نوامیس دین و بزرگان مردم، خارج شده است.

پس این زیارت، برتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است و شامل بعضی از دلیل ها و برهان های مربوط به شناخت اصول دین و اسرار امامان پاک و مظاهر صفات پروردگار جهانیان است.

و هم چنین دارای باغ های خوش منظر و بوستان های سرسبزی است که با 0.



شکوفه های معارف و حکمت آراسته شده و با میوه های اسرار اهل بیت عصمت علیهم السلام همراه می باشد.

این زیارت، شامل بخش کاملی از حقوق «اولوا الامر» است که خداوند مردم را به فرمان برداری و پیروی از ایشان امر کرده. و نیز شامل حقوق «ذوی القربی» و «اهل الذکر» است که خداوند مردم را به پرسش مسائل از آنان امر فرموده است.

این زیارت به آیات قرآنی، روایات نبوی، اسرار الهی، علوم غیبی، مکاشفات حقیقی و حکم ربانی اشاره دارد.

به راستی آن گاه که بزرگان در موردی سخن گویند، سنجیده و حساب شده می گویند. اگر مدحی، ذمی، قیدی، امری، کتابی، روایتی و حدیثی بخواهد از یک بزرگی صادر شود، همه این ها سنجیده و دقیق خواهد بود؛ چرا که اینان به آن چه می گویند التفات دارند، و حکیمانه است.

سید شبر در این گفتار، عبارت جالبی دارد که معمولاً در مورد کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام گفته شده که

می گوید:

فإنها فوق كلام المخلوق وتحت كلام الخالق؛

پس این زیارت برتر از کلام مخلوق و پایین تر از کلام خالق است.

یا در مورد دیگری گوید: مطالب این زیارت، مطالب حقه ای است با برهان های معارف اصول دین.

آری، این ها بخشی از سخنانی است که بزرگان دانشمند در شأن زیارت جامعه ایراد کرده اند. به نظر می رسد

این گونه تعبیرها و توصیف ها در مورد زیارت جامعه دو جهت داشته باشد:

ص: 76

آنان با این توصیف بیان می‌دارند که آری این زیارت دارای این گونه حقایق است. البته در این باره به صورت اختصار مطالبی بیان خواهد شد.

## دوم. دفع توهم

به نظر می‌رسد توصیف بزرگان به جهت دفع توهمی باشد که درباره زیارت جامعه است، شاید برخی گویند که در زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام غلو شده است.

محدث قمی رحمه الله در مفاتیح الجنان در بیان این که چرا دستور داده اند قبل از زیارت جامعه صد مرتبه تکبیر گفته شود می‌نویسد:

شاید چنان که مجلسی اول گفته وجه تکبیر این باشد که اکثر طباع مایلند به غلو، مبادا از عبارات

امثال این زیارت به غلو افتند، یا از بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شوند، یا غیر این‌ها. (1)

در این اخیر نیز از برخی شنیده می‌شود که می‌گویند: زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام غلو دارد.

برخی دیگر این روزها شیعه را به دو گروه تقسیم کرده اند: غالی و غیر غالی؛ گویی تشیع نیز به دو گونه تقسیم می‌گردد!! البته آنانی که به زیارت جامعه و بعضی مطالب آن معتقد نباشند، حتی در صورت انکار باز هم شیعه محسوب می‌شوند و از تشیع خارج نیستند، هر چند مقصر شمرده شوند. روی این جهت یکی از مقدمات بحث ما تحقیق در مورد غلو است. ه.

ص: 77

غلو چیست؟

بدون تردید ائمه علیهم السلام غالیان را طرد و تکفیر می کردند و شیعیان را همواره از غالیان و تماس با آن ها بر حذر می داشتند.

غلو چیست و چه کسانی غالی هستند؟ یکی از بخش های بحث امامت در کتاب های حدیثی و کلامی، «نفی الغلو فی النبی و الائمة علیهم السلام» است.

### غلو از دیدگاه روایات

روایات بسیار جالبی در کتاب بحار الانوار در مورد غلو از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و معصومان علیهم السلام وارد شده است.

در روایتی از پیامبر خدا می خوانیم که حضرتش می فرماید:

لا ترفعونی فوق حقی، فإن الله تبارک تعالی اتخذنی عبدا قبل أن یتخذنی نبیا؛ (1)

مرا بیش از آن چه هستم بالاتر نبرید؛ چرا که خدای تعالی پیش از آن که مرا به پیامبری برگزیند، به بندگی برگزیده است.

این روایت نشان می دهد که برخی از مردم در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به الوهیت آن حضرت معتقد شدند و نیز از این روایت معنای غلو معلوم می شود.

در روایت دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که آن حضرت می فرمود:

اللهم إني بريء من الغلاة كبراءة عيسى بن مريم من النصارى. اللهم اخذلهم أبدا ولا تنصر منهم أحدا؛ (2)

خدایا! من از غالیان، به سان دوری عیسی بن مریم از نصارا دور هستم. خدایا! همواره آنان را خوار گردان و کسی از آنان را یاری نکن.

ص: 78

1- بحار الانوار: 25، 134، 265 و 272.

2- الامالی، شیخ طوسی: 650، حدیث 1350.

در روایت دیگری، حضرت ولی عصر علیه السلام می فرماید:

تعالی الله عز وجل عما يصفون سبحانه وبحمده، ليس نحن شركائه في علمه ولا في قدرته؛(1)

خداوند متعال از آن چه توصیف می کنند فراتر است. پاك و متره است و مورد ستایش است. ما نه در علم و دانش او شريك هستیم و نه در قدرت و توان مندی او.

هم چنین امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إياكم و الغلو فينا، قولوا: إنا عبید مربوبون، وقولوا في فضلنا ما شئتم؛(2)

هرگز در مورد ما غلو ننمایید. بگویید: ما بندگان تربیت یافته خدا هستیم و در مورد برتری ما آن چه خواستید بگویید.

بدیهی است که این روایات به ما میزان می دهند، که در این باره به کلام علامه مجلسی رحمه الله خواهیم پرداخت.

در روایتی حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

فمن ادعى للأنبياء ربوبية أو ادعى للأئمة ربوبية أو نبوة أو لغير الأئمة إمامة فنحن منه برآء في الدنيا

والآخرة؛(3)

هر کس برای پیامبران مقام ربوبیت یا برای یکی از ائمه مقام ربوبی یا پیامبری، یا برای غیر امامان مقام امامت و پیشوایی ادعا کند، ما از او در دنیا و جهان آخرت بیزار هستیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: 1.

ص: 79

1- .الصحيفة الهادية و التحفة المهدية: 236.

2- .الخصال: 614، بحار الانوار: 10.92 و 25.270.

3- .عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1.217، بحار الانوار: 25.134 و 271.

وإياكم الغلو كالغلو من النصراري، فإني بريء من الغالين؛(1)

مبادا به سان نصارا غلو کنید. به راستی که من از غلو کنندگان بیزارم.

در روایت دیگری راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد:

يا بن رسول الله! إني معي من ينتحل مواليتكم ويزعم أن هذه كلها صفات علي عليه السلام وأنه هو الله رب العالمين.

فلما سمعها الرضا عليه السلام ارتعدت فرائضه وتصبب عرقا وقال: سبحان الله عما يقول الظالمون الكافرون علوا كبيرا. أو ليس كان علي عليه السلام آكلا في الآكلين فشاربا في الشاربين؟! (2)

ای فرزند رسول خدا! من با کسی آشنا هستم که موالیات شما را به خود می بندد و پندارش این است که همه این ها، صفات علی علیه السلام است و او همان خدا و پروردگار جهانیان است.

هنگامی که امام رضا علیه السلام این سخن را شنید، اعضای بدنش لرزید و عرق بدن مبارکش را فرا گرفت و فرمود: پاك و متره است خداوند متعال و بلند مرتبه از گفتار ستم گران و کفرورزان. مگر نه این است که علی علیه السلام با غذاخوردگان غذا می خورد و با آشامندگان می آشامید؟!!

آری، او انسانی هم چون بقیه مردم بود. گفتنی است که در این زمینه روایات جالب دیگری نیز وجود دارد.

### نه غلو و نه تقصیر

برای شناخت ائمه علیهم السلام باید مقامات و منازل آن بزرگواران را از خودشان

ص: 80

1- الاحتجاج: 2.438، بحار الانوار: 4.303 و 25.273.

2- همان: 25.275.

چرا که هم تقصیر حرام است و هم غلو. امام باقر علیه السلام به ابو حمزه ثمالی می فرماید:

یا ابا حمزة! لا تضعوا علیا دون ما رفعه الله ولا ترفعوا علیا فوق ما جعل الله؛ (1)

ای اباحمزه! علی علیه السلام را پایین تر از جایگاهی که خداوند قرار داده قرار ندهید و فراتر از مقام والایی که خداوند قرار داده قرار ندهید.

به عبارت دیگر، بیش از آن چه هست نگویید و از آن چه هست پایین نیاورید.

آن حضرت در روایت دیگری می فرماید:

فإن الغلاة شر خلق الله؛ يصغرون عظمة الله ويدعون الربوبية لعباد الله. والله، إن الغلاة شر من اليهود والنصارى واوس والذين أشركوا؛ (2)

به راستی غالیان بدترین آفریدگانند. آنان عظمت و شکوه خدا را کوچک می شمارند و ربوبیت را برای بندگان خدا ادعا می کنند. به خدا سوگند! غالیان از یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و شرکوزان بدترند.

روایت بسیار جالبی وجود دارد که آن حضرت می فرماید:

كان على عليه السلام و الله عبدا لله صالحا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله؛ (3)

به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

آن گاه در ادامه عبارت خیلی مهمی می فرماید:

ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله؛ (4)

او به این مقام در نزد خداوند نایل نشد، مگر با اطاعت از خدا و رسول او. 7.

ص: 81

1- همان: 25.283 و 39.206.

2- الامالی، شیخ طوسی: 650، حدیث 1349، بحار الانوار: 25.265.284.

3- بحار الانوار: 25.286.

4- همان: 25.287.

به راستی چه کرامتی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام از طریق عبودیت و عبادت به این مقام رسیده اند؟

با توجه به این روایات، ائمه علیهم السلام در برابر غالیان و غلو چنین برخوردی می نمودند. از طرفی با عنایت به این روایات، معنای غلو نیز معلوم می شود که همان اعتقاد به نبوت و الوهیت امام و اعتقاد به الوهیت پیامبر است؛ یعنی انسان به شأن نبی و امام بیش از آن چه هست معتقد شود، یا او را شریک خداوند بداند؛ از این رو باید معتقد بود که ائمه و پیامبر هرگز إله، رب و شریکان خداوند متعال نبوده اند. آنان در خدا حلول نکرده اند و با او اتحاد ندارند.

این است معنای غلو چنان که از روایات فهمیده می شود و اعتقاد به یکی از این امور مصداق غلو درباره نبی و امام به شمار می آید؛ ولی خود روایات که می فرمایند: این ها را نگوئید، می فرمایند: آن چه می توانید در فضل و برتری ما بگوئید. ما را بنده آفریده شده و تربیت یافته خداوند بدانید. اما چنان که خواهد آمد می فرمایند: به شأن و مقام ما نزد خدا نمی توانید پی ببرید.

آری، با حفظ عبودیت، هر چه می توانید در فضل و برتری ائمه اطهار علیهم السلام بگوئید که هیچ فردی به کرامت خدایی نایل نشد، مگر به سبب اطاعت و عبودیت و تعبد.

در همین زیارت جامعه نیز بدان اشاره شده که ص وعباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون ر که

این معنا چنان که در جای خود خواهد آمد از قرآن مجید اخذ شده است، آن جا که می فرماید:

(عِبَادُ مُكْرَمُونَ\* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ ) : (1)

آنان بندگان شایسته او هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و پیوسته به فرمان او عمل می کنند. 7.

ص: 82

کوتاه سخن این که با حفظ عبودیت و مخلوقیت هر چه می توانید در مورد آنان بگویید. و این چیز اندکی نیست.  
به راستی کرامت از پیش گاه خدا چیست؟ این چه مقامی است که آن حضرات به جایی رسیدند که ص لا یفعلون  
إلا ما یؤمرون ر.

در روایت صحیح بلکه از طرق عامه هم متواتر آمده که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله درباره حضرت امیر  
مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إنه لا یفعل إلا ما یؤمر به؛<sup>(1)</sup>

به راستی علی جز آن که به او دستور داده می شود، انجام نمی دهد.

ما غلو نمی کنیم و از غلو نهی شده ایم تا بگوییم: امام، پیامبر است؛ چه رسد که بگوییم: امام خدا و رب است؛ بلکه آنان عید و بنده خدا  
هستند؛ اما بنده هایی که به چنین مقامی رسیده اند. اگر بگوییم: کسی بر اثر بندگی خداوند مورد تفضل خدا قرار گرفته، آیا این غلو است؟

### غلو از دیدگاه علامه مجلسی

علامه مجلسی رحمه الله پس از نقل روایاتی چند در مورد غلو، به گفتاری از دانشمندان در معنای غلو می پردازد و  
می نویسد: شیخ صدوق رحمه الله می گوید:

اعتقادنا فی الغلاة و المفوضة أنهم کفار بالله تعالی وأنهم أشر من اليهود و النصارى و اوس... و اعتقادنا فی النبی و الأئمة علیهم السلام أن  
بعضهم قتلوا بالسيف و بعضهم بالسم و أن ذلك جرى علیهم فی الحقیقة  
وأنهم ما شبه أمرهم؛<sup>(2)</sup>

اعتقاد ما درباره غالیان و تفویض کنندگان این است که آنان به خدای سبحان کفر

ص: 83

1- ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: 1.160.

2- الاعتقادات فی دین الامامیه: 97، به نقل از بحار الانوار: 25.342.



ورزیده اند و همانان از یهودیان، مسیحیان و مجوسیان بدتر هستند....

و اعتقاد ما درباره پیامبر و ائمه علیهم السلام این است که برخی از آنان با شمشیر کشته شده اند، برخی دیگر مسموم شده اند و در حقیقت درباره آنان چنین جاری شده است و امر آنان مشتبه نشده است.

از این عبارت معلوم می شود که چنین سخنانی در آن زمان ها نیز بوده است. در قصه حضرت عیسی علیه السلام

نیز همین مطلب آمده است که قرآن می فرماید:

(وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا\* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا)؛ (1)

بلکه امر بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، درباره آن در شك بوده و هیچ گونه علمی به آن ندارند و تنها از پندارهای بی اساس پیروی می کنند. به یقین او را نکشتند؛ بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد و خداوند توانای حکیم است.

حضرت عیسی و ائمه علیهم السلام حقیقتاً مقتول شده اند. آنان انسان بودند، مثل دیگر افراد بشر؛ یعنی موت و

حیات بر اینان عارض می شود، مثل دیگر افراد بشر و غلو در این زمینه ممنوع است.

آن گاه علامه مجلسی رحمه الله گفتار مفصلی از شیخ مفید رحمه الله نقل می کند، سپس می گوید:

إعلم أن الغلو في النبي و الأئمة عليهم السلام إنما يكون بالقول بالوهميتهم أو بكونهم شركاء لله تعالى في المعبودية أو في الخلق و الرزق، أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم... أنهم 8.

ص: 84

---

1- .سوره نساء(4):آیات 157 و 158.

كانوا أنبياء... أو القول بأن معرفتهم تغنى عن جميع الطاعات ولا تكليف معها بترك المعاصى. والقول بكل منها إحد وكفر وخروج عن الدين، كما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات والأخبار السالفة وغيرها؛(1)

بدان که غلو درباره پیامبر و ائمه علیهم السلام منحصر است در این که کسی قائل به الوهیت آنان یا شریک بودن آنان با خداوند متعال در معبود بودن، آفرینش، رزق و روزی بشود، یا بگوید خداوند در آن

بزرگواران حلول کرده است، یا خداوند متعال با آنان متحد شده... یا بگوید ائمه، پیامبر هستند، و یا بگوید شناخت آنان انسان را از همه اطاعات بی نیاز می سازد و با وجود این تکلیفی به ترك گناهان نیست. همه این مطالب الحد، کفرورزی و خروج از دین است؛ آن سان که دلیل های عقلی و آیات قرآنی و روایات گذشته و... بیان گر این معناست.

علامه مجلسی رحمه الله پس از تعریف غلو می نویسد:

ولكن أفرط بعض المتكلمين والمحدثين، لقصورهم عن معرفة الأئمة عليهم السلام وعجزهم عن إدراك غرائب أحوالهم وعجائب شئونهم، فقد حوا في كثير من الرواة الثقات لنقلهم بعض غرائب المعجزات،(2)

حتی قال بعضهم: من الغلو نفى السهو عنهم، أو القول بأنهم يعلمون ما كان وما يكون وغير ذلك؛ برخی از علمای کلام و حدیث در غلوراه زیاده روی و افراط پیموده اند و بی جهت سخن گفته اند؛ چرا که آنان از شناخت ائمه علیهم السلام قاصر بودند و از درک احوال غریب و شئون عجیب آن بزرگواران ناتوان بودند؛ از این رو آنان بیشتر راویان مورد اعتماد را قدح نموده اند و در وثاقت آنان که برخی از معجزه های غریبی را از ائمه علیهم السلام نقل کرده اند، خدشه نموده اند تا جایی که 7.

ص: 85

---

1- بحار الانوار: 25.346.

2- همان: 25.347.

برخی را که قائل به عدم سهو پیامبر شده اند و یا قائل شده اند که آنان از آن چه در گذشته رخ داده و در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاهند و مواردی از این قبیل را به غلو محکوم کرده اند.

علامه مجلسی رحمه الله در مورد سهو پیامبر، به نظر مرحوم صدوق رحمه الله اشاره می کند. این نظریه از مثل

مرحوم صدوق رحمه الله افراطی است که بر اثر عجز از درک برخی حقایق پدید آمده است.

گفتنی است که ما در بحث عصمت (1) نظریه مرحوم صدوق را نقد و بررسی کرده ایم و گفته ایم که اگر شیخ

صدوق رحمه الله قائل است که نفی سهو از معصوم غلو است، در واقع این سهوی از خود شیخ صدوق رحمه الله است.

ما با کمال احترام، تعظیم و تجلیلی که از ایشان داریم و باید هم داشته باشیم بنابر تقلید نداریم؛ چرا که اعتقادات ما دایره مدار ادله قطعی عقلی و نقلی است.

از این رو علامه مجلسی رحمه الله با این که شأن شیخ صدوق رحمه الله را بیش از ما می داند و بیشتر از ما از مقام

او آگاه است، می گوید: برخی راه افراط و زیاده روی پیموده اند.

بنابراین، اعتقاد ما این است که ائمه علیهم السلام ص یعلمون ما کان وما یکون؛ آنان به آن چه بوده و خواهد بود

آگاهند. اگر کسی این عقیده را غلو بداند اشتباه کرده است؛ بلکه مطلب بالاتر از این ها است، چنان که در روایتی

آمده:

لا تقولوا فینا ربا و قولوا ما شئتم ولن تبلغوا؛ (2)

ما را خدا قرار ندهید و هر چه خواستید بگوئید که هرگز به مقام ما راه نخواهید یافت. 7.

ص: 86

---

1- این پژوهش در شمار سلسله پژوهش های اعتقادی است که پس از تحقیق چاپ خواهد شد.

2- بحار الانوار: 25.347.

چرا که عقول شما قاصر است که به آن مقاماتی که ما دارا هستیم برسند. در روایت دیگری آمده است:

إن أمرنا صعب مستصعب لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان؛(1)

به راستی که امر ما سخت و سنگین است و رسیدن و معتقد شدن به آن چه ما داریم سخت است. کسی را توانایی حمل آن نیست، مگر فرشته مقرب یا نبی مرسل و یا بنده مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده است.

علامه مجلسی رحمه الله در ادامه می نویسد:

فلا بد للمؤمن المتدين أن لا يبادر برد ما ورد عنهم من فضائلهم ومعجزاتهم ومعالي أمورهم إلا إذا ثبت

خلافه بضرورة الدين أو بقواطع البراهين أو بالآيات المحكمة أو بالأخبار المتواترة؛(2)

بنابر آن چه بیان شد، بر مؤمن دین مدار شایسته است که روایاتی که در فضایل، شگفتی ها و معجزه ها اهل بیت علیهم السلام صادر شده و روایاتی را که بیان کننده کارها و رفتارهای والای آن هاست، فوری رد نکند، مگر خلاف آن با ضرورت دینی، دلیل های محکم، آیات محکم قرآنی و روایات متواتر ثابت گردد.

بنابراین، اگر راویان مورد وثوق و معتبر ما در کتاب هایشان مطالبی را از مقامات، فضایل، معجزه ها و عظمت شأن ائمه علیهم السلام نقل کنند، مؤمن متدین گذشته از غیر مؤمن غیر متدین که بی میزان و بی معیار و مطابق با هوای نفس حرف می زند حق ندارد آن را رد کند.

برخی از افراد گاهی که در موضوعی نمی توانند تعقل کنند و یا چون آن را بعضین.

ص: 87

1- همان.

2- همان.

از مردم خوش آیند نمی بینند، می گویند: این دروغ است. چنین حالتی و یا سخنی با ایمان و تدین سازگار نیست. از این رو باید گفت غلو و تقصیر هر دو حرامند و باید به گونه ای بود که نه از مقصران به شمار رویم و نه از غالیان؛ نه به سان افرادی که ائمه علیهم السلام را بیش از آن چه هستند بالا می برند و نه مانند افرادی که شأن ائمه علیهم السلام را از آن چه هستند پایین می آورند.

از طرفی، بر ائمه علیهم السلام نمی توان دروغ بست. این که می فرمایند: «در مورد ما هر چه می توانید بگویید»

به این معنا نیست که شما آزادی هر چه دلتان می خواهد بگویید، گرچه دروغ باشد.

خود عبارت ص قولوا فینا ما شئتم؛ آن چه خواستید درباره ما بگویید قرینه متصله است که نباید به آنان دروغ

بست. چیزی که دلیل ندارد و خلاف واقع است، نباید به آن بزرگواران نسبت داد.

برای نمونه، اگر کسی بی دلیل بگوید: امام علیه السلام هر شب در ماه مبارک رمضان به پنجاه هزار نفر غذا و

افطاری می داده، دروغ است و آن را به امام علیه السلام نمی توان نسبت داد.

بنابراین، نه باید به راه غلورفت و نه به راه تقصیر، همان گونه که اگر طبق سند معتبری مطلب حقی درباره ائمه

علیهم السلام برسد، باید آن را پذیرفت، اگر دروغ باشد، نباید آن را پذیرفت.

پس انسان در مقام مدح و ستایش ائمه علیهم السلام باید طوری باشد که به آن چه در شأن ایشان وارد شده معتقد شود و این امر مهمی

است، گرچه عقل او به آن جا که باید نخواهد رسید و هر چه به او می رسد، برای فهم آن نیز باید به خود آنان مراجعه نماید.

بهترین راه شناخت حقیقی از مقامات علمی، ورعی، تقوایی و فضیلتی فرد خود فرد است. اگر راست گو باشد، خودش بهترین معرف خود است، نه این که پس از مرگش برای او فضایل و مناقب بسازند و یا از قول کسی که از دنیا رفته نقل کنند و در کتاب مطالبی بنویسند که در دوران زندگی اش از او شنیده نشده است.

روی این اصل، بهترین معرف برای شناخت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام خود آن بزرگواران هستند. مگر نه این است که معرف باید از معرف اجلی باشد؟

از این رو درباره آن چه از طریق اساتید، مشایخ، بزرگان راویان و محدثان به دست ما رسیده، باید به خودشان مراجعه کرد و این همان معنای ص قولوا فینا ما شئتم ر است؛ چیزی میان غلو و تقصیر.

## محورهای زیارت جامعه

### اشاره

با تأمل در متن زیبای زیارت جامعه، متوجه می شویم که این زیارت از چند محور اساسی تشکیل شده است:

#### 1. سلام ها

پرواضح است، اگر کسی نزد کسی برود نخست سلام می کند. البته بیان خواهد شد که سلام بر معصوم با سلام بر غیر معصوم فرق دارد؛ چرا که در آن عبارت ها با ذکر برخی از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام بر آنان عرض سلام می نماییم. در این باره نیز باید سلام هایی باشد که از خودشان به ما رسیده است.

#### 2. شهادت ها

پس از سلام دو شهادت را بر زبان جاری می کنیم:

یکم شهادت بر یگانگی خداوند متعال؛

دوم شهادت بر رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

### **3. شهادت ثالثه**

این شهادت درباره خود ائمه علیهم السلام شروع می شود که می خوانیم:

وأشهد أنکم الأئمة الراشدون المعصومون المکرمون المقربون....

و گواهی می دهم که شما پیشوایان هدایت یافته، معصوم، بزرگوار مقرب... هستید.

البته این شهادت غیر از شهادت به ولایت علی علیه السلام است که در اذان و اقامه می گوئیم: ص اشهد أن علیا

ولی الله؛ بلکه در این مورد به ولایت، مقامات، فضایل و مناقب فراوانی از اهل بیت علیهم السلام شهادت می دهیم.

### **4. عرضه اعتقادات بر معصوم**

در این زیارت انسان اعتقادات خود را بر ائمه علیهم السلام عرضه می دارد.

### **5. دعا و توسل**

پس از عرضه مبانی اعتقادی به محضر امام علیه السلام، دست توسل به حضرتش دراز می کند و از آن حضرت

یاری می طلبد و او را شفیع قرار می دهد و به وسیله آن بزرگوار به خدای متعال توجه می جوید.

بنابراین، پس از اذن دخول، عرض سلام، وارد شدن، شهادتین گفتن، ابراز شهادت ثالثه، عرضه اعتقادات و مبانی

آن ها و توسل به محضر ایشان، چند دعا می نماییم. این ها محورهای اساسی زیارت جامعه است.

بخش دوم: سلام هایی از روی معرفت

اشاره

ص: 91



بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليكم يا أهل بيت النبوة وموضع الرسالة ومختلف الملائكة ومهبط الوحي ومعدن الرحمة وخزان العلم ومنتهى الحلم واصول الكرم وقادة الامم وأولياء النعم وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار وساسة العباد وأركان البلاد وأبواب الإيمان وامناء الرحمان وسلالة النبيين وصفوة المرسلين وعترة خيرة رب العالمين ورحمة الله وبركاته.

السلام على ائمة الهدى ومصايح الدجى واعلام التقى وذوى النهى واولى الحجى وكهف الورى وورثة الانبياء والمثل الاعلى والدعوة الحسنى وحجج الله على أهل الدنيا والاخرة والاولى ورحمة الله وبركاته .

السلام على محال معرفة الله ومساكن بركة الله ومعادن حكمة الله وحفظة سر الله وحملة كتاب الله واوصياء نبي الله وذرية رسول الله صلى الله عليه وآله ورحمة الله وبركاته.

السلام على الدعوة الى الله والادلاء على مرضات الله والمستقرين فى امر الله و التآمين فى محبة الله والمخلصين فى توحيد الله والمظهرين لامر الله ونهيه وعباده المكرمين الذين لايسبقونه بالقول وهم بامرهم يعملون ورحمة الله وبركاته .

السلام على الائمة الدعوة والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة واهل الذكر واولى الامر وبقية الله وخيرته وحزبه وعيبة علمه وحجته وصراطه ونوره وبرهانه ورحمة الله وبركاته ؛

به نام خداوند بخشایش گر مهربان

سلام بر شما ای خاندان نبوت، جایگاه رسالت، محل فرود فرشتگان، جایگاه نزول وحی، کان و معدن رحمت و مهرورزی، گنجینه داران دانش، نهایت بردباری، بنیان های کرامت، پیشوایان امت ها، صاحبان نعمت ها، عنصرهای نیکان، اساس و ستون های خوبان، سیاست گذاران بندگان، پایه های استوار شهرها، دروازه های ایمان و امینان رازهای خدای رحمان، چکیده دودمان پیامبران، برگزیده فرستادگان و عترت و خاندان پیامبر برگزیده پروردگار جهانیان؛ رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر پیشوایان هدایت گر، چراغ های فروزان در تاریکی ها، نشانه های پرهیزکاری، صاحبان خرد، دارندگان عقل، پناهگاه مردمان، وارثان پیامبران، نمونه برتر و دعوت نیکو، حجت های خداوند بر مردم دنیا و آخرت؛ رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر جایگاه های معرفت خدا، و جاهای برکت، معدن های حکمت خدا، رازداران خدا، حاملان کتاب خدا، جانشینان پیامبر خدا و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ و رحمت و برکات او بر شما باد.

سلام بر فراخوانان به سوی خدا، راهنمایان بر خشنودی خدا، استواران در اوامر خدا، کاملان در دوستی خدا، خالصان در توحید خدا، آشکار کنندگان امر و نهی خدا، بندگان گرامی او، همان هایی که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به فرمان او عمل کنند؛ رحمت و برکات خدا بر شما باد.

سلام بر امامان دعوت گر، پیشوایان راهنما، سروران سرپرست، حامیان دین خدا، اهل ذکر، صاحبان امر، آیات باقی مانده خدا، برگزیده و حزب او، جایگاه دانش او و حجت، راه، نور و برهان او؛ رحمت و برکات خدا بر شما باد.



السلام علیکم یا اهل بیت النبوة؛

**سلام بر شما ای خاندان نبوت.**

**اشاره**

شرف یاب خدمت امام علیه السلام می شویم، نخست سلام می کنیم.

انسان به هر جایی که وارد می شود، ادب را رعایت می کند. این که گفتیم «انسان» برای این است که ادب داشتن رسم انسانیت است؛ لذا این معنا در همه اقوام و ملل وجود داشته که البته گوناگون است و در اسلام سلام کردن ادب ملاقات و تحیت است.... گرچه اکنون در جامعه ما سلام اندکی کم رنگ شده؛ نه فقط سلام کردن؛ بلکه جواب سلام نیز به تدریج دارد فراموش می شود.

از آداب اسلام است که انسان به هر جا که وارد می شود، به گونه ای که بشنوند، سلام کند.

در هنگام ورود به خدمت ائمه علیهم السلام، کیفیت سلام را خود حضرات از باب لطف به ما یاد داده اند که

چگونه بر آنان سلام کنیم؟ چه تعبیری مناسب است؟ موارد، کیفیت، خصوصیت ها را معین کرده اند.

**معنای سلام**

سلام یعنی چه؟ سلام در عرف مسلمانان، در مکتب اهل بیت علیهم السلام نوعی از انواع تحیت و ادب و احترام است، و «سلام» در لغت عرب ضد جنگ و اختلاف

ص: 95

و نزاع است. وقتی می‌گوییم: سلام علیکم؛ یعنی اعلام محفوظ بودن طرف مقابل از هر گونه بدی از سوی ما.

سلام از اسامی خداوند متعال است. (1) دو تعبیر در قرآن مجید وجود دارد:

1. سلام، آن جا که می‌فرماید:

(إِذَا جَاؤُهَا وَفَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ: (2))

آن گاه که به بهشت می‌رسند و درهای بهشت گشوده می‌شود، خازنان آن گویند: سلام بر شما، پاك شدید؛ پس برای همیشه وارد آن شوید.

2. تحیت، آن جا که می‌فرماید:

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ...): (3)

تحیت آنان روز ملاقات سلام است.

پس هر عمل، حرکت و گفتاری که انسان برای احترام دیگری انجام می‌دهد تحیت است. این عمل گاهی با دست روی سینه گذاشتن، گاهی با دست روی سر نهادن، گاهی با بلند شدن به پای کسی و گاهی با يك دسته گل به کسی دادن محقق می‌شود.

بنابراین نسبت بین سلام و تحیت عموم و خصوص مطلق است، هر سلامی، تحیت است؛ ولی هر تحیتی، سلام نیست.

از قرآن و روایات استفاده می‌شود که «تحیت» و احترام و ادب اهل بهشت به هم دیگر «سلام» است؛ از این رو

در اسلام «سلام»، تحیت قرار گرفت تا اشاره ای باشد. 4.

ص: 96

---

1- سوره حشر (59): آیه 23.

2- سوره زمر (39): آیه 73.

3- سوره احزاب (33): آیه 44.

به اهل بهشت بودن مسلمانان.

البته سلام در اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام از نظر فقهی دارای احکام و آدابی است که صیغه سلام، ابتدای به سلام و این که رد آن چگونه باید باشد به آن اشاره شده است.

در هنگام وارد شدن بر امام علیه السلام، چون واردشونده اهل بهشت است و کسی که بر او وارد می شوند شخصیتی است که ورود بر او، ورود بر خداست، پس تحیت، همان «سلام» خواهد بود.

آن گاه باید بحث شود که:

اولاً: «اهل بیت» یعنی چه؟

ثانیاً: چرا به هنگام ورود به امام علیه السلام فرمود گفته شود: «یا اهل بیت النبوة»؟ چرا نفرمود: «اهل بیت

النبی»، «اهل بیت الرسول» و «اهل بیت محمد»؟

پرواضح است که کلام خداوند، کلام پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام؛ بلکه کلام هر حکیمی گرچه غیر معصوم باشد نکته دارد و حساب شده است.

از طرفی «یا» واژه «ندا» است، آن گونه که در کتاب های لغت و نحو و عوامل ملا محسن آمده: «یا» برای ندای قریب و بعید وضع شده است. بنابراین، ما با زیارت جامعه می توانیم معصوم علیه السلام را از دور و نزدیک زیارت و خطاب کنیم، البته اگر از نزدیک باشد که روح و جسم در حضور امام علیه السلام است، چه بهتر.

## معنای اهل بیت

عنوان اهل بیت در قرآن و سنت، جنبه اصطلاحی یافته است. این است که گفته می شود: قرآن مجید برای خود

لغت خاصی دارد؛ ضمن این که به زبان عربی مبین است.

«اهل بیت» در کتاب و سنت به گونه ای اصطلاح شده که گویی لقب، عنوان و به قول امروزی ها تابلویی

برای پیامبر خدا، امیر مؤمنان علی مرتضی، صدیقه طاهره فاطمه زهرا و ائمه علیهم السلام شده است. خود پیامبر اکرم

صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام از اهل بیت هستند. البته این بحث در جایگاه خود به تفصیل بیان شده است.

از جمله موارد طرح مقصود از عنوان «اهل بیت» تفسیر آیه تطهیر است، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا)؛ (1)

خداوند فقط می خواهد هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را به طور کامل پاک سازد.

ما به طور مفصل این مطلب را در ذیل آیه بحث کرده ایم. (2) این جا نیز جای بحث است که مراد از «اهل بیت» کیست؟ آیا آن گونه که بعضی از سنی ها نوشته اند معنای لغوی مراد است؛ یعنی کسانی که در آن خانه زندگی می کنند تا شامل زنان، کنیزها و غلام ها نیز شود؟ یا مراد از اهل بیت چیز دیگری است؟

منظور از «اهل بیت» در آیه مبارکه معنای لغوی نیست. قرآن کریم درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(وَ سَارَ بِأَهْلِهِ)؛ (3)

و همراه خانواده اش حرکت کرد.

معلوم است که فقط عیالش همراهش بوده است و دیگر کسی نبوده، پس معنای 9.

ص: 98

---

1- سوره احزاب(33): آیه 33.

2- ر.ک: نفحات الازهار: 20.73، آیه تطهیر.

3- سوره قصص(28): آیه 29.

عنوان «اهل بیت» می باشد. لذا برخی خلط مبحث کرده و می گویند: کلمه «اهل» فقط بر زن اطلاق می شود.

آری، واژه «اهل» بر زن اطلاق شده و کسی منکر این معنا نیست. اما عنوان «اهل بیت»، علمیت پیدا کرده

و عنوان مشیر قرار گرفته، جعل ثانوی پیدا کرده و اصطلاح شده است.

به سخن دیگر، این عنوانی است که مصداقی در لسان کتاب و سنت جز محمد و آل محمد، یعنی حضرات اهل عصمت علیه وعلیهم السلام ندارد. اگر ذریه آن حضرت نیز ملحق شود، از باب (الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ) (1) است؛ یعنی از باب الحاق است و گرنه در حال اطلاق افراد دیگری مراد نیست و تفصیل این مطلب در آینده خواهد آمد، ان شاء الله.

### چرا اهل بیت النبوة؟

پیش تر این پرسش مطرح شد. این پرسش را به چهار وجه می توان پاسخ داد که هر کدام به کتاب و سنت مستند

است و احتمال دارد هر يك از آن ها مراد باشد و شاید هر چهار وجه مراد باشد.

وجه یکم. از نظر لغوی واژه «بیت» با واژه «دار» فرق دارد. بیت اخص از دار است. ترجمه فارسی «بیت» اتاق

و «دار» خانه است. در واقع، خانه متشکل از اتاق و متعلقات آن است.

از طرفی، چه «بیت» باشد و چه «دا»، بایستی آن مکان، در، دیوار، سقف و حصاری داشته باشد، هر چند حصار از پارچه یا از مواد نایلونی باشد. خانه یا اتاق، چون حصار دارد، محل آسایش، استقرار و زندگی انسان است،

حتی چادرنشینان نیز در چادرهایشان استقرار دارند و زندگی می کنند. این حصار از غیر محفوظ است و از

ص: 99

---

1- .سوره طور(52):آیه 21؛ «فرزندانشان را به آن ها ملحق می کنیم».



بیگانگان مستور. در غیر این صورت، به آن جا بیت اطلاق نمی شود.

اگر دقت کنیم می بینیم که در معنای این لفظ استقرار داشتن هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی لحاظ شده است؛ آن سان که انسان در اتاق از نظر جسمی و روحی آرامش دارد و از بیگانگان، غارت گران، دشمنان و حیوانات مصون و محفوظ است.

از همین روی واژه «بیت» بر امور معنوی نیز صدق می کند. گاهی می گویند: فلانی از بیت علم و تقواست. مراد استقراریت علم و تقوا در آن جاست و گرنه علم و تقوا جایی را پر نمی کند تا بگوییم مکان لازم دارد؛ از این رو معنای روایتی که می فرمایند: «ونحن بیت الله؛ (1) ما خانه خدا هستیم» روشن می شود.

در ادامه همان روایت آمده است:

نحن... بیت الرحمة؛ (2)

ما... بیت رحمت هستیم.

این نیز به همان معنایی است که بیان شد و در همین زیارت جامعه خواهیم خواند که از ائمه علیهم السلام به «معدن

رحمت» تعبیر شده که نکته ای دارد.

با توجه به این مقدمه، اگر می گوئیم ائمه علیهم السلام بیت نبوت هستند؛ یعنی حقایق، اسرار و مطالب ویژه ای

که به افراد دیگر بیان نشده؛ چرا که استعداد و تحمل آن ها را ندارند، در وجود ائمه علیهم السلام است.

حدیث های بسیاری در کتاب های شیعه و سنی نقل شده که پیامبر گرامی صلی الله علیه وآله جلسه های ویژه ای با امیر مؤمنان علی علیه السلام داشتند که به طور کلی هیچ کسی در آن جا نبوده و حضرتش مطالبی را به حضرت علی علیه السلام بیان می داشته اند که به احدی نگفته اند و شریکی در آن مطالب و جلسات نداشته اند.

ص: 100

---

1- . مستدرک سفینة البحار، به نقل از تفسیر فرات کوفی: 451.

2- . همان.

از این رو با استظهاری که از واژه «بیت» و فرق آن با «دار» و ویژگی آن شد، روشن گردید که مراد از «اهل بیت النبوة» همان است که بگوییم ائمه علیهم السلام محل استقرار حقایق نبوت و حفظ اسرار آن هستند که در این زمینه روایات بسیاری در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است.

به آن چه که اشاره کردیم بزرگان علمای اهل سنت در کتاب های حدیثی خود تصریح می کنند. حافظ سمهودی

در شرح حدیث: ص إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي می گوید:

الذين وقع الحث على التمسك بهم من أهل البيت النبوي و العترة الطاهرة، هم العلماء بكتاب الله

عز وجل، إذ لا يحث صلى الله عليه وآله وسلم (1) على التمسك بغيرهم، وهم الذين لا يقع بينهم وبين

الكتاب افتراق حتى يردا الحوض، ولهذا قال: ص لا تقدموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم ر: (2)

کسانی از اهل بیت پیامبر و عترت پاک که مردم بر تمسک کردن بر آن ها تشویق و تحریک شده اند، همان عالمان به کتاب خدا هستند؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به تمسک به غیر آنان تشویق نکرده

است؛ همان هایی هستند که تا کنار حوض میان آنان و کتاب جدایی نخواهد بود. از این رو پیامبر فرمود:

«از آنان پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد و درباره آنان کوتاهی نکنید که نابود خواهید شد و به آنان مطلبی نیاموزید که آنان از شما داناترند».

حافظ ملا علی قاری نیز می گوید:

الأظهر هو: إن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت وأحواله، فالمراد بهم أهل 2.

ص: 101

---

1- به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

2- جواهر العقدين: ق: 2، 1.93.

العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقتة، العارفون بحكمه وحكمته. وبهذا يصلح أن يكونوا مقابلا لكتاب الله سبحانه كما قال: (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)؛ (1)

به نظر می رسد که در بیشتر موارد افراد خانه درباره صاحب خانه از همه آگاه ترند؛ پس منظور از آنان همان آگاهان از سیره و روش پیامبر و طریقت او هستند؛ به حکم و حکمت او آگاه و عارف و با این آگاهی شایسته اند که در برابر کتاب خدا باشند، آن جا که می فرماید (و کتاب و حکمت را به آنان آموخت).

نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر آیه مبارکه (و كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَى عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَ فِيكُمْ رَسُولُهُ)؛ (2). تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان: 2.221. (3)

«چگونه کفر میورزید با این که آیات خدا برای شما خوانده می شود و پیامبر او در بین شماست»، می گوید:

و أما النبي، فإنه وإن كان مضى إلى رحمة الله في الظاهر، ولكن نور سره باق بين المؤمنين فكأنه باق، على أن عترته ورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضا... ولهذا قال: ص إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله

وعترتي أهل بيتي ر؛ (3)

گرچه پیامبر صلی الله علیه وآله در ظاهر به رحمت خدا پیوست؛ ولی نور سر او در میان مؤمنان باقی است؛ آن چنان که گویی حضرتش در این عالم وجود دارد، علاوه بر این که عترت او که وارثان او

هستند در این عالم قائم مقام او می باشند و از این رو فرمود: «من دو چیز گران بها بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم».

وجه دوم. به نظر می رسد که ائمه اطهار علیهم السلام و اهل بیت پیامبر اکرم، قوام 1.

ص: 102

1- المرقاة فی شرح المشكاة: 5.600.

2- سورة آل عمران

3- آیه 101.

آنان، از آغاز به وجود اهل بیت علیهم السلام که خلقت آنان قبل از خلقت انبیاء بوده است چنان که در آینده به تفصیل خواهد آمد. در آغاز به خود حضرت آدم علیه السلام خطاب می رسد:

هؤلاء خمسة من ولدك، لولا هم ما خلقتك، ولا خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء

ولا الأرض ولا الملائكة ولا الجن ولا الإنس... فإذا كان لك إلى حاجة فبهؤلاء توسل؛ (1)

اینان پنج تن از فرزندان تو هستند. اگر آنان نبودند، نه تو را، نه بهشت، عرش، کرسی، زمین و آسمان و فرشتگان و جن و انس را می آفریدم. پس هر گاه حاجتی داشتی به اینان توسل کن!

آری، اصل وجود انبیا، بعثت و نبوت آنان به برکت اهل بیت علیهم السلام بوده است. در این زمینه روایاتی در

کتب نقل شده است. خداوند متعال در آیه مبارکه می فرماید:

(فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)؛ (2)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت و (پس از توبه به وسیله آن کلمات) خداوند توبه او را پذیرفت؛ همانا خداوند توبه پذیر مهربان است.

ذیل این آیه مبارکه کتاب های شیعه و سنی را باید دید. البته این معنا چگونه می شود و چگونه آن را می توان درک کرد، اندکی اندیشه و تأمل نیاز دارد و هر کسی به اندازه ظرفیت خود باید این مطلب را دریابد، وگرنه بیش از ظرفیت از کسی خواسته نشده است.

بوصیری دانشمند ادیب سنی در قرن هفتم، به بیماری فلج مبتلا می شود. 7.

1- فرائد السمطين: 1.36، حدیث 1.

2- سوره بقره (2): آیه 37.

علیه وآله سروده و به آن حضرت متوسل می گردد. حضرت در عالم رؤیا عنایتی به او می کنند و شفا می یابد.

قصیده مشهور به «برده» را علمای بسیاری شرح کرده، تخمیس، تسبیح و انواع فنون ادبی را در مورد آن اعمال کرده اند که بعضی از آن ها چاپ شده است. برخی از علمای ما نیز آن را شرح کرده اند. این قصیده از قصایدی بوده که از قدیم الایام مردم آن را حفظ می کنند و طلبه ها در حوزه های علمیه نیز آن را حفظ می نموده اند.

در این قصیده آمده است:

وکل آی ائی الرسل الکرام بها فإنما اتصلت من نوره بهم

و هر آیه، معجزه خارق العاده و کرامتی را که پیامبران گرامی الهی آورده اند، فقط از نور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان رسیده است.

وی در مدح رسول خدا صلی الله علیه وآله می گوید:

فإنه شمس فضل هم کواکبها یظهرن أنوارها للناس فی الظلم(1)

به راستی که او خورشید فضیلت و برتری است و آنان ستارگانی هستند که انوار او را در تاریکی ها برای مردم آشکار می سازند.

این ادیب بزرگ و شارحان آن از بزرگان شیعه و سنی در ذیل این ابیات تصریح دارند که پیامبران گذشته همه مظاهر نور رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند، همان گونه که نور ماه از خورشید است، انوار آنان برگرفته از نور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بوده است؛ از این رو روایاتی در کتاب های شیعه و سنی نقل شده که پیامبر اکرم از روز اول با پیامبران بوده است.(2)

در این زمینه، دلیل های متقنی وارد شده که هر جا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در 7.

ص: 104

1- ر.ک: الأنوار البهیه: 37، سبل الهدی و الرشاد: 1.93، الوافی بالوفیات: 3.112.

2- ر.ک: نفحات الأزهار: 5.247.

هر عالمی از عوالم، چه در این عالم و چه بعد از این عالم و چه قبل از آن بوده، امیر مؤمنان علی علیه السلام همراه آن حضرت بوده و از ایشان جدا نبوده است و به مقتضای ادله معتبره آن چه برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت شود، برای ائمه دیگر نیز ثابت می باشد و این ها را به صورت اصول موضوعه مورد اشاره قرار می دهیم وگرنه هر کدام برای خود، دلیل های مربوط دارند.

گفته شد که حضرتش فرمود: ص قولوا فینا ما شئتم؛ اما نباید چیزی از خودمان و باب میلمان به آنان نسبت دهیم. مهم این است که ما از کلمات خودشان اخذ کنیم، فقط در آن ها دقت کنیم و از روایات و موارد آن ها استفاده نماییم. بنابراین، ائمه علیهم السلام از روز نخست، بیت نبوت بوده اند.

افزون بر این، در ذیل آیه مبارکه (وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا)؛ «و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم

پرس» (1) روایاتی وجود دارد:

آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به معراج تشریف بردند، هر جا که می رفتند جبرئیل در خدمتشان بود و

چون با پیامبران پیشین ملاقات داشتند. جبرئیل می گفت:

(وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا) علی ما بعثوا؛ (2)

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم پرس» برای چه چیزی مبعوث شده اند؟

آن ها پاسخ می دادند مبعوث شدیم بر این که نبوت شما و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام بعد

از شما را به مردم ابلاغ کنیم.

معلوم می شود که پیامبران گذشته از نخست مأمور بوده اند که مسأله نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ولایت اهل بیت علیهم السلام را به امت های خود ابلاغ کنند. 8.

ص: 105

---

1- سوره زخرف (43): آیه 45.

2- بحار الانوار: 26.318.

این مطلب در کتاب های شیعه و سنی به اتفاق وجود دارد. (1)

وجه سوم. این وجه دقیق تر از وجه دوم است و به نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مربوط است.

بی تردید امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره حضرت زهرا و سایر ائمه علیهم السلام با وجود این که اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند، از امت آن حضرت نیز هستند. در این «بیت» فقط شخص رسول الله صلی الله علیه وآله پیامبر است. ما هرگز به نبوت امیر مؤمنان علی و دیگر ائمه علیهم السلام معتقد نیستیم که این غلو است و کفر.

اما اگر بگوییم ائمه علیهم السلام در نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یعنی در اصل استقرار آن و استمرار آن شریک بوده اند، غلو نیست؛ دقت کنید!

شاهد این مطلب چیست؟ بنابر حکایت قرآن، حضرت موسی علیه السلام به خداوند عرض کرد:

(وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي \* هَارُوْنَ اَخِي \* اُسْدُدْ بِهٖ اَزْرِي \* وَاشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِي )؛ (2)

وزیری از خاندانم برای من قرار ده\* برادرم هارون را\* با او پشتم را محکم کن\* و او را در کارم شریک ساز.

بنابراین، حضرت هارون با حضرت موسی علیهما السلام در امر نبوت، رسالت، ادای تکلیف و دعوت مردم به

سوی خدا شریک بوده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز بنابر روایات اسلامی، به خداوند خطاب می کند و عرضه می دارد:

اللهم ان موسى بن عمران سألک وقال: (وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي \* هَارُوْنَ 9.

ص: 106

1- ر.ك: نفحات الازهار: 20.386.

2- .سوره طه(20): آیات 29 32.

أَخِي \*أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي\* وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ( وَأَنَا مُحَمَّدُ نَبِيكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تشرح لي صدري... واجعل لي وزيراً من أهلي علي بن أبي

طالب أخي، اشدد به أزرى، وأشركه في أمري؛ (1)

خداوند! همانا موسی بن عمران از تو درخواست نمود و گفت: «وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز». من، محمد، پیامبر تو از تو می خواهم که سینه ام را گشاده کنی... وزیری از خاندانم برای من قرار دهی؛ علی بن ابی طالب برادرم را، و با او پشتم را محکم نموده و او را شریک کارم سازی.

پیامبر خدا در ادامه فرمود: همان گونه که خداوند به موسی علیه السلام فرمود: (قَدْ أُوتِيَ سُوْلَكَ يَا مُوسَى)؛ (2)

«ای موسی! آن چه را خواستی به تو داده شد» من نیز این را از تو تقاضا دارم که خواسته مرا بدهی.

از این جهت بود که حضرت هارون علیه السلام همواره با حضرت موسی علیه السلام بود. خطاب های قرآن مجید

در این باره همواره به صورت تشبیه بیان شده، آن جا که می فرماید:

(ادْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ)؛ (3)

به سوی فرعون بروید.

همین دعا را پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حق امیر مؤمنان علی علیه السلام انجام دادند و دعای پیامبر صلی الله

علیه وآله مستجاب است؛ آن سان که دعای حضرت موسی علیه السلام مستجاب شد. این دعا در روایات شیعه و سنی

نقل شده است. افزون بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: 3.

ص: 107

1- بحار الانوار: 36.126، 39.290 و 40.101.

2- سوره طه (20): آیه 36.

3- همان: آیه 43.



أنت منى بمنزلة هارون من موسى؛(1)

تو برای من هم چون هارون برای موسی هستی.

روشن است که یکی از مترلت های هارون از موسی علیه السلام همین شریک بودن در نبوت است، چنان که گذشت.

از همین رو، علت این که چرا در این زیارت فرمودند: ص السلام علیکم یا أهل بیت النبوة ر روشن می شود.

شاهد دیگر، قضیه مباحله است. در آن قضیه کار به جایی رسید که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ناگزیر به مباحله با مسیحیان نجران شدند. در مباحله طرفین رو به روی هم قرار می گیرند و یک دیگر را نفرین می کنند که خدایا! اگر من بر حق و صادق هستم، بر آن طرف بلا نازل کن.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛(2)

پس لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.

اگر مباحله انجام شده بود و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن قضیه دعا کرده بودند، اثری از نصارا و نصرانیت در عالم تا روز قیامت نمی ماند؛ ولی آن ها به مباحله حاضر نشدند و به دادن جزیه گردن نهادند.

به راستی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با چه کسانی به مباحله آمدند؟ آن حضرت به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباحله با مسیحیان نجران بیرون آمدند. بنابراین، اهل بیت علیهم السلام در تثبیت اصل نبوت، حقانیت و صدق کلام 1.

ص: 108

1- روضة الكافي: 107، حدیث 80، برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: نگاهی به حدیث مترلت از همین نگارنده.

2- سورة آل عمران(3): آیه 61.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقش مؤثر داشته اند.

افزون بر این، وقتی حضرت با اهل بیت خارج شدند و قرار بود مباحله آغاز شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به

آن ها فرمودند:

إذا أنا دعوت فأمّنوا؛<sup>(1)</sup>

آن گاه که من نفرین کردم شما آمین گوید.

به راستی آمین گفتن علی مرتضی، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام چه تأثیری دارد؟ مگر دعای پیامبر مستجاب نیست؟ مگر خداوند متعال حفظ این دین را متعهد نشده است؟ مگر احتمال دارد که در دعای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطایی باشد که نیاز به افرادی آمین گو داشته باشد؟

آمین گفتن امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام در اصل تثبیت نبوت و حقانیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و اسلام در برابر نصرانیت و کفر تا روز قیامت تأثیر دارد و بیت، بیت نبوت است، گرچه فقط حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله پیامبر است؛ اما بیت، بیت نبوت است و آنان در اصل نبوت، تثبیت آن و حقانیت پیامبر خدا تأثیر دارند.

### نبوت پیامبر گرامی پیش از همه انبیا

با توجه به سه معنایی که در مورد «اهل بیت نبوت» بیان شد، بعضی احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده

است یادآوری می گردد:

در روایتی آمده است: نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از خلقت همه انبیا بوده است. این مطلب در کتاب های شیعه و سنی آمده و همه علما درباره آن اتفاق نظر

ص: 109

---

1- .تفسیر الصافی: 1.343، تفسیر الکشاف: 1.434؛ برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نفحات الازهار: 20.215 296.

دارند. البته هر مقام و مترتی که از کتاب های اهل سنت و یا به سندهای آن ها برای اهل بیت علیهم السلام ثابت شود، به طریق اولویت در روایات ما موجود است. بازگو

کردن این روایات از منابع و کتاب های اهل سنت سه جهت دارد:

1. تقویت ایمان شیعیان و دفع یا رفع استبعاد؛

2. وقتی به این منازل و مقامات برای اهل بیت علیهم السلام قائل شویم، کسی ما را از خارج یا داخل مذهب به

غلو متهم نخواهد کرد؛

3. الزام خصم در مقام مناظره به آن چه در کتاب های خودش وارد شده.

ترمذی در سنن خود این گونه روایت می کند:

قالوا: یا رسول الله! امتی وجبت لك النبوة؟

قال: وآدم بین الروح و الجسد؛<sup>(1)</sup>

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: یا رسول الله! پیامبری شما از چه زمانی بوده است؟ فرمود: آن وقتی که هنوز تکوین آدم تمام نشده بود من پیامبر بودم.

ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوه بابی تحت این عنوان دارد: ص ذکر ما روی فی تقدم نبوته قبل تمام خلقه

آدم ر: <sup>(2)</sup> «ذکر روایات وارد شده در تقدم نبوت حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بر خلقت آدم علیه السلام».

جلال الدین سیوطی نیز بابی را ص باب خصوصية النبی صلی الله علیه وآله بكونه أول النبیین فی الخلق و تقدم نبوته ر<sup>(3)</sup> نام نهاده که در آن باب، روایاتی درباره گرفتن میثاق نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حتی از پیامبران سابق آورده است. احادیث بسیاری در این 7.

ص: 110

1- سنن ترمذی: 5.245، باب 20، حدیث 3688.

2- دلائل النبوة: 1.54، به نقل از نفحات الازهار: 5.248.

3- الخصائص الكبرى: 1.7.

مورد وجود دارد که برخی از آن‌ها در جلد پنجم کتاب نقحات الأزهار آمده است.

بنابراین، بر حسب احادیثی که خود رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند، نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از خلقت آدم بوده است. این، یکی از دلالت‌های ص نزولنا عن الربوبية وقولوا فينا ما شئتم؛ مقام ما را از مقام ربوبی پایین بیاورید و آن گاه هر آن چه می‌خواهید درباره ما بگویید است.

از طرفی، بر حسب ادله و احادیثی که در کتاب‌های اهل سنت نیز آمده، هر جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده؛ یعنی در هر عالمی از عوالم که تشریف داشته‌اند، امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز بوده و از آن حضرت جدا نبوده است.

حافظ تقی الدین سبکی یکی از علمای اهل سنت در این باره گفتاری والا و بلند دارد. حافظ جلال الدین سیوطی

این کلام را در کتاب الخصائص الكبرى، در بیان خصایص و ویژگی‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مطرح می‌کند.

سبکی رساله‌ای در مقام و منزلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به نام التعظیم و المنه فی لتؤمنن به ولتنصرنه نگاشته است.

وی این نام را از آیه قرآن اقتباس کرده، آن‌جا که خداوند می‌فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ)؛ (1)

(به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند متعال از همه پیامبران پیمان گرفت که هر گاه کتاب و حکمت به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که نشانه‌های شما را تصدیق کند، به طور حتم به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید. گفتند: پذیرفتیم. (خداوند) فرمود: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم. 1.

ص: 111

1- .سوره آل عمران(3):آیه 81.

فی هذه الآیة من التنويه بالنبي صلى الله عليه وآله وتعظيم قدره العلى ما لا يخفى، وفيه مع ذلك أنه على تقدير مجيئه في زمانهم يكون مرسلًا إليهم... فحقيقته موجودة من ذلك الوقت، وإن تأخر جسده الشريف... وإنما يتأخر البعث والتبليغ وكل ما له من جهة الله ومن جهة تأهل ذاته الشريفة وحقيقته معجل لا تأخير فيه... فعرفنا بالخبر الصحيح حصول ذلك الكمال من قبل خلق آدم لنبينا صلى الله عليه وآله من ربه سبحانه، وأنه أعطاه النبوة من ذلك الوقت، ثم أخذ له الموثيق على الأنبياء ليعلموا أنه المقدم عليهم وأنه نبيهم ورسولهم، وفي أخذ الموثيق وهي في معنى الاستخلاف، ولذلك دخلت ص لام ر القسم فيلْتَوَمِّنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ (1)؛ (2)

در این آیه نوعی تعظیم و بزرگ داشت درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وجود دارد. تعظیم و بزرگ داشت مقام و ارزش والای آن حضرت که بر کسی پوشیده نیست و با این حال، به فرض این که آن حضرت در زمان آنان آمده باشد، مقام رسالت برای آنان می داشت. بنابراین، حقیقت آن بزرگوار از همان هنگام موجود بوده، گرچه وجود جسم شریفش در این عالم به تأخیر افتاده است و فقط برانگیخته شدن برای تبلیغ و هر مقامی که از جهت خدا برای آن حضرت است و آن چه از جهت شایستگی ذات شریف از آن اوست؛ حقیقتش معجل است و تأخیر در آن راه ندارد... پس با توجه به روایت صحیح شناختیم که چنین کمالی پیش از آفرینش آدم برای پیامبر ما صلی الله علیه وآله از جانب پروردگار سبحانه حاصل شده و همو آن مقام نبوت را از همان زمان به آن حضرت عطا فرموده؛ آن گاه برای او از پیامبران پیمان ها گرفته تا بدانند که او بر آنان پیشی گرفته است 8.

ص: 112

1- همان.

2- الخصائص الكبرى: 10، 8.

و همو پیامبر و فرستاده آن هاست و در آن پیمان ها که همان معنای استخلاف است و از این رو، در این بخش از آیه «لام» قسم وارد شده است.

وی چندین صفحه مطالب خیلی جالبی در این باره بیان می کند که در کتاب نفحات الأزهار متن کامل کلام او به

همراه مطالب دیگری از غیر او از بزرگان آمده است. (1)

وجه چهارم. این همان معنایی است که متن زیارت جامعه نیز بدان اشاره دارد، آن جا که می خوانیم: ص و سلاله النبین ر؛ یعنی خاندان نبوت در امت اسلام از قدیم سلاله پیامبران بوده اند که همین طور، انبیا بوده اند و اجداد ائمه بوده اند تا نوبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده است.

## جایگاه رسالت

و موضوع الرسالة؛

و (سلام بر شما) ای جایگاه رسالت.

ائمه علیهم السلام موضوع رسالت هستند و به همین عبارت در کتب اهل سنت نیز موصوف شده اند. (2) واژه

«موضوع» به معنای ظرف است؛ یعنی ظرف رسالت. ظرف رسالت به همان دو صورتی که در توضیح معنای «بیت» بیان کردیم، تفسیر می شود؛ یعنی خانه ایشان خانه رسالت بوده و اینان موضوع رسالت الهی هستند.

به معنای دقیق، رسالت در اهل بیت ائمه علیهم السلام است؛ یعنی ائمه خود حامل رسالت هستند و این بزرگواران در رسالت پیامبر اکرم شریک و ادامه دهنده آن هستند که به امر خدا و تبلیغ پیامبر اکرم برای این جهت منصوب گردیده اند.

به عبارت دیگر، هر چند رسول الله صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفت؛ اما شریعت

ص: 113

1- ر.ك: نفحات الأزهار: 252، 248، 5.

2- ر.ك: الدر المنثور: ذیل آیه 33 از سوره احزاب.

آن حضرت تا روز قیامت ادامه دارد. پس کسی گمان نکند که بشر و به ویژه امت اسلامی، روزی از روزها از شریعت اسلام بی نیاز می گردد و عقل یا غیر عقل او را کافی می شود و کسی نپندارد که برای ادامه دادن شریعت خودسرانه یا به درخواست دیگران خود را می تواند منصوب کند. این کار فقط به دست خداست و از عهده کسی بر می آید که او نصب کرده باشد.

## محل آمد و شد فرشتگان

و مختلف الملائكة؛

و(سلام بر شما) ای محل آمد و شد فرشتگان.

ائمه علیهم السلام محل آمد و شد فرشتگان هستند. این سومین ویژگی آن بزرگواران است و در کتب اهل سنت نیز آمده است. (1)

ذات ائمه علیهم السلام «مختلف الملائكة» هستند، نه خانه آنان و نه خانه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. چنین

معنایی از ظاهر عبارت به دست می آید، گرچه البته خانه آنان «مختلف الملائكة» می باشد.

«مختلف الملائكة» یعنی چه؟ ظاهر این عبارت چنین است که خود ائمه «مختلف الملائكة» هستند که گروهی خدمت ائمه می آمدند و گروهی می رفتند. یا فردی می آمد و فردی می رفت. دسته دسته یا به تنهایی و جداگانه فرشتگان الهی با ائمه ارتباط داشتند، در خطبه امام مجتبی بعد از شهادت حضرت امیر علیهما السلام در کوفه، که در کتب فریقین به

سندهای معتبر روایت شده فرموده اند:

وأنا من أهل البيت الذي كان جبريل يترل إلينا ويصعد من عندنا. (2)

ص: 114

---

1- ر.ك: الدر المنثور: ذیل آیه 33 سوره احزاب.

2- المستدرک علی الصحیحین: 3.172.

به یقین، فرشتگان در روزهای هفته خدمت امام عصر می رسند و اعمال را بر امام هر زمان عرضه می دارند.

درباره این که فرشتگان در شب های قدر به حضور ائمه علیهم السلام می رسیده اند و می رسند هیچ اشکالی

وجود ندارد.

از سویی در روایات فراوان وارد شده که فرشتگانی بر قبور ائمه علیهم السلام به خصوص سیدالشهداء علیه

السلام موکل هستند و همواره در رفت و آمدند. آنان برای زیارت سیدالشهداء علیه السلام یا برای انجام وظایفی می آیند که درباره مزار آن حضرت دارند. این روایات در کامل الزیارات آمده است. (1)

در نقل دیگری آمده است: فرشتگان پس از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با خاندان عصمت و طهارت به خصوص صدیقه طاهره سلام الله علیها ارتباط داشته اند و برای حضرتش مطلب می گفته اند و امیر مؤمنان علی

علیه السلام مطالب را می نوشته است. این همان مصحف فاطمه علیها السلام است و از این رو یکی از القاب آن حضرت محدثه است. (2)

هرگز این امور غلو نیست؛ چرا که این قضایا برای رسول اکرم در کتب عامه نیز روایت شده (3) بلکه برای غیر معصومان نیز ادعا می شود. در کتاب های آن ها چون اسد الغابه و الاستیعاب در احوالات عمران بن حصین چنین آمده است:

كانت الملائكة تسلم عليه؛ كانت الحفظة تكلمه؛ (4)

فرشتگان بر او سلام می کردند؛ فرشتگان موکلش با او سخن می گفتند. 8.

ص: 115

---

1- ر.ك: كامل الزيارات: 223 باب 39، زيارة الملائكة الحسين بن علي عليهما السلام.

2- بصائر الدرجات: 392.

3- الحاوي للفتاوى: 2.147.

4- الاستيعاب: 3.1208، اسد الغابه: 4.138.



عمران بن حصین یکی از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است نوشته اند که دارای چنین مقامی بوده است. پس صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السلام که ص بضعة الرسول ر، ص سیده نساء أهل الجنة ر و ص سیده نساء العالمین ر بوده، با آن مقامات و منزلت چگونه خواهد بود؟ بنابراین، جای هیچ گونه خدشه، شک، شبهه و استبعادی نباید باشد.

قابل ذکر است که بزرگان اهل سنت به سند خود این حقیقت را روایت نموده اند، حاکم نیشابوری از امام صادق علیه السلام از جابر آورده که:

لما توفی رسول الله صلی الله علیه وآله عزتهم الملائكة یسمعون الحس ولا یرون الشخص فقالت: السلام علیکم أهل البيت ورحمة الله وبرکاته: إن فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت، فبالله فثقوا وایاه فارجوا، فإنما المحروم من حرم الثواب و السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. (1)

عبارت «مختلف الملائكة» در استمرار ظهور دارد؛ یعنی همیشه فرشتگان با ائمه اطهار علیهم السلام در ارتباط هستند؛ بلکه آنان در عالم قبل هم ارتباط داشته اند. در روایات فریقین آمده است که ملائکه از ائمه تسبیح، تحمید و عبادت خداوند متعال را یاد گرفته اند. (2)

خداوند متعال در این عالم، تدبیر امور را به ملائکه واگذار کرده که (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)؛ (3) «و آنان که امور را تدبیر

می کنند»، آن گاه روایت می گوید: همه تدبیرات امور به توسط ملائکه با اطلاع و اذن امام است:

ما من ملك یهبطه الله فی أمر، ما یهبطه إلا بدأ بالإمام فعرض ذلك علیه، وأن مختلف5.

ص: 116

1- المستدرک علی الصحیحین: 3.57.

2- ر.ک بحار الانوار: 24.87، باب 33 و 26.351، باب 9.

3- سورة نازعات (79): آیه 5.

تبارك وتعالى إلى صاحب هذا الأمر؛ (1)

هر فرشته ای را که خداوند برای انجام کاری به زمین فرو می فرستد، نخست به حضور امام می رسد و آن را عرضه می دارد و به راستی که آمد و شد فرشتگان از پیش گاه خداوند متعال به نزد صاحب این امر است.

در این زمینه، داستانی بیان می کنم:

جد بزرگوارم آية الله العظمى سيد محمد هادی میلانی رحمه الله بیش از سی سال است که دار فانی را وداع گفته است. شخص مورد اعتمادی از فضلاء حوزه برای من این گونه نقل کرده است که یکی از علمای تهران به همراه کاسبی از بازاریان تهران از دوستان خود به مشهد مقدس مشرف می شوند. قرار بوده با آقا ملاقاتی داشته باشند. اتفاقاً قرارشان صبح زود بوده است. آن شخص کاسب بعد از نماز صبح می خوابد. وقتی بیدار می شود می بیند محتلم شده است، اگر بخواهد غسل کند وعده ای که دارند دیر می شود و نمی توانند طبق قرار حاضر شوند. از طرفی، خانه آقا مسجد نبوده است؛ از این رو تصمیم می گیرد با همین حال خدمت ایشان مشرف شود.

به همراه آن عالم خدمت آقا می رسند. وقتی ملاقات و گفت و گوها تمام می شود و خداحافظی می کنند و

می خواستند از اتاق بیرون بروند که آقا او را صدا می زند و می گوید:

فلانی! این جا مکانی است که احکام شرع استنباط می شود و بیان می گردد، از این رو محل رفت و آمد فرشتگان است. جایی که محل رفت و آمد فرشتگان است، شایسته نیست شما با این حال بیایی.

ائمه علیهم السلام طوری بودند که فرشتگان خداوند متعال مرتب با آنان رفت و آمد داشته اند که الآن هم همین گونه است و اگر برای هر کس به جز آنان این معنی ثابت 4.

ص: 117

شود به برکت ارتباط با آنان بوده و باخبر شدن او از آن به جهات روحی او بستگی دارد.

وقتی خانه فقیهی به دلیل استنباط احکام از روایات اهل بیت علیهم السلام محل رفت و آمد فرشتگان باشد، پس

خانه اهل بیت و خود آنان چگونه خواهد بود؟

## جایگاه فرود وحی

### اشاره

ومهبط الوحی؛

و(سلام بر شما) ای جایگاه فرود وحی.

پیشوایان معصوم علیهم السلام محل هبوط وحی هستند. تعریف وحی از نظر لغوی این گونه است:

الوحی هو الإعلام؛<sup>(1)</sup>

وحی همان اعلام است.

فیروزآبادی در القاموس می نویسد:

الوحی: کل ما ألقیته إلی غیرک فهو وحی؛<sup>(2)</sup>

هر آن چه به دیگری القا شود، وحی است.

بنابراین، وحی همان اعلام است که به چند صورت برای پیامبر حاصل می شود:

1. نزول فرشته؛

2. القاء در قلب؛

3. در عالم رؤیا.

ص: 118

---

1- ر.ك: لسان العرب: 15.380.

2- قاموس المیط: 4.399.

چگونه ائمه علیهم السلام جایگاه فرود وحی هستند؟ چند وجه محتمل است:

1. ائمه علیهم السلام در مکانی زندگی می کردند که در آن جا وحی نازل می شده است.

این معنا صحیح است؛ ولی به اهل بیت علیهم السلام اختصاصی ندارد؛ چرا که غیر اهل بیت نیز در آن خانه

زندگی می کرده اند؛

2. منظور از وحی در این جا القاء فی القلب «الهام» است.

این مطلب در قرآن مجید برای غیر معصوم بلکه بعضی از حیوانات نیز آمده است. آن جا که می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ)؛ (1)

و ما به مادر موسی الهام کردیم.

(وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ)؛ (2)

و پروردگار تو به زنبور عسل وحی نمود.

به نظر می رسد معنایی فراتر از این دو معنا باشد؛

چون ظاهر عبارت فرود آمدن وحی بر خود ائمه علیهم السلام است، نه خانه ای که وحی نازل می شد.

و اگر این وحی را به معنای الهام بگیریم، این پرسش مطرح خواهد بود که چرا با عنوان الهام بیان نشده؛ بلکه با

عنوان وحی آمده است؟

3. مگر برای وحی معنای دیگری تصور کنیم و بگوییم: وقتی ملائکه در ارتباط مستقیم و پیاپی با ائمه علیهم السلام هستند چنان که

گذشت پس مطالبی را درباره

ص: 119

1- .سوره قصص (28): آیه 7.

2- .سوره نحل (16): آیه 68.

حقایق دین و اسرار شریعت و معارف الهی برای آن بزرگواران بیان می کرده اند و از آن تعبیر به «وحی» شده است.

در این زمینه، روایاتی وجود دارد. از جمله راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

مر بأبی علیه السلام رجل و هو يطوف، فضرب بيده على منكبه ثم قال: أسألك عن خصال ثلاث لا يعرفهن غيرك وغير رجل آخر. فسكت عنه حتى فرغ من طوافه، ثم دخل الحجر فصلی ركعتين وأنا معه، فلما فرغ نادى: أين هذا السائل؟

فجاء فجلس بين يديه. فقال له: سل. فسأله عن [مسائل، فلما اجيب] فقال: صدقت. ومضى.

فقال أبي: هذا جبرئيل أتاكم يعلمكم معالم دينكم؛ (1)

پدرم مشغول طواف بود که مردی از کنار ما می گذشت. وی دستی بر شانه پدرم زد و گفت: از شما درباره سه مسأله می پرسم که جز تو و فردی دیگر نمی تواند پاسخ دهد. آن گاه ساکت شد تا پدرم طواف را به پایان رسانید؛ سپس با من وارد حجر اسماعیل شد و دو رکعت نماز گزارد. پس از نماز صدا زد: پرسش گر کجاست؟

آن مرد آمد و پیش روی او نشست. فرمود: بپرس. [او نیز پرسش هایی کرد وقتی پاسخ همه داده شد]

گفت: راست گفتم. بعد برخاست و رفت. پدرم فرمود: این جبرئیل بود؛ آمده بود تا معالم و آموزه های دینی را برای شما بیاموزد.

به هر حال، جای تأمل است که کدام معنی از «مهبط الوحی» مقصود است.

البته گفت و گوی مفصل این بحث در موضوع «علم امام» مطرح می شود. 2.

ص: 120

اشاره

و معدن الرحمة؛

و (سلام بر شما) ای معدن رحمت و مهرورزی.

ائمه عليهم السلام معدن رحمت هستند. راغب اصفهانی در واژه «عدن» می گوید:

جنات عدن؛ أي استقرار وثبات، و عدن بمكان كذا: استقرار. ومنه: المعدن لمستقر الجواهر. (1)

بنابراین، معنای جمله این است که ائمه عليهم السلام محل وجود مستقر رحمت و مهرورزی هستند و لذا به «بیت الرحمة» نیز در روایت موصوف شده اند و اهل سنت هم روایت کرده اند. (2)

می گویند: فلانی معدن کرم است؛ یعنی اگر کرم، جود و سخاوت می خواهید، به فلانی مراجعه کنید که این صفت از او جدا نمی شود.

در مفهوم «معدن» چهار ویژگی وجود دارد:

یکی این که شیء نفیس باشد و انسان ها برای دریافت آن از هم پیشی گیرند، نه هر چیزی که انسان به آن تمایل چندانی ندارد. برای نمونه، در زمینی که سنگ تولید می شود، به آن قسمتی که سنگ قیمتی تولید می کند، «معدن» می گویند.

ویژگی دیگری که در واژه معدن وجود دارد این است که معدن به گونه ای در خفا و پنهان است؛ یعنی ناگزیر

بایستی بررسی و کاوش گردد و پرس و جو شود تا آن جنس نفیس به دست آید.

ویژگی سوم این است که آن شیء در آن جا مستقر و پایدار است.

ویژگی چهارم این است که آن شیء در همان جا تولید شده و پیدایش داشته، نه

ص: 121

1- المفردات فی غریب القرآن: 326.

2- ر.ك: الدر المنثور: ذیل آیه 33 سوره احزاب.

این که در آن جا گذاشته باشند.

با توجه به خصوصیات ذکر شده، فرق بین «معدن» و «مخزن» واضح می گردد.

البته فرقی نیست که آن شیء نفیس گران بها از امور مادی باشد یا معنوی. از این رو همان گونه که معدن طلا و

نقره گفته می شود، معدن رحمت، علم، کرم، جود و سخاوت نیز می توان گفت. در روایتی آمده است:

الناس معادن كمعادن الذهب و الفضة؛<sup>(1)</sup>

مردم معدن هایی همانند معدن های طلا و نقره هستند.

به عبارت دیگر، حقایق و بواطن مردم مختلف است، همان گونه که معادن مختلف هستند؛ یعنی چون باطن اشخاص

با هم فرق دارد، ارزش آن ها با هم فرق می کند، آن سان که ارزش معدن طلا با معدن نقره فرق می کند.

در وجود ائمه علیهم السلام رحمت الهی به همه انحاء و اقسام آن نهفته و مستقر است و از ذاتشان جدا نمی شود، و

آن چه بروز و ظهور نکرده و هویدا نگشته که فهم و درك ما به آن نمی رسد بیشتر است.

## رحمت الهی

با این بیان روشن شد که ائمه علیهم السلام خود رحمت الهی هستند و رحمت خداوند متعال را بایستی نزد ائمه

علیهم السلام جستجو کرد و از آن ها باید خواست که هر چه رسیده به توسط آن ها بوده.

بحث رحمت خداوند، گسترده است و پرسش هایی در این زمینه مطرح است، از جمله این که: چرا قرآن مجید با «بسم الله الرحمن

الرحیم» آغاز شده است؟

ص: 122

---

1- من لا یحضره الفقیه: 4.380، حدیث 5821.

چرا به کار بردن واژه های «الرحمن الرحیم» در آغاز همه امور در شریعت اسلام تأکید شده است؟

به راستی که این واژه ها نخستین وصف و صفتی هستند که برای خداوند متعال ذکر می شوند، با آن که خداوند متعال دارای همه صفات علیا و اسمای حسنی است، واژه های «الرحمن» و «الرحیم» در آغاز همه قرار گرفته است. دامنه این بحث خیلی گسترده است.

رحمت الهی در جهان، اساس هر چیزی است. همه فیوضات و نعمت ها رحمت الهی هستند. نخستین فیضی که

خداوند متعال عنایت کرده، فیض وجود است که همه نعمت ها بر اصل وجود متفرع هستند. پس رحمت الهی به توسط

ائمه علیهم السلام به مردم می رسد و اگر این رحمت را به معنای گسترده آن بگیریم که در رأس همه امور باشد، اصل هستی موجودات و تمام آن چه بر هستی متفرع است، به واسطه ائمه علیهم السلام و به برکت آنان خواهد بود.

بزرگانی از علما چنین عقیده ای داشتند. جد ما آقای میلانی از استادش محقق اصفهانی رحمه الله این گونه نقل می کرد که ائمه علیهم السلام فاعل «ما به الوجود» هستند و خدای سبحان فاعل «ما منه الوجود» است که این عبارت، در حاشیه ایشان بر کتاب مکاسب نیز آمده است. (1)

سپس بنابر آن چه گفته شد بحث می شود: آیا تأثیر ائمه علیهم السلام برای نعمت های الهی و فیوضات

ربانی، مجرد وساطت است یا وجود امام نقش دیگری نیز دارد؟

برای نمونه، باران رحمت الهی است که در عرف عام مردم نیز گفته می شود که بی تردید از جانب خداوند نازل می شود. قرآن می فرماید: 1.

ص: 123

---

1- حاشیه المکاسب: 2.381، صد و ده پرسش از آیت الله میلانی رحمه الله: 241.



(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً)؛ (1)

و ما باران را از آسمان فرو فرستادیم.

اما آیا ائمه علیهم السلام نیز در نزول این رحمت الهی نقشی دارند؟ آیا این وساطت فقط به این گونه است که از طریق آنان می رسد چنان که باران از آسمان به پشت بام ساختمانی بیارد و از طریق ناودان به زمین منتقل شود؟

به عبارت دیگر، آیا ائمه علیهم السلام که واسطه فیض هستند، همین مقدار از یک دست می گیرند و از دست دیگر به موجودات می رسانند؟ آیا امام علیه السلام به اصطلاح فقط کانال است که از این راه نعمت ها به موجودات می رسد و خود هیچ نقشی ندارد یا قضیه فراتر از این هاست؟

این پرسش جای اندیشه و تأمل دارد. در این جا فقط به اشاره ای گذرا بسنده می کنیم.

### رحمت الهی از دیدگاه قرآن

رحمت الهی در قرآن مجید به تعابیری گوناگون آمده است. خداوند متعال می فرماید:

(كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ)؛ (2)

پروردگار شما رحمت و مهربانی را بر خود لازم شمرده است.

این تعبیر کنایه از ثبوت و حتمیت است. خداوند بر خود نوشت، خود را ملزم کرد، به عهده گرفت و متعهد شد و همیشه تعبیرهای «کتب علی» بیان کننده ثبوت و وجوب است، نظیر آن جایی است که می فرماید:

ص: 124

---

1- سوره مؤمنون(23):آیه 18، سوره فرقان(25):آیه 48، سوره لقمان(31):آیه 10.

2- سوره انعام(6):آیه 54.

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ؛ (1).سوره زخرف(43):آیه 32.(2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! روزه بر شما واجب شده است.

خود الزام رحمت بر نفس پروردگار لطف است. در آیه مبارکه از چند جهت اطلاق وجود دارد: نوع رحمت، مورد رحمت و کیفیت نزول رحمت. این خود گستره رحمت را می رساند. آن گاه این رحمت با این توسعه و گستردگی به دست ائمه علیهم السلام است و مرکزش آن بزرگواران هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ)؛ (2)

و رحمت پروردگارت از تمام آن چه جمع آوری می کنند، بهتر است.

به راستی اگر تمام نعمت ها و ثروت های دنیا در يك جا جمع گردد، رحمت پروردگارت از آن بهتر است. مرکز همین رحمت و معدن آن ائمه علیهم السلام هستند.

در جای دیگری می فرماید:

(وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)؛ (3)

و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است.

مرکز این رحمت با همه گستردگی اش ائمه علیهم السلام هستند. وقتی خود ائمه رحمت الهی هستند و رحمت او هر آن چه را واژه «شیء» صدق می کند فرا گرفته؛ پس ائمه علیهم السلام که جانشینان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند، ائمه همه انبیاء و امم و همه ملانکه و صدیقین و واسطه فیض بر همه اشیاء در عوالم هستند.

شاید این مطلب را بعضی تحمل نکنند، ولی برهان بر آن وجود دارد. 6.

ص: 125

1- .سوره بقره

2- آیه 183.

3- .سوره اعراف(7):آیه 156.

### اشاره

وخزان العلم؛

و(سلام بر شما) ای خازنان علم و دانش.

پیشوایان معصوم علیهم السلام خازنان علم و دانشند و در روایت اهل سنت به «معدن العلم» نیز موصوف شده اند. (1) واژه «خزان» و «خزنة» جمع خازن است. یعنی: حافظ و نگهدارنده. (2) آن بزرگواران مخزن علم و دانش هستند. این حقیقتی است که در آیات قرآنی و روایات شیعی و سنی شواهد بسیاری دارد. اگر بخواهیم شواهد این عبارت ها را از کتاب ها حتی از روایات عامی ذکر کنیم، سخن به درازا خواهد کشید.

کوتاه سخن در مورد علم و مقام علمی ائمه این که علم بر دو قسم است:

1. علوم دینی که ارتباط مستقیم با دین دارند؛

2. علوم دنیوی که ارتباط مستقیم با دین ندارد.

و به مقتضای «خزان العلم» هر دو قسم نزد ائمه می باشد.

### ارزش دانش

علم از دیدگاه اسلام، ارزش دارد، آن سان که در جامعه عقلا نیز همین گونه است. حتی اگر فاسقان و فاجران نیز عالم باشند ارزش آن را نمی توان انکار کرد؛ بلکه اگر ملحدی عالم باشد، به هر حال علم ارزش دارد.

چرا علم ارزش دارد؟ چون علم و دانش کمال و جهل نقص است. از این رو، مردم در جست و جوی علم

هستند. البته طلب علم بر سه گونه است:

1. طلب علم برای اجر و پاداش؛ چرا که طلب علم به قصد قربت اجر و آثار

ص: 126

1- ر.ك: الدر المنثور: ذیل آیه 33 سوره احزاب.

2- المفردات فی غریب القرآن: 146.

اخروی در پی دارد؛

2. طلب علم برای بهره‌وری دنیایی؛

3. طلب علم به جهت خود علم؛ زیرا که علم نور و کمال و جهل و نادانی نقص و تاریکی است.

در اسلام هر سه نوع از طلب علم مطرح شده است. گاهی تأکید شده که علم اجر و پاداش دارد و گاهی به جهات دنیایی تأکید شده و گاهی از آن جهت که از ظلمت جهل و نادانی بیرون آید، بر طلب علم و دانش تأکید شده است.

### قبیح تقدم مفضول بر فاضل

و ارزش علم چنان است که با وجود اعلم عقل اجازه تقدم غیر اعلم را نمی دهد، و قانون «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» را عقلا در هر بایی پذیرفته اند.

و از این رو در مباحث نبوت و امامت مقرر شده که پیامبر و امام بایستی آگاه ترین مردم در عصر خود باشد؛ چرا که با وجود فرد افضل در جامعه، نباید غیر افضل، مقدم شود و اگر کسی او را مقدم بدارد، کار قبیحی انجام داده است؛ چون ظلم است به فاضل و جامعه و فضیلت و هم به خود مفضول.

### علم رسول الله نزد ائمه

و در آن مباحث بیان شده است که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدینه علم و دروازه شهر علم نبوی

منحصر در امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. پس اعلمیت آن حضرت ثابت می شود و این یکی از ادله امامت ایشان است. (1)

در این جا بعضی از احادیث را یاد می آوریم:

ص: 127

---

1- گفتنی است که حدیث «أنا مدینه العلم وعلی بابها» در سه جلد از تفحات الأذهار بحث و بررسی شده است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود:

أنا مدينة العلم وعلي بابها؛(1)

من شهر علم و دانش هستم و علی دروازه آن است.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا دار الحكمة وعلي بابها؛(2)

من خانه حکمت هستم و علی در آن خانه است.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام خطاب کرد و فرمود:

أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدى؛(3)

تو پس از من هر آن چه را امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی.

علاوه بر آن، از نظر واقع خارجی که همان سیره و احوالات آن بزرگواران است نیز می توان به دست آورد که ائمه علیهم السلام خازنان علم و دانش هستند؛ گرچه در این 4.

ص: 128

- 
- 1- این حدیث در منابع بسیاری از اهل سنت آمده از جمله: تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام»: 105 رقم 173، سنن ترمذی، جامع الأصول: 8.157، تاریخ الخلفاء: 135، المعجم الكبير: 11.65 رقم 11061، تاریخ بغداد: 7.172، 11.204، 4.348، الاستیعاب: 3.1102، فردوس الأخبار: 1.76، أسد الغابه: 4.22، الرياض النضرة: 2.159، تهذیب الكمال: 20.485، تاریخ جرجان: 65، تذكرة الحفاظ: 4.1231، البداية و النهاية: 7.358، مجمع الزوائد: 9.114، اتحاف السادة المتقين: 6.224، المستدرک علی الصحيحین: 3.126 و 127، ترجمة الإمام علی علیه السلام من تاریخ دمشق: 2.464 رقم 984، جامع الأصول: 8.657 رقم 6501، الجامع الصغير: 1.415 رقم 2705، الصواعق المرقه: 189، كتر العمال: 11.614 رقم 32978 و 32979، فیض القدير: 3.46.
  - 2- فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام: 138، حدیث 203، سنن ترمذی: 6.85، تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام»: 104 حدیث 8، حلیة الأولیاء: 1.64، مشکاة المصابیح خطیب تبریزی: 2.504 حدیث 6096، أسنی المطالب: 70، الرياض النضرة: 2.159، شرح المواهب اللدنیة: 3.129، الجامع الصغير: 1.415 حدیث 2704، الصواعق المرقه: 189، كتر العمال: 11.600، حدیث 32889 و 13.147، حدیث 36462، فیض القدير: 46/3.
  - 3- المستدرک علی الصحيحین: 3.122، ترجمة الامام علی علیه السلام من تاریخ مدينة دمشق: 2.487 و 488 حدیث 1007 و 1008 و 1009، كتر العمال: 1.615، حدیث 32983، حلیة الاولیاء: 1.64.

زمینه هیچ روایت یا دلیل عقلی هم نباشد.

ائمه علیهم السلام در هر عصری که زندگی می کردند، از همه مردم آگاه تر و داناتر بوده اند. پس از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بلاد اسلامی مانند حجاز، شام، یمن و عراق کوفه و بصره امیر مؤمنان علیه السلام علوم دینی را که در آن عصرها رایج بود، مانند علوم قرآنی، علوم حدیثی، علوم فقه و احکام در همه بلاد اسلامی منتشر نمود.

بنابراین، تطبیق «خزان العلم» از نظر عقلی، نقلی و واقع خارجی بر امیر مؤمنان علی و دیگر ائمه علیهم السلام روشن است. (1)

ائمه علیهم السلام علوم اسلامی را از جمیع ابعاد دارا هستند. البته در علوم دینی بیشتر زمینه وجود داشته که علوم ائمه علیهم السلام ظهور و بروز پیدا کنند؛ چون بیشتر محل ابتلا و حاجت بوده است و گرنه امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

فوالله، إني بطرق السماء أعلم مني بطرق الأرض؛ (2)

به خدا سوگند! من به راه های آسمان ها از راه های زمین آگاه ترم.

به راستی کجا بودند کسانی که این علوم را از امیر مؤمنان یاد بگیرند. آن حضرت به سینه مبارک اشاره می کردند و می فرمودند:

إن هاهنا لعلماء جما لو أصبت له حملة؛ (3)

به راستی که در این جا دانش انباشته ای است که اگر حاملانی می یافتم، بیان می کردم.

چه افراد نفهم و نادانی در آن زمان بودند که وقتی حضرت می فرمود: 1.

ص: 129

---

1- گفتنی است که در شرح منهاج الكرامه تا حدودی در مورد مقامات علمی و جهات معنوی آن بزرگواران از بزرگان عامه اعترافاتی ذکر شده است. ر.ک: شرح منهاج الكرامه: 1.215 336 از همین نگارنده.

2- نهج البلاغه: خطبه 189.

3- النخصال: 645، حدیث 29، کمال الدین: 291.

سلونی قبل أن تققدونی؛ (1)

از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید.

آن فرد نادان گفت: بگو بینم در سر من چند تار پوست!

اگر چنین افرادی در پیرامون آن حضرت باشند، قهرا این امور بیان نمی شود و مطالب همین گونه می ماند. در زمان امام صادق علیه السلام تا حدودی راه باز شد و جابر بن حیان آمد و از حضرتش در مورد کیمیا مطالبی آموخت که اگر افرادی چون او در رشته های دیگر پیدا می شدند، آن ها هم بهره می گرفتند. از این رو در علوم غیر دینی کمتر اتفاق افتاده است که حضرات علیهم السلام چیزی بیان یا تعلیم نمایند.

### علم غیب

در نزد ائمه علوم غیبی نیز وجود داشته است. خداوند متعال می فرماید:

(وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ)؛ (2)

کلیدهای غیب تنها نزد خداست و آن ها را کسی جز او نمی داند.

در جای دیگر می فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)؛ (3)

عالم بر غیب خداوند است و دیگران را بر اسرارش آگاه نمی کند، مگر پیامبرانی که از آن ها راضی است. در آیه دیگری می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ

ص: 130

1- نهج البلاغه: خطبه 189.

2- سوره انعام(6): آیه 59.

3- سوره جن(72): آیات 26 و 27.

خداوند شما را از غیب خود آگاه نمی کند؛ ولی خداوند از میان پیامبران خود هر کس را بخواهد برای اسرار خود برمی گزیند.

وقتی کسانی به اذن خداوند متعال از غیب مطلع هستند، چه کسی در این عرصه بر رسول خدا و اهل بیت اطهار علیهم السلام تقدم دارد؟

حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

فرسول الله صلى الله عليه وآله عند الله مرتضى، ونحن ورثة ذلك الرسول الذى أطلع الله على ما شاء

من غيبه، فعلمنا ما كان وما يكون إلى يوم القيامة؛ (2)

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در پیشگاه خدا پسندیده است و ما وارثان چنین پیامبریم که خداوند آن چه از غیب و نهانش خواسته او را آگاه ساخته؛ از این رو ما نیز به آن چه بوده و آن چه تا روز رستاخیز رخ خواهد داد، آگاهییم.

### حقایق قرآن

وقتی همه حقایق در قرآن مجید وجود داشته باشد، چه کسی می تواند به آن حقایق دست یابد جز امیر مؤمنان علیه السلام که خداوند فرموده:

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؛ (3)

بگو کافی است که خداوند و آن کس که علم کتاب نزد اوست میان من و شما گواه باشند.

بنابر احادیثی که ذیل این آیه آمده است منظور از کسی که «عنده علم الكتاب»

ص: 131

1- .سوره آل عمران(3):آیه 179.

2- .الخراج و الجرائح:1.343.

3- .سوره رعد(13):آیه 43.



امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (1)

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علی مع القرآن و القرآن مع علی؛ (2)

علی با قرآن است و قرآن با علی.

از این روست که فرمودند:

علم الكتاب و الله كله عندنا...؛ (3)

به خدا سوگند! همه علم کتاب نزد ماست...

در سخن دیگری فرمودند:

معاشر الناس! ما من علم إلا علمنيه ربی، وأنا علمته علیا و قد أحصاه الله فی، وکل علم علمت فقد أحصيته فی إمام المتقین، وما من علم إلا علمته علیا؛ (4)

ای مردم! آن چه پروردگارم به من آموخت، من به علی آموختم. خداوند آن را در من احصا کرد و من آن را در امام المتقین قرار دادم و علمی نبود مگر آن که به علی آموختم.

آن چه بیان شد، گوشه ای از بحث ها درباره علم امام بود. البته در این مورد بحث های مفصلی به ویژه پیرامون روایاتی که در باب های مختلف اصول کافی وارد شده، وجود دارد.

ائمه علیهم السلام در هر زمان به لحاظ مقام علمی مقدم بر دیگران و دارای مقام امامت بودند. ریاست دینی، دنیوی و جانشینی پیامبر اکرم حق مسلم این بزرگواران 4.

ص: 132

1- ر.ک: بصائر الدرجات: 232، جزء پنجم، باب یکم.

2- الامالی، شیخ طوسی: 479، حدیث 1045، المستدرک علی الصحیحین: 3.124، مجمع الزوائد: 9.134.

3- بصائر الدرجات: 251، الکافی: 1.257، باب ذکر غیبت، حدیث 3.

4- الاحتجاج: 1.144.

بود؛ ولی در برابر اینان کسانی قرار گرفتند که معنای برخی از واژگان قرآن مجید را هم نمی دانستند و به مسائل اولیه احکام شرع ناآگاه بودند. اینان چگونه لیاقت و شایستگی مقام جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را دارا بوده اند؟

در واقع، اعتقاد به خزان علم بودن ائمه علیهم السلام، امامت غیر ائمه را نفی می کند.

به عبارتی، چگونه با وجود چنین امامانی افرادی که کمترین آگاهی به مسائل اولیه احکام شرعی مکلفان نداشته اند می توانند جانشین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شوند؟

چنان که در بحث های امامت گفته ام، اگر قرار است امامت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با انتخاب مردم باشد چنان که مذهب اهل سنت است بایستی عقلا دور هم جمع شوند و این کار به توسط آنان انجام شود.

آیا امکان دارد که عقلا جمع شوند و یک فرد بی سواد را جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار دهند و او را به جهت دین و دنیای خودشان به ریاست عامه برگزینند؟

برای ریاست و حکومت شیخین، نه فقط نص صریحی وجود نداشته؛ بلکه اجماع و اتفاقی نیز در کار نبوده و شورایی هم نبوده است تا عقلای قوم و اهل حل و عقد که آنان ادعا می کنند، نظر بدهند و در واقع، حکومت شیخین با زور و چاق پا گرفت. تاریخ گواه این واقعیت است و هیچ تعصب و حب و بغضی در کار نیست.

و از طرفی آن دو فاقد شروط امامت بودند، از جمله اعلییت بلکه کمترین آگاهی از احکام شرع و معارف قرآن و دین را نداشتند و معلوم است که با نبود شرط، مشروط نیز از بین خواهد رفت.

### اشاره

و منتهی الحلم؛

و (سلام بر شما) ای نهایت بردباری.

اهل بیت علیهم السلام نهایت حلم و بردباری هستند. واژه «حلم» از نظر لغوی به معنای تحمل ناملازمات است؛ ناملازماتی که به طور طبیعی انسان را به سوی خشم و غضب وامی دارد. اگر انسانی در برابر این گونه ناملازمات خشمگین نگردد، خودداری نماید و تحمل کند، یا از کار و یا سخن ناشایست فردی که او را می تواند کیفر دهد و به سزایش برساند در گذرد، چنین انسانی حلیم و بردبار است. راغب اصفهانی گوید:

الحلم ضبط النفس و الطبع عن هیجان الغضب؛<sup>(1)</sup>

حلم یعنی کنترل نفس و طبع انسانی از هیجان و تحریک خشم.

### تفاوت حلم با صبر

با توجه به معنای لغوی حلم، دامنه حلم کوچک تر از دامنه صبر و شکیبایی است؛ چرا که صبر و شکیبایی، هم ناملازمات و هم ملازمات را در بر می گیرد. در روایتی آمده است:

الصبر صبران: صبر علی ما تحب و صبر علی ما تکره؛<sup>(2)</sup>

صبر و شکیبایی دو گونه است: صبر در برابر اموری که انسان، آن ها را دوست می دارد و صبر در برابر اموری که انسان از آن ها ناخرسند است.

در تعبیر دیگری آمده است:

ص: 134

1- المفردات فی غریب القرآن: 129.

2- نهج البلاغه: 4.14.

الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية؛(1)

صبر و شکیبایی سه گونه است: صبر در برابر مصیبت، صبر در برابر اطاعت و صبر در برابر معصیت.

بنابراین، دامنه صبر و شکیبایی گسترده تر از دامنه حلم و بردباری است.

پیشوایان معصوم در بالاترین رتبه حلم و بردباری

با توجه به زیارت شریفه جامعه، ائمه علیهم السلام منتهای حلم و بردباری خوانده شده اند. معنای واژه «منتهی»

چیست؟

این واژه به دو صورت معنا می شود:

1. آخرین و پایانی ترین درجه حلم و بردباری

بنابراین معنا، پایانی ترین درجه حلم و بردباری که امکان دارد نزد پیشوایان معصوم علیهم السلام است. برای نمونه اگر قرار باشد افراد بشری از نظر حلم و بردباری سنجش شوند و رتبه ای دریافت کنند، بالاترین رتبه، مقام و درجه به ائمه علیهم السلام تعلق خواهد داشت.

2. سرچشمه و سر منشأ حلم و بردباری

بنابراین معنا، پیشوایان معصوم علیهم السلام سرچشمه و سر منشأ حلم و بردباری هستند، به این معنا که هر فردی هر اندازه به ویژگی پسندیده حلم و بردباری خو گرفته، از ائمه علیهم السلام دریافت کرده است و هر چه حلم و بردباری وجود دارد به آنان ختم می شود.

به راستی که آنان پیشوای حلم و بردباری هستند و کسانی که در برابر ناملایمات حلم و بردباری میورزند، ائمه علیهم السلام را الگو قرار می دهند و به آنان 3.

ص: 135

---

1- .الكافي: 2.92، حدیث 15، وسائل الشیعه: 15.238، حدیث 20373.

از این رو شیعیان با الگوگیری از اهل بیت علیهم السلام در طول تاریخ در برابر نامالایمات بردباری و تحمل کرده اند؛ چرا که پیشوایان معصوم بیش از آنان نامالایمات دیده اند و در برابر آن ها بردباری نموده اند و شیعیان در تحمل نامالایمات زندگی خویش از پیشوایان معصوم خود پیروی کرده اند.

به سخن دیگر، تحمل و بردباری پیشوایان معصوم علیهم السلام در برابر نامالایمات و ناگواری ها، تسکین دهنده خاطر و دل گرم کننده شیعیان بوده است؛ چرا که اگر شیعیان در طول زندگی با مشکلاتی رو به رو شوند و یا آزاری از دشمنان ببینند، خود را تسکین می دهند و می گویند: امامان ما نیز همین گونه بوده اند و ما پیروان آن ها هستیم.

بنابراین، ص منتهی الحلم را به هر دو معنا می توانیم تفسیر کنیم که هر دو معنا صحیح است.

گفتنی است که واژه «حلم» در لغت، قرآن مجید و برخی از روایات به معنای عقل و خرد نیز آمده است. (1) در این صورت نیز بی تردید پیشوایان معصوم علیهم السلام پایان بخش و منتهای عقل و خرد هستند.

### **نگاهی به حلم و بردباری پیامبر خدا**

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دوران زندگی خویش در برابر نامالایمات بردباری نمودند تا جایی که فرمودند:

ما اوذی نبی بمثل ما اوذیت؛ (2)

هیچ پیامبری هم چون من آزرده نشد.

ص: 136

---

1- ر.ك: التسهیل لعلوم التریل: 1.18، المفردات فی غریب القرآن: 129.

2- بحار الانوار: 39.56.

آن حضرت در موارد بسیاری که از شرك و رزاق و منافقان آزارها دید، با حلم رفتار کرد و بردباری نمود و همواره می فرمود:

اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون؛(1)

خدایا! قوم مرا هدایت کن؛ چرا که آنان نمی دانند.

### حلم و بردباری امام حسن

سیر در تاریخ امام حسن علیه السلام و نگرش به حلم و بردباری آن بزرگوار انسان را به شگفتی وامی دارد و می توان گفت که همین ویژگی آن حضرت برای اثبات امامت، عظمت و شکوه و فوق العادگی حضرتش کافی است.

امام حسن مجتبی دارای دو جهت حلم و بردباری بودند:

1. حلم و بردباری در برابر ناملایماتی که از جانب دوستان نادان به حضرتش می رسید؛

2. حلم و بردباری در برابر ناملایماتی که از جانب دشمنان دانا دامن گیر حضرتش می شد.

به راستی شگفت انگیز و بسیار مهم است که انسان بتواند دوستان نادان و نادانی های دوست را که از دوست انتظار ناملایمات را ندارد، تحمل کند و بردباری نماید. آن حضرت علاوه بر این دشمن درون خانه نیز داشتند.

### اعتراف دشمن

جویریة گوید: آن گاه که امام حسن علیه السلام به شهادت رسید و جنازه شریف حضرتش را حرکت دادند،

مروان بن حکم، دشمن سرسخت آن حضرت زیر تابوت

ص: 137

---

1- ر.ك: اعلام الوری: 123، 120، بحار الانوار: 20، 20 و 21.

حضرتش آمد و آن را حمل کرد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

تحمل الیوم جنازته وکنت بالأمس تجرعه الغیظ؛

تو امروز جنازه او را تشییع می کنی و دیروز با جرعه های غیظ و غصه حضرتش را سیراب می کردی!

مروان گفت: آری، من جنازه کسی را تشییع می کنم که حلم و بردباری او هم سنگ کوه ها بود. (1)

### **حلم و بردباری دیگر ائمه**

چه قدر امام حسین علیه السلام ناملايمات زمان معاویه را تحمل کردند و حلم و بردباری پیشه نمودند که به مواردی

از آن در بحث های متعلق به آن حضرت اشاره شده است.

حلم امام سجاد علیه السلام در فاجعه کربلا و بعد از آن در حال اسارت و تا وقتی که به مدینه منوره مراجعت

کردند، قابل وصف نیست.

دیگر ائمه علیهم السلام نیز هر کدام در زمان خود آیتی در حلم و بردباری بوده اند.

### **بنیان های کرامت و بزرگواری**

#### **اشاره**

واصول الکرم؛

و(سلام بر شما) ای بنیان های کرامت و بزرگواری.

ائمه علیهم السلام اصول و ریشه های کرم و بزرگواری هستند. واژه «اصول» جمع «اصل» است که گاهی به معنای ریشه آمده است، مانند جذور که جمع جذر می باشد.

ص: 138

می گویند اصل این درخت کجاست؛ یعنی ریشه آن در کجاست. به عبارت دیگر، ائمه علیهم السلام ریشه کرم هستند، آن سانی که برگ های درخت بر ریشه های آن متفرع هستند.

و از همین روست که می گویند: اصول دین و فروع دین؛ چرا که اصل یعنی «ما بینی علیه الشیء» یا «ما یتفرع منه الشیء» که بنابراین، اصول دین همان مبانی اصلی در دین است که همه احکام شرعی از حلال و حرام و طهارت و نجاست و آداب و سنن و سایر تکالیف عملی بر آن اصول متفرع هستند؛ از این رو «اصل» را در محل اجتماع نیز می توان به کار برد؛ چرا که همه فروع در یک جا جمع می شوند.

گاهی واژه «اصل» به صورت اطلاق بیان می شود و از آن مجمع فروع یا محل اجتماع اراده می شود. می گویند: زید، عمر و خالد از یک اصل هستند و به یک اصل بر می گردند که همان جد اعلای آنان و محل اجتماع انساب آنان است.

گاهی واژه «اصل» به معنای منشأ و محل نشو به کار می رود. می گویند: اصل این رودخانه کجاست؟ اصل این رودخانه فلان چشمه است.

روشن است که این معانی با هم در بعضی خصوصیات فرق دارند.

### معنای کرم

«کرم» صفتی از صفات حسنه به شمار می رود و هر گاه این واژه به کار رود یا شنیده شود، آن چه به ذهن می آید نزد همه معنای سخاوت است؛ پس «اصول الکریم» یعنی ائمه علیهم السلام منشأ و اصل سخاوت هستند، که همه سخاوت های موجود در عالم بر اصل سخاوت ائمه متفرع و از آن جا اخذ شده.

معنای دقیق تر و برتر این که واژه «کرم» در لغت به معنای شرف و عظمت است. در قرآن مجید آمده است:



إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ؛ (1)

آن، قرآن پرارزشی است.

در آیه ای دیگر می خوانیم:

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ؛ (2) این قرآن گفتار رسولی بزرگوار است.

در آیه دیگر آمده است:

(مَقَامٍ كَرِيمٍ)؛ (3)

جایگاهی بلندمرتبه و مجلل.

برای نمونه وقتی می گوئیم: فلانی از بیت کریمی است؛ یعنی از بیت شرف، عظمت و بزرگواری است. با توجه به

این معنا سخاوت از مصادیق و مظاهر آن معناست. بنابراین ائمه علیهم السلام مرکز، ریشه و اصل شرف هستند.

### منشأ شرافت

به عبارتی دیگر هر کس شرفی دارد، منشأ آن اهل بیت علیهم السلام هستند. هر عظمت و شکوهی که نصیب هر انسانی شد، به برکت ارتباط با اهل بیت علیهم السلام است که هر گونه ارتباط و تماس با این خاندان برای انسان شرف می آورد و از این طریق کسب می گردد.

بنابراین، همه خوبی ها، پاکی ها و جلالت ها از ائمه اطهار علیهم السلام است. امام علیه السلام مرکز، ریشه و

اصل شرف است و بازگشت خوبی و پاکی هر شریفی به

ص: 140

---

1- .سوره واقعه(56):آیه 77.

2- .سوره حاقه(69):آیه 40.

3- .سوره شعراء(26):آیه 58.

اهل بیت علیهم السلام است.

به راستی آیا ائمه فقط واسطه این شرافت ها هستند یا افزون بر این نقش دیگری نیز دارند؟ تردیدی نیست که همه شرافت ها از جانب خداوند متعال است؛ ولی ائمه علیهم السلام فقط واسطه اند؟ مطالب والای جالب توجهی در این مورد وجود دارد که بایستی به تدریج طرح شوند.

## پیشوایان به سوی کمالات

### اشاره

وقادة الامم؛

و(سلام بر شما) ای پیشوایان امت ها.

ائمه معصوم علیهم السلام پیشوایان امت ها هستند. واژه «قاده» جمع قائد است. در لغت عرب دو واژه «قائد» و

«سائق» به هنگام سیر حیوان به کار می رود؛ یعنی فردی را که از جلو لگام چهارپا را گرفته و می کشد قائد و آن که از پشت سر، چهارپا را حرکت می دهد سائق گویند.

بنابراین ائمه علیهم السلام مقدم و پیش رو هستند و از این رو، لفظ «قاد» را در زبان فارسی به «رهبر» ترجمه می کنند. پس قائد نه فقط پیش رونده است؛ بلکه کسانی را که پشت سر هستند راهبری می کند و به پیش می برد. ائمه علیهم السلام هم متقدم و پیش رو بودند و هم به پیش می بردند و باعث تقدم بودند و به آن دعوت می کردند و کسانی که پیش رو شدند و به جایی رسیدند، به برکت ائمه علیهم السلام بوده است.

### پیشوایان امت ها

واژه «امم» جمع «الامة» است. اگر مقصود از امت، انواع خلائق باشد، پس ائمه علیهم السلام پیشوایان جن، انس و ملک هستند. اگر مقصود امت های انبیا باشد،

ص: 141

ائمه عليهم السلام تنها رهبران امت اسلام نیستند؛ بلکه رهبران همه امت های این جهان در مقابل جهان آخرت هستند و همه ترقی های امت ها در هر زمان به پیروی از ائمه عليهم السلام بوده است.

جایی که پیامبران گذشته به برکت ائمه ترقی کنند و پیش بروند و پیرو و تابع آنان باشند، البته امت های آنان نیز این گونه خواهند بود. قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ)؛ (1)

و به راستی از شیعیان او ابراهیم است. (2)

بلکه آنان در جهان آخرت نیز رهبران امت ها خواهند بود. هر که قرار است اهل نجات باشد و به بهشت برود، بایستی در رکاب و به رهبری ائمه عليهم السلام وارد بهشت بشود و تا آنان امضا نکنند کسی وارد بهشت نمی شود.

در روایات آمده که در روز رستاخیز پس از انجام برنامه هایی، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله «لواء الحمد» را به دست مبارك امیر مؤمنان علی علیه السلام می سپارند و همه بهشتیان مخصوصا پیامبران پیشین تحت این پرچم وارد بهشت می شوند. (3)

بنابراین، آنان در این عالم که عالم تکلیف است، پیشوایان و رهبران امت ها به سوی معنویات، کمالات و تقرب به خدا و رسیدن به باری تعالی هستند؛ و در جهان آخرت نیز که تکلیف نیست؛ بلکه نتیجه و ثمرات اعمال است، ائمه عليهم السلام رهبران امت ها هستند.

در آن جهان، نتایج اعمال انسان ها در این دنیا ظاهر خواهد شد. در قبولی این اعمال پیروی از اهل بیت عليهم السلام ملاک بوده و در آن عالم هم به امضای آنان 1.

ص: 142

1- .سوره صافات(37):آیه 83.

2- .ر.ك:تفسیر التبیان:8.507.

3- .عیون أخبار الرضا علیه السلام:1.53، بحار الانوار:7.231.

خواهد بود.

این بیان با ادله کتاب، سنت و عقل سازگار و تمام است؛ ولی ممکن است کسی نتواند حقیقت یاد شده را کاملاً درک کند و معتقد شود اگر بی غرض باشد و در این مورد سکوت کند ان شاء الله معذور است؛ چرا که عقلش نرسیده و درک نکرده. ولی اگر انکار کند و یا آن را غلو بداند، بعید است که عذرش پذیرفته شود.

### اعتراف غاصبان ستم گر

بنا بر روایات اسلامی، حتی کسانی که حکومت اهل بیت علیهم السلام را غصب کردند و آن بزرگواران را از نظر تصدی امور متروی نمودند و نگذاشتند بسط یدی و نفوذ کلمه عمومی داشته باشند، به این شأن ائمه علیهم السلام اقرار و اعتراف داشتند.

واقعیت این است که اگر کسی می خواهد به جایی برسد، به حقیقتی دست یابد، معرفت و شناختش بیشتر شود، به خدا نزدیک گردد، ناگزیر و بایستی در برابر آن بزرگواران زانوی ادب بر زمین نهد.

در روایات اهل سنت آمده است: روزی در قضیه ای به عمر مراجعه شد او از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواست تا در آن مرافعه قضاوت نمایند.

حضرت امیر در قضیه حکم فرمودند.

وقتی یکی از آن ها اعتراض کرد، عمر بلند شد و یقه او را گرفت و گفت:

هذا مولای و مولی کل مؤمن و من لم یکن مولاہ فلیس بمؤمن. (1)

این اقرار فردی است که با امیر مؤمنان علی علیه السلام در اوج دشمنی است.

نظیر این موارد در تاریخ اسلام بسیار است. هارون الرشید و متوکل عباسی در رأس کسانی هستند که به اهل بیت علیهم السلام ستم کردند؛ ولی رفتار متوکل در برابر

ص: 143

---

1- ر.ک: الصواعق المرفقه: 107، الریاض النضره: 2.224، ذخائر العقبی: 67.

ائمه، به خصوص امام هادی سلام الله علیه و احترام او و ارجاع مسائل و قضایا به آن حضرت، بسیار جالب توجه است.

بنابراین، اگر کسی بخواهد به جایی برسد و معرفتی، کمالی و علمی به دست آورد؛ باید در خدمت اهل بیت علیهم السلام باشد و در پی آنان گام بردارد؛ چرا که ائمه را برای راهنمایی منصوب نموده و آنان از مردم دستگیری می کرده اند، روی این اصل هر جا لیاقتی و اهلیتی بوده، به ائمه مراجعه شده و مورد عنایتشان قرار گرفته و به مقامات بالا- می برده اند. در جهان آخرت نیز نتیجه این اعمال را ائمه علیهم السلام امضا خواهند کرد و به برکت آنان برای کسانی که اهلش هستند، ورود به بهشت و درجات آن حاصل خواهد شد.

## امامت معنوی

کتابی به نام تحفه اثنا عشریه در رد شیعیه و تشیع نوشته شده است. از آن جا که نویسنده این کتاب نتوانسته در مقابل ادله امامت اهل بیت علیهم السلام دلیل کافی بیاورد، در برخی موارد ناگزیر به دلالت آن دلایل اقرار می کند. از طرفی هم چون نمی خواهد از اعتقاد خود درباره شیخین و غیر شیخین دست بردارد، آن گاه مقتضای جمع را چنین قرار

می دهد که امامت بر دو گونه است:

1. امامت معنوی؛

2. امامت دنیوی.

و چون تردیدی نیست که اهل بیت دارای مقام امامت معنوی بوده اند پس امامت دنیوی از آن شیخین و غیر

شیخین بوده است!

البته پاسخ این سخن را با چند وجه داده ایم، (1) ولی این سخن کاشف از این است

ص: 144

که رهبری ائمه علیهم السلام را

در امور معنوی حتی دشمنان سرسختشان نیز نتوانسته و نمی توانند انکار کنند.

## صاحبان نعمت ها

### اشاره

وأولياء النعم؛

و(سلام بر شما) ای صاحبان نعمت ها.

ائمه علیهم السلام صاحبان نعمت ها هستند. واژه «اولیاء» جمع «ولی» و واژه «نعم» جمع «نعمت» است. چنان که می دانیم نعمت دو گونه است:

1. نعمت مادی؛

2. نعمت معنوی.

و در تعبیر دیگری دو قسم است:

1. نعمت ظاهری؛

2. نعمت باطنی.

قرآن مجید می فرماید:

(وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً)؛ (1)

نعمت های آشکار و نهان خود را فراوان بر شما ارزانی داشته است.

الف و لام واژه «النعم» برای جنس و استغراق است. پس همه نعمت های مادی و معنوی، ظاهری و باطنی و کوچک و بزرگ همه خلاق را فرا می گیرد که البته وجود، در رأس آن ها هست و سایر نعمت ها بر آن متفرعند.

و ائمه علیهم السلام اولیای نعمت ها هستند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد: النعمة الحالة الحسنة. (2)

1- .سوره لقمان(31):آيه 20.

2- .المفردات فى غريب القرآن:499.

کلمه جامعی که حاکی از نیکویی حال انسان باشد «نعمت» است؛ گویند: فلانی در نعمت است، و از هر يك از عناصر سعادت بشر مانند خورشید، هوا، آب، اعضای بدن، وسایل زندگی، ثروت، قدرت و هم نشین خوب... تعبیر به «نعمت» می شود که قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا)؛ (1)

و اگر نعمت های خداوند را بشمارید هرگز نمی توانید آن ها را احصا کنید.

راغب اصفهانی در ادامه می گوید:

والنعماء بإزاء الضراء، قال: (وَلَيْنُ أَذْقَنَاهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسَّتُهُ ...)؛ (2)

واژه «نعماء» در برابر «ضراء» است؛ آن گونه که خداوند متعال می فرماید: «و اگر پس از ناراحتی و زیانی که به او رسیده است نعمت هایی به او بچشانیم...».

### معنای ولی نعمت بودن

هر امامی ولی نعمت است. ولی نعمت یعنی چه؟ ولی بودن یعنی ولایت داشتن. اما چه ولایتی؟

می گوئیم: ولی زن، همسرش و ولی صغیر پدر اوست. این ولایت یعنی اولویت. ما در مورد اولویت اهل بیت علیهم السلام از کتاب و سنت دلیل داریم. در بحث حدیث غدیر درباره ولایت به طور مفصل با دلیل هایی از دیدگاه قرآن و روایات از منابع تفسیری، روایی، لغوی، ادبی عامه سخن گفته ایم. (3)

البته همه نعمت ها از خداوند متعال است که می فرماید:

ص: 146

1- سوره ابراهیم (14): آیه 34.

2- سوره هود (11): آیه 10.

3- ر.ك نجات الأذهار: جلد های 6، 7، 8 و 9.



(وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ)؛ (1)

آن چه از نعمت ها دارید، همه از جانب خداوند است.

خود وجود رسول و امام، رسالت و امامت... نعمت الهی است. قرآن کریم می فرماید:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ (2). بحار الانوار: 57.213، حدیث 23. (3)

به راستی خداوند بر مؤمنان انعام داد آن گاه که در میان آن ها پیامبری از خودشان برانگیخت.

ولی به مقتضای ادله، همه نعمت ها توسط نبی و امام است و همه از جهت حدوث و بقا سر سفره ولایت

نشسته اند؛ از این رو در روایات فراوان آمده که اگر امام در عالم نباشد:

لساخت الأرض بأهلها؛ (3)

زمین ساکنان خود را فرو می برد.

بنابراین، اشیایی که در اختیار بشر قرار دارد تا «حسن حال» داشته باشد، وقتی «نعمت» هستند که انسان به «ولایت» معتقد باشد وگرنه این اشیاء برای غیر اهل ولایت «نقمت» هستند که خداوند متعال می فرماید:

فَأَنْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْظُرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ؛ (4) از این رو آنان را مجازات کردیم پس ببین پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود.

گفتنی است که «المکذبین» در این آیه همان «المکذبین» در آیه ای است که در 5.

ص: 147

1- سوره نحل (16): آیه 53.

2- سوره آل عمران

3- آیه 164.

4- سوره زخرف (43): آیه 25.

ضمن روایتی در آینده خواهد آمد. (1)

پس، از کلمه «اولیاء النعم» ولایت تکوینیّه ائمه علیهم السلام به دست آمد، و عجیب است که بزرگان اهل سنت این معنا را از عمر به سند صحیح در خطاب به سیدالشهداء روایت نموده اند، آن ها نوشته اند که حضرت به عمر فرمودند: از منبر پدرم پایین بیا و برو بالای منبر پدرت! گفت: پدرم منبر نداشته، تا این که در آخر گفت و گو عمر گفته:

إنما أنبت فی رؤوسنا ماتری الله ثم أتم. (2)

آن گاه دست خود را روی سر گذاشت، یعنی: مویی که در سر ما روئیده از خدا و شما است.

## عصرهای نیکان

### اشاره

وعناصر الأبرار؛

و(سلام بر شما) ای عصرهای نیکان.

ائمه علیهم السلام عصرهای نیکان هستند. واژه «عناصر» جمع عنصر است. می گویند: عنصر فلانی، عنصر باارزش و پاکی است؛ یعنی اصل پاک و پاکیزه دارد، صحیح النسب است و نسب او آلودگی ندارد.

واژه «ابرار» نیز جمع بر است. بر به فتح «باء» به معنای آدم خوب است و بر به کسر «باء» یعنی خوبی. «زید آدم خوبی است»؛ یعنی دارای صفات خوب است. خوبی های این آدم از کجاست؟ از کجا گرفته شده؟ سرچشمه آن ائمه علیهم السلام است که عناصر ابرار هستند.

در کتاب های لغت واژه «عصر» را به «اصل» معنا کرده اند و گفته اند: ص اصل الشیء

ص: 148

1- ر.ك: صفحه 284 از همین کتاب.

2- ر.ك: تهذیب الكمال: 6.404، سیر أعلام النبلاء: 3.285، تاریخ دمشق: 14.175 و در بعضی منابع لفظ «الله» وجود ندارد.

در این زمینه معنایی به ذهن می رسد که برای آن از لغت شاهد باید آورد. به نظر می رسد، «عنصر» به معنای زبده، خلاصه و مایه نیز باشد. بنابراین معنا و با مسامحه در تعبیر، ائمه علیهم السلام خلاصه، چکیده و عصاره ابرار هستند.

ولی دقیق تر از این ها، به ذهن می رسد و البته باید درباره آن بیشتر تحقیق کرد که بگوییم: هم چنان که در اثر پیشرفت علم مقدار کثیری از شکر یا نمک را در یک قرص می گنجانند و به آن به اصطلاح عربی «مرکز» گویند. اگر «عناصر الأبرار» را این گونه هم معنا کنیم، صحیح است.

اما اگر از آن خصوصیات بگذریم و عنصر را به معنای اصل بگیریم؛ یعنی ائمه علیهم السلام اصول ابرار از حیث خوب بودنشان هستند. پس همه خوبی های نیکان از ائمه است، همان گونه که روایات هم بیان گر همین معنا هستند، از جمله این که فرموده اند:

نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر؛ (2)

ما اصل هر چیزی هستیم و هر نیکی و نیکویی ناشی از ماست.

اجمالاً: ائمه علیهم السلام اصل و ریشه همه خوبی ها هستند؛ یعنی اگر در ایشان ژرف بنگریم، به راستی خواهیم یافت که همه خوبی ها از اهل بیت آغاز می شود و به ایشان منتهی می شود.

## پیروان واقعی

و چون کلمه «بر» به معنای خوبی، پاکی، پاکیزگی، درست کاری است، پس

ص: 149

1- ر.ك: لسان العرب: 4.611، تاج العروس: 7.271.

2- روضة الكافي: 242، باب ائمه علیهم السلام اصل تمام خیرها هستند، حدیث 336.

شیعیان اهل بیت علیهم السلام مصداق تام ابرار هستند. البته افرادی که به معنای صحیح شیعه هستند. آنان از هر جهت پاک و پاکیزه هستند. اعتقادات، اعمال، گفتار، اخلاق و همه ابعاد وجود و زندگی آنان مصداق تام ابرار است.

شیعیان در تمام ابعاد زندگی خویش به ائمه رجوع می کنند و ایشان به معنای صحیح تربیتی تربیت یافتگان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند و از نظر اصل وجود نیز چنین است. در روایتی آمده است:

شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا؛ (1)

شیعیان ما از ما هستند؛ آنان از فرونی طینت ما آفریده شده اند.

بنابراین روایت، وقتی لفظ «من» به معنای تبعیض باشد؛ یعنی شیعیان ما بعض ما و جزو ما هستند، به عبارت دیگر شیعیان از همان ماده ای آفریده شده اند که اهل بیت علیهم السلام را آفریده اند. در نتیجه شیعیان از آن عنصری خواهند بود که ائمه به وجود آمده اند. از این رو به طور قطع شیعیان واقعی عین پاکی و پاکیزگی خواهند بود و این واضح است.

در روایت دیگری آمده است که ابوحمزه ثمالی گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إن الله خلقنا من أعلى عليين، وخلق قلوب شيعتنا مما خلقنا منه، وخلق أبدانهم من دون ذلك، وقلوبهم تحن إلينا لأنها خلقت مما خلقنا، ثم تلا هذه الآية: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِّيْنَ \* وَ مَا أَدْرَاكُ مَا عَلِّيُونَ

\* كِتَابٌ مَرْقُومٌ \* يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ) . (2)

وخلق عدونا من سجين، وخلق قلوب شيعتهم مما خلقهم، وأبدانهم من دون ذلك، فقلوبهم تهوى إليهم، لأنها خلقت مما خلقوا منه، ثم تلا هذه الآية: (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ 8.

ص: 150

1- بحار الانوار: 53.303، روضة الواعظين: 269.

2- سورة مطففين (83): آیه 21 18.

الْفَجَارِ لَفِي سَجِّينٍ \* وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ \* كِتَابٌ مَرْقُومٌ (1)

(2) همانا خدا ما را از اعلیٰ علیین آفرید و دل های شیعیان ما را از آن چه ما را خلق کرد آفرید و پیکرهایشان را از درجه پایینش آفرید؛ از این رو دل های شیعیان به ما متوجه است؛ زیرا از آن چه ما آفریده شده ایم آفریده شده اند. سپس این آیه را قرائت فرمود: «نامه اعمال نیکان در علیین است. تو چه می دانی علیین چیست؟ کتابی است نوشته شده که مقربان شاهد آنند» و دشمن ما را از سجین آفرید و دل های پیروانشان را از آن چه آن ها را آفریده آفرید و پیکرهایشان را از پایین تر آن آفرید؛ از این رو دل های پیروانشان به آن ها متوجه است؛ زیرا این ها از آن چه آن ها آفریده شده اند خلق شده اند؛ سپس این آیه را تلاوت فرمود: «نامه اعمال بدکاران در سجین است. تو چه می دانی سجین چیست؟ کتابی است نوشته شده».

و این خبر را حافظ ابن عساکر دمشقی به سند خود از امام سجاد از سیدالشهداء علیهما السلام آورده است. (3)

## اساس و ستون های خوبان

ودعائم الأخیار؛

(و سلام بر شما) ای اساس و ستون های برگزیدگان.

واژه «دعائم» جمع «دعامه» به کسر دال به معنای ستون است که نگاه دار ساختمان است و بنای ساختمان

روی آن پایه ساخته می شود. این همانند عمود خیمه است و به لحاظی می توان «دعامه» را به عمود خیمه نسبت داد.

بنابراین، ائمه علیهم السلام

ص: 151

1- همان: آیه 79.

2- الکافی: 1.390، بحار الانوار: 25.10، حدیث 14.

3- ر.ک: تاریخ مدینه دمشق: 41.255.

ستون برای اختیار هستند.

اینک «اخیار» به چه معنا است؟ واژه «اخیار» جمع «خیر» است. اخیار یعنی کسانی که به خیر متصف هستند. پس

«خیر» به چه معناست؟ هر کاری که از نظر معنوی مقرب الی الله باشد، خیر است.

بنابراین، همه امور اعتقادی، عملی، اخلاقی و گفتارها و کردارها که نقطه مقابل شر باشد، خیر است و از نظر

شارع مقدس و در شریعت، مقرب الی الله است و انسان با انجام آن عمل خیر محبوبیت عند الله می یابد.

هم چنین به جهت هر سخن یا فعلی که انسان را در جامعه عقلا و در سیره آنان مدح کنند، آن سخن یا فعل خیر خواهد بود.

پس دامنه مفهوم خیر گستردگی وسعه بسیاری دارد که همه وجودات را در همه ابعاد، اشکال و انواعش در بر

می گیرد و در مقابل شر است.

### ائمه، ستون معرفت و عبادت

به نظر ما در رأس مصادیق «خیر» و اتم آن ها دو چیز است:

1. معرفت؛

2. عبادت.

وقتی خداوند متعال می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ (1) و شکی نیست که عبادت بدون معرفت نمی شود و یا ارزش ندارد، و از طرفی ائمه می فرمایند: ص لولانا ما عرف الله (2) و ص لولانا ما عبد الله (3) اگر ما نبودیم خداوند شناخته نمی شد، اگر

ص: 152

---

1- سوره ذاریات (51): آیه 56.

2- بحار الانوار: 26.107، حدیث 10.

3- التوحید، شیخ صدوق: 152، باب 12، حدیث 9.

ما نبودیم خداوند عبادت نمی شد شما دقت کنید نتیجه چه می شود؟

1. این که معرفت خدا، عبادت و اطاعت و بندگی او آن است که ائمه علیهم السلام بر آن بودند و هر معرفتی که از خانه آنان خارج نشده باشد معرفت نیست و هر عبادت و عملی که از آنان نقل نشده باشد اثر و ارزشی ندارد.

پس تمام کسانی که در عالم معرفت به جایی رسیدند و در وادی اطاعت و عبادت قدمی برداشتند، از برکات خاندان رسالت بوده، و هر که مورد تأیید آنان واقع شود قبولی او به امضا می رسد.

2. این که اگر ائمه علیهم السلام و تعلیمات آنان نبود اساساً خلقتی وجود نداشت؛ نه انس و نه جن. پس آنان علت خلقت هستند و سر خلقت در وجود آنان نهفته است.

بنابراین اگر کسی به خیر با تمام ابعادش یا بعض آن ها متصف شود؛ ائمه علیهم السلام عمود و ستون وجودی او از حیث اتصاف آن فرد به خیریت هستند و آن حیثیت از اهل بیت مستفاد است. پس اگر این خیر در بعدی از وجودش لحاظ شود و در هر مورد و مصداقی از مصداقیش مورد بحث قرار گیرد، مرجع و حکم، اهل بیت خواهند بود و میزان برای خیر و شر هستند که باید معین کنند کدام خیر است و کدام شر.

پس ائمه خیر کسانی هستند که به خیر متصف هستند؛ یعنی اصل خوان وجود خیر و خیریت به وجود ائمه علیهم السلام قائم است.

اگر در زندگی در موردی شك کنیم که خیر است یا شر، برای تعیین آن از حیث حدوث و بقا بایستی به آن بزرگواران مراجعه کرد؛ چرا که خیریت اخیار و اتصاف آن ها به این وصف، به وجود اهل بیت علیهم السلام متقوم است.

به راستی این چه مقامی است؟ آیا این مقام برای غیر اهل بیت نیز حاصل می شود و می توان برای غیر آنان چنین

مقامی را تصور کرد؟

ما با ویژگی خیر نه تنها در زیارت جامعه، ائمه علیهم السلام را خطاب می کنیم؛ بلکه قرآن و احادیث نبوی هم

این موضوع را تأیید می کنند. سیره و واقع خارجی

اهل بیت علیهم السلام نیز این موضوع را اثبات می نماید.

از این رو، همه کسانی که می خواهند اهل خیر، متصف به خیر و معروف به خیر باشند، بایستی خود را به اهل بیت علیهم السلام مستند کنند و راه ارتباطی گرچه باریک به سوی آنان پیدا نمایند.

خیر در هر مذهب، مکتب و امتی که از اهل بیت علیهم السلام منقطع و بریده باشد وجود ندارد. این سخن در واقع خارجی و عملی نیز همین گونه است. البته سخن در این باره بسیار است؛ ولی بنای ما در این اثر بر اختصار است که محتوا بیشتر و عبارات کمتر باشد از این رو گاهی به اشاره بسنده می شود.

آری، اهل بیت علیهم السلام ستون های اختیار هستند. به راستی هر که به خیرات متصف شود، بایستی به آن بزرگواران منتهی گردد. در طول تاریخ هر جایی خیری بوده، به آنان منتهی بوده و هر جایی از آن بزرگواران منقطع باشد، خیری ندارد.

واقعیت این است که خیر به معنای واسعه اش در نزد آنان است و تمام شرها، ظلمت ها، گناه ها و خلاف ها نزد کسانی است که با اهل بیت علیهم السلام ارتباط ندارند. با کمی اندیشه به این واقعیت می توان پی برد.

این گفته هرگز غلو نیست، خداوند متعال طوری ائمه اطهار علیهم السلام را تربیت کرده که آن ها جز رضای خدا را نمی خواهند و مردم را جز به سوی خدا دعوت نمی کنند؛ وقتی این طور باشند، قهرا خیر در آنان است و وقتی دیگران چنین نباشند، خیری در آن ها وجود ندارد. امام صادق علیه السلام در خطاب به یکی از اصحابشان می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهِ عَلِيٍّ مَحَبَّتَهُ فَقَالَ: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقِي عَظِيمٍ). ثم فوض إليه فقال عز وجل: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا) وقال عز وجل: (مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ).

ثم قال: و إن نبي الله فوض إلى علي وائتمنه، فسلمتم ووجد الناس. فوالله لنحبكم أن



تقولوا إذا قلنا وأن تصمتوا إذا صمتنا، ونحن فيما بينكم وبين الله عز وجل. ما جعل الله لأحد خيراً في خلاف أمرنا؛(1)

به راستی که خداوند متعال پیامبر خود را بر مهر و محبت خویش تربیت کرد و فرمود: «همانا تو دارای خلق و خوی عظیم هستی»؛ آن گاه تربیت را به آن حضرت واگذار کرد و فرمود: «آن چه را که پیامبر آورده است بگیری و از آن چه نهی کرده خودداری کنی» و فرمود: «آن کس که از رسول خدا پیروی کند همانا از خدای تعالی پیروی کرده است».

سپس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کار را به علی علیه السلام سپرد و او را امین شمرد، در این میان شما شیعیان پذیرفتید و تسلیم شدید؛ ولی آن مردم (اهل سنت) انکار کردند.

به خدا سوگند، ما شما را دوست داریم که هر گاه گفتیم بگویند و هر گاه سکوت کردیم، سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدا هستیم و خدای تعالی برای کسی در مخالفت کردن با امر ما خیری قرار نداده است.

در این روایت نیز مطالب بسیاری وجود دارد که فعلاً محل شاهد این است که فرمودند: ص ما جعل الله لأحد خيراً في خلاف أمرنا؛ خدای تعالی برای مخالف امر ما خیری قرار نداده است. به راستی مگر در مخالفان اهل بیت علیهم

السلام خیری وجود دارد؟! مگر از غیر راه آنان به خیری می شود رسید؟ حتی اهل سنت روایت کرده اند که

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرموده:

لو أن عبداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام ثم ألف عام ولم يقل بمحبتنا أهل البيت لأكبه الله على منخره

في النار.(2)3.

ص: 155

---

1- الكافي: 1.265، حديث 1.

2- ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: 42.66، شرف النبي: 261، كفاية الطالب: 317، شواهد التنزيل: 1.553.

اشاره

وساسة العباد؛

و(سلام بر شما) ای سیاست گذاران بندگان.

ائمه عليهم السلام سرپرستان بندگان هستند. واژه «ساسة» جمع «سائس» است. در لسان العرب آمده است:

السوس: الرياسة، يقال: ساسوهم سوسا، وإذا رأسوه قيل: سوسوه وأساسوه. وساس الأمر سياسة: قام

به، ورجل ساسا من قوم ساسة وسواس، أشد ثعلب:

سادة قادة لكل جميع\*\*\* ساسة للرجال يوم القتال

وسوسه القوم: جعلوه يسوسهم... وفي الحديث: ص كان بنو إسرائيل يسوسهم أنبياءهم ر أي تتولى

أمورهم؛(1)

واژه «سوس» به معنای ریاست است. اگر کسی را برای ریاست نصب کنند می گویند: «سوسوه».

و معنای شعری که ابوالعباس ثعلب روایت کرده، اگر جنگی روی دهد نقشه جنگ و چگونگی آن به عهده آنان است که رهبری مردم را بر عهده دارند و به پیروزی می رسند و در معنای دیگر، اگر اداره امور، سیاست خانه ای، شهری و کشوری به کسی واگذار شود، مالک آن خانه، شهر و کشور

می شود... و در حدیث آمده است:

كان بنو إسرائيل يسوسهم أنبياءهم؛

انبیاء بنی اسرائیل رهبری مردم را بر عهده داشتند.

این حدیث خیلی به کار می آید که در بنی اسرائیل این گونه بوده که ریاست مردم از نظر دنیایی هم به دست پیامبران الهی بوده است؛ یعنی آنان متولی امور مردم

ص: 156

بوده اند. به واقع، سیاست در لغت یعنی: القیام علی الشیء بما یصلحه.

در کتاب های اخلاقی کهن، اخلاقیون قدیم می نوشتند: سیاست المترل و سیاست المذن.

در کتاب های اخلاقی بیان شده که بزرگ خانواده از نظر اخلاقی در داخل خانه بایستی با افراد خانواده چگونه رفتار کند، گفته اند: به گونه ای باید رفتار نماید که عمل او آنان را راهنمایی کند و با روش عملی آن ها را به صلاحشان هدایت کند و برساند.

به سخن دیگر اگر فردی سیاست محله یا شهری را به عهده گرفت، باید به گونه ای برنامه ریزی کند و امور آن منطقه را اداره نماید که آنان را در صلاح مادی و معنوی قرار دهد و به سعادت و نیک بختی برسند که آنان را «بما یصلحهم» برساند.

بنابراین، شأن ائمه علیهم السلام رساندن بندگان به این مرحله است که آنان را به صلاحشان برسانند و این به عهده آنان گذاشته شده است.

به عبارت دیگر از شئون ائمه علیهم السلام متولی بودن امور بندگان به صلاح حال آنان در همه ابعاد مادی و معنوی است.

## معنای عباد

واژه «عباد» جمع «عبد» است. کلمه «عبد» نیز دو گونه جمع بسته می شود. گاهی عبد مفرد عباد است و گاهی مفرد عبید است. بنابراین، سه نوع عبد داریم:

1. اگر عبد مفرد عباد باشد، عبد عبودیتی است؛

2. اگر عبد مفرد عبید باشد، این عبد بردگی است که در فقه در کتاب «الإماء و العبید» مورد بحث قرار دارد.

البته عند الاطلاق چنین است؛ ولی کلیت ندارد؛ چون همین عبد مفرد عبید نیز در قرآن مجید به معنای عبد مفرد عباد آمده است. آن جا که می فرماید:

ص: 157

(وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ)؛ (1)

و مردان و زنان بی همسر خود را و هم چنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را همسر دهید.

واژه «عباد» در این جا به معنای عیب آمده است؛

3. عبد طاعتی است؛ یعنی نه عبد عبادتی است که مخصوص خداوند متعال است و نه عبد بردگی است که خرید و فروش می کنند؛ بلکه عبد طاعتی است. شاهد، روایتی از امام رضا علیه السلام است. در آیه مبارکه ای از قرآن مجید آمده است:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ (2)

یا این که مردم به خاطر نعمتی که خدا از فضل خویش به آنان ارزانی داشته حسد می برند، در حالی که ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان زمام داری بزرگ ارزانی داشتیم.

امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه می فرمایند:

الناس عیب لنا فی الطاعة؛ (3)

مردم در طاعت، بندگان ما هستند.

این همان نوع سوم عبد است که به معنای عبد طاعتی است؛ یعنی مردمی که در ظاهر آزاد هستند و هرگز ائمه را عبادت نمی کنند، «عبد» آنان هستند. این عبودیت به معنای طاعت و فرمان برداری و تأثیر پذیری است. این آیه از ادله محکم ولایت تکوینی و تشریحی ائمه علیهم السلام به خصوص ولایت تکوینی است. دو نکته جالب 0.

ص: 158

1- .سوره نور(24):آیه 32.

2- .سوره نساء(4):آیه 54.

3- .الکافی:1.187، حدیث 10.

توجه نیز در این بحث مطرح است.

یکم. در کتاب بصائر الدرجات روایات بسیاری نقل شده که خود حضرات معصومان علیهم السلام در تفسیر آیه مزبور فرموده اند:

نحن المحسودون؛<sup>(1)</sup>

ما همان مورد حسد قرار گرفتگانیم.

نکته دوم. ملك عظیم است. اگر امام علیه السلام ملك باشد، پس من، رعیت او هستم. اگر او مالك باشد، پس من، عبد مملوك او هستم.

آن گاه حضرت در ذیل آیه می فرماید:

(وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا) قال: الطاعة المفروضة؛<sup>(2)</sup>

ملك عظیم همان طاعت مفروض است.

از روایاتی که در ذیل آیه آمده اند، به آسانی ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام به اثبات رسد و ولایت تشریحی به طریق اولی.

این «ملك عظیم» همان است که در آیات از آن به «ولایت» تعبیر شده، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛<sup>(3)</sup> ولی و سرپرست شما فقط خدا، رسول او و کسانی هستند که ایمان آوردند؛ همان هایی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.5.

ص: 159

---

1- همان: 1.206، حدیث 2 و از کتب عامه ر.ک: جواهر العقدين: 2.96، مناقب علی بن المغازلی: 267، شواهد التتیریل: 1.184.

2- همان: 1.186، حدیث 4.

3- سوره مائده(5): آیه 55.

و همان است که از ائمه به «اولی الامر» تعبیر شده، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ؛ (1) از خدا اطاعت کنید و از پیامبر خدا و صاحبان امر اطاعت کنید.

در این آیه منظور از «اطاعت» همان «الطاعة المفروضة» است.

روشن شد که رابطه دیگری بین ما و ائمه علیهم السلام وجود دارد که همان رابطه اطاعت است.

دفع توهم: در جامعه شیعیان مرسوم است که اسامی افرادی را عبدالحسین، عبدالزهراء و... می گذارند. این عبد، چه نوع عبدی است؟ وهابی ها توهمی دارند که شیعیان با این نام گذاری ائمه خودشان را عبادت می کنند. بنده با یکی از دوستان به نام عبدالحسین عازم سفر حج بودم که در فرودگاه شهر جده افسر مأمور گذرنامه روی مسلك خود اعتراض کرد. صاحب گذرنامه شخص فاضل و ایرانی بود؛ ولی نمی توانست پاسخ دهد من در کنارش بودم.

من در پاسخ او گفتم: اگر تو اهل فضلی باید بدانی که این عبد، مفرد عبید به معنای بردگان است نه مفرد عباد.

آن گاه آیه (وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ إِمَائِكُمْ) (2) را خواندم.

البته همان گونه که بیان شد، واقع قضیه بیش از این است. عبد طاعتی با عبد رقیبت و بردگی جمع شدنی است و معنای عبدالحسین یعنی عبد طاعتی است که در برابر امام حسین علیه السلام رقیبت و بندگی هم دارد. البته ما ائمه علیهم السلام را عبادت نمی کنیم؛ ولی نوکرشان هستیم و سعی می کنیم که مطیعشان باشیم. 2.

ص: 160

1- .سوره نساء(4): آیه 59.

2- .سوره نور(24): آیه 32.

بنابراین انسان، عبد است؛ اما عبد رقیّت و بندگی که طرف مقابل مالک اوست و او را خریده است و گاهی عبد عبودیتی است که او را عبادت می کند و این اختصاص به خداوند متعال دارد.

در مقدمه این نوشتار گذشت که بحث ما بین غلو و تقصیر است؛ نه از این بگذریم و نه از آن کم بگذاریم. این حد را خود ائمه علیهم السلام تعیین کرده اند و ما هم آن را از روایات به دست آورده بیان کردیم.

اگر بگوییم: ما ائمه علیهم السلام را عبادت می کنیم؛ این غلو است نعوذ بالله ولی ما عبد ائمه هستیم.

آری، رق و مملوکشان هستیم. آنان به اذن خداوند متعال مالک ما هستند و این همان معنای ص الطاعة المفروضة ر است.

از این رو وقتی می خواهیم به حضور آنان شرف یاب شویم، از آنان اذن دخول می خواهیم و می گوییم:

عبدك وابن عبدك وابن أمتك المقر بالرق والتارك للخلاف عليكم؛<sup>(1)</sup>

بنده تو و فرزند بنده تو و فرزند کنیز تو که به بندگی اقرار دارد و خلاف راه شما را ترك گفته است.

قسم دیگر از عبد که بیان کردیم این است که ما عبد طاعتی ائمه علیهم السلام هستیم. می گویند: فلانی عبد فلانی است. هر چه بگوید از فرمانش اطاعت می کند، نه او را خریده تا عبد رقیتی و بردگی او باشد و نه او را عبادت می کند که بنده عبادت گر او باشد؛ بلکه صد در صد از فرمان او اطاعت می کند.

بنابراین معنای «مفروض الطاعة» بودن ائمه علیهم السلام همین است و این اطاعت بر ما واجب است. ولایت تکوینی نیز از همین معنا سرچشمه می گیرد که ائمه مالک هستند و ما بنده و رق آنان هستیم و ولایت تشریحی به طریق اولی اثبات پذیر است. 9.

ص: 161

این مطلب به شرح و توضیح بیشتری نیاز دارد که چگونه ما برای ائمه ولایت تکوینی و تشریحی را معتقدیم، و در جای خود شرح داده خواهد شد. ان شاء الله.

چنان که گذشت ما در برابر ائمه علیهم السلام عبد به معنای عبادت گر نیستیم؛ چرا که خود آن بزرگواران می فرمایند:

إنا عبید مربوبون...؛(1)

ما بندگان پرورش یافته ایم....

و می فرمایند:

لا تجعلونا أربابا...؛(2)

ما را پروردگار قرار ندهید....

آری، ما مطیع ائمه علیهم السلام هستیم و آن ها بر ما تکوینا و تشریعا ولایت دارند و بالاتر از این که خدا باشند کفر است و غلو.

کوتاه سخن این که ائمه علیهم السلام سیاست گذاران بندگان هستند؛ یعنی آنان سرپرستان مردم هستند و برای صلاح افراد و جامعه و سعادت مندی آنان از نظر مادی و معنوی منصوب گردیده اند.

اگر معنای سیاست این گونه باشد، پس سیاست گذاری و تولی امور همه بندگان به دست ائمه علیهم السلام واگذار شده است.

از طرفی، واژه «العباد» عموم و اطلاق دارد؛ یعنی هم آفریدگان بشری و هم فرشتگان را فرا می گیرد؛ فرشتگانی که (عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ) و بندگان خداوند متعال هستند. امورشان نیز به ائمه علیهم السلام واگذار شده است.

مگر این که گفته شود واژه «عباد» از ملائکه انصراف دارد. البته در این مورد باید 2.

ص: 162

---

1- .بحار الانوار: 25.270، باب 15، به نقل از الخصال: 2.614.

2- .مستدرک سفینة البحار: 7.52.



بیشتر اندیشید که می توان چنین سخنی گفت یا نه و یا گفته شود اصل انعقاد اطلاق کلمه «العباد» به طوری که شامل غیر انسان شود معلوم نیست؟

در این صورت، بایستی ولایت تکوینی را درباره فرشتگان از ادله دیگر اثبات کرد؛ ولی پیش تر بیان شد که فرشتگان در پیش از این عالم و در این عالم با ائمه مرتبط بوده اند، حتی در عالم آینده نیز ارتباط خواهند داشت. در این زمینه روایاتی را از منابع عامه نیز داریم که:

فسبحنا وسبحت شيعتنا فسبحت الملائكة لتسبيحنا و قدسنا فقدست شيعتنا فقدست الملائكة لتقدسنا؛ (1)

ما خدا را تسبیح نمودیم و شیعیان ما خداوند را تسبیح نمودند، پس فرشتگان به تسبیح ما او را تسبیح نمودند و ما خدا را مقدس شمردیم، شیعیان ما، خدا را تقدیس کردند و فرشتگان نیز خدا را همانند ما تقدیس نمودند.

بنابراین، صلاح فرشتگان و سیاست امور آنان نیز به دست ائمه علیهم السلام خواهد بود که از این طریق به عبادت خدا مشغول هستند.

### تجلی سیاست ائمه در زمان امام عصر

البته دشمنان نگذاشتند سرپرستی ائمه علیهم السلام در عمل به ظهور برسد و تحقق پیدا کند و مدیریت آنان بر عالم معلوم شود. آنان ائمه ما را خانه نشین کردند و ناهلان عهده دار امور امت شدند.

اما این معنا در زمان حکومت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه به اثبات خواهد رسید. در این باره روایات شیعی و سنی تصریح دارند. این حدیث از رسول الله صلی الله علیه وآله به تواتر رسیده که می فرمایند:

ص: 163

---

1- بحار الانوار: 26.344، حدیث 16.

يَمَلَأُ اللَّهُ بِه الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا بَعْدَ مَا مَلَأَتْ جُورًا وَظُلْمًا؛(1)

خداوند به وسیله او زمین را از عدل و داد لبریز می کند پس از آن که از ظلم و جور لبریز شده باشد.

آن گاه که در واژه «عدل» و «قسط» در لغت عرب دقت شود، معلوم خواهد شد آن حضرت چه سیره ای خواهند داشت.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این حدیث فرمودند: «الأرض»؛ یعنی آن چه امام زمان علیه السلام انجام می دهد، به بشر اختصاص ندارد؛ بلکه کل وجود را عدل و قسط خواهد گرفت.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام زمین را از ظلم و جور پر کرده اند، کار به جایی رسیده که (ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ) (2) و وقتی حضرت مهدی علیه السلام تشریف بیاورند ان شاء الله بساط فساد برچیده خواهد شد و از ظلم و جور خبری نخواهد ماند. در روایات به گوشه ای از سیاست های آن حضرت اشاره شده است.

### سیاست در علم و تربیت

امام سجاد علیه السلام در رساله الحقوق می فرماید:

و حق سائسك بالعلم التعظيم له و التوقير لسه، و حسن الاستماع إليه و الإقبال عليه؛(3)

حق کسی که سیاست تعلیمی، تربیتی و معرفتی تو به دست اوست این است که او

ص: 164

1- الكافي: 1.338، حدیث 7، کمال الدین: 1.256.

2- سوره روم (30): آیه 41.

3- ر.ك: بحار الانوار: 52.309، باب سیره وأخلاقه....

را بزرگ بشماری، به جلسه او احترام کنی، به سخنان او خوب گوش فرا دهی و به او رو آوری.

حضرتش در مقام بیان حق معلم و وظیفه متعلم در برابر او فرمود: حق کسی که تو را تعلیم کرده؛ بلکه فرمود:

حق کسی که سیاست تعلیمی، تربیتی و معرفتی تو به دست اوست. امام علیه السلام در عبارت دیگری می فرماید:

واما حق سائسك بالملك فان تطيعه ولا تعصيه؛(1)

5. همان: 71.5.

حق کسی که ملك توست و سیاست امور تو به دست اوست، این است که از او اطاعت کنی و از فرمان او سرپیچی ننمایی.

این اطاعت، اطاعت مطلقه است، مگر این که معصوم نباشد و امر و نهی خلاف شرع باشد. البته در آن جا مقید داریم وگرنه این اطلاق محکمی است که بنده باید در جمیع امور از مولایش و از کسی که سیاست او را به جهت اصلاح به دست گرفته کسی خود از اهل صلاح است اطاعت کند.

بنابراین، ائمه معصومین علیهم السلام متولی امور و اختیاردار بندگان هستند تا آنان را به صلاح، کمال و سعادت برسانند و این عبادیت به جمیع اقسامش مگر آن عبادتی که اختصاص به باری تعالی دارد در جمیع امور به دست ائمه علیهم السلام است و همین ولایت تکوینی است.

## پایه های استوار شهرها

### اشاره

وَأركان البلاد؛

و(سلام بر شما) ای پایه های استوار آبادی ها.

ائمه علیهم السلام تکیه گاه و پایه های استوار آبادی ها هستند. واژه «ارکان» جمع

ص: 165

1- همان: 71.13.

«رکن» است. در القاموس المیط آمده است:

الرکن بالضم: الجانب الأقوی... والأمر العظیم وما یقوی به من ملک وجند وغیره؛ (1)

وقتی بقاء و دوام چیزی به چیزی بستگی داشته باشد، به آن می گویند: «رکن». برای مثال، پایه های ساختمان، ارکان آن ساختمان اند و نیروهای حاکم، ارکان آن حاکم و حکومتش هستند؛ اگر سرپیچی کنند حکومت متزلزل می شود، هم چنان که اگر پایه و ستون های ساختمان ضعیف باشند آن ساختمان ماندنی نخواهد بود. قرآن مجید می فرماید:

﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾؛ (2)

(حضرت لوط) گفت: ای کاش ادر برابر شما قدرتی داشتم، یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود.

انسان در زندگی یا خود باید در کارها و پیش آمدها نیرو و توانی ذاتی داشته باشد، یا از قدرت دیگری استفاده کند و مقتدری را تکیه گاه و پشتوانه خود قرار دهد.

به نظر می رسد واژه «بلاد» جمع «بلد» به معنای منطقه آباد است، اگر بگوییم که در زبان عرب به منطقه ای که آباد نباشد، «بلد» نمی گویند، نظیر آن چه در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

﴿بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبُّ غَفُورٌ﴾؛ (3) شهری پاک و پروردگاری بخشنده و آمرزنده.

از این رو، ائمه علیهم السلام تکیه گاه و پناه گاه معتمد بلاد هستند، و ایشان وسیله بقاء و آبادانی زمین هستند. در این جا نکته لطیف قرآنی را که با موضوع تناسب دارد یادآور می شویم که هر گاه مکانی یا اهل مکانی مدح شده اند، در قرآن کلمه «مدینه» 5.

ص: 166

1- قاموس المیط: 4.229.

2- سوره هود(11): آیه 80.

3- سوره سبأ(34): آیه 15.

آمده و هر گاه مذمت شده اند، تعبیر به «قریه» آمده است گرچه شهر بزرگی بوده باشد. پس آبادانی، خوبی و عظمت هر جایی بستگی به اهل آن جا و کردارشان دارد.

ولی در مجمع البحرین آمده است: يطلق البلدة و البلاد علی کل موضع من الأرض، عامراً کان أو خلاء. (1) بنابراین «بلاد» کنایه از همه عالم هستی خواهد بود.

اکنون این پرسش ها مطرح اند: آیا منظور از ارکان بودن ائمه علیهم السلام نسبت به بلاد، خود بلاد است یا اهل آن؟

آیا در این جا مضاف حذف شده و در واقع ائمه پناه گاه اهل بلاد و ساکنان آن ها هستند یا نه، پناه گاه و تکیه گاه خود بلاد هستند؟

آیا پناه گاه بودن، تکیه گاه بودن رکن بودن در اصل وجود است یا در ادامه وجود؟ اعم از این که منظور خود بلاد باشد یا اهل آن؟

اگر منظور اصل وجود باشد چه از نظر حدوثی و چه از نظر بقایی، آیا وجود مادی است یا اعم از وجود مادی و معنوی است؟

به نظر می رسد، با توجه به ظاهر لفظ و اصالت عدم تقدیر در کلام، منظور خود بلاد هستند. بنابراین ائمه علیهم السلام نسبت به خود بلاد رکن هستند و این منافات ندارد که نسبت به اهالی نیز رکن باشند. به فرض این که فعلاً کسی در آن بلد زندگی نمی کند، منظور وجود مادی می شود. در نتیجه اصل قیام عالم و جهان هستی و ادامه آن به وجود امام علیه السلام بستگی دارد.

به سخن دیگر، وجود بلاد متقوم به وجود ائمه و آنان برای حدوث بلاد، بقاء و ادامه وجود آن ها رکن هستند؛ از این رو روشن می شود که ائمه علیهم السلام «اوتاد الأرض» هستند.

ائمه علیهم السلام در برخی از روایات به «وتد» و «اوتاد الجبال» تشبیه شده اند. 8.

ص: 167

نقش کوه ها در روی زمین به تعبیر ما نقش میخ یا طنابی برای دوام چیزی است، خداوند متعال می فرماید:

(أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا\* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا)؛ (1)

آیا ما زمین را مهد و کوه ها را میخ زمین قرار ندادیم.

در روایتی آمده است: اگر این کوه ها نباشند، امواج دریاها همه خشکی ها را فرا می گیرد و در زمین جای خشکی نمی ماند.

در روایتی می خوانیم:

لو أن الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها كما يموج البحر بأهله؛ (2)

اگر امام علیه السلام ساعتی از زمین برداشته شود، زمین ساکنان خود را فرو می گیرد آن سان که دریا ساکنان خود را فرو می گیرد.

در این صورت خود زمین نابود می شود و در نتیجه این بلاد و ساکنان نیز نابود می گردند. از این رو، وجود امام علیه السلام به کوه ها تشبیه شده است.

نقش بیشتر کوه ها را باید از اهل فن و کارشناسان پرسید که اگر نباشند، زمین و قسمت های خشکی کره زمین بر اثر جزر و مد دریاها نابود خواهد شد. حکم امام علیه السلام نیز این گونه است که وجود حضرتش حافظ و نگهبان زمین و بلاد است؛ از این رو زمین و بلاد برای وجود و ادامه وجود به امام نیاز دارد.

عجیب است که عده ای از بزرگان علمای اهل سنت و شارحان حدیث نبوی بر اساس احادیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تصریح می کنند و می گویند:

إن الله خلق الأرض من أجل النبي صلى الله عليه وآله فجعل دوامها بدوام أهل بيته وعترته؛ (3)

ص: 168

1- .سوره نبأ(78): آیه 6 و 7.

2- .الكافي: 1.179، باب أن الأرض لا تخلو من حجة.

3- .ينابيع المودة: 1.72، حدیث 2.

زمین برای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آفریده شده است و دوام و پایداری آن به دوام و پایداری خاندان و عترت پیامبر قرار داده شده است.

آنان می گویند: ادامه وجود این زمین به وجود اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله است.

ما می گوئیم: حدوث این زمین نیز به اهل بیت علیهم السلام است؛ همانند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بی آن که از این ناحیه فرقی داشته باشند.

به عبارت دیگر، ائمه علیهم السلام علت غایی خلقت و آفرینش عالم و جهان هستی هستند و با وجود این، همان بزرگواران علت مبقیه جهان هستی نیز هستند و اساسا این عالم برای ایشان به وجود آمده و برای ایشان ادامه می یابد.

از این رو بحث می شود که ما فقط دوازده امام داریم، دوران یازده امام گذشته و حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف روزی از روزها ظهور خواهد کرد و روزی از روزها از این عالم خواهد رفت. پس جهان هستی بعد از آن حضرت چه خواهد شد؟

در این زمینه، روایاتی نقل شده و علما نیز گفت و گو کرده اند.

بنابراین به گونه ای، ارتباطی بین این عالم و امام علیه السلام وجود دارد که گفتیم اگر به ظاهر واژه مزبور بسنده کنیم، خود این عالم، زمین و بلاد به گونه ای با امام علیه السلام ارتباط دارد و زمین که از نظر حدوثی به وجود امام علیه السلام مرتبط است، از نظر بقا و ماندگاری نیز به وجود امام متقوم است.

در صورتی که اگر از ظاهر کلمه دست برداریم و بگوئیم: منظور از ارکان بلاد، اهل و ساکنان آن هاست؛ یعنی امام علیه السلام تکیه گاه آن ها هستند و وجودشان به ائمه مستند است؛ باز هم صحیح است و در این صورت، این پرسش مطرح است که آیا منظور اصل وجود است، یا استمرار آن؟ و آیا منظور وجود مادی است یا معنوی؟

در پاسخ می گوئیم: منظور مطلق وجود است؛ چه اصل وجود که حدوث باشد

و چه استمرار آن که بقا باشد؛ چه وجود مادی اهالی زمین باشد و چه وجود معنوی آن ها، همه این ها به وجود ائمه علیهم السلام قائم است و همان بزرگواران ارکان اهالی این زمین هستند.

به تعبیر دیگر، اصل وجود به برکت اهل بیت علیهم السلام است؛ یعنی آنان واسطه فیض وجود هستند و به برکت آنان خداوند متعال به اهالی این عالم وجود عطا کرده است. استمرار وجود نیز به واسطه آن بزرگواران است؛ چرا که هر موجود زنده ای هر لحظه به فیض نیاز دارد.

برای مثال، لامپی که هم اکنون روشن است رابطه ای با کارخانه تولید برق دارد و این ارتباط ضروری است و باید ادامه داشته باشد؛ در صورتی که لحظه ای این ارتباط قطع شود، لامپ روشنایی نخواهد داشت.

روی این اصل ساکنان این جهان در اصل وجود خود به فیض الهی نیاز دارند که به توسط معصوم علیه السلام به آنان می رسد و در استمرار نیز باید در همه لحظه ها این فیض باشد؛ از این رو در دعا می خوانیم:

اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين أبدا: (1)

خدایا! مرا به اندازه يك چشم به هم زدن هرگز به خودم وامگذار.

چرا که اگر انسان يك لحظه و کمتر از آن و به مقدار حرکت پلك چشم به خود واگذار شود و ارتباطش قطع شود، نابود می شود.

در روایتی آمده است که فردی از امام صادق علیه السلام نزد خلیفه عباسی لعنة الله علیه سعایت کرده و علیه آن حضرت گزارش داد. خلیفه آن حضرت را فرا خواند.

امام صادق علیه السلام فرمود: چنین چیزی نبوده و دروغ است.

قرار شد آن فرد در حضور خلیفه سوگند یاد کند. 0.

ص: 170



حضرت فرمود: آن گونه که من می گویم سوگند یاد کن و بگو:

برئت من حول الله وقوته ولجأت إلى حولى وقوتى؛

من از حول و قوه خدا دور و جدا شدم و به حول و قوه خودم پناه بردم و اعتماد دارم که جعفر بن محمد چنین و چنان کرد. اگر آن چه به او نسبت می دهم نباشد من دروغ گو هستم.

تا این را گفت، همان لحظه حول و قوه الهی قطع شد و به حول و قوه خودش موكول شد و همان جا مرد و جنازه او را بیرون بردند. منصور خلیفه عباسی از امام صادق علیه السلام عذرخواهی کرد و معلوم شد که حق با آن حضرت بوده است. (1)

پس روشن شد که ما هر لحظه به فیض الهی نیازمندیم و ائمه علیهم السلام بین ما و خداوند متعال واسطه فیض هستند.

## امان زمینیان

از طریق عامه نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان و خاندان من موجب ایمنی زمینیان هستند. هر گاه اهل بیت و خاندان من از زمین رخت ببندند، زمین نابود خواهد شد.

این روایت را بزرگان از پیشوایان اهل سنت همانند احمد بن حنبل و حاکم نیشابوری نقل کرده اند و در ذیل آن مطالبی بیان کرده اند. (2)

به راستی این چه ارتباطی بین وجود اهل بیت علیهم السلام و وجود اهل زمین

ص: 171

1- الكافي: 6.446، حدیث 3.

2- ر.ك المستدرک على الصحيحین: 3.149، نظم درر السمطين: 234، الجامع الصغير: 2.680، كتر العمال: 12.96.

است که با رفتن آنان اهل زمین نابود می شوند. جالب این که ص اهل الأرض ر عام است و شامل مسلمانان و غیر مسلمانان می شود. آیا حیوانات و غیر بشر از جنیان را نیز در بر می گیرد؟ در این باره در ادامه این بحث سخن خواهیم گفت.

در حدیث دیگری آمده است که حضرتش فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي؛(1)

ستارگان موجب ایمنی ساکنان آسمان و اهل بیت من موجب ایمنی امت من هستند.

در حدیث دیگر این گونه آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء، فإذا طمست النجوم أتى أهل السماء ما يوعدون، وأنا أمان لأصحابي فإذا قبضت أتى أصحابي ما يوعدون وأهل بيتي أمان لأمتي فإذا ذهب أهل بيتي أتى أمتي ما يوعدون؛(2)

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان هستند. هر گاه ستارگان نابود شوند، آن چه به آنان وعده داده شده، فرا خواهد رسید و من موجب ایمنی اصحابم هستم، مادامی که در بین آنان هستم. آن گاه که از بین آنان رحلت کنم، وعده ای که به آنان داده شده فرا خواهد رسید و اهل بیت من موجب ایمنی امتم هستند؛ هر گاه از بین آنان بروند وعده ای که به آنان داده شد فرا خواهد رسید.

از این رو اصل زنده بودن ساکنان کره زمین از نظر معنوی و مادی و از جهت حدوثی و بقایی به برکت اهل بیت

عليهم السلام است.

### آثار معنوی وجود اهل بیت

بدیهی است که وجود اهل بیت عليهم السلام آثار بسیاری در اهل این عالم دارد.

ص: 172

1- الامالی، شیخ طوسی: 259، حدیث 470، الجامع الصغیر: 2.680، حدیث 9313.

2- المستدرک علی الصحیحین: 3.457.

مهم ترین آثار معنوی وجود ائمه

در اهل این عالم سه مورد است:

1. هدایت گری: ائمه هادی و هدایت گر مردم هستند.

2. تزکیه اخلاق: همه معارف از اهل بیت علیهم السلام است. هر چه در این زمینه بخواهیم باید به سراغ آن بزرگواران برویم. به طور قطع هر که به جای دیگر برود؛ جایی که از اهل بیت بریده و منقطع باشد، به ضلالت و گم راهی رفته است.

3. علم و دانش: ائمه علیهم السلام معلم و آموزگار خلائق هستند.

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام هدایت گر، تزکیه کننده و معلم خلائق هستند و این ها آثار معنوی وجود

آن بزرگواران برای اهل بلاد است، و ارکان بلاد همان هدایت گران، تزکیه کنندگان و معلمان بلاد هستند.

## آثار دیگر

البته وجود ائمه علیهم السلام آثار دیگری نیز دارد. برای نمونه یکی از آثار وجودی آنان برداشتن عذاب از مردم

است؛ یعنی عذاب های آن چنانی که بر امت های پیشین نازل می شد، به برکت وجود ائمه علیهم السلام اکنون بر این

امت نازل نمی شود. آیه مبارکه قرآن می فرماید:

(وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ)؛ (1)

(ای پیامبر!) تا تو در میان آنان هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد و (نیز) تا استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند.

در ذیل این آیه گرچه خطاب (وَأَنْتَ فِيهِمْ) به پیامبر اکرم است آمده که امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام نیز در این خطاب

داخل هستند و به

ص: 173

برکت وجود آنان این امت از عذاب های کذایی امت های پیشین مصون و محفوظ هستند.

از برکات دیگر وجود ائمه علیهم السلام و امامت آنان بر این امت مصونیت و حفظ آنان از اختلاف است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در خطبه معروف خود می فرماید:

و إمامتنا أمانا للفرقة؛<sup>(1)</sup>

امامت ما موجب ایمنی از تفرقه و پراکندگی است.

البته در این باره نیز احادیثی وارد شده است. در حدیثی آمده که پیامبر خدا فرمود:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمان لأمته من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب

اختلفوا فصاروا حزب إبليس؛<sup>(2)</sup>

ستارگان امان برای ساکنان زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت و خاندان من موجب ایمنی امتم از اختلافند. پس هر گاه تیره ای از عرب با آنان از در مخالفت وارد شوند، گرفتار اختلاف شده و از حزب ابلیس خواهند شد.

این حدیث را حاکم نیشابوری نقل کرده است. بنابراین آثار و برکات وجود ائمه علیهم السلام برای اهالی این عالم هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی است.

### **توصیه هایی برای رسیدن به مرحله کمال**

جد ما مرجع عالی قدر، آیت الله سید محمد هادی میلانی رحمه الله در نامه ای توصیه هایی را برای رسیدن به مرحله

کمال به این جانب نگاشته بودند که انسان چگونه باشد تا بتواند در معارف، عقاید، فقه، اصول و مباحث اسلامی

پیشرفت کند. ایشان در آن نامه نوشته اند:

ص: 174

---

1- دلانل الامامه: 113، الاحتجاج: 1.134، بحار الانوار: 29.2230.

2- المستدرک علی الصحیحین: 3.149.

...

ص: 175

با توجه به معنای لغوی ص اهل الأرض، این پرسش مطرح است که آیا آن چه درباره ایشان گفتیم در سایر موجودات ساکن کره زمین از حیوانات و جنیان نیز صادق و آثار مذکور شامل است؟ آری! وجود و بقای حیوانات و جنیان چون انسان ها به وجود امام علیه السلام متقوم است.

البته درباره حیوانات روایاتی نقل شده که با ائمه علیهم السلام ارتباط داشته اند و مشکلات خود را به خدمت امام زمانشان می رسانده اند و مطرح می کرده اند. ائمه نیز به زبان آنان آشنا بوده اند. در این زمینه داستان معروفی است که امام رضا علیه السلام ضامن آن آهو شد و این واقعیتی است که نظیرهای بسیاری دارد که ائمه علیهم السلام پناه گاه حیوانات نیز بوده اند. بنابراین لطف بی پایانشان شامل حیوانات نیز می شود.

بنابراین اطلاق، جنیان نیز از مصادیق ص اهل الأرض هستند. گروهی از آنان مؤمن هستند و اینان با اهل بیت

علیهم السلام ارتباط دارند و گروه دیگری غیر مؤمن اند که حیات و وجودشان به برکت وجود اهل بیت است.

در این زمینه قضیه جالبی در زمان مرجعیت جد ما در شهر مشهد رخ داده. پیرمردی بود که جن احضار می کرد.

من او را دیده بودم. وقتی خانه فردی توسط جنیان سنگ باران شد، صاحب خانه به آن پیرمرد مراجعه کرد و عرض حال نمود.

پیرمرد با آنان مطرح کرد و سبب را جویا شد، پاسخ دادند که اهالی این خانه یکی از افراد ما را زده اند و پایش

را شکسته اند و ما انتقام خواهیم گرفت.

صاحب خانه اقرار کرد که گربه ای را زده اند و پایش آسیب دیده و گفت: ما حاضریم هر چه بخواهند دیه بدهیم.

آنان پاسخ داده بودند: ما مقلد آقای میلانی هستیم، به او مراجعه کنند و هر چه دیه گفتند بپردازند و ما از این ها

دست برمی داریم.

آری، در صورتی که منظور اهل بلاد اعم از بشر، حیوان، جن باشد، پس وجود و بقا همه آنان مرتبط و متقوم به وجود ائمه علیهم السلام خواهد بود. چرا که «ارکان البلاد» هستند.

از جمله شواهد بر عمومیت، روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا) (1) وارد شده، که فرموده اند:

هی ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام: (2)

منظور از امانت، ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

ابن شهر آشوب خبری را از محمد بن حنفیه روایت کرده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

عرض الله أمانتي على السماوات السبع بالثواب والعقاب، فقلن: ربنا لا تحملنا بالثواب والعقاب، لكننا نحملها بلا ثواب ولا عقاب، وإن الله عرض أمانتي وولايته على الطيور فأول من آمن بها البزة البيض والقنابر وأول من جردها البوم والعنقا فلعنهما الله تعالى من بين الطيور، فأما البوم فلا تقدر أن تظهر بالنهار لبغض الطير لها وأما العنقا فغابت في البحار لا ترى. وإن الله عرض أمانتي على الأرضين فكل بقعة آمنت بولايته جعلها طيبة زكية وجعل نباتها وثمرها حلوا عذبا وجعل ماءها زلالا، وكل بقعة جحدت إمامته وأنكرت ولايته جعلها سبخا وجعل نباتها مرا علقما وجعل ثمرها العوسج والخنظل وجعل ماءها ملحا أجاجا.

ثم قال: (وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ؛ یعنی أمتك يا محمد! ولاية امیر المؤمنین و إمامته بما4.

ص: 177

1- .سوره احزاب(33):آیه 72.

2- .الكافي: 1.413، حديث 2، المناقب، خوارزمي: 134.

(إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا لِّنَفْسِهِ (جَهُولًا) لَأَمْرَبِهٖ؛ من لم یؤدها بحقها فهو ظلوم غشوم؛ (1))

خداوند امانت مرا به آسمان های هفت گانه در قبال ثواب و عقاب قرار داد. آسمان های هفت گانه گفتند: پروردگارا! در مقابل ثواب و عقاب امانت را بر ما قرار مده؛ آن را بدون ثواب و عقاب حمل خواهیم کرد و خواهیم پذیرفت.

همانا خدای تعالی امانت و ولایت مرا بر پرندگان عرضه کرد و نخستین پرنده هایی که ایمان آوردند و تصدیق کردند بازهای سفید و گونه های پرستو بودند و نخستین پرنده هایی که آن را انکار کردند جغد و عنقا بودند. از این رو خدا بر آن دو پرنده لعن فرستاد و آن دو را از رحمت خود دور کرد. اما جغد در روز نمایان نمی شود؛ چرا که پرندگان او را دشمن می دارند و عنقا نیز در دریاها مخفی شد و دیده نمی شود.

خدای تعالی امانت مرا بر زمین ها نیز عرض نمود، در پی آن هر زمینی که به ولایت من ایمان آورد و تصدیق کرد خداوند آن را مکانی پاک و پاکیزه قرار داد و گیاهان و میوه های آن قطعه زمین را شیرین و گوارا قرار داد و آبش را زلال؛ و هر زمینی که امامت و ولایت مرا انکار کرد، آن را شوره زار قرار داد و گیاهانش را بسیار تلخ و میوه هایش را خاردار و تلخ قرار داد و آب هایش را نیز شور و تلخ قرار داد.

سپس فرمود: «و این امانت را انسان پذیرفت»؛ یعنی امت تو ای محمد! ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و امامت آن حضرت را با دو اصل پاداش و عقاب پذیرفت در حالی که انسان بر خویشتن ستمکار و بر فرمان پروردگارش نادان است؛ آن کس که این امانت را به حقیقت ادا نکند، بسیار ستمکار و مستبد خواهد بود. 2.

ص: 178



وَأَبْوَابِ الْإِيمَانِ؛

و(سلام بر شما) ای درهای ایمان. ائمه علیهم السلام درهای ایمان هستند.

در این جمله «ایمان» به مترله مکانی و ائمه علیهم السلام به مترله «درهای» آن مکان قرار داده شده، و پرواضح است که برای ورود به آن جا و در شمار اهل آن مکان بودن ضروری است که از در وارد شویم.

در این جا نکاتی چند قابل تذکر است:

1. برای چنین مکانی بایستی در ورودی نصب شود؛

2. این در نه تنها جزو آن مکان است؛ بلکه یکی از اجزای مهم آن به شمار می آید؛

3. از نظر شرعی و عرفی ورود به آن مکان از غیر در میسر نیست و در نزد شارع، عقلا و عرف، منهی عنہ و کار بدی است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

(وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا)؛ (1)

از در خانه ها وارد شوید.

اصولا کسی از دیوار بالا می رود که نتواند از در وارد شود، یا به او اجازه ورود ندهند و این، کار دزدهاست.

4. ورود به هر مکانی از در آن منوط به دو چیز است:

یکم. انسان مقتضی ورود داشته باشد؛ یعنی کسی که می خواهد وارد جایی شود، بایستی لیاقت ورود در آن مکان را داشته باشد وگرنه هر کسی را به هر جایی راه نمی دهند. پس لیاقت و اهلیت ورود در آن جا شرط است.

ص: 179

دوم. با وجود مقتضای بایستی مانع نیز مفقود باشد. مانع گاهی در وجود آن شخص است که بایستی خود را از آن متره سازد و گاهی در آن مکان است. از این رو گاهی کسی به خانه فردی می رود و او آمادگی پذیرش ندارد. (1)

قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَاذْجِعُوا)؛ (2)

اگر گفته شد باز گردید، باز گردید.

5. در برخی مکان ها دیوارها خیلی بلند هستند و سور و حصارى که کشیده شده چنان محکم است، که ورود

به آن مکان به هیچ وجه ممکن نیست. ناگزیر یا بایستی انسان از در وارد شود، یا اصلاً وارد آن مکان نشود.

6. گاهی برای يك مکان هر قدر هم عظیم و باشکوه باشد، به جهت امنیتی یا دلایل دیگر فقط يك در می گذارند تا ورود و خروج کنترل شود و افراد شناسایی شوند؛ چرا که شاید شناسایی لازم از درهای متعدد ممکن نباشد.

### جایگاه رفیع ایمان

با توجه به آن چه بیان شد، اینک باید روشن شود که این خصوصیات برای چه لحاظ شده است. در تعریف ایمان آمده است:

الإيمان هو الاعتقاد الجازم؛ (3)

ایمان یعنی انسان به چیزی اعتقاد جازم داشته باشد. به تعبیر عرف مردم، ایمان

ص: 180

---

1- یکی از فضلاى حوزه به خانه یکی از ارحام ما آمده بود، به حسب اتفاق او آمادگی پذیرش نداشت. از این رو، بعد از سلام به او گفت:

(وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ اذْجِعُوا فَاذْجِعُوا). آن آقا خیلی ناراحت شد که رفتم خانه فلانی این آیه را خواند و راه نداد!

2- سوره نور (24): آیه 28.

3- ر.ك حاشية الكافي (رفيع الدين محمد بن حيدر نائيني): 62.

يعني اعتقاد صد در صد به چیزی داشتن.

مراد از «ایمان» در این جا «اعتقاد جازم» است؛ یعنی جمیع اعضا و جوارح ما صد در صد اعتقاد داشته باشند که در نتیجه، اطاعت و پیروی را به دنبال خواهد داشت.

در کتاب کافی بایی به عنوان «باب أن الايمان مبثوث لجوارح البدن كلها» منعقد است. این روایت درسی عملی برای همه ماست.

ابوعمر و زبیری گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

أيها العالم! أخبرني أي الأعمال أفضل عند الله؟

قال: ما لا يقبل الله شيئا إلا به.

قلت: وما هو؟

قال: الإيمان بالله الذي لا إله إلا هو، أعلى الأعمال درجة وأشرفها مترلة وأسناها حظا.

قلت: ألا تخبرني عن الإيمان، أقول هو وعمل أم قول بلا عمل؟

فقال: الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل، بفرض من الله بين في كتابه، واضح نوره، ثابتة حجته، يشهد له به الكتاب ويدعوه إليه.

قلت: صفه لي جعلت فداك حتى أفهمه.

قال: الإيمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل، فمنه التام المنتهى تماما ومنه الناقص البين نقصانه ومنه الراجح الزائد رجحانه.

قلت: إن الإيمان ليطم وينقص ويزيد؟

قال: نعم.

قلت: كيف ذلك؟

قال: لأن الله تبارك وتعالى فرض الإيمان على جوارح ابن آدم وقسمه عليها وفرقه فيها فليس من جوارحه جارحة إلا وقد وكلت من الإيمان بغير ما وكلت به أختها، فمنها قلبه

ص: 181

الذی به یعقل و یفقه و یفهم و هو أمیر بدنه الذی لا ترد الجوارح ولا تصدر إلا عن رأیه وأمره، ومنها عیناه اللتان یبصر بهما وأذناه اللتان یسمع بهما ویداه اللتان یبطش بهما ورجلاه اللتان یمشی بهما وفرجه الذی الباه من قبله، ولسانه الذی ینطق به ورأسه الذی فیه وجهه، فلیس من هذه جارحة إلا وقد وکلت من الإیمان بغير ما وکلت به أختها بفرض من الله تبارک اسمه؛ (1)

ای عالم! به من درباره بهترین اعمالی که در نزد خداوند فضیلت بیشتری دارد خبر ده.

فرمود: آن عملی که خداوند جز به وسیله آن، اعمال ما را نپذیرد.

عرض کردم: آن چیست؟

فرمود: ایمان به خدایی که کسی جز او شایسته پرستش نیست که این ایمان عالی ترین درجه و شریف ترین مقام و بهترین بهره است.

عرض کردم: به من نمی فرمایید که آیا ایمان گفتار و کردار است و یا گفتار بدون کردار؟

فرمود: ایمان تمامش کردار و عمل است و گفتار نیز قسمتی از عمل است که خداوند واجب کرده و در کتابش بیان فرموده است که نورش روشن، حجش ثابت و قرآن به آن گواهی داده و به سؤیش دعوت می کند.

عرض کردم: آن را برای من توصیف کن تا بفهمم.

فرمود: ایمان حالت ها، درجه ها، طبقه ها و منازلی دارد که برخی از آن ها تمام و کامل است، برخی به روشنی ناقص است و برخی نیز رجحان دارد و رجحان و برتری اش نیز بسیار است.

عرض کردم: مگر ایمان نیز کامل، ناقص و زیاد می شود؟ 1.

ص: 182

عرض کردم: چگونه؟

فرمود: زیرا خدای تعالی ایمان را بر اعضای فرزند آدم واجب ساخته و قسمت نموده و پخش کرده است و هیچ عضوی نیست مگر این که وظیفه اش غیر از وظیفه عضو دیگر است. یکی از آن اعضا قلب است که وسیله تعقل و درک و فهم اوست؛ هم چنین فرمانده بدن اوست که اعضای دیگر بدن، بدون نظر و دستور او در کاری وارد و یا خارج نمی شوند.

از دیگر اعضایش دو چشم اوست که با آن ها می بیند و دو گوش اوست که با آن ها می شنود و دو دستی که دراز می کند و دو پایی که راه می رود و عضو تناسلی که شهوتش از آن است و زبانی که با آن

سخن می گوید و سری که رخسارش در آن است؛ پس طبق دستوری که از جانب خدای تعالی رسیده وظیفه ایمانی هر يك از این اعضا غیر از وظیفه ایمانی عضو دیگر است.

از این روایت مطالب بسیاری استفاده می شود.

در ادامه روایت آمده است:

فأما ما فرض على القلب من الإيمان، فالإقرار والمعرفة والعقد والرضا والتسليم بأن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، إلهها واحدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا، وأن محمدا عبده ورسوله صلوات الله عليه والإقرار بما جاء من عند الله...؛

اما آن چه از ایمان که بر قلب واجب شده است اقرار، معرفت، تصمیم، رضایت و تسلیم به این است که کسی جز خدای یگانه شایستگی پرستش نیست؛ یگانه ای که شریکی ندارد. او معبودی است یکتا که همسر و فرزند نگرفته است و این که محمد بنده و فرستاده اوست درود خدا بر او و اقرار نمودن به آن چه از جانب خدا آمده است....

و ائمه ما در بالاترین درجات ایمان هستند. از حضرت امام باقر علیه السلام سؤال شد:

أى شىء تعبد؟

قال: الله تعالى.

قال: رأيتاه؟

قال: بل لم تره العيون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان(1)؛ چه چیزی را می پرستی؟

فرمود: خدای تعالی.

عرض کرد: آیا او را دیده ای؟

فرمود: آری! البته او با چشم ها دیده نمی شود؛ بلکه با حقایق ایمانی که در قلب ها وجود دارد دیده می شود.

از این رو فرمودند:

لو كشف لى الغطاء ما ازددت يقينا؛(2)

اگر پرده ها از جلوی چشمان من برگرفته شود، یقین من زیادتیر نمی شود.

و از این رو است که فرموده اند: بنا عرف الله، بنا عبدالله.(3)

و شاید در این باره در شرح عبارت ص من أراد الله بدأ بكم ر مطالب دیگری نیز ذکر کنیم.

ائمه علیهم السلام ابواب ایمان هستند به نصب خدای تعالی و چون موظف به ایمان هستیم و از در به آن برسیم پس برای ورود به آن جا و از اهل ایمان بودن باید به 0.

ص: 184

---

1- همان: 1.97، حدیث 5.

2- بحار الانوار: 66.209.

3- كفاية الاثر: 300.

ائمه اطهار ایمان داشته باشیم، وگرنه اهل ایمان به خدا و رسول و قیامت نخواهیم بود.

گفتنی است که در این جا بحث مفصلی میان بزرگان دانشمندان وجود دارد و پرسش هایی مطرح است: نسبت بین ایمان و اسلام چیست؟

آیا ایمان قابل زیاده و نقیصه است؟

آیا ایمان يك بعد دارد یا چند بعدی است؟

این ها مواردی است که مطرح شده و ما به این بحث ها نمی پردازیم؛ ولی چنان که گذشت، اسلام و ایمان دو مقوله هستند و ایمان قابل زیاده و نقیصه است. اما درباره يك یا سه بعد داشتن ایمان، به نظر می رسد که باید در متعلق یعنی دین تحقیق کرد.

### معنای حقیقت دین

بیان شد که ائمه علیهم السلام ابواب ایمان هستند. ایمان به چه؟ ایمان به دین صحیح و اسلام کاملی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر پس از این که این آیه نازل شد:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (1)

امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) برای شما پذیرفتم؛

بیان فرمودند.

همه می دانیم که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ارکان و احکام دین را بیان فرموده بودند؛ اما در غدیر خم ولایت عامه امیر مؤمنان علی علیه السلام بر عموم مردم اعلام گردید و از همه آن ها بیعت گرفته شد.

ص: 185

پس ایمان به ولایت و امامت ائمه علیهم السلام جزء ارکان دین است و آنان ابواب ایمان هستند که از طریق ایمان به آنان باید به خدا و رسول رسید، و از آنان احکام و آداب دین را اخذ نمود.

به عبارت واضح تر دین اسلام از چند بخش تشکیل یافته است:

یکم. امور اعتقادی؛

دوم. امور عملی که شامل واجبات، محرمات، مستحبات و چیزهایی که وابسته به اعضا و جوارح انسان است؛ سوم. صفات نفسانی و ویژگی های اخلاقی که انسان باید بر روی نفس خود کار کند در تهذیب و تزکیه آن کوشش نماید، تا از صفات رذیله پاک و به صفات حسنه آراسته گردد، که البته به این جهت در شریعت اهمیت زیادی داده شده.

مجموعه این امور همان دین است. البته بی تردید لب و اساس دین، امور اعتقادی می باشد و امور عملی و اخلاقی بر آن ها مترتب است.

بنابراین اگر بگویند که این آقا واقعا در مکتب ایمان تربیت شده و از شاگردان بزرگان اسلام است، آن گاه درست خواهد بود که مبانی اعتقادی خود را تمام کرده و از نظر عملی، عبد مطیع باشد، به واجبات عمل کند و از محرمات اجتناب نماید و از نظر اخلاقی هم دارای صفات حسنه بوده و سعی کند صفات سیئه را از خود دور کند.

این امر برهانی است، بدین شکل که انسان کامل کسی است که هم از نظر عقیده و هم از نظر عمل و هم از نظر اخلاق به حد کمال رسیده باشد، زیرا انسان کامل دارای سه بعد است:

1. بعد روحی؛

2. بعد بدنی؛

3. بعد نفسانی.

ص: 186



با توجه به این سه بعد، وقتی انسان کامل است که کمال هر سه بعد را دارا باشد و این جز در مکتب اهل بیت علیهم السلام میسر نمی باشد که یگانه مکتب انسان ساز و کمال انسانیت است، همه ابعاد را بایستی از ائمه آموخت و باب آن جهات سه گانه ای که انسان کامل را تشکیل می دهد آن ها هستند و اگر انسان در هر سه جهت کامل شد، تازه شاگرد این مکتب می شود، وارد این خانه و اهل آن محسوب می گردد.

## علی باب الدین

در تعبیر دیگری در احادیث فریقین آمده است که رسول خدا می فرماید:

علی بن ابی طالب باب الدین. (1)

این حدیث نیز تفسیر ما را در واژه «ایمان» تأیید می کند، دین همان مجموعه ای است که بیان شد. هم چنین مؤید حدیث باب حطه است که در آن آمده است: ص من خرج منه کان کافراً چنان که خواهد آمد.

## علی در آموزش

بنابر آن چه بیان شد و معنایی که برای ایمان گذشت، ائمه علیهم السلام ابواب ایمان هستند. این عنوان با تعابیر گوناگون در قرآن و حدیث آمده است. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ)؛ (2)

از در (بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد شوید و بگویید: «خداوند! اگناهان ما را بریز» تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد.

ص: 187

---

1- ینابیع المودة: 2.243، حدیث 683.

2- سوره بقره (2): آیه 58.

این قصه درباره بنی اسرائیل است که برای توبه و عذرخواهی از کجا وارد شوند و با خضوع و خشوع وارد گردند و عذرخواهی و طلب عفو کنند. در تفسیر این آیه مبارکه آمده است:

علی باب حطة؛(1)

علی علیه السلام در توبه و آمرزش است.

بزرگان اهل سنت در این زمینه روایاتی نقل کرده اند. در جامع الصغیر و فیض القدیر فی شرح جامع الصغیر در باب «علی باب حطة» آمده است: ابن عباس گوید: پیامبر خدا فرمود:

علی باب حطة؛ من دخل منه کان مؤمناً ومن خرج منه کان کافراً.

مناوی در توضیح این حدیث می گوید:

یعنی آنکه سبحانه و تعالی کما جعل لبني إسرائيل دخولهم الباب متواضعين خاشعين سبباً للغفران، جعل لهذه الأمة مودة علی والاهتداء بهديه وسلوك سبيله وتوليه سبباً للغفران ودخول الجنان ونجاتهم من النيران

والمراد يخرج منه علی.(2)

پس همان گونه که گفتیم، اگر ایمان با همه ابعاد سه گانه اش باشد، انسان مؤمن کامل خواهد بود.

از این تفسیر معنای «باب الایمان» هم روشن می شود. چنان که پیداست، «باب حطه» و «باب الایمان» از نظر مصداقی و نتیجه قضیه واقع خارجی یکی است.

در تعبیر سومی درباره اهل بیت علیهم السلام آمده که ایشان «باب السلم» هستند. در آیه ای از قرآن می خوانیم: 9.

ص: 188

---

1- .الجامع الصغیر: 2.177.

2- .فیض القدیر: 4.469.

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ...)؛ (1). الغيبة، نعمانی: 44، باب فیما جاء فی تفسیر قوله تعالی: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ...) (2).

ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی درآید و از گام های شیطانی پیروی نکنید....

در ذیل این آیه از شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرماید:

ألا إن العلم الذي هبط به آدم من السماء إلى الأرض وجميع ما فضلت به النبيون إلى خاتم النبيين في عترة خاتم النبيين، فأين يتاه بكم بل أين تذهبون... إن مثلنا فيكم كمثل الكهف لأصحاب الكهف وكباب حطة و هو باب السلم، فأدخلوا في السلم كافة؛ (2)

بدانید آن علمی را که آدم از آسمان با خود به زمین آورد و همه آن چه را که پیامبران تا خاتم پیامبران به واسطه آن بر دیگران برتری داشتند، یکجا در عترة خاتم پیامبران گرد آمده است. پس به کدامین سو

خود را به هلاکت می افکنید و به کجا می روید؟... همانا مثل ما در میان شما به مانند پناه گاه است برای اصحاب کهف و به مانند باب حطه همان باب سلم است؛ پس همگی در آن به سلامت درآید.

این همان معنایی است که اراده شد که هر کس وارد سلم شد، مؤمن و هر که خارج شد، کافر گشت. از این رو، انسان یا باید وارد سلم شود یا در طرف مقابل آن که پیروی از گام های شیطان است، قرار گیرد.

### علی باب فقه

در تعبیر دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: 189

1- .سوره بقره

2- :آیه 208.

من شهر فقه هستم و علی دروازه آن است.

واژه فقه در آیه «نفر» وجود دارد که به آن در علم اصول فقه در بحث خبر واحد استدلال می کنند.

(وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ )  
(2)؛

و شایسته نیست همه مؤمنان به (میدان جهاد) کوچ کنند، پس چرا از هر گروهی از مؤمنان طایفه ای کوچ نمی کند که در دین آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آن ها را بیم دهند؟ شاید (از مخالفت دستور امت خدا) بترسند و خودداری کنند!

تفقه در دین یعنی چه؟ تفقه در دین دارا بودن همان سه جهت است که بیان شد.

به عبارت دیگر:

الفقيه في الدين كل الفقيه؛ من كانت عقائده صحيحة وأعماله وأفعاله صحيحة وصفاته حسنة؛ فقيه كامل در دین کسی است که عقاید، اعمال و کردارهایش صحیح و صفاتش نیکو باشد.

علی علیه السلام باب فقه است و این معنا با تعبیر «علی باب حطه» و «باب الدین» تفاوتی ندارد؛ چرا که «فقه»

در آیه «نفر» مساوی با «دین» است. 2.

ص: 190

---

1- .مطالب السئول: 61.

2- .سوره توبه (9): آیه 122.

بنابر تعبیری دیگر، علی علیه السلام باب بهشت است. در روایتی آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدينة الجنة وعلی بابها، فمن أراد الجنة فلیأتها من بابها: (1)

من شهر بهشتم وعلی دروازه آن است. هر که خواهان بهشت است باید از دروازه آن وارد شود.

به راستی آیا دین غیر از بهشت است؟ آیا فقه به معنای صحیح و کامل، غیر از بهشت است؟ آیا ورود از باب حطه غیر از بهشت است؟ آیا «باب الایمان» و ایمان غیر از بهشت است؟

بدیهی است که هر کدام از این تعبیرها به اعتباری و به ظرافت خاصی صادر می شود. اینک چند تعبیر دیگر نیز در این باره می آوریم.

## علی باب شهر دانش

و این حدیث معروف و مشهوری است که در کتب فریقین نقل شده که پیامبر خدا می فرماید:

أنا مدينة العلم وعلی بابها: (2)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

پیش تر در حدیث زیبایی از امیر مؤمنان علی علیه السلام خواندیم که حضرتش فرمود: «علومی که نزد پیامبران پیشین و خاتم النبیین است در نزد عترت پیامبر است».

ص: 191

1- الامالی، شیخ طوسی: 309، حدیث 622 و 557، حدیث 1193.

2- وسائل الشیعه: 27.34، المستدرک علی الصحیحین: 3.126.

ص أنا مدينة العلم ر؛ یعنی علی علیه السلام باب علوم حضرت آدم علیه السلام و دیگر پیامبران و باب علوم می است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص دارد. پس هر که علم می خواهد از آن باید وارد شود. روشن است که تعبیر به علم با تعبیر سلم، ایمان، دین و فقه یکی است و هیچ فرقی ندارد.

### علی باب حکمت

شیعه و سنی حدیث زیبای دیگری را روایت کرده اند. در صحیح ترمذی و منابع معتبر اهل سنت آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها؛(1)

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

منظور از حکمت در این جا مترادف با فقه، دین و علم است به همان معنایی که بیان شد و مراد از حکمت فلسفه نیست.

### علی باب النبی

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در تعبیر زیبای دیگری می فرماید:

یا علی! أنت بابی الذی أوتی منه؛(2)

ای علی! تو همان باب من هستی که اگر کسی بخواهد به سراغ من بیاید، باید از این باب وارد شود.

این حدیث در منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده است؛ یعنی برای تشریح به

ص: 192

1- الامالی، شیخ طوسی: 483، حدیث 1055، فتح الملک العلی: 42، الکامل: 5.177، تاریخ بغداد: 11.204، تهذیب الکمال: 21.277.

2- تفسیر فرات کوفی: 64، وسائل الشیعه: 27.76، حدیث 33242، الکامل ابن عدی: 4.229 و منابع دیگر.

خدمت پیامبر خدا يك باب بیشتر نیست. بنابراین، حضرت علی علیه السلام باب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می شود. از طرفی آیا پیامبر اکرم غیر از فقه، دین، علم، سلم و ایمان است؟ چنان که پیداست، تعبیرها گوناگون و الفاظ مختلف هستند اما هر کدام حسن و زیبایی خاصی دارد و از نظر مصداق متحد می باشند.

## علی باب الله

فراتر از همه این تعبیرها، در منابع شیعه و سنی آمده که پیامبر خدا می فرماید:

یا علی! أنت حجة الله وأنت باب الله؛(1)

ای علی! تو حجت و باب خدا هستی.

به راستی اگر کسی می خواهد به خدا برسد، فقط از طریق امیر مؤمنان علی علیه السلام می تواند. برای رسیدن به خدا غیر از اهل بیت علیهم السلام راهی نیست. اگر کسانی به راه های دیگر سوق می دهند و تبلیغ می کنند، دروغ می گویند. آنان یا متوجه دروغ خود هستند یا جاهلند و توجهی ندارند.

راه، در اهل بیت علیهم السلام منحصر است و رسیدن به خدا، دین خدا، پیامبر خدا، احکام، قواعد و معارف این دین، فقط در مکتب اهل بیت علیهم السلام.

## اهل بیت و امتحان مردم

چنان که بیان شد، همه این عناوین متحدند و فقط تعابیر مختلف است. در زیارت جامعه آمده که ائمه علیهم السلام ص الباب المبتلی به الناس ر هستند. ابتلاء یعنی اختبار و امتحان. آن گاه که خداوند متعال بخواهد در این عالم مردم را امتحان نماید و اختبار کند، صالح را از غیر صالح، محسن و نیکوکار را از معصیت کار و مؤمن را از غیر مؤمن

ص: 193

---

1- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1.9، حدیث 13.

جدا کند، بایستی ضابطه ای قرار دهد که همه این ها بر اساس آن امتحان شوند، باید طریقی برای امتحان آن ها معین نماید و آن طریق و ضابطه ائمه علیهم السلام هستند که مردم به وسیله آن ها امتحان و اختبار می شوند.

اکنون این پرسش مطرح است که خداوند سبحان چگونه به وسیله اهل بیت علیهم السلام مردم را امتحان

می نماید؟

پاسخ روشن است، و آن اطاعت است، این که مردم اهل بیت رسول الله را دوست داشته و پیروی کنند، آن چه را که از آنان خواسته اند انجام دهند و آن چه را نهی کرده اند انجام ندهند، همان امتحان الهی است.

به سخن دیگر، اهل بیت علیهم السلام به مردم گفته اند اعتقاداتتان صحیح باشد، به واجبات عمل کنید، از محرّمات اجتناب نمایید، جود و کرم، علم و حلم و صفات حسنه را دارا باشید، از حسد و حقد، سخن چینی و صفات سیئه دوری کنید، این ها مواد آزمون الهی هستند که در قرآن و فرمایشات اهل بیت آمده است.

بنابراین ائمه علیهم السلام میزان و سنجش اعمال خواهند بود، آنان وسیله امتحان مردم هستند؛ هر که از آنان پیروی کند اهل بهشت و هر که از فرمان آنان سرپیچی نماید در دوزخ خواهد بود که بر این معنا حدیث «ثقلین» و نظایر آن دلالت دارد.

از این رو امیر مؤمنان علی و اهل بیت از مردم جز آن که قرآن و پیامبر اکرم خواسته، چیز دیگری نخواستند.

بنابراین، می توان گفت سر این که حضرت صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام پس از پیامبر خدا اندک زمانی در این عالم ماندند و نخستین فرد از خاندانش بودند که به حضرتش ملحق شدند با این که پاره تن پیامبر بودند و بایستی با پیامبر خدا می رفتند امتحان این امت بود که بایستی مردم آزمایش می شدند سپس ایشان از این جهان می رفتند و چنین هم شد.

ص: 194



## اشاره

وامناء الرحمان؛

و(سلام بر شما) ای امینان رازهای خدای رحمان.

ائمه علیهم السلام امانت داران خدای رحمان هستند. واژه «امناء» جمع «امین» به معنای امانت دار است، کسی

که به او اطمینان دارند و چیزی به او می سپارند. در این عبارت، خداوند متعال به وصف رحمانیت موصوف شده و واژه

«امناء» به «الرحمان» اضافه شده است که نکته ای دارد.

## معنای امانت

امانت از مفاهیمی است که تقوم به جهاتی دارد که بایستی آن جهات تحقق پیدا کنند تا این مفهوم پدید آید. به

عبارت دیگر، امانت از مفاهیم ذات اضافه است. امانت سه طرف دارد:

1. امانت گزار، اگر نباشد، امانت پیدا نمی شود.

2. امانت پذیر، که امانت را تحویل می گیرد و تا کسی مورد اطمینان و اعتماد نباشد عقلا چیزی نزد او

نمی سپارند.

3. شیء امانتی، البته لازم نیست عینی از اعیان باشد. چنان چه مطلبی به کسی گفته شود و از او بخواهند آن را

حفظ کند؛ یعنی فاش نشود آن مطلب نزد آن کس امانت است، همان گونه که می فرمایند: **ص إن الس بالأمانات ر. (1)**

بنابراین شیء امانتی گفتاری یا مالی می تواند باشد. به عبارت دیگر، معنوی یا مادی باشد.

نتیجه این که تا این سه طرف جمع نشود، عنوان امانت تحقق نخواهد پذیرفت.

ص: 195

در جمله «امناء الرحمان» دو طرف ذکر شده است، «أئمه» و «الرحمان». پس طرف سوم چیست؟

## امانت خدا نزد اهل بیت

به راستی خداوند چه چیزی را نزد اهل بیت علیهم السلام به امانت گذاشته است که آنان امینان شده اند؟

چنان که پیداست، عبارت «امناء الرحمان» اطلاق دارد و تا قرینه ای در بین نباشد بر اطلاق باقی است و می توان به آن تمسک کرد. این يك جهت و جهت دوم این که به «رحمانیت» خدا اضافه شده و جهت سوم لحاظ معتمد بودن ائمه نزد خدا، با توجه به این امور باید آن شیء سپرده شده امور همه عالم بوده باشد که تدبیر همه امور به ائمه سپرده شده و آنان مظهر رحمانیت خدا می باشند چنان که خواهد آمد.

برای این که کسی توهم غلو نکند، باید گفت:

یکم. در قرآن مجید آمده که (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا) (1) و به اتفاق همه مفسران مقصود فرشتگان الهی هستند و شکی

نیست که ائمه علیهم السلام از فرشتگان افضل هستند.

دوم. خداوند متعال که چنین مقامی را به ائمه علیهم السلام داده، پیش تر آنان را تربیت کرده و برای تصدی این مقام مهیا نموده است.

سوم. اصولاً ائمه علیهم السلام کاری را جز به اراده خداوند متعال انجام نمی دهند و روایات در این باره فراوان است؛ از جمله آن چه در ذیل آیه مبارکه (وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ) (2) آمده است. برای نمونه، حضرت امام هادی علیه

السلام فرموده:

إن الله تبارك وتعالى جعل قلوب الأئمة موردا لإرادته وإذا شاء شيئا شاءه؛ وهو قول الله:

ص: 196

1- سوره نازعات (79): آیه 5.

2- سوره انسان (76): آیه 30.

(وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ)؛ (1)

همانا خدای تعالی قلب های ائمه علیهم السلام محل ورود اراده خود قرار داده است؛ از این رو آن هنگام که خدا چیزی را بخواهد، آنان نیز می خواهند و این همان کلام خدای تعالی است که «شما نمی خواهید مگر آن چه را که خدا بخواهد».

و برای این مطلب توضیح بیشتری خواهد آمد.

البته اگر در موردی تصریح و یا قرینه باشد که خداوند متعال چیز خاصی را نزد اهل بیت علیهم السلام ننهاد،

اطلاق نسبت به آن منعقد نخواهد بود.

### اضافه «امناء» به «الرحمان»

همان گونه که اشاره شد، در این عبارت واژه «امناء» به واژه «الرحمان» افزوده شده است. چرا نفرمود: «امناء

الله»، «امناء الرب» و...؟

به نظر می رسد این وصف جهت افاده همان اطلاق بیان شده است؛ یعنی از اطلاق کلام استفاده می شود که آنان امینان خدای رحمان هستند، نه فقط در جهات مادی و معنوی؛ بلکه بدون هیچ قیدی آنان معتمدین خدای رحمان هستند.

چرا؟ چون ما در توضیح واژه «الرحمان» وصف رحمانیت باری تعالی را شرح دادیم که با توجه به این آیه که می فرماید:

(وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ)؛ (2)

و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

و با عنایت به این گستره رحمت، ائمه علیهم السلام امینان خدای رحمان بر هر چیز

ص: 197

1- بصائر الدرجات: 537، حدیث 47.

2- سوره اعراف (7): آیه 156.

هستند؛ یعنی این امانت وسعت دارد که شاید بتوان معنای سعه و توسعه دایره امانت را از اضافه واژه «امناء» به واژه «الرحمان» و خصوصیت «الرحمان» در این وصف استفاده کرد.

افزون بر این، عبارت هیچ قیدی ندارد و هیچ متعلقی بر آن ذکر نشده است که شاید همین حذف متعلق، بیان گر عموم باشد.

بنابر گستره رحمت الهی، خداوند همه چیز را به دست ائمه علیهم السلام سپرده است و آنان امینان خداوند متعال در هر چیز هستند.

البته پیش تر بیان شد که تمام هستی بر اساس رحمت الهی است. اصل وجود، متفرعات و آثار آن همگی از رحمت خدای سبحان است. آن جا که می فرماید:

(وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ)؛ (1)

و از رحمت اوست که برای شما شب و روز را قرار داد تا در آن آرامش یابید و در جست و جوی فضل و فزونی خداوند باشید.

بنابراین، رحمت واسعه الهی که همه هستی آن بستگی دارد، اقتضا کرده که همه هستی با همه ابعاد و جزئیاتش به دست ائمه علیهم السلام سپرده شود. این، از ظاهر اطلاق کلام به دست می آید و از این جا سومین طرف امانت روشن می شود.

ائمه علیهم السلام چه صفات و حالاتی را دارا هستند که خداوند متعال آنان را امنای رحمان برگزید و جهان هستی را با همه گستره اش به آنان سپرد؟

اگر انسان بخواهد يك كتاب هزار تومانی را به دست کسی امانت بسپارد، در حد ارزش هزار تومان تحقیق می کند

تا به آن شخص مطمئن شود و آن گاه کتاب را به او به امانت می سپارد. 3.

ص: 198

اگر کتابی صد هزار تومان ارزش داشته باشد و انسان بخواهد به کسی امانت بدهد، آیا همان فردی که در حد هزار تومان مورد اطمینان است لیاقت دارد که کتاب صد هزار تومانی را به او به امانت بدهد، یا نه؟

حال اگر فرض کنید که کتاب نفیس خطی به ارزش يك میلیون تومان باشد، باید فردی باشد که ظرفیت امانت داری چنین شیء نفیس را داشته باشد و انسان به طور طبیعی چنین اثری را به فردی که ظرفیت هزار تومانی دارد، نمی سپارد.

ناموس انسان عزیزترین اشیا نزد اوست و انسان چه قدر در مورد آن حساس است. در زمان های قدیم که مسافرت های طولانی انجام می شد و امنیت آن چنانی در شهرها نبود؛ برای این که با خیال راحت مسافرت کنند، خانواده خود را به نزد افراد مطمئن می سپردند.

آری، انسان وقتی می خواهد چیزی را در جایی به امانت بسپارد، به تناسب جایگاه و ارزش آن، ملاحظات، رعایت ها و دقت هایی انجام می دهد.

با این مقدمه می خواهیم بدانیم که ائمه علیهم السلام چگونه امنای خدا شدند و آن بزرگواران را در همه جهان هستی، هر چه که عنوان شیء بر آن اطلاق می شود چنان که در روایت نیز آمده است،<sup>(1)</sup> امین خود قرار می دهد.

ائمه علیهم السلام دارای چه حالات و صفاتی بودند که این گونه مورد اعتماد خداوند متعال قرار گرفتند؛ آن هم در چنین اشیای نفیسی که همان وجود و متعلقات و متفرعات آن و اسرار الهی و حقایق معنوی است.

وحی، قرآن مجید، شریعت اسلام، معارف دینی و دیگر امور معنوی و از جهت مادی نیز همه کائنات، امانت الهی

هستند که به دست ائمه علیهم السلام سپرده شده اند...

ص: 199

---

1- ر.ک: بصائر الدرجات: 219، باب انهم أمناء الله علی خلقه....

پیش تر گذشت که ائمه علیهم السلام تربیت شده خداوند متعال هستند. علاوه بر آن از خود این عبارت به دست می آید قطع نظر از دیگر ادله که امام بایستی معصوم باشد. چرا باید امام معصوم باشد؟ چون ضد امانت، خیانت است. روشن است امام به عمد در امانت خیانت نمی کند. از نظر سهو و نسیان چطور؟

امام باید دارای عصمتی باشد که او را از خطا، نسیان، معصیت، سهو و آن چه منافات دارد، با همه ابعاد و

خصوصیاتش باز دارد تا خداوند متعال تمام این هستی را به دست او بسپارد.

بنابراین، چون خداوند متعال ائمه علیهم السلام را آفریده و آن ها را تربیت کرده، از عصمت آنان آگاهی دارد؛

چرا که عصمت از امور خفی است و «لا یعلم بها إلا الله سبحانه تعالی» و این یکی از دلایل آن است که در بحث های

امامت بیان کرده ایم که نصب امام به دست خداست و امت هرگز در نصب او نقشی ندارند. (1)

پس تا امام عصمت نداشته باشد، اهلیت، لیاقت و قدرت حفظ چنین امانتی را نخواهد داشت.

## چگونگی امانت سپاری

لازم است بیان شود که نحوه سپردن امانت به چند صورت ممکن است:

1. سپردن امانت فقط برای نگه داری: گاهی انسان امانتی را نزد امینی قرار می دهد و فقط از او می خواهد آن شیء را از حوادث حفظ کند و دوباره به صاحب آن باز گرداند.

ص: 200

---

1- گفتنی است که در مورد عصمت، پژوهش گسترده ای انجام داده ایم که در شمار سلسله پژوهش های اعتقادی چاپ و در دسترس پژوهندگان قرار خواهد گرفت.

2. سپردن امانت با اذن تصرف: گاهی انسان امانتی را نزد شخصی قرار می دهد و به او اجازه نیز می دهد که به نفع خودش می تواند در آن تصرف کند.

3. سپردن امانت و اجازه تصرف به صورت مطلق: گاهی انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد هر گونه که صلاح می داند در آن تصرف کند.

4. سپردن امانت با اجازه تصرف خاصی: انسان چیزی را نزد کسی امانت می گذارد و به او اجازه می دهد که در جهت خاصی که مورد نظر است در آن تصرف نماید سپس تحویل دهد.

گفتنی است که ائمه علیهم السلام از جهاتی دارای مقام امانت داری هستند:

1. عصمت: آنان معصوم هستند؛

2. علم: آنان به همه ملاکات عالمند؛

3. رحمت: آنان مظاهر رحمت و اسعه الهی هستند.

از طرفی، آنان از رذایل اخلاقی هم چون بخل، حسدورزی، حقد و کینه توزی به دور هستند. گاهی بخل سبب خیانت در امانت می شود و گاهی حسادت و گاهی حقد و کینه توزی. بنابر روایتی امام سجاد علیه السلام فرمود:

لو أن قاتل أبي الحسين بن علي ائتمني على السيف الذي قتل به لأديته إليه؛ (1)

اگر قاتل پدرم همان شمشیری را که پدرم را به آن به قتل رساند، به من امانت دهد، هرگز در آن خیانت نمی کنم و حتما آن را برمی گردانم!

معلوم است که آن حضرت از شمر خوشش نمی آمد؛ اما در امانت خیانت نمی کرد. 4.

ص: 201

بنابراین بایستی در امام عصمت و علم به حقایق و ملاکات احکام باشد تا شایسته سپردن آن امانت الهی باشد. در این زمینه روایات فراوانی در کتاب بصائر الدرجات نقل شده است. در روایتی حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن الله أحکم وأکرم وأجل وأعظم وأعدل من یحتج بحجة ثم یغیب عنهم شیئا من امورهم؛ (1)

به راستی خداوند حکیم تر، گرامی تر، بزرگوarter، عظیم تر و دادگتر از آن است که برای مردم به حجتی احتجاج کند آن گاه چیزی از امور آن ها را از آن حجت پنهان دارد.

در روایت دیگر امام صادق علیه السلام در پاسخ حسن بن سری کرخی فرمود:

أتری من جعله الله حجة علی خلقه یخفی علیه شیء من امورهم؟ (2)

آیا به نظر تو کسی را که خداوند برای آفریدگانش حجت قرار داد چیزی از امور آن ها را از او پنهان می دارد؟

آری ائمه علیهم السلام مظاهر رحمت و اسعه الهی و رحمانیت خدا می باشند و همه موجودات رعایای آن ها هستند و تمام فیوضات و نعمت های الهی باید از این راه به دست آنان برسد. در روایتی آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

ما من شیء ولا من آدمی ولا إنسی ولا جنی ولا ملک فی السماوات إلا ونحن الحجاج علیهم، وما خلق الله خلقا إلا وقد عرض ولایتنا واحتج بنا علیه، فمؤمن بنا وکافر جاحد، حتی السماوات والأرض و الجبال؛ (3)

هیچ چیز از جمله آدم، انسان، جن و ملک در آسمان ها نیست مگر این که ما5.

ص: 202

---

1- بصائر الدرجات: 142، حدیث 1، باب ما لا یحجب من الأئمة شیء....

2- همان: حدیث 2.

3- مستطرفات السرائر: 575.



حجت های خداوند بر آن ها هستیم و هیچ مخلوقی را خداوند خلق نکرده مگر این که ولایت ما را بر آنان عرض کرده و به واسطه ما بر آنان احتجاج کرده است. پس برخی به ما ایمان آورده و مؤمن شده (و برخی) کافر و منکر شده اند، حتی بر آسمان ها و زمین و کوه ها نیز این احتجاج را کرده است.

در روایاتی که از اهل بیت در دست داریم تأکید بسیاری به امر امانت شده است. در روایتی می فرمایند:

لا تغتروا بصلاتهم ولا بصيامهم فإن الرجل ربما لهج بالصلاة و الصوم حتى لو تركه استوحش ولكن

اختبروهم عند صدق الحديث وأداء الأمانة؛(1)

فرب نماز و روزه افراد را نخورید؛ چرا که گاهی انسان به نماز و روزه عادت می کند که اگر آن را ترك کند به وحشت می افتد؛ بلکه افراد را با راستی در گفتار و ادای امانت بیازمایید.

عبارت خیلی بلند است. می فرماید:

إن الله عزوجل لم يبعث نبيا إلا بصدق الحديث وأداء الأمانة إلى البر و الفاجر؛(2)

به راستی که خداوند متعال هیچ پیامبری را جز به راستی در گفتار و ادای امانت به نیکوکار و بدکار نفرستاده است.

این موضوع به پیامبران اختصاص ندارد و ائمه علیهم السلام نیز چنین هستند.

جالب است که ما علماء اهل تسنن را در موارد بسیاری امتحان کرده ایم، آن گاه که به کتاب های آنان مراجعه می کنیم یا با آنان در موردی بحث می شود، از بزرگان سابقین تا علمای امروزی، در نقل کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله امانت دار نیستند و حقایق قضایا را کتمان می کنند یا به طور دقیق روایت نمی کنند. آری، نماز می خوانند، 1.

ص: 203

1- الكافي: 2.104، حدیث 2

2- همان: حدیث 1.

روزه می گیرند، ولی امانت دار نیستند.

در روایت دیگری آمده است که راوی به امام صادق علیه السلام عرضه می دارد: پدرم به شما سلام می رساند.

حضرتش فرمود:

عليك وعليه السلام، إذا أتيت عبد الله فاقراءه السلام وقل له: إن جعفر بن محمد يقول لك: انظر ما بلغ به على عند رسول الله فالزمه؛

بر تو و بر او سلام باد. هر گاه نزد او رفتی سلام مرا ابلاغ کن و بگو: جعفر بن محمد می گوید: بنگر امیر مؤمنان علی علیه السلام چگونه به این مقام نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید و چه ویژگی داشت؛ به آن بچسب و ملتزم باش.

آن گاه حضرتش ادامه می دهد:

فإن عليا إنما بلغ ما بلغ به عند رسول الله بصدق الحديث وأداء الأمانة؛<sup>(1)</sup>

به راستی حضرت علی علیه السلام با راستی در گفتار و ادای امانت به آن مقام والا در پیش گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دست یافت. و هر کس در نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به مقامی نایل شده، به یقین آن مقام را در نزد خداوند متعال دارا است که در این جهت میان خدا و رسول فرقی نیست.

تا این جا به طور اجمال معلوم شد:

1. امانت گذاشته نزد ائمه همه هستی است.
  2. همه فیوضات به خلائق به توسط آن ها است.
  3. جز رسول خدا و اهل بیت کسی شایستگی این مقام را ندارد، زیرا در اسلام احدی جز آنان معصوم نیست و صفات و حالاتشان اختصاص به آن ها دارد.
- و از این جا معلوم می شود که آنان دارای ولایت تکوینی و بین خدا<sup>5</sup>.

ص: 204

1- همان: حدیث 5.

و آفریدگانش واسطه فیض هستند. آنان

هم چنین دارای ولایت تشریحی هستند که در روایت آمده است:

فهم یحلون ما یشاؤون و یحرمون ما یشاؤون ولن یشاؤوا إلا أن یشاء الله تبارک و تعالی؛ (1)

پس آنان هر آن چه را که خواهند حلال کنند و هر آن چه را خواهند حرام؛ ولی هرگز چیزی را نمی خواهند مگر آن چه را که خداوند تبارک و تعالی بخواهد.

پس هم تکوین و هم تشریح نزد ائمه علیهم السلام است.

### خلاصه دودمان پیامبران

وسلالة النبیین؛

و(سلام بر شما) ای خلاصه دودمان پیامبران.

ائمه علیهم السلام چکیده و خلاصه پیامبران هستند. درباره واژه «سالاه» در مجمع البحرین آمده است:

السالاه: الخلاصة، لأنها تسل من الكدر ویکنى بها عن النطفة أو ما ينسل من الشىء القليل... و سالاه

الوصیین: أولادهم؛ (2)

سالاه به معنای چکیده و بیرون کشیده شده از ناخالصی است... و منظور از سالاه اوصیا، فرزندان آن هاست.

پس از بیان معنای این واژه ذکر چند نکته در توضیح این عبارت ضروری است:

نکته نخست: در مورد حقیقت روح در مواردی از جمله در بحث معاد سخن به میان آمده که حقیقت هر انسانی به

نفس اوست؛ یعنی همان که در فارسی از آن به «من» تعبیر می کنند و می گویند: دست من، سر من و پای من.

ص: 205

1- الکافی: 1.441، حدیث 5.

2- مجمع البحرین: 2.403.

و در جای خود در علم فلسفه، در مسائل اعتقادی و کلامی مطرح می شود که بین روح و بدن چه نسبتی است؟ بی گمان، بدن در خدمت روح است، روح انسانی بدن را در مقاصد و اهدافش استخدام می کند؛ ولی از آن جا که بدن نیز در انجام عبادت ها، معصیت ها، خوبی ها و بدی ها با نفس شریک است، بایستی در روز معاد هم بدن باز گردد؛ چرا که روز حساب رسی و پاداش و عقاب است. این بحث در معاد جسمانی مطرح شده است.

کوتاه سخن این که اگر حقیقت انسان روح باشد، وجود ائمه علیهم السلام بر وجود پیامبران پیشی گرفته است، گرچه آنان از سلاله پیامبران هستند.

نکته دوم: پیش تر گذشت که نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیش از نبوت پیامبران دیگر بوده است. در این باره احادیثی معتبر داریم، و بر این اساس علما گفته اند که آمدن پیامبران سلف و اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جهان هستی مقدمه آمدن آن حضرت بوده است.

چنان که بیان شد، در هر عالم و جهانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود داشته، امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام نیز بوده اند و از آن حضرت جدا نبوده اند.

به رغم احترامی که برای همه پیامبران به ویژه اجداد گرامی پیامبر اکرم باید گزارد، اشرفیت و افضلیت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از آن ها، با این که «سلالة النبیین» هستند، منافات ندارد.

نکته سوم: با توجه به مقتضای حدیث نور که همه فرق اسلامی روایت نموده و همه مسلمانان درباره صحت آن اتفاق دارند که در آینده در این مورد سخن خواهیم گفت اجداد رسول خدا صلی الله علیه و آله بی تردید صاحبان مقاماتی بزرگ بوده اند. اینان وسیله ای برای آمدن آن حضرت به این جهان بوده اند و همین طور مادرانشان. اما ظرف یا وسیله بودن صلب یا رحم برای آمدن پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام به این

جهان هستی هرگز دلیل افضلیت آن‌ها از پیامبر اکرم و ائمه اطهار نمی‌تواند باشد.

نکته چهارم: گاهی فرزندی به مراتب از پدرش افضل است. پس خود فرزند بودن به تنهایی دلیل مفضولیت نسبت به پدر و یا پدر بودن دلیل بر افضلیت او نسبت به فرزند نیست.

این موضوع در خصوص پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امری ضروری است که آن حضرت به طور اطلاق از همه پیامبران، آبا و اجداد خود، و از همه خلائق اشرف و برتر بوده است.

وقتی این مطلب در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شود، گرچه از سلاله آن‌هاست، در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز تمام خواهد بود.

البته در بحث‌های خود بیان کرده ایم که به مقتضای آیه مباحله امیر مؤمنان علی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در همه فضایل، کمالات و مناقب جز نبوت، مساوات و برابری دارند.

از طرفی بنا بر حدیث تشبیه (1) که توضیحش خواهد آمد، امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار مجمع فضایل، مناقب و کمالاتی بوده‌اند که در بین انبیا پراکنده بوده است. از این رو این که ائمه علیهم السلام «سلالة النبیین» هستند، هرگز با افضلیت پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام از پیامبران منافاتی ندارد.

مطلب مهم این که افرادی که با امیر مؤمنان علی مقابله و معارضه کرده‌اند و کسانی که در هر زمانی در مقابل اهل بیت علیهم السلام علم شده‌اند، نه تنها از سلاله پیامبران نبوده‌اند؛ بلکه خود، آبا و اجدادشان آلوده بوده‌اند.

بنابراین سلاله پیامبران فقط به اهل بیت علیهم السلام نسبت داده می‌شود و این ازت.

ص: 207

---

1- گفتنی است که این حدیث در کتاب‌های شیعه و سنی نقل شده است. ما نیز در این زمینه پژوهشی داریم که در جلد نوزدهم نفعات الازهار چاپ شده است که به فارسی نیز ترجمه شده است.

فضایل بلکه خصایص آنان به شمار می رود و موجب برتری آنان در مسائل امامت، ولایت و شایستگی برای پیروی و اقتدا به آنان است.

## زیدگان فرستادگان

وصفوة المرسلین؛

و(سلام بر شما) ای برگزیده فرستادگان.

ائمه علیهم السلام برگزیدگان پیامبران هستند. واژه «صفوة» با فتح، کسر و ضم حرف «ص» خوانده می شود.

«صفوة» از نظر لغوی به معنای خلاصه و زبده است. برای مثال: چون از چیزی مثل روغن و حبوبات، آشغال ها و سایر اشیا اجنبی را جدا می کنند و دور می ریزند به آن زبده و خالص می گویند.

اهل بیت علیهم السلام زبده و خلاصه مرسلین هستند؛ یعنی اگر بخواهیم کمالات، حالات، صفات، مقامات، فضایل و مناقب انبیای مرسل را در یک جا گرد آوریم، آن جا ائمه علیهم السلام هستند.

به عبارت دیگر، همه شئون آن ها در ائمه علیهم السلام جمع و خلاصه است، نه فقط چنین است؛ بلکه آن چه در ائمه وجود دارد، در اعلا مرتبه آن صفات و حالات است.

به نظر می رسد اضافه واژه «صفوه» به واژه «مرسلین» اشاره به نکته ای باشد که همان گونه که پیامبران مرسل موظف و مکلف بوده اند و رسالت داشته اند که مردم را به آن حالات، صفات و جهات معنوی فراخوانند، چنین رسالتی پس از آنان به عهده ائمه اطهار گذاشته شده است. بنابراین ائمه علیهم السلام هم دارای حالات انبیای مرسلند و هم دارای رسالت آنان.

این که ائمه علیهم السلام «سالاة النبیین» و «صفوة المرسلین» هستند، واقعیتی است

که هم، زندگی آنان حکایت از این جهت دارد و هم احادیث نبوی به ویژه روایات اهل سنت، و با عنایت به این که ائمه علیهم السلام در همه عوالم و حالات همراه رسول الله صلی الله علیه وآله بوده اند.

اینک يك حدیث در این باره می آوریم و در بحث های دیگر، شماری دیگر از این احادیث خواهد آمد. حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله می فرمایند:

إن الله خلق الخلق، فجعلني من خير فرقههم وخير الفريقين، ثم خير القبائل، فجعلني من خير القبيلة، ثم خير السبوت فجعلني من خير بيوتهم. فأنا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا؛ (1)

همانا خداوند مخلوق را آفرید، آن گاه مرا از بهترین فرقه های آنان قرار داد و پس از آن بهترین قبایل را انتخاب کرد و مرا از بهترین قبیله ها قرار داد، سپس بهترین خانه ها را انتخاب کرد و مرا از بهترین خانه ها برگزید؛ از این رو من بهترین اشخاص و خاندان من برترین خاندان هستم.

## عترت پیامبر

### اشاره

وعتره خيرة رب العالمين ؛

و(سلام بر شما) ای عترت برگزیده پروردگار جهانیان.

ائمه علیهم السلام عترت برگزیده پروردگار جهانیان هستند. واژه «عترت» اشاره به حدیث ثقلین دارد که ائمه علیهم السلام عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. پیامبر خدا فرمود:

يا أيها الناس! إنني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي

وأنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض...؛ (2)

ص: 209

1- سنن ترمذی: 5.243.

2- ر.ك: نفحات الازهار: 2.274.

ای مردم! من پس از خود برای شما دو چیز گران بهایی باقی می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

مادامی که به آن ها تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد. آن دو از من جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند....

در نقل دیگری آمده است که حضرتش فرمود:

ألا وإنی سائلکم کیف خلفتمونی فی کتاب الله وأهل بیتی؛ (1)

هان که من از شما خواهم پرسید که چگونه پس از من با آنان رفتار کردید؟

حدیث ثقلین با عبارات و متون گوناگونی نقل شده و از بهترین دلیل های امامت بلافصل اهل بیت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

البته حدیث ثقلین از دیرزمان هم از نظر سندی و هم از نظر دلالت بررسی شده و از آن جا که این حدیث از محکم ترین دلیل های امامت اهل بیت علیهم السلام است، ناگزیر مخالفان نیز به آن اهمیت داده اند و کوشیده اند استدلال به آن را خدشه دار کنند.

### واژه عترت

برخی از اهل تسنن به استدلال به حدیث مذکور از جهت معنای «عترت» خدشه می کنند. آنان می گویند: واژه «عترت» به معنای اقربا و خویشان است. در این صورت، حدیث به ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد و مطلق خویشان پیامبر اکرم را در بر می گیرد. بنابراین، پیامبر به تمسک به همه اقربا امر فرموده اند. از طرفی چون همه آن ها معصوم نیستند، پس این حدیث بیان گر عصمت نخواهد بود.

این اشکال در کتاب های کلامی و مباحث امامت درباره این حدیث گفته شده است. (2)

ص: 210

1- همان: 1.455.

2- ر.ک: بحار الانوار: 72.117.



یکی از مباحثی که درباره حدیث ثقلین در کتاب نفحات الأزهار مطرح شده، همین مسئله است که در آن جا به تفصیل پاسخ داده شده است. (1) چکیده تحقیق را در چند محور می توان بیان کرد:

1. بررسی کلمه «عترت» از نظر لغوی؛ این واژه در لغت عرب به چه معناست؟ لغویان اهل تسنن در این مورد چه می گویند؟

جوهری در کتاب صحاح می نویسد: عترۃ الرجل: نسله ورهطه الادنون. (2)

ابن سیده در کتاب المنخصص می نویسد: عترۃ الرجل وأسرته وفصیلته ورهطه الأدنون. (3)

ابن اثیر در کتاب النهایه پس از نقل حدیث ثقلین می گوید: مراد از عترت اخص اقارب پیامبر صلی الله علیه وآله است. (4)

ابن منظور نیز پس از نقل حدیث ثقلین (5) در واژه «ثقل» در کتاب لسان العرب می نویسد:

قال ابن الأعرابی: العترۃ: ولد الرجل وذریته وعقبه من صلبه، قال: فعترة النبی صلی الله علیه وآله ولد

فاطمة البتول علیها السلام؛ (6)

ابن اعرابی گوید: منظور از عترت فرزندان و نسل انسان هستند... پس عترت پیامبر صلی الله علیه وآله فرزندان فاطمه بتول علیها السلام است.

ص: 211

1- ر.ک: همان: 2.337.

2- صحاح اللغة: 2.735.

3- لسان العرب: 4.538.

4- النهایة فی غریب الحدیث: 3.177.

5- قرائت لفظ «ثقلین» به فتح ثاء و قاف و به کسر ثاء و سکون قاف صحیح و اولی بهتر است.

6-.. لسان العرب: 4.538.

ملاحظه می کنید که معنای واژه «عترت» با چه تعبیر زیبایی بیان شده است؟ آیا بهتر از این تعبیر می خواهند؟ فیروزآبادی نیز در قاموس المیط می نویسد: العترۃ بالكسر... نسل الرجل ورهطه وعشیرته الأدنون. (1)

این مطالب را زبیدی نیز در تاج العروس آورده و نظر فیروزآبادی را تأیید کرده که منظور از عترت اخص اقارب است و همین سخن ابن اعرابی است. (2)

با توجه به آن چه بیان شد، مراد از «عترت» مطلق اقارب و خویشاوندان نیست، افزون بر این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین «عترت» را به اهل بیت تخصیص داده اند و فرموده اند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛ (3)

همانا من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

از طرفی، در جای خود ثابت شده که اهل بیت در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله فقط امیر مؤمنان علی، فاطمه و حسنین علیهم السلام هستند و کسی جز این ها نیست. پیامبر اکرم نیز در رأس اهل بیت است.

2. استفاده از قراین: قراین داخلی حدیث بر فهم مدلول آن و تشخیص مفهوم «عترت» کمک می نماید، و هر يك از آن ها در استدلال نقش دارد:

قرینه یکم: این حدیث بیان گر وجوب تمسک به عترت اهل بیت علیهم السلام است.

ما بارها در مباحث خود بیان کرده ایم که «امر مطلق» بالتمسک والاتباع والاخذ3.

ص: 212

---

1- قاموس المیط: 2.84.

2- تاج العروس: 7.186.

3- ذخائر العقبی: 16، المعجم الاوسط: 4.33.

امکان ندارد که بی قید و شرط امر کنند که از کسی اطاعت و اقتدا شود در حالی که او معصوم نباشد، چنین چیز محال و غیر ممکن است. بنابراین، خود امر به طور مطلق به تمسک که در حدیث آمده، کاشف از عصمت عترت است.

از سوی دیگر، به یقین برای کسی جز امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام ادعای عصمت نشده، تا چه برسد به بحث از ثبوت این ادعا و عدم ثبوت آن. از این رو ناگزیر این حدیث با ائمه علیهم السلام انطباق می کند و به غیر ائمه معصومین اصلاً ربطی ندارد.

قرینه دوم: این حدیث بیان گر اعلمیت عترت است؛ چون افزون بر این که در این حدیث عترت به قرآن مجید مقترن شده و مساوات بین آن ها واقع شده، در عبارتی از حدیث آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

فلا تقدموهم فتهلكوا ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم؛<sup>(1)</sup>

بر آنان مقدم نشوید که هلاک می شوید و به آنان چیزی تعلیم ندهید؛ چرا که آنان از شما عالم ترند.

در متن دیگری آمده است: فلا تتقدموهم فتهلكوا.<sup>(2)</sup>

این الفاظ با سندهای متعدد در کتاب های بزرگان و متقدمان از محدثان اهل تسنن نیز آمده که نسبت به عترت، هم فعل امر به کار رفته است و هم فعل نهی. بنابراین منظور از عترت، اقارب و خویشانی است که اعلم هستند، نه مطلق اقارب و بدین وسیله، حدیث ثقلین در ائمه علیهم السلام تعیین پیدا می کند.

3. قرائن خارجی: و آن احادیث فراوانی است که از امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام<sup>0</sup>.

ص: 213

1- ر.ك: مناقب الامام امير المؤمنين عليه السلام: 2.376، حدیث 849.

2- ر.ك: كمال الدين: 278، غاية المرام: 2.310.

نقل شده که تصریح دارند که منظور از عترت ما هستیم.

افزون بر این، اقرار بزرگان از لغویان را بر این معنا بیان کردیم، و در این زمینه محدثان و شارحان حدیث نیز سخن به میان آورده اند.

البته پژوهندگان و محققان بایستی همواره سعی کنند که در مباحث علمی با اهل سنت به آن چه در متون کتاب های آنان آمده اکتفا نکنند؛ بلکه به شروح و حواشی بسیار بنگرند؛ چرا که به مرور زمان انصاف علمایشان بیشتر شده است؛ به این معنا که هر چه از زمان صدر اسلام دورتر می شویم، حقایق در گفتارهایشان بیشتر ظاهر شده است. مطالبی در شروح صحیح بخاری وجود دارد که در صحیح بخاری نیست، و علمای متأخر در شروح المشكاة، الجامع الصغير، شفا، صحاح سته و حواشی آن ها و نیز در مسانید به مواردی اشاره کرده اند که متقدمان در کتمان آن ها کوشیده اند.

حکیم ترمذی با همه تعصبش در کتابی که به نام نوادر الاصول دارد در ذیل حدیث یاد شده می نویسد:

فقول رسول الله صلى الله عليه وآله: ص لن يفترقا حتى يردا على الحوض... واقع على الأئمة منهم

السادة لا على غيرهم؛ (1)

گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که می فرماید: «آن دو هرگز از هم جدا نخواهد شد تا کنار حوض کوثر نزد من آیند...» منطبق بر ائمه سادات است نه دیگران.

ابن حجر مکی در الصواعق المرفقه می نویسد:

فأهل البيت منهم أولى منهم بذلك لأنهم امتازوا عنهم بخصوصيات لا يشاركهم فيه بقية قریش... ثم أحق من يتمسك به منهم إمامهم وعالمهم على بن أبي طالب كرم الله وجهه... وكذلك خصه صلى الله عليه

وآله بما مر يوم غدیر خم؛ (2)

ص: 214

1- نوادر الاصول: 69، به نقل از نفحات الأزهار: 2.341.

2- الصواعق المرفقه: 2.442 443.

پس اهل بیت بر این امر از دیگر قریش شایسته ترند؛ چرا که آنان دارای ویژگی‌هایی هستند که بقیه قریش دارای آن‌ها نیستند... آن‌گاه شایسته‌ترین فرد بر این امر پیشوا و دانشمند آنان علی بن ابی طالب است که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به این امر اختصاص داد.

ملا علی قاری در این زمینه می‌نویسد:

الأظهر هو أن أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته؛ (1)

به نظر می‌رسد که بیشتر اوقات اهل بیت، از صاحب خانه و احوال او آگاه‌ترند. پس منظور از اهل بیت عالمان آن‌هاست که از سیره و روش پیامبر اکرم آگاهی دارند.

تا آن‌جا که گوید:

وبهذا يصلح أن يكون مقابلاً لكتاب الله تعالى؛ (2)

و با این بیان اهل بیت شایستگی می‌یابند که مساوی با کتاب خدای متعال قرار گیرند.

عبدالحق دهلوی نیز در این مورد اظهار نظر کرده است. وی در اشعة اللمعات فی شرح المشكاة می‌نویسد:

مراده هنا من العترة أخص عشيرته وأقاربه أي أولاده وذريته؛ (3)

منظور پیامبر صلی الله علیه و آله در این‌جا از عترت، خویشان و عشیره خاص ایشان یعنی فرزندان و ذریه اوست. 2.

ص: 215

---

1- المرقاة فی شرح المشكاة: 5.139.

2- همان: 5.600، به نقل از تشیید المراجعات: 1.128.

3- اشعة اللمعات فی شرح المشكاة: 4.681، به نقل از تشیید المراجعات: 1.112.

مناوی در شرح الجامع الصغیر می نویسد:

وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا؛(1)

اهل بیت همان اصحاب کساء هستند که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان زدود و آنان را پاک و پاکیزه ساخت.

آن چه بیان شد، نظریه ها و گفتارهای شارحان حدیث ثقلین در مورد واژه «عترت» بود که روشن شد مراد از «عترت» اقربا نیستند.

البته دلیل ما در اعتقادات کتاب و سنت است و هر گاه به کلمات علما مراجعه می کنیم منظور اثبات صحت استدلالمان می باشد، وگرنه نباید در بحث به اقوال مجرد از دلیل تکیه کرد؛ چرا که اقوال اشخاص حجت نیستند و تا به قول فردی استدلال کنید در مقابل او، قول فرد دیگری می آورند که با آن تعارض دارد.

اساسا قول کسی، دلیل نیست، ولیکن علما به آن چه می گوئیم اقرار کرده اند و ما از گفتار آنان استفاده کردیم.

شخصی مانند مناوی از بزرگان از علمای اهل تسنن است چنین اقرار می کند: ص وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. (2)

پیش تر گذشت که در مناظره با یکی از بزرگان وهابی ها در مکه، امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آیه ولایت ثابت کردم. وقتی خوب به استدلال گوش فرا داد، گفت: بر شما يك اشكال وارد است.

گفتم: کدام اشکال؟

گفت: اگر واژه ص اینمار بیان گر حصر است، فقط امامت امیر مؤمنان را ثابت می کند، امامت یازده امام دیگران چگونه ثابت می شود؟

گفتم: چون ص اینمار بر حصر دلالت می کند، پس اطاعت ابوبکر نفی شده، وظیفهن.

ص: 216

---

1- فیض القدر: 3.19.

2- همان.

شما دفاع از امامت ابوبکر است، من بر امامت دیگر ائمه علیهم السلام دلیل دارم و آن را ثابت می نمایم.

بنابراین، از حدیث ثقلین عصمت و اعلمیت اهل بیت علیهم السلام ثابت می شود.

اما ابن تیمیه وقتی درباره ابن عباس سخن می گوید شاگردی او را نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منکر می شود، تا این که گویا او را در ردیف آن حضرت قلمداد می کند، و بنابراین ناگزیر ابن عباس از امام باقر و امام صادق علیهما السلام افضل می شود. (1)

اما منظور از عترت اخص اقارب است، و این عنوان شامل ابن عباس نخواهد بود، و بر فرض کسی ادعا کند که

ابن عباس را نیز در بر می گیرد؛ می بینیم خود ابن عباس اقرار می کند که هر چه دارد از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام است. (2)

افزون بر این هرگز کسی برای ابن عباس ادعای عصمت نکرده است. فقط ابن تیمیه گوید: ابن عباس از بزرگان علمای اهل بیت است و یا می گوید: ص من أعلمهم ر یا ص أعلمهم بالقرآن ر و تعابیر دیگر.

یکی از روش های متعصبین آن ها بزرگ کردن فردی از داخل است تا به خیال خود بزرگان را کوچک نمایند.

از معاصران ما که در حوزه او را به عنوان مفسر معرفی می کنند، وقتی به او گفتیم: چرا این قدر از عکرمه دفاع می کنی؟

پاسخ داد: می خواهم حرمت عبدالله بن عباس حفظ شود (!) اگر عکرمه را از دست بدهیم، ابن عباس را نیز از دست خواهیم داد، چون شاگرد و راوی انظار اوست. 0.

ص: 217

---

1- منهاج السنه: 8.42.

2- فیض القدر: 4.470.

در پاسخ او گفتیم:

1. اگر عکرمه را از دست بدهیم، ابن عباس را از دست نخواهیم داد؛
2. اگر ابن عباس را هم از دست بدهیم، هیچ مصیبتی بر ما وارد نخواهد شد؛
3. اگر شما می خواهید حرمت ابن عباس را حفظ کنید، سعید بن جبیر را ترویج کنید. او را توثیق و تقویت کنید، نه عکرمه خارجی را.

### واژه «خیره»

اکنون پس از روشن شدن حقیقت «عترت» به واژه «خیره» می پردازیم. مفهوم این واژه چیست و چرا فرمود:

ص عتره خیره رب العالمین ر؟

چرا فرمود: «عتره رسول الله» و «عتره محمد»؟

حتما نکته دارد؛ چرا که شخص بزرگ حکیمانه سخن می گوید، انتخاب واژگانش حساب دارد.

ائمه عترت چه کسی هستند؟ پیامبر اکرم کیست؟

پیامبر اکرم ص خیره رب العالمین ر است.

واژه «خیره» در لغت عرب به معنای «اصطفاء»؛ یعنی جدا کردن و انتخاب نمودن آمده است؛ (1) پس رسول الله صلی الله علیه وآله برگزیده همه خلایق از سوی خداوند متعال است؛ در احادیث شیعه و سنی بیان شده که خداوند متعال نخست خلقی آفرید، بعد عده ای را از این خلق برگزید، آن گاه گروهی را از میان آن ها انتخاب کرد، باز عده دیگر را از این عده و همین طور عده ای دیگر.

این حدیث به طرق صحیح بسیار عجیبی نقل شده است. در صحیح مسلم آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: 218

---

1- .مجمع البحرین: 1.718؛ «الاختیار: الاصفاء».



إن الله عزوجل اصطفى كنانة من ولد إسماعيل واصطفى قريشا من كنانة واصطفى من قريش بني هاشم

واصطفاني من بني هاشم؛(1)

به راستی که خداوند متعال از فرزندان اسماعیل کنانه را برگزید و قریش را از فرزندان کنانه انتخاب کرد و از بین قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از فرزندان هاشم برگزید.

این همان معنای «خیره» است که در کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز آمده است.

اکنون طبق روشی که قبلا گفتیم، به سراغ شروح می رویم. نووی در شرح صحیح مسلم می نویسد:

قوله صلی الله علیه وآله: ص إن الله اصطفى كنانة ر استدل به أصحابنا علی أن غیر قریش من العرب لیس بكفء لهم ولا غیر بنی هاشم كفء لهم إلا بنی المطلب؛(2)

با توجه به این گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله که «خدای تعالی کنانه را برگزید» اصحاب ما استدلال کرده اند که غیر قریش از عرب همتای آن ها نیستند و غیر بنی هاشم نیز جز فرزندان عبدالمطلب با آنان همتا نیستند.

به نظر می رسد که عبارت نووی تشویش دارد که در ادامه می نویسد: فإنهم هم و بنو هاشم شیء واحد كما

صرح به فی الحدیث الصحیح.(3)

در این باره حدیث دیگری را ترمذی روایت می کند که آن حضرت فرمود:

إن الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل واصطفى من ولد إسماعيل بنی كنانة واصطفى من بنی كنانة قريشا واصطفى من قريش بنی هاشم واصطفاني من بني هاشم؛(4)

ص: 219

1- صحیح مسلم: 7.58.

2- شرح صحیح مسلم، نووی: 15.36.

3- همان.

4- سنن ترمذی: 5.243، حدیث 3684.

به راستی خداوند از فرزندان ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از فرزندان اسماعیل، کنانه را برگزید و از فرزندان کنانه، قریش را انتخاب کرد و از میان قریش، بنی هاشم را برگزید و مرا از فرزندان هاشم برگزید.

ترمذی در ذیل این حدیث گوید:

هذا حدیث حسن صحیح؛

این حدیث، معتبر و صحیح است.

در حدیثی دیگر حضرتش فرمود:

إن الله خلق الخلق فجعلني من خير فرقههم وخير الفريقين، ثم خير القبائل فجعلني من خير القبيلة، ثم خير البيوت، فجعلني من خير بيوتهم، فأنا خيرهم نفسا وخيرهم بيتا؛<sup>(1)</sup>

همانا خداوند خلقی را آفرید و مرا از بهترین گروه ها و قبیله ها و برترین خاندان ها قرار داد. پس من، بهترین فرد از جهت شخصیت و از برترین خاندان هستم.

در این زمینه واقدی گفت و گوی عمرو بن عاص را با فردی به نام فلسطین<sup>(2)</sup> این گونه بیان کرده است:

إن الله تعالى اختار لبنينا خير أنساب من لدن آدم إلى أن أخرج من صلب أبيه عبدالله، فجعل خير الناس من ولد إسماعيل، فتكلم بالعربية وتكلم اسحاق على لسان أبيه، فولد إسماعيل العرب ثم جعل خير الناس كنانة، ثم جعل خير العرب قریشا وخير قریش بنی هاشم، ثم جعل خير بنی هاشم بنی عبدالمطلب ثم خير

بنی عبدالمطلب نبینا محمد صلی الله علیه، فبعثه رسولا واتخذہ نبیا وأهبط علیه جبریل بالوحي وقال له:

طفت.

ص: 220

---

1- همان: حدیث 3685.

2- در کتاب فتوح الشام چاپ بیروت، نشر دار الجیل «فلسطین» آمده است؛ ولی در نفعات الازهار به نقل از فتوح الشام «قسطنطین» ذکر شده است.

خدای متعال بهترین نسب ها را از زمان حضرت آدم تا زمانی که از صلب پدر بزرگوارشان حضرت عبدالله خارج شدند را انتخاب کرد. پس بهترین مردم را از فرزندان اسماعیل قرار داد. اسماعیل به زبان عربی تکلم می نمود و اسحاق به زبان پدرش حضرت ابراهیم؛ از این رو عرب از اسماعیل زاده شدند؛ سپس خداوند کنانه را بهترین مردم قرار داد و زان پس قریش را بهترین عرب قرار داد و بنی هاشم را بهترین قبیله قریش؛ سپس بنی عبدالمطلب را بهترین بنی هاشم و بهترین از عبدالمطلب را محمد صلی الله علیه وآله قرار داد؛ پس از آن وی را به عنوان رسول مبعوث کرد و او را نبی قرار داد و جبرئیل را برای آوردن وحی برای او فرستاد و به او فرمود: اگر در مشرق ها و مغرب های زمین بگردی بهتر از تو کسی را نمی یابی.

در روایت دیگری که سندش به امیر مؤمنان علی علیه السلام منتهی می شود آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

قسم الله الأَرْض نصفین فجعلنی فی خیرهما، ثم قسم النصف علی ثلاثة فکنت فی خیر ثلث منها، ثم اختار العرب من الناس، ثم اختار قریشا من العرب، ثم اختار بنی هاشم من قریش، ثم اختار بنی عبدالمطلب من بنی هاشم ثم اختارنی من بنی عبدالمطلب؛

خداوند زمین را به دو بخش تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد. آن گاه همان نیمه را به سه قسمت تقسیم کرد و مرا در بهترین بخش آن قرار داد، سپس عرب را از مردم برگزید، آن گاه قریش را از بین عرب انتخاب کرد، سپس بنی هاشم را از قریش برگزید، آن گاه فرزندان عبدالمطلب را از بنی هاشم انتخاب کرد، سپس مرا از فرزندان عبدالمطلب برگزید. 7.

ص: 221

تا آن جا که در روایت دیگر می فرماید:

فأنا من خيار إلى خيار؛(1)

پس من برگزیده از برگزیدگانم.

آری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مرحله به مرحله در عالم گزینش شده و جهان هستی در رسول الله صلی الله علیه وآله خلاصه شده است؛ چرا که انسان اشرف خلایق است. آن جا که قرآن می فرماید:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)؛(2)

و ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

پس خداوند متعال بنی آدم را با طی این مراحل به مرور برگزید، تا آن جا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فأنا من خيار إلى خيار.

من برگزیده از برگزیدگانم.

### معنای رب

اکنون پس از روشن شدن دو واژه مهم «عترت» و «خیره» به بررسی واژه «رب» می پردازیم.

واژه «رب» از نظر لغوی به معنای پرورش دهنده است. راغب اصفهانی می گوید: الرب فی الأصل التریبة و هو

إنشاء الشيء حالا فحالا إلى حد التمام.(3)

ص: 222

---

1- الدر المنثور: 3.295، مجمع الزوائد: 8.215، المستدرک علی الصحیحین: 4.73، کتر العمال: 12.43، حدیث 33918، نفحات الازهار: 5.317، باختلاف در الفاظ.

2- سوره اسراء (17): آیه 70.

3- المفردات فی غریب القرآن: 44.

بنابراین واژه «رب» در زبان فارسی چنین می شود: کسی که به کمال رساندن چیزی را به گونه ای که مناسب اوست به عهده گیرد، رب گویند.

برای نمونه کمال يك شاخه گل به این است که برگ هایش همواره سبز باشد، رشد کند و گل های کامل و

زیبایی به ثمر نشیند.

از طرفی پرورش دهنده گل همواره مراقب است که چه قدر آب دهد، کی آب دهد، در تاریکی، در روشنایی، برابر آفتاب، در سایه، چگونه کود دهد، چگونه خاکش را عوض کند، چنین فردی پرورش دهنده گل است که آن را تا سرحد کمال پرورش می دهد که به رشد برسد و ثمر دهد.

این واژه درباره حیوانات نیز به کار می رود، مثل «رب الإبل؛ پرورش دهنده شتران»، که نگه دارنده و مواظبت کننده از شتر را گویند.

در زبان عرب نیز به زن خانه دار می گویند: «ربة البيت»؛ یعنی کسی که نظم و کارهای خانه و اهل خانه را به عهده می گیرد و به خوبی اداره می کند و پیش می برد.

خداوند متعال که رب و پرورش دهنده همه خلایق است پیامبر اکرم را با عنایت خاصی پرورش داده است آن گاه همه موجوداتی که نیاز به تربیت دارند، به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تربیت می شوند چنان که خداوند متعال خورشید را آفریده که همه موجودات به آن نیاز دارند و هر موجودی به اندازه استعدادش از نور آن استفاده می کند و رشد می یابد.

بنابراین، مربی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خود خداوند متعال است که آن حضرت می فرماید:

أدبني ربي فأحسن تأديبي؛<sup>(1)</sup>

پروردگار من مرا تربیت و پرورش کرد و نیکو پرورشم داد.0.

ص: 223

---

1- بحار الانوار: 16.210 و 68.382، الجامع الصغير: 1.51، حدیث 310.

سلاطین در روزگاران کهن برای فرزندان خود مربی قرار می دادند تا آن حکیم بزرگ یا دانشمند اخلاقی فرزندشان را به رشد مناسب خود پرورش دهد؛ چرا که قرار بود ولی عهد بشود و صاحب تاج سلطنت گردد و باید بداند چگونه مدیریت کند، چگونگی برخورد با دوست، دشمن در حال صلح و جنگ را بداند و وظایف خود را بشناسد.

اکنون اگر اندکی در آداب و کمالات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فکر کنیم که خداوند متعال مربی اوست، می فهمیم وقتی مربی خداوند متعال و پرورش یافته پیامبر خدا صلی الله علیه وآله باشد، «خیرة رب العالمین» خواهد شد.

و نیز فهم روایات برای ما آسان می شود که فضیل بن یسار گوید:

ص سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول لبعض أصحاب قيس الماصر: إن الله عز وجل أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) ثم فوض إليه أمر الدين والامة ليسوس عباده فقال عز وجل: (ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا) وإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان مسددا موقفا مؤيدا بروح القدس لا يزل ولا يخطئ في شيء مما يسوس به الخلق فتأدب بأدب الله... (1)

بنابراین، وقتی کسی تربیت شده و برگزیده خداوند متعال گشت و عصاره وجود گردید، اگر احکام حلال و حرام از جانب خدا به آن بزرگوار تفویض شود بعید نخواهد بود؛ چرا که او از پیش به این امر مهیا شده و اهلیت این مقام را دارا شده است. در مثال پیشین گذشت که به سان فرزند پادشاهی است که از کودکی تربیت می کنند تا ولی عهد گردد؛ چرا که می خواهند مسئولیت پادشاهی را به او بسپارند.

با توجه به آن چه بیان شد، روشن می گردد که سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که سید و اشرف الخلائق

والأنبياء والمرسلین است چه معنایی دارد، آن جا که می فرماید: 4.

ص: 224

از این جاست که مقام امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز روشن می گردد، آن جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

علی منی بمرتلتی من ربی؛ (2)

علی نسبت به من به مترله من نسبت به پروردگار من است.

این همان معنای تربیت است که همه هستی به اسباب و اشکال گوناگون تربیت به هر معنایی که عنوان تربیت صدق کند مربا و تربیت یافته خداوند متعال هستند. (3)

و تربیت گاهی روحی است و گاهی جسمی. امروزه معلم ورزشی را مربی می گویند.

خداوند متعال «رب العالمین» است.

### منظور از عالمین

واژه «عالمین» جمع عالم است و منظور از عالم می تواند عالم ذر، دنیا، آخرت و یا عوالم دیگری نیز باشد. سخن در این است که خداوند متعال «رب العالمین» است و هر موجودی که در عالمی از این عوالم به تربیت نیاز داشته باشد، مربی او خداوند متعال است.

و ائمه عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چون خود آن حضرت تربیت شده خاص

ص: 225

1- تفسیر نور الثقلین: 5.392، بحار الانوار: 16.210، کتر العمال: 7.214.

2- ذخائر العقبی: 64، ریاض النضره: 2.163، المناقب: 297، سیرة الحلبیة: 3.391.

3- گفتنی است که واژه «تربیت» در زبان عربی با واژه فارسی آن از یک ریشه اند؛ ولی در تعبیر اندکی مسامحه وجود دارد؛ چرا که در فارسی می گویند: فلانی آدم با تربیتی است؛ یعنی خوش اخلاق است و این بخشی از تربیت است.

«رب العالمین» و برگزیده او که آن‌ها نیز به همان سان تربیت شده هستند، پس دارای تمام کمالات پیامبر اکرم و بعد از او مریبان خلائق می‌باشند.

و رحمة الله وبرکاته؛

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می‌شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحِمْتُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ). (1)6.

ص: 226

---

1- .سوره هود(11):آیه 76.



السلام علی ائمة الهدی ومصابیح الدجی واعلام التقی؛

سلام بر پیشوایان هدایت گر، چراغ های فروزان در تاریکی ها و نشانه های پرهیزکاری.

این سه عبارت از نظر معنا تقارب دارند.

امامان هدایت گر هستند، هم چنان که خدا هدایت گر است که (اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ (1)، رسول الله صلی الله علیه وآله هدایت گر است که (وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (2) «همانا تو به راه راست هدایت می کنی» و قرآن هدایت گر است که (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ)؛ (3) «به یقین این قرآن به راهی که استوارترین راه هاست هدایت می کند».

هدایت ائمه علیهم السلام همان هدایت خدا، رسول و قرآن است.

در مقابل ائمه هدی علیهم السلام، ائمه دیگری هستند که از این ها منقطع هستند؛ چرا که اگر امامی در طول ائمه ما علیهم السلام باشد، به سهم خود چون برآمده از نور اهل بیت علیهم السلام می باشد، امام است؛ ولی در مقابل آن ها کسانی هستند که ادعای

ص: 227

1- سوره حمد(1): آیه 5.

2- سوره شورا(42): آیه 52.

3- سوره اسراء(17): آیه 9.

امامت برای آن ها شده و یا به تعبیر قرآن امام هستند، اما امام ضلالت و گم راهی، پس دو نوع امام وجود دارد:

1. امام هدایت گر؛

2. امام ضلالت و گم راه کننده.

در کتاب کافی روایت شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إن الأئمة في كتاب الله عز وجل إمامان: قال الله تبارك وتعالى: (وَجَعَلْنَاهُمْ أئمةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) (1) لا بأمر الناس، يقدمون أمر الله قبل أمرهم وحكم الله قبل حكمهم، قال: (وَجَعَلْنَاهُمْ أئمةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ) (2)

يقدمون أمرهم قبل أمر الله وحكمهم قبل حكم الله، ويأخذون بأهوائهم خلاف ما في كتاب الله عز وجل؛ (3)

امامان و پیشوایان در قرآن دو گروهند: (گروه نخست) کسانی اند که خدای تعالی در قرآن درباره آنان می فرماید: «آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند». آنان به امر مردم هدایت نمی کنند؛ بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم داشته و حکم خدا را پیش از حکم مردم می دانند.

(و گروه دوم کسانی هستند که) خدای تعالی درباره آنان می فرماید: «آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش فرا می خوانند». اینان خواست مردم را بر خواست خدا مقدم داشته و حکم مردم را پیش از حکم خدا می دانند و بر طبق هوا و هوس خود؛ بر خلاف آن چه در قرآن آمده است رفتار می کنند».

امامان در قرآن بر دو گروهند: امامان هدایت گر و امامان گمراه کننده. این هدایت و یا ضلالت تشریحی است.

در مورد امامان هدایت گر دو آیه آمده است: 13

ص: 228

1- .سوره انبیاء(21):آیه 73.

2- .سوره قصص(28):آیه 41.

3- .الكافي:1، 216، حديث 2، الاختصاص:21، بحار الانوار:24، 156، حديث 13

1. خداوند متعال در سوره انبیاء می فرماید:

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ (1)

و آنان را پیشوایی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند.

2. و در سوره سجده می فرماید:

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا؛ (2)

و از آنان پیشوایی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.

در هر دو آیه عبارت (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) مشترك است. شاهد این است که هر دو در جعل (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا) مشتركند.

در مقابل امامان هدایت گر کسانی هستند که (يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ). این جا نیز جعل است. در آینده خواهد آمد که

این عالم، عالم تکلیف است و انسان فاعل مختار است و اینان دو گروه متصورند:

1. کسانی که با اختیار و به دست خود گم راه می شوند؛

2. کسانی که نه فقط گم راهند؛ بلکه به دست خود دیگران را نیز گم راه می کنند و باعث ضلالت دیگران

می شوند.

خداوند متعال به مقتضای قاعده لطف بایستی کسانی را امام و پیشوا قرار دهد که آن ها مقرب مردم و بندگان به سوی خداوند متعال باشند

و آنان را از معصیت حضرت احدیت و گم راهی باز دارند و به جهت همین جعل، خداوند متعال می فرماید: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)؛ (3) «به امر

ما (مردم را) هدایت می کردند.» 3.

ص: 229

1- سوره انبیاء (21): آیه 73.

2- سوره سجده (32): آیه 24.

3- همان و سوره انبیاء (21): آیه 73.

بزرگان می فرمایند: ما دو نوع هدایت داریم:

1. ارائه طریق و راهنمایی؛ در این نوع از هدایت، هدایت گر فقط راه را برای فرد نشان می دهد.

2. ایصال به مطلوب؛ در این هدایت افزون بر این که راهنما راه را به انسان نشان می دهد، دست او را نیز می گیرد و به مقصد می رساند.

برای نمونه اگر کسی راه حرم حضرت معصومه علیها السلام را از فردی بپرسد، او می تواند هم راه را به او نشان دهد و هم علاوه بر نشان دادن راه، دست او را بگیرد و به حرم برساند. در نوع نخست از هدایت احتمال دارد که آن فرد راه را گم کند و به مقصد نرسد.

انبیا و ائمه علیهم السلام در نوع نخست از هدایت با هم شریک هستند؛ از این رو در قرآن مجید خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فراوان آمده است که خداوند متعال می فرماید:

(إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ)؛ (1)

وظیفه تو فقط رساندن (پیام به مردم) است.

در مورد دیگری می فرماید:

(إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ)؛ (2)

تو فقط اندازگر و بیم دهنده ای.

این گونه هدایت همان نشان دادن راه و بازداشتن از ضلالت و گم راهی است؛ ولی ایصال به مطلوب نیست.

پیشوایان ما در این نوع هدایت با پیامبران الهی

ص: 230

---

1- سوره شوری (42): آیه 48.

2- سوره فاطر (35): آیه 23.

نشان دادن راه گونه ای از هدایت و راهنمایی است؛ چرا که اگر سکوت کند و راه را نشان ندهد، ناگزیر آن فرد متحیر خواهد ماند.

## برتری ائمه بر پیامبران

امامان ما از انبیای سلف جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حتی از پیامبران اولوالعزم افضل هستند. در این باره به تفصیل در پژوهش های خود سخن گفته ایم. این برتری به طور علمی و با اسلوبی برآمده از کتاب و سنت ثابت شده و در این راه از عقل هم می توان یاری گرفت که خود به بحث مستقلى نیاز دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الأنبياء والمرسلون على أربع طبقات... وقد كان إبراهيم عليه السلام نبيا وليس يمام حتى قال الله: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا)؛ (1)

پیامبران و فرستادگان چهار طبقه اند... و ابراهیم علیه السلام پیامبر بود و امام نبود تا این که خداوند فرمود: «همانا من تو را برای مردم امام و پیشوا قرار می دهم».

دست کم در خصوص حضرت ابراهیم امامت، مقام بالاتری از نبوت بوده است. اگر ابراهیم علیه السلام مقام هدایت را داشته که همان ارائه طریق باشد؛ وقتی به مقام امامت رسید، ناگزیر بایستی هدایتش يك درجه بالاتر برود که گفتیم ایصال به مطلوب بالاتر است. پس ایصال به مطلوب از شئون امامت می شود. با توجه به مقدماتی که بیان شد، هر که مأموم چنین امامی شود، به برکت امام علیه السلام به همان مقام مطلوب یا کمال مناسب خواهد رسید.

ص: 231

---

1- بصائر الدرجات: 393 و 394، الکافی: 175، 174، 1، حدیث 1، الاختصاص: 23، بحار الانوار: 11.55، حدیث 52.

پس این هدایت، هدایت تکوینی می شود؛ چرا که می فرماید: (يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)؛ [\(1\)](#) «به امر ما (مردم را) هدایت می کردند».

پس ائمه علیهم السلام هم از نظر تکوینی هدایت گزند و هم از نظر تشریحی؛ چون امر خداوند دو نوع است:

1. امر تکوینی؛

2. امر تشریحی.

از سوی دیگر فعل مضارع «یهدون» ظهور در استمرار دارد. ائمه هم اکنون نیز که در این عالم نیستند، باز هم «یهدون بأمرنا» هستند.

با این بیان، ائمه علیهم السلام هم راهنمای بشر به سوی حق و معلم معارف و حقایق و احکام هستند تا انسان را از شرك و دیگر گم راهی ها نجات دهند، و هم واسطه فیض الهی در عالم تکوین که به برکت وجودشان انسان و دیگر موجودات به کمال مناسب شأن و حالشان برسند.

اینک این پرسش مطرح است که اگر جعل و قرار از ناحیه باری تعالی در مورد امامان هدایت گر است، این جعل و قرار در امامان ضلال و گم راه نیز هست و هر دو به خدا برمی گردد. پس امام هدایت گر و امام گم راه کننده هر دو از جانب خدا هستند و این چگونه خواهد شد؟

جعل و قرار دو نوع است:

1. جعل ابتدایی؛

2. جعل غیر ابتدایی.

آیه ای که درباره امامان هدایت گر آمده جعل ابتدایی است و به چیزی مسبوق نیست؛ اما در آیه مربوط به امامان

ضلال و گم راه گر چنین نیست؛ چرا که خود آن ها4.

ص: 232

---

1- .سوره انبیاء(21):آیه 73 و سوره سجده(32):آیه 24.

گم راه شده اند و گم راه کننده بوده اند. آیه درباره امامان ضلال

در سیاق قصه فرعون و هامان است. آن جا که خداوند می فرماید:

(فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ \* وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ \* وَقَالَ

فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أُطِيعُ إِلَىٰ إِلَهٍ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ \* وَاسْتَكَبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ \* فَأَخَذْنَا مِنْهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ \* وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ \* وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ) (1):

هنگامی که موسی با معجزه های روشن ما به سوی آنان آمد، گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده. ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان خود نشنیده ایم. موسی گفت: پروردگام از حال کسی که هدایت را از نزد او آورده و کسی که فرجام نیک جهان (هستی و آخرت) از آن اوست، آگاه تر است. به یقین او ستم گران را رستگار نخواهد کرد. فرعون گفت: ای گروه اشراف! من خدایی جز خودم برای شما سراغ ندارم. پس ای هامان! برای من آتشی بر گل بیفروز (و آجرهایی بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم؛ و هر چند من گمان می کنم که او از دروغ گویان است. فرعون و سپاهیانش به ناحق در زمین تکبر ورزیدند و گمان کردند که به سوی ما باز گردانده نمی شوند. پس ما نیز او و سپاهیانش را گرفتیم و به دریا افکندیم. پس بنگر سرانجام 6.

ص: 233

ستم گران چگونه بود. و آنان (فرعونیان) را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش دعوت می کنند و روز رستاخیز یاری نخواهند شد و در این دنیا لعنت در پی آنان قرار دادیم و روز رستاخیز از زشت رویان خواهند بود.

آن گاه که هدایت های حضرت موسی علیه السلام در آن ها تأثیر نکرد و گوش فرا ندادند و ضلالت و گم راهی را برگزیدند، خود امام برای گم راهان شدند. روشن است که این جعل و قرار غیر از آن جعل و قرار به قاعده لطف است که می فرماید:

(أَيُّمَّةٌ يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)؛ (1)

پیشوایانی که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند.

و در ادامه می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ)؛ (2)

به آنان انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را وحی کردیم و آنان تنها ما را عبادت می کردند.

چرا که وحی بر ائمه علیهم السلام نازل می شده است که در توضیح عبارت ص و مهبط الوحی ر گفتیم که آیا بر خود امام علیه السلام وحی نازل می شده و یا نه وحی نبوده الهام بوده که بخشی از وحی است؟ اگر وحی بوده، این چه

وحی نبوده که بر آن بزرگواران نازل می شده است. و به طور قطع منظور وحی نبوت نبوده است؛ چرا که بعد از پیامبر اسلام، پیامبری نمی باشد.

کوتاه سخن این که ائمه علیهم السلام ائمه هدایت گرند که خداوند آن ها را جعل و نصب کرده است تا به

توسط آنان همه فیوضات، معنویات، ارشادات، هدایات و برکات بر انسان و دیگر خلایق برسد، به ویژه اگر حرف

«باء» در «بأمرنا» به معنای 3.

ص: 234

1- سوره انبیاء(21):آیه 73.

2- سوره انبیاء(21):آیه 73.



سببیت بوده باشد که هر چه هست از خداست؛ اما به توسط ائمه هدی، در نتیجه این مقام از مقامات ویژه امامان معصوم علیهم السلام خواهد بود.

پس با توجه به آن چه در زیارت جامعه آمده، بحث ولایت تکوینی و تشریحی و ولایت بر احکام مطرح می شود، و با توجه به این عبارات و روایات، مختصری با مسئله ولایت آشنا شدیم و ولایت تکوینی و تشریحی را به طور مفصل و جداگانه بحث خواهیم کرد.

### هدایت گر هر گروهی

بنابر آن چه مطرح شد، راه هدایت منحصر به راهی است که ائمه علیهم السلام ارائه کنند و یا به آن جا که ایصال نمایند. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ (1)

توقف بییم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

واژه «إنما» حصر را در پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد منذر بودن افاده می کند. احادیث بسیاری در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه نقل شده که بی تردید احادیث معتبری هستند که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا المنذر وعلى الهادي من بعدى. یا علی! بك يهتدى المهتدون؛ (2)

من بییم دهنده هستم و علی هدایت گر پس از من است. ای علی! هدایت شوندگان به برکت تو هدایت خواهند شد.

ص: 235

---

1- .سوره رعد(13):آیه 7.

2- .الكافي: 1.192، مجمع البيان: 6.15، تفسير نور الثقلين: 2.482، حديث 16، بحار الانوار: 23.2، فتح الباري: 8.286، نظم درر السمطين: 90، شواهد التترييل: 1.383، حديث 400 398، تاريخ مدينة دمشق: 42.359.

آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفت، بین امت اختلافی شدید واقع شد و امت پراکنده شدند.

پیامبر خدا در حدیثی که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند می فرماید:

ستفترق امتی علی ثلاثة وسبعین فرقة، منها فرقة ناجية و الباقون هالکون؛<sup>(1)</sup>

به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که يك فرقه از آن نجات یافته و بقیه هلاک خواهند شد.

به مقتضای این حدیث در بین این فرقه ها يك فرقه نجات می یابد و فرقه های دیگر هلاک می شوند. وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ذیل آیه می فرماید:

یا علی! بک یهتدی المهتدون؛

ای علی! به وسیله تو هدایت شدگان هدایت خواهند یافت.

معلوم می شود که فرقه راه یافته و به نجات رسیده، فرقه ای است که به وسیله هدایت امیر مؤمنان علیه السلام راه یافته اند.

حاکم نیشابوری این حدیث را که ذیل آیه مبارکه آمده نقل کرده و می گوید: این حدیث، حدیث صحیح و

معتبری است.<sup>(2)</sup>

احمد بن حنبل نیز این حدیث را در مسند خود نقل می کند.<sup>(3)</sup> ابوبکر هیشمی محدث بزرگ اهل سنت بعد از نقل حدیث احمد بن حنبل می گوید: ص رجال

ص: 236

---

1- الصراط المستقیم: 2.96، بحار الانوار: 36.336، حدیث 198. این روایت در منابع اهل سنت از جمله: عمدة القاری: 18.224، المواقف: 3.649، با اندک تفاوتی آمده است.

2- المستدرک علی الصحیحین: 3.129. در این منبع این گونه آمده است: «بسنده عن المنهال بن عمرو، عن عباد بن عبد الله الأسدی، عن علی: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)، قال علی: رسول الله المنذر وأنا الهادی. هذا الحدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.»

3- مسند احمد بن حنبل: 1.126.

ابن عساکر به چند طریق این حدیث را نقل کرده است که بی تردید برخی از اسانید او و دیگر محدثان صحیح و معتبر هستند. (2)

بنابراین معلوم می شود که امامان هدایت گر پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی و فرزندان پیشوای آن حضرت هستند. و کسانی که پس از پیامبر خدا هدایت شدند و راه آن حضرت را ادامه دادند، شیعیان اهل بیت علیهم السلام هستند.

وقتی راه هدایت فقط راه ائمه اهل بیت است؛ پس ائمه دیگر دانسته یا ندانسته ائمه ضلال و گم راهی

خواهند بود. این موضوع روشن و بدیهی است.

متأسفانه امروزه افرادی در دانشگاه ها میان جوانان شبیه می افکنند که چگونه می شود همه مردم گم راه باشند و فقط ما، اهل بهشت باشیم؟

در پاسخ این شبهه باید گفت: مگر نه این است که همه ارباب ادیان و غیر آنان گم راهند و اهل دوزخ جز اهل اسلام؟! پس همه یهودیان، مسیحیان، مجوسیان، مشرکان و ملحدان در طول تاریخ اهل دوزخند. با پیوند حدیث افتراق به این آیه مبارکه و مراجعه به روایاتی که از طریق اهل تسنن در این باره نقل شده است، این نتیجه به دست می آید که در بین اهل اسلام نیز فقط فرقه شیعه دوازده امامی اهل نجات هستند و این يك موضوع بدیهی است، مگر این که نعوذ باللله گفته شود: قرآن در این جا مبالغه دارد و همه این احادیث دروغند.

سخن ما، همواره بر کتاب و سنت مستند و مبتنی است و در مصادر اهل تسنن نیز 9.

ص: 237

---

1- «قوله تعالى: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ) عن علي رضي الله عنه في قوله: (إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ) قال: رسول الله: المنذر و الهادي رجل من بني هاشم. رواه عبدالله بن أحمد و الطبرانی في الصغير و الأوسط و رجال المسند ثقات.» (مجمع الزوائد: 7.41).

2- ر.ك: تاريخ مدينة دمشق: 358. 42 و 359.

این گونه آمده است و ما بارها بیان کرده ایم که ادله امامت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام در کتاب های اهل تسنن موجود است و خواهان حقیقت باید تحقیق کند.

اگر در ذیل آیه ای احادیث با سندهای معتبر متفق علیه بین فریقین از پیامبر اکرم نقل شود و آیه را تفسیر کند، در واقع کلام رسول خدا در حکم تتمه کلام خدا خواهد بود، گویی آن هم جزو آیه است.

خداوند متعال می فرماید:

(وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ (1)

و برای هر گروهی هدایت گری است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ذیل این آیه می فرماید:

...وعلى الهادى، بك يا على يهتدى المهتدون من بعدى؛ (2)

...على آن هدایت گر است و ای علی به واسطه تو پس از من هدایت شوندگان راه می یابند.

کوتاه سخن این که ائمه علیهم السلام یگانه پیشوایان هدایت گرند و اما بزرگان فرقه های دیگر دانسته یا

ندانسته ائمه و پیشوایان ضلال و گم راهی هستند.

## چراغ های تاریکی

### اشاره

و مصابیح الدجی؛

و (سلام بر) چراغ های فروزان در تاریکی ها.

ائمه علیهم السلام چراغ های فروزان در تاریکی ها هستند. کلمه «مصابیح» جمع

ص: 238

1- .سوره رعد(13):آیه 7.

2- .مجمع البیان:6.15، شواهد التریل:1.383، حدیث 400، تاریخ مدینه دمشق:42.359، تفسیر جامع البیان:13.142.

«مصباح» است و کلمه «دجی» به معنای تاریکی است و این جمله مطلق است؛ یعنی ائمه ما علیهم السلام روشن گر و برطرف کننده همه تاریکی ها هستند.

چنان که در کتاب های لغت آمده، به هر چراغی مصباح نمی گویند؛ بلکه مصباح در لغت عرب به این معناست:

هو السراج الثاقب المضيئ. (1)

مصباح آن چراغ و وسیله روشن گری است که در يك جا استقرار و ثبوت دارد و به ذات خود روشن گر است، نه این که نورش را از جایی دریافت کند.

برای مثال: روشن گری لامپ از نیروگاه برق است؛ ولی خورشید نور است و روشن گری در ذات آن است و بین این دو مورد تفاوت بسیار است.

بنابراین ائمه علیهم السلام خود وجودشان نور است و ذاتا روشن گردند. پرسش این که آیا وجود مادی امام علیه السلام یعنی همین گوشت، پوست و استخوان او که قرآن می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ)؛ (2) «بگو: من فقط بشری همانند شما هستم» این روشن گری را دارد؟

در این مورد به کتاب های حدیثی و تفسیری در ذیل آیه شریفه آن جا که می فرماید: (وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا)؛ (3) «و در آن روز زمین به نور پروردگارش روشن می گردد» باید مراجعه نمود.

و نظیر این بحث نسبت به آن ذوات مطهره و سایر مؤمنان در آخرت نیز وجود دارد که به تفاسیر در ذیل آیه مباحه (يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ \* يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ 9.

ص: 239

1- تفسیر غریب القرآن: 169، مجمع البحرین: 2.576.

2- سوره کهف (18): آیه 110.

3- سوره زمر (39): آیه 69.

قِيلَ اِزْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ (1) باید مراجعه نمود.

## تاریکی های معنوی

بی گمان روشن گری ائمه علیهم السلام جنبه معنوی دارد؛ یعنی آنان تاریکی های معنوی را می زدایند.

نخستین تاریکی، تاریکی عدم است و عدم تاریکی و وجود نور است. بنابراین می توان گفت که همه اشیا به برکت ائمه علیهم السلام از تاریکی عدم به نور وجود منتقل شده اند؛ و چنان که پیش تر بیان شد ائمه واسطه نخستین نعمت هستند که نعمت وجود است و نعمت های دیگر بر آن مترتب می گردند.

دومین تاریکی، تاریکی شرك است. در زیارت رسول الله صلی الله علیه وآله چنین می خوانیم:

الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة؛ (2)

شکر و سپاس خدایی را که به وسیله تو ای رسول خدا ما را از شرك و ضلالت نجات داد.

و در زیارت سیدالشهداء علیه السلام می خوانیم: ص و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة ر (3)

بلکه همه معصومین علیهم السلام چنین هستند که در زیارت جامعه خواهد آمد که ص وأنقذنا من شفا جرف الهلكات ر.

آری، رسول اکرم و ائمه علیهم السلام ما را از پرتگاه هلاکت نجات دادند.

ص: 240

1- سوره حدید(57): آیه 13 12.

2- الكافي: 4.551، حديث 1، مصباح المتعجد: 709.

3- مصباح المتعجد: 787.

سومین تاریکی معنوی، تاریکی جهل و نادانی است که هیچ ظلمت و تاریکی بالاتر از این نیست و این تاریکی منشأ همه شرور و مفسد است. ائمه علیهم السلام وسیله خروج و رهایی از تاریکی جهل و جهالت هستند.

تاریکی چهارم معنوی که خیلی مهم است، تاریکی فتنه است. این تاریکی در هر عصری برای امت ها پیش آمده است و در امت اسلام نیز خدا داند چندین بار پیش آمده و هنوز هم پیش می آید و در آینده نیز پیش خواهد آمد.

تاریکی فتنه بدین گونه است که انسان در برهه ای از زمان در شرایطی قرار می گیرد که راه ها متعدد شده و همه ظاهر خوب دارند، انسان متحیر می شود که راه نجات کدام است. همه افراد خوب و بد از نظر ظاهر به هم شباهت دارند، ولی سخنانشان با هم تضاد و تناقض دارد. انسان سر در گم است که کدام راه را طی کند.

برای نمونه همه مکه رفته اند، نماز می خوانند، نه فقط نماز واجب؛ بلکه نماز شب می خوانند، همه عمامه دارند، ریش دارند؛ ولی حرف ها با هم در تضاد و تناقض است و امر ملتبس می شود، به راستی انسان در چنین شرایطی چه وظیفه ای دارد؟ از این رو پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی می فرماید:

فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن؛(1)

آن گاه که فتنه ها بر شما روی آورد و به مانند قسمتی از شب تاریک گشت به قرآن چنگ بزنید.

و در حدیث دیگری که جمعی از محدثان عامه آورده و بعضی در سندش خدشه کرده اند فرموده:

ستكون بعدى فتنه، فإذا كان ذلك فالزموا على بن أبى طالب،....(2)ی.

ص: 241

---

1- الكافي: 2.598 و 599، حدیث 2، وسائل الشیعه: 4.828، حدیث 3، بحار الانوار: 89.17، حدیث 16.

2- الاصابه و الاستیعاب و اسد الغابه در احوالات أبولیلی الغفاری.

و از طرفی می فرماید:

### علی مع القرآن و القرآن مع علی. (1)

و در احادیث بسیاری به قرآن و عترت هر دو توصیه نموده.

آری، انسان ناگزیر است که در تاریکی فتنه راه برود و به طرفی حرکت کند. چه کسی راه صحیح را پیش روی انسان می تواند بگذارد جز قرآن و ائمه علیهم السلام که در چنین شرایطی موجب نجات و هدایت انسان هستند؟ از این رو گفتیم که این عبارت ها: ص ائمة الهدی ومصاییح الدجی و اعلام التقی را با هم تقارب دارند.

آیا افرادی که با ائمه علیهم السلام در هر عصر و زمانی ارتباط داشته اند و ملازم آن بزرگواران بوده اند، همواره در شرایط فتنه ها متحیر می مانده اند، یا ایشان نیز به سهم خود و به اندازه توانشان چراغ های روشن گر و پیشوایان هدایت دیگران شده اند؟

آری، تربیت شدگان مکتب اهل بیت علیهم السلام که در خدمتشان بوده اند، در هر شرایطی موجب نجات و

رهایی دیگران می شده اند و وجودشان واقعا وجود مؤثری بوده است.

### نگاهی به وصایای پیامبر خدا

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصایا و سفارش های بسیاری دارند. در يك جمع بندی می توان وصایای آن حضرت را به دو بخش تقسیم کرد:

1. وصایای عمومی؛

2. وصایای خصوصی.

وصایای عمومی سفارش هایی است که برای عموم مردم بوده است؛ از جمله

ص: 242

---

1- این حدیث نزد عامه و خاصه مشهور است و جمعی به صحت آن حکم کرده اند؛ از جمله حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین: 3.124.



«حدیث ثقلین» که برای عموم مردم و به ویژه برای اصحابی که در حضورش بودند، بیان فرمودند.

وصایای خصوصی برای افراد خاصی از اصحابشان بود. در روایتی آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به عمار چنین سفارش فرمود:

یا عمار! إذا رأيت عليا سلك واديا وسلك الناس واديا غيره فاسلك مع علي ودع الناس؛<sup>(1)</sup>

ای عمار! هر گاه دیدی علی راهی را می پیماید و مردم راه دیگری را، تو با علی باش و با مردم کاری نداشته باش!

این وصیت که به طور مشروح آمده، در کتاب ها و منابع معتبر نقل شده است. این وصیت به جهت خاصی به طور خصوصی به عمار گفته شده است. از طرفی حضرتش در بین عموم درباره عمار فرموده اند:

تقتلك فئة باغية؛<sup>(2)</sup>

تو را گروهی ستم کار به قتل می رسانند.

اگر آن حضرت به صورت عمومی چنین فرموده اند که عمار را گروهی ستم گر به قتل می رسانند و از طرفی به عمار آن وصیت خصوصی را فرموده و او عمل نموده، در نتیجه خود عمار میزان گشته، از این رو آن گاه که در صفین آتش جنگ روشن شد و بعضی از مردم متحیر بودند که راه حق کجاست، عمار میزان شناخت حق از باطل شد.

البته تحیر آن مردم در آن شرایط به خاطر نقص آن ها بوده، وگرنه با وجود آن.

ص: 243

1- کتر العمال: 11.613، حدیث 32972، تاریخ بغداد: 13.188.

2- صحیح مسلم: 8.185، الطبقات الكبرى: 3.253، تاریخ مدینه دمشق: 43.429، البداية و النهايه: 3.264، بحار الانوار: 33.22، حدیث 378. در بحار الانوار چنین آمده است: «عن أبي سعيد الخدري قال: أخبرني من هو خير مني: أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعمار حين جعل يحفر الخندق وجعل يمسح رأسه ويقول: أبشر ابن سمية! تقتلك فئة باغية».

حضرت امیر نباید تحیر، شك و فتنه ای باشد.

در چنین شرایطی آنان که در معرض فتنه قرار گرفتند، گفتند: صبر می کنیم تا ببینیم عمار در کدام طرف است.

وقتی فهمیدند عمار در سپاه امیر مؤمنان علی علیه السلام است چه پیش از شهادتش و چه بعد از آن به طرف لشکر آن حضرت آمدند و جزو یاران حضرتش شدند و از فتنه رهایی یافتند.

بنابراین عمار در این مورد به برکت وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مصادیق ص ائمة الهدی، ومصاییح الدجی ر شد.

این ثمره ملازمت عمار با امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام بود که در شرایطی به اندازه توانش چراغ هدایت شد.

این امر در همه زمان ها قابل تصور است. مراجع تقلید نایبان امام زمان علیه السلام هستند. هر کدام از ایشان در شرایطی که ارتباطش با ائمه علیهم السلام و ادب و تربیتش در مکتب امیر مؤمنان و ائمه بیشتر باشد، در مواقع حساسی آثاری بر وجودشان مترتب می شود.

البته مؤمنان دیگر نیز در هر زمان، و هر يك به سهم خود چنین هستند؛ ولیکن همه هدایت ها به رسول الله و امیرالمؤمنین برمی گردد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

یا علی! بك یهدی المهتدون؛<sup>(1)</sup>

ای علی! هدایت شدگان به وسیله تو راه می یابند. 2.

ص: 244

---

1- شواهد التریل: 1.383، حدیث 400، مجمع البیان: 6.15، تفسیر نور الثقلین: 2.482، حدیث 16، بحار الانوار: 23.2.

واعلام التقی؛

و(سلام بر) نشانه های پرهیزکاری.

ائمه علیهم السلام پرچم های تقوا هستند. واژه «اعلام» جمع «علم» است. از نظر لغوی «علم» به چیزی می گویند که آن را در جای بلندی جهت راهنمایی نصب می کنند. مثل «اعلام الحرم» که ستون هایی بلند هستند برای مشخص کردن حدود حرم که انسان بدون لباس احرام نباید وارد حرم شود. نمونه دیگر پرچم هایی هستند که برای عزاداری نصب می کنند که نشان وجود مجلس عزا و سوگواری در آن مکان است.

قرآن مجید می فرماید:

(فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ)؛ (1)

در دریا به سان کوه ها هستند.

واژه «اعلام» در این آیه به جبال تفسیر شده که کوه بلند به سان پرچم است.

از این رو علم باید به دو قسم تقسیم شود:

1. یا ذاتا بلند باشد و جنبه علامت بودن را داشته باشد؛

2. یا در جای بلندی نصب شود و جنبه علامت بودن به آن دهند.

آری ائمه علیهم السلام به هر دو معنا اعلام هستند که ذاتا بزرگند و مثل کوه بلند و استوار و پابرجا هستند و هم خداوند متعال آنان را برای تقوا الگو و نشان و راهنما قرار داده است.

واژه «تقی» همان تقواست و از «وقایه» گرفته شده است که انسان خود و دیگران را از خطرها و ضررها مانع و بر حذر بدارد و البته این معنا دو جور است.

وقتی بخواهید از فرزندتان مراقبت کنید و او را از خطر و ضرر حفظ نمایید،

ص: 245

گاهی دستش را از آتش می کشید و یا دست او را می گیرید و نمی گذارید در چاله بیفتد و گاهی از اول دست او را محکم می گیرید و از او نگهداری می کنید تا به طرف آتش و یا چاه و چاله نرود. این دو رفتار در خارج بین پدران و فرزندان وجود دارد.

ائمه علیهم السلام هر دو روش را با مردم داشته اند؛ یعنی هم زشتی ها را معرفی کرده اند و از زشتی ها بر حذر داشته اند و هم در جهت تربیت افراد به طوری که اصلاً به طرف زشتی حرکت نکنند کار کرده اند. در بحث

«عصمت» گذشت که لفظ «عصم» برای روش دوم وضع شده؛ اما مفهوم «مسك» و «منع» برای روش نخست است.

پس ائمه علیهم السلام به هر دو معنا نشانه های تقوا هستند؛ زیرا تقوا امری باطنی است و تقوا نشانه می خواهد و از طریق نشانه شناخته می شود. ائمه علیهم السلام خودشان «علم تقوا» هستند، نه این که علم تقوا به دست آنان باشد.

خودشان میزان هستند؛ یعنی اگر کسی تقوا می خواهد باید به آنان نگاه کند، هم چنان که اگر بخواهد به وسیله کوهی یا پرچی و یا هر نشانه دیگری، راهی را پیدا می کند.

هر دو نوع وقایت را ائمه علیهم السلام انجام می دهند. ما باید لیاقت و اهلیت داشته باشیم. اهل بیت علیهم السلام گاهی ما را به گونه ای وقایت می کنند که اساساً چنان تربیت شویم که فکر ضرر نکنیم و تقوا در وجود ما ملکه شود و گاهی به سوی ضرر حرکت می کنیم و ائمه علیهم السلام از قرار گرفتن ما در ضرر مانع می شوند که البته ضرر واقعی همانا ضرر معنوی و اخروی است.

این ها مطالب دقیقی هستند که می توان گفت کمتر در جایی مطرح شده اند.

آری، مکتب اهل بیت علیهم السلام طوری است که هر که وارد شود و در آن قرار گیرد، به اندازه وسعش بهره

می برد و آدمیت می یابد. البته مراتب آدمیت فرق می کند؛ حتی در اصحاب پیامبر و امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام این تفاوت در مراتب تقوا وجود داشته است. در روایتی آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود:

والله، لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله؛(1)

به خدا سوگند! اگر ابوذر به آن چه در دل سلمان بود آگاه بود، او را می کشت.

پس ائمه علیهم السلام از جانب خداوند متعال نصب شده اند و چنین مقام هایی به آنان داده شده است که

من اتبعکم نجی ومن خالفکم هلك؛

هر کس از شما پیروی کند نجات می یابد و هر که با شما مخالفت نماید هلاک می گردد.

متابعت و پیروی از ائمه علیهم السلام این نتیجه را دارد. آنان چه در اقوال و افعال و چه در تربیت به دنبال صلاح افراد و نجات امت از مهلکه بوده اند، به گونه ای که گاهی در همان لحظات پایانی انسان، در سكرات مرگ، امام بر سر بالین فردی آمده و همان مقدار حضور، آن انسان را که با مرگ دست و پنجه نرم می کرد، به طور کلی عوض کرده است. البته این جهت به مقدار استعداد و لیاقت اشخاص نیز بستگی دارد.

باید توجه داشت که ائمه علیهم السلام به طور مطلق پرچم های تقوا هستند و این مقام هیچ قیدی ندارد، هم در جهات معنوی و نجات از مهلکه های معنوی و هم در جهات مادی و دنیوی. آنان هم برای شیعیان و مسلمانان به طور مطلق پرچم تقوا هستند و هم برای دیگر افراد بشر، از بت پرست، مشرک، ملحد و از دیگر ادیان. هر که بیاید و جهت راهنمایی و علامت بودن آن بزرگواران را اخذ کند و این راه را بپیماید،).

ص: 247

---

1- بصائر الدرجات: 45، باب 11، حدیث 21، در این منبع آمده است: «مسعدة بن صدقة، عن جعفر، عن أبيه قال: ذكرت التقيّة يومًا عند علي بن الحسين عليهما السلام، فقال: والله، لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله، ولقد أخطأ رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق. إن علم العالم صعب مستصعب لا - يحتمله إلا - نبي مرسل أو ملك مقرب أو عبد امتحن الله قلبه للايمان. قال: وانما صار سلمان من العلماء لأنه امرؤ منا أهل البيت، فلذلك نسبة إلينا». (ر.ك: الكافي: 1.401، حدیث 2، بحار الانوار: 2.190، حدیث 25).

راه را خواهد یافت که آنان برای همه «اعلام التقی» و پرچم های هدایت هستند.

زبان حال این است که ای انسان! تو این جا بیا و از این تعلیمات پیروی کن و بنگر این علامت کجا را نشان می دهد. هر که خواهی باش اما تو را راهنمایی می کنیم.

ائمه علیهم السلام به راستی پرچم های تقوا و هدایت هستند. در تعلیم و هدایت خلاق، منع آنان از وقوع در ضرر و زدودن تاریکی مظهر صفات خداوند متعال هستند.

آری، این مراتب والا و این حالات کجا و آن هایی که در برابر ائمه علیهم السلام قد برافراشتند و با آنان معارضه نمودند کجا؟! کسانی که چنین افرادی را بر این امت تحمیل کردند چه جنایتی در حق این امت روا داشتند!

مرحوم پدرم (1) در یادداشت هایش از یکی از علمای هند این گونه نقل کرده: یکی از مردم هند که بت پرست بود مشکلی برایش پیش آمد. تمام راه های نجات به رویش بسته شد و راه خلاصی نداشت. او مرد متمکن و باشخصیتی بود.

فردی او را به یکی از علمای شیعه که سید بزرگواری بوده راهنمایی می کند. مرد هندی نزد آن سید بزرگواری رفت و مشکل خود را مطرح کرد.

سید بزرگواری پیش خود فکر کرد و گفت: درست است که این مرد بت پرست است؛ ولی امام زمان علیه السلام

واسطه فیض برای همه خلاق است، این فرد نیز نان خور امام زمان می باشد و جزو رعیت آن حضرت است؛ از این رو

به آن مرد هندی گفت که لباس تمیز بپوشد و به قبرستان شیعیان برود و در آن جا فریاد بزند:

یا مهدی! یا مهدی! یا اباصالح! و...

آن فرد هندی به دستور آن سید بزرگواری عمل کرد؛ آن گاه شخصی پیدا شد که یا خود حضرت بودند و یا از

خدام و یاران. از او می پرسد: چه می خواهی؟ مشکلا.

ص: 248

---

1- آیت الله حاج سید نورالدین (درگذشته سال 1425 ه) فرزند ارشد آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی رضوان الله علیهما.

تو چیست؟

می گوید: من در دادگاهی به جنایتی متهم و محکوم به اعدام شده ام.

آن بزرگوار می فرماید: برو و مشکل تو حل شد.

چون جلسه بعدی دادگاه تشکیل می شود همان قاضی که او را محکوم کرده بود، رأیش برمی گردد؛ و حکم

برائت او را صادر می نماید.

و در روایات آمده است که حتی حاکمان بنی امیه و بنی عباس در مشکلاتشان به حضرات ائمه علیهم السلام

مراجعه می کردند.

### صاحبان خرد در اعلا درجه

وذوی النهی واولی الحجی؛

و(سلام بر)صاحبان خرد و دارندگان عقل.

ائمه علیهم السلام صاحبان خرد و دارندگان عقل هستند. کلمه «نهی» از «نهی» یعنی: عقل و «ذوی» جمع ذی، یعنی صاحب و همین طور کلمه «حجی» به معنای عقل است. (1) یعنی دارندگان عقل، برخی گفته اند: «حجی» به معنای هوش و فهم می باشد.

ائمه علیهم السلام که پیشوایان هدایت و چراغ های تاریکی و پرچم های تقوا هستند بایستی در اعلا- مراحل و مراتب عقل و کمال باشند. از این جهت، ما ائمه را به این وصف می ستاییم.

بایستی چنین باشد؛ چرا که بر حسب روایات، معیار در طاعت و عبادت خداوند و ثواب و عقاب «عقل» است.

«عقل» فرقان بین حق و باطل است، «عقل» نور است که انسان به واسطه آن از تاریکی شرك و جهل رهایی می یابد و ائمه علیهم السلام که برای شناساندن خداوند متعال و هدایت بشر به سوی حق نصب شده اند، باید در

ص: 249

درجه اعلاى عقل، معرفت، نورانيت و هدايت باشند تا بتوانند رساننده بشريت به بالاترين درجات هدايت و معرفت باشند و فاقد شىء معطى شىء نمى تواند باشد.

## پناه گاه هاى خلاق

وكهف الورى؛

و(سلام بر)پناه گاه خلاق.

ائمه عليهم السلام پناه گاه هاى خلاق هستند. اين وصف هم چنان كه گذشت يك حقيقت است.

واژه «كهف» به معنای غار بزرگ است و اگر كوچك باشد، «غار» گویند.

منظور معنای مجازی است؛ يعنى آن اثرى كه غار برای انسان دارد كه همان محفوظ ماندن انسان از خطرها و آفات است. ائمه عليهم السلام نیز همین حكم را دارند.

جوهرى مى گوید: الكهف كالبيت المنقور فى الجبل، والجمع: الكهوف ويقال: فلان كهف أى ملجأ. (1)

و كلمه «ورى» به معنای خلاق است. (2)

پس ائمه عليهم السلام پناه گاه و ملجأ همه خلاق هستند؛ از اين رو از آن ها به «كهف» تعبیر شده است.

لفظ «ورى» عام و مطلق است؛ بنابراین ائمه عليهم السلام فقط ملجأ و پناه گاه شيعيان يا مسلمانان نيستند. به طور قطع، بهترين مردم در اين عالم شيعيان اهل بيت عليهم السلام هستند. ملجأ بهترين مردم و حتى مشركان، ائمه اطهار عليهم السلام هستند. و اين حقيقتى است و مجاز نمى باشد، چون به دليل ثقلی و برهان عقلی ثابت شده كه آن حضرات

ص: 250

1- .الصحيح: 4.425.

2- .لسان العرب: 14.72 در اين منبع آمده است: «البرى و الورى واحد، يقال: هو خير الورى و البرى، أى خير البرية، والبرية: الخلق، والواو تبدل من الباء».



واسطه فیض بر همه موجودات هستند و حدوث و بقاء همه به برکت آنان است.

اما اگر به واقع خارجی نگاه کنیم می بینیم مصداق حقیقی «اصحاب الکهف» در اسلام فقط شیعیان هستند، زیرا آن ها هستند که از اهل بیت علیهم السلام پیروی کردند، و به برکتشان از خطرات نجات یافته اند.

خداوند متعال در قصه اصحاب کهف می فرماید:

(إِذْ أَوَى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا)؛ (1)

یاد آور آن زمانی را که آن جوانان به غار پناه برده و عرضه داشتند: پروردگارا! به ما از جانب خودت رحمتی عطا کن و راه نجاتی برای ما فراهم ساز.

آیا در امت اسلام کسانی که آن ها را مصداق «فتوت» می شود قرار داد غیر از شیعیان هستند؟ آیا حقیقت این دعا نزد غیر شیعیان وجود دارد؟ لسان حال شیعیان در امت اسلام این است که:

(هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا)؛ (2)

اینان قوم ما هستند که معبودهایی جز خدا انتخاب کرده اند. چرا آنان دلیل آشکار و روشنی نمی آورند؟! پس چه کسی ظالم تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می بندد؟

شیعیان از جمهور این امت فاصله گرفتند و به ائمه اطهار پناه بردند، هم چون اهل کهف که (وَإِذِ اعْتَرَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأُؤُوا إِلَيَّ الْكَهْفِ)؛ (3) «زمانی که از 6.

ص: 251

1- .سوره کهف(18):آیه 10.

2- .همان:آیه 15.

3- .همان:آیه 16.

آنان و آن چه را جز خدا می پرستند کناره گیری کردید، به غار پناه برید» آن گاه شدند مورد (يُنْشَرُ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئُ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَقًا)؛ (1) «پروردگارتان رحمتش را بر شما می گستراند و در این امر آرامشی برای شما فراهم می سازد».

از طرفی ائمه علیهم السلام ملجأ و پناه پیامبران نیز بوده اند که پناه پیامبران در زمان خودشان در گرفتاری ها آن بزرگواران بوده است.

در این زمینه در کتاب ها و منابع شیعی و اهل تسنن روایات بسیاری آمده است. داستان حضرت آدم ابوالانبیاء و ابوالبشر علیه السلام خواندنی است. به او دستور داده شد که از آن درخت چیزی استفاده نکند؛ ولی به هر حال آن قضیه واقع شد و به هبوط حضرت آدم علیه السلام به زمین انجامید و ناگزیر مشکلی برای او شد که می خواست به گونه ای آن را جبران کند.

خطاب آمد: برای حل این مشکل به محمد و آل محمد علیهم السلام توسل کن. (2)

(3) از این گونه روایات در منابع فریقین بسیار است.

اهل بیت علیهم السلام در داستان حضرت نوح علیه السلام و چگونگی ساخت کشتی آن حضرت و نجات آن بزرگوار و ساکنان کشتی نیز نقش داشته اند. از جمله احادیثی که در این باره نقل شده، حدیثی است که انس بن مالک نقل می کند. وی می گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی با استناد به آیه شریفه (وَ حَمَلْنَا عَلَى ذَاتِ الْأَوَاحِ وَ دُسْرٍ)؛ (4) «او را بر مرکبی ساخته شده از چوب ها و میخ ها حمل کردیم». فرمود: 3.

ص: 252

1- همان: آیه 16.

2- در تفسیر آیه شریفه فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ [سوره بقره (2): آیه 37] آمده است: «أَنَّ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَأَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَالْأُمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ فَلَقَنَهُ جِبْرَائِيلُ قُل: يَا حَمِيدٌ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَالِيٌّ بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِرٌ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحْسِنٌ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمَنْكَ الْإِحْسَانَ...» (بحار الانوار: 44.245، حدیث) 44.

3- ر.ك: الدر المنثور: 1.60، شواهد التترييل: 1.101، بحار الانوار: 109.85.

4- سورة قمر (54): آیه 13.

الألواح: خشب السفينة، ونحن الدر، لولانا ما سارت السفينة بأهلها؛(1)

منظور از الواح چوب های کشتی است و ما همان میخ ها و وسایل اتصال این الواح هستیم. اگر ما نبودیم کشتی با سرنشینان خود حرکت نمی کرد.

این حدیث را برخی از بزرگان اهل تسنن نیز در کتاب هایشان از انس بن مالک از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند(2) و البته پیامبران دیگر الهی نیز چنین بودند که در مشکلاتشان ائمه علیهم السلام در هر عالمی بودند به کمک آنان می شتافتند.

پس عموم و اطلاق «الوری» انبیا را هم در بر می گیرد.

از جمله ادله بر این مدعا روایتی است که شیخ صدوق رحمه الله آورده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

أتی يهودی النبی صلی الله علیه وآله، فقام بین یدیه یحد النظر إلیه، فقال: یا یهودی! ما حاجتک؟

قال: أنت أفضل أم موسى بن عمران النبی الذی کلمه الله، وأنزل علیه التوراة و العصا، و فلق له البحر، وأظله بالغمام؟

فقال له النبی صلی الله علیه وآله: إنه یکره للعبد أن یزکی نفسه، ولكنی أقول: إن آدم علیه السلام لما أصاب الخطیئة كانت توبته أن قال: اللهم إنی أسألك بحق محمد وآل محمد، لما غفرت لی، فغفرها الله له.

و إن نوحا علیه السلام لما ركب فی السفینة وخاف الغرق، قال: اللهم إنی أسألك بحق محمد وآل محمد، لما أنجیتنی من الغرق. فنجاه الله منه.

و إن ابراهیم علیه السلام: لما ألقى فی النار قال: اللهم إنی أسألك بحق محمد وآل محمد، لما أنجیتنی منها، فجعلها الله علیه بردا وسلاما. اد

ص: 253

1- بحار الانوار: 26.332، حدیث 14، نوادر المعجزات: 64، حدیث 29.

2- نفحات الازهار: 4.284، ذیل اللاکی سیوطی: 68 به نقل از ذیل تاریخ بغداد

وإن موسى عليه السلام لما ألقى عصاه وأوجس في نفسه خيفة قال: اللهم إني أسألك بحق محمد وآل محمد، لما أمنتني منها. فقال الله جل جلاله: (لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى) . (1)

یا یهودی! إن موسی لو أدركنی ثم لم یؤمن بی و بنبوتی، ما نفعه ایمانه شیئاً، ولا نفعته النبوة.

یا یهودی! و من ذریتی المهدی، إذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته، فقدمه وصلی خلفه؛ (2)

فردی یهودی به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید و در مقابل آن حضرت ایستاد و مدتی به آن حضرت نگریست.

آن حضرت به او فرمود: ای یهودی! حاجت تو چیست؟

عرض کرد: آیا تو با فضیلت تر و برتری یا موسی بن عمران؛ آن پیامبری که خداوند با او صحبت کرد، تورات را بر او نازل فرمود و عصا را در اختیار او قرار داد، دریا را برای او شکافت و با ابر برای او سایه افکند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: خوب نیست که بنده ای خود را خوب معرفی کرده و خود را پاک جلوه دهد؛ اما در جواب تو می گویم:

همانا آدم علیه السلام آن گاه که آن خطا را مرتکب شد، در هنگام توبه عرضه داشت: خدایا! از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد، مرا ببخشی؛ خداوند نیز او را به خاطر محمد و آل او بخشید.

و آن هنگام که نوح علیه السلام سوار بر کشتی شد و به خاطر غرق شدن ترسید، عرضه داشت: خدایا! از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد که مرا از غرق شدن نجات دهی؛ خداوند نیز وی را از غرق شدن نجات داد. 4.

ص: 254

1- .سوره طه(20):آیه 68.

2- .الامالی، شیخ صدوق: 287 و 288، مجلس 39، حدیث 4.

و همانا ابراهیم علیه السلام، آن هنگام که در آتش انداخته شد عرضه داشت: خداوند! از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد مرا از آتش نجات دهی؛ در این هنگام بود که خدای تعالی آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد.

و موسی علیه السلام نیز آن هنگام که عصایش را انداخت و در خویش احساس ترس نمود عرضه داشت: خداوند! همانا من از تو می خواهم به حق محمد و آل محمد مرا از شر این اژدها ایمن گردانی؛ آن گاه خداوند به او فرمود که «ترس! به یقین تو برتر و پیروزی» (1).

ای یهودی! اگر موسی مرا درك کند سپس به من و نبوت من ایمان نیاورد، ایمان او برایش سودی نمی بخشد و نبوت وی نیز برای او نفعی نخواهد داشت.

ای یهودی! از فرزندان من مهدی است؛ آن گاه که خروج کند، عیسی بن مریم برای یاری وی از آسمان پایین می آید و در خدمت او خواهد بود و پشت سر او نیز نماز خواهد خواند.

آیا این عموم، فرشتگان را نیز در بر می گیرد؟

اگر واژه «وری» در لغت عرب فرشتگان را هم شامل شود، همان قضیه معروف فطرس خواهد بود که مورد غضب خداوند قرار گرفت و سیدالشهدا علیه السلام به دادش رسید. (2) به هر حال در مورد سؤال روایت داریم. (3)

از طرفی اگر واژه «وری» حیوانات را هم شامل شود، در این مورد نیز روایات و قضایای زیادی نقل شده است.

برخی از روایات جای تأمل و اندیشه دارند؛ ولی در مجموع یقین داریم که حیوانات در مشکلاتشان به ائمه اطهار علیهم السلام مراجعه کرده اند؛ چرا که آن بزرگواران از لغات و گویش های حیوانات آگاه بوده اند، آن سان که 5.

ص: 255

---

1- سوره طه (20): آیه 68.

2- ر.ك: کامل الزیارات: 140، الامالی، شیخ صدوق: 200 و 201، بحار الانوار: 43.243، حدیث 18.

3- ر.ك: صفحه 202، به نقل از مستطرفات السرائر: 575.

در روایات متعددی نقل شده است. (1)

بنابراین اگر واژه «الوری» شامل فرشتگان و حیوانات هم شود، باز معنا همان خواهد بود.

علاوه بر این که شما و ما در زندگی روزمره خود عنایات حضرات ائمه را درك کرده و نیز داستان های بسیار شنیده ایم که سینه به سینه با سندهای معتبر و شناخته شده به دست ما رسیده است، داستان هایی که هنوز در هیچ کتابی منعکس نشده است.

ائمه علیهم السلام و هم چنین شخص حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف انسان های غیر مسلمان را در مشکلاتشان بسیار نجات داده اند و گرفتاری آن ها را برطرف کرده اند و بیماری لاعلاج آنان را که پزشکان ناامید کرده بودند شفا داده اند.

با توجه به اطلاق ص کھف الوریر آنان در هر زمانی که باشند، در هر عالمی از عوالم باشند، چه در زمان وجودشان در این عالم یا بعد از آن، پناه همه خلائق هستند. به راستی می یابیم و کاملاً محسوس و روشن است که عنایاتشان چه قدر مؤثر است؟ چگونه مردم به آنان پناه می برند و نتیجه می گیرند؟

مگر فقط يك يا دو يا چند قضیه است که بتوان منکر شد. این موارد انکار شدنی نیستند. کسانی که هرگز با دستگاه های غیبی ارتباط نداشته اند، می کوشند این حقایق را منکر شوند؛ چرا که آن ها با این امور سنخیت ندارند و نمی توانند درك کنند.

آری، اهل بیت علیهم السلام برای عموم خلائق پناه هستند. البته قاعدتاً باید عنایتشان به شیعیان و دوستدارانشان و هر شخصی که لیاقت داشته باشد بیشتر باشد.

و در خصوص مشکلات علمی نیز اجمالاً علم داریم که بزرگان ما در برخی از 4.

ص: 256

---

1- ابن حمزه طوسی در الثاقب فی المناقب فصل هایی را در گفت و گوی ائمه علیهم السلام با حیوانات و جمادات آورده است. ر.ک: الارشاد: 2.225 و بحار الانوار: 48.47، حدیث 34 و ابن شهر آشوب در المناقب در احوال حضرت امیر فصلی دارد به عنوان «انقیاد الحیوانات له». ر.ک: 2.314.

مسائل که پس از فکر و تحقیق به نتیجه نرسیدند در بارگاه باشکوه علوی خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و یا حضرت ولی عصر رسیدند و حاجت خود را مطرح کردند و حضرتش مشکل آن ها را در بیداری یا در خواب بیان فرمودند.

این امور قابل انکار نیستند.

خلاصه این که ائمه علیهم السلام ملجأ شیعیان هستند، هم از نظر وساطت در فیض، هم در گرفتاری ها و هم در حل مشکلات علمی.

از طرفی، وقتی کسی در چنین کهفی مستقر شده و از حمایت ائمه علیهم السلام برخوردار باشد، هرگز مورد اغوای شیطان قرار نمی گیرد و گم راه نخواهد شد. چنان که در فراز ص فاز من تمسك بكم وأمن من لجا إليکم وسلم من صدقکم وهدی من اعتصم بكم ر خواهیم خواند.

## وارثان پیامبران

### اشاره

وورثة الانبياء؛

و(سلام بر) وارثان پیامبران.

ائمه علیهم السلام وارثان پیامبران الهی هستند. این جمله هم اطلاق دارد و هم عموم. اطلاق از حیث «ارث» و عموم از حیث «انبياء».

درباره واژه «ارث» باید دقت بیشتری نمود. این واژه در قرآن مجید در موارد بسیاری به کار رفته است و لغویان نظرهای متفاوتی دارند و همین نشان گر دقت معنای آن است.

ارث از نظر راغب اصفهانی به این معنا آمده است:

انتقال قنية إليك عن غيرك من غير عقد...؛(1)

ارث: انتقال چیزی از کسی به کسی دیگر نه از طریق معامله....

ص: 257

ابن فارس که از بزرگان علمای لغت است در معنای ارث می نویسد:

أَنْ يَكُونَ الشَّيْءُ لِقَوْمٍ ثُمَّ يَصِيرُ إِلَى آخِرِينَ بِنَسَبٍ أَوْ سَبَبٍ؛ (1)

انتقال چیزی از گروهی به گروه دیگر به واسطه نسبی یا سببی.

وی سپس به این بیت شعر استشهاد می کند و می گوید:

ورثناهن عن آباء صدق ونورثها إذا متنا بنينا (2)

ما این اشیا را از پدران خود به ارث بردیم که برای فرزندانمان به ارث خواهیم گذاشت.

روشن است که در فقه اسلام نیز ارث به همین معناست؛ ضوابط، احکام و حدودی تعیین شده است که بایستی مطابق آن ها ماترك تقسیم و به وراث منتقل گردد.

ولی چنان که گفتیم، این واژه در قرآن بسیار به کار رفته است. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ \* الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ )؛ (3)

اینان (مؤمنانی که عمل صالح انجام دادند) همان وارثان هستند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند.  
در آیه دیگری آمده است:

(وَأَوْرِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا)؛ (4)

و ما مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن گروهی که به ضعف کشانده شده بودند به ارث واگذار کردیم. 7.

ص: 258

1- معجم مقاییس اللغة: 6.105.

2- معجم مقاییس اللغة: 6.105.

3- سوره مؤمنون (23): آیات 10 و 11.

4- سوره اعراف (7): آیه 137.



در آیه دیگری می خوانیم:

(وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ)؛ (1)

ما در زبور پس از ذکر نوشتیم که بندگان شایسته ام وارث زمین خواهند شد.

با توجه به این آیات باید تأمل کنیم که «ارث» یعنی چه؟ آیا «الفردوس» که به جاهای خاصی از بهشت گفته می شود ملک کسی بوده و می خواهند به دیگری منتقل شود که می فرماید: «اینان همان وارثان هستند؛ وارثانی که بهشت برین را به ارث می برند و در آن جاودانه خواهند ماند»؟

در آیه دیگری می فرماید:

(إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا)؛ (2)

ما، زمین و همه افرادی را که بر آن هستند به ارث می بریم.

و از این روست که یکی از نام های خداوند «الوارث» است؛

یعنی خداوند اشیاء و مالکان آن ها را که انسان ها باشند، به ارث می برد. مگر انسان در ملک خدا نبوده که حالا به ملک خداوند متعال منتقل می شود؟ بدیهی است که ملکیت خداوند حقیقی است؛ خداوند متعال در هر لحظه ای و هم زمان مالک وارث و موروث و مورث می باشد؛ از این رو بایستی در معنای ارث دقت بیشتری کرد؛ چرا که معنای دقیق تری دارد.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن (3) درباره واژه «ارث» می نویسد: د.

ص: 259

---

1- سوره انبیاء (21): آیه 105.

2- سوره مریم (19): آیه 40.

3- کتاب لغت المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی، تا حدی فرهنگ دقیقی است؛ از این رو برخی از بزرگان و اساتید ما در موارد بسیاری به این کتاب مراجعه می کردند.

الوراثه و الإرث، انتقال قنیه إلیک عن غیرک من غیر عقد ولا ما یجری مجری العقد وسمی بذلك المنتقل عن

المیت فیقال للقنیه الموروثة: میراث و إرث. (1)

انتقال چیز ارزشمندی بدون عقد و مانند آن را ارث گویند....

این انتقال در کلام راغب اطلاق دارد. موت در ماده ارث و مفهوم آن مدخلیت ندارد. چون پس از بیان معنای کلمه می گوید: «وسمی بذلك المنتقل عن المیت...» و آیات قرآن نیز بر این جهت دلالت داشت. شاهد این مطلب این است که در دوران حیات پدر می گویند این پسر از پدرش، جود، سخا و حسن اخلاق را به ارث برده است و هر چند این تعبیر مجازی است؛ اما لازم نیست حتما مرگی در کار باشد.

این دقت ها بایستی در لغات بشود و ثمره هم دارد که ارث انتقال بدون موت و در غیر عقد باشد، یعنی انتقال است؛ ولی خرید و فروش و اجاره و معامله ای در کار نیست و چه منقول عنه مرده یا حیات داشته باشد.

### ارث پیامبران الهی

با تأمل در آیات و روایات، از مجموع آن ها این گونه استفاده می شود که پیامبران الهی اموری را به ارث می گذارند:

1. مقامات و منازل آنان در پیش گاه خدا: در موردی که دلیل قائم بشود اشخاصی که بعدها آمدند وارثان انبیا در مقامات و منازل آن ها در پیش گاه خدای سبحان هستند. برای مثال، ولایت های انبیا، وساطت آنان در فیض، معجزه های آنان، به ائمه علیهم السلام ارث می رسد.

2. ملکات و صفات حمیده: ائمه علیهم السلام در علوم، ملکات، صفات حمیده، عصمت و جهات معنوی دیگر

که انبیا داشتند وارث آن ها هستند.

ص: 260

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 518.

3. اشیای اختصاصی انبیا: صحیفه ها، کتاب ها و اشیای ویژه انبیا را ائمه به ارث می برند و آن ها نزد ائمه علیهم السلام است.

4. حکومت ظاهری: برخی از پیامبران الهی در این عالم دارای نفوذ کلمه و حکومت ظاهری و مبسوط الید بوده اند. این مورد بعد از آن ها از آن ائمه علیهم السلام است؛ از این رو لازم و واجب است که امت های مطیع انبیا، مطیع ائمه علیهم السلام نیز باشند. به عبارت دیگر، اطاعت مطلقه ای که برای پیامبران الهی بوده، برای ائمه نیز ثابت است.

5. اموال و دارایی ها: ائمه علیهم السلام كه «سلالة النبیین» بوده اند دارای همه خصایص انبیا حتی رسول اکرم و وارث آن ها هستند، و در خصوص حضرت رسول به توسط صدیقه طاهره وارث ماترك ایشان می باشند.

از مجموع دقت هایی که در آیات، روایات و سخنان لغویان شد، معنای ارث در «ورثة الانبیاء» چنین است که جایگاهی که پیامبران دارند، با همه خصوصیاتش از ملکات، علوم، مراتب و منازل، قرب من الله سبحانه و تعالی و...

عصمت، معجزات، اموال شخصی و تصرف در امور مردم، و خوب اطاعت مطلق به مردم، از آن ائمه ما است، چون پرکننده خلأ حاصل از فقدان انبیا هستند و بحث انتقال در بین نیست، نه این که این امور از پیامبران به آن ها منتقل شود، همانند انتقال خانه از ملك پدر به ملك فرزند. به همین جهت به نظر نگارنده معنای ارث دقیق است و به تأمل بیشتری نیاز دارد.

آیا پیامبران الهی پس از خود اموالی را به ارث می گذارند یا نه؟ آری، اگر انبیا مال شخصی داشته باشند، پس از مرگ خود به وارثان منتقل می گردد وگرنه آیه ای که در قرآن آمده، معنا نخواهد داشت. آن جا که می فرماید:

(وَأَنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا)؛ (1)

و من از بستگانم بعد از خود بیمناکم، و در حالی که همسر من نازا و عقیم است.

هم چنین در آیه دیگر می فرماید:

(وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ)؛ (2)

و سلیمان وارث داوود شد.

اهل تسنن می گویند: منظور از ارث در این موارد فقط علم است. این کلام باطل است، اگر منظور فقط علم باشد، مگر بستگان می توانند علم آن پیامبر را که از دنیا رفته است غصب کنند؟

البته قراین دیگری در آیات قرآنی است که با توجه به آن ها معلوم می شود پیامبران نیز مثل دیگر مردم مال به ارث می گذارند. ما در مورد ارث پیامبر اکرم و مسئله فدک و حدیث انحصاری ابوبکر تحقیق و پژوهش مستقلی انجام داده و نکاتی را در آن نوشتار بیان نموده ایم. (3)

در آن جا حتی از کتاب های اهل سنت ثابت کرده ایم که رسول الله صلی الله علیه وآله از خود اموالی را از قبیل شمشیر، اسب و غیر ذلك باقی گذاشتند و در روایات خودمان نیز آمده است که شیخ کلینی رحمه الله به سند خود روایتی را از ابان نقل می کند. ابان بن عثمان گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لما حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله الوفاة دعا العباس بن عبدالمطلب وأمیر المؤمنین علیه السلام

فقال للعباس: یا عم محمد! تأخذ تراث محمد و تقضی دینهد.

ص: 262

---

1- سوره مریم (19): آیه 5.

2- سوره نمل (27): آیه 16.

3- برای آگاهی بیشتر به کتاب فدک در فراز و نشیب از همین نگارنده که در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی به چاپ رسیده، مراجعه شود.

فرد عليه فقال: يا رسول الله بأبي أنت وأمي إنني شيخ كثير العيال قليل المال من يطيقك وأنت تبارى الريح؟

قال: فأطرق صلى الله عليه وآله هنيئة، ثم قال: يا عباس! تأخذ تراث محمد وتنجز عاداته وتقضى دينه؟ فقال: بأبي أنت وأمي، إنني شيخ كثير العيال قليل المال وأنت تبارى الريح.

قال: أما إنني سأعطيها من يأخذها بحقها.

ثم قال: يا علي! يا أخا محمد! أتجز عادات محمد وتقضى دينه وتقبض تراثه؟ فقال: نعم بأبي أنت وأمي ذلك على ولي.

قال: فنظرت إليه حتى نزع خاتمه من أصبعه فقال: تختم بهذا في حياتي.

قال: فنظرت إلى الخاتم حين وضعته في أصبعي فتمنيت من جميع ما ترك الخاتم.

ثم صاح: يا بلال! اعلى بالمغفر والدرع والراية والقميص وذى الفقار والسحاب والبرد والأبرقة والقضيب.

قال: فوالله ما رأيتها غير ساعتى تلك يعنى الأبرقة فجئى بشقة كادت تخطف الأبصار فإذا هى من أبرق الجنة، فقال: يا علي! إن جبرئيل أتانى بها وقال: يا محمد! اجعلها فى حلقة الدرع واستدف بها مكان المنطقة.

ثم دعا بزوجى نعال عربيين جميعا أحدهما مخصوف والآخر غير مخصوف والقميصين: القميص الذى أسرى به فيه والقميص الذى خرج فيه يوم أحد، والقلائس الثلاث: قلنسوة السفر وقلنسوة العيدين والجمع، وقلنسوة كان يلبسها ويقعد مع أصحابه.

ثم قال: يا بلال! اعلى بالبغلتين: الشهباء والدلدى، والناقيتين: العضباء والقصوى والفرسين: الجناح كانت توقف بباب المسجد لحوائج رسول الله صلى الله عليه وآله يبعث الرجل فى حاجته فيركبه فيركضه فى

حاجة رسول الله صلى الله عليه وآله وحيزوم وهو الذى كان

يقول: أقدم حيزوم، والحمار عفير فقال:

أقبضها في حياتي؛(1)

هنگامی که وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله فرا رسید، عباس بن عبدالمطلب و امیر مؤمنان علیه السلام را خواست و به عباس فرمود: ای عموی محمد! قبول می کنی که ارث محمد را ببری و قرضش را بپردازی و به وعده هایش وفا کنی؟

او نپذیرفت و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم قربانت؛ من پیر مردم و عیالم بسیار و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه گذاشته ای. چه کسی توان وصایت تو را دارد؟

حضرت اندکی سر پایین انداخت سپس فرمود: عباس! می پذیری که ارث محمد را ببری و قرضش را ادا کنی و وعده هایش را عملی کنی؟  
عرض کرد: پدر و مادرم به قربانت! پیر مردی عیال مند و مالم اندک است و تو در سخاوت با باد مسابقه داری.

فرمود: همانا این وصیت را به کسی می سپارم که شایسته دریافت آن است.

سپس فرمود: ای علی! ای برادر محمد! قبول داری که به وعده های محمد عمل کنی و قرضش را بپردازی و میراثش را بگیری؟

علی علیه السلام عرض کرد: آری پدر و مادرم به قربانت. سود و زیانش با من.

علی علیه السلام فرمود: من به پیامبر نظر می کردم، دیدم انگشتر خویش را از انگشت بیرون کرد و فرمود: تا من زنده ام این انگشتر را به دست کن؛ چون در انگشتم نهادم، به آن نظر کردم آرزو بردم که از تمام میراث آن حضرت همین انگشتر را داشته باشم.

سپس فریاد زد: ای بلال! آن کلاه، زره، پرچم، پیراهن، ذوالفقار، عمامه سحاب، 9.

ص: 264

1- الکافی: 1.236، حدیث 9.

جامه برد، کمر بند و عصا را بیاور.

علی علیه السلام فرمود: من تا آن ساعت آن کمر بند را ندیده بودم. قطعه و رشته ای آورد که چشم ها را خیره می کرد و معلوم شد که از کمر بند های بهشتی است. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این را جبرئیل برای من آورد و گفت: ای محمد! این را در حلقه های زره بگذار و در جای کمر بند به کمر ببند.

سپس دو جفت نعلین عربی طلبید که یکی وصله داشت و دیگری بیوصله بود و پیراهن خواست یکی پیراهنی که با آن به معراج رفته بود و دیگر پیراهنی که با آن به جنگ احد رفته بود و سه کلاه را طلب کرد: کلاه مسافرت، کلاه روز عید فطر، قربان و روزهای جمعه و کلاهی که به سر می گذاشت و با اصحابش مجلس تشکیل می داد.

سپس فرمود: ای بلال! دو استر شهباء و دلدل و دو شتر عضباء و قصوی و دو اسب جناح و حیزوم را بیاور. حیزوم اسبی بود که پیامبر به او می فرمود: پیش برو ای حیزوم و الاغی را که عفیر نام داشت آورد. پیامبر فرمود: ای علی! تا من زنده ام این ها را بگیر.

امروزه برخی از اهل تسنن در این مورد مناقشه می کنند و به روایتی که در اصول کافی آمده اشاره می کنند، آن جا که امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا فرمود:

وإن العلماء ورثة الأنبياء. إن الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما ولكن ورثوا العلم فمن أخذ منه أخذ بحظ

وافر؛<sup>(1)</sup>

به راستی علما از پیامبران ارث می برند. همانا پیامبران دینار و درهم به ارث نگذاشته اند؛ بلکه علم به ارث گذاشته اند. پس کسی که از آن برگیرد سهم بسیار برده است. 1.

ص: 265

---

1- همان: 1.34، حدیث 1.

البته اینان مغرض هستند و می خواهند به گمان و پندار استدلال ما را باطل کنند. گرچه متأسفانه برخی از خودی ها نیز در این مورد خوب دقت نمی کنند.

در پاسخ این اشکال این نکته جالب توجه است که در روایتی که ابوبکر نقل کرده آمده است: ص لا نورث؛ ارث نمی گذاریم ر؛ (1) ولی در این روایت آمده است: ص لم یورثوا؛ به ارث نگذاشتند و بین این دو عبارت تفاوت است.

معنای حدیث اصول کافی این است که پیامبران آن چه را داشتند در دوران زندگی خویش در راه خدا خرج کردند و چیزی جز علم باقی نگذاشتند، نه این که ارث باقی نمی گذارند.

باید به این نکته دقت کرد، گرچه برخی از بزرگان ما نیز از این نکته غافل شده و در صدد تأمل در سند این حدیث درآمده اند که اگر سند حدیث صحیح باشد، این اشکال وارد است. نه، ما در سند حدیث خدشه وارد نمی کنیم؛ چرا که پرواضح است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اصحابشان را طوری تربیت کردند که مال جمع نکنند و جمع کننده اموال نباشند. افرادی هم چون امیر مؤمنان علی علیه السلام توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تربیت

شده اند. امام مجتبی علیه السلام در اولین خطبه خود بعد از شهادت حضرت امیر در وصف ایشان فرمودند:

ما ترك صفراء ولا بیضاء؛ (2)

آن بزرگوار هیچ سیم و زری از خود باقی نگذاشت.

این در تاریخ ثبت شده و حتی اهل تسنن نیز نوشته اند. کسانی که در مکتب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تربیت نشدند، گرچه با آن حضرت معاشرت داشتند و ملازم 8.

ص: 266

---

1- این در صورتی است که «نورث» یا «نورث» بدون تشدید خوانده شود، و اگر «نورث» به فتح راء بدون تشدید خوانده شود: یعنی از ما ارث برده نمی شود.

2- الا مالی، شیخ صدوق: 397، حدیث 510، مسند احمد بن حنبل: 5.168.



بودند، اخلاق و آداب آن حضرت را نگرفتند. مگر فرزندان که با پدران خود معاشرت دارند، واقعا آداب پدرها را می گیرند و تربیت می شوند؟

از این رو افرادی چون طلحه، زبیر، عبدالرحمان بن عوف که با پیامبر اکرم معاشرت داشتند، پس از مرگ خود آن قدر شمش طلا از خود به جا گذاشتند که وقتی وراثت می خواستند بین خود تقسیم کنند ناگزیر شدند که طلاها را با کلنگ بشکنند!<sup>(1)</sup>

بنابراین، معنای صلوات بر پورثوار؛ یعنی در راه خدا مصرف کنند و پس از خودشان برای وارث چیزی به جا نگذارند، نه این که کسی از آن ها ارث نمی برد.

و طبع قضیه هم همین است، نه فقط پیامبران الهی؛ بلکه بندگان صالح و شایسته خدا و انسان های وارسته، همواره می کوشند اموال و دارایی خود را در راه خدا مصرف کنند و چنین نبوده که به فکر ورثه باشند و برای آنان مال جمع کنند. بسیاریند کسانی که در دوران زندگی اموال زیادی داشتند و پس از مرگشان چیزی نداشتند؛ زیرا همه چیز را در راه خدا مصرف کرده بودند.

چنین افرادی در بین علما و دانشمندان ما نیز بوده اند. یکی از آنان عالم بزرگوار حاج شیخ محمد حسین اصفهانی رحمه الله است. این محقق بزرگ به کمپانی معروف است؛ چون پدر او صاحب کارخانه بوده و ثروت زیادی داشت و همه اموال و دارایی ها به ارث به این عالم بزرگوار رسید. او نیز همه این اموال را در راه خدا مصرف کرد تا جایی که حتی يك خانه محقر هم نداشت. این موضوع معروف است و پدر ما رحمه الله که به خدمت آن عالم بزرگ می رسیدند و جد ما رحمه الله نیز که شاگرد ایشان بودند، این قضیه را نقل می کردند.

نقل کرده اند که این دانشمند محقق، تسییحی ارزشمند داشت که دانه هایش از 5.

ص: 267

عقیق یا سنگ گران بهای دیگری بود. روزی بند تسیحش پاره شد. او خم نشد تا آن ها را جمع کند؛ بلکه رها کرد تا مردم آمدند و هر کس برای خود از دانه های گران بها برداشت، در حالی که نقل می کنند روزی همین عالم گران قدر از بازار پیاز خریده بود و در لای عبایش به مترل می برد، ناگاه عبا باز شد و پیازها به زمین ریخت و او نشست و پیازها را جمع کرد.

البته معلوم است که ارث علوم و معنویات ارزشمند است و ائمه علیهم السلام بدان جهت افتخار می کنند و از امتیازات آنان شمرده می شود؛ از این رو امیر مؤمنان وارث رسول الله صلی الله علیه وآله بود، هم چنان که وصی آن حضرت نیز بود. در حدیثی آمده است که بریده گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لكل نبی وصی و وارث و إن علیا وصی و وارثی؛<sup>(1)</sup>

برای هر پیامبری وصی و وارثی است. به راستی که وصی و وارث من علی است.

به عبارت کوتاه، وارث بودن در اموال، حکم است و وارث بودن در جهات معنوی، مقام است.

### نمونه های برتر

والمثل الاعلی؛

و(سلام بر) نمونه برتر.

ائمه علیهم السلام نمونه های برتر هستند. برای واژه «مثل» سه معنا می شود ذکر کرد: یکی این که راغب اصفهانی گفته:

المثل عبارة عن قول فی شیء یشبه قولاً فی شیء آخر، بینهما مشابهة لیبین أحدهما الآخر ویصوره؛<sup>(2)</sup>

ص: 268

1- ذخائر العقبی: 71، تاریخ مدینه دمشق: 42.392.

2- المفردات فی غریب القرآن: 462.

مثل عبارت است از سخنی که در موردی به سخن دیگر شباهت دارد تا سخن دیگر را بیان کند.

مثل در هر زبانی وجود دارد؛ در زبان عربی، فارسی، ترکی و زبان های دیگر. برای نمونه، فرض کنید در زمانی قضیه ای رخ می دهد که در آن رخداد سخنی گفته می شود که از نظر ادبی کلام قوی است و عبارت کوتاهی دارد که در طول تاریخ ماندگار می شود و در وقایع مشابه همان مطلب گفته می شود. در زبان عربی مثلی است که می گویند:

ص فی الصیف ضیعت اللبن ر.

جریان این گونه بوده که عربی در فصل گرما در شهری، شیر خنک داشته. او این شیر را به عللی از دست داده و ضایع کرده بود. فردی به او می گوید: تو در این فصل گرما که انسان به شیر خنک نیاز دارد، آن را ضایع و حرام کردی.

این جریان ضرب المثل شده برای کسی که کاری را در زمان خود ضایع کند؛ یعنی در وقتی که مگتتم برای انجام آن کار بوده و زمینه فراهم بوده که انجام شود، آن کار را انجام ندهد می گویند: ص فی الصیف ضیعت اللبن ر.

جمع «مثل» به این معنا «امثال» است.

به یقین مقصود از «المثل الأعلى» این نیست و قطعاً در خطاب به ائمه علیهم السلام این معنا مراد نیست؛ بلکه معنای دیگری مراد است.

مثل معنای دیگری دارد که در کتاب ها نیز آمده است و در ادبیات و سایر علوم در بحث های گوناگون مثال می زنند. مثلاً در علم نحو، آن گاه که مبتدا و خبر را تعریف می کنند، مثال می زنند و می گویند: «کزید قائم». این گونه مثل برای تقریب مطلب و تطبیق کبری است.

جمع «مثل» به این معنا «أمثله» است.

این معنا نیز در خطاب به ائمه علیهم السلام مراد نیست.

ص: 269

به تصور ما مراد معنای سوم از معانی واژه «مثل» است که همانا «نمونه» و به اصطلاح عربی «نمودج» است و جمع آن «مثل» می باشد.

هر گاه انسان می خواهد حقیقت و واقعیتی را بیان کند و برای این که امر معقول، خوب و درست فهمیده شود، نام امر محسوسی را می آورد و می گوید: مثل آن چنین است.

برای تقریب به ذهن می گوییم: اگر بخواهیم جود، سخاوت و کرم را که از امور محسوسه نیستند تعریف کنیم و آثار و ویژگی های خوب آن را بیان نماییم می گوییم: مثلش حاتم طایی است.

به گمان من و الله العالم مراد از «مثل» در این عبارت، همین است.

در قرآن مجید در دو مورد ص المثل الأعلى ر آمده است.

1. در سوره نحل می فرماید:

(لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ (1)

برای کسانی که به جهان آخرت ایمان نمی آورند، مثل و صفات زشت است و صفات و نمونه های والا برای خداوند است و او توانا و حکیم است.

2. و در سوره روم نیز این گونه آمده است:

(وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ (2)

و برترین و والاترین صفات در آسمان ها و زمین برای اوست و او توانا و حکیم است.

در يك مورد آمده: (وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ) و در مورد دیگر: (وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ). دست کم این که در هر دو مورد

حرف «لام» برای اختصاص آمده و بعد از 7.

ص: 270

---

1- سوره نحل (16): آیه 60.

2- سوره روم (30): آیه 27.

آن، هر دو مورد در عبارت (وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) مشترکند.

از طرفی واژه ص الاعلی را از اسمای خداوند سبحان است، آن جا که قرآن می فرماید:

(سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى \* الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى )؛ (1)

پروردگار بلندمرتبه ات را متره و پاك شمار؛ همو که آفرید و موزون ساخت.

در آیه دیگر می فرماید:

(إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى )؛ (2)

مگر جلب رضایت و خشنودی پروردگار والا مرتبه اش.

بنابراین، اگر این معنا را برای واژه «مثل» بپذیریم و واژه ص الاعلی را که از نام های خدای سبحان است؛ گمان می کنم که معنای ص المثل الاعلی را این گونه باشد که ائمه نمونه خداوند متعال هستند؛ یعنی آنان مظاهر ذات احدیت هستند که اگر کسی امام علیه السلام را شناخت، حضرتش را دوست داشت و از آن بزرگوار اطاعت کرد، خدا را شناخته و از او اطاعت کرده است.

به سخن دیگر، ص المثل الاعلی را به این معناست که ائمه علیهم السلام معرف خداوند متعال هستند؛ یعنی انسان از طریق ائمه علیهم السلام خدا را می شناسد. اگر کسی می خواهد خدا را بشناسد، بایستی ائمه علیهم السلام را شناسایی کند. اگر کسی می خواهد خدا را عبادت کند، باید ائمه علیهم السلام را بشناسد و اگر فردی بخواهد از خدا اطاعت کند، بایستی از ائمه علیهم السلام اطاعت نماید که برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم فرمود: 0.

ص: 271

1- .سوره اعلی (87): آیه 1 و 2.

2- .سوره لیل (92): آیه 20.

بنا عبدالله و بنا عرف الله؛ (1)

به وسیله ما خداوند مورد پرسش قرار گرفت و به توسط ما خداوند شناخته شد.

در مورد دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

من أطاع عليا فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله؛ (2)

کسی که از علی اطاعت کند از من اطاعت کرده است و کسی که از من اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

و به معنای دقیق تر این که خداوند فراتر و والاتر از آن است که دیده شود و یا به کنه شناخته شود؛ اما ائمه علیهم السلام در عالم امکان نمونه آن ذات و صفات هستند، که اگر کسی آن ها را ببیند انگار خدا را دیده است؛ از این رو است که از امام علیه السلام به عناوین مختلفه که همگی دلالت بر این معنا دارند تعبیر شده است. مثلا در روایتی حضرت سیدالشهداء می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

يا علي! أنت حجة الله، وأنت باب الله، وأنت الطريق إلى الله، وأنت النبا العظيم، وأنت الصراط

المستقيم، وأنت المثل الأعلى؛ (3)

ای علی! تو حجت خدا و باب خدا هستی و تو همان راه به سوی خدایی و تو خبر بزرگ، صراط مستقیم و مثل اعلا هستی.

به هر حال، این هم یکی از مقامات انحصاری ائمه علیهم السلام است. 3.

ص: 272

---

1- الكافي: 1.145، حديث 2، بحار الانوار: 23.102، حديث 8.

2- معاني الأخبار: 373، بحار الانوار: 38.129، تاريخ مدينة دمشق: 42.270 با اندکی تفاوت.

3- عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1.9، حديث 13.

### اشاره

والدعوة الحسنى؛

و(سلام بر) دعوت نیکو.

ائمه عليهم السلام صاحبان دعوت نیکو هستند.

به نظر می رسد همان معنایی که در عبارت پیشین بیان شد، در این عبارت نیز می توان گفت.

آن بزرگواران اهل و صاحب دعوت حسن و نیکو به سوی خدا هستند. بلکه صرف وجود امام و خود ذات او دعوت حسن است که هر کس او را ببیند یا به فکر او بیفتد به یاد خدا می افتد.

هر دو وجه درست است. البته وجه سومی نیز وجود دارد که خواهیم گفت.

### معنای دعوت

کتاب معجم مقاییس اللغة از معتبرترین کتاب های لغت است. نگارنده این فرهنگ، ابن فارس شیعی است. وی از قدمای لغویان و از محققان در لغت بوده و نزد همگان مورد قبول واقع شده است. وی به تعبیر امروزی، در این فرهنگ نخست ریشه واژه را ثلاثی مجرد معنا کرده، آن گاه تمام اشتقاقات را به آن معنا برگردانده است و این روش در معنای لغت خیلی مهم است و تحقیقی در این فن است و فواید بسیاری دارد. در واقع به معنای مشترك معنوی

برمی گردد؛ همان مطلبی که ما مثلا در عبارت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می گوئیم، آن جا که حضرتش فرمود:

من كنت مولا فاعلى مولا؛(1)

هر که من مولای و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست اوست.

ص: 273

---

1- .بصائر الدرجات:97، قرب الاسناد:57، حدیث 186، الکافی:1.287 و منابع دیگر.

یعنی نخست در معنای واژه «مولا» ادعای اشتراك معنوی می کنیم؛ سپس اشتراك لفظی که بیشتر علما گفته اند.

ابن فارس در معنای واژه «دعوت» می گوید:

الدال و العين و الحرف المعتل أصل واحد و هو أن تميل الشيء إليك بصوت وكلام يكون منك؛ (1)

دال، عین و حرف معتل که قلب به الف شده، يك ریشه بیشتر ندارد و همه مشتقات به این ریشه برمی گردد. این واژه به معنای دعا کردن است که انسان کاری بکند که آن طرف مورد خطاب برگردد و به او نگاه کند و تمایل نماید و توجه پیدا کند.

بیان این لغوی خیلی دقیق و درست است. برای مثال، وقتی شما فردی را به صرف غذا به مترلتان دعوت می کنید؛ کاری می کنید که او به سوی شما بیاید. اگر به سوی خدا عرض حاجتی داشتید، دعا می کنید و هدف این است که خداوند متعال به شما نگاه کند که همه الطاف در این نگاه کردن است. در دعای ندبه می خوانیم:

انظر إلینا نظرة رحیمة؛ (2)

به ما به دید مهر و رحمت بنگر.

آن چه بیان شد، لب و ریشه معنای دعا و دعوت کردن است.

بنابراین ذات و وجود ائمه علیهم السلام دعوت است، حتی اگر امام ساکت باشد و هیچ مطلبی نفرماید وجود آن حضرت دعوت به سوی الله است؛ یعنی مذکر و یادآور خداوند متعال است که انسان را به یاد خدا می اندازد و او را متوجه حضرت حق می نماید. 0.

ص: 274

---

1- .معجم مقایس اللغة: 2.279.

2- .بحار الانوار: 99.110.



آری، ائمه علیهم السلام وسیله میل، توجه و انعطاف مردم به سوی خداوند متعال هستند. گرچه ابن فارس می گوید: «بصوت و کلام؛ این فراخوانی به وسیله صدا و سخنی باشد»، اما این از باب مثال است، مگر نه این است که الفاظ وسیله رساندن حقایق هستند، ائمه علیهم السلام خود وجود خارجی حقایق هستند.

افزون بر این که خود ائمه علیهم السلام «کلمة الله» هستند. مگر حضرت عیسی علیه السلام «کلمة الله» نبود؟ پس ائمه ذاتا و وجودا، چه سخن بگویند چه ساکت باشند، دعوت به سوی خدا هستند. سکوت آنان دعوت به سوی خدا و درس و عبرت برای ماست، همان گونه که کلامشان درس است و عبرت. این معنا کاملا صحیح و حمل لفظ بر آن مقتضای اخذ به أصالة الحقیقة است.

ائمه علیهم السلام دعوت هستند؛ دعوت با سخن و سکوت. اگر آزاد باشند یا زندانی شوند. مثل امام کاظم علیه السلام حضورشان در زندان است، ولی دعوت کننده الی الله هستند.

امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت نیز «الدعوة الحسنى» هستند و از این بیان، پاسخ پرسش معروف داده می شود که فایده امام غایب چیست؟ چرا که امام علیه السلام در همه حالات «الدعوة الحسنى» است.

البته این معنا بارها در قرآن کریم آمده است. (1)

معنای دوم این که «دعوه» را بر «داعی» حمل کنیم و این معنا هر چند مجاز است، از قبیل «زید عدل»؛ ولی صحیح است. ما به طور معمول در این موارد نخست به المفردات فی غریب الحدیث راغب اصفهانی مراجعه می کنیم. وی می گوید:).

ص: 275

---

1- برای نمونه در سوره رعد (13): آیه 14 آمده است: (لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ).

والدعاء إلى الشيء الحث على قصده؛(1)

این که کسی را به سوی چیزی دعا می کنید؛ یعنی او را به سوی آن چیز وادار می نمایید.

قرآن کریم می فرماید:

(قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ)؛(2)

(یوسف)گفت: پروردگارا! زندان نزد من از آن چه مرا به سوی آن فرا می خوانند محبوب تر است.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ)؛(3)

و خداوند به سرای صلح و آرامش فرا می خواند.

در آیه دیگری آمده است:

(وَ يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ)؛(4)

و ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات و رهایی فرا می خوانم و شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟

این ها مواردی است که راغب اصفهانی درباره واژه «دعوت» به آن ها استشهاد کرده است.

ائمه علیهم السلام «داعی إلى الله» هستند که در آینده در عبارت «الأئمة الدعاء» 1.

ص: 276

1- المفردات فی غریب القرآن: 170.

2- سوره یوسف(12): آیه 33.

3- سوره یونس(10): آیه 25.

4- سوره غافر(40): آیه 41.

خواهیم خواند، هم چنان که خود رسول الله صلی الله علیه وآله نیز (داعیا إلى الله) هستند. (1)

معنای سومی نیز محتمل است، به لحاظ این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

أنا دعوة أبي إبراهيم؛ (2)

من همان دعوت پدرم ابراهیم هستم.

از طرفی در تفاسیر، در ذیل آیه مبارکه: (وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ)؛ (3) «و در میان امت های آینده برای

من زبان صدق قرار بده». آمده که «هو أمير المؤمنين؛ (4) منظور از «لسان صدق» امیر مؤمنان علی علیه السلام است».

### معنای دعوت حسنی

دعوت حسنی، دعوتی است که هیچ نقصی و قبیحی در آن نیست؛ بلکه کمال محض است؛ از این رو گاهی اصحاب ائمه علیهم السلام از سکوت آن حضرات مطالب بسیاری را استفاده می کردند و این نکته بر افراد آشنا به حالات آنان مخفی نیست؛ نه فقط سکوت، بلکه حتی زندانی شدن، این که امام کاظم علیه السلام در زندان عباسی، به سر می برد با آن همه زجر و شکنجه خود دعوت «الی الله» بود، و زندانی کردن آن حضرت جنگ با خدا است و دعوت الی الطاغوت، وگرنه آن حضرت چه کار کرده بود که در زندان باشد؟

ص: 277

1- سوره احزاب (33): آیه 46.

2- من لا يحضره الفقيه: 4.369.

3- سوره شعراء (26): آیه 84.

4- ر.ك: تفسير الصافي: 3.284 و تفسير نور الثقلين: 4.57، حديث 44.

آری، آنان در همه حالاتشان چنین هستند. آنان حسن تمام و تمام حسن هستند و از هر سوء، نقص و قبحی به دورند. هر کس چنین باشد، اصل وجودش دعوت می شود و باید در همه حالاتش علی الاطلاق به او اقتدا کرد.

بنابراین کسی که مقتدای علی الاطلاق باشد و در همه حالات او هیچ گونه نقص، قبح و سویی وجود نداشته باشد، جز معصوم نخواهد بود و کسی که معصوم باشد «المثل الأعلى» است.

## حجت های خدا

### اشاره

وحجج الله على أهل الدنيا والاخرة والاولی؛

و(سلام بر)حجت های خدا بر مردم دنیا، آخرت و اولی.

ائمه علیهم السلام حجت های خدا بر اهل دنیا، آخرت و اولی هستند. «حجج» جمع حجت و به معنای برهان است. آری، اگر کسی دارای ویژگی های یاد شده باشد البته حجت خدا بر اهل دنیا، آخرت و اولی خواهد بود.

این چه شأن و مترتبی است که کسی برهان خدا باشد؟ خداوند در هر عالمی از عوالم، چه در دنیا و چه قبل و بعد دنیا به ائمه اطهار علیهم السلام احتجاج می کند و آیا کسی قدرت ایستادگی در مقابل برهان الهی را دارد؟

احتجاج برای چیست؟ بدیهی است که خداوند متعال به احتجاج، استدلال و اقامه شهود نیاز ندارد. اگر بخواهد کسی را مؤاخذه کند، مطابق علمش حکم می کند؛ چرا که به همه امور احاطه دارد. پس آوردن برهان و اقامه شهود برای چیست؟

مگر کسی می تواند بر حکم خداوند متعال اعتراض کند؟<sup>(1)</sup> مگر عدل الهی،

ص: 278

---

1- در آیه 23 سوره انبیاء(21) می خوانیم: (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ)؛ از آن چه انجام می دهد بازخواست نمی شود در حالی که آنان بازخواست می شوند.

حکم الهی و علم الهی خدشه بردار است؟ مگر خودش در آخرت به حساب بندگان رسیدگی نمی کند؟

آری، قاعده لطف این را اقتضا می کند که حق تعالی کسانی را در این عالم برهان قرار دهد که از طریق آن ها احتجاج نماید و انسان را مؤاخذه کند.

بحثی در فقه اسلامی مطرح است که اگر دو نفر مثلاً بر سر ملکی نزاع داشته باشند و به حاکمی مراجعه کنند که می داند حق با کیست، آیا می تواند طبق علم خود داوری کند یا نه؟ این بحث هم در حقوق الهی و هم در حق مردم مطرح شده است. (1)

هشام بن حکم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إنما اقضى بینکم بالبینات و الأیمان؛

من فقط با دلیل و سوگند داوری می نمایم.

حضرتش در پایان حدیث فرمودند:

وبعضکم ألحن بحجته من بعض، فأیما رجل قطعت له من مال أخیه شیئاً فإنما قطعت له به قطعة من

النار؛ (2)

باید بر حسب قواعد باب قضاوت و حکومت داوری شود. پس هر که از راه قضاوت و حکم حاکم، چیزی از مال برادرش به ناحق بردارد، در واقع قطعه آتشی برای او مهیا شده است.

مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر قضایا محیط، عالم و آگاه نیستند؟ بیان شد که حاکم شرع معمولی نیز از قضیه ای امکان دارد آگاهی داشته باشد و بگوید من می دانم این خانه از آن فلانی بوده و اکنون به ارث رسیده است و طرف مقابل بی خود می گوید. 1.

ص: 279

---

1- برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: القضاء و الشهادات: 1.141 از همین نگارنده.

2- الكافی: 7.414، حدیث 1، تهذیب الاحکام: 6.229، حدیث 3، وسائل الشیعه: 27.232، حدیث 1.

این موضوع در جای خود بحث می شود.

وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین باشد، آیا خدای سبحان به احتجاج نیاز دارد؟ نه، اما به مقتضای قاعده لطف کار به جایی می رسد که امام علیه السلام را برهان یا شاهد می آورند و اگر لازم باشد انطاق جوارح می نمایند. (1) اگر پای او انکار کرد، دستش به سخن می آید. این امور برای احتجاج است و برای آن است که انسان کمی شرم و حیا نماید.

وقتی خداوند متعال به همه امور محیط و آگاه است و با وجود این از باب لطف کسی را قرار دهد که راهنمایی کند، ارشاد نماید و تعلیم دهد، آن گاه هم به دستورهای او گوش فرادهیم، فردا به او احتجاج خواهد کرد.

### لزوم حجت به قاعده لطف

اساسا مقتضای قاعده لطف این است که سه چیز بایستی باشد:

1. چون غرض از خلقت بشر به کمال رسیدن او است، پس باید برنامه ای برای این جهت وجود داشته و کسی رساننده آن به بشر باشد. از برنامه به «شریعت» تعبیر می شود و رسول حامل آن است.

و این کار را خداوند متعال انجام داده است.

2. رسول الهی، که وقتی خداوند متعال او را جهت ابلاغ شریعت و هدایت مردم انتخاب و نصب نمود، این مسئولیت را بپذیرد.

و این کار از ناحیه حضرت رسول تمام است.

3. امام الهی بعد از رسول، چون رسول از دنیا رود باید زمین خالی از حجت نباشد و هدایت گر بین مردم از جانب خدا و به نیابت از رسول وجود داشته و پذیرای

ص: 280

---

1- نگارنده رساله ای در مورد انطاق جوارح در جهان آخرت تألیف نموده است.

این مسئولیت بوده باشد.

و این کار از طرف امام تمام است.

پس از این مراحل که به قاعده لطف تحقق یافته، خداوند در احتجاج بر مکلفان می فرماید: مگر برای شما شریعت نفرستادم؟

آری، فرستادی.

آیا حامل این شریعت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله شما را دعوت نکرد و به وظایفش عمل نمود؟

چرا، و خیلی زحمت هم کشید.

آیا پس از او برای شما حجت هایی قرار ندادم و آن ها هدایت شما را به عهده نگرفتند؟

چرا قرار دادی، و به تکلیفشان عمل کردند.

پس چرا گوش ندادید؟ چه کسی مقصر است؟

این همان احتجاج الهی است. بنابراین، اگر غیر از این باشد، مؤاخذه و بازخواست قبیح خواهد بود؛ از این رو عقل می گوید: عقاب بدون بیان، قبیح است و شرع هم همین را می گوید، آن جا که می خوانیم:

(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا)؛ (1)

و ما هرگز (گروهی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برانگیزیم.

طبق این بیان، شأن و مترت ائمه علیهم السلام در این جهان چنین می شود که ص الله یحتج بهم علی عباده؛ خداوند

سبحان به وسیله آنان بر بندگان احتجاج می کند تا فردی معصوم نباشد، قابلیت احتجاج ندارد وگرنه هر عالمی در

جامعه در حد خود که به 5.

ص: 281

---

1- .سوره اسراء(17):آیه 15.

وظایفش عمل می کند حجت است. مگر نمی گویند: حجة الاسلام؟ هر فرد متقی و متدینی در جامعه در حد خود بر دیگران حجت است؛ ولی هیچ کدام از این ها معصوم نیستند. معصوم حجت خداوند سبحان است بر جمیع خلائق. این که در مورد غیر معصوم گفته شود: «حجة الله» این سخن غلط است، یا مجاز است، یا تعارف... آری، آن مقام ائمه علیهم السلام است.

و طبق شرحی که گفته شد صلاح جامعه به سه پایه نیاز دارد:

پایه نخستین بر خداست؛ پایه دوم بر مرسل، و پایه سوم بر امام بعد از رسول، که با این سه اصل، زمینه صلاح يك جامعه تحقق پیدا می کند. پس اگر چنین نشود خود مردم مقصرند، و این واقعیتی است و به این معنا برهان قائم است.

برید بن معاویه گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

ليس لله على خلقه أن يعرفوا قبل أن يعرفهم وللخلق على الله أن يعرفهم ولله على الخلق إذا عرفهم أن

يقبلوا؛(1)

برای خدا بر مردم حقی نیست تا بشناسند؛ بلکه حق مردم نسبت به خداوند این است که خداوند به آن ها بشناساند و آن گاه حق خدا بر مردم این می شود که آنان پس از شناخت بپذیرند.

پس خدا معرف را باید نصب کند و او را به مردم معرفی نماید و تا این امر تحقق نیابد، احتجاج معنا ندارد. از طرفی معرفت این معرفت بایستی از طریق خاصی باشد؛ چرا که خداوند متعال معرفت خود را نیز از طریق خاصی معین کرده است، نه هر کسی که عقلش هر چه گفت و نه هر شیخ یا مرشدی در عالم ادعا کند. در این صورت، همه این راه ها انحرافی می شود؛ از این رو ائمه علیهم السلام فقط بعد از رسول الله 2.

ص: 282

---

1- الكافي: 1.164، حدیث 1، التوحید، شیخ صدوق: 412.



حجت های خداوند متعال هستند.

آری، این بیان واضح و برهانی گویا است که اگر خداوند در این عالم حجت قرار نداده بود، مردم بر خدا حجت داشتند و محاجه می کردند که کسی را برای ما نفرستادی. پس چه می خواهی؟ این همان معنای آیه است که می فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (1)

تا پس از آمدن پیامبران حجتی برای مردم در برابر خدا نباشد.

تمام آن چه گفته شد، درباره قیام ائمه علیهم السلام به وظیفه الهی خویش در برابر شریعت از جهتی و در برابر مکلفان از جهت دیگر است که خداوند متعال به نقش آنان در حفظ و ابلاغ شریعت و هدایت امت احتجاج خواهد کرد.

ظاهر عبارت این است که ائمه علیهم السلام خودشان «حجج» خداوند متعال هستند و این شأن و مترت بالاتری از مقام یاد شده است.

### ائمه؛ حجت در دنیا

پس ائمه علیهم السلام به هر دو وجه در همه عوالم حجت خدا هستند. اما در عالم دنیا یعنی همین جهانی که در آن زندگی می کنیم. به آن «دنیا» می گویند یا برای این که پایین و بی ارزش است و یا برای این که از عوالم دیگر به ما نزدیک تر است پرواضح است که وجودشان بر وجود خالق متعال برهان است و آثار وجودشان بر همه خلایق حجت است، به طوری که احدی نمی تواند در برابر احتجاج خداوند به صفات و حالاتشان مقاومت کند.

ص: 283

در عالم قبل که به «الاولی» یعنی عالم ذر تعبیر شده است، ائمه علیهم السلام حجت خداوند متعال بر اهل آن عالم هستند و خداوند در آن عالم، میثاق با اهل بیت علیهم السلام را از آنان اخذ کرده است. در این زمینه روایات فراوان است؛ از جمله روایتی که مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که آن حضرت فرمود:

إن الله عز وجل خلق الخلق فخلق من أحب مما أحب وكان ما أحب أن خلقه من طينة الجنة وخلق من أبغض مما أبغض وكان ما أبغض أن خلقه من طينة النار، ثم بعثهم في الظلال. فقلت: وأى شيء الظلال؟ فقال: ألم تر إلى ظلك في الشمس شيئاً وليس بشيء.

ثم بعث منهم النبيين فدعوهم إلى الإقرار بالله عز وجل و هو قوله عز وجل: (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ). (1) ثم دعوهم إلى الإقرار بالنبيين فأقر بعضهم وأنكر بعض.

ثم دعوهم إلى ولايتنا فأقر بها و الله من أحب وأنكرها من أبغض، و هو قوله: (فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ). (2)

ثم قال أبو جعفر (عليه السلام): كان التكذيب ثم (3).

همانا خدای عز وجل خلق را آفرید و هر که را دوست داشت، از ماده ای که دوست داشت که همان خاك بهشتی بود آفرید، و هر که را دشمن داشت، از آن چه نزدش مبعوض بود که همان خاك دوزخی است آفرید؛ سپس آن ها را در ظلال برانگیخت.

راوی گوید: عرض کردم: ظلال چیست؟

ص: 284

1- .سوره زخرف(43):آیه 87.

2- .سوره اعراف(7):آیه 101.

3- .الكافي:1.436، حدیث 2 و 2.10، حدیث 3.

فرمود: مگر سایه خود را در پرتو خورشید نمی بینی که چیزی هست؛ ولی چیزی نیست.

سپس از میان آن ها پیامبران را برانگیخت و ایشان را به اقرار به خدای عز و جل دعوت کرد. این است معنای گفتار خدای عز و جل که می فرماید: «اگر از آن ها پرسی چه کسی خلقشان کرده به یقین

خواهند گفت: خدا». سپس آن ها را به اقرار پیامبران دعوت کرد. برخی اقرار کردند و برخی انکار ورزیدند.

آن گاه به ولایت ما دعوتشان فرمود. به خدا سوگند، کسی به آن اقرار کرد که خدا او را دوست داشت و هر که را دشمن داشت انکار ورزید و همین است معنای گفتار خدای تعالی که می فرماید: «آن ها به آن چه در گذشته تکذیب کرده بودند، ایمان نخواهند آورد».

سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب در آن جا واقع شد.

ائمه علیهم السلام در آن عالم حجت الهی بر تمام انبیا و ملائکه مقرب بوده اند، و حتی ملائکه عبادت خداوند متعال را از ائمه علیهم السلام یاد گرفته اند.

### **ائمه؛ حجت در عالم آخرت**

ائمه علیهم السلام در عالم آخرت نیز هم شاهد خداوند متعال هستند و هم حساب رس مردم به اذن او. امیر

مؤمنان علی علیه السلام ص قسیم الجنة و النار است و در احادیث فریقین چنین آمده است:

لا یدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علی بن ابی طالب؛ (1)

کسی نمی تواند به بهشت وارد شود مگر جوازی از جانب علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد.

ص: 285

ما در آینده در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت.

خلاصه این که ائمه علیهم السلام به تمام معنا و در تمام عوالم و در همه احوال حجت های خداوند متعال هستند.

و رحمة الله وبركاته ؛

و رحمت خدا و برکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحْمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ). (1)6.

ص: 286

---

1- .سوره هود(11):آیه 76.

السلام علی محال معرفة الله؛

سلام بر جایگاه های معرفت و شناخت خدا.

ائمه علیهم السلام جایگاه های معرفت و شناخت خدا هستند. واژه «محال» جمع محل، به معنای جای حلول است که چیزی در مکانی قرار می گیرد و به هر مکانی که چیزی در آن حلول کند، محل گویند. بنابراین، دو طرف وجود دارد: «محل» و آن چه در آن محل قرار می گیرد. در این جا محل «ائمه» هستند و «معرفت خدا» در ائمه است.

«معرفت» بالاترین مراتب ادراک است، به طوری که هرگز مورد شك و شبهه نخواهد بود؛ ولی ذات باری تعالی درك شدنی نیست؛ پس باید ائمه را شناخت تا معرفت خدا حاصل شود.

غرض اصلی از نصب ائمه علیهم السلام معرفت است و نخستین کار آن ها دعوت و فراخوانی حسن و نیکوست.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را داعی به معرفت خویش قرار داده است؛ یعنی شما انسان هایی که معرفت خدا را لازم دارید، چه در اصل آن و چه در مراتب آن بایستی به کجا مراجعه کنید؟ باید به محل ها و جایگاه های معرفت خدا که ائمه علیهم السلام هستند مراجعه کرد؛ چرا که آنان خود محل معرفت خداوند متعال هستند، نه در جایی هستند که آن جا محل معرفت الهی است.

به همین جهت، اگر کسی امام را شناخت خدا را شناخته است، نه این که نعوذ

بالله اینان خدا هستند. این بزرگواران عباد خداوند متعال و مخلوق او هستند؛ اما معرفت خداوند متعال در ائمه علیهم السلام است؛ بلکه بایستی حرف «در» نیز حذف شود؛ یعنی خودشان و وجودشان معرفت خداوند متعال است. ائمه علیهم السلام چنان خدا را شناخته اند که غیر خدا در وجودشان نیست.

در روایتی آمده است که حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه فرمودند:

أيها الناس! إن الله جل ذكره ما خلق العباد إلا ليعرفوه فإذا عرفوه عبدوه، فإذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة ما سواه.

فقال له رجل: يا بن رسول الله! أبى أنت وامى! فما معرفة الله؟

قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذى يجب عليهم طاعته؛ (1)

ای مردم! به راستی خداوند متعال مردم را نیافرید مگر او را بشناسند. پس هر گاه او را بشناسند، عبادتش کنند و آن گاه که عبادتش کردند از عبادت غیر او بی نیاز می گردند.

مردی گفت: ای فرزند پیامبر خدا! پدر و مادرم فدای شما گردد! شناخت خدا چگونه است؟

حضرتش فرمود: شناخت خدا به این است که مردم هر عصری امام واجب الاطاعه خود را بشناسند.

از این رو جمله «يعبدون» در آیه شریفه ای که می فرماید: (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ (2) «و من جن و

انسان را نیافریدم مگر این که مرا پرستند». به «يعرفون» تفسیر شده است. (3) 0.

ص: 288

---

1- علل الشرایع: 1.9، حدیث 1، تفسیر نور الثقلین: 5.132، حدیث 58، تفسیر الصافی: 5.75.

2- سوره ذاریات (51): آیه 56.

3- الرواشح السماویة: 45، تفسیر ابوالسعود: 2.130.

امام حسین علیه السلام می فرماید: «ما خلق العباد إلا ليعرفوه...»، این جمله مبارکه با «ماء» نافیه و «إلا» استثنائیه آمده است. معلوم می شود که عبادت، فرع معرفت است؛ هر چه معرفت بیشتر، عبادت و بندگی بیشتر خواهد شد؛ از این رو از همین زیارت جامعه مقامات اهل بیت علیهم السلام هم در معرفت و هم در عبادت به خوبی به دست می آید.

هر چه خداوند متعال به ائمه علیهم السلام مقام بیشتر داده، عبادت آن بزرگواران بیشتر شده است. در فرازی از این زیارت می خوانیم:

عصمکم الله من الزلل و آمنکم من الفتن و طهرکم من الدنس و أذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیراً فعظمتکم جلاله و اکبرتم شأنه و مجدتم کرمه، و آدمتم ذکره و وکدتم میثاقه و أحکمتم عقد طاعته و...؛ خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت، از فتنه ها ایمن ساخت و از آلودگی ها پاک نمود و پلیدی ها را از شما دور کرد و شما را پاک و پاکیزه ساخت. پس شما نیز شکوه و جلال او را با عظمت و شأن او را بزرگ و کرم او را تمجید کردید، یاد او را ادامه دادید و پیمان او را محکم و استوار نمودید و...

آری، هر چه از آن طرف عنایت باشد، از این طرف بندگی بالاتر می رود. کجای زیارت جامعه غلو است؟ آنان که چنین ادعایی دارند، از کجا می گویند؟ آیا می توانند ادعای خود را ثابت کنند؟

بنابراین معرفت و شناخت امام زمان، همان معرفت و شناخت خداوند متعال است. پس معرفت و شناخت هر که به امام زمان که واجب الاطاعه است بیشتر شود، اطاعت و عبادتش بیشتر خواهد بود.

ما معرفت و اطاعت را از امام علیه السلام اخذ می کنیم و نسبت به خداوند متعال عبادت می کنیم. پس معرفت امام، معرفت خداوند متعال است که عبادت او را در پی دارد و طبق سخنی که عبادت، فرع معرفت باشد، هر چه معرفت بیشتر شد، عبادت

بیشتر می شود. آن وقت که امام را شناختیم، خدا را شناخته و او را عبادت می کنیم و آن گاه که امام را اطاعت می نماییم، خدا را عبادت می کنیم. حال این سخن غلو است؟!

بنابراین در روایتی آمده است که مروان بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

الإمام علم فيما بين الله عزوجل وبين خلقه، فمن عرفه كان مؤمنا ومن أنكره كان كافرا؛(1)

امام نشانه بین خداوند متعال و آفریدگان اوست. پس هر که او را شناخت مؤمن و هر که او را انکار کرد، کافر خواهد بود.

پیش تر بیان شد که ائمه علیهم السلام پیشوایان هدایت، چراغ های تاریکی ها و نشانه های تقوا هستند. با این بیانات به طور کامل روشن می شود که امام يك شاخص، نشانه و علامت است. پس ائمه علیهم السلام بین خدا و خلق نشانه و راهنما هستند. اگر از آن ها پیروی کردید، مؤمن خواهید بود.

آری، آن بزرگواران علم و نشانه بین خدا و همه خلائق اند. آنان نه تنها حجت های خداوند بر مسلمانان و شیعیان هستند؛ بلکه حجت های خدا بر اهل دنیا و آخرت هستند. بنابراین، فردای قیامت هیچ فردی نمی تواند بگوید مرا راهنمایی نکردید؟ که می گویند مگر نشانه و علمی بین تو و خداوند نبود؟

وليس لعباده يوم القيامة حجة على الله بل حجة تامة كاملة لله على الخلق؛

در روز رستاخیز حجتی برای بندگان در برابر خداوند نیست؛ بلکه حجت کامل و تمام از آن خداوند در برابر همه آفریدگان است. آن جا که می فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛(2)

تا پس از فرستادن پیامبران حجتی برای مردم در برابر خداوند نباشد.6.

ص: 290

1- .كمال الدين:412، حدیث 9، وسائل الشیعه:28.344، حدیث 18، بحار الانوار:23.88، حدیث 32.

2- .سوره نساء(4):آیه 76.



از این رو، این علم و نشانه بینه برای همه است؛ چون علم دعوت کننده است و لسان حالش این است که به طرف من بیا. راه معرفت خداوند از این جا است. اگر کسی روی گرداند و نیامد، خود نیامده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

فمن عرفه كان مؤمنا ومن أنكره كان كافرا؛

هر که آن را شناخت مؤمن و هر که آن را انکار کرد، کافر خواهد بود.

آری، تمام معنای حجت این است و هیچ گونه جبری در کار نیست.

## جایگاه های برکت خدا

### اشاره

ومساكن بركة الله؛

و(سلام بر) مساكن برکت خدا.

ائمه علیهم السلام مساكن برکت خدا هستند. واژه «مساكن» جمع مسكن است. مسكن محل سکون و استقرار است که انسان و یا هر چیز دیگر در آن جا نه به طور موقت، بلکه به طور دائم سکونت دارد؛ از این رو استعمال مسكن برای خانه مجازی است؛ چرا که خانه مترل و محل نزول است که انسان چند صباحی در آن زندگی می کند.

مسكن از نظر لغوی جایگاه استقرار دائمی است که انسان از آن انتقال پیدا نمی کند و این فرق، بین مترل، مسكن و مأوی وجود دارد.

در این عبارت می فرماید: ائمه علیهم السلام مسكن برکت الهی هستند که باید از همین جا و به برکت این مکان که مرکز آن است، به مکان های دیگر برسد و دیگران استفاده کنند.

ص: 291

راغب اصفهانی در معنای «برکت» می نویسد:

ثبوت الخیر الالهی فی الشیء؛<sup>(1)</sup>

برکت یعنی ثابت شدن خیر الهی در چیزی.

بنابراین، ائمه علیهم السلام محل ثبوت خیر الهی هستند. اطلاق و گستره واژه «خیر»، اصل وجود و تمام آثار و توابع آن را از ناحیه خداوند متعال در بر می گیرد. ائمه علیهم السلام محل سکون و وجود و استقرار آن هستند.

واژه «برکت» در قرآن مجید نیز آمده است. در آیه ای می خوانیم:

(وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا)؛<sup>(2)</sup>

و ما از آسمان آبی پربرکت فرو فرستادیم.

وصف آب به مبارك درست است. از طرفی، در آیه دیگر نزول این آب و استقرار آن را در زمین مطرح می کند و می فرماید:

(وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بَقْدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ)؛<sup>(3)</sup>

و ما از آسمان آبی به اندازه معین فرو فرستادیم، پس آن را در زمین قرار و ساکن نمودیم.

پس این آب مبارك در زمین سکون پیدا کرد و همین منشأ خیرات برای بشر شد، آن جا که می فرماید:

ص: 292

1- المفردات فی غریب القرآن: 44.

2- سوره ق(50): آیه 9.

3- سوره مؤمنون(23): آیه 18.

(أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُّخْتَلِفاً أَلْوَانُهُ)؛ (1)

آیا ندیدی که خداوند آبی از آسمان فرو فرستاد و آن را چشمه هایی در زمین روان ساخت، آن گاه با آن، زراعتی را می رویاند که رنگ های گوناگونی دارد.

فرا تر این که در آیه دیگری می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ)؛ (2)

و ما هر چیزی زنده ای را از آب قرار دادیم.

در آیه دیگر آب را با «معین» توصیف می کند و می فرماید:

(فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ)؛ (3)

پس چه کسی آب گوارا در دسترس شما قرار می دهد؟

«ماء معین» به امام علیه السلام تفسیر شده است؛ پس امام علیه السلام منبع حیات و زندگی است. بنابراین، ائمه علیهم السلام مساکن و منابع خیر الهی به جمیع اصناف خیر و انواع و اشکال آن هستند و همه خیر از همین جا به جاهای دیگر منتقل می شود.

راغب اصفهانی در ادامه درباره واژه «خیر» می نویسد:

ولما كان الخير الإلهي مصدر من حيث لا يحس وعلى وجه لا يحصى ولا يحصر قيل لكل ما يشاهد منه

زیاده غیر محسوسه: هو مبارك وفيه بركة. (4)

خیر به هر چیزی که قابل شمارش و حصر نیست و زیادتی و برکتی غیر محسوس دارد گفته می شود. 44.

ص: 293

1- سوره زمر (39): آیه 21.

2- سوره انبیاء (21): آیه 30.

3- سوره ملک (67): 30.

4- المفردات فی غریب القرآن: 44.

آری، این واقعیت است که قرآن می فرماید:

(وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا)؛ (1)

و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز نمی توانید آن را احصا کنید.

ما خیر را درک نمی کنیم؛ زیرا غیر محسوس است و کیفیت صدور خیرات از ائمه علیهم السلام برای ما محسوس نیست، مگر آن قدر واضح باشد که حس شود، یا معرفت کسی قدری بالا رود. وگرنه خیری که از ائمه علیهم السلام و به واسطه آن بزرگواران صادر می شود، شمردنی نیست. پس چگونه چیزی را که شمردنی و حصر شدنی نیست احساس بکنیم؟

البته ما در توضیح عبارت های ص اولیاء النعم روص اصول الکرم ر مطالبی را در این زمینه بیان کردیم که برای آگاهی بیشتر مفید است.

## معادن های حکمت الهی

### اشاره

ومعادن حکمة الله؛

و(سلام بر) معادن های حکمت خدا.

ائمه علیهم السلام معادن های حکمت خدا هستند. واژه «معادن» جمع «معدن» است که ما پیش تر در عبارت ص ومعادن الرحمة ر توضیح دادیم. در این جا فقط تذکر می دهیم که در مفهوم واژه «معادن» «تولد و نشأت گرفتن» اخذ شده است.

### معنای حکمت

راغب اصفهانی در معنای «حکمت» این گونه می نویسد:

ص: 294

---

1- .سوره ابراهیم(14):آیه 34.

رسیدن به حق از طریق علم و عقل را حکمت گویند.

انسان برخی از حقایق را از طریق علم و دانش و برخی دیگر را از طریق عقل و خرد به دست می آورد و این را حکمت گویند، اما مصداق «حق» چیست؟ اکنون طرح چند نکته لازم است:

نکته نخست: حکمت از واژه «حکم» گرفته شده که در لغت عرب به معنای «منع» آمده است. (2) حکم می کند؛ یعنی منع می نماید. برای مثال می گوئیم: این چیز محکمی است؛ یعنی «یمنع الفتح» است. و یا این در محکم است؛ یعنی شکستن و باز کردن و وارد شدن از این در ممنوع است و یا این مطلب، مطلب محکمی است؛ یعنی نمی توان در آن اشکال وارد کرد و باطلش نمود. بطلان و ابطال آن ممنوع است.

بنابراین، همه مشتقات حکم به منع برمی گردد و آیات محکّمات قرآن مجید نیز آیاتی هستند که هیچ شك و شبهه ای در معانی آن ها راه ندارد و ممنوع است. درباره حکم حاکم نیز همین گونه آمده است (3) که وقتی حاکم، حکم می کند که این کتاب از آن زید است؛ یعنی دیگران از تصرف در این کتاب ممنوع هستند و نزاع عمر و با زید بر سر آن قطع می شود.

در عبارت راغب اصفهانی، کلمه «إصابة» بود؛ یعنی رسیدن به حق به طور حتم و قطع.». .

ص: 295

- 
- 1- المفردات فی غریب القرآن: 126 و 127.
  - 2- همان: 126. در این منبع آمده است: «حکم: حکم أصله منع منعا لإصلاح ومنه سميت اللجام حكمة الدابة، فقیل حکمه و حکمت الدابة، منعتها بالحكمة وأحکمتها جعلت لها حكمة...».
  - 3- همان: 126 و 127. در این منبع آمده است: «والحکم بالشیء وأن تقضی بأنه کذا أو لیس بکذا سواء ألزمت ذلك غیرک أو لم تلزمه، قال تعالی: (وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ)؛ سورة نساء(4): 58 (يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ)؛ سورة مائدة(5): 95».

نکته دوم: پیش‌تر بیان شد که برخی از امور ثابت و محکم هستند که ابطال آن‌ها ممتنع است. ما از این امور به حقایق تعبیر می‌کنیم. دست‌یابی به این حقایق به دو طریق ممکن است:

1. طریق علمی: برخی از حقایق با ترتیب دادن بعضی از مقدمات علمی به نتیجه می‌رسد و حقیقت به دست می‌آید.

2. طریق عقلی: در مواردی علم منتج نیست؛ بلکه باید از طریق عقل کار کرد و انسان بایستی از طریق فهم، عقل، تفکر و تدبیر به آن حقایق برسد که فرق بین عقل و علم نیز واضح است.

نکته سوم: عبارت «معادن حکمة الله» به ظاهر، مطلق است؛ یعنی مطلق حکمت الهی در نزد ائمه علیهم السلام است. تمام آن حقایق که خداوند متعال به آن‌ها علم دارد و هر چه عندالله حقیقت است در نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد.

البته گفتن این سخن مشکل است؛ چرا که ناگزیر ائمه علیهم السلام محدود هستند و خداوند متعال نامحدود. این قضیه در عین اطلاق، مقید است، به این معنا که هر چه به علم می‌تواند به آن تعلق داشته باشد و خداوند متعال به بشر عطا کرده، بالاترین مرتبه و وسیع‌ترین درجه اش نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و چنین سخنی را به راحتی می‌توان گفت؛ چرا که خواهد آمد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها؛

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

حضرتش در سخن دیگری می‌فرماید:

أنا مدينة العلم وعلی بابها؛

من شهر علم و دانشم و علی دروازه آن است.

نکته چهارم: با استفاده از آیات قرآن، حکمت الهی نزد هر کس و به هر مقدار

باشد از جانب خداوند متعال

است؛ یعنی حکمت الهی چیزی اعطایی است که ص لا ینال إلا من الله ر. در آیه ای از قرآن آمده است:

(وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ)؛ (1)

و ما به لقمان حکمت عطا نمودیم.

در آیه دیگر آمده است:

(وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ)؛ (2)

و نعمت خدا را بر خود به یاد بیاورید و کتاب و حکمتی که برای شما فرو فرستاد.

در آیه دیگری از قرآن این گونه آمده است:

(وَ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ)؛ (3)

و خداوند به او حکومت و حکمت عطا فرمود.

در آیه دیگری می فرماید:

(يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ)؛ (4)

حکمت را به هر کس بخواهد عطا می کند.

از آن چه بیان شد، روشن می شود که حکمت، اعطایی از ناحیه خداوند متعال است و همین حکمت اعطایی بنابراین معنایی که شد محکم و مستحکم است و همه حقایقی که از طریق علم یا عقل به دست می آید، به طور مطلق در نزد ائمه علیهم السلام ثبوت دارد که آن ها معدن های حکمت الهی هستند؛ یعنی تمام آن حقایقی را که خداوند متعال اعطا فرموده، همه در این جا جمع شده و در هر جا که باشد، بایستی از 9.

ص: 297

1- .سوره لقمان(31):آیه 12.

2- .سوره بقره(2):آیه 231.

3- .همان:آیه 251.

4- .همان:آیه 269.

این جا رفته و برود. البته این به استفاده کنندگان از حکمت بستگی دارد که به اندازه گستره و استعدادشان می توانند از آن بهره ببرند.

## سرفصل های حکمت

مصادیق، سرفصل ها و سرخطهای حکمت چیست؟

معرفت خداوند متعال، حقایق قرآن، علم به ملاکات احکام، علم به تمام اموری که مایه صلاح و سعادت دنیا و آخرت بندگان است و هم چنین علم به تمام آن چه مایه فساد و خسران بندگان در دنیا و آخرت است، همه و همه نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و همه این ها سرفصل های حکمت هستند.

در گذشته به طبیب، حکیم می گفتند؛ چرا که موضوع علم حکیم بدن انسان بود و او به چیزهای مفید و مضر برای بدن آگاهی دارد و راه علاج بیماری های آن را می داند. از این رو، چنین فردی به حکیم ملقب شد.

اما «حکمت» از نظر ائمه علیهم السلام بر طبق روایات در ذیل آیه مبارکه (يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ

الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا)؛ (1) «حکمت را به هر که بخواهد عطا می کند و به هر کس حکمت داده شود، خیر

فراوانی داده است»؛ پس در تفسیر عیاشی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

هی طاعة الله و معرفة الإمام؛ (2)

منظور از حکمت، طاعت خدا و معرفت امام است.

و نیز در کتاب کافی آمده است:

طاعة الله و معرفة الإمام. (3)

ص: 298

---

1- همان

2- تفسیر العیاشی: 1.151، حدیث 496.

3- الکافی: 1.185، حدیث 11.



و نیز در تفسیر عیاشی آمده است:

إن الحكمة المعرفة و التفقه فی الدین؛(1)

به راستی حکمت شناخت و تفقه در دین است.

و در تفسیر قمی می خوانیم:

الخیر الكثير، معرفة أمير المؤمنين و الأئمة عليهم السلام؛(2)

منظور از خیر کثیر، شناخت امیر مؤمنان و ائمه علیهم السلام است.

وقتی حدیث: ص أنا مدينة الحكمة و علی بابهار را خواندیم، می بینیم خود حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده اند:

إن الله تعالى آتانی القرآن و آتانی من الحكمة مثل القرآن؛(3)

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود.

بنابراین چه بیان شد تمام حکمت نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

## حافظان سر خدا

و حفظة سر الله؛

و(سلام بر)حافظان سر خدا.

ائمه علیهم السلام حافظان سر الهی هستند.

بدون تردید، قضایا، حقایق و اموری که ماورای قدرت علم و درک عقل انسان وجود دارد و سرانجام بشر به هر جا از نظر علمی و عقلی برسد، باز ماورای آن،

ص: 299

1- تفسیر العیاشی: 1.151، حدیث 498، تفسیر نور الثقلین: 1.287، حدیث 1135

2- تفسیر قمی: 1.92، تفسیر الصافی: 1.299، تفسیر کتر الدقائق: 1.653.

3- مجمع البیان: 2.194، تفسیر الصافی: 1.299، تفسیر نور الثقلین: 1.287، حدیث 1137.

اموری است که بر بشر پنهان است و شاید برخی موارد تا روز رستاخیز مخفی بماند.

سخن در این است که این امور نزد ائمه علیهم السلام هستند، نه این که علم امام به جمیع آن چه معلوم و معقول بشر است در این عالم احاطه دارد که آن ها در اعلا مراتب آن هستند؛ بلکه آن چه از علوم و عقول بشری مخفی است و از اسرار شمرده می شود در نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و آن بزرگواران حافظان آن اسرار می باشند.

انسان از معدن که در اعماق زمین قرار دارد می تواند استفاده کند؛ یعنی آن را جست و جو نماید و حفر کند و به آن برسد و از آن بهره ببرد؛ اما ائمه علیهم السلام معادن حکمت خدا هستند و هر کس با ائمه علیهم السلام معاشرت و رفت و آمد کند و شاگردی و ملازمت نماید، سرانجام به قدر وسع خود از حکمت می تواند تحصیل کند.

اما در مورد اسرار هم همین طور است؟ آیا به راستی ائمه علیهم السلام کسی را یافته اند که اسرار الهی را در نزد او

به ودیعت بسپارند؟ یا اساساً مطالب را به کسی نگفته اند و به صورت «سر الله» مانده است؟

این مقام ائمه علیهم السلام است، چنین نیست که علوم به همین علوم و حقایقی منحصر باشد که اکنون بشر به آن دست یافته یا نیافته است، مگر الآن اموری یافت نشده که پنجاه سال پیش نبوده و آن موقع این حقایق بر بشر مخفی بوده است؟

پس معلوم می شود که ماورای حقایق این عالم که بشر به بخشی از آن ها دست یافته حقایقی هست که نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد؛ اما آیا بشر همه حقایق این عالم را کشف خواهد کرد، به طوری که چیزی باقی نماند تا چه رسد به ماورا؟

گاهی از آن حقایق به سر تعبیر شده است. در روایتی آمده که ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

يا أبا محمد! إن عندنا والله سرا من سر الله، وعلمنا من علم الله، والله ما يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا مؤمن امتحن الله قلبه  
للإيمان، والله ما كلف الله ذلك أحدا غيرنا

غیرنا...؛(1)

ای ابامحمد! به خدا سوگند، همانا نزد ما سری از اسرار خدا، دانشی از دانش خداست. به خدا سوگند، کسی را توان تحمل آن نیست حتی فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد. به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نفرموده است و عبادت آن را از احدی جز از ما نخواستہ است.

و گاهی به عنوان «صعب مستصعب» آمده است، آن جا که ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

حدیثنا صعب مستصعب؛ لا یؤمن به إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للإیمان؛(2)

حدیث ما سخت و دشوار است؛ کسی نمی تواند به آن ایمان بیاورد جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده ای که خداوند دلش را به ایمان آزموده باشد.

و گاهی به عنوان علم مکنون آمده است. در روایتی می خوانیم که به پیامبر خدا گفته شد: ای رسول خدا! نظر شما درباره آیه ای که می فرماید: «به راستی خدا و فرشتگان به پیامبر صلوات می فرستند» چیست و این چگونه است؟

آن حضرت فرمود:

هذا من العلم المکنون ولولا أنکم سئلتونی ما أخبرتکم؛(3)

این از علم مکنون است و اگر شما نمی پرسیدید پاسخ نمی دادم. 7.

ص: 301

1- الکافی: 1.402، حدیث 5.

2- بصائر الدرجات: 41، حدیث 4. در این کتاب شریف بیش از چهل روایت در مورد صعب و مستصعب بودن احادیث و امر اهل بیت علیه السلام نقل شده است. الکافی: 403 1.401، باب «فیما جاء أن حدیثهم صعب مستصعب»، بحار الانوار: 197 2.182، باب «إن حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وأن کلامهم ذو وجوه کثیرة».

3- عوالی اللآلی: 2.38، حدیث 97، بحار الانوار: 91.67، حدیث 57.

بنابراین، علم خداوند متعال محدود نیست. ورای این امور، امور دیگری است که ما درک نمی‌کنیم؛ اما از روایات معلوم می‌شود که از بندگان خدا کسانی هستند که از اسرار آگاه می‌شوند. در قرآن آمده است:

(وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)؛ (1)

و همه چیز را در کتاب روشن‌گری برشمرده ایم.

و «امام مبین» به امیر مؤمنان و دیگر ائمه تفسیر شده است. (2) از طرفی حدیثی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان شد که از طریق اهل تسنن نیز نقل شده است. ایشان می‌فرماید:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها؛

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در مورد دیگری می‌فرماید:

أنا مدينة العلم وعلی بابها؛

من شهر دانشم و علی دروازه آن است.

پس همه حقایق نزد رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام موجود است که البته اذن بیان بخشی از آن‌ها را داشته‌اند.

و این چیز فوق العاده ای درباره ائمه علیهم السلام نیست تا گفته شود غلو است. حقایق و اموری نزد آن‌ها وجود دارد که اذن ندارند به دیگران بگویند؛ از این رو حافظان و سرنگهداران خدا هستند.

از طرفی، اگر بخواهند سری از اسرار را بگویند، نخست آن فرد را امتحان می‌نمایند؛ چرا که در طرف مقابل ظرفیت لازم است. در روایاتی که پیش‌تر گذشت، 9.

ص: 302

1- .سوره یس (36): آیه 12.

2- .بحار الانوار: 24.158، حدیث 24 و 47.130، حدیث 179.

گفته شد که فقط سه گروه تحمل این اسرار را دارند: فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان بیازماید؛ از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام به سینه مبارک اشاره می کرد و می فرمود:

إن هاهنا لعلماء جما لو أصبت له حملة؛(1)

همانا در این جا علمی انباشته شده که اگر حاملانی می یافتم بازگو می کردم.

آن حضرت نفرمود: متحمل نمی شوند، یا صعب و دشوار است؛ بلکه فرمود: اگر حاملانی پیدا کنم و اهلیت داشته باشند، چیزی به آن ها می سپارم.

آری، بایستی اهلیت و لیاقت باشد وگرنه به هر کسی علم داده نمی شود و به هر کسی هر چیزی را نمی توان گفت. در بین اصحاب ائمه علیهم السلام کسانی بودند که برخی از اسرار را نتوانستند نگهداری کنند و اسباب زحمت خود و ائمه علیهم السلام شدند.

کوتاه سخن این که این عبارت از زیارت جامعه بیان گر این است که ائمه محرم اسرار خداوند متعال هستند و این، از مقامات ویژه آن هاست.

از طرفی حقایق عالم یا آشکار هستند، یا نهان. آن چه آشکار است و یا خواهد شد، نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد و هر کسی از مردم به مقدار وسع خود بر این حقایق آگاه می شود و بهره مند می گردد و آن چه پنهان است، نزد

ائمه علیهم السلام وجود دارد که بخشی از آن را برای اشخاص به گونه حساب شده، فاش کرده اند و بخشی را فاش

نکرده اند. این اشعار از امام سجاد علیه السلام نقل شده است:

إني لأكتم من علمي جواهره كي لا يرى الحق ذو جهل فيفتننا

وقد تقدم في هذا أبو حسن إلى الحسين وأوصى قبله الحسن

ورب جوهر علم لو أبوح به لقيلى لي أنت ممن يعبد الوثنا؛(2)3.

ص: 303

1- نهج البلاغه: حکمت 147.

2- ينابيع المودة: 1.76، حدیث 13.

وحملة کتاب الله؛

و(سلام بر) حاملان کتاب خدا.

ائمه عليهم السلام حاملان کتاب خدا هستند. واژه «حمل» به معنای برداشتن است؛ ولی در معانی گوناگون استعمال شده است؛ برداشتن و قرار دادن و سوار کردن چیزی را حمل گویند. اما می توان معنای حقیقی «حمل» برداشتن است. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

(وَ حَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوَّاحِ وَ دُسْرٍ)؛ (1)

و او را بر کشتی ساخته شده از الواح و میخ ها حمل کردیم.

از طرفی، مفهوم حمل وقتی تحقق پیدا می کند که حامل و محمولی وجود داشته باشد وگرنه حمل مصداق نمی یابد. این گونه مفاهیم در زبان عربی بسیار است.

از سوی دیگر حمل به چند صورت تحقق پیدا می کند:

گاهی انسان چیزی را به دست حمل می کند و گاهی به پشت؛

گاهی چیزی را روی کتف خود، گاهی بر بالای سرش.

اما قسم دیگری هست و آن این که انسان شیء را در سینه اش حمل می کند. قرآن کریم می فرماید:

(بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)؛ (2)

بلکه این آیات روشنی است که در سینه کسانی که به آن ها دانش داده شده، جای دارد.

به نظر می رسد واژه «حمل» در جایی استعمال می شود که سنگینی باشد. در

1- سوره قمر (54): آیه 13.

2- سوره عنکبوت (29): آیه 49.

برداشتن چیز سبک استعمال لفظ «حمل» درست نیست مگر عنایتی در کار باشد، خلاصه می توان ادعا کرد که واژه «حمل» به طور حقیقت فقط در مواردی که ثقل وجود دارد به کار می رود.

از طرفی ثقل و سنگینی بر دو قسم است:

1. ظاهر محسوس؛

2. غیر محسوس معقول.

اگر انسان باری برمی دارد، می گویند که فلان شیء را حمل کرد. اگر خانمی باردار شود می گویند: حامله است.

اگر حیوان باری را از جایی به جایی حمل کند، که قرآن می فرماید:

(وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ)؛ (1)

و آن ها بارهای سنگین شما را به شهری حمل می کنند.

اگر کشتی انسان را حمل کند، که قرآن می فرماید:

(وَ حَمَلْنَا عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْحِ وَ دُسْرٍ)؛ (2)

و او را بر کشتی ساخته شده از الواح و میخ ها حمل کردیم.

و آن گاه که درختی پر از میوه باشد، می گویند: این درخت بار دارد. اما اگر فقط يك عدد سیب بدهد، بعید است که بگویند بار برداشته است. وقتی ابر از باران پر باشد تا زمین را سیراب کند، می گویند: بار دارد، نه ابری که چهار قطره باران داشته باشد.

این ها مواردی از حمل است که هم محسوس است و هم ثقل دارد.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را حاملان کتاب خودش در آیه مبارکه (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا يُجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ) قرار داده 3.

ص: 305

1- .سوره نحل(16):آیه 7.

2- .سوره قمر(54):آیه 13.

است. به یقین، این حمل ظاهری نیست؛ بلکه حمل معنوی است که قرآن ثقل دارد و سنگین است.

شیء دیگری که هم سنگین است و هم معنوی، گناه است. در قرآن مجید در چند مورد به این حمل اشاره شده است. آن جا که می فرماید:

(وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ)؛ (1)

و آنان هرگز چیزی از گناهان اینان را حمل نخواهند کرد.

این حمل سنگینی معقول است نه محسوس.

خداوند متعال به هنگام سرزنش علمای یهود می فرماید:

(مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا)؛ (2)

مثل کسانی که تورات را حمل می کنند؛ ولی به آن عمل نمی کنند به سان الاغی است که کتاب هایی را حمل می کند.

خداوند متعال در این آیه معقول را به محسوس تشبیه کرده است. در هر دو مورد حمل هست و سنگین؛ ولی آن یکی معقول و این یکی محسوس است. وقتی به تورات عمل نکنند، مثل حیواناتی خواهند بود که باری را حمل می کنند و نمی دانند این بار چیست.

معلوم شد که «حمل» یعنی برداشتن شیء، اعم از محسوس و معقول و محمول که معمولاً سنگین است؛ سنگینی

مادی و معنوی را در بر می گیرد.

حال باید دید که مراد از «کتاب الله» چیست و این که چه سنگینی ای در کتاب الله وجود دارد و ائمه علیهم

السلام که حاملان کتاب الله هستند، چه صفت و وظیفه ای دارند. 5.

ص: 306

---

1- سوره عنکبوت (29): آیه 12.

2- سوره جمعه (62): آیه 5.



به نظر می رسد که «کتاب الله» وسیع تر از «قرآن مجید» است. ائمه علیهم السلام حاملان کتاب الله هستند که

شامل کتاب های پیامبران پیشین می باشد که خداوند متعال می فرماید:

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ؛ (1)

ما رسولان خود را با برهان ها و دلیل های روشن فرو فرستادیم و به همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم.

و در قرآن کریم از کتاب های آسمانی گذشته به «صحف» نیز تعبیر شده است، آن جا که می فرماید:

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى؛ (2)

این دستورات در کتاب های آسمانی پیشین آمده است؛ در کتاب ابراهیم و موسی.

ائمه علیهم السلام حاملان علمی و معنوی همه این کتاب ها و صحف هستند.

و نیز آنان حاملان آن چه به رسول الله صلی الله علیه وآله غیر از قرآن نازل شده می باشند، که حضرت رسول

فرمودند:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى آتَانِي الْقُرْآنَ وَ آتَانِي مِنَ الْحِكْمَةِ مِثْلَ الْقُرْآنِ؛ (3)

به راستی که خداوند متعال برای من قرآن را فرو فرستاد و از حکمت به سان قرآن عطا فرمود.

بلکه می شود «کتاب الله» را این جا به معنای «کتاب تکوین» اخذ کرد؛

اما قدر متیقن قرآن مجید است که ائمه علیهم السلام حقیقت و واقع قرآن را دارا

ص: 307

1- .سوره حدید(57):آیه 25.

2- .سوره اعلی(87):آیه 18 و 19.

3- .مجمع البیان:2.194، تفسیر الصافی:1.299، تفسیر نور الثقلین:1.287، حدیث 1137.

قرآنی که فرموده:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \* لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ؛ (1)

آن قرآن کریم و ارزشمندی است که در کتابی محفوظ جای گرفته است و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند.

همان قرآنی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

وإن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق، لا تقنى عجائبه ولا تتقضى غرائبه ولا تكشف الظلمات إلا به؛ (2)

همانا قرآن دارای ظاهری زیبا و باطنی ژرف و عمیق است. مطالب شگفت آورش تمام نمی شود و اسرار

نهفته اش پایان نمی یابد و تاریکی ها بدون قرآن برطرف نخواهد شد.

همه حقایق قرآنی را ائمه علیهم السلام به حمل علمی معنوی حامل هستند؛ از این رو آیه مبارکه (وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ)؛ (3). عوالی اللالی: 4.105، حدیث 155، بحار الانوار: 4.75.278 «هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی آشکار ثبت

است» و آیه (وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)؛ (5) «همه چیز را در امامی آشکار برشمرده ایم» به «امام» تفسیر شده است. (6)

همه حقایق قرآن که فرمود: ص کتاب الله عز وجل على أربعة أشياء: على العبارة والإشارة واللطف والحقائق ر

(6) نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد.

همه مردم با قرآن سر و کار دارند؛ ولی هر کسی به اندازه ظرفیت خود از قرآن 8.

ص: 308

1- سوره واقعه (56): آیه 79-77.

2- نهج البلاغه: 550.

3- سوره انعام

4- آیه 59.

5- سوره یس (36): آیه 12.

6- تفسیر العیاشی: 1.361، تفسیر القمی: 2.212، معانی الاخبار: 95، الاحتجاج: 2.375.

اما ائمه علیهم السلام حاملان علی الاطلاق کتاب الله هستند، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حامل کتاب الله بوده است.

حال اگر امر دائر شود بین رجوع به کسی که چنین شأن و مقامی نسبت به قرآن مجید و عندالله سبحانه دارد و

کسی که از او در مورد معنای لفظی ساده از قرآن پرسند و نتواند پاسخ دهد، چه باید کرد؟

بنابر روایات: وقتی از شیوخ ثلاثه به خصوص اولی درباره معنای لفظی از الفاظ قرآن می پرسیدند از پاسخ ناتوان

می ماندند. آن گاه که از اولی پرسیدند معنای آیه شریفه (وَ فَاکِهَةً وَ آبًا) (1) چیست؟

پاسخ داد: چه بگویم؟ از خودم بگویم، یا چیزی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده باشم؟ آیا شما چیزی از

(2) پیامبر شنیده اید؟

شما را به خدا! عقل و عقلا در مقایسه بین کسی که چنین ناتوان می ماند و بین کسی که در حضور مردم فرمود:

سلونی قبل أن تقعدونی؛ (3)

«از من پرسید پیش از آن که مرا نیاید» چه می گویند؟!»

شگفت انگیز این که حتی يك نفر پیدا نشد که بگوید: چنین نیست، ما فلان مطلب را پرسیدیم و او ندانست؛ بلکه همه اقرار کردند که امیر مؤمنان علی علیه السلام همین گونه بوده است. با این حال آمدند و در مقابل چنین شخصیتی علم شدند و مردم را تا قیامت گمراه و بدبخت کردند. 2.

ص: 309

1- سوره عبس (80): آیه 31.

2- ر.ك: فتح الباری: 13.229، بحار الانوار: 30.692.

3- ر.ك: بصائر الدرجات: 286، حدیث 1، الاحتجاج: 1.384، الخرائج و الجرائح: 3.1133، بحار الانوار: 26.64، تاریخ مدینه دمشق: 17.335، فتح الملك العلی: 76. کتر العمال: 13.165، حدیث 36502.

اشاره

واوصیاء نبی الله؛

و(سلام بر) جانشینان پیامبر خدا.

ائمه علیهم السلام اوصیا و جانشینان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند. ابن فارس درباره واژه «وصی»

می نویسد:

وصی... أصل يدل على وصل شيء بشيء، ووصیت الشيء: وصلته... والوصية من هذا القياس كأنه

(1) کلام یوصی ای یوصل؛

وصی، بیان گر وصل و پیوند چیزی به چیزی است... وصیت نیز از این قیاس است، گویی سخنی که وصیت می شود به چیزی وصل می گردد.

در تاج العروس پس از این بیان که همه بر آن اتفاق نظر دارند، می نویسد: وأوصاه إیصاء ووصاه توصية: إذا عهد

(2) إليه.

در دو کتاب لسان العرب و تاج العروس آمده است:

الوصی... لقب على رضی الله عنه؛ (3)

وصی لقب على علیه السلام است.

در تاج العروس می افزاید:

سمى به، لاتصال سببه ونسبه وسمته بنسب رسول الله صلی الله علیه وآله وسببه وسمته؛ (4)

چرا به امیر مؤمنان علی علیه السلام وصی گفتند، چون که سبب، نسب و سمت او به نسب، سبب و سمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله متصل بود.

ص: 310

2- .تاج العروس:20.296.

3- .همان:20.297، لسان العرب:15.394.

4- .همان:20.297.

ما این سخن را از عالم، محدث و لغوی اهل تسنن می پذیریم که در مورد امیر مؤمنان علی علیه السلام چنین می گوید، هر چند واقعیت را به طور کامل نگفته است چنان که واضح خواهد شد.

البته با دقت معلوم می شود که همان معنای لغوی «وصی» که در علم فقه اراده شده، در قرآن نیز اراده شده

است، (1). الدروس شهید اول: 2.293؛ در این منبع در کتاب الوصیة چنین آمده است: «و هی فعيلة من وصی یصی إذا وصل الشیء بغيره، لأن الموصی یصل تصرفه بعد الموت بما قبله ویقال: وصی للموصی وللموصی له، وفي الشرع هی تملیک العین أو المنفعة بعد الوفاة أو جعلها فی جهة مباحة». (2) در علم فقه در کتاب الوصیه ضوابط برای وصیت روشن شده و احکامی از ناحیه شارع مقدس اعتبار شده (2) است؛ اما به هر حال همان مفهوم لغوی از واژه «وصی» اراده شده است.

با توجه به معنای وصی و وصیت، مطلب فراتر از این است که فقط در اتصال سبب، نسب و سمت باشد؛ ولی مجموع کلمات اهل لغت دلالت دارد بر این که وصیت هنگامی مصداق می یابد که بنا باشد چیزی ادامه پیدا کند، و منقطع نشود.

به عبارت دیگر، اگر بنا باشد که راه و خواسته وصیت کننده به وسیله وصی او ادامه پیدا کند و با رفتن او منقطع

نگردد، آن گاه وصیت مصداق می یابد.

از طرفی واژه «عهد» نیز همان وصیت است. چنین تعبیری به گونه خاص در سخنان اهل تسنن بسیار به کار رفته

است. آنان کلامی را این گونه از عمر بن خطاب نقل می کنند که به او گفتند: وصیت کن، گفت:

إن أعهد فقد عهد من هو خیر منی، یعنی أبا بکر وإن اترك فقد ترك من هو خیر منی، یعنی رسول الله

صلی الله علیه وآله؛ (3) 8.

ص: 311

---

1- در قرآن کریم از ماده (وصی یوصی) در بیش از سی مورد اشاره شده است. به عنوان نمونه در سوره بقره

2- آیه 132 آمده است: (وَوَصَّی بِهَا إِبْرَاهِیْمَ بَنِیْهِ).

3- تمهید الاوائل وتلخیص الدلائل: 508.

اگر وصیت کنم بهتر از من یعنی ابوبکر پیش از من وصیت کرده است و اگر وصیت نکنم بهتر از من یعنی رسول خدا صلی الله علیه وآله وصیت نکرده است.

بنابراین معنا، وصیت در اصل لغت به معنای عهد نیز آمده که در استعمالات عربی فصیح موجود است. از آن رو که وصیت به معنای عهد باشد، به معنای ادامه یافتن مقام، حیثیت خاص، فکر، اندیشه، اعتقاد و یا مترت خواهد بود. به تعبیر دیگر، اگر پادشاهی در زمان خود کسی را به ولی عهدی معین می کرد، به زبان عربی به او وصی نیز می گفتند؛ یعنی او ادامه دهنده تاج و تخت و ریاست و سلطنت پادشاه است.

### ضرورت وجود وصی پیامبر در هر زمان

وقتی پیامبری می آمد و شریعتی را ابلاغ می کرد، تا آن شریعت نسخ نمی شد، فردی یا افرادی بعد از او ادامه دهنده ابلاغ آن شریعت می باشند؛ و این مقتضای قاعده لطف است چنان که گذشت و از آن فرد به وصی تعبیر می شود و این سنت الهی همواره ادامه داشته است. شیخ صدوق و شیخ طوسی رحمهما الله هر یک به سند خود از

امام صادق علیه السلام چنین نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أنا سيد النبيين ووصي سيد الوصيين وأوصياؤه سادة الأوصياء.

إن آدم عليه السلام سأل الله عز وجل أن يجعل له وصيا صالحا فأوحى الله عز وجل إليه أني أكرمت الأنبياء بالنبوة، ثم اخترت خلفي فجعلت خيارهم الأوصياء.

فقال آدم عليه السلام: يا رب افاجعل وصيي خيرا الأوصياء.

فأوحى الله عز وجل إليه: يا آدم! أوص إلى شيث وهو هبة الله بن آدم.

فأوصى آدم إلى شيث وأوصى شيث إلى ابنه شبان وهو ابن نزلة الحوراء التي أنزلها الله عز وجل على آدم من الجنة فزوجها شيثا، وأوصى شبان إلى ابنه مجلث، وأوصى

مجلث إلى محوق، وأوصى محوق إلى غثميشا، وأوصى غثميشا إلى أخنوخ و هو إدريس النبي عليه السلام، وأوصى إدريس إلى ناخور و دفعها ناخور إلى نوح عليه السلام، وأوصى نوح إلى سام، وأوصى سام إلى عثامر وأوصى عثامر إلى برعيثاشا، وأوصى برعيثاشا إلى يافث.

وأوصى يافث إلى برة، وأوصى برة إلى جفيسة وأوصى جفيسة إلى عمران.

ودفعها عمران إلى ابراهيم الخليل عليه السلام، وأوصى إبراهيم إلى ابنه إسماعيل، وأوصى إسماعيل إلى إسحاق، وأوصى إسحاق إلى يعقوب، وأوصى يعقوب إلى يوسف، وأوصى يوسف إلى بثرىاء، وأوصى بثرىاء إلى شعيب.

وأوصى شعيب إلى موسى بن عمران، وأوصى موسى إلى يوشع بن نون وأوصى يوشع إلى داود وأوصى داود إلى سليمان، وأوصى سليمان إلى آصف بن برخيا، وأوصى آصف بن برخيا إلى زكريا، و دفعها زكريا إلى عيسى بن مريم عليه السلام وأوصى عيسى إلى شمعون ابن حمون الصفا، وأوصى شمعون إلى يحيى بن زكريا وأوصى يحيى بن زكريا إلى منذر، وأوصى منذر إلى سليمة، وأوصى سليمة إلى بردة.

ثم قال رسول الله صلى الله عليه وآله: و دفعها إلى بردة وأنا أدفعها إليك يا على! وأنت تدفعها إلى وصيك و يدفعها وصيك إلى أوصياتك من ولدك، واحدا بعد واحد حتى تدفع إلى خير أهل الأرض بعدك.

ولتكفرن بك الأمة و لتختلفن عليك اختلافا شديدا، الثابت عليك كالمقيم معى و الشاذ عنك فى النار،

والنار مثوى للكافرين؛ (1)

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: من سيد و سرور پیامبران الهى هستم و وصى من سيد اوصيا و اوصياى وصى من نيز آقايان اوصياى الهى هستند.

همانا آدم عليه السلام از خدا خواست تا برای او وصی صالح قرار دهد. خداوند به 7.

ص: 313

1- .كمال الدين: 1.211 و 212، الامالى، شيخ طوسى: 2.57.



او وحی کرد که همانا من پیامبران را به نبوت گرامی داشتم؛ سپس جانشین خود در زمین را انتخاب کردم و از میان برگزیدگان اوصیا را انتخاب کردم.

آدم علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! پس وصی مرا بهترین اوصیا قرار ده.

خداوند به او وحی کرد: ای آدم! پس از خود به شیث وصیت کن که او همان هبة الله فرزند آدم بود.

آدم نیز به شیث وصیت کرد. شیث نیز به پسرش شبان که او فرزند مادری بود که حوریان بهشتی که خدای تعالی وی را از بهشت برای آدم فرستاد و او نیز آن را به تزویج شیث درآورد.

و شبان نیز وصیت کرد به فرزندش مجلث، مجلث وصیت کرد به محوق، محوق وصیت به غثمیشا، غثمیشا وصیت کرد به اختوخ که همان ادريس نبی علیه السلام است، ادريس نیز به ناخور وصیت کرد و او نیز وصایتش را به نوح علیه السلام ارائه نمود. نوح نیز به سام، سام به عثمان، عثمان به برعیتاشا، برعیتاشا به یافث، یافث به بره، بره به جفیسة و جفیسة به عمران وصیت کردند. عمران نیز به ابراهیم خلیل علیه السلام وصیت نمود. ابراهیم علیه السلام نیز به پسرش اسماعیل و وی به اسحاق و اسحاق به یعقوب و یعقوب به یوسف و یوسف به بثریاء و بثریاء به شعیب و شعیب به موسی بن عمران وصیت نمودند.

موسی بن عمران علیه السلام نیز به یوشع بن نون، یوشع بن نون به داوود و داوود به سلیمان و سلیمان به آصف بن برخیا و آصف بن برخیا به زکریا و زکریا نیز آن را به عیسی بن مریم علیه السلام واگذار نمود.

عیسی بن مریم نیز آن را به شمعون بن حمون الصفا، او نیز به یحیی بن زکریا، یحیی به منذر و منذر به سلیمة و او نیز به برده وصیت نمود.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: و این وصایت را برده به من داد و من آن

را به تو ای علی می دهم و تو نیز آن را به وصی خود بده و او نیز به وصی خود و آن وصی نیز به اوصیا تو از فرزندان یکی پس از دیگری بدهد تا آن زمان که این وصایت به بهترین اهل زمین پس از تو داده شود.

ای علی، به واسطه (مخالفت با) توسل که امت من کافر می شوند و درباره تو دچار اختلافی شدید خواهند شد. اما کسی که بر اعتقاد وصایت تو پس از من ثابت قدم باشد با من خواهد بود و کسی که از تو روی گرداند و تو را کنار گذارد در آتش است و آتش نیز برای کافران بد جایگاهی است.

پس چنان که پیداست، وجود وصی بعد از هر نبی برهانی است و سنت الهی بر همین بوده است.

### ضرورت وجود وصی در اسلام

بنابراین اگر بخواهیم همین موضوع را به پیامبر خدا و ائمه علیهم السلام تطبیق دهیم، وصیت پیامبر اکرم به ائمه و

وصی بودن آنان این گونه خواهد شد که عهد الهی نزد آن بزرگواران بماند و این همان عهدی است که قرآن می فرماید:

(قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا- يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ (1). ر.ك: تفسیر القمی: 2.226، تفسیر العیاشی: 58

1.57، حدیث 88 و از تفاسیر اهل سنت: تفسیر ابن ابی حاتم: 1.223، حدیث 1178، احکام القرآن: 1.83، تفسیر فخر رازی: 4.40. (2)

خداوند فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم گفت: و از دودمان من (نیز پیشوایانی قرار ده). خداوند فرمود: پیمان و عهد من به ستم گران نمی رسد.

پرواضح است که همه مفسران و دانشمندان در ذیل این آیه منظور از عهد را امامت دانسته اند. (2)

ص: 315

1- .سوره بقره

2- :آیه 124.

با توجه به آن چه بیان شد، مفهوم وصیت متقوم به این خواهد بود که سه طرف موجود باشد:

1. موصی (وصیت کننده)؛

2. وصی؛

3. مورد وصیت (من به الوصیه) یا (ما به الوصیه)؛

و موصی له است، در صورتی که وصیت شود وصی چیزی را به کسی بدهد.

پس در تحقق عنوان وصیت وجود این اطراف ضروری است.

### **دوازده امام؛ اوصیای رسول الله**

این که اوصیای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دوازده شخص هستند، مطلبی است که از روایات فریقین استفاده می شود. برای مثال وقتی «حدیث ثقلین» را به حدیث «الائمة بعدی اثنا عشر» ضمیمه کنیم که هر دو متواتر هستند، نتیجه همان می شود و «روایت لوح» جابر با اسناد شیعه نیز قطعی الصدور است.

شیخ کلینی رحمه الله در کافی به سند خود از ابوبصیر نقل می کند. وی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

قال أبو جابر بن عبد الله الأنصاري: إن لي إليك حاجة فمتى يخف عليك أن أخلو بك فأسألك عنها؟ فقال له جابر: أي الأوقات أحببته؟ فخلا به في بعض الأيام.

فقال له: يا جابر! أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وما أخبرتك به أمي أنه في ذلك اللوح مكتوب؟

فقال جابر: أشهد بالله أنني دخلت على أمك فاطمة عليها السلام في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله

فهنيئها بولادة الحسين عليه السلام ورأيت في يديها لوحا

أخضر، ظننت أنه من زمرد ورأيت فيه كتابا أبيض، شبه لون الشمس، فقلت لها: بأبي وأمي يا بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ما هذا اللوح؟ فقالت: هذا لوح أهداه الله إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فيه اسم أبي واسم بعلى واسم ابني واسم الأوصياء من ولدي وأعطانيه أبي ليبشرني بذلك.

قال جابر: فأعطتني أمك فاطمة عليها السلام فقرأته واستنسخته.

فقال له أبي: فهل لك يا جابر! أن تعرضه علي؟

قال: نعم.

فمشى معه أبي إلى مترل جابر فأخرج صحيفة من رق.

فقال: يا جابر! انظر في كتابك لأقرأ [أنا] عليك.

فنظر جابر في نسخته فقرأه أبي فما خالف حرف حرفا.

فقال جابر: فأشهد بالله أني هكذا رأيته في اللوح مكتوبا:

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نبيه ونوره وسفيره وحجابه ودليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين، عظم يا محمد! أسمائي واشكر نعمائي ولا تجحد آلائي، إني أنا الله إله إلا أنا قاصم الجبارين ومديل المظلومين وديان الدين، إني أنا الله لا إله إلا أنا، فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي، عذبتة عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فإياي فاعبد وعلى فتوكل.

إني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه وانقضت مدته إلا جعلت له وصيا وإني فضلتك على الأنبياء وفضلت وصيك على الأوصياء وأكرمتك بشبليك وسبليك حسن وحسين، فجعلت حسنا معدن علمي، بعد انقضاء مدة أبيه وجعلت حسينا خازن وحيي وأكرمته بالشهادة وختمت له بالسعادة، فهو أفضل من استشهد وأرفع الشهداء درجة، جعلت كلمتي التامة معه وحجتي البالغة عنده، بعترته أثيب وأعاقب، أولهم على سيد العابدين

ص: 317

وزين أوليائي الماضين وابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمي و المعدن لحكمتي.

سيهلك المرتابون في جعفر، الراد عليه كالراد على، حق القول مني لأكرم من مثوى جعفر ولاسرته في أشياعه وأنصاره وأوليائه، أتاحت بعده موسى فتنه عمياء حندس لان خيط فرضي لا ينقطع وحجتي لا تخفي وأن أوليائي يسقون بالكأس الأوفى، من جحد واحدا منهم فقد جحد نعمتي ومن غير آية من كتابي فقد افتري على.

ويل للمفترين الجاحدين عند انقضاء مدة موسى عبدى وحيبى وخيرتى في على وليى وناصرى ومن أضغ عليه أعباء النبوة وأمتحنه بالاضطلاع بها يقتله عفريت مستكبر يدفن في المدينة التي بناها العبد الصالح إلى جنب شر خلقى.

حق القول مني لأسرته بمحمد ابنه وخليفته من بعده ووارث علمه، فهو معدن علمي و موضع سرى وحجتي على خلقى لا يؤمن عبد به إلا جعلت الجنة مثواه وشفعته في سبعين من أهل بيته كلهم قد استوجبوا النار.

وأختم بالسعادة لابنه على وليى وناصرى و الشاهد في خلقى وأمينى على وحيى، أخرج منه الداعى إلى سبيلى و الخازن لعلمى الحسن.

وأكمل ذلك بابنه ص م ح م در رحمة للعالمين، عليه كمال موسى وبهاء عيسى وصبر أيوب فيذل أوليائي في زمانه وتتهادى رؤوسهم كما تتهادى رؤوس الترك و الديلم فيقتلون ويحرقون ويكونون خائفين، مرعوبين، وجلين، تصبغ الأرض بدمائهم ويفشو الويل و الرنا في نسائهم أولئك أوليائي حقا، بهم أذفع كل فتنه عمياء حندس وبهم أكشف الزلازل وأدفع الآصار والاعلال أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة وأولئك هم المهتدون.

قال عبدالرحمان بن سالم: قال أبو بصير: لو لم تسمع في دهرك، إلا هذا الحديث لكفاك، فصنه إلا عن

أهله؛(1)3.

ص: 318

1- الكافي: 1.527 و 528، حديث 3.

امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به جابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم، چه وقت برای تو آسان تر است که تو را تنها بینم و از تو سؤال کنم؟ جابر عرض کرد: هر وقت شما بخواهی. پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده ای و آن چه مادرم به تو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده.

جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت مادرت فاطمه علیهما السلام رفتم و او را به ولادت حسین علیه السلام تبریک گفتم. در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم: دختر رسول خدا! پدر و مادرم قربانت، این لوح چیست؟

فرمود: لوحی است که خدا آن را به رسولش صلی الله علیه وآله اهدا فرمود. اسم پدرم، شوهرم، دو پسر و اسم اوصیای از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده است.

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم.

پدرم به او فرمود: ای جابر! آن را بر من عرضه می داری؟

عرض کرد: آری!

آن گاه پدرم همراه جابر به متزل او رفت. جابر صحیفه ای بیرون آورد.

پدرم فرمود: ای جابر! تو در نوشته ات نگاه کن تا من برای تو بخوانم.

جابر در نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی از آن اختلاف نداشت.

آن گاه جابر گفت: خدا را گواه می گیرم که این گونه در آن لوح نوشته دیدم: بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیامبر او و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمد! اسم های مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا سپاس گزار و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدایی که جز من شایان پرستش نیست. منم شکننده جباران و دولت رساننده مظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز. همانا منم خدایی که جز من کسی شایان پرستش نیست. هر که جز فضل مرا امیدوار باشد و از

غیر عدالت من بترسد، او را عذابی کنم که هیچ يك از جهانیان را نکرده باشم؛ پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیامبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد جز این که برای او وصی و جانشینی مقرر کردم و من تو را بر پیامبران دیگر برتری دادم و وصی تو را بر اوصیای دیگر و تو را به دو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را به شهادت گرامی داشتم و پایان کارش را به سعادت رسانیدم. او برترین شهداست و مقامش از همه آن ها عالی تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود را نزد او قرار دادم، به سبب عترت او پاداش و کیفر دهم.

نخستین آن ها سرور عابدان و زینت اولیای گذشته من است و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

و جعفر است که شك کنندگان درباره او هلاك می شوند. هر که او را نپذیرد مرا نپذیرفته. سخن و وعده پا برجای من است که مقام جعفر را گرامی دارم و او را به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد؛ زیرا رشته و جوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیای من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آن ها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آن که يك آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است.

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکران علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را به دوش او گذارم و به وسیله انجام دادن آن ها امتحانش کنم. او را مردی پلید و گردن کش (مأمون) می کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است، در کنار بدترین مخلوقم (هارون) به خاک سپرده می شود.

فرمان و وعده من ثابت شده که او را به وجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم. او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم خواهد بود. هر بنده ای به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را بر هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند، بپذیرم.

و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و شاهد و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است، به سعادت رسانم.

از او دعوت کننده به سوی راهم و خزانه دار علمم حسن علیه السلام را به وجود آورم.

و این رشته را به وجود پسر او (م، ح، م، د) که رحمت برای جهانیان است کامل



کنم. او کمال موسی، رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستم گران) سرهای آن ها را برای يك دیگر هدیه فرستند، چنان که سرهای ترك و دیلم (کفار) را به هدیه فرستند. ایشان را بکشند و بسوزانند و آن ها ترسان و بیم ناک و هراسان باشند. زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود. آن ها دوستان حقیقی من هستند. به وسیله آن ها هر آشوب سخت و تاریک را بزدايم و از برکت آن ها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم. درودها و رحمت پروردگارشان بر آن ها باد و آنان هدایت شدگان هستند.

عبدالرحمان بن سالم گوید: ابوبصیر گفت: اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیدی باشی تو را کفایت کند؛ پس آن را از نااهلش پنهان دار.

اینک می پرسیم که ائمه علیهم السلام در چه جهتی وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند؟

از نظر فقهی، ممکن است کسی مثلاً پنج نفر وصی داشته باشد که هر کدام برای جهتی باشد. ائمه علیهم السلام آن ارتباطی را ادامه می دهند که بین خدا و پیامبر اکرم موجود است. این ارتباط به توسط ائمه ادامه می یابد و با رفتن پیامبر اکرم قطع نخواهد شد و پیوسته ادامه پیدا خواهد کرد. البته این بزرگواران، پیامبر و نبی نیستند.

چرا واژه «وصی» در این عبارت به «نبی» و واژه «ذریه» به «رسول الله» افزوده شده است؟ می فرماید:

ص وأوصیاء نبی الله وذریة رسول الله ر.

این نبأ که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل می شود آن سان که ابن فارس گفت: گویی کلام است می خواهد ادامه پیدا کند؛ یعنی نبأ، کلام، خبر و مطلبی که از ناحیه خداوند متعال بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل می شود، بایستی به توسط ائمه که انبیا نیستند ادامه یابد، ادامه یافتن این کلام یعنی چه؟

یعنی ائمه علیهم السلام حافظ و ناشر آن انباء خواهند بود که آن خط ارتباطی باقی

است، بی آن که نبوتی در کار باشد؛ چرا که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که خاتم پیامبران است، پیامبری نیست. اما این نبوت ادامه دارد؛ به این گونه که ائمه همان کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در ابقای معارف و شریعت با اصول و فروع و همه جوانبش بر عهده دارند. بنابراین، آنان در همه کمالات و مراتب آن بزرگوار جز نبوت، جانشین او خواهند بود. همان طور که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دارای ولایت تکوینی و تشریحی است، صاحبان این ولایت ها بعد از ایشان ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

همین معنا در علم فقه نیز به کار می رود؛ انسان تصرفاتی را که خود در حقوق و املاک خود انجام می دهد، بعد از

خود به کسی واگذار می کند که به او وصی می گویند.

مالك کیست؟ مالك ترکه، ورثه هستند؛ ولی تصرفات مورد نظر در وصیت از آن وصی است.

این ها ظرایف و دقایقی است که کسانی که طالب هستند، در این موارد بیشتر تأمل کنند و بیندیشند.

### وصی؛ لقب امیر مؤمنان

به طور مسلم «وصی» در اسلام لقب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. این مطلب در سخنان پیامبر اکرم

صلی الله علیه وآله، ائمه علیهم السلام، صحابه و دیگران در نثر و شعر در کتاب های شیعه و سنی فراوان آمده است. [\(1\)](#)

در جلد چهارم تشیید المراجعات به طور مفصل در مورد وصایت بحث کرده ایم. [\(2\)](#)

ص: 323

- 
- 1- برای آگاهی بیشتر ر.ک: الکامل: 4.14، میزان الاعتدال: 2.240 و 273، تاریخ مدینه دمشق: 42.392، المناقب، خوارزمی: 85، حدیث 74، وقعة صفین: 481، ینابیع الموده: 1.235 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 1.145.
  - 2- ر.ک: تشیید المراجعات: 4.95 189، باب علی وصی النبی صلی الله علیه وآله و باب حول عائشة و إنکارها للوصیة.

وجه این بحث سه موضوع است:

1. ثبوت این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدون وصیت از دنیا نرفته اند. این موضوع ریشه اصلی و اساسی بحث امامت است. یعنی اگر مسئله در این جا تنقیح نشود در تمام فروع جای اشکال خواهد بود، پس لازم است این موضوع کاملاً تنقیح گردد و آن گاه مسائل به آن مرتب شود؛

2. امیر مؤمنان علی علیه السلام وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. در این مورد اشاره کردیم که معنای

وصیت چیست و در این زمینه احادیث، کلمات و شواهد بسیاری است؛

3. عایشه منکر وصایت است. البته او حق دارد منکر وصایت شود و همه این «ابن ها»؛ ابن خلدون، ابن عساکر، ابن کثیر و ابن فلان از ناصبی ها از او پیروی کرده و وی را امام خود قرار داده و منکر وصایت شده اند! به سبب انکار عایشه توجه کنید! او می گوید: وصیتی در کار نبوده است؛ چون وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دنیا رفتند در

دامن من بودند! (1)

این ادعا هر چند در کتب معتبره نزد آنان آمده است از دو جهت مردود است:

1. دروغ است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در دامن او از دنیا رفته اند؛

2. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دامن امیر مؤمنان علی علیه السلام از دنیا رفته اند و وصیت هایی را

فرموده اند.

افزون بر این که آن حضرت در طول دوران نبوت و رسالتشان بارها وصیت فرموده اند. بنابراین تحقیقی، آن حضرت

فقط حدیث ثقلین را در پنج مورد مطرح فرموده اند که می فرماید: 9.

ص: 324

---

1- ر.ک: صحیح بخاری: 3.186، صحیح مسلم: 5.75، مسند احمد بن حنبل: 6.32، سنن ابن ماجه: 1.519، شرح صحیح مسلم، نووی: 11.88، المصنف: 7.309.

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛(1)

من دو چیز گران بها در بین شما می گذارم: کتاب خدا و عترت و خاندانم.

همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن از حدیث ثقلین به وصیت تعبیر می کنند.

بنابراین امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام وصی هستند، ضمن این که بنابر روایات شیعی در

دعاها و سخنان اهل بیت علیهم السلام، وصایت یکی از مقامات آن بزرگواران است.

آن گاه که آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»؛(2) «و خویشان نزدیکت را بیم ده» نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله بزرگان قریش و بنی هاشم را جمع کرد و در آن جمع فرمود:

ایکم یکون اخی و وارثی و وزیری و خلیفتی فیکم من بعدی؟؛(3)

چه کسی مرا در این امر یاری می نماید تا برادر، وصی و جانشین و وزیر من پس از من گردد؟

چه واژه «وصی» در این قضیه آمده باشد و چه نباشد، فرمایش حضرت در آن روز وصیت است و بنابر تحقیق،

این قضیه از نظر سندی صحیح است و مصادر و 4.

ص: 325

---

1- پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این حدیث شریف را در موارد متعددی بیان فرموده اند: 1. به هنگام بازگشت از طائف؛ (الصواعق المرقه: 64). 2. در حجة الوداع و در عرفه؛ (المعجم الكبير: 3.63، حدیث 2679، سنن ترمذی: 6.621، جامع الاصول: 1.277، کتر العمال: 1.148). 3. روز غدیر خم و در خطبه آن؛ (مسند احمد بن حنبل: 3.17، سنن دارمی: 2.310، السنن الکبری: 2.148، البداية و النهایه: 5.209). 4. به هنگام بیماری حضرتش که از دنیا رفت و مردم در اتاق حضرتش پر بودند. ر.ک: (سمط النجوم العوالی: 2.502، حدیث 136، کشف الاستار: 3.221، حدیث 2612، الصواعق المرقه: 89).

2- سوره شعرا(26): آیه 214.

3- علل الشرایع: 1.170، حدیث 2، المناقب، محمد بن سلیمان کوفی: 1.371، حدیث 294.

منابع بسیاری آن را نقل کرده اند. طبری، ابن اسحاق، ابن عساکر،

ابن ابی حاتم، بغوی در تفسیر خود و متقی هندی در کتر العمال از جمله راویان آن هستند. (1)

در آغاز بعثت، هم توحید، هم نبوت و هم امامت پس از پیامبر صلی الله علیه وآله، هر سه در يك جلسه مطرح شده است.

در حدیث دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به سلمان می فرمایند:

یا سلمان! من کان وصی موسی؟

ای سلمان! وصی موسی چه کسی بود؟

عرض کرد: یوشع بن نون. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فإن وصی ووارثی علی بن ابی طالب علیهما السلام: (2)

وصی و وارث من علی بن ابی طالب علیهما السلام است.

احمد بن حنبل این حدیث را روایت می کند، اگر دروغ روایت کرده، ربطی به ما ندارد، شما نباید از يك امام

دروغ گو پیروی کنید! اولی این دروغ نیست؛ بلکه اینان شانه خالی می کنند؛ چرا که آن حضرت در حدیثی دیگر

می فرماید:

لکل نبی وصی و وارث و إن علیا وصی و وارثی؛

برای هر پیامبری وصی و وارثی است و همانا علی، وصی و وارث من است.

این سخن مهم را تاریخ مدینه دمشق، فتح الباری و مصادر دیگر نیز آورده اند. (3) 4.

ص: 326

1- این حدیث را طبری در تفسیر خود: 19.149 از ابن اسحاق، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و ابونعیم نقل کرده است؛ تاریخ مدینه دمشق: 42. 49. معالم التریل: 4.278، السنن الکبری: 9.7، تفسیر ابن ابی حاتم: 9.2826، حدیث 16015.

2- شواهد التریل: 1.99، مجمع الزوائد: 9.113، فضائل الصحابه (احمد بن حنبل): 2.615، حدیث 1052، المعجم الکبیر: 6.221، میزان الاعتدال: 4.240، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مردویه): 103، حدیث 113 و 114.

3- المعجم الکبیر: 6.221، تاریخ مدینه دمشق: 42.392، مناقب علی بن ابی طالب (ابن مردویه): 103، حدیث 113، فتح



در مسند احمد و المعجم الكبير طبرانی و منابع دیگر آمده است که پیامبر اکرم فرمود:

يا فاطمة! نبينا أفضل الأنبياء و هو أبوك و وصينا خير الأوصياء و هو بعلك؛ (1)

ای فاطمه! همانا پیامبر ما برترین پیامبران است و آن پدر توست و وصی ما بهترین اوصیاست و او همسر توست.

در حدیث دیگری آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إن وصی و موضع سری و خیر من اترك بعدی و ینجز عدتی و یقضی دینی علی بن ابی طالب. (2)

طبرانی، ابن کثیر و صاحب مجمع الزوائد این حدیث را نقل کرده اند.

این ها بخشی از احادیثی هستند که در کتاب های ما و اهل تسنن آمده است و ما تنها از منابع خودمان نقل

نمی کنیم.

از طرفی، در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ های صدر اسلام، در جنگ صفین، جنگ جمل و در مراحل بعدی، بزرگان صحابه و تابعین در اشعار و رجزهایشان از امیر مؤمنان علی علیه السلام به وصی تعبیر می کردند.

علامه امینی رحمه الله این اشعار را در کتاب ارزشمند الغدير جمع کرده و بخشی از آن ها نیز در کتاب تشييد

المراجعات موجود است. (3)

بنابر آن چه بیان شد، ائمه عليهم السلام اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

ص: 327

---

1- الامالی، شیخ طوسی: 155، حدیث 256، الطرائف: 134، حدیث 212، بحار الانوار: 37.42، حدیث 16، مجمع الزوائد: 9.166، ینابیع الموده: 241/1.

2- کتر العمال: 11.610، المعجم الكبير: 6.221، مجمع الزوائد: 9.113، فتح الباری: 8.114، شواهد التریل: 1.98، تهذیب التهذیب: 3.91.

3- ر.ک: الغدير: جلد 6 و 7 و تشييد المراجعات: 4.278 285.

و سر این که در این عبارت واژه «نبی» به کار رفته این است که آن خط و ارتباط و به تعبیر امروزی آن پیام بایستی ادامه یابد که ادامه دهندگان آن، اهل بیت علیهم السلام هستند. اگر کسی می خواهد از آن پیام ها آگاهی یابد و ببیند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه نازل شده، بایستی به ائمه علیهم السلام مراجعه کند و پیرو این راه باشد.

## ذریه رسول خدا

### اشاره

وذریه رسول الله صلی الله علیه و آله؛

و(سلام بر) ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمه علیهم السلام ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. چند نکته در توضیح این عبارت قابل تذکر است:

1. ذریه از نظر لغوی و عرفی به چه معناست؟

2. چگونه ائمه ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؟

3. چرا در این مورد «رسول الله» آمده و در مورد وصیت «نبی الله»؟

4. چرا واژه «ذریه» آمده است، نه واژه «اولاد»؟

فهم این مطالب به اندکی تأمل و ذوق نیاز دارد.

### ذریه در لغت و عرف

اکنون واژه «ذریه» را از نظر لغوی بررسی می نمایم.

ابن فارس در معنای واژه «ذریه» می گوید:

ذر: الذال و الراء المشددة أصل واحد يدل على لطافة وانتشار، ومن ذلك الذر صغار النمل، الواحدة ذرة...، ومن الباب ذرت الشمس ذرورا إذا طلعت و هو ضوء لطيف منتشر. (1)

ص: 328



ظرافتی در این کلام وجود دارد که اهل دقت متوجه می شوند و آن این که در واژه «ذر» دو ویژگی اخذ شده

است:

یکم. لطافت، ریز بودن، کوچکی نسبی؛

دوم. انتشار و پخش.

پس آن چه در واژه «ذریه» وجود دارد در واژه «اولاد» نیست، گرچه به حسب ظاهر بعضی استعمالات مترادف

هستند؛ از این رو راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الذرية أصلها الصغار من الأولاد، وإن كان قد يقع على الصغار والكبار معاً في التعارف، ويستعمل للواحد والجمع وأصله الجمع. قال تعالى: (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) (1). سورة بقره (2): آیه 124. (2) وقال: (ذُرِّيَّةٌ مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) (3)

وقال: (إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي). (3)

(4) بنابراین، «ذریه» اخص از «اولاد» است؛ یعنی ذریه شخص اولاد او هستند؛ ولی صغار از اولاد را که در بلاد منتشر و پراکنده هستند، گویند. البته منظور از صغار، صغار سنی نیست، هر چند بایستی در این مطلب تأمل شود. به اولادی ذریه می گویند که با شخص فاصله داشته باشد و هر چه فاصله نسلی بیشتر باشد، عنوان ذریه بیشتر صدق می کند؛ لذا بر فرزند بلافاصله «اولاد» گویند، یعنی از او متولد شده اند؛ اما اولاد اولاد ذریه هستند که هم از او متولد شده اند و هم بلافاصله نیستند.

پس «صغار» از جهت سنی مطرح نیست. ممکن است نوه از پدرش بیشتر عمر 8.

ص: 329

1- سورة آل عمران

2- آیه 34.

3- سورة اسراء (17): آیه 3.

4- المفردات فی غریب القرآن: 178.

کند؛ اما وقتی فاصله شد

می گویند: فلانی از ذریه فلانی است. پس بین دو واژه «ذریه» و «اولاد» از این جهت هم تفاوت وجود دارد.

## اولاد پیامبر خدا و آیه مباهله

بنابر آن چه در معنای «ذریه» و «اولاد» در لغت و عرف بیان شد، ائمه علیهم السلام ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و اولاد آن حضرت هستند. این موضوع از قرآن مجید، سنت و استعمالات نیز به دست می آید. فراتر این که می توان گفت که اطلاق این دو عنوان بر آنان از حد و مرز لغت گذشته و اصطلاح شده است.

نخستین دلیل بر این معنا آیه مباهله است؛ آن جا که خداوند متعال می فرماید:

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ؛ (1) هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، کسانی درباره مسیح با تو محاجه کنند و به ستیز برخیزند.

بگو: بیایید ما فرزندان خود را فرا خوانیم و شما نیز فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت کنیم شما نیز زنان خود را؛ ما نفوس خود و شما نیز نفوس خود را بخوانید؛ آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

واژه ص ابناء در این آیه برای حسنین علیهما السلام آمده است. پیامبر اکرم این آیه را به طور عملی تفسیر کردند؛

یعنی چون در آیه مبارکه به آوردن ص انفسنا مأمور شدند امیر مؤمنان علی علیه السلام را آوردند و این تفسیر ص انفسنا

شد. و در امثال امر به آوردن ص نساءنا پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را آوردند و

ص نساءنا تفسیر شد و در اطاعت امر به آوردن ص ابناءنا حسنین علیهما السلام را آوردند.

ص: 330

فرق «ذریه» و «اولاد» معلوم گشت؛ ولی دو کلمه «أبناء» و «أولاد» در خصوص فرزندان علی و فاطمه نسبت به رسول الله سلام الله علیهم أجمعین مترادف دارند. این مترادف از استدلال‌هایی که ائمه علیهم السلام در این زمینه نموده اند کاملاً هویداست.

شیخ طبرسی در کتاب الاحتجاج می نویسد:

روزی هارون الرشید از امام کاظم علیه السلام پرسید: به چه دلیل شما ذریه یا اولاد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

هستید؟

حضرتش مطالبی را بیان داشت و آن گاه فرمود:

لو أن النبی نشر فخطب إليك کریمتک، هل کنت تجیبه؟

اگر هم اکنون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دخترت را از تو خواستگاری کنند، پاسخ مثبت می دهی؟

هارون گفت: سبحان الله! چرا موافق نباشم؛ بلکه بدین وسیله به عرب و عجم و قریش فخر می کنم.

حضرت امام کاظم علیه السلام ضمن جواب از هارون به آیه مباهله استدلال می کنند. (1)

این روایت معروف است و از این جا مترادف بین واژه «ابن» و «ولد» یا «ابن» و «ذریه» نیز معلوم می شود.

البته احادیث بسیاری در این مورد وجود دارد که شاید واقعا شمردنی نباشند و تعبیرهای: ص الحسن ابنیر، ص الحسن

ابنیر، ص و الحسن و الحسن ابنای ریاص ولدای ر و امثال این ها به وفور در موارد مختلف از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

شنیده شده است. (2) ر.

ص: 331

---

1- الاحتجاج: 2.164.

2- بحار الانوار: 35.210، حدیث 11، و 37.48، حدیث 27، الامالی، شیخ صدوق: 130، المستدرک علی الصحیحین: 3.166 و منابع

دیگر.

از روایات استفاده می شود که دشمنان اهل بیت علیهم السلام از روی بغض و حسد منکر اولاد و ذریه بودن ائمه را نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله می شده اند. در کتاب روضه کافی از ابوالجارود این گونه روایت شده است:

ابوالجارود گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

یا ابا الجارود! اما یقولون لکم فی الحسن و الحسین؟

قلت: ینکرون علینا أنهما ابنا رسول الله صلی الله علیه وآله.

قال: فأی شیء احتججتم علیهم؟

قلت: احتججنا علیهم بقول الله عز وجل فی عیسی ابن مریم علیهما السلام: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى). (1)

فجعل عیسی بن مریم من ذریة نوح علیه السلام.

قال: فأی شیء قالوا لکم؟

قلت: قالوا: قد یكون ولد الابنة من الولد ولا یكون من الصلب.

قال: فأی شیء احتججتم علیهم؟

قلت: احتججنا علیهم بقول الله تعالی لرسوله صلی الله علیه وآله: (فَقُلْ تَعَالَوْا دَعُوا أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ). (2)

قال: فأی شیء قالوا؟

قلت: قالوا: قد یكون فی كلام العرب ص أبناء رجل ر و آخر یقول: ص أبناءنا.

ص: 332

1- .سوره انعام: آیه 84 و 85.

2- .سوره آل عمران(3): آیه 61.

قال: فقال أبو جعفر عليه السلام: يا أبا الجارود! أعطيتنكها من كتاب الله جل وتعالى، إنهما من صلب رسول الله صلى الله عليه وآله لا يردها إلا الكافر.

قلت: وأين ذلك جعلت فداك؟

قال: من حيث قال الله تعالى: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ) (1) الآية... إلى أن انتهى إلى قوله تبارك وتعالى: (وَ حَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ) (2) فسلهم يا أبا الجارود! هل كان يحل لرسول الله

صلى الله عليه وآله نكاح حليلتهما؟ فإن قالوا: نعم، كذبوا وفجروا وإن قالوا: لا، فهما ابناه لصلبه. (3)

ای ابوالجارود! دیگران درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام به شما چه می گویند؟

گفتم: این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام دو پسر رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند را انکار می کنند.

فرمود: شما در مقام احتجاج با آنان به چه چیزی احتجاج می کنید؟

عرضه داشتم: به آنان به واسطه این آیه ها که درباره عیسی بن مریم نازل شده است که «و از فرزندان او داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را هدایت کردیم و این گونه ما نیکوکاران را پاداش می دهیم. و هم چنین زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را» احتجاج می کنیم که این آیه شریفه عیسی بن مریم را از فرزندان نوح می داند.

حضرت فرمود: آنان در پاسخ شما چه می گویند؟

عرض کردم: می گویند که گاهی فرزند مادر در زمره فرزندان حساب می شود؛ 1.

ص: 333

1- .سوره نساء: آیه 23.

2- .همان.

3- .روضه الكافی: 317 و 318، حدیث 1.

ولی از صلب محسوب نمی شود.

فرمود: شما در جواب آنان به چه چیزی استدلال می کنید؟

عرض کردم: ما به آیه «بیابید ما فرزندان خود را دعوت کنیم و شما فرزندان خود را؛ ما زنان خود را دعوت کنیم و شما زنان خود را و ما نفوس خود را دعوت کنیم و شما نیز نفوس خود را» بر رد آنان استدلال کردیم.

فرمود: آنان در پاسخ شما چه می گویند؟

گفتم: آنان می گویند که گاهی در کلام عرب مرسوم است که به فرزندان می گویند «فرزندان مرد» و گاهی می گویند «فرزندان ما».

راوی گوید امام علیه السلام فرمود: ای ابوالجارود! از کتاب خدا برای تو دلیلی می آورم که دلالت می کند بر این که امام حسن و امام حسین علیهما السلام از صلب رسول الله صلی الله علیه وآله بودند و این مطلب را انکار نخواهد کرد مگر کافر.

عرض کردم: فدایت شوم! آن آیه کجاست؟

فرمود: آن جا که خداوند متعال می فرماید: «حرام شده است بر شما، مادرانتان، دختران برادرتان و دختران خواهرتان... و همسران پسرانتان که از نسل شما هستند» ای ابوالجارود! از آنان پرس که آیا ازدواج پیامبر صلی الله علیه وآله با دختران و یا زنان امام حسن و امام حسین علیهما السلام رواست یا نه؟ اگر گفتند: آری! آنان دروغ گو و فاسقند، و اگر گفتند: نه؛ پس آن دو، فرزندان صلبی پیامبر هستند.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه (ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) (1) می نویسد:

شعبی که یکی از بزرگان محدثان عامه از تابعین گوید:

كنت عند الحجاج، فاتي بيحبي بن يعمر فقيه خراسان من بلخ مكبلا بالحدید.

فقال له الحجاج: أنت زعمت أن الحسن و الحسين من ذرية رسول الله! 4.

ص: 334

فقال: بلی.

فقال الحجاج: لتأتيني بها واضحة بينة من كتاب الله أو لأقطعنك عضوا عضوا.

فقال: آتیک بها واضحة بینة من کتاب الله یا حجاج!

قال: فتعجبت من جرأته بقوله: یا حجاج!

فقال له: ولا تأتيني بهذه الآية: (نُدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)؟! (1)

فقال: آتیک بها واضحة بینة من کتاب الله و هو قوله: (وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ)؛ (2)

در نزد حجاج بودم که یحیی بن یعمر، فقیه خراسان را از بلخ در حالی که دستانش با زنجیر بسته شده بود آوردند.

حجاج به او گفت: آیا تو گمان می کنی که حسن و حسین از فرزندان و ذریه رسول خدا هستند؟ گفت: آری!

حجاج گفت: باید دلیل روشنی از قرآن بیاوری که حسنین، از فرزندان رسول الله هستند گویی سنت هم قبول نیست، باید دلیل از قرآن باشد یا تو را تکه تکه می نمایم.

گفت: آری ای حجاج! برای تو از قرآن دلیل روشنی می آورم.

راوی گوید: از جرأت او که به حجاج خطاب کرد و گفت: ای حجاج! تعجب کردم.

حجاج گفت: آیه مباهله را به عنوان دلیل ارائه نکنی.

(آری آنان از ادله ای که بیان گر مقامات، منازل و فضایل اهل بیت علیهم السلام 4.

ص: 335

---

1- همان: آیه 61.

2- سوره انعام (6): آیه 84.

هستند، حتی قرآن خوششان نمی آید؛ از این رو می گوید: دلیلی غیر از آیه مباهله باشد).

گفت: آری، آیه ای جز این برای تو می خوانم که خیلی واضح است.

آن گاه این آیه را خواند: «... و نوح را پیش از آن هدایت نمود و از فرزندان او داوود، سلیمان و ایوب...».

تا رسید به زکریا، یحیی و عیسی. عیسی پدر نداشت، با وجود این، از ذریه نوح خوانده شده است.

پرسید: «من کان أبو عیسی؟ پدر عیسی چه کسی بوده که به ذریه ملحق شده است؟»

حجاج مدتی سرش را پایین افکند، شرمزده شد؛ آن گاه سرش را بلند کرد و گفت:

كأني لم أقرأ هذه الآية من كتاب الله؛ (1)

گویی من این آیه را از قرآن نخوانده بودم.

آری! ممکن است حجاج قرآن را خوانده باشد؛ ولی قرآن خواندن او با فهم و تدبر نبوده که اگر قرآن را با فهم و

تدبر می خواند حجاج نمی شد!

از این داستان، به یاد قصه ای مشابه و مناسب دیگری افتادم. آن گاه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دار دنیا رفتند، نقشه بود که ابوبکر را

بعد از پیامبر اکرم سر کار بیاورند و جانشین آن حضرت بکنند. آن موقع ابوبکر خارج شهر مدینه بود.

در این هنگام عمر سر و صدا به راه انداخت که نه، پیامبر از دنیا نرفته است، اگر کسی بگوید: محمد از دنیا رفته،

سر از تنش جدا می کنم، کسی چنین سخنی نگوید! 4.

ص: 336

---

1- .تفسیر فخر رازی: 2.194.



این وضعیت ادامه داشت تا ابوبکر آمد و در جواب حرف های عمر این آیه را خواند که

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ؛<sup>(1)</sup> به یقین تو می میری و آن ها نیز خواهند مرد.

آن گاه عمر ساکت شد و گفت:

كأني لم أسمع هذه الآية؛<sup>(2)</sup>

گویی این آیه را نخوانده بودم.

آری، یا واقعا آیه را نخوانده بود، یا به دروغ چنین گفته و بدین سان از آن همه سر و صدا عذرخواهی کرده، اما به

هر حال غرض چیز دیگری بوده که در جای خود به تفصیل شرح داده شده است.

به هر حال، این استدلال تمام است که حسنین علیهما السلام به حکم قرآن مجید فرزندان رسول الله و از طریق صدیقه طاهره سلام الله علیها ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشند، آن سان که عیسی علیه السلام پدر نداشته و در قرآن مجید از طریق مادرش از ذریه حضرت نوح علیه السلام خوانده شده است و البته بیان قرآن حق است (فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ).<sup>(3)</sup>

### اضافه واژه «ذریه» به «رسول الله»

با توجه به آن چه بیان شد، پاسخ پرسش دیگر که چرا در عبارت پیشین لفظ

ص: 337

1- .سوره زمر(39):آیه 30.

2- .ر.ك: الصراط المستقیم: 3.18، شرح الأخبار: 1.146، الدرر ابن عبدالبر: 272 و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 12.195.

3- .سوره یونس(10):آیه 32.

است؛ اما در این جا «ذریه» به «رسول الله» اضافه شده؟ و این دو تعبیر چه فرقی با هم دارند، داده می شود.

واژه «ذریه» به معنای اولاد منتشر در بلاد و شهرهاست؛ انتشار و پخش شدن و متفرق شدن اینان در این شهرها

برای چیست؟ چه تأثیری دارد؟

در جواب می گوئیم: مگر نه این است که رسالت رسول الله صلی الله علیه وآله بایستی به شهرهای مختلف برسد؟ مگر رسالت، همان پیام رسانی نیست؟ آری! وظیفه رسول، ابلاغ و رساندن است. ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله در این جهت با آن حضرت شریک هستند که رسانندگان رسالت جدشان و ادامه دهندگان آن در شهرهای مختلف خواهند بود و این بر اثر انتشار و حضور آن ها در شهرهای مختلف تحقق یافته است.

وظیفه رسول، نشر چیزی است که به عنوان نبوت آن را متحمل شده است؛ از این رو می گویند:

کل رسول نبی ولیس کل نبی بر رسول؛ (1)

هر رسولی پیامبر است؛ ولی هر پیامبری رسول نیست.

ائمه علیهم السلام در شهرها منتشر شدند تا رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به وسیله اینان منتشر شود. با انتشار آن بزرگواران در شهرها، شریعت اسلام که همان رسالت است منتشر می گردد. این معنای رسالت بر خلاف معنای نبوت از ماده «نبا» است؛ چرا که واژه «نبا» به معنای خبر و مقصود وحی است که با رسیدن آن نبوت متحقق می گردد؛ ولی رسالت، انتشار شریعت وحی شده است و انتشار ائمه علیهم السلام در شهرها دارای این خاصیت است. 3.

ص: 338

برای مثال، هم چنان که اگر ما در شبی که هوا صاف است به آسمان بنگریم، خواهیم دید که ستارگان در آسمان منتشر و پخش هستند که هر کدام در حد خودش روشن گری دارد، اگر کسی به کره دیگری برود و نظاره گر کره

زمین گردد، خواهد دید که ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله بر روی زمین به سان ستارگان در شهرها و بلاد مختلف منتشر و پخش هستند و هر کدام به سهم خویش در هدایت خلق مؤثر است.

به راستی امروزه در جامعه ما این گنبد و بارگاه ها چه نقشی دارند؟ مگر می شود تأثیر این مشاهد مشرفه، قبور اولاد ائمه و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله را منکر شد؟ این ها چه آثار و برکاتی دارند؟ چه هدایت هایی از این راه به وقوع می رسد؟

بدین جهت در این عبارت واژه «ذریه» به «رسول الله» و در آن عبارت واژه «اوصیاء» به «نبی الله» اضافه شده است.

البته شاید دلیلی جز این نیز داشته باشد که خداوند عالم است.

ورحمة الله وبرکاته ؛

ورحمت خدا وبرکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و

این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ). (1)6.

ص: 339

## فراخوانان به سوی خدا

### اشاره

السلام على الدعوة الى الله؛

سلام بر فراخوانان به سوی خداوند.

ائمه عليهم السلام دعوت کنندگان به سوی خداوند متعال هستند. واژه «دعاة» جمع داعی، همانند واژه «هداة»

جمع هادی، واژه «مشاة» جمع ماشی، واژه «قضاة» جمع قاضی و واژه «رواة» جمع راوی است. در شرح و توضیح این

عبارت بیان دو نکته ضروری است:

نکته نخست: از این عبارت فهمیده می شود که مقام داعویت به سوی خدا از خصایص ائمه اطهار عليهم السلام در هر زمان بوده و این يك واقعیت است که دیگران را چیزی در این زمینه در تاریخ نبوده، و هر که ادعا دارد بگوید در چه زمانی و چه حادثه ای دیگران اسلام را نجات داده اند؟ حال آن که در موارد زیادی ائمه عليهم السلام بودند که اشخاص را از هلاکت نجات دادند؛ بلکه در وقایع فراوان، اسلام از اضمحلال و امت را از ضلالت و گم راهی حفظ کردند.

نکته دوم: از این عبارت می فهمیم که ائمه عليهم السلام هرگز مردم را به خودشان دعوت نکرده اند؛ یعنی هیچ موردی وجود ندارد که آن بزرگواران مردم را به خود دعوت کنند. چنین مطلبی در هیچ يك از حالات، افعال و اعمال ائمه عليهم السلام یافت نمی شود که در مقابل خدا باشند.

ص: 340

معنای امامت چیست؟ امامت نصب و جعلی از ناحیه خداوند متعال است.

آیا خداوند متعال در این نصب و جعل غرض و حکمتی دارد؟ و چرا خداوند متعال ائمه را نصب کرد؟

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را برای هدایت مردم به سوی خودش نصب فرمود. پس هدایت مردم به عهده آن بزرگواران گذاشته شده است؛ و ائمه این وظیفه را به بهترین وجه انجام دادند و هر کسی را به هر گونه که تشخیص دادند هدایت کردند. آنان داعی و هادی مردم به سوی خداوند متعال بودند.

بدیهی است که راه هدایت انسان عالم و آگاه غیر از راه هدایت فرد جاهل و نادان است. آنان هر فردی را به زبان

خود و متناسب با درکش به سوی خدا فرا می خوانند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

إنا معاشر الأنبياء امرنا أن نكلم الناس على قدر عقولهم؛<sup>(1)</sup>

ما گروه پیامبران مأموریم که به اندازه خرد مردم سخن بگوییم.

آن بزرگواران هر فردی را از طریق خود هدایت می کنند. یکی را از طریق قرآن به وسیله استدلال به آیه ای هدایت می کنند. دیگری را اگر لازم باشد از طریق عقلی هدایت می کنند؛ برهانی برای او اقامه می نمایند. اگر لازم باشد به فردی پول بدهند، یا به خانه ببرند و از او پذیرایی کنند تا اسباب هدایت او فراهم شود.

### امام حسن و هدایت مرد شامی

به راستی ائمه علیهم السلام در راه هدایت مردم چه مشکلاتی را تحمل کردند؟ چه قدر در این راه صبر نمودند؟

ص: 341

---

1- الكافي: 1.23، حدیث 15، الامالی، شیخ صدوق: 504، حدیث 693.

روزی امام حسن علیه السلام در ورودی شهر مدینه بود. شخصی به او گفت:

أنت حسن بن علی؟

تو حسن بن علی هستی؟

فرمود: آری!

آن فرد شروع به فحش نمود و خود حضرتش و پدر بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهما السلام را به ناسزا گرفت.

امام حسن علیه السلام با آن مقام و شخصیت به همه آن فحش ها گوش دادند اگر فرد عادی باشد در این مواقع

برمی گردد و دو برابر فحش می دهد و راحت می شود آن گاه که فحش های آن فرد تمام شد، به او فرمود:

ایها الشیخ! اظنک غریبا؟

ای شیخ (پیرمرد) گمان می کنم در این شهر غریب هستی؟

گفت: آری!

امام حسن علیه السلام فرمود:

اگر به غذا نیاز داری به تو غذا می دهم. اگر نیازمند لباسی، برای تو لباس تهیه می کنم. اگر مأوا و مسکن نداری، برویم مأوا و مسکن در اختیار تو قرار دهم. اگر برای جهت خاصی به این شهر آمده ای، می خواهم تجارتی انجام دهی و مال التجاره ای تهیه کنی، تو را راهنمایی کنم و کارهایت را سامان بدهم؟ آن مرد با امام حسن علیه السلام به راه افتاد، حضرتش مکان خوبی را با امکانات خوب در اختیار او گذاشت و از

فردی که لحظاتی پیش يك دنیا فحش و ناسزا نثار او و پدر بزرگوارش نموده بود، پذیرایی کرد؛ برای او لباس تهیه نمود، به

او سرمایه داد، شتر و اسبی به او عنایت کرد... در اثر این رفتار آن فرد از والاترین و بهترین محبان

ص: 342

البته از این موارد نمونه های بسیاری در زندگانی اهل بیت علیهم السلام به چشم می خورد. شخصی خدمت امام کاظم علیه السلام رسید و شروع به فحش و ناسزا گفتن کرد.

یکی از اطرافیان آن حضرت گفت: اجازه می دهید همین الآن او را به قتل برسانم؟ فرمود: نه، صبر کن! آن گاه مطالبی به او فرمود و او برگشت و عذرخواهی کرد. آن حضرت به افرادی که در خدمتشان بودند، رو کرد و فرمود:

ایما کان خیرا؟ ما أردتم؟ أم ما أردت؟...؛ (2)

کدام يك بهتر بود؟ آن چه شما می خواستید؟ یا آن چه من انجام دادم؟....

آری! آن بزرگواران هر فردی را به گونه ای هدایت می کنند، هر کسی را با بیانی و شکل خاصی هدایت گرند.

اگر جاهل است از راهی و اگر عالم است از راه دیگر و اگر از علمای کفار و ملل دیگر است، با اسلوب دیگری با او سخن می گویند.

به راستی این ها چه حقایق و دقایقی در زندگی ائمه علیهم السلام است که ما از آن ها غافل هستیم؟

زندیقی از حضرتش می پرسد: انصافا این چه کاری است که شما انجام می دهید؟ در این هوای گرم با این وضعیت

به مکه می روید و دور يك چهار دیواری طواف می کنید و...؟

حضرت فرمود: تو تا کنون به مسافرت رفته ای؟ اگر احتمال بدهی در مسیر از تشنگی خواهی مرد و آب پیدا نخواهد شد، چه می کنی؟ اگر کسی به تو گوید: در این جاده آب نیست، چه احتمال راست یا دروغ بدهی، جز این نیست که کوزه آبی با خودر.

ص: 343

1- ر.ك: مناقب ابن شهر آشوب: 3.184، بحار الانوار: 43.344.

2- الارشاد: 2.233، بحار الانوار: 48.103، حدیث 7، تاریخ بغداد: 13.30 و منابع دیگر.

حمل خواهی کرد. اگر در بین مسیر آب نبود و به مقصد رسیدی، مشکلی نیست؛ تو آب برده بودی و اگر آب بود، توفیق مشقت و زحمت حمل کوزه را داشتی و آن را تحمل کرده ای و اگر احتمال ضعیف است، محتمل قوی است؛ چرا که بحث مرگ و زندگی است.

با این پاسخ آن فرد زندیق مجاب شد. (1)

در کتاب اصول کافی آمده است: شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید: ای پسر رسول خدا! به من بگو خدا

کجاست؟ چرا که مجادله کنندگان در این باره بسیار سخن گفته اند و من حیران شده ام.

حضرت در پاسخ فرمود: تو تا کنون به کشتی سوار شده ای؟

گفت: آری!

فرمود: آیا تا حال اتفاق افتاده که دریا توفانی شود و امواج آب متلاطم باشد و احساس خطر بکنی و بدانی که

غرق خواهی شد؟

گفت: آری!

فرمود: آیا در آن لحظات شده که دلت به جایی توجه کند؟

گفت: آری، چنین اتفاقی برای من رخ داده است و در دلم کسی را صدا زدم.

فرمود: این همان خداوند متعال است. (2)

ائمه علیهم السلام هر کسی را به بیانی پاسخ می دهند. کتاب توحید شیخ صدوق، اصول کافی، احتجاج طبرسی و

منابع دیگر سرشار از احتجاجات آن بزرگواران است.

وظیفه ائمه علیهم السلام این بود که داعی و فراخوان به سوی خدا باشند؛ اما هر فردی را با مناسب حالش. 6.

ص: 344

---

1- .علل الشرایع: 2.403، حدیث 4.

2- .التوحید، شیخ صدوق: 231، معانی الاخبار: 4، حدیث 2، بحار الانوار: 3.41، حدیث 16.



بنابراین، مقام و شأن ائمه علیهم السلام در این جامعه دعوت به سوی خدا و هدایت به او بوده است.

البته خداوند بی جهت کسانی را برای امامت نصب نمی کند و این مقام را بی جهت به کسانی نمی دهد. آنان با صبر و تحمل این همه فحش و ناسزا و با حکمت و درایت و هر کسی را به اسلوبی هدایت کردن، به این مقام راه یافته اند.

امام صادق علیه السلام با تأسیس مدرسه ای امت هایی را نه افرادی را باعث هدایت شدند، حد اقل آن گونه که در تاریخ ضبط شده چهار هزار نفر در درس آن حضرت شرکت می کردند؛ اگر همه اینان آن طور که حضرت می خواستند تربیت می شدند و به شهر و دیار خود باز می گشتند و تعالیم اهل بیت را پخش می نمودند چه می شد؟

ولی به هر حال تعالیم آن بزرگواران از این طریق باقی مانده است و یکی از راه های دعوت همین تشکیل جلسه ها

و تأسیس مدرسه ها در تاریخ اسلام بوده است.

خلاصه آن که ائمه علیهم السلام همه شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دارا بوده اند. خداوند متعال

می فرماید:

(يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا\* وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)؛ (1)

ای پیامبر! ما تو را گواه، بشارت گر و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خداوند به فرمان او فرستادیم و تو را چراغی روشن بخش قرار دادیم.

و بنابراین چه پیش تر بیان شد، ائمه علیهم السلام از هر جهت وارث پیامبر خدا بوده اند. آن بزرگواران افرادی را که دعوت می کردند، موجب هدایت آنان می شدند. در جای مناسب، بعضی از وقایع درباره نجات یافتن اسلام و امت به دست ائمه مانند داستان استسقاء، بیان خواهد شد. 6.

ص: 345

راه ها و روش های دعوت مردم با استفاده از قرآن کریم خلاصه می شود در:

1. حکمت؛

2. موعظه؛

3. جدال احسن.

خداوند متعال می فرماید: (أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ). (1)

ائمه عليهم السلام در هر سه طریق برای هدایت جامعه و دعوت مردم از پیامبر اکرم پیروی کردند و در این مسیر هر يك از سه راه را در جای خود اجرا کردند؛ از این رو در ذیل این آیه کریمه که می فرماید: (أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي)؛ (2) «من و پیروانم با بصیرت و بینش کامل به سوی خدا فرا می خوانیم»؛ جمله ص و من اتبعنیر به ائمه تفسیر شده است، (3) زیرا وقتی دعوت به سوی خدا بایستی از روی بصیرت باشد؛ پس دعوت کننده بایستی خود دارای بصیرت و بینش باشد تا وسیله بصیرت دیگران گردد و این از خصایص ائمه عليهم السلام می باشد.

و پیش تر در توضیح واژه های «وارث» و «وصی» بیان شد که ائمه عليهم السلام در همه شئون، جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ادامه دهنده خط آن حضرت بودند. بنابراین هر هدایتی که در عالم وجود دارد، هر دعوت و فراخوانی از هر دانشمند و عالم به حقی، هدایت حقیقی و صحیحی صورت پذیرفته، به ائمه عليهم السلام منتهی می شود؛ یعنی هر کس در این مسیر کار مثبتی انجام داده و موفق بوده، از آن بزرگواران

ص: 346

1- سوره نحل (16): آیه 125.

2- سوره یوسف (12): آیه 108.

3- ر.ك: الكافي: 1.384، حدیث 8، تفسیر العیاشی: 2.201، شواهد التتیریل: 1.372.

یاد گرفته و از آنان پیروی کرده است.

البته ما با کسانی که خودشان را به عنوان امام نصب کردند و مردم را به سوی خودشان فرا خواندند کاری نداریم؛ ولی همه افرادی که مردم را واقعا به سوی خدا دعوت کردند و در این امر راست گفتند، شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام هستند. هر چند بعضی از کسانی مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، خودشان متوجه نباشند که این هدایت گری از ائمه علیهم السلام سرچشمه گرفته است.

در تاریخ آمده است: روزی حجاج به چهار تن از بزرگان علمای عصرش نامه نوشت و در مورد جبر و تقویض

پرسید. این چهار تن که ارتباطی با اهل بیت نداشتند وقتی پاسخ دادند هر چهار تن پاسخشان کلام امیر مؤمنان

علی علیه السلام بود. (1)

### رسانندگان به مرضات خدا

#### اشاره

والادلاء علی مرضات الله؛

و(سلام بر) رسانندگان به مرضات خدا.

ائمه علیهم السلام رسانندگان به مرضات خدا هستند.

واژه «ادلاء» جمع دلیل، مانند «اخلاء» جمع خلیل و «اجلاء» جمع جلیل است.

در ابتدای امر به نظر می رسد که معنای دلیل در زبان فارسی به معنای راهنما است. ولی چنین نیست؛ بلکه معنای

دلیل از معنای راهنما دقیق تر است و مطلق راهنما نیست. از این رو، راغب اصفهانی گوید: «الدلالة ما يتوصل به إلى

معرفة الشيء كدلالة الألفاظ على المعنى». (2)

و واژه «مرضات» مصدر است از «رضی یرضی»، و رضایت خداوند در این

ص: 347

1- ر.ك: بحار الانوار: 5.58، حدیث 108.

2- المفردات فی غریب القرآن: 171.

است که انسان در اوامر و نواهی او

مطیع فرمان باشد.

پس ائمه علیهم السلام رسانندگان بشر به رضایت خداوند متعال هستند که اگر انسان ها بر تعلیم و تربیت و ارشاد آن بزرگواران ترتیب اثر دهند، موجبات رضای خداوند را به جا آورده اند و خود مورد رضای او خواهند بود.

رضای خداوند متعال در قرآن کریم عنوان و به تحصیل آن امر شده است. در آیه ای آمده است:

(وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ)؛ (1)

و در حالی که اگر ایمان دارند شایسته تر است که خدا و پیامبرش را راضی و خشنود کنند.

اگر انسان بخواهد مؤمن باشد، باید رضای خدا و رسول او را به دست آورد و ائمه علیهم السلام دلیل رسیدن مؤمنان به رضای خدا و رسول هستند.

این مقام کمی نیست. قرآن کریم آن گاه که ورود به بهشت و نعمت ها و امتیازات آن را برای مؤمنان و اهل بیت

علیهم السلام شرح می دهد، می فرماید:

(وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ)؛ (2)

و رضای خدا (از همه این موارد) برتر است.

رضوان خدا در کجاست؟ هر جا باشد این ائمه علیهم السلام هستند که مردم را به آن می رسانند. در آیه دیگری

می فرماید:

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛ (3)

خداوند از آنان راضی است و آن ها نیز از او راضی خشنودند. این همان رستگاری بزرگ است. 9.

ص: 348

1- .سوره توبه(9):آیه 62.

2- .همان:آیه 72.

3- .سوره مائده(5):آیه 119.

رضوان چیست؟ رضوان همان فوز عظیم است که ائمه علیهم السلام برای رسیدن به چنین مقام و جایگاهی دلیل هستند. در آیه دیگری می فرماید:

(رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (1)

خداوند از آنان راضی است و آن ها نیز از او راضی هستند. اینان حزب خدا هستند؛ هان که حزب خدا همان رستگارانند.

برای رسیدن به آن مقام چه چیزی لازم است و چه کنیم تا به آن جا برسیم؟ ائمه علیهم السلام در وجود ما چه تأثیری می گذارند؟ در آیه ای دیگر آمده است:

فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ؛ (2) پس به راستی خداوند از گروه فاسقان راضی نخواهد شد.

با توجه به این آیه، نقش ائمه علیهم السلام روشن می شود. آن بزرگواران آمدند تا انسان را از فسق بیرون آورند و او را به راه عدالت بیاورند که اگر در فسق باقی باشند خداوند از فاسقان راضی نخواهد بود، سپس او را مرحله به مرحله بالا ببرند. این همان فوز عظیم و موفقیت بزرگ است. در این زمینه آیاتی است که می فرماید:

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ\* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ؛ (3) پس او در يك زندگی رضایت بخش، در بهشتی عالی قرار خواهد داشت. در آیه دیگری می فرماید:

(اِذْ جِئِيَ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً)؛ (4)

به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است. 8.

ص: 349

1- .سوره مجادله(58):آیه 22.

2- .سوره توبه(9):آیه 96.

3- .سوره حاقه(69):آیه 21 و 22.

4- .سوره فجر(89):آیه 28.

این‌ها مراحل‌ی هستند که باید ائمه‌علیهم‌السلام دست‌انسان را بگیرند.

به‌راستی آیا می‌توان تصور کرد کسانی که دلیل برای رسیدن به این مراحل هستند، خود به‌چنین مقاماتی نرسیده‌اند؟ آیا می‌توان چنین چیزی را باور کرد؟ و آیا کسانی را که خود احتیاج به دلیل دارند می‌توان دلیل تصور کرد؟

### خوابیدن حضرت علی به جای حضرت رسول؛ ص ابتغاء مرضات الله ر بوده

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام در شب هجرت در بستر پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌خوابید، قرآن مجید در این باره چنین می‌فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ)؛ (1). ر.ك: الامالی، شیخ صدوق: 469، الدر النظیم: 309، سیره حلبیه: 2.192، مجمع الزوائد: 9.334، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید: 1.221، و

13.276، نظم درر السمطین: 90، اسباب‌الترویل: 58، شواهد‌التتریل: 1.123، زاد‌المسیر: 1.286، الدر‌المنثور: 1.363، تفسیر ثعلبی: 2.

126، تفسیر‌الکشاف: 5.224، اسد‌الغابه: 4.25. (2)

و برخی از مردم جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشد.

این چه مقامی است که خداوند متعال به این قضیه مباحثات می‌کند. این جریان در کتاب‌های اهل‌تسنن نیز نقل

شده است. آن‌ها در کتاب‌های تفسیری در ذیل این آیه نوشته‌اند که ابوسعید خدری گوید: پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه

وآله در ضمن حدیثی فرمود:

وجبرئیل یقول: بخ بخ من مثلك یابن ابی طالب! واللہ عزوجل یباهی بك الملائكة؛ (2)

جبرئیل گفت: آفرین! آفرین! ابر تو ای پسر ابی طالب! چه کسی همچو توست؟ خداوند عزوجل به وسیله تو به فرشتگان مباحثات می‌کند.

طبیعی است که آن بزرگواران برای رساندن انسان‌ها به مقام رضای ربوبی بایستی بیانات، تعلیمات و ارشاداتی داشته باشند. آنان باید آن چه را که موجب رضای

ص: 350

1- .سوره بقره

2- :آیه 207.

خداوند متعال است بدانند و آن را بیان کنند و آن چه را که موجب دوری انسان از خداوند متعال است بدانند و بیان نمایند و انسان را بر حذر دارند.

آری! فقط ابلاغ صرف نیست، اگر چنین بود عنوان دلیل بر آنان اطلاق نمی شد و پیش تر بیان شد که دلیل به

معنای راهنما استعمال شده، ولی از آن اخص و ادق است و صرف راهنما نیست.

در ادبیات می گوئیم: این لفظ دلالت بر این معنا می کند؛ یعنی باید لفظ به گونه ای باشد که برای معنا قابلیت

داشته باشد تا به محض شنیدن لفظ، آن معنا به ذهن انسان بیاید، و این همان ظهور است که در اصطلاح گفته می شود: فلان لفظ در فلان معنا ظاهر است که بدون شك و شبهه به ذهن می آید.

### فرق دلیل با هادی

از آن چه گفتیم، فرق کلمه «دلیل» با کلمه های «هادی»، «مرشد» و «داعی» معلوم می شود. دلیل، آن است که انسان فردی را به جایی برساند، به گونه ای که با رسیدنش در آن جا به طور کامل آرامش داشته باشد و هیچ گونه شك و شبهه ای وجود نداشته باشد. از این رو، گاهی دلالت بر قصد و جعل متوقف است. و گاهی دلالت بدون قصد نیز صورت می گیرد.

راغب اصفهانی در این زمینه می نویسد:

الدلالة ما يتوصل به إلى معرفة الشيء... وسواء كان ذلك بقصد ممن يجعله دلالة أو لم يكن بقصد كمن

یری حركة إنسان فيعلم أنه حی. (1)

مثال عدم توقف دلالت بر قصد دلالت حرکت انسانی بر حیات اوست که وقتی به فردی که خوابیده و بی آن که

قصدی داشته باشد پلو به پلو می شود، به ما

ص: 351

می فهماند که زنده است.

این، معنای دلالت است، ولی امام علیه السلام اصل وجودش دلالت دارد، گرچه ساکت یا زندان یا غایب از انظار باشد.

کسی که بخواهد به چنین مقامی برسد، باید سه چیز را دارا باشد که هر سه در ائمه علیهم السلام موجود است و در غیر آنان نیست:

1. باید امام خصوصیات «مرضاة الله» را بداند؛ چرا که می خواهد دلیل باشد و در غیر این صورت نمی تواند به چیزی که نمی داند، دلیل و راهنما شود؛

2. بایستی همه آن مراتب را دارا باشد تا بتواند به دیگران اعطا کند و باید خودش به آن مقامات برسد تا به دیگران دلیل و راهنما باشد؛

3. وقتی می خواهد دلیل و راهنما باشد، نباید اشتباه کند، سهو نماید و نسیان داشته باشد. نمی تواند بگوید: یادم رفت؛ مثلا کسی پرسد: آقا! این قضیه چگونه است؟ آیا «مرضات الله» است یا نه؟ و پاسخ دهد: نمی دانم و... دلال های خانه ها چه کار می کنند. دست مشتری را می گیرند و به خانه می برند و تمام زوایای آن را نشان می دهند، چون طرف می خواهد عمری در آن جا زندگی کند.

آری، فقط ائمه اهل بیت علیهم السلام «الأدلاء علی مرضات الله»، مصدر ملکات عالیه و اعمال صالحه، رساننده بشر به خدا و مظاهر اسمای حسنی هستند که قهرا رهبران خط مقابلشان مظهر ضلالت و تاریکی هستند. از این رو، در حدیثی امام صادق علیه السلام فرمود:

إن الله خلقنا فأكرم خلقنا وفضلنا وجعلنا امناء وحفظته وخرزانه علی ما فی السماوات وما فی الأرض.

وجعل لنا أصدقاء وأعداء، فسمانا فی کتابه وکنی عن أسمائنا فی کتابه وکنی عن أسمائنا بأحسن الأسماء وأحبها إلیه، وسمى أصدقاءنا وأعداءنا فی کتابه وکنی عن



الأسماء إليه وإلى عباده المتقين؛ (1)

به راستی که خداوند ما را آفرید و آفرینش ما را گرامی داشت و ما را برتری داد و امین، حافظ و خزانه داران آن چه در آسمان ها و زمین است قرار داد و برای ما ضد و دشمن قرار داد. ما را در کتاب خود به بهترین و محبوب ترین نام ها در نزد خود نام برد و با بهترین کنایه ها به نام های ما در کتابش اشاره نمود و

اضداد و دشمنان ما را در کتاب خود نام برد و با کنایه به نام آنان به بدترین نام ها اشاره کرد و برای آنان در قرآن با مبغوض ترین اسامی در نزد خود و بندگان پرهیزکارش مثل زد.

آن حضرت در روایتی دیگر می فرماید:

نحن أصل كل خير، ومن فروعنا كل ير، ومن البر التوحيد و الصلاة و الصيام و كظم الغيظ و العفو عن المسيء و رحمة الفقير و تعاهد الجار و الإقرار بالفضل لأهله؛ وعدونا أصل كل شر، ومن فروعهم كل قبيح

وفاحشة...؛ (2)

ما اصل و ریشه هر خیر و نیکی هستیم و هر نیکی از ما منشعب می شود. توحید، نماز، روزه، فرو بردن خشم، بخشش از گناه کار، مهرورزی به فقیر و نادار، رفتار خوب با همسایه و اعتراف به فضیلت اهل فضل از موارد نیکی است و دشمن ما اصل و ریشه هر شر و بدی است و هر عمل قبیح و زشت و فساد فحشاء... از آنان منشعب می شود.

## استواران در امر خدا

### اشاره

والمستقرين في امر الله؛

و(سلام بر) استواران در امر خدا.

ص: 353

1- بحار الانوار: 24.302، حدیث 14، تفسیر کتر الدقائق: 1.612.

2- همان: 24.302، حدیث 14.

ائمه عليهم السلام استواران در امر خدا هستند. واژه «مستقر» از استقرار و به معنای قرار گرفتن، آرام شدن و در يك جا ثابت ماندن است. انصافاً راغب اصفهانی در این مورد معنای زیبایی دارد. وی در واژه «قر» می نویسد:

قر فی مکان إذا ثبت ثبوتاً جامداً؛ (1)

یعنی به گونه ای در آن مکان قرار دارد که از آن جا به جای دیگری منتقل نمی شود. واژه «جامد»، فقط خودش است و مانند مشتق نیست که تغییر بپذیرد و از هیئتی به هیئت دیگر درآید. استقرار انسان نیز چنین است که در جایی بماند و در آن جا قرار گیرد.

از این رو، در قرآن مجید از آخرت به «دار القرار» تعبیر شده؛ چون اهل بهشت هرگز از بهشت خارج نمی شوند؛

بلکه (هُم فِيهَا خَالِدُونَ) و هم چنین اهل دوزخ که از دوزخ به «بئس القرار» تعبیر شده است. خداوند متعال درباره

جهان آخرت می فرماید:

(يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ)؛ (2)

(مؤمن از قوم فرعون گفت:) ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالای زودگذر است و به راستی که جهان آخرت سرای پایدار است.

و درباره دوزخ می فرماید:

(جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ)؛ (3)

دوزخی که در آتش آن وارد می شوند و چه بدجایگاهی است.

پس چیز مستقر در مقابل چیز متحرکی است که قرار ندارد. از این روست که ایمان دو نوع است: 9.

ص: 354

1- المفردات فی غریب القرآن: 397.

2- سوره غافر (40): آیه 39.

3- سوره ابراهیم (14): آیه 29.

1. ایمان ثابت که در قرآن مجید آمده است:

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ؛ (1) خداوند کسانی را که به سبب گفتار و اعتقاد راستین ایمان آورده اند در زندگی دنیا و جهان آخرت ثابت قدم می دارد.

2. ایمان غیر ثابت که در روایات از آن به «مستودع» و دیعه گذاشته شده تعبیر شده است. در روایتی

فرمودند: «کسانی هستند که صبح می کنند در حالی که مؤمن هستند و در شب هنگام از ایمان خارج می شوند». (2)

از طرفی قرار گرفتن نیز دوگونه است:

1. استقرار جسمی: این نوع قرار گرفتن در رابطه با حرکت بدن است، مانند این که انسان از جایی حرکت

می کند و به وطن و جایگاه خود می رسد و در آن جا آرام و قرار می گیرد و دیگر حرکت تمام می شود.

2. استقرار روحی: در این نوع قرار گرفتن، فکر انسان، روح انسان در برابر فردی یا چیزی یا حادثه ای آرام

می گیرد، نه عوض می شود و نه تغییر می یابد.

### معنای «امر الله»

برای واژه «امر» در کتب لغت و غیر لغت معانی متعددی ذکر شده، مثلاً در کتاب کفایة الاصول در آغاز بحث

اوامر به آن ها اشاره شده است. آن چه در این جا می توان گفت یکی از دو معناست:

1. امر، همان معنایی که مقابل «نهی» است؛

2. اراده.

ص: 355

---

1- همان: آیه 27.

2- ر.ك: الغيبة، نعمانی: 214، مسند احمد بن حنبل: 3.453، صحیح مسلم: 1.76.

ممکن است منظور از «امر» در عبارت «المستقرین فی أمر الله» همان معنای نخست باشد؛ یعنی ائمه علیهم السلام کسانی هستند که در برابر حکم و فرمان خداوند متعال بدون چون و چرا تسلیم و مطیع هستند و اطاعت آنان مستقر است و هیچ گونه تزلزل ندارند.

وقتی گفته می شود: زید در برابر او امر پدرش تسلیم است؛ یعنی هیچ گونه تزلزل در اطاعت ندارد، حرکتی بر

خلاف دستور او انجام نمی دهد و از او امر او سرپیچی نمی کند و این معنا در مورد ائمه علیهم السلام درباره او امر خداوند

متعال صادق است. چون آنان در همه افعال و تروك مظاهر او امر و نواهی خداوند متعال هستند که در شرح عبارت

«والمظهرین لأمر الله ونهیه» خواهد آمد.

اما باید دقت کرد که کلمه «استقرار» در این جا با حرف «فی» تعدیه شده و ما می دانیم این حرف مفید ظرفیت است، پس باید «امر» را بر معنای دوم حمل کنیم، یعنی «اراده». ائمه علیهم السلام در «اراده» خدا «مستقر» هستند، گویی اراده او ظرفی است که ائمه در آن قرار گرفته اند و از آن جا جدا نمی شوند.

به تعبیر زیبای امروزی: ائمه علیهم السلام در اراده خداوند متعال محو و ذوب شده اند.

از این تعبیر زیبا دو معنا به دست می آید:

1. ائمه علیهم السلام در مقابل اراده خداوند متعال هیچ اراده ای ندارند؛

2. ائمه علیهم السلام در اراده خداوند متعال محو و ذوب شده اند به طوری که هر چه اراده کنند اراده خدا است.

این تعبیر به جایی است و با حرف «فی» مناسبت دارد که هر جا اراده خداوند متعال است، ائمه علیهم السلام همان

جا هستند و جایگاه اراده آن بزرگواران، اراده خداوند متعال است.

برای این مطلب در روایات، دعاها، زیارات و موارد دیگر شواهد بسیاری داریم. در زیارت جامعه می فرماید:

«العاملون بإرادته» (1) در زیارت آل یاسین، در وصف امام زمان علیه السلام می گوئیم: «ودلیل إرادته» (2).

جایگاه امام علیه السلام کجاست؟ همان جایی که اراده خداوند متعال باشد که پیش تر در عبارت «والأدلاء علی

مرضات الله» در مورد واژه «دلیل» مطالبی بیان شد.

کوتاه سخن این که حرکات، سکنتات، گفتارها و کردارهای ائمه علیهم السلام مظهر اراده خداوند متعال است که مجرای اراده خداوند متعال آن بزرگواران هستند. پس در همان جایی که اراده خداوند متعال است، ائمه علیهم السلام در همان جا استقرار دارند.

این معنا از معنای نخست دقیق تر است. البته آن بزرگواران در برابر امر و نهی خداوند متعال تسلیم هستند. اما معنای دوم امتیاز ائمه علیهم السلام می رساند وگرنه ممکن است در بین بندگان خدا، افراد صالح و شایسته ای باشند که در برابر اراده خدا اوامر و نواهی او تسلیم باشند در حالی که آن چه بیان شد، جزء امتیازها و مقام های ائمه علیهم السلام است.

گفتنی است که شرح بیشتر این معنا در ذیل عبارت «والمظهرین لأمر الله ونهیه» خواهد آمد.

## کاملان در محبت خدا

### اشاره

والتأمین فی محبة الله؛

و(سلام بر) کاملان در دوستی خدا.

ص: 357

---

1- عبارت «العاملون بإرادته» شاهد مطلب است. این عبارت در بحار الانوار: 99.177 در بخش «زیارت های جامعه» زیارت هفتم نیز آمده است.

2- المزار، محمد بن مشهدی: 569، بحار الانوار: 91.2، حدیث 2.

ائمه عليهم السلام کاملان در دوستی خدا هستند. آن بزرگواران در محبت خداوند متعال به مرحله تمام رسیده اند و در این محبت تام هستند.

واژه «تمام» در مقابل نقصان است. برای مثال، اگر ظرفی از آب پر باشد، می گویند: تمامش آب است؛ ولی اگر پر نباشد می گویند: این ظرف ناقص است بایستی دوباره آب بریزیم تا نقص برطرف گردد.

راغب اصفهانی در معنای واژه «تمام» کلام دقیقی دارد. وی می نویسد:

تمام الشيء انتهاءه إلى حد لا يحتاج إلى شيء خارج عنه؛ (1)

تمام بودن چیزی به این است که به اندازه ای برسد که دیگر به چیز مازادی نیاز نباشد.

از همین جافرق بین دو واژه «تمام» و «کمال» روشن می شود، که تمام یعنی مثلاً این ظرف به حدی رسید که به چیزی دیگری نیاز نیست و خودش است و مازاد بر آن دیگر جا ندارد و کمال یعنی رسیدن، مثلاً این سیب تا وقتی نرسیده و کال است ناقص است. وقتی آماده بهره برداری شد می گویند: رسیده، لذا گویند: کمال الشيء حصول ما فيه الغرض منه.

### معنای محبت خداوند

محبت به زبان فارسی به معنای دوست داشتن و مهرورزیدن است. محبت خداوند متعال چگونه است؟

اشخاصی يك دیگر را دوست می دارند و به هم دیگر با سلام کردن، هدیه دادن و مهمانی رفتن ابراز محبت می کنند. به راستی محبت خداوند متعال چگونه است؟ تمام محبت خداوند متعال که محبت به حد تمام رسیده باشد، یعنی چه؟

ص: 358

محبت مفهومی است که دو طرف دارد: محب و محبوب و تا هر دو نباشند محبت تحقق ندارد.

به تعبیر دیگر، محبت همانند نردبان برای رسیدن به محبوب است. فرض کنید شما در پایین نردبان هستید و محبوب شما در بالای آن. در این جا محبت وسط قرار می گیرد. همان گونه که این نردبان چند پله دارد، محبت نیز دارای درجاتی است. ائمه علیهم السلام در مسیر محبت به خداوند متعال در پایانی ترین درجه و آخرین مراحل آن هستند.

از طرفی، محبت را اسباب مختلف و به جهاتی صورت می پذیرد:

گاهی انسان به دلیل جمال کسی به او محبت پیدا می کند و به جهت بهره بری از جمالش و تماشای آن، خود را به

او می رساند.

گاهی انسان به دلیل مال کسی به او مهر میورزد تا به او برسد و از مال و دنیايش بهره بگیرد و چیزی نصیبش

شود.

گاهی انسان به دلیل کمال کسی به او علاقه مند می شود تا به او نزدیک شود و از کمالاتش استفاده کند.

و گاهی انسان محب به کسی می گردد نه به دلیل جمال، مال و کمال او؛ بلکه افتخار دارد که محب و دوست دار فلانی است و این نوعی عزت برای انسان است که شخصی را فقط به دلیل خودش دوست داشته باشد، نه این که به خاطر چیزی مادی یا معنوی، و این نوع محبت چون معمول نیست به راحتی قابل درک برای ما نیست و در ذهن جا نمی افتد.

بدیهی است که هر کدام از این محبت ها در جای خود خوب است؛ ولی آن چه امتیاز دارد، همین محبتی است که به دلیل چیزی نباشد؛ بلکه دوست داشتن محبوب فقط به خاطر خودش باشد و این نوع محبت به خداوند متعال که از روی ترس از

عذاب و طمع به ثواب نباشد، آثار دنیایی و معنوی دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام به خداوند متعال این گونه محبت داشتند. آن حضرت در سخنی می فرماید:

ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك؛<sup>(1)</sup>

من تو را نه از ترس آتش تو و نه از طمع بهشت عبادت می کنم؛ بلکه ذات تو را شایسته پرستش یافتم، از این رو تو را پرستیدم.

نکته دیگر این که محبت و مهرورزی آن گاه ارزشمند می شود که از طرف محبوب، اقبالی باشد وگرنه اگر انسان در راه محبوب به هر مقصدی؛ مادی یا معنوی، بلکه به قصد خودش گام بردارد و زحمت بکشد؛ اما از طرف او نه تنها هیچ توجهی نباشد، بلکه بی توجه باشد، چنین محبتی بی فایده است و نتیجه ای نخواهد داشت.

بنابراین، وقتی محبت ثمره می دهد که از طرف محبوب نیز اقبال و محبتی باشد. این که شخصی بگوید: «من فلانی را دوست دارم» کافی نیست؛ چرا که هر کسی می تواند ادعا کند. این ادعا آن گاه واقعیت پیدا می کند که محبوب نیز در مقابل به آن فرد محبت داشته باشد و این محبت را با دادن مقداری مال، اگر به دلیل مال باشد و با بهره بری از کمال، اگر برای کمال باشد، ابراز کند و اگر بی توجه باشد، اثری بر این دوستی نخواهد بود و نتیجه ای نخواهد داشت.

داستان لطیفی نقل می کنند که فردی گفت: من از دختر پادشاه خواستگاری کردم و پنجاه درصد قضیه حل شده

است؟

گفتند: چطور؟

گفت: تحقق این ازدواج به این است که هم من راضی باشم و هم او. وقتی هر دو 6.

ص: 360



می گیرد. فعلا من راضی شده ام و پنجاه درصد قضیه حل شده است!

روشن است که بر چنین محبتی اثری مترتب نیست. انسان از شب تا صبح بگوید: من داماد فلانی هستم، نمی شود.

آری بایستی از آن طرف اقبالی باشد تا اثری مترتب گردد.

در روایتی آمده است: «اگر کسی را دوست داری اظهار کن که من تو را دوست می دارم» (1).

بدیهی است که این اظهار دوستی شما به او محبت می آورد و دست کم او را به این فکر می اندازد که ببیند او نیز

دوست می دارد یا نه.

در روایتی آمده است: شخصی به امیر مؤمنان علی علیه السلام عرض کرد: من شما را دوست می دارم! حضرت اندکی تأمل کرد و

فرمود: راست می گویی.

از آن حضرت پرسیدند: این تأمل برای چه بود؟

فرمود: به دلم برگشتم دیدم راست می گوید، از طرف من نیز اقبالی است. (2)

آری! چنین محبتی ارزش دارد وگرنه همه سنی های غیر ناصبی ادعای محبت اهل بیت علیهم السلام دارند. ناصبی ها ادعای محبت خدا

دارند. آن گاه که به نماز می ایستند، چنان وانمود می کنند که اگر يك عوام شیعی آن منظره را ببیند، واقعا برایش چشم گیر است و به فکر می

افتد که عجب! آیا می شود خداوند همه این میلیون ها آدم را که این گونه نماز می خوانند به جهنم ببرد؟ 4.

ص: 361

---

1- الماسن: 1، 266، حدیث 349، بحار الانوار: 71، 182، حدیث 3. «عن عبدالله بن القاسم الجعفری عن أبي عبدالله عليه السلام عن أبيه

قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا أحب أحدكم صاحبه أو أخا فليعلمه».

2- ر.ك: بحار الانوار: 25، 14.

آری! می شود؛ چرا که همه این ها در مرحله ادعاست و باید به اثبات برسد. باید دید که ادعای محبت چگونه به اثبات و تصدیق می رسد؟ این که گفتیم تا اقبالی از محبوب نباشد، فایده ندارد، اقبال او چه شرطی دارد و راه تحصیلش چیست؟

از این رو، انسانی که می خواهد در محبتش راست گو باشد، بایستی در این مسیر گام بردارد و همواره ثابت قدم باشد و به لوازم آن ملتزم شود و در این خانه را آن قدر بزند تا سرانجام به درون خانه برسد و جایی برای خود بیابد و مستقر بشود.

ائمه علیهم السلام این گونه بودند که به پایانی ترین درجه محبت به خداوند متعال رسیدند که دیگر حالت منتظره ای نماند؛ یعنی ظرفشان از محبت خدای واحد احد پر شده و هیچ جای خالی ندارد. وقتی به این مرحله رسیدند، دیگر محبوب تمام وجودشان را گرفته و در آن جا جز محبوب وجود ندارد.

از این رو، در دعاها و مناجات امامان علیهم السلام آمده است که خدایا! در هر حال یا جایی که باشم قلب من از

حب تو سرشار است. در دعایی می خوانیم:

إلهی، لوقرتنی بالأصفاد، ومنعتنی سبیک من بین الأَشهاد، ودللت علی فضائی عیون العباد، وأمرت بی إلى النار، وحلت بینی و بین الأبرار، ما قطعت رجائی منك، وما صرفت تأمیلی للعفو عنک، ولا خرج

حبك من قلبی؛ (1)

خدایا! اگر با بندها در بندم کشی و آشکارا لطف خود را از من باز داری و رسوایی هایم را در برابر دیدگان بندگان قرار دهی و مرا به سوی آتش فرمان دهی و میان من و نیکان حائل شوی، من امیدم را از تو نخواهم برید و آرزویم را از گذشت و عفو تو نخواهم گرداند و مهر و محبت تو از قلبم بیرون نخواهد شد.

وقتی محبت به این مرحله رسید، ناگزیر از آن طرف نیز همین طور خواهد بود.7.

ص: 362

که محبوب ترین موجودات در همه

عوالم نزد خدای سبحان ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

## محبوب خدا و پیامبرش

در تاریخ معتبر آمده است آن گاه که در خیبر ابوبکر و عمر حاضر به جنگ نشدند و با ذلت فرار کردند و باز

گشتند پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لاعطین الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله كراة غير فرار، لا يرجع حتى يفتح الله

علیه یدیه؛(1)

فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که خداوند و پیامبرش را دوست می دارد و خداوند و پیامبرش نیز او را دوست می دارند و او باز نمی گردد مگر این که خدای تعالی فتح و پیروزی را به دست او به انجام خواهد رسانید.

حضرت علی علیه السلام به جایی رسیده که محبت او يك طرفه نیست؛ بلکه محبوب نیز او را دوست می دارد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام را در جنگ خیبر این گونه معرفی می نماید که من فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند. این يك طرف قضیه و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند، این هم طرف دوم قضیه است، پس این کار فتح خیبر از دست چنین کسی بر می آید و کار ابوبکر و عمر و دیگر اشخاص نیست.

آری، ائمه علیهم السلام محبت خدا را به سرحد تمام رسانیده اند. وقتی محبت به

ص: 363

---

1- روضة الكافي: 351، الامالی، شیخ صدوق: 603، حدیث 10، بحار الانوار: 21.27، حدیث 27، صحیح بخاری: 4.5، 12، 20، و 5.76، 207، صحیح مسلم: 5.195، 7.120 و 122، سنن ابن ماجه: 1.45، سنن ترمذی: 5.302، مسند احمد بن حنبل: 1.99 و 4.52، 185، فضائل الصحابه نسائی: 16 و منابع دیگر.

محبت محبوب پر می شود و این وجود چیزی جز محبوب نیست، اصلاً با غیر محبوب کاری ندارد و جز او چیزی نمی بیند.

پس محبوب این جاست و او از محبوب جدا نیست. آن وقت چنین می شود که خدا و رسول او را دوست می دارند و او نیز به خدا و رسول مهر میورزد.

از این رو، خداوند متعال می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از دین خود باز گردد (ضرری به خدا نمی رساند) پس در زمان نه چندان دور خداوند گروهی را می آورد که آن ها را دوست می دارد و آن ها نیز او را دوست می دارند، در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کفرورزان عزیزند.

بعضی علمای اهل تسنن ادعا دارند که این آیه درباره ابوبکر نازل شده است؛ چرا که او بعد از پیامبر اکرم صلی

الله علیه وآله با اهل ارتداد جنگید. (2)

ما در حاشیه شرح مواقف و دیگر کتاب ها آورده ایم (3) که در این آیه جز امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام و اصحاب خاص آن بزرگوار کسی نمی تواند منظور و مقصود باشد؛ چرا که مصداق ص یحب الله ورسوله و یحبه الله ورسوله را امیر مؤمنان علی علیه السلام است، نه ابوبکر و این امر در جنگ خیبر روشن شد.

و در حدیث «طیر مشوی» نیز که با سند صحیح نقل شده، چنین آمده است: آن گاه که برای پیامبر خدا صلی

الله علیه وآله مرغ بریانی آوردند و حضرتش خواستند میله.

ص: 364

1- .سوره مائده(5):آیه 54.

2- ر.ك:تفسیر فخر رازی:12.18، تفسیر قرطبی:6.220 و تفسیر جامع البیان:6.382.

3- ر.ك:الامامة في أهم الكتب الكلامية.

نمایند، دعا کردند:

اللهم انتنى بأحب خلقك إليك وإلى، يأكل معى من هذا الطائر؛

خدایا! محبوب ترین شخص را نزد خود و رسولت بفرست تا با من در این غذا شریک شود و با هم غذا بخوریم.

حضرت در خانه بود و در خانه بسته بود. ابوبکر آمد و برگشت و عمر آمد و برگشت. انس بن مالک برای اذیت علی علیه السلام و اعمال غرض خویش وقتی علی علیه السلام آمد در زد، در را باز نکرد؛ ولی امیر مؤمنان علیه السلام برگشت و انس ناچار شد، در را باز کند. حضرت وارد شد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جا برخاست و با علی علیه السلام معانقه کرد و او را بغل نمود و بدین ترتیب، یگانه مصداق بودن آن حضرت برای «احب الخلق إلى الله

و رسوله» معلوم گردید. (1)

روشن است که احب بودن دلیل افضل بودن است و افضل بودن دلیل امامت.

### چرا محبت خدا؟

چرا نفرمود: ص التامین فی محبة الرحمان، یا ص الرحیم؛ بلکه فرمود: ص التامین فی محبة الله، این عبارت چه نکته ای

دارد؟

لفظ جلاله (الله) چنان که در جای خود بیان شده و همه علمای اسلام در علوم مختلف گفته اند علم برای

ذاتی است که مستجمع جمیع کمالات است. (2)

ص: 365

---

1- ر.ك: الامالی، شیخ صدوق: 357، الامالی شیخ طوسی: 353 و 454، روضة الواعظین: 130، بحار الانوار: 38.355، سنن ترمذی: 5.300، المستدرک علی الصحیحین: 3.130، مجمع الزوائد: 9.126، السنن الکبری: 5.107، خصائص امیر المؤمنین: 51، المعجم الأوسط: 2.207 و 90.6، المعجم الکبیر: 1.253، نظم درر السمطین: 10 و منابع دیگر.

2- در تاج العروس: 19.6 در ماده «آله» می نویسد: «إنه علم للذات الواجب الوجود المستجمع لجمیع صفات الكمال غیر مشتق».

اکنون می‌گوییم: ائمه علیهم السلام «التامین» در محبت محبوبی هستند که مستجمع جمیع کمالات است. در این صورت با توجه به آن چه ذکر شد، جمیع کمالات در ذات ائمه علیهم السلام جمع هستند.

## خالصان در توحید خدا

### اشاره

والمخلصین فی توحید الله؛

و(سلام بر) خالصان در توحید خدا.

ائمه علیهم السلام خالصان در توحید خداوند متعال هستند.

کلمه «مخلصین» را هم به فتح «لام» و هم به کسر آن می‌توان خواند و هر دو مورد در قرآن مجید شاهدی دارد:

1. وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ؛ (1)

و به آن‌ها دستوری داده نشده، جز این که خدا را پرستند و دین خود را برای او خالص کنند.

2. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ؛ (2)

جز بندگان خالص خدا.

در هر دو مورد سخن از عبادت است. انسان باید عبادت را از روی اخلاص به جا آورد و او از طریق عبادت به آن جا می‌رسد که مخلص می‌شود که این عبادت باید خالص و از هر شائبه‌ای به دور باشد. به وسیله چنین عبادتی، انسان به آن جا می‌رسد که خداوند او را فقط برای خود قرار می‌دهد و خالص برای خداوند متعال می‌گردد.

ص: 366

---

1- سوره بینه (98): آیه 5.

2- سوره صافات: (37): آیات 40 و 74 و 128 و 160.

پرواضح است که عبادت مسبوق به معرفت است و معرفت اساس دین است که حضرت علی علیه السلام

فرمودند:

أول الدين معرفته؛<sup>(1)</sup>

آغاز دین معرفت و شناخت اوست.

چه کسی در معرفت خداوند متعال به رسول الله و اهل بیت اطهار علیهم السلام می رسد؟ آن گاه امیر مؤمنان

علی علیه السلام می فرمایند:

وكمال معرفته التصديق به؛

و کمال شناخت خدا تصدیق اوست.

ایمان قطعی و تصدیق جزمی نیز از خصایص آنان است. آن گاه می افزاید:

وكمال التصديق به توحیده؛<sup>(2)</sup>

و کمال تصدیق خدا توحید و یگانگی اوست.

و کمال ایمان و تصدیق به وجود باری تعالی توحید اوست. آن حضرت در ادامه می فرماید:

وكمال توحیده الإخلاص له وكمال الإخلاص له نفی الصفات عنه؛

و کمال توحید خدا اخلاص برای اوست و کمال اخلاص او صفات را از او دور دانستن است.

ص: 367

---

1- نهج البلاغه: 2.14، خطبه 1.

2- همان.

بنابر آن چه بیان شد ما بایستی عمل را خالص برای خدا انجام دهیم تا خالص برای خدا باشیم. از این رو، در کتاب های فقهی در اوایل مباحث عبادات بحث نیت مطرح می شود و به این آیه استدلال می نمایند که خداوند متعال می فرماید:

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ)؛ (1)

و به آن ها دستوری داده نشده جز این که خدا را بپرستند و دین خود را برای او خالص کنند.

یعنی نیت انسان در انجام اعمال بایستی فقط برای خدا باشد و باید قصد ریا نکند؛ بلکه اخلاص کامل داشته و عمل بی شائبه باشد و به طور مطلق غیر خدایی در کار نباشد. اگر چنین شد، خداوند متعال آن بنده عابد مخلص را خالص برای خودش قرار می دهد.

با توجه به آن چه بیان شد، اگر کسی بخواهد «مخلصین» را با فتح «لام» بخواند، باید حرف «فی» را سببیه بگیرد

که یکی از معانی آن است گرچه حرف «فی» معروف برای ظرفیت است در کتاب های ادبیات آمده است: ص إن

امرأة دخلت النار في هرة قتلتها. (2)

ولی معروف این است که «مخلصین» به کسر «لام» است. به هر صورت، اخلاص در مقابل شرك و اشراك است.

## اخلاص در توحید

ائمه علیهم السلام در توحید خداوند متعال مخلص بودند؛ یعنی در توحید خداوند متعال به اعلا درجه خلوص و

اخلاص رسیده بودند.

ص: 368

---

1- .سوره بینه(98):آیه 5.

2- .جامع المقدمات.عوامل ملا محسن:1.499.



از طرفی، عبادت ائمه علیهم السلام و اطاعت آن ها از خداوند متعال و پیش از این، شناخت و معرفت آن بزرگواران به خداوند متعال به گونه ای و در حدی بوده که فقط به خودشان اختصاص داشته و خداوند متعال به چنین افرادی که در توحیدش مخلص و در عبودیت در اعلا درجه آن باشند، وعده هایی داده است.

البته مراتب پایین تر اخلاص هم آثار و برکاتی دارد که هر چه انسان در این مسیر گام بردارد و به هر درجه ای که

برسد، آن درجه برای خود آثار و برکاتی دارد. چنان که در حدیث قدسی آمده است، حماد بن بشیر گوید: از امام

صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله عز وجل: من أهان لي وليا فقد أصد لمحاربتي وما تقرب إلي عبد بشيء أحب إلي مما افترضت عليه وإنه ليقرب إلي بالنافلة حتى أحبه، فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ولسانه الذي ينطق به ويده التي يبطش بها، إن دعاني أجبتة وإن سألتني

أعطيته، وما ترددت عن شيء أنا فاعله كترددني عن موت المؤمن، يكره الموت وأكره مساءته؛ (1)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدای عزوجل می فرماید: هر که به دوستی از دوستان من اهانت کند، همانا برای جنگ با من کمین کرده است و هیچ بنده ای به چیزی به من تقرب نجوید که نزد من محبوب تر از آن چه بر او واجب کرده ام باشد و همانا او به وسیله نماز نافله به من نزدیک می شود تا آن جا که من او را دوست بدارم و هنگامی که او را دوست بدارم، گوش او شوم؛ همان گوشه ای که با آن می شنود و چشم او گردم؛ همان چشمی که با آن بیند و زبانش شوم؛ همان زبانی که با آن سخن گوید و دست او گردم؛ همان دستی که با آن بگیرد. اگر مرا بخواند 1.

ص: 369

---

1- .الكافي: 2.352، حدیث 7، الماسن: 1.291، حدیث 443، وسائل الشیعه: 4.72، حدیث 4544، بحار الانوار: 67.22، حدیث 21.

اجابتش کنم و اگر از من خواهشی کند به او پاسخ بدهم و من در کاری که انجام دهم، هیچ گاه تردید نداشته ام، مانند تردیدی که در مرگ مؤمن دارم؛ (زیرا) او از مرگ کراهت دارد و من از ناراحت کردن او ناخرسندم.

این يك واقعیت است و از اموری است که به سند نیاز ندارد. در حالات کسانی که در این مسیر گام برداشته اند،

ائمہ علیہم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رأس هستند.

گفتنی است این حدیث قدسی در کتاب های اهل تسنن نیز آمده است. (1) شارح صحیح مسلم بر اساس این حدیث

بحث کرده و آن را مبنا قرار داده و از آن استفاده هایی کرده است. او به نقل از قاضی عیاض مالکی چنین می نویسد:

ومحبة الله تعالى لعبده تمكينة من طاعته وعصمته وتوفيقه وتيسير ألطافه وهدايته وإفاضة رحمته عليه هذه مباديها و أما غايتها فكشف الحجب عن قلبه حتى يراه ببصيرته فيكون كما قال في الحديث الصحيح ص فإذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ر.

آری، انسان به رغم بندگی، به جایی می رسد که خداوند سبحان می فرماید:

كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به؛ (2)

من گوش او شوم؛ همان گوشی که با آن می شنود و چشم او گردم؛ همان چشمی که با آن بیند.

و کسی که به این مرحله برسد، چیزی از خودش ندارد؛ بلکه تمام برکات از عبادت و خلوص در آن است.

ائمہ علیہم السلام به تمام معنا برای خداوند متعال بودند. آن بزرگواران به تمام معنا 1.

ص: 370

---

1- صحیح بخاری: 7.190، السنن الکبری: 10.219.

2- شرح صحیح مسلم، نووی: 15.151.

در مقام توحید باری تعالی و به تمام جهات توحید ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی با اخلاص بودند. از این رو، آنان «صفوة الله» شدند که خداوند متعال آنان را برای خود اصطفای کرد و برگزید و آنان را وارث پیامبران و خلیفه خود در زمین قرار داد. این واقعیتی است که ائمه علیهم السلام به برکت اخلاص و خلوص در بندگی خداوند متعال بعد از معرفت و شناخت خدا، به این مقامات می‌رسند.

## آشکار کنندگان امر و نهی الهی

### اشاره

والمظهرین لامر الله ونهیہ؛

و(سلام بر) آشکار کنندگان امر و نهی الهی.

ائمه علیهم السلام واسطه ظهور احکام الهی هستند؛ یعنی حلال، حرام و... به توسط ائمه ظهور پیدا می‌کند.

ظهور در مقابل خفاست و غیبت در مقابل شهود. و این که در دعا برای ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام می‌گوییم: «عجل علی ظهورك» به جهت آن است که هر دو معنا بر آن حضرت صادق است.

در هر صورت، احکام الهی به توسط ائمه علیهم السلام از حالت خفا بیرون می‌آیند و آنان مظهر آن احکام هستند. منظور از حالت خفا بیرون آمدن، معلوم شدن است. تا وقتی که چیزی مخفی است، انسان از آن آگاهی ندارد و از حکم آن بی اطلاع است. وقتی از حالت خفا بیرون آید، ناگزیر برای انسان معلوم می‌شود. بنابراین ائمه واسطه ظهور احکام الهی هستند.

### راه‌های معلوم شدن احکام

احکام مخفی یعنی چه و چگونه ائمه علیهم السلام مظهر آن‌ها هستند؟

احکام الهی از حلال و حرام و... در کتاب و سنت موجود است و آن بزرگواران

خفا هستند. اما معلوم شدن حکمی از احکام به توسط ائمه علیهم السلام سه راه دارد:

راه نخست: حکمی را به طور مستقیم از ائمه علیهم السلام بشنویم؛ یعنی از امام درباره حکمی پرسند و آن حضرت پاسخ دهد، یا آن حضرت در ابتدا حکمی را بیان فرماید و ما بشنویم. البته شنیدن نیز اعم از این است که به لفظ باشد یا به کتابت. برای مثال، نامه ای از امام کاظم یا امام هادی علیهما السلام بخوانیم که در پاسخ کسی بنویسد و بدین وسیله، حکم آن مسئله برای ما معلوم شود.

راه دوم: امام علیه السلام کاری از امور عبادی را به طور عملی انجام بدهد و ما شاهد آن باشیم. برای مثال

حضرتش طواف نماید و ما چگونگی طواف آن حضرت را مشاهده کنیم و از حکم آن آگاه شویم.

راه سوم: ما عملی را در برابر دیدگان حضرتش انجام دهیم و آن حضرت از کیفیت عمل ما مطلع شوند و اگر ایرادی داشته باشد، بتوانند تذکر دهند و مانعی از تذکر دادن وجود نداشته باشد. در این صورت، حکم شرعی آن عمل معلوم می شود.

به همین جهت، در علم فقه و اصول نیز می گویند: سنت یا قول معصوم است، یا فعل او و یا تقریر او. پس ظهور

احکام به توسط امام علیه السلام برای ما یکی از این سه راه، یا هر سه راه است.

اکنون می گوئیم: خود امام علیه السلام احکام الهی را از کجا کسب می کند؟ به حسب ظاهر امام علیه السلام از

دو طریق اساسی احکام را کسب می کند:

یکم. امام علیه السلام از طریق الهام یا غیر الهام، حکمی را از خداوند متعال اخذ می کند.

دوم. امام علیه السلام حکم را از طریق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، یا از طریق پدران گرامی اش که به پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله منتهی می شود، از جبرئیل و او از خدای

سبحان، اخذ می کند.

با توجه به این دوراه اخذ احکام، امام علیه السلام به هر ترتیبی که حکم الهی را اخذ کند، بین خداوند متعال و مردم واسطه می شود؛ یعنی از جانب خداوند متعال اخذ می کند و به ما می رساند. در نتیجه، امام علیه السلام معلم، مبین و به تعبیر برخی، ناقل می شود و به طور کلی، حکایت کننده است.

در عبارت زیارت جامعه چنین نیامده است که ص السلام علی الناقلین لأمر الله ونهیه ر، ص الراوین لأمر الله ونهیه ر و

ص المبلغین لأمر الله ونهیه ر. گرچه هر کدام از این موارد درست است، متن این است: ص المظهرین لأمر الله ونهیه ر. در واقع امام علیه السلام کسی است که حکم الهی را از حالت خفا و پنهانی در می آورد و به مرحله ظهور می رساند و این رسیدن به مرحله ظهور به توسط امام صورت می پذیرد.

بدیهی است احکام کتاب و سنت، به شرح و توضیح نیاز دارد. برای نمونه، خداوند متعال می فرماید:

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ؛ (1) نماز را از زوال آفتاب تا پایان تاریکی شب برپا دار.

این حکم بایستی روشن شود و کیفیت نمازهای پنجگانه بیان گردد. این موارد را بایستی امام علیه السلام که مبین احکام الهی است، بیان کند. هم چنین اگر اجمالی در سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد، بایستی امام علیه السلام آن را بیان نماید. اگر چنین باشد ائمه علیهم السلام ص شارحین لأمر الله ونهیه ر خواهند بود.

ممکن است که مواردی از احکام الهی در کتاب و سنت وجود نداشته باشند. این ها مواردی هستند که از ناحیه امام علیه السلام به ما می رسند؛ همان مواردی که آن 8.

ص: 373

---

1- .سوره اسراء(17):آیه 78.

بزرگواران از عالم خفا بیرون آورده اند و در واقع مظهر این حکم شده اند که نه در کتاب بوده و نه در سنت. بنابراین، معلوم می شود که امام معصوم علیه السلام چنین مقامی دارد که حکمی را بیاورد که نه در کتاب باشد و نه در سنت. این حکم از ناحیه امام علیه السلام به ما می رسد و البته حکم شرعی و الهی است. شکی نیست که شارع مقدس در درجه نخست خداوند متعال است. قرآن کریم می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ)؛ (1)

ما برای هر کدام از شما آیین و راه روشنی قرار دادیم.

پس بدون تردید شارع مقدس خداوند سبحان است. چگونه می شود که برخی از احکام از ناحیه امام علیه السلام به ما رسیده است در کتاب و سنت نباشد و حال آن که قرآن مجید می فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (2)

امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پذیرفتم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز در غدیر خم و پیش از آن، این موضوع را بیان فرمودند. آن حضرت در خطبه غدیر فرمود:

يا أيها الناس! والله ما من شيء يقربكم من الجنة ويباعدكم عن النار إلا وقد أمرتكم به، وما من شيء يقربكم من النار ويباعدكم من الجنة إلا وقد نهيتكم عنه؛ (3)

ص: 374

1- سوره مائده(5): آیه 48.

2- همان: آیه 3.

3- الكافي: 2.74، حدیث 2، وسائل الشیعه: 17.45، حدیث 21939، بحار الانوار: 67.96، حدیث 3.

ای مردم ابه خدا سوگند، هر چیزی که شما را به بهشت برساند و هر چیزی که شما را از دوزخ دور کند برای شما بیان کردم.

آری! امام علیه السلام مظهر حکم خداوند است، به معنایی غیر از شارح، حاکی، ناقل و مبین بودن، و توضیح

مطلب این است که:

از قدیم الایام بین علمای ما در کتاب های اعتقادی، حدیثی، فقهی و اصولی بحث شده که آیا خداوند متعال به معصوم علیه السلام ولایت به معنای اذن در تصرف، داده است یا نه؟ آیا ولایت تکوینی، به این معنا که امام علیه السلام از جانب خداوند متعال مأذون باشد که در کون و تکوینات تصرف کند، دارد یا نه؟ آیا ولایت تشریحی، به این معنا که معصوم علیه السلام از ناحیه خداوند متعال مأذون باشد که در اموال و انفس مردم تصرف کند، دارد یا نه؟ آیا خداوند متعال اذن به امام یا معصوم داده است که در احکام شرعی تصرف کند یا نه؟

اگر به این پرسش ها، پاسخ داده شود و به اثبات برسند، به خوبی معنای ص و المظهرین لأمر الله ونهیہ روشن

خواهد شد.

بخشی با عنوان «باب التفویض إلى رسول الله وإلى الأئمة علیهم السلام فی أمر الدین» در کتاب اصول کافی آمده است که روایاتی چند در ذیل آن نقل شده است. (1) منظور از طرح این بخش این است که خداوند متعال احکام شرعی را به پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام واگذار کرده است. علما و دانشمندان در شرح این روایات نوشته اند که منظور از

«تفویض احکام» واگذار کردن احکام به معصوم و در اختیار او قرار دادن و به عبارت دیگر: اذن تصرف کردن

اوست. (2) م.

ص: 375

---

1- الکافی: 1.265، باب التفویض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وإلى الأئمة علیهم السلام فی أمر الدین.

2- گفتنی است که کتابی با عنوان عموم ولایة المعصوم نوشته ام که شامل ولایت تکوینی و تشریحی و ولایت بر احکام است و خلاصه ولایت سوم را به مناسبتی در کتاب تحقیق الاصول: 2.59 64 ذکر نموده ام.

چگونه می شود که معصوم علیه السلام به اذن خداوند متعال در کل کون تصرف کند و در اموال و انفس تصرف

نماید، ولی در احکام شرعی که سلسله امور اعتباری هستند، از ناحیه شارح مقدس اذن در تصرف نداشته باشد؟

بنابر بررسی ها، هیچ فردی در این مورد درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اشکال نکرده است که حلال و حرام و سایر احکام شرعی به دست آن حضرت صلی الله علیه وآله سپرده شده و آن بزرگوار می تواند در احکام شرعی کم یا زیاد نماید. به همین جهت، مواردی هم در این باره نقل شده است. از جمله عدد رکعات نمازهای فریضه و نافله و اجناس زکات....

آری از زیارت جامعه مقامات و منازل ائمه علیهم السلام را بیان می کند که آن گاه که انسان می خواهد معصوم را

زیارت کند اعتقادش را و بالخصوص ایمان خود را به مقاماتشان بر امام علیه السلام عرضه می دارد و می گوید:

اشهد الله وأشهدکم انی مؤمن بکم وبما آمنتهم به کافر بعدوکم وبما کفرتم به؛

خدا و شما را گواه می گیرم که به شما و به آن چه شما ایمان دارید، ایمان دارم و به دشمن شما و به آن چه شما به آن کفر می ورزید، کفر می ورزم.

### **ولایت ائمه بر احکام شرعی**

به نظر می رسد بهترین جا برای ارائه این قسم از ولایت همین جاست که امام علیه السلام مظهر احکام الهی است،

نه فقط ناقل یا راوی باشند. به عبارت دیگر، امام علیه السلام فقط مسئله گو نیست.

همان گونه که پیش تر گفتیم، ولایت ها در مورد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ثابت شده و هیچ گونه خدشه ای در آن وارد نشده است و از جمله دلایل روایتی به سند صحیح است. این روایت را به دقت بررسی می کنیم تا معرفت و شناختمان به



پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیشتر شود، گرچه زیارت جامعه، زیارت ائمه علیهم السلام است؛ ولی آن چه ائمه علیهم السلام دارند، همه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

در این روایت امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن الله أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (1) ثم فوض إليه أمر الدين والامة ليسوس عباده فقال عز وجل: (ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا) (2) فإن رسول الله

صلی الله علیه وآله کان مسددا موقفا ومؤيدا بروح القدس لا یزل ولا یخطئ فی شیء مما یسوس به الخلق... ثم إن الله عز وجل فرض الصلاة ركعتين، ركعتين، عشر ركعات، فأضاف رسول الله صلی الله علیه وآله إلى الركعتين ركعتين... فأجاز الله عز وجل له ذلك. (3)

خلاصه معنای این روایت را این گونه ترجمه می کنیم.

آن گاه که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تربیت کرد چه خوب تربیت نمود. پس از این که او را به سرحد کمال مطلوب رساند به او خطاب کرد که: «به راستی تو دارای خلق و خوی عظیم هستی».

آن گاه امر دین و امت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تفویض کرد سپس فرمود: «و آن چه پیامبر برای شما آورده، انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید»؛ چرا که از ابتدای خلقت پیامبر اکرم».

ص: 377

1- سوره قلم (68): آیه 4.

2- سوره حشر (59): آیه 7.

3- الكافي: 1.267، حدیث 4، بحار الانوار: 17.4، حدیث 3. در انتهای حدیث چنین آمده است: «ولم یرخص رسول الله صلی الله علیه وآله لأحد تقصیر الركعتین اللتین ضمهما إلى ما فرض الله عز وجل، بل ألزمهم ذلك إلزاما واجبا، لم یرخص لأحد فی شیء من ذلك إلا للمسافر، وليس لأحد أن یرخص [شيئا] ما لم یرخصه رسول الله صلی الله علیه وآله، فوافق أمر رسول الله صلی الله علیه وآله أمر الله عز وجل ونهيه نهى الله عز وجل ووجب على العباد التسليم له كالتسليم لله تبارك وتعالى».

روح القدس همراهش بود. این روح القدس همراه پیامبر بوده و در جمیع شئون حضرتش را تسدید و استوار می نمود.

پس کسی که خدا او را مؤدب کرده باشد و از ابتدا روح القدس همراه او قرار داده تا او را تسدید کند، مواظبت و مراقبت نماید و به تعبیر ما در همه شئون هوای او را داشته باشد هیچ لغزشی از او حاصل نمی شود و واگذار کردن امر دین و اداره امور خلائق به چنین کسی چه مانعی دارد؟

به عبارت دیگر طبق این روایت حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خدایی شده. آن وقت اگر به چنین کسی

بگویند: نماز و سایر احکام خدا و اداره امور بندگان خدا و سرپرستی آنان را به تو سپردیم آیا جای تعجب است؟

سند این روایت بلا- اشکال صحیح است و البته در این باب روایات دیگری نیز وجود دارد، و در ذیل آیه مبارکه (ما آتاکم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ)؛ (1) «آن چه پیامبر برای شما آورده انجام دهید» در تفاسیر شیعه و سنی روایاتی آمده است (2) که همه مفسرین تصریح دارند به این که تمام دستوراتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صادر شده است نه دستوراتی که خداوند فرموده و پیامبر ابلاغ کرده که بین این دو مورد فرق است واجب الاطاعه است؛ چرا که خداوند متعال اوامر و نواهی آن حضرت را امضا کرده است.

آن چه بیان شد، در مورد ولایت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از دیدگاه شیعه و سنی از نظر دلیل قرآنی و حدیثی

بود. 9.

ص: 378

---

1- .سوره حشر (59): آیه 7.

2- .برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: تفسیر منهج الصادقین: 9.226، تفسیر الصافی: 5.156، تفسیر المیزان: 19.204، تفسیر نور الثقلین: 1.520، حدیث 419، تفسیر کتر الدقائق: 2.544، تفسیر الکشاف: 4.503، تفسیر قرطبی: 18.17، تفسیر فخر رازی: 29.286، تفسیر نیشابوری (چاپ شده با تفسیر جامع البیان): 28.39.

اکنون می‌گوییم: امام که هم چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ساخته شده خدا و تربیت یافته او تا سرحد

کمال است دقیقاً همین مقام و منزلت را دارا است.

این مقام و منزلت از دوراه برای ائمه علیهم السلام نیز به اثبات می‌رسد:

1. دلایل عمومی بر این که ائمه علیهم السلام به منزله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند مگر در نبوت؛ طبق این ادله جمیع مناصب و منازل، مقام‌ها و ولایت‌هایی که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عطا کرده در نزد ائمه علیهم السلام است.

در این باره از طرق عامه و خاصه روایات فراوانی وجود دارد که به یقین، برخی از آن‌ها لفظاً متواترند و بقیه روی

هم رفته تواتر معنوی و اجمالی دارند. یکی از آن احادیث «حدیث منزلت» است که خود بحث جداگانه‌ای می‌طلبد.

پیامبر خدا در سخنی به علی علیه السلام فرمود:

أنت منی بمرتلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؛<sup>(1)</sup>

تو برای من به سان هارون نسبت به موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.

این حدیث تواتر لفظی دارد. عجیب این که در زمان‌های گذشته علما و محدثان اهل تسنن برای جمع‌آوری سند‌های این حدیث از علمای شیعه بیشتر می‌کوشیدند. شاید علمای ما نیز در این زمینه زحمت کشیده‌اند و به دست ما نرسیده است. 5.

ص: 379

---

1- این حدیث شریف در منابع بسیاری از شیعه و سنی نقل شده است. از جمله: الامالی، شیخ مفید: 57، الامالی، شیخ طوسی: 170، حدیث 287، کتر الفوائد: 274، کشف الغمه: 1.63، بشارة المصطفی: 246، تفسیر نور الثقلین: 1.49، بحار الانوار: 8.1، حدیث 1، صحیح بخاری: 4.208 و 5/ 129، صحیح مسلم: 7.120، مسند احمد بن حنبل: 1.170، سنن ابن ماجه: 1.42، حدیث 511، سنن ترمذی: 5.302، حلیة الاولیاء: 7.194، مجمع الزوائد: 9.110، السنن الکبری: 9.40، شواهد التتریل: 1.190، المستدرک علی الصحیحین: 3.108 و 133، الطبقات الکبری: 3.23، کتر العمال: 11.599، اسد الغابه: 4.27، شرح مسلم نووی: 1.195.

یکی از محدثان بزرگ اهل تسنن که شخصیت بزرگی است و اهل گزافه‌گویی نیست، می‌گوید: من پنج هزار

سند برای «حدیث مترلت» دارم. (1) به راستی که پنج هزار سند خیلی حرف است!

کوتاه سخن این که این حدیث به طور واضح و آشکار بیان می‌کند که همه مراتب و منازل پیامبر اکرم صلی الله

علیه وآله برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت بوده، مگر نبوت و پیامبری.

از طرفی در وجوب اطاعت نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار علیهم السلام

مساوی و برابر با آن حضرت هستند.

نتیجه این که برای اثبات این امر دلیل‌های عمومی داریم.

2. روایاتی که در خصوص تفویض احکام آمده است که ائمه علیهم السلام نازل مترله پیامبر اکرم صلی الله علیه

وآله در این جهت می‌باشند.

افزون بر این روایاتی در کتاب بصائر الدرجات آمده است که ائمه علیهم السلام در جمیع جهات وارثان پیامبر هستند مگر در نبوت. (2) و

در کتاب کافی آمده است که امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی می‌فرماید: إن طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الله صلی الله علیه

وآله؛ (3)

در روایات خاصه ای نیز این معنا آمده است که برخی از بزرگان هم چون علامه مجلسی رحمه الله تصریح دارد که

این روایات مستفیض هستند، مانند روایتی که سندش صحیح است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: 4.

ص: 380

---

1- در شواهد التتیریل: 1.195 آمده است: «و هذا حدیث المترلة الذی کان شیخنا أبو حازم الحافظ یقول: خرجته بخمسة آلاف إسناد».

2- بصائر الدرجات: 168، باب فی الأئمة أنهم ورثوا علم اولی العزم من الرسل وجمیع الأنبياء....

3- الکافی: 1.216، حدیث 4.

إن الله عزوجل أدب نبيه على محبته فقال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ)، (1) ثم فوض إليه فقال عزوجل: (ما

آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2) وقال عزوجل: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (3). الكافي: 1.265، حديث 1، فصول المهمة في أصول الأئمة: 1.645 و 646، حديث 1، بحار الانوار: 17.2، حديث 1. (4) ثم قال: وإن نبي الله فوض إلى علي عليه السلام وائتمنه فسلمتم ووجد الناس. فوالله لنحبكم أن تقولوا إذا قلنا، وتصمتوا إذا صمتنا ونحن فيما بينكم وبين الله عزوجل، ما جعل الله لأحد خيرا في خلاف أمرنا؛ (4)

به راستی خدای عزوجل پیامبرش را بر محبت خود تربیت نمود و پس از آن فرمود: «تو خلق و خوی برجسته و بزرگی داری». سپس تشریح را به او تفویض کرد و فرمود: «آن چه را که رسول خدا برای شما آورده است انجام دهید و از آن چه شما را نهی کرده است دوری گزینید». هم چنین فرمود: «کسی که از رسول خدا اطاعت نماید، همانا خدا را اطاعت نموده است».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آن چه خداوند متعال به او تفویض کرده بود به امیر مؤمنان علی علیه السلام تفویض و واگذار کرد و آن حضرت را (در جمیع این مقامات، منازل و حیثیات) امین قرار داد. پس شما (شیعیان) این امر را پذیرفتید و تسلیم شدید؛ ولی مردم نپذیرفتند و انکار کردند. به خدا سوگند! ما شما را دوست داریم که هر گاه بگوییم بگوئید و هر گاه سکوت کنیم سکوت کنید و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم. خدا برای هیچ کس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است. 1.

ص: 381

1- سوره قلم (68): آیه 4.

2- سوره حشر: آیه 7.

3- سوره نساء

4- آیه 80.

واژه «جحد» یعنی انسان در قلب ایمان دارد، ولی به زبان انکار می کند.

با توجه به مطالب مذکور، معلوم شد که: ائمه علیهم السلام از خداوند متعال اذن دارند که حکمی را خود تشریح کنند، نه فقط حکم الهی را به عنوان «قال الله» و «يقول الله» بیان کنند و یا به عنوان «قال رسول الله» یا از آبا و اجدادشان نقل کنند و بفرمایند: «سمعت أبي يقول».

و این نکته آن است که در این جا فرمودند: ص والمظهرين لأمر الله ر و نفرمودند: «والراوين لأمر الله» یا

«والناقلين لأمر الله».

و نیز معلوم شد که اوامر و نواهی ائمه علیهم السلام احکام الهیه هستند که ارشادی، و حکم آن ها حکم

مسأله گو نیست.

و اگر لفظ «أمر» را در این جا اعم از تکوین و تشریح بگیریم باز هم درست است، چنان که در بحث ولایت تکوینی خواهد آمد، (1) که امام علیه السلام به اذن خداوند متعال، در عالم کون می تواند تصرف کند. این تصرف به استقلال و شراکت نیست؛ بلکه به برکت عبودیت و بندگی در درگاه خداوند متعال است که امام در این مسیر پیشرفت می کند و تقرب می یابد تا می رسد بدان جا که خداوند متعال چنین اذنی به او عطا می فرماید.

البته این موضوع عجیب و غریب نیست؛ چرا که در زندگی عادی انسان نیز گاهی اتفاق می افتد. گاهی يك نوکر و خادم به ارباب خود به خوبی خوش خدمتی می نماید و امور را چنان به دست می گیرد و تمام وظایف و خواسته های او را در نظر دارد، در کارها، اوقات، حالات معین تمام وظایف را با دقت و ظرافت انجام می دهد. نه تنها اربابش او را بیرون نمی کند؛ بلکه بر اثر این عملکرد مقرب می گردد و کلیدهای».

ص: 382

---

1- ر.ك: شرح: «وبكم يتزل الغيث وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض».

اتاق مخصوص و صندوق اموالش را به او می سپارد و اسرار بیت خود را در اختیار او می نهد و کوچک ترین خیانتی از او تا پایان عمرش سر نمی زند.

چنین مقامی برای امام علیه السلام نیز از ناحیه خداوند متعال بوده.

و خدای سبحان چنین اذنی را در مورد احکامش به امام علیه السلام داده است.

قبلا- بیان شد که این شأن و مقام و این اذن الهی به طور قطع برای پیامبر خدا ثابت است؛ چرا که از قرآن و سنت دلیل داریم و هم چنین اتفاق نظر مسلمانان و علمای شیعه و اهل تسنن بر این معناست، به گونه ای که انسان یقین پیدا می کند. افزون بر وجودش، این امر واقع نیز شده است؛ زیرا «ادل دلیل علی امکان الشیء وقوعه».

از این رو، این امر برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت و تمام شده و ما در مورد اهل بیت علیهم السلام برای

این معنا نیز قطع و یقین داریم؛ چرا که دلیل های بسیاری در این زمینه ارائه شده است.

گرچه برای برخی قابل تحمل نباشد؛ ولی اگر اندکی مطالب را بررسی کنند و در این مورد گفت و گو شود، روشن خواهد شد که تمام منازل و مقاماتی که از ناحیه خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داده شده، جز نبوت، برای امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام ثابت است.

آری، اینان خلفا و نایبان پیامبر اکرم هستند. پیامبر اکرم خاتم پیامبران است و باب نبوت و پیامبری به وسیله آن

حضرت بسته شد؛ ولی تمام مناصب و مقامات آن حضرت که از ناحیه خداوند متعال بوده، برای ائمه ثابت است.

## دیدگاه بزرگان و دانشمندان

### اشاره

پس از ذکر ادله مساوات بین رسول الله صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام در همه منازل و مقامات مگر نبوت و این که وقتی رسول الله صلی الله علیه وآله بر تشریح

ولایت دارند، پس ائمه علیهم السلام نیز دارای این ولایت هستند، باید دید که بزرگان علما و دانشمندان در این باره چه گفته اند. چرا که پس از استشهاد به کلام قدما و علمای بزرگ شبهه ای باقی نمی ماند.

پیش تر بیان شد که این بحث در کتاب های حدیثی، رجالی، اعتقادی و اصولی مطرح شده است. هدایة المسترشدين از کتاب های تحقیقی در علم اصول است. نویسنده این کتاب عالم محقق شیخ محمد تقی اصفهانی رحمه الله است که این اثر را در شرح معالم الاصول که یکی از کتاب های مهم علم اصول به شمار می رود، نگاشته است. مطالب این کتاب علمی و فهم عبارات آن اندکی سنگین است. وی در بحث حقیقت شرعیه این قضیه را تحت این عنوان مطرح

می کند که در اصل، «شارع» خداوند متعال است، چنان که می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ): (1)

ما برای هر کدام از شما آیین و راه روشنی قرار دادیم.

و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز شارع گفته می شود. (2)

آیا عنوان شارع بر امام علیه السلام نیز صادق یا نه؟».

ص: 384

1- .سوره مائده(5):آیه 48.

2- .در هدایة المسترشدين: 1.408 و 409 این گونه آمده است: «وحيث إن الحقيقة الشرعية منسوبة إلى وضع الشارع كما هو قضية حدها المذكور وغيرها أو ما هو أعم منه حسب ما مر فبالحري أن نشير إلى معناه. فنقول: قد نص بعضهم بأن الشارع هو النبي (صلى الله عليه وآله). بل عزی ذلك بعض الأفاضل إلى ظاهر كلام القوم، وهو قضية ما ذكره في المقام وغيره، فإن ثبت كونه حقيقة عرفية فيه (صلى الله عليه وآله) كما ادعاه بعضهم فلا كلام، وإلا فإن أخذ اللفظ على مقتضى وضعه اللغوي فصدقه عليه (صلى الله عليه وآله) لا يخلو عن إشكال، إذ ظاهر معناه بحسب اللغة: هو جاعل الشرع وواضعه، كما هو المتبادر منه، فيختص به تعالى، وقد قال تعالى: (لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ). وقال: (شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...)[سوره شوری(13):آیه 13]».



مرحوم وحید بهبهانی در کتاب رجالی خود برای تفویض چند معنا ذکر کرده، ایشان می فرماید:

الرابع: تفویض الأحكام والأفعال بأن يثبت ما رآه حسنا ويره قبيحا فيحيز الله تعالى إثباته ورده مثل إطعام الجسد السدس وإضافة الركعتين في الرباعيات والواحدة في المغرب وفي النوافل أربعا وثلاثين سنة وتحريم كل مسكر عند تحريم الخمر إلى غير ذلك؛

رسول خدا و امام می تواند حکمی را که صلاح بدانند مقرر کند و حکمی را که صلاح ندارد بردارد و خدای

تعالی هم حکم او را امضا می نماید.

این است خلاصه فرمایش ایشان سپس مواردی را ذکر می کنند. (1)

محقق بهبهانی در شرحی که بر کتاب مجمع الفائدة و البرهان نوشته مقدس اردبیلی رحمه الله دارد می نویسد:

وقد حققنا في تعليقتنا على رجال الميرزا ضعف تضعيفات القميين، فإنهم كانوا يعتقدون بسبب اجتهادهم اعتقادات من تعدى عنها نسبوه إلى الغلو مثل نفى السهو عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم

أو إلى التفويض مثل تفويض بعض الأحكام إليه؛ (2)

این گفتار در رد محدثان قمی است که در قدیم الأيام برخی از احادیث یا راویان را به دلیل قول به تفویض تضعیف

می کردند.

## دیدگاه شیخ بحرانی

شیخ بحرانی نویسنده کتاب الحدائق الناضرة فقیهی ارزشمند و محدثی بزرگ است. او در بحث متروحات بئر

می نویسد:

ص: 385

1- الفوائد الرجالية: 39 و 40، تعليقة على منهج المقال: 22.

2- حاشية على مجمع الفائدة و البرهان: 700.

احتمل بعض محققى المحدثين من المتأخرين كون هذا الاختلاف من باب تفويض الخصوصية لهم عليهم السلام لتضمن كثير من الأخبار أن خصوصيات كثير من الأحكام مفوضة إليهم عليهم السلام كما كانت مفوضة إليه صلى الله عليه وآله؛(1)

خلاصه ترجمه: بعضی از محدثین احتمال داده اند که اختلاف روایات در متروحات بئر از باب تفویض احکام به ائمه علیهم السلام بوده باشد.

### دیدگاه سید عبدالله شبر

سید عبدالله شبر رحمه الله فقیه و محدث بزرگی بوده. وی در یکی از کتاب های خود به نام مصابیح الانوار می نویسد:

والأخبار بهذه المضمونة كثيرة رواه المحدثون في كتبهم كالكليني في الكافي و الصغار في البصائر وغيرهما: أن الله سبحانه فوض أحكام الشريعة إلى نبيه بعد أن أیده واجتبه و سدده و أكمل له محامده و أبلغه إلى غاية

إكمال؛(2)

روایات تفویض احکام شریعت به نبی اکرم فراوان است...

### دیدگاه شیخ محمد حسن نجفی

شیخ محمد حسن نجفی نویسنده جواهر الکلام و فقیه عظیم الشأن می نویسد:

بل في المسالك روى العامة و الخاصة أن النبي صلى الله عليه وآله كان يضرب الشارب بالأيدى و النعال ولم يقدره بعدد، فلما كان في زمن عمر استشار أمير المؤمنين عليه السلام في حده فأشار عليه بأن يضربه ثمانين معللا له... وكان التقدير المزبور عن أمير المؤمنين عليه السلام من التفويض الجائز لهم؛(3)

ص: 386

1- الحدائق الناضرة: 1.365.

2- مصابيح الانوار: 1.369.

3- جواهر الکلام: 41.457.

شهید ثانی در مسالك فرموده که خاصه و عامه روایت کرده اند که حد شرب خمر در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله معین نشده بود، در زمان عمر به توسط امیرالمؤمنین علیه السلام معین شد و آن از باب تفویض احکام به ائمه بوده است.

### دیدگاه مجلسی اول و دوم

مجلسی اول رحمه الله نیز در این مورد می فرماید: كما يظهر من الأخبار الكثيرة الواردة في التفويض إلى النبي والأئمة عليهم السلام.

علامه مجلسی دوم رحمه الله نیز می نویسد:

وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات من السماويات والأرضيات كشق القمر وإقبال الشجر وتسبيح الحصى وأمثالها مما لا يحصى وفوض أمورها إليهم من التحليل والتحریم والعطاء والمنع. (1)

### دیدگاه مرحوم آقای گلپایگانی

استاد ما مرحوم آقای گلپایگانی قدس سره در کتاب حدود در بحث «حد شارب الخمر» مطلب شهید ثانی و صاحب جواهر الکلام را متعرض شدند و قبول فرمودند.

آری اهل بیت علیهم السلام اظهار کنندگان خواسته ها یا اوامر و نواهی خداوند متعال هستند. ما معتقدیم که آن بزرگواران تربیت شده مکتب خداوند متعال هستند و او خودش تربیت ائمه علیهم السلام را به عهده گرفته است.

پیش تر در روایتی خواندیم که آنان مربی و تربیت شده خداوند سبحان هستند. کسانی که آن گاه که به سرحد کمال می رسند، روح القدس به امر خداوند متعال ملازم آن هاست و در جمیع امور متوجه آن بزرگواران است و آن ها را تسدید می نماید.

ص: 387

سپس امام علیه السلام با حرف «ثم» می فرماید:

ثم فوض إليه؛<sup>(1)</sup>

آن گاه امور را به آنان تفویض می کند.

به چنین وجودی اذن تصرف در کون داده می شود که همان ولایت تکوینی است و به چنین شخصیتی اذن تصرف در اموال و انفس داده می شود که در اصطلاح، به آن ولایت تشریحی می گویند و به چنین فردی تصرف در احکام می دهند که همان ولایت بر احکام است.

مطالب یاد شده، درباره مراحل بالای شناخت و معرفت است که بایستی بکوشیم تا شناختمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بیشتر شود و اگر کسی در آن حد نبود و آن ظرفیت را نداشت و نتوانست این معنا را خوب دریابد، معذور است ولی نباید انکار کند.

## بندگان گرامی خدا

### اشاره

و عباده المکرمین الذین لایسبقونه بالقول وهم بامرهم یعملون؛

و (سلام بر) بندگان گرامی او که در گفتار بر او پیشی نگیرند و به امر او عمل کنند.

واژه «عباد» جمع عبد است؛ یعنی ائمه علیهم السلام بنده حق تعالی هستند، اما عباد مکرمین، عبادی که

ص لا یسبقونه بالقول وهم بامرهم یعملون ر.

پیش تر در توضیح عبارت ص و اصول الکریم ر معنای کرم بیان شد.

وقتی واژه «کرم» به معنای جود و بخشش و سخاوت و در مقابل بخل به کار می رود. اما در لغت و استعمالات

قرآن مجید و سنت، معنایی بهتر و وسیع تر دارد که معنای مذکور یکی از افراد و مصادیق آن می شود.

ص: 388

---

1- ر.ک: بصائر الدرجات: 405، الکافی: 1.265.

اکنون برخی از موارد استعمال واژه کرم، در قرآن مجید را بیان می‌نماییم.

گاهی واژه «کریم» برای خود قرآن به کار رفته است، آن جا که می‌فرماید:

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ؛ (1) به راستی که آن قرآن گرامی و پرارزش است.

گاهی برای برخی از فرشتگان به کار رفته است، آن جا که می‌خوانیم:

(کِرَامًا كَاتِبِينَ)؛ (2)

(فرشتگان) گرامی و نویسنده.

در مورد دیگری می‌فرماید:

بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ؛ (3) به دست سفیرانی والا مقام و نیکوکار.

و گاهی برای برخی از مخلوقات آمده است، آن جا که می‌فرماید:

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ أَخْبَثْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ؛ (4) آیا آنان به زمین ننگریستند که چه قدر از گیاهان پرارزش در آن رویانیدیم؟

و گاهی در مورد برخی از مقامات به کار رفته است، آن جا که می‌فرماید:

(وَ كُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ)؛ (5)

و از گنج‌ها و قصرهای باشکوه.

ص: 389

---

1- .سوره واقعه(56):آیه 77.

2- .سوره انفطار(82):آیه 11.

3- .سوره عبس(80):آیه 15 و 16.

4- .سوره شعراء(26):آیه 7.

5- .همان:آیه 58.

با توجه به این آیات و با کمک کتاب المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی و برخی دیگر از کتاب های لغوی

در این زمینه، می فهمیم که واژه «کرم» به معنای شرافت، جلالت و عظمت است. راغب اصفهانی می نویسد:

وکل شیء شرف فی بابه فإنه یوصف بالکرم؛<sup>(1)</sup>

هر چیزی که در باب خودش باشرف، جلالت و عظمت باشد به «کرم» موصوف می شود.

به سنگ های قیمتی مثل زبرجد، زمرد و... احجار کریمه می گویند؛ چون این ها در بین سنگ ها شرافت و

قیمت دارند. به دست آوردن این ها آسان نیست و بایستی آن ها را با پرداخت هزینه و کند و کاو و سختی به دست

آورد. در برخی از کشورها این سنگ ها را از اعماق کوه ها به دست می آورند؛ چرا که کم یاب هستند و در دسترس عموم مردم نیستند. از این رو، هم قیمت و شرافت دارند و هم به کسانی که این ها را می پوشند و همراه دارند، شرافت و زینت می بخشند.

در برخی کتاب ها حدیثی نقل شده که:

من أحب کریمتاه لم یکتب بعد العصر؛

کسی که چشمان خود را دوست بدارد، بعد از عصر نمی نویسد.

و حسن بن علی بن فضال گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ما سلب أحد کریمته إلا عوضه

الله منه الجنة».<sup>(2)</sup>

و در روایت دیگری آمده است که حضرت فرمود: من زوج کریمته من شارب الخمر فقد قطع رحمها؛<sup>(3)</sup> 1.

ص: 390

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 429.

2- قرب الاسناد: 389، حدیث 1366، بحار الانوار: 81.182، حدیث 30.

3- الکافی: 5.347، حدیث 1.

منظور از «کریمه» در این روایت دختر انسان است که عزیز اوست و برای او زحمت کشیده، تربیتش نموده و برای او ارزش دارد. از این رو، نباید دخترش را به شراب خوار بدهد.

بنابراین، استعمال ماده «کرم» در موارد مختلف بیان گر ارزش، شرف، مقام و جلالت است.

واژه «کرم» به همان تعبیری است که صاحب المفردات گفته که به معنای شرافت، عظمت و جلالت است.

تشکیک پذیر است و مراتب دارد. برای مثال، مرتبه شرافت احجار کریمه با مرتبه شرافت چشم انسان یا دختر او و یا با فرشتگانی که «کرام بررة» هستند، فرق دارد و دارای مراتب است.

این واژه در زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام به کار رفته، آن جا که می فرماید: ص وعباده المکرمین ر. روشن

است که این عبارت از آیه ای در قرآن مجید اقتباس شده است، آن جا که می فرماید:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْتَبْقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ \* وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِك نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ)؛ (1)

و آن ها گفتند: خدای رحمان فرزندی برای خود برگزیده است! او متره است؛ بلکه فرشتگان بندگان شایسته او هستند که هیچ گاه در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و به امر او عمل می کنند. او آن چه را پیش رو و پشت سر آن هاست، می داند و آن ها جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند و هر که از آنان بگوید: من معبود جز او هستم، او را با دوزخ کیفر می دهیم و این گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد. 6.

ص: 391

این ها آیاتی هستند که واژه «کرم» را در بر گرفته اند. شأن نزول این آیات در رد یهود و نصاری است. در

تفسیر، ذیل این آیات این گونه آمده است:

یهودیان برخی از پیامبران بنی اسرائیل را فرزند خداوند می خواندند که قرآن می فرماید:

(وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ)؛ (1)

یهود گفتند: عزیر پسر خداوند است.

مسیحیان نیز همین ادعا را درباره حضرت عیسی علیه السلام داشتند که در این هنگام این آیات مبارکه نازل شد:

(وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ).

در این آیات ولدیت پیامبران برای خداوند متعال نفی شد؛ چرا که خداوند منزه است از این که فرزندی داشته باشد.

آن گاه می فرماید: پیامبرانی که شما فرزند بودن آن ها را برای خداوند متعال ادعا کردید، اینان بندگان مکرم و

شایسته خداوند هستند و هر چه دارند از خداوند متعال است و خدا به آنان شرف، مقام، عزت و عظمت داده است.

این حقیقت را با واژه «عباد» بیان کرد تا بفهماند که آن چه اینان به آن دست یافته اند، از طریق عبودیت بوده که به این درجات رسیده اند. بنابراین، سخن شما درست نیست که اینان فرزند خدا هستند؛ بلکه اینان بندگان خدا و مخلوق او هستند. اما به برکت عبادت، خداوند متعال به آن ها شرف داد و شما خیال کردید که اینان برای خدا فرزند شدند و این تقرب در نزد خدا دلیل بر فرزند بودن نخواهد شد.

## اندیشه ای در آیه

### اشاره

با توجه به آیه و معنای واژه «کرم»، در زیارت جامعه برای حضرات ائمه علیهم السلام شرافت و مقاماتی اراده

شده که برخی از آن ها عبارت است از:

ص: 392



جمله ای که از آیه مبارکه (لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛ (1) «آنان در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و همواره فرمان او را انجام می دهند» اقتباس شده در برگیرنده عصمت آن بزرگواران است، بدین معنا که آنان هرگز در گفتار بر خداوند متعال پیشی نمی گیرند و این همان معصوم بودن آن هاست که تمام آن چه را می گویند از ناحیه خداوند

متعال است و چیزی را از خودشان به او نسبت نمی دهند. (2)

گفتنی است پس از پایان این بحث درباره این آیه، خطبه ای را از امیر مؤمنان علی علیه السلام (3) خواهیم آورد که این مطلب را روشن تر خواهد کرد.

## 2. علم ائمه

در این آیه می فرماید:

(وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ)؛ (4)

و آنان همواره فرمان او را انجام می دهند.

این عبارت از آیه علم ائمه علیهم السلام را می رساند؛ چون آن بزرگواران به امر خداوند متعال عمل می کنند که در این صورت باید به امر خداوند آگاه باشند تا طبق آن عمل کنند. آن ها باید بدانند که خداوند متعال چه چیزهایی را اراده کرده تا به مرحله عمل برسانند.

بدیهی است که ائمه علیهم السلام پیش کسی شاگردی نکرده اند و در مکتب احدی نبوده اند، آن چه دانستند و

عمل کردند همه را در مکتب خداوند متعال یافته اند و این از خصایص و شرافت های ائمه علیهم السلام خواهد بود.

ص: 393

---

1- .سوره انبیاء(21):آیه 27.

2- .برای آگاهی بیشتر درباره عصمت ر.ك: محاضرات فی الاعتقادات: 2.497 از همین نگارنده.

3- .ر.ك: صفحه 390 از همین کتاب.

4- .سوره انبیاء(21):آیه 27.

عمل ائمه عليهم السلام یکی دیگر از موضوعاتی به شمار می رود که از این آیه استفاده می شود. این آیه بیان گر عمل و کردار آن بزرگواران است.

به نظر می رسد که «امر» در این جا مقابل نهی نیست؛ بلکه منظور اراده خداوند متعال است که در نتیجه ائمه به اراده خداوند متعال عالم و آگاه هستند و در مرحله بعد عامل به اراده او هستند. این موضوع با تأمل در این عبارت از آیه به دست می آید.

به تعبیر دیگر، جبرئیل مأموری از مأموران خدا و عضو دستگاه ربوبی و تشکیلات الهی است. اگر او کاری انجام دهد، شما آن را به خداوند متعال نسبت می دهید. اگر کاری را میکائیل انجام دهد، آن را نیز به خدا نسبت می دهید. واضح تر این که مأموریت حضرت عزرائیل قبض ارواح است، این عمل هم به خودش نسبت داده می شود، چنان که قرآن می فرماید:

قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ؛ (1) بگو فرشته مرگ که بر شما مأمور شده روح شما را می گیرد؛

و هم به طور مستقیم به خداوند نسبت داده می شود که قرآن می فرماید:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ (2)

خداوند به هنگام مرگ ارواح را قبض می کند.

پس فعل عزرائیل فعل خدا است. اگر خداوند متعال اراده کند، اراده او در عمل عزرائیل تبلور می کند و ائمه عليهم السلام نیز چنین هستند.

ص: 394

---

1- سوره سجده (32): آیه 11.

2- سوره زمر (39): آیه 42.

از مطالبی که از این آیه استفاده می شود و خود موضوعیت دارد و می تواند توضیح مطلب قبلی باشد، شفاعت

است که به ائمه علیهم السلام این جلال و مقام و منصب نیز داده شده است، چنان که می فرماید:

(لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرْضَى)؛ (1)

آنان جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند.

اگر انسان بخواهد در موضوعی کسی را نزد بزرگی شفیع قرار دهد، باید فردی باشد که نزد او عزیز و متناسب با آن موضوع باشد وگرنه نمی توان برای هر کاری هر فردی را نزد امیر، رئیس و وزیر شفیع قرار داد. بایستی تناسب ها مراعات شود. پس کسی که با خداوند متعال سر و کار دارد و نیاز به شفیع دارد، باید فردی را شفیع قرار دهد که با او در ارتباط باشد.

با توجه به این مطلب، کلمه «مکرمون» در زیارت جامعه دلالت دارد بر این که پیامبر اکرم، امیر مؤمنان و ائمه

علیهم السلام شفیعان به سوی خدای سبحان هستند.

حال آیا اینان باید پیش از شفاعت کردنشان به خداوند متعال مراجعه کنند که خدایا! در فلان مورد شفاعت بکنم

تا حرفم زمین نیفتد یا نه؟

اینان چنین هستند که «جز برای کسی که خدا راضی است شفاعت نمی کنند»، به این معنا که این بزرگواران با اراده های خداوند متعال ارتباطی دارند و آگاه هستند. پس اگر در جایی شفاعت نکردند، رضایت خدا در آن جا نیست، نه این که پیش تر از خداوند متعال در هر مورد کسب تکلیف کنند.

آری هر چه بیشتر شرافت به آن بزرگواران داده شد؛ بیشتر بندگی کردند و مقامات به آنان عطا شد؛ و هم چنان

(مِنْ حَسْبِيهِ مُشْفِقُونَ) (2) هستند.

ص: 395

---

1- .سوره انبیاء(21): آیه 28.

2- .همان.

کسی نگوید: پس اینان خدا هستند؛ چرا که جای همین توهم هست وگرنه آیه به این شدت و حدت یهود و نصاری را رد نمی کرد؛ چرا که آنان وقتی از حضرت عیسی کارهای خدایی دیدند، چنین توهم کردند. البته از ائمه علیهم السلام و حضرت عیسی کارهایی سر زده که از عهده بشر عادی خارج بوده و لکن به «اذن الله» و به برکت عبودیت سر زده و صادر گشته و هیچ يك ادعای الوهیت نکرده و نمی کند. قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره می کند و

می فرماید:

(وَمَنْ يُقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ)؛ (1)

و هر کس از آن ها بگوید من معبودی جز او هستم، او را با دوزخ کیفر می دهیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر خم در کوفه خطبه ای ایراد فرمود. شیخ طوسی رحمه الله راوی این

خطبه می گوید:

اتفق فی بعض سنی أمير المؤمنين عليه السلام الجمعة و الغدير، فصعد المنبر على خمس ساعات من نهار ذلك اليوم فحمد الله...؛

در دوران حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام روز جمعه با روز غدیر مصادف شد که ایشان در وسط روز بر بالای منبر رفتند و به سخنرانی و خطابه پرداختند.

از نظر نگارنده این خطبه از امیر مؤمنان علیه السلام قطعی الصدور است. هزار سال پیش شیخ طوسی رحمه الله این

خطبه را در مصباح المتعجد نقل کرده است. حضرتش در آن خطبه زیبا این گونه فرمود:

و إن الله تعالى اختص لنفسه بعد نبيه صلى الله عليه وآله من بريته خاصة؛ علاهم بتعليته و سما بهم إلى رتبته، وجعلهم الدعاة بالحق إليه و الأذلاء بالإرشاد عليه، لقرن قرن و زمن زمن.

أنشأهم في القدم قبل كل مذر و مبر، وأنوارا أنطقها بتحميده، وألهمها شكره و تمجيده، وجعلها الحجج على كل معترف له بملكة الربوبية و سلطان العبودية، واستنطق بها9.

ص: 396

الخرسات بأنواع اللغات، بخوعا له فإنه فاطر الأرضين و السماوات.

وأشهدهم خلقه وولا هم ما شاء من أمره، جعلهم تراجم مشيته وألسن إرادته، عبيدا لا يسبقونه بالقول وهم بأمره يعملون، يعلم ما بين أيديهم وما خلفهم، ولا يشفعون إلا لمن ارتضى، وهم من خشيته

مشفقون؛ (1)

و به راستی که خدای تعالی بعد از رسولش صلی الله علیه وآله از بین بندگان، عده ای را مخصوص به خود گردانید. گروهی که آن ها را رفعت مقام و علو درجه عطا فرمود و آنان را در قرون متمادی فراخوانان به سوی خود ودالات کنندگان بر خویش بدون هیچ نقصانی قرار داد. انوار آن ها را پیش از آفرینش جمیع موجودات آفرید و آن انوار مقدس را به حمد خودش ناطق فرمود. مقام شکر و بزرگ داشتش را به آنان الهام نمود و آن ها را بر هر بنده ای که سر تعظیم در مقابل ملوکیت حق تبارک و تعالی فرود آورده باشد، حجت قرار داد.

به وسیله این انوار با موجوداتی که به خودی خود قادر به تکلم نبودند، به انواع لغت ها سخن گفت تا همه در مقابل این حقیقت که او تبارک و تعالی آفریننده زمین ها و آسمان هاست، معترف و مقرر باشند. آن بندگان خاص را بر مخلوقاتش شاهد قرار داد و آن چه از تصرفاتش را که می خواست، به آنان واگذار نمود.

آنان را بیان گر مرادهای خویش و زبان گویای خواسته هایش از خلق قرار داد، در حالی که اینان با همه این مقامات بندگان او بوده و در گفتارشان از خدا پیشی نمی گیرند و فقط بر طبق امر حق تبارک و تعالی عمل می کنند. خداوند متعال آن چه را در پیش روی آنان و ورای آنان است، می داند و آنان شفیع نمی شوند، مگر به کسانی که خدای تعالی راضی است و آنان به دلیل ترس عالمانه ای که از حق تعالی دارند، در مقام خائفین هستند. 3.

ص: 397

این خطبه به شرح و توضیح نیاز دارد و باید در سرفصل جداگانه ای مطرح شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز غدیر بر فراز منبر این خطابه را برای عموم مردم ایراد فرمود. شاید معرفت ما به ائمه علیهم السلام از خیلی کسانی که در آن تاریخ پای منبر آن حضرت در کوفه بودند، بیشتر باشد.

آن حضرت می فرماید: «بعد از آن که خداوند از مخلوقاتش این ها را برگزید شرافتی به اینان داد، آنان را بالا برد و فراخوانان به حق قرار داد تا کسانی که به طرف او می روند راه را بشناسند. زبان آن ها را گویا ساخت تا حمدش کنند و شکر و سپاس را بر آنان الهام کرد که بر زبانشان جاری گردد و آن ها را ترجمان مشیت خود قرار داد.

استاد ما میرزا کاظم تبریزی رحمه الله که هم فقیه، هم اصولی و هم معقولی بود و انصافاً در معارف شخصیتی بود.

وی به مناسبتی در جلسه درس فرمود: حلقوم ائمه علیهم السلام بلندگوی خداوند متعال است. ترجمان وحی یعنی بلندگو.

پس وقتی از این حلقوم کلام خداوند متعال بیرون می آید، آیا این جز عصمت است؟ جز این است که آنان زبان

اراده خداوند متعال هستند و با وجود این، عبد هستند که در گفتار بر او پیشی نمی گیرند و فرمان او را عمل می کنند.

و ص یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ربر اینان احاطه دارد.

ورحمة الله وبرکاته ؛

ورحمت خدا وبرکات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت وبرکات برایشان می شویم، و

این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحِمَتْ اللّٰهُ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ اَهْلَ الْبَيْتِ اِنَّهٗ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ). (1)6.

ص: 398

السلام على الائمة الدعاة والقادة الهداة والسادة الولاة والذادة الحماة واهل الذكر واولى الامر وبقية الله وخيرته وحزبه وعيبة علمه وحجته وصراطه ونوره وبرهانه ورحمة الله وبركاته ؛

سلام بر امامان دعوت گر، پیشوایان راهنما، سروران سرپرست، حامیان دین خدا، اهل ذکر، صاحبان امر، آیات باقی مانده خدا، برگزیده و حزب او، جایگاه دانش و حجت او راه، نور و برهان او و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

طبق تنظیم و دسته بندی که انجام یافته، این فراز از زیارت جامعه آخرین تسلیم از محورهای سلام هاست. این فراز چهارده جمله است که هر يك به منقبتی از مناقب ائمه عليهم السلام اشاره دارد، به خصوص آن چه که در قرآن مجید آمده است که اکنون به اختصار بیان می نمایم.

## امامان دعوت گر

السلام على الائمة الدعاة؛

سلام بر امامان دعوت گر.

پیش تر بیان شد که واژه «دعاة» جمع «داعی» همانند واژه «فضاة» جمع «قاضی» است.

چنان که پیداست، «الدعاة» مطلق است و معلوم است که تحقق مفهوم «دعوت» به داعی و مدعو و مورد دعوت است، داعی ائمه عليهم السلام هستند. اما مدعو همه بشر

و مطلق انسان ها و مورد دعوت نیز مطلق است که مقصود سعادت بشر در جهات مادی و معنوی می باشد.

ائمه همه وظایف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را بعد از آن حضرت به عهده داشته و همه مسئولیت ها را متحمل

شده اند. پس ناگزیر همه مقامات آن حضرت را دارا هستند.

به عبارت دیگر، وجود ائمه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امتداد و استمرار وجودشان است. وقتی خداوند

متعال در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)؛ (1)

و تو را فراخوان به سوی خدا به فرمان او و چراغی روشنی بخش قرار دادیم.

همین مقام پس از آن حضرت، برای ائمه است. لازمه این که پیامبر اکرم یا امام علیه السلام فراخوان و دعوت کننده به سوی معرفت خداوند متعال و عبادت و اطاعت او باشند، این است که معرفتشان در حد اعلا باشد و بهترین بندگان خدا و اعلم افراد بشر به همه نیازمندی های جوامع بشری برای سعادت به شمار روند؛ از این رو وجود ائمه علیهم السلام پس از پیامبر استمرار وجود آن حضرت است و هم چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جامع جمیع کمالات انبیای سلف و افضل خلائق من الأولین و الآخیرین بود، ناگزیر ائمه علیهم السلام در اعلا درجه افضلیت هستند و وارث خصائص همه پیامبران خواهند بود.

در قرآن مجید می خوانیم که یکی از پیامبران الهی می فرماید:

(يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ)؛ (2)

ای قوم من! چرا من شما را به سوی نجات فرا می خوانم، اما شما مرا به سوی آتش فرا می خوانید؟ 1.

ص: 400

---

1- .سوره احزاب(33):آیه 46.

2- .سوره غافر(40):آیه 41.



و این است لسان حال ائمه علیهم السلام آن‌ها دعوت‌کننده به سوی خدا، نجات، رهایی، خیر و بهشت و در زمان هر یک کسی یا کسانی که داعی به سوی گمراهی بوده وجود داشته، و همیشه در طول تاریخ همین گونه بوده که دو دعوت‌گر در مقابل هم بوده‌اند.

## پیشوایان هدایت‌گر

والقادة الهداة؛

و(سلام بر) پیشوایان هدایت‌گر.

رهبری عنوان و لقب دیگری برای ائمه علیهم السلام است. واژه «قادة» جمع «قائد» است و پیش‌تر گذشت که در لغت عرب هم واژه «قائد» داریم و هم واژه «سائق». ائمه پیشاپیش امت قرار می‌گیرند و مردم را هدایت می‌کنند و آنان را رهبری می‌کنند.

و واژه «هداة» جمع هادی است.

و این عبارت اطلاق دارد. ائمه علیهم السلام حتی برای غیر بشر قائد و هادی هستند؛ یعنی به برکت وجود ائمه علیهم السلام جمیع کائنات به پیش می‌روند و حرکتشان به سوی کمال و به سوی قیام به وظایف، به هدایت آن بزرگواران است. هر نقشی که هر کائنی از کائنات در این عالم دارد، به برکت ائمه به آن نقش قیام می‌کند.

ائمه علیهم السلام نسبت به بشر و بشریت پیشوایان هدایت‌گرند، نه فقط برای این امت، بلکه برای همه بشریت و

برای همه امت‌ها؛ چرا که «القادة الهداة» اطلاق دارد.

پس این عبارت از دو جهت اطلاق دارد:

1. نسبت به بشر؛

2. نسبت به غیر بشر.

بلکه اطلاق سومی نیز وجود دارد؛ ائمه علیهم السلام در هر عالمی از عوالم از جنبه

معلوم است تا آن گاه که فردی خود نیازمند به هادی است، نمی تواند هادی باشد. قرآن کریم می فرماید:

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ (1) آیا کسی که به سوی حق هدایت می کند، برای پیروی شایسته تر است یا کسی که هدایت نمی شود مگر این که هدایتش کنند؟

آیا مقایسه ائمه هدایت گر با ائمه ضلال و گمراه کننده در این امت صحیح است؟ آیا می توان این دورا با هم

سنجید، یا اصلاً چنین ادعایی غلط است؟

ائمه علیهم السلام هادی و هدایت گرند. قرآن کریم می فرماید:

(وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا)؛ (2)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند.

توضیح جنبه هدایتی پیش تر به طور مفصل گذشت و در ذیل آیه دیگری نیز توضیح دادیم، آن جا که می فرماید:

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛ (3) تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

گفتیم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در ذیل آیه فرمود:

يا علي ابك يهتدي المهتدون من بعدى؛ (4)

ای علی به واسطه تو پس از من هدایت شوندگان راه می یابند. 2.

ص: 402

1- سوره یونس (10): آیه 35.

2- سوره انبیاء (21): آیه 73.

3- سوره رعد (13): آیه 7.

4- الطرائف: 79، کتر العمال: 11.620، حدیث 33012.

بنابراین، ائمه علیهم السلام پیشوایان و رهبران هدایت هستند، حتی نسبت به انبیا و اولیا سلام الله علیهم اجمعین.

## سروران صاحب اختیار

والسادة الولاية؛

و(سلام) بر سروران صاحب اختیار.

واژه «ساده» جمع سید و واژه «ولاية» جمع و الی است که به ترجمه فارسی می شود: بزرگان صاحب اختیار. واژه

«سید» در لغت عرب چنین معنا شده است:

السيد الرئيس الكبير في قومه المطاع في عشيرته وإن لم يكن هاشميا وعلويا؛<sup>(1)</sup>

سید همان بزرگ و آن شخص یا شخصیتی است که در گروه، قبیله، جامعه و شهر خود مورد احترام و اطاعت آن هاست گرچه هاشمی و علوی نباشد.

به نظر می رسد که از همین رو، مسلمانان به ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله «سید» می گویند که چنین

امتیازی بر دیگر مسلمانان دارند و بدین جهت، باید به آنان احترام گزارد.

بنابراین، مورد احترام بودن، شاخص بودن و مطاع در بین مردم بودن همان سیادت و آقایی است. از طرفی، ولایت

ائمه علیهم السلام اختیارداری آنان است؛ از این رو، آنان سروران صاحب اختیار هستند.

از سوی دیگر، واژه «السادة» اطلاق و عموم دارد؛ یعنی آنان سروران همه امت ها و سادات همه خلائق هستند.

چنان که «ولایت» نیز اطلاق دارد؛ یعنی آنان در همه امور و شئون ولایت دارند؛ تکوینی باشد یا تشریحی.

و به عبارت دیگر مطاع بودن در معنای «سید» از نظر لغوی و عرفی وجود دارد، اما مطاع بودن در چه؟ و مطیع کیست؟ و هم چنین در طرف «الولاية» ولایت در چه؟

ص: 403

و بر که؟ متعلق محذوف است و حذف المتعلق يدل على العموم، بنابراین هر دو طرف اطلاق پیدا می کند.

آری، خداوند متعال چنین مقامی را به ائمه اطهار علیهم السلام داده است و این مطاع بودن و ولایت به اذن

خداوند متعال است، هر چند آنان عبد و مخلوق خدای سبحان هستند. در آیه ای از قرآن کریم می فرماید:

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا؛ (1)

یا این که به مردم [ائمه علیهم السلام] نسبت به آن چه خداوند از فضلش به آنان بخشیده حسد میورزند! ما به خاندان ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی برای آنان عطا کردیم.

بنابر روایتی که ذیل آن وارد شده، مراد از «ملك عظیم» ولایت تکوینی است.

اما در ولایت تشریحی رسول الله، استدلال می شود به آیه مبارکه:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ (2)

پیامبر به مؤمنان، از خودشان اولی و شایسته تر است؛

و با استناد به قول پیامبر خدا صلی الله علیه وآله که فرمود:

(3) ألسنت أولى بكم من أنفسكم؟... فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه؛

آیا من اولی به شما از شما نیستم؟ گفتند: چرا، فرمود: پس هر که من مولا و سرپرست او هستم پس این علی مولا و سرپرست اوست؛ 4.

ص: 404

1- سوره نساء(4): آیه 54.

2- سوره احزاب(33): آیه 6.

3- الكافي: 1.420، حدیث 42، الامالی، شیخ طوسی: 254، حدیث 456، بحار الانوار: 29.82، حدیث 2، مسند احمد بن حنبل: 4.370، المستدرک علی الصحیحین: 3.109، مجمع الزوائد: 9.104.

ولایت تشریحی ائمه علیهم السلام ثابت می شود که در جای خود بحث خواهیم کرد.

و ولایت آن بزرگواران بر احکام شرعیه را در گذشته به اختصار بیان کردیم.

## مدافعان حمایت گر

والذادة الحماة؛

و(سلام بر) مدافعان حمایت گر.

واژه «الذادة» جمع «ذاند» است. (1) به نظر می رسد معنای فارسی آن: به قصد حفظ چیزی، چیزی را دفع کردن و

کنار زدن بوده باشد.

واژه «الحماة» مفرد «حامی» است؛ یعنی حمایت کننده.

هر يك از این دو مفهوم از مفاهیم ذات اضافه است، پس سه طرف وجود دارد: زائد، مذود، مذود عنه؛ دفع کننده، دفع شده، چیزی که از او دفع می شود.

حامی، محمی، محمی عنه؛ حمایت کننده، حمایت شده، آن چیزی که از او حمایت می شود.

وقتی روشن شد که ائمه علیهم السلام دفع کننده و حامی هستند، این سؤال مطرح می شود که دفع کننده چه

چیزی از چه چیزی و حامی چه چیزی از چه چیزی هستند؟

نخستین کاری که آنان بر عهده دارند، این است که دین را از بدعت ها و تحریفات و بازیگری ها حفظ می کنند

آنان امت را از تاریکی ها، گمراهی ها و اشتباه کاری ها حمایت می کنند.

آری، آنان حمایت گر از دین و امت هستند و آن چه را برای دین و معارف دینی

ص: 405

---

1- در لسان العرب: 3.167 و النهایة فی غریب الحدیث: 2.172 آمده است: «الذادة جمع ذاند و هو الحامی المدافع».

و دنیا و آخرت امت مضر است،

کنار می زنند. در روایتی آمده است: عبدالله بن اجاره بن قیس گوید: من از امیر مؤمنان علی علیه السلام شنیدم که بر

فراز منبر می فرمود:

أنا أذود عن حوض رسول الله صلى الله عليه وآله بیدی هاتین القصیرتین الکفار و المنافقین کما تذود

السقاة غریبة الإبل عن حیاضهم؛(1)

من با دو دست خود کافران و منافقان را از کنار حوض رسول خدا صلی الله علیه و آله دور می کنم آن سان که شترچرانان شترهای غریبه و ناشناس را از حوض خود دور می نماید.

به راستی آثار اعمال این عالم، در آن عالم ظاهر و آشکار می شود. امیر مؤمنان علی علیه السلام هم در این عالم و

هم در آن عالم میزان است و اثر واقعی آن، در آن عالم ظاهر می شود که کنار حوض می ایستد و کافران و منافقان را

کنار می زند و کسی که از آن مکان کنار زده شود، راه نجات ندارد. این قضیه در روایات شیعه و اهل تسنن آمده

است.(2)

ائمه علیهم السلام برای تربیت و هدایت این امت آمده اند. اگر شما بخواهید کسی را تربیت کنید، ناگزیر او را از آن چه بر او مضر است بر حذر می دارید و هر چه را برای هدایت و رستگاری او ضرر دارد، دفع می کنید و کنار می زنید و از او حمایت می کنید.

بنابراین، تربیت يك شخص با سه جهت تکمیل می شود تا آن فرد کامل گردد:

1. جنبه فکری: از او حمایت شود تا دچار انحرافات فکری نگردد.

2. جنبه بدنی: یعنی عبادات و اطاعات او از احکام الهی برای او روشن شود تا طبق دستور انجام دهد.

3. جنبه اخلاقی: این جنبه مربوط به نفس او می شود که با صفات حسنه 6.

ص: 406

1- .مجمع الزوائد: 9.135.

2- .ر.ك: المعجم الأوسط: 5.225، الامالی، شیخ طوسی: 248، المسترشد: 265، بحار الانوار: 8.19 حدیث 6.

و صفات سیئه آشنا شود تا به صفات

حسنة متصف گردد و صفات سیئه کنار زده شود و چنین تربیت گردد.

اگر این سه جهت در فردی تکمیل شود، او فردی کامل خواهد شد. روشن است سراسر زندگی ائمه علیهم السلام، در همه اقوال و افعالشان اهتمام به این جهات و همواره در جهت دفع و حمایت از اسلام و امت بوده است که قضایا و شواهد بر این معنا فراوان وجود دارد.

## اهل الذکر

واهل الذکر؛

و(سلام بر) اهل ذکر.

این تعبیر در قرآن کریم در دو جا آمده است: در سوره انبیا می فرماید:

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ؛ (1) اگر نمی دانید از اهل ذکر و آگاهان بپرسید.

در این مورد محتمل است که مراد از «اهل ذکر» علمای اهل کتاب باشد. ولی در جای دوم در سوره نحل

می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ)؛ (2)

و ما پیش از تو جز مردانی را که به آنان وحی می نمودیم نفرستادیم، اگر نمی دانید از اهل ذکر و آگاهان بپرسید.

در این مورد به یقین منظور از «اهل ذکر» ائمه علیهم السلام هستند و در این باره

ص: 407

---

1- سوره انبیاء(21):آیه 7.

2- سوره نحل(16):آیه 43.

روایاتی هم نقل شده است. (1) این معنا به خوبی از خود قرآن فهمیده می شود؛ چون واژه «ذکر» در قرآن مجید دو اطلاق دارد:

1. قرآن، آن جا که می فرماید: وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ (2).

در جای دیگری می فرماید: (أَلْقَمِي الذِّكْرَ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ) (3).

2. رسول الله صلی الله علیه وآله، آن جا که می فرماید: (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا \*رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ

اللَّهِ) (4).

پرواضح است که ائمه علیهم السلام هم اهل قرآن هستند و هم اهل رسول الله؛ بلکه انحصار قرآن در ائمه از خود قرآن فهمیده می شود. شما آیه مبارکه (إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \*فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ \*لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ) (5) را به آیه تطهیر إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (6) ضمیمه کنید و ببینید نتیجه چه می شود؟

از این رو، در ذیل آیات یاد شده، این روایات آمده است:

الذکر القرآن وآل رسول الله صلی الله علیه وآله أهل الذکر وهم المسئولون؛ (7)

منظور از ذکر، قرآن و اهل ذکر آل محمد علیهم السلام هستند و آنانند سؤال شدگان.

فالذکر رسول الله صلی الله علیه وآله ونحن أهله؛ (8)

منظور از ذکر رسول خدا صلی الله علیه وآله و ما اهل او هستیم. 5.

ص: 408

---

1- ر.ك: الكافي: 1.210، تأویل الآيات: 1.255، تفسير جامع البيان: 14.144.

2- سورة حجر (15): آیه 6.

3- سورة قمر (54): آیه 25.

4- سورة طلاق (65): آیه 10 و 11.

5- سورة واقعه (56): آیه 79 و 77.

6- سورة احزاب (33): آیه 33.

7- بصائر الدرجات: 62، حدیث 22 و 23.

8- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2.216، الامالی، شیخ صدوق: 625.



اما ائمه عليهم السلام درباره آیه (فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ) فرموده اند:

أهل بيته المسؤولون وهم أهل الذكر؛ (1)

سؤال شدگان همان اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله و همان ها اهل ذکر هستند.

پس باید امت بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله به ائمه عليهم السلام رجوع کنند و هر چه را لازم داشتند، از

آن ها بگیرند و هر چه را فرمودند، قبول و اطاعت نمایند و از این امر دو نتیجه مهم گرفته می شود:

1. عصمت ائمه عليهم السلام؛

2. اعلامیت ائمه عليهم السلام.

چون به پرسش از اهل ذکر امر شده، این امر اطلاق دارد. امر به پرسش، امر به پذیرش پاسخ را در پی دارد وگرنه امر باطل خواهد شد. وقتی شما به زید امر می کنید که از عمر و پیرس، لازمه اش این است که هر چه عمر و گفت زید آن را بپذیرد.

در آیه مبارکه به طور اطلاق امر شده که از ائمه عليهم السلام بپرسند. پس به طور مطلق واجب است سخن آنان پذیرفته شود. و همین بیان گر عصمت آن بزرگواران است؛ چرا که اگر احتمال خطا، سهو، نسیان و... داده شود، امر به قبول به طور اطلاق صحیح نخواهد بود.

درباره اعلم بودن امامان عليهم السلام نیز باید گفت که وقتی خداوند به سؤال امر می کند، آیا ممکن است به

پرسش از جاهلان امر کند؟ امام علیه السلام فرموده اند:

أمر الله عزوجل بسؤالهم ولم يؤمروا بسؤال الجاهل؛ (2)

خداوند مردم را به پرسش از آنان فرمان داده است و به پرسش از نادانان دستور داده نشده اند. 5.

ص: 409

---

1- الكافي: 1.211، حديث 4، بحار الانوار: 23.176، حديث 11.

2- الكافي: 1.295، وسائل الشيعه: 27.66، حديث 33215.

درباره جلب رضایت و اطاعت از دیگران، از والدین و اساتید، قید داریم که اگر آنان چیزی را بر خلاف رضای خدا گفتند، نباید پذیرفت. اما ائمه علیهم السلام چیزی بر خلاف رضایت خدا نمی گویند؛ از این رو ناگزیر بایستی از آنان پذیرفت و به صورت اطلاق باید گفته های آنان را امتثال کرد و به سخن آنان ترتیب اثر داد؛ و در غیر این صورت تناقض و لغویت به وجود می آید.

امر به پذیرش علی الاطلاق کاشف از عصمت و اعلییت است.

از طرفی، تاریخ زندگانی ائمه علیهم السلام، عصمت و اعلییت آن ها را نشان می دهد که حتی دشمنانشان نیز به این واقعیت اعتراف کرده اند. هرگز نشده که از آنان چیزی پرسند و نتوانند پاسخ دهند و هیچ زمانی دیده نشده که چیزی را بر خلاف بگویند. به راستی آیا دیگران نیز این گونه بوده اند؟ آیا افرادی که در جامعه به عنوان امام علم شدند این چنین بودند؟

و در صورتی که واژه «ذکر» اسم نبوده، بلکه مقصود مطلق یاد خدا باشد، ائمه اتم مصادیق «اهل الذکر» هستند و هر کس هر چه را یاد گرفته و به هر جا به برکت ذکر رسیده باشد، از مکتب رسول الله و اهل بیت اطهار برگرفته است. آنانند که هم چون جد بزرگوارشان به آیه مبارکه (وَ اذْکُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْاَصَالِ وَ لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ) (1) عمل کردند و مصداق (الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلٰی جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ) (2). سوره رعد (13): آیه 28؛ «هان که با یاد خدا قلب ها آرامش می یابند». (3) شدند و آن ها صاحبان نفس مطمئنه و قلب مطمئن هستند که (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (3)».

ص: 410

---

1- سوره اعراف (7): آیه 205؛ «پروردگارت را با تضرع و خوف، آهسته و آرام و در درون خود در صبح و شام یاد کن و از غافلان نباش».

2- سوره آل عمران

3- آیه 191؛ آنان که خدای تعالی را ایستاده و نشسته و آن گاه که پلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آسمان ها و زمین تفکر می کنند».

و اساساً زندگی آن بزرگواران ذکر بوده که فرمودند:

بذكرك عاش قلبی؛(1)

با یاد تو قلبم زیست.

### صاحبان امر

و اولی الامر؛

و(سلام بر)صاحبان امر.

شاید این عبارت از زیارت جامعه اشاره به آیه ای از قرآن باشد، آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛(2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید.

تعیین «اولی الامر» با توجه به آیه کریمه از دو نظر اثبات شدنی است:

1. از دیدگاه روایات؛

2. قطع نظر از روایات.

از نظر روایی، در ذیل این آیه روایات بسیاری وارد شده که «أُولِي الْأَمْرِ» را بیان می نمایند. در کتاب الاحتجاج

حضرت علی علیه السلام در ضمن خطبه ای می فرماید:

إن الله ذا الجلال و الإكرام لما خلق الخلق و اختار خيرة من خلقه و اصطفى صفوة من عباده أرسل رسولا منهم و أنزل عليه كتابه و شرع له دينه و فرض فرائضه فكانت الجملة قول الله عزوجل: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) فهو لنا أهل

ص: 411

---

1- مصباح المتهجد: 591، المصباح، كفعمی: 596.

2- سورة نساء(4): آیه 59.

البيت خاصة دون غيرنا فانقلبتم على أعقابكم وارتددتم ونقضتم الأمر ونكثتم العهد ولم تضروا الله شيئا وقد أمركم أن تردوا الأمر إلى الله ورسوله وإلى أولى الأمر منكم المستنبطين للعلم فأفررتم ثم جحدتم: (1)

همانا خداوند با عظمت و کریم آن هنگام که مخلوقات را خلق نمود و بهترین از خلقش را اختیار کرد و او را از برگزیدگان بندگانش برگزید، رسولش را بر آنان فرستاد، کتابش را بر آنان نازل فرمود، دین را بر آنان تشریح نمود و فرائض خود را بر آنان واجب و حتمی نمود؛ از این رو فرمود: «از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر اطاعت کنید» پس این مقام اطاعت برای ماست و به ما اهل بیت اختصاص دارد نه غیر ما. پس شما به گذشته خود باز گشتید و از دین برگشتید و امر الهی را نقض کردید و عهد الهی را شکستید. البته این عمل شما هیچ ضرری به خدای تعالی نمی رساند. خدای تعالی به شما در برگرداندن

امورتان به خدا و رسول او و به صاحبان امرتان که کاوشگران در علم اند دستور داد. شما در اجابت به این دستور الهی اقرار کردید؛ اما پس از آن، این امر را منکر شدید.

اما با چشم پوشی از روایات نیز «اولی الامر» را می توان تعیین کرد؛ چرا که در این آیه امر به اطاعت اطلاق دارد و همراه اطاعت خدا و رسول اوست. همین موضوع بر عصمت دلالت می نماید. این دلالت به قدری روشن است که حتی مخالف متعصبی مانند فخر رازی نیز به آن اعتراف می کند؛ ولی وی در ادامه این بحث گیر می افتد؛ چرا که آنان به عصمت کسی حتی ابوبکر معتقد نیستند و نمی توانند باشند؛ از این رو در بحث به بن بست می افتد. زیرا به مقتضای آیه مبارکه اطاعت مطلقه این غیر معصوم جایز نیست و آیه بر عصمت «أُولِي الْأَمْرِ» دلالت دارد و از طرف دیگر، «اولی الامر» های آنان معصوم نیستند. 4.

ص: 412

---

1- تفسیر کتر الدقائق: 2.251، المسترشد: 397، الاحتجاج: 1.234.

فخر رازی مدعی است که منظور از «اولی الامر» در این جا خود امت هستند، پس امت مثل خدا و رسول واجب الاطاعه است، و چون نصیب امام به دست امت می باشد و امت نیز طبق روایت «إِن أمتی لا تجتمع علی خطأ» (1) خطا نمی کنند، پس هر که را نصب کردند او امام است.

بنابراین مبنا، خطاب «اطیعوا» در این آیه متوجه امت است و باید خود امت مطاع باشند. پس معنای آیه چنین می شود که خداوند متعال بفرماید: ای امت! از خدا، از رسول و از خودتان اطاعت کنید!

آیا چنین بیانی از مثل فخر رازی درست است؟

و از طرف دیگر اگر بنا باشد که مراد از اولی الامر خود امت باشند، آیا همه امت مراد است، یا برخی از افراد امت؟ اگر برخی از افراد امت مراد است، این افراد چه کسانی هستند؟ اگر این افراد معین هستند، وجه تعیین آنان چیست؟ تعیین کننده آن ها کیست؟ و اینان باید چه صفاتی را دارا باشند؟

استدلال فخر رازی مشکلات بسیاری دارد و آنان چاره ای ندارند جز آن که به استدلال اهل حق برگردند و به آن اعتراف کنند که «اولی الامر» اشخاص معینی از جانب خداوند سبحان هستند و چون آیه بر عصمت دلالت دارد این اشخاص باید معصوم باشند و چنین استدلالی دیگر شامل ابوبکر نخواهد شد تا چه رسد به حکام دیگرشان تا به امروز.

و شاید این جمله از زیارت جامعه اشاره ای باشد به آیه مبارکه (قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ)، (2). سوره روم (30): آیه 25. (3) همان «أمر» که فرموده:

أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ (3) و این معنا هم کاملاً صحیح است و دلایل آن از قرآن، روایات و عقل بسیار. 5.

ص: 413

1- تاویل مختلف الحدیث، ابن قتیبه: 25.

2- سوره آل عمران

3- آیه 154.

وبقیة الله؛

و(سلام بر) بقیة الله.

«بقیة الله» یعنی باقی گذاشته خدا. شاید این عبارت از زیارت جامعه نیز اشاره به آیه شریفه قرآن کریم باشد،

آن جا که می فرماید:

بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ (1) باقی مانده الهی برای شما بهتر است اگر ایمان داشته باشید.

به یقین ائمه علیهم السلام بقیة الله هستند؛ یعنی خداوند متعال پس از آن که همه پیامبران را برای هدایت جامعه بشری فرستاد و آنان با مشکلات و مخالفت های شدیدی از جانب امت هایشان مواجه شدند تا این که آخرین سفیر الهی حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله برای هدایت همه جوامع بشری مبعوث شد و آن حضرت در این راه آزارها و

سختی های فراوان دید که فرمود:

ما أوذی نبی مثل ما أوذیت؛ (2)

هیچ پیامبری به سان من مورد آزار قرار نگرفت.

ولی در مجموع می توان گفت که اهداف و مقاصد خداوند متعال از آفرینش این بشر، ارسال رسل و انزال کتب آسمانی آن چنان که شاید و باید حاصل نشده است. اما چون وعده الهی بایستی حاصل شود ناگزیر خداوند متعال برای تحقق آن، ائمه را ذخیره کرده است و از آن ها تعبیر به «بقیة الله» نموده تا به توسطشان به ویژه حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در همین جهان هستی تحقق یابد که فرمود: (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ

ص: 414

1- .سوره هود(11):آیه 86.

2- .مناقب ابن شهر آشوب:3.42، بحار الانوار:19.56، كتر العمال:11.461، حدیث 32161 با اندکی تفاوت.

مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيَبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ حَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (1).

و نیز بعید نیست که این عبارت از زیارت اشاره به آیه دیگری باشد، آن جا که می فرماید:

(وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛ (2)

و او آن کلمه را کلمه پایداری در نسل های بعد از خود قرار داد، شاید باز گردند.

به هر حال، در روایت آمده که امام زمان علیه السلام خود را به عنوان «بقیة الله» معرفی خواهد کرد و به آیه

مبارک پیشین استشهاد خواهد نمود:

اول ما یطلق به [القائم علیه السلام] هذه الآية: (بَقِيَّتُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ) ثم يقول: انا بقية الله و خليفته و حجته عليكم، فلا يسلم عليه مسلم إلا قال: السلام عليك يا بقية الله في أرضه؛ (3)

نخستین کلامی که امام زمان علیه السلام (به هنگام خروج) می فرمایند، این آیه است که «باقی مانده الهی برای شما بهتر است، اگر ایمان داشته باشید». آن گاه می فرماید: من بقية الله، حجت و خليفه او بر شما هستم. هر که از شما بر من سلام می دهد بگوید: سلام بر تو ای باقی مانده الهی در روی زمین.

و از این جا می توان فهمید که پس از امام زمان عجل الله فرجه عالم دنیا به آخر خواهد رسید، چنان که در

زیارت خواهیم خواند: ص بكم فتح الله و بكم يختم ر و الله العالم. 6.

ص: 415

1- .سوره نور(24): آیه 54

2- .سوره زخرف(43): آیه 28.

3- .کمال الدین: 331، حدیث 16.

و خیرته؛

و(سلام بر) برگزیدگان الهی.

ائمه علیهم السلام برگزیدگان خدا هستند. در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که بهترین برگزیده خداوند متعال است، روایات جالب، معتبر و بسیاری در کتاب های اهل تسنن آمده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

إن الله اصطفى كنانة من بنی إسماعیل واصطفی من بنی كنانة قریشا واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم؛(1)

خداوند متعال کنانه را از فرزندان اسماعیل برگزید و قریش را از کنانه و از قریش نیز بنی هاشم را انتخاب کرد و مرا از بنی هاشم برگزید.

پر واضح است که ائمه علیهم السلام نیز که فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هستند، برگزیده و انتخاب شده خداوند متعال پس از رسول خدا و ادامه دهنده راه آن حضرت خواهند بود.

آنان بقیه رسول الله صلی الله علیه وآله و ذریه آن حضرت هستند که خطبه امیر مؤمنان علی علیه السلام پیش تر بیان شد به این جهت اشاره دارد.

## حزب الله

و حزبه؛

و(سلام بر) حزب خدا.

واژه «حزب» که در چند جای قرآن آمده، به گروهی گویند که بر قولی متفق و در

ص: 416

---

1- .مسند احمد بن حنبل: 4.107، صحیح مسلم: 7.58، سنن ترمذی: 5.244 و 245، السنن الکبری: 6.365.



قرآن مجید گروهی به عنوان «حزب الله» و گروهی به عنوان «حزب الشیطان» معرفی شده اند. عنوان «حزب الله» در

دو جای قرآن آمده است:

1. سوره مائده که می فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ\* وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ (2) سرپرست و ولی شما فقط خدا، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده اند! آن‌هایی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند و کسانی که ولایت خدا و رسول او و مؤمنان را بپذیرند (پیروزند)؛ که به راستی حزب خدا پیروزند.

2. سوره مجادله که می فرماید:

(لا- تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (3)

هیچ گروهی را که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، گرچه پدران یا پسران یا خواهران و یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را در دل‌هایشان نوشته و با روحی از جانب خودش تأیید کرده است و آن‌ها را در باغ‌های بهشت وارد می کند که جوی‌ها از پای درختانش روان است، در آن جاودانه می مانند. خدا از آنان خوشنود3.

ص: 417

1- .راغب اصفهانی گوید:»

2- .سوره مائده(5):آیات 55 و 56.

3- .سوره مجادله(58):23.

است و آنان از او خشنودند، آنان حزب الله هستند. هان که به راستی حزب الله همان رستگارانند.

قرآن در عنوان «حزب الشیطان» نیز می فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ... إِنْ تَحُودَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ (1) آیا ندیدی کسانی را که با گروهی که مورد خشم خدا بودند دوستی نمودند، نه آن ها از شما هستند و شما از آنان و سوگند دروغ یاد می کنند که خود می دانند... شیطان بر آنان چیره شده و یاد خدا را از خاطر آن ها برده است، آنان حزب شیطان هستند، هان که به راستی حزب شیطان همان زیانکارانند.

چنان که پیداست، «حزب الشیطان» در مقابل «حزب الله» قرار گرفته است که این ها «الغالبون» و آن ها

«الخاسرون» هستند.

وصف اساسی «حزب الله» ولایت (اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) و وصف عمده «حزب الشیطان» ولا یتقوماً

غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ است.

و عمده کسانی که در قرآن مجید مورد «غضب» خدا قرار گرفته اند، مشرکان و منافقان هستند. کافی است به این

آیه توجه شود که می فرماید:

(وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)؛ (2)

و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدای تعالی گمان بد می برند مجازات کند. بدی و حوادث زیانبار بر آنان وارد می شود و خدای تعالی 6.

ص: 418

1- همان: 20: 15.

2- سوره فتح (48): آیه 6.

بر آنان غضب کرده و آنان را از رحمت خود دور نموده است و جهنم را برای آن ها آماده ساخته است و چه سرانجام بدی است.

بنابراین، «حزب الشیطان» به اعوان و انصار مشرکان و منافقان گفته می شود.

اما «حزب الله» کسانی هستند که به ولایت خدا و رسول و (الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ) قائل هستند که این آیه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام در داستان تصدق آن حضرت در حال رکوع

نازل شده است. (1)

پس امیر مؤمنان علی و ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیانشان که به ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام معتقدند.

«حزب الله» هستند، یعنی آنانی که برای نصرت خدا در مقابل شرك و نفاق کوشش می کنند و در مقابل «حزب الشیطان» قرار دارند.

تا این جا، از خود قرآن مجید مفهوم «حزب» و هم چنین مصداق «حزب الله» مشخص شد. فکر و راه «حزب الله» دقیقاً در مقابل «حزب الشیطان» قرار دارد که راه حزب الله ادامه راه رسول الله و راه حزب الشیطان ادامه راه مشرکان و منافقان قریش است.

اما با توجه به روایات ذیل آیه مبارکه «حزب الله»، مطلب روشن تر خواهد بود:

ابن عباس در روایتی ذیل این آیه گوید:

(وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ) یعنی يحب الله (وَرَسُولَهُ) یعنی محمداً (وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی ويحب علي بن أبي طالب (فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ) یعنی شيعة الله وشيعة محمد وشيعة علي هم الغالبون؛ یعنی العالون على جميع العباد الظاهرون على المخالفين لهم.

قال ابن عباس: فبدأ الله في هذه الآية بنفسه، ثم ثنى بمحمد، ثم ثلث بعلي. ه.

ص: 419

---

1- برای آگاهی بیشتر، ر.ك:نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده.

[ثم قال]: فلما نزلت هذه الآية قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: رحم الله عليا اللهم أدر الحق معه حيث الدار.

قال ابن مؤمن: لا خلاف بين المفسرين أن هذه الآية نزلت في أمير المؤمنين علي عليه السلام؛<sup>(1)</sup>

«و كسانی كه ولایت خدا» یعنی دوستی او «و پیامبرش» یعنی حضرت محمد صلی الله علیه وآله «و افراد باایمان» یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام «را بپذیرند و آن حضرت را دوست بدارند پیروز و رستگارانند

«به راستی که حزب خدا پیروزند» یعنی شیعه خدا، شیعه حضرت محمد صلی الله علیه وآله و شیعه علی علیه السلام پیروز هستند؛ یعنی آنان بر تمامی بندگان خدا برتری دارند و بر مخالفانشان غالب هستند.

ابن عباس گوید: پس خدای تعالی در این آیه نخست از خود آغاز کرد، سپس در مرحله دوم حضرت محمد صلی الله علیه وآله را نام برد در مرحله سوم سخن از علی علیه السلام به میان آورد.

ابن عباس در ادامه گوید: آن گاه که این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرضه داشت: خداوند علی را رحمت کند، خدایا! حق را در مدار علی بگردان.

ابن مؤمن گوید: هیچ اختلافی میان مفسران نیست که این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است.

در روایت دیگری ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

يا علي! شيعتك هم الفائزون يوم القيامة، فمن أهان واحدا منهم فقد أهانك، ومن أهانك فقد أهانتني، ومن أهانتني أدخله الله نار جهنم خالدا فيها وبئس المصير. 1.

ص: 420

---

1- .شواهد التترييل: 1.246، حديث 241.

يا علي! أنت مني وأنا منك، روحك من روحي، وطينتك من طينتي، وشيعتك خلقوا من فضل طينتنا، فمن أحبهم فقد أحبنا، ومن أبغضهم فقد أبغضنا، ومن عاداهم فقد عادانا، ومن ودهم فقد ودنا.

يا علي! إن شيعتك مغمور لهم علي ما كان فيهم من ذنوب وعيوب.

يا علي! أنا الشفيع لشيعتك غدا إذا قمت المقام المحمود، فبشرهم بذلك.

يا علي! شيعتك شيعة الله، وأنصارك أنصار الله، وأولياؤك أولياء الله وحزبك حزب الله.

يا علي! سعد من تولاك، وشقى من عاداك.

يا علي! لك كتر في الجنة، وأنت ذو قرنيها؛ (1)

ای علی! شیعیان تو در روز قیامت رستگارند، کسی که به آنان توهین کند به تو توهین کرده است و آن کس که به تو توهین کند به من توهین کرده است و آن کس که به من توهین کند خداوند برای همیشه او را در آتش دوزخ گرفتار می نماید و آن بد جایگاهی است.

ای علی! تو از من هستی و من از تو؛ روح تو روح من و طینت تو طینت من و شیعیان تو از باقی مانده طینت ما خلق شده اند؛ پس آن کس که آنان را دوست داشته باشد همانا ما را دوست داشته است و آن کس بر آنان بغض بورزد همانا به ما بغض ورزیده است و آن کس که با آنان دشمنی ورزد با ما دشمنی ورزیده است و هر کس که به آنان اظهار دوستی نماید به ما اظهار دوستی نموده است.

ای علی! شیعیان تو از تمامی گناهان و عیوبی که در آنان است بخشیده شده اند.

ای علی! آن گاه که در مقام شفاعت در روز قیامت قرار می گیرم، من شفیع شیعیان تو خواهم بود. پس آنان را به این شفاعت بشارت ده.

ای علی! شیعیان و پیروان تو همان پیروان خدا، و یاوران تو یاوران خدا، 1.

ص: 421

---

1- الامالی، شیخ صدوق: 66 و 67، بشارة المصطفی: 42، حدیث 31.

دوست داران تو دوست داران خدا و حزب تو حزب خدا هستند.

ای علی! آن کس که محبت تو را در دل داشت خوشبخت است و آن کس که تو را دشمن داشت شقی و بدبخت است.

ای علی! برای تو گنجی در بهشت است و تو صاحب دو طرف آن هستی.

در روایت دیگری که شیخ مفید رحمه الله نقل می کند، آمده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود:

یا علی! بکم یفتح هذا الأمر، وبکم یختم، علیکم بالصبر، فإن العاقبة للمتقين، أنتم حزب الله، وأعداؤکم حزب الشیطان. طوبی لمن أطاعکم، وویل لمن عصاکم، أنتم حجة الله علی خلقه، والعروة الوثقی، من تمسک بها اهتدی، ومن ترکها ضل. أسأل الله لکم الجنة، لا یسبقکم أحد إلى طاعة الله، فأنتم أولى بها؛ (1)

ای علی! این امر با شما آغاز شده و با شما پایان می یابد، بر شما باد صبر و شکیبایی؛ چرا که عاقبت از آن پرهیزکاران است، شما حزب الله هستید و دشمنان شما حزب شیطان. خوشا به حال کسی که از شما اعطا کند و وای بر حال کسی که از فرمان شما سرپیچی نماید. شما حجت خدا بر خلق او و دستگیره محکم الهی هستید، و هر که بدان چنگ زند هدایت یابد و هر که آن را رها کند گم راه خواهد شد. از خداوند برای شما بهشت را خواهانم، کسی در اطاعت خدا از شما پیشی نخواهد گرفت و شما بدان سزاوارید.

شیخ طوسی رحمه الله روایت دیگری را چنین نقل می کند: حبه عرنی گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم

که می فرمود:

نحن النجباء وأفراتنا أفرات الأنبياء، حزبنا حزب الله، والفئة الباغية حزب الشیطان، من 3.

ص: 422

---

1- الامالی، شیخ مفید: 109 و 110، مجلس 12، حدیث 9، بحار الانوار: 23.142، حدیث 93.

ما همان نجیبان و برگزیدگان هستیم و پیش گامان ما پیش گامان انبیا هستند، حزب ما همان حزب خداست و گروه ستمکار همان حزب شیطانند. آن کس که ما را با دشمنان ما برابر بداند از ما نیست.

## جایگاه علم خدا

وعیبة علمه؛

و(سلام بر) جایگاه دانش الهی.

ائمه علیهم السلام جایگاه علم و دانش خدا هستند. واژه «عیبه» در زبان عربی بر مکان یا وسیله ای اطلاق می شود که برای نگه داری چیزی تهیه می شود. برای مثال، جامه دان، یا به اصطلاح امروز چدان که به مرور زمان چنین تلفظ شده، برای نگه داری لباس درست شده است.

این که ائمه علیهم السلام «عیبة علم الله» هستند کنایه از این است که آن حضرات مکان مناسب و شایسته برای حفظ علم خدا هستند و این به دلیل شدت ارتباطی است که بین خدا و آنان است که این ارتباط را دیگران ندارند؛ از این رو علوم الهی فقط از ائمه اهل بیت علیهم السلام منتشر شده و تنها خدا مقدار آن چه نزد آنان باقی است و به دیگران نرسیده می داند.

گاهی در تعبیرات دیگر «مستودعة» نیز آمده است؛ یعنی به اذن خداوند متعال علم الهی در ائمه علیهم السلام به ودیعت نهاده شده است. اگر بنا شود که مورد استفاده قرار بگیرد، نشر شود و به کسانی منتقل گردد، مرکز علم همین جاست و باید از همین جا برداشته شود.

ص: 423

بنابراین، علم خدا و حقایق همه امور به اذن خداوند متعال نزد ائمه علیهم السلام است و کسی که نیاز دارد، باید به همین جا مراجعه کند. اسرار و رموز قرآن، حقایق احکام و معارف دین در همه ابعاد نزد ائمه علیهم السلام وجود دارد، در این باره شواهد بسیاری از روایات می توان برشمرد که در موارد دیگر این شرح ذکر شده است.

## حجت های الهی

و حجت؛

و(سلام بر)حجت الهی.

ائمه علیهم السلام حجت های الهی هستند. حجت از دو نگاه بررسی شدنی است:

1. حجت از ناحیه خدا نسبت به بندگان؛

2. حجت از طرف مردم نسبت به خداوند متعال.

قسم دوم این گونه می شود که در روز رستاخیز آن گاه که به بنده ای بگویند: چرا به وظیفه ات عمل نکردی؟ و

چرا فلان تکلیف را انجام ندادی؟ پاسخ گوید: نمی دانستم.

می گویند: چرا نرفتی یاد بگیری؟

می گوید: کسی را برای من معین نکردید که به من یاد دهد و برای من راهنمایی نفرستادید تا مرا راهنمایی کند.

در این صورت حجت این بنده تمام است و او معذور خواهد بود.

روشن است که همواره حجت از ناحیه خداوند متعال است و حضرت باری تعالی حجت هایی برای بندگان خدا

می فرستد و آنان را معین می کند. قرآن کریم می فرماید:

ص: 424



(وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا)؛ (1)

و ما هرگز گروهی را مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برانگیزیم.

وقتی خداوند در چنان روزی به بنده ای بفرماید: چرا یاد نگرفتی و به چنین وظیفه عمل نمودی، دیگر بنده

نمی تواند بگوید: کسی نبود که به من یاد دهد.

به راستی مقصر کیست؟

در آیه دیگری می فرماید:

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ؛ (2) بگو! پس دلیل و حجت از آن خداوند است.

روایتی در ذیل این آیه نقل شده است. مسعدة بن صدقه گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدند،

شنیدم که حضرتش چنین پاسخ داد:

إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: عبدی أکنت عالماً؟

فإن قال: نعم.

قال له: أفلا عملت بما علمت؟

وإن قال: كنت جاهلاً.

قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل؟

فيخصمه وذلك الحجة البالغة. (3)

مضمون روایت این است که آن گاه که خداوند متعال در روز رستاخیز به بنده ای می گوید: چرا فلان تکلیف را

انجام ندادی؟ می گوید: نمی دانستم.

می گویند: چرا نرفتی یاد بگیری، ما که گفته بودیم فلانی را فرستاده ایم. در محله 0.

ص: 425

1- سوره اسراء (17): آیه 15.

2- سوره انعام (6): آیه 149.

3- .الامالى، شيخ مفيد:228، بحار الانوار:2.29، حديث 10.

درس داشت؟ چرا نرفتی؟ چرا از او بهره نبردی؟

در این هنگام بنده زبانش کوتاه می آید و چیزی نمی تواند بگوید و سرش را پایین می اندازد و این جاست که باید

عفو خداوند متعال به دادش برسد. به همین دلیل، خداوند متعال می فرماید:

(رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (1)

پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از آمدن این پیامبران حجتی برای مردم در برابر خداوند نباشد.

خداوند همواره حجت می فرستد، پیامبری پس از پیامبر دیگری نصب می کند و در زمان غیبت علما را قرار می دهد تا زمین از حجت خالی نباشد، (2) هر چند حجتی که معصوم نیست و آن مقامات را دارا نیست؛ ولی در هر صورت باید در هر زمان حجت تمام شود.

گفتنی است که خداوند متعال دو نوع حجت دارد:

1. حجت درونی که همان عقل انسان است؛

2. حجت بیرونی که همان پیامبر و امام علیه السلام است.

این معنا در روایتی از امام کاظم علیه السلام بیان شده است. هشام بن حکم گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

یا هشام! إن لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة وحجة باطنة. فأما الظاهرة فالرسالة.

ص: 426

1- سوره نساء(4): آیه 165.

2- در الاحتجاج: 2.282 و بحار الانوار: 53.180، حدیث 10 این گونه آمده است: عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي. فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام: ... و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا، فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله.

عليهم السلام و أما الباطنة فالعقول؛(1)

ای هشام! همانا حجت های الهی بر مردم دو حجت است: حجتی ظاهری و حجتی باطنی. اما حجت ظاهری همان انبیا، رسولان و ائمه علیهم السلام هستند و حجت باطنی عقل های مردمان است.

پس ائمه علیهم السلام حجت های الهی هستند تا کسی نتواند عذری بیاورد. آنان حجت خدا بر همه مخلوقات و در

همه عوالم هستند. البته محل ابتلای ما عالم دنیا است که عالم تکلیف ماست و روایات بسیاری داریم که هرگز زمین از

حجت خدا خالی نخواهد بود.(2)

برخی از اهل تسنن به شیعیان ایراد می کنند که شما می گوید: زمین از حجت خدا خالی نخواهد ماند و غرض از نصب امام نیز هدایت مردم است. پس خداوند متعال در زمان غیبت حضرت حجت که مردم به او دست رسی ندارند، چگونه احتجاج خواهد کرد و چه کسی مقصر خواهد بود؟

به طور خلاصه در پاسخ این اشکال، بر اساس يك محاسبه منطقی تا قضیه برهانی شود می گوئیم: یا خداوند متعال

مقصر خواهد بود، یا خود امام و یا مردم.

اما خدا که فرموده: (وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى تَبْعَثَ رَسُولًا)؛(3) «هرگز قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر آن که

پیامبری مبعوث کنیم» و فرموده: (وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)؛(4) «و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است».

اگر امام نصب نکند، تناقض لازم می آید و محال است؛ زیرا اگر امام نصب نکند، یا باید عاجز باشد یا بخیل که هر دو بر 4.

ص: 427

1- الكافي: 1.16، وسائل الشيعة: 15.207، حديث 20291، بحار الانوار: 1.137.

2- ر.ك: الكافي: 1.179، حديث 10 و 12.

3- سورة اسراء(17): آيه 15.

4- سورة فاطر(35): آيه 24.

خدا محال است.

امام نیز مقصر نیست؛ زیرا طبق ادله نزد همه زمین نباید از حجت خالی باشد و امام علیه السلام این مسئولیت را بنابر ادله قطعی پذیرفته است؛ پس غایب بودن او یا باید از روی عجز از اداره امور و پاسخ گویی بوده باشد، یا از روی بخل، و امام از هر دو وصف پاك و متره است؛ چون نقص است و امام در حد کمال. بنابراین، غیبت امام مستند به خدا و خود امام نیست.

در نتیجه مقصر خود مردم خواهند بود؛ چرا که امام برای هدایت مردم نصب شده و به سان چراغی روشن است.

کار چراغ نورپردازی است. اگر بنده ای از نور این چراغ استفاده نکند، پای آن ننشیند و در روشنائی آن مطالعه نکند، قرآن نخواند، از کتاب های علمی بهره نبرد و در تاریکی بماند کسی جز خودش مقصر نیست؟

هم چنین حکم امام علیه السلام همانند حکم آب جاری و روان است. آبی که از وسط شهر عبور می کند. اگر کسی از این آب استفاده نماید، شست و شو نکند و نیاشامد، کسی مقصر نیست جز خود او. البته جهات دیگر و آثار و برکات دیگری نیز بر وجود امام علیه السلام حتی در دوران غیبت مترتب می شود.

## راه خدا

وصراطه؛

و(سلام بر) راه خدا.

«صراط» مطلق راه نیست؛ بلکه خصوص راه مستقیم (1) را «صراط» گویند.

ائمہ علیہم السلام راه مستقیم خدا هستند. بنابراین، برای رسیدن به خداوند متعال، درك حق، رهایی و نجات در جهان آخرت و روسفید شدن در دنیا و آخرت راه

ص: 428

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 280؛ در این منبع آمده است: «الصراط: الطریق المستقیم».

مستقیم را باید پیمود. خداوند متعال می فرماید: (وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ) که شاید این جمله اشاره به همین آیه باشد.

آیا راه ائمه علیهم السلام غیر از راه رسول الله صلی الله علیه وآله است؟ آیا شکی هست در این که راه رسول الله همان راه خدا است؟ پس راهی که مأمور هستیم برویم (فاتبعوه) راه رسول الله و ائمه علیهم السلام است که همان راه خداست.

بنابر روایتی مفصل گوید: از امام صادق علیه السلام درباره صراط پرسیدم، فرمود:

هو الطريق إلى معرفة الله عز وجل، وهما صراطان: صراط في الدنيا وصراط في الآخرة، فأما الصراط الذي في الدنيا فهو الإمام المفترض الطاعة، من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على الصراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه على الصراط في الآخرة فتردى في نار جهنم؛ (1)

صراط، راه به سوی معرفت خداوند متعال است، و آن دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت. صراط در دنیا امامی است که اطاعتش واجب است، هر که او را در دنیا شناخت و از هدایت او پیروی کرد، از پل صراطی که در آخرت روی دوزخ کشیده شده می گذرد، و هر که در دنیا او را نشناخت، قدمش از صراط در آخرت می لغزد و در آتش دوزخ سرنگون می گردد.

اهل تسنن حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کنند. آنان روی این حدیث خیلی کار کرده اند و

ما نیز آن را بررسی و نقد کرده ایم. آنان می گویند: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده:

أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم؛ (2)

یاران من به سان ستارگان هستند. به هر کدام از آنان اقتدا کنید، هدایت خواهید شده.

ص: 429

1- .معانی الاخبار: 32، حدیث 1، باب معنی الصراط، بحار الانوار: 24.11، حدیث 3.

2- .میزان الاعتدال: 1.83، لسان المیزان: 2.137. برای آگاهی بیشتر ر.ك: حدیث اصحابی كالنجوم از همین نگارنده.

در زمان های گذشته جاده ها نبودند و مردم در تاریکی های شب در بیابان ها راه را گم می کردند و از این رو، از ستاره ها راهنمایی می گرفتند که در قرآن نیز این حقیقت آمده است، آن جا که فرموده: (وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ). (1)

این حدیث، اصحاب را به ستارگان راهنما تشبیه کرده و هر يك از صحابه را راهنمای راهی معرفی نموده است. ما اگر این حدیث را از نظر سند بپذیریم، نخست می پرسیم: آیا همه ستارگان آسمان مورد نظر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده که در نتیجه یکایک اصحاب باید مورد اقتدا قرار گیرند؟ روشن است که همه ستارگان در آسمان راهنما نیستند و ستارگان خاصی را باید در نظر گرفت و به مقصد رسید.

با این حال، آیا هر يك از صحابه چنین هستند؟ آیا راه همه آنان به يك راه منتهی می شود و همه آنان به يك راه هادی هستند؟

با توجه به اختلافاتی که با انواع و اقسام آن میان صحابه وجود داشته، ثابت کردیم که این حدیث یا از اصل دروغ است، یا منظور از صحابه، ائمه علیهم السلام هستند.

اما طبق تحقیقی که انجام یافته، از زمان احمد بن حنبل تا زمان ما بیش از سی نفر از بزرگان اهل سنت اعتراف کرده اند که این حدیث دروغ است.

اگر بگوییم این حدیث دروغ نیست، باید گفت که مراد از اصحاب، خصوص ائمه علیهم السلام هستند که آنان می فرمایند: کلام من، کلام پدرم، کلام پدرم، کلام جد من است و همه ما يك سخن می گوئیم و به يك راه، راهنمایی می کنیم و يك راه را ارائه می نماییم. امام صادق علیه السلام در حدیثی می فرماید:

حدیثی حدیث ابي، و حدیث ابي حدیث جدی، و حدیث جدی حدیث الحسين، و حدیث الحسين حدیث الحسن و حدیث الحسن حدیث أمير المؤمنين، و حدیث 6.

ص: 430

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ، وَحَدِيثِ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ (1)

حدیث من حدیث پدرم، حدیث پدرم حدیث جدم و حدیث جدم حدیث امام حسین علیه السلام و حدیث امام حسین علیه السلام حدیث امام حسن علیه السلام و حدیث او حدیث امیر مؤمنان علی علیه السلام و حدیث آن حضرت حدیث پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و حدیث آن بزرگوار گفتار خداوند متعال است.

پس باید از نظر برهانی مراد از اصحاب در حدیث مذکور ائمه علیهم السلام باشند و نه دیگران و در غیر این صورت حدیث دروغ خواهد بود.

اما مطلب بالاتر از این است. ائمه علیهم السلام خودشان صراط خدا هستند و چون هر چه گویند از يك جا برگرفته اند و هرگز بین آنان اختلافی نیست؛ پس صراط یکی است و مقصد یکی. این که در نماز می خوانیم:

(إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ)؛ (2)

ما را به راه مستقیم هدایت فرما.

این گونه تفسیر شده است: ما را بر صراط مستقیم ثابت و باقی بدار. و در روایاتی آمده که مراد از «الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» امیر مؤمنان علی علیه السلام است. خطیب خوارزمی در المناقب با سند خود چنین نقل می کند: امام صادق علیه السلام فرمود:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى نَبِيِّهِ: ص فَاسْتَمْسَكَ بِالذِّئْبِ أَوْحَى إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ر. 6.

ص: 431

---

1- الكافي: 1.53، حدیث 14، الارشاد: 2.186، بحار الانوار: 2.179، حدیث 28.

2- سورة فاتحه (1): آیه 6.



فقال: إلهي ما الصراط المستقيم؟

قال: ولاية علي بن أبي طالب. فعلى هو الصراط المستقيم؛ (1)

خداوند متعال به پیامبر خود چنین وحی فرمود: «به آن که به تو وحی می کند تمسک کن که به راستی بر صراط مستقیم هستی».

عرضه داشت: خدای من! صراط مستقیم چیست؟

فرمود: ولایت علی بن ابی طالب. پس علی، همان صراط مستقیم است.

هیچ مسلمانی تردید ندارد که پیروی از امیر مؤمنان علی علیه السلام به معنای صحیح پیروی موجب نجات در

آخرت و سعادت دنیوی است. پس به یقین آن حضرت راه خداوند است. در این صورت، اگر شخص عاقل امرش دائر

باشد بین راهی که به یقین به مقصد می رسد، یا راهی که شک دارد به مقصد برسد، کدام را باید انتخاب کند؟ از این

رو، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

علی مع الحق و الحق مع علی لا یفترقان؛ (2)

علی با حق است و حق با علی است و از هم جدا نخواهند شد.

آن حضرت در جای دیگری می فرماید:

علی مع القرآن و القرآن مع علی؛ (3)

علی با قرآن است و قرآن با علی.

آن حضرت در سخن دیگری می فرماید: 1.

ص: 432

1- الروضة فی فضائل امیر المؤمنین: 102، حدیث 89، المناقب، خوارزمی: 62، شواهد التتیریل: 1.76، تفسیر الثعلبی: 1.120، بحار الانوار: 35.267، حدیث 9.

2- این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. برای نمونه ر.ك: الخصال: 496، الامالی، شیخ صدوق: 150، کفایة الاثر: 20، الاحتجاج: 1.97، بحار الانوار: 10.432، شرح الاخبار: 2.60، فصول المختاره: 97 و 135، مجمع الزوائد: 7.235، تاریخ بغداد: 14.322، تاریخ مدینه دمشق: 42.449، ینابیع الموده: 1.173، المعیار و الموازنة: 119، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 2.297.

3- این حدیث نیز در منابع معتبر شیعه و سنی آمده است: از جمله: الامالی، شیخ طوسی: 460، الطرائف: 103، الاربعون حدیثا: 73، الصراط المستقیم: 3. 163، بحار الانوار: 22.476، المستدرک علی الصحیحین: 2.124، مجمع الزوائد: 9.134، المعجم

الأوسط: 5.135، المعجم الصغير: 1.255، كتر العمال: 11.603، فيض القدير: 4.470، المناقب، خوارزمي: 177، الجامع  
الصغير: 2.177، سبل الهدى و الرشاد: 11.297، ينابيع الموده: 124/1.

من أطاع علياً فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله؛(1)

هر که از علی اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر که از من اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است.

مگر سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله غیر از سخن خداوند متعال است؟ از این رو، در قرآن کریم می فرماید:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛(2)

هر که از پیامبر اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است.

روی همین جهت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به مردم توصیه می کند و می فرماید:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا؛(3)

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد.

آری، قرآن و عترت یکی هستند و سخن قرآن، همان سخن عترت است و سخن عترت همان سخن قرآن.

آن گاه آن حضرت فرمود: اینان از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض نزد من آیند و آن جا من از شما خواهم

پرسید.6.

ص: 433

---

1- ر.ك: معانى الاخبار: 373، حديث 1، بحار الانوار: 38.139، حديث 81، المستدرک على الصحيحين: 3.121، كتر العمال: 11.614.

2- سورة نساء(4): آیه 80.

3- این حدیث شریف با مضامین گوناگونی در منابع معتبر شیعه و سنی نقل شده است از جمله: بصائر الدرجات: 433، حدیث 1، کمال الدین: 236 و 238، العمدة: 71، الطرائف: 114 و 116، كفاية الاثر: 137، وسائل الشیعه: 18.19، حدیث 9، بحار الانوار: 36.331، حدیث 191، فضائل الصحابه: 15، مسند احمد بن حنبل: 3.26، المستدرک على الصحيحين: 3.109، مجمع الزوائد: 9.163، مسند ابی یعلی: 2.297، سبل الهدی و الرشاد: 11.6، السنن الكبرى: 5.45، البداية و النهايه: 5.228، ينابيع الموده: 1.105 و 115، كتر العمال: 1.186.

چرا در کنار حوض؟ چون امیر مؤمنان علی علیه السلام صاحب حوض است که در این زمینه روایات بسیاری

وجود دارد. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

یا علی! أنت أخی ووزیری وصاحب لوائی فی الدنیا و الآخرة وأنت صاحب حوضی، من أحبک أحبنی

ومن أبغضک أبغضنی؛ (1)

ای علی! تو برادر و وزیر منی. تو در دنیا و آخرت صاحب پرچم منی و تو صاحب حوض من هستی. هر که تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که تو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.

از طرفی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ائمه و اهل بیتش را به سفینه و کشتی نوح علیه السلام تشبیه کرده است. در

داستان حضرت نوح علیه السلام دقایق و لطایفی نهفته است، در آن شرایط چه وضعیتی بود که حتی فرزند نوح نیز گرفتار

شد و پدر هم واسطه شد، خداوند نپذیرفت و فرمود:

(قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ)؛ (2)

فرمود: ای نوح! او از خاندان تو نیست....

بنابراین قاطعیت است، هر که بر این کشتی سوار شد، نجات یافت و دیگران هلاک شدند.

علامه حلی رحمه الله نکته جالبی را از خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله نقل می کند. وی می گوید: وقتی از

مرحوم خواجه پرسیدند: کدام مذهب از بین مذاهب موجود در اسلام، حق است؟

خواجه رحمه الله این گونه استدلال کرد که ما و شما از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله 6.

ص: 434

1- الامالی، شیخ صدوق: 116، حدیث 101، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2، 264، حدیث 47، بحار الانوار: 39، 211، حدیث 1.

2- سوره هود (11): آیه 46.

ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة، فرقة منها ناجية و الباقي فی النار هالكة؛(1)

پس از من به زودی امتم به 73 فرقه و گروه پراکنده خواهند شد که يك گروه نجات یافته و دیگر

گروه ها در آتش خواهند بود.(2)

در حدیث دیگری داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل أهل بيتی کمثل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها هلك؛(3)

مثل اهل بیت و خاندان من به سان مثل کشتی نوح است؛ هر که به آن سوار شد نجات یافت و هر که تخلف کرد هلاک گشت.

وقتی این دو حدیث را با هم ملاحظه کنیم می یابیم که شخص پیامبر اکرم یگانه فرقه نجات یابنده را معین کرده و

راه را به امت نشان داده و مردم را همین طور بلا تکلیف رها نکرده است.

بنابراین، آیا می توان گفت برای رسیدن به بهشت و نجات در جهان آخرت 3.

ص: 435

---

1- كفاية الاثر: 155، وسائل الشيعه: 27.50 با اندکی تفاوت، مناقب ابن شهر آشوب: 2.270، الصراط المستقيم: 96/2، ر.ك: عمدة القارى: 422/18.

2- ر.ك: منهاج الكرامه: 49.

3- اين حدیث شريف در منابع شيعه و سنی نقل شده است، از جمله: بصائر الدرجات: 317، قرب الاسناد: 8، الامالى، شيخ صدوق: 342، عيون أخبار الرضا عليه السلام: 30/1، حدیث 10، خصائص الاثمه: 77، مناقب اميرالمؤمنين: 1.296 و 2.146، المسترشد: 260، مائه منقبة: 41، التعجب: 151، الامالى، شيخ طوسى: 60، الاحتجاج: 1.229، الثاقب فى المناقب: 135، الاربعون حديثا: 22، العمدة: 306، بحار الانوار: 119/23 ح 38، المستدرک على الصحيحين: 343/2 و 151/3، مجمع الزوائد: 168/9، المعجم الأوسط: 10/4، المعجم الصغير: 139/1 و 22/2، المعجم الكبير: 45/3 و 27/12، مسند الشهاب: 273/2، نظم الدرر السمطين: 235، الجامع الصغير: 373/1 و 532/2، فيض القدير: 658/2، كنز العمال: 94/21، تفسير سمعاني: 472/3، تفسير ابن كثير: 123/4، الدر المنثور: 324/3.

و تحصیل رضای خداوند متعال هم راه ابوبکر درست است و هم راه علی؟

چه کسی می تواند چنین ادعا کند؟

اگر کسی بگوید: راه عمر، ابوموسی اشعری، زبیر، طلحه، عایشه، معاویه و... همه درست است و آنان نیز مثل

امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم را نجات می دهند، باید مدعای خود را اثبات کند.

در روایتی که از مفضل نقل شده حضرت فرمودند که اگر کسی صراط را در این عالم نشناسد، از صراط در جهان

آخرت عبور نخواهد کرد و در روایات اهل سنت آمده که احدی از صراط عبور نمی کند مگر با مجوزی از علی. در

حدیثی ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إذا كان يوم القيامة أمرني الله عز وجل وجبرئيل فنقف على الصراط، فلا يجوز أحد إلا بجواز من علي

عليه السلام؛ (1)

آن گاه که روز قیامت فرا رسد، خدای تعالی به من و جبرئیل امر می کند که بر پل صراط بایستیم؛ در آن هنگام کسی جواز عبور از پل صراط را ندارد مگر با جوازی از جانب علی علیه السلام.

روایت دیگری را ابن بطریق در عمده نقل می کند که ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علي يوم القيامة على الحوض، لا يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علي بن أبي طالب؛ (2)

علی، روز قیامت در کنار حوض خواهد بود، به بهشت کسی وارد نمی شود مگر کسی که جوازی از جانب علی بن ابی طالب علیهما السلام آورده باشد. 3.

ص: 436

---

1- .بشارة المصطفى: 311، حدیث 18.

2- .العمدة: 374 373.

ونوره؛

و(سلام بر)نور خدا.

ائمه عليهم السلام نور خدا هستند. نور چیزی است که ذاتا روشن است و روشنایی می بخشد. آن بزرگواران در طول تاریخ نور و روشنی بخش بوده اند.

آیا به واقع، ائمه عليهم السلام در ظلمات و تاریکی های جهل و جهالت، فتنه ها و ضلالت و اختلافات نور نبودند؟

بنابراین، اگر افرادی در پی آن انوار نرفتند و از آن ها استفاده نکردند به بیانی که گذشت چه کسی مقصر است؟

ائمه عليهم السلام در همه زمان ها، در همه زمینه ها، برای همه عوالم و همه امت ها نور هستند. به راستی، چه کسی به خانه آنان مراجعه کرد و دست خالی برگشت؟

ابو خالد کابلی می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره تفسیر این آیه که می فرماید:

(فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا)؛ (1) به خدا و رسول او و نوری که فرستادیم ایمان بیاورید؛ پرسیدم. فرمود:

یا ابا خالد! النور و الله الأئمة من آل محمد عليهم السلام إلى يوم القيامة، وهم و الله نور الله الذي أنزل، وهم و الله نور الله في السموات وفي الأرض.

والله يا ابا خالد! النور الإمام في قلوب المؤمنين أنور من الشمس المضيئة بالنهار، وهم و الله ينورون قلوب المؤمنين، ويحجب الله عز وجل نورهم عن من يشاء فتظلم قلوبهم.

والله، يا ابا خالد! لا يحبنا عبد ويتولانا حتى يطهر الله قلبه، ولا يطهر الله قلب عبد حتى

ص: 437

يسلم لنا ويكون سلما لنا، وإذا كان سلما لنا سلمه الله من شديد الحساب وأمنه من فرع يوم القيامة الأكبر؛(1)

ای ابوخالد! به خدا سوگند که مقصود از نور، ائمه از آل محمد تا روز قیامت هستند. به خدا سوگند که اینان همان نور خدا که فرو فرستاده است. به خدا که اینان نور خدا در آسمان ها و زمین هستند.

ای ابوخالد! به خدا سوگند، نور امام در دل مؤمنان از نور خورشید تابان در روز، روشن تر است. به خدا که ائمه دل های مؤمنان را نورانی می سازند و خدا هر کس را که بخواهد از نور آنان پنهان می دارد تا دل آن ها تاریک گردد.

به خدا ای ابوخالد! بنده ای ما را دوست ندارد و از ما پیروی نمی کند تا این که خدا قلبش را پاکیزه کرده باشد و خدا قلب بنده ای را پاکیزه نمی کند تا این که تسلیم ما باشد و از در آشتی با ما وارد شده باشد و آن گاه که با ما صلح و آشتی کرد، خدا او را از حساب سخت روز قیامت نگاهش داشته و از هراس بزرگ روز قیامت ایمنش سازد.

## برهان های الهی

وبرهانه؛

و(سلام بر) برهان خدا و رحمت و برکات خدا بر شما باد.

ائمه علیهم السلام برهان خدا هستند. راغب اصفهانی در عبارتی دقیق درباره برهان می نویسد:

البرهان أوكد الأدلة و هو الذی یقتضی الصدق أبدا لا محالة؛(2)

برهان محکم ترین دلیلی است که برای همیشه صدق را اقتضا می کند.

ص: 438

---

1- .الكافی: 1.194، باب أن الائمة نور الله، حدیث 1.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 45.



چند کلمه تأکید در این عبارت وجود دارد: «أوكد»؛ افعال التفضیل از تأکید، «الصدق»، «ابدا» و «لا محاله». از آن جا که راغب اصفهانی در فهم الفاظ قرآن و حدیث جامعیت داشته و از فلاسفه و حکما نیز به شمار می رفته و از فرق بین برهان و دلیل در منطق نیز آگاه بوده، چنین عبارتی قوی را در مورد برهان بیان می کند.

بنابراین معنا، ائمه علیهم السلام برای خداوند متعال چنین هستند که سر تا پا صدقند؛ وجودشان، کلامشان، فعلشان، تعلیمشان صدق است، آن هم صدق ابدی و قطعی که هرگز منقلب و عوض نمی گردد. تمام حرکات، سکنتات و افعالشان برای خداوند متعال برهان است و واقع تاریخ زندگانی آن بزرگواران این معنا را به خوبی اثبات می کند و اگر کسی تردید دارد، به روایات ما مراجعه کند و منابع مخالفان را بررسی کند تا ببیند آنان درباره ائمه علیهم السلام چه می گویند. باید دید که متوکل عباسی با آن همه ناصبی بودنش درباره امام هادی علیه السلام چه سخنانی گفته؟ پیش از او مأمون و... تا عمر بن خطاب درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام چه سخنانی اظهار کرده اند؟ این نیست جز آن که ائمه علیهم السلام برهان خداوند متعال هستند.

ورحمة الله وبركاته ؛

ورحمت خدا وبركات او بر شما باد.

یعنی: پس از سلام بر آنان که دارای مقامات یاد شده هستند از خدا خواهان رحمت و برکات برایشان می شویم، و

این معنا از قرآن مجید اخذ شده که (رَحِمْتُ اللّٰهَ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ). (1)6.

ص: 439



بخش سوم: گواهی و شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر او

اشاره

ص: 441

أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته واولوا العلم من خلقه لا إله إلا هو العزيز الحكيم .

واشهد ان محمدا عبده المنتجب ورسوله المرئى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولوكره المشركون .

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست؛ یگانه ای که شریکی ندارد، آن سان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است و فرشتگان و صاحبان علم از آفریدگانش نیز گواهی داده اند که معبودی جز او نیست و او عزیز و حکیم است.

و گواهی می دهم که محمد بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین ها چیره گرداند، گرچه شرکورزان را ناگوار باشد.

ص: 442

اگر کسی بخواهد به حضور بزرگی برود، نخست اذن دخول می گیرد، آن گاه سلام می کند؛ سپس سخن می گوید و مطلب خود را بیان می نماید. کوشش می کند تا عواطف او را جلب و او را آماده گوش دادن به سخنان خود نماید.

به هنگام قرائت زیارت جامعه کبیره وقتی نخست سلام و شهادتین را می گوئیم؛ می خواهیم بگوئیم: ما مسلمان

هستیم. ما را راه بدهید، به سخنان ما گوش فرا دهید، ببینید ما چه می گوئیم و چه می خواهیم.

و چون زائر شهادت سوم را آغاز می کند و ائمه علیهم السلام را به اوصافی یاد می نماید، نباید کسی درباره او شبهه غلو کند؛ چرا که او پیش تر شهادتین را بر زبان جاری ساخته و به خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شهادت داده و هم اکنون اظهار می کند که ائمه علیهم السلام جانشینان رسول خدا هستند. آنان خدا و شریک خدا نیستند، خدا در آنان حلول نکرده و با خداوند متعال متحد نیستند.

با ذکر شهادتین این شبهات دفع می شوند تا مبادا کسی به این توهم بیفتد.

## شهادت نخست

### اشاره

أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له كما شهد الله لنفسه؛

گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست؛ یگانه ای که شریکی ندارد، آن سان که خداوند به یکتایی خویش گواهی داده است.

ابن فارس در معنای واژه «شاهد» می گوید:

الشين و الهاء و الدال، أصل يدل على حضور وعلم وإعلام، لا يخرج شيء من فروع عن الذي ذكرناه، من ذلك الشهادة يجمع الأصول التي ذكرناها من الحضور والعلم والإعلام يقال: شهد يشهد شهادة: (1)

بنابراین، شهادت در هر جا به کار رود و در همه مشتقاتش از این اصل خارج نخواهد شد که بیان گر حضور، علم و اعلام است. وقتی انسان می خواهد به چیزی شهادت بدهد، باید شاهد آن باشد و به آن علم و آگاهی پیدا کند؛ سپس آن را اعلام یا اعلان نماید.

برای نمونه، اگر شما بخواهید در مورد واقعه ای شهادت بدهید، نخست باید خودتان شاهد آن واقعه باشید و در

آن جا حضور یابید و علم پیدا کنید، آن گاه آن را در محکمه داوری اعلان کنید تا نزاع از بین برود.

پس حضور شاهد خیلی مهم است. قرآن مجید درباره ماه مبارك رمضان می فرماید:

فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ: (2) پس هر کس از شما در ماه رمضان حضور داشته باشد (و در سفر نباشد) باید آن را روزه بگیرد.

آن چه در شهادت اهمیت دارد، همان حضور است و اگر حضور نباشد، شهادت تحقق نمی یابد. از این رو، در کتاب الشهادات بحث شده که آیا شهادت دادن کسی به شهادت دادن دیگری الشهادة بالشهادة پذیرفته است یا نه؟ پس حضور در شهادت رکن است. 5.

ص: 444

---

1- معجم مقاییس اللغة: 221، 220، 3.

2- سوره بقره (2): آیه 185.

از طرفی حضور دو نوع است:

1. حضور بدنی و به اصطلاح امروزی فیزیکی و با رؤیت چشم؛

2. حضور قلبی و رؤیت باطنی.

به عبارت دیگر، حضور گاهی بصری است و گاهی بصیرتی. از این رو، سیدالشهداء علیه السلام در دعای عرفه

می فرماید:

عمیت عین لا تراك علیها رقیبا؛<sup>(1)</sup>

کور باد آن دیده ای که تو را دیده بان خود نبیند.

منظور از دیدن در این سخن زیبا چشم بصیرت است. عبدالله بن سنان در روایت دیگری از پدرش نقل می کند که گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یکی از خوارج وارد شد و پرسید: ای ابوجعفر! چه کسی را عبادت می کنی؟

فرمود: خدای متعال را.

گفت: آیا خدا را دیده ای؟

امام باقر علیه السلام فرمود:

لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإیمان؛<sup>(2)</sup>

چشم ها او را به صورت دیدن ظاهری ندیده اند؛ بلکه دل ها او را با حقایق ایمان (با دیده بصیرت) دیده اند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن در معنای لغوی واژه «شهد»، هر دو قسم حضور را با استفاده از

قرآن آورده است. وی می نویسد:

الشهود و الشهادة: الحضور، مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة؛

شهود و شهادت، همان حضور است یا با بصر و چشم و یا با بصیرت و بینش. 1.

ص: 445

1- بحار الانوار: 95.225.

2- الكافي: 1.97، حدیث 5، الامالی، شیخ صدوق: 352، حدیث 427، التوحید، شیخ صدوق: 261.

آن گاه راغب اصفهانی عبارت لطیف و دقیقی را مطرح می کند و می گوید:

لكن الشهود بالحضور اورد أولى و الشهادة مع المشاهدة أولى. (1)

اگر بخواهیم حضور مجرد از مشاهده را اراده کنیم، این کاربرد با کلمه «شهود» بهتر خواهد بود و آن گاه که

حضور قلبی و مشاهده با بصیرت باشد، بهتر است از واژه «شهادة» استفاده کنیم.

بنابراین، وقتی حضور و مشاهده باشد، این شهادت اخبار نخواهد بود؛ بلکه اعلام است و اخبار با اعلام تفاوت

دارد. روشن است که این دقت ها خیلی مفیدند و ثمره دارند.

وقتی من شهادت می دهم و می گویم: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله وأشهد أن عليا ولي

الله؛ این شهادت اخبار است و احتمال صدق و کذب دارد، یا آن چه را یافته ام اعلام می کنم.

به سخن دیگر، آیا در واقع این شهادت ها اخبار هستند یا انشا؟

از این رو استاد ما آقای گلپایگانی رحمه الله می فرمود: «بعید نیست که ما شهادت را از سنخ انشا قرار دهیم نه

اخبار».

البته این نکته مفیدی است که انسان با گفتن شهادتین این واقعیت را اعلام می کند. شاید آیه ای از قرآن مجید

مؤید این معنا باشد، آن جا که می فرماید:

(لا تقولوا ثلاثة انتهوا خيرا لكم إنما الله إله واحد)؛ (2)

و نگویند (خدا) سه گانه است. از این سخن، خودداری کنید که برای شما بهتر است. خدا فقط معبود یگانه است. 1.

ص: 446

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 267 و 268.

2- سورة نساء(4): آیه 171.



خداوند متعال در این آیه از سه گانه گفتن درباره خویش نهی می کند و به اعتقاد به خدای یگانه امر می کند.

واقعیت این است که در این جا نهی و امری در کار نیست؛ بلکه انشا است.

البته شواهد دیگری بر این معنا در قرآن مجید می توان یافت که شهادت در این موارد به خصوص انشا است، نه

اخبار. ماده شهادت در این موارد بدون حرف تعدیه بر معمول خود وارد می شود؛ چرا که:

گاهی می گوئید: شهادت به؛

گاهی می گوئید: شهادت له؛

و گاهی می گوئید: شهادت علیه.

و هر کدام از این ها خصوصیتی دارد.

روشن است که شهادت مورد بحث ما بدون حرف تعدیه است، آن جا که می خوانیم: شهادت الله أنه لا إله إلا

الله....

این ها مواردی است که باید دقت کرد.

پس وقتی می گوئیم: اشهد أن لا إله إلا الله، این واقعیت را اعلان و آشکار می کنیم. وقتی مؤذن این عبارت را

می گوید، در واقع این واقعیت را اعلان می کند؛ چرا که اذان به معنای اعلان است، چنان که در قرآن می خوانیم:

(وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ)؛ (1)

و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند.

مؤذن اخبار نمی کند که خدا یکی است و محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله 7.

ص: 447

صدق و کذب در آن راه یابد و این نکته مهمی است.

البته این واقعیت که وحدانیت خداوند متعال از چه راهی ثابت شده است بحث دیگری است و باید در مباحث توحید مطرح شود که شرح کلمه توحید (لا إله إلا الله) چیست.

### کلمه «وحده»

ص لا إله إلا الله ر کلمه توحید است، پس کلمه «وحده» برای چیست؟

این «وحدت» وحدت ذاتیه است که نمی شود چیزی را همراه او فرض نمود.

و «الواحد» از اسماء حسنی است و معنای آن این است که خداوند متعالی ازلی است و ابدی؛ یعنی موجودی که عدم ندارد، نه از اول و نه از آخر؛ همانی که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

سبق الأوقات كونه و العدم وجوده و الابتداء أزله؛<sup>(1)</sup>

او بر اوقات پیشی گرفته و هم چنین وجودش بر عدمش و ازلیتش بر آغاز.

و «الأحد» نیز از اسماء حسنی است؛ یعنی صفات کمالیه او عین ذات است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در

سخنی فرمودند: هو الذی لم یتفاوت فی ذاته ولم یتبعض بتجزئه العدد فی کماله؛<sup>(2)</sup>

این گونه نیست که مثلاً «علم» او غیر از «قدرت» او باشد؛ بلکه ص علم کله و قدرة کله و وجود کله ر چنان که

در بعضی روایات اشاره شده و بزرگان علما تصریح کرده اند.<sup>(3)</sup>

ص: 448

1- نهج البلاغه: 2.119، الکافی: 1.139، حدیث 4، التوحید، شیخ صدوق: 37.

2- روضة الکافی: 18، الامالی، شیخ صدوق: 399، التوحید، شیخ صدوق: 73.

3- شرح الأسماء الحسنی: 17، نهیة الدراية فی حاشیة الکفایه: 1.241، محاضرات فی الأصول: 1.307.

چرا پس از گواهی به وحدانیت خداوند متعال می‌گوییم: «لا شريك له»؟

این عبارت توحید را تأکید می‌نماید.

اما چرا در این جا می‌گوییم: «لا شريك له»؟

یعنی هر چند که رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام عزیزترین و مقرب‌ترین موجودات نزد

خدا هستند؛ ولی هرگز شريك خدا نیستند؛ چرا که خداوند متعال در ذات، صفات، افعال و عبادت شريك ندارد.

### شهادت فرشتگان

و شهدت له ملائکته واولوا العلم من خلقه؛

و فرشتگان و صاحبان علم از آفریدگانش گواهی می‌دهند.

این فراز اقتباس از آیه مبارکه سوره آل عمران است، آن جا که می‌فرماید:

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ (1)

خداوند گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست و فرشتگان و صاحبان علم نیز گواهی می‌دهند، در حالی که قیام به قسط و عدل دارند. معبودی جز او نیست و او توانا و حکیم است.

به راستی حرف «کاف» در ص کما شهد الله ر به چه معنا است؟

شاید گفته شود که «کاف تشبیه» است؛ ولی باید تأمل کرد.

چنین به نظر می‌رسد و پیش از آن که مراجعه کنیم تا بدانم گفته شده یا نه که اگر

ص: 449

خواهد بود که:

گاهی شهادت خود را به شهادت خداوند متعال تشبیه می کنید؛ یعنی شهادتی که من به وحدانیت خدا می دهم،

شبهه شهادت خداوند متعال به وحدانیت خودش است. در این صورت کاف تشبیه خواهد بود.

گاهی می گوید که من شهادت می دهم آن گونه که خداوند متعال شهادت می دهد.

به نظر نگارنده، تعبیر دوم درست است.

به سخن دیگر، باید گفت که حرف «کاف» به معنای مثل است و شبیه با مثل تفاوت دارد؛ یعنی «مشهود به» من، همان «مشهود به» خداوند متعال است و خود اوست نه شبیه او؛ «مشهود به» من که وحدانیت خداوند متعال است، مطابق همان واقعیتی که «مشهود به» خداوند متعال است.

آن چه خداوند متعال شهادت می دهد و وحدانیت خود را اعلان می کند، همان را من اعلان می کنم. از این رو،

چنین بیانی تمثیل می شود نه تشبیه.

پس از اتخاذ این مطلب احتیاطاً به کتاب المفردات راغب اصفهانی نگاه کردم و دریافتم که او نیز همین معنا را برای

کاف بیان کرده است. او در ذیل عنوان «الكاف» می نویسد:

الكاف للتشبيه و التمثيل... وقوله: (كالذی ینفق ماله) الآية، فإن ذلك ليس بتشبيه وإنما هو تمثيل، كما يقول النحويون مثلاً: فالاسم كقولك زيد، أي مثاله قولك زيد، والتمثيل أكثر من التشبيه، لأن كل تمثيل تشبيه وليس كل تشبيه تمثيلاً؛ (1)

با توجه به این متن حرف «کاف» برای دو معنا می آید: تشبیه و تمثیل.

در معنی اللیب ابن هشام نیز به این دو معنا اشاره شده است. (2)

واقع مطلب این است که همه موجودات، ادله و برهان های وجود خداوند 3.

ص: 450

1- المفردات فی غریب القرآن: 445.

2- معنی اللیب: 1.233.

متعال هستند که آفریدگاری حکیم برای جهانیان است. خداوند از این طریق وحدانیت خود را اعلان می کند. چنین وحدانیتی نزد من ثابت و محقق است و این تحقق را اعلان می کنم و معنای این فراز همین است.

از این رو همین آیه در المفردات فی غریب القرآن و معجم المقایس اللغة مطرح شده است که

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ) یعنی چه؟ (1). معجم مقائیس اللغة: 3.222. (2)

راغب اصفهانی می نویسد:

فشهادة الله تعالی بوحدانیتته هی ایجاد ما یدل علی وحدانیتته فی العالم وفی نفوسنا؛ (3)

پس شهادت خدای تعالی به یگانگی خویش، همان پدید آوردن چیزهایی است که در جهان هستی و در وجود ما نشان گر یگانگی اوست.

ابن فارس نیز در معجم مقایس اللغة می نویسد:

فأما قوله جل وعز (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ) فقال أهل العلم معناه أعلم الله عز وجل بين الله؛ (3)

اما درباره معنای سخن خدای تعالی که «خداوند گواهی می دهد که معبودی جز او نیست» اهل علم می گویند: یعنی خداوند اعلام نمود و روشن ساخت.

شهادت ملائکه یعنی چه؟ این عبارت، هم در قرآن بود و هم در زیارت جامعه. راغب اصفهانی می نویسد:

وشهادة الملائكة بذلك هو إظهارهم أفعالاً يؤمرون بها وهي المدلول عليها بقوله: (فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا)؛ (4)

(5)8.

ص: 451

1- .سوره آل عمران

2- :آیه 18.

3- .المفردات فی غریب القرآن: 268.

4- .سوره نازعات(79): آیه 5.

5- .المفردات فی غریب القرآن: 268.

شهادت ملائکه به وحدانیت و یگانگی خدای یگانه همان انجام اوامر الهی است که به آن امر شده اند و این همان مدلول این آیه شریفه است که: «و آنان که اوامر الهی را تدبیر می کنند».

شهادت فرشتگان اخبار نیست، بلکه اظهار است. آن ها افعالی را که مأمور به انجام آن ها هستند اظهار می کنند؛ یعنی چون از طرفی فرشتگان مأموران خداوند متعال هستند دقت کنید! از طرف دیگر افعال آن ها کاملاً مطابق حق و حکمت و مصلحت است؛ یعنی آنان به اعمال و افعالشان بر وجود خداوند متعال و وحدانیت او شهادت می دهند و این واقعیت را اظهار می کنند. پس این اظهار واقعیت اخبار نیست که محتمل کذب و صدق باشد؛ بلکه آنان با اعمالشان حکمت، عدل، حقانیت و وحدانیت خداوند متعال را اظهار می کنند.

و به نظر می رسد که در تکرار کلمه شهادت؛ «وشهدت له الملائكة» به اختلاف کیفیت شهادت اشاره شده باشد.

### صاحبان علم

اولوا العلم چه کسانی هستند و شهادت آنان چگونه است؟ با نگاه به روایاتی که در تفسیر آیه مبارکه سوره آل

عمران رسیده می یابیم که مراد از «أُولُوا الْعِلْمِ» انبیا و اوصیا هستند. (1) پس حرف «من» تبعیضیه است.

بنابراین، انبیا و اوصیا نیز در سیاق فرشتگان و خداوند متعال، وحدانیت خداوند متعال را به گونه ای بیان و اعلان می کنند که آن گونه بیان از عهده غیر انبیا و اوصیا بر نمی آید؛ چرا که آنان از سایر خلائق اعلم و اعرف هستند و خدا را از همه بهتر می شناسند.

ص: 452

1- ر.ك: تفسیر العیاشی: 1.165، تفسیر فرات کوفی: 77، حدیث 51.

بلکه اگر دقیق تر نظر کنیم، همان معنایی که برای شهادت ملائکه ذکر شد، برای «اولوا العلم» نیز ثابت می شود، اگر فراتر نباشد؛ چون انبیا و اوصیا نیز مأموران خداوند متعال هستند که «لا یفعلون إلا بما یؤمنون». این مطلب پیش تر بیان شد و با تفصیل بیشتری و از کتاب های اهل تسنن نیز حدیث نقل خواهیم کرد که ائمه هم مثل انبیا و فرشتگان

«لا یفعلون الا بما یؤمنون».

بنابراین ائمه، انبیا و اوصیا مأموران خداوند متعال هستند. افعالشان حاکی و مظهر اراده خداوند متعال خواهد بود و اراده خدا عین حکمت، حقانیت و عدالت است. آنان کاری بر خلاف اراده خداوند متعال انجام نمی دهند. از این رو تصور نگارنده این است و الله العالم که عدم تکرار کلمه شهادت بین «ملائکه» و «أولوا العلم» اشاره به همین جهت است که سنخ شهادت «أولوا العلم» بنابراین که انبیا و اوصیا باشند از سنخ شهادت ملائکه است.

ولی اگر از روایات چشم پوشیم و «أولوا العلم» را به معنای انبیا و اوصیا ندانیم، مطلق اهل علم در هر رشته ای به خصوص رشته های علمی در زمینه خدا و خداشناسی منظور خواهد بود و ناگزیر هر علمی به اندازه خودش مثبت است و هر عالمی در هر علمی از علوم به قدر طاقت و قدرتش درباره وجود خداوند متعال و وحدانیت او اقامه دلیل می تواند کند و این معنا را بیان نماید. در این صورت، حرف «من» بیانی خواهد بود که «أولوا العلم» بیان از خلق باشد.

مطلب دیگر این که چرا شهادت ملائکه در آیه شریفه و عبارت زیارت جامعه بر شهادت «أولوا العلم» مقدم شده

است؟

اگر توانستیم از روایات و غیر روایات وجه پذیرفتنی که بیان کننده این نکته باشد بیابیم، چه بهتر و گرنه سکوت می کنیم؛ چرا که بنا نیست مطالبی را از خود بگوییم و نعوذ بالله فهم خودمان را به قرآن مجید و کلمات معصومین تحکیم کنیم.

ص: 453

بنابر آن چه گذشت، روشن شد که کسی که در حضور امام علیه السلام به وحدانیت خداوند متعال با این خصوصیات شهادت می دهد، واقعیتی را اعلان و اظهار می کند که خداوند متعال، فرشتگان و انبیا و اوصیا آن را اعلان می کنند، او به آن واقعیت معتقد است. در نتیجه، انشا خواهد بود و نه اخبار.

## خدای عزیز و حکیم

لا إله إلا هو العزيز الحكيم؛

معبودی جز او نیست و او عزیز و حکیم است.

در پایان عبارت، کلمه «لا إله إلا هو» تکرار شده؛ شاید به دلیل این است که این عبارت از آیه ذیل اقتباس شده است. در آیه این گونه آمده است:

(قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)؛ (1)

خداوند به قسط و عدالت قیام دارد. معبودی جز او نیست، او عزیز و حکیم است.

پس هر معنایی که در قرآن مجید اراده شده، همان معنا در این جا نیز اراده شده است. شاید این عبارت تکرار شده تا وحدانیت همراه با این دو وصف و یا این دو اسم «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» اعلان شود. راغب اصفهانی درباره واژه «العزیز» می نویسد.

العزیز الذی یقهر ولا یقهر؛ (2)

عزیز کسی است که غالب می شود، ولی مغلوب نمی گردد.

شاید از مصادیق عدم مقهوریت خداوند متعال، عدم معرفت به ذات خداوند

ص: 454

1- .سوره آل عمران(3):آیه 18.

2- .المفردات فی غریب القرآن:333.



متعال است؛ یعنی هیچ علمی از هیچ

کسی قاهر و غالب نمی شود که بتواند به ذات خداوند متعال برسد.

در مورد واژه «الحکیم» نوشته اند: «الموجد للأشياء على غاية الإحكام» (1).

## شهادت دوم

### اشاره

و اشهد ان محمدا عبده المنتجب ورسوله المرتضى ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون؛

و گواهی می دهم که حضرت محمد صلی الله علیه وآله بنده برگزیده و رسول پسندیده اوست که او را با هدایت و دین حق فرستاد تا بر همه دین ها چیره گرداند، گرچه بر شرك و رزان ناگوار باشد.

### پیامبر بنده خداست

این فراز را از چند محور می توان بررسی کرد:

محور یکم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بنده خداوند متعال هستند. به نظر می رسد که شاید تقدیم عبودیت بر

رسالت اشاره به چند مطلب باشد:

1. این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هر چه از مقامات، کمالات و ملکات دارند، از مولای خود خداوند

متعال است و چیزی از خود ندارند.

2. این که ابتدای رسیدن به هر مقام و مترتی در پیشگاه خداوند متعال عبودیت است و این حقیقتی است که از

روایات استفاده می شود و ما در مباحث پیشین برخی از آن روایات را ذکر کردیم؛ از جمله روایتی بود که از حضرت

امام رضا علیه السلام نقل

ص: 455

---

1- ر.ك: تاج العروس: 16.161، در این منبع در معنای حکمت چنین آمده است: «فالحكمة من الله: معرفة الأشياء وإيجادها على غاية الإحكام».

شده است که آن حضرت فرمودند:

این مقامی که امیر مؤمنان عندالله پیدا کردند و کرامتی که عندالله داشتند، به برکت عبودیت بوده است.

3. این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدا نیست؛ چون همان طوری که در مورد ائمه علیهم السلام کسانی

پیدا شدند و غلو کردند، در مورد شخص پیامبر اکرم نیز کسانی بودند که آن حضرت را خدا می دانستند.

این مطلب نیز در روایات آمده است.

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بنده خداوند متعال است، نه این که خدا نیست؛ بلکه شریک خدا هم

نیست. فرزند خدا و متحد با خدا هم نیست و هیچ حلولی در این جا صورت نگرفته است؛ بلکه عبد خدا هستند.

محور دوم. حضرت محمد صلی الله علیه و آله عبد و بنده منتجب خداوند است. واژه «منتجب» یعنی مختار، ممتاز و جدا شده. وقتی کسی مختار و منتجب و از بین دیگران انتخاب می شود که خصایص و ویژگی هایی داشته باشد. ممتاز شدن نزد خدا خصایص و ویژگی هایی را لازم دارد؛ خصایصی که از نظر خداوند متعال خصایص باشد و در ادامه، جدا شدن، انتخاب و اختیار خدا را در پی داشته باشد. پیامبر اکرم دارای خصایصی بودند که آن خصوصیات از نظر خداوند باعث شد که آن حضرت منتجب و منتخب عندالله شدند.

محور سوم. رسالت و رسول بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صفت «المرتضی» موصوف شد؛ یعنی آن

حضرت رسول خداوند متعال است و مورد رضایت و پسند خداوند هستند. شاید این عبارت به این آیه مبارکه اشاره

باشد که می فرماید:

ص: 456

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ)؛ (1)

دانای غیب اوست؛ پس هیچ کس را بر رازهای غیب خود آگاه نمی سازد، مگر رسولانی که برگزیده است.

پس رسولی که مرتضی شد، چنین مقاماتی به او داده می شود. از طرفی، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مورد پسند

خداوند متعال بودند، آن جا که می فرماید:

(وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا)؛ (2)

و او پیوسته مورد رضایت پروردگارش بود.

پس وقتی پسند کننده خداوند باشد و خدا کسی را بپسندد، این فرد چه مقاماتی را پیدا می کند ابه راستی ملاکات

مورد پسند خداوند متعال برای گزینش يك فرد چیست؟

پسند خداوند متعال در هر مرتبه، آن مرتبه عالییه ای است که پیامبر اکرم دارند که اشرف مخلوقات هستند. آن

حضرت به مقامی رسید که مرتضای خداوند علی الاطلاق به جمیع معانی کلمه بودند و وقتی مرتضای خداوند واقع

شدند، به او گفتند:

(وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى)؛ (3)

و به زودی پروردگار تو آن قدر به تو عطا خواهد کرد که راضی شوی.

به تعبیری خدای متعال می فرماید: شما کاری کنید که مرتضای من باشید، آن وقت من به شما به گونه ای عطا

می کنم که شما راضی باشید.

تذکر يك نکته قرآنی لازم است که قرآن مجید هر گاه سخن از عطا فرموده، آن را به واژه «رب» اضافه کرده

است؛ همان گونه که این آیه بدان اشاره دارد. در آیه دیگری می فرماید: 5.

ص: 457

1- سوره جن (72): آیات 26 و 27.

2- سوره مریم (19): آیه 55.

3- سوره ضحی (93): آیه 5.

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ\* فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ)؛ (1) به راستی ما به تو کوثر عطا کردیم. پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن.

در آیه دیگری آمده است:

(وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا)؛ (2)

و عطای پروردگار تو منع شده نیست.

در مورد دیگری می فرماید:

(كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ)؛ (3)

هر يك از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره می دهیم.

در آیه دیگری آمده است:

(جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا)؛ (4)

این پاداشی از جانب پروردگارت و عطایی حساب شده است.

در مورد دیگری می فرماید:

(ربنا الذی أعطی کل شیء خلقه ثم هدی)؛

2

پروردگار ما آن کسی است که به هر چیزی، آن چه برای آفرینش آن لازم بوده عطا کرده، آن گاه هدایت کرده است.

وقتی کسی رشد و تربیت کسی را بر عهده گرفت، تمام مستلزمات رسیدن به آن کمال و هدف را عطا می کند و

در غیر این صورت خلف و نقض غرض خواهد بود. از 0.

ص: 458

---

1- .سوره کوثر(108):آیات 1 و 2.

2- .سوره اسراء(17):آیه 20.

3- .سوره نبأ(78):آیه 36.

4- .سوره طه(20):آیه 50.

این رو در دعای ابوحمزه آمده است: رب بما أعطيتني.

پس چون عطاست باید رب هم باشد. کار خداوند متعال به لحاظ ربوبیتش و به مقتضای آن مقام، عطا است.

عطاء رب، مطلق است. از این رو حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

(رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ)؛ (1)

پروردگارا! به هر خیر و نیکی که تو بر من فرود فرستی نیازمندم.

## رسالت هدایت گر

ارسله بالهدى ودين الحق؛

پیامبری که او را با هدایت و دین حق فرستاد.

بنابراین وقتی به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شهادت می دهیم، این شهادت، با مقامات، اوصاف و

منازلی برای آن حضرت توأم است. رسالتی که به پیامبر اکرم عطا شده، رسالت هدی و هدایت است.

چنان که پیش تر گذشت، واژه «هدایت» به تمام معنا، همه کسان ذوی العقول یا چیزها اعم از ذوی العقول یا غیر ذوی العقول را که به هدایت نیاز دارند، شامل می شود. دین اسلام، برای بشر بالخصوص، دین هدایت و حق است.

حق یعنی چه؟ یعنی هرگز در دین اسلام باطل و بطلانی وجود ندارد. منظور از باطل در این جا بالمعنی الاعم است،

نه فقط باطل در مقابل حق که معمولا به کار می بریم؛ بلکه شامل نقص، سهو، خطا و اشتباه می شود که هر کدام

نوعی از بطلان هستند و همه این موارد در دین اسلام منتفی است. از این رو، درباره قرآن این گونه آمده است:

ص: 459

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ\* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)؛ (1)

و همانا این کتابی است شکست ناپذیر که هیچ باطلی نه از پیش رو و نه از پشت سر بر آن راه ندارد؛ چرا که از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است.

پس در این جا باطل به جمیع معانی کلمه مورد نظر است و هیچ نقص، اشتباه و خطایی در قرآن نیست. ص لا یأتیه ر

از هیچ طرف؛ نه اکنون، نه در آینده، نه از پیش رو و نه از پشت سر. این همان دین حق است.

به نظر می رسد که برهان این مطلب در قرآن مجید است، آن جا که می فرماید:

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ؛ (2) آیا کسی که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست، با این که او بسیار باخبر و آگاه است؟

چون خداوند متعال که خالق بشر است و حکمت و هدف از خلقت این بشر، هدایت و رسیدن به کمال است.

او که خالق است، بشر را برای رسیدن به کمال خلق کرده است. خبیر است به این که چه چیزی بشر را برای رسیدن به کمال، کمک می کند و چه چیزی مانع رسیدن او به کمال می شود؛ یعنی از همه مقتضیات و تمام موانع آگاه است. از این رو، بایستی به مقتضای قاعده لطف کاری کند که مقتضیات رسیدن به این هدف و حکمت فراهم شود و موانع در این راه برطرف گردد؛ یعنی برنامه ای که به تعبیر ما شریعت است ارائه کند. بنابراین، ناگزیر باید دین و شریعتی بیاید که حق باشد؛ حق در مقابل باطل به جمیع معانی آن. از این رو کسی حق ندارد به این دین اشکالی کند که مثلاً: فلان جا چرا چنین؟ فلان حکم چرا فلان؟ چرا این طور؟ 4.

ص: 460

---

1- .سوره فصلت(41):آیه 41 و 42.

2- .سوره ملک(67):آیه 14.

این چراها را نباید کرد؛ زیرا که کسی این شریعت را مقرر کرده که ما را آفریده و به حالات، حقایق احوال،

واقعیات ما و به آن چه ما را به غرض از خلقت می رساند و آن چه مانع می شود، آگاه است.

پس اگر گفت: فلان چیز حرام است؛ یعنی برای تو مانعیت دارد و اگر گفت: انجام فلان عمل مستحب است،

انجام بده؛ یعنی تو را در رسیدن و حرکت به سوی کمال یاری می کند.

به راستی چنین دینی را بایستی به دست چه کسی بسپارند و چه کسی باید آن را به مردم برساند؟

آری باید رسول باشد که مرتضی به جمیع جهات باشد؛ یعنی به مناسبت حکم و موضوع، وقتی دین چنین بود، مبلغ دین هم باید با این دین متناسب باشد و از خطا، نسیان، غرض، غرائز شهوانی به دور باشد و چیزی را از دین کم نکند یا چیزی را به دین، مطابق هوای نفسش اضافه نکند.

پس هر کسی از افراد بشر و مکلفان به این دین، هر مقدار ارتباطشان با این دین بیشتر باشد، علاوه بر این که به

هدف از خلقت نزدیک تر هستند، همان کاشف از مرضی بودن عندالله می شود. چنان که گذشت، به مقتضای آیه

مبارکه «نفر») که می فرماید:

(لِيَتَّقُوا فِي الدِّينِ)؛ (1)

تا در دین آگاهی یابند.

کلمه دین اعم از اصول اعتقادات، احکام شرعی و جهات اخلاقی است و کمال انسان در این است که در هر سه بعد کار کند و در مسیر صحیح رسیدن به کمال قدم بردارد؛ زیرا که انسان فکر است و بدن و نفس و هر يك از این ابعاد وظیفه خاص خود2.

ص: 461

---

1- .سوره توبه(9):آیه 122.

را دارد، از نظر فکر و اعتقاد مستقیم باشد و هم چنین در احکام شرعی که مربوط به اعضا و جوارح بدن است و در جهات اخلاقی که مربوط به نفس است و کسی که در این سه بعد کار کند، در مسیر دین حق حرکت کرده است. حالا اگر به جایی رسید و نخواهد رسید که بخواهد رسول مرتضی شود، آن جا که حضرتش

می فرماید:

ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه، ألا وإنكم لا تقدرين على ذلك ولكن

أعينوني بورع واجتهاد...؛(1)

امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان کفایت کرده است. بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید، اما با پارسایی و تلاش فراوان... مرا یاری کنید.

امام صادق علیه السلام فرمود:

كونوا دعاة للناس بغير ألسنتكم ليروا منكم الورع والاجتهاد والصلاة والخير، فإن ذلك داعية؛(2)

مردم را با غیر زبان هایتان [به مذهب خویش] دعوت کنید تا از شما پارسایی، تلاش، نماز و نیکی را ببینند که همین دعوت کننده است.

انسان بایستی در این مسیر جد و اجتهاد داشته باشد. این همان معنای ص ارسله بالهدی و دین الحق ر است.

## آیین همگانی

ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون؛

تا بر همه دین ها چیره گرداند، گرچه شرك و رزان ناخشنود باشند.

ص: 462

1- نهج البلاغه: نامه 45، بحار الانوار: 33.474.

2- الكافي: 2.78، حدیث 14.



در این عبارت لام «لیظهره» برای علت و غایت است؛ یعنی دین اسلام باید بر همه ادیان، ملل و تمامی اهل زمین غلبه پیدا کند و بر آنان ظاهر شود، گرچه شرکورزان کراهت داشته باشند.

این آیه از ادله مهدویت و از آیات متعلق به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و از وعده های الهی است.

چون هنوز این امر تحقق نیافته است، پس ناگزیر باید در آینده باشد و زمانی فرا رسد که این حقیقت و واقعیت تحقق پیدا کند و چون امامی به غیر از حضرت ولی عصر علیه السلام نداریم، پس باید در زمان آن حضرت این واقعیت محقق شود.

این شهادت در قرآن مجید ریشه دارد، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ)؛ (1)

او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین ها پیروز گرداند، گرچه شرک ورزان ناخشنود باشند.

در مجمع البیان در ذیل این آیه آمده که امام باقر علیه السلام فرمود:

إن ذلك يكون عند خروج المهدي من آل محمد، فلا يبقى أحد إلا أقر بمحمد صلى الله عليه وآله؛ (2)

همانا غلبه دین حق بر همه دین ها به هنگام خروج مهدی آل محمد است؛ پس در زمین کسی باقی نمی ماند مگر آن که به رسالت محمد صلی الله علیه وآله اقرار می کند.

این آیه در هنگام خروج مهدی آل محمد علیهم السلام محقق خواهد شد که همه به پیامبری و رسالت حضرت محمد

صلی الله علیه وآله اقرار خواهند کرد، ان شاء الله. 5.

ص: 463

---

1- .سوره توبه(9):آیه 33.

2- .مجمع البیان:5.45.

عنوان قراردادی : زیارتنامه جامعه کبیره .شرح

عنوان و نام پدیدآور : با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره/ علی حسینی میلانی.؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: مرکز حقایق اسلامی 1388 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مرکز حقایق اسلامی؛ 110؛ 132.

شابک : ج.1 978-600-5348-11-8 ؛ ج.2 978-6005348-31-6 ؛ ج.3 978-600-5348-57-6

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی : Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت : ج.2 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : ج.3 (چاپ اول: 1390)(فیفا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع : زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع : زیارتنامه ها

شناسه افزوده : حسینی میلانی، علی 1326 -

شناسه افزوده : مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره : BP271/20422/ح54 1388

رده بندی دیویی : 297/777

شماره کتابشناسی ملی : 1829665

ص: 1

اشاره

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

جلد دوم

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3



بخش چهارم

امامت و امام شناسی

سخنی در شهادت سوم 19

رشد یافتگان 23

واشهد انکم الائمة الراشدون

هدایت شدگان 27

المهدیون

معصومان 28

المعصومون

گرامیان 28

المکرمون

مقربان درگاه خدا 30

المقربون

پرهیزکاران 32

المتقون

تقوا چیست؟ 34

مراتب تقوا 34

راستگویان 39

الصادقون

نکاتی ارزنده 41

برگزیدگان 47

المصطفون

اصطفاء در لغت 53

نکته سوم. اعلم بودن اهل بیت 55

اطاعت کنندگان از خدا 60

المطیعون لله

اطاعت از حضرت علی اطاعت از پیامبر خداست 61

اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند 62

از دیگر آثار اطاعت 64

قائممان به امر خدا 65

القوامون بامرہ

عاملان به اراده خدا 70

العاملون بأرادتہ

پیروزمندان به کرامت خدا 71

الفائزون بکرامتہ

برگزیده شدگان به علم خدا 75

اصطفاکم بعلمہ

کلمه «اصطفاء» 75

پسندیده شدگان برای غیب 83

وارتضاکم لغیبہ



برگزیدگان برای سر خدا 87

واختار کم لسره

ص: 6

معانی متعدد کلمه «سر» 88

معنای یکم؛ رازداران خدا 90

معنای دوم؛ راز خدا 94

معنای سوم؛ مستقر خدا 96

برگزیده شدگان به قدرت خدا 98

واجبتباکم بقدرته

نکاتی ارزشمند 100

واژه «اجتباء» در قرآن 101

«بقدرته» یعنی چه؟ 110

عزت و هدایت گری 112

وأعزکم بهداه

عزت مطلق 113

ائمه و عزت حقیقی 114

ویژگی های عزت حقیقی 116

عزت و هدایت 118

گزینش و هدایت 119

هدایت چیست؟ 125

مخصوصان به برهان 126

وخصکم ببرهانه

برهان یعنی چه؟ 126

رب یعنی چه؟ 127

محصل معنا 128

برهان از نظر مصداقی 128

ص: 7

برگزیدگان برای نور خدا 131

وانتجبکم لنوره

نور از نظر مصداقی 132

تأییدشدگان به روح 137

وایدکم بروحه

خلفای خدا در زمین 145

ورضیکم خلفاء فی ارضه

رضا یعنی چه؟ 152

حجت های الاهی 153

وحججا علی بریته

«بریه» یعنی چه؟ 154

نکات ارزنده 161

یاوران دین خدا 162

وانصارا لدینه

حافظان سر خدا 163

وحفظة لسره

خازنان علم خدا 164

وخرنة لعلمه

ودیعه داران حکمت خدا 164

ومستودعا لحکمه

بیان گران وحی خدا 164

وتراجمة لوجيه

ص: 8

پایه های توحید خدا 165

وارکانا لتوحیده

از روایات رکن بودن ائمه 166

اقرار به یگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه 167

اگر ائمه نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد 168

شاهدان بر خلق خدا 169

وشهداء علی خلقه

راهنمایان بندگان 171

واعلاما لعباده

نشانه های روشن شهرها 173

ومنارافی بلادہ

راهنمایان راه خدا 173

وادلاء علی صراطہ

عصمت ائمه 174

عصمکم اللہ من الزلل

عصمت در لغت 175

عصمت در اصطلاح 179

بررسی حقیقت عصمت 182

اعطایی بودن عصمت 185

آیا عصمت دارای مراتب است؟ 188

سخنی درباره آیه تطهیر 189

آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟ 191

چگونگی دلالت آیه بر عصمت 192

ص: 9

اهل بیت چه کسانی هستند؟ 192

پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء 202

نکاتی درباره سند حدیث کساء 208

نقش ائمه علیهم السلام در برابر مقامات اعطایی الاهی 213

مقدمه 215

تعظیم کنندگان جلال خدا 218

فعظمتم جلاله

بزرگ شمارندگان شأن خدا 219

واکبرتم شأنه

تمجید کنندگان کرم خدا 220

ومجدتم کرمه

ذاکران همیشگی 221

وادتمم ذکره

راه های رسیدن به خدا 227

تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا 228

ووكدتم میثاقه، واحکمتم عقد طاعته

1. مرحله پیمان الاهی 229

نکاتی از روایات عالم ذر 232

2. مرحله دعوت به پیمان 233

فرق بین عهد و عقد 236

پند دهندگان در نهان و آشکار 237



ونصحتهم له فى السر والعلانية

ص: 10

فراخوانان به راه خدا 238

ودعوتكم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة

جان نثاران در رضای خدا 241

وبذلتكم انفسكم في مرضاته

صابران بر مصائب 242

وصبرتم على ما اصابكم في جنبه

مواثیق دیگر و فضایلی مهم 251

برپا کنندگان نماز 252

واقتمم الصلاة

نماز از دیدگاه قرآن 257

ائمه و نماز 261

پردازندگان زکات 271

وآتیم الزكاة

امر کنندگان به معروف و بازدارندگان از منکر 275

وامرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر

تفقه در دین یعنی چه؟ 276

چرا سه بعد؟ 278

جهادگران حقیقی 280

وجاهدتم في الله حق جهاده

جهاد در قرآن و روایات 281

معنای «حق الجهاد» 289



اعراض کنندگان از ائمه 296

فالراغب عنکم مارق

«مروق» در لغت 298

ملازمان با ائمه 300

واللازم لکم لاحق

کوتاهی کنندگان در حق ائمه 307

والمقصر فی حقکم زاهق

جهالت مردم درباره اهل بیت 309

فقط اهل بیت حق اند 314

والحق معکم وفیکم 315

حق یعنی چه؟ 316

حق از دیدگاه قرآن 317

حق با علی است 324

ومنکم و الیکم 327

نگاهی به دانش حضرت امیر 328

اهل حق چه کسانی هستند؟ 329

وانتم اهله ومعدنه

میراث داران نبوت 331

ومیراث النبوة عندکم

محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه 332

واياب الخلق الیکم، وحسابهم علیکم

نکاتی ارزشمند 333

یک بحث قرآنی 336

ص: 12

حالات شگفت ائمه 349

مقام اختصاصی در روز قیامت 353

فصل الخطاب نزد کیست؟ 355

وفصل الخطاب عندکم

فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث 356

علی الفاروق و المیزان 358

جایگاه آیات الاهی 363

وآیات الله لديکم

مصادیق آیات الاهی 366

قرآن مجید 366

معجزه ها 367

کتاب های آسمانی 367

جایگاه اوامر حتمی الاهی 369

وعزائمہ فیکم

جایگاه نور الاهی 370

ونوره وبرهانه عندکم

تقویض امر الاهی 374

وامره الیکم

ائمہ وولایت در احکام 374

شارع کیست؟ 376

دیدگاه علما 382

پروان اهل بیت پروان خدا هستند 384

من والاکم فقد و الی الله ومن عاداکم فقد عادی الله

ص: 13

ولاء یعنی چه؟ 385

نکته ای قابل ذکر 386

دوره اساسی 387

راه خدا 387

راه شیطان 388

ائمه و ولایت بر اموال و انفس 391

دلیل های ولایت تشریحی از قرآن 392

دلیل یکم 392

اقرار مفسرین عامه 393

دلیل دوم 396

دلیل سوم 399

ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث 405

ولایت تشریحی در حدیث ولایت 405

حدیث ولایت به روایت احمد 406

حدیث ولایت به روایت ترمذی 407

حدیث ولایت به روایت طبری 408

حدیث ولایت به روایت طبرانی 409

ولایت تشریحی و حدیث وهب 411

ولایت تشریحی در حدیثی دیگر 412

مهرورزی به ائمه اهل بیت 414

ومن احبکم فقد احب الله، ومن ابغضکم فقد ابغض الله



تمسك جويندگان به ائمه 415

ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله

ص: 14





واشهد انكم الائمة الراشدون المهديون المعصومون المكرمون المقربون المتقون الصادقون المصطفون المطيعون لله القوامون بامر  
العاملون بارادته الفائزون بكرامته؛

گواهی می دهم که شما پیشوایان رشد یافته، هدایت یافته، معصوم، گرامی، مقرب، پرهیزکار، راستگو، برگزیده و فرمانبر خدا هستید که در امر او  
استوار و به اراده او عمل می کنید و به کرامت او دستگار شدید.

ص: 17



واشهد انکم الائمة الراشدون المهدیون المعصومون المکرمون المقربون؛

و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان رشد یافته، هدایت یافته، معصوم، گرامی و مقرب خدا هستید.

برای مقدمه می‌گوییم: شهادت ثالثه یعنی شهادت و گواهی دادن به امامت، ولایت و خلافت ائمه اطهار علیهم السلام که بعد از شهادت به یگانگی خدا و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اهم اصول شیعه؛ بلکه به تعبیر بزرگان ما، این شهادت مکمل شهادتین در دین ماست؛ هم چنان که خداوند می‌فرماید:

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ (1)

امروز دین شما را کامل نمودم.

به تعبیر دیگر، بدون شهادت ثالثه، شهادتین اثر لازم را ندارند؛ چرا که خداوند می‌فرماید:

(وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا)؛ (2)

و اسلام را به عنوان دین جاودان شما پذیرفتم.

ص: 19

---

1- .سوره مائده(5):آیه.

2- .همان.

البته در این بحث ها طرف خطاب کسانی هستند که (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (1) نباشند، وگرنه ما با کسانی که دل

بیماری دارند کاری نداریم. (2)

در این مورد بیان چند مطلب ضروری است.

مطلب یکم. به یقین آیه ولایت درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است. آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ (3)

سرپرست شما تنها خدا و پیامبر و آنانی هستند که ایمان آورده اند؛ همانان که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می دهند.

در این زمینه احادیث فراوانی از شیعه و سنی نقل شده است. پس دلالت آیه بر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد از ولایت خدا و رسول او، مسلم و قطعی است و هم چنان که به ولایت خدا و رسول شهادت می دهیم باید به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شهادت دهیم.

مطلب دوم. روایات بسیاری نقل شده که در آن ها آمده است که قبل از این عالم و هم چنین در غیب این

عالم، هر جا اسم خدا و رسول بوده در پی آن، اسم امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بوده است.

به عبارت دیگر، در هر مرتبه ای از مراتب وجود که هر جا «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» نوشته شده «علی صفة الله، علی حجة الله» نیز با اوصاف گوناگون 5.

ص: 20

1- سوره حجر: آیه 99.

2- گفتنی است که ما مباحثی را درباره «شهادت ثالثه در اذان» ارائه کرده ایم که چاپ شده است. ر.ک: محاضرات فی الاعتقادات: 650/2.

3- سوره مائده (5): آیه 55.

نگاشته شده است. این احادیث در کتاب های شیعه و سنی فراوان نقل شده است. (1)

مطلب سوم. در خصوص شهادت به ولایت بعد از شهادتین روایاتی نقل شده که این روایات، اطلاق و عموم دارند و شامل اذان نیز می شوند.

مطلب چهارم. اگر بپذیریم که به جهت تمام نبودن این روایات مطلق از نظر سندی نتوانیم به آن ها استدلال کنیم، به روایات «من بلغ» استدلال می نماییم و همین استدلال برای فتوا دادن به شهادت ثالثه در اذان کافی است.

مطلب پنجم. اگر شهادت ثالثه در اذان از شعائر مذهب باشد آن سان که برخی از بزرگان فرموده اند و فتوا داده اند گفتن آن در اذان واجب است. (نه این که ادعای بزرگی برای آن ها بکنیم که آنان بزرگ هستند؟ مثل مرحوم آقای حکیم که در مستمسک چنین فرموده اند). (2)

بنابراین، شهادت ثالثه چیزی نیست که از ما و از جهت هوای نفس و یا به داعیه حب اهل بیت علیهم السلام باشد؛ بلکه واقعیتی است که بر این معنا دلیل قائم است. گرچه ما ارادت و اخلاص خود را به اهل بیت علیهم السلام، به هر نحوی که برایمان پیش بیاید، اظهار می کنیم.

در شرح این فراز نکات و تأملات مفیدی است که تمام آن چه از ناحیه خداوند متعال برای ائمه علیهم السلام ذکر می شود به عنوان های «اصطفاکم بعلمه، ارتضاکم لغیبه، اختارکم لسره، اجتباکم بقدرته، أعزکم بهداه...» همه این افعال به خداوند متعال 5.

ص: 21

---

1- ترجمه الامام الحسین علیه السلام، ابن عساکر: 186، در این منبع آمده است: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: ليلة عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوبا: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، على حب الله، والحسن و الحسين صفوة الله، فاطمة أمة الله، على باغضهم لعنة الله». ر.ك: لسان الميزان: 70/5. و نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار: 236/5.

2- مستمسك العروة الوثقى: 545/5.



مربوط است که خداوند متعال این حضرات را این چنین قرار داده و مقاماتی را به آن ها عطا کرده است. این سروران لیاقت، شأنت و اهلیت برای این مقامات را پیدا کردند و خداوند هم آن ها را در چنین جایگاهی قرار داده است. پرسش این که ائمه علیهم السلام چه عملی انجام داده اند که به این مقام رسیده اند؟

پس از پایان این فراز، عبارت بعدی با «فاء» تفریع می آید، می فرماید: «فِعْظَمْتُمْ جَلَالَهُ وَأَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ»؛ یعنی هر چه خدا شما را بالا برد، تواضع و خشوع شما برای خدا بیشتر شد. در این جا بیان دو مطلب ضروری است:

مطلب اول: کسانی می گویند: وقتی انسان به جایی رسید دیگر نماز، عبادت، خضوع و خشوع برای خدا لازم نیست. (1) این افراد، توهم می کنند که به جایی رسیده اند، از این رو از تکالیف شرعی شانه خالی می کنند؛ در حالی که خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)؛ (2)

پروردگارت را تا زمانی که یقین (مرگ) تو فرا رسد عبادت کن.

مطلب دوم: دسته دیگر از منحرفان کسانی هستند که می گویند: اساساً زیارت جامعه غلو دارد. این افراد اگر مصداق (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) (3) هستند، کاری با آن ها نداریم و اگر این گونه نیستند، پس ملاحظه کنند که این مقامات و منازل را خداوند متعال به ائمه علیهم السلام داده است که می فرماید: «اصطفاکم، اجتباکم...» و سپس 0.

ص: 22

---

1- نهج الحق وکشف الصدق: گفتنی است که اکثر این افراد صوفی هستند که قائلند خدا در بدن عارفان حلول می کند. برخی از آن ها اتحاد را قائلند و چون عارف با خدا متحد شد به عبادت نیازی ندارد و به این آیه شریفه استدلال می کنند (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ) (سوره حجر (15): آیه 99).

2- سوره حجر (15): آیه 99.

3- سوره بقره (2): آیه 10.

می‌گوییم: «فعظمتتم جلاله وأکبرتم شأنه وأحکمتتم عقد طاعته» کجای این مطلب غلو دارد؟

ما پیش‌تر از قرآن مجید استفاده کردیم که در تاریخ اسلام، بلکه از ابتدای خلقت چنین است که ائمه دو قسم هستند:

1. امامان گمراهی.

2. ائمه هدایت.

این موضوع بحث جداگانه‌ای می‌خواهد، اجمالاً، مقتضای حکمت و سنت الهی بر این قرار گرفته و از آن وقتی که ابلیس حاضر نشد بر حضرت آدم علیه السلام سجده کند، این قضیه شروع شد.

### رشد یافتگان

واشهد انکم الائمة الراشدون؛

و گواهی می‌دهم که شما پیشوایان رشد یافته هستید.

اولین وصفی از اوصاف ائمه علیهم السلام که بدان گواه هستیم این است که آن حضرات «راشد» هستند، اتصافشان به این وصف يك حقیقت است که حتی مخالفان نیز گواه هستند و احدی نمی‌تواند آن را انکار کند.

واژه «رشد»، «رشدید» و «راشد» که جمع آن «راشدین» است به چه معناست؟

در کتاب المفردات فی غریب القرآن آمده است:

الرشد و الرشد: خلاف الغی، يستعمل استعمال الهدایة... قال تعالی: (فَإِنْ أَنْسَلْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا) (1) و (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ) (2).

ص: 23

1- سوره نساء(4): آیه 6.

2- سوره انبیاء(21): آیه 51.

وبين الرشدين؛ أعنى الرشد المؤمنس من اليتيم، والرشد الذى اوتى إبراهيم عليه السلام، بون بعيد....

وقال بعضهم: الرشد أخص من الرشد، فإن الرشد يقال فى الامور الدنيوية والاخروية، والرشد يقال فى الامور الاخروية لا غير. والراشد و الرشيد يقال فيهما جميعا، قال تعالى: (أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) .(1)

(2) بناير قول راغب: رشد مقابل غى است، چنان كه در قرآن مجيد نيز آمده كه فرمود: (قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) .(3)

رشد به معنای هدایت نيز به كار می رود.

اما در القاموس المحيط برای اين واژه خصوصيتی ديگر است كه آمده:

الرشد: الاستقامة على طريق الحق مع تصلب فيه....(4)

و به نظر می رسد كه همين معنا مناسب حال حضرت ابراهيم عليه السلام كه فرمود: (وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ

رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ...)(5) و حال ائمه اطهار عليهم السلام می باشد.

كلمه «الراشدون» فقط يك مرتبه در قرآن مجيد آمده كه فرموده:

(وَلِكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ \* فَصَلَّالاً مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) .(6)7.

ص: 24

1- .سوره حجرات(49):آيه 7.

2- .المفردات فى غريب القرآن:196.

3- .سوره بقره(2):آيه 256.

4- .القاموس المحيط:294/1.

5- .سوره انبياء(21):آيه 51.

6- .سوره حجرات(49):آيه 7.

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا حب و بغض از ایمان است؟

فرمود:

وهل الإيمان إلا الحب و البغض، ثم تلا هذه الآية...؛ (1)

مگر ایمان چیزی جز حب و بغض است؟ آن گاه این آیه را تلاوت فرمود....

ائمه علیهم السلام به تمام معنای کلمه راشد بودند؛ یعنی بر هدایت بودند و بر آن استقامت داشتند، که البته این معنا صحیح است؛ ولی آن ها در واقع خودشان نور و هدایت هستند و البته هادی اند به راهی که هرگز در آن شائبه غی وجود ندارد، و چون این گونه باشند شایسته رهبری هستند که قرآن کریم فرموده:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى)؛ (2)

آیا آن کس که به حق و راستی هدایت می کند شایسته پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایش کنند؟

به راستی چه کسانی را در مقابل اهل بیت علیهم السلام علم کردند و آن ها را به خلفای راشدین متصف نمودند؟

بلکه در برخی از کتاب های حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کنند که آن حضرت فرمود:

علیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدين من بعدی؛ (3)

بر شما باد حفظ سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من.

ولی بنابر تحقیقی که در متن و سند این حدیث انجام داده ام روشن شد که اساساً این حدیث حتی بر مبانی اهل سنت و با استناد به اقوال علمای جرح و تعدیل آن ها 1.

ص: 25

---

1- الکافی: 125/2، حدیث 5.

2- سوره یونس (10): آیه 35.

3- المعجم الكبير: 247/18، المستصفی، غزالی: 169، الأحكام، آمدی: 241/1.

صحت ندارد؛ و بعضی از بزرگان اهل سنت نیز به عدم اعتبار این حدیث تصریح کرده اند، ولی اگر از بحث سندی نیز تنزل کنیم و صحت حدیث را بپذیریم، ناگزیر خلفای راشدین، ائمه علیهم السلام خواهند بود، نه زید، بکر و خالد؛ زیرا به قطع نظر از روایات و ادله دیگر، زندگانی آن بزرگواران حاکی از «راشد» بودن آن ها و مطالعه در احوالاتشان شاهد و گواه بر این معناست.

حالا اگر اکثریتی در این جهان چنین باشند که دانسته و با اختیار خودشان راه رشد را انتخاب نکردند و راه غی را برگزیدند و سراغ کسانی رفتند که به غلط، آن ها را به خلفای راشدین متصف کردند... آن ها خود مقصرند... قرآن کریم

می فرماید:

(وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا)؛ (1)

اگر آنان راه رشد و درستگاری را ببینند آن راه، راه خود انتخاب نمی کنند.

بدیهی است که این القاب، القاب ائمه علیهم السلام است؛ القابی چون «الصدیق» و «الفاروق» لقب امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (2) طبق تحقیقی که انجام یافته بزرگانی از اهل سنت می گویند که درباره لقب «الفاروق» برای عمر حدیث نداریم؛ «وإنما لقبه بذلك أهل الكتاب»؛ یعنی یهودی ها این لقب را برای عمر گفته اند. (3)

آری، ائمه ما امامان راشدین هستند. به همین جهت خداوند متعال آن ها را برای هدایت منصوب کرد و مقتدا قرار داد. 7.

ص: 26

1- .سوره اعراف(7):آیه 146.

2- .عیون اخبار الرضا علیه السلام: 9/1، الأملی، شیخ صدوق: 285

3- .ر.ك: البداية و النهایه: 150/7.

المهیدون؛

گواهی می‌دهم که شما هدایت شده می‌باشید.

در اصول کافی بابی به عنوان «الأئمة هم الهداة» (1) وجود دارد که هم چنان که در عنوان آمده هدایت و هادویت هر دو به این ذوات مقدسه منحصر است، خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ (2)

فقط تو بیم‌دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌گری است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان که در احادیث فریقین آمده فرموده که هادی امت، علی است. (3)

بنابراین، آیا می‌شود هادی، مهدی نباشد؟ یا غیر مهدی، هادی باشد؟

هر کدام از ائمه علیهم السلام «مهدی» است، ولی هادی آن‌ها کیست؟

هادی آن‌ها خداوند متعال است، حال، باید فکر کنیم، کسی که هادی او خداوند متعال است چگونه است؟

اما حضرت ولی عصر ارواحنا فداه ملقب شدند به «مهدی» به جهت این که در ایشان و کیفیت هدایتشان خصوصیات وجود دارد. شاید از مهم‌ترین آن‌ها این باشد که به توسط ایشان وعده خداوند در آیه مبارکه (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) (4) و وعده رسول خدا که «يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا»

ص: 27

1- ر.ك: الكافي: 1/191.

2- سورة رعد(13): آیه 7.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحه 235 از همین کتاب.

4- سورة توبه(9): آیه 33.

بعد ما ملئت ظلما وجورا»(1) تحقق پیدا خواهد کرد، عجل الله تعالى فرجه الشريف وجعلنا من أنصاره وأعوانه.

## معصومان

المعصومون؛

گواهی می دهم که معصوم، شما هستید.

در چند جای زیارت جامعه عصمت ائمه علیهم السلام ذکر شده و ما ادله این مقام عظیم را در بخش عرضه اعتقادات بیان خواهیم کرد،(2) در آن جا بحث عصمت، شفاعت و رجعت، و بعضی مسائل اعتقادی دیگر که زایر در خدمت امام علیه السلام می خواهد عرضه بدارد به طور مفصل بیان خواهد شد.

## گرامیان

المکرمون؛

گواهی می دهم که شما گرامیان هستید.

ائمه علیهم السلام مکرمون هستند. درباره واژه «کرم» پیش تر با استناد به آیه ای از قرآن به طور مفصل بحث شد.

آن جا که می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ )؛ (3)

فرشتگان بندگان شایسته خدا هستند. هرگز در سخن از او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

کرم در آن جا به چه معناست؟ و ائمه مکرمون هستند یعنی چه؟

ص: 28

---

1- ر.ك:بحار الأنوار: 9/51.

2- گفتنی است که نگارنده درباره عصمت رساله ای نوشته به نام العصمة و چاپ شده است.

3- سوره انبیاء(21): آیه های 26 و 27.

بین این دو تعبیر مکرمون و مکرمون فرق است، هر چند در اصل معنا که «تکریم» می باشد با هم شریک اند، این تشدید طبق قانون «کثرة المبنی تدل علی کثرة المعانی» باید دلالت زاید و معنای اضافه ای داشته باشد. ائمه علیهم السلام نزد خداوند کرامت خاصه ای دارند و بر دیگران مقدم هستند.

این واژه از آیه ای اخذ شده که می فرماید:

(وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ)؛ (1)

ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.

اصولاً- انسان از بسیاری از مخلوقات افضل است، ولی لب تکریم بنی آدم وجود محمد و آل محمد علیهم السلام است که در جمیع جهات بر دیگران مقدم هستند؛ زیرا انبیای سابقین نیز مکرمون هستند و هم چنین ملائکه، مکرمون هستند، اما در جای خود ثابت شده و در گذشته نیز اشاره کرده ایم که ائمه از همه انبیا به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افضل هستند؛ حتی انبیای اولوالعزم، گرچه قبول آن بر بعضی سخت است و شاید در آینده این موضوع را توضیح بیشتری بدهیم.

در شرح «و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بأمرة یعملون» که متخذ از آیه مبارکه (2)

بود به جهاتی از تکریمات معنویه الاهییه نسبت به ائمه علیهم السلام از قبیل عصمت، علم و شفاعت اشاره شد، (3) ولیکن تکریمات معنویه به آن امور اختصاص نداشته، آن حضرات مظاهر همه اسماء حسنی و صفات علیای حق تعالی هستند.

پس وقتی می گوئیم: رسول الله و اهل بیت طاهرین علیهم السلام از همه جهات بر همه مخلوقات مقدم هستند، مقصود امتیاز آنان است در اصل خلقت، صفات.

ص: 29

1- سوره اسراء (17): آیه 70.

2- سوره انبیاء (21): آیه 26 و 27.

3- ر.ک: جلد یکم، صفحه 388 از همین کتاب.



و کمالات؛ چه باطنیه و چه ظاهریه. این است که در آینده نیز خواهیم خواند که «فبلغ الله بکم أشرف محل المکرمین».

## مقربان درگاه خدا

المقربون؛

گواهی می دهم که شما مقربان درگاه الاهی هستید.

ائمه علیهم السلام مقربان درگاه الاهی هستند. همه انبیا، اولیا و عباد صالحین قرب معنوی دارند و برای مقربان

درگاه الاهی عنایات خاصه وجود دارد که فرموده:

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (1)؛

چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.

اما از آیات و روایات استفاده می شود که مراتب آنان متفاوت است و لذا در قرآن مجید آمده است:

وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ... (2)؛

و به تحقیق ما برخی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم....

مثلاً، درباره حضرت عیسی علیه السلام فرموده:

(وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقربين)؛ (3)

در حالی که در دنیا و جهان آخرت آبرومند خواهد بود و از مقربان است.

و مثلاً ملائکه همگی در عالم ملکوت هستند، اما در يك مرتبه نیستند، لذا آمده: (وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ) (4).

ص: 30

1- .سوره مطففين(83):آیه 21.

2- .سوره اسراء(17):آیه 55.

3- .سوره آل عمران(3):آیه 45.

4- .سوره نساء(4):آیه 172.

حال، این تعبیر قرآن را ملاحظه کنید که می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ)؛ (1)

پیشگامان، پیشگامان هستند. آنان مقربند.

چگونه در این آیه ضمن اشاره به اختلاف مراتب مقربین مقام کمال قرب را به «السابقون» اختصاص داده است؟

و «المقربون» در زیارت جامعه اشاره به این آیه مبارکه است.

ائمه علیهم السلام «السابقون» هستند؛

در اصل خلقت، که در احادیث آفرینش آن ها از نور وارد شده، و در شرح «خلقکم الله أنوارا» نیز خواهد آمد.

در معرفت، که فرمودند:

بنا عرف الله. (2)

در میثاق، چنان که در «ووکدتم میثاقه» خواهد آمد.

در عبادت، که فرمودند:

بنا عبد الله. 3

در حدیث دیگری فرمودند:

سبحنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا. (3)

اما در این عالم، «سابق إلى الإسلام» امیرالمؤمنین علیه السلام هستند که در روایات فریقین به تواتر رسیده است. (4) 0.

ص: 31

---

1- .سوره واقعه(56):آیه 10 و 11.

2- .ر.ك:بحار الأنوار:26/260.

3- .ر.ك:نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار:5/151.

4- .ر.ك:همان:20/409.

المتقون؛

گواهی می‌دهم که پرهیزکاران، شما هستید.

پرهیزکاران ائمه ما هستند که البته این ترجمه چنان که روشن خواهد شد مسامحه است.

واژه «تقوا» از «وقایه» گرفته شده است. راغب اصفهانی گوید:

وقی: الوقایة حفظ الشيء مما يؤذیه ویضره، يقال: وقیت الشيء أقیه وقایة... والتقوی

جعل النفس فی وقایة مما یخاف.... (1)

وقایت از هر ضرری به حسب آن ضرر است. برای مثال اگر هوا سرد باشد و انسان لباس گرم می‌پوشد که بیمار نشود، می‌گویند: فلانی خود را از سرما حفظ کرد. به زبان عربی می‌گویند: وقی نفسه من البرد، یا: توقی البرد.

ضرر یعنی چه؟

ضرر یعنی انحراف از مسیر صحیح و مطلوب در هر موردی.

برای مثال، مسیر صحیح و وضع مطلوب یک تاجر این است که سود کند و در تجارت پیشرفت نماید، اگر از این مسیر انحراف پیدا کرد، می‌گویند که ضرر کرد.

مثال دیگر، مزاج انسان عملکرد اعضای مختلفی است که اگر هر عضوی در مسیر صحیح خودش کار نکند بدن سالم و مزاج مستقیم می‌شود، و اگر در بعضی از این اعضا، مشکلی پیدا بشود، می‌گویند: مزاج آقا به هم ریخته و سلامتی خود را از دست داده و بیمار است.

در قضایای معنوی نیز همین طور است. ضرر یعنی انحراف از مسیر صحیح

ص: 32

و از وضعیت مطلوب عند الشارح خارج شدن. مسیر صحیح در بعد اعتقادی این است که انسان اعتقادات خود را تصحیح و از کتاب، سنت، عقل و منابع معتبر بگیرد و آن‌ها را حفظ کند؛ و چنان عقایدش قوی باشد که آسیبی نرسد و انحرافی حاصل نشود. از این رو اگر کسی در عقیده‌ای از عقایدش، از مسیر صحیح خارج شود، می‌گویند که فلانی انحراف پیدا کرده است.

انسان به انجام تکالیفی، اجتناب از محرماتی و عمل به واجباتی موظف است. این‌ها را باید از جای صحیحی اخذ کند که در شریعت معین کرده‌اند که در این صورت انسان یا مجتهد است، یا مقلد و یا محتاط، اگر فردی بر مبنای

صحیحی عمل کند و احکام را به طور صحیح انجام بدهد؛ عمل او بی نقص و بی غلط خواهد بود و اگر ایراد، نقص و غلطی در کار باشد و یا این احکام را از جای غیر صحیحی اخذ کند می‌گویند که او انحراف پیدا کرده است.

در بعد اخلاق نیز همین طور است؛ نفس انسانی بایستی مراقبت گردد، طبق فرمایش اهل بیت علیهم السلام، نفس انسانی باید تزکیه و تهذیب شده، به صفات حسنه مزین گشته و از صفات سیئه پاک بشود.

انسان باید در این مسیر گام بردارد و بر پاکی نفس خود، مواظبت کند و بکوشد که این پاکی را افزایش دهد. در این راستا باید از کتاب، دوست و محیط زیان‌آور اجتناب کند، نباید به هر سخنی گوش فرا دهد، با هر کسی هم نشین شود؛ چرا که اثر می‌گذارد و در این صورت گفته می‌شود: فلانی انحراف پیدا کرده است.

بنابر آن چه گذشت، تقوا سالم بودن از همه از انواع و اقسام انحرافات است که انسان مکلف در مسیر کمال قدم بردارد، در هر سه بعد اعتقادی، عملی و اخلاقی مواظبت کند و اگر در جایی ایرادی پیش آمد، ضرر و انحراف از مسیر صحیح و خروج از وضع مطلوب خواهد بود.

با بیان مذکور مستفاد از روایات و کلمات بزرگان و مراجعه به کتب لغت باید بگوییم که «تقوا» یعنی مواظبت از وقوع در مضرات و برحذر بودن از انحرافات، وقتی گویند: فلانی متقی است؛ یعنی ملکه مواظبت بنحو مذکور را داراست؛ ولی در کتاب های اخلاقی بر مراقبه به شدت تأکید شده، مراقبه و نیز محاسبه که در کتاب های اخلاقی وجود دارد نوعی از وقایه بوده و از مصادیق آن است، که دست کم آن چه را که انسان به دست آورده است، بتواند نگهدارد و سپس همین طور رشد یابد و پیشرفت کند تا به کمال مطلوب برسد.

### مراتب تقوا

تقوا مراتبی دارد، ائمه ما علیهم السلام به معنای تام کلمه و در اعلا مراتب «المتقون» هستند. خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ )؛ (1)

و آن کس که سخن راست بیاورد و آن کس که وی را تصدیق کند، آنان پرهیزکاران هستند.

وقتی دقت می کنیم منظور از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و در تفسیر و حدیث نیز چنین گفته اند.

اما (صدق به) کیست؟

بنابر روایات ما، ائمه علیهم السلام فرموده اند که مراد از (صدق به) شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام، (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ) (2) رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

ص: 34

1- .سوره زمر (39): آیه 33.

2- .تفسیر القمی: 249/2، تفسیر مجمع البیان: 400/8، تفسیر نور الثقلین: 486/4، حدیث 50 و 51، تفسیر الصافی: 322/4، حدیث 33، بحار الأنوار: 416/35، حدیث 15 و 16.

جالب این که در برخی روایات خود حضرت علی علیه السلام به این آیه احتجاج کرده اند. (1)

عجیب این که در کتاب های اهل سنت نیز همین معنا آمده است که مراد از (صدق به) امیرالمؤمنین علیه السلام است. گرچه قولی دارند که مراد ابوبکر است، ولی در تفسیرهای الدر المنثور، البحر المحیط، و کتاب های دیگر آمده است

که مراد از (صدق به) امیرالمؤمنین علیه السلام است. (2)

بنابراین، منظور از (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) امیرالمؤمنین علیه السلام می شود. به راستی توصیف امیر مؤمنان علی علیه السلام به تقوا در چنین جایی، نشان گر چه تقوایی است؟

اگر کسی بگوید: امیرالمؤمنین علیه السلام مفرد و (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ) جمع است و بین ضمیر و مرجع و صفت و موصوف مطابقت شرط است، چگونه مراد از (والذی جاء بالصدق وصدق به) علی علیه السلام می تواند باشد؟ مفسران به این جهت توجه دارند. آنان می گویند: «الذی» در این جا به معنای «الذین» است و اگر ابوبکر هم مراد بود، او نیز مفرد بود، اما مفسران می گویند: منظور امیرالمؤمنین علیه السلام است.

از سوی دیگر، برخی ادعا می کنند که در استعمالات فصیحه، «الذی» به معنای «الذین» آمده است.

البته در خصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام این قضیه نظیر دارد، شما آیه ولایت را ملاحظه کنید، آن جا که می فرماید: 0.

ص: 35

---

1- شواهد التنزیل: 181/2، حدیث 815، مختصر البصائر: 163، حدیث 12، بحار الأنوار: 69/53، حدیث 66.

2- تفسیر الدر المنثور: 328/5، البحر المحیط: 412/7، تفسیر قرطبی: 256/15، تفسیر معانی القرآن، نحاس: 175/6 و 176، شواهد التنزیل: 178/2، حدیث 810.

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...): (1)

سرپرست شما تنها خدا، پیامبر و آنانی هستند که ایمان آورده اند....

در این آیه مبارکه عبارت های (وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ)، (وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) و (وَهُمْ رَاكِعُونَ)

به صیغه جمع آمده است، با این وجود بین شیعه و سنی متفق علیه است که منظور شخص امیرالمؤمنین علیه السلام است. (2)

آری، عملی را که امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می دهند با عمل همه (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ) معادل است، کاری را که آن حضرت در تصدیق رسول الله صلی الله علیه وآله انجام دادند که تصدیق اعتقادی، قولی و فعلی بود تا حدی که جانشان را فدای رسول خدا کردند و در لילה المیت، در بستر آن حضرت خوابیدند و خودشان را در معرض خطر قرار دادند؛ همه این ها، تصدیق است، چه کسی چنین کارهایی را انجام داده است؟

فراتر این که نه تنها عمل امیرالمؤمنین علیه السلام معادل عمل آنان است؛ بلکه عمل آن حضرت از عمل همه جن و انس افضل است، مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله در قضیه قتل عمرو بن عبدود، نفرمودند:

لضربة على يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين: (3)

ص: 36

1- .سوره مائده(5): آیه 55.

2- .تفسیر العیاشی: 328/1، حدیث 139، تفسیر القمی: 170/1، الأمالی، شیخ صدوق: 186، تفسیر مجمع البیان: 362/3، المناقب، ابن شهر آشوب: 208/2-210، تفسیر جامع البیان: 389/6، تفسیر ابن ابی حاتم: 1162/4، حدیث 6551، تاریخ مدینه دمشق: 357/42، شواهد التنزیل: 209/1، حدیث 216، الدر المنثور: 293/2، فتح القدیر: 53/2، کنز العمال: 108/13، حدیث 36354.

3- .این حدیث شریف در منابع اهل سنت با تعبیرهای گوناگونی آمده است. ر.ک: ینابیع الموده: 412/1، حدیث 5، السیره الحلبیه: 643/2، الموافق، قاضی ایجی: 628/3، المستدرک علی الصحیحین: 32/3، تاریخ بغداد: 19/13، شواهد التنزیل: 14/2، حدیث 636، کنز العمال: 623/11، حدیث 33035 و از منابع شیعی ر.ک: المناقب، ابن شهر آشوب: 327/2، الطرائف: 514، اقبال الأعمال: 267/2، کشف الغمه: 148/1، حدیث 102، حلیة الأبرار: 160/2، بحار الأنوار: 165/36، حدیث 147.

يك ضربه شمشير على عليه السلام در روز خندق (که بر عمرو بن عبدود وارد کرد) از عبادت جن و انس برتر است.

در تفاسیری که به جنبه های ادبی آیات توجه می شود؛ هم چون الکشاف زمخشری و برخی تفاسیر و کتب دیگر این پرسش را مطرح می نمایند که چرا آیه ولایت به صیغه جمع آمده با این که منظور شخص امیرالمؤمنین می باشد؟!

آن ها چند نکته ذکر می کنند که در کتاب تشیید المراجعات در ذیل آیه ولایت ذکر کرده ام. (1)

بنابر آن چه گذشت کلمه «المتقون» در زیارت جامعه، ممکن است به این آیه مبارکه اشاره باشد که در این زمینه نکته جالبی در تفسیر طبری آمده است. ابن تیمیه نیز این مطلب را عنوان کرده است.

نقل شده در جلسه يك عالم سنی سؤال شد که مراد از (وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ ) کیست؟ آن عالم گفت: ابوبکر است.

شخصی شیعی در آن جا بود و گفت: نه، منظور علی علیه السلام است.

وی در پاسخ گفت: اگر منظور علی باشد، تو که معتقد به عصمت علی بن ابی طالب هستی و این عقیده با آیه سازگار نیست؛ چرا که هر چند در ذیل آیه آمده است: (أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ )، اما بعد از این آیه آمده است:

(لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي 3.

ص: 37



تا خداوند بدترین اعمالی که از آنان سر زده است بیامرزد و آنان را به بهترین اعمالی که انجام می دهند پاداش و جزا دهد.

بنابراین نباید حتی از نظر شما منظور از این آیه، علی بن ابی طالب باشد، چون با عصمت منافات دارد.

ولی روشن است که این عالم سنی ندانسته یا اعمال غرض کرده و تعصب نموده است؛ چرا که خداوند متعال در سوره فتح به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

(لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ)؛ (2)

تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را که به تو نسبت می دادند ببخشد.

این چه گناهی بوده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قبلا سر زده؟ و چه گناهی بوده که بعد از آن حضرت صادر شده است؟

هر چه درباره این آیه پاسخ دهند، همان پاسخ را درباره آن آیه خواهیم داد.

این آیات با عصمت هیچ منافاتی ندارند؛ نه با عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نه با عصمت امیرالمؤمنین علیه السلام.

البته به جهت وجه عدم منافات باید به تفاسیر مراجعه نمود. 2.

ص: 38

---

1- سوره زمر (39): آیه 35.

2- سوره فتح (48): آیه 2.

الصادقون؛

گواهی می‌دهم که راستگویان، شما هستید.

ائمه ما علیهم السلام راستگویان هستند. این عبارت به آیه دیگری اشاره دارد که می‌فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الاهی را پیشه سازید و با راستگویان باشید.

ائمه ما کسانی هستند که خداوند متعال امر کرده است که ما با آن‌ها باشیم، از این رو در شهادت ثالثه زیارت جامعه به حضور آنان خطاب می‌کنیم که شما چنین هستید و خدا امر کرده است که ما با شما باشیم.

از طرف دیگر، در روایات معتبره وارده از اهل عصمت، آمده که مراد از راستگویان، ائمه علیهم السلام هستند.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

إيانا عنی؛ (2)

منظور از راستگویان ما هستیم.

احمد بن محمد گوید: از امام رضا علیه السلام درباره آیه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ

الصَّادِقِينَ) پرسیدم، فرمود:

الصادقون: الأئمة الصديقون بطاعتهم؛ (3)

«صادقون» ائمه هستند که در طاعت خدا (صدیق) می‌باشند.

ص: 39

1- سوره توبه (9): آیه 119.

2- الکافی: 208/1.

3- بصائر الدرجات: 51، حدیث 14، بحار الأنوار: 31/24، حدیث 5.

ممکن است کسی ادعا کند که من نیز صدیق هستم، یا صدیق بودن را برای کسی ادعا کند، اما شاهد صدق لازم است. این ادعا در مقام اثبات دلیل می خواهد. از این رو ائمه ما در طاعت، ایمان، تقوا، محبت به خداوند متعال و در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه وآله و دین صدیق بودند.

خداوند متعال می فرماید: با راستگویان باشید. کون و بودن با راستگویان مقدمه دارد، هر کسی این توفیق را ندارد. نخست بایستی تقوا باشد، آن گاه بودن با صادقان. غیر متقی لیاقت بودن با صادقان را ندارد.

در منابع سنی فراوان روایت نقل شده که مراد از صادقان در این آیه، ائمه علیهم السلام هستند. عجیب این که آنان به این حقایق اقرار می کنند، اما در عین حال از آن بزرگواران اعراض می کنند که

(وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ)؛ <sup>(1)</sup>

در حالی که یقین به آیات الاهی داشتند، از روی ظلم و سرکشی (آیات الاهی را) انکار کردند.

مالك بن انس، ابوبکر بن جعابی، ابن مردویه اصفهانی، ابواسحاق ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، حاکم حسکانی، خطیب خوارزمی، ابن عساکر دمشقی، سبط ابن جوزی، ابوالحجاج مزی، جلال الدین سیوطی، جمال الدین زرنندی، ابن حجر مکی، قاضی القضاة شوکانی و شهاب الدین آلوسی که هر کدام در زمان خود بزرگی بوده اند از بزرگان

صحابه و تابعین روایت کرده اند که مراد از «الصادقین» در این آیه، ائمه اهل بیت علیهم السلام هستند. <sup>(2)</sup>

ص: 40

1- سوره نمل (27): آیه 14.

2- ر.ك: نظم درر السبطين: 91-92، فتح القدیر: 414/2، صحیح ابن حبان: 162/8-163، الدر المنثور: 289/3، والدیباچ علی صحیح مسلم: 115/6، المناقب، خوارزمی: 280، شواهد التنزیل: 343/1، حدیث 355 و 345، حدیث 357، تاریخ مدینه دمشق: 361/42 و 200/50 و 201، تهذیب الكمال: 84/5، فتح الباری: 22/10، المعجم الکبیر: 46/19 و 47، کتاب التوابع ابن قدامه: 100.

### اشاره

با توجه به این آیه، نکاتی قابل ذکر است:

#### نکته یکم. عصمت.

این آیه بر عصمت دلالت دارد، وقتی می فرماید: با راستگویان باشید، به عصمت ائمه اطهار علیهم السلام اشاره دارد.

چون هر گاه این آیه مبارکه بر کسی خوانده شود که اهل لسان باشد و یا ترجمه آن برای اهل هر لغتی گفته شود همه می فهمند که مراد، بودن جسمی نیست. وقتی کسی می گوید: من با فلانی هستم؛ یعنی در عقیده و فکر و عمل، تابع فلانی هستم.

پس «با صادقان باشید» به معنای اقتدا و تبعیت است و بنابراین باید این صادقان معصوم باشند، وگرنه تناقض لازم می آید. چون اگر معصوم از گناه و خطا نباشد ممکن است کار خلافی انجام دهد، که البته تبعیت از او در آن کار جایز نیست، و حال آن که امر به بودن با او و تبعیت از او مطلق می باشد و دلالت دارد بر این که هر چه می گوید یا انجام می دهد حق است. نتیجه این که در آن کار هم با او باشیم و هم نباشیم، و این محال است. پس باید

«الصادقین» در آیه معصوم باشند.

#### نکته دوم. وجود صادقان.

این آیه بر وجود صادقان به معنای مذکور در هر زمانی دلالت دارد؛ چرا که آیه برای عموم مسلمانان تا روز قیامت آمده است؛ یعنی ای مسلمان ها! از امروز تا روز قیامت با صادقان باشید، لابد در هر زمانی باید یکی از این صادقان وجود داشته باشد، تا مردم با صادقان باشند؛ وگرنه امر به بودن با صادقان و اقتدا به آن ها، معنا نخواهد داشت.

اکنون این پرسش مطرح است که صادق در هر زمان کیست؟

آیا افرادی چون منصور دوانیقی، متوکل عباسی... معاویه، عثمان، شیخین صادق هستند؟ با توجه به آیه مبارکه می توان فهمید که باید در هر زمانی معصومی وجود داشته باشد.

### **نکته سوم. وجود معصوم.**

قرار شد در هر زمانی معصومی باشد، برای چه؟ برای این که او قدوه، اسوه و هادی انسان ها باشد؛ برای این که مرشد و رهبر مردم باشد و مردم از او پیروی و اطاعت کنند.

بنابراین، امام علیه السلام در این عالم وظیفه ای دارد و مردم باایمان نیز وظایفی در رابطه با امام دارند، او هادی است و مردم باید به هدایت او اهتدا کنند.

از طرفی، تحقق هدایت او در عالم به تمام معنای هدایت این است که او قدرت و نفوذ کلمه داشته باشد و جامعه شنوای سخن او باشند، و به طور واقعی از او اطاعت و تبعیت کنند.

پرسش این است که اکنون امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب است، چگونه مردم از او پیروی کنند؟

در پاسخ این اشکال می گوئیم: خداوند امامی را نصب فرموده است و وظیفه امام، قبول مسئولیت است که آن را پذیرفته. آیا مردم به وظیفه خود عمل نموده اند؟ پس مردم هستند که در رابطه با امام مقصرند و آن ها باعث محرومیت خود می باشند و هر گاه لیاقت پیدا کنند دوران غیبت تمام می شود.

### **نکته چهارم. سخنی با فخر رازی.**

فخر رازی در ذیل این آیه، به دلالت آن بر عصمت اقرار می کند. او گریزی

نداشت و ناچار بود که اعتراف نماید؛

چرا که این امر برهانی است، وگرنه تناقض لازم می آید. نمی شود خداوند به نحو اطلاق به بودن با صادقان امر کند و آن ها معصوم نباشند، این ممکن نیست. از این رو غیر معصوم اطاعت مطلقه و ولایت مطلقه ندارد. این واقعیتی است

انکارناپذیر، فخر رازی در این زمینه می نویسد:

إنه تعالى أمر المؤمنين بالكون مع الصادقين، ومتى وجب الكون مع الصادقين فلا بد من وجود الصادقين في كل وقت، وذلك يمنع من إطباق الكل على الباطل، ومتى امتنع إطباق الكل على الباطل، وجب إذا أطبقوا على شيء أن يكونوا محقين. فهذا يدل على أن إجماع الأمة حجة؛ (1)

خداوند به مؤمنان دستور داده است که با صادقان باشند و آن گاه که بودن با صادقان واجب شد، به ناچار باید صادقان در هر زمان وجود داشته باشند و همین مطلب ثابت می کند که تمام امت هرگز بر باطل نیستند و به ناچار بر هر چه اجماع و اطباق نمودند، باید حق باشد و همین مطلب دلیل بر حجت بودن اجماع امت است.

خلاصه، هر جا اطاعت به طور اطلاق باشد آن جا حق و حقیقت و عصمت می باشد، وگرنه اطاعت مطلقه نخواهد بود، مثلاً:

خداوند متعال فرموده:

(وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛ (2)

به یاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید. 3.

ص: 43

1- تفسیر رازی: 230/16.

2- سوره بقره (2): آیه 83.

در آیه دیگر فرموده:

(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا)؛ (1)

بگو: بیایید تا آن چه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم که هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید و به پدر و مادر نیکی کنید.

در آیه دیگر می خوانیم:

(وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا\* وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلَّةِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا)؛ (2)

و پروردگارت فرمان داده که تنها او را پرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آن دو یا هر دو آن ها نزد تو به سن پیری برسند کمترین اهانتی (گفتن اف) به آنان مکن و بر سر آن ها فریاد مزن؛ بلکه با گفتار

لطیف و بزرگوارانه با آن ها سخن بگو و بال های تواضع خود را از روی محبت در برابرشان پهن کن و بگو: پروردگارا! آن ها را مشمول رحمت خویش قرار ده؛ همان گونه که در دوران کودکی مرا تربیت کرده اند.

اطاعت و احترام از والدین این قدر مهم است؛ در عین حال می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛ (3)8.

ص: 44

---

1- سوره انعام(6): آیه 151.

2- سوره اسراء(17): آیه 23 و 24.

3- سوره عنکبوت(29): آیه 8.

اگر پدر و مادرت تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری؛ از آن ها پیروی نکن!

یعنی اطاعت مطلقه نسبت به والدین نیست؛ چرا که این اطاعت مطلقه همیشه مقرون با عصمت است.

از این رو فخر رازی ناچار می شود که برهان را بپذیرد و نمی تواند منکر بشود.

وی در مورد دیگر به نکته دوم هم اقرار می کند و می نویسد:

آری، صادقان باید در هر زمانی باشند، خطاب «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» به عموم مسلمانان تا روز قیامت است. اگر فردی صادق نباشد، بودن با صادقان محال خواهد بود.

فخر رازی پس از اقرار به هر دو مورد می گوید:

سلمنا ذلك، لكن لم لا يجوز أن يكون الصادق هو المعصوم الذي يمتنع خلو زمان التكليف عنه، كما تقوله الشيعة؟

برای چه جایز نباشد که صادق همان معصومی باشد که ممتنع است زمان از وی خالی باشد؛ همان گونه که شیعه به آن قائل است.

بنابراین است که در هر زمان یکی از صادقان وجود داشته باشد، این صادق، آن صادقی نیست که شیعیان می گویند، آن معصوم، معصومی

نیست که شیعیان می گویند، چرا؟ به خاطر این که مردم به او دسترسی ندارند تا با او باشند تا و «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» تحقق پیدا بکند. (1)

سخن در این است که آیا این جا قصور هست یا تقصیر؟ آیا این قصور و یا تقصیر از مردم است یا از صادقان؟

روشن است که همه پیشوایان از اهل بیت در بین مردم بودند و مردم به آن 1.

ص: 45



بزرگواران دسترسی داشتند. اما مردم با آن ها چه کردند؟ اکنون که نوبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف رسید، مردم به آن حضرت دسترسی ندارند و حضرتش غایب اند، آن یازده امام قبلی که غایب نبودند؟ آیا چنین عذری پذیرفته است که انسان به واقعیت اقرار نکند و بهانه بتراشد؟

خداوند متعال امام زمان علیه السلام را برای اقامه عدل قرار داده است، خود آن حضرت نیز برای این کار آمادگی دارند. پس چرا اقامه عدل تحقق پیدا نمی کند؟

این بهانه نمی تواند از مصداقیت ائمه برای آیه مبارکه مانع باشد، که مصداق آیه فقط و فقط ائمه علیهم السلام هستند.

فخر رازی می گوید: مقصود از «صادقان» مجموع امت است، امت من حیث المجموع معصوم است، در آن

صورت معنای آیه چنین می شود: «یا ایها الذین آمنوا کونوا مع الذین آمنوا».

اگر مراد از امت، جز اهل بیت علیهم السلام باشد، امت بدون اهل بیت، امت نیست. اگر مقصود این است که همه افراد امت که اهل بیت معصومین علیهم السلام نیز داخل باشند که «ان امتی لا تجتمع علی خطأ» اما به وجود معصوم؛

البته ما نیز این مطلب را قبول داریم، باز دویاره برگشت به ائمه علیهم السلام خواهد بود.

گفتنی است که این مورد از جاهایی است که فخر رازی هیچ راهی برای تشکیک نداشته، اما خواسته به واقعیت اقرار نکند.

آن چه گذشت نکاتی بود در آیه مبارکه که وقتی با کلمه «الصادقون» به امام علیه السلام خطاب می کنیم چقدر مطلب وجود دارد. این که فرموده اند: زیارت جامعه را در مشاهد مشرفه بخوانیم و ائمه علیهم السلام را به این حقایق مورد خطاب قرار دهیم بی جهت نیست. البته باید به معانی این زیارت که می خواهیم به آن حضرات خطاب کنیم توجه داشته باشیم.

المصطفون؛

گواهی می‌دهم که شما برگزیدگان هستید.

ائمه علیهم السلام برگزیدگان هستند؛ کسانی که اصطفاء، انتخاب، اجتناب و اختیار شده‌اند. این واژگان تا حدودی مترادف هستند، اگر بخواهیم مترادف در لغت عرب را منکر بشویم، اختلافات و تمایزاتی باید تصور بکنیم و اگر به مترادف قائل باشیم این گونه خواهد بود که خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را انتخاب و اختیار کرده است.

درباره کلمه «المصطفون» آیات متعددی داریم و در این زمینه احادیثی نیز نقل شده است که پیش تر برخی از احادیث صحیح را از کتاب های اهل تسنن و صحیحین نقل کردیم. (1)

در آیه ای می‌خوانیم:

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آلَهُ خَيْرٌ مِّمَّا يُشْرِكُونَ)؛ (2)

بگو: حمد مخصوص خداوند است و سلام بر بندگان برگزیده او. آیا خدا بهتر است یا بت‌هایی که همتای وی قرار می‌دهید؟

به راستی منظور از عباد، چه کسانی هستند؟

نظیر این را در آیه دیگر می‌فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ)؛ (3)

بلکه آنان بندگان شایسته او هستند.

ص: 47

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 219-221 از همین کتاب.

2- سوره نمل (27): آیه 59.

3- سوره انبیاء (21): آیه 26.

عباد مکرم چه کسانی هستند؟

در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ

بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1). ر.ك: تفسیر فرات کوفی: 145، حدیث 11، تفسیر القمی: 209/2، بحار الأنوار: 222/23، حدیث 28، باب 12. (2)

خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد. آنان فرزندانی بودند که از (جهت پاکی و فضیلت) برخی از نسل برخی دیگر برترند و خداوند شنوا و داناست.

و در آیه دیگری می فرماید:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا)؛ (3)

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

در تفاسیر آمده است که منظور آل محمد علیهم السلام هستند. (3)

سدیر گوید: امام باقر علیه السلام درباره آیه (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى

الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ) فرمود:

نحن منهم ونحن بقية تلك العترة؛ (4)

ما از آن ها هستیم و ما یادگار آن عترتیم.

و بنا به روایتی، منظور آل ابراهیم هستند و یا مستقلاً در خود آیه عنوان «آل محمد» وجود داشته است که روایاتی در این زمینه نقل شده است. البته اگر ظاهر این روایات را اخذ نکنیم، شبهه تحریف قرآن پیش می آید، ولی این آیه و نظیر آن در آیات 4.

ص: 48

1- .سوره آل عمران

2- :آیات 33 و 34.

3- .سوره فاطر(35):آیه 32.

4- .تفسیر العیاشی: 168/1، حدیث 29، بحار الأنوار: 225/23، حدیث 44.

قرآن مجید کم نیستند که نامی از امیرالمؤمنین، یا از اهل بیت و یا از آل محمد و یا امثال آن ها آمده است. هشام بن سالم گوید:

سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا).

فقال: هو آل إبراهيم وآل محمد على العالمين فوضعوا اسما مكان اسم؛ (1)

از امام صادق علیه السلام از این فرمایش خدای تعالی پرسیدم؟

فرمود: همان آل ابراهیم و آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شدند؛ پس نامی را مکان نام دیگر قرار دادند.

در روایت دیگری ایوب گوید:

سمعني أبو عبدالله عليه السلام وأنا أقرأ: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).

فقال لي: «وآل محمد»، كانت فمحوها وتركوا آل إبراهيم وآل عمران؛ (2)

در حالی که این آیه را می خواندم امام صادق علیه السلام به من فرمود: «و آل محمد» نیز در آن بوده است؛ آن را حذف کردند و آل ابراهیم و آل عمران را باقی گذاردند.

اما علمای ما این روایات را به نحوی تفسیر و یا تأویل نموده و یا به عنوان شأن نزول ذکر می کنند که بر تحریف قرآن دلالت نکند؛ چرا که باید قرآن را از تحریف در الفاظ، از زیادی و یا نقصان منزه بدانیم.

درباره آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) (3) نیز روایات فراوان آمده است. در بصائر الدرجات آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود: 2.

ص: 49

---

1- همان: 1/168، حدیث 30، همان: 23/225، حدیث 45.

2- همان: 1/169، حدیث 34، همان: 23/227، حدیث 48.

3- سوره فاطر (35): آیه 32.

هی فی ولد علی و فاطمة علیهم السلام؛(1)

این آیه درباره فرزندان علی و فاطمه علیهم السلام نازل شده است.

و در کتاب الکافی از امام باقر علیه السلام در ذیل ادامه آیه شریفه (فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ

سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ) می فرماید:

السابق بالخیرات: الإمام، والمقتصد: العارف للإمام، والظالم لنفسه: الذی لا یعرف الإمام؛(2)

امام، همان شتاب کننده به نیکی هاست، معتدل و میانه رو کسی است که حق امام را بشناسد و ستمگر به خویش کسی است که امام را نشناسد.

در این زمینه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که بعضی ادعا کردند که این آیه در فاطمیان ظهور دارد.

زیدیه ادعا کرده اند که این آیه درباره آن ها نازل شده است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

لیس حیث تذهب لیس یدخل فی هذا من أشار بسیفه ودعا الناس إلی خلاف.

فقلت: فأی شیء الظالم لنفسه؟

قال: الجالس فی بیته لا یعرف حق الإمام، والمقتصد: العارف بحق الإمام، والسابق

بالخیرات: الإمام؛(3)

چنان که تو پنداری نیست. کسی که شمشیر کشد و مردم را به مخالفت فرا خواند در این آیه داخل نیست.

عرض کردم: پس ستمگر به خویشتن کیست؟2.

ص: 50

---

1- بصائر الدرجات: 65(باب 21).

2- الکافی: 214/1، حدیث 1، بحار الأنوار: 223/23، حدیث 35.

3- همان: 214/1، حدیث 2.

فرمود: کسی است که در خانه خود بنشیند و حق امام را شناسد و معتدل و میانه رو کسی است که حق امام را بشناسد و شتاب کننده به نیکی ها، امام است.

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام می فرماید:

فنحن الذين اصطفانا الله عز وجل وأورثنا هذا الذي فيه تبيان كل شيء؛(1)

ما همان کسانی هستیم که خدای تعالی برگزیده و این کتاب را به ارث بخشیده است؛ کتابی که در آن همه چیز بیان شده است.

در روایت دیگری راوی درباره این آیه از امام رضا علیه السلام می پرسد، حضرت می فرماید:

ولد فاطمة عليها السلام و السابق بالخيرات: الإمام، والمقتصد: العارف بالإمام، والظالم لنفسه: الذي لا يعرف الإمام؛(2)

منظور فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می باشند و منظور از شتاب کنندگان به نیکی ها امام و میانه رو کسی است که امام را بشناسد و ستمگر به خویشان کسی است که امام را نمی شناسد.

هم چنین از دیگر ائمه علیهم السلام روایاتی نقل شده که این آیه درباره آن بزرگواران است. در الاحتجاج آمده است که ابوبصیر گوید:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الآية: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا) .

قال: أي شيء تقول؟

قلت: إنني أقول إنها خاصة لولد فاطمة عليها السلام.

فقال عليه السلام: أما من سل سيفه ودعا الناس إلى نفسه إلى الضلال من 6.

ص: 51

1- الكافي: 226/1، حديث 7، بحار الأنوار: 134/17، حديث 10.

2- همان: 215/1، حديث 3، تفسير نور الثقلين: 361/4، حديث 76.

ولد فاطمة عليها السلام وغيرهم فليس بداخل في الآية.

قلت: من يدخل فيها؟

قال: الظالم لنفسه الذي لا يدعو الناس إلى ضلال ولا هدى، والمقتصد منا أهل البيت هو

العارف حق الإمام، والسابق بالخيرات هو الإمام: (1)

از امام صادق عليه السلام درباره آیه شریفه «ثُمَّ أُورَثْنَا...» پرسیدم.

فرمود: نظر تو چیست؟

عرض کردم: بندگان برگزیده فقط فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام هستند.

فرمود: اما آن گروه از فرزندان حضرت فاطمه سلام الله عليها که دست به شمشیر برده و با گمراهی مردم را به سوی خود فرا می خوانند و دیگر مردمان، مشمول این آیه شریفه نمی شوند.

گفتم: چه کسانی شامل این آیه می شوند؟

فرمود: منظور از ستم گر به خود کسی است که مردم را نه به گمراهی فرا می خوانند و نه به هدایت دعوت می کند و میانه رو از ما اهل بیت کسی است که حق امام را به خوبی بشناسد و سبقت گیرنده به نیکی ها، همان امام است.

در المناقب ابن شهر آشوب آمده است: امام صادق علیه السلام فرمود:

نزلت فی حقنا وحق ذریاتنا خاصة؛ (2)

این آیه به خصوص در حق ما و حق فرزندان ما نازل شده است.

در مورد دیگری می فرماید:

هی لنا خاصة وایانا عنی؛ (3)

این آیه در خصوص ماست و فقط ما منظور شده ایم. 0.

ص: 52

---

1- الاحتجاج: 138/2 و 139، این حدیث در بحار الأنوار: 215/23، حدیث 5 با اندکی تفاوت نقل شده است. (2 و 3) المناقب، ابن شهر آشوب: 274/3، بحار الأنوار: 222/23، حدیث 28 و 223، حدیث 29 و حدیث 30.

در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

هم آل محمد علیهم السلام؛(1)

آنان همان آل محمد علیهم السلام هستند.

بنابراین روایات، این آیه درباره اهل بیت علیهم السلام می باشد؛ یعنی کلمه «المصطفون» در زیارت جامعه به این آیات اشاره دارد.

## اصطفاء در لغت

راغب اصفهانی در معنای واژه «اصطفی» مطلب لطیفی دارد. وی می گوید:

واصطفاء الله بعض عبادہ قد یكون بیاجاده تعالی إیاه صافیا عن الشوب الموجود فی غیره، وقد یكون باختیاره وبحكمه وإن لم یتعر ذلك من الأول؛(2)

خداوند متعال کسانی را که اصطفاء و اختیار می کند، دو قسم هستند:

یک قسم کسانی هستند که از اول پاک و پاکیزه خلق کرده است؛ اصلا از اول آن ها را چنین خلق می کند....

اگر این کلام تمام باشد، معلوم می شود که وجود ائمه علیهم السلام و اصل خلقتشان با خلقت دیگر مردم تفاوت دارد.

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه اصطفاء(3) از حلیمی که یکی از بزرگان محدثان و مفسران پیشین اهل سنت است، کلام جالب مفصلی نقل می کند که او بر این معنا برهان اقامه می کند که وجود انبیا و اصل خلقتشان، از نظر روحی و جسمی با

ص: 53

---

1- .المناقب، ابن شهر آشوب: 247/3، بحار الأنوار: 223/23، حدیث 30.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 283.

3- .سوره آل عمران(3): آیات 33 و 34.



دیگر مردم متفاوت است. اصلاً اصل آفرینش آن ها فرق می کند. (1) و کلام راغب اصفهانی به همان مطالب اشاره دارد.

اگر این نظریه به اثبات برسد، انصافاً مطالب جالبی خواهد بود، ممکن است به راحتی نتوانیم بپذیریم که اصلاً خلقت آن ها با خلقت ما فرق می کند؟ یا این که لازمه آن شبهه جبر می باشد؛ ولی اگر آن مطالب تمام باشد، شبهه جبر هم جواب دارد.

بنابراین، کسانی را که خدای متعال برگزیده، از همان اول، از همه شوب ها پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر هستند.

شوب ها عبارت از شك، شبهه، جهل و انواع و اقسام ادناس و ارجاس است که در آیه تطهیر می فرماید: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ) (2).

یعنی «رجس» به هر معنایی که باشد، از اهل بیت علیهم السلام «اذهاب» شده و این به معنای رفع بعد الوجود نیست، بلکه دفع است.

پس معلوم می شود که این کلام، به قرآن برمی گردد و ادله و براهین ما نیز در خصوص ائمه علیهم السلام تمام می شود. البته انبیا نیز همین طور هستند و مقام عصمت را دارند.

فخر رازی در ادامه، کلام حلیمی را نقل می کند که حضرت علی علیه السلام فرمود:

علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله ألف باب من العلم واستنبطت من کل باب ألف باب؛ (3)

رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار باب از علم را به من تعلیم داد و از هر بابی نیز هزار باب استنباط کردم. 8.

ص: 54

---

1- تفسیر رازی: 22/8 و 23.

2- سوره احزاب (33): آیه 33.

3- تفسیر رازی: 23/8.

آری، این بزرگواران موجودات خاص استثنایی هستند.

از طرفی دلالت کلمه «اصطفاء» بر افضلیت واضح است، در تفسیر طبری آمده است:

عن الحسن فی قوله: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ إِلَى قَوْلِهِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ )، قال: فضلهم الله على العالمين بالنبوة على الناس كلهم كانوا هم الأنبياء الأتقياء

المطيعين لربهم؛(1)

امام حسن علیه السلام درباره این آیه فرمود: خدای تعالی آنان را به تمامی مردم با قرار دادن نبوت در آنان، برتری داد؛ چرا که آنان همان انبیای پرهیزکارند که مطیع پروردگارشان می باشند.

از طرف دیگر اگر کلمه «العالمین» عالم علوی را نیز در بر بگیرد، این آیه مبارکه از دلایل افضلیت ائمه علیهم السلام از فرشتگان حتی فرشتگان مقرب خواهد بود.

نکته سوم. اعلم بودن اهل بیت

نکته سوم این که آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ ...) بر اعلمیت دلالت می کند، زیرا اگر منظور از «کتاب»، قرآن مجید باشد، قرآن اشرف کتاب های آسمانی است. آن چه در آن کتب بوده در قرآن موجود است. پس کسی که وارث قرآن می شود از کسانی که صاحبان کتاب های پیشین بوده اند، افضل و اعلم خواهد بود.

و اگر منظور از «کتاب»، چیز دیگری باشد که قرآن نیز در ضمن آن باشد، دلالت بهتر خواهد بود.

و در نتیجه ائمه علیهم السلام از همه پیامبران الاهی، غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور مطلق اعلم و افضل خواهند بود. 8.

ص: 55

در کتاب غایة المرام در ذیل آیه «اصطفاء» روایات مفیدی نقل شده است. ابواسحاق ثعلبی از مفسران بزرگ قرن چهارم در تفسیر خود به سند از اعمش از ابی وائل نقل می کند:

قرأت فی مصحف عبدالله بن مسعود: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ) وَ آلَ مُحَمَّدٍ (عَلَى الْعَالَمِينَ)؛ (1)

در مصحف عبدالله بن مسعود خواندم که نوشته بود: «همانا خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم» و آل محمد علیهم السلام «را بر تمام عالمیان برتری داد».

البته ما این روایت ها را به گونه ای توجیه می کنیم که بر تحریف قرآن مجید دلالت نکنند.

در این زمینه از طرق ما نیز روایات متعددی نقل شده است. برای نمونه، شیخ طوسی رحمه الله در الامالی به سند روایت می کند که راوی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که این گونه قرائت کرد:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ) وَ آلَ مُحَمَّدٍ (عَلَى الْعَالَمِينَ) .

قال: هكذا نزلت؛ (2)

و فرمود: این آیه این گونه نازل شده است.

شیخ طبرسی رحمه الله نیز در مجمع البیان می نویسد:

وفی قراءة أهل البيت عليهم السلام «وآل محمد على العالمين»؛ 6.

ص: 56

---

1- غایة المرام: 270/3، بحار الأنوار: 228/23، حدیث، العمده:، حدیث، شواهد التنزیل: 152/1، حدیث 165، به نقل از تفسیر

الثعلبی: 53/3. گفتنی است که: در تفسیر الثعلبی به جای «آل محمد»، «آل عمران» جایگزین شده است.

2- الامالی، شیخ طوسی: 300، حدیث 592، بحار الأنوار: 222/23، حدیث 26.

و در قرائتی که از اهل بیت علیهم السلام وارد شده، آمده است: «وآل محمد علی العالمین».

یکی از وجوه این گونه روایات اختلاف قرائات است. (1)

عیاشی نیز در تفسیر خود روایتی را نقل می کند که هشام بن سالم گوید:

سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا) .

فقال: هو آل إبراهيم وآل محمد علی العالمین، فوضعوا إسماء مكان اسم؛ (2)

از امام صادق علیه السلام از این فرمایش خدای تعالی که (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا) پرسیدم.

فرمود: همان آل ابراهیم و آل محمد هستند که بر جهانیان برتری داده شدند؛ پس نامی را مکان نام دیگر قرار دادند.

ذکر این نکته جالب است که در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تأکید شده که به هنگام صلوات «آل محمد» را هم بگویید و از صلوات بی ذکر «آل» نهی فرموده اند، از جمله این حدیث است که:

لا تصلوا علی الصلاة البتراء؛ (3)

بر من صلوات و درود ناقص نفرستید.

بعضی از مخالفان اهل بیت رسول الله می گویند: مراد از «آل محمد» امت محمد صلی الله علیه وآله می باشد؛ ولی در عین حال به هنگام صلوات بر پیامبر اکرم، 4.

ص: 57

---

1- .تفسیر مجمع البیان: 278/2.

2- .تفسیر العیاشی: 168/1، حدیث 30، بحار الأنوار: 225/23، حدیث 45.

3- .ر.ك: وسائل الشیعه: 207/7، حدیث 927، الصواعق المحرقة: 430/2، فصل یازدهم، آیه دوم، ینابیع الموده: 37/1، حدیث 14.

«وآله» را نمی گویند.

روایت جالبی درباره آل محمد از امام صادق علیه السلام نقل شده است. ابوعمرو زبیری از آن حضرت می پرسد:

ما الحجة في كتاب الله أن آل محمد هم أهل بيته؟

قال: قول الله تبارك وتعالى: (إِنَّ اللَّهَ اصَّ طَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ «وآل محمد») هكذا نزلت على العالمين \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ .

ولا يكون الذرية من القوم إلا نسلهم من أصلابهم.

وقال: (اعملوا آل داود شكراً و قليلاً من عبادي الشكور) 94(1) وآل عمران وآل محمد؛ (2)

چه دلیلی از قرآن دارید که آل محمد، اهل بیت او هستند؟

فرمود: خداوند در قرآن می فرماید: «به راستی خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم، آل عمران و آل محمد را بر تمام جهانیان اختیار کرد و برگزید» آیه چنین نازل شد. «آن ها فرزندان و خاندانی بودند که بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و داناست» و ذریه از هر قومی جز فرزندان ایشان از صلب آن ها نخواهد بود.

و فرمود: «ای آل داوود و آل عمران و آل محمد شکرگزاری کنید؛ ولی عده کمی از بندگان من شکرگزارند».

بنابراین، از آیه مبارکه (ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ) اعلم بودن اهل بیت علاوه بر عصمت و افضلیت آن بزرگواران به دست می آید. ما پیش تر گفتیم که «اصطفاء» به برکت 9.

ص: 58

1- .سوره سبأ(34): آیه 13.

2- .تفسیر العیاشی: 1/169 و 170، حدیث 35، بحار الأنوار: 227/23 و 228، حدیث 49.

عبودیت است و این چیزی است که در آیات قرآن نیز آمده است، آن جا که می فرماید:

(وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ)؛ (1)

و سلام بر بندگان او؛ همان هایی که برگزیده است.

روی عبودیت تأکید شده؛ چرا که عبودیت مقدمه رسیدن به کمالات و مقامات است؛ یعنی از این جا باید شروع کرد و راه این است.

آن بزرگواران قبل از رسیدن به آن مقامات و بعد از رسیدن نیز عبد بود و به عبادت مشغول بودند، به آیه مبارکه:

(وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ)؛ (2)

تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از آن او هستند و آن ها که نزد او هستند (فرشتگان) هیچ گاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند.

و آن چه در ذیل آن آمده، توجه کنید، آن جا که امام علیه السلام به مفضل بن عمر می فرماید:

ويحك يا مفضل! ألتستم تعلمون أن «مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ» هم الملائكة، و«مَنْ فِي الْأَرْضِ» هم الجان و البشر و كل ذى حركة، فمن الذين فيهم و من عنده الذين قد خرجوا من جملة الملائكة.

قال المفضل: من تقول يا مولاي!

قال: يا مفضل! و من نحن الذين كنا عنده، ولا كون قبلنا ولا حدوث سماء ولا أرض ولا

ملك ولا نبى ولا رسول.... (3)3.

ص: 59

1- .سوره نمل(27):آیه 59.

2- .سوره انبياء(21):آیه 19.

3- .الهداية الكبرى:433.

اگر ما گفتیم ائمه علیهم السلام عبد هستند، ولی عبادی که خداوند متعال به برکت عبودیتشان این ها را به این جا رسانده است، آیا این را غلو می گویند؟

## اطاعت کنندگان از خدا

### اشاره

المطیعون لله؛

گواهی می دهم که شما فرمانبران از خدا هستید.

ائمه علیهم السلام مطیع خداوند متعال هستند. در توضیح این عبارت می گوئیم: وقتی کسی را به اطاعت وصف بکنند و بگویند که این فرد هر که باشد مطیع خدا است، در حقیقت او را به ایمان وصف کرده اند؛ چون اطاعت، فرع ایمان است و آن، فرع معرفت می باشد. پس پیش از ایمان، او را به معرفت، وصف می کنند. پس اگر گفتند: فلانی مطیع خداوند است؛ یعنی خدا را شناخته، به خدا ایمان آورده و از خدا اطاعت می کند.

پس اعتراف و اقرار به عبودیت و اطاعت کسی به خدای سبحان؛ یعنی وصف او به ایمان و قبل از ایمان به معرفت.

بنابراین «المطیعون لله» یعنی «العارفون بالله، المؤمنون بالله، المطیعون لله». اما چه معرفتی؟ چه

یقینی؟ و چه عبودیتی؟

آن ها می گویند:

ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك بل وجدتك أهلا للعبادة فعبدتك؛<sup>(1)</sup>

(خدایا!) عبادت کردن من برای تو نه به خاطر ترس از آتش دوزخ توست و نه به

ص: 60

---

1- روض الجنان: 27، مشارق الشموس: 88/1، شرح اصول کافی: 257/1، عوالی اللالی: 20/1، بحار الأنوار: 186/67 و 197، مرآة العقول: 101/2.

خاطر رغبت به بهشت تو؛ بلکه تو را عبادت می کنم به خاطر این که تو را شایسته عبادت یافتم.

در این جا سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام روشن می شود که فرمودند:

لو كشف لي الغطاء ما ازددت يقينا؛ (1)

اگر پرده های حجاب بالا رود یقین من بیشتر نمی شود.

وقتی آن حضرت چنین بفرمایند، آیا می شود ذره ای نسبت به خداوند متعال شك و جهلی و یا لحظه ای غفلت داشته باشد؟

ائمه علیهم السلام مصداق اتم «العلماء» هستند که خداوند متعال در قرآن فرمود:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ (2)

از میان تمام بندگان خدا، تنها عالمان از خدا می ترسند.

بلکه آن بزرگواران (وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ)؛ (3) «آن ها تنها از خداوند می ترسند و تنها ترس او را به دل راه

می دهند» هستند.

اطاعت از حضرت علی اطاعت از پیامبر خداست

اکنون در معنای اطاعت تأمل و آن را درک نماییم، اگر کسانی نسبت به خداوند متعال چنین اطاعتی داشته باشند که با وجود مقام «عند الله» بودن، «لا يستكبرون عن عبادته» «وهم من خشيته مشفقون» هستند، ناگزیر اطاعت از آن ها، اطاعت خداوند متعال می شود. در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

يا علي! من أطاعك فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاك 8.

ص: 61

1- المناقب، ابن شهر آشوب: 317/1، تفسير ابي السعود: 56/1، كشف الغمه: 169/1، الصراط المستقيم: 2301، بحار الأنوار: 153/40

و135/46، ينابيع الموده: 203/1، حديث 8، مناقب خوارزمي: 375.

2- سورة فاطر (35): آيه 28.

3- سورة انبياء (21): آيه 28.



ومن عصانی فقد عصی الله؛ (1)

ای علی! آن کس که تو را اطاعت کند مرا اطاعت نموده است؛ و آن کس که مرا اطاعت کند همانا خداوند را اطاعت کرده است. و آن کس که از تو سرپیچی نماید از من سرپیچی نموده است و هر کس از من سرپیچی نماید همانا از خداوند سرپیچی کرده است.

چرا اطاعت چنین فردی لازم است؟

چون تمام حرکات، سکنت، افعال و تروک او، اطاعت از خداوند متعال است. پس کسی که می خواهد مطیع خدا باشد باید از او اطاعت داشته باشد.

### اطاعت کنندگان همان پیروزمندانند

با توجه به آن چه گذشت ذکر این آیه شریفه مناسب است که:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ)؛ (2)

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت کند و از خدا بترسد و از مخالفت با او پرهیز نماید چنین کسانی همان پیروزمندان واقعی هستند.

در آیه دیگری «فوز» را به «عظمت» وصف کرده، می فرماید:

(وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا)؛ (3)

و هر کس از خدا و رسولش اطاعت نماید، به رستگاری بزرگی دست یافته است.

اطاعت از امام، اطاعت از خدا و رسول است، و هنگامی که اطاعت با خشیت

ص: 62

1- الأمالی، شیخ طوسی: 552، المناقب، ابن شهر آشوب: 6/3، بحار الأنوار: 29/38، بشارة المصطفی: 420، حدیث 28 و رک: المستدرک

علی الصحیحین: 128/3.

2- سوره نور (24): آیه 52.

3- سوره احزاب (33): آیه 71.

باشد، فوز خواهد بود. آن گاه این پرسش مطرح می شود که مراد از فوز در این آیه چیست؟

در پاسخ این پرسش به قرآن مراجعه می کنیم که «فوز» را چگونه معنا می کند.

قرآن کریم در آیه دیگری آن گاه که نعمت های بهشتی را می شمارد می فرماید:

(وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛ (1)

خشنودی و رضای خداوند (از همه چیز برتر است) و پیروزی و دستگیری بزرگ همین است.

چه مقامی بالاتر از این؟!

نعمت های بهشتی در برابر (رِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ) چیزی نیست.

روایتی را از مرحوم پدرم نقل می کنم، ایشان می فرمودند: در روایتی آمده است:

اصحاب سیدالشهداء سلام الله علیه در بهشت دور آن حضرت را گرفته و در محضرشان می نشینند و ملازم آن حضرت هستند و هم چنان به آن حضرت نگاه می کنند. و هر چه حوریان بهشتی با آن آرایش ها و... که دارند می آیند و التماس می کنند که به سراغ ما بیایید، آن ها از حضرت سیدالشهداء علیه السلام جدا نمی شوند. (2)».

ص: 63

---

1- .سوره توبه(9):آیه 72.

2- .کامل الزیارات: 168 و 169، حدیث 219، بحار الأنوار: 207/45 و 208، حدیث 13. در قسمتی از حدیث امام علیه السلام چنین می فرماید: «...و الخلق يعرضون وهم حداث الحسين عليه السلام تحت العرش وفي ظل العرش لا يخافون سوء الحساب يقال لهم: ادخلوا الجنة، فيأبون ويختارون مجلسه وحديثه، وإن الحور لترسل إليهم أنا قد اشتقناكم مع الولدان المخلدین، فما يرفعون رؤوسهم إليهم لما يرون في مجلسهم من السرور والكرامة...».

از طرف دیگر، اگر کسی این گونه خداوند متعال را عبادت بکند و مطیع او باشد، خداوند متعال تمام کائنات را در خدمت او و مطیع او قرار می دهد. البته این معنا را در فرازهایی از زیارت جامعه خواهیم خواند. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

من خاف الله أخاف الله منه كل شيء، ومن لم يخف الله أخافه الله من كل شيء. (1)

به همین جهت، اطاعت اهل بیت علیهم السلام فرض و بر این اطاعت، امر شده است.

از این رو در اصول کافی بابی تحت این عنوان آمده است: «باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام». (2)

بنابراین، اطاعت مطلقه با عصمت ملازمه دارد و تسلیم مطلق با ولایت تکوینی و تشریحی مساوی است.

در قرآن کریم آیه ای در فضیلت ائمه علیهم السلام آمده است که می فرماید:

(أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا)؛ (3)

یا این که مردم بر آن چه به آنان (پیامبر و خاندانش) از فضلش بخشیده است حسد میورزند. همانا ما به آل ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و حکومتی بزرگ به آنان عطا کردیم.

ص: 64

---

1- .الكافي: 68/2، حدیث 3، بحار الأنوار: 381/67، حدیث 32.

2- .همان: 185/1، باب فرض طاعة الائمة عليهم السلام. در این باب 17 حدیث نقل شده است.

3- .سوره نساء(4): آیه 54.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمودند:

نحن المحسودون؛(1)

ما همان کسانی هستیم که بر ما حسد میورزند.

البته منظور از «مُلْكَاً عَظِیماً» ولایت تکوینی است که ما این شاء الله در جای خود در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد.

## قائمان به امر خدا

القوامون بامرہ؛

گواهی می دهم که شما قائمان به امر خدا هستید.

ائمه علیهم السلام قائمان به امر خدا هستند. منظور از کلمه «القوام» کثیر القیام است از جهت این که صیغه مبالغه است، یا منظور نسبت می باشد مثل «عطار» که اگر کسی با عطر، سر و کار داشته باشد و تمام وقت و همه فکرش، در تهیه، حمل و نقل و عرضه آن باشد به عطر نسبت داده می شود و به او عطار می گویند، چون شغلش همین است.

در علم نحو درباره آیه: (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) (2) می گویند: واژه «ظلام» به معنای افعال تفضیل نیست. (3)

چون اگر به معنای افعال تفضیل باشد، ماء نافیہ، تفضیل را از بین می برد و بقیه اش می ماند که در این صورت باید به

خداوند متعال نسبت ظلم

ص: 65

---

1- بصائر الدرجات: 55/ حدیث 3، الکافی: 206/1، حدیث 2. در این منبع از ابوالحسن علیه السلام نقل شده است، بحار

الأنوار: 286/23، حدیث، شواهد التنزیل: 183/1، حدیث 195. در این منبع از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

2- سوره فصلت (41): آیه 46.

3- شرح الفیه ابن مالک: 272 در این کتاب چنین آمده است: (ومع فاعل وفعال) -بفتحة فتشديد- (فعل) بفتحة فكسرة (فی نسب أغنی عن

الياء) السابقة (فقبل) إذ ورد كقولهم: لابن وتمر وطعم أي صاحب لبن وتمر وطعم، وليس في هذين الوزنين معنى المبالغة الموضوعين

أي: خرج عليه قوله تعالى: (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) أي بذی ظلم.

داده شود و این کفر است، بنابراین قول خدای متعال (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ) یعنی؛ نسبتی بین خدا و ظلم وجود ندارد، هم چنان است اگر گفته شود: فلانی عطار نیست، بلکه نجار است.

«قوام بأمره» را به معنای نسبت، بهتر است از این که أفعال التفضیل یعنی «كثير القيام بأمر الله» باشد. اصلاً شأن آن بزرگواران قیام به امر خداوند متعال است، مثل عطار که شأن، شغل، فکر، وقت و تمام شئونش مربوط به عطر است، یا در هر حرفه ای دیگر مثل: نجار، بقال و... و این چیزی است که با توجه به حالات ائمه علیهم السلام به نظر این جانب می آید، نمی دانم کسی گفته یا نه، چون به شروح نگاه نمی کنم.

اکنون این پرسش مطرح است که چرا نفرمود: «الفعالون بأمره»، بلکه فرمود: «القوامون بأمره»؟

در این جهت به جنبه برپا داشتن و زنده نگه داشتن امر خدا اشاره شده است و زنده نگه داشتن هر چیزی بر حسب خود آن چیز است. زنده نگه داشتن، یعنی علاوه بر عمل کردن، منتشر کردن، تعلیم کردن و بیان کردن.

از طرفی، واژه «امر» در این جا اسم جنس است و به ضمیری که به خداوند متعال برمی گردد اضافه شده و آن گاه که اسم جنس اضافه شد بر عموم دلالت دارد.

به عبارتی دیگر «القوامون بأمر الله» ای بکل امر الله.

وقتی امر خداوند متعال این گونه شرح شد، این آیه شریفه تفسیر خواهد شد که می فرماید:

(تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ)؛ (1)

فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (مقدر کردن) هر کاری نازل می شوند. 4.

ص: 66

بنابراین معنا، تمام خواست خداوند متعال و آن چه را که مربوط به حضرت حق است در برمی گیرد و قوام وجود و مقوم آن، ائمه علیهم السلام هستند.

البته ما به طور اجمال از امر خداوند متعال آگاه هستیم که همه چیز را شامل است، و در شرح «المستقرین فی أمر الله» نیز مطالبی بیان شد، ولی تفصیل آن را باید خود ائمه علیهم السلام بیان بکنند.

در شب قدر مراتب علوم ائمه علیهم السلام بالا می رود، و بر خواست و تقدیرات خداوند متعال نسبت به اشخاص و

امم اطلاع پیدا می کنند و در آن شب وظایف و تکالیف هر امام، در زمان خودش معین و ابلاغ می شود.

پس هر کاری را که ائمه علیهم السلام انجام بدهند و به آن قیام کنند، از خداوند متعال است و هر چه که انجام دهند عین صلاح و مصلحت است؛ سکوت کنند، بجنگند، شهید بشوند، زندان بروند و در حال غیبت باشند، قائمان به امر خداوند متعال هستند.

اساسا خواست خداوند متعال، در خارج به سکنات و حرکات امام علیه السلام تشخص می یابد. از این روست که در ادامه می خوانیم: «العاملون بإرادته» و در زیارت آل یاسین نیز آمده است: «ودلیل إرادته».

اگر بخواهیم به جایی برویم و به کسی نیاز داشته باشیم که آن جا را به ما نشان بدهد، نام آن شخص دلیل است.

ائمه علیهم السلام دلیل اراده خدا هستند، اگر بخواهیم از اراده باری تعالی آگاه شویم، باید ببینیم که آن بزرگواران چه کار کرده یا به چه چیزی امر می کنند، حرکت، سکون، گفتار و کردار ائمه علیهم السلام برای ما، دلیل بر اراده خداوند متعال در هر مورد است و آن را نشان می دهند. آیا این غلو است؟!!

در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال می فرماید:

عبدی أظننی تکن مثلی أنا أقول للشیء: کن! فیکون وأنت تقول للشیء:

بنده من اطاعت مرا کن، مثل من خواهی شد.

این حدیث نیز با کلمه «عبدی» شروع شده است، ما هم تأکید می‌کنیم، که باید از بندگی شروع بشود. آری، انسان از طریق عبودیت و طاعت به جایی می‌رسد که به اذن خداوند متعال همه کائنات مطیع او می‌شوند.

در حدیث قدسی دیگر آمده است که خدای عزوجل می‌فرماید:

ما زال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به

ویده التي يبطش بها...؛ (2)

همواره بنده به واسطه انجام نوافله‌ها به من نزدیک می‌شود تا این که گوش او می‌شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می‌شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می‌شوم تا با آن بگیرد....

جالب این که این حدیث در شرح حافظ نووی بر صحیح مسلم (3) نیز آمده که چه قدر زیبا معنا کرده است.

پس باید از عبودیت شروع بشود تا به محبت برسد و محبت، قرب می‌آورد، اما چه قریبی؟!

در این حدیث نفرمود: «ما زال الرجل» یا «المؤمن»؛ بلکه فرمود: «ما زال العبد» این برای مطلق عبد است. پس اگر نسبت به ائمه علیهم السلام این گونه گفتیم، غلو است یا ایرادکننده مرضی در قلب دارد؟ ت.

ص: 68

- 
- 1- شرح رساله حقوق الإمام زين العابدين عليه السلام: 410، الفوائد الرجالية سيد بحر العلوم: 39/1. با اندکی تفاوت.
  - 2- ر.ك: المحاسن: 291/1، حدیث 243، الكافي: 352/2، حدیث 7، بحار الأنوار: 22/67، حدیث 21، جامع الأخبار: 88، معارج اليقين في اصول الدين: 205، حدیث 505.
  - 3- ر.ك: شرح صحيح مسلم: 151/15. این حدیث در صحیح بخاری: 190/7، مجمع الزوائد: 269/10 به صورت کامل آمده است.

بنابر آن چه بیان شد این عبارت با عبارت قبلی از زیارت جامعه بر ولایت مطلقه دلالت دارد و ولایت مطلقه نیز بر عصمت دلالت می کند؛ یعنی کسی که در جمیع شئونش دلیل اراده خداوند متعال باشد، نمی تواند غیر معصوم باشد و غیر معصوم نمی تواند به این جا برسد.

از طرفی، این عبارات بر علم امام علیه السلام نیز دلالت دارند و تا امام به اراده خداوند متعال عالم نباشد نمی تواند دلیل اراده او باشد. از این رو می گوئیم: افعال، سلوک، سکنات، حرکات ائمه علیهم السلام مظهر اراده خداوند متعال هستند.

جای تعجب نیست؛ چرا که وقتی عزرائیل روح کسی را قبض می کند، شما می گوئید: اراده خدا این بود که اجل این آقا برسد، چرا؟ چون عزرائیل مأمور خدا است، فعل او، فعل خداست، می گوئید: اراده خداوند متعال این بود که این آقا بیش از این عمر نداشته باشد و اجلش فرا برسد. پس فعل عزرائیل برای ما اراده خداوند متعال را نشان داد.

و همین گونه است فعل میکائیل و جبرائیل؛ اما وقتی به ائمه علیهم السلام برسد برخی می گویند: غلو است!!

وقتی می گوئیم: دشمنی با اهل بیت وائمه علیهم السلام دشمنی با خداست، این غلو است؟ چرا در این آیه غلو نیست که می فرماید:

(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ)؛ (1)

کسی که دشمن خدا، ملائکه، رسولان، جبرئیل و میکائیل باشد [کافر است] و همانا خداوند دشمن کافران است.

اما وقتی به ائمه علیهم السلام برسد غلو است و باطل؟! 81.

ص: 69



العاملون بارادته؛

گواهی می‌دهم که شما عاملان به امر خدا هستید.

عمل ائمه علیهم السلام نمایان‌گر اراده خداست، و ما پیش‌تر با استفاده از حدیث قدسی گفتیم که همه این مراتب، از عبودیت و بندگی شروع می‌شود؛ پیش‌تر روایتی را از امام باقر علیه السلام خواندیم که آن حضرت فرمود:

كان على عليه السلام و الله عبدا لله صالحا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله... ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله؛ (1)

به خدا سوگند! علی بنده صالح خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود... او به این مقام در نزد خداوند نایل نشد، مگر با اطاعت از خدا و رسول او.

و در خصوص شخص رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، آن‌گاه که خداوند متعال می‌خواهد رفتن آن حضرت به معراج را بیان فرماید، با کلمه «عبده» شروع می‌کند و می‌فرماید:

(سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى)؛ (2)

پاك و منزّه است آن خداوندی که بنده اش را در يك شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد.

در این زمینه روایتی نقل شده که در زمان عمر، امیرالمؤمنین علیه السلام در حال طواف دیدند که جوانی به زن‌های مردم نگاه می‌کند، حضرت سیلی محکمی به صورت این جوان زدند. او پیش عمر رفت و از آن حضرت شکایت کرد.

ص: 70

---

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 81 از همین کتاب.

2- سوره اسراء (17): آیه 1.

وقتی عمر از قضیه خبردار شد، گفت: «رأتك عين الله وضربتک يد الله». (1)

به راستی اگر يك شیعی این مقام را برای اهل بیت علیهم السلام منکر بشود، کمتر از عمر نیست!!

## پیروزمندان به کرامت خدا

الفائزون بکرامته؛

گواهی می دهم که شما پیروزمندان به کرامت خدا هستید.

راغب اصفهانی می گوید:

الفوز: الظفر بالخير مع حصول السلامة. (2)

پس ائمه علیهم السلام ظفر یافتگان به خیر با کمال رضا و خوشی هستند، اما کدام خیر؟ می فرماید: به «کرامته».

ائمه ظفر یافتگان به کرامت خدا هستند، کرامت الاهی باید مقام بلندی باشد تا در مقام تجلیل از ائمه بگوییم به آن ظفر یافته اند، و ما پیش تر به گوشه ای از حقیقت معنای «کرامت خدا» ائمه را در شرح «وعبادہ المکرمین الذین لا- یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» اشاره نمودیم. (3)

و بنابراین باء «بکرامته» زائده است.

و ممکن است باء در این جا سببیه باشد، که خداوند چون آن مقام بلند را به ائمه عنایت کرده، پس آن حضرات پیروزمندان هستند، چنان که پیش تر مطالبی در این باره با ذکر برخی آیات گذشت.

و بیان اول بهتر به نظر می رسد. والله العالم.

ص: 71

1- ر.ك: الرياض النضرة: 165/3، جواهر المطالب: 199/1، النهاية فی غریب الحدیث: 332/3، بحار الأنوار: 36/87.

2- المفردات فی غریب القرآن: 387.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحات 388-398 از همین کتاب.



اصطفاکم بعلمه، وارتضاکم لغیبہ، واختارکم لسره، واجتباکم بقدرتہ، واعزکم بہداه، وخصکم ببرہانہ، وانتجبکم لنورہ، وایدکم بروحہ، ورضیکم خلفاء فی ارضہ، وحججا علی بریتہ، وانصارا لدینہ، وحفظة لسره، وخزنة لعلمہ، ومستودعا لحکمتہ، وتراجمة لوحیہ، وارکانا لتوحیدہ، وشهداء علی خلقہ، واعلاما لعبادہ، ومنارا فی بلادہ، وادلاء علی صراطہ.

عصمکم اللہ من الزلل، وآمنکم من الفتن، وطهرکم من الدنس، واذہب عنکم الرجس وطهرکم تطہیرا؛

او شما را به دانش خویش برگزید و برای غیب خود پسندید و برای حفظ سر خویش برگزید و به قدرت خود ممتاز ساخت و به هدایت خود عزت داد و به برهان خود مخصوص نمود و برای نور خویش انتخاب کرد و با روح خود تأیید فرمود.

او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجت های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسران وحی، بنیان های توحید، گواهان بر آفریدگان، پرچم های برافراشته برای بندگان، نشانه های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد.

خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت و از هر گونه آلودگی پاکتان نمود و هر پلیدی را از شما زدود و شما را پاک و پاکیزه ساخت.



اشاره

اصطفاکم بعلمه؛

گواهی می‌دهم که خدا شما را به علم خود برگزیده است.

این ابتدای یکی از فرازهای شهادت‌نامه است که هر يك از این فرازها بر پاره‌ای از خصائص ائمه مشتمل است و هر کدام نکته‌ای دارد.

نکته‌ای که در این عبارت و همه جمله‌های این فراز وجود دارد این است که اوصاف، شئون و خصائص ائمه علیهم السلام از خداوند متعال است؛ زیرا چنان که ملاحظه می‌کنید هر جمله‌ای فعل است و فاعل، ذات باری تعالی است.

این گونه تعبیر صریح است در این که هر چند این اوصاف، منازل و مقامات به ائمه اختصاص دارد، اما از ناحیه خداوند متعال است که او خواسته است که آن بزرگواران را با این خصوصیات و اختصاصات قرار دهد. بنابراین، نه تنها هیچ وجهی برای غلو در این تعبیر وجود ندارد؛ بلکه احتمال آن نیز نمی‌رود.

کلمه «اصطفاء»

پیش‌تر گفتیم که کلمه «اصطفاء» به معنای انتخاب و جدا کردن است (1) که خداوند متعال به سبب علم خود، ائمه علیهم السلام را از حیث شأن و منزلت از دیگران

ص: 75

---

1- ر.ك: المفردات فی غریب القرآن: 283.

جدا کرده و به آنان مقام خاصی داده که به دیگران نداده است.

توضیح این مطلب چنین است که خداوند متعال، آفریدگار بشر است و از همان لحظه آفرینش از همه اوصاف و اخلاق و حالات او به طور کامل باخبر است. در قرآن مجید می فرماید:

(أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ)؛ (1)

آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنان آگاه نیست؟! در حالی که او(از همه چیز) باخبر و آگاه است.

آیا می شود خدای لطیف و خبیر به همه اشیا از اموری که به مخلوقاتش مربوط است بی خبر باشد؟ پس او می داند که چه خلق کرده و از جمیع ابعاد و احوال اختیاری هر يك از افراد باخبر است. از این رو به سبب همین علم و با توجه به حالاتشان به آن ها مراتب قرب می دهد که هرکس در این مسیر بیشتر کار کرده باشد، البته قرب و منزلتش

بیشتر خواهد بود؛ ولی ائمه علیهم السلام به مرتبه ای رسیدند که از دیگران ممتاز شدند؛ یعنی صاحب خصوصیتی شدند که برای دیگران حاصل نشده است.

بنابراین، خداوند متعال به علم خود به حالات، صفات و عبادات ائمه علیهم السلام آن ها را اصطفاء کرد و چنین مقامی به آنان عطا فرمود.

در این جا دو نکته قابل ذکر است:

نخست آن که ائمه علیهم السلام مثل دیگر افراد بشر مخلوق خدا هستند.

دوم آن که هر يك از افراد بشر می توانند با اختیار خود راه صحیح قرب به خداوند متعال را پیدا کرده و در آن راه حرکت کنند.

با توجه به این دو نکته بیان سه مطلب ضروری است: 4.

ص: 76

مطلب یکم. چند شرط بیان می شود:

شرط نخست در یافتن راه صحیح قرب، علم و آگاهی به راه است، که انسان راه را پیدا نکند و عوضی نرود و یا بدون پیدا کردن راه، حرکت نکند.

شرط دوم. عبادت و بندگی صادقانه و پیشرفت در این راه است.

شرط سوم. این است که این حرکت، از روی اختیار باشد.

مطلب دوم. وقتی چنین شد ناگزیر مراتب اشخاص مختلف خواهد بود.

مطلب سوم. به مقتضای ادله فراوان از کتاب و سنت و دقت در احوالات ائمه علیهم السلام روشن می شود که این بزرگواران نزد خداوند متعال به مرتبه ای رسیده اند که فوق همه مراتب است.

گفتنی است که این بحث می تواند از بحث عصمت جدا باشد که ائمه علیهم السلام با اختیار خود معصوم هستند.

خداوند منان در آیه مبارکه ای می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ

بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ)؛ (1)

خداوند آدم، نوح، آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برتری داد. آنان فرزندان بودند که از (جهت پاکی و فضیلت) برخی از نسل برخی دیگر برترند و خداوند شنوا و داناست.

اصطفاء و اختیار اینان از ناحیه خداوند متعال است و این فعل به خداوند متعال نسبت داده شده است. اما در ذیل آیه می فرماید: «وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ یعنی علم خداوند متعال در این اصطفاء دخیل است. در آیه مبارکه دیگری می فرماید: 3.

ص: 77



(اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ\* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ)؛ (1)

خداوند از فرشتگان و هم چنین از مردم رسولانی برمی‌گزیند. خداوند شنوا و بیناست. آن چه در پیش رو و پشت سر آن هاست می‌داند و تمامی امور به سوی خداوند باز می‌گردد.

بنابراین، درست است که اصطفاء از خداوند متعال و فعل الاهی است و به خداوند متعال نسبت داده شده؛ اما اصطفاء او از روی علم و به برکت عبودیت بوده که گفتیم، راه را پیدا کرده و در آن راه حرکت کنند.

شاهد بر این مطلب در آیات و روایات فراوان است. در مباحث پیش تر نیز مقداری بیان شد. در آیه مبارکه دیگری در خطاب به رسول الله صلی الله علیه وآله می‌خوانیم:

(وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا)؛ (2)

مقداری از شب را به تهجد [و نماز و عبادت] سپری کن. این یک وظیفه ای اضافی برای توست. امید که پروردگار تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزاند.

بنابراین آیه، تهجد مقدمه مقام محمود می‌شود، هم چنین در این آیه ای که می‌خوانیم تأمل کنید! خداوند متعال می‌فرماید:

(وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ اُولِي الْاَيْدِي وَ الْاَبْصَارِ\* اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ\* وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ 9.

ص: 78

---

1- .سوره حج(22):آیه 75 و 76.

2- .سوره اسراء(17):آیه 79.

به یاد آورندگان ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را؛ صاحبان دست‌ها و چشم‌ها. ما آنان را خالص کردیم خالص کردن ویژه و آن یاد آور سرای آخرت بود. و همانا آنان در نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.

در این آیه از آغاز، عبودیت چنین بندگانی ذکر شده، تا آن‌جا که می‌فرماید: «أخلصناهم» و این مطلب بسیار مهمی است.

در آیه دیگری می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا؛ (2)

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

در این آیه، اصطفاء از بین بندگان است و همان‌گونه که بیان شد مراتب عباد مختلف است؛ ولی کسانی هستند که در این مسیر گام برداشته و پیش‌رفته‌اند تا خداوند متعال آن‌ها را از عباد، اصطفاء کرده و آن‌ها را وارثان کتاب قرار داده که همان اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام هستند.

آن‌چه آوردیم خلاصه شرح این جمله بنابر نسخه «اصطفاکم بعلمه» بود.

اما بنابر نسخه «اصطفاکم لعلمه» معنای دیگری خواهد داشت، در این معنا خداوند متعال ائمه را به جهت این که وعاء علم خود باشند، برگزیده، حال باید ملاحظه کرد:

1. در بین این همه خلایق از اولین و آخرین انتخاب ائمه علیهم السلام چه دلالتی دارد؟ 2.

ص: 79

---

1- سوره ص (38): آیه 45 و 47.

2- سوره فاطر (35): آیه 32.

2. انتخاب کننده خداوند خالق لطیف خبیر حکیم است.

3. برای این که ظرف علم الاهی باشند انتخاب شده اند.

4. علم خداوند متعال که قابل حد و حصر نیست.

5. علم، کمالی است که بالاتر از آن کمالی نیست؛ بلکه بازگشت همه کمالات به علم است.

در این جا فقط به ذکر دو مطلب اکتفا می کنیم:

مطلب اول. شواهد بر این که ائمه علیهم السلام وعاء علم الاهی هستند از قرآن و روایات بسیار است، از جمله روایاتی که در ذیل آیه مبارکه (وَ كُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ) [\(1\)](#) «و ما همه چیز را در کتاب آشکار کننده ای احصا کرده ایم» آمده است:

عن أبي جعفر عن جده عليهما السلام قال:

لما نزلت هذه الآية (وَ كُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِيْ اِمَامٍ مُّبِيْنٍ) على رسول الله صلى الله عليه و آله، قام أبو بكر و عمر من مجلسهما فقالا: يا رسول الله! هو التوراة؟ قال: لا.

قالا: فهو الإنجيل؟

قال: لا.

قالا: فهو القرآن؟

قال: لا.

قال: فأقبل أمير المؤمنين على عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه و آله: 2.

ص: 80

هو هذا، إنه الإمام الذي أحصى الله تبارك وتعالى فيه علم كل شيء؛ (1)

هنگامی که این آیه بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نازل شد، ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای رسول خدا! منظور تورات است؟

فرمودند: نه.

گفتند: منظور انجیل است؟

فرمودند: نه.

گفتند: منظور قرآن است؟

فرمودند: نه.

در این هنگام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آن حضرت اشاره کردند و فرمودند: منظور همین شخص است؛ او امامی است که خداوند متعال علم و دانش همه چیز را در او احصا کرده است.

و از جمله روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه (قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ

الْكِتَابِ) (2) آمده است، که در شرح «وخزان العلم» به برخی از آن ها اشاره شد.

مطلب دوم. خداوند متعال و رسول اکرم صلی الله علیه وآله معلم امامان هستند؛ به این صورت که علم رسول الله از خداوند متعال است که فرمود:

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ...)؛ (3)

آن کس که قدرت عظیمی دارد پیامبر را تعلیم داده است. 5.

ص: 81

1- معاني الأخبار:، حديث، المناب، ابن شهر آشوب: 2/263، الفصول المهمة: 1/509 و 510، حديث 61، بحار الأنوار: 35/427 و

428، حديث 2، ينابيع الموده: 1/330، حديث 66.

2- سورة رعد (13): آية 43.

3- سورة نجم (53): آية 5.

و هم چنان که به رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود:

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِمَّنْ أَمَرْنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (1)

همان گونه (که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم، تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم و به طور مسلم تو مردم را به سوی راه مستقیم هدایت می کنی.

هم چنین فرمود:

(ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...؛ (2)

سپس این کتاب (آسمانی) را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم.

و ائمه علیهم السلام فرمودند:

علم الكتاب و الله كله عندنا؛ (3)

به خدا سوگند، همه علم کتاب در نزد ماست.

و نیز آنان از رسول الله صلی الله علیه وآله اخذ کرده اند که خود حضرت فرمودند:

معاشر الناس! ما من علم إلا وقد أحصاه الله في، وكل علم علمت فقد أحصيته في إمام المتقين، وما من علم إلا علمته عليا و هو الإمام المبين.... (4)

و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: 7.

ص: 82

1- سوره شوری (42): آیه 52.

2- سوره فاطر (35): آیه 32.

3- الكافي: 357/1، حدیث 3، بحار الأنوار: 197/26، حدیث 8.

4- الإحتجاج: 74/1، بحار الأنوار: 208/37.

علمنی رسول الله صلی الله علیه وآله ألف باب من العلم یفتح لی من کل باب ألف باب؛(1)

رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار باب از ابواب علم را به من آموخت که از هر بابی، هزار باب برایم گشوده می شود.

حال، ملاحظه کنید حضرت امام رضا علیه السلام درباره امام و امامت چه می فرمایند:

الإمام...مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه ولا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب...إن العبد إذا اختاره الله عزوجل لامور عباده، شرح صدره لذلك وأودع قلبه ینابیع الحكمة وألهمه العلم إلهاماً، فلم یعی بجواب ولا یحیر فیه عن الصواب...

یخصه الله بذلك لیكون حجته علی عباده وشاهده علی خلقه....(2)

### پسندیده شدگان برای غیب

وارتضاکم لغیبه؛

گواهی می دهم که شما پسندیده شدگان برای غیب هستید.

خداوند متعال ائمه ما را برای غیب خود پسندید. به نظر می رسد این جمله از زیارت جامعه، بیان مصداق برای آیه مبارکه ای باشد، که می فرماید:

(قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمْدًا\*عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\*إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ

ص: 83

---

1- نوادر المعجزات: 131، دلائل الإمامه: 235، بحار الأنوار: 183/69، نظم درر السمطين: 113، ینابیع الموده: 422/1، حدیث 43 با اندکی تفاوت.

2- الكافي: 201/1 و 203، الأمالی، شیخ صدوق: 776-778، بحار الأنوار: 124/25-127.

بَيْنَ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا\* لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا؛ (1)

بگو: نمی دانم آن چه به شما وعده داده شده، نزدیک است، یا این که پروردگارم برای آن زمانی قرار می دهد.

اوست که عالم به غیب و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده است و مراقبانی از پیش رو و پشت سر برای آنان قرار می دهد. تا بداند رسولانش رسالت های پروردگارشان را ابلاغ کرده اند و خداوند به آن چه در نزد آن هاست احاطه دارد و همه چیز را احصا کرده است.

این جان نیز از مواردی است که ما همواره تأکید می کنیم که هر چه ائمه علیهم السلام دارند از خداوند متعال است.

این ظرفیت را کسی نداشته و قهرا آن چه که آن بزرگواران از خداوند متعال داشتند کسی دیگر نداشته است.

این آیه شریفه، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داده است که آن حضرت از خودشان نفی علم کنند که من نمی دانم آن چه به شما وعده داده می شود چیست؟ و در چه زمانی واقع خواهد شد؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خودشان نفی علم می کنند؛ چون غیب است، عالم الغیب، خداوند متعال است.

عبارت «عَالِمُ الْغَيْبِ» خبر مبتدای محذوف است؛ یعنی «هو عالم الغیب». هم چنان که در آیه دیگری فرموده است:

(قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...): (2)

بگو: هیچ کس از کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از غیب آگاه نیستند جز خداوند. 5.

ص: 84

---

1- سوره جن (72): آیه های 25-28.

2- سوره نمل (27): آیه 65.

پس خداوند متعال عالم الغیب بالذات است و بر مغیباتی که وجود دارد احدی را مطلع نمی کند (إلا من ارتضى من رسول).

این الفاظ باید مورد دقت و تأمل قرار بگیرد، کلمه «إن»، نافیه است. «فلا یظهر»؛ یعنی احدی را مسلط و مطلع نمی کند.

کلمه «ارتضى» یعنی چه؟

پیش تر کلماتی نظیر اصطفاء، انتخاب و اجتناب گذشت و گفتیم گرچه این ها از حیث مفهوم با هم نزدیک اند؛ اما ترادف ندارند و باید تفاوتی هر چند دقیق بین این مفاهیم وجود داشته باشد، از جمله کلمه ارتضاء است.

واژه «رضا» در لغت در مقابل سخط است. (1)

سخط، بی جهت نمی تواند باشد، ناگزیر رضا نیز بی جهت نمی تواند باشد. اگر کسی استحقاق سخط ندارد، مورد سخط واقع نمی گردد، قهرا اگر کسی استحقاق رضا و رضایت نداشته باشد، مورد رضایت نخواهد بود. پس انسان باید از حیث صفات و حالات به گونه ای باشد که مورد رضایت واقع بشود. این نکته می تواند نکته افتراق بین ارتضاء، انتخاب، اجتناب و اصطفاء باشد.

به تصور ما کسی که استحقاق مقام و جایگاهی را دارد؛ يك حالت منتظره ای هم دارد؛ یعنی وقتی استحقاق داشته باشد توقع دارد؛ چرا که استحقاق دارد که آن مقام به او داده بشود. این خصوصیت در کلمه های اصطفاء و یا در انتخاب وجود ندارد.

از طرف دیگر با دقت در آیه، می بینیم که از دو عموم، استثنا شده است:

عموم اول «علی غیبه» در (فلا یظهر علی غیبه) می باشد و این نکره در سیاق نفی است که افاده عموم می کند. یعنی: هیچ غیبی از مغیبات را بر احدی اظهار نمی کند. 4.

ص: 85



و مطلع نمی سازد، و اگر از نظر فنی این عموم ثابت نشود، بی تردید اطلاق تمام است.

عموم دوم کلمه «أحدًا» در (فلا يظهر على غيبه أحدًا) می باشد؛ یعنی هیچ احدی.

ملاحظه کنید! کسی که مورد رضایت خداوند متعال باشد تا غیب او را در بین این همه خلایق دارا باشد و از آن مطلع بشود باید چگونه شخصیتی باشد که استحقاق این مقام را داشته باشد.

منظور از «من ارتضى» کیست؟

یعنی: کسی که خدا او را به جهت اطلاع بر غیب قبول کرده، و او کسی است که خود او را تعلیم و تربیت و هدایت کرده و بر همه شئونش نظارت دارد، از او حمایت و او را تثبیت می کند. و این عنوان منطبق بر ائمه می باشد و لذا جمله «وارتضاكم لغيبه» ائمه عليهم السلام را مصداق بر این معنا قرار می دهد.

ولی خداوند در پی آن می فرماید: «من رسول»، ائمه عليهم السلام که رسول نیستند.

پس باید به روایات مراجعه کنیم تا ببینیم علاوه بر زیارت جامعه، خود ائمه عليهم السلام در ذیل این آیه مبارکه چه فرموده اند که اگر خواستیم این جمله را برای این آیه مصداق قرار بدهیم، روایات شاهد باشند، وگرنه با وجود کلمه «من رسول» چگونه تمام می شود؟

وقتی حرف «من»، بیانیه و «رسول» نیز به معنای پیامبر باشد، مصداقیت، تمام نمی شود و این معنا با آیه مبارکه سازگار نخواهد بود؛ ولی با نگاه به روایات به طور کامل روشن خواهد شد که دسته ای از روایات، بر طبق ظهور همین آیه وارد شده اند.

برای نمونه، در روایتی امام رضا علیه السلام می فرمایند:

أوليس الله يقول: (عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا\* إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ) ؟

فرسول الله، عند الله مرتضى، ونحن ورثة ذلك الرسول الذي أطلع الله على ما شاء من

غيبه، فعلمنا ما كان وما يكون إلى يوم القيامة...؛ (1)

آیا خداوند نمی فرماید: «اوست که عالم به غیب و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد. مگر رسولانی که آنان را برگزیده است»؟

پس رسول خدا نزد خداوند مرتضی می باشد و ما ورثه همان رسولی هستیم که خداوند او را از هر آن چه از غیبش خواسته، مطلع و آگاه ساخته است. پس ما به آن چه در گذشته رخ داده است و آن چه در آینده تا روز قیامت رخ خواهد داد آگاهیم.

## برگزیدگان برای سر خدا

### اشاره

واختار کم لسره؛

گواهی می دهم که خداوند شما را برای راز خود برگزید.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را برای حفظ سر خود اختیار کرده است. در بدو نظر واژه «سر» به معنای مقابل «علن» است. راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

علن: العلانية ضد السر وأكثر ما يقال ذلك في المعاني دون الأعيان. (2)

ابن فارس در این باره می گوید:

فالسر خلاف الإعلان، يقال: أسرت الشيء إسرا را خلاف أعلنته... أسرت الشيء: أخفيته و أسرته أعلنته. (3)

ص: 87

1- الخرائج و الجرائح: 343/1، بحار الأنوار: 75/49، ذیل حدیث، فتح الباری: 395/8، تفسیر الثعلبی: 56/10.

2- المفردات فی غریب القرآن: 345.

3- معجم مقائیس اللغه: 67/3.

ابن منظور نیز در لسان العرب می نویسد:

وأسر الشيء: كتمه وأظهره، وهو من الأضداد، سررته: كتمته. (1)

### معانی متعدد کلمه «سر»

#### اشاره

البته در لغت عرب واژه «سر» معانی متعددی دارد. چنان که در کتاب های معجم مقائیس اللغه، صحاح اللغه و لسان العرب ذکر شده است. (2) گرچه خطوط معنای مقابل «علن» در درجه اول به ذهن قابل انکار نیست؛ ولی این خطوط در اثر کثرت استعمال این واژه در این معنا نسبت به معانی دیگر است.

پس شیوع استعمال در این معنا منشأ شده که در وهله نخست همین معنا به ذهن بیاید، وگرنه ظاهر عبارت های لغویون این است که این واژه بین این معنا و معانی دیگر مشترك است، نه این که این واژه در معنای مذکور حقیقت باشد که در علم اصول نیز مقرر شده که تبادل، علامت حقیقت است و در معانی دیگر مجاز.

خلاصه، به نظر می رسد که این لفظ در این معنا و معانی دیگر به نحو حقیقت بوده باشد.

معنای دیگری که در لغت برای لفظ «س ر» ذکر کرده اند، چنین است:

السر: خالص الشيء؛ (3)

«سر» همان زبده و خالص بودن شیء است؛ به طوری که هیچ چیز دیگری با آن مخلوط نباشد.

می گویند: «ومنه السرور».

ص: 88

1- لسان العرب: 4/357.

2- معجم مقائیس اللغه: 3/69 و 70، صحاح اللغه: 2/681 و 682، لسان العرب: 4/358-360.

3- معجم مقائیس اللغه: 3/68، صحاح اللغه: 682.

این که انسان به سرور مقابل حزن متصف می شود واضح است، به آن حالت «سرور» گفته می شود؛ چرا که از حزن خالی است.

از طرفی لفظ «سره» به معنای «ناف» در لغت عرب از همین جا گرفته شده است؛ چرا به ناف «سرة» گفته اند؟

«لأنه خالص جسمه ولينه». (1)

و بنابر تعبیر بعضی از لغویون بدین جهت به «ناف» سره می گویند که در وسط بدن قرار گرفته است.

و در روایات نقل شده: الولد سر أبيه. (2)

چون به طور کلی صفات پدر در فرزند بوده و در او تجلی نموده و ظاهر می گردد.

به عبارت دیگر، اصولاً فرزند معرف حقیقت پدر است.

می گویند: «فلان سر قومه»: (3) فلانی سر قومش است.

یعنی کمالات و صفات همه فامیل در این شخص جمع شده و نمایان گر آن ها گشته است.

معنای دیگر «سر الشیء: مستقر الشیء» است.

به تختی که انسان روی آن می خوابد می گویند: «سریر»، چرا؟ چون انسان روی این تخت استقرار و آرامش پیدا می کند.

و نیز گویند: «سریر الرأس مستقره».

در کتاب معجم مقائیس اللغه می نویسد: 4.

ص: 89

1- همان.

2- در مستدرک سفینة البحار: 5/19 این گونه آمده است: روی: «الولد سر أبيه» و در اعیان الشیعه: 5/92 این طور آمده است: قوله صلی الله علیه وآله: «الولد سر أبيه».

3- تفسیر التبیان: 2/267، تفسیر مجمع البیان: 2/119، لسان العرب: 4/359.

(السر) السین و الراء یجمع فروعه: إخفاء الشیء و ما کان من خالصه و مستقره. (1)

پس تمام مشتقات این کلمه در لغت عرب به این سه معنا بر می گردد.

در این جا چیزی به ذهن رسید که در کتاب های لغوی هنوز نیافتیم، گرچه جست و جوی زیادی هم نکرده ام و آن این است که شاید هر سه معنا به يك معنا برگردد؛ یعنی واژه «سر» در مقابل «علن» به معنای خالص بودن چیزی و مستقر بودن آن در جای خودش باشد. چون وقتی خبر یا مطلبی به عنوان سر به کسی گفته می شود به این معناست که این سخن پیش تو بماند و مستقر باشد و به جای دیگر منتقل نشود.

اگر گفتیم: «الولد سر أبیه» یا «فلان سر قومه»؛ یعنی صفات افراد این قوم و قبیله در نزد این شخص اجتماع کرده و مستقرند.

گمان می کنم و الله العالم هر سه معنا به معنای سوم برگردد؛ ولی بایستی تتبع بیشتری کرد که لغویین نیز گفته اند یا نه.

### معنای یکم؛ رازداران خدا

بنابر آن چه گذشت، اگر «واختارکم لسه» به معنای نخست باشد؛ یعنی خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را محرم اسرار خود قرار داده و آن ها را برای این جهت اختیار نموده است.

پیش تر در توضیح عبارت «وحفظه سره» گفتیم که معنای کلمه «سر» شاید چنین باشد که پس از این که به کسی گفته شد، هرگز به کسی منتقل نشود و از دیگران مخفی و مکتوم بماند.

ما اسراری را می توانیم تصور بکنیم که اصلاً به احدی گفته نشود و گفته نشده

ص: 90

است. ممکن است نزد خداوند متعال اموری باشد که حتی به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام با این که اقرب الناس هستند گفته نشده باشد.

بنابراین، سر آن چیزی است که مکتوم بماند. مکتوم ماندن دو مصداق دارد.

1. انسان اساساً سرش را به احدی نگوید.

2. انسان سر خود را به کسی بگوید و به او توصیه کند که این سر است و از او بخواهد که به احدی گفته نشود.

پس معنای اول «واختارکم لسه» این است که خدا شما را به جهت حفظ رازهای خود اختیار کرده است، ائمه اطهار علیهم السلام حفاظ و حفظه سر خدا بودند. حال، آن اسرار چه بوده است و چه قضایایی نزد پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام بوده که به احدی گفته نشده است؟ الله العالم.

در این باره روایات اهل بیت علیهم السلام فراوان است. برای نمونه در کتاب بصائر الدرجات آمده که امام باقر علیه السلام می فرماید:

نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعدن العلم وموضع الرسالة ومختلف الملائكة وموضع سر الله ونحن وديعة الله في عباده ونحن حرم الله الأكبر ونحن عهد الله...؛ (1)

ما درخت نبوت، خانه رحمت، کلیدهای حکمت، کانون دانش و علم، جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل راز خداوند هستیم. ما امانت خدا در میان بندگانش حرم بزرگ خداوند و عهد و پیمان خدا هستیم.

در روایت دیگر به سند دیگری در همین کتاب و در کتاب الکافی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: 8.

ص: 91

---

1- بصائر الدرجات: 77، حدیث، 3 بحار الأنوار: 245/26، حدیث 8.

یا خیشمه! نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة ومعدن العلم وموضع الرسالة و مختلف الملائكة وموضع سر الله و نحن وديعة الله في عباده و نحن حرم الله الأكبر و نحن ذمة الله...؛(1)

ای خیشمه! ما درخت نبوت، خانه رحمت، کلیدهای حکمت، کانون دانش و علم، جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل راز خداوند هستیم. ما امانت خدا در میان بندگانش، حرم بزرگ خداوند و امان خدا هستیم....

هم چنین در الکافی در روایت دیگری آمده که امام صادق علیه السلام به ابوبصیر که کنیه اش ابومحمد بوده می فرمایند:

یا ابا محمد! إن عندنا و الله سرا من سر الله و علما من علم الله؛

ای ابامحمد! به خدا سوگند، همانا که سری از سر خدا و علمی از علم خدا در نزد ماست.

اگر در این روایت حرف «من» تبعیضیه باشد معلوم می شود که برخی از امور حتی به اهل بیت علیهم السلام هم گفته نشده است و چون گفته نشده، از آن ها به سر تعبیر می شود که حضرت در ادامه روایت فرمودند:

ما یحتمله ملك مقرب و لا نبی مرسل و لا مؤمن امتحن الله قلبه للإیمان. و الله ما كلف الله ذلك أحدا غیرنا و لا استعبد بذلك أحدا غیرنا و إن عندنا سرا من سر الله و علما من علم الله أمرنا الله بتبلیغه...؛(2)

هیچ فرشته مقرب و نبی مرسل و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده باشد تحمل آن را نتواند داشت. 5.

ص: 92

---

1- همان: 77، حدیث 6، الکافی: 221/1، حدیث 3.

2- الکافی: 402/1، حدیث 5.

به خدا سوگند، خداوند احدی را غیر از ما به آن مکلف نکرده است و احدی را غیر از ما به بندگی خود نگرفته است و همانا در نزد ما سری است از سر الاهی و علمی است از علم خدا که خدای تعالی ما را به تبلیغ آن ها امر فرموده است.

از این روایت معلوم می شود که بعضی از امور را با این که از آن ها به سر تعبیر شده خداوند متعال به تبلیغ آن ها به مردم امر کرده است.

روایت دیگری در این زمینه در الأمالی شیخ صدوق و روضة الواعظین آمده است: امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن ایراد خطبه ای فرمودند:

أنا حجة الله وأنا خليفة الله وأنا صراط الله وأنا باب الله وأنا خازن علم الله وأنا المؤمن على سر الله وأنا إمام البرية بعد خير الخليقة محمد نبي الرحمة صلى الله عليه وآله؛(1)

من حجت خدا، خلیفه او، صراط و باب خدا و خازن علم الاهی و امین سر خدا هستم و من پس از بهترین مردم یعنی محمد پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله امام تمامی مردم هستم.

روایت دیگری در کمال الدین آمده که شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

إن علی بن ابی طالب إمام امتی و خلیفتی علیها من بعدی؛

همانا علی بن ابی طالب امام و پیشوای امت من و پس از من خلیفه من بر آنان است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مطلب را به امام زمان و غیبت آن حضرت می رساند، جابر بر می خیزد و سؤال می کند: 1.

ص: 93

---

1- .الأمالی، شیخ صدوق: 88، حدیث 9، روضة الواعظین: 101 با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: 335/39، حدیث 1.



یا رسول الله! وللقائم من ولدك غيبة؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ای وری، ولیمحص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین.

یا جابر! إن هذا الأمر أمر من أمر الله وسر من سر الله مطوی عن عباد الله، فإياك و الشك فيه، فإن الشك فی أمر الله عزوجل کفر؛ (1)

ای جابر! این امر از امور الاهی و سری از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خداست. مبدا در آن شك کنى که شك در امر خدای تعالی کفر است.

محتمل است «إن هذا الأمر» به اصل امامت برگردد و محتمل است که مراد غیبت امام زمان علیه السلام باشد.

پس اگر مراد اصل امامت باشد یکی از تعبیری که از امامت شده «سر من سر الله» خواهد بود.

تا این جا معنای اول از معانی سه گانه «سر» در توضیح «اختارکم لسه» که در روایات نیز آمده، بیان شد.

### معنای دوم؛ راز خدا

اکنون این جمله را با توجه به معنای دوم سر که در لغت آمده با دقت بررسی می کنیم؛ یعنی «واختارکم لسه» به همان ترتیبی که «الولد سر أیبه» «فلان سر قومه» ائمه علیهم السلام «سر الله» هستند که خداوند متعال آن بزرگواران را برای خودش استخلاص کرده و خالص قرار داده است که آنان واجد کمالات و صفات الاهی باشند.

هم چنان که «الولد سر أیبه» را این گونه معنا کرده اند که پدر در این فرزند از جهات معنوی خلاصه شده، نسبت ائمه نیز به خداوند متعال این چنین باشد که خداوند

ص: 94

---

1- .کمال الدین: 287 و 288، حدیث 7، بحار الأنوار: 73/51 ح 18 با اندکی تفاوت.

متعال ائمه عليهم السلام را اختیار کرده است برای این که خلاصه صفات او باشند.

البته روایات فراوان و شواهد بسیاری وجود دارد که ائمه عليهم السلام مظاهر صفات الاهی و کمالات ربوبی هستند

و این معنا درست است و هیچ مشکلی ندارد.

یکی از شواهد، روایتی است که علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار در «باب جامع فی صفات الإمام

و شرائط الإمامه» آورده و نیز روایت مفصلی است که طارق بن شهاب از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که حضرت به او خطاب می کنند و می فرمایند:

و الإمام یا طارق! بشر ملکي و جسد سماوی و أمر إلهی و روح قدسی و مقام علی ...

السنام الأعظم و الطریق الأقوم، من عرفهم و أخذ عنهم فهو منهم، و إليه الإشارة بقوله:

(فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي) (1).

خلقهم الله من نور عظمته و ولاهم أمر مملکتهم، فهم سر الله المخزون و أولیاءه المقربون، و أمره بین الکاف و النون، إلى الله یدعون و عنه یقولون و بأمره یعملون... (2)

ای طارق! امام انسان ملکوتی، پیکر آسمانی و امری الاهی و روحی قدسی و مقامی والا و... و راهی استوار است.

هر کس آنان را بشناسد و از ایشان بگیرد و اقتباس کند، از آن هاست و این کلام به این کلام خداوند اشاره دارد که «پس هر کس از من تبعیت کند از من است».

خدا آنان را از نور عظمتش خلق کرده و اختیار جهان را به آن ها داده است. آنان سر مخزون الاهی و اولیاء مقرب اویند و امر خدا بین کاف و نون هستند. به سوی خدا دعوت می کنند و از جانب او سخن می گویند و به امر او عمل می کنند... 8.

ص: 95

1- .سوره ابراهیم(14):آیه 36.

2- .بحار الأنوار: 172/25 و 173، حدیث 28.

امامان بندگان خدا و مأمورین او هستند، به امر او عمل می کنند، به طرف او دعوت می نمایند و آن چه که می گویند از اوست، نه از خودشان.

پس آنان سر خدا هستند که در این جا به همان معنای دوم خواهد بود.

### معنای سوم: مستقر خدا

اگر سر را در «اختارکم لسه» به معنای سوم که همان استقرار بود بگیریم و به «سریر» به این مناسبت سریر گفته می شود که انسان روی آن استقرار دارد خداوند متعال در اهل بیت علیهم السلام مستقر است و از آنان جدا نمی شود و آنان نیز از خداوند متعال جدا نمی شوند.

این معنا نیز شواهد فراوان دارد که «هم مع الله»، «الله معهم»، «الله عندهم»، و در احادیث قدسی نیز آمده است که خداوند متعال می فرماید:

«أنا عند المنكسرة قلوبهم» (1)

مگر این گونه نیست که «قلب المؤمن عرش الرحمان»؟ (2)

اصلاً خداوند متعال چنین مقام و مرتبه ای را به آن هایی که نزدش مقرب هستند، عنایت می کند که قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ)؛ (3)

گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند؛ بلکه آنان زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

ص: 96

1- منية المرید: 123، شرح الأسماء الحسنی: 146/1.

2- بحار الأنوار: 39/55، ح 61، شرح الأسماء الحسنی: 34/1.

3- سورة آل عمران (3): آیه 169.

بنابراین، ائمه علیهم السلام عند الله استقرار دارند و خداوند متعال عند اهل البیت استقرار دارد و مابین آن‌ها از حیث معنا و واقعیت امر جدایی نیست.

علامه مجلسی رحمه الله روایتی را از کتاب مشارق أنوار الیقین تألیف مرحوم حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله می‌آورد که در آن روایت آمده است:

فهم سر الله المخزون؛(1)

آنان سر مخزون الاهی هستند.

علما درباره شیخ رجب برسی رحمه الله و مطالب کتاب مشارق أنوار الیقین دیدگاه‌های متفاوتی بیان کرده‌اند.

مرحوم علامه امینی در کتاب الغدیر به تفصیل از حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله تجلیل می‌کند و از وی خیلی دفاع می‌نماید و او را از غلو که به او نسبت داده شده، منزه می‌دارد.(2) ..

ص: 97

1- مشارق أنوار الیقین: 178، بحار الأنوار: 173/25، حدیث 38.

2- ر.ك: الغدیر: 33/7، شماره 74. علامه امینی رحمه الله در توصیف حافظ شیخ رجب برسی رحمه الله چنین می‌نویسد: الحافظ الشیخ رضی الدین رجب بن محمد بن رجب البرسی الحلی، من عرفاء علماء الإمامية وفقهائها المشارکین فی العلوم، علی فضله الواضح فی فن الحدیث، وتقدمه فی الأدب وقرض الشعر وإجاده... و له فی العرفان والحروف مسالك خاصة، كما أن له فی ولاء أئمة الدین علیهم السلام آراء ونظریات لا یرتضیها لفیف من الناس، ولذلك رموه بالغلو والارتفاع، غیر إن الحق أن جمیع ما یثبتہ المترجم لهم علیهم السلام من الشؤون هی دون مرتبة الغلو غیر درجة النبوة... آن‌گاه علامه نمونه‌ای از اشعار او را پیرامون غدیر می‌آورد که از جمله: هو الشمس؟ أم نور الضریح یلوح؟\*\*\* هو المسک؟ أم طیب الوصی یفوح؟ و بحر ندا؟ أم روضة حوت الهدی\*\*\* و آدم؟ أم سر المهیمن نوح؟ و داود هذا؟ أم سلیمان بعده؟\*\*\* و هارون؟ أم موسى العصا و مسیح؟ و أحمد هذا المصطفی؟ أم وصیه\*\*\* علی؟ نماه هاشم و ذبیح...

اما عمده، کلام خود علامه مجلسی رضوان الله علیه است. چون ما مطلب را از بحار الأنوار نقل کردیم. شیخ مجلسی رحمه الله در مقدمه بحار الأنوار به هنگام شمارش منابع آن، چنین می نویسد:

وكتاب مشارق الأنوار وكتاب الألفين للحافظ رجب البرسي. ولا أعتد على ما يتفرد بنقله، لاشتمال كتابه على ما يوهم الخبط و الخلط و الإرتفاع؛

من به آن چه که شیخ رجب برسی به تنهایی نقل کرده اعتماد نمی کنم، چون این دو کتاب مشتمل هستند بر چیزی که موهم غلو است. آن گاه می فرمایند:

وإنما أخرجنا منهما ما يوافق الأخبار المأخوذة من الاصول المعتمدة؛<sup>(1)</sup>

اما آن چه از این دو کتاب آورده ایم روایت هایی است که از اصول معتبر گرفته شده اند.

بنابراین، کلامی که از امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به طارق روایت شده موافق اخبار مأخوذه از اصول معتبر است.

پس «واختاركم لسره» را به هر سه معنا می توانیم بگیریم، هر چند در شروح زیارت جامعه جز همان معنای اول نباشد، معنای دوم و سوم را هم صحیح می دانیم و هیچ اشکالی ندارد.

### برگزیده شدگان به قدرت خدا

#### اشاره

واجتباكم بقدرته؛

گواهی می دهم که خداوند شما را به قدرت خود برگزید.

الله سبحانه و تعالی ائمه اطهار علیهم السلام را به قدرت خود اجتباء کرده است.

ص: 98

کلمه «اجتباء» در لغت و کتاب های تفسیری و حدیثی نوعاً به معنای اصطفاء اخذ شده است. اما پیش تر بیان شد که اصطفاء، اختیار، انتخاب، اجتباء و انتقاء مفاهیمی نزدیک به هم هستند. از این رو هر يك از این کلمات را به جای کلمه دیگر به کار می برند، به جای «اجتباء» می گویند: «اصطفاء»، ولی با توجه به این که در لغت عرب مترادف را نمی شود تأیید کرد، از این رو باید بین این واژه ها افتراقی باشد، هر چند خیلی به هم نزدیک باشند، بایستی بین این مفاهیم از جهت عموم و خصوص یا خصوصیات و دقایق دیگر تفاوت وجود داشته باشند.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن چنین می نگارد:

جبيت الماء فی الحوض جمعته، والحوض الجامع له جابية، وجمعها: جواب، قال الله تعالى: (وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ) (1) و منه استعير جبيت الخراج جبابية، و منه قوله تعالى: (2) والاجتباء: الجمع على طريق الاصطفاء. قال عز وجل: (فاجتباؤه

رَبُّهُ) (3)، (4)

بنابراین، معلوم شد که اجتباء همان اصطفاء نیست و این دو واژه مترادف نیستند؛ بلکه اجتباء از اصطفاء اخص است و جمع بر طریق اصطفاء است. پس هر اصطفاء، اجتباء است، ولی هر اجتباء، اصطفاء نیست؛ بلکه اخص است و خصوصیتی دارد که همان خصوصیت جمع کردن است.

اگر چند چیز سوا کرده را کنار هم جمع نمایید به شما می گویند: «اجتباء» کردید.

ممکن است انسان چند چیز را از يك مجموعه ای جدا بکند؛ ولی این ها را به 7.

ص: 99

1- سوره سبأ(34): آیه 13.

2- سوره قصص: آیه 57.

3- سوره قلم(68): آیه 50.

4- المفردات فی غریب القرآن: 87.

صورت متفرق در جایی بگذارد، این کار فقط اصطفاء است. پس اجتناب همان جمع بر طریق اصطفاء خواهد بود.

این دقت ها، هم برای فهم قرآن مجید، هم برای فهم حدیث و هم برای فهم عبارات زیارت جامعه، ضمن فهم معانی لغات، مفید است.

خداوند متعال می فرماید:

(فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ)؛ (1)

خداوند متعال او را برگزید و از صالحان قرار داد.

راغب اصفهانی در ادامه می گوید:

واجتناب الله العبد تخصیصه ایاه بفیض إلهی یتحصل له منه (یعنی من الفیض) أنواع من النعم بلا سعی من العبد، وذلك للأنبياء وبعض من یقاربهم من الصدیقین و الشهداء؛ (2)

اجتناب خداوند متعال عبدی را به این است که او را به يك فیض الاهی تخصیص می دهد که برای آن عبد از آن فیض انواع نعمت ها بدون کوشش از بنده حاصل می شود و این تخصیص از خدای سبحان برای پیامبران و کسانی که در مرتبه به آن ها نزدیکند از صدیقان و شهیدان می باشد.

### نکاتی ارزشمند

در این کلام راغب اصفهانی سه نکته وجود دارد:

نکته یکم. آن گاه که خداوند متعال عبدی از عباد خود را اجتناب می کند به او عنایت خاصه ای اختصاص می دهد که به برکت آن، انواع نعمت ها برای آن عبد

ص: 100

1- .سوره قلم(68):آیه 50.

2- .المفردات فی غریب القرآن:87-88.

حاصل می شود.

نکته دوم. این فیض و خصیصه الاهی عطیه خداوند و تفضلی است که تحصیلی نیست.

نکته سوم. این معنا به پیامبران اختصاص ندارد؛ بلکه به «من یقاربهم من الصدیقین و الشهداء» نیز حاصل می شود و منافات ندارد که مراتب هم محفوظ باشد اما خداوند متعال این فیض را به غیر از این ها به دیگر مردم و بندگان نمی دهد.

پس ما به برکت قرآن مجید و کتاب المفردات فی غریب القرآن راغب اصفهانی که برای بیان معانی الفاظ قرآن مجید نوشته شده می توانیم معنای اجتناب را بفهمیم و این که ائمه اطهار علیهم السلام از سوی خداوند متعال اجتناب شده اند، یعنی چه.

آری، خداوند متعال ائمه اطهار را به سوی خود جذب کرده و به جایی رسانده که به خودشان اختصاص دارد، و در این جهت اعمال قدرت نموده که آن معنا به جز از خدا ساخته نیست.

### واژه «اجتناب» در قرآن

اکنون برای تکمیل مطلب به آیات قرآن مجید مراجعه می کنیم تا معلوم بشود که این واژه در زیارت جامعه به آیاتی از قرآن مجید اشاره دارد و این مقام را خدای عزوجل در قرآن مجید در جاهای متعددی در ضمن مقاماتی آورده که این امتیازات و خصایص عنایتی و تفضلی است.

خداوند متعال در سوره انعام می فرماید:

(وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ \* وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ \* وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى

ص: 101



صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ  
وَالتُّبُوَّةَ؛ (1)

و از فرزندان او [ابراهیم] داوود و سلیمان و ایوب و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را نیز [هدایت کردیم] و همه آنان از صالحان بودند. و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط را؛ و همه را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران، فرزندان و برادران آنان

[افرادی را برتری دادیم] و برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم. این همان هدایت خداست که هر کس از بندگان خود را بخواهد هدایت می کند و اگر آنان مشرک شوند، اعمالی که انجام داده اند به یک باره نابود می گردد. آنان کسانی هستند که کتاب، حکم و نبوت به آن ها دادیم.

بنابراین آیات، این بزرگواران اجتناب شدند و چنین مقاماتی به آن ها داده شده است. چنان که ملاحظه می شود، خدا در این آیه می فرماید: (وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ) و «هدایت» در کنار «اجتناب» آمده است و در زیارت جامعه نیز، هدایت با اجتناب آمده که «واجتباکم بقدرته و اعزکم بهداه».

پس به تعبیر راغب اصفهانی همین منازل و مقاماتی که به برکت این فیض الاهی به انبیای مقربین درگاه الاهی داده شده، به ائمه اطهار علیهم السلام نیز با حفظ مراتب اعطا شده است.

خداوند متعال در سوره مریم در چند مورد می فرماید: (وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ ...) . آن گاه می فرماید: 9.

ص: 102

1- .سوره انعام(6):آیات 84-89.

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا

وَبُكْيًا)؛ (1)

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت های خود نموده بود. از فرزندان آدم و از کسانی که به همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایت کرده و برگزیدیم. آنان کسانی بودند که آن گاه که آیات الاهی بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و در حال سجده گریان بودند.

سپس در سوره نحل در خصوص حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ )؛ (2)

همانا ابراهیم خود امتی بود مطیع فرمان خداوند. او خالی از هر گونه انحراف بود و از مشرکان نبود. وی شکرگزار نعمت های پروردگار بود؛ [از این رو] خدا وی را برگزید و به راه راست هدایت فرمود. و به او در دنیا و آخرت نیکویی عنایت کردیم و در جهان آخرت نیز از نیکوکاران است.

در این آیه نیز هدایت با اجتهاب آمده است.

باز در جای دیگر درباره حضرت یونس علیه السلام می فرماید:

(فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نَادَىٰ وَ هُوَ 2.

ص: 103

1- .سوره مریم(19):از آیه 58.

2- .سوره نحل(16):آیه های 120-122.

مَكْطُومٌ \*لَوْ لَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِدَّ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَدْمُومٌ \*فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (1)؛

پس صبر کرده و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش [که عجله کرد] و در آن زمان با نهایت اندوه و حزن خدا را خواند. و اگر رحمت الاهی به کمکش نیامده بود، از [شکم ماهی] بیرون

انداخته می شد در حالی که نکوهش شده بود. سپس خدای تعالی او را انتخاب کرده و وی را در زمره صالحان قرار داد.

آری، این کاری است که خداوند متعال در رابطه با پیامبران و ائمه اطهار و مقربان درگاهش انجام داده است.

این حقیقتی است که در تفاسیر و در کتاب های لغت به آن اشاره شده است. در کلمات آن ها در این باره خیلی عبارت لطیفی آمده است، آن جا که می نویسند:

الاجتباء من جبيت الشيء: إذا خلصته لنفسك. (2)

اجتباء: یعنی جدا کردن چیزی از بین اشیاء و جمع نمودن آن از این جا و آن جا و به خود اختصاص دادن آن به طوری که به خودتان اختصاص بدهید، مال خودتان باشد و شریکی برای شما نسبت به آن نباشد.

این همان تعبیری است که در قرآن مجید آمده است:

(إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ) (3)

مگر بندگان خدا که (به خدا) اختصاص یافته اند. 0.

ص: 104

---

1- .سوره قلم (68): آیات 48-50.

2- ر.ك: تفسير التبيان: 98/6، تفسير القرطبي: 128/9، زاد المسير: 55/3، تفسير رازی: 89/18، تفسير بیضاوی: 274/3، لسان العرب: 132/14، تاج العروس: 267/19، معانی القرآن: 398/3.

3- .سوره صافات (37): آیات 40 و 74 و 128 و 160.

آن ها کسانی هستند که به واسطه عبادتشان به جایی رسیدند که فقط برای خداوند متعال خالص می شوند. از این روست که علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می نویسد: (1)

فاجتبه الله سبحانه عبدا من عباده، هو أن يقصده برحمته ويخصه بمزيد كرامته فيجمع شمله ويحفظه من التفرق في السبل المتفرقة الشيطانية المفرقة للإنسان ويركبه صراطه المستقيم وهو أن يتولى أمره ويخصه بنفسه.

خلاصه این که: اگر خداوند متعال بنده ای را اجتناب کرد، همه شئون او خدایی می شود؛ یعنی تمام حرکات، سیره، سکون، نطق، فعل و ترک او به اراده خداوند متعال خواهد بود.

این، همان «إذا حصلته لنفسه» بود که در کلمات علماء فریقین آمده بود. آن گاه صاحب المیزان می نویسد:

فلا يكون لغيره فيه نصيب. (2)

یعنی تمام ابعاد وجود این شخص برای خداوند متعال است و در اختیار اوست و در این وجود چیزی برای غیر خدا نیست؛ بلکه تمام حرکاتش حرکات خدایی و همه افعال و تروکش الاهی است.

علامه طباطبایی در جای دیگر می نویسد:

اجتناء الله الإنسان، هو إخلاصه لنفسه وجمعه من التفرق في المذاهب 1.

ص: 105

---

1- .گفتنی است که من تفسیر المیزان را ترویج نمی کنم و در بسته و سر بسته آن را اهل فن باید بیان بکنند، اما این تفسیر ظرایف و دقایقی دارد، مثلا در عبارت «اجتناء الله سبحانه» دو جا با هم تفاوتی دارد، شاید اگر دقت شود، عبارات ایشان با هم تهافت داشته باشد.

2- .تفسیر المیزان: 79/11.

این که خدای تعالی انسان را «اجتباء» می کند؛ یعنی وی را برای خود خالص گردانده و او را از تفرق و پراکندگی در مذهب ها و راه های مختلف جمع کرده و به يك راه وی را هدایت می کند.

آن گاه عبارت راغب اصفهانی را هم در تفسیر سوره انعام نقل می کند و تعلیقه ای بر آن می نویسد و می گوید:

والذی ذکره من معنی «الاجتباء» و إن كان كذلك علی ما یفیده موارد وقوعه فی کلامه تعالی، لکنه لازم المعنی الأصلی، بحسب انطباقه علی صنعه فیهم؛(2)

و آن کسی که معنای اجتباء را برگزیدن انتخاب کرده است، اگر چه از موارد استعمالش این چنین استفاده می شود، ولیکن معنای اصلی لغت نیست؛ بلکه لازم آن معناست و معنای اصلی آن همان جمع آوری است.

من اندکی درباره کلمه «صنع» اندیشیدم که خداوند متعال انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام و مقربان درگاهش را می سازد و آن ها را برای کاری و جهتی و مقام و منزلتی آماده می کند. آن گاه علامه می افزاید:

والذی یعطیه سیاق الآیات أن العنایة تعلقت بمعنی الكلمة الأصلی و هو الجمع من مواضع وأمكنة مختلفة مشتتة فیکون تمهیدا لما یذکر بعده من الهدایة إلى صراط مستقیم، كأنه یقول: وجمعناهم علی تفرقهم حتی إذا اجتمعوا وانضم بعضهم إلى بعض هدیناهم جمیعا إلى صراط 7.

ص: 106

---

1- همان: 368/12.

2- همان: 247/7.

از سیاق آیات نیز چنین به دست می آید که همان معنای لغوی مورد توجه است و آن جمع کردن از مواضع و مکان های مختلف و متشتت است؛ پس به این وسیله خواسته است تا برای بیان هدایت به صراط مستقیمی که بعدا ذکر می کند مقدمه چینی کرده باشد، گویی فرموده است: ما تمامی انبیا را که در طول تاریخ متفرق بوده و هر يك در زمانی می زیسته اند جمع کردیم و در يك جا و با ضمیمه کردن یکی به دیگری و با عنایت خود، به سوی راه راست هدایت کردیم.

کوتاه سخن این که خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را هم چون انبیا برای خودش ساخته و این ها را برای خودش اختصاص داده است و به گونه ای این ها را ساخته که برای آن هدایت خاصی که خودش برای این مراتب از عبادش قرار داده، آماده کرده است. این مفاد آیاتی است که پیش تر خواندیم، و ائمه علیهم السلام در ذیل این آیات سخنانی دارند.

در تفسیر نور الثقلین، مجمع البیان، کتاب المناقب ابن شهر آشوب و برخی کتاب های دیگر در ذیل بعضی از این آیات سوره مریم از امام سجاد علیه السلام این گونه نقل شده که فرمودند:

نحن عنینا بها؛ (2)

مراد از این ها ما هستیم.

آلوسی در تفسیر روح المعانی در ذیل آیه سوره مریم، این روایت را ذکر می کند و می گوید: آری، این ها روایات شیعیان است. 3.

ص: 107

1- تفسیر المیزان: 247/7.

2- تفسیر مجمع البیان: 431/6، تفسیر المیزان: 80/14، المناقب، ابن شهر آشوب: 273/3، تفسیر نور الثقلین: 351/3 حدیث 114، بحار الأنوار: 17/11 و 147/24 حدیث 21، تفسیر الصافی: 286/3.

آن گاه شیعیان را «هو» می کند و مناقشه علمی ندارد و این روایت را با «هو» کردن و استهزا نمودن رد می کند و می نویسد:

وروی بعض الإمامية عن علي بن الحسين رضي الله تعالى عنهما أنه قال: نحن عينا بهؤلاء القوم. ولا يخفى أن هذا خلاف الظاهر جدا. وحال روايات الإمامية لا يخفى على أرباب

التمييز. (1)

البته آلوسی چنین خیال کرده است. اکنون برای این که معلوم بشود این «هو» کردن ها چه قدر بی ارزش است، آیه ها را می آوریم که خیلی مفصل است و از آیه 15 شروع می شود که می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَّتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا)؛ (2)

از مریم در این کتاب یاد کن آن گاه که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی (بیت المقدس) مستقر شد.

و در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا)؛ (3)

از ابراهیم در این کتاب یاد کن. همانا وی بسیار راست گو و پیامبر الاهی بود.

آن گاه می فرماید:

(وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)؛ (4)

از موسی در این کتاب یاد کن. همانا وی مخلص و رسول و پیامبری والا مقام بود.

و در داستان حضرت اسماعیل علیه السلام می فرماید: 1.

ص: 108

1- .تفسیر روح المعانی: 108/16.

2- .سوره مریم (19): آیه 16.

3- .همان: آیه 41.

4- .همان: آیه 51.

(وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا)؛ (1)

در این کتاب از اسماعیل یاد کن که او در وعده اش صادق، و رسول و پیامبری بود.

سپس می فرماید:

(وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا\* وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا)؛ (2)

از ادريس در این کتاب یاد کن. همانا وی بسیار راست گو و پیامبر الاهی بود. و ما او را به مقام والایی رساندیم.

آن گاه می فرماید:

(أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا)؛ (3)

آنان پیامبرانی بودند که خداوند آن ها را مشمول نعمت های خود نموده بود؛ از فرزندان آدم و از کسانی که به همراه نوح بر کشتی سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل (یعقوب) و از کسانی که هدایت کرده و برگزیدیم. آنان کسانی بودند که آن گاه که آیات الاهی بر آنان خوانده می شد، به خاک می افتادند و در حال سجده گریان بودند.

عبارت «أُولَئِكَ الَّذِينَ» به همه آن «واذکر» ها متعلق می شود و عبارت «وَمِمَّنْ حَمَلْنَا» «وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» بر «النبيين» عطف است. معلوم شد که در این آیات، حضرت مریم علیها السلام نیز هست، گرچه آن حضرت از انبیا نیست. بنابراین، روشن 8.

ص: 109

1- همان: آیه 54.

2- همان: آیه های 56 و 57.

3- همان: آیه 58.



می شود که مقام اجتباء، غیر انبیا را نیز در بر گرفته است. و کلام امام سجاد علیه السلام در تفسیر آیه اشکالی نخواهد داشت.

اما آلوسی از این قضیه غفلت کرده و فکر کرده که لازمه این تفسیر این است که ائمه علیهم السلام جزء انبیا باشند.

از این رو این مطلب را مسخره و استهزا می کند و می گوید: این روایت از روایاتی است که شیعه ها جعل کرده اند.

در صورتی که راغب اصفهانی نیز در این باره گفته: این مقامی است که خداوند متعال به انبیا و مقربان در گاهش «صدیقان و شهدا» می دهد. (1)

بنابراین، ملاحظه می کنید که بدون اشکال این عبارت از زیارت جامعه، به مراتبی که در قرآن مجید برای انبیا و ائمه علیهم السلام قرار داده شده، اشاره دارد.

### «بقدرة» یعنی چه؟

اینک به معنای «بقدرة» می پردازیم.

عمده بحث این است که «باء» این کلمه به چه معنایی آمده است؟ باید در این جهت دقت شود؛ چرا که معنای

کلمه قدرت معلوم است. در این جا چند احتمال وجود دارد.

1. این اجتنابی که به معنای جمع بر طریق اصطفاء است، به قدرت خداوند متعال است. در این صورت «باء» سببی می شود یعنی: «بسبب قدرته تعالی جمعکم واصطفاکم».

معلوم می شود که اعمال قدرت در این قضیه لازم بوده است.

اگر در آیه ای، ذکری از قدرت الاهی آمده به خصوص با بقاء سببی کاشف می شود از این که در آن جا، يك کار با عظمتی صورت گرفته است. برای مثال در سوره قیامت چنین آمده است:

ص: 110

(أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ)؛ (1)

آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟

واضح است که زنده کردن مردگان کار بزرگی است که قدرت الاهی برای آن کار لازم است.

و هم چنین در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

(بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ تُسَوِّيَ بَنَانَهُ)؛ (2)

آری ما قادریم که حتی خطوط سرانگشتان او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم.

و در آیه مبارکه دیگری آمده است:

(أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ)؛ (3)

آیا کسی که آسمان ها و زمین را (با آن همه عظمت و عجایب) آفریده توانایی ندارد که همانند آنان را بیافریند؟ آری می تواند و او آفریننده آگاه و داناست.

2. این که خداوند ائمه علیهم السلام را به جهت مظهر بودن قدرت خود اختیار کرده، و بنابراین «باء» به معنای «لام» می شود، اگر در لغت عرب استعمال شده باشد.

اما اگر در منابع اولیه روایت زیارت جامعه به جای «بقدرته»، «لقدرته» هر چند به عنوان نسخه بدل آمده باشد مطلب تمام خواهد بود.

به هر حال، می توان این جمله را به عبارت: «اجتباکم لتکونوا مظاهر قدرته» تفسیر نمود هر چند مجاز باشد. 1.

ص: 111

---

1- سوره قیامت (75): آیه 40.

2- همان: آیه 4.

3- سوره یس (36): آیه 81.

آری، خداوند متعال کار با عظمتی انجام داده و افراد با عظمتی را خلق کرده، تا نشانه قدرت او باشند.

و نیز، خدا ائمه را برای این جهت ساخته تا در این عالم دارای قدرت تصرف در کون بوده باشند که همان ولایت تکوینی است.

و نیز آنان علاوه بر قدرت جسمانی قدرت ربانی داشتند. در قضیه قلع باب خیبر از امیر مؤمنان علی علیه السلام سؤال شد. حضرت فرمودند:

والله ما قلعت باب خیبر ورمیت به خلف ظهري أربعين ذراعا بقوة جسدية، ولا حركة غذائية، لكنني أيدت بقوة ملكوتية...؛(1)

من این باب را به قدرت جسمانی فتح نکردم؛ بلکه به قدرت ربانی بود....

## عزت و هدایت گری

### اشاره

وَأَعِزِّكُمْ بِهَدَاهِ؛

گواهی می دهم که خداوند شما را به هدایت خود عزت بخشید.

راغب اصفهانی درباره کلمه «عزت» چنین می نگارد:

العزة حالة مانعة للإنسان من أن يغلب؛

عزت يك حالتی است در انسان که با وجود آن حالت، انسان مغلوب واقع نمی شود.

آن گاه می نویسد:

والعزیز الذی یقهر ولا یقهر؛

و عزیز آن کسی است که بر دیگران برتری، غلبه و سلطه دارد و دیگران را تحت قهر و قاهریتش می گیرد، اما خودش مغلوب و مقهور کسی نمی شود.

ص: 112

---

1- الأمالی، شیخ صدوق: 604-605، حدیث 840، روضة الواعظین: 127، بحار الأنوار: 26/21، حدیث.

عز الشیء أى قل وجوده (عز الشیء قل اعتبارا بما قیل: کل موجود مملول وکل مفقود مطلوب، وقوله: (وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) أى یصعب مناله ووجوده مثله). (1)

شیء عزیز یعنی قلیل الوجود.

از مجموع آن چه نقل شد، معنای عزت عبارت است از این که انسان به گونه ای باشد که تحت نفوذ، سیطره، قدرت و قاهریت کسی قرار نگیرد و البته چنین کسی قلیل الوجود است.

این معنای حقیقی این کلمه در لغت عرب است، اما در مقام کاربرد، به اغراض و مقاصد دیگری به کار می رود؛ هر چند بازگشت همه معانی به همان معنایی است که بیان شد.

### عزت مطلق

بدون تردید عزت مطلق از هر جهت، از هر حیثی و به هر معنایی از آن خداوند متعال بوده و به او اختصاص دارد.

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛ (2)

همانا تمامی عزت ها برای خدای تعالی است.

در این آیه شریفه کلمه «العزة» با الف و لام جنس آمده، و در عین حال قرآن مجید این معنا را با کلمه «جمیعا» تأکید کرده است.

و از طرف دیگر «لام» در «الله» لام ملکیت است.

بنابراین، هر کس به هر مقدار از عزت حقیقی را داشته باشد البته از خداوند

ص: 113

1- المفردات فی غریب القرآن: 332 و 333.

2- سوره نساء (4): آیه 139 و سوره یونس (10): آیه 65.

متعال خواهد بود و غیر از خدا هر که عزیز باشد از اوست و ذاتی آن فرد نیست؛ چرا که گفتیم گاهی بشر اشیا، امور و حالاتی را عزت می داند. او فرض

می کند که اگر مثلاً فلانی با او چنین رفتار کند، یا در فلان جا راهش بدهند و حضور پیدا کند و یا فلان چیز را دارا بشود عزیز خواهد بود.

شاید هم در عرف همین طور باشد؛ یعنی ما يك عزت عرفی را تصویر بکنیم، ولی این عزت ها که از نظر عرف و عقلا عزت است بعد از گذر زمان و دگرگونی اوضاع و احوال روزگار از بین می روند و ماندنی نیستند.

فرض کنید زید به ریاستی رسید، دوران آن ریاست پایان می پذیرد. یا انسان به خاطر جمالش یا وصفی از اوصاف، عزت یافت، این عزت تمام می شود.

بنابراین عزت حقیقی فقط عزت خدایی است؛ عزتی که دوام دارد و همیشگی و ابدی است. وقتی عزت مطلق از خداوند متعال باشد و همه عزت ها از او و هر که عزتی دارد از او کسب کرده یا تفضل اوست، باید بدانیم که عزت فقط به برکت رابطه با او حاصل می شود.

انسان هر چه با مرکز و مبدأ عزت حقیقی مرتبط باشد، عزت می یابد و چون آن مرکز با دوام و ماندگار است قهراً این عزت هم به قدر خودش دائمی و ماندگار خواهد بود.

بنابراین عمده شاخصه عزت حقیقی، همیشگی و بادوام بودن آن است، چون از جایی اخذ شده که دائمی است و همیشگی.

## **ائمه و عزت حقیقی**

خداوند متعال عزت حقیقی را به ائمه اطهار علیهم السلام داده است چه تنها باشند یا جمعیتی دورشان باشد فرق نمی کند. برای آن ها خانه و زندان، حیات و ممات

ظاهری فرق نمی کند، در هر شرایطی این عزت یکسان است. چرا؟ برای این که این عزت را جز خدا کسی نداده است و چون خدا این عزت را داده، کسی نمی تواند بگیرد که عزت الاهی این گونه است.

از این رو اگر می خواهیم دارای عزت حقیقی باشیم باید تلاش کنیم با خدا ارتباط داشته باشیم که چنین عزتی به برکت ارتباط با خداوند متعال به دست می آید که در آن صورت عزت بخش دیگران نیز خواهیم شد؛ یعنی افرادی که با ما در ارتباط باشند، عزت خواهند یافت. به سخن دیگر، ما در حد خودمان می توانیم منشأ عزت برای دیگران باشیم.

از این رو خداوند متعال که می فرماید:

(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا)؛

همانا تمامی عزت ها برای خدای تعالی است.

در جای دیگر می فرماید:

(وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ)؛ (1)

و تمام عزت ها برای خدا، رسولش و مؤمنان است.

مؤمنی که عزت خدایی داشته باشد هرگز بی ارزش و ذلیل نمی شود و خوف و واهمه نخواهد داشت که قرآن می فرماید:

(أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)؛ (2)

آگاه باشید! به راستی اولیای خدا، نه ترسی بر آن هاست و نه اندوهگین می شوند.

آری، عزت ائمه اطهار علیهم السلام عزتی است که خداوند متعال به آن ها داده است. 2.

ص: 115

---

1- سوره منافقون(63):آیه 8.

2- سوره یونس(10):آیه 62.

و این عزت در حد اعلای عزت الاهی است که هیچ کسی در قرب الاهی، کمالات، حالات و دیگر شئونات بر آن ها مقدم نیست.

### ویژگی های عزت حقیقی

ائمه اطهار علیهم السلام عزیزند؛ یعنی قلیل المثل هستند، آن ها از حیث جهات کمال و قرب به خداوند متعال دیگران را مقهور و مغلوب خود قرار داده اند و دیگران نسبت به آن بزرگواران خاضع و کوچک هستند و این عزت همواره با علو همراه است که قرآن کریم می فرماید:

(وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (1)

و سخن خدا بالا و برتر است و خداوند عزیز و حکیم است.

این عزت همیشه با توکل همراه است، آن جا که می فرماید:

(وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (2)

و هر کس بر خدا توکل کند (پیروز می شود) خداوند قدرتمند و حکیم است.

این عزت همیشه با پیروزی و نصرت همراه است. هر چه دشمنان خواستند ائمه علیهم السلام را بشکنند، نتوانستند.

ائمه علیهم السلام همواره منتصر بودند که قرآن می فرماید:

(وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (3)

پیروزی تنها از جانب خداوند است. به راستی خدا توانا و حکیم است.

این عزت با قوت همراه است، آن جا که می خوانیم:

ص: 116

1- .سوره توبه(9):آیه 40.

2- .سوره انفال(8):آیه 49.

3- .همان:آیه 10.

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ)؛ (1)

همانا پروردگار تو قوی و شکست ناپذیر است.

این عزت با حکمت همراه است که چه قدر در قرآن مجید در وصف خداوند متعال آمده است:

(عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛ (2)

او توانای حکیم است.

آن عزت با علم همراه است که قرآن می فرماید:

(الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ)؛ (3)

او توانای علیم است.

عجیب این که با همه این قدرت، علم، حکمت و نصرت که خدا دارد، همراه با رحمت است، آن جا که می فرماید:

(وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ)؛ (4)

و همانا پروردگارت توانای رحیم است.

خداوند متعال مغلوب واقع نمی شود؛ و با این که مغلوب واقع نمی شود رحیم و غفور نیز می باشد.

ائمه علیهم السلام همین طور بودند. با وجود حکمت، قدرت، نصرت و همه کمالات، مقامات و منازل از خداوند متعال، در عین حال از کسانی که به آن ها ظلم و تعدی کردند و به هر نحوی خواستند آنان را کوچک کنند، گذشت هم داشتند...

ص: 117

1- سوره هود(11):آیه 66.

2- سوره بقره(2):آیه های 209،220،228،240 و 260،سوره مائده(5):آیه 38،سوره انفال(8):آیه های 10،49،63 و 67،سوره توبه(9):آیه 40 و 71 و سوره لقمان(31):آیه 27.

3- سوره انعام(6):آیه 96،سوره نمل(27):آیه 78،سوره یس(36):آیه 38 و... .

4- سوره شعراء(26):آیه های 9 و 68 و 104 و 122 و 140 و 159 و 175 و... .



بنابر آن چه گذشت ائمه علیهم السلام مظهر همه این اسما و صفات الاهی هستند که هر کدام در جای خود از این صفات استفاده کرده اند. البته چنین عزتی با این ابعاد و با این خصوصیات، هدایت الاهی لازم دارد و بدون آن حاصل نمی شود، لذا می گوییم: «أعزکم بهداه»!

خداوند متعال همه مخلوقات را هدایت کرده است، آن جا که می فرماید:

(الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى)؛ (1)

(پروردگار ما) کسی است که به هر موجودی آن چه را که لازمه خلقت او بوده، عطا کرده سپس هدایت کرده است.

اما هدایت هر مخلوقی با خلقت و ظرفیت آن مخلوق متناسب است، از این رو است که در جای دیگر می فرماید:

(وَ الَّذِي قَدَّرَ فَهْدَى)؛ (2)

خداوند کسی است که مقدر کرد و هدایت نمود.

پس اندازه گیری لازم است و ظرفیت باید باشد. درست است که خداوند متعال بدون اندازه گیری نیز می تواند هدایت کند، اما ظرفیت لازم است، این مطلب از آیه ای استفاده می شود که می فرماید:

(وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ)؛ (3)

اگر می خواست تمامی شما را هدایت می فرمود.

آری، مشیت الاهی چنین نیست که همه مردم همه مخلوقات را بدون حساب

ص: 118

---

1- .سوره طه(20):آیه 50.

2- .سوره اعلی(87):آیه 3.

3- .سوره نحل(16):آیه 9.

و کتاب و بی مقدمه و بدون امتحان و اختیار هدایت بکند. این خلاف حکمت خلقت است. مقتضای حکمت خلقت این است که هدایت روی حساب، برنامه و قاعده باشد، یعنی مطابق ظرفیت ها و استعدادها باشد؛ چرا که هدایتی که این همه عظمت، ارزش و اثر دارد، نمی شود که بدون حساب و کتاب باشد.

## گزینش و هدایت

از طرفی لازم به تذکر است که خداوند متعال مقربان خود را از انبیا و ائمه قبلا امتحان و اختبار کرده و سپس آن ها را از دیگران جدا می کند و هدایت های خاصه الاهی نصیب آن ها می شود.

پیش تر در توضیح عبارت «اجتباکم» بیان شد که اجتباء مقدمه داشته و آن مقدمه امتحان بوده و در پی اجتباء، هدایت بوده است، در این مورد به برخی از آیات اشاره کردیم که می فرماید:

(ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى)؛ (1)

سپس پروردگارش وی را برگزید و توبه اش را پذیرفت و هدایتش نمود.

او پیامبر را امتحان می کند، آن گاه اجتباء می نماید. سپس هدایت می کند. درباره پیامبر دیگری می فرماید:

(شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (2)

وی شکرگزار نعمت های پروردگار بود و خدا او را برگزید و به راهی راست هدایت فرمود.

در مورد دیگر درباره مجموعه ای از پیامبران می فرماید:

ص: 119

---

1- سوره طه (20): آیه 122.

2- سوره نحل (16): آیه 121.

(وَأَجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)؛ (1)

آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم.

پیامبران الهی از امت خود مشقت‌ها دیدند و در این عالم چه امتحاناتی دادند و بعد از آن اجتناب شدند، ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور بودند که پس از آن مورد هدایت خاصه قرار گرفتند آن گاه خود نیز هادی شدند که خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ)؛ (2)

همانا تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت کننده ای است.

طبق احادیث فراوانی از فریقین این آیه خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا المنذر وعلی الهادی من بعدی. یا علی ابک یهتدی المهتدون؛ (3)

من انذار کننده ام و علی پس از من هدایت گر امت است. ای علی اینه وسیله تو طالبان حقیقت هدایت می شوند.

آیه دیگری در مورد ائمه علیهم السلام است، آن جا که می فرماید:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا)؛ (4)

و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما، هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.

جابر جعفی گوید: امام باقر علیه السلام فرمودند: 4.

ص: 120

1- سوره انعام(6):آیه 87.

2- سوره رعد(13):آیه 7.

3- تفسیر مجمع البیان:15/6، تفسیر نور الثقلین:482/2، حدیث 16، بحار الأنوار:2/23،107/9، شواهد التنزیل:384/1، حدیث 400، تاریخ مدینه دمشق:359/42.

4- سوره سجده(32):آیه 24.

نزلت هذه الآية في ولد فاطمة سلام الله عليها خاصة، (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ ...)؛ (1)

این آیه در خصوص فرزندان فاطمه سلام الله عليها نازل شده است که (می فرماید: «و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم...»).

البته ائمه اطهار علیهم السلام صبر کردند و مظهر صبر به معنای گسترده آن بودند. آن گاه خداوند متعال آن ها را برای امامت نصب و برای هدایت جعل کرد و آن هدایت خاصه، بعد از آن خصوصیات به آن ها داده شد و آنان خود هادی و هدایت گر شدند.

اگر ما به هر مقداری که با خداوند متعال مرکز عزت ارتباط داشته باشیم، نه تنها عزت می یابیم؛ بلکه خود ما برای دیگران منشأ عزت می شویم.

از این رو است که درباره علما روایاتی آمده که اگر کسی دارای علوم اهل بیت علیهم السلام باشد قهرا عزت پیدا می کند و عزت بخش می شود. در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

من جالس العلماء وقر؛ (2)

هر کس با عالمان بنشیند، عظمت یابد.

مجالست با علما عزت می آورد؛ به خاطر این که عالم مقداری از علوم اهل بیت علیهم السلام را دارد.

و کسی که با این عالم معاشرت و مجالست می کند در جامعه مورد احترام خواهد بود.

بنابراین، ائمه علیهم السلام هدایت را از خداوند متعال دریافت کردند و آن گاه خود 0.

ص: 121

---

1- تأویل الآيات: 444/2-445، حدیث 8، بحار الأنوار: 158/24، حدیث 23، تفسیر فرات کوفی: 329، حدیث 449، شواهد التنزیل: 583/1، حدیث 625.

2- کنز الفوائد: 147، بحار الأنوار: 205/1، حدیث 30.

هادی شدند و به راستی چه انسان هایی به برکت ائمه علیهم السلام هدایت شدند؟

از این روست که آن گاه که برای امامت منصوب شدند خداوند متعال امر کرد که از آنان تبعیت کنید، آن جا که می فرماید:

(أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ)؛ (1)

آیا کسی که به حق و راستی هدایت می کند، شایسته پیروی است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آن که هدایتش کنند؟

به تعبیر بنده، می فرماید: مگر عقل ندارید؟ کسی که خود به هادی نیاز دارد و راه را از چاه تشخیص نمی دهد، شما او را امام و مقتدای خود قرار می دهید و کسی را که به حق هدایت می کند رها می نمایید؟!

از طرف دیگر، خداوند به کسانی که در پی هدایت اهل بیت علیهم السلام بوده و از آنان پیروی کنند وعده مغفرت و رحمت داده است، آن جا که می فرماید:

(وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى)؛ (2)

و من هر آن که را که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می آمرزم.

روایاتی در ذیل این آیه کریمه آمده که منظور، ولایت امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام است. (3)

امام باقر علیه السلام از پدر و جد بزرگوارش این گونه نقل می کند:

خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم فقال: إن الله تعالى يقول: 8.

ص: 122

1- .سوره یونس(10):آیه 35.

2- .سوره طه(20):آیه 82.

3- .المناقب، ابن شهر آشوب:403/3، بحار الأنوار:21/24، حدیث 38.

(وَأَنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى )، (1) ثم قال لعلي بن أبي طالب عليهما السلام: إلى ولايتك؛ (2)

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله از منزل بیرون رفت و فرمود: خدای تعالی می فرماید: «و من هر آن که را توبه کند و ایمان آورد... می آمرزم». ای علی! هر کس به سبب ولایت تو هدایت شود، مورد بخشش و غفران و عفو قرار می گیرد.

و در روایت دیگری امام باقر علیه السلام می فرماید:

(ثُمَّ اهْتَدَى ) إلى ولايتنا أهل البيت، فوالله، لو أن رجلاً عبد الله عمره ما بين الركن و المقام ثم مات ولم يجيء بولايتنا لأكبه الله في النار على وجهه. (3)

پس روشن شد که به ائمه علیهم السلام، هدایت داده شد و این هدایت برای آن ها عزت آورد و خودشان هادی شدند، آن گاه به متابعت از این بزرگواران دستور داده شد، سپس وعده داده شد که اگر از این ها متابعت کنید، مورد آمرزش قرار خواهید گرفت.

گفتنی است که برخی خیال می کنند که وقتی به خدا و رسول ایمان آورده اند و نماز، روزه، حج و اعمال صالح دیگر انجام دادند، همین کافی است و با اهل بیت و ولایت آن بزرگواران و تبعیت آنان کاری ندارند. اینان خیال می کنند که کارشان درست است.

نه، این گونه نیست. ایمان، عمل صالح و هدایت به ولایت امیر مؤمنان علی 1.

ص: 123

---

1- سوره عنكبوت (29): آیه 69.

2- شواهد التنزیل: 493/1، حدیث 521.

3- تفسیر مجمع البیان: 45/7، بحار الأنوار: 149/24، حدیث 29، تفسیر الصافی: 314/3، حدیث 82، تفسیر نور الثقلین: 387/3، حدیث 95، شواهد التنزیل: 492/1.

و اهل بیت علیهم السلام و مجموعه این ها موجب آمرزش می شود.

آری، خداوند متعال چنین عزتی به ائمه اطهار علیهم السلام عطا کرده است. البته در زیارت جامعه موارد دیگری داریم که علاوه بر این که به تبعیت از ائمه علیهم السلام امر کرده، برای کسانی که تابع اهل بیت باشند وعده مغفرت داده است.

خداوند متعال پس از آن وعده داده که اگر در این راه قدم بردارید ما شما را کمک می کنیم، آن جا که

می فرماید:

(وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (1)

آنان که در راه ما جهاد کنند قطعا به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد.

در روایتی حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در ذیل این آیه می فرمایند:

هذه نزلت فی آل محمد وأشیاعهم؛ (2)

این آیه درباره آل محمد علیهم السلام و شیعیان آنان نازل شده است.

آری، ائمه علیهم السلام با این عزت دارای هدایت خاصه و هادی شدند و به تبعیت از این ها امر و به مغفرت پیروان

آن ها وعده داده شد. از آن طرف نیز خداوند متعال عنایت نمود و قلوب را نیز به طرف اینان سوق داد که این نیز نحوه ای عزت برای ائمه علیهم السلام است؛ آن جا که فرمود:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ)؛ (3)

ستایش مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت ها رهنمون شد و اگر خداوند ما را هدایت نکرده بود، ما هدایت نمی یافتیم. 3.

ص: 124

1- .سوره عنكبوت(29):آیه 69.

2- .المناقب، ابن شهر آشوب: 403/2، بحار الأنوار: 21/24، حدیث 38.

3- .سوره اعراف(7):آیه 43.

بحثی نیست که هدایت دو نوع است:

گاهی نشان دادن راه است که قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا)؛ (1)

ما راه را به انسان نشان دادیم، حال می خواهد شاکر باشد و یا ناسپاس.

و گاهی هدایت این گونه است که هادی مقداری از راه را هم با شما می آید و شما را همراهی می کند.

وقتی آدرس کسی را می خواهید يك وقت به شما آدرس می دهند و شما را راهنمایی می کنند که آن مقصد کجاست. در این زمینه قرآن می فرماید:

(وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى)؛ (2)

و کسانی که هدایت یافته اند، خداوند بر هدایتشان می افزاید.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى)؛ (3)

و کسانی که در راه هدایت تو قدم برداشتند خداوند بر هدایتشان می افزاید.

خداوند متعال در این مسیر، بر هدایت می افزاید که راهنما دست طرف را می گیرد تا به مقصد برساند و دیگر هیچ احتمال گمراهی نیست که قرآن می فرماید:

(وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ)؛ (4)

و هر کس را که خدا هدایت کند، هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت.

ص: 125

---

1- .سوره انسان(76):آیه 3.

2- .سوره محمد صلی الله علیه و آله(47):آیه 17.

3- .سوره مریم(19):آیه 76.

4- .سوره زمر(39):آیه 37.



همه این ها مراتبی از هدایت است، اما انسان باید ظرفیت و آمادگی داشته باشد تا به آن جایی برسد که بتواند در جای پای آن بزرگواران که دارای هدایت خاصه هستند قدم بگذارد و تابع آن ها باشد و در نتیجه هم عزت و هدایت یابد و هم منشأ عزت و هدایت و چراغ راه برای دیگران بشود و این روشنایی و هدایت و این راه خدا، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام ادامه داشته باشد.

## مخصوصان به برهان

### اشاره

وخصکم ببرهانه؛

گواهی می دهم که شما به برهان خدا مخصوص هستید.

راغب اصفهانی درباره کلمه «اختصاص» می نویسد:

التخصیص والاختصاص والخصوصية والتخصص: تفرد بعض الشيء بما لا يشاركه فيه

الجملة، وذلك خلاف العموم والتعمم والتعميم. (1)

### برهان یعنی چه؟

راغب اصفهانی درباره واژه «برهان» می گوید:

البرهان: بيان للحجة... والبرهان أوكد الأدلة وهو الذي يقتضى الصدق أبدا لا محالة. (2)

برهان، قوی ترین ادله و بیان حجت است و هرگز از مطابقت با واقع جدا نمی شود و همیشه مقتضی صدق است.

برهان یعنی حقیقت و مطابقت با واقع.

در قرآن مجید در سه جا کلمه «برهان» به کار رفته است. در يك جا درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ص: 126

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 149.

2- همان: 45.

(قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ (1)

دلیل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

در جای دیگر در قضیه حضرت یوسف علیه السلام می فرماید:

(وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ)؛ (2)

آن زن قصد او کرد و او نیز اگر برهان پروردگار را نمی دید، قصد وی می نمود.

در جای سوم در داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون می فرماید:

(فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ)؛ (3)

این دو برهان روشن (عصا و ید بیضا) از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست.

در این آیات واژه «برهان» به خداوند متعال آن هم با وصف «رب» اضافه شده؛ یعنی این برهان به اقتضاء ربوبیت خدا است.

### رب یعنی چه؟

راغب اصفهانی درباره کلمه «رب» می نویسد:

الرب في الأصل التربية و هو إنشاء الشيء حالا فحالا إلى حد التمام يقال: ربه ورباه ورببه... فالرب مصدر مستعار للفاعل ولا يقال: الرب مطلقا إلا لله تعالى المتكفل

بمصلحة الموجودات... والمتولى لمصالح العباد؛ (4)

ص: 127

1- .سوره نساء(4):آیه 174.

2- .سوره یوسف(12):آیه 24.

3- .سوره قصص(28):آیه 32.

4- .المفردات فی غریب القرآن:184.

رب در اصل لغت عرب به معنای تربیت است و تربیت یعنی ساختن و درست کردن چیزی که پیشرفت کند و به حد تمام و کمال برسد.

برای مثال می گویند: فلانی گل هایی را در منزلش تربیت کرده، منظور این است که به آن ها از نظر آفتاب، آب، هوا و خاک و امور دیگر رسیدگی نموده تا رشد کرده و به سرحد تمام و کمال رسیده اند.

یا فلانی شاگرد تربیت می کند؛ یعنی افرادی تحت نظارت او مراحل پیشرفت را طی می کنند تا آن ها را به سرحد کمال برساند.

بنابراین، خداوند متعال به کمال رساننده موجودات است که هر موجودی اعم از انسان و غیر انسان بر حسب حال خودش کمالی دارد.

### محصل معنا

با توجه به معنای «تخصیص» و «برهان» و این که به «رب» اضافه شده است معنای «وخصکم ببرهانه» روشن می شود.

و محصل معنا این است: خداوند متعال آن حجت محکمی را که به توسط آن، موجودات قابل رشد مخصوصا انسان را تربیت می کند و به کمال می رساند به ائمه اطهار علیهم السلام اختصاص داده و آن ها را متولیان مصالح همه موجودات قرار داده است، پس ائمه طاهرين وسیله رشد و کمال بشریت و دیگر موجودات هستند.

### برهان از نظر مصداقی

حال ببینیم که «برهان» مصداقا چه چیزی است که به حضرات ائمه علیهم السلام اختصاص پیدا کرده، آیا مقصود چیز معینی است که در اختیارشان قرار گرفته یا مراد مطلق حجت مطابق واقع می باشد؟

به عبارت دیگر، آیا «برهان» در این جمله علم است بر شیء خاصی یا مراد آن

است که ائمه علیهم السلام اختصاص پیدا کرده اند به اقامه حجت بر بندگان به آن گونه که خود خدا اقامه می کند؟

اینک می گوئیم: اگر مراد از برهان شیء معینی باشد چیست؟

محتمل است مراد قرآن مجید باشد که خداوند متعال فهم کلام خود را به ائمه علیهم السلام اختصاص داده است و از قرآن به «برهان» می شود تعبیر نمود و ممکن است آیه مبارکه:

(قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ)؛ (1)

دلیل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد.

به قرآن تفسیر کرد، که قرآن يك حجت صادقه ای است که تا ابد با واقع مطابقت دارد و برهان رسول الله صلی الله علیه و آله بر حقانیت اسلام و رسالت خود و برهان ائمه علیهم السلام بر امامت و ولایت خویش در برابر مخالفان می باشد.

به راستی این اختصاص چه معنایی دارد؟

یعنی بدون تردید معارف، اسرار، حقایق، احکام و تمام خصوصیات که قرآن در جهت تربیت انسان و وصول او به کمال حقیقی دارد همه این ها نزد ائمه علیهم السلام خواهد بود.

و محتمل است مراد از «برهان» معجزه باشد، که خداوند متعال معجزاتی را که در مسیر تربیت بشری و اقامه حجتی برای رسیدن او به کمال است، به ائمه علیهم الصلاة و السلام اختصاص داده که هر کدام از معجزات اختصاصی ائمه حجتی بر حقانیت آن ها و مطابق بودن فرمایشات آن ها با واقع است. (2) 5.

ص: 129

1- .سوره نساء(4):آیه 174.

2- ر.ك:تفسیر مجمع البیان:252/3، تفسیر الصافی:525.

البته معجزه همیشه برای دعوت به ایمان، هدایت، رساندن به کمال مطلوب، باز داشتن از گمراهی و نجات دادن از ضلالت است. از این روست که در داستان موسی علیه السلام آمده که به آن حضرت خطاب شد:

(إِسْمُكَ يَدُوكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاصِّمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ)؛ (1)

دست را در گریبان خود فرو بر و هنگامی که خارج می شود سفید و درخشانده است بدون عیب و نقص دست هایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود. این دو (معجزه عصا و ید بیضاء) دو برهان روشن از جانب پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست و آنان قوم فاسقی هستند.

و محتمل است که مراد اسم اعظم باشد که به ائمه علیهم السلام اختصاص دارد و موجب افضلیت آنان از همه عالمیان گردیده، در برخی از دعاها آمده:

و باسمك الذي جعلته عندهم وبه خصصتهم دون العالمين وبه أبتهم وأبنت فضلهم من فضل العالمين، حتى فاق فضلهم فضل العالمين جميعا.

به هر تقدیر، این جمله از زیارت جامعه از دلایل افضلیت رسول الله و ائمه علیهم السلام و تقدمشان بر همه عالمیان می باشد، که البته لفظ «عالمیان» همه مقربان درگاه حق تعالی را شامل است. 2.

ص: 130

اشاره

وانتجبکم لنوره؛

و گواهی می دهد که خدا شما را به جهت نور خود انتخاب کرده است.

پیش تر بیان شد که کلمه های انتجاب، انتخاب، اختیار و اصطفا مفاهیمی بسیار به هم نزدیک هستند، ولی مترادف نیستند.

درباره کلمه «انتجاب» در لغت چنین آمده است:

والمنتجب: المختار من كل شيء، وقد انتجب فلان فلانا إذا استخلصه واصطفاه اختيالا

علی غیره. (1)

پس ائمه علیهم السلام اختیار شده خالص خدا هستند به جهت نور خود؛ وقتی کسی را از دیگران به جهت کاری انتخاب می کنند، آن شخص با توجه به آن کار بر دیگران امتیاز دارد؛ یعنی غیر از او برای آن کار شایستگی ندارد، اما در این جا انتخاب محض نیست، بلکه خصوصیت استخلاص نیز وجود دارد، همان معنایی که در:

(قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ)؛ (2)

گفت: به عزت تو سوگند که همه آن ها را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلص تو از میان آن ها.

ابلیس به عزت خدا سوگند یاد می کند که همه بندگان خدا را گمراه می کند، اما از آن ها «مخلصین» را استثنا کرده، چون می داند زورش به این گروه نمی رسد، چون این ها کسانی هستند که خدا آن ها را خالص برای خود قرار داده است.

«انتجاب» از «نجب» به معنای «طهارت» گرفته شده. می گویند: فلانی فرد نجیبی

ص: 131

1- لسان العرب: 748/1.

2- سوره ص (38): آیه 82 و 83.

است؛ یعنی از عیوب و نقایصی که دیگران دارند پاک و مبرا و خالص است.

بنابر نسخه «لنوره»، خدا، ائمه علیهم السلام را چنان مطهر و منور قرار داده که فقط خودشان قابلیت و سنخیت نور خدا را داشتند.

نور به زبان فارسی روشنایی است. روشنایی بر دو قسم است، مادی و معنوی.

نور مادی به توسط باصره انسان احساس می شود، اما نور معنوی بصیرت است که هر انسانی دارا نمی باشد.

از طرفی نور، خود روشنایی بخش است. از این رو در تعریف نور می گویند:

النور هو الظاهر بنفسه و المظهر لغيره؛(1)

نور آن چیزی است که خود به خود آشکار و آشکار کننده غیر می باشد.

چنان که در شرح «خلقکم أنوارا» خواهد آمد، ائمه علیهم السلام نور هستند، و تمام حیثیاتشان نور می باشد، لذا در تمام اقوال و افعال و تروکشان روشنایی بخش و هدایت گرند، و از این روست که وجودشان حجت و قول، فعل و تقریرشان نیز حجت است.

### نور از نظر مصداقی

پس بنابر شرحی که دادیم معنای این جمله این است که ائمه علیهم السلام مظهر نور خدا، و در عین حال حامل نور خدا هستند، و برای نور خدا مصداقی می توان تصور نمود:

یکی از مصداقی نور، قرآن مجید است. در قرآن می خوانیم:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ

ص: 132

---

1- بحار الأنوار: 57/88، فیض القدير: 618/2، تفسیر الصافی: 434/3، حدیث 35.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (1)

پس کسانی که به او (پیامبر) ایمان آوردند و از او حمایت نمودند و از نوری که به همراه او نازل شد، پیروی نمودند، آنان رستگارانند.

مصدق دیگر نور، رسول الله صلی الله علیه وآله است. قرآن کریم می فرماید:

(وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا)؛ (2)

و به فرمان خدا تورا دعوت کننده به سوی خدا و چراغی روشنی بخش قرار دادیم.

مراد از نور در این آیه، شخص رسول الله صلی الله علیه وآله است. (3)

در آیه دیگری می خوانیم:

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ)؛ (4). تفسیر مجمع البیان: 301/3. (5)

از جانب خدا نور و کتابی آشکار به سوی شما آمد.

مراد از نور در این آیه نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. در تفسیر مجمع البیان این گونه آمده است:

«قد جاءكم من الله نور» یعنی بالنور محمد صلی الله علیه وآله، لأنه يهتدى به الخلق، كما يهتدون بالنور، عن قتادة واختاره الزجاج. وقيل: عنى به القرآن، لأنه يبين الحق من الباطل، عن أبي على الجبائي. والأول أولى...؛ (5) 3.

ص: 133

---

1- سورة اعراف(7): آیه 157.

2- سورة احزاب(33): آیه 46.

3- ر.ك: شرح الأخبار: 3/418، الأمالی، شیخ طوسی: 526، المناقب، ابن شهر آشوب: 1/131، بحار الأنوار: 74/74، تفسیر التبیان: 8/349، تفسیر مجمع البیان: 8/168، زاد المسیر: 6/206.

4- سورة مائده

5- آیه 15.



منظور از نور، حضرت محمد صلی الله علیه وآله است؛ زیرا مردم به وجود او هدایت می شوند؛ هم چنان که مردم به وسیله نور هدایت می شوند. این معنا از قناده است و همین معنا را زجاج نیز انتخاب کرده است.

ابوعلی جبائی گفته است که منظور، قرآن است که حق را از باطل جدا می کند؛ لکن معنای نخست بهتر است....

و در تفسیر معانی القرآن آمده است:

«قد جاءكم من الله نور» قيل: نور یعنی به النبی صلی الله علیه وآله و هو تمثيل، لأن النور هو الذي تتبين به الأشياء؛ (1)

منظور از نور در این جا حضرت محمد صلی الله علیه وآله است و این تمثیلی است میان پیامبر و نور؛ زیرا نور آن چیزی است که به وسیله آن اشیا واضح و روشن می شوند.

از مصادیق دیگر نور، علم است. در روایتی آمده است:

العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء؛ (2)

علم نوری است که خداوند در قلب هر آن کس که خواهد قرار می دهد.

در زیارت جامعه نیز خواهیم خواند: «کلامکم نور».

آیا کلام ائمه اطهار غیر از کلام خدا که همان قرآن است، می باشد؟

آیا به راستی ائمه علیهم السلام غیر از قرآن هستند؟ ما می توانیم از طریق برهان و از کتاب و سنت مخصوصا احادیث اهل سنت استدلال کنیم و به اثبات برسانیم که ائمه علیهم السلام همان قرآن هستند و قرآن، همان ائمه. در حدیثی متواتر می خوانیم که 6.

ص: 134

1- تفسیر معانی القرآن: 284/2، حدیث 52.

2- مستدرک سفینة البحار: 305/8، المسترشد: 9، مصباح الشریعه: 16.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علی مع قرآن و القرآن مع علی لا یفترقان؛(1)

علی با قرآن است و قرآن با علی و این دو از هم فاصله نخواهند گرفت.

از این معیت، اثبیت استظهار می شود. اما در حدیث ثقلین پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

کتاب الله و عترتی اهل بیتی؛(2)

کتاب خدا و عترتم اهل بیتم.

در این حدیث بین ائمه علیهم السلام و قرآن مجید قران حاصل شده است؛ ولی مطلب فراتر از این است؛ بلکه ائمه علیهم السلام قرآن ناطق هستند و این قرآن، قرآن صامت. امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمود:

هذا کتاب الله الصامت، وأنا کتاب الله الناطق.(3)

آیا به راستی ائمه علیهم السلام غیر از رسول الله صلی الله علیه وآله هستند؟

به اقتضای آیه مباحله امیر مؤمنان علی علیه السلام در همه کمالات جز نبوت نفس رسول الله صلی الله علیه وآله هستند.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر خود در ذیل آیه مبارکه (وَ كَيْفَ تَكْفُرُونَ وَ أَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ

وَ فَيْكُمْ رَسُولُهُ) (4) گفته است:

وکیف تکفرون: استفهام بطریق الإنکار و التعجب، والمعنی: من این یتطرق إلیکم الکفر، والحال أن آیات الله تتلی علیکم علی لسان 1.

ص: 135

1- ر.ک: جلد یکم، صفحه 432 از همین کتاب.

2- ر.ک: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

3- بحار الأنوار: 49/89، حدیث 8 به نقل از تفسیر القمی: 620/2، العمده: 330، وسائل الشیعه: 34/27، باب 5 من أبواب صفات القاضی، حدیث 12، تاریخ طبری: 66/5، تذکره الخواص: 96.

4- سوره آل عمران(3): آیه 101.

الرسول صلى الله عليه وآله غضة في كل واقعة، وبين أظهركم رسول بين لكم كل شبهة ويزيح عنكم كل علة... .

قلت: أما الكتاب فإنه باق على وجه الدهر، وأما النبي صلى الله عليه وآله فإنه إن كان قد مضى إلى رحمة الله في الظاهر، ولكن نور سره باق بين المؤمنين فكأنه باق، على أن عترته

صلى الله عليه وآله ورثته يقومون مقامه بحسب الظاهر أيضا، ولهذا قال: «إني تارك فيكم

الثقلين»... (1)

حاصل معنا این که: گرچه پیامبر خدا صلى الله عليه وآله در ظاهر نیستند؛ ولی عترت آن حضرت؛ وارثان و قائم مقامان ایشان، در این عالم هستند، چنان که در حدیث ثقلین فرموده اند: «همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام...».

آیا ائمه اطهار علیهم الصلاة والسلام غیر از علم هستند؟ یعنی تمام آن چه که از ائمه دیده و شنیده می شود علم است و نور و آن جا تاریکی و جهل وجود ندارد.

اصلا، ائمه علیهم السلام یکپارچه علم هستند، در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می خوانیم:

السلام عليك أيها العلم المنصوب و العلم المصبوب. (2)

اجمالاً، ائمه اطهار نورند، و همه مصادیق نور که به خدا مضاف است در وجودشان می باشد.

و این به انتخاب و اراده خدا است، و در این اعتقاد هیچ شائبه غلو وجود ندارد.

و اما بنابر نسخه «بنوره» ظاهر آن است که «باء» سببی باشد، و «بنوره» یعنی «بعلمه». خداوند به سبب علم خود به ذوات مقدسه، ائمه علیهم السلام را انتخاب و به خود اختصاص داده است. 3.

ص: 136

1- غرائب القرآن: 347/1.

2- الاحتجاج: 316/2، بحار الأنوار: 171/53.

وایدکم بروحه؛

گواهی می‌دهم که خداوند شما را به روح خود تأیید کرد.

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را به روح خود تأیید کرده است. تأیید در لغت از ماده «أید»، به معنای قوت شدید است. راغب اصفهانی می‌نویسد:

أید: قال الله عزوجل (أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ) (1). سوره صف (61): آیه 14. (2) فعلت من الأيدى أى القوة الشديدة. وقال تعالى: (وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ) (3). المفردات فى غريب القرآن: 30. (4) أى يكثر تأييده.

این واژه در قرآن مجید نیز در مواردی به کار رفته است. در آیه ای می‌خوانیم: (3)

(وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ) ؛

و خداوند هر که را بخواهد با یاری خود تأیید می‌کند.

در آیه ای دیگر آمده است:

(هُوَ الَّذِي آيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ ) ؛ (5)

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در آیه دیگری می‌فرماید:

(فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ) ؛ (5)

ما مؤمنان را در برابر دشمنشان تأیید کردیم و سرانجام پیروز شدند.

خداوند متعال در این آیه به مؤمنان قوت شدید عنایت می‌کند که نتیجه آن تأیید،

ص: 137

1- سوره مائده

2- آیه 110.

3- سوره آل عمران

4- آیه 13.

5- سوره انفال (8): آیه 62.

غلبه و پیروزی است. البته غلبه در هر میدانی مصداق خود را دارد. برای مثال غلبه در میدان جنگ معلوم است، در میدان بحث و مناظره و جدل به شکل دیگری تحقق پیدا می کند، وگرنه مفهوم لفظ همان غلبه است.

هم چنین کیفیت تأیید خداوند متعال نیز مختلف است، و بر حسب موارد فرق می کند.

گاهی خداوند متعال برای حصول غلبه، به وسیله ای ظاهری تأیید می کند و قوت شدید عنایت می نماید. در آیه مبارکه ای می فرماید:

(هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ )؛ (1)

اوست که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد.

در این آیه «بالمؤمنین» بر «بنصره» عطف شده، و بآء در هر دو سببی است.

معنای «نصر» معلوم است، راغب اصفهانی می گوید:

النصر و النصرة: العون. (2)

بنابراین، «نصر» یعنی: کمک.

اما در دعا برای حضرت ولی عصر ارواحنا فداه آمده است:

وَأَيَّدَهُ بِالنَّصْرِ؛

(خدایا!) او را به توسط نصر تقویت کن!

به نظر می رسد مقصود، امداد غیبی از ملائکه و غیره بوده باشد.

به هر حال، خداوند متعال حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را کمک کرده و قوت بخشیده تا غلبه حاصل شده، اما کلمه «بالمؤمنین» در کنار «بنصره» در نقش داشتن مؤمنان در غلبه ظهور دارد، و چون «باء» سببی باشد، خداوند به سبب مؤمنان به 5.

ص: 138

---

1- .سوره انفال(8): آیه 62.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 495.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نصرت و غلبه داده و آن حضرت از مؤمنان استعانت جسته اند.

پس می توان این آیه مبارکه را از ادله بطلان قول کسانی که استعانت به غیر خدا را شرک می دانند، قرار داد؛

بلکه این آیه در استعانت خدا و رسول به خلق در جهت پیروزی اسلام بر مشرکان ظهور دارد.

کوتاه سخن این که تأیید گاهی به وسیله ظاهری است و گاهی به وسیله غیبی.

خداوند متعال در آیه مبارکه ای می فرماید:

(فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا)؛ (1)

خداوند سکینه و آرامش خود را بر وی فرستاد و با لشکرهایی که مشاهده نمی شدند او را تقویت نمود.

در این آیه تأیید به وسیله غیبی بوده؛ یعنی نیروهایی که دیده نمی شوند؛ یعنی ملائکه، چنان که در تفسیر ذیل آیه مبارکه آمده است (2) هم

چنان که در آیات جنگ بدر و جنگ حنین به آمدن ملائکه جهت نصرت رسول الله صلی الله علیه وآله تصریح شده است. (3)

اما در چند جای قرآن، وسیله غیبی مطلق جنود نیست؛ بلکه خصوص روح آمده و خداوند متعال به وسیله روح رسول اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانان را غلبه داده است. اما به انحاء مختلف آمده است:

در يك جا می فرماید:

(أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ)؛ (4)

و آنان را با روحی از جانب خویش تقویت فرمود. 2.

ص: 139

1- سوره توبه (9): آیه 40.

2- ر.ك: الكافي: 378/8، حدیث 571.

3- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 207/1، المسترشد: 436.

4- سوره مجادله (58): آیه 22.

و در جای دیگری می فرماید:

(أَيُّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ)؛

ما او را با روح القدس تقویت نمودیم.

و این روح القدس، وسیله غلبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده است.

و هم به توسط او مطالب نازل می شده است، آن جا که می فرماید:

(قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدْسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا)؛ (1)

بگو: روح القدس آن را از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است تا افراد مؤمن را ثابت قدم گرداند.

این مقام خاصی است که اگر مراد از روح القدس، ملك باشد که ظاهراً هم همین طور است شأن خاصی در دستگاه ربوبی دارد.

و در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ)؛ (2)

روح الامین آن را بر قلب تو نازل نموده است تا از انداز کنندگان باشی.

آیا این همان است که گاهی به قدس و گاهی به امین توصیف شده است؟ باید تحقیق بشود.

در این زمینه در کتاب بصائر الدرجات دو باب باز شده که اینک به برخی از احادیث آن ها اشاره می شود. در يك باب آمده است:

جابر گوید: از امام باقر علیه السلام درباره علم پرسیدم، فرمود:

یا جابر! إن فی الأنبياء و الأوصياء خمسة أرواح: روح القدس و روح 4.

ص: 140

1- .سوره نحل(16):آیه 102.

2- .سوره شعراء(26):آیه 193 و 194.

الإيمان وروح الحياة وروح القوة وروح الشهوة. فبروح القدس يا جابر! علمنا ما تحت العرش إلى ما

تحت الثرى...؛(1)

ای جابر! در انبیا و اوصیای الاهی 5 روح است:

1. روح القدس،

2. روح ایمان،

3. روح زندگی (حرکت)،

4. روح قوت،

5. روح شهوت.

ای جابر! ما به واسطه روح القدس آن چه که زیر عرش تا زیر خاک است می دانیم.

ظاهر این روایت این است که «روح القدس» اسم روحی از ارواح انبیا و اوصیا است.

امام باقر علیه السلام در روایت دیگری فرمود:

إن الأوصياء محدثون يحدثهم روح القدس ولا يرونه، وكان على عليه السلام يعرض على روح القدس ما يسئل عنه، فيوجس في نفسه أن قد أصبت بالجواب فيخبر فيكون كما قال؛(2)

همانا اوصیا، محدث هستند. روح القدس با آنان صحبت می کند، ولی او را نمی بینند. حضرت علی علیه السلام بر روح القدس آن چه را از او پرسیده می شد.

ص: 141

1- بصائر الدرجات: 467، حدیث 4، باب ما جعل الله في الأنبياء والأوصياء والمؤمنين وسائر الناس من الأرواح... وبحار الأنوار: 55/25، حدیث 15. در این منبع به جای «علمنا»، «عرفوا» آمده است.

2- بصائر الدرجات: 473، حدیث 9، باب في الأئمة عليهم السلام أن الروح القدس يتلقاهم إذا احتاجوا إليه، بحار الأنوار: 57/25، حدیث 24.



عرضه می داشت و در دل خود احساس می کرد که جواب صحیح است؛ پس جریان را نقل می فرمود همان طور بود که فرموده بود.

در باب دیگر نقل شده:

سماعة بن مهران گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إن الروح خلق أعظم من جبرئيل وميكائيل كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله يسدده ويرشده وهو مع الأئمة والأوصياء من بعده؛ (1)

همانا روح مخلوقی بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل است و دائما با رسول خدا صلی الله علیه وآله و او با ائمه و اوصیا پس از رسول خدا علیهم السلام نیز می باشد و آن ها را تقویت می کند.

و ظاهر این روایات آن است که «روح القدس» از جنس ملائکه بوده و مقام ویژه ای دارد.

از طرفی در قرآن مجید می فرماید:

(تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ)؛ (2)

ملائکه و روح نازل می شوند.

و ظاهر آیه مبارکه عطف خاص بر عام می باشد.

اما در قرآن مجید «روح» به خدا اضافه شده؛ گاهی با واسطه مثل:

(أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ)؛ (3)

آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر دل هایشان نوشته (ثابت کرده) است و با روحی از جانب خود آنان را تقویت نموده است. 2.

ص: 142

1- بصائر الدرجات: 476، حدیث 4 و 5، بحار الأنوار: 267/18، حدیث 28 و 60/25، حدیث 31.

2- سوره قدر (97): آیه 4.

3- سوره مجادله (58): آیه 22.

و گاهی مستقیم به خود خداوند متعال اضافه شده است، آن جا که می فرماید:

(فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا)؛ (1)

ما روح خود را به سوی او فرستادیم و به صورت انسانی بی عیب و نقص (بر مریم) ظاهر شد.

حال باید تحقیق شود که «روح» در این دو آیه یکی است؟ و آیا همان «روح القدس» است یا نه؟

در زیارت جامعه می خوانیم: «وَأَيُّدِكُمْ بَرُوحُهُ» نه «أَيُّدِكُمْ بَرُوحِ مَنْهُ» نه «أَيُّدِكُمْ بَرُوحِ الْقُدُسِ» یا

«الروح الأمين».

این تعبیرات قرآنی باید در جای خود برای اهلس مورد بحث و تحقیق قرار بگیرد که اضافه روح به خداوند یا به ضمیر تأثیر خاصی دارد و فرق می کند؟

همین مقدار مسلم است که ائمه علیهم السلام به آن ملك عظیم مقرب مؤید هستند که به این معنا در روایاتی که در بصائر الدرجات و اصول کافی آمده کاملاً تصریح شده است. (2)

در نهج البلاغه امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ولقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لادن أن كان فطيما أعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن أخلاق العالم ليله ونهاره ولقد كنت اتبعه اتباع الفصيل أثر أمه، يرفع لي في كل يوم من أخلاقه علما ويأمرني بالاعتداء به؛ (3).

ص: 143

---

1- سوره مریم (19): آیه 17.

2- بصائر الدرجات: 471-476، الكافي: 1/271-274.

3- نهج البلاغه: 2/157 (در ضمن خطبه قاصعه)، بحار الأنوار: 14/475. در این منبع آمده است: «علما من أخلاقه».

همانا خداوند بزرگ ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه وآله کرد تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو هدایت نماید و من نیز همواره با پیامبر بودم به مانند فرزندی که با مادر است.

پیامبر هر روز از اخلاق خویش به من تعلیم می داد و من نیز همواره از وی پیروی می نمودم.

به تعبیر ما، از همان بدو زندگی سکان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در دست این ملک؛ بزرگ ترین فرشته بوده است و این با اختیار رسول الله منافات ندارد. در این صورت دقیقاً جمیع حرکات و سکنات و افعال، اقوال و همه شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زیر نظر این ملک بوده است.

پس بنا به فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام، در آن زمان که امور در دست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده و امیر المؤمنین فردی از افراد امت و شاگرد رسول الله بودند، این سکانی که در دست آن ملک بوده تنها برای رسول الله نبوده؛ بلکه امیر المؤمنین علیه السلام نیز بوده، چون امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: من همواره از او پیروی می کردم.

علاوه بر این روایات، در اصول کافی از جمله آن چه در ذیل آیه مبارکه (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ)؛ (1) «همین طور بر تو نیز روحی را به فرمان خویش امر نمودیم و تا پیش از آن

نمی دانستی که کتاب و ایمان چیست» وارد شده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

خلق من خلق الله عز وجل أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلی الله علیه وآله

یخبره ویسوده و هو مع الأئمة من بعده؛ (2)

ص: 144

1- .سوره شوری(42):آیه 52.

2- .الكافی: 1/273، حدیث، بحار الأنوار: 18/264، حدیث 22.

او آفریده ای از آفریدگان خدای تعالی است به خدا قسم! از جبرئیل و میکائیل بزرگ تر است با پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و به او خبر می داد و تقویت می کرد. او با ائمه علیهم السلام نیز می باشد و موجب تسدید و تقویت آن ها می شود.

این روایت صریح است در این که همان ملکی که مأموریت حفظ و مواظبت رسول الله را داشته، مأمور است پس از ایشان، همراه ائمه بوده و آن ها را تسدید کند.

این مقام دارا بودن روح قدسی، و نگهبانی روح القدس برای چه کسی جز ائمه علیهم السلام حاصل می شود؟

البته در این باره در بحث ولایت و اقسام ولایت به تفصیل سخن خواهیم گفت.

## خلفای خدا در زمین

### اشاره

ورضیکم خلفاء فی ارضه؛

گواهی می دهم که خداوند رضایت داده که شما خلفای او در زمین باشید.

اگر اندکی در این جمله تأمل و تعمق کنیم انصافاً خیلی مطلب دارد.

کلمه «خلافت» در زبان فارسی به معنای جانشینی است؛ یعنی وقتی کسی از جایی رفت و به رفتن او خلائی پیدا شد و دیگری آمد و خلاء او را پر کرد به این دومی می گویند: خلیفه اوست.

از این رو راغب اصفهانی در معنای لغوی «خلیفه» می نویسد:

والخلافة: النيابة عن الغير إما لغیبة المنوب عنه وإما لموته وإما لعجزه وإما لتشریف

المستخلف....(1)

توضیح مطلب:

چون خداوند متعال حضرت آدم علیه السلام را آفرید و بنا شد بشر، جانشین جن

ص: 145

بشود زیرا می گویند: قبلا جنیان در این کره، روی زمین می زیسته اند از این مخلوق جدید به «خلیفه» تعبیر شده، قرآن کریم در این زمینه چنین می فرماید:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ)؛ (1).سوره اعراف(7):آیه 69.(2)

[بیاد آور] آن گاه را که پروردگارت به ملائکه فرمود: من در روی زمین خلیفه ای قرار خواهم داد.

فرشتگان عرضه داشتند: خدایا! آیا کسی را در زمین قرار می دهی که فساد و خون ریزی نماید؛ در حالی که ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم و تو را تقدیس می نمایم؟

خداوند فرمود: من اموری می دانم که شما نمی دانید.

و نیز وقتی خداوند متعال قوم نوح را از بین برد، کره زمین از بشر خالی شد به انسان های بعد از قوم نوح «خلفاء» گفته شد، آن جا که می فرماید:

(وَ اذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ)؛ (2)

به یاد آورید هنگامی را که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد.

یعنی با رفتن آن ها خلانی پیدا شد و بعد از آن ها شما آمدید و جای آن ها پر کردید، پس همان گونه که با آن ها رفتار کردیم با شما نیز همان گونه رفتار می کنیم.

و نیز در آیه دیگر وقتی داستان قوم عاد را مطرح می فرماید که ما آن ها را از بین بردیم و کسی باقی نماند، به کسانی که به جای آن ها آمدند «خلفاء» گفته و به آن ها نیز 9.

ص: 146

1- .سوره بقره

2- :آیه 30.

هشدار می دهد و می فرماید:

(وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَكُمْ فِي الْاَرْضِ)؛ (1)

به یاد آورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت.

و در قصه فرعون نیز همین طور است، آن جا که می فرماید:

(وَ جَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ اَعْرَفْنَا الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا)؛ (2)

ما آنان را جانشین قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب نمودند غرق کردیم.

در همه این موارد از کسانی که بعد از اقوام گذشته آمده اند به «خلیفه» تعبیر شده است. این معنای لغوی «خلیفه» است. در هیچ يك از موارد یاد شده برای جانشین فضیلتی نمی باشد.

ولیکن در جمله «ورضیکم خلفاء فی أرضه» فضیلتی غیر قابل وصف و مقامی غیر قابل درک وجود دارد؛ زیرا این جمله دلالت دارد بر جانشینی ائمه علیهم السلام از خداوند جل و علا، و با توجه به سه امر، تا حدی می توان به حقیقت موضوع پی برد:

نخست آن که بین خلیفه و مستخلف باید يك ارتباط و نسبتی وجود داشته باشد که بتواند جای او را پر کند، وگرنه چرا چیز دیگری و کس دیگری جای او را پر نکند؟

دوم آن که این خلافت از کجا پیدا شده؟ چه کسی این خلافت را داده؟ چه کسی آن را قرار گذاشته؟

سوم آن که خلافت در چه جهتی است؟ وقتی می فرماید: خداوند متعال راضی 3.

ص: 147

1- همان: آیه 74.

2- سوره یونس (10): آیه 73.

شد که شما خلفای او در زمین باشید، در چه جهتی؟

خداوند جامع جمیع کمالات است، پس ائمه نیز دارای همه صفات کمال الاهی در حد عالم امکان هستند.

و این خلافت به اراده و جعل الاهی است.

و این خلافت در جهت آن است که ائمه علیهم السلام در حد امکان کارهای خدایی در عالم انجام دهند.

و این مقامی است که به ائمه اطهار علیهم السلام عطا شده است.

البته این مقام در این عالم به نحو کامل به فعلیت نرسید، دشمنان نگذاشتند ائمه در این عالم آن طور که خدا خواسته بسط ید و نفوذ کلمه داشته باشند، اما وعده الاهی به فعلیت رسیدن این مقام که فرموده:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَتَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسَّ تَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ ...): (1)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند وعده داده است که به یقین آنان را خلیفه روی زمین کند؛ همان گونه که پیشینیان آن ها را خلافت داد، و دین و آیینی را که برای آن ها پسندیده، محکم و پابرجا در زمین مستقر سازد و خوف و ترسشان را به امنیت و آرامش مبدل نماید.

در زمان حضرت مهدی علیه السلام تحقق خواهد یافت، إن شاء الله.

برای تفصیل بیشتر باید به روایات کتاب الکافی تحت عنوان: «باب أن الأئمة 5».

ص: 148

1- .سوره نور(24):آیه 55.

خلفاء الله»(1) با تأمل مراجعه نمود.

در بین پیامبران گذشته فقط حضرت داوود علیه السلام بوده که این مقام را داشته و به فعلیت رسیده است، آن جا که می فرماید:

(يا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)؛ (2)

ای داوود! ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم؛ پس در میان مردم به حق حکمرانی کن.

با تأمل در این آیه روشن می شود، این خلافتی که به حضرت داوود علیه السلام داده شد:

1. از جانب خداوند متعال است.

2. جانشینی خداست.

3. اطلاق دارد و جهت خاصی و حیثیت معینی ندارد.

4. وقتی خلافت مقرر شد؛ با فاء تفریع می فرماید:

(فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ)؛

من تو را خلیفه خودم قرار دادم و خلافت مطلقه هم به تو دادم که مقید به قیدی نیست، پس آن گاه در بین مردم به حق حکمرانی کن.

اما فعلاً بحث ما در ثبوت اصل این مقام است برای ائمه علیهم السلام...

خلافت ائمه علیهم السلام جعل خداوند متعال است و به غیر خداوند متعال ربطی ندارد. حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در خلافت

ائمه نقشی ندارد. در این جا دو مطلب قابل ذکر است: 6.

ص: 149

---

1- الکافی: 193/1 و 194، حدیث 1 و 2 و 3.

2- سوره ص (38): آیه 26.



مطلب اول. مردم حق دخالت در تعیین خلیفه و نصب او ندارند.

مطلب دوم. گاهی در برخی از کتاب ها نوشته شده که خلافت موروثی شد و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این قضیه را در اولاد خودش قرار داد!!

نه، اصلاً قضیه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ربطی ندارد. از طرف دیگر، این خلافت، خلافت از خداوند متعال به همان معنای جانشینی است و ائمه علیهم السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خلیفه خداوند متعال هستند.

چرا که خداوند متعال جسم نیست و بین ذات مقدس الاهی و مخلوقات سنخیت وجود ندارد تا به طور مستقیم بر مردم حاکم باشد، از این رو به داوود علیه السلام فرمود: من به تو ولایت مطلقه دادم، پس بین مردم به حق حکمرانی کن.

ما در مباحث کلامی از این آیه استفاده کردیم که خلافت، غیر از حکومت است و این غلط بزرگی است که بعضی فکر کرده اند که خلافت و حکومت با هم مترادف دارند. حکومت شأنی از شئون خلیفه است. ممکن است خلافت باشد و حکومت نباشد، و ممکن است کسی خلیفه باشد و سالیان درازی در زندان و یا قرن ها از دیدگان غایب باشد.

پس حکومت حقه در زمین از آن خلیفه بر حق است؛ خلیفه ای که به نحو اطلاق به او خلافت داده شده و برای خداوند متعال از جانب او خلیفه شده است.

به عبارت دیگر، اگر بنا بود خداوند متعال تعالی الله عن ذلك جسم باشد و بخواهد در این عالم به طور عملی حکومت بکند خودش این کار را می کرد. چون نمی شود و از طرفی زمین حاکم لازم دارد، این مقام باید به عهده کسی گذاشته شود که مناسب جانشینی خداوند متعال باشد تا کارهای خدای را انجام دهد.

از این حقیقت در یکی از اذن دخول هایی که در عتبات مقدسه خوانده می شود سخن به میان آمده است و این يك واقعت است؛ چه متنی که می خوانیم سند معتبر

داشته باشد یا نه. در این اذن دخول چنین آمده:

اللهم إن هذه بقعة طهرتها وعقوة شرفتها ومعالم زكيتها، حيث أظهرت فيها ادلة التوحيد وأشباح العرش المجيد الذين اصطفيتهم ملوكا لحفظ النظام واخترتهم رؤساء لجميع الأنام، وبعثتهم لقيام القسط في ابتداء الوجود إلى يوم القيامة. ثم مننت عليهم باستنابة أنبيائك لحفظ شرائعك وأحكامك، فأكملت باستخلافهم رسالة المنذرين كما أوجبت رياستهم في فطر المكلفين، فسبحانك من إله ما أرفك ولا إله إلا أنت من ملك ما أعدلك.

منظور از «اشباح» عرش خداوند متعال، ائمه عليهم السلام هستند و منظور از «ملوك» همان حکام اند که برای حفظ نظام قرار داده است. اصلا این مقتضای عدل خدا است که چون خودش جسم نیست و نمی شود در این عالم متصدی امر بشود کسی را بگذارد که مثل خودش باشد. در ادامه می فرماید:

حيث طابق صنعك ما فطرت عليه العقول ووافق حكمك ما قررته في المعقول والمنقول، فلك الحمد على تقديرك الحسن الجميل، ولك الشكر على قضائك المعلل بأكمل التعليل. فسبحان من لا يسئل عن فعله ولا ينازع في أمره، وسبحان من كتب على نفسه الرحمة قبل ابتداء خلقه.

همه این مطالب برهانی است. آن گاه در ادامه می خوانیم:

والحمد لله الذي من علينا بحكام يقومون مقامه لو كان حاضرا في المكان.

اگر خدا جسم بود چه کار می کرد؟ خودش روی کرسی ریاست می نشست و خود اداره امور بندگان، مخلوقات و

موجودات را مباشرت می کرد؛ اما این نمی شود؛ چرا که خداوند جسم نیست، باید کسی در جای او بنشیند.

آن گاه می خوانیم:

ولا إله إلا الله الذى شرفنا بأوصياء يحفظون الشرايع فى كل الأزمان، والله أكبر الذى أظهرهم لنا بمعجزات يعجز عنها الثقلان، ولا حول ولا قوة إلا بالله العلى العظيم الذى أجرانا على عوانده الجميلة فى الامم السالفين.

اللهم فلك الحمد و الثناء العلى كما وجب لوجهك البقاء السرمدى وكما جعلت نبينا خير النبيين وملوكنا أفضل المخلوقين واخترتهم على علم على العالمين، وفقنا للسعى إلى أبوابهم العامرة إلى يوم الدين، واجعل أرواحنا تحن إلى موطن أقدامهم ونفوسنا تهوى النظر إلى مجالسهم وعرضاتهم حتى كأننا نخاطبهم فى حضور أشخاصهم.

فصلى الله عليهم من سادة غائبين ومن سلالة طاهرين ومن أئمة معصومين.

اللهم فأذن لنا بدخول هذه العرصات التى استعبدت بزيارتها أهل الأرضيين و السماوات، وأرسل دموعنا بخشوع المهابة وذل جوارحنا بذل العبودية وفرض الطاعة حتى نقر بما يجب لهم من الأوصاف ونعترف بأنهم شفعاء الخلائق إذا نصبت الموازين فى يوم الأعراف، والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى محمد وآله الطاهرين. (1)

### رضا يعنى چه؟

اينك به نحو اجمال كلمه «رضا» را معنا می كنيم. رضا ضد سخط است (2) هم

ص: 152

1- .بحار الأنوار: 115/99 و 116.

2- .معجم مقائيس اللغة: 402/2، لسان العرب: 323/14، تاج العروس: 151/10.

چنان‌که رحمت ضد غضب است.

خداوند متعال رضایت داده که ائمه علیهم السلام در روی زمین خلفای او باشند؛ یعنی خداوند آن بزرگواران را برای این جهت اختیار کرده است و هیچ‌گونه سخطی نسبت به ائمه علیهم السلام و مقامشان نیست و نخواهد بود.

به عبارت دیگر، خداوند متعال از اول رضایت داده که ائمه علیهم السلام در روی زمین خلفای او باشند و هرگز نسبت به این جهت سخطی نبوده و از آن‌ها موجب سخطی صادر نشده است.

گفتنی است که ارتضاء همان اختیار است، اما با يك تفاوتی؛ فرقی که کلمه «ارتضاء» با «اختیار» دارد این است که هر دو اختیار هستند با این اضافه که ارتضاء اختیاری است که تا پایان با عدم سخط توأم است؛ یعنی آن چه که موجب سخط است از این مختار به معنای اسم مفعول دیده نشده و صادر نشده است.

از این رو راغب اصفهانی در کتاب المفردات فی غریب القرآن این طور می‌نویسد:

رضا الله عن العبد هو أن يراه مؤتمرا لأمره و منتهيا عن نهيه؛ (1)

خداوند متعال این عبد را چنین می‌بیند که از او امر اطاعت و از نواهی او در تمام افعال، اقوال، حرکات، سکنتات و شئونات خودداری کند که در این صورت هیچ‌موجبی برای سخط وجود ندارد.

## حجت‌های الهی

### اشاره

و حجاجا علی بریته؛

و گواهی می‌دهم که شما حجت‌های خدا بر آفریدگان او هستید.

یعنی خداوند متعال رضایت داده که ائمه علیهم السلام حجت‌ها بر آفریدگان

ص: 153

او باشند.

حجت یعنی چه؟

واژه «حجت» در لغت به ویژه در لغت قرآن مفید و ظریف است. راغب اصفهانی می گوید:

والحجة: الدلالة المبيّنة للمحجة، أي المقصد المستقيم و الذي يقتضى صحة أحد

النقيضين. (1)

حجت نشان دادن راه مستقیم است به طور واضح و بدون شبهه که راه را برود، کاری را انجام دهد، یا نرود و انجام ندهد.

این کلمه مکرر در قرآن مجید آمده است. در آیه ای می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ (2)

بگو: دلیل قاطع و رسا برای خداست.

در جای دیگر می فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (3)

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را دلیل قاطع قرار داده و رضایت داده که بیان گر راه مستقیم به سوی خود بعد از رسولان باشند.

**«بریه» یعنی چه؟**

در معنای واژه «بریه» راغب اصفهانی این گونه می گوید:

ص: 154

1- المفردات فی غریب القرآن: 107.

2- سوره انعام(6): آیه 149.

3- سوره نساء(4): آیه 165.

اما معلوم است که مطلق خلق مراد نمی باشد؛ بلکه خلقی که نیاز به حجت دارد، یعنی خلائق دارای نفس از ملائکه، انس و جن.

«بریه»، هم به خوبی متصف می شود هم به بدی. در قرآن کریم می فرماید:

(أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ)؛ (2)

آنان بهترین خلق خدا هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ)؛ (3)

آنان بدترین مخلوقات هستند.

پس این کلمه در این جا از جهتی مقید است و از جهتی مطلق.

بنابراین، خداوند متعال ائمه علیهم السلام را بین خود و خلق خود اعم از خلائق خوب و بد حجت قرار داده تا همه آن هایی که به راهنمایی نیاز دارند، راهنمایی شوند و بر همه اتمام حجت شده باشد.

خداوند متعال آدمیان را خلق کرد و این خلقت بی هدف که نیست. هدف، کمال است که باید همه افراد بشر برای رسیدن به این هدف حرکت کنند که خداوند متعال بشر را برای آن خلق کرد. این راهی را که بشر باید طی کند؛ همان راهی است که از آن به صراط مستقیم تعبیر می شود. انسان باید در این راه گام بردارد تا به مقصد برسد، و حرکت در این راه البته به دلیل و راهنما نیاز دارد که:

اولا انسان در این راه اشتباه نکند و راه را عوضی نرود. 6.

ص: 155

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 45.

2- سوره بینه (98): آیه 7.

3- همان: آیه 6.

ثانیا بر فرض این که انسان در طریق مستقیم حرکت می کند و راه منحرفی را طی نمی کند، اما اگر در این مسیر گرفتار مشکلی شد و چیزی سد راه او قرار گرفت، باید بدانند چگونه رفتار کنند.

پس انسان هم در اصل حرکت در این راه به راهنما نیاز دارد و هم در استمرار این حرکت.

به سخن دیگر، این حرکت هم در حدوث و هم در بقاء به دلیل و راهنما نیاز دارد. از این رو در فرازهای پیشین خواندیم: «والأدلاء علی مرضات الله».

ائمه معصومین علیهم السلام هدایت گران به راه خداوند متعال هستند هم در اصل ورود و هم در ادامه حرکت؛ راهی که به کمال، قرب الاهی و رضوان خدا منتهی شود که این راه دلیل لازم دارد و خدا، ائمه علیهم السلام راهنمایان این راه قرار داده و برای این جهت اختیار کرده؛ یعنی غیر این ها منتخب خدا نیستند و پیروی از دیگران مورد رضا نمی باشد.

پس اگر فرد دیگری را دلیل قرار بدهیم، او دلیل نیست، چون راهی را می خواهیم برویم که به خدا منتهی بشود و او باید دلیل را معین کند.

از طرفی رسیدن به کمال که هدف خلقت است وقتی برای انسان حاصل می شود که در تمام جهات وجودی او صلاح و فلاح پیدا بشود؛ چرا که کمال در يك بعد فایده ندارد و هدف نیست؛ بلکه هدف، کمال انسان است از نظر فکری و عقیدتی که درست فکر کند، انحراف عقیدتی نداشته باشد، در اصول دین محکم باشد؛ زیرا که يك بعد وجود انسان، فکر اوست.

بعد دیگر کمال در اعمال است. انسان وقتی به کمال عملی می رسد که به احکام مولا به طور کامل تعبد داشته باشد؛ عبد صالح کسی است که به آن چه که مولا گفته و خواسته و مقرر کرده مطیع و در جمیع افعال و تروك انقیاد کامل داشته باشد، این کمال

مربوط به اعمال بدنی و جسمی است.

بعد سوم کمال، نفسانی است، که انسان باید از نظر اخلاقی نیز فرد صالح و با کمالی باشد. ممکن است کسی از نظر فکری انحراف عقیدتی نداشته باشد و فکر و اندیشه او صحیح باشد، و از نظر عملی نیز از محرمات اجتناب کند و

واجبات و مستحبات را به جا آورد حتی از مکروهات هم اجتناب کند؛ اما از جهت اخلاقی به کمال نرسیده باشد؛ یعنی بخل، حسد، کبر و... دارد، به صفات حسنه مزین نیست و از صفات سیئه منزّه نیست.

انسان وقتی کامل خواهد بود که در جمیع جهات به سر حد کمال برسد. از این رو انسان باید تهذیب نفس کند و این نفس را از صفات قبیحه منزّه و به صفات حسنه مزین نماید.

بنابر آن چه گذشت، اگر کسی از نظر فکری، عملی و نفسانی تلاش کرد و در هر جهت به کمال متناسب خودش رسید، انسان کامل خواهد بود.

ولی این هدف، راه دارد و برای حرکت به سوی این هدف به راهنما نیاز هست و آن راهنما باید در همه ابعاد کمال در اعلى مراتب بوده باشد وگرنه نمی تواند راهنما باشد چون: فاقد الشیء لا یعطى.

و او در هر زمان امامی از ائمه اهل بیت علیهم السلام می باشد، و جز آن ها کسی صلاحیت راهنمایی این امت را ندارد.

پس ما در جهت اعتقادی به دلیل نیاز داریم و باید اعتقاد خود را از ائمه علیهم السلام بگیریم، و در بعد عملی، عبادی و اخلاقی بایستی در مکتب اهل بیت علیهم السلام شاگردی کنیم و فرمایشات و کلمات آن بزرگواران را بسنجیم و با نفی صفات سیئه و اثبات صفات حسنه آن گونه که فرموده اند در خودمان منعکس و پیاده نماییم که این کمال، هدف خلقت است.



پس خداوند متعال ائمه علیهم السلام را با رضایت خود برگزید تا در این مسیر از مردم دستگیری کنند. قرآن کریم می فرماید:

(وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)؛ (1)

و من جن و انس را خلق نکردم مگر برای این که مرا بپرستند.

هدف، عبادتی است که باید از روی معرفت، کمال و شناخت باشد. پس خداوند متعال انسان را آفرید و از او حرکت در راه کمال خواسته و رسیدن به کمال را هم می خواهد، از آن طرف می داند که انسان در انتخاب راه به اشتباه می افتد؛ چرا که در هر زمانی شیادان و راهزنانی وجود دارند و انسان قدرت تشخیص به تمام معنا را ندارد.

خلاصه کلام این که در جمله قبل «ورضیکم خلفاء فی أرضه» ضرورت وجود خلیفه خدا در زمین امری مفروع عنه و مسلم بوده، آن گاه فرمود که خلفاء، ائمه اطهار هستند.

و در این جمله آمده که ائمه، حجت های خدا بر خلائقی هستند که به حجت نیاز دارند. پس اصل وجود حجت نیز امری تمام شده است، و ائمه علیهم السلام مصداق می باشند.

این که ضرورت وجود خلیفه و حجت مسلم گرفته شده به سبب آن است که وجودش مقتضای قاعده لطف است والا نقض غرض و یا تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

برای توضیح این مطلب می گوئیم:

چون خداوند متعال از خلق بشر و تکلیف او به عمل به شریعت غرض داشته، برای تحقق غرض که همانا کمال بشر می باشد، باید سه کار انجام بشود: 6.

ص: 158

1- .سوره ذاریات(51):آیه 56.

1. خداوند متعال باید دلیلی برای بشر بگذارد تا به راهنمای او در راه مستقیم حرکت کند و به مقصد برسد، یا دست کم به مقصد نزدیک تر بشود که در جهان آخرت نیز اهل نجات باشد و این دلیل، یا نبی یا وصی نبی در هر زمانی است.

این کار از نظر عقلی بر خداوند متعال به قاعده لطف واجب است، وگرنه تناقض، نقض غرض، تکلیف بما لا یطاق لازم می آید.

2. به عهده نبی یا وصی است که این مسئولیت را به احسن وجه انجام دهد که انبیا و اوصیای آنان در هر امتی این مسئولیت را پذیرفته اند و به احسن وجه به این مسئولیت قیام کرده اند.

3. بشر باید از دلالت این دلیل از نظر حدوثی و بقایی استفاده بکند تا در این مسیر حرکت کرده و منحرف نشود و در اثنای مسیر دچار مشکل نگردد تا به هدف که کمال اوست و نفعی برای خداوند متعال ندارد، برسد؛ چرا که اگر همه این خلائق بر ضد کمال گام بردارند، هیچ ضرری به خداوند متعال وارد نمی شود.

پس اگر بشر به کمال نرسید چه کسی مقصر است؟ اگر روز قیامت از این بشر پرسند: چرا چنین شد؟ نمی تواند عذر و بهانه ای بیاورد. چون قرآن کریم می فرماید:

(قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ (1)

بگو: دلیل رسا برای خداوند است.

در ذیل این آیه در روایتی آمده است که مسعدة بن زیاد گوید:

سمعت جعفر بن محمد علیهما السلام وقد سئل عن قوله تعالى: (فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ) .

فقال: إن الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: عبدی أکنت عالما؟ فإن قال: 9.

ص: 159

1- .سوره انعام(6):آیه 149.

نعم، قال له: أفلا عملت بما علمت؟ وإن قال: كنت جاهلا، قال له: أفلا تعلمت حتى تعمل؟ فيخصمه

وذلك الحجة البالغة؛ (1)

از امام صادق عليه السلام شنیدم که درباره این سخن خدای تعالی که می فرماید: «دلیل رسا برای خداوند است» پرسیده بودند، فرمود: همانا خدای تعالی در روز قیامت به بنده می فرماید: بنده من، آیا می دانستی؟ پس اگر بگوید: آری! به او گفته می شود: پس چرا به آن چه می دانستی عمل نکردی؟ و اگر بگوید: نمی دانستم و جاهل بودم؛ به او گفته می شود: چرا نیاموختی تا عمل کنی؟ پس او را محکوم می نماید و این است همان حجت رسا و آشکار.

در آیه دیگر می فرماید:

(لَيْتَآ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (2)

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

آری، خداوند متعال بعد از انبیا، اوصیا را نصب می کرد و دیگر هیچ بنده ای در برابر خداوند متعال حجتی ندارد. از این روست که در علم اصول در تعریف حجت می گویند:

الحجیة متقومة بالمنجزية على تقدير الموافقة، والمعذرية على تقدير المخالفة للواقع، فإن الحجة بالاعتبار الأول حجة للمولى على عبده وبالاعتبار الثاني حجة للعبد على

مولاه. (3)

اگر بنده، کسی را نداشت که برود از او پرسد که راه از کجاست و کسی نبود که در ابعاد سه گانه او را دستگیری کند، یاد بدهد و راهنمایی نماید، روز قیامت می تواند2.

ص: 160

1- الأمامی، شیخ مفید: 227-228، حدیث 6، بحار الأنوار: 29/2، حدیث 10.

2- سورة نساء(4): آیه 165.

3- نهاية الدراية في شرح الكفاية: 298/2.

به خداوند متعال بگوئید: خداوند! کسی را برای من نگذاشته بودی که از او یاد بگیرم.

اما قرآن کریم می فرماید:

(لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ)؛ (1)

تا پس از این رسولان، حجتی برای مردم بر خداوند باقی نماند.

بنابراین بیان، هر بشری که در این عالم به جایی نرسد و در آن عالم روسیاه باشد خودش مقصر است؛ چرا که مطلب از ناحیه خداوند متعال، انبیا و اوصیای انبیا تمام است.

### نکات ارزنده

پس از توضیح مطلب از حیث کبروی مفروغ عنه، می گوییم:

خلفاء خدا و حجت های الهی بعد از انبیا، ائمه اطهار از اهل بیت رسول الله و خاتم النبیین صلی الله علیه وآله هستند، و اینک تذکر چند نکته ضروری است:

نکته یکم. وقتی ائمه علیهم السلام این شأن را از ناحیه خداوند متعال دارا شدند ناگزیر باید معصوم باشند؛ چرا که غیر معصوم نمی تواند حجت باشد. آیا غیر معصومی که خود خطا می کند یا احتمال اشتباه می دهد، می تواند دلیل و راهنما به سوی کمال بشر باشد؟!

از این رو برای رسیدن به کمال، تمسک کردن و استدلال نمودن به سخنان غیر معصومان و آن ها را واسطه قرار دادن و از آن ها کمک گرفتن باطل است، مگر غیر معصومی که از معصوم اخذ کرده و در مکتب معصوم تربیت شده باشد.

نکته دوم. ائمه این شأن را دارند و در هر حالی که باشند دارای این شأن هستند؛ چه در رأس حکومت قرار بگیرند یا نه، زیرا شرط «خلیفه» و «حجت» بودن بسط ید

ص: 161

و نفوذ کلمه نمی باشد، ائمه علیهم السلام در هر حال دلالت و راهنمایی امت را بر عهده دارند. البته اگر حاکم می بودند عملاً هدایت و دلالت در بین امت به اجرا گذارده می شد.

نکته سوم. امام زمان علیه السلام در دوران غیبت نیز حجت خدا است. چون خداوند متعال او را آفرید و او را برای دلیل بودن نصب کرد. اگر من در زمان غیبت، گمراه هستم خود مقصرم، هم چنان که در اصل غایب بودن آن حضرت، امت مقصر هستند.

## یاوران دین خدا

وانصارا لدینه؛

[و خدا رضایت داده به این که شما] انصار دین او باشید.

ائمه علیهم السلام در طول تاریخ حافظان و یاوران دین خدا بوده اند.

و «دین» چنان که مکرر گفته ایم از اصول، فروع و اخلاق مرکب است و ائمه، دین خدا را در همه اجزا و ابعادش یاری کردند.

از طرف دیگر، «یاری کردن» نیز ابعاد مختلفی دارد؛ یاد دادن دیگران و دلالتشان به سوی دین و حفظ آن از تحریف.

و «تحریف» نیز انواعی دارد، تحریف به زیاد کردن در دین، تحریف به کم کردن از آن، تحریف کردن دین به تفسیر به رأی، و تحریف معنوی، ایجاد تشکیکات و شبهات است.

ائمه علیهم السلام در هر میدان از دین دفاع نموده و آن را حفظ کردند و همه مشقت ها را تحمل نموده و سرانجام به شهادت رسیده اند، و همه کسانی که در این راه کاری انجام دادند، شاگردان مکتب ائمه هستند، از این روست که حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يحمل هذا الدين في كل قرن عدول ينفون عنه تأويل

المبطلين و تحريف الغالين و انتحال الجاهلين كما ينفي الكير خبث الحديد. (1)

در روایت دیگر حضرتش می فرماید:

إن الله تبارك و تعالی لم يدع الأرض إلا و فیها عالم یعلم الزیادة و النقصان، فإذا زاد المؤمنون شیئا ردهم و إذا نقصوا شیئا أكمله لهم، و لولا ذلك لالتبست علی المؤمنین امورهم. (2)

در زندگانی ائمه علیهم السلام مواردی هست که اصل دین به خطر افتاده و امام به داد اسلام و مسلمانان رسیده اند، مثل قضایای امیرالمؤمنین علیه السلام در مدینه و کوفه و قضیه استسقاء در زمان حضرت امام حسن عسکری در سامراء (3) و قضیه انار در بحرین. (4)

پرواضح است که نصرت دادن و یاری نمودن به قدرت علمی و مدد غیبی محتاج است، چنان که خواهد آمد.

### حافظان سر خدا

و حفظة لسره؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما حافظان سر خدا باشید.

خداوند متعال ائمه علیهم السلام را حجت های خود و راهنمایان امت به سوی خدا و حق قرار داده است و البته باید آن ها را حفظ و تأیید کند و به آن ها مددهای غیبی

ص: 163

---

1- وسائل الشیعه: 109/18، حدیث 43.

2- کمال الدین: 203، حدیث 11.

3- الصواعق المحرقة: 600/2.

4- بحار الأنوار: 177/52-180.

برساند، که شاید این جمله به این معنا اشاره بوده باشد؛ زیرا یکی از احتمالات «سر» خصوص «اسم اعظم» است که در مواقع لزوم ائمه علیهم السلام از آن کمک می گیرند.

### خازنان علم خدا

و خزنة لعلمه؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما نگهدارندگان علم خدا باشید.

البته باید ائمه علیهم السلام چنین باشند؛ زیرا حجت و راهنما بودن امت به سوی صراط مستقیم به علم نیاز دارد، علم به هر چه که نقشی در دلالت و حجت بودن دارد، ائمه نه فقط عالم هستند؛ بلکه خزان علم هستند که توضیحات در این زمینه در شرح عبارت «خزان العلم» گذشت.

### ودیعه داران حکمت خدا

و مستودعا لحکمة؛

[و خدا رضایت داده به این که] حکمت خود را نزد شما ودیعه بگذارد.

ائمه علیهم السلام همین طور هم باید باشند، کسانی که قرار است حجت های الهی و راهنمایان راه خدا باشند، باید به آن ها حکمتی متناسب با مقام احتجاج و دلالت داده شود، تا طبق حکمت به اقتضای هر مورد عمل کنند.

### بیان گران وحی خدا

و تراجمة لوحیه؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما بیان گران وحی او باشید.

«تراجمه» جمع «ترجمان» در لغت به معنای: مبین و مفسر آمده است. در مجمع البحرین می گوید:

تراجمة و حیک، جمع ترجمان، و هو المترجم المفسر للسان، یقال:

ترجم فلان کلامه: بینه وأوضحه... واسم الفاعل: ترجمان. (1)

و این که در عرف به نقل مطلبی از زبانی به زبان دیگر «ترجمه» می گویند به لحاظ این است که این هم يك نحوه تفسیر است.

به نظر می رسد عنوان جامع همان «بیان گر» باشد، و مراد از جمله «ترجمة لوحیه» این که ائمه علیهم السلام بیان گران و رسانندگان وحی خدا هستند.

برای مثال: وقتی کسی قادر بر بلند صحبت کردن نباشد و دیگری مطلب او را با صدای رسا اعلام کند به این شخص گفته می شود: ترجمان و کسی را که در نماز جماعت «مکبر» گویند در حقیقت «ترجمان» است، که صدای امام جماعت را بلند کرده و به مأمومین می رساند.

حکم ائمه علیهم السلام نسبت به وحی، حکم «مکبر»، یا بلندگو در زمان ماست.

به تعبیر یکی از اساتید ما رحمه الله حلقوم امام علیه السلام بلندگوی خداوند متعال است، و کلام خدا از حلقوم و زبان امام به گوش عالمیان می رسد.

از این روست که در روایات آمده است:

نحن لسان الله: (2)

ما زبان گویای خدا هستیم.

## پایه های توحید خدا

### اشاره

وارکانا لتوحیده؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما ارکان توحیدش باشید.

«ارکان» جمع «رکن» یعنی ستون و پایه؛ چنان که در توضیح عبارت «ارکان

ص: 165

1- .مجمع البحرین: 287/1.

2- .بصائر الدرجات: 61.



این جمله را به دو وجه می توان شرح کرد:

وجه یکم آن که معرفت خدا و توحیدش بر معرفت ائمه و ایمان به امامشان استوار است.

وجه دوم آن که اگر ائمه علیهم السلام نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد.

هر دو وجه از روایات استفاده می شود و ما پیش تر به مناسبت های مختلف برخی از روایات را آورده ایم، اکنون

چند روایت را ذکر می کنیم، و قبلاً دو روایت را در رکن بودن حضرات ائمه علیهم السلام برای وجود عالمیان، تذکر می دهیم:

### از روایات رکن بودن ائمه

روایاتی در کتاب های شیعه و سنی در مکتوب بودن نام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار شهادتین بر روی عرش خداوند متعال آمده است، از جمله در روایتی آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لما اسرى بى إلى السماء، إذا على العرش مکتوب: لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته

بعلى؛<sup>(1)</sup>

آن گاه که مرا به سوی آسمان سیر دادند دیدم که بر سر در عرش نوشته شده: هیچ معبودی جز خدا نیست، محمد فرستاده اوست که او را به وسیله علی تأیید کردم.

ارکان وجود و اساس دین، خدا، رسول و امیرالمؤمنین هستند.

و از جالب ترین روایات در این باب روایتی است که مرحوم شیخ صدوق به سه یا چهار واسطه از امام جواد از حضرات ائمه از سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیهم السلام

ص: 166

---

1- الدر المنثور: 4/153، الخصائص الكبرى: 1/7، الرياض النضرة: 2/227، الشفا بتعريف حقوق المصطفى: 138، المناقب، ابن مغزلی: 39.

آورده است که فرمود:

دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وعنده ابي بن كعب، فقال لى رسول الله صلى الله عليه وآله: مرحبا بك يا أبا عبد الله! يا زين السماوات والأرضين!

قال له ابي: وكيف يكون يا رسول الله زين السماوات والأرضين أحد غيرك؟

قال: يا ابي، والذي بعثنى بالحق نبيا، إن الحسين بن على فى السماء أكبر منه فى الأرض، وإنه لمكتوب عن يمين عرش الله عز وجل: مصباح هدى وسفينة نجاه... (1)

### اقرار به يگانگی خدا با اقرار به ولایت ائمه

اقرار به وحدانيت خدا بر اقرار به ولایت ائمه مبتنى است. در این جهت نیز روایات فراوانند که به روایت معروف «سلسله الذهب» اکتفا می کنیم که حضرت امام رضا سلام الله علیه به درخواست بزرگان علمای نیشابور فرمودند:

حدثنى أبى موسى بن جعفر الكاظم، قال: حدثنى أبى جعفر بن محمد الصادق، قال:

حدثنى أبى محمد بن على الباقر: قال: حدثنى أبى على بن الحسين زين العابدين، قال: حدثنى أبى الحسين بن على بن أبى طالب شهيد أرض كربلاء، قال: حدثنى أبى أمير المؤمنين على بن أبى طالب شهيد أرض الكوفة، قال: حدثنى أخى وابن عمى

محمد رسول الله، قال: حدثنى جبرئيل، قال: سمعت رب العزة سبحانه وتعالى يقول:

ص: 167

---

1- عيون أخبار الرضا عليه السلام: 62/2، حديث، كمال الدين: 265، حديث 11، بحار الأنوار: 204/36 و 205 و 184/91.

كلمة لا إله إلا الله حصني، فمن قالها دخل حصني، ومن دخل حصني أمن من عذابي. (1)

آن گاه فرمودند:

بشروطها، وأنا من شروطها. (2)

این معنا در روایات عامه نیز وارد شده است، از جمله در روایتی آمده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده اند:

لو أن عبدا عبد الله بين الركن و المقام ألف عام ثم ألف عام ولم يقل بمحبتنا أهل البيت، لأكبه الله على منخره في النار. (3)

اگر بنده ای هزاران هزار سال خدا را در بین رکن و مقام پرستد، اما به محبت ما اهل بیت معتقد نباشد، خداوند او را به رو در آتش می اندازد.

اگر ائمه نبودند خدا شناخته و عبادت نمی شد

از جمله روایات وارده در این معنا این که حضرت می فرمایند:

لولانا ما عرف الله؛ (4)

**اگر ما (اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا شناخته نمی شد.**

در روایت دیگری می فرمایند:

لولانا ما عبد الله؛ (5)

اگر ما (اهل بیت) نبودیم هیچ گاه خدا پرستش نمی شد.

ص: 168

---

1- .كشف الغمة: 101/3، بحار الأنوار: 127/49، حدیث 3.

2- .عیون أخبار الرضا علیه السلام: 145/1، حدیث 4، بحار الأنوار: 123/49، حدیث 4.

3- .ر.ك: تاریخ مدینه دمشق: 471/42، المناقب، خوارزمی: 67 و 68، حدیث 40، ینابیع الموده: 390/1، حدیث 2.

4- .بصائر الدرجات: 125، حدیث 9، بحار الأنوار: 107/26، حدیث 10.

5- .الكافی: 193/1، حدیث 6، التوحید، شیخ صدوق: 152، حدیث 9، بحار الأنوار: 260/26، حدیث 38.

وشهداء علی خلقه؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما شاهدان بر خلقش باشید.

کلمه شهداء جمع شاهد است، راغب اصفهانی می گوید:

الشهود و الشهادة: الحضور مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة. (1)

کلمه «خلق» در این عبارت اطلاق دارد، اعم از مؤمنان و غیر مؤمنان، هم چنان که اعم از نیت و اعمال است.

بنابراین، خداوند متعال ائمه را شاهدان بر نیت و اعمال همه خلایق قرار داده است. وقتی خدا رضایت داد به این که آن بزرگواران «حججا علی بریته» باشند، پس لابد باید بر شئون همه «بریه» یعنی خلقی که طرف احتجاجند و نیاز به حجت دارند احاطه داشته باشند، وگرنه نقض غرض، یا خلف لازم می آید. این از نظر برهان عقلی.

اما دلیل از کتاب، این جمله به آیه مبارکه ای از قرآن اشاره دارد، آن جا که می فرماید:

(وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ... )؛ (2)

و شما را يك امت میانه قرار دادیم تا این که شما گواه بر مردم باشید.

امام علیه السلام در تفسیر این آیه فرموده است:

نحن الامة الوسطی ونحن شهداء الله علی خلقه وحججه فی أرضه... (3)

روایات در این باب چند قسم هستند:

ص: 169

1- المفردات فی غریب القرآن: 267.

2- سوره بقره (2): آیه 143.

3- الکافی: 1/190، حدیث 2، بحار الأنوار: 16/357، حدیث 48.

1. روایات: «نحن عين الله». (1)

2. روایات: «نحن شهداء الله في خلقه».

در روایتی حضرتش می فرماید:

يابن أبي يعفور! إن الله تبارك وتعالى واحد متوحد بالوحدانية، متفرد بأمره، فخلق خلقا ففردهم لذلك الأمر فنحن هم.

يابن أبي يعفور! نحن حجج الله في عبادته وشهداؤه في خلقه وامناؤه وخزانه على علمه و الداعون إلى سبيله و القائمون بذلك، فمن أطاعنا فقد أطاع الله. (2)

3. روایات وارده در اصول کافی «باب أن الأئمة شهداء الله». (3)

4. روایات وارده در عرض اعمال بر رسول الله و ائمه عليهم السلام، که در اصول کافی بابی به این عنوان نیز وجود دارد. (4)

5. روایات اخبار ائمه عليهم السلام از نیت های اشخاص و وقایع خصوصی آنان. (5)

اگر از چگونگی این حضور و احاطه سؤال شود، کافی است که بدانیم که امام دارای نفس قدسی و مؤید به «روح القدس» است که قبلا بیان شد، و در روایات هم به این معنا اشاره شده که می فرماید:

إن الإمام مؤيد بروح القدس وبينه وبين الله عمود من نور يرى فيه أعمال العباد؛ (6) 2.

ص: 170

1- بصائر الدرجات: 61، باب 2 از جزء 2.

2- همان: 81، حدیث 4، بحار الأنوار: 247/26، حدیث 15.

3- الكافي: 190/1 و 191، حدیث های 1-5.

4- همان: 219/1 و 220، حدیث های 1-6.

5- بصائر الدرجات: 242-250.

6- عيون أخبار الرضا عليه السلام: 193/2، حدیث 2، الخصال: 528، حدیث 2، بحار الأنوار: 117/25، حدیث 2.

به راستی که امام به وسیله روح القدس تأیید می شود و بین او و خدا ستونی از نور است که در آن اعمال بندگان را می بینند.

بلکه در بعضی روایات آمده است:

ما من شیء ولا من آدمی ولا إنسی ولا جنی ولا ملک فی السماوات إلا ونحن الحجج علیهم، وما خلق الله خلقا إلا وقد عرض ولایتنا علیه واحتج بنا علیه، فمؤمن بنا وكافر وجاحد حتی السماوات والأرض و الجبال. (1)

از این روایت استفاده می شود که مطلب بالاتر است. والله العالم.

گفتنی است که این بحث در شرح «وشهداء دار الفناء» نیز خواهد آمد.

## راهنمایان بندگان

### اشاره

واعلاما لعباده؛

[و خدا رضایت داده به این که] شما راهنمایان بندگان باشید.

کلمه «اعلام» جمع «علم» به معنای: علامت و نشانه است، راغب اصفهانی می گوید:

العلم: الأثر الذى يعلم به الشیء، كعلم الطريق وعلم الجيش، وسمى الجبل علما لذلك، وجمعه أعلام... (2)

و در قرآن مجید آمده است:

(وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ)؛ (3)

و علامات و نشانه هایی قرار داد و به وسیله ستارگان (شب هنگام) راه می یابند.

ص: 171

1- السرائر: 3/575 و 576، بحار الأنوار: 46/27، حدیث 7.

2- المفردات فی غریب القرآن: 344.

3- سوره نحل (16): آیه 16.

و در اصول کافی بابی به عنوان «باب أن الأئمة هم العلامات» (1) آمده است.

بنابراین، ائمه علیهم السلام هدایت گران و راهنمایان بندگان به سوی خدا هستند. اساسا این مقام را حضرات ائمه به برکت عبادت به دست آورده اند، و آن ها هستند که برای بالا بردن بندگان قرار داده شده اند.

این معنا نیز برهانی است، خداوند متعال باید در این عالم برای هدایت عباد و حرکتشان به سوی کمال «علم» نصب کند، هم چنان که در معنای «اعلام التقی» گذشت، از این رو حضرتش فرمود:

الإمام علم فیما بین الله عزوجل و بین خلقه، فمن عرفه کان مؤمنا ومن أنکره کان کافرا. (2)

و کعبه نیز «علم» است که حضرت امیر علیه السلام درباره آن می فرماید:

جعلہ سبحانہ و تعالیٰ للإسلام علما؛ (3)

خدای سبحان آن را برای اسلام علم قرار داد.

و همین معنا بر قرآن مجید نیز صادق است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنی تارک فیکم ما إن تمسکتُم به لن تضلوا کتاب الله و عترتی أهل بیتی. (4)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند. 2.

ص: 172

---

1- الکافی: 206/1 و 207، حدیث های 1-3.

2- کمال الدین: 412، حدیث 9، وسائل الشیعه: 344/28، حدیث 18.

3- نهج البلاغه: 27/1.

4- بصائر الدرجات: 63، باب 3، جزء 2.

## نشانه های روشن شهرها

و همین است معنای جمله:

و منارا فی بلاده؛

و نشانه های روشن در شهرها قرار داد.

زیرا «منار» در لغت عرب به آن مکان بلندی گفته می شود که روی آن آتش روشن می کردند تا عابرین راه را گم نکنند.

تشبیه ائمه علیهم السلام به «منار» به این جهت است که راهنمایان به سوی خدا هستند؛ هم به اصل وجودشان و هم به نور علم و تعالیشان. و مقصود این است که فقط ائمه هستند که اهلیت هدایت امت را به تمام معنا دارا هستند.

و در بعضی روایات «علم» و «منار» در يك سیاق آمده، آن جا که می فرماید:

...نحن منار الهدی ونحن السابقون ونحن الآخرون ونحن العلم المرفوع للخلق.... (1)

## راهنمایان راه خدا

و همین است معنای:

و ادلاء علی صراطه؛

و راهنمایان راهش قرار داد.

زیرا «ادلاء» جمع «دلیل» است. خداوند رضایت داده که ائمه علیهم السلام راهنمایان به سوی راهش باشند، چون این کار به نحو صحیح از غیرشان ساخته نیست. پس فقط آن ها هستند که راه درست را که به خدا می رساند، نشان دهند.

ص: 173

---

1- بصائر الدرجات: 83، حدیث 10، کمال الدین: 206، حدیث 20، بحار الأنوار: 248/26، حدیث 18.



## اشاره

عصمکم الله من الزلزل، و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس، و اذهب عنکم الرجس و طهرکم تطهیرا؛ خداوند شما را از لغزش ها نگاه داشت و از فتنه ها ایمن ساخت و از هر گونه آلودگی و پلیدی منزّه قرار داد. در این فراز به عصمت ائمه علیهم السلام و به آیه تطهیر که از ادله عصمت است اشاره شده است.

عصمت شرط خیلی از جمله های گذشته است. وقتی می گوئیم:

ورضیکم خلفاء فی ارضه، و حججا علی بریته، و انصارا لدینه، و حفظة لسره، و خزنة لعلمه، و مستودعا لحکمه، و تراجمة لوحیه، و ارکانا لتوحیده، و شهداء علی خلقه، و اعلاما لعباده، و منارا فی بلاده، و ادلاء علی صراطه؛

او شما را جانشینان خویش در روی زمین، حجت های او بر بندگان، یاران دین خود و نگهبانان راز و گنجینه داران دانش، امانتداران حکمت، مفسران وحی، بنیان های توحید، گواهان بر آفریدگان، پرچم های برافراشته برای بندگان، نشانه های روشن در شهرها و راهنمایان راهش قرار داد؛

ناگزیر باید ائمه علیهم السلام معصوم باشند. حجت و دلیل... باید معصوم باشد. غیر معصوم نمی شود حجت خدا و دلیل به سوی او و خازن علم و یاری دهنده دین او باشد، و این معنا برهانی است، و غیر از محمد و آل محمد در اسلام، معصوم وجود ندارد. از این رو خدا به این ها رضایت داده و جز این ها را رضایت نداده است؛ چون عصمت یک امر مخفی است، فقط خدا می داند، لذا مناصب مذکور که مشروط به عصمت است به جعل خدا است، که همه آن ها با کلمه «رضیکم» شروع شده است چنان که اصل عصمت به اراده خدا است، لذا فرمود: «عصمکم الله».

ولکن باید دقت کرد که در این فراز چهار چیز از ائمه نفی شده است:

1. «الزلزل» جمع «زلة» به معنای لغزیدن بدون قصد (1) و نفی آن با «عصمکم».
2. «الفتن» جمع «فتنة» به معنای سرگردانی و گمراه شدن در اثر جهل (2) و نفی آن با «آمنکم».
3. «الذنس» یعنی چرکی (3) و نفی آن با «طهرکم».
4. «الرجس» یعنی پلیدی (4) و نفی آن با «أذهب».

و ملاحظه می کنید همه این ها، فعل خداوند متعال است در حق بنده معصوم.

حال، باید در خصوصیات هر يك از امور چهارگانه و فعل وارد در نفی آن دقت کرد.

ما درباره عصمت، هم در کتاب امامت و هم جداگانه بحث کرده ایم؛ اینک به طور اجمال مطالبی را در این زمینه در طی چند بحث، بیان می نمایم.

1. عصمت در لغت،

2. عصمت در اصطلاح،

3. ادله عصمت.

از طرفی، چون به خصوص در این فراز به آیه تطهیر اشاره شده، به طور کوتاه بحثی درباره آیه تطهیر و حدیث کساء خواهیم داشت که این حدیث اخیراً محل اشکال واقع شده است.

### **عصمت در لغت**

در لسان العرب چنین آمده است:

عصم: العصمة فی کلام العرب: المنع. وعصمة الله عبده: أن يعصمه مما

ص: 175

---

1- مجمع البحرين: 519/4.

2- همان: 361/3.

3- همان: 59/2.

4- همان: 148/2.

یوبقه، عصمه یعصمه عصما: منعه ووقاه. (1)

این لغت شناس، کلمه «عصم» را به معنای «منع» گرفته است.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن واژه «عصم» را به معنای «مسك» گرفته و می گوید:

العصم: الإمساك والاعتصام الاستمساک... و قوله: (ولا- تمسکوا بعصم الكوافر) والعصام ما یعصم به أی یشد، وعصمة الأنبياء حفظه إياهم.... (2)

به نظر می رسد کلمه «مسك» از کلمه «منع» اخص است.

در قرآن مجید از زبان پسر نوح چنین حکایت شده که گفت:

قَالَ سَأَوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ (3)؛

گفت: به زودی به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ نماید. حضرت نوح فرمود: امروز هیچ نگهداری در مقابل فرمان الهی نیست مگر بر آن کس که خدا بر او رحم نماید.

ممکن است در این مورد کلمه «عصم» به معنای «منع» باشد، ولی در آیه مبارکه دیگر که می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ (4)

همگی به رشته الهی تمسک نمایید و متفرق نشوید. 3.

ص: 176

1- لسان العرب: 403/12.

2- المفردات فی غریب القرآن: 336-337.

3- سوره هود(11): آیه 43.

4- سوره آل عمران(3): آیه 103.

این کلمه در «مسك» و «تمسك» ظهور دارد. از این رو در بعضی از تفاسیر در ذیل این آیه مبارکه حدیث ثقلین ذکر شده است. (1)

در تفسیر مجمع البیان آمده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ) ای: تمسکوا به....

آن گاه شیخ طبرسی رحمه الله می نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أيها الناس! إنني قد تركت فيكم حبلين؛ إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدى، أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله، حبل ممدود من السماء إلى الأرض، وعترتي أهل بيتي، ألا وإنهما

لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛ (2)

ای مردم! همانا من در میان شما دو ریسمان باقی گذاردم که اگر به آن دو تمسک کنید، هرگز پس از من گمراه نخواهید شد که یکی از آن دو از دیگری بزرگ تر است: یکی کتاب خداست که به مانند ریسمانی است که از

آسمان به سوی زمین آویخته شده است و دومی خاندان و اهل بیت من هستند. آگاه باشید که آن دو هرگز از یک دیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید:

نحن حبل الله الذي قال: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا) وولاية علي عليه السلام البر، فمن استمسك به كان مؤمناً ومن تركه خرج من الإيمان؛ (3)

ما همان ریسمان الاهی هستیم که خدای تعالی در قرآنش فرموده است: «همگی به رشته الاهی تمسک نمایید و متفرق نشوید» و ولایت علی علیه السلام همان 3.

ص: 177

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- تفسیر مجمع البیان: 356/2، تفسیر جامع البیان: 42/4، تفسیر سمرقندی: 376/1، تفسیر واحدی: 225/1، تفسیر رازی: 15/2.

3- تفسیر فرات کوفی: 91، حدیث 73.

نیکی است. پس هر کس به آن تمسک جوید، مؤمن است و آن کس که آن را ترك گوید از ایمان خارج است.

افزون بر این که خود حدیث ثقلین نیز به لفظ «عصم» آمده است. آن جا که فرمود:

إني تارك فيكم ما إن اعتصمتم به لن تضلوا من بعدى: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛ (1)

همانا من در میان شما چیزی را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

البته ممکن است کلمه ای چون «حفظ» را بین «منع» و «مسک» جامع قرار بدهیم. این ها دقت هایی در مفهوم است.

پس خداوند متعال ائمه را از لغزش حفظ کرده است.

و خداوند متعال ائمه علیهم السلام را از فتنه ها در حفظ و امان قرار داده است. واژه «فتن» جمع فتنه است. فتنه در لغت چیزی است که ظاهرش غیر از واقعش باشد که انسان را به خطا و اشتباه می اندازد. (2) از این رو فتنه را به بسیط و عمیاء تقسیم می کنند.

از طرفی، دو واژه «دس» و «رجس» هر چند خیلی به هم نزدیک اند، ولی تفاوت دقیقی وجود دارد، و به هر حال از هر دو به ناپاکی و پلیدی تعبیر می شود. (3)

از سوی دیگر، معلوم است که کلمه «طهر» به معنای دفع است، نه به معنای رفع؛ هم چنین است که اذهاب دفعی است نه رفعی. 8.

ص: 178

---

1- .مفتاح النجاة (مخطوط) به نقل از کتاب المتفق و المفترق، كنز العمال: 187/1، حدیث 951 به نقل از كتاب المتفق و المفترق. گفتنی

است که این حدیث در المصنف: 176/7، حدیث 1، به حذف عبارت «وعترتی أهل بیتی» تحریف شده است.

2- .ر.ك: النهاية فی غریب الحدیث: 410/3، معجم مقائیس اللغة: 472/4.

3- .ر.ك: لسان العرب: 88/6 و 94، مجمع البحرین: 59/2 و 148.

علاوه بر این که «عصمکم الله» نمی شود به معنای رفع باشد؛ زیرا «رفع» با «عصم» سازش ندارد، هم چنین است اذهاب؛ اگر به معنای رفع بعد الوجود باشد، با کلمه «عصم» سازش ندارد.

این دقت ها ضرورت دارد.

## عصمت در اصطلاح

کلمات بزرگان در بیان معنای عصمت بر اساس دلیل های عقلی و نقلی به هم نزدیک است، هر چند تفاوت خیلی جزئی وجود دارد. برای نمونه شیخ مفید رحمه الله در تعریف عصمت چنین می گوید:

العصمة، لطف يفعل الله بالمكلف بحيث يمنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع

قدرته عليهما؛ (1)

عصمت، لطفی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که مکلف از وقوع معصیت و ترك طاعت ممتنع است، بی آن که سلب قدرت شده و جبری در کار باشد.

علامه حلی رحمه الله می نویسد:

العصمة، لطف خفی يفعل الله تعالى بالمكلف بحيث لا يكون له داع إلى ترك الطاعة

وارتكاب المعصية مع قدرته على ذلك؛ (2)

عصمت، لطف پنهانی است که خداوند متعال با مکلف انجام می دهد؛ به گونه ای که او بر معصیت یا ترك اطاعت داعی ندارد، اما توان آن را دارد.

علمای دیگر نیز قریب به همین را در تعریف اصطلاحی عصمت گفته اند.

پس در حقیقت عصمت معروف و مشهور بین متکلمان ما عبارت از این است

ص: 179

---

1- النکت الاعتقادیه: (ضمن مصنفات شیخ مفید قدس سره)، جلد 10 ص 37.

2- شرح باب حادی عشر: 89.

که عصمت، لطف از جانب خدای سبحان و حالت معنوی در معصوم است، که این حالت معنوی به گونه ای است که با وجودش صدور معصیت و ترك طاعت از او ممتنع است.

و از این رو که عصمت، لطف الاهی است در جمله «عصمکم الله» فعل به خدا نسبت داده شده است. در قرآن مجید نیز آیه ای داریم که گویا در این زمینه است. آن جا که می فرماید:

(وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ)؛ (1)

و اگر فضل خداوند شامل حال تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند.

بنابراین آیه، نگهدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فضل، لطف و رحمت الاهی می باشد و این، همان عصمت است.

این بود تعریف عصمت بین متکلمان ما از قدیم الایام.

ولی جمعی از متأخرین بزرگان علما، نظرشان این است که اساس و ریشه عصمت در معصوم، علم اوست، چون معصوم به قبح گناه و آثار آن، علم و آگاهی دارد، آن را انجام نمی دهد.

در تفسیر المیزان درباره عصمت چنین آمده است:

ظاهر الآیة أن الأمر الذی تتحقق به العصمة نوع من العلم يمنع صاحبه عن التلبس بالمعصية والخطأ.

وبعبارة أخرى، علم مانع عن الضلال، كما أن سائر الأخلاق كالشجاعة والعفة والسخاء كل منها صورة علمية راسخة موجبة لتحقيق آثارها، مانعة عن التلبس بأضدادها، من آثار

الجبن والتهور والخمود والشهه3.

ص: 180

از ظاهر آیه این گونه استفاده می شود که آن چیزی که عصمت به وسیله آن تحقق می یابد و شخص معصوم به واسطه آن از معصیت و خطا منع می شود نوعی از علم است.

به عبارت دیگر، علم مانع از گمراهی و ضلالت است؛ همان طور که دیگر اخلاق پسندیده مانند شجاعت، عفت، سخاوت که هر يك صورتی است علمی که در نفس صاحبش رسوخ کرده و باعث می شود آثار آن در خارج بروز کند.

و از طرفی نیز مانع می شود از این که صاحبش به ضد آن صفات نیکو متصف شود، مانند آثار ترس و تهور، کسالت، شره، حساست، تبذیر و....

زرقانی مالکی در شرح المواهب اللدنیة درباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چنین می نویسد:

إنه معصوم من الذنوب، بعد النبوة وقبلها، کبیرها وصغیرها، وعمدها وسهوها علی الأصح؛

همانا پیامبر قبل از نبوت و پس از آن، از گناهان بزرگ و کوچک و عمدی و سهوی، بنابر قول صحیح تر معصوم است.

وی به نقل از حافظ سبکی می نویسد:

أجمعت الأمة علی عصمة الأنبياء فی ما يتعلق بالتبليغ وغيره، من الكبائر و الصغائر، الخسة أو الخسيسية، و المداومة علی الصغائر، و فی صغائر لا تحط من رتبهم

خلاف...؛(2)

امت بر این امر اتفاق نظر دارند که پیامبران در امر تبليغ و غیر تبليغ معصوم هستند؛ 5.

ص: 181

1- .تفسير الميزان: 78/5.

2- .شرح المواهب اللدنية: 314/5.



از گناهان کبیره و صغیره و مداومت بر گناهان صغیره و در این که گناهان صغیره مقام آنان را پایین می آورد یا نه اختلاف است....

## بررسی حقیقت عصمت

در بررسی حقیقت عصمت چند مطلب قابل توجه است:

مطلب یکم. معصوم از چه چیزی؟

بنابر آن چه از عبارات زیارت جامعه بیان کردیم معلوم می شود که معصوم، نه فقط از معصیت، معصوم است؛

بلکه از سهو، اشتباه و خطا نیز عصمت دارد؛ چرا که اگر برای معصوم احتمال این قضایا را بدهیم نمی تواند حجت و هادی باشد. ممکن است به راهی هدایت کند، چیزی را تعلیم نماید، آیه ای را تفسیر کند و حقایقی را بیان نماید، اما از روی سهو، اشتباه و فراموشی مطلبی را برعکس معنا بکند، آیه ای را بر خلاف آن چه که هست تفسیر بکند، و چنین کسی نمی تواند حجت باشد که خدا بر بنده احتجاج کند که چرا به گفته این شخص عمل نکردی؟ مگر این پیامبر و رسول من نبود؟ مگر این شخص، امام و منصوب از جانب من نبود؟

بنده می تواند بگوید: من احتمال دادم در چیزی که گفته بود اشتباه کرده، از این رو عمل نکردم.

اگر چنین باشد حجت خداوند متعال تمام نمی شود و دو آیه (قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ)؛ (1) «بگو: دلیل روشن و رسا از آن خداست» و (لَيَأْتِيَنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَتِ مِنَ اللَّهِ نَسِئَةٌ)؛ (2) «تا بعد از آمدن آن پیامبران حجتی برای مردم باقی نماند» تمام نخواهد شد.

بنابراین، حجت خدا باید از خطا، سهو و نسیان نیز معصوم باشد، که اگر بنده امر او را امتثال نکرد و به او اقتدا و تاسی ننمود به مورد احتجاج ملزم باشد و عذری

ص: 182

1- سوره انعام(6): آیه 149.

2- سوره نساء(4): آیه 165.

نداشته باشد، وگرنه تناقض لازم می آید.

غرض از نصب امام، هدایت و به حقایق رساندن بشر است، لذا اطاعت او و اقتدا به او به طور مطلق واجب و به او باید در همه احوال تأسی کنیم. امام به جهت بیان احکام الاهی و حقایق قرآن و حتی متشابهات آن که فرموده: (وما يعلم تأویل إلا الله و الراسخون فی العلم)؛<sup>(1)</sup> «تأویل آن را جز خدا و راسخان در علم نمی داند» نصب شده، که فرموده اند:

نحن الراسخون فی العلم؛<sup>(2)</sup>

ما راسخان در علم هستیم.

در این صورت باید امام از هر حیث معصوم باشد؛ زیرا اگر احتمال بدهیم در تفسیر و تأویل آیه یا بیان حکمی اشتباه کرده، نباید به قول او اخذ کنیم، و آن گاه نقض غرض یا تناقض خواهد بود.

و هم چنین، امام حجت خداست بر خلق، و اگر معصوم از خطا، سهو و نسیان نباشد هرگز نمی شود به اقوال و افعال او بر مکلفین احتجاج نمود، و این نقض غرض و تناقض است.

و هم چنین امام باید جاذبه داشته باشد، و هیچ جهت تنفر در وجودش وجود نداشته باشد، و شکی نیست که خطا، سهو و اشتباه او را از چشم مردم می اندازد و همه گفته های او بی اعتبار می گردد.

برای روشن شدن آن چه گفتیم مثال می زنیم:

اگر مردم شهری مسجدی ساختند و به حوزه علمیه نوشتند که عالمی بفرستید تا در این مسجد نماز بخواند و احکام شرع را به ما یاد بدهد. 1.

ص: 183

1- .سوره آل عمران(3):آیه.

2- .بصائر الدرجات:224، حدیث، الکافی:213/1، حدیث، بحار الأنوار:199/23، حدیث 31.

از حوزه علمیه عالمی را به آن جا فرستادند. اگر آن عالم روز اول در نماز سهو بکند، مردم می گویند: آقا، تازه از راه رسیده، خسته است، انسان سهو می کند و اگر از او مسئله ای پرسیدند، و ندانست یا اشتباه کرد و مسئله را عوضی گفت، مردم می گویند: شاید آقا یادش نبود.

و اگر باز حکم شرعی را فراموش نمود یا مسأله را اشتباه گفت، مسئولین آن جا و دعوت کنندگان دوباره اجتماع می کنند و نامه ای به حوزه علمیه می نویسند که آقایی را که فرستادید محترمانه به حوزه بطلبید و فرد دیگری را برای ما بفرستید. این، واقع امر و طبیعی است.

در مثال دیگر که خیلی واضح است از باب تقریب مطلب بیان می کنیم:

اگر پزشکی تابلوی طبابت نصب کرد و مطبی را دایر کرد و اعلام نمود که مردم من چشم پزشك هستم، اگر اولین بیماری که مراجعه کرد نه تنها خوب نشد، بلکه کور هم شد، بیمار دوم هم همین طور، سومی هم همین طور. در این صورت مردم شهر جمع می شوند و کنار مطب او داد و فریاد می کنند که آقا، این مطب را تعطیل کن.

به راستی با توجه به این دو مثال کسی که امام، خلیفه خدا و حجت الاهی بر خلق اوست آیا می تواند جائز الخطا باشد؟

کوتاه سخن این که امام به حکم عقل باید از خطا و سهو و نسیان مبرا بوده، وگرنه نمی تواند امام و حجت باشد، و دلایل این مدعا از نقل و عقل فراوان است، و به این معنا بزرگان از قدیم تصریح نموده و هرگز غلوی در کار نیست.

به علاوه بعضی از علما مبرا بودن از «منافی مروت» را نیز شرط می دانند، مرحوم مظفر می گوید:

بل يجب أن يكون منزها حتى عما ينافي المروءة، كالتبذل بين الناس من أكل في الطريق أو ضحك عال، وكل عمل يستهجن فعله عند

بلکه واجب است که پیامبر از آن چه که با مروت منافات دارد پاک و منزّه باشد؛ برای مثال هرگز در میان راه غذا نخورد، یا با صدای بلند نخندد و به طور کلی هر آن چه که در عرف عموم مردم انجامش زشت باشد، انجام ندهد.

مطلب دوم. اعتقاد بر این که امام و پیامبر از بدو زندگی معصوم هستند.

بر این معنا کافی است که بدانیم عصمت، شرط حجت بودن است، و خداوند به وجود نبی و امام احتجاج می کند.

مثلاً حضرت عیسی علیه السلام در گاهواره پیامبر باشد پس ناگزیر از همان وقت دارای این شرط بوده است. قرآن کریم می فرماید:

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا\* قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ

وَجَعَلَنِي نَبِيًّا)؛ (2)

(مریم) به او (حضرت عیسی) اشاره کرد، به او گفتند: ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوییم (که ناگاه عیسی به سخن آمد) و گفت: من بنده خدا هستم، او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

### اعطایی بودن عصمت

مطلب سوم. آیا عصمت اکتسابی است و یا اعطایی؟

بنا به تعبیر «یفعله» که در کلام بزرگانی چون شیخ مفید رحمه الله آمده که عصمت «لطف یفعله الله تعالی بالمكلف» (3) و با توجه به آیه مبارکه که فرموده: (وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ)؛ (4) «و اگر فضل خداوند شامل حال تو

ص: 185

1- عقائد الامامیه: 54، کتاب العصمه: 13.

2- سوره مریم (19): آیه 29 و 30.

3- النکت الاعتقادیه: 37.

4- سوره نساء (4): آیه 113.

نمود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند» عصمت اعطایی خواهد بود و ظواهر دیگر ادله نیز همین است.

اما بنابر قول دوم که منشأ و سرچشمه عصمت، علم است، باید بحث شود که منظور کدام علم است، علم حضوری یا علم حصولی که اکتسابی است؟ آیا انسان از طریق اکتساب به هر علمی می تواند برسد؟

قائلین به این نظریه باید اثبات کنند که حضرت عیسی علیه السلام مثلاً از همان وقتی که در گاهواره نبی بوده، چون علم به قبیح گناهان داشته از روی اختیار به گناه اقدام نمی کرده است.

دیگر این که مگر علم، با سهو جمع نمی شود؟

کسانی که از سویی قائلند که منشأ عصمت، علم است و از سویی قائلند که معصوم از سهو و نسیان هم معصوم است باید پاسخ دهند که چگونه این دو موضوع با هم جمع می شوند؟

آری، علم با جهل جمع نمی شود، اما علم با سهو جمع می شود، مگر عالم، سهو نمی کند؟

ظاهراً قائلین این دیدگاه چون نتوانستند بین عصمت و اختیار را جمع کنند، از این رو به چنین دیدگاهی رو آوردند؛ چرا که بزرگان در تعریف عصمت چنین گفته اند:

...بحیث یمتنع منه وقوع المعصية وترك الطاعة مع قدرته علیهما... ولا تنافی العصمة

القدرة. (1)د.

ص: 186

---

1- ر.ك:النكت الاعتقادیة:37، تجرید الاعتقاد:222، كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد:494، شرح باب حادی عشر: 89. برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب العصمة از همین نگارنده و دلائل الصدق:752-755، باب عصمت انبیا و امام مراجعه شود.

مطلب چهارم. بنابراین تعریف‌ها این شبهه باقی می‌ماند که چگونه «لا تنافی العصمة القدرة» معصوم قدرت بر معصیت دارد و حال آن که «یفعله الله» خداوند متعال او را معصوم قرار داده است؛ یعنی در عین معصوم بودن چگونه مختار می‌باشد؟

از این رو بزرگان اهل سنت مبنای ما را در این بحث ذکر می‌کنند و پافشاری می‌نمایند که شما که منکر جبر هستید؟ گویی عصمت، نمی‌تواند لطف الاهی باشد و در عین حال اختیار موجود باشد. چون در تعریف عصمت به قدرت و عدم سلب اختیار تصریح شده است.

به نظر می‌رسد شیخ مفید، سید مرتضی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی رحمهم الله، و دیگر بزرگانی که تصریح دارند که با عصمت، سلب قدرت نشده است؛ شبهه برای آن‌ها حل شده و مشکل جبری در کار نیست.

برای دفع این شبهه و جوهری ذکر کرده‌اند، از جمله از این است که:

چون خدا می‌دانست ذوات مقدسه معصومین هر چه در عالم بمانند کار خلافی از آن‌ها سر نمی‌زند، لذا عصمت آن‌ها را اراده نموده و آن‌ها را از هر قسم پلیدی پاکیزه قرار داده است.

این قضیه در قرآن و روایات نظائر دارد، مثلاً در معنای آیه مبارکه:

(وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ)؛ (1)

و از آن‌ها پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می‌کردند، چون آن‌ها شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند؛

که واژه «جعل» و نیز «لما صبروا» به صیغه ماضی آمده، آن‌گاه سؤال می‌شود: کجا آن‌ها صبر کرده‌اند؟ 4.

ص: 187

چند قول وجود دارد.

اما شاید بهترین آن‌ها این است که در تفسیر قمی آمده است:

قال: كان في علم الله أنهم يصبرون على ما يصيبهم فجعلهم أئمة. (1)

خلاصه، خدا چون می دانست ائمه علیهم السلام در آینده در برابر ناملایمات صبر خواهند کرد، آن‌ها را از قبل و پیش از خلقت «ائمه» قرار داد.

برای توضیح مطلب مثال می‌زنیم: اگر کسی مشغول تحصیل در درسی باشد و استاد بداند که این شخص در آخر سال بهترین نمره را خواهد آورد، استاد در اول سال به دادن نمره و نقل آن شاگرد به رتبه بالاتر مبادرت می‌نماید، و این جریان مکرراً واقع شده است.

این تصمیم، از کجا سرچشمه گرفته است؟

این تصمیم دو طرف دارد:

1. اهتمام شاگرد به درس و تحصیل با اختیار همراه با شوق به علم به طوری که توجه استاد و اداره مدرسه را جلب نموده است.

2. آگاهی مسئولین مدرسه از حال شاگرد.

### آیا عصمت دارای مراتب است؟

مطلب پنجم. آیا عصمت دارای مراتب هست یا نه؟ به سخن دیگر، آیا عصمت حقیقت تشکیکی است یا نه؟ بنابر نظر بزرگان در حقیقت عصمت که لطف الاهی است و معصوم به لطف خداوند متعال حالتی دارد که با وجود آن، داعی بر فعل حرام و ترك واجب ندارد و از او خطا، سهو و نسیان سر نمی‌زند، نمی‌توانیم تشکیکیت عصمت را درك کنیم و برای

ص: 188

---

1- .تفسیر القمی: 170/2.

آن مراتب قائل بشویم.

البته بر کسی پوشیده نیست که نسبت بین نبوت و امامت و بین عصمت، عموم مطلق است که هر پیامبر و امامی، معصوم است، اما هر معصومی، امام و پیامبر نیست. ما می‌گوییم: نمی‌شود کسی از جانب خدا برای رهبری امت منصوب و حجت و واجب‌الاطاعه و الاتباع علی‌الاطلاق باشد؛ اما معصوم نباشد. این محال است، اما حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها ولایت کبری دارند، و امام نمی‌باشند.

بعضی قائلند که جناب سلمان معصوم است، ولی نه در حد عصمت ائمه علیهم السلام، قائلین به این قول باید قبلاً مشکک بودن عصمت را نیز ثابت کنند، و بعید نیست که مرادشان مرتبه بالایی از عدالت باشد که تالی‌ت‌لو عصمت است، هم‌چنان که در ایمان، جناب سلمان در اعلی‌مراتب می‌باشد، آن‌گاه بحث لفظی خواهد شد. والله العالم.

### سخنی درباره آیه تطهیر

در این فراز از زیارت جامعه کبیره به آیه تطهیر اشاره شده، لازم است بحث کوتاهی نیز درباره آن آیه داشته باشیم.

عصمت ائمه علیهم السلام در قرآن مجید ادله زیادی دارد. بعضی ادعا می‌کنند که عصمت را در قرن‌های اخیر علما مطرح کرده‌اند، وگرنه مدرک قدیمی و دست‌اول ندارد.

متأسفانه این افراد در اموری که تخصص ندارند دخالت می‌کنند؛ هم برای خودشان در دنیا و آخرت دردسر درست می‌کنند و هم برای دیگران؛ چرا که در قرآن مجید آیات عدیده‌ای داریم که بیان‌گر عصمت‌اند و عصمت یک حقیقت قرآنی است.

ما در مباحث امامت و ولایت، عصمت انبیا را از قرآن مجید اثبات کرده‌ایم، گرچه در قرآن مجید آیاتی وجود دارد که موهم عدم عصمت است؛ از ادله عصمت



ائمه عليهم السلام یا قدر متیقن عصمت خمسه طيبه آیه تطهیر است که در این فراز از زیارت جامعه کبیره به این آیه مبارکه اشاره شده است. (1)

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً)؛ (2)

همانا خداوند فقط اراده فرموده که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در این آیه «انما»، «یرید»، «لیذهب» و «الرجس» الفاظی هستند که باید مورد دقت قرار بگیرند.

به نحو اجمال می گوئیم که «انما» چه مرکب باشد یا بسیط، بر اساس تصریح علمای لغت و ادب بر حصر دلالت دارد مگر در مقابل، قرینه ای وجود داشته باشد. ابن منظور در لسان العرب می نویسد:

اگر حرف «ان» بر حرف «ما» افزوده شود بر تعیین دلالت دارد، مانند قول خدای متعال:

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ)؛ (3)

همانا صدقات و زکات فقط برای فقیران و... است. (4)

چون بر اثبات حکم برای افراد مذکور و نفی از غیر آن دلالت دارد.

در این جا بحثی با فخر رازی داریم. چون در آیه ولایت، همان آیه ای که خداوند متعال می فرماید: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ) (5) منکر دلالت «انما» بر حصر است. وی 5.

ص: 190

---

1- گفتنی است که تاکنون سه بحث جداگانه درباره آیه تطهیر از نگارنده منتشر شده است.

2- سوره احزاب (33): آیه 33.

3- سوره توبه (9): آیه 60.

4- لسان العرب: 32/13، صحاح اللغة: 2073/5، القاموس المحيط: 198/4.

5- سوره مائده (5): آیه 55.

در تفسیر خود می نویسد:

ولا نسلم أن كلمة «إنما» للحصر، والدليل عليه قوله: (إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنَّزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ) 1368(1) ولا شك أن الحياة الدنيا لها أمثال أخرى سوى هذا المثل، وقال: (إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌّ وَلَهْوٌ) (2) ولا شك أن اللعب و اللهو قد يحصل في غيرها. (3)

در مباحث اصولی آن جا که درباره کلمه «إنما» بحث شده، سخن فخر رازی مطرح شده و جوابش را داده اند و این بحث در جاهای دیگر نیز آمده است.

### آیا اراده تکوینی است یا تشریحی؟

منظور از کلمه «یرید» اراده تکوینی خداوند متعال است، وگرنه اگر اراده تشریحی باشد امتیازی برای «اهل بیت» نخواهد بود.

ابن تیمیه اصرار دارد که منظور اراده تشریحی است تا آیه مبارکه بر مدعای شیعه یعنی عصمت اهل بیت دلالت نداشته باشد (4) که جواب شبهه وی در جای خود داده شده است. (5)

کلمه «لیذهب» به معنای دفع است؛ نه رفع. و «رجس» نیز اعم از نقایص و پلیدی های مادی و معنوی، محسوس و غیر محسوس است.

با توجه به این خصوصیتی که در آیه مبارکه اخذ شده، این آیه بیان گر عصمت اهل بیت علیهم السلام می باشد.

ص: 191

1- سوره یونس (10): آیه 24.

2- سوره محمد صلی الله علیه و آله (47): آیه 36.

3- تفسیر رازی: 30/12.

4- منهاج السنه: 106/7-110.

5- ر.ك: شرح منهاج الكرامه: 260/2-267.

از سوی دیگر، فعل های «بیرید» و «لیذهب» در آیه مبارکه به خداوند متعال مستند شده، آن سان که در زیارت جامعه عبارت «عصمکم» به خداوند متعال مستند شده است.

### چگونگی دلالت آیه بر عصمت

آیه با این خصوصیات چگونه بر عصمت دلالت دارد؟

پاسخ این سؤال با تأمل در آن چه گفتیم واضح است؛ چرا که وقتی اراده تکوینی شد، اراده تکوینی خداوند متعال تخلف پذیر نیست، و از طرفی واژه «رجس» عام است. پس رجس به تمام معنا به اراده خداوند متعال از اهل بیت دفع شده است و این معنای عصمت است.

### اهل بیت چه کسانی هستند؟

بحث دیگر این که «اهل بیت» چه کسانی هستند؟

اهل سنت خیلی تلاش می کنند که آیه را از خمسه طیبه یا منحرف کنند یا دست کم دیگران را شریک قرار دهند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آیه ای را تفسیر کنند و مصداقی را بر آن معین نمایند و این موضوع به سند صحیح به ما برسد، کسانی که نام خود را اهل سنت می گذارند چرا این سنت را اخذ نمی کنند؛ اگر مراد از سنت، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله است؟

برای نمونه در مسند احمد آمده است: عطاء بن ابی رباح گوید:

حدثني من سمع أم سلمة تذكر أن النبي صلى الله عليه وآله كان في بيتهما فأتته فاطمة ببرمة فيها خزيرة، فدخلت بها عليه، فقال لها: ادعى زوجها وابنيك.

قالت: فجاء علي والحسين والحسن، فدخلوا عليه فجلسوا يأكلون من تلك الخزيرة وهو على منامة له على دكان تحته كساء له خيبري. قالت:

وَأَنَا أَصْلَى فِي الْحَجْرَةِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (1)

قالت: فأخذ فضل الكساء فغشاهم به، ثم أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً.

قالت: فأدخلت رأسي البيت فقلت: وأنا معكم يا رسول الله!

قال: إنك إلى خير، إنك إلى خير. (2)

در صحیح مسلم آمده است: صفیه بنت شبیه می گوید:

قالت عائشة: خرج النبي صلى الله عليه وآله غداة وعليه مرط مرحل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علي فأدخله، ثم جاء الحسين فدخل معه، ثم جاءت فاطمة فأدخلها، ثم جاء

علي فأدخله. ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً). (3)

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به سند صحیح، معین کرده اند که مراد از «اهل بیت» چه کسانی هستند دیگر چه مکابره ای با آن حضرت داریم؟

در آیه مبارکه دیگر می خوانیم:

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ (4)

بگو: من هیچ گونه پاداشی از شما در برابر رسالت، جز محبت نزدیکیان نمی طلبم.

به اسانید صحیح در کتاب های اهل سنت نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله «ذوی القربی» را معلوم کردند

که منظور علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام 3.

ص: 193

1- سورة احزاب(33): آیه 33.

2- مسند، احمد بن حنبل: 292/6.

3- صحیح مسلم: 130/7، تاریخ مدینه دمشق: 202/13، السنن الکبری: 149/2 و منابع دیگر.

4- سورة شوری(42): آیه 23.

هستند. برای مثال ابن عباس گوید:

لما نزلت (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) قالوا: يا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟

قال: علي وفاطمة وابناهما؛ (1)

هنگامی که این آیه نازل شد مردم خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا! این نزدیکان شما که محبتشان بر ما واجب شده چه کسانی هستند؟

فرمود: علی و فاطمه و دو فرزندشان (یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام).

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به طور عملی آیه مباحله را تفسیر کردند، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

(قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ...)؛ (2)

بگو: (ای پیامبر!) بیایید ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را... دعوت کنید و بیاورید.

هنگامی که این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام برای مباحله

بیرون آمدند و این تفسیر عملی آیه است. پس چرا اهل سنت نمی پذیرند با این که این حدیث با سندهای صحیح در کتاب های آنان آمده است؟! در روایتی عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش چنین نقل می کند:

أمر معاوية بن أبي سفيان سعدا فقال: ما منعك أن تسب أبا التراب؟

فقال: أما ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وآله فلن أسبه؛ لأن تكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم. سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله 1.

ص: 194

1- مجمع الزوائد: 103/7، المعجم الكبير: 47/3، حدیث 2641.

2- سورة آل عمران (3): آیه 61.

يقول له وخلفه في بعض مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله! خلفتني مع النساء و الصبيان؟

فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله: أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدي؟

وسمعه يقول يوم خيبر: لأعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله.

قال: فتناولنا لها، فقال: ادعوا لي عليا.

فأتى به أرمدا، فبصق في عينه ودفع الراية إليه، ففتح الله عليه.

ولما نزلت هذه الآية (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) الآية، دعا رسول الله صلى الله عليه وآله

عليا وفاطمة وحسنا وحسينا، فقال: اللهم هؤلاء أهلي. (1)

عجيب است که در نزول آیه تطهیر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله «اهل بیت» را هم از نظر قولی و هم از نظر فعلی تفسیر کردند، و از این دو دیدگاه مشخص کردند که مراد از اهل بیت در این آیه چه کسانی هستند. آیا باز هم باید مکابره کرد و نپذیرفت؟

آری، این عکرمه بربری خارجی بود که خود اهل سنت نوشته اند او دروغ گو بوده و جرح و طعنش

کرده اند (2) در بازار به راه افتاده و می گفت: نه و الله! این طور نیست که شماها فکر می کنید، آیه تطهیر فقط درباره همسران پیامبر است. (3)

معلوم می شود که در آن وقت بین مردم مسلم بوده که آیه تطهیر درباره اهل بیت بوده که او می گفته: نه، این طور نبوده که شماها می گوید. 4.

ص: 195

1- صحیح مسلم: 120/7 و 121، سنن ترمذی: 301/5 حدیث 3808، فتح الباری: 60/7، السنن الکبری: 107/5.

2- ر.ک: تاریخ مدینة دمشق: 106/41، تهذیب الکمال: 286/20، سیر اعلام النبلاء: 28/5.

3- ر.ک: تفسیر الثعلبی: 36/8، تفسیر ابن کثیر: 491/3، الدر المنثور: 198/5، فتح القدير: 279/4.

اگر بربری خارجی چند صباحی در درس ابن عباس حاضر شد و بعد دروغ‌هایی به او نسبت داد و برای همین، پسر ابن عباس او را با طناب به در مستراح بست، آیا سخن چنین آدمی حجت می‌شود و چنین فردی قابل احترام است؟!

مطلب به گونه‌ای روشن است که حتی آن‌هایی که به تعصب معروفند تا حدودی خود را منصف وانمود(1)

می‌کنند، می‌گویند: نه، این آیه به همسران پیامبر اختصاص ندارد؛ بلکه هم ازواج و هم اهل بیت را در برمی‌گیرد.

از این رو، این قول بین اهل سنت نیز مشهور است و قضیه حدیث کساء با سندهای صحیح و معتبر در صحیح مسلم، مسند احمد، تفسیر طبری و دیگر منابع به طرق بسیاری نقل شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خود به طور عملی اهل بیت را معین کردند و بعد فرمودند:

اللهم هؤلاء اهل بیتی؛(2)

خدایا! اینان خاندان من هستند.

از طرفی بنابر تحقیق انجام یافته بعضی از بزرگان اهل سنت همانند ابوجعفر طحاوی که نزد آنان بسیار ارجمند است(3) و تقی الدین مقریزی به این معنا تصریح می‌کنند و می‌گویند: منظور آیه فقط اهل بیت هستند.

طحاوی در کتاب مشکل الآثار بعد از نقل روایاتی پیرامون اختصاص آیه تطهیر به پیامبر، امیر مؤمنان، فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم و خروج ام سلمه از عنوان 8.

ص: 196

---

1- تفسیر ابن کثیر: 492/3.

2- صحیح مسلم: 121/7، مسند، احمد بن حنبل: 107/4 و 292/6، سنن ترمذی: 328/5، السنن الکبری، بیهقی: 150/2، السنن الکبری، نسائی: 113/5، تفسیر جامع البیان: 10-9/22، حدیث 21730، صحیح ابن حبان: 433/15، المعجم الکبیر: 281/23 و 333/23، المعجم الأوسط: 319/7، المعجم الصغیر: 135/1، المستدرک علی الصحیحین: 416/2، مجمع الزوائد: 166/9-169، الدر المنثور: 199/5.

3- إمتاع الأسماع: 383/5-388.

فإن قال قائل: فإن كتاب الله تعالى يدل على أن أزواج النبي هم المقصودون بتلك الآية، لأنه قال قبلها في السورة التي هي فيها: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ...) فكان ذلك كله يؤذن به، لأنه على خطاب النساء لا على خطاب الرجال، ثم قال: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ ) .

فكان جوابنا له: إن الذي تلاه إلى آخر ما قبل قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ )... خطاب لأزواجه، ثم أعقب ذلك بخطابه لأهله بقوله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ) الآية، فجاء به على خطاب الرجال، لأنه قال فيه: (لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ ) وهكذا خطاب الرجال، وما قبله فجاء به بالنون وكذلك خطاب النساء.

فعقلنا أن قوله: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ) ، خطاب لمن أراده من الرجال بذلك، ليعلمهم تشريفه لهم ورفعة لمقدارهم أن جعل نساءهم ممن قد وصفه لما وصفه به مما في الآيات المتلوة قبل الذي خاطبهم به تعالى.

ومما دل على ذلك أيضا ما قد حدثنا... عن أنس: أن رسول الله صلى الله عليه وآله كان إذا خرج إلى صلاة الفجر يقول: الصلاة يا أهل البيت (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ) الآية. وما قد حدثنا...

أبو الحمراء، قال: صحبت رسول الله صلى الله عليه وآله... في هذا أيضا دليل على أن هذه الآية

فيهم. (1)

چند تن از بزرگان اهل سنت با جرأت این حقیقت را گفته اند.

پس طبق سنت معتبر، متفق علیه و مورد قبول مراد از اهل بيت: محمد، على، فاطمه، حسن و حسين عليهم السلام است و با احترام خاصی که به ام سلمه قائل هستيم، 9.

ص: 197



او مشمول آیه تطهیر نیست، (1) با این حال آیا عایشه و حفصه می توانند مشمول آیه مبارکه تطهیر باشند (2) آن هم با توجه به سوره تحریم که در جای خود توضیح داده ایم؟!!

البته درباره حدیث کساء از طرق عامه کار بسیاری شده و در برخی از کتاب ها تحقیقات زیادی انجام گرفته و به اثبات رسیده که نه تنها منظور از اهل بیت، همسران پیامبر نیستند؛ بلکه آنان در این آیه با اهل بیت علیهم السلام شریک هم نیستند. این حدیث در منابع آنان به گونه ای که به هیچ وجه نمی شود در سند و دلالت آن خدشه کرد، نقل شده است.

تنها سخن آن ها در این باره این است که می گویند: آیه تطهیر در سیاق آیات مربوط به همسران پیامبر آمده است.

ولی از چند جهت می توان پاسخ داد:

نخست آن که سیاق، قرینه عرفی است که هر گاه در موردی دلیلی نداشته باشیم، به آن مراجعه می کنیم و در صورت لزوم به واسطه آن معنا یا مصداق را در می یابیم. اما اگر در موردی دلیل قائم شده باشد، هرگز سیاق نمی تواند قرینه ای بر خلاف دلیل باشد.

دوم آن که پذیرفتن این سیاق اول کلام است؛ چرا که همه ضمیرها در آیات، ضمیرهای مؤنث است. وقتی به این آیه می رسد مذکر می شود. البته بزرگان اهل تسنن هم چون طحاوی، ابن حجر هیتمی مکی و دیگران به این معنا تصریح دارند. ابن حجر هیتمی مکی در الصواعق المحرقة می نویسد: 4.

ص: 198

---

1- ر.ك: الدر المنثور: 5/198، تفسیر ابن کثیر: 3/493، المعجم الكبير: 3/52-53، حدیث 2662 و 2664، تاریخ مدینه دمشق:، 141/14 و 145، شواهد التنزیل: 2/62، حدیث 682 و 683، مشکل الآثار: 336.

2- ر.ك: تشیید المراجعات: 37/4.

الآية الأولى، قال الله تعالى: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) أكثر المفسرين على أنها نزلت في علي وفاطمة والحسن والحسين، لتذكير

ضمير «عنكم» وما بعده. (1)

شاهد این که اگر آیه تطهیر از بین این آیه ها برداشته شود هیچ خللی در نظم آیات پیدا نمی شود و آیه هایی که درباره همسران پیامبر آمده به هم مرتبط هستند.

سوم آن که در جای خود يك بحث كبروی را تحقیق کرده ایم که آیا واقعا ترتیب همه سوره ها و آیه های قرآن مجید، در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله و به امر ایشان انجام شده و به همین ترتیب موجود بوده یا نه؟ این مطلب باید به اثبات برسد.

بنابراین صرف این که بگویند: آیه تطهیر در اثنای آیات مربوط به همسران پیامبر آمده، پس منظور آن ها هستند یا آن ها نیز شريك هستند؛ چنین ادعایی قابل قبول نیست.

از طرف دیگر، طبق تحقیقاتی که انجام یافته داستان حدیث کساء تکرار شده و يك مرتبه نبوده است؛ چون روایات به گونه ای است که قابل جمع نیستند که بگوئیم يك مرتبه این قضیه واقع شده و چنین امری از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عجیب و غریب نیست. توصیه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به اهل بیت علیهم السلام به انحاء مختلف بوده و برخی موارد تکرار شده است. برای نمونه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیش از غدیر خم فرمودند:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه؛

هر که من مولای او هستم این علی مولای اوست. 2.

ص: 199

بریده گوید:

غزوت مع علی علیه السلام الیمن، فرأیت منه جفوة، فلما قدمت علی رسول الله صلی الله علیه وآله

ذکرت علیا، فتنقصته فرأیت وجه رسول الله صلی الله علیه وآله یتغیر، فقال: یا بریده! ألسنت أولى بالمؤمنین من أنفسهم؟

قلت: بلی یا رسول الله!

قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه. (1)

برخی اشکال کرده اند که چرا فلان صحابی را از راویان حدیث غدیر می شمارید حال آن که او پیش از حجة الوداع از دار دنیا رفته است؟

می گوئیم: به سند معتبر از طریق این شخص وارد شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و او بعد از واقعه بدر از دار دنیا رفته است.

از مواردی که این عبارت آمده قضیه موآخات است که در اوایل هجرت واقع شده. در این قضیه بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

ما یبیک یا أبا الحسن؟

قال: آخیت بین المهاجرین و الأنصار یا رسول الله! وأنا واقف ترانی و تعرف مکانی ولم تواخ بینی و بین أحد.

قال: إنما ادخرتک لنفسی، ألا یسرك أن تكون أبا نیک؟

قال: بلی، یا رسول الله! أنى لى بذلك؟

فأخذ بيده وأرقاه المنبر فقال: اللهم هذا منى وأنا منه، ألا إنه منى بمنزلة 8.

ص: 200

1- .مسند، احمد بن حنبل: 347/5، المستدرک علی الصحیحین: 110/3، المناقب، خوارزمی: 134، ینایع الموده: 106/1، کشف الغمة: 292-293، البداية و النهاية: 228/5 و 379/7، تاریخ مدینة دمشق: 187/42، خصائص امیر المؤمنین، نسائی: 94-95، تحفة الاحوذی: 147/10، بحار الأنوار: 187/37، حدیث 70 و 219، حدیث 88.

هارون من موسى، ألا من كنت مولاه فهذا علي مولاه... (1)

پس این که حضرت فرموده: «من كنت مولاه...» يك مرتبه نبوده؛ بلکه داستان غدیر خم بیش از موارد دیگر شهرت پیدا کرده است.

نمونه دیگر حدیث ثقلین است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا أبدا؛ (2)

همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جویند هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

این حدیث نیز در موارد متعددی از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده شده است.

اجمالاً، بنابر تحقیقی که در کتاب های بزرگ و منابع معتبر اهل سنت انجام یافته حدیث کساء تکرار شده، و آیه تطهیر نیز مکرر نازل شده است.

هم چنین ثابت شده که در موارد مختلف فراوان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

اللهم هؤلاء أهل بيتي؛ (3)

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

روشن است که هیچ بعدی ندارد که حضرت این فرمایشات را تکرار کنند؛ بلکه ب.

ص: 201

---

1- العمده: 169 و 170، حدیث 262، غایة المرام: 112، الطرائف: 149، حدیث 224، مجمع الزوائد: 111/9، قسمتی از این حدیث در

کشف الیقین: 207 و 208، المناقب، ابن مغازلی: 99 و 100، کشف الغمة: 1/335، بحار الأنوار: 186/37 و 187 آمده است.

2- ر.ک: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

3- ر.ک: صفحه 193 و 194 از همین کتاب.

عده ای از بزرگان اهل تسنن تصریح دارند که قضیه کساء مکرر واقع شده است، هر چند ما نیاز نداریم که در مسئله ای منتظر موافقت آن ها باشیم.

خلاصه این که روایات معتبر حدیث کساء قابل جمع نیستند که بگوییم يك مرتبه واقع شده و يك قضیه بوده است.

از موارد حدیث کساء، همین حدیث کساء معروفی است که هم اکنون در مجالس و محافل می خوانیم و اهل ایمان از قدیم می خواندند که دارای آثار و برکاتی است.

### پاسخ از شبهه ای درباره حدیث کساء

برخی در این اواخر اظهار کرده اند: حدیثی به اسم حدیث کساء در میان شیعیان شایع گردیده که پایه و اساسی ندارد و به همین دلیل مرحوم محدث قمی در مفاتیح الجنان آن را نیاورده است.

اشکال کننده می نویسد:

مرحوم محدث قمی اجازه نمی داد کسی بر مفاتیح الجنان چیزی بیفزاید و بر انجام دهنده این کار نفرین فرستاده،

ولی با این حال می بینیم که حدیث مذکور بدان افزوده شده است.

ما از چند جهت به این شبهه پاسخ می دهیم.

نخست آن که در این سخن، بی پایه و بی اساس بودن حدیث کساء ادعا شده است. ما عبارت محدث قمی را چنین یافتیم که ایشان در منتهی الآمال می فرمایند: حدیث کساء به این کیفیت در کتب معروفه و اصول حدیث و مجامع متقن محدثان دیده نشده و می توان گفت که از خصائص کتاب منتخب است. (1)

این عبارت هرگز دلالت بر بی پایه و اساس بودن حدیث کساء معروف ندارد.

ص: 202

---

1- منتهی الآمال: 820/1، تاریخ زندگانی سیدالشهدا علیه السلام، فصل نهم در تذییل.

دوم آن که مرحوم محدث قمی فرموده اند: «می توان گفت که حدیث کساء از خصائص کتاب منتخب است».

یعنی کتاب منتخب شیخ فخرالدین طریحی صاحب مجمع البحرین که در سال 1087 هجری وفات یافته است.

از این عبارت معلوم می شود که مرحوم شیخ عباس قمی کتاب عوالم العلوم شیخ عبدالله بحرانی اصفهانی را ندیده اند؛ چرا که این کتاب در آن تاریخ نسخه خطی کمیابی بوده است و این که ایشان آن را ندیده اند چیز عجیبی نیست. (1)

می توان گفت که اگر مرحوم شیخ عباس قمی رحمه الله کتاب عوالم العلوم را می دیدند حدیث کساء را در کتاب مفاتیح الجنان می آوردند.

آن گاه اشکال کننده وجوهی را برای بی پایه و بی اساس بودن حدیث کساء معروف و مشهور ذکر می کند و می گوید:

وجه اول. این حدیث در هیچ یک از کتاب های معروف فریقین، حتی کتاب هایی که هدف آن ها جمع آوری احادیث منسوب به اهل بیت علیهم السلام بوده هم چون بحار الأنوار نیامده است.

در پاسخ این وجه يك مطلب کبروی بیان می کنم که برای همیشه کارایی دارد، و آن این که:

هیچ گاه يك امر عدمی دلیل بر امر عدمی نمی شود که انسان برای اثبات يك امر عدمی به يك امر عدمی استدلال کند. برای مثال؛ به کسی بگویند: آقا شما فقیه نیستی. چرا؟ به دلیل این که کتابی در فقه نوشته اید، عدم تألیف شما در فقه دلیل بر عدم فقاهت شماست.

این استدلال باطل است؛ زیرا نوشتن کتاب فقهی هرگز دلالت بر عدم فقاهت 2.

ص: 203

ندارد، بلکه اصطلاحاً لازم اعم است.

اصولاً روی سخن ما با افرادی است که اندکی می فهمند، وگرنه با افراد «همج رعاع» کاری نداریم.

نمونه دیگر، برخی می گویند: اگر امامت این قدر مهم است که شما می گوید، پس چرا در قرآن ذکر نشده و به امامت علی بن ابی طالب علیهما السلام تصریح نشده، پس امامت علی بن ابی طالب باطل است (!!)

در پاسخ می گوئیم: در قرآن مجید اسامی چند پیامبر آمده است؟ پس نبوت پیامبرانی که اسامی آن ها نیامده منتفی است؟ در کدام منطقی امر عدمی دلیل بر عدم می شود!!

نمونه دیگر این که کسی گفته: در کدام مورد امام صادق علیه السلام در خطبه هایشان می گفتند: «واللعن الدائم علی أعدائهم أجمعین»؟! چون امام صادق علیه السلام نگفته اند، پس لعن جایز نیست، چون حضرت کسی را لعن نمی کردند(!)

مگر امر عدمی دلیل بر عدم می شود؟ شما احتمال نمی دهید امام صادق علیه السلام در حال تقیه بودند و یا آن حضرت گفته اند و به ما نرسیده است؟ (1)

پس این کبرای کلی است که امر عدمی دلیل بر عدم نمی شود. 7.

ص: 204

---

1- در روایتی چنین آمده است: سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعة من النساء: التيمي و العدوي و فعلان و فلانة و فلانة و هند و ام الحكم اخت معاوية. بحار الأنوار: 397/30، حديث 170 به نقل از التهذيب: 321/2، باب 15، حديث 1. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: الكافي: 342/3، حديث 10، تفسير العياشي: 387/1، حديث 140، رجال كشي: 135، الخرائج و الجرائح: 292/1، بحار الأنوار: 29/27، 383/30، 384 و 323/47، حديث 17.

اکنون می‌گوییم: گفته شده: بزرگان فریقین داستان حدیث کساء را با متن موجود روایت نکرده‌اند.

در پاسخ این سخن باید گفت:

از کجا معلوم که بزرگان فریقین روایت نکرده‌اند، شاید در طول زمان، کتاب‌هایی کشف بشود و نسخه‌های خطی با همین متن به دست ما برسد.

بنابراین در هیچ‌جای عالم عدم الوجدان دلیل بر عدم نمی‌شود. در طول تاریخ کتاب‌ها و منابع بزرگی نگارش یافته؛ ولی به دست ما نرسیده است، از جمله کتاب *مدینه العلم* مرحوم صدوق که قرن هاست گم شده، و کتاب *الاحداث ابوالحسن مدائنی*. در این کتاب چه قدر مطلب وجود دارد؟ چرا نگذاشته‌اند این کتاب به دست ما برسد؟!!

چرا باید بخش‌هایی از تاریخ بلاذری به تازگی و در همین سال‌های اخیر به دست ما برسد؟

چرا تاریخ این عساکر تا این اواخر چاپ نشده بود، گرچه از اباطیل مملو است، اما مطالب حساسی نیز دارد.

وقتی اهل سنت کتاب *الطبقات الکبری* ابن سعد را چاپ کردند آن جلدی که به *حسنین علیهما السلام* مربوط است چاپ نکردند (!!)

بنابراین، ما از کجا بدانیم حدیث کساء در کتاب‌هایی که به دست ما نرسیده موجود نیست؟ پس به چه دلیل

می‌گویند: این مطلب باطل، بی‌پایه و بی‌اساس است؟ انسان با چه مبنایی می‌تواند چنین چیزی را قاطعانه نفی بکند؟

وجه دوم، نوشته‌اند: تا آن‌جا که ما می‌دانیم نخستین کتابی که حدیث کساء را بی‌سند نقل کرده است همان طور که محدث قمی اشاره کرده کتاب *منتخب طریحی* است؛ یعنی از صدر اسلام تا حدود هزار سال بعد، از این حدیث هیچ اثری در کتاب‌های حدیثی دیده نمی‌شود.

ص: 205



در پاسخ می‌گوییم: این که همان وجه اول است و به طرح آن به عنوان وجه دوم نیازی نیست. از طرفی کسی می‌تواند چنین بگوید که دست کم بر کتاب‌های خطی موجود امروز احاطه داشته باشد. آیا اشکال کننده، این احاطه را دارد؟!

شما می‌دانید در طول تاریخ چه قدر از کتاب‌ها را از بین برده‌اند که اثری از آن کتاب‌ها نیست، کتاب مدینه العلم شیخ صدوق کجاست؟ کتابی که اگر بود پنجمین کتاب از کتب اربعه ما بود. بنابراین نمی‌توان این طور مطالب را نفی یا اثبات کرد.

وجه سوم. شگفت‌انگیز این که این حدیث بی‌سند، در حاشیه نسخه کتاب خطی عوالم العلوم با سند

می‌شود (!)

آیا این، شیوه اشکال کردن است؟ («حدیث بی‌سند با سند می‌شود»؛ یعنی کسی آن سند را جعل کرده است؟! آیا این جای شگفتی نیست؟!

کتاب عوالم العلوم اخیراً چاپ شده و سند حدیث کساء را آقای نجفی مرعشی رحمه الله در حواشی جلد دوم احقاق الحق که قبل از عوالم العلوم چاپ شده، از کتابی نقل می‌کنند، آن‌گاه تتبع می‌کنند و توسط حاج شیخ محمد صدوقی نسخه خطی عوالم العلوم را در یکی از کتابخانه‌های یزد پیدا می‌کنند، مرحوم صدوقی این نسخه خطی را در اختیار آقای نجفی قرار می‌دهند.

ایشان گفته‌اند: من سند حدیث کساء در احقاق الحق را با سند عوالم العلوم مقابله کردم، دیدم این دو سند با هم مطابقت دارند، متن عبارت ایشان چنین است:

أقلها من رسالة العالم الجليل الحجة الزاهد الحاج الشيخ محمد تقى بن الحاج الشيخ

المحمد باقر اليزدى الباققى نزىل قم. (1)

آن‌گاه می‌گویند: این حدیث در کتاب عوالم العلوم که از کتاب‌های معتبری است. 2.

ص: 206

که تا کنون چاپ نشده با سند نقل شده است.

سپس می افزاید:

ثم طلبت من الفاضل الجليل الحجة الشيخ محمد الصدوقى اليزدى أن يستكتب من نسخة العوالم سند الحديث ومثته.

آن گاه ایشان می گوید:

وممن نقل المتن العلامة الجليل الثقة الثبت شيخنا فخرالدين محمد العلى الطريحي...

وممن يوجد فى كلماته هذا المتن العلامة الجليل الديلمى صاحب الإرشاد فى كتابه الغرر و الدرر فيوجد فيه ما يقرب من نصف الخبر.

از افرادی که آن را نقل کرده شیخ فخرالدین طریحی درگذشته سال 1087 است. و از جمله دیلمی صاحب ارشاد القلوب در کتاب الغرر و الدرر.

از این سخن به نظر می رسد که این گونه حدیثی را نمی شود بی پایه و بی اساس خواند و به این شکل، قضیه ای را رد کرد.

آن گاه ایشان می گویند:

وكذا الحسين العلوى الدمشقى الحنفى من أسرة نقباء الشام وقد رأيت به بخطه. (1)

البته ما در مقام تتبع و تحقیق حدیث کساء نیستیم تا اسانید و نسخه هایش را جست و جو کنیم، گرچه با این سخنان ناگزیر افرادی و ادار می شوند تحقیق کنند، همان گونه که برخی درباره زیارت عاشورا تحقیق کرده اند و نسخ آن را چند قرن قبل از صفویه یافته اند که در آن نسخ زیارت عاشورا با لعن و سلام موجود است. 8.

ص: 207

---

1- .همان: 557/2 و 558.

کوتاه سخن این که این گونه با چنین مطلبی برخورد کردن و با این حرف ها آن را نفی نمودن، صحیح نیست.

اینک چند نکته درباره سند حدیث کساء که در عوالم العلوم آمده است نقل می کنیم.

حدیث کساء در عوالم العلوم این گونه آمده است:

رأيت بخط الشيخ الجليل السيد هاشم، عن شيخه السيد ماجد البحراني، عن الحسن بن زين الدين الشهيد الثاني، عن شيخه المقدس الأردبيلي، عن شيخه علي بن عبدالعالي الكركي، عن الشيخ علي بن هلال الجزائري، عن الشيخ أحمد بن فهد الحلبي، عن الشيخ علي بن الخازن الحائري، عن الشيخ ضياء الدين علي بن الشهيد الأول، عن أبيه، عن فخر المحققين، عن شيخه ووالده العلامة الحلبي، عن شيخه المحقق، ابن نما الحلبي، عن شيخه محمد بن إدريس الحلبي، عن ابن حمزة الطوسي صاحب ثاقب المناقب، عن الشيخ الجليل محمد بن شهر آشوب، عن الطبرسي صاحب الاحتجاج، عن شيخه الجليل الحسن بن محمد بن الحسن الطوسي، عن أبيه شيخ الطائفة، عن شيخه المفيد، عن شيخه ابن قولويه القمي، عن شيخه الكليني، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه إبراهيم بن هاشم، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي، عن قاسم بن يحيى الجلاء الكوفي، عن أبي بصير، عن أبان بن تغلب البكري، عن جابر بن يزيد الجعفي، عن جابر بن عبدالله الأنصاري، عن فاطمة الزهراء بنت رسول الله صلى الله عليه وآله. (1)

ص: 208

اشکال کننده می گوید: تنها مستند سند مذکور گفته شیخ نور الدین عبدالله بحرانی مؤلف عوالم العلوم است که بر فرض ثبوت، می گوید: من آن را به دست خط سید هاشم بحرانی دیدم.

سپس می گوید: چه کسی ضامن صحت تشخیص اوست که آن خط ضرورتاً خط سید هاشم بحرانی بوده است؟!!

این اشکال اول.

مگر می شود این طور اشکال نمود و چیزی را این گونه نفی کرد؟!!

شیخ عبدالله بحرانی صاحب عوالم العلوم شهادت می دهد که این دست خط سید هاشم بحرانی است، او ثقه مورد اعتماد است می گوید: از خط سید هاشم نقل می کنم. اگر قرار باشد بر این شهادت اعتماد نکنیم، پس همه نسخه های خطی که مورد شهادت بزرگان چون شیخ بهایی و مرحوم مجلسی و دیگران واقع شده، از کتاب های شیخ صدوق و دیگر کتاب ها و کتاب التبیان شیخ طوسی در تفسیر همه زیر سؤال می رود.

الآن بخشی از التبیان شیخ طوسی در کتابخانه مرحوم آقای مرعشی نجفی نگهداری می شود، اگر در آن خدشه بکنیم که چه کسی گفته این دست خط شیخ طوسی است، اصل کتاب شیخ طوسی زیر سؤال می رود. نمی شود این طور خدشه وارد کرد؛ چرا که سنگی روی سنگی قرار نمی گیرد. مگر وثاقت شهادت دهندگان را قبول نداشته باشیم، والعیاذ باللله.

اشکال دوم. این سندی که به سید هاشم بحرانی منسوب است او این حدیث را در کتاب های خود از جمله تفسیر البرهان و غایة المرام نیاورده است. پس صحت ندارد!!

اشکال سوم. بسیاری از محدثان بزرگ شیعه هم چون شیخ کلینی، شیخ مفید، شیخ طوسی، ابن شهر آشوب، طبرسی رحمهم الله در سلسله سند هستند و در کتاب های خود حدیث کساء معروف را نیاورده اند.

ص: 209

اگر مرحوم کلینی مثلاً- حدیث کساء را به این متن در کتاب الکافی نیاورده، پس بگوییم صحت ندارد!! مگر مرحوم کلینی ملتزم بوده که تمام علومش را در کتاب الکافی بیاورد که هر چه در غیر الکافی از قول ایشان نقل شده باشد، دروغ باشد!!

بلکه بنا بر مبنای متأخرین تمام آن چه که در الکافی و دیگر کتب اربعه آمده صحتش معلوم نیست و باید سند و دلالت آن ها بررسی شود. پس، نه صرف آوردن دلیل صحت است و نه نیاوردن دلیل عدم صحت، آن چه مهم است این که ایشان از ثقه روایت کند و سلسله سند تا ایشان معتبر باشد.

و هم چنین است اگر شیخ مفید، شیخ طوسی و علامه حلی رحمهم الله در سلسله باشند؛ ولی در هیچ يك از

کتاب های فقهی و اصولی و حدیثی خود این حدیث را نیاورده باشند.

مهم ترین مطلبی که اشکال کننده دارد این است که می گوید: متن حدیث علاوه بر این که مخالف همه

متن های معتبر است، سستی هایی نیز دارد که بر اهل درنگ و دقت پوشیده نیست.

به راستی آیا در نزد اهل درنگ و دقت در متن حدیث کساء که در جلسات خوانده می شود سستی وجود دارد؟!

به هر حال، در يك حدیث یا زیارتنامه و یا يك دعا سه جور می شود خدشه وارد نمود:

1. خدشه در سند،

2. خدشه در متن،

3. خدشه در دلالت.

از این رو ما همواره در هر بحث در رابطه با احادیث از سه جهت به طور کامل و متقن تحقیق می نماییم. تا این جا در سند حدیث کساء بحث کردیم.

ص: 210

اکنون نوبت متن حدیث است؛

در حدیث این گونه می خوانیم:

ما خلقت سماء مبنیة ولا- أرضا مدحیة ولا- قمرا منیرا ولا- شمسا مضيئة ولا- فلکا یدور ولا بحرا یجری ولا فلکا یسری إلا لاجلکم ومحبتکم...؛

من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین کشیده شده، نه ماه روشنی دهنده، نه خورشید درخشنده، نه فلک دور زنده (که سبب پیدایش شب و روز می شود) نه دریای روان و نه کشتی را که سیر می کند و می گردد، مگر به خاطر شما و برای شما و دوستی شما اهل بیت پیامبرم.

راستی در کجای این فراز سستی وجود دارد؟

بیم آن می رود که اگر این گونه اشکال ها فتح باب شود بسیاری از کتاب ها، روایات و متون ما در اصول کافی یا در دیگر کتاب ها زیر سؤال برود؛ روایاتی در بصائر الدرجات درباره مقامات، منازل و شئون اهل بیت علیهم السلام آمده، بنابراین گونه اشکال ها یا بایستی آن ها را منکر بشویم، یا اصل آن کتاب را. پس نمی شود این طور فتح باب کرد و این گونه مجمل حرف زد.

به هر حال، از نظر شرعی می توان به خواندن حدیث کساء موجود به مقتضای اخبار «من بلغ» به قصد رجاء نظر داد و این قرائت اجر دارد، و در صورت قول به قاعده تسامح در ادله سنن به طور رسمی می توان به استحباب خواندن آن فتوا داد.

از طرف دیگر، عبارات آن بیان گر مقامات و منزلی برای اهل بیت علیهم السلام است و هر کدام از فرازهای آن شاهد دارد و از نظر کتاب و سنت قابل اثبات است.

از سوی دیگر، مردم این حدیث را می خوانند و آثار آن را می بینند و این حدیث آثار و برکاتی دارد که در خارج برای ما محسوس است. اگر کسی این امر را منکر شود گویی شفاعت یا اثر تربیت سیدالشهدا علیه السلام را انکار کرده است.

ص: 211



## اشاره

فِعْظَمْتُمْ جَلَالَهُ، وَاکْبَرْتُمْ شَأْنَهُ، وَمَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ، وَادَمْتُمْ ذِكْرَهُ، وَوَكَّدْتُمْ مِيثَاقَهُ، وَاحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ، وَنَصَحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَالْعِلَانِيَةِ، وَدَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ، وَبِذَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ، وَصَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ، وَاقَمْتُمْ الصَّلَاةَ، وَآتَيْتُمْ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَاقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ، وَسَنَنْتُمْ سُنَّتَهُ، وَصَرَّيْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا، وَسَلَّمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَصَدَقْتُمْ مِنْ رِسْلِهِ مَنْ مَضَى؛

از این رو شما نیز جلال او را با شکوه و شأن او را بزرگ شمردید، کرمش را ستودید، ذکرش را ادامه دادید، پیمانش را محکم نمودید، معاهده اطاعت او را استوار ساختید، در پنهان و آشکار به خلق پند دادید، با حکمت و پند نیکو به راه او فرا خواندید، جانتان را در راه رضای او فدا ساختید و بر مصایبی که در این راستا از امت به شما رسید، شکیبایی ورزیدید.

شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید، به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید؛ تا این که دعوتش را آشکار و واجباتش را بیان کردید، حدودش را اقامه نمودید، دستورات احکامش را نشر دادید، سنت های او را عملی کردید و در این کار به مقام خشنودی او نایل گشته و به قضای او تن دادید و پیامبران پیشین او را تصدیق کردید.





آن گاه که خداوند متعال مقامات و منازل را به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت می کند؛ این فراز نقش ائمه علیهم السلام را در برابر این همه مقامات با «فاء» تفریع بیان می نماید. در این فراز در دو جهت اساسی باید بحث بشود.

1. مدلول کلی فراز.

2. نکاتی که در هر يك از جمله ها وجود دارد.

همه مقاماتی که از ناحیه خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت شده افعالی است که به خداوند متعال مستند است؛ مانند «اجتباکم، اختارکم، اصطفاکم وهداکم و...».

این ها مقامات جلیله و مناصب عظیمه ای است که خدا به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده است، آن بزرگواران در مقابل این مقامات چه کاری باید انجام دهند و چه کار کردند؟

اصولا اگر به افراد بشر مقامی داده شود چه می کنند؟ و اگر کسی دارای يك مقام دنیوی بشود چه حالی پیدا می کند؟! خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَىٰ)؛ (1)

هرگز چنین نیست که انسان حق شناس باشد و مسلما موقعی که خود را بی نیاز ببیند سرکشی می کند.

ص: 215

طبع انسان چنین است که اگر چیزی پیدا کرد، به جایی رسید و مقامی به او داده شد، طغیان می کند. طغیان دارای مراتب است:

1. انسان طغیان گر، غرور پیدا می کند.

2. مرتبه بالاتر این است که انسان طغیان گر خود را از ولی نعمتش مستغنی می بیند.

3. مرتبه بالاتر این که چنین انسانی خودش را در عرض ولی نعمتش می بیند.

4. گاهی کار طغیان گر به جایی می رسد که اصلا ولی نعمت را از بین می برد و علیه او قیام می کند.

ائمه اطهار علیهم السلام بشرنند، اما با دیگر افراد بشر تفاوت دارند. خداوند متعال این همه مقامات و منازل به آنان عنایت فرمود که رسیدن به این مقامات و نیل این مناصب جز برای آن بزرگواران میسر نیست. ولیکن حال ائمه علیهم السلام با رسیدن به این مقامات نه تنها عوض نشده؛ بلکه به هر نحوی که تصور بشود و به همه انواع و اقسام در برابر خداوند متعال کوچکی، خضوع و خشوع کردند.

گویی يك تعاملی دو طرفه بین خدا و ائمه علیهم السلام هست که هر چه از آن طرف توجه، مقام و عنایت بیشتر شده از این طرف تذلل و تخشع بیشتر بوده و هر چه تذلل بیشتر شده توجه بیشتر بوده که این تعامل طرفینی است.

این بود که پیش تر با استفاده از روایات بیان شد که ائمه علیهم السلام به هر مرتبه و مقامی که رسیده اند و نیز هر کسی که در مکتب آنان تربیت یافته و به هر مرتبه ای رسیده، از طریق عبودیت بوده است.

اصولا رابطه عبودیت و اطاعت بین عبد و مولا سه گونه است:

1. گاهی عبادت و اطاعت بنده فقط در حدی است که از اوامر و نواهی مولا سرپیچی نمی کند.

این حد از اطاعت و عبودیت خیلی خوب است و به تعبیر ما چنین انسانی عامل به واجبات و تارك محرمات است.

2. گاهی علاوه بر اطاعت از اوامر و نواهی مولا، کوشش دارد که از مخالفت هایی که مورد عفو قرار می گیرد نیز اجتناب کند، که البته رتبه این عبد در عبودیت بالاتر و مقرب تر نزد مولا خواهد بود. اگر مخالفت بکند خدا عفو می نماید؛ ولی این بنده در آن موارد نیز مخالفت نمی کند.

شاید این مرتبه همان عدم ترك اولی باشد. چون ناگزیر تکدیری در خاطر مولا پیدا خواهد شد، گرچه عفو می کند.

3. گاهی انسان علاوه بر این دو اطاعت به خاطر انس با مولا و شناخت از حالات او در اثر معاشرت با او به گونه ای می شود که نسبت به تمایلات و خواسته های مولا آگاه می شود و آن ها را برآورده می کند، هر چند امر و نهی از مولا صادر نشده است.

برای تقریب مطلب می گوئیم: بیت مرجع تقلیدی چند کارمند و خادم متعدد دارد، همه مورد محبت او هستند، اما یکی از آن ها نزد آقا مقرب تر است. این تقرب در اثر آن است که خادم، روحیات آقا را شناخته و از تمایلات او آگاه شده، او می داند که در چه ساعتی چه چیزی مناسب حال ایشان می باشد، آن شیء را حاضر می نماید، گرچه آقا اظهار نکرده است.

ائمه علیهم السلام نه فقط از اوامر و نواهی خداوند اطاعت می کنند و نه فقط ترك اولی از آن ها سر نمی زند؛ بلکه هر کاری را که موجب محبت و رضای خداوند متعال است؛ گرچه هیچ حکمی راجع به آن در کتاب و سنت نباشد، انجام می دهند و هر چه موجب سخط و خشم او می شود، انجام نمی دهند. بنابراین ناگزیر اینان از دیگر بندگان عزیزتر و مقرب تر خواهند بود.

اما رابطه ائمه با خدای تعالی برای ما قابل درک نیست و آن چه گفتیم برای تقریب مطلب به اذهان بود. ائمه در اثر بندگی به جایی رسیدند که فعل و ترک آن ها دلیل اراده خدا گشته که در فرازهای زیارت جامعه و روایات بسیار به

آن اشاره شده است که قرآن می فرماید:

(بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ\* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (1)؛

فرشتگان بندگان شایسته خدا هستند\* هرگز در سخن از او پیشی نمی گیرند و به فرمان او عمل می کنند.

و در زیارت امام زمان می گوئیم: السلام عليك يا... دلیل اراده. (2)

و خلاصه: جامع بین همه جمله های این فراز به الفاظ گوناگون خضوع و خشوع در برابر خدا و شکر مقامات و نعمت های الهی است.

### تعظیم کنندگان جلال خدا

پس از بیان این مقدمه می گوئیم:

فعظمتم جلاله؛

شما اهل بیت جلال خداوند را تعظیم کردید.

راغب اصفهانی درباره این کلمه می نویسد:

الجلالة: عظم القدر و الجلال بغير الهاء التناهي في ذلك، وخص بوصف الله تعالى فقيل: (ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) (3) ولم يستعمل في غيره. (4)

ص: 218

1- سوره انبياء(21): آیه 26 و 27.

2- الاحتجاج: 316/2، المزار، محمد بن مشهدی: 569، بحار الأنوار: 171/53، حدیث 5.

3- سوره الرحمن(55): آیه 27.

4- المفردات فی غریب القرآن: 94-95.

و در مجمع البحرین آمده:

«الجلیل» من أسمائه تعالی، و هو راجع إلى کمال الصفات، كما أن «الکبیر» راجع إلى

کمال الذات، و«العظیم» راجع إلى کمال الذات و الصفات. (1)

چنان که گفتیم: از جمله «اصطفاکم بعلمه» به بعد، به برخی از مقامات خدادادی ائمه چون: علم، قدرت، هدایت، حکمت و طهارت... اشاره شده، در این فراز خشوع و خضوع ائمه است در برابر جامعیت خدا آن صفات را در حد کمال مطلق، و این که هر چه دارند از اوست که دارند همه آن ها در اعلی مراتب می باشد.

همه بندگان، خدا را تعظیم می کنند و در برابر جلال او کوچکی دارند، اما هر که به قدر معرفت خویش، پس تعظیم ما کجا و تعظیم ائمه کجا؟!

### بزرگ شمارندگان شأن خدا

#### اشاره

واکبرتم شأنه؛

و شأن او را بزرگ شمردید.

راغب اصفهانی می گوید:

أكبرت الشيء: رأيته كبيراً، قال: (فَلَمَّا رَأَيْتَهُ أَكْبَرْتَهُ )، (2) والتكبير يقال لذلك ولتعظيم الله تعالى بقولهم: الله أكبر... (3)

#### شأن چیست؟

راغب اصفهانی در معنای «شأن» می گوید:

ص: 219

1- .مجمع البحرین: 389/1.

2- .سوره یوسف(12): آیه 31.

3- .المفردات فی غریب القرآن: 422.

الشأن: الحال و الأمر الذى يتفق ويصلح ولا يقال إلا فيما يعظم من الأحوال و الأمور، قال تعالى: (كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ).... (1)، (2)

و در تفسیر آیه یاد شده آمده است:

عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة رواها في الكافي و القمى قال: يحيى ويميت ويرزق ويزيد وينقص.

وفى المجمع عن النبى صلى الله عليه وآله فى هذه الآية قال: من شأنه أن يغفر ذنبا ويفرج كربا ويرفع قوما ويضع آخرين.

قيل: هو رد لقول اليهود، إن الله لا يقضى يوم السبت شيئا أو إنه قد فرغ من الأمر.

پس ائمه شأن خدا؛ (3) یعنی قدرت او را بر همه امور، و این که هر کس هر چه دارد از اوست و او بی نیاز است علی الاطلاق، و این که این عظمت او قابل وصف نیست، می دانند، و در برابر آن خشوع می کنند.

### تمجید کنندگان کرم خدا

و مجدتم کرمه؛

شما کرم خدا را ستودید.

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

المجد: السعة فى الكرم و الجلال... و قولهم فى صفة الله تعالى: المجد أى يجرى السعة فى بذل الفضل المختص به. و قوله فى صفة القرآن:

ص: 220

1- سورة الرحمن (55): آیه 29.

2- المفردات فى غریب القرآن: 271.

3- تفسیر الصافی: 110/5.

ق و القرآن المجید(1)فوصفه بذلك لكثرة ما يتضمن من المكارم الدنيوية والأخروية...والتمجيد من العبد لله

بالقول وذكر الصفات الحسنة ومن الله للعبد بإعطائه الفضل.(2)

وی کلمه «کرم» را چنین معنا می کند:

إذا وصف الله تعالى به فهو اسم لإحسانه وإنعامه المتظاهر.(3)

بنابراین، معنای این جمله عبارت از این است که ائمه علیهم السلام بر سعه احسان و کثرت نعم خدا واقف و در برابر آن ها شاکر و به بهترین وجه خاضع هستند.

### ذاکران همیشگی

#### اشاره

وادمتم ذکره؛

شما یاد خدا را ادامه دادید.

ائمه علیهم السلام دائم الذکر بودند و در ذکر خداوند متعال ادمان داشتند. ذکر در مقابل غفلت و نسیان است. در مجمع البحرین آمده است:

الذکر بالكسر: نقيض النسيان.(4)

اما راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می گوید:

الذکر ذکران، ذکر بالقلب و ذکر باللسان، وكل واحد منهما ضربان، ذکر عن نسيان و ذکر

لا عن نسيان، بل عن إدامة الحفظ.(5)

پس بهتر است بگوییم: ذکر: عدم غفلت است.

ص: 221

1- .سوره ق(50): آیه های 1 و 2.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 463 و 464.

3- .همان: 428.

4- .مجمع البحرین: 98/2.





ما در شرح عبارت «وَأَهْلَ الذِّكْرِ» به گوشه ای از ذکر ائمه علیهم السلام خدای را اشاره نمودیم، ولی جمله «وَأُدْتَمَّ ذِكْرُهُ» به جهت دائم الذکر بودن ائمه علیهم السلام آمده است.

آری، ائمه ما عاملین به آیات وارده در باب ذکر بوده و مصادیق «اهل الذکر» به تمام معنا و از جمیع جهات هستند:

از جهت کثرت که خدا فرموده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را بسیار یاد کنید.

از جهت حالات که فرموده:

(الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ)؛ (2).سوره اعراف(7):آیه 205.(3)

همان ها(صاحبان عقل و خرد) هستند که خدا را در حال ایستاده و نشسته و موقعی که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند.

از جهت ظاهر و باطن که فرموده:

(وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً)؛ (3)

پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن.

از جهت از مننه که فرموده:

(وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً)؛ (4)

و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور.5.

ص: 222

---

1- .سوره احزاب(33):آیه 41.

2- .سوره آل عمران

3- :آیه 191.

4- .سوره انسان(76):آیه 25.

هر چند همه مؤمنان باید دائم الذکر باشند، ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

إن سمعت الأذان وأنت على الخلاء، فقل مثل ما يقول المؤذن ولا تدع ذكر الله عزوجل في تلك الحال، لأن ذكر الله حسن على كل حال.

ثم قال عليه السلام: لما ناجى الله عزوجل موسى بن عمران عليه السلام قال موسى: يا رب! أبعد أنت مني فأناديك؟ أم قريب فأناديك؟

فأوحى الله عزوجل إليه: يا موسى! أنا جليس من ذكرني.

فقال موسى عليه السلام: يا رب! إنني أكون في حال أجلك أن أذكرك فيها.

قال: يا موسى! اذكرني على كل حال؛ (1)

هر گاه صدای اذان را شنیدی گرچه در مستراح باشی فرازهای اذان را با مؤذن تکرار کن و یاد خداوند را در هر حال فراموش نکن. چون به یاد خدا بودن برای انسان در هر حالتی که باشد نیکو و پسندیده است.

امام علیه السلام فرمود: موقعی که خداوند با موسی علیه السلام تکلم می فرمود، موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! آیا تواز من دور هستی تا صدایت بزنم؟ یا نزدیک هستی تا با تو نجوا کنم؟ خداوند به او خطاب کرد: ای موسی! من هم نشین کسی هستم که به یاد من باشد.

حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: پروردگارا! گاهی من در حالی هستم که تو را بزرگ تر از آن می دانم که در آن حال ذکر تو را بگویم.

خداوند به موسی خطاب کرد: ای موسی! مرا در هر حالی که هستی یاد کن.

و نیز آن حضرت فرموده است: 6.

ص: 223

---

1- .علل الشرائع: 284/1، حدیث 1، بحار الأنوار: 175/81، حدیث 6.

لا بأس بذكر الله و أنت تبول، فإن ذكر الله عزوجل حسن على كل حال، فلا تسأم من ذكر

الله. (1)

اما ذاكر بودن شرایط و آدابی دارد، یاد خدا باید به طوری باشد که به دنبال آن خدا او را یاد کند که فرمود:

(فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ)؛ (2)

مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

طوری باشد که به دنبال اطمینان و آرامش بوده باشد، که فرمود:

(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)؛ (3)

آگاه باشید که با یاد خدا دل ها آرامش می گیرد.

چه آثاری برای هر يك از اذکار وجود دارد؟

آیا واقعا مراد از دائم الذکر بودن یعنی ائمه علیهم السلام دائما «سبحان الله و الحمد لله» می گفتند؟ یا آن بزرگواران لحظه ای و کمتر از آن و در هیچ حالی از احوال، از خداوند متعال غافل نبودند؟

به راستی آیا می شود انسان ساکت، ذاکر خدا باشد؟

آیا می شود انسان حتی وقتی حرف های دیگری می زند ذاکر خداوند متعال باشد؟ آیا می شود انسان در حین اشتغال به کاری از کارهای دنیا، ذاکر خداوند متعال باشد؟ آری، می شود؛ اما برای چه انسان هایی؟ 8.

ص: 224

1- .الكافی: 497/2، حدیث 6.

2- .سوره بقره(2): آیه 152.

3- .سوره رعد(13): آیه 28.

انسان هایی که حقیقتاً ذاکر هستند؛ یعنی يك لحظه از خداوند متعال غافل نیستند و در همه احوال، ذاکر هستند.

پس مصداق تام «ذکر الله حسن علی کل حال» همان بزرگواران هستند. در این موقع است که چنین انسانی از خداوند متعال جدا نخواهد بود. خداوند در حدیث قدسی می فرماید:

أنا جلیس من ذکرنی؛ (1)

من هم نشین کسی هستم که ذاکر من است.

اصلاً کسی که هرگز از خداوند متعال غافل نباشد در محضر خدا است، مگر می شود کسی در محضر خدا باشد و از او جدا باشد؟

تمام وجود ائمه علیهم السلام، سکوتشان، نطقشان، انصرافشان به امور عادی و همه احوالشان ذکر خداوند متعال است. چرا؟ چون از خدا غفلت ندارند.

ذکر به معنای عدم غفلت است، از این رو در ظاهر و در باطن علی الدوام ذاکرند و همیشه با او هستند.

این است که راوی می گوید:

قال لی أبو عبدالله علیه السلام: ألا احداثك بأشد ما فرض الله عزوجل علی خلقه؟ قلت: بلی.

قال: إنصاف الناس من نفسك ومؤسساتك لأخيك وذكر الله فی كل موطن. أما إني لا أقول: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر، وإن كان هذا من ذلك، ولكن ذكر الله فی كل موطن إذا هجمت علی طاعة أو معصية. (2) 7.

ص: 225

---

1- منابع این حدیث گذشت.

2- معانی الأخبار: 193، حدیث 3، بحار الأنوار: 154/90 و 155، حدیث 17.

آن چه که مهم است این که ذکر در وجود انسان اثر کند و سازنده باشد، به طوری که در پیشامدها چه خدایی و چه شیطانی انسان به یاد خدا باشد، اما در کاری که اطاعت خدا است، کار را بی درنگ برای خدا انجام دهد، و اما در کاری که معصیت است خدا را ببیند و از شیطان اطاعت نکند.

و هم چنین است اگر انسان به طور ناگهانی بر سر دوراهی قرار گیرد که یک راه اطاعت خدا و راه دیگر اطاعت شیطان است، همانا نجات بخش او یاد خدا خواهد بود.

اصولاً چه وقت شیطان با انسان سر و کار پیدا کرده و در او طمع می نماید؟ آن گاه که انسان از خدا غافل شود و جلیس هم نشین او نباشد، غفلت از خدا مساوی است با هم نشینی شیطان و افتادن در دام او، و این است معنای آیه مبارکه:

(وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ)؛ (1)

و هر کس از یاد خدا روی گردان شود شیطان را به او چیره می سازیم، پس همواره قرین و همراه او خواهد بود.

اساساً تمام سعی شیطان همین است که انسان، از یاد خدا غفلت کند که فرمود:

(اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ)؛ (2)

شیطان بر آنان مسلط شده و برای همین یاد خدا را از خاطر آن ها برده است.

ائمه علیهم السلام به تمام معنا دائم الذکر هستند؛ هم در «دوام» و هم در «ذکر»، و هیچ کس در مرتبه آن ها نبوده، و هر که به مرتبه ای در این راه رسیده به تبعیت از ایشان بوده، زیرا حقیقت ذکر نزد آن هاست؛ بلکه ذکر آن ها ذکر خدا است که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: 9.

ص: 226

---

1- سوره زخرف (43): آیه 36.

2- سوره مجادله (58): آیه 19.

ما اجتمع في مجلس قوم لم يذكروا الله عزوجل ولم يذكرونا إلا كان ذلك المجلس حسرة عليهم يوم القيامة.

ثم قال: قال أبو جعفر عليه السلام: إن ذكرنا من ذكر الله وذكر عدونا من ذكر الشيطان. (1)

حال ملاحظه کنید، پیروی از اهل بیت انسان را به کجا می رساند و عاقبت امر پیروان مکتب های دیگر چیست؟

در حدیث صحیح؛ بلکه متواتر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك: (2)

مثل اهل بیت من در میان شما، هم چون کشتی نوح است، هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن باز ماند، هلاک گردید.

ما می خواهیم تابع اهل بیت علیهم السلام و در مکتب ایشان و همراهشان باشیم، نه با کسانی که حلقه ذکر تشکیل می دهند و افراد خاص در زمان و مکان خاص با ذکر خاص دور هم جمع می شوند و با فسق و فجور ذکر می گویند، این کجا و آن کجا؟

### راه های رسیدن به خدا

البته تذکر این مطلب لازم است، هر چند ذکر اثر شایانی دارد و تهذیب نفس انسان را بالا می برد، ولیکن توسل به اهل بیت و پیروی از مقام عصمت نزدیک ترین و سریع ترین راه نیل به کمال است که بارها تذکر داده ایم، و هر کس به جایی رسیده به برکت توسل به حضرات اهل بیت بوده؛ چرا که غیر راه اهل بیت، راه ضلالت است،

ص: 227

1- .الكافي: 496/2، حدیث 2.

2- .ر.ك: جلد یکم، صفحه 435 از همین کتاب.

و این سخن قرآن کریم است که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الاهی پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید.

برید عجلی گوید:

سئلت أبا جعفر علیه السلام عن قول الله تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (2).

قال: إيانا عنى؛

از امام باقر علیه السلام درباره این آیه شریفه پرسیدم که خداوند متعال می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای الاهی پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید»؛ فرمودند: منظور خداوند متعال از صادقان و راستگویان ما هستیم.

### تقویت کنندگان پیمان توحید و فرمان بری خدا

#### اشاره

ووکدتم میثاقه، واحکمتم عقد طاعته؛

و پیمانش را محکم نمودید، و معاهده اطاعت او را استوار ساختید.

راغب اصفهانی میثاق را چنین معنا کرده است:

الميثاق عقد مؤكد بيمين وعهد. (3)

از این عبارت معلوم می شود که «میثاق» مرادف «عهد» نیست، و ظاهر آیه

ص: 228

1- .سوره توبه(9):آیه 119.

2- .بصائر الدرجات:51، حدیث، بحار الأنوار:31/24، حدیث 3 و ر.ك:الكافی:208/1، حدیث 1، تفسیر الصافی:387/2، حدیث 119.

3- .المفردات فی غریب القرآن:512.



مبارکه: (الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ ...): (1). سورة مائده (5): آیه 1. (2) «(فاسقان) کسانس هستند که پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند می شکنند» همین

است. پس هر عهدی، میثاق نیست، میثاق، عقد مؤکد است. «عقد» هم به «عهد» تفسیر شده، که در ذیل آیه مبارکه:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ)؛ (2) «ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید» عبدالله بن سنان به سند

صحیح از امام علیه السلام آورده که «العقود ای: العهود». (3)

در این جمله به ارتباط ائمه علیهم السلام با خدای متعال در دو مرحله اشاره شده:

1. مرحله پیمان با خدای عزوجل.

2. مرحله دعوت و عمل به پیمان.

## 1. مرحله پیمان الاهی

### اشاره

این پیمان در عالمی قبل از این عالم بوده که از آن به «عالم ذر» تعبیر می شود. این پیمان از عموم فرزندان آدم بوده، آن جا که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشَّهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ \* وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ)؛ (4)

به خاطر بیاورید زمانی را که پروردگارت از صلب فرزندان آدم ذریه آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه نمود (و از آن ها پرسید) آیا من پروردگار

ص: 229

1- .سوره بقره

2- :آیه 27 و سوره رعد(13): آیه 25.

3- .تفسیر القمی: 160/1، تفسیر نور الثقلین: 583/1، حدیث 8.

4- .سوره اعراف(7): آیه 172-174.

شما نیستیم؟

گفتند: آری، گواهی می دهیم و این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید: ما از این گواهی غافل بودیم یا بگوئید: پدران ما پیش از ما مشرک بودند و ما هم فرزندان بعد از آن ها بودیم، آیا ما را به سبب گناه افرادی که باطل بودند، مجازات می کنی؟ این گونه آیات را روشن می سازیم و شاید (با توجه به این آیات) به سوی حق باز گردند.

ولی در بعضی آیات به مؤمنین خطاب شده:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ... وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ

به... (1)؛

ای افراد باایمان! به عهد و پیمان خود وفا کنید... و آن نعمت هایی را که خدا به شما ارزانی داشت به یاد آورید و پیمانی را که به طور محکم بست فراموش نکنید....

و در بعضی آیات اخبار از گرفتن پیمان از خصوص بعض امم آمده است:

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ... (2)؛

و به خاطر آوردن زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدای یگانه را پرستش نکنید.

و در بعضی آیات اخبار از گرفتن پیمان از انبیای الاهی است، آن جا که می فرماید:

(وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ)؛ (3)

و به خاطر بیاورید هنگامی را که خداوند از پیامبران عهد و پیمان گرفت.

گاهی کلمه «ميثاق» با کلمه «غليظ» توصیف شده است، آن جا که می فرماید: 1.

ص: 230

1- سوره مائده (5): آیه 1 و 7.

2- سوره بقره (2): آیه 83.

3- سوره آل عمران (3): آیه 81.

(وَأِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا)؛ (1)

(به یاد آور) هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و هم چنین از تو، از نوح، از ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم و ما از آنان پیمان محکمی گرفتیم.

بنابراین، خداوند متعال نه فقط از انبیا و از اشرف انبیا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله میثاق و عهد گرفته، بلکه از تک تک ما نیز در روز معروف «الست» عهد و پیمان گرفته است. در این جا پرسش هایی مطرح است که این عهد و میثاق چه بوده؟ در کجا بوده؟ و چگونه بوده است؟ و آیا فرقی بین میثاق انبیا و دیگر مردم وجود دارد؟

شکی نیست که اولین پیمان گرفته شده از عموم فرزندان حضرت آدم، توحید خدای متعال است که فرمود:

(أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ)؛ (2)

ای فرزندان آدم! آیا با شما عهد و پیمان نبستم که از شیطان اطاعت نکنید؛ چرا که او برای شما دشمن آشکاری است؟  
در آیه بعدی می فرماید:

(وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ)؛ (3)

و این که مرا پرستید و از من اطاعت کنید که راه راست همین است.

آیات دیگری نیز در این زمینه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد. از جمله در آیه ای آمده است: 1.

ص: 231

1- .سوره احزاب(33):آیه 7.

2- .سوره یس(36):آیه 60.

3- .همان:آیه 61.

(وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ)؛ (1)

و هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان، چرا که هیچ معبودی جز او نیست.

خداوند متعال در آیه ای دیگر چنین خطاب می کند:

(فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ)؛ (2)

(ای پیامبر!) هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان که مجازات خواهی شد.

### نکاتی از روایات عالم ذر

اکنون مطالبی را در رابطه با «عالم ذر» از روایات ذکر می کنیم:

1. این که اولین کسی که در جواب «ألسنت» در آن عالم «بلی» گفته رسول الله، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بوده اند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إن بعض قریش قال لرسول الله صلى الله عليه وآله: بأى شىء سبقت الأنبياء وأنت بعثت آخرهم وخاتمهم؟

قال: إني كنت أول من آمن بربى وأول من أجاب، حين أخذ الله ميثاق النبيين

(وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَأَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى) فكنت أنا أول نبي قال بلى. فسبقتهم

بالإقرار بالله عز وجل. (3)

در روایت دیگری امام علیه السلام می فرماید:

فلما أراد أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه، فقال لهم: من ربكم؟ فأول من نطق، رسول الله وأمير المؤمنين والأئمة صلوات الله عليهم. فقالوا: أنت ربنا. فحملهم العلم و الدين.

ثم قال للملائكة: هؤلاء حملة دينى و علمى و امنائى فى خلقى وهم

ص: 232

1- همان: آیه 88.

2- سوره شعراء(26): آیه 213.

3- الكافي: 1/441، حديث، بحار الأنوار: 15/15-16، حديث 21.

ثم قال لبنى آدم: أقرؤا لله بالرئوبئة ولهؤلاء النفر بالولاية و الطاعة.

فقالوا: نعم ربنا أقرؤنا....(1)

2. اين كه علاوه بر توحيد پيمان نبوت حضرت رسول و ولايت حضرت امير گرفته شده:

عن أبى عبد الله فى قول الله: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ...) .

قال: أخرج الله من ظهر آدم ذريته إلى يوم القيامة، فخرجوا كالذر، فعرفهم نفسه، ولولا ذلك لن يعرف أحد ربه.

ثم قال: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بلى ) وإن هذا محمد رسولى وعلى أمير المؤمنين خليفتى وأمينى.(2)

3. اين كه اقرار كندگان به ولايت قليل بودند:

عن أبى جعفر عن أبيه عن جده عليهم السلام: إن النبى صلى الله عليه وآله قال لعلى عليه السلام: أنت

الذى احتج الله به فى ابتداء الخلق حيث أقامهم فقال: (أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ) ؟ قالوا جميعا:

بلى. فقال: محمد رسولى؟ فقالوا جميعا: بلى. فقال: وعلى أمير المؤمنين؟ فقالوا جميعا: لا، استكبارا وعتوا عن ولايتك، إلا نفر قليل وهم أقل

القليل وهم أصحاب اليمين.(3)

## 2. مرحله دعوت به پيمان

### اشاره

از انبيا و ائمه عليهم السلام علاوه بر ميثاق توحيد و عبادت خدا، ميثاق دعوت مردم

ص: 233

1- .همان:1/133، حديث 7، همان:95/54، حديث 80.

2- .بصائر الدرجات:91، حديث 6، بحار الأنوار:25/5، حديث 40.

3- اليقين:213، بحار الأنوار:285/26، حديث 43.

به آن اخذ شده، لذا به حضرت رسول خطاب شده:

(قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ)؛ (1)

(ای پیامبر!) بگو: راه من این است که همه مردم را به سوی خدا (یکتاپرستی) دعوت کنم.

در آیه دیگر می فرماید:

(قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا)؛ (2)

(ای پیامبر!) بگو: من تنها پروردگارم را می خوانم و هیچ کس را شریک او قرار نمی دهم.

در آیه ای دیگر می خوانیم:

(تَدْعُونِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشْرِكُ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ)؛ (3)

شما مرا دعوت می کنید که به پروردگارم کافر شوم، و شریکی که به آن آگاهی ندارم برای او قرار دهم، و حال آن که من شما را به سوی خداوند نیرومند و بسیار آمرزنده دعوت می کنم.

روشن است که این دعوت و فراخوانی لوازمی دارد که به مواردی از آن ها اشاره می نمایم.

1. این هایی که به سوی خداوند متعال آن گونه که با خدا میثاق بسته اند دعوت می کنند، نخست باید خودشان به آن چه دیگران را دعوت می کنند عامل باشند.

این مفاد همه آیاتی است که خواندیم؛ بلکه در آیه ای به صراحت به 2.

ص: 234

---

1- .سوره یوسف(12):آیه 108.

2- .سوره جن(72):آیه 20.

3- .سوره غافر(40):آیه 42.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می فرماید:

(لَيْسَ أَشْرَكَتَ لِيَجْبَطَنَّ عَمَلُكَ)؛ (1)

(ای پیامبر!) اگر برای خدا شریک قرار بدهی مسلماً اعمالت نابود می گردد.

2. در راه دعوت باید استقامت داشته باشند، قرآن کریم می فرماید:

(فَأَسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتُ)؛ (2)

همان گونه که به تو دستور داده شده است، استقامت کن!

3. در هر زمان و در هر مکانی با هر فردی و یا جامعه ای که آن ها را می خواهند دعوت کنند باید آن گونه که مناسب و لازم است دعوت کنند. این همان آیه مبارکه ای است که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)؛ (3)

با علم و دانش، و پند و اندرزهای نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آن ها (مخالفان) از راه نیکوتری به مناظره پرداز.

البته در مورد این آیه بعداً توضیح خواهیم داد.

4. به آن چه که بر آن ها وحی شده دعوت کنند. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)؛ (4)

اگر سخنی دروغ و به ناحق بر ما می بست ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم. 6.

ص: 235

---

1- سوره زمر (39): آیه 65.

2- سوره هود (11): آیه 112.

3- سوره نحل (16): آیه 125.

4- سوره الحاقه (69): آیه 44-46.

5. دعوت کننده بایستی در مقابل ناملایمات صابر باشد. از این رو به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب شده:

(فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ)؛ (1)

(ای پیامبر! صبر کن همان گونه که پیامبران اولوا العزم صبر و شکیبایی کردند.)

روشن است که صبر لازمه دعوت است. بنابر آن چه گذشت وقتی ما در زندگی ائمه اطهار سلام الله علیهم مطالعه می کنیم می بینیم که آن ها این میثاق را با خداوند متعال داشته اند و همواره آن را تأکید و تقویت و این گره را محکم کرده اند.

البته، میثاق بین خدا و ائمه دو گونه بوده است:

1. میثاق عام، که ائمه چون انبیا این میثاق را داشته و بدان عمل نموده اند.

2. میثاق خاص، که هر کدام از اهل بیت از جمله صدیقه طاهره تکالیف خاصه ای داشته و به عمل آن ها پیمان بسته و به خوبی عمل نموده اند.

### فرق بین عهد و عقد

چنان که پیش تر گفتیم، عقد به معنای عهد آمده، و آیه مبارکه نیز به این معنا تفسیر شده، اما «عقد» همیشه دو طرف دارد، و در این جا یک طرف خداوند متعال، و طرف دیگر ائمه اطهار علیهم السلام هستند که التزام از طرفین است.

پس عقد همراه التزام است، اما هر عهدی، عقد نیست. از این رو نسبت بین عهد و عقد عموم و خصوص مطلق است. (2)

و از طرفی کلمه «عقد» در زبان فارسی به معنای «گره» است و کلمه گره با احکام (محکم کردن) تناسب دارد که می گویند: این گره را محکم کن! «وَأَحْكَمْتُمْ عَقْدًا»

ص: 236

1- سوره احقاف (46): آیه 35.

2- مجمع البحرین: 217/3. در این منبع آمده است: فکل عهد عقد، ولا یكون کل عقد عهدا.



طاعته». اما عهد يك طرفه هم می تواند باشد، در آن جا کلمه تأکید مناسب است دارد که «ووکدتم میثاقه».

این ها ظرایف و لطایفی است که در این عبارات وجود دارد.

### پند دهندگان در نهان و آشکار

پس این معانی در ائمه علیهم السلام وجود داشته و آن بزرگواران به لوازم این پیمان و عهد ملتزم بودند. از این روست که در پی این عبارت می خوانیم:

ونصحتم له فی السر و العلانية؛

در نهان و آشکار به خلق پند دادید.

کلمه «نصح» را در لغت گفته اند: خلاف الغش. (1)

راغب اصفهانی می گوید:

نصحت له الود، أي أخلصته، وناصح العسل: خالصه. (2)

بنابراین ائمه با تمام وجود از آن خدا بودند، و کمال خلوص را در برابرش در همه احوال داشتند.

ممکن است مقصود از «نصحتم له» خیرخواهی به مردم برای رضای خدا، و دعوت آنان به سوی حق باشد که فرمود:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ...): (3)

به وسیله حکمت... به راه پروردگارت دعوت کن.

ائمه علیهم السلام مردم را در آشکار و نهان، و به هر شکل که مقتضای زمان و مکان و اشخاص بوده، دعوت کردند....

ص: 237

---

1- همان: 318/4.

2- المفردات فی غریب القرآن: 494.

3- سوره نحل (16): آیه 125.

ودعوتهم الى سبيله بالحكمة و الموعظة الحسنة؛

و با حکمت و پند نیکو به راه او فراخواندید.

این جمله اشاره است به این آیه مبارکه که می فرماید:

(ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ)؛ (1)

به وسیله حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن.

دقیقا آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل کردند، ائمه علیهم السلام نیز بدان عمل می کردند که برنامه، همان برنامه است.

«حکمت» در روایت به «قرآن» تفسیر شده (2) و این کاملاً درست است، چون با قرآن کریم هر کسی را در هر سطحی که باشد می شود دعوت کرد، به خاطر این که قرآن نور و هدایت است برای عموم بشریت.

و «موعظه» نیز از اسماء قرآن کریم است که فرموده:

(... وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ)؛ (3)

و هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزکاران.

و این هم کاملاً درست است. قرآن کریم چنان است که اگر کسی آن را با تدبر بخواند یا گوش دهد تحت تأثیر قرار می گیرد:

(اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَنْشُرُ مِنْهُ جُلُودَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ...)؛ (4)

ص: 238

1- همان.

2- الكافي: 16/5.

3- سورة آل عمران (3): آیه 138، سورة مائده (5): آیه 46.

4- سورة زمر (39): آیه 23.

خداوند بهترین و نیکوترین سخن را نازل کرده؛ کتابی که آیاتش از همه نظر هماهنگ است و مکرر (تکراری که هرگز ملامت آور نیست؛ بلکه نشاط آور است) که از شنیدن آیات آن بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند لرزه می افتد سپس پوست و قلبشان (برون و درونشان) نرم و متوجه ذکر خدا می شود این مایه هدایت الاهی است که هر کس را بخواهد به وسیله آن هدایت می کند....

اینک می گوئیم:

استدلالات و احتجاجات ائمه علیهم السلام که در اصول کافی، کتاب التوحید شیخ صدوق رحمه الله و الاحتجاج طبرسی آمده این است که نخستین وظیفه دعوت کننده این است که طرف مقابل را به گونه ای دعوت کند که بپذیرد؛ یعنی دعوت او مطابق حکمت باشد. (1)

به این معنا که اگر به اقامه دلیل و برهان متناسب با استعداد طرف مقابل نیاز است باید اقامه دلیل و برهان کند، به ویژه اگر طرف مقابل از اهل علم و به اصطلاح صاحب رأی و نظر باشد، بایستی مطابق مبانی با او بحث شود تا او را به سوی خداوند متعال و اطاعت از اوامر او و خودداری از نواهی او فراخواند.

اما اگر از مردم عادی باشد با موعظه نیکو و متناسب با حال او به طوری که مؤثر واقع باشد باید با او بحث بکند.

در توضیح این بحث می گوئیم:

گاهی انسان کسی را دعوت می کند که او مسلمان و در دایره اسلام است، برای او باید اقامه حجت بکند تا او بپذیرد و اقامه حجت یا از کتاب است و یا از سنت و سنت نیز باید سنت مورد پذیرش او باشد. 4.

ص: 239

---

1- ر.ك: علل الشرائع: 251/1، حدیث، الأملی، شیخ صدوق: 254، حدیث، الاحتجاج: 14/1، بحار الأنوار: 258/9-344.

از این رو ما در قوانین مباحثه و مناظره می‌گوییم: اگر کسی با یک سنی بحث کرد و درباره مسئله و موضوعی، مناظره‌ای پیش آمد، نمی‌شود او را به روایات کتاب الکافی ملزم کرد؛ چرا که او این کتاب را قبول ندارد. از طرفی او نیز این شیعی را نمی‌تواند به کتاب‌های خودش ملزم کند.

بلکه بایستی یا به قرآن که مورد قبول طرفین است و یا به سنت مورد قبول طرفین، یا دست کم مورد قبول طرف مقابل، استدلال شود که بشود او را ملزم کرد.

حافظ ابن حزم اندلسی می‌گوید:

لا- معنی لاحتجاجنا علیهم بروایاتنا، فهم لا- یصدقونها، ولا- معنی لاحتجاجهم علینا بروایاتهم، فنحن لا نصدقها، وإنما یجب أن یحتج الخصوم بعضهم علی بعض بما یصدقه الذی تقام علیه الحجة به سواء صدقه المحتج أو لم یصدقه، لأن من صدق بشيء لزمه القول به، أو بما یوجبه العلم الضروری، فیصیر حینئذ مکابرا منقطعاً إن ثبت

علی ما کان علیه....(1)

و این کلامی است علی القاعده.

و در صورتی که طرف مقابل از دایره اسلام خارج باشد، باید به آن چه که نزد او حجت است، او را دعوت، و ملزم و احتجاج کنیم که اگر اهل عقل است، از طریق عقل باید استدلال کرد و اگر اهل کتاب است، از طریق کتاب.

این نیز مقتضای قاعده است.

از این روست که ائمه اطهار علیهم السلام در مناظره و بحث با اشخاص اگر زندیق بوده، از طریق عقل با او بحث کرده‌اند، اگر اهل کتاب بوده از طریق کتاب با او بحث کرده‌اند، اگر در دایره اسلام بوده از طریق قرآن و سنت با او بحث کرده‌اند. 4.

ص: 240

یعنی متناسب با حال طرف مقابل باید بحث کرد و روش ائمه علیهم السلام چنین بوده و نه فقط این روش را اعمال کرده اند؛ بلکه در این راه، جان خود را بذل کرده اند:

## جان نثاران در رضای خدا

وبذلتم انفسکم فی مرضاتہ؛

جانتان را در راه رضای او فدا ساختید.

بذل یعنی عطا کردن چیزی با طیب و با کمال رضایت. اگر انسان چیز ارزشمندی را به کسی با کمال طیب نفس عطا کند، می گویند: بذل کرده است. (1)

ائمه علیهم السلام نفس خود را در این راه با کمال طیب نفس و رضایت کامل بذل کردند، در میت امیرالمؤمنین علیه السلام در شب هجرت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله آیه مبارکه نازل شد و خدا به این جریان مباحثات کرد:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ ...)؛ (2)

بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند.

و در زیارت نامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمده:

وبذل مهجته فيك ليستتقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة. (3)

البته رضای خدا در نجات دادن گمراهان از هلاکت و غافلان از جهالت است، و سعی ائمه علیهم السلام در این راه جزء پیمانشان با خدای تعالی بوده است.

ص: 241

1- کتاب العین: 187/8، لسان العرب: 50/11.

2- سوره بقره (2): آیه 207.

3- مصباح المتہجد: 788، اقبال الأعمال: 102/3، بحار الأنوار: 331/98.

وصبرتم علی ما اصابکم فی جنبه؛

و بر مصایبی که در این راستا از امت به شما رسید، شکیبایی ورزیدید.

یکی دیگر از لوازم دعوت کردن، و شرایط عمده آن، صبر است. این موضوع برای ما درس است، چون ما نیز به نوبه خود می خواهیم مردم را به سوی خدا و حق دعوت کنیم.

ائمه علیهم السلام هم چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انواع آزارها و ناملایمات را متحمل شدند. ما در ناملایمات، فقط ناملایمات جسمی و بدنی را می بینیم که انگار ذهن انسان از اول به آن طرف می رود که امام علیه السلام در مقابل آزارهایی که نسبت به بدنش وارد شده، صبر کند. گاهی آزار روحی خیلی از آزار بدنی شدیدتر و دردش بیشتر است و صبر بیشتری می طلبد و ائمه علیهم السلام همین طور بودند.

صبر از اموری است که طرف دارد. لذا اگر کسی صبر کرد می گویند: بر چه چیزی صبر کرد و تحمل نمود؟ نکته دیگر این که همیشه باید بین صبرها، پیشامدها، ناملایمات و ناگواری ها تناسب باشد. در این صورت اگر کسی صبر کرد، صبر ممدوح خواهد بود. اصلا سر ممدوحیت صبر در این است که با پیشامد تناسب داشته باشد و اگر کمتر یا بیشتر باشد ممدوح نخواهد بود.

درباره واژه «صبر» در لغت چنین آمده است:

الصبر: حبس النفس عن الجزع. وقد صبر فلان عند المصيبة یصبر صبرا. وصبرته أنا:

حبسته. (1)

در کتاب های اخلاقی نیز درباره صبر می گویند: صبر یعنی ضبط نفس. به قول

ص: 242

---

1- صحاح اللغه: 706/2، لسان العرب: 438/4 و 439، تاج العروس: 71/7.

امروزی ها کنترل نفس که شاید به زبان فارسی به معنای خودداری کردن باشد.

قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ)؛ (1)

همانا بردباران و شکیبان اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می کنند.

این گونه صبر، ممدوح است که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده اند:

إن الصبر من الإيمان كالرأس من الجسد ولا خير في جسد لا رأس معه ولا في إيمان

لا صبر معه؛ (2)

به راستی که نسبت صبر به ایمان مانند نسبت سر است به بدن و همان گونه که بدن بدون سر خیر و فایده ای ندارد، ایمان بدون صبر نیز خیر و فایده ای ندارد.

وقتی صبر ممدوح می شود که با پیشامد تناسب داشته باشد. از این رو در روایتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة وصبر على الطاعة وصبر عن المعصية.

فمن صبر على المصيبة حتى يردّها بحسن عزائها كتب الله له ثلاثمائة درجة، ما بين الدرجة الى الدرجة كما بين السماء إلى الأرض.

ومن صبر على الطاعة كتب الله له ستمائة درجة، ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى العرش.

ومن صبر عن المعصية، كتب الله له تسعمائة درجة، ما بين الدرجة إلى الدرجة كما بين تخوم الأرض إلى منتهى العرش؛ (3)

بردباری و شکیبایی سه گونه است: صبر به هنگام بلا، صبر به هنگام انجام 2.

ص: 243

1- سورة زمر (39): آیه 10.

2- نهج البلاغه: 18/4، شماره 82.

3- الكافي: 91/2 حدیث 15، بحار الأنوار: 77/68، حدیث 12.

تكاليف(واجبات)و صبر بر ترك گناهان.

پس کسی که بر مصیبت صبر کرده تا تسلاى خاطر یافته خداوند سیصد درجه در نامه عملش می نویسد که فاصله بین هر درجه فاصله بین زمین و آسمان است.

هر که صبر به هنگام انجام تکالیف(واجبات)انجام دهد، خداوند ششصد درجه در نامه عملش می نویسد که فاصله بین هر دو درجه از انتهای زمین تا آسمان است.

و کسی که بر ترك گناهان صبر داشته باشد خداوند برای او نهصد درجه می نویسد که مابین هر درجه و مرتبه ای از انتهای زمین تا منتهای عرش است.

بنابراین طاعت کردن و قیام به تکلیف نیز صبر می خواهد. ما در اثر کثرت استعمال وقتی می گوئیم: فلانی آدم صابری است، ذهنمان فقط به مصائب می رود، این طور نیست.

گاهی انسان عضوی از اعضای بدنش را از دست می دهد و به آن صبر می کند، گاهی محبوبی را از دست داده، گاهی مالی را از دست داده و گاهی مقامی را از دست می دهد. باید انسان در مقابلش صبر کند.

اما گاهی انسان کسی را دعوت می نماید، مدتی هم با او صحبت می کند و برای دعوت خود دلیل و برهان اقامه می نماید، و دعوت او در طرف مقابل تأثیر نمی کند. در این صورت روحیه او کسل می شود، باید صبر کند. یا معلمی مدت ها کسی را که از نزدیکان و از شاگردان نزدیکش بوده تحت تعلیم قرار داده يك دفعه او منحرف شود، و آن معلم ناراحت می شود، این گونه کارها نیز مصیبت است، اما به ذهن نمی آید.

در مثال دیگر فردی تا دیروز از شیعیان خلص بود يك دفعه عوض می شود.

ائمه اطهار علیهم السلام همه این مسائل را تحمل کردند و تك و تك این ها در زندگیشان، مصداق دارد.

آنان همه این قضایا را دیدند و صبر کردند و این ها نیز از میثاق و پیمان آنان با



خداوند متعال بوده؛ یعنی در راه او، برای رسیدن به هدف او و به خاطر او بوده است.

چنان که گذشت به نظر می رسد ائمه علیهم السلام با خداوند متعال دو جور میثاق داشتند:

1. میثاقی که همه در آن شریک بودند.

2. میثاق خاصی که هر یک از ائمه در خصوص خود داشت.

شما فکر می کنید آن چه قرار بوده بر امیر مؤمنان علی و صدیقه طاهره سلام الله علیهما وارد بشود و متحمل شدند از قبل نمی دانستند و جزء میثاقشان نبوده است؟

در کتاب الکافی روایتی در این زمینه آمده که موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أليس كان أمير المؤمنين عليه السلام كاتب الوصية ورسول الله صلى الله عليه وآله المملى عليه و جبرئيل و الملائكة المقربون شهود؟

قال: فأطرق طويلا. ثم قال: يا أبا الحسن! قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر، نزلت الوصية من عند الله كتابا مسجلا، نزل به جبرئيل مع أمناء الله تبارك وتعالى من الملائكة.

فقال جبرئيل: يا محمد! امر يا خراج من عندك إلا وصيك ليقبضها منا وتشهدنا بدفعك إياها إليه ضامنا لها يعني عليا عليه السلام.

فأمر النبي صلى الله عليه وآله يا خراج من كان في البيت ما خلا عليا وفاطمة عليهما السلام فيما بين الستر و الباب.

فقال جبرئيل: يا محمد! ربك يقرئك السلام ويقول: هذا كتاب ما كنت عهدت إليك وشرطت عليك وشهدت به عليك وأشهدت به عليك ملائكتي وكفى بي يا محمد! شهيدا.

قال: فارتعدت مفاصل النبي صلى الله عليه وآله. فقال: يا جبرئيل! ربى هو

السلام ومنه السلام وإليه يعود السلام، صدق عز وجل وبر، هات الكتاب.

فدفعه إليه وأمره بدفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال له: أقرأه! فقرأه حرفاً حرفاً.

فقال: يا علي! هذا عهد ربي تبارك وتعالى إلى شرطه علي وأمانته وقد بلغت ونصحت وأديت.

فقال علي عليه السلام: وأنا أشهد لك [بأبي وأمي أنت] بالبلاغ والنصيحة والتصديق علي ما قلت ويشهد لك به سمعي وبصري ولحمي ودمي.

فقال جبرئيل عليه السلام: وأنا لكما علي ذلك من الشاهدين.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! أخذت وصيتي وعرفتها وضمنت لله ولي الوفاء بما فيها؟

فقال علي عليه السلام: نعم، بأبي أنت وأمي، علي ضمانها وعلي الله عوني وتوفيقى علي أدائها.

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا علي! إنني أريد أن أشهد عليك بموافاتي بها يوم القيامة.

فقال علي عليه السلام: نعم، أشهد.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: إن جبرئيل وميكائيل فيما بيني وبينك الآن وهما حاضران معهما الملائكة المقربون لأشهدهم عليك.

ببينيد چه خبر است؟ آن چه كه بر صديقه طاهره عليها السلام وارد شد چيز كمى نيست. بايد اين مقدمات انجام بشود.

فقال: نعم، ليشهدوا وأنا بأبي أنت وأمي أشهدهم.

فأشهدهم رسول الله صلى الله عليه وآله وكان فيما اشترط عليه النبي بأمر جبرئيل عليه السلام أمره الله عز وجل أن قال له: يا علي! تقى بما فيها من مولاة من والى الله ورسوله والبرائة والعداوة لمن عادى الله ورسوله

والبرائة منهم على الصبر منك وعلى كظم الغيظ وعلى ذهاب حقك وغضب خمسك وانتهاك حرمتك؟

فقال: نعم، يا رسول الله!

فقال أمير المؤمنين عليه السلام: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لقد سمعت جبرئيل يقول للنبي: يا محمد اعرفه أنه ينتهك الحرمة وهي حرمة الله وحرمة رسول الله صلى الله عليه وآله

وعلى أن تخضب لحيته من رأسه بدم عبيط.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: فصعقت حين فهمت الكلمة من الأمين جبرئيل حتى سقطت على وجهي وقلت: نعم، قبلت ورضيت وإن انتهكت الحرمة وعطلت السنن ومزق الكتاب وهدمت الكعبة وخضبت لحيتي من رأسى بدم عبيط صابرا محتسبا أبدا حتى أقدم عليك.

ثم دعى رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة والحسن والحسين وأعلمهم مثل ما أعلم أمير المؤمنين....

والله لقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأمر المؤمنين وفاطمة عليهما السلام: أليس قد فهمتما ما تقدمت به إليكما وقبلتماه؟

فقالا: بلى وصبرنا على ما ساءنا وغازنا. (1)

این میثاق است و دیگر ائمه علیهم السلام نیز چنین هستند.

امام مجتبی علیه السلام نیز مصائبی را متحمل شدند؛ مصائب عجیبی که ما در این امور دقت نمی کنیم.

از طرفی مثل معاویه در مقابل حضرت با آن دسائسی که داشته که شرحی طولانی دارد و از طرف دیگر بعضی از اصحاب حضرت که ریش سفیدها و محترمین بین مردم و رؤسای قبایل و جزء اصحاب امام شمرده می شود، وارد حضور آن 8.

ص: 247

حضرت می شود و می گوید: السلام عليك يا مذل المؤمنین (!)(1)

به راستی درد شمشیر بیشتر است یا شنیدن این کلام؟! کدام شدیدتر است؟

از سوی دیگر در خانه حضرت امام حسن علیه السلام هم کسی بود که مکرراً آن حضرت را مسموم کرد.

سیدالشهداء علیه السلام نیز تعهد خاصی داشتند، امام حسین علیه السلام با خداوند متعال میثاق خاصی داشتند.

از روایت مزبور و سایر ادله معتبره، بیوجه بودن گفتن این که با وجود حضرت امیر نمی شود صدیقه طاهره علیها السلام را آن جور توهین و هتک بکنند و آن مسائل پیش بیاید واضح می شود.

این ها عهد و پیمان است، هم چنان که سیدالشهداء علیه السلام خواهرشان را از مدینه تا کربلا آورده اند، نه تنها خواهران بلکه خانم های دیگر که همه آن ها در معرض هتک و توهین و سب و شتم و اسارت قرار گرفتند. پس اصل بودن حضرت زینب علیها السلام و همه این خانم ها در کربلا دروغ است؟!

این ها موثقی و تعهدات خاصی است، ما نمی فهمیم، باور کردنش سخت است، اما واقع شده است.

این ها، موثقی است علاوه بر آن میثاق های عمومی، که هر کدام از ائمه میثاق خاصی داشته است...

ص: 248

---

1- مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی: 2/128، دلایل الامامه: 166، حدیث 8، مدینه المعاجز: 233/3، الاختصاص: 82، بحار الأنوار: 23/44-24، حدیث 7، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 16/16 و 44، کنز العمال: 11/349 و 13/588، شواهد التنزیل: 2/457، الاخبار الطوال: 221، تاریخ مدینه دمشق: 151/59، میزان الاعتدال: 2/171، سیر اعلام النبلاء: 3/147، لسان المیزان: 3/53، البداية و النهایه: 8/140، الامامة و السیاسة: 1/141 و....

همین طور بود، امام سجاده، امام باقر، امام جعفر صادق، امام موسی بن جعفر و دیگر امامان علیهم السلام.

هم اکنون نیز امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف تعهدات خاصی با خداوند متعال دارند. از طرفی می بینند که دین خدا عمل نمی شود؛ نه تنها دین خدا عمل نمی شود؛ بلکه بر خلاف دین خدا هم عمل می شود، این همه ظلم و جور که در عالم واقع می شود.

از طرف دیگر آن همه مظلومیت آباء، مادر و جدشان رسول الله صلی الله علیه وآله و از سوی دیگر مظلومیت شیعیان در سراسر دنیا و قضایای دیگر را می بینند و می شنوند. همه این ها هست و روز به روز بیشتر هم می شود.

این ها جزء تعهدات امام زمان علیه السلام نسبت به زمان غیبت آن بزرگوار است و تعهدات دیگری نیز نسبت به زمان حضورشان دارند، و چون خداوند متعال می دانست اینان به عهد و میثاق وفا خواهند کرد، این مقامات را به آنان عنایت کرد. در دعای ندبه می خوانیم:

إذ اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم، الذي لا زوال له ولا اضمحلال، بعد أن شرطت عليهم الزهد في درجات هذه الدنيا الدنية  
وزخرفها وزبرجها، فشرطوا لك ذلك،

وعلمت منهم الوفاء به، فقبلتهم وقربتهم، وقدمت لهم الذكر العلي، والثناء الجلي؛(1)

آن گاه که برای آنان بهترین و بالاترین نعمت های پاینده خود را برگزیدی که تمام شدنی نیستند و نابودی ندارند، پس از آن که از آن ها تعهد گرفتی که مقامات و زینت و زیور و نمایشات این دنیای پست را رها کنند، سپس آن ها این تعهد را9.

ص: 249

پذیرفتند، و می دانستی که آن ها به این عهد وفا دارند، پس آن ها را پذیرفتی و به خود نزدیک کردی و برای آنان یادی بلند و ستایش ارجمند مقرر کردی.

آری، خدا این مقامات را به ائمه علیهم السلام عنایت فرمود، چون می دانست صبر می کنند، و واقعا هم صبر کردند.

ائمه مصداق این آیه هستند که می فرماید:

(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ \* أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ )؛ (1). همان: آیه 153 و سوره انفال (8): آیه 46. (2)

به طور مسلم ما همه شما را با اموری هم چون ترس، گرسنگی، زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت بده به صابران و استقامت کنندگان؛ کسانی که هر گاه مصیبتی به آن ها برسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم. این ها کسانی هستند که درود و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنان هدایت یافتگان هستند.

ایشان صبر کردند تا رسیدند به این که:

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ)؛ (2)

به راستی که خدا با صابران و استقامت کنندگان است. 6.

ص: 250

1- .سوره بقره

2- آیه 155-157.

واقتم الصلاة، وآتیتم الزکاة، وامرتم بالمعروف، ونهیتم عن المنکر، وجاهدتم فی الله حق جهاده؛

شما نماز را برپا داشتید و زکات را پرداختید، به معروف فرمان دادید و از منکر باز داشتید و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید.

این فراز از زیارت جامعه می شود گفت که در همه زیارت ها آمده است. در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می خوانیم:

أشهد أنك قد بلغت الرسالة وأقمت الصلاة وآتیت الزکاة وأمرت بالمعروف ونهیت عن المنکر وعبدت الله مخلصا...؛(1)

گواهی می دهم که تو رسالت را رساندی و تبلیغ کردی و نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا را با اخلاص پرستش کردی....

در زیارت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:

عبدت الله مخلصا، وجاهدت فی الله صابرا، وجدت بنفسك محتسبا، وعملت بکتابه، واتبعت سنة نبیه، وأقمت الصلاة وآتیت الزکاة، وأمرت بالمعروف ونهیت عن

المنکر...؛(2)

خدا را با اخلاص پرستش کردی و در راه خدا با حالت بردباری جهاد کردی و خودت را وقف خشنودی خدا نمودی و به کتاب خدا عمل کردی و از روش پیامبر، پیروی نمودی و نماز را برپا داشتی و زکات را ادا کردی و امر به معروف و نهی از منکر کردی....

ص: 251

1- بحار الأنوار: 161/97.

2- همان: 361/97.

در زیارت سیدالشهداء سلام الله علیه می خوانیم:

أشهد أنك قد أقممت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وتلوت

الكتاب حق تلاوته وجاهدت في الله حق جهاده...؛(1)

گواهی می دهیم که تو نماز را برپا داشتی و زکات را پرداختی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و قرآن را به گونه ای که شایسته است خواندی و در راه خدا به گونه ای شایسته و حقیقی جهاد کردی....

در زیارت امام کاظم علیه السلام آمده است:

وأقممت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا مجتهدا...؛(2)

و نماز را برپا داشتی، زکات را پرداختی، امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا را با اخلاص و کوشش پرستیدی....

همین طور در زیارت امام رضا، امام جواد، امام عسکری سلام الله علیهم اجمعین این فراز موجود است.(3)

در قرآن مجید نیز در بسیاری از آیات کلمه «صلاة» و «زکات» در یک سیاق آمده است.

## برپا کنندگان نماز

### اشاره

واقمتم الصلاة؛

شما نماز را برپا داشتید.

... و این، از جمله موثقی بوده.

ص: 252

---

1- همان: 209/98.

2- همان: 15/99.

3- همان: 67، 23، 47/99.



درباره نماز گذشته از بعضی از آیات قرآن مجید که در خلال بحث، خواهد آمد؛ اوصاف، عناوین و القابی برای نماز در روایات بیان شده که این روایات در کتاب و سائل الشیعه آمده است. در تعبیری حضرتش می فرماید:

وجه دینکم الصلاة؛(1)

صورت دین شما نماز است.

وجه یعنی صورت، چون انسان ها به توسط این عضو با اشخاص رویه رو می شوند و هم دیگر را می شناسند که معرف هر انسانی وجه اوست.

راغب اصفهانی در کلمه «وجه» می گوید:

أصل الوجه الجارحة... ولما كان الوجه أول ما يستقبلك وأشرف ما في ظاهر البدن استعمل في مستقبل كل شيء وفي أشرفه ومبدئه. (2) در روایت دیگر از نماز به «عمود الدین» تعبیر شده است. جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

الصلاة عمود الدين....(3)

نماز ستون دین است....

اگر برای مثال دین را به يك خیمه تشبیه کنیم عمود آن، نماز است که اگر نماز نباشد آن خیمه نخواهد بود.

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

الصلاة ميزان من وفي استوفى؛(4)9.

ص: 253

---

1- الكافي: 270/3، حدیث 16، وسائل الشیعه: 24/4، حدیث 4416.

2- المفردات فی غریب القرآن: 513.

3- الأمالی، شیخ طوسی: 529، وسائل الشیعه: 27/4، حدیث 4424، بحار الأنوار: 218/79.

4- الكافي: 267/3، حدیث 13، وسائل الشیعه: 33/4، حدیث 4440، بحار الأنوار: 235/79.

نماز ترازو است؛ (ترازوی اعتقادات و اعمال) کسی که به این عهد و پیمان عمل کند تمام حق خود را گرفته است.

در روایت دیگری آمده که امام رضا علیه السلام می فرماید:

الصلاة قربان كل تقى؛ (1)

نماز موجب تقرب و نزدیکی هر پرهیزکاری به خداوند متعال است.

آری، آن هایی که می خواهند به خداوند نزدیک بشوند و تقوا هم دارند به توسط نماز به خدا نزدیک می شوند.

در روایت دیگری از نماز به «أول ما يحاسب به العبد» تعبیر شده است، آن جا که ابوبصیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

كل سهو في الصلاة يطرح منها غير أن الله تعالى يتم بالنوافل، إن أول ما يحاسب به

العبد الصلاة، فإن قبلت قبل ما سواها...؛ (2)

انسان هر اشتباه غیر عمدی که در نمازهای واجب انجام بدهد خداوند با به جا آوردن نافله، آن اشتباه را برطرف می کند. همانا نخستین چیزی که در روز قیامت از بندگان حساب رسی می شود نماز است. پس اگر مقبول افتاد دیگر عمل ها قبول می شود....

در تعبیر دیگری آمده است:

مثل الصلاة مثل عمود الفسطاط؛ (3)

مثل نماز مثل عمود خیمه است.

در روایت دیگری از نماز همانند نهر جاری تعبیر شده است. همان گونه که نهر 8.

ص: 254

1- همان: 265/3، حدیث 6، همان: 43/4، حدیث 4469، همان: 307/79.

2- همان: 268/3، حدیث 4، همان: 108/4، حدیث 4636.

3- همان: 266/3، حدیث 9، همان: 33/4، حدیث 4438.

جاری وسیله طهارت است و پاکی و حیات نماز نیز این گونه است. امام باقر علیه السلام می فرمایند:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو كان علي باب دار أحدكم نهر فاغتسل في كل يوم منه خمس مرات، أكان يبقی فی جسده من الدرین شیء؟

قلنا: لا.

قال: فإن مثل الصلاة كمثل النهر الجاري، كلما صلى صلاة كفرت ما بينهما من

الذنوب؛(1)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به یارانش فرمود: اگر کنار در خانه یکی از شما چشمه ای از آب روان باشد و هر روز پنج مرتبه خود را در آن بشوید آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟ عرض کردیم: نه.

فرمود: نماز همانند آن چشمه روان است، هر زمان که انسان نماز می خواند گناهایی که میان دو نماز انجام شده از بین می رود.

آن چه گذشت نگاهی به برخی از سخنان گهربار پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام درباره نماز بود، اینک بحث این است به راستی ائمه علیهم السلام از نظر عملی با نماز چگونه بوده اند؟

چه قدر به نوافل ملتزم بودند؟

بنابر تحقیقات انجام یافته، در احولات امیرالمؤمنین، سیدالشهداء، امام سجاد و امام رضا علیهم السلام چنین آمده است: 7.

ص: 255

---

1- تهذیب الاحکام: 237/2، حدیث 9378، وسائل الشیعه: 12/4، حدیث 4387.

كان يصلي في كل يوم و ليلة ألف ركعة؛(1)

حضرتش در شبانه روز هزار ركعت نماز می خواندند.

روزی این مطلب را در محفلی مطرح کردم. برخی از اهل علمی که شهرت دارند باور نمی کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام در شبانه روز 1000 ركعت نماز می خواندند که مگر می شود انسان در هر 24 ساعت 1000 ركعت نماز بخواند

و به کارهای دیگری هم بپردازد؟(2)

اهل سنت درباره امام سجاد علیه السلام نوشته اند که در شبانه روز 1000 ركعت نماز می خواندند. با تحقیقات انجام یافته اهل سنت در احوالات حدود 20 تن از عالمان خود نوشته اند: كان يصلي في كل يوم و ليلة ألف ركعة.(3)

در روایتی درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است:).

ص: 256

1- الكافي: 154/4 حدیث 1، بحار الأنوار: 311/79، حدیث 18 به نقل از كتاب الملهوف سيد بن طاووس: 75، دعائم الإسلام: 330/2، حدیث 1248، مستدرک الوسائل: 69/3، حدیث 3048، المناقب، ابن شهر آشوب: 290/3، بحار الأنوار: 79/46.

2- یکی از افرادی که این منقبت را دروغ پنداشته است؛ ابن تیمیه است. وی در منهاج السنه می نویسد: هذا لا يمكن إلا وجه يكره في الشريعة، أو لا يمكن مجال فلا يصلح ذكر مثل هذا في المناقب (منهاج السنه: 48/4 و 49).

3- این مطلب، پیرامون تراجم و شخصیت های دیگری نیز آمده و از فضائل و منقبت های آن ها شمرده شده است. ذهبی شاگرد ابن تیمیه این مطلب را در ترجمه برخی از علماء نوشته است (ر.ك: سير اعلام النبلاء: 29/7). علامه امینی رحمه الله در الغدير به این موضوع اشاره کرده و می نویسد: ونحن نعرف من أصحابنا اليوم من يأتي بها في الليل تارة، وفي الليل و النهار أخرى، في أقل من سبع ساعات يصل إليها صلاة تامة مع سورة التوحيد بالرغم من حسابان ابن تیمیه استحالتها في اليوم و الليلة، فإتيان ألف ركعة في الليل و النهار لا يستوعب كل الليل ولا- يحتاج إلى قيام تمامه ولا- إلى قيام نصفه... آن گاه 14 تن از تابعان و بزرگانی که این عمل را داشته اند، نام می برد (ر.ك: الغدير: 28/5 و 30).

و لم يترك على صلاة الليل قط حتى ليلة الهير؛(1)

آن حضرت هیچ گاه نماز شبشان را ترك نکردند حتی در لیلۃ الهیر.

لیلۃ الهیر، نام شبی است که در جنگ صفین نبرد دو سپاه تا صبح به طور متصل ادامه داشت.

حال و فعل ائمه علیهم السلام این گونه بوده است. از این رو راوی گوید: امام صادق علیه السلام می فرمایند:

امتحنوا شیعتنا عند ثلاث: عند مواقیة الصلاة کیف محافظتہم علیہا، وعند أسرارہم کیف حفظہم لها عند عدونا، وإلی أموالہم کیف مواساتہم لإخوانہم فیہا؛(2)

شیعیان ما را سه موقع امتحان کنید: موقع نماز خواندنشان در اول وقت که چگونه اول وقت را رعایت می کنند، موقعی که اسراری نزد آن ها به امانت گذاشته شود چگونه آن اسرار را نزد دشمنان ما نگه می دارند، و موقعی که خداوند ثروتی به آن ها داد، چگونه با برادران ایمانی خود همراهی می کنند.

### نماز از دیدگاه قرآن

در قرآن مجید آیات بسیاری درباره نماز و اقامه آن آمده است. در آیه ای می خوانیم:

(قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ)؛(3)

به بندگان من که ایمان آورده اند بگو نماز را برپا دارند.

ص: 257

1- بحار الأنوار: 23/80 به نقل از المناقب، ابن شهر آشوب: 388/1 و 389، وسائل الشیعه: 247/4، حدیث 2 به نقل از ارشاد القلوب.

2- النخصال: 103، حدیث 62، بحار الأنوار: 23/80، حدیث 42، وسائل الشیعه: 112/4، حدیث 16.

3- سوره ابراهیم(14): آیه 31.

در آیه دیگری می خوانیم:

(حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى)؛ (1).سوره انعام(6):آیه 92.(2)

در انجام دادن همه نمازها و در محافظت کردن آن ها کوشا باشید؛ مخصوصا نماز وسطی.

در آیه دیگری آمده است:

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)؛ (2)

کسانی که به روز قیامت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و این ها کسانی هستند که بر نمازهای خویش مراقبت می کنند.

این آیه با اندکی تفاوت چند بار در قرآن مجید تکرار شده است. در آیه دیگری اقامه نماز با توبه مطرح شده است.

آن جا که می خوانیم:

(فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَأِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ)؛ (3)

پس اگر (شرك و رزق) توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادران دینی شما هستند.

در این آیه حرف «ان»، شرطیه است، یعنی تا آن ها نماز را اقامه نکنند، اساسا مسلمان نیستند.

در آیه ای دیگر می فرماید:

(مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ\*قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ)؛ (4)

چه چیز شما را به سقر کشاند؟ در جواب گفتند: ما از نمازگزاران نبودیم.3.

ص: 258

1- .سوره بقره

2- آیه: 238.

3- .سوره توبه(9):آیه 11.

4- .سوره مدثر(74):آیه 42 و 43.

به نظر مي رسد(سقر) مرتبه خاصی از مراتب جهنم است. ابوالجارود گوید: امام باقر عليه السلام فرمود:

قوله: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ) فوقوفهم على الصراط، وأما لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم، فبلغني والله أعلم أن الله جعلها سبع درجات.

أعلاها: الجحيم يقوم أهلها على الصفا منها، تغلى أدمغتهم فيها كغلى القدور بما فيها.

والثانية: لظى (نَزَاعَةٌ لِلشَّوَى \* تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى \* وَجَمَعَ فَأَوْعَى).

والثالثة: سقر (لَا تُبْقِي وَلَا تَذَرُ \* لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ \* عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ).

والرابعة: الحطمة (تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ \* كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ)، تدق كل من صار إليها مثل الكحل، فلا تموت الروح كلما صاروا مثل الكحل عادوا.

والخامسة: الهاوية فيها ملك يدعون: يا مالك! أغثنا فإذا أغاثهم جعل لهم آنية من صفر من نار فيها صديد ماء يسيل من جلودهم كأنه مهل، فإذا رفعوه ليشربوا منه تساقط لحم وجوههم فيها من شدة حرها وهو قول الله: (وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِسَنِّ الشَّرَابِ وَ سَاءَتْ مُرْتَقَقًا) ومن هوى فيها هوى سبعين عاما في النار كلما احترق جلده بدل جلد غيره.

والسادسة: السعير فيها ثلاث مائة سرادق من نار في كل سرادق ثلاثمائة قصر من نار، في كل قصر ثلاثمائة بيت من نار، وفي كل بيت ثلاثمائة لون من عذاب النار، فيها حيات من نار وعقارب من نار وجوامع من نار

وسلاسل وأغلال من نار و هو الذى يقول الله: (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالاً وَسَعِيرًا).

والسابعة: جهنم، وفيها الفلق و هو جب فى جهنم إذا فتح أسعر النار سعرا و هو أشد النار عذابا، و أما صعودا، فجبل من صفر من نار وسط جهنم، و أما أثاما فهو واد من صفر مذاب يجرى حول الجبل فهو أشد النار عذابا. (1)

بنابر آن چه گذشت معلوم شد که اساسا نماز یعنی دین. اکنون این پرسش مطرح است که منظور از اقامه نماز

چیست؟

در قرآن مجید دو تعبیر آمده است:

1. برخاستن برای نماز و به جا آوردن آن.

2. اقامه نماز.

به جا آوردن نماز با عدم خشوع؛ بلکه با عدم حضور قلب هم تحقق پیدا می کند و می گویند: نماز به جا آورده شد. از این رو در آیه ای می فرماید:

(وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى)؛ (2)

و هنگامی که (منافقان) برای نماز برمی خیزند با کسالت و بی حالی برمی خیزند.

اما قیام به نماز غیر از اقامه نماز است.

و در آیه دیگری می فرماید:

(وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى)؛ (3)

و نماز به جا نمی آورند مگر با کسالت و بی حالی. 4.

ص: 260

1- تفسیر القمی: 376/1. این روایت در بحار الأنوار: 289/8 و 290، حدیث 27 با اندکی تفاوت نقل شده است.

2- سوره نساء(4): آیه 142.

3- سوره توبه(9): آیه 54.



پس معلوم شد که قیام به نماز اتیان و به جا آوردن نماز است که با کسالت نیز جمع می شود. این همان هیئت نماز است که صورت نماز را انسان به جا آورد و تحقق بخشید.

اما سخن این است که رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام نماز را اقامه کردند. وقتی اقامه نماز صدق می کند که نماز در خارج به معنای واقعی و حقیقی تحقق یابد که:

اولا انسان به نماز علم داشته باشد.

ثانیا به طور حقیقی و با حضور قلب تمام آن را انجام دهد.

ثالثا به دیگران تعلیم نماید.

رابعا نماز را حفظ کند.

این چهار جهت در پیامبر اکرم و ائمه صلوات الله علیهم أجمعین محفوظ بوده و اگر در غیر معصومین نیز موجود باشد به برکت آن بزرگواران است که در مکتب اهل بیت تربیت شده و از ائمه با حفظ مراتب یاد گرفته است.

اگر این چهار جهت جمع شد، اقامه نماز است، نه قیام به نماز. با این بیان معلوم شد که به تعبیر بنده نماز یعنی دین که این مطلب به وضوح از روایات استفاده می شود.

## ائمه و نماز

اینک چهار جهت یاد شده در نماز را در زندگی ائمه علیهم السلام بررسی می نمایم. آن بزرگواران از نظر علمی و عملی برای نماز چه جایگاهی داشتند. در این زمینه در باب یازدهم از باب های «مکان المصلی» در کتاب وسائل الشیعه روایاتی نقل شده است. (1)

ص: 261

---

1- ما برای استنباط احکام و ادله آن در روایات به کتاب وسائل الشیعه نگاه می کنیم. اما از نکاتی که در روایات وجود دارد غافل هستیم. وقتی بنده در این جهت متنبه شدم، همین باعث شد که به لطف خدا، کاری در مورد وسائل الشیعه انجام دادم.

در روایات این باب دقت کنید، فقط چند روایت را می آوریم:

ابن ابی عمیر گوید:

رای سفیان الثوری أبا الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام و هو غلام يصلی و الناس يمرون بين يديه فقال له: إن الناس يمرون بين يديك وهم في الطواف، فقال له: الذي أصلي له أقرب من هؤلاء. (1)

سفیان ثوری فقیه و محدث بزرگ اهل سنت در کوفه، دید امام کاظم علیه السلام در مسجد الحرام نماز می خواند و مردم از پیش روی آن حضرت عبور می کردند و طواف می نمودند.

سفیان به آن حضرت گفت: مردم از پیش روی تو عبور می نمایند و حواس تو را پرت می کنند.

حضرت فرمودند: کسی که برای او نماز می خوانم برای من از اینان نزدیک تر است.

معمولا در مسجد الحرام و مسجد النبی وقتی کسی از اهل سنت مشغول نماز است نمی گذارد کسی از جلو او عبور کند با دست خود در اثناء نماز مانع از عبور دیگران می شود!

در روایت دیگری آمده است:

كان الحسين بن علي عليهما السلام (2) يصلی فمر بين يديه رجل، فنهاه بعض جلسائه. ت.

ص: 262

---

1- وسائل الشیعه: 132/5، حدیث 6129 به نقل از التوحید، شیخ صدوق: حدیث 14.

2- در برخی از منابع: الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام آمده است.

فلما انصرف من صلاته قال له: لم نهيت الرجل؟

فقال: يا بن رسول الله! خطر في ما بينك وبين المحراب.

فقال: ويحك، إن الله عز وجل أقرب إلى من أن يخطر فيما بيني وبينه أحد؛ (1)

حضرت امام حسين عليه السلام نماز می خواندند، شخصی از پیش روی آن حضرت عبور کرد و برخی از کسانی که آن جا بودند، نگذاشتند آن فرد عبور کند.

وقتی نماز حضرت تمام شد، فرمود: چرا نگذاشتید آن بنده خدا عبور کند؟

گفتند: ای فرزند رسول خدا! می خواست بین شما و محراب فاصله بیندازد.

فرمود: وای بر تو! به راستی خداوند متعال بر من نزدیک تر است که کسی بین من و او فاصله بیندازد.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام به فرزندش امام کاظم علیه السلام فرمود:

يا بني! إن الذي أصلى له أقرب إلى من الذي مر قدامي. (2)

در روایت دیگر امام علیه السلام فرمودند:

لأن الذي يصلى له المصلى أقرب إليه ممن يمر بين يديه. (3)

در روایت دیگری آمده است:

قال أبو عبد الله عليه السلام: ادعوا لي موسى، فدعى فقال له: يا بني! إن أبا حنيفة يذكر أنك كنت تصلى و الناس يمرون بين يديك، فلم تنههم. د.

ص: 263

1- وسائل الشيعه: 133/5، حديث 6130، بحار الأنوار: 298/80، حديث 5 و 329/3، حديث 30، به نقل از التوحيد، شيخ صدوق: 184، حديث 22.

2- الاستبصار: 407/1، حديث 7، تهذيب الاحكام: 323/2، حديث 177، وسائل الشيعه: 133/5، حديث 6132.

3- الكافي: 297/3، حديث 3، وسائل الشيعه: 135/5، حديث 10، بحار الأنوار: 299/80، حديث 7 به نقل از قرب الاسناد.

فقال: نعم يا أبة! إن الذي كنت أصلى له كان أقرب إلى منهم، يقول الله عز وجل: (نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ). (1)

قال: فضمه أبو عبدالله عليه السلام إلى نفسه، ثم قال: يا بني! أبى أنت وأمي، يا مودع الأسرار؛ (2)

امام صادق عليه السلام، فرزندش امام کاظم علیه السلام را فرا خواند، وقتی امام کاظم علیه السلام آمد حضرت به ایشان فرمود: ابوحنیفه می گوید: تو مشغول نماز خواندن بودی و مردم از پیش رویت عبور می کردند و تو ایشان را از این کار منع نکردی.

امام کاظم علیه السلام عرض کرد: آری، درست است ای پدر! آن کسی که من در مقابل او نماز می خواندم به من از این ها که از پیش روی من عبور می کردند نزدیک تر است. خداوند می فرماید: «ما به انسان از رگ قلبش نزدیک تریم».

در این هنگام امام صادق علیه السلام فرزندش را به سینه مبارکش چسبانند و فرمودند: پدر و مادرم به قربانت! ای کسی که خداوند اسرارش را نزد تو به امانت گذاشته است.

آری، ائمه علیهم السلام این گونه نماز را اقامه فرمودند، آن گاه این اقامه را به اصحابشان یاد دادند که علمای ما کتاب های ویژه ای در «اسرار الصلاة» به طور مستقل نوشته اند که از ائمه علیهم السلام اخذ شده است.

درباره نماز از سه جهت می شود بحث کرد:

1. احکام نماز،

2. اسرار نماز، 8.

ص: 264

---

1- سوره ق(50): آیه 16.

2- الكافي: 297/3، حدیث 4، بحار الأنوار: 204/10، حدیث 8.

پس وقتی نماز با این سه جهت اقامه شد، این همان نمازی خواهد بود که خداوند متعال فرمود:

(إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛ (1)

به راستی که نماز انسان را از کارهای بسیار زشت و گناهان باز می دارد.

همان نمازی خواهد بود که روایت شده که:

الصلاة معراج المؤمن؛ (2)

نماز نردبانی است برای بالا رفتن افراد باایمان.

و اگر کسی بر چنین نمازی مداومت کند، همان خواهد بود که در حدیث قدسی فرمود:

لا يزال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر

به...؛ (3)

همواره بنده به واسطه خواندن نافله ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او می شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن برگردد....

اگر کسی چنین شد، همیشه در حال معراج خواهد بود و به فحشا و منکر نزدیک نخواهد شد.

آری، پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام آمدند تا چنین نمازی را اقامه کنند و بین مردم اشاعه نمایند و به آنان تعلیم دهند و چنین نمازی دین است و دین را نگه می دارد. 5.

ص: 265

1- سورة عنكبوت(29): آیه 45.

2- ر.ك: بحار الأنوار: 248/79، مستدرک سفینه البحار: 343/6، تفسیر رازی: 266/1.

3- ر.ك: الكافي: 352/2، حدیث، بحار الأنوار: 155/72، حدیث 25.

به نظر می رسد که در امت های پیشین و ادیان گذشته نماز بوده، اما نمازی که پیامبر صلی الله علیه وآله آوردند و به امت تعلیم کردند قطعاً از حیث اسرار و آثار با آن نمازها تفاوت دارد.

از طرفی بنابر تعبیری که گفتیم بقای این دین یا یکی از مبقیات آن نماز است، یا اصلاً نماز، دین است. پس آن هایی که با اسلام دشمنی داشتند با نماز دشمنی داشتند و همواره در صدد از بین بردن، یا تحریف و یا تصرف در این نماز بودند. برای روشن شدن این مطلب در این آیه از قرآن مجید دقت بکنید که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفْرَكُمْ مُؤْمِنِينَ  
\*وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُؤًا وَ لَعِبًا)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آن هایی را که دین شما را مسخره می کنند و به بازی می گیرند؛ چه آن ها که از اهل کتابند و چه آن هایی که کافرند و خدا را قبول ندارند هیچ يك را دوست خود مگیرید و تقوای خدا پیشه کنید اگر به خدا ایمان دارید. و هنگامی که شما مردم را به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند.

چرا به مؤمنان گفته می شود که با این گونه افراد رابطه برقرار نکنید تا این ها در شما اثر نکنند؟ برای این که دین اسلام و روح آن، نماز است و چون می خواستند با دین مبارزه کنند، با نماز مبارزه می کردند و این حالت در بین اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا آخر عمر آن حضرت بوده و عجیب است.

این آیه در سوره مائده آمده است که درباره این سوره این گونه ادعای اجماع کرده اند: 8.

ص: 266

1- .سوره مائده(5):آیه های 57 و 58.

آخر سورة نزلت من القرآن سورة المائدة؛(1)

آخرین سوره ای که از قرآن نازل شده سوره مائده بود.

در روایات ما نیز چنین آمده است.(2)

آن گاه در آخر عمر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه آمده که ای مؤمنان! مواظب باشید و با این گونه افراد رفاقت و ارتباط برقرار نکنید؛ کسانی که وقتی شما، آن ها را به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند.

در آیه ای دیگر می فرماید:

(إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى)؛(3).سوره جمعه(62):آیه 11.(4)

به راستی منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که خدا آن ها را فریب می دهد و هنگامی که برای نماز برمی خیزند با کسالت و بی حالی برمی خیزند.

برخی از اصحاب پیامبر به دین تظاهر می کردند و نسبت به نماز این گونه بودند.

خداوند متعال در سوره جمعه به طور بسیار صریح پرده از چهره این گونه نمازگزاران جمعه برمی دارد و می فرماید:

(وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا)؛(4)

و هنگامی که تجارت یا لهو و سرگرمی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند.

پس رفتار و حالات آنان در خصوص نماز چنین بوده و اگر تحقیق شود خیلی 1.

ص: 267

1- .مسند، احمد بن حنبل: 188/6، الدر المنثور: 252/2، المحلی: 407/9، المستدرک علی الصحیحین: 311/2.

2- .تفسیر العیاشی: 288/1، بحار الأنوار: 271/18، حدیث 37، تفسیر التبیان: 413/3.

3- .سوره نساء

4- :آیه 142.

مطلب به دست می آید. در روایات متعددی به اسانید صحیح آمده که حضرت امام باقر علیه السلام می فرمایند:

ألا أحمي لكم وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله؛(1)

برای من آب بیاورید تا در حضور شما وضوی رسول خدا صلی الله علیه وآله را بگیرم تا ببینید آن حضرت چگونه وضو می گرفتند.

منظور از این سخن این است که در زمان امام باقر علیه السلام وضو تحریف شده بود.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام حضرتش می خواستند مردم را از نماز تراویح منع کنند. مردم فریاد زدند: واعمرا واعمرا!(2)

این ها نمونه ای از تحریفات و تصرفاتی بوده که درباره نماز بوده و آن گاه که نوبت به معاویه و بنی امیه رسید، چه شد؟ من گمان نمی کنم کسی مثل ابن تیمیه از بنی امیه دفاع کرده باشد. ابن تیمیه گوید:

أعظم ما نقمه الناس على بنی امیة شیئان: أحدهما تكلمهم فی علی، والثانی تأخیر

الصلاة عن وقتها؛(3)

بزرگ ترین چیزی که مردم از دست بنی امیه ناراحت بودند و انتقاد داشتند دو چیز بود: یکی ناسزا گفتن به علی و دیگری تأخیر نماز از وقت خودش.

و در مقابل این، ائمه ما می فرمایند: 4.

ص: 268

---

1- الكافي: 24/3، حدیث 2، وسائل الشیعه: 387/1، حدیث 1021، بحار الأنوار: 284/77، حدیث 34 به نقل از تفسیر العیاشی: 300/1، حدیث 56.

2- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 283/12، بحار الأنوار: 8/31، نهج الحق: 290، کتاب الموطأ: 114/1، صحیح بخاری: 252/2، کتاب صلاة التراویح، باب فضل من قام رمضان.

3- منهاج السنه: 238/8، ر.ك: شرح منهاج السنه: 394.



امتحنوا شيعتنا عند ثلاث: عند مواقيت الصلاة...؛(1)

شيعيان ما را سه موقع امتحان کنید: موقع نماز خواندنشان....

این بدان جهت است تا خطها از هم جدا شوند. این تیمیه به تحریف ها اقرار دارد، اما فقط تأخیر نماز نبوده؛ چرا که او در حال دفاع چنین می گوید.

از جمله تحریفات این بود که نماز جمعه را روز چهارشنبه خواندند،(2) زن فاحشه را برای امامت نماز جماعت فرستادند. والی کوفه در حال مستی در محراب نماز ایستاد و در محراب قی کرد(!!)(3)

این ها همان هایی هستند که ابوسفیان سوگند یاد کرد و گفت:

فو الذی یحلف به أبو سفیان، ما من عذاب ولا حساب ولا جنة ولا نار ولا بعث ولا

قیامة؛(4)

به آن چه ابوسفیان سوگند یاد می کند، نه عذابی، نه حسابی، نه کتابی، نه بهشت و جهنمی هست و نه برانگیخته شدن و روز قیامتی وجود دارد.

این ادامه همان راه و راه یزید است که گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا لا خبر جاء ولا وحی نزل(5)

بنی هاشم خواستند چند روزی با حکومت بازی کنند. پس هیچ خبری نیست و وحی هم نازل نشده است. 8.

ص: 269

1- ر.ك:صفحة 257 از همین کتاب.

2- ر.ك:الغدیر:10/195، به نقل از مروج الذهب:72/2.

3- ر.ك:الأغانی:4/178 و 179،الغدیر:8/123،بحار الأنوار:31/152 و 153،عقد الفرید:2/273،فتح الباری:7/44،تاریخ الخلفاء:104،شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:17/245،الاصابه:2/638،اسد الغابه:5/92،الوافی بالوفیات:27/277....

4- شرح نهج البلاغه،ابن ابی الحدید:9/53،تاریخ طبری:8/185،مروج الذهب:2/342،الاستیعاب:4/1679،بحار الأنوار:31/197 و مصادر فراوان دیگر.

5- روضة الواعظین:191،تاریخ طبری:8/188،البدایة و النهایة:8/246.

بنابراین، اهل بیت علیهم السلام اقامه کننده نماز هستند، اما بنی امیه نماز را تزییع کردند، آن ها به دنبال تغییر خیلی از شعائر اسلام بودند؛ تصمیم گرفتند منبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از مدینه به شام منتقل کنند(!) و تصمیم گرفتند به جای کعبه برای حج، مردم را به بیت المقدس بفرستند و فرستادند و این کار را انجام دادند.

می دانید که طبق نظر آنان العیاذ بالله عبدالملک بن مروان از حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله افضل است، چرا؟! برای این که عبدالملک بن مروان خلیفه خداست(!) و پیامبر اکرم فرستاده خداست. کدام افضل است؟ خلیفه یا فرستاده؟ «خلیفة الرجل أفضل من رسوله». بنابراین سخن، عبدالملک بن مروان از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افضل است؟! [\(1\)](#)

ائمه علیهم السلام در مقابل آن قدرت ها با آن همه امکانات، شعائر اسلامی و نماز را حفظ کردند و این نتیجه استقامت و تحمل آن حضرات بود و معلوم شد که «بذلتم أنفسکم فی مرضاتہ» و «صبرتم علی ما أصابکم فی جنبه» یعنی چه؟

پس دینی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند، اهل بیت حفظ کردند و به برکت آن بزرگواران باقی ماند و کوشش های دشمنان برای بدعت گذاری با شکست مواجه شد، گرچه عده قلیلی به آن عمل می کنند، ولی دین ماند.

آری، خیلی مهم است بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و در زمان بنی امیه و بنی عباس فعالیت های منافقان که با آن همه امکانات برای از بین بردن این دین صورت گرفت بی اثر بوده و این دین محفوظ ماند.

این دین را فقط اهل بیت علیهم السلام با عدم امکانات و با دست خالی؛ با مداران.

ص: 270

---

1- البدایة و النہایة: 91/9 و 92، العقد الفرید: 354/2. در این منبع آمده است: کتب الحجاج إلى عبدالملک: إن خلیفة الرجل فی أهله أکرم علیه من رسوله إلیهم، وكذلك الخلفاء یا أمیر المؤمنین! أعلى منزلة من المرسلین.

کردن با دشمنان، با زندان رفتن و با تحمل مشقت‌ها حفظ کردند. از این رو ما می‌گوییم: اگر کسی با ائمه علیهم السلام و خط آنان دشمنی کند با خدا، دین و قرآن دشمنی کرده است. چون با بیانی که گذشت دو خط بیشتر نیست.

## پردازندگان زکات

وَأْتِيَتُمُ الزَّكَاةَ؛

و زکات را پرداختید.

حفظ زکات نیز از جمله موثقی بوده است.

از ادله استفاده می‌شود همان گونه که اقامه نماز، نشانه و عمود دین است، ایتاء زکات نیز نشانه دین است. از این رو در قرآن مجید اقامه نماز و ایتاء زکات در یک سیاق آمده و در بعضی از آیات، امر به معروف و نهی از منکر نیز آمده است.

خداوند در آیه مبارکه ای می‌فرماید:

(وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ)؛ (1)

در حالی که در این دین دستوری به آن‌ها (اهل کتاب و مشرکان) داده نشده بود جز این که خدا را به اخلاص بپرستند و از شرک به یگانه پرستی باز گردند و نماز را برپا دارند و زکات را ادا کنند و این است دین پایدار.

در این آیه مبارکه از اصول دین، به توحید اشاره شده، آن‌گاه فقط اقامه نماز و ایتاء زکات ذکر شده و به عنوان دین قییم مطرح شده است.

از آیه دیگری استفاده می‌شود که اساساً اقامه نماز، ایتاء زکات، امر به معروف و نهی از منکر شرط امامت و از وظایف یا از اوصاف امام است که امام بر حق باید چنین

ص: 271

باشد، آن جا که می فرماید:

(الَّذِينَ إِن مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ)؛ (1)

کسانی که هر گاه در زمین به آن ها قدرت ببخشیم، نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خداست.

آری، اینان کسانی هستند که هر گاه ما به آن ها در روی زمین مکنت، قدرت و بسط ید، نفوذ کلمه و سلطنت بدهیم نماز را اقامه خواهند کرد، زکات را خواهند پرداخت و امر به معروف و نهی از منکر خواهند کرد. امامت از ناحیه خداوند متعال است، کسی که به ریاست الهی و امامت منصوب شد از وظایف یا از شرایط امامت و یا از اوصاف امام است که این چنین باید باشد.

از این روست که به ائمه علیهم السلام خطاب می کنیم و می گوئیم: شما نماز را اقامه کردید، زکات را پرداختید و به معروف امر کردید.

در خصوص ایفاء زکات چند احتمال وجود دارد:

طبق روایات، برخی از ائمه علیهم السلام زمین زراعی داشتند و غلاتی برداشت می کردند و مانند دیگر مسلمانان زکات می دادند. احتمالات دیگر چنین است:

احتمال اول. ائمه علیهم السلام هم چنانی که اقامه نماز می کردند به همان شرحی که گذشت ایفاء زکات نیز می کردند؛ یعنی احکام زکات را تعلیم نمودند، مردم را بر دادن زکات واداشتند و آن احکام را از هر گونه تغییر، تبدیل و تحریفی توسط منافقان حفظ کردند و نگذاشتند تصرفی واقع شود، چون زکات مثل نماز، نشانه دین است. پس 1.

ص: 272

1- .سوره حج(22):آیه 41.

ائمه عليهم السلام زکات را به تعليم آن و بيان احکام آن حفظ کردند.

احتمال دوم. مراد از پرداخت زکات اين است که حقوق فقراى مؤمن را رعايت کردند و زکات را به آن ها رساندند.

به سخن ديگر، آن گاه که مردم زکوات را در اختيار ائمه عليهم السلام می گذاشتند تا در موارد خود مصرف شود، آن طوری که باید ائمه عليهم السلام عمل می کردند.

این احتمال یکی از امتیازات ائمه عليهم السلام و امامان بر حق در مقابل امامان ضلال و گمراهی می باشد که ديگران اموال و حقوق شرعی را در موارد آن به مصرف نرساندند و تصرفات خلاف شرع کردند.

احتمال سوم. زکات به معنای عام اخذ شود؛ یعنی امتیاز ائمه عليهم السلام از مردم در مورد زکات اين بوده که آن بزرگواران همه اقسام زکات را ايتاء می کردند.

با استفاده از روایات، زکات چند قسم است:

1. زکات مال.

احکام این زکات و نصاب ها و خصوصیات آن در فقه ذکر شده است.

2. زکات مقام و جاه و آبرو و حیثیت.

3. زکات علم.

در حدیثی آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

زکاة العلم نشره، زکاة الجاه بذله، زکاة المال الإفضال، زکاة القدرة الإنصاف.... (1)

ائمه عليهم السلام به تمام معانی زکات، ايتاء زکات کردند. زکات مال معلوم است. زکات مقام، جاه و منزلت به این است که انسان وساطت کند و برای قضای حوائج 4.

ص: 273

---

1- بحار الأنوار: 136/93 به نقل از عدة الداعي: 63، مستدرک الوسائل: 46/7، حدیث 6 به نقل از غرر الحکم: 424.

مردم و حل مشکلات مؤمنان از آبرو و حیثیت و جاه خودش هزینه کند. زکات علم نیز نشر و تعلیم آن است.

بنابراین، ائمه علیهم السلام همه اقسام زکات را داشتند و ادا کردند و خداوند متعال همه این شئون را به آنان عنایت کرده است.

پس وظیفه امام و شرط امامت است که زکات را در هر موردی به آن نحوی که ضرورت اقتضا می کند و به آن ترتیبی که وظیفه را تشخیص می دهد پرداخت کند.

بنابراین، احتمال دارد که مراد از ایتاء زکات این باشد که امام هر يك از این اقسام را در جای خودش استفاده کند و به کار ببرد که البته استفاده کردن و به کار بردن زکات به این معنای عام، سه جهت دارد.

1. امام علیه السلام دارای این اقسام از شئون است؛ یعنی امام، علم، مقام و مال را دارا باشد که ائمه علیهم السلام چنین بوده اند.

2. آنان بدانند آن ها را در کجا و چگونه به مصرف برسانند و از چه راه و یا کدام قسم را در کجا باید مصرف بکنند.

3. قدرت به کار بردن و استفاده کردن هر يك از شئون را داشته باشند.

ائمه علیهم السلام دارای این جهات بودند که به تمام معنا ایتاء زکات کردند و از طرفی برای زکات تقسیمات دیگری

است: زکات ظاهری و زکات باطنی.

در تقسیم دیگر زکات واجب و زکات مستحب است.

بنابر آن چه گذشت این معنا برای زکات خوب و شرح و بیان قابل قبولی است و با ضوابط، روایات و احوالات ائمه علیهم السلام کاملاً سازگار است. از این رو «وَأَتَيْنُمُ الزَّكَاةَ» از خصائص ائمه علیهم السلام می شود.

وامرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر؛

و به معروف فرمان دادید و از منکر بازداشتید.

امر به معروف و نهی از منکر نیز از موثقی ائمه علیهم السلام است که به بهترین وجه به این وظیفه قیام کردند.

همه می دانیم که امر به معروف و نهی از منکر ضوابط و شروطی دارد که در کتاب های فقهی به تفصیل بیان شده است؛ ولی مراد از امر به معروف در این جا، در آیه مبارکه ای که گذشت، و در زیارت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام، باید معنای دیگری فوق این معنا باشد.

ظاهر آیه مبارکه این است که از شئون و صفات امام و یا از شرایط امامت امر به معروف و نهی از منکر است. به این بیان خوب توجه بفرمایید و در آن تأمل کنید:

منکر، در مقابل معروف است. راغب اصفهانی می نویسد:

عرف: المعرفة... ویضاده الإنکار. (1)

پس اگر معروف را فهمیدیم ناگزیر منکر را هم به قرینه مقابله خواهیم فهمید. از طرفی امر، در مقابل نهی است.

اگر امر را فهمیدیم نهی را قهرا می فهمیم.

ائمه علیهم السلام به معروف امر می کردند. روشن است که امر به هر چیزی باید متناسب با آن چیز باشد، چون امر فقط گفتن «افعل» نیست؛ بلکه امر کردن به معنای واداشتن و ایجاد داعی نمودن است که در علم اصول نیز آمده است. از طرفی معروف نیز عبارت است از معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی.

بنابراین، ائمه علیهم السلام مردم را به معروف اعتقادی، عملی و اخلاقی

ص: 275

وامی دارند. در توضیح این مطلب می‌گوییم:

در آیه نفر چنین می‌خوانیم:

(فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ)؛ (1)

چرا از هر گروهی، جمعی از آنان کوچ نمی‌کنند تا معارف و احکام دین را بفهمند و پیام‌زنند و موقعی که به سوی قوم خود برگشتند آن‌ها را از آتش جهنم بترسانند تا شاید از مخالفت با خدا پرهیزند؟!

### تفقه در دین یعنی چه؟

تفقه در دین، سه بعد دارد:

1. بعد اعتقادی،

2. بعد عملی،

3. بعد اخلاقی.

آن چه در حوزه‌های علمیه خوانده می‌شود يك بعد از فقه است. افعال خدا به اغراض، معلل است و مطلقاً عبث در کار نیست. در آیه ای از قرآن می‌خوانیم:

(وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ)؛ (2)

ما آسمان‌ها و زمین و آن چه را میان آن دو است جز به حق نیافریدیم.

در آیه دیگری آمده است:

(وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ)؛ (3)

و ما آسمان و زمین و آن چه را میان آن‌هاست برای بازی نیافریدیم.

ص: 276

1- .سوره توبه(9):آیه 122.

2- .سوره احقاف(46):آیه 3.

3- .سوره انبیاء(21):آیه 16.



خداوند متعال در خصوص خلقت انسان می فرماید:

(أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛ (1)

آیا گمان کرده اید ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

بنابراین، خداوند متعال در خلقت انسان غرض دارد و بی جهت او را خلق نکرده است. در ذیل آیه می فرماید:

(وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ)؛

و به سوی ما بازگشت نمی کنید؟

این مطلب اشاره به این است که در جهان آخرت ثواب و عقابی وجود دارد. پس در این عالم، معروف و منکری

وجود دارد که در پی آن ثواب و عقابی در آن عالم وجود دارد که بر معروف و منکر این عالم مترتب است.

وقتی هدف از آفرینش انسان به طور کامل حاصل می شود که انسان به حد کمال برسد. از طرفی به حد کمال رسیدن انسان به این است که در آن سه بعد گفته شده معروف به کمال برسد؛ یعنی انسانی که در دین تفقه کرده، انسان کامل است.

جهت نخست معروف این که از نظر فکری و اعتقادی انحرافی نداشته باشد و از روی مبانی صحیح و متقن و ادله معتبر و براهین تام اعتقاد پیدا کرده باشد.

جهت دوم معروف این است که انسان از نظر عملی، فاعل واجبات و تارك محرمات باشد تا عامل به معروف و تارك منکر باشد، در نتیجه وقتی «إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» شد در آن جا ثواب و عقاب روی حساب و در اثر خود اعمال باشد.

جهت سوم معروف از نظر اخلاقی است؛ یعنی وقتی انسان به کمال معروف می رسد که به صفات حسنه متصف باشد و خود را از صفات سیئه تزکیه کند. 5.

ص: 277

1- .سوره مؤمنون(23):آیه 115.

بنابر آن چه گذشت منظور از امر به معروف؛ یعنی امام مردم را در بعد اعتقادی، عملی و اخلاقی وادارد تا در مسیر کمال قدم بردارند و این گونه امر به معروف به عهده امام است، او باید کل امت را رهبری کند تا به کمال برسند.

### چرا سه بعد؟

برای این که انسان از قلب، اعضای بدن و نفس ترکیب یافته است.

معروف در نفس آن است که به صفات حسنه متصف باشد و از صفات سیئه تزکیه بشود.

معروف در اعضا و جوارح بدن هم به این است که انسان واجبات الهی را به جا آورد و از محرمات اجتناب بکند.

معروف در قلب به این است که عقیده صحیح را با تعقل و تفکر در ادله پیدا کرده و هم چنان بر عقیده حق ثابت بوده باشد.

البته اگر انسان از مکروهات نیز اجتناب و به مستحبات عمل نماید باز يك مرتبه در کمال پیشرفت کرده است و هم چنین است در جهات اعتقادی؛ هر چه توجه بیشتری کند و جوانب دیگری از مسائل اعتقادی را رسیدگی کند معرفت او به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر شده و در این زمینه به مراتب کمال بیشتری دست خواهد یافت.

از طرفی اگر انسان علاوه بر محرمات و مکروهات از شبهات و امور مشتبه نیز اجتناب کرد؛ به مرتبه دیگری از کمال پیشرفت خواهد کرد.

پس طبق آیه ای که گذشت وقتی انسان در هر سه بعد به سرحد کمال رسید او تربیت یافته در مکتب اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.

بدیهی است که اعلا- مراتب این سه بعد باید در امام باشد. مگر می شود که امام این گونه امر به معروف بکنند و مردم را به جهات کمال دعوت فرماید؛ ولی خود این

چنین نباشد؟ اقرآن کریم می فرماید:

(أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ)؛ (1). سوره آل عمران(3): آیه 110. (2)

آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید، ولی خودتان را فراموش می نمایید؟

این، شدنی نیست. پس وقتی چنین معنایی در ائمه علیهم السلام وجود داشته باشد که ما نمی توانیم آن را درك بکنیم، پس منظور از معروف همان امام است و کسی که با امامت مخالف می شود منکر خواهد بود.

به عبارت دیگر، به قرینه تقابل، معروف همان پیامبر است، کسی که با او مخالف است منکر خواهد شد.

یعنی معروف در اعلا- مراتب خود تجسم در وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امام می یابد و معلوم می شود که آمران به معروف و ناهیان از منکر به معنای حقیقی و تام پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند و این معنا در نزد غیر معصومین نخواهد بود.

البته آن چه ذکر می کنیم به معنای سقوط امر به معروف و نهی از منکر از دیگر مردمان نیست؛ بلکه وظیفه هر فرد مکلف است که به قدر توان، وسع و تشخیص خود به معروف امر و از منکر نهی کند.

خداوند متعال در آیه مبارکه می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)؛ (2)

شما بهترین امتی هستید که به خاطر انسان ها آفریده شده اید، چرا که به نیکی ها امر می کنید و از زشتی ها باز می دارید. 0.

ص: 279

1- سوره بقره

2- آیه 44.

در قرائت ائمه عليهم السلام «كنتم خير أئمة» (1) آمده است. البته واقع هم همین است، گرچه فرموده اند:

«إقرؤوا كما يقرء الناس» (2) اما معنای آیه همان است که گذشت، وگرنه چگونه هر فرد از افراد این امت می توانند طبق آن معنا، امر به معروف و ناهی از منکر باشند؟

کسانی که آن همه انواع و اقسام ظلم ها کردند و می کنند و آن همه گناه ها مرتکب می شوند مگر غیر از این امت هستند؟

البته ما در مباحث دیگر به اقرار بزرگان اهل سنت؛ هم چون فخر رازی طبق این قرائت، آیه را طور دیگری معنا کرده ایم. (3)

خلاصه این معنا از خصائص پیامبر اکرم و ائمه اطهار صلوات الله عليهم أجمعین است که در زیارات، یکی از شهادت هایی که درباره آن بزرگواران داده می شود این است که امر به معروف و نهی از منکر کردید؛ چرا که باید خصوصیتی باشد، وگرنه هر مسلمانی به سهم خود امر به معروف و نهی از منکر می کند.

### جهادگران حقیقی

وجاهدتم فی الله حق جهاده؛

و در راه خدا به شایستگی و به حقیقت جهاد کردید.

غالباً فرازهای زیارت جامعه پیش از روایات، به آیات قرآن مجید ناظر است، از

ص: 280

1- تفسیر العیاشی: 195/1، حدیث 129، بحار الأنوار: 153/24، حدیث 2.

2- بصائر الدرجات: 213، الکافی: 633/2، حدیث 23، بحار الأنوار: 88/89، حدیث 28. در این منابع آمده است: سالم بن ابی سلمه گوید: قرء رجل علی ابی عبدالله علیه السلام وأنا أسمع حروفا من القرآن لیس علی ما یقرأها الناس. فقال أبو عبدالله علیه السلام: مه، مه، کف عن هذه القراءة. اقرء كما یقرأ الناس حتی یقوم القائم؛ فإذا قام فقرأ کتاب الله علی حده واخرج المصحف الذی کتبه علی علیه السلام....

3- ر.ک: تفسیر فخر رازی: 190/8.

این رو ما نخست به قرآن مجید و در صورت لزوم به روایات و یا گاهی به دعاهای دیگر مراجعه می کنیم. این جمله به آیه مبارکه ای در سوره حج اشاره دارد. آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ\* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید.

## جهاد در قرآن و روایات

### اشاره

جهاد در قرآن مجید چند نوع آمده است:

1. جهاد فی سبیل الله به طور مطلق،

2. جهاد فی سبیل الله به اموال و انفس،

3. جهاد، با وصف «کبیر»، آن جا که می فرماید:

(فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا)؛ (2)

(ای پیامبر!) از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آن ها جهاد بزرگی کن.

4. جهاد فی الله، آن جا که می فرماید:

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (3)

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما همه آن ها را به راه خویش هدایت می کنیم.

5. جهاد فی الله با وصف «حق جهاده»، آن جا که می فرماید:

ص: 281

1- سوره حج (22): آیه های 77 و 78.

2- سوره فرقان (25): آیه 52.

3- سوره عنکبوت (29): آیه 69.

(وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ) (1)؛

و در راه خدا نبرد و جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید.

گفتیم که شاید این جمله از زیارت جامعه به آیه مبارکه یاد شده اشاره باشد، ما حقیقت جهاد را بیان خواهیم کرد.

جهاد در روایات نیز دو جور آمده است:

1. جهاد با عدو،

2. جهاد با نفس که از آن به جهاد اکبر تعبیر شده است. (2)

حال باید دقت کنیم:

1. جهاد فی الله یعنی چه؟

2. حق جهاده یعنی چه؟

در همه آیات قرآن مجید دقت باید کرد. به قول بعضی از اساتید ما، آن گونه که باید با قرآن انس داشته باشیم، نداریم و شناخت ما نسبت به قرآن مجید بسیار ناقص است. در قرآن مجید ظرائف و دقایقی وجود دارد که توجه به آن ها بسیار مهم است و ابوابی را برای انسان می گشاید.

در این آیه مبارکه می فرماید: (جهاد فی الله) و این تعبیر با «جهاد فی سبیل الله» فرق دارد.

ما در قرآن مجید در چند مورد کلمه «فی» را می یابیم. برای مثال در این آیه مبارکه می خوانیم: 5.

ص: 282

---

1- سوره حج (22): 78.

2- ر.ك: معانی الأخبار: 160، حدیث 1، مستدرک الوسائل: 324/11، حدیث 12639، كنز العمال: 430/4 و 431، حدیث 1260 و 11265.

(قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؛ (1)

بگو: من مزدی از شما در برابر رسالتم جز محبت در مورد نزدیکانم (اهل بیتم) نمی خواهم.

چرا در این جا نمی فرماید: «إلا المودة للقربی» یا «إلا المودة بالقربی»؟ بلکه می فرماید: «فی القربی».

از طرفی «إلا مودة القربی» خودش متعدی است، اصلاً «فی» هم لازم نیست.

پس کلمه «فی» در این جا نکته دارد.

البته کسانی که اهل دقت نباشند مخصوصاً غیر اهل لسان و غیر آشنا به قرآن ممکن است اشکال کنند. مثلاً عالم سنی هندی صاحب تحفه اثنا عشریه در این جا گفته که چرا نفرمود: «للقربی»؟

البته هندی بودن او عذر نخواهد بود، اما اهل دقت نیست و ادعا می کند که اهل علم به قرآن است. معلوم می شود که چنین نیست. در این صورت به تفاسیر و اهل فن و فهم و دقت باید مراجعه کند که چه نکته ای دارد؟ وگرنه معذور نخواهد بود، و اشکال چنین فردی تعصب و غرض ورزی خواهد بود.

اگر اشکال کننده اهل لسان باشد بیشتر جای تعجب است، مگر این که حمل بر صحت کنیم و بگوییم جاهل است (!!)

ولی آیا می شود درباره ابن تیمیه حمل بر صحت کرد؛ چرا که می گویند: او عرب است، ادعا می کند اهل علم به قرآن هستیم. در این جا اشکال کرده که چرا قرآن فرموده: «فی القربی»؟ چرا نفرموده: «للقربی»؟!

این ها یا از نکته آیه مبارکه غافلند و یا متعصب هستند. 3.

ص: 283

در این جا جارالله زمخشری در کتاب تفسیر الکشاف که آن را به جهت بیان نکات بلاغی قرآن مجید نوشته، نه این که همه مطالبش حق است نظر جالبی دارد که مورد قبول ابوحنیفان اندلسی، لغوی و نحوی معروف اهل سنت در تفسیر البحر المحیط و فخر رازی قرار گرفته است.

پس این «فی» نکته دارد.

نظیر این آیه، آیه دیگری است که می فرماید:

(وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛ (1)

و تأویل آن را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند.

در این آیه نیز کلمه «فی» نکته ای دارد.

از یکی از معاصرین در حوزه علمیه که معروف به مفسر شده شنیده شد که گفته: ما نیز از مصادیق «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» هستیم، البته ائمه مصداق تام این آیه هستند (!!)

او از چند جهت سخت اشتباه کرده است.

نخست آن که در ذیل این آیه، روایاتی آمده است، از جمله ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند:

نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله؛ (2)

ما راسخان در علم هستیم و ما تأویل آن را می دانیم.

لسان این روایات به گونه ای است که اصلاً غیر ائمه نمی توانند؛ گرچه به صورت ناقص مصداقیت داشته باشند.

دوم آن که کلمه «فی» نکته ای دارد که بیان خواهد شد که قطعاً با توجه به این 8.

ص: 284

1- .سوره آل عمران(3):آیه 7.

2- .این حدیث در بصائر الدرجات:224، حدیث های 5 و 6 و 7 از امام باقر علیه السلام نقل شده است، الکافی: 213/1، حدیث 1، بحار الأنوار:198/23، حدیث 31 و 32، تفسیر العیاشی:164/1، حدیث 8.



نکته احدی جز ائمه حق ندارند چنین چیزی را بگویند.

سوم آن که وجود واژه «رسوخ» در این آیه مبارکه با توجه به مفهوم آن در لغت عرب دلالت می کند بر این که علم قرآن مجید فقط در ائمه معصومین مصداقیت دارد.

چهارم آن که این آیه در مقام بیان این است که قرآن مجید مشتمل بر محکمت و متشابهات می باشد. آیا غیر ائمه علم به متشابهات قرآن مجید را می توانند مدعی بشوند؟ غیر معصوم می تواند بگوید: من به معنای این آیه متشابهه علم دارم، به من مراجعه کنید؟ کسی می تواند بگوید: هر چند امام صادق علیه السلام مصداق اتم است، ولی در بیان متشابهات به من هم مراجعه کنید (!؟)

اگر برای آن عالم سنی عذر بتراشیم، می گوئیم: او هندی بوده و اهل لسان نیست و فخر رازی هم هر جا کجروی کند او امام المشککین است.

این «فی» در این موارد با حفظ معنای موضوع له که «ظرفیت» است، نکته دارد، برای تقریب مطلب، ما در محاورات فارسی می گوئیم: شجاعت، کرامت، زهد، تقوا و علم در خاندان فلانی است. کلمه «در» به معنای ظرفیت است.

نکته این است که زمخشری که پیش از ابن تیمیه بوده در تفسیر الکشاف در ذیل آیه مودت چنین نوشته:

فإن قلت: هلا قيل «إلا مودة القربى» أو «إلا المودة للقربى»؟ وما معنى قوله: «إلا المودة في القربى»؟

قلت: جعلوا «قربى» مكانا للمودة ومقرا لها.

جعلوا مكانا للمودة ومقرا لها كقولك: «لى فى آل فلان مودة»، ولى فىهم هوى وحب

شديد، وتريد أحبهم و هم مكان حبى و محله، و ليست فى صلة للمودة كاللام إذا قلت:

«إلا المودة للقربى» إنما هى متعلقة بمحذوف تعلق الظرف به فى قولك: «المال فى الكيس» وتقديره إلا

يعنى محبت و مودت شما بايد در اين اهل بيت و ذوى القرباى من مستقر باشد، گويى اصل خود اهل بيت ظرفند براى مودت، اين ظرف بايد پر شود؛ به گونه اى كه جدائى نپذيرد. اجر رسالت من آن است كه نسبت به قرباى من مودتى باشد كه اين مودت تمكّن و استقرار و ثبوت داشته باشد كه به هيچ وجه قابل تزلزل نباشد.

آن گاه زمخشرى در ذيل اين آيه، همين حديث را نقل مى كند و نزول آيه مبارك را در اهل بيت مى داند و مى نويسد:

روى آنها لما نزلت قيل: يا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟

قال: على وفاطمة وابناهما. (2)

فخر رازى در اين زمينه به همين مطلب اشاره مى كند و چنين مى نگارد:

أورد صاحب الكشاف على نفسه سؤالاً فقال: هلا قيل: «إلا مودة القربى» أو «إلا المودة للقربى» وما معنى قوله: «إلا المودة فى القربى»؟

وأجاب عنه بأن قال: جعلوا مكاناً للمودة ومقراً لها، كقولك: «لى فى آل فلان مودة»، ولى فيهم هوى وحب شديد. تريد أحبهم وهم مكان حبي ومحلّه. (3)

گويى حب و دوست داشتن مظلوفى است كه ظرف مى خواهد و اين ظرف بايد در مظلوفش مستقر بشود. منظور از مظلوف، اهل بيت و ذوى القربى هستند. اين ها به حب من كه محب آن ها هستم اختصاص دارند و حب من در آن جا مستقر است و از 7.

ص: 286

1- تفسير الكشاف: 467/3.

2- همان.

3- تفسير رازى: 167/27.

آن جا جدایی و تزلزل ندارد.

این موضوع در تفسیر البحر المحیط و در بعضی تفاسیر دیگر اهل سنت نیز مطرح شده است. (1)

در تفسیر نیشابوری آمده است:

أى المودة ثابتة فى القربى متمكنة: (2)

مودت در آن جا تمکن و ثبوت پیدا کرده است.

بنابراین، پر واضح است که منظور از راسخان در علم، ائمه علیهم السلام هستند که آنان هرگز از علم جدا نشدند و علم نیز از آنان جدا نشد.

جدا شدن علم از ائمه یعنی جهل و شك و چه هنگام، شك و جهل بر آن بزرگواران عارض شده است؟! او در چه موردی ائمه علیهم السلام از روی حدس و گمان مطلبی را فرموده اند؟!

اعلم علما درباره مطلبی بعد از مدت ها استنباط و زحمت این گونه اظهار می کنند: الأظهر، الأقوى، والله العالم.

چه موقع ائمه علیهم السلام این طور حرف می زدند؟! چه زمانی آنان در بیان مطلبی شك داشتند و از روی احتمال حرف زدند؟!

به قول بعضی از اساتید ما: این اعلم علمایی که به مجرد چرت زدن، همه علمش را از دست می دهد چگونه راسخ در علم و از مصادیق آن می شود؟!

بنابراین، معنای «فی» در این آیه های مبارکه و در «جاهدتم فى الله» همین است.

سپس از نکته این که چرا فرمود: «جاهدتم فى الله»؟! و نفرمود: «جاهدتم فى الرحمان»، «فى الرحيم»، سؤال می شود؟

شاید نکته این باشد که لفظ جلاله «الله» علم برای ذات مستجمع جمیع کمالات 5.

ص: 287

1- تفسیر البحر المحیط: 494/7، تفسیر النسفی: 101/4، تفسیر أبی السعود: 30/8.

2- تفسیر نیشابوری (چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری): 33/25.

است و حضرات ائمه علیهم السلام با توجه به معنایی که در «فی» گفتیم برای تحصیل جمیع کمالات الاهی جهاد نموده و آن کمالات در آن ها رسوخ پیدا نموده و جدا نیستند و در آن جا متمکن و مستقر هستند.

ائمه اطهار با ذات ربوبی سر و کار داشتند و با خود خداوند متعال ارتباط و به خود خدا توجه داشتند. پیش تر آوردیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إن قوما عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار، و إن قوما عبدوا الله رهبة فتلك عبادة العبيد و إن قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة الأحرار؛(1)

همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به خاطر درك ثواب و رسیدن به بهشت پس این عبادت بازرگانان است و همانا گروهی خدا را می پرستند به خاطر ترس از کیفر و عذاب جهنم که این عبادت بردگان است و همانا گروهی خدا را پرستش می کنند به جهت سپاس از نعمت های او که این عبادت آزادگان است.

در روایات عامه نیز آمده است که:

علی مخشوشن فی ذات الله.

این روایت یعنی چه؟

این روایت در مسند احمد، تاریخ طبری و المستدرک علی الصحیحین آمده است.(2)

معنای «مخشوشن فی ذات الله» چیست؟

«

طبرانی و ابونعیم اصفهانی چنین نقل می کنند:

علی ممسوس فی ذات الله.(3)7.

ص: 288

---

1- نهج البلاغة: 53/4، موعظه، بحار الأنوار: 14/41، حدیث 4.

2- مسند، احمد بن حنبل: 86/3، تاریخ طبری: 402/2، المستدرک علی الصحیحین: 134/3.

3- المعجم الأوسط: 142/9 و 143، المعجم الكبير: 148/19، حلیة الاولیاء: 68/1، مجمع الزوائد: 130/9، کنز العمال: 621/11، حدیث 330/17.

به هر حال، ائمه علیهم السلام چنین هستند؛ نه از روی خوف و نه از روی طمع با خود خدا کار دارند؛ بلکه جهادشان فی الله است، کلمه «سییل» هم نباید فاصله باشد، آن‌ها دارای همه کمالات الاهی شدند و مظاهر صفات حق گردیدند و هر آن چه از کمالات بین مردم وجود دارد به برکت آن‌ها بوده و هست.

و نیز ائمه برای دعوت به خدا و حفظ دین با دشمنان جهاد نمودند.

و در جهاد با نفس مقتدای همه اهل این معانی گشتند.

ائمه جهاد فی الله حق جهاده داشته اند.

### معنای «حق الجهاد»

راغب اصفهانی درباره کلمه «جهاد» سخن لطیفی دارد، می نویسد:

والجهاد ثلاثة أضرب: مجاهدة العدو الظاهر، ومجاهدة الشيطان، ومجاهدة النفس.

وتدخل ثلاثها في قوله تعالى: (وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ).... (1)، (2)

### حق یعنی چه؟

راغب اصفهانی انصافاً نکات مفید و لطیفی در کتاب المفردات فی غریب القرآن دارد، وی درباره کلمه «حق» می گوید:

والرابع: للفعل و القول الواقع بحسب ما يجب وبقدر ما يجب وفي الوقت الذي يجب؛ (3)

وقتی کار در وقت خود و با شکل خود و با مقدار خود و در حال خود انجام بشود، حق می گویند.

ص: 289

1- .سوره حج(22):آیه 78.

2- .المفردات فی غریب القرآن: 101.

3- .همان: 125.

پس «جهاد» ابعادی دارد، و «حق» هم خصوصیتی که اگر یکی از آن خصوصیات منتفی شود کار بر طبق حق انجام نشده.

و در قیام به امر «جهاد» ائمه علیهم السلام تمام خصوصیات را رعایت فرموده اند و لذا جهادشان «فی الله» و «حق

جهاده» بوده است.

ائمه علیهم السلام دقیقاً وظایفشان را می دانستند و در هر جا، در هر موقعیتی، با هر کسی و به هر شکلی که لازم بوده به وظیفه خود عمل می کردند.

این خصوصیت ها فقط در ائمه علیهم السلام می تواند باشد و اعقل عقلای عالم بالاخره محاسباتش در جایی اشتباه درمی آید و شکست می خورد.

پس آن بزرگواران همه اقسام جهاد را در جای خود به مقداری که لازم است، به شکلی که لازم است، در حالی که لازم است و با کسی که لازم است انجام دادند. از این رو در ذیل همین آیه ای که خواندیم فرموده اند که منظور ما هستیم.

برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آیه (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِزْكُوا وَاَسْجُدُوا وَاَعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَاَفْعَلُوا الْخَیْرَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ\* وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ)؛ (1) «ای کسانی که ایمان آورده اید! رکوع کنید، سجده به جا بیاورید، پروردگارتان را بپرستید و کارهای پسندیده انجام بدهید. باشد که رستگاه شوید و در راه خدا

جهاد کنید آن گونه که حق جهادش را ادا کرده باشید، اوست که شما را برگزید» پرسیدم. فرمود:

ایانا عنی ونحن المجتوبون؛ (2)

آن ها فقط ما هستیم و ما برگزیده شدگانیم.

در روایت دیگر در ذیل آیه مبارکه: (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ 6.

ص: 290

1- .سوره حج(22):آیه 77 و 78.

2- .الکافی: 1/191، حدیث 4، تفسیر فرات کوفی: 275، حدیث 1، بحار الأنوار: 359/66.

اللَّهُ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ)؛ (1)

«آنان که در راه ما جهاد کنند قطعاً به راه های خود هدایتشان خواهیم کرد و به راستی که خدا با نیکوکاران است» فرموده اند:

نزلت فینا اهل البیت؛ (2)

این آیه درباره ما اهل بیت نازل شده است.

منظور این است که مقصود از این آیه ما هستیم، نه از باب این که ما مصداقیم؛ مصداق تام؛ چرا که غیر ائمه نمی توانند مصداقیت داشته باشند.

بلی کسانی که واقعا در این مسیر حرکت می کنند، می گوئیم: آنان در این مسیر در حرکت اند. در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

هذه الآية لآل محمد ولأشباعهم؛ (3)

این آیه درباره آل محمد علیهم السلام و پیروانشان می باشد.

اما به نحو اطلاق فقط ائمه علیهم السلام هستند که «جهاد فی الله حق جهاده» را انجام دادند.

این تعبیر با این خصوصیات بر غیر معصومین صدق نمی کند. و اگر شاگردان و تربیت شدگان مکتبشان در این مسیر قدم برداشتند، این ها مصداقیت پیدا نمی کنند تا بگوئیم: این هم مصداق، آن هم مصداق، اما آن اتم از این! به عبارت دیگر، مصداقیت نسبت به این آیات، آن جایی است که عصمت باشد، این رسوخ در علم و ای ن «جهاد فی الله حق جهاده» با عصمت همراه است. وگرنه حق جهاد به آن بیانی که گفتیم در خارج تحقق پیدا نکرده است مگر در نزد معصومان از 3.

ص: 291

1- سوره عنکبوت (29): آیه 69.

2- الاختصاص: 127، بحار الأنوار: 150/24، حدیث 35 به نقل از کنز الفوائد: 223، شواهد التنزیل: 569/1، حدیث 607.

3- تفسیر القمی: 151/2، بحار الأنوار: 43/24، حدیث 3.

آری، گروهی از شاگردان در این مکتب داشته و داریم که تربیت شدگان ائمه عليهم السلام، در این عالم و در سایر عوالم بوده اند؛ در تزکیه نفس، در جهاد با دشمنان به جان و اموال، در مجاهده با نفس، در حرکت کردن به سوی خداوند متعال جهاد کردند و اینان بوده اند و هستند و حتما در آینده خواهند بود و مکتب اهل بیت عليهم السلام استمرار و ادامه دارد و الحمد لله ثمراتش نیز در طول تاریخ ظاهر شده است، اما این ها ثمراتی برای این شجره طیبه هستند، نه این که ثمره در جای خود شجره بنشیند و آن وصفی که به شجره می دهیم به ثمره نیز بدهیم.



فالراغب عنكم مارق، واللازم لكم لاحق، والمقصر في حقكم زاهق و الحق معكم وفيكم ومنكم و اليكم، وانتم اهله ومعدنه.

وميراث النبوة عندكم و اياي الخلق اليكم، وحسابهم عليكم، وفصل الخطاب عندكم.

وآيات الله لديكم، وعزائمهم فيكم ونوره وبرهانه عندكم، وامره اليكم.

من والاكم فقد و الى الله، ومن عاداكم فقد عاد الله، ومن احبكم فقد احب الله، ومن ابغضكم فقد ابغض الله، ومن اعتصم بكم فقد اعتصم بالله؛

بنابراین هر کس از شما بازگشت، از دین خدا بیرون شده است و هر کس با شما ملازم بود، به دین خدا رسیده است. هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است، حق با شما، در خاندان شما، از شما و به سوی شماست و شما اهل و معدن آن هستید.

میراث پیامبری نزد شما، بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شما و سخن جدا کننده حق از باطل نزد شماست.

آیات خدا، اراده های او و نور و برهانش نزد شما و امر خداوند درباره شماست.

کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته و کسی که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی ورزیده است.

آن که شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن که با شما دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و آن که به شما تمسک جوید در واقع به خدا تمسک جسته است.



فالراغب عنکم مارق، واللزام لکم لاحق، والمقصر فی حکم زاهق؛

بنابراین، هر کس از شما رو بگرداند، از دین خدا بیرون شده است و هر کس با شما ملازم باشد (به دین خدا) رسیده است.

هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است.

این فاء، فاء تفریع است؛ یعنی این فراز بر آن چه که قبل گفته شده، مترتب شده و نتیجه آن می باشد.

خداوند متعال ائمه را نصب کرده که مبین فرائض، مقیم حدود و ناشر شرایع او باشند؛ به طوری که سنت آن ها سنت خدا و تمام افعالشان

تجلی اراده الاهی است، ناگزیر «فالراغب عنکم مارق» خیلی طبیعی است. در کجای این عبارات غلو وجود دارد؟!

البته اگر کسی بگوید: من قبول ندارم که خداوند ائمه را نصب کرده است؟ با چنین فردی باید بحث کرد و برای او باید به اثبات رساند که ائمه

علیهم السلام برای بندگان، به عنوان راهنما نصب شده اند؛ در صورتی که طرف، عناد و مرض نداشته باشد، اما غلوی در کار نیست.

گفتنی است که این سه جمله در فراز مذکور هر کدام از یک موضوع و محمول مرکب است.

واژه «رغبت» در لغت عرب چنین وضع و استعمال شده که اگر با حرف «فی» یا «إلی» تعدیه بشود به معنای اقبال می باشد و اگر با حرف «عن» تعدیه بشود به معنای ادبار و اعراض خواهد بود.

## اعراض کنندگان از ائمه

### اشاره

فالراغب عنکم مارق؛

بنابراین رو برگردان از شما، از دین خدا بیرون شده است.

راغب اصفهانی گوید:

رغب: أصل الرغبة السعة في الشيء... فإذا قيل: رغب فيه وإليه يقتضى الحرص عليه... (1)

و إذا قيل: رغب عنه اقتضى صرف الرغبة عنه و الزهد فيه.

هر دو استعمال در قرآن مجید آمده است، آن جا که می فرماید:

(إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ)؛ (2)

ما به طرف خداوند متعال اقبال داریم، (به آن جهت حرکت می کنیم و به آن طرف سعی داریم).

در آیه دیگر آمده است:

(أَرَاغِبُ أَنتَ عَنِ آلِهَتِي)؛ (3)

آیا تو از خدایان ما روی گردانی؟

و در آیه دیگر می خوانیم:

ص: 296

1- المفردات فی غریب القرآن: 198.

2- سوره توبه (9): آیه 59.

3- سوره مریم (19): آیه 46.

(وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ)؛ (1). الكافي: 496/5، حديث 5، بحار الأنوار: 124/22، حديث 94، فتح الباري: 96/9. (2)

و چه کسی جز افرادی که خود را به سفاهت و نادانی افکنده اند از دین و آیین ابراهیم روی گردان خواهد شد؟

در این دو آیه کلمه «رغب» به معنای اعراض و رو برگرداندن است.

در حدیث معروفی نیز آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

النكاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی؛ (2)

از دواج راه و روش من است، کسی که از طریقه و روش من روی برگرداند از من نیست.

از این حدیث علاوه بر آن که محل شاهد ماست، استفاده می شود که اعراض از سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعراض از خود پیامبر اکرم است.

البته ما خواهیم خواند که به برکت حب و اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله، انسان از او می شود و این مطلب را از کتاب و سنت ثابت خواهیم کرد، در اعراض نیز همین طور است که اگر انسان از آن حضرت اعراض کرد از او نخواهد بود.

پس اگر پیامبر اکرم فرموده باشند که اعراض کننده از سنت من، از من نخواهد بود، حال آن کسی که از اهل بیت او اعراض کند چگونه خواهد بود؟ آیا او می تواند ادعا کند که من از رسول الله و از امت آن بزرگوار هستم؟

از این روست که اگر کسی از ائمه علیهم السلام اعراض کند. «مارق» خواهد بود. 9.

ص: 297

1- .سوره بقره

2- :آیه 130.

لغویان کلمه «مروق» را به معنای «خروج» گرفته اند. به نظر می رسد، مروق از خروج اخص باشد و مطلق الخروج نیست؛ بلکه خروج خاصی است. جوهری می نویسد:

مروق السهم من الرمية مروقا، أى خرج من الجانب الآخر ومنه سميت الخوارج مارقة،

لقوله عليه السلام: يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية. (1)

کلمه «مروق» در جایی به کار می رود که چیزی در جایی ثابت، مستقر و استحکام دارد، سپس از آن جا جدا گردد و دیگر برنگردد. در حدیث صحیح امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

امرت بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین. (2)

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ام سلمه فرمود:

اسمعی یا أم سلمة، قولى واحفظى وصيتى واشهدى وأبلغى (أن عليا) هذا أخى فى الدنيا والآخرة، نيط لحمه بلحمى و دمه بدمى، منى ابنتى فاطمة ومنه ومنها ولدای الحسن و الحسين، وعلى أخى وابن عمى و رفیقى فى الجنة، و هو منى بمنزلة هارون من موسى غير أنه لا نبى بعدى... یا أم سلمة! على يقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین بعدى. (3)

ص: 298

1- صحاح اللغة: 4/1554، لسان العرب: 10/341، قاموس المحيط: 3/282.

2- النخصال: 145، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/66، حدیث 241، المسترشد: 269، حدیث 79، بحار الأنوار: 29/434، حدیث 19 و 20، کنز العمال: 11/292، حدیث 31552 و 31553، المعجم الأوسط: 8/213، الكامل: 2/219، تاریخ مدینه دمشق: 42/469.

3- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام: 1/355، التحصين: 628، گفتنی است که در تاریخ مدینه دمشق: 42/470 و 471، نیز قسمت هایی از این حدیث آمده است.

ابن تیمیه این حدیث را چون قتل طلحه، زبیر، معاویه و اتباعشان را واجب می کند، انکار کرده است؛ (1) ولی هیچ

راهی برای خدشه در سندش وجود ندارد و ما آن را به طور مبسوط اثبات کرده ایم. (2)

منظور از ناکثین اهل جمل، و از قاسطین اهل صفین و از مارقین اهل نهروان هستند. (3)

مارقین جزء اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بودند. به تعبیر ما، این ها در ولایت امیرالمؤمنین داغ بودند و به گونه ای استحکام داشتند، ولی مروق پیدا کردند و از ولایت و دین خارج شدند؛ به گونه ای که اهل سنتی که از ناکثین و قاسطین دفاع می کنند به ضلالت و گمراهی اهل نهروان قائل اند و گمراهی آن ها بین مسلمانان متفق علیه است.

این ها کسانی بودند که در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام استحکام و استقرار داشتند، اما طوری عوض شدند که در شهادت امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و سیدالشهدا علیهم السلام دست داشتند، آنان از اهل بیت در واقع از دین برگشتند که تا برهه ای از زمان آلت دست بنی امیه بودند و بعدها به جان هم افتادند.

آری، ضلالت خوارج بین همه فرقه ها متفق علیه است؛ حتی ابن تیمیه قبول دارد که اهل نهروان گمراه و از دین خارج هستند و باید با این ها برخورد و مبارزه می شد و از بین می رفتند.

پس کار انسان بدین جا منتهی می شود که هر گاه از اهل بیت علیهم السلام 2.

ص: 299

1- منهاج السنة: 6/112.

2- ر.ك: محاضرات فی الاعتقادات: 2/805.

3- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام: 2/544، حدیث 1051، كنز العمال: 11/292، حدیث 31553، تاریخ مدینه دمشق: 42/469.

رو برگرداند حکم اهل نهروان را خواهد یافت.

شاید کسی بگوید که اهل صفین و اهل جمل نیز بر امام زمانشان قیام کردند، پس چگونه نسبت به آن‌ها ناکشین و قاسطین تعبیر شده است؟  
به عبارت دیگر چنان که در شرح عبارت: «ومن حاربکم مشرک» خواهد آمد، از محاربان با امیرالمؤمنین علیه السلام؛ یعنی اهل جمل و صفین به «مشرکان» تعبیر شده است، اما از اهل نهروان به «مارقین».

تفاوت این دو بیان بایستی روشن شود.

### ملازمان با ائمه

واللازم لکم لاحق؛

و کسی که ملازم شما باشد لاحق است.

ملازم یعنی چه؟

لاحق یعنی چه؟

لاحق به چه کسی؟ به کجا؟

پر واضح است که معنای ملازمت در این جا، ملازمت به جسم نیست. می گویند: فلانی ملازم فلانی است؛ یعنی همیشه باهم هستند.

پس مقصود از ملازمت، ملازمت معنوی است؛ یعنی از نظر اعتقادی، عملی و اخلاقی متابعت داشتن و همراه ائمه علیهم السلام بودن.

بدیهی است که این متابعت، فرع معرفت است، از این رو هر چه معرفت انسان به آن بزرگواران بیشتر باشد، متابعت و پیروی بیشتر خواهد بود. اگر شما بخواهید از کسی پیروی بکنید و او را بر حق بدانید هر چه معرفت شما بر حقانیت او بیشتر بشود التزامتان به متابعت از او بیشتر خواهد بود. از این رو مراتب معرفت و بالتبع اطاعت و متابعت مختلف است.

ص: 300



شاهد بر این معنا آیه قرآن مجید است، آن جا که می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ)؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه کنید و با صادقان و راستگویان باشید.

این خطاب، تا روز قیامت به همه مؤمنان است که با راستگویان باشند. معلوم است که منظور، بودن جسمی نیست؛ بلکه بودن معنوی است؛ یعنی متابعت و پیروی در عقیده، فکر، رأی و عمل.

هم اینک در محاورات عرفی نیز همین گونه است که می گویند: فلانی با فلانی است؛ یعنی در عقیده و نظر با او موافق است.

بنابراین، وقتی من صادقان را شناختم که چه کسانی هستند مأمورم که با آن ها باشم، و هرچه معرفت من به آن ها بیشتر باشد با آن ها بیشتر خواهم بود و از آن ها جدا نخواهم شد.

از طرفی وقتی طبق احادیث فریقین ثابت شد که مراد از صادقان ائمه اطهار علیهم السلام هستند (2) روشن می گردد که خداوند متعال به ما امر کرده که از نظر معنوی، با آن بزرگواران باشیم.

از طرف دیگر اطاعت از آن ها، اطاعت مطلق خواهد بود، چون فرمود: «با راستگویان باشید» و فرمود: در کجا، در چه بابی از ابواب فقه، یا تفسیر یا حدیث و در چه زمانی و در چه مکانی با آن بزرگواران باشید و این بیان اطلاق دارد؛ یعنی در همه افعال، اقوال، ترك ها، حرکات، سکناات، عقاید، احکام، سنن و آداب با آنان باشید. 7.

ص: 301

1- .سوره توبه(9):آیه 119.

2- .بصائر الدرجات:51، حدیث 1 و 2، الکافی:208/1، حدیث 1، بحار الانوار:30/24، شواهد التنزیل:341/1، حدیث 357.

از این رو ما با این آیه بر عصمت ائمه علیهم السلام استدلال کردیم، چون امر به بودن با آنان به نحو اطلاق است و هیچ قیدی ندارد.

از این جاست که در روایتی پیشوای هشتم امام رضا علیه السلام به ابن ابی محمود فرمود:

يا بن أبي محمود! إذا أخذ الناس يمينا وشمالا فالزم طريقتنا، فإنه من لزمنا لزمناه ومن

فارقتنا فارقتاه...؛(1)

ای پسر ابی محمود! هر گاه مردم به سمت چپ و راست رفتند تو ملازم راه ما باش؛ چرا که اگر کسی ملازم ما باشد، ما ملازم او خواهیم بود و هر که از ما جدا شود، از او جدا خواهیم شد.

معلوم می شود قضیه طرفینی است که اقبال از يك طرف، اقبال از طرف دیگر را در پی دارد، و این نظیر کلام خداوند متعال است که می فرماید:

(فَأَذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ)؛(2)

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

از دقت در استعمال کلمه ملازمت در موارد مختلف نکته دیگری کشف می شود که ملازمت به معنای واقعی و حقیقی به مخلوط شدن می انجامد، اگر کسی با کسی ملازم بود، او محسوب می شود و به تعبیر بعضی ها یکی

می شوند. از این رو در لغت آمده است: لازمه أی عانقه و معانقه را ملازمه گفته اند. در لسان العرب چنین آمده است: 2.

ص: 302

---

1- عیون اخبار الرضا علیه السلام: 272/2، حدیث 63، بحار الأنوار: 115/2، حدیث 11، وسائل الشیعه: 128/27، حدیث 33394، بشارة المصطفی: 340-341.

2- سوره بقره(2): آیه 152.

...وعانقه معانقة وعناقا: التزمه فادنى عنقه من عنقه....(1)

وقتی دو نفر با هم با محبت معانقه می کنند، به هم می چسبند و گویی نمی خواهند از هم جدا شوند و یکی می شوند.

پس التزام به معنای اعتناق آمده است. از این رو در کعبه به «الملتزم» می روند و قسمتی از کعبه را بغل می کنند و به آغوش می گیرند. التزام به این معنا باز محبت می خواهد که داعی و محرك اصلی آن حب است که به

این جا می انجامد. در واقع حب است که معرفت در پی دارد، یا بگویید: معرفت است که حب در پی دارد. هنگامی که متابعت پیدا می شود و این متابعت به نحوی می گردد که به التزام و آن گاه به یکی شدن می انجامد.

درباره جناب سلمان آمده است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

سلمان منا أهل البيت؛(2)

سلمان از ما اهل بیت است.

به راستی سلمان فارسی چه کرده که این سخن درباره او گفته شده است؟

بنابر آن چه گذشت، التزام عملی؛ یعنی اطاعت و متابعت لازم است که هر چه بیشتر باشد برای انسان قرب بیشتر می آورد. شاهد این مطلب از قرآن کریم این آیه است که می فرماید:

(قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛(3)

بگو: اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد. 1.

ص: 303

- 
- 1- لسان العرب: 272/10، تاج العروس: 363/13.
  - 2- عیون اخبار الرضا علیه السلام: 70/1، حدیث 282، مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: 384/2، حدیث 858، بحار الأنوار: 312/11-313.
  - 3- سوره آل عمران(3): آیه 31.

این نیز طرفینی است، مرا دوست بدارید، از من متابعت کنید آن گاه خدا شما را دوست می دارد.

محبت، متابعت می آورد، وقتی متابعت تحقق پیدا کرد، از طرف محبوب محبت شروع می شود ناگزیر هر چه محبت بیشتر شد، متابعت بیشتر می شود و به مقام «منا» می رسد.

بعضی از بزرگان به عصمت جناب سلمان قائلند که البته معنای این عصمت باید روشن شود.

مصدق تام این ارتباط در بین اهل بیت، پیامبر اکرم و امیر مؤمنان علی علیهم السلام بوده است که چگونه حضرت امیر با پیامبر اکرم متابعت، ملازمت و التزام داشتند؟

قثم بن عباس، برادر عبدالله بن عباس است، از او پرسیدند: چطور شده که پسر عمویان علی علیه السلام از همه شماها به پیامبر نزدیک تر و مقرب تر است وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شده است؟

در پاسخ می گوید:

لأنه كان أولنا برسول الله صلى الله عليه وآله لحوقاً وأشدنا به لزوقاً؛<sup>(1)</sup>

زیرا که او در میان ما نخستین کسی بود که به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پیوست و بیشتر از همه ما همراه پیامبر و ملازم آن حضرت بود.

طبیعی است که هر چه این چسبیدن بیشتر و شدیدتر باشد، همان اندازه نتیجه، برکت و ثمره خواهد داشت.

در احوالات علما تا همین اواخر همین گونه بوده، ولی در زمان ما کم شده است.

ص: 304

---

1- الفصول المختارة: 246، الطرائف: 284، بحار الأنوار: 271/38، المستدرک علی الصحیحین: 125/3، المصنف: 348/8، السنن الكبرى: 139/5، حدیث 8494، المعجم الكبير: 40/19، كنز العمال: 143/13، حدیث 36447. در برخی از منابع به جای «لزوقاً»، «لصوقاً» آمده است.

که برخی از شاگردان با استاد ملازمت داشتند؛ یعنی علاوه بر این که در درس حاضر می شوند در جلسه خانه نیز حاضر می شوند و در مسافرت نیز

همراه استادند، حتی از یکی از اساتیدم راجع به میرزا محمد تقی شیرازی شنیدم که هر وقت استادش فاضل اردکانی می خواست به حمام برود او حاضر می شد و با ایشان همراهی می کرد، حتی بقیچه استاد را برمی داشت که هم پیرمرد بود و به کمک نیاز داشت و هم حق استادی را ادا می کرد و هم مطلب یاد می گرفت.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام به خانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می رفتند و هم چنین رسول الله صلی الله علیه وآله به خانه حضرت امیر می رفتند و مطالبی گفت و گو می شد، آن حضرت می فرماید:

... وقد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخيلني فيها أدور معه حيث دار، وقد علم أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أنه لم يصنع ذلك بأحد من الناس غيري، فرما كان في بيتي يأتيني رسول الله صلى الله عليه وآله، أكثر ذلك في بيتي. وكنت إذا دخلت عليه بعض منازل أخلاقي وأقام عني نسائه فلا يبقى عنده غيري، وإذا أتاني للخلوة معي في منزلي لم تقم عني فاطمة ولا أحد من بني، وكنت إذا سألته أجنبي وإذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني...؛(1)

من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روزی دو مرتبه، یک مرتبه در روز و یک مرتبه در شب ملاقات داشتم....

این همان ملازمه است، آیا معرفتی که امیرالمؤمنین نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داشتند. با معرفتی که دیگران داشتند مساوی بود؟ آیا حبی که آن حضرت داشتند با 1.

ص: 305

---

1- .الكافي: 1/64، حديث 10، الاعتقادات، شيخ صدوق: 121، الخصال: 257، بحار الأنوار: 2%228، حديث 11.

طبیعی است آن چه که به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید عشری از اعشارش به دیگران نرسید.

عبدالله بن عباس گوید: علم و دانش به ده قسم تقسیم شد، نه قسم آن در نزد علی علیه السلام بود و یک قسم آن بین ما تقسیم شد و آن حضرت در این یک قسم تقسیم شده نیز با ما شریک است. (1)

این امر بدیهی است. کجای آن غلو، بی مدرک و بی منطق است؟

شما ملاحظه کنید که حب، انسان را به کجا می رساند، که در روایات اهل سنت نیز آمده است که پیامبر اکرم

صلی الله علیه وآله به حسنین علیهما السلام اشاره می کنند و می فرمایند:

من أحبنی وأحب هذین وأباهما وأمهما کان معی فی درجتی؛ (2)

کسی که من، این دو و پدر و مادر این دو را دوست داشته باشد در روز قیامت با من و در رتبه من خواهد بود.

برخی نمی توانند این مطالب را تحمل بکنند که حب اهل بیت چنین نتیجه ای دارد. بنابر آن بیانی که گذشت، قطعاً حب همین نتیجه را دارد که انسان در درجه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود. 3.

ص: 306

- 
- 1- النجاة فی القيامة فی تحقیق أمر الإمامه: 162، ابن میثم بحرانی، مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: 169، ینابیع الموده: 213/1 و 171/2 و 144/3 و 210 و 121، الاستیعاب: 22/4، سبل الهدی و الرشاد: 289/11، تهذیب الأسماء و اللغات: 346/1.
  - 2- المناقب، ابن شهر آشوب: 153/3 و 154، العمده: 274، حدیث 436، ذخائر العقبی: 91، بحار الأنوار: 116/23، حدیث 27، مسند، احمد بن حنبل: 77/1، کنز العمال: 639/13، حدیث 37613.

والمقصر فی حقکم زاهق؛

هر کس در حق شما کوتاهی کند، نابود است.

کلمه «قصر» در لغت عربی، هم متعدی به خودش آمده و هم متعدی به حرف جر. و آن گاه معنای قصر به لحاظ حرف جر مختلف می شود.

اگر قصر خودش متعدی باشد به معنای محدود کردن،

اگر توسط حرف جر «من» باشد به معنای نقصان،

اگر با حرف «علی» تعدیه شود به معنای اکتفا کردن،

اگر با حرف «عن» تعدیه شود به معنای عجز و ناتوانی،

و اگر با حرف «فی» تعدیه شود به معنای «کوتاهی کردن عمدی» خواهد بود. (1)

المقصر فی حقکم، یعنی کسی که در شناخت ائمه علیهم السلام کوتاهی کند ناگزیر از ملازم بودن با آنان محروم خواهد بود. شاید اتم مصادیق ملازمت جناب سلمان باشد که به آن بزرگواران چنین ملحق شد و از اهل بیت گشت.

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

أدرک سلمان العلم الأول و العلم الآخر و هو بحر لا ینزح و هو منا أهل البيت بلغ من علمه أنه مر برجل فی رهط.... (2)

پس مقصر در حق اهل بیت علیهم السلام نمی تواند به آن جا برسد که معرفت داشته باشد، قهرا تبعیت، اطاعت و انقیاد نخواهد داشت. از این رو بین او و ائمه فاصله زیاد

ص: 307

1- ر.ک: المفردات فی غریب القرآن: 405.

2- الاختصاص: 11، بحار الأنوار: 373/22، حدیث 11 به نقل از رجال کشی: 8. این روایت در الطبقات الكبرى: 85/4 و 86 نیز به سند دیگری از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «کان بحرا لا ینزف».

خواهد شد و او از آن بزرگواران دور خواهد بود.

توضیح مطلب این که انسان یا عالم است یا جاهل، و جاهل نیز یا قاصر است و یا مقصر. جاهل قاصر در زمان های گذشته وجود داشته، اما در زمان فعلی جاهل قاصر داریم یا نه؟ محل بحث است. شاید در این زمان چنین افرادی بسیار اندک باشند؛ مثل کسانی که در جنگل ها زندگی می کنند و به طور کلی از هر جای دیگری منقطع هستند و کسی به آن جا رفت و آمد ندارد و در عین حال انسان هستند.

پس اصل وجود جاهل قاصر را به نحو موجه جزئی نمی شود منکر شد، اما جاهایی که کم ترین تمدنی را دارا هستند ادعای جاهل قاصر مشکل است.

البته ما فعلا بحث صغروی نداریم، ما می گوئیم: اگر کسی واقعا قاصر و از شناخت خداوند متعال، یا پیامبر اکرم، یا ائمه و یا هر معرفتی از معارف دینی عاجز باشد بر حسب قواعد با چنین جاهلی جور دیگری رفتار می شود و خدا خودش می داند که چگونه رفتار کند، به ما مربوط نیست.

سخن در جاهل مقصر است که تکلیف وی چیست؟

اگر کسی جاهل باشد و بداند که جاهل است و از روی عمد در پی معرفت و علم نباشد و در تاریکی جهل باقی بماند چنین فردی از نظر شرعی، عقلی و عقلائی مورد مذمت است و معذور نخواهد بود.

شاهد این مطلب این است که وقتی انسان دچار کم ترین سردرد می شود، برای مداوای آن اقدام می کند تا این درد را برطرف کند. اگر در آبادی محل زندگی طبیبی یا داروخانه ای نباشد می پرسد و به نزدیک ترین آبادی که در آن جا طبیب یا دارو وجود دارد به هر وسیله ای خود را می رساند.

آری، کم ترین سردرد انسان را به حرکت وامی دارد، که اگر حرکت نکند هم خودش، خویشان را ملامت می کند و هم دیگران او را سرزنش می نمایند.



به راستی آیا به دست آوردن معرفت دینی و رسیدن به یکی از حقایق معنوی به قدر يك سردرد نباید برای انسان داعویت و محرکیت داشته باشد؟

بدیهی است که اگر انسان جاهل برای به دست آوردن معرفت با فرض تمکن حرکت نکند و ادعای عجز نماید، از او قبول نمی کنند و ملامتش می نمایند.

از طرفی، برخی جاهل هستند، اما نه تنها به جهلشان و به جاهل بودنشان جاهل اند؛ بلکه خود را عالم هم می دانند. از این رو آنان هرگز سؤال نمی کنند؛ مثل کسی که در مسیری با همت و جدیت حرکت می کند تا به مکه برسد، غافل از این که این راه، راه هندوستان است، نه حجاز؛ ولی معتقد است که این راه به مکه منتهی می شود و از احدی نمی پرسد که راه مکه، کجاست و با کمال جدیت همین راه را ادامه می دهد؛ چرا که او احتمال اشتباه نمی دهد که از کسی پرسد.

مگر کسی در بین راه به او برسد، از او پرسد که کجا می روی؟ در این صورت او از جهل مرکب به جهل بسیط وارد خواهد شد تا بعد او را دانشمندی از جهل بیرون بیاورد و دستش را بگیرد و واقعا او را در راهی قرار دهد که به حجاز منتهی می شود.

### **جهالت مردم درباره اهل بیت**

مردم در خصوص اهل بیت علیهم السلام چند گروه هستند:

1. کسانی که ملازم آن بزرگواران هستند که ما از آن ها به شیعیان تعبیر می کنیم؛ همان کسانی که به اهل بیت علیهم السلام معرفت دارند و حق آن ها را شناختند و در پی این معرفت، از آن بزرگواران تبعیت و اطاعت کردند و در این تبعیت و اطاعت و انقیاد باقی ماندند که واقع معنای تشیع نیز همین است.

2. کسانی که از آنان رو برگرداندند و جدا شدند که قدر متیقن از این ها خوارج هستند که در معنای مروق بیان شد که مطلق الخروج نیست، گرچه در لغت این طور گفته باشند.

این ها کسانی بودند که خوب قرآن می خواندند، عبادت می کردند و نمازهای با خضوع و خشوع به جا می آورند.

در روایتی آمده است: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب در مسجد نشسته بودند، در این حال شخصی وارد شد و به آن ها سلام نکرد و گذشت و آن طرف مسجد به نماز ایستاد. حضرت فرمودند: چه کسی بلند می شود او را به قتل برساند؟

ابوبکر گفت: من ای رسول خدا!

وقتی دست به شمشیر برد، دید که آن مرد مشغول نماز است؛ چه نماز با خشوعی! گفت: عجب، کسی که چنین نماز می خواند من او را به قتل برسانم؟ آن گاه برگشت.

دوباره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چه کسی می رود این شخص را به قتل برساند؟! عمر گفت: من ای رسول خدا!

او چون اولی رفت و دید نماز می خواند و او را به قتل نرساند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای بار سوم فرمودند: چه کسی او را به قتل می رساند؟! امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند: من ای رسول خدا!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

أنت إن أدركته؛

این کار توست به شرطی که او را پیدا کنی.

وقتی حضرت علی علیه السلام رفت، او رفته بود.

حضرت فرمودند:

ص: 310

لوقتل ما مختلف من امتی رجلان؛

اگر او کشته می شد دو نفر در میان امت من با هم اختلاف پیدا نمی کردند.

آن گاه درباره این شخص فرمودند:

إن هذا وأصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية ثم لا يعودون فيه. (1)

با توجه به این روایت معلوم می شود که ابوبکر و عمر نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چه اندازه اخلاص داشتند و چه قدر به نبوت و حقانیت آن حضرت معتقد بودند و از او امر حکمت آمیز آن حضرت که باید بی چون و چرا اطاعت بشود، پیروی می کردند.

آری، این گونه افراد اصلاح پذیر نیستند و چاره ای جز شمشیر ندارند.

3. غلات: این ها کسانی هستند که محبتشان به زعم خودشان نسبت به اهل بیت علیهم السلام آن ها را به غلو وادار کرده است که به الوهیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قائل شده اند و نسبت به برخی از ائمه به نبوت قائل شده اند و برخی دیگر به الوهیت آنان قائل شده اند.

4. کسانی که رسماً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی می کنند، که از آن ها به «نواصب» تعبیر می شود.

5. کسانی که مقام اهل بیت علیهم السلام را کمتر از آن چه که هستند، قائلند و ائمه را با کسانی که به امامت آن ها معتقد هستند، مساوی می دانند.

گفتنی است ما در مقدمات بحث درباره غلو و تقصیر به تفصیل سخن گفتیم و معنای غلو و تقصیر را بیان کردیم.

ما از روایات استخراج کردیم که منظور 6.

ص: 311

---

1- .مسند، احمد بن حنبل: 15/3، مسند ابو یعلی: 91/1 و 169/7، الإصابه: 341/2، مجمع الزوائد: 227/6.

اهل بیت علیهم السلام از غلو و تقصیر چیست و در نهایت در این زمینه سخنی از علامه مجلسی رحمه الله نقل کردیم. (1)

کوتاه سخن این که باید ائمه علیهم السلام را بشناسیم، چون متابعت بدون شناخت و معرفت معنا یا فایده ندارد و معرفت هر کسی از طریق خود او بهتر است تا از طریق دیگری. بهتر است انسان از خود شخص بپرسد، اگر راستگو باشد واقعیت را بگوید، چرا به دیگران مراجعه کنیم که دیگران بعضی از روی غرض، بعضی از روی حب، بعضی از روی حسد، بعضی با گمان، بعضی از روی حدس و بعضی با سوءظن او را معرفی خواهند کرد.

اما اگر خود شخص، خودش را معرفی کند و راست بگوید، مدرک و حجت خواهد بود.

درباره پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین است. شکی نیست که ائمه علیهم السلام دارای حالات و مقاماتی بودند و فضایی داشتند و صادق القول بودند که همه این ها از امور مسلمه و طبق روایات معتبری به ما رسیده است.

بنابراین سه مقدمه، اگر روایت معتبری حاکی از شأنی از شئون امام علیه السلام باشد که این شأن با موازین شرعی و عقلی منافات نداشته باشد ما موظفیم طبق آن روایت به امام علیه السلام معتقد بشویم، مگر این که کسی در این مقدمات مناقشه داشته باشد که اگر معاند نباشد او را تفهیم می کنند و مناقشه اش برطرف می شود.

به نظر می رسد هیچ شیعی حتی غیر شیعی منصف در هیچ يك از این مقدمات مناقشه نمی کند.

بنابر آن چه گذشت ما نمی توانیم مقامات و منازل ائمه علیهم السلام را با عقولب.

ص: 312

---

1- ر.ك: جلد یکم، صفحه 78-88 از همین کتاب.

قاصر خودمان تعیین کنیم و حد و حدودی برای آن ها قرار بدهیم که اگر بیش از آن حد به نظر رسید آن را به غلو نسبت دهیم.

پس همه این مطالب را باید در نظر داشت و اگر جز این باشد مقصر خواهیم بود و مقصر نیز زاهق خواهد بود، چرا زاهق؟

کلمه «زهق» یعنی هلك، تلف و بطل (1).

سر مطلب در اصل وجوب نصب امام است. ما بنا بر مبانی عدلی نصب امام را بر خداوند متعال واجب دانستیم و معرفت امام از نظر عقلی و نقلی واجب است. در حدیث قطعی الصدور آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة: (2)

کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

طبیعی است اگر کسی بر معرفت و تبعیت از روی معرفت کوتاهی کند، مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود و آن مساوی با زهوق و تلف شدن است.

پس وقتی حکمت نصب امام در امت معلوم شد و فایده معرفت امام را دانستیم خواهیم فهمید که عدم معرفت چه نتیجه ای در پی دارد. در حدیث دیگری 4.

ص: 313

---

1- کتاب العین: 3/363، صحاح اللغة: 4/1493، لسان العرب: 10/147، قاموس المحيط: 3/243، مجمع البحرین: 2/298، تاج العروس: 13/204.

2- این حدیث با متون متفاوتی در منابع بسیاری آمده است از جمله: المحاسن: 1/154، حدیث 79، الامامة و التبصره: 2/2، کفایة الأثر: 296، وسائل الشیعه: 16/246، حدیث 23، المناقب، ابن شهر آشوب: 1/212 و 3/18، الکافی: 1/377، حدیث 3، الخصال: 479، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 2/59، حدیث 20، کمال الدین: 409، بحار الأنوار: 32/321، حدیث 292، العمده: 471، حدیث 991، مسند، احمد بن حنبل: 4/96، مجمع الزوائد: 5/224، مسند ابی داود: 259، المعیار و الموازنه: 24، المصنف: 8/598، حدیث 42، مسند ابی یعلی: 13/366، حدیث 7375، صحیح ابن حبان: 10/434، المعجم الکبیر: 19/388، المعجم الأوسط: 6/70، کنز العمال: 1/103، حدیث 464.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

إنما مثل أهل بيتی فيکم کمثل سفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها هلك؛ (1)

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

رکوب در سفینه اهل بیت، یعنی با اهل بیت بودن و ملازمت با آنان، مساوی با نجات است و عدم ملازمت مساوی با هلاکت است. بنابراین، بودن با صادقان ملازمت با آن هاست.

به عبارت دیگر، وقتی راه نجات و فلاح و صلاح به راه اهل بیت منحصر شد، پس هر راه دیگری جز راه آن بزرگواران باطل است.

### فقط اهل بیت حق اند

### اشاره

از این روست که علامه حلی رحمه الله نقل می کند که از خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله سؤال شد: برای چه شما قائلید که راه به اهل بیت منحصر است و جز راه آنان، راه دیگری نیست؟

پاسخ داد: ما دو حدیث را با هم جمع بکنیم این طور می شود. از طرفی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقة، واحدة ناجية و الباقون فی النار؛ (2)

ص: 314

1- برای آگاهی از منابع این حدیث شریف ر.ک: جلد یکم، صفحه 435 از همین کتاب.

2- قریب به همین مضمون در مصادر زیر موجود است: کفایة الاثر: 155، المناقب، ابن شهر آشوب: 27/2، الطرائف: 430، الصراط المستقیم: 96/2، وسائل الشیعه: 50/27، حدیث 30، بحار الأنوار: 337/30 و 336/36، حدیث 198، عمدة القاری: 224/18، سنن ابی داوود: 39/2، تحفة الاحوذی: 333/7، کنز العمال: 114/11، تفسیر القرطبی: 160/4، تفسیر الثعالبی: 90/2 و ر.ک: جلد یکم، صفحه 236 از همین کتاب.

به زودی امت من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند، که یکی از آن ها نجات می یابد و بقیه در آتشند.

از طرف دیگر فرمودند:

إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

به راستی کدام يك از این دو حدیث از نظر سندی و دلالتی ایراد دارد؟

در این صورت نتیجه طبیعی و روشن خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا)؛ (1)

به درستی که باطل نابود شدنی است.

ماعدای حق، هیچ است. از این روست که به دنبال این عبارات می فرماید:

والحق معكم وفيكم ومنكم و اليكم، وانتم اهله ومعدنه؛

حق با شما، در خاندان شما، از شما و به سوی شماست و شما اهل و معدن آن هستید.

وقتی بنا شد جز اهل بیت، همه باطل باشند و باطل نابود است، پس اهل بیت حق هستند، نه دیگران و حق، یکی است، نه بیشتر. 1.

ص: 315

حق در لغت عرب به معنای ثبوت، استحکام، صحت و مطابقت است. راغب اصفهانی در معنای واژه «حق» می نویسد:

أصل الحق المطابقة و الموافقة. (1)

در منابع دیگر لغوی آمده است:

و هو يدل على إحكام الشيء و صحته، فالحق نقيض الباطل. (2)

در علم فقه در کتاب بیع یکی از مسائل مقدماتی مورد بحث این است که: ما هو الحق؟

روشن است که ما در شریعت حقوق و احکامی داریم، فرق بین حکم و حق چیست؟ این بحث مفصلی دارد.

از طرف دیگر، یکی از اسماء خداوند متعال «الحق» است.

بنابراین، هر آن چه که ثابت باشد و هیچ شکمی در آن راه نداشته باشد، ما از آن به «حق» تعبیر می کنیم و

شهادت می دهیم. برای نمونه می گوئیم:

إن الموت حق و البعث حق و الجنة حق و النار حق.

ما به این امور ثابت شهادت می دهیم، نمی شود در این امور تشکیک کرد تا چه رسد به انکار.

از سوی دیگر، «حق» نقيض «باطل» است، شیء زائل را باطل می گویند. در کتاب العین آمده است:

الحق نقيض الباطل. (3)

ص: 316

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 125، تاج العروس: 315/6.

2- معجم مقائیس اللغه: 16/2.

3- کتاب العین: 6/3.



باطل نابود است و حق ثابت و ماندنی که هیچ وقت از بین نمی رود، عوض نمی شود و همیشه محفوظ می باشد.

## حق از دیدگاه قرآن

اینک آیاتی را از قرآن کریم می آوریم تا حق و احکام آن را بیشتر بشناسیم. شما می دانید که عزیزترین خلائق از اولین و آخرین نزد خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این گونه می فرماید:

(أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ)؛ (1)

آیا تو می توانی کسی را که درباره او عذاب قطعی شده است رهایی دهی یا کسی را که در آتش و دوزخ است بیرون بیاوری؟

به راستی ای پیامبر! تو با تمام قرب و شأنی که پیش من داری آیا می توانی این کار را بکنی؟ وقتی کلمه عذاب درباره کسی به حق و حقیقت و به تحقیق صادر شد و بر او منطبق گشت، احدی نمی تواند آن را تغییر بدهد و پس و پیش بکند، گرچه اشرف مخلوقات باشد.

پس انسان باید با خداوند متعال به گونه ای رفتار کند که رشته ارتباط قطع نشود و کلمه عذاب درباره او مصداقیت پیدا نکند که دیگر چاره ای نباشد؛ بلکه مجالی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دخالت کند.

از خصوصیات حق این است که چیزی از آن کم نمی شود و چیزی هم بر آن اضافه نمی شود. چرا؟

چون اگر چیزی از آن کم یا اضافه کنیم، آن را از حق بودن خارج کرده ایم و این

ص: 317

مساوی است با بطلان. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ)؛ (1). سوره مائده (5): آیه 48. (2)

حق را با باطل نیامیزد.

حق را باید پذیرفت و این از جمله احکام حق در قرآن مجید است که حق را در هر حال باید پذیرفت، زیرا بار آن

باید رفت؛ چه مطابق میل انسان باشد چه نباشد. نمی شود که به خاطر اهو و امیال یا از هر حیثی از حیثیات دیگر از حق دست برداشت. قرآن کریم می فرماید:

(وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ)؛ (2)

از هوا و هوس های آن ها پیروی مکن و از آن چه به حق بر تو نازل شده است، روی مگردان.

افکار، آرا و انظار انسان در مقابل حق صفر و بی ارزش است. اگر تمام عالم جمع بشوند و همه متفقا بر خلاف حق حرفی بزنند این با صفر مساوی است. همه باید پیرو حق باشند. هیچ گاه حق نمی شود تغییر پیدا کند و مطابق امیال، افکار و آرا عوض بشود. در آیه دیگری آمده است:

(وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ)؛ (3)

اگر حق از هوس های آن ها پیروی می کرد و طبق تمایلات آن ها رفتار می نمود البته آسمان ها و زمین و هر کس در آن هاست، تباه می شدند.

معلوم می شود کسانی که در برابر حق قرار می گیرند، داعیه فساد در روی زمین دارند. اصولا بعد از این که معلوم شد موضوعی حق است، چون و چرا درباره آن 1.

ص: 318

1- سوره بقره

2- آیه 42.

3- سوره مؤمنون (23): آیه 71.

درست نیست و معنا ندارد. در آیه دیگری می خوانیم:

(يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ)؛ (1)

آن ها پس از روشن شدن حقیقت باز با تو مجادله می کنند و از اعتراض خویش دست برنمی دارند.

وقتی معلوم شد که موضوعی حق است، باید از آن اطاعت و تبعیت کرد و بدون چون و چرا مطیع آن بود و نباید درباره آن جدال نمود؛ چرا که حق عوض نمی شود، تبعیض قبول نمی کند و تغییر و تعدد پیدا نمی نماید.

پس کسانی که می گویند: حق متعدد است، همه به حق می رسند، هر کسی به مقداری از حق می رسد. این خلاف نص قرآن است؛ چرا که قرآن مجید می فرماید:

(فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ)؛ (2)

آیا بعد از حق، چیزی جز ضلالت و گمراهی وجود دارد؟

یکی دیگر از خصوصیات حق این است که حق، خودش را معرفی می کند و به معرف نیاز ندارد. دیگران به

توسط حق باید شناخته بشوند. حق باید برای شناخت دیگران میزان و معیار باشد، نه این که کسی معرف حق باشد؛

زیرا کسی که می خواهد حق را معرفی کند از دو حال خارج نیست. یا از روی علم حرف می زند و یا از روی گمان.

اگر از روی علم حرف می زند، پس از خود حق اخذ کرده و اگر از روی گمان حرف می زند، قرآن می فرماید:

(إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا)؛ (3)

گمان و پندار هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی کند و به حق نمی رساند. 6.

ص: 319

---

1- سوره انفال(8):آیه 6.

2- سوره یونس(10):آیه 32.

3- همان:آیه 36.

از این روست که وقتی در جنگ جمل آن شخص خدمت امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من در شك افتادم؛ در يك طرف طلحه، زبیر، عایشه و بزرگان اصحاب قرار دارند و در طرف دیگر شما و اصحابتان هستید. حق کجاست من متردد شده ام؟

حضرت فرمودند:

اعرف الحق تعرف أهله؛ (1)

تو اول حق را پیدا کن و حق را میزان برای اشخاص قرار بده و آن گاه اهل حق را خواهی شناخت.

حضرت در روایت دیگری می فرمایند:

اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال؛ (2)

افراد را با ترازوی حق بشناس نه این که حق را با نگاه به افراد بشناسی.

هیچ گاه نباید گفت: چون فلانی این کار را انجام داد، پس این کار درست است، فلانی آدم درستی است که کار درستی انجام داد.

نه، حق، دایره مدار اشخاص نیست؛ بلکه اشخاص و ارزش آن ها دایره مدار حق هستند. ما نباید به اشخاص به جهت شخصیت آن ها احترام بکنیم.

از خصوصیات دیگر حق این است که هرگز احساس تنهایی و ضعف نمی کند. اگر همه اهل عالم از حق اعراض کنند، هیچ تأثیری بر حق ندارد، برای او اصلاً مهم نیست که تمام مردم به طرف او بیایند یا نه.

البته اگر در کنار حق نباشند، غصه می خورد، اما در حقانیت او تأثیری ندارد، 5.

ص: 320

---

1- انساب الاشراف: 238 و 239 و 274، فیض القدر: 272/1 و 23/4، شماره 4409، تفسیر الکشاف: 5/4، تاریخ یعقوبی: 210/2.

2- الحدائق الناضرة: 294/25.

قرآن کریم می فرماید:

(وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)؛ (1)

بگو: این حق از سوی پروردگارتان برای شما آمده است؛ هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را بپذیرد) و هر کس می خواهد کافر گردد.

بنابراین، ما باید به سوی حق برویم و طالب حق باشیم، آن را پیدا کنیم و از آن پیروی نماییم، وگرنه حق در جای خود قرار دارد.

نباید انتظار داشته باشیم که حق به خانه ما بیاید، ما باید به خانه حق برویم. از این رو بحث شده که در داستان سقیفه و مسائل بعدی آن، آیا امیرالمؤمنین علیه السلام موظف بودند مردم را به سوی خودشان دعوت کنند و قیام به سیف نمایند؟

حضرت در روایتی می فرمایند:

... یا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة إذ يؤتى ولا يأتي؛ (2)

ای جابر! مثل امام مثل کعبه است که سراغ کعبه می روند و کعبه به سراغ کسی نمی آید.

در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

یا علی! أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي؛ (3)

ای علی! جایگاه تو همانند کعبه است که مردم باید به سراغ آن بروند و کعبه به سراغ آن ها نمی آید.

آن گاه خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: 8.

ص: 321

1- سوره کهف (18): آیه 29.

2- کفایة الاثر: 248، بحار الأنوار: 358/36، حدیث 226.

3- المستترشد: 675، المناقب، ابن شهر آشوب: 38/3، الصراط المستقیم: 111/3، بحار الأنوار: 48/39، اسد الغابه: 31/4، ینابیع الموده: 85/2، حدیث 158.

(قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ)؛ (1)

بگو: ای مردم! حق از طرف پروردگارتان به سوی شما آمده، هر کس در سایه این حق هدایت یافت به سود خودش هدایت یافته و هر کس گمراه گردد به زیان خود گمراه می گردد و من وکیل شما نیستم.

آن گاه به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب می شود:

(وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ)؛ (2)

و باید تنها از آن چه به تو وحی می شود پیروی کنی و باید صبر و شکیبایی را پیشه کنی تا خداوند حکم و فرمان خود را صادر کند؛ چرا که او بهترین داوران است.

یعنی ای پیامبر! اگر به سراغ شما نیامدند، شما به وظیفه خود عمل کردی و خداوند متعال احکم الحاکمین است.

عجیب این که همیشه و در طول تاریخ بین حق و باطل کشمکش وجود داشته است، قرآن کریم می فرماید:

(كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ)؛ (3)

این گونه خداوند برای حق و باطل مثال می زند.

عجیب تر این که همیشه در همه امت ها اکثریت از حق اعراض کردند، آن جا که می فرماید:

(بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ)؛ (4)

اما اکثر آن ها حق را نمی دانند از آن روی گردانند. 4.

ص: 322

1- .سوره یونس(10):آیه 108.

2- .همان:آیه 109.

3- .سوره رعد(13):آیه 17.

4- .سوره انبیاء(21):آیه 24.

در آیه دیگری می فرماید:

(بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) (1)

بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق ناخرسند هستند.

با توجه به این آیات به راستی آیا می شود انسان عاقل از حق خوشش نیاید؟

چرا باید حق تلخ باشد؟ که در روایتی آمده است: «الحق مر»؛ حق، تلخ است.

چرا حق در ذائقه انسان تلخ است؟

آیا این نفس حق است که در ذائقه انسان تلخ است یا نفس خود انسان است که حق را تلخ می بیند؟

این بیان قرآن کریم است که می فرماید:

(بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ) ؛

بلکه او حق را برای آنان آورده، ولی بیشتر آنان از حق ناخرسند هستند.

با استفاده از آیات قرآن مجید معلوم شد که امام و امامت چنین است، ما باید به آن شناخت پیدا کنیم و اعراض ما و عدم اعراض ما برای او نفع و ضرری ندارد و هرگز حق، از افکار، اهوا و امیال ما پیروی نخواهد کرد.

عجیب است که بنا به روایات تاریخ و سیره، امیر مؤمنان علی علیه السلام هیچ تغییری نکردند؛ چه آن وقتی که مردم بعد از 25 سال که آن حضرت کنار بودند به ایشان رو آوردند و چه آن وقتی که مردم از آن حضرت اعراض کرده بودند، هیچ فرقی برایشان نکرده بود؛ چرا که شأن حق، چنین است و حق با اهل بیت علیهم السلام است و هرگز حق از اهل بیت و اهل بیت از حق جدا نمی شوند. 0.

ص: 323

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث شریف قطعی فرمودند:

علی مع الحق و الحق مع علی؛ (1)

همواره علی با حق است و حق همراه علی است.

این حدیث را بیش از 20 صحابی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده اند و در این زمینه ام سلمه رحمة الله علیها خیلی زحمت کشیده است. (2)

در تاریخ نوشته اند: روزی معاویه در دوران حکومت خود وارد مدینه شد، همه به دیدارش رفتند، سعد بن ابی وقاص نیز در محفل حضور داشت. معاویه خواست او را در حضور جمع سبک کند. از این رو گفت: این شخص کسی است که ما را بر حقی که داریم یاری نکرد و از ما طرفداری ننمود.

سعد از معتزله صدر اسلام بود، گفت: من از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیده ام که فرمودند:

علی مع الحق و الحق مع علی؛

همواره علی با حق است و حق همراه علی است.

مگر تو بر حق بودی که من از تو طرفداری کنم؟

معاویه گفت: پیامبر چنین سخنی را کجا فرمودند؟

گفت: خانه ام سلمه.

برخواستند و به منزل ام سلمه رفتند، ام سلمه فرمود: آری، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

ص: 324

1- ر.ک: جلد یکم، صفحه 432 از همین کتاب.

2- بنده نسبت به ام سلمه خیلی احساس ارادت می کنم تا جایی که يك سفر حج به نیابت از طرف عمار و ام سلمه به حج مشرف شدم و يك حج کامل انجام دادم.



در منزل من در حضور این ها چنین فرمودند. (1)

اهل سنت این حدیث شریف را در کتاب های خود به اسانید صحیح روایت کرده اند. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین بعد از نقل چند سند می گوید:

هذه الأحادیث كلها صحيحة علی شرط الشيخین ولم یخرجاه. (2)

در این احادیث جمله های ظریفی وجود دارد که حضرت دعا کردند و فرمودند:

اللهم ادر الحق معه حیث دار؛ (3)

خدایا! حق را بر گرد علی قرار بده، هر جا که هست.

امیرالمؤمنین علیه السلام در هر جایی و در هر زمانی که باشند و هر قولی بگویند و هر فعلی و حرکت و سکونی انجام دهند، حق است.

در روایت ام سلمه جمله دیگری است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛

هرگز از یک دیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند.

به نظر من این جمله خیلی ظریف است و نکته ای دارد. آن گاه ام سلمه می گوید: حضرت فرمودند:

من اتبعه اتبع الحق ومن ترکه ترک الحق، عهدا معهودا قبل یومه هذا.

اصلا از اولین روزی که ائمه علیهم السلام به وجود آمدند چنین به وجود آمدند.

بنابر آن چه گذشت حق با اهل بیت علیهم السلام است. وقتی کلمه حق در این جا 0.

ص: 325

---

1- کشف الغمة: 146/1، کتاب الاربعین: 98، بحار الأنوار: 36/38، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مردویه: 118، حدیث 144، المناقب، خوارزمی: 177، حدیث 214، المستدرک علی الصحیحین: 124/3، مجمع الزوائد: 134/9، المعجم الأوسط: 135/5، المعجم الصغیر: 255/1، کنز العمال: 603/11.

2- المستدرک علی الصحیحین: 119/3.

3- العمدة: 300، کتاب الاربعین: 92، بحار الأنوار: 343/29 و 35/38 و الصراط المستقیم: 298/1، المستدرک علی الصحیحین: 124/3-125، شواهد التنزیل: 246/1، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 270/10.

همان باشد که نقیض باطل است، پس هر چه که حق است با اهل بیت است که هر گاه بین اهل بیت و غیر آن ها به طور مطلق در هر مقوله ای، مقابله ای پیش آید، آن طرف باطل و حق، همین جاست.

و اگر مراد از کلمه حق مصادیق حق باشد که خدا، قرآن و دین باشد باز حق در اهل بیت علیهم السلام مستقر خواهد بود.

گفتنی است که کلمه «فیکم» در این جا همانند «فی» در آیه مبارکه مودت نکته ای دارد، آن جا که می فرماید:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾؛ (1)

بگو: من هیچ مزدی از شما در برابر رسالتم نمی خواهم مگر این که به اهل بیتم محبت بورزید.

یعنی حق در این جا مستقر است و محلش این جاست و این جا قرار داده شده. روزی که قضایا بر دو قسم، حق و باطل تقسیم شد، در این جا قرار داده شد.

ام سلمه گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

ومن تركه ترك الحق، عهدا معهودا قبل یومه هذا.

بنابراین، فقط بحث جنگ علی علیه السلام و معاویه و یا غصب ابوبکر و سقیفه نیست؛ بلکه چنین چیزی از اول این گونه مقرر و تمام شده است. از این رو که در کتاب های شیعه و سنی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی مرتضی علیه السلام فرمود:

والإیمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمی ودمی؛ (2) 1.

ص: 326

1- سوره شوری (42): آیه 23.

2- الأملی، شیخ صدوق: 157، حدیث 150، الغارات: 62/1، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام: 251/1 و 266، بشارة المصطفی: 246، حدیث 35، كشف الغمه: 291/1، المسترشد: 620، حدیث 288، المحتضر: 96، حدیث 199، بحار الأنوار: 248/38 و 137/65، حدیث 75، المناقب، خوارزمی: 129، ینایع الموده: 200/1 و 201.

ایمان با گوشت و خونت آمیخته شده آن سان که با گوشت و خون من آمیخته شده است.

آری، از اصل خلقت چنین بود. به راستی آیا این گونه فهمیدن و معتقد شدن به جبر می انجامد؟

این معنا وقتی است که ما «اصالة الحقیقه» را اخذ کنیم که حق در شما خاندان است. اما اگر به مجاز اخذ کنیم می شود: «والحق فی اتباعکم» یا «والحق فی الاقتداء بکم» و درستی این تفسیر پرواضح است.

آن گاه می فرماید:

ومنکم و الیکم؛

از شما و به سوی شماست.

اهل بیت علیهم السلام چنین هستند. البته وقتی ما می گوئیم اهل بیت، عنوان اهل بیت شامل خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز هست که ما درباره آن در آیه تطهیر بحث کردیم که هر جا حق باشد، از شما و منتهی به شماست. به خطبه ها و کلمات امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه مراجعه کنید، همه در توحید، نبوت، معاد و دیگر معارف است و دیگران همه شاگرد آن حضرت هستند.

در تاریخ آمده است: روزی حجاج به چهار تن از بزرگان علمای زمان خود از جمله حسن بصری نامه نوشت که نظرتان را در مسئله جبر و اختیار بنویسید.

یکی در بصره بود، دیگری در کوفه، آن یکی در جای دیگر و چهارمی در منطقه دیگر، هر چهار تن به این مسئله جواب دادند، پاسخ هر یک از آن ها کلامی از امیرالمؤمنین علیه السلام بود. (1)

بنابراین، اگر منظور از حق خدا، ایمان، قرآن و معتقدات راستین باشد، همه از 8.

ص: 327

امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام اخذ شده است. اینان حق را برای ما معرفی کردند و ما را به این حقایق دعوت کردند و تعلیم نمودند.

ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه به نحو اجمال می گوید که تمام علوم اسلامی از امیر مؤمنان علی علیه السلام است. (1)

ولی بنده به تفصیل به اثبات رساندم که تمام علوم اسلامی در صدر اسلام به توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام در بلاد اسلامی منتشر شده است. (2) این پژوهش بر اساس کتاب های اهل سنت است، چون طرف خطاب ابن تیمیه بود.

### نگاهی به دانش حضرت امیر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی گهربار می فرمایند:

أنا مدينة العلم وعلی بابها؛ (3)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است.

در حدیث دیگری می فرمایند:

أنا مدينة الحكمة وعلی بابها؛ (4)

من شهر حکمت هستم و علی دروازه آن است.

در سخن دیگری به امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب می کنند و می فرمایند:

أنت تبين لامتی ماختلفوا فيه من بعدی؛ (5)

ص: 328

---

1- ر.ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 17/1-20.

2- ر.ك: نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 48/12-62.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحه 128 از همین کتاب.

4- همان.

5- المسترشد: 602، مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام: 441/1، حدیث 342، الإرشاد: 46/1، الیقین: 196، بحار الأنوار: 300/37، حدیث 21، کتاب المجروحین: 380/1، تاریخ مدینه دمشق: 387/42، المناقب، خوارزمی: 329، حدیث 346، ینابیع الموده: 86/2، حدیث 159، میزان الاعتدال: 328/2، شماره 3951، الدر النظیم: 289، كشف الغمه: 112/1 و ر.ك: جلد یکم، صفحه 128 از همین کتاب.

تو پس از من هر آن چه را امت در آن اختلاف دارند واضح و آشکار می سازی.

از طرفی خود امیرالمؤمنین علیه السلام هم می فرمایند:

سلونی قبل أن تقعدونی؛<sup>(1)</sup>

پیش از این که مرا از دست بدهید و نیابید آن چه را که نمی دانید از من پرسید.

البته همه این احادیث در منابع اهل سنت با سندهای متفاوت آمده است.

### اهل حق چه کسانی هستند؟

وانتم اهله و معدنه؛

و شما اهل و معدن آن هستید.

اهل بیت علیهم السلام اهل حق و معدن آن هستند حق نزد آن ها است و هر جا که باشد از آن هاست. از آن بزرگواران علیهم السلام گاهی به معدن، گاهی به خزائن و گاهی به عیبه تعبیر می کنند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام همان علم و دانشی هستند که هیچ گونه جهلی در آن راه ندارد، آنان نورند که ظلمتی در آن راه ندارد، کمال اند که نقصی در آن نیست، عدل اند که هیچ گونه ظلم و ستمی در آن نیست و هدایتی هستند که ضلالتی در آن نیست؛ خلاصه آنان، حق محض هستند.

آری، سیره، روش و منش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما درس است و اگر به آن عمل کرده بودیم و از آن حضرت به واقع پیروی نموده بودیم چنین نبودیم

ص: 329

---

1- بصائر الدرجات: 286، حدیث 1، نهج البلاغه: کلام 189، کامل الزیارات: 155، حدیث 16، الأمالی، شیخ صدوق: 196، حدیث 207، التوحید، شیخ صدوق: 305، الإرشاد: 35/1، روضة الواعظین: 32، العمده: 464، بحار الأنوار: 108/39، حدیث 13، المستدرک علی الصحیحین: 352/2، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 46/7، المعیار و الموازنه: 82، تاریخ مدینه دمشق: 397/42، کنز العمال: 165/13.

که هستیم.

در روایتی آمده: ابن عباس گوید: در حضور امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن از خلافت به میان آوردم، آن حضرت فرمود:

أما والله، لقد تقمصها ابن أبي قحافة أخوتيم وأنه ليعلم أن محلي منها محل القطب من الرحي... فما راعني إلا والناس إلى كعرف الضيع  
قد ائثالوا على من كل جانب حتى لقد

وطيء الحسنان وشق عطفای...؛(1)

آگاه باشید به خدا سوگند! پسر ابوقحافه (بابکر)، جامه خلافت را به زور بر تن کرد، در حالی که می دانست جایگاه من نسبت به خلافت و  
جانشینی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می کند... روز بیعت، فراوانی مردم چون یال های پر پشت گفتار بود، از هر  
طرف مرا احاطه کردند تا آن که نزدیک بود حسن و حسین (علیهما السلام) را لگدمال کنند و ردای من از دو طرف پاره شد....

مردم در آغاز این گونه با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند، بعد از بیعت آمدند و گفتند: ای امیر مؤمنان! مهلتی بدهید و با معاویه کاری  
نداشته باشید، تا فعلا مدینه آرام بشود و سلطنت، ریاست، خلافت و امامت شما در بلاد حجاز مستقر بشود.

حضرت فرمودند:

أتأمرونی أن أطلب النصر بالجور؟ لا والله! ولا أفعل ما طلعت شمس ولاح فی السماء نجم، والله، لو كان مالهم لی لواسیت بینهم وكيف  
وإنما هو أموالهم...؛(2)ت.

ص: 330

1- .علل الشرائع: 150/1 و 151، معانی الأخبار: 361، بحار الأنوار: 497/29-499، حدیث 1.

2- .الأمالی، شیخ مفید: 176، حدیث 6، الغارات: 75/1، بحار الأنوار: 108/41-109، حدیث 15، وسائل الشیعه: 107/15، حدیث

30. این سخن زیبا در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 203/2، الإمامة و السیاسة: 132/1 با اندکی تفاوت نقل شده است.

آیا به من می گوید با ظلم و ستم بر مسلمانانی که به آن ها مسلط شده ام، پایه های حکومتم را استوار سازم و بر دشمنانم پیروز شوم؟ نه، به خدا سوگند! هرگز چنین نخواهد شد تا روزگار باقی است و تا وقتی که ستاره ای در آسمان می بینم.

به خدا سوگند! اگر این اموال، مال من بود در میان آن ها به تساوی تقسیم می کردم، چه رسد به این که اموال خودشان است.

آری، معاویه نباید يك لحظه در حکومت باشد. از این روست که برخی نادانان ایراد می کنند و می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام سیاست نداشتند (!!)

## میراث داران نبوت

ومیراث النبوة عندکم؛

میراث پیامبری نزد شماست.

این قضایا از خصائص و موارث نبوت است. می فرماید: «ومیراث النبوة»، نمی فرماید: «میراث الأنبياء».

البته آن هم درست است، ولی میراث نبوت یعنی حق محض، عدل محض، علم محض، نور محض و هدایت محض، و این میراث نبوت است؛ یعنی ائمه علیهم السلام خصائص نبوت را دارا بودند، ولی نبی نیستند، آنان تمام آن چه را که لازمه نبوت است داشتند، ولی نبی نیستند.

و اگر مراد از نبوت، انبیا باشد، موارث انبیا نیز نزد ائمه علیهم السلام است و این تعبیر نیز درست است.

زیرا هر کدام از پیامبران موارثی داشتند. برای مثال حضرت موسی علیه السلام عصا داشتند. ما جنبه مادی آن را می گوئیم، وگرنه رمز آن دارای معانی و جهات دیگری است.

فرض کنید که منظور از انگشتر سلیمان علیه السلام همان انگشتر است که نزد امام علیه السلام است، یا نه آن انگشتر، رمزی برای معانی ویژه ای است، ضمن این که

جنبه مادی آن نیز محفوظ باشد. ما بعضی از مطالب را در شرح عبارت «وورثة الأنبياء» گفتیم.

### محاسبه مردم در قیامت توسط ائمه

وایاب الخلق الیکم، وحسابهم علیکم؛

بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شماست.

برگشت و رجوع خلق به سوی ائمه علیهم السلام است. راغب اصفهانی درباره واژه «ایاب» این گونه می نویسد:

الأوب: ضرب من الرجوع وذلك أن الأوب لا يقال إلا في الحيوان الذي له إرادة

والرجوع يقال فيه وفي غيره(1).

بنابراین بیان، «ایاب» از رجوع اخص است. در قرآن مجید آمده است:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)؛ (2)

همانا بازگشت آن ها به سوی ماست. سپس حسابشان بر ماست.

یعنی ایاب خلایق به سوی ما و حساب آن ها بر ماست و ما طرف حساب آن ها هستیم.

از یکی از معاصرین ما که ادعای علم می کند سؤال شده: نظر شما درباره زیارت جامعه چیست؟

در پاسخ گفته: زیارت جامعه درست نیست؛ چرا که در آن عبارتی هست که با نص قرآن منافات دارد. قرآن می فرماید:

(إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) .

همانا بازگشت آن ها به سوی ماست. سپس حسابشان بر ماست.

ص: 332

1- المفردات فی غریب القرآن: 30.

2- سوره غاشیه (88): آیه 25 و 26.



در زیارت جامعه می گوید: «وایاب الخلق الیکم، وحسابهم علیکم؛» «بازگشت خلق به سوی شما و حساب آن ها با شماست».

از طرف دیگر، زیارت جامعه درباره ائمه علیهم السلام غلو دارد و غلو هم باطل است. پس زیارت جامعه صحت ندارد(!)

شکی نیست که هر چه با قرآن مجید تعارض و تنافی داشته باشد مزخرف است، اما آیا واقعا این جمله غلو است و با قرآن منافات دارد؟

## نکاتی ارزشمند

### اشاره

ما پاسخ این شبهه را ضمن مطالبی بیان می کنیم که در عین حال شرح این جمله از زیارت جامعه و نیز اثبات مقامات ائمه اطهار علیهم السلام خواهد بود.

اما پیش از ذکر مطالب، تذکر دو نکته ضروری است.

نکته نخست. انسان باید در هر مبحث در پی یافتن حقیقت باشد؛ چرا که عقیده صحیح داشتن جزء وظایف ماست. زیرا همان گونه که در احکام شرعی فرعی بر مردم تقلید واجب است که مجتهد تحقیق می کند و حکم شرعی را استنباط می نماید، چون او مکلف است که هم برای خودش هم برای مقلدین خود، به ادله نظر کند و به حکم الله برسد همه قائلند که در مسائل اعتقادی تقلید جایز نیست.

بنابراین ما در پی انجام وظیفه و تکلیف هستیم؛ یعنی رضای خدا را می خواهیم تحصیل کنیم، بایستی با تقوا و با احتیاط حرکت کنیم و بر اساس علم و یا حجت شرعی عمل کنیم. از این رو هیچ گونه تعصبی در مسائل اعتقادی نباید داشته باشیم و دنبال نفع یا ضرر کسی نباشیم.

نکته دوم. درباره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام نیز به طور کلی بایستی با تقوا تحقیق کنیم و به علم برسیم و معرفت توأم با تقوا باشد.

با توجه به این دو نکته می گوئیم:

ما به طور کلی درباره ائمه علیهم السلام این گونه معتقدیم که این بزرگواران عبد خداوند متعال و مخلوق او هستند.

اینان شریک خداوند متعال نیستند، نه خدا در این ها حلول کرده، نه با خداوند متعال متحد هستند، نه فرزندان خداوند متعال هستند، نه خداوند متعال با این ها خویشی دارد؛ بلکه اینان عباد صالح او هستند که به برکت عبادت و بندگی با خضوع و خشوع بی نظیر، خداوند متعال به آنان مقاماتی داده و در نزد حضرتش قریبی یافته اند و به مقامات، منازل و حالاتی رسیده اند که در این باره روایت های بسیاری داریم. در روایتی حضرت امام سجاد سلام الله علیه می فرمایند:

...كان على عليه السلام و الله عبدا لله صالحا أخو رسول الله صلى الله عليه وآله ما نال الكرامة من

الله إلا بطاعته لله ولرسوله و ما نال رسول الله الكرامة من الله إلا بطاعته؛<sup>(1)</sup>

امیرالمؤمنین سلام الله علیه فقط از راه عبودیت به این مقامات رسیده اند.

ائمه علیهم السلام از این راه به مقاماتی نائل شده اند که دیگران راه نیافته اند، طبع قضیه این است که دیگران به آن ها حسد ورزند و به بغض و دشمنی با آن ها روی آورند.

بنابراین، ما معتقد هستیم که اهل بیت علیهم السلام عباد هستند؛ اما عباد مکرمون، و این را بدان جهت گفتیم که کسی نگوید ما نسبت به ائمه علیهم السلام بیش از آن چه که هستند معتقدیم. هرگز این طور نیست و خود اهل بیت علیهم السلام این معنا را ابطال و رد می کنند.

ما پیش تر در این باره به تفصیل سخن گفتیم؛ ولی در زمان ما کسانی پیدا شده اند که در منازل و مقامات ائمه علیهم السلام تشکیک می کنند. این ها از دو حال خارج نیستند: یا تقوا ندارند، یا ادله را درست بررسی و تحقیق علمی نکرده اند. 1.

ص: 334

---

1- بحار الأنوار: 287/25 و 288، حدیث 41.

چنان که اشاره شد، این امور، به آسانی به دست نمی آید، وقتی اهل فنی بخواهد يك فرع فقهی را از کتاب و سنت از لا به لای روایات مختلف، با اختلاف کلمات فقها، ادعاهای اجماع و امثال ذلك استنباط کند با همه ادوات و ابزار کاری که در اختیار دارد چقدر زحمت دارد؟!

پس این افرادی که فرضاً باتقوا هستند و تشکیک می کنند نتوانستند به این امور برسند تا معتقد شوند، از این رو:

اولاً مقتضای تقوا این است که به قدر وسع، طاقت و سعه نظر و استعدادشان کار کنند تا معتقداتشان تصحیح بشود و از خود ائمه علیهم السلام نیز کمک بگیرند.

ثانیاً اگر تلاش کردند و به نتیجه نرسیدند به حوزه علمیه مراجعه کنند که در هر رشته ای متخصصینی وجود دارند و با آنان مطرح کنند و پاسخ بگیرند و این اقتضای قاعده تقواست، وگرنه خلاف آن خواهد بود. دست کم این است که انسان سکوت کند و در این امور اظهار نظر نکند و به بهانه این که این امور از ضروریات مذهب نیست پس ضرورت ندارد انسان فکر و تلاش کند، این قضایا را انکار نکند؛ بلکه مقتضای تقوا برای غیر متخصص، سکوت است.

البته نباید از يك نکته دیگر غافل باشیم که این مطالب را نباید در محیط و یا جوی مطرح کنیم که در آن جا کسانی زندگی می کنند که اساساً به امامت اهل بیت علیهم السلام اعتقاد ندارند و پیروان دیگران هستند. طرح این مطالب در چنان جوی شاید با ادله تقیه سازگار نباشد. هم چنان که انکار این امور در چنان جوی به نفع دشمنان تمام می شود.

ولی ما معتقدیم که حتی این قبیل مطالب اعتقادی دقیق اگر با دو شرط مطرح بشود هیچ مشکلی پیش نمی آید: شرط اول: با متانت و ادب و با رعایت موازین اخلاقی گفته شود.

شرط دوم: به صورت مستند و از مدارك معتبر نقل گردد.

تحقیقاتی که این جانب انجام داده ام و بارها چاپ شده و در دنیا منتشر شده است؛ با رعایت این جهات بوده است و حقایق همان گونه که هست مطرح شده است.

## يك بحث قرآنی

اینك مطالبی را با تحقیق در آیات قرآن مجید می آوریم:

مطلب یکم. در قرآن مجید ضمائری که به خداوند متعال که متکلم وحده است برمی گردند گاهی مفردند و گاهی جمع. از طرفی فعلی که به خدا اسناد شده گاهی به صورت مفرد آمده و گاهی به صورت جمع.

در قرآن مجید در داستان خضر و موسی علیهما السلام سه فعل واقع شده و این سه فعل از يك نفر سر زده، ولی فاعل سه جور آمده است.

هنگامی که حضرت موسی از کار حضرت خضر تعجب کرد از او توضیح خواست. حضرت خضر با فعل «أردت» پاسخ داد:

(أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا)؛ (1)

اما کشتی به گروهی از مستمندان تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند من خواستم آن را معیوب کنم.

در پاسخ دیگر با فعل «أردنا» گفت:

(وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا\* فَأَرَدْنَا)؛ (2)

و اما آن نوجوان پدر و مادرش باایمان بودند و ما نخواستیم که این نوجوان پدر

ص: 336

---

1- سوره كهف(18): آیه 79.

2- همان: آیه های 80 و 81.

و مادر خود را از راه ایمان بیرون برد و به طغیان و کفر وادارد پس چنین اراده کردیم.

فعل سوم را با «أراد ربك» پاسخ داد و گفت:

(وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْرِخَ كَتْرَهُمَا) (1)؛

و اما دیوار به دو نوجوان یتیم در شهر متعلق بود و زیر آن، گنجی وجود داشت که به آن ها متعلق بود و پدر آن ها مرد صالحی بود، پس پروردگار تو اراده کرد که آن ها به سن بلوغ برسند و گنجشان را استخراج کنند.

در این جا فعل از حضرت خضر علیه السلام سر زده، ولی به خدا نسبت داده شده است.

این يك بحث قرآنی است و نکات آن بابی را برای اهل تحقیق می گشاید و در جای خود به تفصیل باید بحث شود، اما آن چه که در این جا اشاره می شود این که در مواردی «إا» و در موارد دیگری «نحن» آمده است و در این موارد مفسران در پی نکته هستند. بایستی اهل فن تحقیق کنند و روی میزان اظهار نظر نمایند.

یکی از وجوه این است که دلالت بر عظمت دارد؛ یعنی در مواردی که خداوند متعال اراده کند عظمت کار را تفهیم نماید، یا خود را تعظیم کند به صیغه جمع بیان می نماید.

آیا واقعا همین گونه است؟

پرسش این است که این فعلی که انجام یافته و کسانی یا کسی در طول خداوندند.

ص: 337

1- همان: آیه 82.

متعال در تحقق این فعل دست داشته باشند آیا این جمع بر وجه حقیقت استعمال شده است؟

چرا حضرت خضر در این يك جا گفت: «أردنا؛ من و خدا خواستیم» و در جای دیگر گفت: «أردت؛ من خواستم»، حال این که فاعل خودش بود؟

آیا می شود به وجهی این صیغه های جمع را بر حقیقت حمل کرد؟

اگر کسانی وجود داشته باشند که اراده آن ها اراده خداوند متعال باشد چگونه؟

در قرآن کریم آمده است:

(وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ) (1)

و آن ها تنها فرمان او را اجرا می کنند.

این ها طبق مراتبشان مأمورین و جنود خداوند متعال هستند. چون جنود نیز مراتب دارند.

مطلب دوم. در قرآن مجید در موارد زیادی فاعل، يك شخص معین است که همه مفسران اتفاق نظر دارند که

این فعل از او سر زده است؛ ولی وقتی خداوند متعال فعل را حکایت می کند به صیغه جمع می آورد.

در مورد دیگری دو نفر به طور مشخص فاعل کاری هستند، ولی فعل به جمع اسناد شده است.

ما در این باره به اجمال در ذیل آیه ولایت سخن گفته ایم. صدقه ای که در حال رکوع واقع شد از شخص امیرالمؤمنین علیه السلام بود، ولی

فعل به صیغه جمع آمده است، آن جا که می فرماید: 7.

ص: 338

---

1- .سوره انبیاء(21):آیه 27.

(الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)؛ (1)

همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.

علامه امینی رحمه الله در کتاب الغدير نظایری برای این تعبیر در قرآن مجید بر اساس روایات و احادیث جمع آوری کرده اند. (2)

این گونه موارد به تأمل و اندیشه نیاز دارد که چه نکته ای هست؟ چرا فعلی که از يك نفر سر زده به صیغه جمع آمده است؟ چرا که کلام خداست و لابد حکمتی دارد. وگرنه خلاف واقع خواهد بود که فعلی از يك نفر سر زده، بگویند: جمعی این کار را انجام داده اند؟ باید نکته ای داشته باشد.

قرآن کریم خودش را این گونه معرفی می کند:

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)؛ (3)

هیچ گونه باطلی، نه از پیش رویش، و نه از پشت سرش به سراغش نمی آید؛ چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

مطلب سوم. در قرآن مجید يك فعل به خداوند متعال اسناد می شود و در جای دیگر همان فعل به غیر باری تعالی. در موردی می خوانیم:

(اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا)؛ (4)

خداوند جان ها را به هنگام مرگ می گیرد.

در این جا گرفتن روح به طور مستقیم به خود خداوند متعال نسبت داده. 2.

ص: 339

1- .سوره مائده(5):آیه 55.

2- .ر.ك. الغدير: 163/3.

3- .سوره فصلت(41):آیه 42.

4- .سوره زمر(39):آیه 42.

شده است.

در جای دیگری می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ)؛ (1)

بگو: فرشته مرگ جان شما را می گیرد.

در این جا همان فعل به ملك الموت نسبت داده شده است.

برای مثال اکنون شخصی به نام زید از دار دنیا رفته، فاعل این قبض روح چه کسی بوده است؟

در پاسخ این پرسش صحیح است که بگوییم: خداوند قبض روح کرد و یا بگوییم: ملك الموت قبض روح کرد.

در وصف ملك الموت نکته ای است که می فرماید:

(قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ)؛ (2)

بگو: فرشته مرگ که مأمور شماست جان شما را می گیرد.

پس خداوند متعال در دستگاه خود کسی را دارد که این کار را به او موكول کرده است که کار او، کار خداوند متعال است. فعلی که صادر و واقع شده به اعتباری به ذات خداوند متعال نسبت داده می شود و به اعتبار دیگر به ملك الموتی که برای این کار گماشته شده است.

مطلب چهارم. ما در تأملاتی که در کتاب و سنت می نماییم این معنا را درك می کنیم که ارتباطی بین خداوند متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وجود دارد. وقتی امری از خداوند متعال صادر می شود، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مقام امتثال، به طورن.

ص: 340

---

1- .سوره سجده(32):آیه 11.

2- .همان.



عملی این امر الاهی را تفسیر و تطبیق می کند. برای نمونه خداوند در آیه مبارکه مباحثه می فرماید:

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ)؛ (1)

(ای پیامبر! به آن ها) بگو: بیایید ما فرزندان خود را و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را و شما هم زنان خویش را، ما نفوس خود را و شما هم نفوس خود را دعوت کنید و بیاورید.

در این آیه، کلمه های «أبنائنا»، «نسائنا» و «أنفسنا» به صیغه جمع آمده و اسم کسی نیز نیست. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در پی نزول این آیه مبارکه به همراه حضرت فاطمه زهرا، حسنین و علی علیهم السلام بیرون آمدند و در عمل، این آیه را تفسیر کردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ازواج متعددی داشتند و وقتی گفته می شود: «نسائنا» حتی بر زن های فامیل های نزدیکشان نیز صدق می کند، اما «نسائنا» عملاً به يك خانم که فاطمه صدیقه سلام الله علیها بودند تفسیر شد.

و کلمه «أبنائنا» جمع است؛ عملاً به حسنین سلام الله علیهما تفسیر شد (2) و کلمه «أنفسنا» هم فقط به

امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شد؛ زیرا ایشان را آوردند و به طور عملی آن کلمه را تفسیر کردند.

این ارتباطی بین خدا و رسول اوست که آیه به این لفظ نازل می شود، اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وقتی به شکل مذکور به آن عمل می کند و خداوند متعال نیز این عمل را می پذیرد و خدا آن را امضا نموده و کسی هم اشکال نمی کند. و به این 3.

ص: 341

1- .سوره آل عمران(3):آیه 61.

2- .تفسیر العیاشی: 176/1 و 128/2، تفسیر فرات کوفی: 89، تفسیر جوامع الجامع: 292/1-293، کشف الغمه: 45/3، مطالب السنول: 101، روضة الواعظین: 164، تاریخ الاسلام: 627/3.

ترتیب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده را عملاً تبلیغ و تفسیر کردند.

در مورد دیگری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عملی را انجام می دهند و خداوند متعال در تأیید و قبول آن عمل، آیه ای نازل می کند. حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را زیر کساء جمع کردند و عرضه داشتند:

اللهم هؤلاء أهل بيتي؛ (1)

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

در این هنگام این آیه نازل شد:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً؛ (2)

همانا خداوند اراده فرموده که هر گونه پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

در جای دیگری آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از منا برگشتند و اعمال حج تمام شد این آیه نازل شد:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ (3)؛

ای پیامبر! آن چه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده (به مردم) ابلاغ کن.

چه چیزی باید تبلیغ شود؟

در غدیر خم وقتی آن خطبه و برنامه تمام شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عملاً این امر را امتثال کردند و در پی عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه نازل شد: 7.

ص: 342

- 
- 1- الطرائف: 116، ذخائر العقبی: 23، بحار الأنوار: 109/23، حدیث 12، المستدرک علی الصحیحین: 147/3، السنن الکبری: 150/2، مسند، احمد بن حنبل: 107/4، سنن ترمذی: 31/5، مجمع الزوائد: 167/9.
  - 2- سوره احزاب (33): آیه 33.
  - 3- سوره مائده (5): آیه 67.

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ)؛ (1)

امروز دین شما را کامل کردم.

پس ارتباطی بین خدا و معصوم هست که فعل معصوم مفسر کلام خداست؛ گاهی فعل معصوم واقع می شود و کلام خدا آن فعل را تصدیق و امضا می کند، و گاهی فعل معصوم بعد از کلام خداست و در مقام امثال امر، آن را تفسیر می کند. در این موارد فعل و فاعل جا به جا می شود.

از طرفی بین این فاعل و آن فاعل ارتباط وجود دارد که فعل این فاعل به او و فعل او به این نسبت داده

می شود، چنان که در قصه حضرت خضر علیه السلام گذشت.

در جای دیگری می فرماید:

(وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى)؛ (2)

و این تو نبودی (ای پیامبر) تیر افکندی بلکه خداوند تیر افکند.

فاعل «رمی» در خارج چه کسی بوده که می فرماید: تو نبودی که تیر افکندی، ولی خدا تیر افکند؟

بالاتر این که گاهی فعل واحد در آن واحد و در عرض هم به خدا و غیر خدا نسبت داده می شود. آن جا که می فرماید:

(وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ)؛ (3)

آن ها فقط از این ایراد می گیرند که خدا و رسولش آنان را به فضل خود بی نیاز ساختند.

روزی از یکی از اساتیدم که خدا طول عمر به ایشان بدهد این نکته را استفاده 4.

ص: 343

1- سوره مائده (5): آیه 3.

2- سوره انفال (8): آیه 17.

3- سوره توبه (9): آیه 74.

کردم و گفتم: اگر وهابی‌ها بگویند که ما شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دخالت آن حضرت در امور کون و امثال آن و حتی خلق و رزق و هم چنین توسل به آن حضرت را در حال حیاتشان قبول می‌کنیم، اما این قضایا را برای بعد از مماتشان قبول نداریم، آیا از قرآن مجید در جوابشان دلیلی داریم؟

استاد این آیه را قرائت کرد که: (وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ).

این آیه اطلاق دارد، اعم است از دوران حیات و ممات.

در آیه مبارکه دیگری می‌خوانیم:

(وَمَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛ (1). الکافی: 1/146، حدیث، تفسیر الصافی: 1/135. (2)

آن‌ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم روا داشتند.

در ذیل این آیه روایتی به چند سند وارد شده است. زراره از امام علیه السلام از معنای این آیه مبارکه می‌پرسد.

حضرت می‌فرماید:

إن الله تعالى أعظم وأعز وأجل وأمنع من أن يظلم ولكن خلطنا بنفسه.

فجعل ظلمنا ظلمه وولایتنا ولایته حيث يقول: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی الأئمة منا؛ (2)

خداوند متعال بالاتر از این است که بر خدا ظلمی واقع شود. خداوند متعال ما را با نفس خودش آمیخت.

در معنای عبارت «واللازم لكم لاحق» گذشت که ملازمه، گاهی به تعبیر ما، به معنای قاتی شدن است. این معنا در متن این روایت نیز آمده

است که حضرتش می‌فرماید: پس اگر ما مظلوم واقع شدیم که شدید خداوند متعال مظلوم واقع 1.

ص: 344

---

1- سوره بقره

2- آیه 57 و سوره اعراف (7): آیه 160.

اکنون باید ملاحظه کنیم که این چه مقامی است که اگر کسی به این جا برسد از او تعبیر می شود که «خلطنا بنفسه»؟ همان گونه این که حضرت خضر علیه السلام کار خودش را انجام داده است، ولی می گوید: «أردنا؛ من و خدا

خواستیم». پس بنده به برکت عبودیت به این مقام و مرتبه می رسد که:

(وَمَا ظَلَمْنَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ)؛

آن ها به ما ظلم نکردند بلکه به خودشان ظلم روا داشتند.

مطلب پنجم. این که اگر کسی جزء دستگاه خداوند متعال باشد و قسمی از کارها به توسط او انجام شود، این شخص اعم از نبی، ولی و ملک به جایی می رسد که اگر کسی با او دشمنی کند در واقع با خداوند متعال دشمنی کرده است. از این رو در قرآن مجید آمده است:

(مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ)؛ (1)

هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او، و جبرائیل و میکائیل باشد (کافر است) و خداوند دشمن کافران است.

این به خاطر ارتباطی است که بین میکائیل، عزرائیل، جبرائیل، انبیا و رسل... و خدا وجود دارد، به طوری که این ها جزء دستگاه ربوبی می گردند. روی این حساب در احادیثی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

من أطاعنی فقد أطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع علیاً 8.

ص: 345

فقد أطاعني ومن عصي عليا فقد عصاني؛ (1)

هر کس از من اطاعت کند قطعا از خدا اطاعت کرده و هر کس با من مخالفت و دشمنی کند قطعا با خدا دشمنی کرده و هر کس از علی اطاعت کند مسلما از من اطاعت کرده و هر کس با علی مخالفت کند قطعا با من مخالفت کرده است.

بنابراین ارتباط، دقیقا امیرالمؤمنین علیه السلام مثل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سایر رسل الاهی از این حیث، حکم ملائکه را پیدا می کنند که خداوند آن گونه درباره آن ها فرمود.

حضرتش در سخن دیگری می فرماید:

يا علي! أنت سيد في الدنيا وسيد في الآخرة، من أحبك أحبني وحببي حبيب الله وعدوك عدوي وعدوي عدو الله، والويل لمن أبغضك بعدى؛ (2)

یا علی! تو هم در دنیا و هم در جهان آخرت آقا و سرور هستی، هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و دوست من دوست خداست و دشمن تو دشمن من است و دشمن خداست و کسی که بعد از من با تو دشمنی کند جایگاهش در چاه ویل در آتش جهنم است.

انسان با این ارتباط به جایی می رسد که حب به او، حب خدا و فعل او، فعل خدا می شود. در حدیث دیگری می فرماید: ت.

ص: 346

1- المستدرک علی الصحیحین: 121/3 و 128، کنز العمال: 614/11، حدیث 32973، تاریخ مدینه دمشق: 307/42، ینابیع الموده: 313/2، حدیث 900.

2- تهذیب الکممال: 259/1، ینابیع الموده: 278/2 و 279، العمده: 268، حدیث 424، کشف الیقین: 302، بحار الأنوار: 83/40، المسترشد: 286، کتاب الاربعین: 459. این حدیث در شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 171/9 و تاریخ بغداد: 261/4 با اندکی تفاوت نقل شده است.

من آذى عليا فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله؛(1)

هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند همانا خداوند را آزرده است.

مطلب ششم. این که انسان به برکت عبودیت به جایی می رسد که وجه الله، عین الله و بدالله می شود.

در ذیل آیه مبارکه (وَيَتَقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ)؛ (2) «تنها ذات ذوالجلال و گرامی پروردگار تو باقی

می ماند» آمده است که امام علیه السلام فرمود:

دين ربك. وقال علي بن الحسين عليهما السلام: نحن وجه الذي يؤتى الله منه. (3)

در روایت دیگری خیثمه از امام صادق علیه السلام درباره آیه (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) (4) می پرسد. حضرت می فرماید:

دینه. وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين دين الله ووجهه وعينه في عباده

ولسانه الذي ينطق به، ويده على خلقه ونحن وجه الله الذي يؤتى منه.... (5)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: 4.

ص: 347

---

1- تحف العقول: 459، الإفضاح: 128، المناقب، ابن شهر آشوب: 14/3، الجمل: 36، بحار الأنوار: 655/31، حدیث 199، المعیار و

الموازنه: 224، الاستیعاب: 1101/3، ینایع الموده: 155/2، حدیث 434.

2- سوره الرحمن (55): آیه 27.

3- تفسیر القمی: 345/2، بحار الأنوار: 5/4.

4- سوره قصص (28): آیه 88.

5- التوحید، شیخ صدوق: 151، حدیث 7، بحار الأنوار: 7/4، حدیث 14 و 197/24، حدیث 23، تفسیر الصافی: 108/4.

نحن وجه الله لا يهلك. (1)

از نظر ادبی «ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» وصف کلمه «وجه» است و مرفوع، به راستی این وجه کیست که ذوالجلال و الإکرام می شود؟

در تاریخ آمده است: در زمان حکومت عمر، امیر مؤمنان علی علیه السلام در حال طواف به کسی سیلی زدند. او نزد عمر رفت و اظهار شکایت کرد که علی مرا زد.

عمر در این باره از آن حضرت پرسید. حضرت فرمودند: او در اثنای طواف به زنان نامحرم نگاه می کرد. عمر گفت:

رَأَتْكَ عَيْنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْكَ يَدَ اللَّهِ؛ (2)

چشم خدا تو را دیده و دست خدا به تو زده است.

آیا بعد از رسیدگی به این مطالب روایی و قرآنی جایی برای شبهه یاد شده وجود دارد؟ این شبهه ای که در مقابل يك امر بدیهی است، کسی که خدای ناخواسته با ائمه علیهم السلام خصومتی داشته و یا این اعتقادات را قبول نداشته و یا به زیارت جامعه معتقد نباشد، این گونه بهانه گیری و اشکال می کند.

بنابراین، انسان به برکت عبودیت به این جایی می رسد که وجه الله و یدالله می شود. بالاتر این که خودش می شود. در حدیث قدسی می فرماید:

ما زال العبد يتقرب إلى بالنوافل حتى أكون بصره الذي يبصر به وسمعه الذي يسمع

به...؛ (3)

همواره بنده به واسطه خواندن نوافل ها به من نزدیک می شود تا این که گوش او ب.

ص: 348

1- بحار الأنوار: 6/4، حدیث 12.

2- ر.ك: المناقب، ابن شهر آشوب: 64/3، بحار الأنوار: 88/39 و 340، ذخائر العقبی: 82، فیض القدير: 470/4، الرياض النضرة: 165/3، النهاية فی غریب الحدیث: 332/3، لسان العرب: 309/13.

3- ر.ك: صفحة 68 از همین کتاب.



می شوم تا به واسطه آن بشنود؛ برای او چشمش می شوم که به واسطه آن ببیند و دستش می شوم تا با آن برگردد....

این حدیث در کتاب های عامه نیز آمده است. البته برای این که کسی استغراب نکند می گویم. نووی در شرح صحیح مسلم این مطلب را ذکر کرده و انصافاً خوب معنا کرده است. (1)

آری، هر انسانی به برکت عبودیت به این مقام می رسد که فرمود: «العبد» و این امر به ائمه اختصاص ندارد، همه انبیا و اوصیای انبیا نیز همین طور بودند. البته با اختلاف مراتبشان، تا به رسد به عباد صالح، که هر کسی بیشتر کار کند بیشتر تقرب یابد و بیشتر این آثار برای او مترتب می شود.

در این کار هیچ جبری نیست، انسان با فعل خودش تقرب می یابد و خداوند متعال عنایت و کمک می کند که اگر انسان يك مقدار توجه کند، او چند برابر توجه می نماید. پس این اعتقاد به قرآن و حدیث مستند است و به ائمه اختصاص ندارد تا چه رسد به این که غلو باشد.

### حالات شگفت ائمه

حالات ائمه علیهم السلام در همه عوالم عجیب است. عالمی قبل از این عالم داریم و عالمی بعد از این عالم و خداوند متعال نیز رب العالمین است و ربوبیت او نسبت به همه عوالم یکسان و ثابت است. بنابر روایاتی که از فریقین نقل شده حالات و خلقت اهل بیت طاهرین علیهم السلام قبل از این عالم طوری بوده که مقرب ترین ملائکه، شاگردان آن بزرگواران بودند؛ یعنی عبودیت را از ائمه یاد گرفتند.

در روایتی آمده که جابر بن عبد الله انصاری گوید: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

ص: 349

---

1- .گفتنی است که همین مطلب به تفصیل در جلد یکم، صفحه 370 همین کتاب نیز آمده است.

شنیدم که می فرمود:

إن الله عزوجل خلقني وخلق عليا وفاطمة والحسن والحسين من نور، ثم عصر ذلك النور عصرة فخرج منه شيعتنا؛ فسبحنا فسبحوا، وقدسنا فقدسوا، وهللنا فهللوا، ومجدنا فمجدوا، وحمدنا فحمدوا.

ثم خلق الله السماوات والأرض وخلق الملائكة، فمكثت الملائكة مائة عام لا تعرف تسيحا ولا تقديسا؛ فسبحنا فسبح شيعتنا فسبحت الملائكة، وقدسنا فقدس شيعتنا وقدس الملائكة وكذلك البواقي.

فنحن الموحدون حيث لا موحد غيرنا، وحقيق على الله تعالى بما اختصنا واختص شيعتنا أن يزلفنا وشيعتنا في أعلى عليين، إن الله اصطفانا واصطفى شيعتنا من قبل أن نكون أجساما، ودعانا فأجبناه فغفر لنا ولشيعتنا من قبل أن نستغفره تعالى. (1)

آری، این چه حسابی است که بایستی حضرت آدم علیه السلام به شفاعت اهل بیت مورد لطف خداوند متعال قرار بگیرد؟ ائمه علیهم السلام در عالم قبل از این عالم خصوصیات دیگری نیز داشتند.

آن بزرگواران وقتی به این عالم آمدند به برکت عبودیت و قربشان حالاتی پیدا کردند که به اذن خداوند در عالم تصرف کردند و ولایت تکوینی و تشریحی دارند.

وساطت در فیض، هدایت گری و حجت بودنشان، همه و همه به برکت عبودیت آنان است که به قریبی که رسیدند به اذن خداوند متعال دارای این مقامات، شئون و حالات شدند.

بعد از انتقال به عالم بعد، به حکم آیات و روایات ائمه علیهم السلام رجال اعرافند.6.

ص: 350

---

1- المحتضر: 113، كشف الغمه: 85/2، بحار الأنوار: 343/26، حدیث 16.

و از همان اول، حوض در اختیار آن بزرگواران است؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین فرمودند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنما لن يفترقا حتى يردا على

(1) الحوض؛

همانا من در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم: کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم. آن دو از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

احادیث حوض کوثر از نظر فریقین متواترند، در بعضی از آن احادیث آمده که فلانی و فلانی از اصحاب از حوض

کنار زده می شوند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

يا رب! أصحابي أصحابي!

فيقال لي: إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك؟ فيؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: بعدا وسحقا. (2)

آن گاه لوای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همان «لواء الحمد» که بزرگ ترین، شریف ترین و عظیم ترین لواء در قیامت، به دست امیرالمؤمنین علیه السلام است. (3)

ص: 351

1- ر.ك: جلد يكم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- عيون أخبار الرضا عليه السلام: 93/1، حدیث 33، بحار الأنوار: 19/28، حدیث 26. این حدیث در منابع الموده: 398/1 و منابع دیگر اهل سنت با اندکی تفاوت نقل شده است.

3- در حدیث زیبایی آمده که عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: أتاني جبرئيل وهو فرح مستبشر، فقلت له: حبيبي جبرئيل، مع ما أنت فيه من الفرح، ما منزلة أخی و ابن عمی علی بن أبی طالب عند ربه؟ فقال جبرئيل: يا محمد! الذي بعثك بالنبوة، واصطفاك بالرسالة، ما هبطت في وقتي هذا إلا لهذا. يا محمد! العلى الأعلى يقرأ عليك السلام، ويقول: محمد نبى رحمتي، وعلی مقيم حجتي، لا أعذب من والاه و إن عصاني، و لا أرحم من عاداه و إن أطاعنى. قال ابن عباس: ثم قال رسول الله صلی الله علیه وآله: إذا كان يوم القيامة أتاني جبرئيل عليه السلام و بيده لواء الحمد و هو سبعون شقة، الشقة منه أوسع من الشمس و القمر، فيدفعه إلى، فأخذه و أذفعه إلى علی بن أبی طالب. فقال رجل: يا رسول الله! وكيف يطيق علی عليه السلام على حمل اللواء، و قد ذكرت أنه سبعون شقة، الشقة منه أوسع من الشمس و القمر؟ فغضب رسول الله صلی الله علیه وآله، ثم قال: يا رجل! إنه إذا كان يوم القيامة أعطى الله علیا من القوة مثل قوة جبرئيل عليه السلام، و من الجمال مثل جمال يوسف عليه السلام، و من الحلم مثل حلم رضوان، و من الصوت ما يدانى صوت داود عليه السلام، و لولا أن داود خطيب في الجنان لأعطى علی عليه السلام مثل صوته، و إن علیا أول من يشرب من السلسيل و الزنجبيل، و إن لعلی و شيعته من الله عز و جل مقاما يغبطهم به الأولون و الآخرون. (الأمالی، شیخ صدوق: 756، حدیث 1019، روضة الواعظین: 109، بحار الأنوار: 2/8 و 3، حدیث 2).

سپس مراحل طی می شود تا آن جایی که تکلیف اشخاص معین می شود که این ها اصحاب یمین هستند و آن ها اصحاب شمال. در روایات فریقین در این زمینه سه گونه روایت داریم:

(1) 1. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر این که برائتی در دستش از علی بن ابی طالب علیهما السلام باشد.

2. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر جوازی از علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد. (2) 7.

ص: 352

- 
- 1- مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: 429/1، بشارة المصطفی: 309، مائة منقبة: 85 و 86، منقبت 52، بحار الأنوار: 116/27، حدیث 93 و 66/8، حدیث 4 و 211/39 و 212، حدیث 4، غایة المرام: 98/3، حدیث 9، عیون اخبار الرضا علیه السلام: 271/2 و 272، حدیث 63.
- 2- الأمالی، شیخ طوسی: 290، حدیث 564، بحار الأنوار: 68/8، حدیث 11، كشف الغمه: 24/2، ینایع الموده: 338/1، حدیث 21 و 162/2 و 163، حدیث 459 و 404، حدیث 58، ذخائر العقبی: 71، ذکر اخبار اصبهان: 342/1، جواهر المطالب، ابن دمشق: 101/1، باب 17.

3. کسی به طرف بهشت نمی رود مگر نوشته ای از علی بن ابی طالب علیهما السلام داشته باشد. (1)

و ما هر سه لفظ را هر چند معنا یکی است با اشاره به منابع ذکر کردیم تا معلوم شود که این حدیث به تواتر معنوی رسیده است.

از آن طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

یا علی! أنت قسیم الجنة و النار؛ (2)

ای علی! تو قسمت کننده بهشت و جهنم هستی.

در تعبیر دیگری فرمودند:

أنت قسیم النار؛ (3)

تو قسمت مقابل جهنم هستی.

به راستی با وجود این احادیث، جایی برای تأمل می ماند که آیه: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابُهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) (4) با جمله «وإياب الخلق إليكم و حسابهم عليكم» زیارت جامعه کبیره منافات دارد؟ نه تنها منافات ندارد؛ بلکه عین آیه است.

### مقام اختصاصی در روز قیامت

اینک مطلبی درباره پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بیان می شود که شاید کمتر گفته شده است.

ص: 353

1- المناقب، ابن شهر آشوب: 123/3، بحار الأنوار: 117/27، حدیث 96، اسد الغابه: 358/2، الاصابه: 157/3، شماره 3516، مناقب خوارزمی: 341، شماره 361، ینابیع الموده: 66/2، حدیث 55 و 460، حدیث 278.

2- عیون أخبار الرضا علیه السلام: 92/1، حدیث 30، الأمالی، شیخ صدوق: 101، بحار الأنوار: 254/37، حدیث 1، کشف الغمه: 103/3، ینابیع الموده: 249/1، حدیث 1 و 251، حدیث 5 و 404/2، حدیث 57.

3- الأمالی، شیخ طوسی: 553، تفسیر القمی: 389/2، بحار الأنوار: 162/33، حدیث 425، ینابیع الموده: 403.

4- سوره غاشیه (88): آیه 25 و 26.

ائمه عليهم السلام در روز قیامت، هم شاهدند و هم شفیع، هم مدعی هستند و هم حاکم.

وقتی در این عالم محکمه ای تشکیل می شود حاکمی در جایگاه قرار می گیرد و مدعی و مدعی علیه که متخاصمین هستند بر حاکم وارد می شوند.

حاکم از مدعی بینه طلب می کند، اگر شهود داشته باشد، اقامه بینه می کند. آن گاه حاکم، حکم می کند، یا به نفع مدعی یا به نفع مدعی علیه.

در این دنیا در محکمه قضایی حاکم غیر از مدعی و مدعی علیه است و شاهد های عادل غیر از مدعی و مدعی علیه هستند.

از طرف دیگر، در این عالم، اگر یکی از این دو طرف شفیع داشته باشد، او شفیع را نزد این حاکم می آورد که شفیع غیر از شاهد است و شاهد غیر از مدعی و مدعی علیه و مدعی و مدعی نیز غیر از حاکم هستند.

اما به حکم آیات و روایات در روز قیامت، ائمه عليهم السلام هم حاکمند و هم شفیع، هم مدعی هستند و هم شاهد. (1)

اگر بخواهیم دلیل های آن چه گفتیم به تفصیل شرح دهیم از بحث خارج خواهیم شد.

چکیده سخن این که رجوع خلائق به ائمه عليهم السلام و تصدی حساب خلائق در روز قیامت توسط آن بزرگواران مآلاً به خود خداوند متعال بر می گردد. این معنا را از آیات و روایات به طور تفصیل استفاده کردیم. 1.

ص: 354

---

1- بصائر الدرجات: 83، حدیث 11، الکافی: 251/1، حدیث 7، الأملی، شیخ صدوق: 121، بحار الأنوار: 441/22 و 283/49، حدیث 1، شواهد التنزیل: 119/1، حدیث 129، تفسیر مجمع البیان: 417/1.

به بیان روشن، آیه مبارکه: (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ \* ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ) (1) ظهور دارد که رجوع مردم به سوی خداوند متعال است. اگر به صیغه متکلم وحده بود آیا ذات مقدس ربوبی به طور مستقیم متصدی امر حساب و رسیدگی به افعال خلاق می شود؟

به یقین این گونه نیست و کسی چنین نگفته است؛ چرا که خداوند متعال جسم نیست و در هیچ يك از این امور؛

چه قبل از این عالم، چه در این عالم و چه بعد از این عالم در هیچ عالمی از عوالم، احدی نمی گوید که خداوند متعال به طور مستقیم و به صورت مباشرت خود به امور خلاق رسیدگی می کند.

پس ناگزیر کسی یا کسانی در روز قیامت از طرف خداوند متعال متصدی امر حساب خواهند شد. وقتی رزق و روزی به توسط میکائیل، قبض ارواح به توسط عزرائیل و قسمی از امور به توسط جبرائیل انجام می پذیرد، چه مانعی دارد که ما بگوییم که در روز قیامت حساب خلاق به توسط ائمه علیهم السلام انجام خواهد شد.

با توجه به آن چه گذشت به اثبات رسید که افعال ائمه علیهم السلام افعال خداوند متعال است و این به ائمه اختصاص ندارد، مطلق است و عموم انبیا و اوصیای معصومین نیز همین طور هستند. اینان مأموریتی از ناحیه خداوند متعال دارند و جزء دستگاه ربوبی هستند.

## فصل الخطاب نزد کیست؟

### اشاره

وفصل الخطاب عندکم؛

و سخن جدا کننده حق از باطل نزد شماست.

راغب اصفهانی درباره کلمه «فصل» می گوید:

ص: 355

الفصل: إبانة أحد الشئيين من الآخر حتى يكون بينهما فرجة... نحو قوله: (إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ) (1) أى اليوم يبين الحق من الباطل ويفصل بين الناس

بالحكم... وفصل الخطاب ما فيه قطع الحكم وحكم فيصل ولسان مفصل.... (2)

بنابراین، فصل، جدا کردن حق از باطل، راست از دروغ و روشن شدن حقایق و ممیز شدن درست از نادرست است.

با توجه به آن چه در فراز پیشین گذشت روشن شد که خداوند متعال فصل الخطاب را نزد ائمه علیهم السلام قرار داده است، و روایات وارده در این که خدا «فصل الخطاب» را به ما ائمه عطا کرده و نزد ماست... فراوان است.

در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

والله، لقد أعطاني الله... فصل الخطاب؛ (3)

به خدا سوگند! خداوند مقام فصل الخطاب را به من عطا کرده است.

### فصل الخطاب از دیدگاه قرآن و حدیث

برای فصل الخطاب معانی متعددی می شود تصویر کرد؛ ولی بهتر این است که اول به قرآن مجید مراجعه شود.

خدای عزوجل در آیه ای می فرماید:

(هَذَا يَوْمَ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكذَّبُونَ)؛ (4)

امروز همان روز جدایی است (جدایی حق از باطل) که شما آن را تکذیب می کردید.

ص: 356

1- سورة دخان(44): آیه 40.

2- المفردات فی غریب القرآن: 381.

3- بصائر الدرجات: 221، حدیث 4، الخصال: 414، حدیث 4، بحار الأنوار: 336/39، حدیث 5.

4- سورة صافات(37): آیه 21.



در آیه دیگر می خوانیم:

(إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ)؛ (1)

به راستی یوم الفصل و روز جدایی (حق از باطل) وعده گاه همه آن هاست.

در جای دیگر آمده است:

(هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ)؛ (2)

امروز همان روز جدایی است که همه شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم.

یکی از اسمای قیامت «یوم الفصل» است. اینک این پرسش مطرح می شود که چرا قیامت یوم الفصل شد؟

فصل یعنی چه؟ و فصل به دست کیست؟

در قرآن مجید آمده که کلمه «فصل» در «یوم الفصل» یعنی روز قیامت به دست خداوند متعال است و فاصل خدا می باشد، آن جا که می فرماید:

(إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)؛ (3)

همانا پروردگارت میان آن ها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می کند.

در این عالم در امور بسیاری اختلاف هست و حق و باطل مخلوط است، ولی در روز قیامت به حکم خدا حقیقت ها آشکار و حق از باطل جدا خواهد شد.

در آیه دیگر آمده است:

(لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ)؛ (4)

هرگز نزدیکان، بستگان و فرزندان شما سودی به حالتان نخواهند داشت؛ چرا که خداوند در روز قیامت میان شما و آن ها فاصله و جدایی می افکند. 3.

ص: 357

1- سوره دخان(44): آیه 40.

2- سوره مرسلات(77): آیه 38.

3- سوره سجده(32): آیه 25.

4- سوره ممتحنه(60): آیه 3.

كمك اولاد، ارحام و قوم و قبيله در موارد اختلافی و فتنه و نزاع فايده ندارد، خداوند متعال در روز قيامت بين شما فصل می کند و حق را از باطل جدا می سازد.

در روایتی از امام علیه السلام سؤال شد: چرا حکومت شیخین بی سروصدا ظاهراً ادامه یافت، اما عثمان مقتول شد و امیر مؤمنان علی علیه السلام هم نتوانستند (واقعا از همان ساعت اول نگذاشتند) حکومت کنند؟

امام علیه السلام پاسخ لطیفی فرمودند: آن ها حق و باطل را مخلوط کردند.

وقتی در جامعه حق و باطل مخلوط باشد جامعه آن حکومت را قبول دارد. اما عثمان، باطل محض بود و حضرت علی علیه السلام حق محض، حق محض در جامعه قابل دوام نیست، هم چنین باطل محض را نیز مردم تحمل ندارند.

علی الفاروق و المیزان

و از آن جایی که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله امت شروع شد و خدای رحمان بایستی بین مردم شاخصی برای حق قرار دهد، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از امیر مؤمنان علیه السلام به «فاروق» تعبیر کرده و فرمود:

... هو فاروق هذه الامة، يفرق بين الحق و الباطل...؛ (1)

... او فاروق این امت است که بین حق و باطل جدایی می اندازد.

هم چنین، از آن حضرت به «میزان» تعبیر شده است، چنان که در زیارت آن حضرت آمده است:

... السلام علی يعسوب الإیمان ومیزان الأعمال...؛ (2)

... سلام بر يعسوب ایمان و ترازوی اعمال... 0.

ص: 358

1- ذخائر العقبی: 56، الرياض النضرة: 155/2.

2- بحار الأنوار: 287/97 و 330.

و اما قول آن حضرت که علی مع الحق و الحق مع علی به حد تواتر رسیده است.

بنابراین در این عالم حق و باطل مختلط و مشتبّه است، اما در عالم بعدی این قضایا از هم جدا می شوند.

در روایت لطیف دیگری که شیخ انصاری رحمه الله نیز در کتاب الطهاره آورده آمده است که مردی از امام صادق علیه السلام سؤال می کند: وقتی به مستراح می روم از پنجره صدای ساز و آواز از خانه همسایه می آید، من مقداری به جهت شنیدن آن صداها، آن جا می نشینم، حکمش چیست؟

حضرت فرمودند:

لا تفعل.

فقال الرجل: والله، ما هو شيء وآتیه بر جلی إنما هو سماع أسمع بأذني!

فقال له: أنت ما سمعت الله: (إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا)؟ (1)

قال: بلی و الله، فکأنی لم أسمع هذه الآية قط من کتاب الله من عجمی ولا من عربی، لا جرم إني لا أعود إن شاء الله، وإني أستغفر الله.

فقال له: قم فاغتسل وصل ما بدا لك، فإنك كنت مقيما على أمر عظيم، ما كان أسوأ حالك لو مت على ذلك! أحمده الله وسله التوبة من كل ما يكره، إنه لا يكره إلا القبيح، والقبيح دعه لأهله، فإن لكل أهلا. (2)

او در خانه خودش ساز و آواز دایر نکرده بود و کسی را استخدام نکرده بود که بیا و این جا ساز و آواز برای من اجرا کن که این قدر به تو پول بدهم؛ بلکه به قصد دیگری ت.

ص: 359

1- .سوره اسراء(17):آیه 36.

2- .کتاب الطهاره: 331/2، الکافی: 432/6، حدیث 10، وسائل الشیعه: 331/3، حدیث 3795، بحار الأنوار: 34/6، حدیث 48. این حدیث با اندکی تفاوت در متون روایی دیگر نیز آمده است.

به مستراح رفته بود و در آن جا چند دقیقه ای مانده بود تا آن سر و صدا را بشنود.

در روایت دیگری فضیل گوید: از امام باقر علیه السلام درباره آلاتی مثل نرد، شطرنج و... پرسیدم، حضرت فرمودند:

إذا ميز الله الحق من الباطل مع أيهما يكون؟

هر گاه خداوند امور حق را از امور باطل جدا سازد مورد سؤال شما در کدام قسم خواهد بود؛ در حق یا باطل؟

گفت: معلوم است که در باطل خواهد بود.

حضرت فرمودند:

فمالك وللباطل؟ (1)

در این مورد آلات قمار برای سائل مشتبه شده که سؤال می کند، حضرت اشاره می کند که وقتی در روز قیامت حق ها از باطل ها جدا شدند مورد سؤال تو از کدام قسم خواهد بود؟

گفت: به یقین از قسم حق نخواهد بود.

حضرت فرمود: تو پاسخ خودت را دادی.

بنابراین، آن چه ما در این دنیا از مأكولات، مشروبات، ملبوسات، مساکن و تمام اشیایی که در اختیار داریم و تصرفاتی که می کنیم بخش زیادی از آن ها مشتبه است. ما طبق قاعده «ید»، «طهارت»، «استصحاب» و ادله و امارات دیگر، زندگیمان را ادامه می دهیم، اما در آن عالم این طور نیست، این ها از هم جدا می شوند و این کار طبق فرموده قرآن به دست خداوند متعال است، اما آیا خداوند متعال به طور مستقیم، انجام می دهد؟

ص: 360

---

1- وسائل الشیعه: 324/17، حدیث 22667، کتاب المکاسب: 374/1 با اندکی تفاوت.

معلوم است که نه؛ بلکه به توسط انبیا، اولیا، ملائکه و مأمورینی که در آن جا هستند و مقربینی که در دستگاه ربوبی او می باشند و متصدی این امورند انجام می گیرد.

خداوند متعال در قرآن مجید داستان حضرت داوود علیه السلام را مطرح می کند، امتیاز آن حضرت در این عالم نسبت به دیگر انبیا این بوده که بر اساس واقع فصل الخطاب داشته و حق را از باطل جدا می کرده، آن جا که می فرماید:

(وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ)؛ (1)

و ما به او هم حکمت و دانش دادیم و هم عقل قضا و داوری.

در روایات آمده است که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آن گاه که ظاهر شوند و حکومت برقرار کنند طبق روش حضرت داوود علیه السلام حکم می کنند.

ابان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

لا تذهب الدنيا حتى يخرج رجل مني يحكم بحكومة آل داود ولا يسأل بينة يعطى كل

نفس حكمها. (2)

در روایت دیگری ابوعبیده می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام قائم آل محمد حكم بحكم داود وسليمان، لا يسئل الناس بينة. (3)

فرق حضرت داوود علیه السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قضاوت از این جهت است که حضرت داوود از مدعی بینة مطالبه نمی کند، ولی پیامبر اکرم با بینات و سوگندها حکم می کند.

امام صادق علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل می کنند که فرموده: 4.

ص: 361

1- .سوره ص(38):آیه 20.

2- .الكافي: 398/1، حديث 2، بحار الأنوار: 320/52، حديث 22.

3- .همان: 279، حديث 3، همان: حديث 24.

إنما أفضى بينكم بالبينات و الأيمان و بعضكم أحن بحجته من بعض فأیما رجل قطعت له من مال أخيه شيئاً فإنما قطعت له به قطعة من النار؛(1)

من طبق موازين ظاهری حکم می کنم، اما اگر او می داند که صاحب حق نیست نباید تصرف بکند؛ چرا که برای او قطعه ای از آتش بریده ام.

بنابر روایات متعدد حکم حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور طبق واقع خواهد بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمودند:

أفضل أعمال امتی انتظار الفرج؛(2)

برترین کارهای امت من، انتظار گشایشی (از جانب خداوند متعال) است.

معنای این حدیث به حکم دو دسته روایات معلوم می شود:

دسته ای از روایات می فرمایند: ظهور، حکومت و قدرت امام زمان علیه السلام بغتة و به صورت ناگهانی خواهد بود.

بنابراین، هیچ روز و هیچ ساعتی نیست مگر این که احتمال دارد حضرت ولی عصر علیه السلام ظهور کند. پس ما باید چنین اعتقادی داشته باشیم.

دسته دوم از روایت ها می گویند: وقتی حضرت امام زمان علیه السلام ظهور کنند و حکومت را به دست گیرند مثل حکم حضرت داوود علیه السلام که مطابق واقع است..

ص: 362

---

1- الكافی: 414/7، حدیث 1، وسائل الشیعة: 232/27، حدیث 33663.

2- المناقب، ابن شهر آشوب: 527/3، بحار الأنوار: 318/50، حدیث 14. این حدیث در مصادر اهل سنت از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این گونه نقل شده است: أفضل العبادة انتظار الفرج. ر.ك: سنن ترمذی: 225/5، مجمع الزوائد: 147/10، تحفة الاحوذی: 17/10، المعجم الأوسط: 230/5، المعجم الكبير: 101/10، الجامع الصغير: 192/1، حدیث 1283، كنز العمال: 79/2، حدیث 3225 و....

حکم خواهند فرمود.

انتظار فرج یعنی انسان هر لحظه مواظب کارهای خودش در عبادات، اعمال، افعال، تروك، تصرفات و همه امور باشد که اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف امروز ظاهر شدند و قرار شد مطابق حکم حضرت داوود علیه السلام حکم بکنند رسوا نگردد. (1)

به هر حال، حضرت داوود علیه السلام در این عالم دارای فصل الخطاب بوده است. این فصل الخطاب به همین معنا در عالم قیامت نیز توسط ائمه علیهم السلام پیاده خواهد شد.

با عنایت به روایاتی که گذشت احدی از صراط عبور نخواهد کرد و به بهشت وارد نخواهد شد مگر با در دست داشتن جوازی از علی علیه السلام؛ یعنی هر که امیرالمؤمنین علیه السلام برگه ای به دست او دادند او اهل بهشت خواهد بود.

البته در این عالم نیز حکومت طبق فصل الخطاب واقع شده است. در احوالات امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده که آن حضرت بسیاری از قضایا و مشکلات مردم را طبق علمشان به واقع حل و فصل کردند.

## جایگاه آیات الاهی

### اشاره

و آیات الله لدیکم؛

آیات خدا نزد شماست.

آیات خداوند متعال نزد شما اهل بیت علیهم السلام است. از نظر ادبی بین واژه های «لدى»، «عند» و «لدى» فرق است و هر کدام معنای خود را دارد. این واژگان در قرآن

ص: 363

---

1- گفتنی است که در این زمینه پژوهشی از همین نگارنده به زبان عربی چاپ شده و ترجمه آن در یکی از مجله های فارسی چاپ و منتشر شده است.

مجید نیز به کار رفته و به موارد استعمال و فروق معانی آن‌ها از جهات ادبی در کتاب مغنی اللیب اشاره شده است؛ (1) چرا که ما ترادف را قبول نداریم و بین مفاهیم الفاظ، اختلاف و افتراق گرچه بسیار ظریف وجود دارد.

راغب اصفهانی در واژه «عند» می‌نویسد:

لفظ موضوع للقرب فتارة يستعمل في المكان وتارة في الاعتقاد نحو أن يقال: عندی كذا وتارة في الزلفی والمنزلة. (2)

و در کلمه «لدى» می‌نویسد:

أخص من «عند»، لأنه يدل على ابتداء نهاية، نحو أقمت عنده من لدن طلوع الشمس

إلى غروبها، فيوضع لدى موضع نهاية الفعل. (3)

پس کلمه «لدى» از نظر معنا به کلمه «عند» نزدیک است و کلمه «لدى» اخص است که در زبان فارسی کلمه «عند» را «نزد» می‌گوییم.

راغب اصفهانی در کلمه «لدى» می‌نویسد:

لدى: لدى يقارب لدى، قال: (وَ أَلْفِيَا سَيِّدَهَا لَدَى الْبَابِ) (3)... 5

و در کلمه «آیه» چند نکته وجود دارد:

نخست آن که آیه به معنای علامت و نشانه است. راغب اصفهانی می‌گوید: (4)

والآية هي العلامة الظاهرة وحقيقته لكل شيء ظاهر هو ملازم لشيء لا يظهر ظهوره. 3.

ص: 364

---

1- مغنی اللیب: 156/1 و 157.

2- المفردات فی غریب القرآن: 349. (3 و 5). همان: 449.

3- سوره یوسف (12): آیه 25.

4- المفردات فی غریب القرآن: 33.



پس اگر کسی خواست خدا را ببیند، آیه، نشانه و علامت او را ببیند. البته دیدن دو جور است:

1. دیدن بصری،

2. دیدن بصیرتی.

خداوند متعال را با بصیرت باید دید.

دوم آن که خود ائمه علیهم السلام آیات خدا هستند.

سوم آن که معلوم می شود که خداوند متعال آیات متعددی دارد؛ یعنی علاوه بر این که شما ائمه، آیات خدا هستید، آیات خداوند متعال نیز نزد شماست.

اگر مقداری با قرآن آشنایی پیدا کنیم و در آن تأمل و تدبر نماییم می بینیم که تمام عقاید، مبانی اعتقادی و معارف ما ریشه قرآنی دارند. در قرآن مجید آمده است:

(قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ)؛ (1)

بگو: همه آیات فقط نزد خدا است.

شاید فرد مغرض و مریضی بگوید: این جمله از زیارت جامعه نیز با قرآن منافات دارد که پاسخ او را پیش تر دادیم و از آن چه گذشت معلوم شد که وجود آیات عند الأئمة؛ یعنی آن چه که عندالله است عند الأئمة نیز موجود است.

پیش تر ملاحظه شد که اولیای خدا افعالشان را به خداوند متعال نسبت می دهند.

در این جا باز از قرآن مجید شاهد می آوریم که در عین این که قرآن می فرماید: (الآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ)، دلالت دارد بر این که: آیات عند الأئمة است. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

(وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ\* وَ مَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ

0.

ص: 365

1- .سوره های انعام(6):آیه 109 و عنكبوت(29):آیه 50.

قَبْلَهُ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابَ الْمُبْطِلُونَ \*بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ)؛ (1)

و هم چنین ما کتاب(قرآن)را بر تو نازل کردیم، پس کسانی که پیش از این، کتاب آسمانی به آن ها داده ایم به این کتاب(قرآن)ایمان می آورند و گروهی از این ها(مشرکان)نیز به آن ایمان می آورند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند. تو پیش از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی تا مبدا آن دشمنانی که در فکر تکذیب تو و بر هم زدن دعوت تو هستند ایجاد شک و تردید کنند، ولی این کتاب دارای آیات روشنی است که در سینه صاحبان علم قرار دارد.

طبق این آیه، آیات خدا «در سینه صاحبان علم» قرار داد.

## مصادیق آیات الاهی

### اشاره

اکنون این پرسش مطرح است که مصادیق آیات الله چه چیزهایی هستند؟

### الف. قرآن مجید

به نظر می رسد قرآن مجید اعظم، اهم و اکبر مصادیق آیات الله است که طبق این آیه مبارکه جز آنچه علیهم السلام احدی به حقایق و اسرار این آیات واقف نیست. آن بزرگواران متشابهات قرآن را نیز می دانند. آن جا که می فرماید:

(مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ)؛ (2)

بخشی از آن(قرآن) دارای آیات محکم(صریح و روشن) است که اساس این

ص: 366

1- .سوره عنكبوت(29): آیه های 47-49.

2- .سوره آل عمران(3): آیه 7.

کتاب است و بخشی از آن دارای آیات متشابه است (که به لحاظ جهاتی روشن نیست)، اما کسانی که در قلوبشان انحراف است از متشابهات پیروی می کنند تا فتنه انگیزی کنند و تأویل و تفسیری بر طبق امیال خود می کنند؛ در حالی که تفسیر آن ها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند.

اگر حرف «او» در عبارت «الراسخون فی العلم» عاطفه باشد نه استینافیه همان هایی که «أوتوا

العلم» هستند، همان ها «الراسخون فی العلم» خواهند بود.

بنابراین روشن شد که هیچ منافاتی بین آیه مبارکه (إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ) با آیه مبارکه (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ) و

آیه مبارکه (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) وجود ندارد. (1)

### ب. معجزه ها

مصدق دیگر آیات خداوند متعال، معجزه های پیامبران الهی است که در نزد ائمه طاهرين عليهم السلام است.

### ج. کتاب های آسمانی

مصدق سوم آیات خداوند متعال، کتاب های آسمانی پیامبران الهی است که علم آن کتب نزد ائمه عليهم السلام می باشد. در روایتی سلمة بن كهيل گوید: علی علیه السلام فرمود:

لو استقامت لی الأمة وثنیت لی الوسادة لحکمت فی التوراة بما أنزل الله فی التوراة ولحکمت فی الإنجیل بما أنزل الله فی الإنجیل ولحکمت فی الزبور بما أنزل الله فی الزبور، حتی یزهر إلى الله وانی قد حکمت فی القرآن بما أنزل الله. (2)

ص: 367

1- ر.ك: تفسیر مجمع البیان: 241/2 و 33/8.

2- بصائر الدرجات: 154، حدیث 6، بحار الأنوار: 183/26، حدیث 11، با اندکی تفاوت، ینابیع الموده: 221/1، حدیث 40.

به نظر می رسد که عین آن کتاب ها هم نزد ائمه علیهم السلام می باشد و هم اکنون در نزد امام زمان علیه السلام

موجود است. در روایتی چنین می خوانیم:

ضریس کناسی گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابو بصیر نیز حضور داشت. امام فرمود:

إن داود ورث الأنبياء و إن سليمان ورث داود و أن محمدا ورث سليمان و ما هناك و إنا ورثنا محمدا و إن عندنا صحف إبراهيم و ألواح موسى.

فقال له أبو بصير: إن هذا لهو العلم؟

فقال: يا أبا محمد! ليس هذا هو العلم، إنما هذا الأثر، إنما العلم ما حدث بالليل و النهار يوما بيوم و ساعة بساعة. (1)

البته بنا به روایات دیگر عصای حضرت موسی علیه السلام و خاتم حضرت سلیمان علیه السلام نیز نزد امام زمان علیه السلام است. (2) پرسش این که آیا جسم مادی این اشیای خارجی مراد است، یا آن آثاری که مرتبط به آن هاست و استفاده هایی که برده شده؟ یا هر دو؟ مانعة الجمع نیست؛ چرا که پیامبران پیشین نیز آیات الله داشتند. قرآن کریم می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ يَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ)؛ (3)

همانا کسانی که به آیات خدا کافر می شوند و پیامبران و کسانی از مردم را که دستور به عدل و داد می دهند به ناحق و از روی ظلم می کشند آن ها را به مجازات و کیفری دردناک بشارت بده. 1.

ص: 368

1- همان: 155، حدیث 1، همان: حدیث 12.

2- بحار الأنوار: 322/52، حدیث 30 و 324، حدیث 37.

3- سوره آل عمران (3): آیه 21.

همه این آیات نزد ائمه علیهم السلام است که (فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) به آن ذوات مقدسه تفسیر شده است.

و با عنایت به زندگانی، اخبار، روایات، تاریخ و سیره آن بزرگواران می بینیم که عملاً هم همین طور بوده است، هر چه که از این بزرگواران سؤال شده، جواب مورد قبول سؤال کننده و دیگران را داده اند، حتی کسانی که خواسته اند به زعم خودشان امام علیه السلام را امتحان کنند پاسخ شنیده و از کار خود پشیمان شده اند. داستان پرسش ابوحنیفه از امام کاظم علیه السلام در دوران کودکی شاهد صدق گفتار ماست. (1)

### جایگاه اوامر حتمی الاهی

و عزائمه فیکم؛

و اوامر حتمی او درباره شماست.

عزیمت را در مقابل رخصت قرار داده اند، می گویند: افطار از روزه بر مسافر عزیمت است، نه رخصت؛ یعنی امر به افطار، امر الزامی و برای مسافر حکم حتمی است که باید افطار کند، نه این که رخصت و اجازه دارد افطار کند. درباره واژه «عزم» در لغت چنین آمده است:

عزم: عزمت علی کذا عزمًا... إذا أردت فعله وقطعت علیه. (2)

اگر «عزائم عندکم» تعبیر فرموده بودند این گونه استظهار می شد که یعنی شما به احکام الزامی، به جمیع ارادات حتمی باری تعالی چه در تکوین و چه در تشریح، چه در سابق یا حاضر و یا مستقبل علم و احاطه دارید؛ ولی

عبارت این طور نیست، بلکه عبارت «عزائم فیکم» است؛ یعنی عزائم، اوامر و ارادات حتمی خداوند متعال

ص: 369

1- ر.ك: صفحه 264 از همین کتاب.

2- صحاح اللغه: 1985/5.

درباره شماست.

به نظر می رسد مراد این است که آن چه که درباره شما وارد شده؛ امر به تمسك به شما، امر به اقتدا به شما، امر به اطاعت از شما و امثال ذلك همه این اوامر، اوامر حتمی و عزمی هستند، کنایه از این که احدی در این امور مرخص نیست و تکلیف همه است که از شما پیروی کنند و شما مقتدای همه هستید.

به عبارت دیگر، شما برای این جهت نصب شده اید که در همه امور و شئون، در همه اسرار و حقایق و در همه احکام، آداب و سنن، همه مردم ملزم هستند که به شما مراجعه کنند و از شما اخذ نمایند و هیچ کسی در این جهت مرخص نیست.

## جایگاه نور الاهی

ونوره وبرهانه عندکم؛

ونور وبرهانش نزد شماست.

همان گونه که بیان شد تعبیرات زیارت جامعه متفاوت است؛ گاهی تعبیر به «عند» است، گاهی به «فی»، گاهی به «إلی» و گاهی به «لدى» و همه این ها، نکته هایی دارد که نباید مورد غفلت قرار بگیرد.

نور خداوند متعال به طور مطلق نزد اهل بیت علیهم السلام است که به برکت این نور، خلقت شده، هدایت شده و علوم و معارف و... نازل شده؛ همه این ها نزد ائمه علیهم السلام است.

پیش تر گذشت که به طور کلی برهان خدا، نزد ائمه است؛ برهان وجود او، برهان بر یگانگی او، برهان بر صفات او همه براهین بر این امور و سایر عقاید حقه و حقایق الاهی نزد ائمه است.

نور به معنای اخص، یکی از القاب یا اسماء قرآن مجید است. در آیه ای از قرآن کریم آمده است:

ص: 370

(قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ)؛ (1)

از جانب خدا نور و کتاب روشن گری به سوی شما آمد.

در آیه دیگری آمده:

(فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)؛ (2)

پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند، همان ها رستگارانند.

برهان نیز همین طور، در آیه ای می خوانیم:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا\* فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا)؛ (3)

ای مردم! دلیل روشنی از جانب پروردگارتان برای شما آمده و نور آشکاری به شما فرو فرستادیم. پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خویش هدایت می کند.

این قرآن، برهان است و نور.

اما چه کسانی را در رحمت الاهی داخل می کند و به صراط مستقیم هدایت می نماید؟ آن هایی را که به خدا ایمان داشته باشند و به این برهان و نور محکم بچسبند.

البته خود پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام هم برهان هستند و هم نور برای رسیدن به 5.

ص: 371

1- سوره مائده(5): آیه 15.

2- سوره اعراف(7): آیه 157.

3- سوره نساء(4): آیات 174 و 175.

فضل و رحمت الاهی. عبدالله بن سلیمان گوید:

قلت لأبی عبدالله علیه السلام: قوله: (قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا).

قال: البرهان محمد و النور علی.

قال: قلت له: صراطا مستقيما. (1)

قال: الصراط المستقیم علی؛

از امام صادق علیه السلام درباره این آیه پرسیدم. فرمود: منظور از «برهان» حضرت محمد صلی الله علیه وآله و منظور از «نور» حضرت علی علیه السلام است.

پرسیدم: منظور از «راه راست» چیست؟

فرمود: راه راست، علی علیه السلام است.

چه رحمتی! آن رحمتی که در قرآن مجید می فرماید:

(وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)؛ (2)

و رحمت پروردگار تو از تمام آن چه جمع آوری می کنند بهتر است.

خیلی مطلب است! «رحمة»؛ یعنی تمام دنیا و ما فیها را شما در اختیار داشته باشید، رحمت خداوند متعال از همه این ها بالاتر است. (3)

قرآن، پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام نور هستند و انسان را هدایت می کنند و به چنین رحمت الاهی

می رسانند. البته این برای کسانی است که معتقد و معتصم باشند که فرمود: 9.

ص: 372

1- بحار الأنوار: 197/9، حدیث 47، شواهد التنزیل: 79/1، حدیث 93.

2- سوره زخرف (43): آیه 32.

3- تفسیر مجمع البیان: 79/9، بحار الأنوار: 275/9.



(وَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَبَّحُوا بِحَمْدِ اللَّهِ فِي حَمْدِهِمْ فِي رَحْمَةِ مَنَّهُ)؛ (1). تفسیر فرات کوفی: 91، حدیث 73، العمده: 288، حدیث 467، الصراط المستقیم: 286/1، بحار الأنوار: 84/24، حدیث 3 و از مصادر عامه: تفسیر الثعلبی: 163/3، شواهد التنزیل: 169/1، حدیث 178، ینابیع الموده: 356/1، حدیث 10 و 368/2، حدیث 51. (2)

پس کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت.

در بعضی از الفاظ حدیث ثقلین چنین آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين ما ان اعتصمتم بهما لن تضلوا بعدى؛ (3)

همانا من در میان شما دو چیز گران بها قرار دادم که اگر پس از من به آن ها چنگ بزنید هرگز گمراه نمی شوید.

خداوند در آیه مبارکه ای می فرماید:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ (4)

همگی به ریسمان الاهی چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

حضرت در ذیل این آیه فرمودند:

نحن حبل الله؛ (4)

ریسمان الاهی ما (اهل بیت) هستیم.

این قول در روایات فریقین در ذیل آیه مبارکه موجود است.

وقتی این بزرگواران نور و هدایت هستند و انسان را به آن رحمت الاهی می رسانند که او معتقد باشد و از آنان پیروی کند که البته مورد کمک هم واقع می شود؛ 1.

ص: 373

1- .سوره نساء

2- :آیه 175.

3- ر.ك: جلد یکم، صفحه 325 از همین کتاب.

4- .سوره آل عمران(3): آیه 103.

که قرآن می فرماید:

(وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِيْنَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا)؛ (1)

و کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آن ها را به راه های خویش هدایت می کنیم.

## تفویض امر الاهی

### اشاره

وامره اليکم؛

و امر خداوند درباره شماست.

امر خدا در اختیار شماست؛ یعنی خداوند متعال امر خودش را به شما واگذار کرده و در اختیار شما قرار داده است.

در کتاب اصول کافی بابی تحت این عنوان است که «باب التفویض إلى الرسول وإلى الأئمة عليهم السلام

فی أمر الدین». (2)

خداوند متعال امرش را به پیامبر اکرم و ائمه اطهار عليهم السلام واگذار کرده است، به این معنا که به آن بزرگواران اذن داده که البته این اذن، برای دیگر انبیا و اولیا نیز با اختلاف مراتبشان بوده است. این اذن هم در تکوین است و هم در تشریح و «أمره إليکم» اطلاق؛ بلکه عموم دارد. چون لفظ «أمر» در این عبارت «جنس» می باشد، و اگر جنس، مضاف واقع شد افاده عموم می کند؛ یعنی اذن خدا به ائمه اطهار در تصرفات به صورت عام صادر شده است.

## ائمه و ولایت در احکام

برای ائمه عليهم السلام چهار قسم اولویت و اذن در تصرف است که در اصطلاح از

ص: 374

1- سوره عنکبوت (29): آیه 69.

2- الکافی: 1/265.

این اذن ها در تصرفات، به ولایات تعبیر می شود. (1)

در این جا ولایت بر احکام را بیان می کنیم و در جمله بعدی که «من والا کم فقد و الی الله» است، ولایت تشریحی را بیان خواهیم کرد و ولایت تکوینی را ان شاء الله در جای خودش بیان خواهیم کرد. (2)

ولایت ائمه علیهم السلام بر احکام شرعیه در کتاب های حدیثی، فقهی، اصولی و رجالی مطرح شده است. در اصول کافی بابی در این زمینه باز شده و روایاتی در آن آمده است و در بصائر الدرجات در ذیل بعضی از آیات روایاتی نقل شده، هم چنین در کتاب های تفسیری نیز روایاتی در این مورد آمده است. (3)

این بحث در علم اصول در مسئله حقیقت شرعیه در کتاب هدایة المسترشدين (4) و در مباحث جمله خبریه و جمله انشائی مطرح شده است، هم چنین در تقریرات بحث آقای بروجردی رحمه الله آمده، ما نیز در کتاب تحقیق الاصول به تفصیل در این باره سخن گفته ایم. (5) و در کتاب های رجالی بزرگان مثل وحید بهبهانی و دیگران به مناسبت فرقه مفوضه مطرح گردیده و در فقه نیز در مواردی بعضی از بزرگان فقها مثل مرحوم صاحب جواهر الکلام اشاره کرده اند. (6) 1.

ص: 375

- 
- 1- گفتنی است که نگارنده در این زمینه کتابی تحت عنوان عموم ولایة المعصوم نوشته اند که این نوشته در چهار باب است: باب اول در ولایت تکوینی، باب دوم در ولایت تشریحی، باب سوم در ولایت بر احکام و باب چهارم در ولایت در امور عادی.
  - 2- ر.ك: الحدائق الناضرة: 357/12، مصباح الفقیه: 274/2، الوافیة: 148، قوانین الاصول: 407، نهایة الافکار: 130/3، معجم رجال الحدیث: 21/20.
  - 3- ر.ك: بصائر الدرجات: 398-407، کافی: 265/1-268، باب التفویض الی رسول الله و الی الأئمة علیهم السلام.
  - 4- هدایة المسترشدين: 409/1-410.
  - 5- تحقیق الاصول: 59/2.
  - 6- جواهر الکلام: 102/13-103 و 294/41.

گفتنی است که این مسئله، موضوع حساس و دقیقی است که عده ای از بزرگان آن را قبول نکرده اند. ما این موضوع را با این پرسش آغاز می کنیم که آیا احکامی که در نواهی و اوامری که از ائمه علیهم السلام رسیده احکام مولویه هستند یا ارشادیه؟

## شارع کیست؟

همواره در بحث ها می گوئیم: شارع مقدس چنین فرموده است و از شارع مقدس چنین وارد شده است. مراد از شارع کیست؟

تردید نیست که «شارع» در اصل، خداوند متعال است. قرآن کریم می فرماید:

(لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ)؛ (1)

ما برای هر کدام از شما آیین و شریعت و راه روشنی قرار دادیم.

از طرفی اشکالی نیست که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مشرع هستند؛ چرا که قرآن کریم می فرماید:

(وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (2)

و آن چه را پیامبر برای شما آورده انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید.

در آیه دیگری می فرماید:

(وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ)؛ (3)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آن چه را می گوید چیزی جز وحی نیست (که از جانب خداوند) فرستاده شده.

اینک می گوئیم: آیا اطلاق عنوان شارع بر ائمه علیهم السلام تمام است یا نه؟

ص: 376

---

1- سوره مائد(5): آیه 48.

2- سوره حشر(59): آیه 7.

3- سوره نجم(53): آیه های 3 و 4.

این بحث ثمره علمی و اعتقادی دارد. مرحوم شیخ محقق تقی رحمه الله صاحب هداية المسترشدين در بحث حقیقت شرعیه و مرحوم آقای بروجردی رحمه الله این موضوع را در بحث جمله خبریه مطرح کرده اند.

اگر اوامر و نواهی ائمه مولوی باشد پس اطلاق شارع تمام است.

و اگر امام همانند فقیهی است که از حکم شارع مقدس اخبار می کند، یا به سان راوی است که از قول امام خبر می دهد و یا هم چون مسئله گویی است که احکام شرع را برای مردم بیان می کند پس اطلاق شارع تمام نیست.

پس، آیا ائمه علیهم السلام فقط مخبر، حاکی و ناقل هستند؟

مقتضای اصل در اوامر و نواهی صادره از مولا حمل بر مولویت است؛ یعنی اگر از مولا امری مجرد از هر گونه قرینه ای برسد، عقلاً آن امر را بر مولویت حمل می کنند، نه ارشادیت، و از این رو اگر کسی با آن مخالفت کند او را مورد ملامت قرار داده و عذرش را نمی پذیرند.

حال به ادله نظر می نماییم:

درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در قرآن مجید این گونه آمده است:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛ (1)

کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.

و در حدیث آمده:

ومن أطاع الرسول فقد أطاع الله؛ (2)

هرکس از پیامبر اطاعت کند، از خداوند اطاعت کرده است.

از قرآن مجید دلیل دیگر داریم که فرموده: 7.

ص: 377

1- .سوره نساء(4):آیه 80.

2- .بصائر الدرجات:405، حدیث 7.

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛ (1)

و آن چه را پیامبر برای شما آورده انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید.

و در ذیل این آیه مبارکه به سند صحیح این روایت آمده است که حضرتش فرمود:

إن الله عزوجل أدب نبيه فأحسن أدبه، فلما أكمل له الأدب قال: (إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) . (2)738 ثم فوض إليه أمر الدين و الأمة ليسوس عباده فقال عزوجل: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) ...؛

خلاصه معنای این روایت را این گونه ترجمه می کنیم.

آن گاه که خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را تربیت کرد چه خوب تربیت نمود. پس از این که او را به سرحد کمال مطلوب رساند به او خطاب کرد که: «به راستی تو دارای خلق و خوی عظیم هستی».

آن گاه امر دین و امت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تفویض کرد، سپس فرمود: «و آن چه را پیامبر برای شما آورده، انجام دهید و از آن چه شما را باز داشته خودداری کنید».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از جانب خداوند متعال تسدید می شدند و مرتب تحت نظر خدا بوده اند. امیر مؤمنان علی صلوات الله علیه در نهج البلاغه در خطبه ای می فرمایند:

فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان مسددا موقفا مؤيدا بروح القدس، لا يزل ولا يخطئ في شيء مما يسوس به الخلق فتأدب بأداب الله، ثم إن الله عزوجل فرض الصلاة ركعتين ركعتين عشر ركعات فأضاف 4.

ص: 378

1- .سوره حشر(59):آیه 7.

2- .سوره قلم(68):آیه 4.

رسول الله صلى الله عليه وآله إلى الركعتين ركعتين، وإلى المغرب ركعة فصارت عدل الفريضة لا يجوز تركهن إلا في سفر وأفرد الركعة في المغرب فتركها قائمة في السفر والحضر، فأجاز الله عز وجل له ذلك فصارت الفريضة سبع عشرة ركعة؛ (1)

خداوند فرشته ای را مکلف کرده بود که از اول نشأت با پیامبر اکرم باشد و او را تسدید نماید و رسول خدا مسدد، موفق و مؤید به روح القدس بودند؛ همان فرشته ای که اشتباه نمی کند.

این روح القدس همراه پیامبر بوده و در جمیع شئون حضرتش را تسدید و استوار می نمود. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در نماز اضافه کردند و خداوند متعال کار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را امضا کرد.

نظیر این روایت، روایات دیگری نیز در الکافی آمده است. این منزلت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شده است و در ابواب مختلف داریم که آن حضرت در احکام الاهی تصرف کردند.

در روایتی آمده که زراره گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

وضع رسول الله صلى الله عليه وآله دية العين ودية النفس وحرم النبيذ وكل مسكر.

فقال له رجل: وضع رسول الله صلى الله عليه وآله من غير أن يكون جاء فيه شيء؟

قال: نعم، ليعلم من يطع الرسول ممن يعصيه. (2) ت.

ص: 379

---

1- الکافی: 1/266، حدیث 4، بحار الأنوار: 4/17، حدیث 3.

2- این حدیث در بصائر الدرجات: 401، حدیث 14، الکافی: 1/267، حدیث 7، وسائل الشیعه: 25/354، حدیث 2 با اندکی تفاوت آمده است.

اجمالاً نسبت به حضرت رسول بحثی نیست و در ذیل آیه مبارکه (ما آتاکم الرسول) مفسران فریقین به این معنا تصریح دارند. (1)

آن گاه که این معنا برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت شد، آن را درباره ائمه علیهم السلام بررسی می نمایم.

در منابع بسیاری بیش از حد تواتر آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

علی منی بمنزلة هارون من موسی؛ (2)

علی برای من به منزله هارون برای موسی است.

از طرفی در روایات بسیاری نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لکل نبی وصی و وارث و إن علیا وصی و وارثی؛ (3)

برای هر پیامبری جانشین و وارثی است و به راستی که علی جانشین و وارث من است.

و هم چنان که امر رسول خدا صلی الله علیه وآله امر خداست و اطاعت از او اطاعت از خداست؛ امر حضرت امیر به منزله امر حضرت رسول الله است که فرمود:

من أطاع علیا فقد أطاعنی؛ (4)

هر که از علی اطاعت کند در واقع از من اطاعت کرده است. 8.

ص: 380

1- ر.ک: تفسیر الصافی: 156/5، حدیث 7، تفسیر نور الثقلین: 461/4، حدیث 60 و 279/5، حدیث 25 و... .

2- ر.ک: جلد یکم، صفحه 379 از همین کتاب و برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ک: نگاهی به حدیث منزلت از همین نگارنده.

3- المناقب، ابن شهر آشوب: 35/2، کشف الغممه: 112/1، العمده: 234، الطرائف: 23، کتاب الأربعین: 47، حلیة الأبرار: 445/2، حدیث 12، بحار الأنوار: 147/38، حدیث 115، الکامل: 14/4، تاریخ مدینة دمشق: 392/42، در این منبع آمده است: «إن لکل نبی وصیا و وارثا و

إن علیا وصی و وارثی» المناقب، ابن مغالزی: 201، حدیث 238، المناقب، خوارزمی: 85، حدیث 74، ینابیع الموده: 235/1، حدیث 5. برای آگاهی بیشتر در این مورد ر.ک: تشیید المراجعات: 75/4-94.

4- تاریخ مدینة دمشق: 270/42، المستدرک علی الصحیحین: 121/3 و 128.



آن چه گذشت عموماً و اطلاقاتی هستند که ائمه علیهم السلام را به منزله پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تنزیل می کنند.

از طرف دیگر در خصوص ائمه علیهم السلام روایاتی داریم. علامه مجلسی رحمه الله می فرماید:

روایات مستفیضه ای در این زمینه داریم از جمله، روایتی نظیر همان روایت قبلی است، اما در ذیل آن آمده است که حضرتش فرمود:

إن الله عزوجل أدب نبيه علي محبته فقال: (وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ) (1) ثم فوض إليه فقال

عزوجل: (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) (2) وقال عزوجل: (مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ) (3). بصائر الدرجات: 404، حدیث 4، الکافی: 265/1، حدیث 1، بحار الأنوار: 3/17، حدیث 1. (4)

ثم قال: وإن نبي الله فوض إلى علي عليه السلام وأتمننه فسلمتم وجحد الناس... (4)

به راستی که خداوند متعال پیامبر خود را بر مهر و محبت خویش تربیت کرد و فرمود: «همانا تو دارای خلق و خوی عظیم هستی»؛ آن گاه تربیت را به آن حضرت واگذار کرد و فرمود: «آن چه را که پیامبر آورده است بگیرد و از آن چه نهی کرده خودداری کنید» و فرمود: «آن کس که از رسول خدا پیروی کند همانا از خدای تعالی پیروی کرده است».

سپس فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله کار را به علی علیه السلام سپرد و او را امین شمرد، در این میان شما شیعیان پذیرفتید و تسلیم شدید؛ ولی آن مردم (اهل سنت) انکار کردند... 1.

ص: 381

1- .سوره قلم: آیه 4.

2- .سوره حشر (59): آیه 7.

3- .سوره نساء

4- :آیه 8.

تا این جا درباره تفویض احکام به روایات اشاره کردیم. اینک در این زمینه کلمات بزرگان علما را می آوریم.  
مرحوم وحید بهبهانی می فرماید:

تفویض الأحكام والأفعال بأن یثبت ما رآه حسنا ویرد ما رآه قبیحا فیجیز الله إثباته ورده مثل إطعام الجمد السدس وإضافة الركعتین فی الرباعیات و الواحدة فی المغرب و النوافل أربعا وثلاثین سنة وتحريم كل مسكر عند تحريم الخمر. (1)

وقد حققنا فی تعلیقنا علی رجال المیرزا ضعف تضعیفات القمیین، فإنهم كانوا یعتقدون بسبب اجتهادهم اعتقادات من تعدی عنها نسبوہ إلى الغلو، مثل نفی السهو عن النبی

صلی الله علیه وآله أو إلى التفویض، مثل تفویض بعض الأحكام إلیه صلی الله علیه وآله. (2)

صاحب الحدائق الناضره در بحث منزوحات بئر می فرماید:

واحتمل بعض محققى المحدثین من المتأخرین كون هذا الاختلاف من باب تفویض الخصوصیات لهم علیهم السلام لتضمن كثير من الأخبار أن خصوصیات كثير من الأحكام مفوضة إلیهم علیهم السلام كما كانت مفوضة إلیه صلی الله علیه وآله. (3)

مرحوم شبر که محدث و فقیه بزرگی بوده می فرماید:

والأخبار بهذا المضمون كثيرة رواها المحدثون فی كتبهم كالکلینی فی

ص: 382

1- الفوائد الرجالیة: 39 و 40.

2- حاشیة مجمع الفائدة و البرهان: 700، ر.ك: التعلیقة علی منهج المقال: 43.

3- الحدائق الناضره: 365/1.

الكافي، والصفار في البصائر وغيرهما. وحاصلها أن الله سبحانه فوض أحكام الشريعة إلى نبيه بعد أن أيده واجتباها وسدده وأكمل له محامده وأبلغه إلى غاية الكمال، والتفويض بهذا المعنى غير التفويض الذي أجمعت الفرقة المحقة على بطلانه. (1)

مرحوم صاحب جواهر الكلام خیلی روشن مطلب را با موردش بیان می کند. ما روایاتی داریم که حد شراب خواری تا زمان حکومت عمر هشتاد ضربه شلاق نبوده، در زمان حکومت او، امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند که هشتاد ضربه شلاق بزنید و این حکم باقی مانده است. صاحب جواهر الكلام می فرماید:

بل في المسالك روى العامة و الخاصة: أن النبي صلى الله عليه وآله كان يضرب الشارب بالأيدى و النعال ولم يقدره بعدد، فلما كان في زمن عمر استشار أمير المؤمنين عليه السلام في حده، فأشار عليه بأن يضرب ثمانين معللاً له بأنه إذا شرب سكر و إذا سكر هذى و إذا هذى افترى... وكان التقدير المزبور عن أمير المؤمنين عليه السلام من التفويض الجائز لهم. (2)

مرحوم مجلسی اول رحمه الله می فرماید:

... كما يظهر من الأخبار الكثيرة الواردة في التفويض إلى النبي و الأئمة عليهم السلام. (3)

سخن مجلسی دوم رحمه الله در این زمینه خیلی دقیق است، کلام او در اکثر امور میزان است. وی در این باره می نویسد:

وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتى الجمادات من السماويات.5.

ص: 383

1- .مصابيح الأنوار في حل مشكلات الأخبار: 369/1.

2- .جواهر الكلام: 457/41.

3- .روضه المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه: 480/5.

والأرضيات كشق القمر وإقبال الشجر وتسبيح الحصى وأمثالها مما لا يحصى، وفوض أمورها إليهم من التحليل و التحريم و العطاء و المنع و إن كان ظاهرها تفويض تدبيرها إليهم، «فهم يحلون ما يشاؤون» ظاهره تفويض الأحكام، كما سيأتي تحقيقه. (1)

البته ادله بیش از این است، و ما به برخی ادله عامه و مطلقه و خاصه بسنده کرده و به کلمات بعضی از بزرگان استشهد نمودیم.

علاوه بر این که شکی نیست ائمه علیهم السلام دارای دو جهت هستند:

1. علم به ملاکات احکام،

2. عصمت.

پس وقتی ائمه دارای این دو جهت که هم معصوم و هم عالم به مصالح و مفسد باشند، هیچ بعدی ندارد که خداوند متعال به آن بزرگواران نسبت به احکامش که یک سلسله اعتبارات هستند اذن در تصرف داده باشد.

### پیروان اهل بیت پیروان خدا هستند

#### اشاره

من والا کم فقد و الی الله و من عادا کم فقد عادی الله؛

کسی که ولایت شما را بپذیرد ولایت خدا را پذیرفته و کسی که با شما دشمنی ورزد با خدا دشمنی ورزیده است.

این فراز می تواند هم نتیجه ای برای جمله های پیشین باشد و هم فراز جداگانه ای باشد که به ما سبق ربطی نداشته باشد. وقتی بازگشت خلق به شما و حساب آنان به دست شما شد، نتیجه این که هر کس از شما پیروی کند از خدا پیروی کرده است و مورد رحمت و مغفرت خدا و اهل نجات و رستگاری در آخرت

ص: 384

می باشد و این يك مقام بلندی است و معنای بسیار رفیعی دارد.

و این جمله از زیارت جامعه از دلایل عصمت ائمه علیهم السلام نیز می باشد.

## ولاء یعنی چه؟

راغب اصفهانی واژه «ولاء» را خیلی لطیف معنا کرده است. وی می گوید:

الولاء و التوالی أن يحصل شیئان فصاعدا حصولا لیس بینهما ما لیس منهما، ویستعار ذلك للقرب من حیث المكان ومن حیث النسبة ومن حیث الدین ومن حیث الصداقة

### والنصرة والاعتقاد. (1)

ولاء و توالی یعنی چند چیز با هم در خارج حصول پیدا کنند، بین این دو هیچ فاصله ای نباشد؛ یعنی این انسان پا در جای پای او بگذارد که فاصلی اجنبی بین آن دو وجود نداشته باشد، چنان طابق النعل بالنعل دنبال او برود که غیر این دو بین آن ها فاصل نباشد و بین آن دو، خلأ و فاصلی اجنبی وجود نداشته باشد.

در «ولاء» معتبر است که بین دو شیء، فصل نباشد و اگر بود به اجنبی نباشد، دو شیء یا بیشتر باید طوری باشند که یکی حساب شوند، چون بینشان هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

یعنی اگر کسی، تالی و تابع کسی باشد در اعتقاد به او چسبیده و در عقیده بینشان مساوات هست. پس باید در امور اعتقادی به مقدار سر سوزنی با او اختلاف و تفاوتی نداشته باشد، همین طور در امور عملی و در صفات نفسانی.

می گویند: فلانی تالی تلو فلانی است. به تعبیر دیگر، فلانی نسخه مطابق اصل است.

بنابراین، اگر کسی با ائمه علیهم السلام این حالت را داشته باشد که در اعتقادات، عبادات و بندگی و صفات دقیقا مانند آن بزرگواران باشد ناگزیر نسبت به خداوند

ص: 385

متعال نیز این چنین خواهد بود؛ چرا که تمام این عقاید حقه؛ واجبات، محرمات، آداب و سنن، خوبی ها و صفات حسنه از خداوند متعال است و ائمه علیهم السلام تربیت شده دست الاهی هستند.

### نکته ای قابل ذکر

اینک بیان نکته ای ضروری است که در لغت و از نظر عرف و کاربردی نیز همین طور است، ولی بیشتر اوقات ما از آن غافل هستیم مقابل موالات، معادات و مقابل حب، بغض است، نه این که طرف مقابل ولایت، بغض باشد؛ بلکه طرف مقابل ولایت، عدا است، که ما عدا را در لغت فارسی به دشمنی ترجمه می کنیم و حال آن که دشمنی، ترجمه بغض است. راغب اصفهانی در این زمینه چنین می نگارد:

البغض: نفار النفس عن الشيء الذي ترغب عنه وهو ضد الحب، فإن الحب انجذاب النفس إلى الشيء الذي ترغب فيه. (1)

بنابراین، مقابل «من والاکم»، «من عاداکم» خواهد بود؛ یعنی کسی که پیرو شما نباشد اعم از این که نسبت به شما بغضی هم داشته باشد یا نداشته باشد دشمن شما خواهد بود، و اگر کسی خلاف راه شما را برود، خلاف راه خدا را رفته است؛ اعم از این که مبغض شما هم باشد یا فقط با شما مخالفت کرده و مبغض نیست.

دقت شود! کسانی که غیر راه اهل بیت علیهم السلام را می روند بر دو قسم هستند:

1. غیر راه اهل بیت را می روند، اما دشمن نیستند.
2. غیر راه اهل بیت را می روند و با آن بزرگواران دشمن هستند که از این ها به نواصب تعبیر می کنیم.

پس معنای این فراز چنین می شود: کسی که راه شما را برود و پیرو و مطیع شما

ص: 386

---

1- المفردات فی غریب القرآن: 55.

باشد، این راه، راه خدایی است و کسی که این راه را نرود، در راه شیطان خواهد بود که در این باره مطالبی بیان خواهد شد.

پس کسانی هستند که راه اهل بیت را نمی روند و با آن بزرگواران دشمنی هم دارند. از این رو می فرماید: من عاداکم فقد عادی الله.

در ادامه آن می فرماید: ومن احبکم فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله. معلوم می شود که

عداء و دشمنی غیر از بغض است و بغض، غیر از عداء. شاهد این کلام، آیه شریفه ای است که می فرماید:

(إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ)؛ (1)

شیطان می خواهد در میان شما عداوت و دشمنی بیندازد.

و در مورد دیگر می فرماید:

(وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ)؛ (2)

و ما در میان آن ها (یهود) عداوت و دشمنی افکنیم.

## دو راه اساسی

### اشاره

انسان در مسیر زندگی دو راه بیشتر ندارد:

1. راه خدا،

2. راه شیطان.

### راه خدا

کسانی که راهشان راه خدا است، اینان انبیا و اوصیا، ائمه اطهار علیهم السلام و پیروان آن ها هستند، که هر کسی به قدر خودش در هدایت و دعوت دیگران و در

ص: 387

---

1- .سوره مائده(5):آیه 91.

2- .همان:آیه 64.

تأثیرگذاری بر دیگران در طی این راه، سهمی دارد.

پس تمام کسانی که در این مسیراند، در واقع در مسیر خدا هستند. راهی در مقابل این راه نیست، جز راه شیطان؛ یعنی راه سومی وجود ندارد، نمی شود به بازی گرفت و مقداری از این راه را گرفت و مقداری از آن راه را؛ چرا که دو راه، منفصل و از هم جدا هستند و راه سومی نیست که جدا از این دو راه، یا مرکب از این دو راه باشد.

انسان یا ولایت خدا و اولیای او را دارد و یا ولایت شیطان و اولیای شیطان را. از این دو راه خارج نیست.

## راه شیطان

اولیای شیطان، کفار و منافقان هستند. قرآن مجید می فرماید:

(إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ)؛ (1)

آن ها (گمراهان) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود برگزیدند.

در آیه دیگری می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ)؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را دوست و هم پیمانان خود قرار ندهید؛ چرا که آن ها هم پیمانان یک دیگرند و هر کس از شما با آن ها دوستی کند جزء آن ها محسوب خواهد شد.

اگر انسان با ایمان، یهود و نصارا را اولیای خود قرار دهد از زمره اهل ایمان خارج می شود و وارد زمره آنان می گردد. نمی شود انسان بگوید: من در راه ایمان

ص: 388

1- .سوره اعراف(7):آیه 30.

2- .سوره مائده(5):آیه 51.



هستم در عین حال کسانی را که در راه شیطان هستند، دوست داریم؛

چرا که چنین فردی با این دوست داشتن جزء آن‌ها می‌شود و این روی گردانی از ایمان، ضرری برای خداوند متعال ندارد. یعنی اگر تمام بشر ساکن روی زمین مشرک بشوند هیچ ضرری برای خداوند متعال و اولیای او نخواهد بود. از این رو خداوند متعال حساب را روشن نموده و خطها را جدا کرده است.

با این بیان از قرآن مجید، چه کسی می‌تواند بگوید که اهل بیت علیهم السلام در راه خدا نیستند؟ چه کسی می‌تواند بگوید که اینان هدایت گران بشر به سوی خدا نیستند؟

پس اگر کسی از اهل بیت علیهم السلام پیروی نکند و از آن بزرگواران اطاعت ننماید، به طور طبیعی از غیر آنان خواهد بود. قرآن کریم می‌فرماید:

(الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ)؛ (1)

مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروه هستند.

کسی که با منافقان ولایت داشته باشد از آن‌ها خواهد بود و نباید ادعای ایمان کند. اگر انسان جزء زمره ولایت خداوند متعال باشد، شیطان بر او سلطانی ندارد؛ چرا که خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ)؛ (2)

تسلط و چیرگی او (شیطان) تنها بر کسانی است که او را سرپرست خود قرار داده‌اند.

انسان باید در احوال خودش بیندیشد که جزء کدام زمره قرار دارد، آیا ادعای تنها کافی است؟ کسانی ادعا می‌کنند که ما اهل بیت علیهم السلام را دوست داریم و از او.

ص: 389

1- .سوره توبه(9):آیه 67.

2- .سوره نحل(16):آیه 100.

فلانی و فلانی نیز بدمان نمی آید، این از محالات است که انسان بگوید که خدا و اولیای خدا را دوست دارد و فلانی را نیز دوست ندارد.

چنین چیزی ممکن نیست: یا خدا، یا شیطان. از دو حال خارج نیست، همان گونه که قرآن، این دو راه را از هم جدا کرده است.

پس هر کس به ولایت شما اهل بیت قائل بشود؛ یعنی به اولویت شما و وجوب اطاعت شما قائل شود از خداوند متعال پیروی کرده است. چون خداوند متعال این مقام را به برکت عبودیت ائمه علیهم السلام به آن بزرگواران داده است.

آن گاه می خوانیم: و من عاداکم فقد عادى الله. اگر کسی خلاف این راه را برود و با شما دشمنی کند در واقع با خداوند متعال دشمنی کرده است.

در زبان فارسی این گونه می گویند: فلانی با فلانی مخالف است. مخالفت غیر از دشمنی است. ممکن است دو نفر باهم در عقیده، فکر و نظر اختلاف داشته باشند، اما با هم دشمنی و بغض و کینه نداشته باشند.

پس کسانی که پیرو اهل بیت علیهم السلام نیستند و از دیگران پیروی می کنند خط آنان از خدا و اهل بیت

جداست. گفتیم مخالفان با ائمه علیهم السلام دو قسم هستند:

1. کسانی که با آن بزرگواران مخالف اند، اما دشمنی ندارند.

2. کسانی که مخالف اند و دشمنی هم دارند.

از گروه دوم به نواصب تعبیر می شود و حکم آنان در فقه با دیگران تفاوت دارد.

پس هر که بخواهد مطیع امر خداوند متعال باشد، باید ولایت اهل بیت علیهم السلام را بپذیرد، وگرنه مخالف شمرده می شود، و اگر کسی خلاف راه خداوند متعال را اختیار کند معلوم است که از رحمت خدا مطرود خواهد بود.

کلید رسیدن به هر موفقیت و هر مرتبه ای تا بالاترین مرتبه قرب، محبت است. از این رو کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی دارند نخست باید این دشمنی را رها

کنند؛ مانند کسانی که جهل مرکب دارند، نخست باید از آن جهل خارج و به جهل بسیط منتقل شوند سپس از این جهل بیرون بیایند و به عالم نور وارد شوند.

آری، دشمنان اهل بیت علیهم السلام نخست باید دشمنی را رها کنند و از در محبت وارد شوند، وقتی محبت در دل، جای دشمنی را گرفت، پایه پیروی، اطاعت و امتثال گذاشته می شود. لذا کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی ندارند، سریع تر به ولایت آن بزرگواران می رسند.

### **اُئمه و ولایت بر اموال و انفس**

منظور از این ولایت، ولایت تشریحی است که مقام عصمت، این ولایت را داراست و همو در اموال و انفس حق تصرف دارد و بر همه واجب است که نسبت به مقام عصمت در اموال و انفسشان مطیع و پیرو باشند.

شیخ انصاری رحمه الله این بحث را در کتاب المکاسب مطرح کرده و به پیروی از او بزرگانی از دانشمندان شیعه این بحث را مطرح کرده اند.

مرحوم میرزای نائینی در این زمینه چنین می نویسد:

الولاية التشريعية الإلهية الثابتة لهم من الله سبحانه وتعالى في عالم التشريع، بمعنى وجوب اتباعهم في كل شيء وإنهم أولى بالناس شرعا في كل شيء من أنفسهم وأموالهم. (1)

آقای خوئی رحمه الله در این باره می گوید:

الجهة الثانية في ولايتهم التشريعية؛ بمعنى كونهم وليا في التصرف على أموال الناس وأنفسهم مستقلا، فالظاهر أيضا لا خلاف في ولايتهم على هذا النحو، وكونهم أولى بالتصرف في أموال الناس ورقابهم بتطبيق

ص: 391

زوجاتهم وبيع أموالهم وغير ذلك من التصرفات. (1)

منظور این است: اذنی که خدا به معصوم داده، اذن عام است، نه این که اگر خواست در اموال کسی تصرف بکند از خدا استیذان کند. البته در این باره گفتار بزرگان سنی را نیز بیان خواهیم کرد.

شیخ انصاری رحمه الله در ادامه می نویسد:

المستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل: أن للإمام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى وأن تصرفهم نافذ على الرعية ماض مطلقاً. (2)

آن گاه مرحوم شیخ به بیان ادله می پردازد و درباره اجماع می فرماید:

و أما الإجماع فغير خفي؛ (3)

پر واضح است که مخالفی در این جهت وجود ندارد.

## دلیل های ولایت شرعی از قرآن

### اشاره

اینک به اجمال به بیان دلیل های ولایت شرعی می پردازیم.

### دلیل یکم [آیه ای که بیان گر ولایت شرعی است]

### اشاره

نخستین آیه ای که بیان گر ولایت شرعی است، این آیه است که می فرماید:

(التَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ (4)

پیامبر نسبت به افراد باایمان از خود آن ها سزاوارتر است.

ص: 392

1- .مصباح الفقاهه: 283/3 و 284.

2- .كتاب المكاسب: 548/3.

3- .همان: 548/3.



مؤمنان نسبت به خود و اموالشان تحت سیطره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند و او اولی است. ثمره این موضوع در آن جا ظاهر می شود که انسان، چیزی را بخواهد که پیامبر اکرم غیر آن چیز را بخواهند.

### اقرار مفسرین عامه

واحدی از مفسران بزرگ عامه در ذیل این آیه می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) أي إذا حکم علیهم بشیء فقد نفذ حکمه ووجبت طاعته علیهم.

قال ابن عباس: إذا دعاهم النبی إلى شیء ودعتهم أنفسهم إلى شیء كانت طاعة النبی أولى بهم من طاعة أنفسهم. (1)

بنابراین، اراده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر اراده انسان هر چه که باشد مقدم است. بغوی در ذیل آیه می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ)؛ یعنی من بعضهم ببعض فی نفوذ حکمه فیهم ووجوب طاعته علیهم.

آن گاه بغوی سخن ابن عباس را نقل می کند و بعد از سخن دیگری، حدیثی را نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

ما من مؤمن إلا وأنا أولى به فی الدنيا و الآخرة، اقرأوا إن شئتم: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) فأیما مؤمن مات وترك مالا فلیرثه عصبته من كانوا ومن ترك دینا أو ضیاعا فلیأتنی فأنا مولاه. (2)

وزمخشری در این باره می گوید:

ص: 393

---

1- الوسیط فی تفسیر القرآن المجید: 459/3.

2- تفسیر البغوی: 507/3.

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ) فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا (مِنْ أَنْفُسِهِمْ) وَلِهَذَا أُطْلِقَ وَلَمْ يُقَيَّدَ، فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَحُكْمُهُ أَنْفِذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا وَحَقُّهُ آثَرٌ لَدَيْهِمْ مِنْ حَقُوقِهَا. (1)

گفتنی است که ما گاهی به سخنان علمای اهل سنت استشهاد می کنیم و این فقط برای رفع استبعاد است که اگر يك شيعه در این امور تأمل کند، حالش چگونه خواهد بود؛ چرا که مخالفان نیز به این امور اقرار دارند.

قاضی بیضاوی نیز در ذیل این آیه اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا... فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَمْرُهُ أَنْفِذَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهَا. (2)

نسفی نیز در تفسیر خود به این موضوع پرداخته می گوید:

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ) أَيُّ أَحَقَّ بِهِمْ فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالْدُنْيَا وَحُكْمُهُ أَنْفِذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا، فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَبْذُلُوا دُونَهُ وَيَجْعَلُوهَا فِدَائِهِ. (3)

همین معنا را نظام الدین نیشابوری از مفسران به نام اهل سنت مطرح کرده است. وی می گوید:

والمعقول فيه أنه رأس الناس ورئيسهم فدفع حاجته والاعتناء بشأنه أهم... ويعلم من إطلاق الآية أنه أولى بهم من أنفسهم في كل شيء من أمور الدنيا والدين. (4)9.

ص: 394

1- .تفسیر الکشاف: 251/3.

2- .تفسیر بیضاوی: 364/4.

3- .تفسیر نسفی: 297/3.

4- .تفسیر غرائب القرآن: 77/21-78 به نقل از نفحات الازهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 54/9.

خطیب شریینی در تفسیر السراج المنیر بعد از این که آیه را معنا می کند و حدیثی را در این زمینه نقل می کند و به بیان علت اولویت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در تصرف می پردازد، می گوید:

وإنما كان صلى الله عليه وآله أولى بهم من أنفسهم لأنه لا يدعوهم إلا إلى العقل والحكمة. (1)

بنابر آن چه گذشت، چنین ولایتی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با اعتراف دانشمندان اهل سنت ثابت است، اما

وقتی بحث حدیث غدیر می شود سخن عوض می شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟

قالوا: بلى.

قال: فمن كنت مولاه فهذا على مولاه: (2)

آیا من از مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟

همه گفتند: آری.

پیامبر فرمود: پس هر کس که من سرپرست و صاحب اختیار او هستم بعد از من این علی سرپرست و صاحب اختیار اوست.

البته با بحث حدیث غدیر معلوم می شود که این آیه چه ارتباطی به ائمه علیهم السلام دارد. 3.

ص: 395

---

1- السراج المنیر فی تفسیر القرآن: 221/3.

2- حدیث غدیر در منابع بسیاری از شیعه و سنی نقل شده، از جمله: کمال الدین: 337، الطرائف: 149، حدیث 225، بحار الأنوار: 123/37، حدیث 17، مسند، احمد بن حنبل: 4/372، فضائل الصحابة: 2/610، حدیث 1042، مجمع الزوائد: 9/105، تاریخ مدینة دمشق: 42/209، کنز العمال: 13/158، حدیث 36487، المعیار و الموازنه: 322، المعجم الكبير: 5/194، تاریخ بغداد: 3/10.



دومین آیه ای که به ولایت تشریحی دلالت دارد، آیه ولایت است. آن جا که می فرماید:

(إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ)؛ (1)

سرپرست و صاحب اختیار شما فقط خدا، فرستاده او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

این آیه مبارکه با کلمه حصر «إنما» شروع شده که ولایت از آن خدا و رسول او و... است. این آیه مبارکه در شأن امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است که در حال رکوع به مسکینی صدقه دادند. نزول این آیه درباره آن حضرت در این واقعه خاصه، مورد اتفاق نظر علمای شیعه و سنی است؛ به گونه ای که برخی از بزرگان اهل سنت به اجماع اقرار می کنند.

علما و محدثان شیعه نیز به این آیه بر ولایت تشریحی معصوم استدلال کرده اند. در کتاب الکافی روایت شده که امام صادق علیه السلام فرمود:

فی قول الله عزوجل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا).

قال: (إنما) یعنی اولی بکم، ای احق بکم و بأمورکم و أنفسکم و أموالکم.

(اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا) یعنی علیا و أولاده الأئمة عليهم السلام إلى يوم القيامة.

ثم وصفهم الله عزوجل فقال: (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

ص: 396

وَهُمْ رَاكِعُونَ .

وكان أمير المؤمنين عليه السلام في صلاة الظهر وقد صلى ركعتين و هو راکع وعليه حلة قيمتها ألف دينار وكان النبي صلى الله عليه وآله كساه إياها وكان نجاشي أهداها له، فجاء

سائل فقال: السلام عليك يا ولي الله وأولى بالمؤمنين من أنفسهم! تصدق على مسكين، فطرح الحلة إليه واوماً بيده إليه أن أحملها.

فأنزل الله عز وجل فيه هذه الآية، وصير نعمة أولاده بنعمته، فكل من بلغ من أولاده مبلغ الإمامة يكون بهذه النعمة مثله فيتصدقون وهم راکعون.

والسائل الذي سأل أمير المؤمنين عليه السلام من الملائكة، والذين يسألون الأئمة من أولاده يكونون من الملائكة. (1)

در آن چه حضرت علی علیه السلام صدقه دادند دو قول است. قول مشهور آن است که حضرتش انگشتری را صدقه دادند و بنا بر این روایت، لباسی بوده که نجاشی هدیه کرده بود.

ولی آن چه مهم است و شاید از روایات اهل سنت نیز قرینه باشد این که سائل از ملائکه بوده، آن گاه بحث می شود که فرود آمدن فرشته به این صورت بدون اذن خدا نمی باشد، پس فرشته ای بیاید و از امیر مؤمنان علی علیه السلام در اثنای نماز کمکی بخواهد و حضرت به او تصدق بدهند و این آیه نازل شود. چه داستانی است؟ و چه مدلولی دارد؟

در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام نقل شده است که آن حضرت فرمود:

أمر الله عز وجل رسوله بولاية علي وأنزل عليه: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ 1.

ص: 397

---

1- الكافي: 288/1 و 289، حديث 3، وسائل الشيعة: 477/9 و 478، حديث 1.

وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ) وفرض ولایة اولی الامر فلم يدروا ما هی، فأمر الله محمدا صلى الله عليه وآله أن يفسر لهم الولاية كما فسر لهم الصلاة و الزكاة و الصوم و الحج .

فلما أتاه ذلك من الله ضاق بذلك صدر رسول الله صلى الله عليه وآله وتخوف أن يرتدوا عن دينهم وأن يكذبوه، فضايق صدره وراجع ربه عزوجل فأوحى الله عزوجل إليه: (يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) .

فصدع بأمر الله تعالى ذكره، فقام بولاية على عليه السلام يوم غدیر خم فنادی: الصلاة جامعة، وأمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب. (1)

این روایت را علی بن ابراهیم قمی، عیاشی، شیخ صدوق، شیخ مفید، شیخ طوسی و شیخ طبرسی رحمهم الله با اسانید خود آورده اند. (2)

در کتاب های اهل سنت نیز نزول این آیه مبارکه مطرح شده و در شرح المواقف سید شریف جرجانی، شرح المقاصد سعدالدين تفتازانی و کتاب های معتبر کلامی آنان تصریح شده که به اجماع مفسران این آیه درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام نازل شده است. (3)

از این رو شیخ طوسی رحمه الله می گوید: 2.

ص: 398

1- همان: 289/1، حدیث 4.

2- مناقب الامام امیر المؤمنین علیه السلام: 150/1، حدیث 85، دعائم الاسلام: 15/1، تفسیر العیاشی: 327/1، حدیث 137، الامالی، شیخ صدوق: 186، حدیث 193، روضة الواعظین: 102، الاحتجاج: 73/1، بحار الأنوار: 183/35، حدیث 1.

3- شرح المواقف: 360/8، شرح المقاصد: 288/2.

أقوى ما يدل على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام وولايته آية الولاية: (1)

قوى ترین دلیل از قرآن مجید بر امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام آیه ولایت است.

به هر حال این آیه؛ آیه بسیار قوی از ادله امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و خبر نزول این آیه از خود آن حضرت نیز روایت شده است. هم چنین مقداد، ابوذر، عمار، ابن عباس، جابر بن عبدالله انصاری و جمعی از بزرگان صحابه نیز این جریان را نقل کرده اند. (2)

### دلیل سوم [آیه طاعت]

سومین دلیل قرآنی بر ولایت تشریحی این آیه است که می فرماید:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛ (3). کتاب المکاسب: 546/3 و 547، در این منبع آمده است: فنقول: مقتضى الأصل عدم ثبوت الولاية لأحد بشيء من الوجوه المذكورة خرجنا عن هذا الأصل في خصوص النبي والأئمة صلوات الله عليهم بالأدلة الأربعة. وبالجملة، فالمستفاد من الأدلة الأربعة بعد التتبع والتأمل: أن للإمام عليه السلام سلطنة مطلقة على الرعية من قبل الله تعالى وأن تصرفهم نافذ على الرعية مطلقاً. (4)

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر خود اطاعت کنید.

بزرگان ما نظیر شیخ انصاری رحمه الله در المکاسب (4) و دیگران به این آیه مبارکه بر امامت و ولایت مطلقه معصوم استدلال کرده اند. در این زمینه در الکافی نیز روایتی نقل شده است که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام می گوید:

به حضرتش عرض کردم:

ص: 399

1- .تفسیر التبیان: 559/3. در این منبع آمده است: وأعلم أن هذه الآية من الأدلة الواضحة على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام بعد النبي بلا فصل.

2- .برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر.ك: نگاهی به آیه ولایت از همین نگارنده که در ضمن سلسله پژوهش های اعتقادی شماره چاپ 4 شده است.

3- .سوره نساء

4- :آیه 59.

حدثني عن ما بنيت عليه دعائم الإسلام إذا أنا أخذت بها زكى عملي ولم يضرني جهل ما جهلت بعده؛

دعائم اسلام و مباني ديني را به من ياد بده كه اگر اين مباني را من معتقد بشوم عمل من تمام و مورد قبول خواهد بود و جهل به غير اين امور بر من مضر نباشد.

امام صادق عليه السلام فرمودند:

شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله، والإقرار بما جاء به من عند الله وحق في الأموال من الزكاة، والولاية التي أمر الله عز وجل بها ولاية آل محمد عليهم السلام،

فإن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من مات ولا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية»، قال الله

عز وجل: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) .(1)

فكان على عليه السلام ثم صار من بعده حسن ثم من بعده حسين ثم من بعده علي بن الحسين ثم من بعده محمد بن علي عليهم السلام، ثم هكذا يكون الأمر، إن الأرض لا تصلح إلا بإمام ومن مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلية وأحوج ما يكون أحدكم إلى معرفته إذا بلغت نفسه هاهنا قال: وأهوى بيده إلى صدره يقول حينئذ: لقد كنت على أمر حسن.(2)

در روایت دیگر راوی گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم:

قولنا في الأوصياء أن طاعتهم مفترضة؛

اعتقاد ما این است که فرمانبری از اوصیا واجب و اوامرشان نافذ است.

امام صادق عليه السلام فرمود: 5.

ص: 400

1- .سوره نساء(4):آیه 59.

2- .الكافي: 21/2، حديث 9، ينابيع الموده: 350/1 و 351، حديث 5.

نعم، هم الذين قال الله تعالى: (أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ، وهم الذين قال الله عزوجل: (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا). (1)

در روایت دیگری بریده گوید: امام باقر علیه السلام این آیه مبارکه را قرائت فرمود:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا) .

آن گاه فرمود:

كيف يأمر بطاعتهم و يرخص في منازعتهم، إنما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم:

(أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ) !! (2)

آیا می شود که خداوند متعال به طاعت کسی امر کند در عین حال اجازه بدهد که با آن شخص شما بحث و

مناقشه و منازعه و چون و چرا کنید؟!

روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است، راوی گوید:

سمعت عليا صلوات الله عليه يقول وأتاه رجل فقال له: ما أدنى ما يكون به العبد مؤمنا وأدنى ما يكون به العبد كافرا وأدنى ما يكون به العبد ضالاً؟

شخصی از حضرت امیر علیه السلام پرسید: کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء مؤمنان شمرده بشود، کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء کافران شمرده بشود و کمترین چیزی که باعث می شود انسان جزء گمراهان شمرده بشود چیست؟

ص: 401

---

1- همان: 187/1، حدیث 7، الفصول المهمة: 382/1، حدیث 511.

2- همان: 184/8 و 185، حدیث 212، بحار الأنوار: 302/23، حدیث 60. این حدیث با همین سند و با اندکی تفاوت در منابع الموده: 351/1، حدیث 6 نیز آمده است.

قد سألت فافهم الجواب... وأدنى ما يكون به العبد ضالاً أن لا يعرف حجة الله تبارك وتعالى وشاهده على عباده الذي أمر الله عزوجل بطاعته وفرض ولايته؛

خوب سؤال کردی، حالا جواب را هم خوب گوش بده! کمترین حدی که باعث گمراهی است این که انسان حجت و شاهد خدا؛ کسی را که خدا به اطاعت مطلقه از او امر کرده، نشناسد.

در این روایت نورانی سه واژه «حجت خدا»، «شاهد خدا» و «کسی که خدا به اطاعت مطلقه از او امر کرده» قابل دقت است.

راوی در ادامه روایت گوید:

قلت: يا أمير المؤمنين! صفهم لى.

قال: الذين قرنهم الله عزوجل بنفسه ونبیه، فقال: (يا أيها الذين آمنوا أطيعوا اللهَ وأطيعوا الرسولَ وأولي الأمر منكم). (1)

قلت: يا أمير المؤمنين! جعلنى الله فداك، أوضح لى!

فقال: الذين قال رسول الله صلى الله عليه وآله فى آخر خطبته يوم قبضه الله عزوجل إليه: إنى قد تركت فيكم أمرين لن تضلوا بعدى ما إن تمسكتم بهما: كتاب الله وعترتى أهل بيتى، فإن اللطيف الخبير قد عهد إلى أنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض كهاتين وجمع بين مسبحتيه ولا - أقول كهاتين وجمع بين المسبحة و الوسطى فتسبق إحداهما الا - خرى، فتمسكوا بهما لا تزلوا ولا تضلوا ولا تقدموهم فتضلوا. (2) 4.

ص: 402

1- .سوره نساء(4):آیه 59.

2- .الكافي: 414/2 و 415، حديث 1، ينابيع الموده: 349/1 و 350، حديث 4.

جالب است که در این روایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از آیه «أولی الأمر» به حدیث ثقلین نیز استدلال کرده اند.

البته در این زمینه روایات فراوانی در کتاب الکافی، کتاب های شیخ صدوق، کتاب الغیبه نعمانی، کتاب های شیخ مفید و شیخ طوسی رحمهم الله آمده است.

در این آیه مبارکه افزون بر این که خداوند متعال اولی الامر را به خود و پیامبرش مقتدرن کرده و ولایت را برای هر سه قرار داده و خوب اطاعت را به طور مطلق بیان فرموده است.

گفتنی است که از ضوابط کلی است که هر جا امر به اطاعت مطلق شد آن جا، عصمت است و اگر عصمت نباشد، امر به اطاعت، به نحو اطلاق نخواهد آمد. بهترین شاهد این موضوع امرهایی هستند که در کتاب و سنت برای احترام، اطاعت و تجلیل از والدین آمده و در عین حال قید خورده اند. در قرآن کریم می فرماید:

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛ (1)

و هر گاه آن دو (پدر و مادر) تلاش کنند که تو چیزی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری، از آن ها اطاعت مکن.

بنابراین، محال است به اطاعت کسی به طور مطلق امر بکنند و آن جا عصمت نباشد. این از اموری است که «قیاساتها معها» و توضیح برهان بر مطلب این که:

اگر امر شود به اطاعت شخصی به طور مطلق و او معصوم نباشد تناقض لازم می آید؛ زیرا اگر مثلاً به شرب خمر امر کرد، آیا شرب خمر مورد نهی است یا نه؟ مسلماً مورد نهی است.

از طرفی از امر او به شرب خمر هم باید اطاعت بشود. چون وجوب اطاعتش 5.

ص: 403



مطلق بود. پس اطاعت و عدم اطاعت در مورد شرب خمر جمع می شود، و این تناقض است.

این مطلب پرواضح است. از این روست که فخر رازی اقرار می کند که این آیه بر عصمت اولی الامر دلالت دارد.

اما در شناخت «اولی الامر» می ماند که چه کسانی هستند؟ آیا می تواند عصمت ابی بکر را ادعا کند؟ نه؛ چرا که حتی ابن تیمیه نیز به عدم عصمت ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه و... تصریح دارد. بنابراین ناگزیرند بگویند که مراد از

«اولی الامر» ائمه اطهار علیهم السلام هستند. به این مطلب هم نمی خواهند اعتراف کنند، لذا در محذور واقع می شوند و می گویند: مقصود از اولی الامر، امت است!! (1)

این مطلب خنده آور است که از خدا، پیامبر و امت اطاعت کنید؛ چرا که امت معصوم است.

چون نمی خواهند حق را بگویند و از سوی دیگر نمی توانند منکر حق بشوند، به دست و پا می افتند.

آن گاه فخر رازی می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تضمین کرده است که امت بر ضلالت اجتماع نکند و فرموده است:

لا تجتمع امتی علی الضلالة. (2)

فخر رازی در ادامه به دیدگاه شیعه در این زمینه اشاره می کند و در مقام رد آن می گوید:

حمل الآیة علی الأئمة المعصومین علی ما تقوله الروافض ففی غاية البعد لوجوه: أحدها ما ذکرناه أن طاعتهم مشروطة بمعرفتهم و قدرة4.

ص: 404

---

1- ر.ک: تفسیر رازی: 144/10.

2- همان: 19/14.

الوصول إليهم، فلو أوجب علينا طاعتهم

قبل معرفتهم كان هذا تكليف ما لا يطاق. (1)

به راستی کسی هست که امیر مؤمنان علی علیه السلام را با آن همه بیانات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره آن حضرت شناسد تا عذر عدم اطاعت از ایشان باشد؟

كدام يك از ائمه عليهم السلام را اهل سنت نمی توانستند بشناسند تا امر به اطاعتشان تکلیف بما لا يطاق بوده باشد؟

پس منظور از حدیث «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة» (2) چیست؟ البته این مباحث در جای خود بحث و بررسی شده است.

## ولایت تشریحی از دیدگاه احادیث

### اشاره

بنابر آن چه گذشت ولایت تشریحی ائمه عليهم السلام از دیدگاه قرآن مجید ثابت شد. اینک احادیث متواتری را که هیچ گونه بحث سندی ندارند و مورد توافق فریقین است، بیان می نمایم.

## ولایت تشریحی در حدیث ولایت

نخستین حدیثی که بیان گر ولایت تشریحی بود، حدیث غدیر بود که گذشت.

اینک به دومین حدیث می پردازیم. ما از این حدیث به حدیث ولایت تعبیر می کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مناسبتی به اصحاب خویش خطاب کردند که آن چه علی علیه السلام انجام می دهد؛ یعنی تمام افعال آن حضرت به امر خداوند متعال

ص: 405

1- همان: 10/146.

2- ر.ک: صفحه 313 از همین کتاب.

است، نه از خودشان، و افعال امیر مؤمنان علی علیه السلام همگی مورد رضای خدا و رسول است.

و این ولایت برای مقام عصمت است.

این داستان در کتاب های شیعه و اهل سنت به سندهای فراوانی روایت شده است. از طرفی محدثان بزرگ اهل سنت در قرون گذشته از جمله ابن ابی شیبیه، طبری صاحب تفسیر، حاکم نیشابوری، ابن عبدالبر، مزی، جلال الدین سیوطی بر صحت این حدیث تصریح دارند، بلکه می شود ادعای تواتر کرد. (1)

### حدیث ولایت به روایت احمد

احمد بن حنبل این حدیث را به سند خود چنین روایت می کند:

عن عبدالله بن بريدة عن أبيه قال: بعث رسول الله صلى الله عليه وآله بعثين إلى اليمن على أحدهما علي بن أبي طالب وعلى الآخر خالد بن الوليد فقال: إذا التقيتم فعلى على الناس، فإن افرقتما فكل واحد منكما على جنده.

فلقينا بني زبيد من أهل اليمن فاقتلنا فظهر المسلمون على المشركين، فقتلنا مقاتلة وسبينا الذرية فاصطفى علي امرأة من السبي لنفسه.

قال بريدة: فكتب معي خالد بن الوليد إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يخبره بذلك.

فلما أتيت النبي صلى الله عليه وآله دفعت الكتاب، فقرأ عليه فرأيت الغضب

ص: 406

---

1- .مسند، احمد بن حنبل: 356/5، مجمع الزوائد: 128/9، فتح الباری: 53/8، تحفة الاحوذی: 293/5 و 294 و 146/10 و 147، السنن الكبرى: 133/5، شماره 8475، المعجم الأوسط: 162/6، فیض القدير: 471/4، كنز العمال: 608/11، تاریخ مدینه دمشق: 189/42 و 190، تهذیب الكمال: 350/5.

فی وجه رسول الله صلی الله علیه وآله فقلت: یا رسول الله! هذا مکان العائذ بعثتی مع رجل وأمرتني أن اطيعه ففعلت ما أرسلت به.

فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: لا تقع فی علی، فإنه منی وأنا منه و هو ولیکم بعدی وأنه منی وأنا منه و هو ولیکم بعدی؛ (1)

پیامبر اکرم دو لشکر به سوی یمن فرستادند، فرمانده یک لشکر امیر مؤمنان علی علیه السلام بودند. پیامبر فرمودند: اگر در جایی به هم رسیدید که با هم یک لشکر شدید پس علی فرمانده همه است.

بریده گوید: با قبیلہ ای از اهل یمن مواجه و درگیر شدیم، مسلمانان بر مشرکان غالب شدند و مقداری غنایم و اسرای برای مسلمانان به دست آمد، علی علیه السلام کنیزی برای خود برگزید.

خالد بن ولید نامه ای به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشت و حامل نامه من بودم، وقتی نامه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دادم دیدم ناراحت شدند، از این رو گفتم: من عذرخواهی می کنم، شما مرا جزء لشکر خالد فرستادید و به من فرمودید که امر او را اطاعت کنم، او هم به من دستور داد که این نامه را به شما برسانم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: انتقادی، شکایتی، حرفی نسبت به علی نزن! چرا که او از من است و من از او هستم و او پس از من ولی و سرپرست شماست.

### حدیث ولایت به روایت ترمذی

ترمذی نیز حدیث ولایت را از عمران بن حصین نقل می کند:

قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وآله جيشا واستعمل عليهم علی بن أبی طالب فمضى فی السرية، فأصاب جارية فأنكروا علیه. وتعاقد أربعة

ص: 407

---

1- .مسند، احمد بن حنبل: 356/5.

من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله

فقالوا: أن لقينا رسول الله أخبرناه بما صنع علي.

وكان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله صلى الله عليه وآله فسلموا عليه ثم انصرفوا إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه وآله، فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله! ألم تر إلى علي بن أبي طالب صنع كذا وكذا؟

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قام الثاني فقال مثل مقالته.

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وآله.

ثم قام إليه الثالث، فقال مثل مقالته.

فأعرض عنه، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا.

فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله والغضب يعرف في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ إن

علياً مني وأنا منه وهو ولي كل مؤمن من

بعدي. (1)

... چهار نفر از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در آن جا بودند با هم عقد بستند که می رویم و این جریان را به پیامبر گزارش می دهیم. رسم مسلمانان این بوده که اگر به خارج مدینه مسافرت می کردند، وقتی برمی گشتند اول خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله می رفتند و سلامی می کردند، بعد به خانه هایشان می رفتند....

### حدیث ولایت به روایت طبری

در این زمینه حدیث دیگری را طبری با تصریح به صحتش از عمران بن حصین

ص: 408

1- سنن ترمذی: 296/5 و 297، حدیث 3796.

روایت می کند. عمران گوید:

بعث رسول الله صلى الله عليه وآله سرية واستعمل عليهم عليا، فغنموا فصنع علي شيئا أنكروه وفي لفظ: فأخذ علي من الغنيمة جارية فتعاقد أربعة من الجيش إذا قدموا علي رسول الله صلى الله عليه وآله أن يعلموه، وكانوا إذا قدموا من سفر بدؤا برسول الله صلى الله عليه وآله، فسلموا عليه ونظروا إليه، ثم ينصرفون إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا علي رسول الله صلى الله عليه وآله فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله! ألم تر أن عليا قد أخذ من الغنيمة جارية؟ فأعرض عنه....

فأقبل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله يعرف الغضب في وجهه فقال: ما تريدون من علي؟ علي مني وأنا من علي وعلي ولي كل مؤمن بعدى. (1)

### حديث ولايت به روايت طبرانی

حديث ديگرى را طبرانى در المعجم الاوسط نقل مى کند:

بعث رسول الله صلى الله عليه وآله علي بن أبي طالب وخالد بن الوليد كل واحد منهما وحده و جمعهما فقال: إذا اجتمعتما فعليكم علي. قال: فأخذ يميننا ويسارا، فدخل علي فأبعد فأصاب سببا فأخذ جارية من السبي.

قال بريدة: وكنت من أشد الناس بغضا لعلي، فأتى رجل خالد بن الوليد فذكر أنه قد أخذ جارية من الخمس. فقال: ما هذا؟ ثم جاء آخر ثم جاء آخر ثم تتابعت الأخبار علي ذلك.

ص: 409

---

1- .كنز العمال:13/142، حديث 36444 به نقل از ابن أبى شيبه و طبرى.

فدعانی خالد، فقال: يا بريدة اقد عرفت الذى صنع فانطلق بكتابى هذا إلى رسول الله.

فكتب إليه فانطلقت بكتابه حتى دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذ الكتاب بشماله، وكان كما قال الله عز وجل لا يقرأ ولا يكتب، فقال: وكنت إذا تكلمت طأطأت رأسى حتى افرغ من حاجتى، فطأطأت رأسى فتكلمت فوقعت فى على حتى فرغت، ثم رفعت رأسى فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله غضب غضبا لم أره غضب مثله إلا يوم قريظة و النصير، فنظر إلى فقال: يا بريدة! أحب عليا، فإنما يفعل ما يؤمر به.

قال: فقممت وما من الناس أحد أحب إلى منه. (1)

بریده گوید: در کمال شرمندگی مطلب را خدمت حضرت عرض کردم و به امیر مؤمنان علی جسارت کردم....

کوتاه سخن این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در چنین شرایطی فرمودند:

إن عليا منى وأنا من على وهو وليكم من بعدى؛

همانا علی از من است و من از علی هستم و او ولی شما بعد از من خواهد بود.

کلمه «بعدى» در نوع احادیث این داستان موجود است. «بعدى» دو گونه است:

1. بعدیت رتبی،

2. بعدیت زمانی.

آقای خوبی بعدیت رتبی را ترجیح داده اند. (2) اگر منظور بعدیت رتبی باشد در این صورت امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله دارای ولایت هستند، اما در رتبه بعد. 5.

ص: 410

1- المعجم الأوسط: 117/5.

2- مصباح الفقاهه: 2(3)/285.

اگر منظور بعدیت زمانی باشد، پس امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ولایت دارند.

به هر حال این حدیث بیان گر سه موضوع است:

1. ولایت تشریحی،

2. امیر مؤمنان علی علیه السلام هر آن چه انجام دهند امر خدا است.

3. اگر کسی به او اعتراض یا از او انتقاد نماید موجب غضب رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد شد.

در برخی از متون این حدیث آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بریده فرمودند:

أناقت یا بریده بعدی؟ (1)

ای بریده! آیا تو منافق شده ای؟

از این رو بریده دوباره با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیعت کرد و گفت: من با علی دشمن بودم، ولی از آن ساعت به بعد احدی به حد علی بن ابی طالب علیهما السلام نزد من محبوب نبود.

بی تردید از این داستان به وضوح تمام ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بر اموال و انفس استفاده می شود.

### **ولایت تشریحی و حدیث وهب**

سومین حدیث درباره ولایت تشریحی حدیثی است که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله به نام وهب بن حمزه روایت می کند. در آن حدیث آمده است که وهب گوید:

ص: 411

---

1- مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: 425/1، حدیث 331.



صحبت علیا إلى مكة فرأيت منه بعض ما أكره فقلت: لئن رجعت لأشكونك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله.

فلما قدمت لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله فقلت: رأيت من على كذا و كذا.

فقال: لا تقل هذا، فهو أولى الناس بكم بعدى؛<sup>(1)</sup>

من در سفری از مدینه به مکه با علی علیه السلام همسفر شدم، در این سفر از دست علی ناراحت شدم، وقتی به مدینه برگشتیم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله از او شکایت کردم.

حضرت فرمودند: این سخنان را مگو، او شایسته ترین مردم پس از من برای شماست.

ما به این حدیث بر ولایت تشریحی امیر مؤمنان علی علیه السلام استدلال می کنیم؛ به همان ترتیبی که در حدیث پیشین بود که کلمه «بعدی» نیز در این جا به همان معنایی است که گذشت. این حدیث را جمعی از محدثان بزرگ اهل سنت نظیر طبرانی و ابونعیم اصفهانی، ابن منده، ابن اثیر و... روایت کرده اند.

### ولایت تشریحی در حدیثی دیگر

حدیث دیگر در این باره در صحاح اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

فأنا أولى الناس بالمؤمنين في كتاب الله عزوجل. فأیکم ترک دینا أو ضیعة فادعونی فأنا

ولیه؛<sup>(2)</sup>

ص: 412

---

1- المعجم الكبير: 135/22، تاریخ مدینه دمشق: 199/42، اسد الغابه: 94/5، مجمع الزوائد: 109/9، كنز العمال: 612/11، حدیث 32961، فیض القدير: 470/4 و 471.

2- صحیح مسلم: 62/5 و 62/9، مسند، احمد بن حنبل: 318/2، السنن الكبرى: 201/6، كنز العمال: 12/11، حدیث 30410، المصنف: 291/8، حدیث 15261، السنن الكبرى، نسائی: 76/4، حدیث 6354.

اگر کسی از دار دنیا رفت و مقروض بود و کسی نبود بدهی او را ادا کند به من خبر بدهید که بدهی او را ادا می کنم و کسی که قطعه زمینی بر جای گذاشت و وارث نداشته باشد به من خبر بدهید که من ولی او هستم.

محل شاهد ما کلماتی است که علمای اهل سنت در شرح این حدیث دارند. یکی از بزرگان آن ها بعد از این که حدیث را از صحیح بخاری، صحیح مسلم، نسائی و... روایت می نماید در آن فوایدی ذکر می کند، می گوید:

الثالثة: یترتب علی کونه علیه الصلاة والسلام أولى بهم من أنفسهم أنه یجب علیهم إیثار طاعته علی شهوات أنفسهم وإن شق ذلك علیهم وأن یحبوه أكثر من محبتهم لأنفسهم.

استنبط أصحابنا الشافعية من هذه الآية الکریمة أن له علیه الصلاة والسلام أن يأخذ الطعام و الشراب من مالکهما المحتاج إلیهما إذا احتاج علیه الصلاة والسلام إلیهما و علی صاحبهما البذل و یفدی مهجته بمهجة رسول الله صلی الله علیه و آله.

و أنه لو قصده علیه الصلاة والسلام ظالم لزم من حضره أن یبذل نفسه دونه؛ (1)

فایده سوم این که مردم باید طاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر خواسته های خود مقدم بدانند؛ به طوری که اگر غذایی یا نوشیدنی در اختیار داشت و به او نیازمند بود و حضرت آن را از او خواستند، وظیفه دارد تحویل دهد هر چند از گرسنگی یا تشنگی تلف شود....

عینی در شرح صحیح بخاری بعد از این حدیث می گوید:

فمن هذا الکلام یظهر أن الآية المبارکة (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...) إلى آخرها، دالة علی أولویته بالمؤمنین من أنفسهم بجمیع شؤونهم و أن 9.

ص: 413

البته شارحان ديگر نيز در اين باره گفتارهايي دارند كه به همين مقدار بسنده مي نماييم. (2)

### مهرورزي به ائمه اهل بيت

و من احبكم فقد احب الله، و من ابغضكم فقد ابغض الله؛

آن كه شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و آن كه با شما دشمني كند با خدا دشمني کرده است.

چنانچه پيشتر گفتيم محبت وسيله اطاعت، و بي مهري به دنبال مخالفت مي آورد، و ائمه به جايي رسیده اند كه دوست داشتن آنان دوست داشتن خدا است، و هر كه از آن ها روي گردان باشد از خدا برگشته است. در اين زمينه روايات فراواني در كتاب هاي شيعه و سني وارد شده است. در روايتي امير مؤمنان علي عليه السلام فرموده اند:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: أنا سيد ولد آدم وأنت يا علي! أو الأئمة من بعدك سادات امتي، من أحبنا فقد أحب الله ومن أبغضنا فقد أبغض الله، و من و الانا فقد و الى الله، و من عادانا فقد عادى الله، و من أطاعنا فقد أطاع الله، و من عصانا فقد عصى الله. (3)

روايات وارده در امر به حب اهل بيت عليهم السلام غير قابل شمارش است، و «حب» هميشه «اطاعت» و «تبعيت» مي آورد. از اين رو رسول الله مخصوصا با توجه به علم ايشان به آن چه بعد از خودشان واقع خواهد شد بر اين معنا و نهي از ضد

ص: 414

1- ر.ك: عمدة القارى: 235/12، نفحات الازهار فى خلاصة عبقات الأنوار: 230/16.

2- ر.ك: نفحات الازهار فى خلاصة عبقات الأنوار: 326-339.

3- بحار الأنوار: 88/27.

آن تأکید فرموده اند.

و ما مکرر گفته ایم که این گونه اوامر با عصمت مساوی است؛ بلکه مطلب بالاتر از این است که:

لا فرق بینک و بینها إلا أنهم عبادک و خلقک.

### تمسک جویندگان به ائمه

و این است که می گوئیم:

ومن اعتصم بکم فقد اعتصم بالله؛

و آن که به شما تمسک جوید در واقع به خدا تمسک جسته است.

راغب اصفهانی درباره کلمه «عصم» می گوید:

العصم: الإمساك، والاعتصام الاستمساک؛ (1)

هرکه به اهل بیت تمسک کند به خدا تمسک کرده است. این جمله نیز بر عصمت، بلکه بالاتر دلالت دارد و شواهد بر آن نیز فراوان است: خداوند متعال فرموده:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)؛ (2)

همگی به رشته الاهی تمسک نمایید و متفرق نشوید.

در روایتی حضرت فرمودند:

نحن حبل الله.... (3)

و در حدیثی رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند:

إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله و عترتي أهل بيتي.... (4)

ص: 415

1- المفردات في غريب القرآن: 326.

2- سورة آل عمران (3): آیه 103.

3- ر.ك: صفحه 177 از همین کتاب.

4- ر.ك: نفحات الازهار في خلاصة عبقات الأنوار، جلد های 1-3.

عنوان قراردادی : زیارتنامه جامعه کبیره .شرح

عنوان و نام پدیدآور : با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/ علی حسینی میلانی.؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: مرکز حقایق اسلامی 1388 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مرکز حقایق اسلامی؛ 110؛ 132.

شابک : ج.1 978-600-5348-11-8 ؛ ج.2 978-6005348-31-6 ؛ ج.3 978-600-5348-57-6

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی : Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت : ج.2 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : ج.3 (چاپ اول: 1390)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع : زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع : زیارتنامه ها

شناسه افزوده : حسینی میلانی، علی 1326 -

شناسه افزوده : مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره : 1388 54/حBP271/20422

رده بندی دیویی : 297/777

شماره کتابشناسی ملی : 1829665

ص: 1

اشاره

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

جلد سوم

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: 2





بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 4

## فهرست نگاشته‌ها

ادامه بخش چهارم

امامت و امام شناسی

۲۱	شاه راه هدایت.....
۲۱	أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ.....
۲۴	صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟.....
۲۵	صفات اهل صراط مستقیم.....
۲۹	نکته جالب.....
۳۱	قرآن و صراط بودن.....
۳۲	نمونه‌ای از پرورش یافتگان ائمه.....
۳۳	گواهان سرای فانی.....
۳۳	و شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ.....
۳۹	ارتباط بین ائمه و اُمت‌های پیشین.....
۴۱	دو نکته جالب.....
۴۷	صحابی کیست؟.....
۴۸	آیا فرشتگان نیز گواهند؟.....
۴۹	نکته مهم.....
۵۱	تکالیف شرعی و رحمت الاهی.....

- ۵۲..... بعث رسول و رحمت الاهی
- ۵۳..... ائمه رحمت الاهی هستند
- ۵۳..... وَالرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ
- ۵۳..... نعمت هدایت توسط امام
- ۵۵..... نعمت امان و مغفرت به توسط امام
- ۵۸..... رحمت عام
- ۵۹..... رحمت خاص
- ۶۳..... نشانه‌ای در گنج
- ۶۳..... وَالْآيَةُ الْمَخْرُوجَةُ وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ
- ۶۴..... نکته‌ای جالب
- ۶۸..... چرا علامت مخزون؟
- ۷۰..... امانت حفظ شده
- ۷۰..... وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ
- ۷۵..... باب آزمایش
- ۷۵..... وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ مِنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ
- ۷۹..... چرا امتحان؟
- ۸۵..... تَذَكَّرْ
- ۹۱..... إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدُلُّونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَىٰ سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَيَقُولُ تَحْكُمُونَ
- ۹۲..... فراهخوانان به سوی خدا
- ۹۴..... ائمه و مقام تسلیم
- ۹۵..... راهنمایان به سوی خدا

- ۹۵..... عاملان به امر الاهی
- ۹۶..... حاکمان به قول خدا
- ۹۹..... ثمره پیروی از ائمه
- ۹۹..... سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ
- ۱۰۶..... نتیجه دشمنی با ائمه
- ۱۰۶..... وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ
- ۱۰۸..... منکران گمراه
- ۱۰۸..... وَ خَابَ مَنْ جَعَدَكُمْ
- ۱۱۰..... نتیجه جدایی از ائمه
- ۱۱۰..... وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ
- ۱۱۱..... ثمره چنگ زندگان
- ۱۱۱..... وَ فَاَزَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ
- ۱۱۲..... ایمن شوندگان
- ۱۱۲..... وَ اَمِنَ مَنْ لَجَا اِلَيْكُمْ
- ۱۱۴..... سلامتی تصدیق کنندگان
- ۱۱۴..... وَ سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ
- ۱۱۵..... هدایت یافتگان
- ۱۱۵..... وَ هُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ
- ۱۱۶..... پاداش پیروان و سزای مخالفان
- ۱۱۶..... مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ
- ۱۱۹..... فرق بین دو کلمه «مأوی» و «مثنوی»

- منکران کفرورز ..... ۱۲۰
- وَمَنْ جَعَدَكُمْ كَافِرًا، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكًا ..... ۱۲۰
- سزای تکذیب کنندگان ..... ۱۲۷
- وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ ..... ۱۲۷
- گواهی به مقامات والای امامان ..... ۱۲۸
- أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ ..... ۱۲۸
- سرشت واحد ..... ۱۲۹
- وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطَيِّبَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، طَابَتْ وَطَهَّرَتْ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ ..... ۱۲۹
- آفرینش نوری ائمه ..... ۱۳۳
- خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ ..... ۱۳۳
- آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت ..... ۱۳۴
- آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی ..... ۱۴۲
- اشاره به فوایدی مهم ..... ۱۵۴
- سخنی درباره عرش ..... ۱۵۵
- اسامی نوشته شده بر عرش الاهی ..... ۱۵۷
- مَنْت بر زمینیان ..... ۱۶۸
- حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ ..... ۱۶۸
- مَنْت یعنی چه؟ ..... ۱۶۸
- اقسام سه گانه مَنْت ..... ۱۶۸
- خانه‌های با رفعت و جلالت ..... ۱۷۱
- فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ ..... ۱۷۱
- خانه‌های اهل بیت از دیدگاه روایات ..... ۱۷۳

۱۸۱	..... پیمان الاهی
۱۸۱	..... وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّصْنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ
۱۸۵	..... صلوات یعنی چه؟
۱۸۷	..... پیمان بر ولایت در روایات
۱۹۲	..... صلوات، همان تجدید عهد
۱۹۳	..... دشمنان اهل بیت و مبارزه با شعائر
۱۹۵	..... چگونگی صلوات فرستادن
۱۹۷	..... حلال زادگان
۱۹۷	..... طيبًا لَخَلْفِنَا، وَ طَهَارَةً لِأَنْفُسِنَا، وَ تَزَكِيَةً لَنَا، وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا
۲۰۰	..... آثار دیگر صلوات
۲۰۳	..... اثری دیگر
۲۰۳	..... فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ، وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ
۲۰۴	..... گرامی‌ترین جایگاه
۲۰۴	..... فَتَلَعَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَ أَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقْرَبِينَ، وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ
۲۰۶	..... برتری ائمه بر پیامبران گذشته
۲۱۰	..... افضلیت ائمه و حدیث تشبیه
۲۱۵	..... برتری دیگر
۲۱۷	..... جایگاه والا
۲۱۷	..... حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ، وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ
۲۱۸	..... ظهور مقام ائمه بر سایر خلائق
۲۱۸	..... حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقْرَبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ، وَلَا عَالِمٌ

۲۲۱	شناخت فراگیر .....
۲۲۱	جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبْرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ .....
۲۲۱	نور فراگیر .....
۲۲۴	جایگاه راستی .....
۲۲۴	وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ .....
۲۲۵	مقام ثابت .....
۲۲۵	وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ .....
۲۲۵	منزلت بالاتر .....
۲۲۵	وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ .....
۲۲۵	وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ .....
۲۲۶	قرب منزلت .....
۲۲۶	وَ قُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ .....
۲۲۶	چرا تفصیل؟ .....

## بخش پنجم

## بیان و عرضه اعتقادات

۲۳۳	مقدمه .....
۲۳۵	منتها درجه ارادت .....
۲۳۵	بِأَبِي أُمَّتِكُمْ وَأُمَّيْ وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي .....
۲۳۸	ولایت و برائت .....
۲۳۸	أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ .....
۲۳۹	عرضه ایمان .....

۲۵۵	تحقق ایمان با برائت.....
۲۵۶	حُبّ و بغض اهل بیت در روایات.....
۲۵۷	۱. پاداش محبّ.....
۲۵۸	۲. امیر خوبان.....
۲۵۹	۳. ادّعی دروغ.....
۲۵۹	۴. خوشا به حال محبّان.....
۲۶۰	۵. مؤمن و منافق.....
۲۶۲	۶. ملاک شناخت منافقان.....
۲۶۳	۷. مبغضان در روز رستاخیز.....
۲۶۳	۸. مبغضان و ورود به آتش.....
۲۶۴	۹. بغض علی همان بغض رسول خدا.....
۲۶۵	۱۰. محاربه با رسول خدا.....
۲۶۶	سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمْ وَ حَرِّبْ لِمَنْ حَارَبَكَمْ.....
۲۶۶	۱۱. دشمن علی دشمن رسول خدا.....
۲۶۷	۱۲. حدیثی شگفت.....
۲۶۹	۱۳. مبغض و مرگ یهودیت.....
۲۷۰	۱۴. علی باب حطّة.....
۲۷۰	فواید ارزشمند.....
۲۷۱	سکوت کافی نیست.....
۲۷۵	آگاهان از شأن ائمه.....
۲۷۵	مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالَةٍ مِّنْ خَالَفَكُمُ.....



۲۷۵	..... دوستی با دوستان ائمه
۲۷۵	..... مُوَالٍ لَّكُمْ وَلَا وِلِيَّائِكُمْ
۲۷۶	..... مُبْعَضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَمُعَادٍ لَهُمْ
۲۷۷	..... سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَ
۲۷۷	..... وَحَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكَ
۲۷۸	..... مُحَقَّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطَلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ
۲۸۰	..... مُطِيعٌ لَكُمْ
۲۸۱	..... عارفان به حقوق اهل بیت
۲۸۱	..... عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ
۲۸۲	..... اقرار به فضایل
۲۸۲	..... مُفَرِّقٌ بَفَضْلِكُمْ
۲۸۳	..... پذیرش علوم اهل بیت
۲۸۳	..... مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ
۲۸۷	..... پرده عهد و پیمان
۲۸۷	..... مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ
۲۸۹	..... مُعْتَرِفٌ بِكُمْ
۲۹۰	..... دولت حضرت مهدی و رجعت
۲۹۰	..... مُؤْمِنٌ بِآيَاتِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِذَوَلَّتِكُمْ
۲۹۲	..... دیدگاه قرآن
۲۹۶	..... بحثی کوتاه درباره رجعت
۲۹۷	..... رجعت از دیدگاه علما
۳۰۲	..... رجعت در قرآن

۳۰۷	رجعت در روایات.....
۳۱۰	رجعت در دعاها و زیارات.....
۳۱۱	رجعت در ائمه‌های پیشین.....
۳۱۷	شبهه‌ای در استدلال به احادیث.....
۳۲۰	وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم.....
۳۲۲	اسامی برخی از قائلان به رجعت.....
۳۲۷	چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟.....
۳۳۰	بحثی کوتاه درباره ظهور و دولت امام عصر.....
۳۳۲	چگونگی تکلیف در عصر ظهور.....
۳۳۴	سخنی در انتظار.....
۳۳۸	فرمان بردار امر شما.....
۳۳۸	أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ.....
۳۳۸	سه عقیده دیگر.....
۳۳۹	پناهندگان به شما.....
۳۳۹	مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ.....
۳۴۰	زیارت کنندگان ائمه.....
۳۴۰	زَائِرٌ لَكُمْ.....
۳۴۱	سخنی در زیارت قبور.....
۳۴۲	زیارت قبر رسول خدا در روایات.....
۳۴۳	صحابه و بوسیدن قبر پیامبر.....
۳۴۶	زیارت قبور در روایات.....
۳۴۷	زیارت قبور در اقوال علما.....

- ۳۴۸..... علمای اهل سنت و سیره زیارت
- ۳۴۹..... نگاهی به برکات مشاهد مقدسه
- ۳۵۱..... پناه آورندگان به قبور ائمه
- ۳۵۱..... لَا تَذَّعَانِدُ بِقُبُورِكُمْ
- ۳۵۲..... دو نمونه تاریخی
- ۳۵۴..... قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات
- ۳۵۵..... پناهندگی به حرم‌ها و حکم شرعی آن
- ۳۵۷..... شفیع قرار دهندگان ائمه
- ۳۵۷..... مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَ مَتَقَرَّبَ بِكُمْ إِلَيْهِ
- ۳۵۷..... شفاعت چیست؟
- ۳۶۰..... مقام ولایت
- ۳۶۱..... مقام عزت
- ۳۶۱..... مقام قدرت
- ۳۶۱..... مقام علم غیب
- ۳۶۲..... مقام محمود
- ۳۷۶..... شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی
- ۳۷۹..... مطالبی در مورد «قرب إلى الله»
- ۳۸۵..... توسل به پیامبر اکرم
- ۳۸۸..... توسل به ائمه اطهار
- ۳۸۸..... وَ مُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِيبِي وَ حَوَائِجِي وَ إِزَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي
- ۳۹۱..... نزدیک‌ترین وسیله به سوی خدا
- ۳۹۲..... وسیله و دیدگاه اهل سنت

۳۹۲	نقد دیدگاه اهل سنت
۳۹۳	راه‌های تقرب به خدا
۳۹۴	نزدیک‌ترین راه تقرب
۳۹۴	همه خواسته‌ها و حاجات
۳۹۷	اعتقادات دیگر
۳۹۷	مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَعَانِيَكُمْ وَأَوْلَكُمْ وَآخِرِكُمْ
۴۰۲	واگذاری امور به ائمه
۴۰۲	وَمُفَوَّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَمُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ
۴۰۴	تسلیم قلبی و پیروی قطعی
۴۰۴	وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلَّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ
۴۰۶	احیاگران دین الاهی
۴۰۶	حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَيَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَيَمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ
۴۰۷	ائمه احیاگران دین خدا
۴۰۹	شان ائمه در اسلام
۴۱۰	ائمه و مبارزه با باطل
۴۱۲	مبارزه در جبهه توحید
۴۱۶	جبر و اختیار و داستانی شنیدنی
۴۱۸	جبهه صوفیه و غالیان
۴۱۸	جبهه قیاس
۴۱۹	جبهه احکام
۴۲۲	امام هادی و دعای باران مسیحیان

- ۴۲۳..... دوران غیبت و داستان انار.....
- ۴۲۳..... دوران امام مهدی و احیای دین.....
- ۴۲۷..... نگاهی به عملکرد خلفای جور.....
- ۴۳۱..... دو مورد مهم در احیای دین.....
- ۴۳۲..... وَ يَرُدُّكُمْ فِي أَيَّامِهِ.....
- ۴۳۳..... وَ يُظَهِّرُكُمْ لِعَدْلِهِ.....
- ۴۳۴..... وَ يُمَكِّنُكُمْ فِي أَرْضِهِ.....
- ۴۳۶..... وظیفه ما در دوران غیبت.....
- ۴۳۷..... همراهی با ائمه.....
- ۴۳۷..... فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ.....





أَنْتُمْ (السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ) (1) الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ، وَ شَهَادَةُ دَارِ الْفَنَاءِ، وَ شَهَادَةُ دَارِ الْبَقَاءِ، وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ، وَ الْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ، وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ، وَ الْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ.

مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ.

شما بزرگ راه و راه راست استوارید، گواهان سرای گذرای دنیا، شفیعان سرای جاوید آخرت، رحمت پیوسته و متصل، آیت گنجینه، امانت حفظ شده و دروازه آزمایش مردم هستید.

کسی که به سوی شما آمد، نجات یافت و آن که نیامد نابود شد.ت.

ص: 19

---

1- . عبارت داخل پرانتز در بعضی از نسخه های زیارت جامعه کبیره آمده است.





أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ؛

شما بزرگ راه و راه راست استوارید.

کلمه «سبیل» با کلمه «صراط» تفاوت دارد، گرچه گاهی این دو واژه به جای هم دیگر به کار می روند، ولی کلمه «صراط» از «سبیل» اخص است.

راغب اصفهانی می گوید:

السبيل: الطريق الذي فيه سهولة؛(1)

سبیل راه صاف پهنی است که مردم به آسانی رفت و آمد می کنند.

از این رو به نظر می رسد که کلمه «سبیل» با کلمه «طریق» مترادف است، گرچه شاید تفاوتی ذکر شده باشد.(2) قرآن کریم می فرماید:

«وَجَعَلْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا»؛(3)

و برای شما در آن، راه هایی قرار داده تا هدایت شوید (و به مقصد برسید).

ص: 21

---

1- مفردات غریب القرآن: 223.

2- ر. ك: الفروق اللغوية: 313.

3- سورة زخرف (43): آیه 10.

راغب اصفهانی در معنای این واژه می گوید:

وَيَسْتَعْمَلُ السَّبِيلَ لِكُلِّ مَا يُتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى شَيْءٍ خَيْرًا كَانُ أَوْ شَرًّا...

«وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ» (1). (2)

بنابراین، راهی که به خدا می رسد و راهی که به شیطان می رساند هر دو سبیل است و لذا قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَنْخَذُوهُ سَبِيلًا»؛ (3)

اگر راه منحرف و نادرست را بیابند آن را بر خود، راه انتخاب می کنند.

در این آیه منظور از «سبیل غی»، راه گمراهی است.

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام وصف شده اند به بزرگ راه که راه عمومی است و مردم به طور عادی از آن رفت و آمد می کنند، هر چند ممکن است در کنار این راه عمومی، راه های فرعی نیز وجود داشته باشد؛ کنایه از این که ائمه علیهم السلام برای هدایت عموم بشریت و رساندن همه انسان ها به خدا نصب شده اند و در عین حال فقط همین راه است که به خدا می رساند. زیرا صراط، همان راه منحصری است که فقط راه خداوند است. راغب اصفهانی می گوید:

الصراط: الطريق المستقیم؛ (4)

صراط: همان راه مستقیم است.

واژه «صراط» برای تأکید به طریق مستقیم و استقامت موصوف شده است. قرآن کریم می فرماید: 0.

ص: 22

1- سوره انعام (6): آیه 55.

2- مفردات غریب القرآن: 223.

3- سوره اعراف (7): آیه 146.

4- مفردات غریب القرآن: 280.

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ»؛ (1)

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید.

یعنی همین راه را بروید که راه من این است، اگر می خواهید به من برسید در این راه حرکت کنید. در آیه دیگری می فرماید:

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (2)

خداوند هر که را بخواهد و شایسته ببیند به راه مستقیم هدایت می کند.

پس خدا راهنما و هدایت گر به صراط مستقیم است.

در آیه دیگری هم واژه «صراط» به کار رفته و هم واژه «سبیل». آن جا که می فرماید:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»؛ (3)

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید و هرگز از راه های پراکنده پیروی نکنید که شما را از راه خدا (که همان راه حق است) پراکنده و دور می نماید.

یعنی در صراط مستقیم حرکت کنید و ملازم آن باشید. در این آیه، واژه «سبیل» به صیغه جمع آمده، معلوم می شود که در مقابل راه خدا که راه منحصر به فردی است، راه های دیگری نیز وجود دارد که عموم مردم از راه های دیگر هم می روند.

از طرفی، معلوم می شود که به سوی خداوند متعال يك راه بیشتر نیست، گرچه «سبیل الله» هم گفته شود، لکن منظور در این تعبیر، نیت است که برای مثال گفته می شود: این مال را «فی سبیل الله» خرج کردم. 3.

ص: 23

---

1- . سوره انعام (6): آیه 153.

2- . سوره بقره (2): آیه 213؛ سوره نور (24): آیه 46.

3- . سوره انعام (6): آیه 153.

و منظور از «صراط» همان راه انحصاری است که هدایتش با خداوند متعال است که رفتن در صراط مستقیم نیز شروطی دارد که بیان خواهد شد.

بنابراین، «سبیل» متعدّد است، اما «صراط» يك راه بیش نیست؛ راهی که به خدا می رساند، فقط و فقط همان راه مستقیم است که هیچ گونه اعوجاج و انحرافی ندارد.

### صراط مستقیم به چه کسی اختصاص دارد؟

صراط مستقیم به کسانی که مورد «انعام» خدا هستند، اختصاص دارد. قرآن کریم می فرماید:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ \* صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ (1)

(خدایا!) ما را به راه راست هدایت کن، راه کسانی که نعمت بر آن ها ارزانی داشته ای.

از این رو، هدایت به سوی این راه، به دست خداوند متعال است.

از طرفی، خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (2)

آن ها را به راه راست و جاده مستقیم رهنمون می نماید.

در آیه دیگری می فرماید:

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِي الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (3)

خداوند افرادی را که ایمان آوردند به راه راست هدایت می کند.

در آیه دیگری می خوانیم:

ص: 24

---

1- . سوره حمد (1): آیه 6 و 7.

2- . سوره مائده (5): آیه 16.

3- . سوره حج (22): آیه 54.

«إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1)

همانا پروردگار من بر راه مستقیم است.

به طور کلی این صراط به دست خداوند متعال است و هرکس مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت کند، او مأمور خدا بوده و کار خدایی کرده است. قرآن کریم خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (2)

و به طور قطع و یقین تو مردم را به راه راست هدایت می کنی.

### صفات اهل صراط مستقیم

رفتن در صراط مستقیم شروطی دارد. این شروط از قرآن کریم استفاده می شود.

شروط نخست آن که کسی که در راه مستقیم گام برمی دارد باید «معتصم بالله» باشد. بودن در صراط مستقیم - که راه منحصر خدایی و به دست خدا و او هدایت گر آن راه است - به کمک خدا نیاز داشته و به تمسک به خدا و جدا نبودن از او مشروط است. قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (3)

و هر کس به دامان خدا چنگ بزند و تمسک کند به راه راست هدایت شده است.

با توجه به این آیه نیز معلوم می شود که در مفهوم «سبیل» این خصوصیت اخذ نشده، بلکه عمومیت دارد.

شروط دوم را قرآن کریم چنین بیان می فرماید:

ص: 25

---

1- . سوره هود (11): آیه 56.

2- . سوره شوری (42): آیه 52.

3- . سوره آل عمران (3): آیه 101.

﴿وَاجْتَنِبْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ (1)

آن ها را (در میان خاندانشان) برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم.

آری، آن ها را برگزیدیم، آن گاه به صراط مستقیم هدایت کردیم، این گونه نیست که هر کسی را در آن جا راه بدهند.

شرط سوم از این آیه استفاده می شود که می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾؛ (2)

به راستی خداوند پروردگار من و شماست. پس او را پرستید که راه راست این است.

درباره شرط چهارم این آیه را می خوانیم:

﴿فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾؛ (3)

از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم.

معلوم می شود که صراط مستقیم از سبیل، خیلی اخصّ است؛ یعنی قیودی دارد و با حساب است و هر کسی را در این جا راه نمی دهند و کسانی که در این صراط واقع می شوند و اصحاب صراط مستقیم هستند در هر زمانی بسیار کمترند. چون هر چیزی که قیودش بیشتر شد، ناگزیر وجودش کمتر خواهد بود که «ما کثرت قیوده قلّ وجوده».

در آیه دیگری به شکل نفی آمده است. آن جا که می فرماید:

﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونٌ﴾؛ (4)

همانا کسانی که به جهان آخرت ایمان ندارند قطعاً از این راه راست منحرفند. 4.

ص: 26

1- . سوره انعام (6): آیه 87.

2- . سوره مریم (19): آیه 36.

3- . همان: آیه 43.

4- . سوره مؤمنون (23): آیه 74.

پیش تر در زیارت جامعه این گونه خواندیم:

وَمَنْ اعْتَصِمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ.

اکنون طبق آیه کریمه می خوانیم:

«وَمَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1). تفسیر فرات: 90، حدیث 72 و 73، تفسیر مجمع البیان: 2/356، العمدة: 288، الصراط المستقیم: 1/286، کنز الدقائق: 2/187، بحار الأنوار: 24/84، حدیث 3، شواهد التنزیل: 1/169، حدیث 178، ینایع المودّه: 1/356، حدیث 10. (2)

و هر کس به دامان خدا چنگ بزند و تمسک کند به راه راست هدایت شده است.

معلوم می شود که معرفت به خداوند متعال، ایمان به جهان آخرت، اتباع و پیروی از رسول خدا صلی الله علیه وآله لازم است؛ آن گاه اعتصام به اهل بیت علیهم السلام.

از این بیان، اصول دین را می توان استفاده کرد. پس اگر کسی به یکی از اصول دین معتقد نباشد او از اهل صراط مستقیم نخواهد بود. قرآن مجید می فرماید:

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ (3)

و همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید.

امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

نحن حبل الله؛

ما ریسمان خدا هستیم.

یعنی شما مردم باید به ما اهل بیت معتصم بشوید و فقط شهادتین و ایمان به جهان آخرت کفایت نمی کند. این حدیث در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه آمده است. (3) عجیب این که هم خدا مردم را به سوی صراط مستقیم - که ائمه علیهم السلام 0.

ص: 27

1- .سوره آل عمران

2- : آیه 101.

3- . همان: آیه 103.



باشند - هدایت می کند و هم ائمه، مردم را به سوی صراط مستقیم هدایت می کنند که به خدا منتهی می شود.

آری، ائمه علیهم السلام به دو جهت هم خودشان صراط مستقیم هستند و هم هدایت گر به صراط مستقیم:

1. از آن جهت که ائمه علیهم السلام مقرب خداوند متعال هستند و برای هدایت نصب شده اند که هر کسی از این ها پیروی بکند در واقع از طریق مستقیم پیروی کرده و وارد طریق مستقیم شده است و طریق مستقیم نیز دست خداوند متعال است که فرمود:

«إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ (1)

همانا پروردگار من بر راه مستقیم.

بنابراین، انسان از طریق اهل بیت علیهم السلام به خداوند متعال منتهی می شود.

2. از آن جهت که خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را نیز صراط مستقیم قرار داده و فرموده است:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...»؛ (2)

همانا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید....

ائمه علیهم السلام «الصراط الاقوم» هستند. چون این ها وجودات الاهی هستند، کارشان، کار خدایی است، جزء دستگاه ربوبی هستند؛ هم چنان که جبرائیل، میکائیل و عزرائیل جزء دستگاه ربوبی هستند و قسمی از کارهای خداوند متعال به دست اینان انجام می شود. قرآن کریم می فرماید: 3.

ص: 28

---

1- . سوره هود (11): آیه 56.

2- . سوره انعام (6): آیه 153.

«وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (1)

سپاهیان آسمان ها و زمین از آن خداست.

آری، همه اینان مأموران و جنود خداوند متعال هستند، ولی در سپاه و لشکر سلسله مراتب وجود دارد، افرادی هستند که در مراتب فوق قرار گرفته اند که بقیه لشکریان تحت اختیار این ها هستند.

بنابراین، آن سان که خداوند متعال مردم را به ایمان به خودش دعوت می کند، مردم را به ایمان به رسولش و ائمه علیهم السلام فرا می خواند و می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (2)

از خدا اطاعت کنید و از فرستاده او و صاحبان امر اطاعت کنید.

پیش تر گذشت که بین مقام عصمت و اطاعت، ارتباط دو جانبه است که در این زمینه آیاتی نیز مطرح و تطبیق شد.

بنابر آن چه گذشت، ائمه علیهم السلام «السبیل الأعظم إلى الله»؛ یعنی راه واضح فراگیر عمومی به سوی خدا هستند که همه را به سوی او دعوت می کنند و برای همه مردم هستند و همانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحمة للعالمین هستند.

### نکته جالب

جالب این که کلمه «أنتم» در این عبارت به صورت جمع آمده است، یعنی همه ائمه علیهم السلام، اما کلمه «السبیل» به صیغه مفرد آمده، هر چند در مواردی به صیغه جمع نیز تعبیر شده، نکته دارد. چون راه همه ائمه علیهم السلام یکی است، همه آن بزرگواران مردم را راهنمایی و از آنان دستگیری می کنند. قول، فعل، هدف، هدایت،

ص: 29

1- . سوره فتح (48): آیات 4 و 7.

2- . سوره نساء (4): آیه 59.

ارشاد، موعظه و تعلیم همه آن بزرگواران یکی است.

از این روزید شحّام می گوید: امام صادق علیه السلام در سخنی فرمودند:

أولنا محمّد وأوسطنا محمّد وآخرنا محمّد؛<sup>(1)</sup>

نخستین ما محمّد، وسطی ما محمّد و آخر ما محمّد است.

در علم حدیث و اصول نیز این بحث مطرح است که اگر کسی مطلبی را از امامی شنیده باشد می تواند به امام دیگری نسبت بدهد. برای مثال سخنی را از امام صادق علیه السلام شنیده آیا حق دارد آن را به امام باقر یا امام رضا علیهم السلام نسبت دهد؟

می فرمایند: بله حق دارد؛ زیرا همه آن ها يك چیزی می گویند. در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

حدیثی حدیث ابي، و حدیث ابي حدیث جدّي، و حدیث جدّي حدیث الحسين، و حدیث الحسين حدیث الحسن، و حدیث الحسن علیهم السلام حدیث امیر المؤمنین علیه السلام، و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله و حدیث رسول الله قول الله عزّوجلّ؛<sup>(2)</sup> سخن من سخن پدرم است، سخن پدرم، سخن جدّم، سخن جدّم سخن امام حسین، سخن امام حسین سخن امام حسن، سخن امام حسن سخن امیر المؤمنین صلوات الله علیهم، سخن امیر المؤمنین سخن رسول خدا و سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتار خداوند متعال است.

## قرآن و صراط بودن

گفتیم که ائمه علیهم السلام صراط هستند و شکی نیست که قرآن نیز صراط است؛

ص: 30

1- . الغیبة، نعمانی: 86، حدیث 16، المحتضر: 160، بحار الأنوار: 25/363، حدیث 23.

2- . الکافی: 1/53، حدیث 14، بحار الأنوار: 2/179، حدیث 28.

چه از قرآن به «صراط» تعبیر شده باشد یا نه، لکن از ائمه به «صراط اقوم» تعبیر شده، لذا از دیرباز بحث شده و رساله هایی در این زمینه نوشته شده که آیا اهل بیت علیهم السلام افضل هستند یا قرآن؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث متواتری فرمودند:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا. (1)

آن حضرت در این سخن، قرآن و عترت را قرین هم قرار داده و با صیغهٔ تنبیه یاد کرده اند، ولی در برخی از متون حدیث ثقلین آمده است:

أَحَدُهُمَا أَعْظَمُ مِنَ الْآخَرِ؛ (2)

یکی از دیگری بزرگ تر است.

در این متون، نخست قرآن مجید سپس اهل بیت علیهم السلام را ذکر کرده اند. بلکه در بعضی روایات، از قرآن به «ثقل اکبر» و از عترت به «ثقل اصغر» تعبیر شده است. (3) این جاست که بحث شده که کدام يك افضل است؟

بنابر آن چه از کلمه «الصراط الأقوم» استفاده می شود ائمه علیهم السلام «اقوم»، یعنی محکم تر هستند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام وقتی ابن عباس را به سوی خوارج فرستادند فرمودند:

لَا تَخَاصِمُهُم بِالْقُرْآنِ، فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَلٌ ذُو وَجْهِ، تَقُولُ وَيَقُولُونَ، وَلَكِنْ حَاجِبُهُم بِالسُّنَّةِ، فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصًا؛ (4) 6.

ص: 31

---

1- . ر. ك: جلد يكم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- . همان.

3- . بصائر الدرجات: 434، النخصال: 65 ضمن حدیث 98، كفاية الأثر: 129، كتاب الغيبة، نعمانی: 49.

4- . نهج البلاغه: 3/136، خطبه 77، بحار الأنوار: 2/245، حدیث 56.

با آنان از طریق قرآن بحث نکن؛ زیرا قرآن به چند وجه حمل می شود؛ تو چیزی می گویی و آنان چیز دیگری می گویند. اما با آنان با سنت، گفت و گو کن؛ چرا که آنان گریزی از آن ندارند.

از این روست که جبری مذهب ها، تفویضی ها، قائلان به تجسیم و دیگر فرقه های باطل به ظواهر بعضی الفاظ قرآن تمسک می کنند. اما کلام ائمه علیهم السلام مثل کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قاطع است و هیچ گونه شبهه ای ندارد.

### نمونه ای از پرورش یافتگان ائمه

سخن دیگر این که معلوم شد که ائمه علیهم السلام واسطه بین خلق و خدا هستند.

اگر کسی در مسیر اهل بیت حرکت کند و پیرو آن ها باشد، اقوال آن ها را واقعاً عمل بکند و مطیع آن ها باشد حقیقتاً، به خدا می رسد. طبیعی است که هر چه عمل انسان بیشتر، دقیق تر و با خلوص بیشتر باشد ناگزیر قریش به خداوند متعال بیشتر می شود.

در تاریخ در احوالات اشخاص دیده شده که هر چه افراد، با اهل بیت علیهم السلام بیشتر معاشرت و متابعت داشتند به خدا نزدیک تر بودند و دارای چه کراماتی و مقاماتی بودند.

آری، در کوفه خرما فروش بسیاری بود، اما چرا میثم تمار به آن مقام رسید؟ و هم چنین رشید هجری، کمیل بن زیاد و امثال آن ها.

چون این ها بیشتر ملازم امیر مؤمنان علی علیه السلام و مطیع آن حضرت بودند، واقعاً معتقد بودند و خلوص داشتند که به این مراتب رسیدند و اسامی این ها تا روز قیامت ماندگار است و مردم به دیده احترام به این ها نگاه می کنند و چه کراماتی در زمان حیات و بعد از مماتشان ظهور کرد.

داستانی را از مرحوم پدرم شنیدم که ایشان فرمودند:

کسی به زیارت میثم تمّار رفت، مقبره او نزدیک مسجد کوفه است. هنگام ظهر بود، گرسنه شد. آن زمان مقبره میثم تمّار مثل حالا - که توسط یکی از اهل خیر نجف اشرف ساخته شد - آباد نبود و در آن اطراف، مغازه ای وجود نداشت. او گفت: یا میثم! من گرسنه ام!

آن گاه فاتحه ای خواند و چون خواست برگردد، دید روی زمین کف حیاط مقبره، نان و کباب داغ نهاده شده و هیچ کسی در آن جا نیست.

این ها به برکت مصاحبت و معاشرت، بلکه ملازمت با امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ ملازمتی که از مصاحبت اخص است.

البته وقتی در کسی ظرفیت و لیاقت را دیدند به تدریج مطالب را به او یاد می دهند و آن گاه دهانش را می بندند که به کسی نگوید.

آری، ائمه اطهار علیهم السلام این گونه بودند و به این مقامات رسیدند که راه اعظم و صراط اقوم شدند، مردم را هدایت کردند و تعلیم دادند. گرچه تعداد شاگردان این مکتب اندک است، اما این به علت عدم توفیق مردم است، وگرنه چراغ روشن است؛ چه افراد بسیاری دور آن حلقه زنند یا افراد اندکی.

### گواهان سرای فانی

و شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شُفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ؛

شما گواهان سرای گذرای دنیا و شفیعان سرای همیشگی آخرت هستید.

ماده «شهادت» در لغت عرب گاهی خود متعدی می شود، مثل آیه مبارکه ای که می فرماید:

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»؛ (1). سوره نساء (2): آیه 135. (3).

پس آن کسی که از شما در حضر و در دیار خود باشد، باید روزه بگیرد.

گاهی به حرف «لام» تعدیه می شود، آن جا که می فرماید:

«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ»؛ (2)

عدالت را به طور کامل اجرا کنید و به عدالت رفتار نمایید و فقط به خاطر خدا (به حق) شهادت دهید.

و گاهی به حرف «علی» تعدیه می شود، آن جا که قرآن می فرماید:

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»؛ (4)

تا شما (مسلمانان) گواهان بر مردم باشید.

در آیه دیگر می فرماید:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءٌ إِلَّا أَنفُسُهُمْ»؛ (4)

و آنان گواهانی جز خودشان ندارند.

اگر ماده «شهادت» به حرف «لام» تعدیه شود، شهادت به نفع است، و اگر به حرف «علی» تعدیه شود، شهادت به ضرر خواهد بود، و اگر خود متعدی شود به معنای حضور است که معنای موضوع له کلمه «شهد» از ماده «شهادت» در لغت عرب همان حضور می باشد. راغب اصفهانی در این باره گوید:

شهد: الشهود والشهادة الحضور مع المشاهدة إما بالبصر أو بالبصيرة. (5) 7.

ص: 34

1- . سوره بقره

2- . سوره نور (24): آیه 6.

3- : آیه 185.

4- . سوره بقره (2): آیه 143 و سوره حج (22): آیه 78.

5- . مفردات غریب القرآن: 267.

اگر انسان در جایی حاضر شود و شیئی را ببیند؛ یا به بصر یا به بصیرت، می تواند به آن شهادت دهد. از این رو ما بر اساس بصیرت به وجود خداوند متعال، قیامت و...

شهادت می دهیم. انسان مؤمن این قدر اعتقاد قطعی به این امور دارد که گویی به چشم می بیند و شهادت می دهد.

ما پیش تر در فرازی از زیارت جامعه چنین خواندیم:

... وَ شُهَدَاءَ عَلَيَّ خَلْقِهِ....

این عبارت ها درباره اهل بیت علیهم السلام ریشه قرآنی دارد و به بعضی آیات شریفه اشاره دارد. البته در مباحث امامت درباره این موضوع به تفصیل بحث کرده ایم.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يُكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»؛ (1). الاصابة في معرفة الصحابة: 1/162، الكفاية في علم الرواية: 63، سماء المقال في علم الرجال: 1/12، معرفة الثقات: 1/94. (2).

و هم چنین ما شما را امت وسط قرار دادیم، تا گواهان بر مردم باشید و رسول خدا نیز بر شما شاهد و ناظر اعمال شما باشد.

درست است که در آیه مبارکه کلمه «امت» آمده، ولی این آیه مبارکه به امت ارتباطی ندارد. اما خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و جمعی از بزرگان اهل سنت طبق این آیه مبارکه بر عدالت صحابه استدلال کرده اند (!!!)(2) و ما ثابت کردیم که این آیه به صحابه نیز ارتباطی ندارد (!!!)

بنابراین، نه امت منظور است و نه صحابه. پس مراد در این آیه چیست؟

پیش از این که در تفسیر این آیه، به روایتی مراجعه کنیم، بررسی الفاظ آیه ضروری است. 4.

ص: 35

1- . سوره بقره

2- : آیه 143.



## 1. کلمه «جعلناکم»

جعل شما به عنوان شهدا - که شما شهدا قرار داده شده اید - به طور مستقیم به خدا ارتباط دارد، نه به مردم. جعل الاهی است. خداوند متعال چنین خواسته و این گونه قرار داده است. اگر این آیه مبارکه به «امام» و امامت ارتباط داشته باشد که بیان خواهیم کرد، پس حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز در تعیین امام دخیل نیستند.

تعیین امام و نصب او به دست خدای سبحان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبلّغ هستند که در روز غدیر خم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ»؛ (1)

ای پیامبر! آن چه را از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است به طور کامل به مردم ابلاغ کن.

## 2. کلمه «أُمَّةً وَسَطًا»

مفسران برای معنای «وسط» در این جا چهار قول ذکر می کنند، ولی ما نظر خود را به اجمال بیان می نماییم:

وقتی مراد از امت، در این آیه مبارکه تک تک افراد امت اسلام و خصوص صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله هم نباشند، مراد از لفظ امت، ائمه علیهم السلام خواهند بود. نظیر آیه ای که می فرماید:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»؛ (2)

شما بهترین امت در بین مردم هستید.

در روایتی آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: 0.

ص: 36

---

1- . سوره مائده (5): آیه 67.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 110.

. «كنتم خير أئمة أخرجت للناس» قال: هم آل محمد صلى الله عليه وآله؛ (1) در قرائت حضرت علی علیه السلام آمده است: «شما برترین پیشوایان مردم هستید» و منظور از پیشوایان، همان خاندان حضرت محمد صلی الله علیه وآله هستند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام وسطاند؛ یعنی واسطه بین خلق و خداوند هستند. چرا؟ چون امام، مقتدا و راهنماست و هر امامی در وسط واقع می شود. لذا امام جماعت نیز وسط و واسطه بین خدا و مأمومین است.

آن چه بیان شد تعبیر دیگری از «الصراط الأقوم» و «حبل الله» است که حبل، رابط بین این طرف و آن طرف است و طرفین را به هم وصل می کند.

از این رو در بعضی از روایات

حدیث ثقلین، از قرآن و عترت به «حبلین» تعبیر شده است. آن جا که حضرتش فرمود:

أيها الناس! إني قد تركت فيكم حبلين: إن أخذتم بهما لن تضلوا بعدي...؛ (2)

ای مردم! من دو ریسمان را از خودم در میان شما به جای می گذارم که اگر آن دو را گرفتید هیچ گاه بعد از من گمراه نخواهید شد.

در بعضی دیگر از روایات آمده است:

طرفٌ بيد الله تعالى و طرفٌ بأيديكم؛ (3)

يك طرف آن ريسمان در دست خداوند متعال و طرف دیگر آن در دست شماست.3.

ص: 37

---

1- . تفسير العياشي: 1/195، حديث 128، بحار الأنوار: 24/153، حديث 1.

2- . تفسير مجمع البيان: 2/356، بحار الأنوار: 24/83.

3- . الغيبة، نعماني: 29، الطرائف: 117، بحار الأنوار: 23/109، حديث 15، مجمع الزوائد: 9/164، المعجم الكبير: 5/167، شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد: 18/43.

در این آیه، کلمه «شهداء» هرگز بر غیر ائمه علیهم السلام صدق نمی کند، چون واژه «شهداء» جمع شاهد، یا به معنای لغوی است؛ به این معنا که شما بر عاقبت امر امت ها در دنیا و در روز قیامت ناظر و حاضر هستید و یا به معنای اصطلاحی، به معنای گواه بودن است.

لکن ظاهر آیه به قرینه «علی الناس» معنای دوم است، نه اول. پس مقصود شهادت دادن است. بنابراین، باید شرایط شهادت از علم و عدالت جمع باشد و چون مشهود علیه «الناس» هستند، پس شهدا بر احوال همه امت ها باید احاطه داشته باشند.

به راستی چه کسی می تواند این معنا را برای غیر ائمه علیهم السلام ادعا کند؟

برای تتمیم مطلب یادآوری این نکته لازم است که اگر مراد از این شهادت معنای لغوی آن (إشراف و نظارت داشتن) باشد، باز هم از عهده انسان های عادی بر نمی آید، زیرا کسی که بر این امت و دیگر امت ها نظارت داشته باشد باید شخص فوق العاده ای باشد که جز اهل بیت علیهم السلام چنین نظارتی از کسی ساخته نیست و این شهادت يك کار الاهی است.

طبق قاعده، مقصود از شهادت، معنای اصطلاحی است که البته مستلزم اشراف، احاطه، اطلاع و علم کامل است.

به هر تقدیر، در شهادت، علم و احاطه لازم است و مطلب به علم امام می انجامد که ما به آن بحث وارد نمی شویم. همین قدر کافی است که بدانیم:

اولاً طبق ادله کتاب، سنت و... وقتی قرار شد در جهان آخرت حساب و کتابی باشد تا هر کسی به نتیجه اعمال خودش برسد، ناگزیر حسابرسی لازم است که به اعمال مردم رسیدگی کنند. ذات باری تعالی متصدی حساب و کتاب نیست، بلکه کسی یا کسانی از جانب خدا باید متصدی حساب و کتاب بشود و حساب امت ها به

دست ائمه عليهم السلام است و آنان جزء دستگاه ربوبی هستند، چنان که گذشت.

ثانیاً مقام علم و احاطه کامل بر این امت و دیگر امت ها برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ثابت است که قرآن کریم می فرماید:

«وَ يَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»؛ (1)

و پیامبر هم بر شما گواه است.

هم چنین به شرحی که گذشت برای ائمه اطهار عليهم السلام نیز ثابت است.

بنابر آن چه گذشت، ائمه عليهم السلام گواهان بر اهل این عالم هستند و بر اعمال امت و سایر امت ها به قرینه «علی الناس» نظارت دارند و در آن عالم، حسابرس خواهند بود.

### ارتباط بین ائمه و امت های پیشین

این جای شگفتی نیست، کسی نگوید: بین پیامبر اکرم و ائمه عليهم السلام و امت های پیشین چه ارتباطی وجود دارد؟ در آیه مبارکه ای چنین می خوانیم:

«وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»؛ (2)

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس.

در ذیل این آیه آمده است: آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به معراج تشریف بردند و جبرئیل در خدمت آن حضرت بود، وقتی به نزد انبیای پیشین رسیدند، جبرئیل عرض کرد:

یا محمد! سلهم علی ماذا بعثتم؟

ای محمد! از اینان بپرس که برای چه برنامه ای مبعوث شده اند؟

ص: 39

---

1- . سوره بقره (2): آیه 143.

2- . سوره زخرف (43): آیه 45.

در آن هنگام نماز جماعت منعقد شد و همه پیامبران به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اقتدا کردند و گفتند: ما بر توحید خداوند متعال، نبوت شما و ولایت علی بن ابی طالب مبعوث شدیم.

این روایت در کتاب های شیعه و سنی در ذیل این آیه آمده است. (1) یعنی پیامبران گذشته، موظف و مکلف بودند که ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را به امت های خود ابلاغ و آن ها را به ایمان دعوت کنند.

از طرف دیگر، در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»؛ (2)

و بگو: اعمال و وظایف خود را انجام دهید و بدانید هم خدا، هم رسولش و هم مؤمنان اعمال شما را خواهند دید.

در این آیه، کلمه «المؤمنون» به ائمه علیهم السلام تفسیر شده و همین طور است، چون رؤیت اعمال بر نسق واحد بر خدا، رسول و مؤمنان حمل شده است. معلی بن خنیس می گوید: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه فرمود:

هو رسول الله صلی الله علیه وآله والأئمة، تعرض عليهم أعمال العباد كل خمیس؛ (3)

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام هستند که تمام اعمال مردم هر پنج شنبه به آنان عرضه می شود.

این گونه رؤیت بر غیر ائمه علیهم السلام صدق نمی کند. از این رو در روایات 9.

ص: 40

- 
- 1- . العمدة: 353، حدیث 680، خصائص الوحي المبين: 170، حدیث 121، الصراط المستقيم: 1/293، الطرائف: 101، بحار الأنوار: 36/155، شواهد التنزيل: 2/224، حدیث 857، ينابيع المودة: 2/246، حدیث 692.
  - 2- . سورة توبه (9): آیه 105.
  - 3- . بصائر الدرجات: 447، حدیث 2، بحار الأنوار: 23/345، حدیث 39.

دیگری در ذیل این آیه مبارکه فرموده اند:

هم نحن؛ (1)

مراد از مؤمنان (در این آیه) ما هستیم.

## دو نکته جالب

در این جا دو نکته جالب وجود دارد:

نکته یکم. به نظر می رسد منظور از این رؤیت، مجرد دیدن نیست، بلکه رؤیت با حساب رسی است که این معنا در عرف فارسی نیز وجود دارد. پس منظور نگاه کردن توأم با رسیدگی است.

نکته دوم. این آیه اطلاق دارد؛ یعنی هم در این عالم رؤیت وجود دارد و هم در آن عالم. از این روست که در روایات شیعه و سنی آمده است که اعمال امت بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در هر جایی که الآن هستند، عرضه می شود. در روایتی آمده که سدید می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وهو في نفر من أصحابه: إنَّ مقامي بين أظهركم خير لكم، وإنَّ مفارقتي إياكم خير لكم.

فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري، وقال: يا رسول الله! أمّا مقامك بين أظهرنا فهو خير لنا، فكيف تكون مفارقتك إيانا خيراً لنا؟

فقال صلى الله عليه وآله: أمّا مقامي بين أظهركم خير لكم، لأنَّ الله عزَّ وجلَّ يقول:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» (2) يعني يعذبهم بالسيف.

ص: 41

---

1- . همان: 447، حدیث 5.

2- . سوره انفال (8): آیه 33.

فَأَمَّا مَفَارِقَتِي إِيَّاكُمْ فَهِيَ خَيْرٌ لَكُمْ، لِأَنَّ أَعْمَالَكُمْ تَعْرُضُ عَلَيَّ كُلَّ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ، فَمَا كَانَ مِنْ حَسَنِ حَمْدَتِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيَّ، وَمَا كَانَ مِنْ سَيِّئِ اسْتِغْفَرْتُمْ لَكُمْ؛ (1)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: بودن من بین شما برایتان خوب است و رفتن من از میان شما نیز برایتان سودمند است.

جابر بن عبد الله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا! بودن شما در میان ما برای ما خوب است، اما چگونه رفتن شما از میان ما برای ما خوب است.

فرمود: بودن من به این دلیل خوب است که خداوند متعال می فرماید: «هرگز خدا آن ها را عذاب نمی کند مادامی که تو در میانشان هستی و تا وقتی استغفار کنند» و با يك دیگر خلاف نمی کنند که بر روی هم شمشیر کشند، با شمشیر عذاب نخواهد کرد.

اما مفارقت و جدایی من برای شما خوب است؛ زیرا اعمال شما در هر دوشنبه و پنجشنبه بر من عرضه می شود؛ هر کار خوب که می بینم خدا را سپاس می گویم و برای هر کار بد شما آمرزش می خواهم.

در روایت دیگر داوود بن کثیر می گوید: من در حضور امام صادق علیه السلام بودم که ابتداءً فرمودند:

يا داود! لقد عرضت علي أعمالكم يوم الخميس، فرأيت فيما عرض علي من عملك صلتك لابن عمك فلان، فسرتني ذلك، إني علمت صلتك له أسرع لفناء عمره وقطع أجله؛ (2)

ای داوود! روز پنجشنبه اعمال شما را بر من عرضه داشتند، در بین آن چه از 2.

ص: 42

---

1- . الأُمالي، شيخ طوسي: 408-409، حديث 917، بحار الأنوار: 23/338، حديث 9.

2- . همان: 413، حديث 929، همان: 23/339، حديث 12.

اعمال تو عرضه شد مشاهده کردم که صله رحمی در مورد پسر عمویت فلانی انجام داده بودی مرا خوشحال کرد، من می دانم این صله رحم تو زودتر موجب هلاک او می شود.

داوود می گوید: من پسر عمویی داشتم که دشمن اهل بیت و شخص بسیار خبیثی بود، شنیدم وضع مالی او خوب نیست، قبل از رفتن به مکه مقداری پول برای او حواله کردم، وقتی به مدینه رسیدم، حضرت امام صادق علیه السلام جریان را به من بازگو فرمود.

این مقام به صاحبان عصمت و احاطه بر امور خلائق اختصاص دارد. در ذیل همین آیه، روایات متعددی آمده است. از امیر مؤمنان علی علیه السلام روایتی لطیف نقل شده که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَجَعَلَنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا تَفَارِقُهُ وَلَا يَفَارِقُنَا؛ (1)

به راستی که خداوند ما را پاکیزه نمود، عصمت داد و نگهداری فرمود و ما را بر خلقش گواه ساخت و در زمینش حجت نهاد و ما را همراه قرآن و قرآن را همراه ما قرار داد، نه ما از آن جدا می شویم و نه آن از ما جدا می گردد.

در این روایت چند نکته وجود دارد.

نکته یکم. سخن از طهارت و عصمت به میان آمده است که این تطهیر، اطلاق دارد؛ یعنی تطهیر از هر نقص؛ به ویژه از جهل که بالاترین نقص هاست.

نکته دوم. ائمه علیهم السلام نه فقط شهدا؛ بلکه حجت نیز هستند و قضایا به توسط آن بزرگواران حلّ و فصل می شود. پیش تر بیان کردیم که آن حضرات هم حاکم، هم 6.

ص: 43

---

1- . بصائر الدرجات: 103، حدیث 6، الکافی: 1/191، حدیث 5، بحار الأنوار: 23/343، حدیث 26.



مدعی، هم شاهد و هم شفیع هستند.

نکته سوم. هم گامی ائمه علیهم السلام با قرآن است؛ یعنی اگر قرآن، حکم است، ما نیز حکم هستیم، اگر قرآن شفیع، دستور، میزان و قانون است، ما نیز همین گونه ایم.

اگر قرآن کلام خداوند است، ما نیز کلمه الله هستیم.

آری، ائمه علیهم السلام از حضرت عیسی علیه السلام کمتر نیستند. تعبیر لطیفی در این باره، در قرآن کریم آمده است که می فرماید:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ \* يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ»؛ (1)

خداوند هم از فرشتگان رسولانی برمی گزیند و هم از انسان ها، به راستی که خداوند شنوا و بیناست. آن چه پیش روی آن ها و پشت سر آن هاست می داند؛ و همه امر به سوی خدا باز گردانده می شود.

یعنی پیامبران تحت نظر خدا هستند و تمام حرکات آنان تحت حساب است.

آن گاه می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ جِدُّوا وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شَهِدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! پروردگارتان را عبادت نمایید و در مقابل او رکوع 8.

ص: 44

1- . سوره حج (22): آیات 75-76.

2- . همان: آیات 77-78.

کنید و سجده به جا بیاورید و کار نیک و پسندیده انجام دهید تا رستگار شوید، و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمایید که او شما را برگزید و او کار سنگین و دشوار در دین بر شما نگذاشته است؛ چرا که این آیین همان آیین پدر شما ابراهیم است که از گذشته تا کنون شما را مسلمان نامید و هدف این بود که پیامبر بر شما گواه باشد و شما نیز بر تمام خلق گواه باشید. پس نماز را برپا دارید، زکات را ادا بپردازید و به خدا تمسک کنید که او مولا و سرپرست شماست؛ چه مولا و سرپرست خوبی و چه یاری کننده شایسته ای است.

همه این خطاب ها به ائمه علیهم السلام است و همه این مقام هایی که به آن بزرگواران داده شد و به هر جایی که آنان رسیده اند به برکت عبودیت حقیقیه و ادامه دادن آن تا آخرین لحظه حیات بود که فرمود: «و جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ».

از این روست که به آن بزرگواران عرض می کنیم:

وجاهدتم في الله حق جهاده.

بر خلاف برخی از فرقه های گمراه که مطابق زعم خود از فرموده قرآن کریم:

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»؛ (1) «پروردگارت را بندگی کن تا یقین (مرگ) فرا رسد» برداشت می کنند. (2) در کتاب اصول الکافی بابی تحت این عنوان آمده:

«باب أن الأئمة شهداء الله على خلقه». (3) در آن باب روایتی به سند صحیح در تفسیر آیه مبارکه نقل شده که برید عجلی می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قول الله تبارك وتعالى: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا». (4) 3.

ص: 45

---

1- .سوره حجر (15): آیه 99.

2- . ر. ک: جلد یکم، صفحه 22 از همین کتاب.

3- . الکافی: 1/190. در این باب 5 حدیث آمده است.

4- . سوره بقره (2): آیه 143.

قال: نحن الأمة الوسط، ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه، وحججه في أرضه.

قلت: قوله تعالى: «بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُرُوا مَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» \* وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ».

قال: إيانا عني ونحن المجتوبون، ولم يجعل الله تبارك وتعالى في الدين من حرج، فالحرج أشد من الضيق «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» إيانا عني خاصة و «سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ» الله سمّانا المسلمين «مِنْ قَبْلُ» في الكتب التي مضت وفي هذا القرآن «لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ».

فرسول الله صلى الله عليه وآله الشهيد علينا بما بلغنا عن الله تبارك وتعالى، ونحن الشهداء على الناس، فمن صدق يوم القيامة صدقناه ومن كذب كذبناه؛ (1)

از امام باقر عليه السلام درباره اين آيه پرسيدم كه مي فرمايد: «و اين گونه شما را نيز امتي ميانه قرار داديم تا بر مردم گواه باشيد و پيامبر نيز بر شما گواه باشد».

فرمود: امت ميانه ما هستيم و ما گواهان خداي متعال بر خلقش و حجت هاي او در زمينش هستيم.

گفتم: خداوند مي فرمايد: «اي كساني كه ايمان آورده ايد! پروردگارتان را عبادت نماييد و در مقابل او ركوع كنيد و سجده به جا آوريد و كار نيك و پسنديده انجام دهيد تا رستگار شويد و در راه خدا جهاد كنيد و حق جهادش را ادا نماييد كه او شما را برگزيد».

فرمود: خدا ما را قصد کرده است و ما برگزیدگانيم، و خداي متعال در دين حرجي قرار نداده؛ حرج از تنگ گرفتن سخت تر است. و منظور از ملت پدرتان 4.

ص: 46

ابراهیم فقط ما را قصد کرده است و «شما را مسلمان نامید»؛ یعنی خدا ما را مسلمان نامید «از پیش» یعنی در کتاب های گذشته و در این قرآن «تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید». پس رسول خدا صلی الله علیه وآله بر ما گواه است در آن چه از جانب خدا تبلیغ نموده ایم و ما گواهان بر مردم هستیم. پس هر کس ما را تصدیق کند، او را تصدیق خواهیم کرد و هر کس ما را تکذیب کند او را تکذیب خواهیم کرد.

### صحابی کیست؟

گفتیم که خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و برخی از بزرگان متعصب اهل سنت ادعا کرده اند که «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا...» به صحابه مربوط است؛ چرا که آن ها مذهبی درست کرده اند که ناچارند به گونه ای آن را توجیه کنند، در حقیقت علمای عامه توجیه گران مایع هستند.

اینان در تعریف صحابی می گویند: هر کسی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را گرچه يك لحظه دیده باشد، صحابی است و چنین افرادی به حکم این آیه مبارکه عادل هستند (!)

به سخن دیگر، اگر - برای مثال - پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مسجد نشسته باشند و مسافری که به جهت خرید و فروش کالا به مدینه آمده از جلو آن حضرت عبور کند، به صرف دیدن ایشان، از صحابه شمرده می شود (!)

فرا تر این که می گویند: هر کسی که شهادتین بر زبان جاری کرده و معاصر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشد حتی يك لحظه آن حضرت را ندیده، او نیز صحابی است (!)(1)

ص: 47

---

1- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: حقیقت صحابه؛ پژوهشی در واژه صحابه و بررسی و نقد حدیث «اصحابی كالنجوم» شماره 25 از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

آیا به راستی می شود چنین چیزی را پذیرفت که همه این ها عادل هستند و علم دارند؟! کسانی که در اطراف آن حضرت بودند اکثراً چنین نبودند تا چه رسد به حال کسانی که فقط يك لحظه آن بزرگوار را دیده اند، یا فقط با آن حضرت معاصر بوده اند؟ پس چگونه می شود ادعا کرد که چنین افرادی مصداق آیه مبارکه هستند؟

چنین دیدگاهی از علمای اهل سنت جای تعجب نیست؛ چرا که آنان مذهبی را درست کرده اند و ناچارند آن را توجیه کنند. تعجب از کسی است که در حوزه علمیه کتاب می نویسد و این آیه مبارکه را بر صحابه تطبیق و سخن اهل سنت را می پذیرد و از تفسیر المیزان و غیر آن انتقاد می کند که چرا جز این سخن می گوید. (1) به راستی سرانجام انسان به کجا منتهی می شود؟ نعوذ باللّٰه.

## آیا فرشتگان نیز گواهند؟

پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام بر مردم گواه هستند، آیا فرشتگان نیز گواه هستند یا نه؟

برخی از ملائکه بر اعمال عباد موکل هستند و برخی دیگر اعمال مکلفین را می نویسند. قرآن کریم می فرماید:

«ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»؛ (2)

انسان هیچ سخنی نمی گوید مگر این که آن سخن را دو فرشته رقیب و عتید (که مراقب او هستند) ضبط می کنند.

از برخی از دعاها استفاده می شود که خداوند متعال بعضی از امور را از این ملائکه موکل نیز مخفی می کند. در فرازی از دعای کمیل می خوانیم:

ص: 48

---

1- . ر. ك: تفسیر المیزان: 1/319.

2- . سوره ق (50): آیه 18.

وكنت أنت الرقيب عليّ من ورائهم والشاهد لما خفي عنهم وبرحمتك أخفيتهم وبفضلك سترته؛(1)

و پس از آن تو خودت مراقب کارهای من هستی که مبادا کار زشتی از من سرزند و تو خودت گواهی از آن چه که پنهان است از ایشان (فرشتگان کرام الکا تبین) که به مهر خودت از ایشان پنهان کردی و به فضل خودت سرپوش گذاشتی.

معلوم می شود که فرشتگان موکل که برای این کار گماشته شده اند و به آن ها مأموریت داده شده است، باز برخی امور از آن ها مخفی می ماند و همین قرینه می شود که فرشتگان نمی توانند شاهد اعمال مردم باشند. آن چه گذشت شرحی بر عبارت «شهداء دار الفناء» بود.

اما شفاعت، به مقام عصمت اختصاص ندارد؛ بلکه به علما، شهدا و بندگان صالح خدا نیز با حفظ مراتب می رسد، ولکن پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام در رأس شفاعت کنندگان هستند.

### نکته مهم

در نقلی می خوانیم:

ویل لمن شفاعؤه خصمائیه؛(2)

ویل (چاهی در جهنم) برای کسی است که در روز قیامت شفاعت کنندگانش، دشمنان و ستیزه کنندگانش بشوند.

ما از این مطلب در بُعد اعتقادی استفاده می کنیم، اما به راستی در بُعد عملی این اعتقاد چه تأثیری برای ما در جنبه سازندگی دارد؟

ص: 49

---

1- . مصباح المتعجب: 849، در ضمن دعاء حضرت خضر علیه السلام. این دعا به دعای کمیل معروف است.

2- . این مضمون در روضة الواعظین: 195، البداية والنهاية: 13/227، ینایع المودّه: 3/46 در ضمن اشعاری آمده است.

درست است که ما معتقدیم و بسیار امید داریم که مورد شفاعت قرار بگیریم، ولی هرگز برای هیچ فردی از افراد ما چنین امضایی نیامده که تو را شفاعت خواهیم کرد. کاری نکنیم که نه فقط ما را شفاعت نکنند، بلکه خصم ما باشند، که اگر هم شفاعت نکردند، حداقل علیه ما شهادت ندهند.

زیرا طبق نصّ قرآن مجید و روایات معتبر، هر پیامبری شاهد اعمال امت خویش است، و اعمال ما بر پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام عرضه می شود، و عرضه اعمال به اعتقاد شیعه و سنی يك امر ثابت حقیقی و واقعی است.

علمای عامّه نیز بر این امر معتقدند. فقط وهّابی ها منکر این مطلب اند که بزرگ آنان محمد بن عبدالوهاب گفته است: «عصای من از محمد انفع است، چون او سود و زیان ندارد؛ ولی عصای من سودمند است، من بر آن تکیه می کنم».<sup>(1)</sup> ما درباره شفاعت در آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد.

بنابر آیات قرآن مجید معلوم می شود که اگر فضل و رحمت الاهی نبود اصلاً خلقتی وجود نداشت؛ چرا که خداوند متعال غنی بالذات است و به خلائق نیازی ندارد که کسی را خلق کند تا او، خدا را عبادت نماید، ولی خداوند متعال رحمت دارد.

در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ»؛<sup>(2)</sup>

پروردگار تویی نیازی دارای رحمت و مهربانی است.

خداوند با غنای بالذات دارای رحمت است و به مقتضای رحمتش خلائق را خلق کرد. در آیه دیگری می خوانیم:3.

ص: 50

---

1- . کشف الارتیاب: 127.

2- . سوره انعام (6): آیه 133.

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ (1)

پروردگارتان رحمت را بر خود واجب کرده است.

خدای متعال خلایق را آفرید تا نشانه هایی از رحمت، قدرت و عظمت او باشند، از این روست که در موارد عدیده ای از قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (2)

و از نشانه های او، آفرینش آسمان ها و زمین است.

در آیه دیگری آمده است:

«خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ (3)

خداوند آسمان ها و زمین را به حق آفرید که در این، نشانه ای برای افراد باایمان است.

### تکالیف شرعی و رحمت الاهی

خداوند مردم را آفرید تا ایمان بیاورند و مؤمن بشوند، وقتی ایمان آوردند، این خطاب به آن ها متوجه می شود:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ»؛ (4)

ای مردم! پروردگارتان را پرستش کنید؛ پروردگاری که شما را آفرید.

بنابراین خلقت انسان، عبادت او و نتیجه عبادتی که انجام می دهد همه از باب رحمت الاهی است. پس خداوند متعال خلق کرد و خلق، رحمت اوست. وقتی خلق کرد، تکلیف فرستاد که تکلیف نیز از رحمت است. قرآن کریم می فرماید:

ص: 51

1- . همان: آیه 54.

2- . سوره روم (30): آیه 22، سوره شوری (42): آیه 29.

3- . سوره عنکبوت (29): آیه 44.

4- . سوره بقره (2): آیه 21.



«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً»؛ (1)

وما این کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم که بیان کننده همه چیز است و (عمل کردن به آن) باعث هدایت و مایه رحمت است.

آری، تکلیف، رحمت و لطف است. از این روست که سید ابن طاووس رحمه الله - به تعبیر امروز - برای خودش جشن تکلیف گرفته بود. (2)

## بعث رسول و رحمت الاهی

وقتی تکلیف، رحمت شد ناگزیر برای آن، بیان گر مبلغ، شارح و حافظی است.

به عبارت دیگر، بایستی پیامبری باشد تا شئون تکلیف به دست او باشد و به توسط او ابلاغ شود. قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»؛ (3)

و ما تو را نفرستادیم جز این که برای جهانیان رحمت باشی.

از طرفی، پیامبر نیامده تا بماند:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ (4)

تو می میری و همه آن ها نیز خواهند مُرد.

پیامبر رفتی است، ولی شریعت و آن تکالیف ماندنی:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (5)

همانا دین در نزد خداوند اسلام است.

ص: 52

1- .سوره نحل (16): آیه 89.

2- . ر. ك: كشف المحجّه لثمره المهجه: 87.

3- .سوره انبياء (21): آیه 107.

4- .سوره زمر (39): آیه 30.

5- .سوره آل عمران (3): آیه 19.

در آیه دیگر می فرماید:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»؛ (1)

و هر کس غیر از اسلام دین و آیینی را برای خود برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد.

### اِئْمَهُ رَحْمَتِ الْاِلهِ هَسْتَنْد

از این رو پیامبر بایستی جانشین معصومی داشته باشد تا برای اجرای آن وظایف به پا خیزد و این تکالیف به وجود امام معصوم قائم باشد.

بنابراین، اصل خلقت امام و نصب او به جهت امامت، رحمت، فضل و لطف الاهی است، و تا وقتی بشر و تکلیف وجود دارد امام نیز باید باشد که می خوانیم:

وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ.

از سوی دیگر، وجود امام منشأ انواع رحمت است، به برکت امام، تمام رحمت ها و برکت ها بر خلائق فرود می آیند؛ چه رحمت های معنوی و چه رحمت های مادی.

### نَعْمَتِ هِدَايَتِ تَوْسَطِ اِمَامِ

برای نمونه به رحمت معنوی اشاره می کنیم.

خداوند متعال خلائق را عبث و بیهوده نیافریده است. قرآن کریم می فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»؛ (2)

آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم؟

آری، انسان عبث و بیهوده آفریده نشده؛ بلکه غرضی در پی دارد که همان کمال، هدایت و رستگاری اوست، ولی همه این اغراض بر وجود امام علیه السلام مترتب است

ص: 53

---

1- . همان: آیه 85.

2- . سوره مؤمنون (23): آیه 115.

و به واسطه او تحقق می یابد. خداوند متعال می فرماید:

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ (1)

پس به خدا و فرستاده او ایمان بیاورید؛ آن پیامبر امّی که به خدا و سخنانش ایمان دارد و از چنین پیامبری پیروی کنید تا هدایت یابید.

به راستی آیا نعمتی بالاتر از هدایت وجود دارد؟

قرآن در آیه دیگری می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (2)

(ای پیامبر!) تو فقط بیم دهنده ای و برای هر گروهی هدایت گری است.

در ذیل این آیه مبارکه در کتاب های شیعه و سنّی احادیث بسیاری وارد شده که هادی امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

یا علی! أنا المنذر وأنت الهادي، بك يهتدي المهتدون من بعدي؛ (3) ای علی! من بیم دهنده و تو هدایت کننده ای، بعد از من هدایت شوندگان به سبب تو هدایت می شوند. 9.

ص: 54

1- . سوره اعراف (7): آیه 158.

2- . سوره رعد (13): آیه 7.

3- . این حدیث با متون گوناگون در منابع ذیل آمده است: شرح الاخبار: 2/272، حدیث 580، المسترشد: 359، حدیث 52، الثاقب فی المناقب: 57، مناقب آل ابی طالب: 2/280، الطرائف: 79، حدیث 107، الصراط المستقیم: 1/272، بحار الأنوار: 35/399، فتح الباری: 8/285، نظم درر السمطین: 90، کنز العمّال: 11/620، حدیث 33012، تفسیر جامع البیان: 13/142، شواهد التنزیل: 1/381 و 382، حدیث 398، زاد المسیر: 4/228، تفسیر ابن کثیر: 2/52، تفسیر الدر المنثور: 4/45، فتح القدیر: 3/70، تاریخ مدینه دمشق: 42/359، میزان الاعتدال: 1/484، لسان المیزان: 2/199.

بنابراین، وقتی غرض از خلقت، هدایت است، پس هدایت کننده لازم است و آن وجود امام علیه السلام است که در هر زمانی مردم را هدایت نماید.

### نعمت امان و مغفرت به توسط امام

بعد از نعمت هدایت که از نظر معنوی بالاترین نعمت هاست دو نعمت دیگری وجود دارد که هم جنبه مادی دارند و هم جنبه معنوی؛ یعنی امان و مغفرت.

نعمت امان از عذاب الاهی و مغفرت و آمرزش خداوند متعال نیز از برکات وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بعد از آن حضرت، از برکات وجود ائمه علیهم السلام است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛ (1)

(ای پیامبر!) تا تو در میان آن ها هستی و تا موقعی که استغفار می کنند خداوند آن ها را مجازات نمی کند.

بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله استغفار، موجب امان از عذاب الاهی است.

شاید کسی توهم کند که خود این استغفار موجب امان خواهد شد، اما این طور نیست.

در ذیل این آیه مبارکه جابر جعفی روایتی را از امام باقر علیه السلام نقل می کند و می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

لَايَ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى النَّبِيِّ وَالْإِمَامِ؟

فقال عليه السلام: لبقاء العالم على صلاحه، وذلك أن الله عز وجل يرفع العذاب عن أهل الأرض إذا كان فيها نبي أو إمام. قال الله عز وجل: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ».

ص: 55

وقال النبي صلى الله عليه وآله: النجوم أمانٌ لأهل السماء وأهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض، فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يكرهون، وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يكرهون؛ يعني بأهل بيته الأئمة الذين قرن الله عز وجل طاعتهم بطاعته؛ (1)

به چه جهت مردم به پیامبر و امام نیاز دارند؟

فرمود: به جهت برقراری عالم و نظم آن. زیرا خداوند عذاب را از اهل زمین برطرف می کند وقتی در میان آنها پیامبر یا امام باشد. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «خداوند آن ها را عذاب نمی کند تا وقتی تو (پیامبر) میان آن ها هستی».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز فرمود: «ستارگان سبب آرامش و آسایش اهل آسمان و اهل بیت من، سبب آسایش اهل زمین هستند، وقتی ستارگان از میان بروند اهل آسمان دچار ناراحتی می شوند، وقتی اهل بیت من نیز از میان بروند اهل زمین دچار ناراحتی خواهند شد.

منظور پیامبر از اهل بیت، ائمه علیهم السلام هستند که اطاعت از آن ها را همراه اطاعت خود قرار داده است.

احمد بن حنبل این حدیث را در مناقب الصحابه این گونه نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمانٌ لأهل السماء فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض، فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛ (2)

ستارگان وسیله ایمنی اهل آسمانند؛ بنابراین هر گاه ستارگان نابود شوند اهل 2.

ص: 56

---

1- . علل الشرائع: 1/123، حدیث 1، بحار الأنوار: 23/19، حدیث 14.

2- . کتاب الفضائل: 2/671، حدیث 1145، ینابیع المودّه: 1/71، حدیث 1، فرائد السمطين: 2/253، حدیث 522.

آسمان که وسیله ایمنی ندارند نابود می شوند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی اهل زمین هستند و هر گاه اهل بیت من از این جهان انتقال پیدا کنند، موجودات این زمین هم نابود می شوند.

حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

التَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغُرُقِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْاِخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ؛ (1)

ستارگان موجب ایمنی مردم روی زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من هم وسیله ایمنی از اختلاف هستند؛ بنابراین هر گاه قبیله ای از عرب بر خلاف اهل بیت من رفتار کند، اختلاف در آن ها به وجود می آید و در نتیجه، از حزب و گروه شیطان به شمار می آیند.

آری، اگر مردم از اهل بیت علیهم السلام تبعیت کرده بودند اختلافی بین آنان پیدا نمی شد. حساب روشن است؛ چرا که پیش تر بیان شد که دو حزب بیشتر نیست.

نمی شود راه سومی مستقل از این دو راه یا مرکب از این دو تصوّر کرد.

پس حزب الله کسانی هستند که حزب شیطان نیستند و پیروان اهل بیت هستند.

اصلاً عنوان «حزب الله» از قرآن اخذ شده است. آن جا که می فرماید:

«وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»؛ (2)

کسانی که ولایت و سرپرستی خدا و پیامبر و اهل بیت را بپذیرند پیروز خواهند شد؛ و حزب خدا پیروز است. 6.

ص: 57

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/149.

2- . سوره مائده (5): آیه 56.

اگر کسی پیرو اهل بیت نباشد، طبیعی است که از حزب شیطان خواهد بود. این قضیه، قضیه منفصله است.

وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و هم چنین وجود ائمه علیهم السلام امان است؛ امان از هلاکت، اختلاف و تفرقه که این امان، هم برکت مادی است و هم برکت معنوی.

## رحمت عام

از آن چه گذشت معلوم شد که وجود امام رحمت و منشأ رحمت می باشد و رحمت الاهی بر دو قسم است.

1. رحمت عام،

2. رحمت خاص.

هر دو قسم از رحمت در قرآن مطرح شده است. ائمه علیهم السلام برای همه امت و کل خلقت رحمت هستند. قرآن کریم می فرماید:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛ (1)

رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

آری، رسول خدا و ائمه علیهم السلام برای همه رحمت هستند، وگرنه بیچارگی و درماندگی بود که قرآن می فرماید:

«فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (2)

پس اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود هر آینه از زیان کاران بودید.

در این آیه

«فضل الله» به رسول خدا صلی الله علیه وآله

«ورحمته» به امیر مؤمنان علی یا ائمه علیهم السلام تفسیر شده است. (3)

ص: 58

---

1- .سوره اعراف (7): آیه 156.

2- .سوره بقره (2): آیه 64.

3- . ر. ك: مناقب آل ابی طالب: 2/294، بحار الأنوار: 9/194، حدیث 40 و 24/61، حدیث 42.

قرآن مجید در آیه دیگری می فرماید:

«قُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»؛ (1)

پس بگو: پروردگارتان رحمت گسترده و پهناوری دارد.

## رحمت خاص

از طرفی، ائمه علیهم السلام برای اهل ولایت و پیروانشان نیز رحمت خاص هستند و برای آنان الطاف و تفصّلات اضافی دارند. اساساً اهل ولایت، زبده و حاصل بشریت - نه فقط امت اسلام - هستند، از این رو در مواردی در قرآن مجید رحمت به ولایت اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده است.

برای کسانی که ولایت ائمه علیهم السلام را پذیرفته اند و داخل آن شده اند، رحمت اضافی است که دیگران از آن محرومند.

به سخن دیگر، بی تردید به برکت ائمه علیهم السلام همه موجودات منتعم هستند، اما اهل ولایت که بالفعل اهل هدایت هستند، از بالاترین نعمت وجود امام علیه السلام که هدایت و رسیدن به کمال است، برخوردارند و در دنیا و جهان دیگر دارای منازل و مقاماتی هستند.

در قرآن کریم طی آیاتی به رحمت خاص اشاره شده است. در آیه ای می خوانیم:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقْصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ \* وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ»؛ (2)

این قرآن اکثر چیزهایی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند بیان می کند؛ چرا که این قرآن مایه هدایت و رحمت برای افراد باایمان است.

ص: 59

---

1- . سوره انعام (6): آیه 147.

2- . سوره نمل (27): آیات 76 و 77.



در آیه دیگری آمده است:

«هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»؛ (1)

(این قرآن) سبب هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

در آیه دیگر می خوانیم:

«وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ»؛ (2)

(این قرآن) وسیله هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند.

در آیه دیگر آمده است:

«فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ»؛ (3). سوره یونس (10): آیه 58. (4)

اما آن هایی که به خدا ایمان آوردند و به دامن او چنگ زدند به زودی همه آن ها را در رحمت و وسعه و فضل خود وارد خواهد کرد.

اینک چند روایت درباره این رحمت می آوریم. خداوند در آیه ای می فرماید:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»؛ (4)

(ای پیامبر!) بگو: این مردم به فضل خدا و رحمت بی پایان او باید خوشحال و خشنود شوند که این (فضل و رحمت خدا) از تمام آن چه برای خود گردآوری کرده اند، بهتر است.

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

الإقرار بنبوّة محمد صلی الله علیه وآله والإلتزام بأمر المؤمنین علیه السلام هو خیر 8.

ص: 60

---

1- . سوره لقمان (31): آیه 3.

2- . سوره جاثیه (45): آیه 20.

3- . سوره نساء

4- : آیه 175.

مَمَّا يَجْمَعُ هَوْلًا فِي دُنْيَاهُمْ؛ (1)

اقرار و تصدیق نبوت حضرت محمد صلی الله علیه وآله و پذیرفتن امامت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن چه که این مردم در این دنیا از ثروت و مال جمع آوری می کنند، بهتر است.

در روایت دیگر امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

بَوْلَايَةِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُ هَوْلًا مِنْ دُنْيَاهُمْ؛ (2)

اعتقاد به ولایت حضرت محمد و اهل بیتش علیهم السلام و با آن ها بودن از آن چه که این مردم از مال و ثروت این دنیا جمع می کنند، بهتر است.

اینک رحمت خاص را به عبارت دیگری بیان می کنیم. قرآن مجید در آیه ای می فرماید:

«وَإِنِّي لَعَفَاؤٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»؛ (3)

من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند سپس هدایت یابند، می آمرزم.

در این آیه مبارکه دو تأکید و سه شرط آمده است. این آیه با کلمه «إِنِّي» شروع شده و لام تأکید نیز دارد و توبه از کفر، ایمان و عمل صالح سه شرط هستند تا هدایت محقق شود.

این مغفرت الاهی همان رحمت و لطف خاص است و شامل کسانی است که هر سه شرط را دارا باشند، وگرنه توبه و استغفار به تنهایی کافی نیست. بنابراین، تفسیر «وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» این گونه خواهد بود، نه این که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله 2.

ص: 61

1- . تفسیر العیاشی: 2/124، حدیث 29، بحار الأنوار: 35/425، حدیث 7.

2- . الکافی: 1/423، حدیث 55، بحار الأنوار: 24/61، حدیث 40.

3- . سوره طه (20): آیه 82.

صِرف استغفار امان دوم باشد؛ چرا که خدا می فرماید: من برای کسی که توبه کند، ایمان بیاورد و عمل صالح داشته باشد آن گاه هدایت یابد؛ آمرزنده هستم.

پس این رحمت خاص برای کسانی است که به خدا و رسول ایمان دارند و عمل صالح انجام داده اند؛ آن گاه هدایت یافته اند. در منابع شیعه و سنی آمده است:

ثم اهتدى إلى ولاية علي بن أبي طالب عليهما السلام؛<sup>(1)</sup> سپس به ولایت علی بن ابی طالب علیهما السلام رهنمون شوند.

در روایت دیگری که در منابع شیعه و سنی آمده، امام باقر علیه السلام به راوی فرمودند:

ألا ترى كيف اشترط؟! ولم ينفعه التوبة والإيمان والعمل الصالح حتى اهتدى، والله لو جهد أن يعمل بعمل ما قبل منه حتى يهتدي.

قلت: إلى من؟ جعلني الله فداك.

قال: إلينا؛<sup>(2)</sup>

مگر نمی بینی خداوند چگونه شرط فرموده؟! پس توبه، ایمان و عمل صالح سودی نخواهد داشت مگر این که هدایت شوند. به خدا سوگند، اگر کسی بکوشد تا عملی انجام دهد از او پذیرفته نخواهد شد تا آن که هدایت شود.

عرض کردم: فدایت گردم، به سوی چه کسی هدایت شود؟

فرمود: به سوی ما.

فراتر این که به نظر دقیق، اساساً استغفار غیر اهل ولایت، استغفار نیست و برای آن ها عذاب برقرار خواهد بود.0.

ص: 62

---

1- . ر. ك: الأملی، شیخ صدوق: 582 و 583، حدیث 803، مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: 1/139-140، حدیث 78، مناقب آل ابی طالب: 2/281، بحار الأنوار: 24/64، حدیث 49، نظم درر السمطین: 86، تفسیر جامع البیان: 16/243، شماره 18288.

2- . تفسیر القمی: 2/61، بحار الأنوار: 27/169، حدیث 7، ینایع المودة: 1/330.

وَ الْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ؛

شما آیت گنجینه و امانت حفظ شده هستید.

این دو عبارت تقریباً از نظر معنا به هم دیگر نزدیک هستند؛ ولی تفاوت دقیقی با هم دارند.

درباره کلمه «آیه» بحث شده که از نظر مفهومی به چه معناست؟ و از نظر اشتقاقی، از چه ماده ای مشتق شده است؟

راغب اصفهانی در مفهوم لفظ «آیه» می گوید:

الآية هي العلامة الظاهرة و حقيقته لكل شيء ظاهر هو ملازم لشيء لا يظهر ظهوره. فمتى أدرك مدرك الظاهر منهما علم أنه أدرك الآخر الذي لم يدركه بذاته إذ كان حكمهما سواء وذلك ظاهر في المحسوسات والمعقولات، فمن علم ملازمة العلم للطريق المنهج ثم وجد العلم علم أنه وجد الطريق وكذا إذا علم شيئاً مصنوعاً علم أنه لا بد له من صانع؛(1)

آیه همان علامت و نشانه ظاهری است و حقیقت آن برای هر چیزی لازم است، اما یکی ظهور دارد و آن دومی ظهور ندارد. وقتی این ملازم ظاهر مورد درک قرار گرفت، انسان علم پیدا می کند که آن ملازم دیگر به ذات خود ظاهر نیست، زیرا این ها هر دو از نظر حکم یکی هستند....

روشن است که متلازمین بایستی از نظر حکم متحد باشند، نمی شود دو چیز با هم تلازم داشته باشند و حکم این ملازم، با آن دیگری فرق کند.

در علم اخلاق برای فهم معقولات به جهت مشکل بودنشان از محسوسات

ص: 63

کمک می گیرند و از طریق این محسوس به آن معقول پی برده می شود که می گویند: «ما من معقول إلا وله محسوس».

پس اگر کسی بداند که حرکت طبق علم ها و تابلوهایی که در جاده می گذارند با طریقی که انسان می خواهد آن را طی کند ملازمه دارد، وقتی آن ها را ببیند، راه را می یابد؛ چون مطابقه و ملازمه وجود دارد.

کوتاه سخن این که بین علامت که درك آن برای ما آسان و ذو العلامه، که برای ما يك امر مخفی است و درك آن برای ما آسان نیست، ملازمه و مطابقه است. پس اگر علامت را دیدیم و به ملازمه علم داشتیم در واقع ذو العلامه را دیده ایم. معنای «آیه» همین است.

### نکته ای جالب

در این جمله از زیارت جامعه کبیره مورد خطاب ما ائمه علیهم السلام هستند و کلمه «آیه» مفرد است، چرا این جمله به صیغه جمع نیامده و نفرموده اند:

«الآیات المخزونة»؟

این تعبیر نکته ای دارد. در قرآن مجید در يك مورد برای دو شخص، کلمه «آیه» به صورت مفرد آمده است، آن جا که می فرماید:

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»؛ (1)

ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش را نشانه ای (از عظمت و قدرت خود) قرار دادیم.

چرا خداوند نفرمود: «آیتین»؟

راغب اصفهانی می گوید:

ص: 64

چون هر کدام از حضرت عیسی و حضرت مریم نشانه ای برای دیگری شدند.

یعنی به دنیا آمدن حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر از جهتی و حامله شدن حضرت مریم علیها السلام بدون شوهر از جهت دیگر، آیت و نشانه الاهی است.

پس يك داستان است؛ از جهتی به حضرت عیسی علیه السلام مرتبط است و از جهت دیگر به حضرت مریم علیها السلام ارتباط دارد. لذا کلمه «آیه» به صورت مفرد آمده است.

در مورد ما نیز همین گونه است، به این بیان: درست است که ائمه علیهم السلام دوازده فرد هستند، ولی آن ها يك برنامه دارند، گفتار، کردار، دعوت و هدایتشان یکی است. از این رو است که ما به همه ائمه علیهم السلام باید معتقد بشویم، گویی يك امام بیشتر نیست، چرا؟

چون مقصد، امامت و مقتدی بودن آن هاست و در این جهت متحد هستند، و لذا ما در زمان امام دوازدهم به یازده امام پیشین نیز باید معتقد باشیم. و اگر کسی در زمان امام ششم - مثلاً - بوده باشد باید به امامت ایشان و پنج امام گذشته و شش امام بعدی نیز معتقد باشد.

بنابراین، امامتشان يك امامت، راهشان يك راه و دعوتشان يك دعوت است. از این رو بعضی از احکام را امام های بعدی به تدریج بیان فرموده اند و قرار است برخی از احکام را حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاورند و حال این که دین، يك دین است و چنان که پیش تر بیان شد که اگر حکمی را از يك امام شنیدیم می توانیم به امام دیگر نیز نسبت بدهیم؛ چرا که امامت، عصمت، حجیت و وجوب اطاعت مطلقه در همه آن بزرگواران به طور یکسان موجود است.3.

ص: 65

از طرفی، علامت و آیت بودنشان برای خداوند متعال نیز همین طور است؛ یعنی همه این بزرگواران راهنما هستند؛ گویی يك راهنما هستند که برای ما راه شناخت باری تعالی و بندگی خداوند متعال را که يك راه بیشتر نیست، نشان می دهند.

در قرآن کریم می خوانیم:

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»؛ (1)

و علامات و نشانه ها قرار داد (و هنگام شب و تاریکی) به وسیله ستاره آسمان مردم هدایت می شوند.

معلی بن خنیس گوید: امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

النَّجْم، رسول الله صلی الله علیه وآله والعلامات الأوصیاء بهم یهتدون؛ (2)

منظور از «ستاره» پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و منظور از «علامات» اوصیا و جانشینان او هستند که مردم به وسیله آن ها هدایت می شوند.

آری، ائمه علیهم السلام هدایت گر هستند، گرچه خودشان متعدد هستند، اما هدایتشان يك هدایت است.

کشتی در شب تاریک به وسیله ستاره راه خود را به درستی طی می کند و به مقصد می رسد. بیابان گردان نیز که در بیابان ها نه جاده ای است و نه نشانه ای، از ستاره ها کمک می گیرند.

چیزی که در ائمه علیهم السلام قابل توجه است این که آن بزرگواران هم به کشتی تشبیه شده اند و هم به ستاره. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا؛ (3) ب.

ص: 66

1- . سوره نحل (16): آیه 16.

2- . تفسیر العیاشی: 2/255، حدیث 8، تفسیر القمی: 1/383، بحار الأنوار: 24/81، حدیث 24.

3- . ر. ك: جلد یکم، صفحه 435 از همین کتاب.

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود نجات پیدا می کند.

در حدیث دیگری فرمودند:

... فإتما مثل أصحابي فيكم كمثل التَّجُومِ، بأيِّها أخذ اهتدي وبأيِّ أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم....

قیل: یا رسول الله! ومن أصحابك؟

قال: أهل بيتي؛<sup>(1)</sup>

... مثل اصحاب من در میان شما همانند ستارگانند؛ از هر کدام پیروی کنید هدایت خواهید یافت.

شخصی از پیامبر صلی الله علیه وآله پرسید: ای رسول خدا! اصحاب شما کیانند؟

پیامبر فرمودند: اهل بیتم.

این حدیث در کتاب های اهل سنت بدون «قیل: یا رسول الله! من أصحابك؟ قال:

اهل بيتي» نقل شده، اما جمع کثیری از بزرگان شان آن نقل را تکذیب کرده اند،<sup>(2)</sup> ولی متأسفانه یکی از علمای شیعه آن را در کتاب خود آورده و به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت داده است!!

فخر رازی از بعضی از مذکرین<sup>(3)</sup> نقل کرده که او در مقام جمع بین «حدیث سفینه» و «حدیث نجوم» چنین گفته است: د.

ص: 67

---

1- . بصائر الدرجات: 31، معانی الاخبار: 156، حدیث 1، الاحتجاج: 2/105، بحار الأنوار: 2/220، حدیث 1.

2- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: حقیقت صحابه از سلسله پژوهش های اعتقادی، شماره 25، از همین نگارنده.

3- . در قدیم ایام افرادی در جایی که محلّ اجتماع مردم بود، مثل مسجد می نشستند و مطالبی را به راست یا دروغ نقل می کردند و به اصطلاح، مردم را به یاد خدا و قیامت می انداختند و موعظه می کردند، به این افراد مذکر می گفتند.



هم چنان که مسافر برای رسیدن به مقصد، به کشتی سالم و راهنمایی ستارگان نیاز دارد، مسلمانان نیز، هم به اهل بیت و هم به صحابه نیازمند هستند و همه را باید احترام و پیروی کنند. (1) اما این کلام به علت عدم صحت «حدیث نجوم» - بدون ذیل - و نیز به خاطر عدم عدالت همه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله باطل است، بلکه صحیح آن است که اهل بیت علیهم السلام، هم سفینه هستند و هم ستاره راهنما.

## چرا علامت مخزون؟

ائمه علیهم السلام «الآیه المخزونه» هستند، و این چگونه است که آن بزرگواران هم علامت هستند و هم مخزون. علامت بایستی ظاهر باشد. ما از این علامت ظاهر، به آن ملازمی که به راحتی درک نمی شود، پی می بریم.

در این آیه مبارکه به این امر اشاره شده است، آن جا که می فرماید:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ (2)

خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ماست؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

مگر ما می توانیم بفهمیم اشیایی که خزینه اش نزد خداوند متعال است حدّ و حدودش چقدر است؟ در این آیه از آن چه نزد خداوند متعال است به خزینه تعبیر شده است. اما چیزهایی که به مردم داده شد، «بقدر معلوم» بوده و اندازه گیری شده که می فرماید:

«وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛

ولی ما جز به اندازه معین آن را نازل نمی کنیم.

ص: 68

---

1- . تفسیر رازی: 27/167.

2- . سوره حجر (15): آیه 21.

مقداری حساب شده از آن خزینه ها به خلایق افاضه گردیده است.

پس ائمه علیهم السلام آیه و علامت هستند، اما در عین حال شناخته شده نیستند؛ یعنی واقع ابعاد وجودی آن بزرگواران شناخته نشده است.

البته هر کسی به هر مقداری معرفت یابد برای او ائمه علیهم السلام به همان مقدار آیه هستند. در واقع آیه بودن آنان برای هر کسی دایره مدار استعداد در فهم، شناخت و معرفت اوست. لذا شناخت ائمه علیهم السلام و مراتب اشخاص در معرفت آنان مختلف است و همه ائمه را شناخته اند؛ اما هر کسی در حد خود و به قدر وسع خودش.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب کردند و فرمودند:

یا علی! ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا؛ (1)

ای علی! هیچ کس خداوند را شناخت مگر من و تو، و هیچ کس مرا شناخت مگر خداوند و تو، و هیچ کس تو را شناخت مگر خداوند و من.

این نفی است و استثنا. آری، معرفت آن چنانی را فقط خداوند متعال، پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام دارند.

از طرفی طاعت و تعبد، فرع معرفت است. پس در پی آیت، معرفت و در پی آن، طاعت و عبادت خواهد بود که عبادت و بندگی خداوند و تعبد به ائمه علیهم السلام، فرع معرفت است.

ما باید ائمه علیهم السلام را بشناسیم تا برای ما آیتی باشند که خدا را بشناسانند، هم چنان که هر علامتی را خوب بشناسیم در واقع ذو العلامه را خوب شناخته ایم و با 3.

ص: 69

---

1- . مختصر البصائر: 125، تأویل الآیات: 1/139، حدیث 18، مدینه المعاجز: 2/439، حدیث 663.

شناخت بیشتر، عبادت و اطاعت بیشتر خواهد شد و عبادت و اطاعت بیشتر، به قرب بیشتر خواهد انجامید و آثار و برکات متناسب آن مترتب خواهد شد.

معلوم شد که واقع ائمه علیهم السلام سرّ مخزون است و معرفتشان در حدّ اعلا برای ما مقدور نیست، ولی باید به اندازه استعدادمان سعی کنیم و قدم برداریم تا به اندازه وسعمان معرفت یابیم.

این معنای امامت است. به راستی معنای امامت، واقعیتی است که به راحتی نمی شود فهمید. حضرت امام رضا علیه السلام می فرمایند:

... إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا وَأَمْنَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعَقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِأَرَائِهِمْ أَوْ يَقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ... (1)

... به راستی که امامت قدرش والاتر، شأنش بزرگ تر، جایگاهش عالی تر منزلتش منیع تر و عمقش ژرف تر از آن است که مردم با عقل خود به آن برسند، یا به آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی منصوب کنند....

#### امانت حفظ شده

وَالْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ؛

شما امانت حفظ شده هستید.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را به صورت امانت در اختیار ما قرار داده است، اما امانتی بسیار سنگین که فرمود:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا

ص: 70

---

1- . الكافي: 1/199، حديث 1، الأمامي، شيخ صدوق: 774، حديث 1، بحار الأنوار: 25/121، حديث 4.

وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ...»؛(1)

ما امانت را بر آسمان ها، زمین و کوه ها عرضه داشتیم، آن ها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند؛ اما انسان آن را بر دوش کشید.

در روایتی در ذیل این آیه حضرت فرمودند:

هي ولاية أمير المؤمنين؛(2)

منظور از امانت، ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

خداوند متعال خود آن را حفظ کرده است. مگر قرآن کریم در میان این امت امانت نیست؟ خداوند متعال در آیه دیگری می فرماید:

«وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛(3)

و همانا ما آن (قرآن را) صیانت و محافظت می کنیم.

خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را در بین مردم قرار داد، آنان با مردم نشست و برخاست داشتند. مردم به راحتی می توانستند به خدمت آن بزرگواران برسند. در اثر کوتاهی مردم بود که امام کاظم علیه السلام سال ها در زندان به سر بردند، مقصّر مردم بودند.

اگر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در دسترس مردم نیستند - تا به خدمتشان برسند؛ هم چنانی که اصحاب ائمه در زمانشان خدمت آن بزرگواران می رسیدند - مردم مقصّر هستند. امام علیه السلام در بین مردم است، ولی خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را حفظ کرده است. حفظ ائمه فقط به سالم بودن جانشان نیست؛ بلکه حفظ آنان به حفظ شخصیت آن بزرگواران است. 9.

ص: 71

---

1- .سوره احزاب (33): آیه 72.

2- .الكافی: 1/413، حدیث 2.

3- .سوره حجر (15): آیه 9.

شخصیت هر کسی به مبانی اعتقادی، اعمال و اخلاق اوست و انسان در این سه بُعد نشان داده شده و شناخته می شود. اگر این سه بُعد در کسی جمع شد آن جا کمال شخصیت اوست. مرتبه بالای این ابعاد در ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد. آیا تا کنون کسی توانسته به شخصیت ائمه ما خدشه ای وارد کند؛ چه در مبانی اعتقادیشان، چه در افعال و تروکشان و چه در صفات و ملکاتشان؟

دشمنان اهل بیت نیز به این جهات در ائمه علیهم السلام اقرار می کنند و کسانی که پیرو اهل بیت نیستند نسبت به آنان خضوع می نمایند. پس شخصیت ائمه علیهم السلام محفوظ است، گرچه شخصشان محفوظ نبوده و به شهادت رسیده اند. بنابراین، آن بزرگواران در اختیار ما هستند، اما خداوند متعال حافظ آن هاست.

البته پیروان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام موظف هستند که در حفظ آن بزرگان کوشا باشند، خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»؛ (1)

به راستی خدا به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبانش بدهید!

حفظ حضرات ائمه علیهم السلام در این زمان به این است که:

1. از «ولایت» محافظت بشود، ولایت ائمه علیهم السلام نزد ما امانت و گرانمایه ترین ودیعه است، که گذشتگان برای حفظش از جان و مال گذشتند تا محفوظ ماند و در اختیار ما قرار گرفت.

2. محافظت بر شئون ائمه و شخصیت آن حضرات، در افعال، اقوال، صفات و مبانی اعتقادی به گونه ای باشد که موجب خدشه بر آنان نشود. از این رو در روایتی 8.

ص: 72

---

1- . سوره نساء (4): آیه 58.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

كونوا لنا زيناً ولا تكونوا علينا شيناً؛<sup>(1)</sup>

برای ما زینت و مایه افتخار ما باشید، نه این که باعث سرافکنندگی ما نزد دشمنان ما باشید.

در روایت دیگری زید شحام گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

يازيد! خالقوا الناس بأخلاقهم، صلّوا في مساجدهم، وعودوا مرضاهم، واشهدوا جنائزهم، وإن استطعتم أن تكونوا الأئمة والمؤذنين فافعلوا، فإنكم إذا فعلتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفرية، رحم الله جعفرأ، ما كان أحسن ما يؤدّب أصحابه، وإذا تركتم ذلك قالوا: هؤلاء الجعفرية، فعل الله بجعفر، ما كان أسوأ ما يؤدّب أصحابه؛<sup>(2)</sup>

ای زید! با مردم (اهل سنت) با آداب آنان معاشرت کنید، در مساجد آنان نماز بخوانید، از بیمارانشان عیادت کنید، بر جنازه هایشان حاضر شوید. اگر توانستید که پیش نماز آنان باشید و اذان گوی ایشان شوید، پس این کار را انجام دهید؛ زیرا وقتی شما چنین رفتار کنید آنان می گویند: اینان از شیعیان جعفری مذهب اند، رحمت خداوند بر جعفر بن محمد باد که چه نیکو اصحاب خود را تربیت می کند و چون این رفتارهای شایسته را ترک گویند با خود می گویند: اینان شیعیان جعفری اند، خداوند او را جزا دهد که اصحاب خود را چه بد پرورش داده است.

آری، خداوند متعال تضمین کرده که ائمه علیهم السلام را از نظر شخصیت حفظ کند؛ هم چنانی که قرآن محفوظ است و هیچ کسی نتوانسته نسبت به قرآن مجید ایراد منطقی قابل بحث بگیرد. 1.

ص: 73

1- . الأمالی، شیخ صدوق: 484، حدیث 657، بحار الأنوار: 65/151، حدیث 6.

2- . من لا یحضره الفقیه: 1/383، حدیث 1128، وسائل الشیعه: 8/430، حدیث 1.

نخستین کسی که در تاریخ اسلام شخصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را قبل از ائمه علیهم السلام هدف قرار داد و خواست شخصیت آن بزرگواران را از بین ببرد، معاویه بود. او دستور داد امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن کنند و نسبت های دروغ به ائمه علیهم السلام در زمان امویان توسط معاویه باب شد.

اما بزرگان امویان تصریح کرده اند که هر چه ما به اینان بد گفتیم این ها بیشتر عزیز و بزرگ شدند. از این رو معاویه تصمیم گرفت آن بزرگواران را به شهادت برساند، و این بود که حضرت امیر علیه السلام را با همکاری خوارج به شهادت رساندند.

همین طور برای به شهادت رساندن امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهما السلام هر کدام جداگانه طرحی ریخت و هر دو فرقه خوارج و امویان با هم همکاری کردند.

خلاصه، خداوند متعال شخصیت ائمه اطهار علیهم السلام را چنان حفظ کرده که احدی نمی تواند تا روز قیامت کم ترین خدشه ای وارد کند.

البته حضرت امیر، امام حسن مجتبی و سیدالشهداء علیهم السلام امویان را مفتضح و رسوا کردند که عمل هر سه بزرگوار مکمل هم دیگر بود و نه تنها در کیان بنی امیه؛ بلکه در کیان قبل از بنی امیه که آنان را سرکار آورده بودند، تزلزل شد.

از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام هم اکنون نیز با عزاداری سیدالشهداء مبارزه می کنند و می گویند: اقامه عزای سیدالشهداء علیه السلام موجب لعن بنی امیه و معاویه می گردد و اگر باب لعن معاویه باز شد، لعن، به مافوق وی نیز سرایت می کند.

پس حفظ عزاداری امام حسین علیه السلام جزء وظایف ماست.

وَابْتَلَى الْمُؤْتَمَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ؛

و شما دروازه آزمایش مردم هستید، کسی که به سوی شما آمد نجات یافت و آن که نیامد نابود شد.

ابتلا یعنی امتحان. راغب اصفهانی می گوید:

بلوته: آختبرته.

سپس می گوید:

إذا قيل: ابتلى فلان كذا وأبلاه، فذلك يتضمن أمرين:

أحدهما: تعرّف حاله والوقوف على ما يجهل من أمره.

والثاني: ظهور جودته ورداءته.

وربما قصد به الأمران وربما يقصد به أحدهما.

فإذا قيل في الله تعالى بلا كذا، أو أبلاه، فليس المراد إلا ظهور جودته ورداءته دون التعرف لحاله... إذ كان الله علام الغيوب، وعلى هذا قوله عز وجل: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» (1).

و معنای «باب» معروف است که به محلّ دخول به مکانی مثل خانه، و به چیزی که وسیله رسیدن به علم است نیز «باب» می گویند.

بر حسب روایات وارده، ائمه علیهم السلام ابواب «الله»، «الإيمان»، «العلم» و «التقى» هستند، و چنان چه کسی بخواهد به خدا، دین، علم و دیگر حقایق برسد فقط از طریق ائمه علیهم السلام باید وارد شود و راه دیگری نیست، که خداوند متعال می فرماید:

ص: 75



«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (1). همان: آیه های 58 و 59. (2)

و از دربِ خانه ها وارد شوید.

اما در این عبارات ائمه علیهم السلام باب امتحان مردم - که در همه امت ها ظهور دارد - قرار گرفته اند، و ظاهراً اشاره است به آن چه در بنی اسرائیل واقع شده است.

قرآن مجید آن داستان را این گونه حکایت می کند:

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ \* فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ»؛ (2)

و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم: «در این شهر (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمت های فراوان آن، هر چه می خواهید بخورید و از در (معبد بیت المقدس) سجده کنان وارد گردید و بگویید: «خدایا! گناهان ما را بریز!» تا گناهان شما را بیامرزیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد. پس ستمگران، این سخن را که به آن ها گفته شده بود، تغییر دادند؛ از این رو بر ستمگران، در برابر این نافرمانی، عذابی از آسمان فرو فرستادیم.

طبق این آیه به بنی اسرائیل فرمان داده شد که در حال سجود به این باب - که در بیت المقدس بود - وارد بشوند و از آن چه که از آن ها سر زده، عذرخواهی و استغفار کنند که در این صورت گناهان آن ها مورد مغفرت واقع می شود؛ اما بنی اسرائیل از این امر امتثال نکردند و چیز دیگری غیر از آن چیزی که به آن ها امر شده بود، گفتند و خداوند متعال بر آن ها عذاب نازل کرد. 9.

ص: 76

1- . سوره بقره

2- : آیه 189.

امتحان در همه امت ها وجود داشت. در این امت نیز امتحان وجود دارد. قرآن مجید می فرماید:

«أَحْسِبِ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ»؛ (1)

آیا مردم گمان کرده اند همین که بگویند: ما ایمان آورده ایم، به حال خود رها می شوند و امتحان نمی شوند؟ به تحقیق ما کسانی را که قبل از آن ها بودند آزمایش کردیم و به یقین خداوند به کسانی که راست می گویند و آن هایی که دروغ می گویند، علم دارد.

بنابر احادیثی که شیعه و سنی نقل کرده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

يكون في هذه الأمة كل ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل و [حذو] القذة بالقذة. (2)

مفاد حدیث این است که دقیقاً آن چه که در بنی اسرائیل واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد.

از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث مشهور، امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام را در این امت به باب حطه تشبیه کرده و فرمودند:

علي باب حطّة؛ (3)

علی باب حطه و آمرزش است. 2.

ص: 77

---

1- . سورة عنكبوت (29): آیه 2 و 3.

2- . من لا يحضره الفقيه: 1/203، حدیث 609، معانی الاخبار: 33، تفسیر مجمع البیان: 7/405، بحار الأنوار: 36/284، ینابیع المودّة: 3/283، این حدیث با اندکی تفاوت در تاریخ مدینه دمشق: 13/98 آمده است.

3- . الأمالی، شیخ صدوق: 133، حدیث 126، بحار الأنوار: 23/119، حدیث 39، مجمع الزوائد: 9/168، المعجم الصغير: 2/22.

پس بایستی برای امتحان ضابطه و ملاکی باشد که خوب از بد و راست گواز دروغ گوا جدا شوند. این ضابطه در این آمت، اهل بیت علیهم السلام هستند که آن بزرگواران میزانِ فاصل بین حق و باطلند.

البته قاعده عدل اقتضا می کند که خوبان به پاداش اعمالشان و خلاف کاران و گناه کاران نیز به سزای اعمالشان برسند و این دو یکسان نیستند؛ چرا که خلاف حکم عقل و قاعده عدل است که خداوند متعال گناه کار و فرمانبردار را یکسان قرار دهد و هر دو را يك جا ببرد.

پس ملاک برای تمییز و جداسازی، ائمه علیهم السلام هستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث ثقلین فرمودند:

إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا؛ (1)

همانا من در میان شما دو چیز گران بها را قرار داده ام که اگر پس از من به آن تمسک جوید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب خدا و عترتم اهل بیت من هستند.

پس قرآن و عترت میزان هستند که گمراهان از راستگاران باز شناخته شوند.

بدیهی است که هر جا اهل بیت علیهم السلام باشند قرآن نیز در آن جا هست. پس می شود گفت: عترت، ملاک و باب حطه هستند؛ آن سان که در احادیث دیگر نیز به این معنا اشاره شده است.

از این رو در ذیل آیه «وَ ادْخُلُوا الْبَابَ مَدْجِدًا وَ قُولُوا حِطَّةً»، (2) بزرگان اهل سنت مانند دارقطنی، حاکم نیشابوری، طبرانی، ابوبکر بزاز، ابونعیم اصفهانی و دیگران 8.

ص: 78

---

1- . ر. ك: جلد يكم، صفحه 325 از همین کتاب.

2- . سورة بقره (2): آیه 58.

روایاتی در این زمینه نقل کرده اند.

و در روایتی آمده است: سلیمان جعفری می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که درباره این آیه فرمود: امام باقر علیه السلام فرمود:

نحن باب حطّکم؛ (1)

ما وسیله امتحان شما هستیم.

حدیث دیگری در منابع شیعه و اهل سنت آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

مثل اهل بیته فیکم کمثل باب حطّة فی بنی اسرائیل من دخل غفر له؛ (2)

مثل اهل بیت من در میان شما امت همانند باب حطّه در بنی اسرائیل است که هر کس وارد آن بشود خداوند گناهانش را می آمرزد.

و در بسیاری از روایات، تشبیه ائمه علیهم السلام به کشتی نوح علیه السلام و باب حطّه در یک سیاق و یک سند آمده است که از جهتی

حکم ائمه، حکم کشتی نوح است و از جهتی دیگر حکم باب حطّه. (3)

### چرا امتحان؟

بدیهی است که خداوند متعال فرد فرد خلایقش را می شناسد. در آیه مبارکه ای می فرماید:

ص: 79

---

1- . تفسیر العیاشی: 1/45، حدیث 47، بحار الأنوار: 23/122، حدیث 46، شواهد التنزیل: 2/158.

2- . الغیبة، نعمانی: 44، الأربعین ماحوزی: 74، بحار الأنوار: 23/119، حدیث 38، ینابیع المودّه: 2/252.

3- . ر. ک: کفایة الاثر: 34، الأمالی، شیخ مفید: 145، حدیث 5، کنز الفوائد: 215، بحار الأنوار: 36/292 و 293، حدیث 120،

مجمع الزوائد: 9/168، المعجم الصغیر: 1/140 و 2/22، المعجم الاوسط: 6/85، نظم درر السمطین: 235.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»؛ (1)

آیا آن کسی که موجودات را آفریده است از آن‌ها آگاه نیست؟ در حالی که او از دقیق‌ترین اسرار باخبر و نسبت به همه چیز عالم است.

آری، خداوند خودش خلاق را آفریده است و آن‌ها را می‌شناسد و می‌داند که چه چیز آفریده و چگونه آفریده است، پس چرا امتحان می‌کند؟

در پاسخ می‌گوییم: خداوند متعال می‌خواهد به بندگان خود نمره بدهد و نتیجه اعمال هر کسی را به دست او بسپارد. پس باید بر هر کسی حجت اقامه کند و بر او حجت تمام شود که اهل ضلالت نگویند: ما چنین نبودیم. قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

«لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»؛ (2)

(ما پیامبران را برای هدایت مردم فرستادیم) تا حجت بر آن‌ها تمام شود و بهانه‌ای برای کسی وجود نداشته باشد.

بنابر آن چه گذشت ائمه علیهم السلام معیار، میزان و وسیله امتحان هستند. در روایتی آمده است که امام باقر علیه السلام فرمود:

بَلِيَّةُ النَّاسِ عَلَيْنَا عَظِيمَةٌ؛ إِنْ دَعَوْنَاهُمْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَنَا، وَإِنْ تَرَكْنَاهُمْ لَمْ يَهْتَدُوا بغيرنا؛ (3)

آزمون مردم نسبت به ما بزرگ است، هر گاه آن‌ها را فرا می‌خوانیم پاسخ نمی‌دهند و اگر رها کنیم به غیر ما هدایت نخواهند شد.

سخن مهمی است، حال این مردم، عجیب هستند. یعنی وسیله هدایت و نجات 5.

ص: 80

---

1- . سوره ملك (67): آیه 14.

2- . سوره نساء (4): آیه 165.

3- . الارشاد: 2/167 و 168، كشف الغمّه: 2/339، بحار الأنوار: 26/253، حدیث 25.

مردم ما هستیم، وقتی دعوتشان می‌کنیم نمی‌آیند و آن‌گاه که دعوتشان نکنیم کسی نیست آن‌ها را هدایت کند.

در روایت دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

ألا إِنَّكَ المبتلى والمبتلى بك، أما إِنَّكَ الهادي لمن اتَّبَعَكَ، ومن خالف طريقتك ضلَّ إلى يوم القيامة؛(1)

هان که تو مورد امتحان هستی؛ و به وسیله تو، امت امتحان خواهند شد. هان که تو هدایت‌گر پیروان خود هستی و هر کس خلاف راهت را برود تا روز رستاخیز گمراه است.

در توضیح این فراز، بیان دو نکته ضروری است:

1. هر گونه هدایت، صلاح و نجات در دنیا و جهان آخرت به علم و دانش بستگی دارد، تا علم نباشد هدایت، نجات و صلاح نخواهد بود.

البته هر کسی به قدر وسع خود باید در پی علم و معرفت باشد، وگرنه کسی با جهل به جایی نمی‌رسد. گرچه رفتار خدا با جاهل قاصر غیر از رفتار او با جاهل مقصّر است. مقصّر از نظر شرعی و عقلی مذموم است.

پس همه امور مرهون علم هستند و هر کسی به قدر علمش قدر و منزلت دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید:

قيمة كل امرء ما يحسنه؛(2)

ارزش هر کسی به چیزی است که آن را نیکو می‌داند.7.

ص: 81

---

1- . مناقب الامام امیرالمؤمنین علیه السلام: 2/555، الأمالی، شیخ طوسی: 479، حدیث 1047، بحار الأنوار: 38/39، حدیث 16.

2- . نهج البلاغه: 4/18، حکمت: 81، بحار الأنوار: 1/182، حدیث 77.

از طرف دیگر، هر چه معرفت و علم انسان بیشتر شود ناگزیر مقامش بالاتر می رود.

2. همه علوم نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

پس همه هدایت ها، صلاح ها، نجات ها و توفیقات برای دنیا و جهان آخرت نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله و به توسط آن حضرت است.

پس اگر انسان هدایت، نجات، قرب و هر ارزش و هر شأن و مقامی را بخواهد باید به طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برود. آن حضرت در حدیث مشهور فرمودند:

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها؛(1)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس بخواهد وارد این شهر بشود باید از دروازه آن عبور کند.

در قرآن مجید دو عنوان «مدینه» و «قریه» با دو معنای متفاوت آمده که هر جا از نظر معنوی ویران باشد به قریه تعبیر می کند و می فرماید:

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»؛(2)

خداوند (برای آن ها که کفران نعمت و ناسپاسی از نعمت های خداوند می کنند) مثلی زده است که منطقه ای که در نهایت امن و امان بود و ساکنانش در آن 2.

ص: 82

---

1- . الأملی، شیخ صدوق: 425، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/72، حدیث 298، الارشاد: 1/33، الأملی، شیخ طوسی: 577، حدیث 1194، بحار الأنوار: 29/602، المستدرک علی الصحیحین: 3/126، المعجم الكبير: 11/55، الاستیعاب: 3/1102، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 9/165، الجامع الصغیر: 1/415، کنز العمال: 13/147، حدیث 36463، فیض القدر: 3/60، حدیث 2705.

2- . سورة نحل (16): آیه 112.

با اطمینان و آرامش خاطر زندگی می کردند و (علاوه بر این نعمت معنوی) انواع روزی ها که مورد نیازشان بود از هر مکانی به سوی آن می آمد (نعمت های مادی)، اما آن ها به نعمت های (معنوی و مادی) خدا کفران کردند و خداوند نیز لباس گرسنگی و ترس را به خاطر کارهایشان بر اندام آن ها پوشاند.

و در آیه دیگری می فرماید:

«وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا نِيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ»؛ (1)

چقدر از آبادی ها را (بر اثر گناهان ساکنانشان) نابود کردیم که این عذاب دردناک ما در دل شب یا در وسط روز به سراغشان آمد.

و هر جا از نظر معنوی آباد باشد، به مدینه تعبیر می کند، گرچه از نظر مادی آباد نباشد، می فرماید:

«وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»؛ (2)

اهل شهر آمدند در حالی که به يك دیگر بشارت می دادند.

و در آیه دیگری می فرماید:

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا»؛ (3)

گفتند: پروردگار شما از مدت خوابتان آگاه تر است، پس هم اکنون آن سکه ای را که با خود دارید به دست یکی از افراد خودتان بدهید و او را به شهر بفرستید تا برود و ببیند کدام فروشنده غذای پاک تری دارد.

در حدیث مزبور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خودشان را به مدینه و جای آباد9.

ص: 83

---

1- . سوره اعراف (7): آیه 4.

2- . سوره حجر (15): آیه 67.

3- . سوره کهف (18): آیه 19.



تشبیه کرده اند؛ جایی از همه جهات معنوی که بشریت لازم دارد، آباد است، اما این شهر يك دروازه بیشتر ندارد که فقط از آن جا باید وارد شد. پس اگر کسی می خواهد به آن منازل، مراتب و معانی برسد باید از دروازه آن شهر وارد بشود. قرآن کریم می فرماید:

«وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (1). ر. ك: تاريخ مدينة دمشق: 9/20، كشف الخفاء: 1/204، لسان الميزان: 1/423. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: جلد دهم. (2)

و از دربِ خانه ها وارد بشوید.

پس هر کس به سوی اهل بیت علیهم السلام بیاید اهل نجات است و کسی که سراغ آنان نیاید، هلاک خواهد شد. چه هلاکتی بالاتر از این که انسان از جهات معنوی در درجه صفر باشد؟

آیا به راستی مسیر کسانی که برای خود راه های دیگری اختیار کردند به کجا منتهی می شود؟ به واقع آن ها از رسول خدا صلی الله علیه وآله منقطع هستند.

اینان برای گریز از این هلاکت، ناچارند در این حدیث تصرف کنند و برای آن ابواب متعددی جعل نمایند.

آن گاه که تحریف جواب نداد برای مدینه سقف، دیوار و محراب معین می کنند و می گویند: وعثمان سقفها وعمر حیطانها (!!)(2)

آری، وقتی اهل سنت دیدند که خلفا لیاقت باب شدن برای مدینه رسول خدا صلی الله علیه وآله را نداشتند، این روایت را جعل کردند و خودشان هم به مجعول بودن آن اقرار می کنند.

در تاریخ آمده است: حاکم نیشابوری در شهر نیشابور حدیث مشهور؛ بلکه هم.

ص: 84

---

1- . سوره بقره

2- : آیه 189.

متواتر «مدینة العلم» را روایت کرد، (1) به خانه اش هجوم آوردند، در خانه اش را شکستند و کرسی درسش را شکستند و کتاب المستدرک او را خدشه دار کردند و او خانه نشین شد. (2)

## تذکر

ممکن است جمله:

«من أتاكم نجا ومن لم يأتكم هلك» به جمله قبل متعلق باشد، و ممکن است يك جمله مستقل باشد.

به هر حال، این يك واقعیّت است که روایات بسیاری بر آن دلالت دارد، و کافی است که این روایت را نقل کنیم:

زراره می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام

: أخبرني عن معرفة الإمام منكم واجبة على جميع الخلق؟

فقال: إن الله تعالى بعث محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

إلى الناس أجمعين رسولاً وحبّةً لله على جميع خلقه في أرضه، فمن آمن بالله وبمحمّد رسول الله واتّبعه وصدّقه، فإنّ معرفة الإمام منّا واجبة عليه، ومن لم يؤمن بالله وبرسوله ولم يتّبعه ولم يصدّقه ويعرف حقّهما فكيف تجب عليه معرفة الإمام وهو لا يؤمن بالله وبرسوله ويعرف حقّهما؟

قال قلت: فما تقول في من لا يؤمن بالله وبرسوله ويصدّق رسوله في جميع ما أنزل الله، أيجب على أولئك حق معرفتكم؟

قال: نعم، أليس هؤلاء يعرفون فلاناً وفلاناً؟

ص: 85

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/126 و 127.

2- . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: مقدمه جلد دهم.

قلت: بلی.

قال: أترى أن الله هو الذي أوقع في قلوبهم معرفة هؤلاء؟ والله ما أوقع ذلك في قلوبهم إلا الشيطان، لا- والله ما ألهم المؤمنين حقنا إلا الله؛(1)

به امام باقر علیه السلام عرض کردم: به من بفرمایید آیا معرفت امام از شما خاندان بر تمام خلق واجب است؟

فرمود: خدای متعال حضرت محمد صلی الله علیه وآله را بر تمام مردم به عنوان رسول و حجّت خدا بر همه آفریدگانش در روی زمین مبعوث فرمود. پس هر کس به خدا و به محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله ایمان آورد و از او پیروی کند و او را تصدیق نماید معرفت امام از ما خاندان بر او واجب است و کسی که به خدا و رسولش ایمان نیاورد و از او پیروی نکند و او را تصدیق ننماید و حق خدا و رسولش را نشناسد، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد در صورتی که به خدا و رسولش ایمان نیاورده و حق آن ها را نشناخته است؟

گفتم: پس چه می فرمایید در باره کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده و پیامبر را نسبت به آن چه خدا بر او نازل کرده باور دارد، آیا بر چنین اشخاص حق معرفت شما لازم است؟

فرمود: آری، مگر اینان به فلان و فلان معرفت ندارند؟

عرض کردم: چرا؟

فرمود: مگر عقیده داری که خدا معرفت فلان و فلان را در دل ایشان انداخته است؟ به خدا سوگند، آن را کسی جز شیطان در دل ایشان نینداخته است، نه به خدا سوگند، حق ما را کسی جز خدا به مؤمنان الهام نکند.3.

ص: 86



إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ.

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ، وَهَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ، وَخَابَ مَنْ جَحَدَكُمْ، وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ، وَفَارَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ، وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ، وَسَدَّ لِمَنْ مِنْ صَدَقَكُمْ، وَهُدِيَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ.

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ، وَمَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ.

أَشَدُّ هَدًى أَنْ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَجَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ، وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَنُورَكُمْ وَطِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَطَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحْدِقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ، وَجَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَمَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَايَتِكُمْ، طِيبًا لِخَلْقِنَا، وَطَهَارَةً لِنَفْسِنَا، وَتَزْكِيَةً لَنَا، وَكَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا، فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِ لِكُمْ وَمَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ.

شما مردم را به سوی خدا فرا می خوانید، به سوی او راهنمایی می کنید، او را باور دارید و برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می کنید، به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید.

کسی که ولایت شما را پذیرفت، سعادت مند شد و آن که با شما دشمنی ورزید نابود گشت. کسی که شما را انکار کرد، ناامید شد و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید. هر آن که به شما تمسک جست کامیاب گردید و آن که به شما پناه آورد، ایمن گشت. آن که شما را تصدیق کرد، سالم ماند و آن که به دامن شما چنگ زد هدایت یافت.

کسی که از شما پیروی کند، جایگاه او بهشت است و آن که با شما مخالفت ورزد، آتش دوزخ جای اوست. هر کس شما را انکار کند، کفر ورزید و هر کس با شما جنگید شرك ورزید، هر کس حکم شما را نپذیرفت، در پست ترین طبقه دوزخ خواهد بود.

گواهی می دهم که این جایگاه برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود. به راستی که ارواح شما، نور شما و سرشت شما یکی است که پاک و پاکیزه هستید و خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود گردانید تا آن گاه که به وسیله شما بر ما منت نهاده و شما را در خانه هایی قرار داد که خداوند اجازه فرمود که والا باشند و نام خدا در آن ها برده شود.

خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما را بدان ممتاز ساخت - موجب پاکیزگی آفرینش ما، طهارت جان های ما، تزکیه ما و کفاره گناهان ما قرار داد. از این رو ما در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشَدَّ رَفِّ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَزْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ، حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَقُوفُهُ فَائِقٌ، وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ؛ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعَظَمَ خَطْرِكُمْ، وَكَبَّرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَّامَ نُورِكُمْ، وَصَدَّقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَثَبَّتَ مَقَامِكُمْ، وَشَدَّ رَفِّ مَحَلِّكُمْ وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرَّامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَخَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ.

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، به والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند؛ همان جا که هیچ فردی بدان نرسد و هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیش روی کننده ای بر آن پیشی نگیرد و هیچ طمعکاری به ادراک آن طمع نورزد. تا آن جا که هیچ فرشته مقرب، هیچ پیامبر مرسل، هیچ صدیقی، نه شهیدی، نه عالمی، نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی، نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی، نه جبار عنادورزی، نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان این ها حضور دارند؛ نماند مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر، عظمت، بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت و مقرب بودن شما را به او شناساند.

إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ، وَعَلَيْهِ تَدْلُونَ، وَبِهِ تُؤْمِنُونَ، وَلَهُ تُسَلِّمُونَ، وَبِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ، وَإِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ، وَبِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ؛

شما مردم را به سوی خدا فرا می خوانید، به سوی او راهنمایی می نمایید، او را باور دارید، برای او تسلیم هستید، به فرمان او عمل می کنید، به راه او ارشاد می نمایید و به گفته او حکم می کنید.

پیش از ورود در شرح این فراز تذکر سه نکته ضروری است:

1. پیش تر این معانی در زیارت جامعه آمده، آن جا که خواندیم:

السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَالْقَادَةِ الْهُدَاةِ....

ولکن در این فراز خصوصیتی هست که قبلاً گفته نشده است، در گذشته «دعوت» بود، اما در این جا می گوئیم: «فقط به سوی خدا دعوت می کنید» و هم چنین جمله های دیگر، لذا در هر جمله از جمله های این فراز به جار و مجرور متقدم است که بر حصر دلالت می نماید، پس تکرار لازم نمی آید.

2. تمام جمله های این فراز به صیغه فعل مضارع است، و در جای خود بیان شده که فعل مضارع بر دوام و استمرار دلالت دارد.

3. همه ضمائر این فراز به خداوند متعال بر می گردد، و خلاصه مضمون این است که حضرات ائمه علیهم السلام محو خدا و واسطه بین خلق و باری تعالی هستند.

پس ائمه علیه السلام هرگز مردم را به سوی خودشان دعوت نکردند، خودشان را



در عرض خدا قرار ندادند و اساساً در برابر او خودی نداشتند؛ بلکه هر چه می خواستند برای خدا و هر چه می کردند امر خدا و تمام احکامشان قول خدا بوده است. آن ها می خواستند تمام توجه به سوی خدا و نه غیر او، و فقط احکام او مورد اجرا و عمل قرار گیرد. در واقع، ائمه علیهم السلام واسطه بین خدا و خلق و همواره این چنین بوده و هستند.

### فراخوانان به سوی خدا

ما در مباحث امامت گفته ایم که ائمه علیهم السلام همه وظایف و مسئولیت های رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر عهده داشتند، و بدین جهت باید واجد تمام صفات و مقامات آن حضرت - به جز نبوت - باشند.

یکی از وظایف حضرت رسول، دعوت الی الله است که در قرآن مجید آمده:

«وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ...»؛ (1)

و تو را دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او قرار دادیم.

در آیه دیگری خداوند به آن حضرت فرموده:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»؛ (2)

بگو: این راه من است، من و پیروانم، با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم.

همین وظیفه را ائمه علیهم السلام داشته اند. در تفسیر آیه «وَمَنِ اتَّبَعَنِي» آمده است: سلام بن مستنیر گفت: امام ابوجعفر علیه السلام فرمود:

ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين والأوصياء عليهم السلام

ص: 92

1- . سوره احزاب (33): آیه 46.

2- . سوره يوسف (12): آیه 108.

من بعدهما؛(1)

منظور رسول خدا صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی علیه السلام و جانشینان آن بزرگواران هستند.

این دعوت رأس همه دعوت ها و بهترین دعوت ها است، خدای متعال می فرماید:

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ»؛(2)

چه کسی خوش گفتارتر است از آن که به سوی خدا دعوت می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسلمانانم؟!

به راستی چه کسی بهتر از ائمه اطهار علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را بهتر به سوی خدا دعوت کرده؟ و چه کسی چون ائمه علیهم السلام عمل صالح داشته است؟

آری، آن بزرگواران سادة المسلمین هستند و از این رو در تفسیر آمده که مقصود از این آیه، امیرالمؤمنین علیه السلام است.(3) و اگر مراد از «وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» مقام تسلیم باشد که فرمود:

الإسلام هو التسليم؛(4)

اسلام، همان تسلیم است.

باز ائمه علیهم السلام در رأس اهل تسلیم هستند که

«وله تسلّمون».5.

ص: 93

---

1- . الكافي: 1/425، حدیث 66، مناقب آل ابی طالب: 3/486، بحار الأنوار: 24/21، حدیث 42.

2- . سورة فصلت (41): آیه 33.

3- . ر. ك: تفسير العياشي: 1/212، ضمن حدیث 179.

4- . نهج البلاغه: كلمات قصار، شماره 125.

ائمه عليهم السلام مردم را به طرف خداوند متعال دلالت و هدايت مي کنند و تسليم خداوند متعال هستند. مقام تسليم، مقام عجيبي است که در کتاب های اخلاقی در مکتب اهل بیت عليهم السلام شرح مفصّلي دارد.

وقتي انسان تسليم خداوند متعال باشد، در مقابل باری تعالی صفر؛ يعني محو خداوند متعال خواهد بود. در اين صورت اراده، گفتار و کردار او الاهي خواهد بود و چنين فردي هرگز از تنهائي وحشت و دل تنگي نکرده و روی گردانی مردم از او، اثری نخواهد داشت.

در روایتي آمده است که امام سجّاد عليه السلام فرمود:

جهلوا - واللّه - أمر اللّه وأمر أوليائه معه، إنّ المراتب الرفيعة لا - تنال إلا بالتسليم لله جلّ ثناؤه، وترك الاقتراح عليه، والرضا بما يدبرهم به...؛(1)

به خدا سوگند، اينان از کار خدا و دوستان او غافلند، به مقام های بلند نمی توان رسيد مگر با تسليم در مقابل خدای متعال و ترك اظهار نظر و رضا به آن چه او صلاح می داند....

آری، مقام تسليم از مقام رضا نیز بالاتر است، از اين رو ائمه عليهم السلام چیزی از خود ندارند؛ بلکه به فرمان خدا عمل می کنند، به سوی او ارشاد و به گفتار او حکم می نمایند.

اگر انسان به اين مقام و مرتبه برسد به بالاترين مقام رسیده است. اين مقامات کجا و حال مخالفان ائمه عليهم السلام کجا؟!!

وقتي ائمه عليهم السلام چنين تسليمی داشته باشند که ارشادشان، دعوت به سوی

ص: 94

خداوند متعال باشد، قولشان، قول او و اراده او باشد، اصلاً همه اش خدا خواهد بود و غیر خدا اصلاً نقشی نخواهد داشت. این است که در آن هایی که ادعا می کنند و مکتب هایی برای خودشان دایر کرده اند و یا کسانی که ائمه دیگری برای خودشان ساخته اند، خبری نخواهد بود.

ما پیش تر گفتیم که دو راه بیشتر نداریم: یا راه خدا و یا راه شیطان. نمی شود راه سوّمی به صورت مستقل یا مرکب از این دو راه، تصویر کرد.

## راهنمایان به سوی خدا

ائمه علیهم السلام فقط به سوی خدا راهنما هستند، پیش تر خواندیم که

«أَدِلَّاءٌ عَلَى صِرَاطِهِ».

دلالت بر خداوند و راه او به طور مطلق از خصوصیات ائمه اطهار علیهم السلام است؛ زیرا - هم چنان که عبارت اطلاق دارد - همه اقوال، افعال و حالات آن بزرگواران فقط بر خدا دلالت داشته، به خصوص حالاتشان - از عبادات و غیر آن - البته تأثیر افعال و حالات در راهنمایی به سوی خدا و هدایت به حق، از اقوال بیش تر است. از این رو به ما فرموده اند:

كونوا دعاةً لنا بغير السننكم؛<sup>(1)</sup>

با غیر زبانتان فراخوان مردم به سوی ما باشید!

## اعمالن به امر الاهی

افعال، اعمال و حالات ائمه علیهم السلام همواره فقط به امر خدا بوده، چنان که خدای متعال در قرآن مجید می فرماید:

ص: 95

---

1- . حاشیة مجمع الفائدة والبرهان: مقدمه.

«بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»؛ (1)

آن‌ها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند. هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و همواره به فرمان او عمل می‌کنند.

ائمه اطهار علیهم السلام فقط به امر خدا عمل می‌کنند، نه به امر غیر خدا و یا مطابق میل خود. بنابراین - چنان که در گذشته گفتیم - افعال ائمه علیهم السلام به خدا نسبت داده می‌شود، و این معنا شواهد بسیاری در قرآن و روایات دارد، از جمله در آیه مبارکه می‌فرماید:

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»؛ (2) و این تو نبودی (ای پیامبر! که خاك و سنگ به صورت آن‌ها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت!

حتی خداوند متعال در مورد بیعت با رسول الله صلی الله علیه و آله، فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...»؛ (3)

کسانی که با تو بیعت می‌کنند (در حقیقت) تنها با خدا بیعت می‌نمایند...

### حاکمان به قول خدا

البته حکم ائمه علیهم السلام به قول خداوند متعال است؛ نه مطابق میلشان و نه بر اساس قیاس و استحسان؛ هم چون ارباب مذاهب دیگر که حکومت‌ها تأسیس کرده و از آن‌ها پشتیبانی کردند که بر اهل فضل و تحقیق پوشیده نیست. رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام مؤید من عند الله بودند، و همین است که خداوند فرموده:

ص: 96

---

1- . سوره انبیاء (21): آیه 26 و 27.

2- سوره انفال (8): آیه 17.

3- . سوره فتح (48): آیه 10.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»؛ (1)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!

از این رو در ذیل آیه امام صادق علیه السلام چنین می فرماید:

لا-والله، ما فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ إِلَّا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَإِلَى الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. قَالَ عَزَّ وَجَلَّ: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»

وهي جارية في الأوصياء عليهم السلام؛ (2) نه، به خدا سوگند، هرگز خداوند به کسی جز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام واگذار ننموده است. خداوند متعال می فرماید: «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی؛ و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی!» این مطلب در باره اوصیای پیامبر علیهم السلام نیز جاری است.

چنان که گذشت، این فراز از زیارت جامعه در مقام بیان این است که ائمه علیهم السلام هر آن چه می گویند و انجام می دهند فقط از خدا و برای خدا است. از این رو هر کس از ایشان اطاعت و متابعت کند خدا را اطاعت کرده، و به این ترتیب حضرات ائمه واسطه بین خلق و خالق متعال هستند.

این معنا به تعبیرهای گوناگون هم چون: وسیله، سبب، حبل، نجم، آیه، رایه، علم 6.

ص: 97

1- . سورة نساء (4): آیه 105.

2- . الكافي: 1/268، حدیث 8، الاختصاص: 331، بحار الأنوار: 17/6، حدیث 6.

و... وارد شده است. برای مثال در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا نَحْنُ كَنُجُومِ السَّمَاءِ كُلَّمَا غَابَ نَجْمٌ طَلَعَ نَجْمٌ؛(1)

همانا ما (اهل بیت) مانند ستارگان آسمان هستیم، اگر یکی غروب کند دیگری طلوع می نماید.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

نحن حبل الله الذي قال الله تعالى: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا»(2). العمدة: 288، حديث 467، بحار الأنوار: 24/83، حديث 3، شواهد التنزيل: 1/169، حديث 187، نهج الايمان: 547، ينابيع المودة: 1/356، حديث 10.(3):(3)

ما همان ريسمان خدا هستیم؛ آن خدایی که در قرآن می فرماید: «همگی به ريسمان الاهی چنگ زبید و پراکنده نشوید».

در حدیثی دیگر رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

... نحن الوسيلة إلى الله والوصلة إلى رضوان الله؛(4)

ما وسیله به سوی خدا، رساننده به رضوان او هستیم.

آن حضرت در سخن دیگری می فرماید:

... يا علي! أنت مني وأنا منك، نيط لحمك بلحمي ودمك بدمي، وأنت السبب فيما بين الله وبين خلقه بعدي، فمن جحد ولايتك قطع السبب الذي فيما بينه وبين الله وكان ماضياً في الدركات؛(5)

ای علی! تو از من هستی و من از تو، گوشت و خون تو با گوشت و خون من.

ص: 98

1- . الكافي: 1/328، حديث 8، الغيبة، نعماني: 156، حديث 17، بحار الأنوار: 51/138، حديث 7.

2- سورة آل عمران

3- : آیه 103.

4- . بحار الأنوار: 25/23، حديث 38.

5- . كتاب سليم بن قيس: 378، بحار الأنوار: 22/148، حديث 141 با اندکی تفاوت.

مخلوط شده است، بعد از من تو واسطه و سبب ارتباط خدا با مخلوقات او هستی.

پس کسی که ولایت تو را انکار کند آن واسطه ارتباط بین خود و خدا را قطع کرده است و جایش در درکات جهنم خواهد بود.

آری، آن بزرگواران همواره انسان ها را فقط به سوی خداوند متعال فرا می خواندند و ربط می دادند.

### ثَمَرَةُ پیروی از ائمه

سَعِدَ مَنْ وَالَاكُمْ؛

کسی که ولایت شما را پذیرفت، سعادتمند شد.

تا کنون بحث ما در حالات، صفات و مقامات ائمه علیهم السلام بود. در این فراز بحث ما در این است که نتیجه رفتار با ائمه علیهم السلام چگونه است؟

چگونه افراد با ائمه علیهم السلام رفتار کردند؟ نتیجه رفتارشان چه چیزی شد؟ و نتایج احوالات آن ها چه خواهد بود؟!

پیش تر گفتیم که ائمه علیهم السلام شاخص، معیار، میزان و آیت خدا و علم و راهنما هستند. بنابراین، اراده امام، اراده خداوند متعال، گفتار او گفتار خدا و کردار او کردار خداوند است.

اشخاص در رویایی با ائمه علیهم السلام از نظر اعتقادی و عملی و نتیجه آن، دو دسته اند:

1. نیک بختان،

2. بد بختان.

دسته ای از مردم کسانی هستند که با ائمه علیهم السلام رفتار درستی داشتند، از آنان پیروی نموده و به وظیفه خودشان عمل کردند. البته مراتب اینان مختلف است، چنین افرادی اهل سعادت و نتیجه آن، سعادتمند بودن آن هاست.

ص: 99



انسان یا سعید است و یا شقی؛ چرا که دوراه بیشتر نیست، و هر راهی هم نتیجه خودش را دارد. قرآن مجید نیز همین را می گوید، در آیه ای می فرماید:

«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»؛ (1)

هنگامی که آن روز (قیامت) فرارسد هیچ کس جز به اراده و اجازه پروردگار سخن نمی گوید، پس گروهی از این ها بدبختند و گروهی نیک بخت.

در آیه مبارکه دیگر می خوانیم:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ (2)

ما راه را به او نشان دادیم یا می پذیرد و یا روی برمی گرداند.

بنابراین، سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز نمی توانند بگویند که نتیجه پیروی ائمه علیهم السلام جهنم است؛ بلکه همه اقرار می کنند که پیروان آن بزرگواران نیک بخت گشتند.

پس نتیجه پیروی واقعی از اهل بیت علیهم السلام سعادت، خوشبختی، حسن عاقبت و نجات در جهان آخرت و ورود به بهشت خواهد شد. قرآن کریم می فرماید:

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا ففِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...»؛ (3)

و اما آن ها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند.

چرا؟ چون ائمه واسطه، سبب و رابط هستند، همه اقوال و افعالشان الاهی است، کلامشان، کلام خدا و فعلشان، فعل خداست. پس اطاعت و تبعیت از ایشان «سعادت» و مخالفت با آنان «شقاوت» خواهد بود. 8.

ص: 100

1- . سوره هود (11): آیه 105.

2- . سوره دهر (76): آیه 3.

3- . سوره هود (11): آیه 108.

نکته قابل ذکر این که سعادت، همواره مقابل شقاوت است؛ (1) ولی در زیارت جامعه مقابل هلاکت آمده است و بین شقاوت و هلاکت تفاوت است. شاید به این صورت باشد که شقاوت، یعنی بدحالی، اما هلاکت، مساوی با نیستی و نابودی است.

بنابر آن چه گذشت، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام رفتار نیکویی داشتند و از آنان پیروی کردند فائز و پیروز شدند.

از قرآن مجید استفاده می شود که فوز، از سعادت بالاتر است. پس اگر کسی از آنان پیروی کند، سعادتمند است. اما اگر کسی به اهل بیت علیهم السلام تمسک کند و از آن ها جدا نشود و ملازم آنان باشد به مقام فوز رسیده است.

البته هر فائزی سعادتمند است، اما هر سعادتمندی اهل فوز نیست؛ چرا که فوز مقام بالاتری است. در قرآن کریم این گونه می خوانیم:

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا \* حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا \* وَكَوَاعِبَ أَتْرَابًا \* وَكَأَسَاءَ دِهَاقًا \* لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا \* جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا»؛ (2)

همانا برای پرهیزکاران خیر و سعادت و پیروزی است که نتیجه آن، باغ های سرسبز که دارای نهلهایی است با انواع انگورها و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال و جام هایی که لبریز از نوشیدنی های پاک است که در آن جا، نه سخن لهو و بیهوده می شنوند و نه دروغی، این ها پاداشی حساب شده و کافی از جانب پروردگارت هستند که به آن ها داده شده است.

در این جا مناسب است از منابع غیر شیعی حدیث نقل کنیم:

ابوالقاسم طبرانی به سند خود آورده که حضرت زهرا علیها السلام فرمود: 6.

ص: 101

1- . ر. ك: المفردات في غريب القرآن: 264.

2- . سورة نبأ (78): آيات 31-36.

خرج علينا رسول الله صَلَّى الله عليه وآله عشية عرفة فقال: إِنَّ الله باهى بكم وغفر لكم عامةً ولعلي خاصةً، وإني رسول الله إليكم غير محاب لقرابتي، هذا جبريل يخبرني أَنَّ السعيد حق السعيد من أحبَّ علياً في حياته وبعد موته، وأنَّ الشقي كلَّ الشقي من أبغض علياً في حياته وبعد موته: (1)

رسول خدا صلى الله عليه وآله شب عرفه نزد ما آمد و فرمود: به راستی خدا به شما مباحات دارد همه شما را به طور عموم و علی را به طور خاص آمرزیده. من رسول خدا به سوی شما هستم و از راه دوستی و خویشاوندی نیست. این جبرئیل است که به من خبر می دهد سعادت مند کامل کسی است که علی را در دوران زندگی او و پس از مرگش دوست بدارد و بدیخت کامل کسی است که علی را در دوران زندگی و پس از مرگ او دشمن بدارد.

آن چه گذشت مختصری دربارهٔ سعادت اهل ولایت در جهان آخرت بود.

اما ولایت اهل بیت علیهم السلام در دنیا نیز آثار مادی و معنوی دارد. به نظر می رسد بهترین و بالاترین این آثار تقوا و ورع است. از این رو در روایات شیعه و سنی امیرالمؤمنین علیه السلام به «امام المتقین» موصوف شده اند.

در روایتی جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! أيكثفي من ينتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت؟ فوالله، ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه، وما كانوا يُعرفون يا جابر! إلا بالتواضع والتخشع والأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبرّ بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكفّ الألسن عن الناس إلا من خير؛ وكانوا امناء عشائهم في الأشياء.6.

ص: 102

قال جابر: فقلت: يا بن رسول الله! ما نعرف اليوم أحداً بهذه الصفة.

فقال: يا جابر! لا تذهبن بك المذاهب، حسب الرجل أن يقول: أحبُّ عليّاً وأتولاه ثم لا يكون مع ذلك فعلاً؟

فلو قال: إنِّي أحبُّ رسول الله، فرسول الله صلى الله عليه وآله خيرٌ من عليّ عليه السلام ثم لا يتبع سيرته ولا يعمل بسنته ما نفعه حبّه إياه شيئاً.

فاتقوا الله واعملوا لما عند الله، ليس بين الله وبين أحد قرابة، أحبُّ العباد إلى الله عزّ وجلّ [وأكرمهم عليه] أتقاهم وأعملهم بطاعته.

يا جابر! والله، ما يتقرّب إلى الله تبارك وتعالى إلا بالطاعة وما معنا براءة من النار ولا على الله لأحد من حجة. من كان لله مطيعاً فهو لنا ولي، ومن كان لله عاصياً فهو لنا عدو. وما تنال ولا يتنا إلا بالعمل والورع؛ (1)

ای جابر! آیا همین بس است که گروهی نام خود را شیعه بگذارند و بگویند: ما اهل بیت را دوست می داریم؟ به خدا سوگند، شیعیان ما کسانی هستند که تقوا داشته باشند و از خدا اطاعت کنند.

ای جابر! شیعیان ما به تواضع و فروتنی و خشوع و امانت معروف هستند، آن ها همواره در یاد خدا هستند، نماز می خوانند، روزه می گیرند به پدر و مادر نیکی می کنند، با همسایگان فقیر و مستمند رفت و آمد می نمایند، به ورشکستگان می رسند، قرض داران را کمک می کنند، به یتیمان رسیدگی دارند، راست می گویند، قرآن تلاوت می نمایند، زبان از مردم باز می دارند و جز خیر نمی گویند و امینان خانواده های خود هستند.

جابر گوید: عرض کردم. ای فرزند رسول خدا! ما امروز اشخاصی به این صفات مشاهده نمی کنیم. 3.

ص: 103

فرمود: ای جابر! شما به کجا می روید؟ آیا شایسته است مردی بگوید: من علی علیه السلام را دوست می دارم، ولی بعد از این، اهل کار نباشد؟ اگر او می گوید: من رسول خدا صلی الله علیه وآله را دوست می دارم، باید بداند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از علی علیه السلام بهتر است. پس چرا از سیره رسول صلی الله علیه وآله پیروی نمی نماید و به سنت او عمل نمی کند باید بداند بدون عمل از محبت سودی نخواهد برد.

پس تقوای خدا پیشه کنید و به دستورات او عمل نمایید، خداوند با هیچ کس نسبت و خویشاوندی ندارد، هر کس پرهیزگار باشد و از دستورات خدا اطاعت کند او محبوب خداوند است.

ای جابر! به خداوند سوگند، هیچ بنده ای بدون اطاعت نمی تواند به خداوند نزدیک شود، ما برائت از آتش نداریم، هیچ کس نزد خداوند برهانی ندارد که با آن احتجاج کند. هر کس از خداوند اطاعت کرد او دوست ماست، و هر کس به خدا عصیان نمود دشمن ماست. به ولایت ما نخواهد رسید مگر به عمل و پارسایی.

البته «ورع» از «تقوا» بالاتر است و در روایات آمده که شیعیان ما را از راه ورع بشناسید؛ یعنی مهم ترین علامت تشیع، ورع است و ائمه علیهم السلام هم چنان به ورع توصیه داشته و با آن تربیت نموده اند.

ابوأسامه می گوید: امام صادق علیه السلام می فرمود:

عليك بتقوى الله والورع والاجتهاد وصدق الحديث وأداء الأمانة وحسن الخلق وحسن الجوار، وكونوا دعاءً إلى أنفسكم بغير ألسنتكم وكونوا زيناً ولا تكونوا شيناً...؛(1)9.

ص: 104

بر توباد تقوای خدا، ورع داشته باش، عبادت را فراموش نکن، راست بگو، امانت ها را ادا نما، حسن خلق داشته باش و با همسایگان نیکی کن.

مردم را به طرف خود بخوانید بدون این که زبانتان را به کار گیرید، موجب آبروی ما باشید و اعتبار ما را نگه دارید....

در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

لیس منّا - ولا کرامة - من کان فی مصر فیہ مائة ألف او یزیدون وکان فی ذلك المصر أحد أروع منه؛(1)

از ما نیست - و ارزشی ندارد - کسی که در شهری سکونت کند و در آن صد هزار نفر و یا بیشتر سکونت داشته باشند و در میان آن ها پرهیزگارتر از او باشد.

در سخن دیگری ابن رثاب می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إنا لا نعدّ الرجل مؤمناً حتی یكون بجمیع أمرنا متّبعاً مریداً. ألا ومن اتّباع أمرنا وإرادته الورع، فتزینوا به یرحمکم الله...؛(2)

کسی را در شمار مؤمنان نمی شماریم جز هنگامی که به همه اوامر ما مطیع باشد.

هان بدانید که ورع و پارسایی جزء اوامر ماست که اطاعت آن ضروری است.

پس به زیور پارسایی خود را مزین سازید، خدایتان رحمت کند....

عمر و بن سعید بن هلال نیز در این باره روایتی دارد. او می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

أوصینی.

قال: أوصیک بتقوی الله والورع والاجتهاد، واعلم أنّه لا ینفع اجتهاد لا ورع فیہ؛(3)1.

ص: 105

1- . همان: 78، حدیث 10.

2- . همان: حدیث 13.

3- . همان: حدیث 11.

مرا سفارشی فرما.

فرمود: تو را به تقوای خدا، پاکدامنی و کوشش در عبادت سفارش می کنم. بدان که کوشش در عبادتی که با پاکدامنی همراه نباشد، سودی نخواهد داشت.

عبداللّه بن علی می گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

كثيراً ما كنت أسمع أبي يقول: ليس من شيعتنا من لا تتحدّث المخدّرات بورعه في خدورهنّ، وليس من شيعتنا من هو في قرية فيها عشرة آلاف رجل فيهم من خلق الله أروع منه؛(1)

من از پدرم بسیار می شنیدم که می فرمود: از شیعیان ما نیست کسی که (در پارسایی به گونه ای نباشد که) زنان پرده نشین در میان پرده خویش از ورع او سخن گویند و از دوستان ما نیست کسی که در شهری باشد که ده هزار تن در آن باشند و پارسا تر از او میان آن ها خدا خلق کرده باشد.

### نتیجه دشمنی با ائمه

وَ هَلَكَ مَنْ عَادَاكُمْ؛

و آن که با شما دشمنی ورزید نابود گشت.

در مقابل کلمه «سعد» کلمه «هلك» آمده و «من عاداكم» در مقابل «من والاكم» آمده است. راغب اصفهانی درباره کلمه «هلك» می گوید:

الهلاك على ثلاثة أوجه: افتقاد الشيء عنك وهو عند غيرك موجود، كقوله تعالى: «هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ»

. وهلاك الشيء باستحالة وفساد، كقوله:

«وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»

والثالث: الموت....(2)

ص: 106

1- . همان: 79، حدیث 15.

2- . المفردات في غريب القرآن: 544.

بنابراین، کسانی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشته باشند نه تنها فاقد سعادتند؛ بلکه از بین می روند و نابود می شوند....

از تقابل مذکور معلوم می شود که صرف «عدم موالات» موجب «هلاکت» و «عیداء» خواهد بود و در نتیجه: نبودن با اهل بیت علیهم السلام با هلاکت مساوی است. در حدیثی ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود:

سعد من اطاعك، وشقي من عصاك، وريح من تولاك، وخسر من عاداك، وفاز من لزمك، وهلك من فارقك...؛(1)

نیک بخت شد کسی که از تو پیروی کرد، بدبخت گشت کسی که از تو نافرمانی کرد، سود برد آن که تو را دوست داشت، و زیان دید کسی که با تو دشمنی نمود، کامیاب گشت آن که ملازم تو شد و نابود شد آن که از تو جدا گشت....

«سعد من اطاعك»، چون «موالات»، «اطاعت» را در پی دارد.

«خسر من عاداك»؛ زیرا «عیداء» با حق، قطعاً «باطل» است، و خداوند متعال می فرماید:

«وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»؛(2)

و آن جا باطل گرایان زیان خواهند کرد.

و «هلك من فارقك» کسی که با امیر مؤمنان علی و اهل بیت علیهم السلام مفارقت داشته باشد او «هالك» است؛ یعنی از بین رفته و در جهان آخرت نصیبی ندارد، هم چنان که قوم حضرت نوح علیه السلام که با او همراهی نکردند همگی هلاك شدند و در حدیث سفینه به این معنا تصریح شده، چنان که خواهد آمد. 8.

ص: 107

1- . فرائد السمطين: 2/243.

2- . سوره غافر (40): آیه 78.



وَ خَابَ مَنْ جَحَدَكُمُ؛

و کسی که شما را انکار کرد، ناامید شد.

لغویون واژه «جحد» را به معنای انکار گرفته اند، اما نه مطلق انکار؛ انکار با وجود یقین در قلب، راغب اصفهانی می گوید:

الجحد نفي ما في القلب إثباته وإثبات ما في القلب نفيه. (1)

در قرآن مجید آمده:

«وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُتْوًا»؛ (2)

و آن ها (معجزات) را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

بنابراین، کلمه «جحد» از انکار اخص است. در این نوع انکار، انسان چیزی را به زبان انکار می کند در حالی که در قلب به آن یقین دارد.

واژه «خاب» یعنی چه؟

«خاب» از ماده «خبیة» گرفته شده است؛ یعنی ناامید شدن و بی نتیجه بودن.

جوهری در این باره می گوید:

خاب الرجل خبيئاً: إذا لم ينل ما يطلب. (3)

بنابراین، کسانی که امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام را از روی حسد، یا دشمنی و یا به جهت مقاصد دنیوی انکار کردند - در حالی که

اگر به باطن خود مراجعه می کردند به امامت دیگری قائل نمی شدند - ناامید و پشیمان خواهند شد، زیرا

ص: 108

1- . المفردات في غريب القرآن: 88.

2- . سورة نمل (27): آیه 14.

3- . الصحاح، جوهری: 1/123.

حقیقت در قیامت روشن می شود و هر کسی عاقبت امر خود را خواهد دید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند:

إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي، ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا وإتھما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، وإني سائلكم عنهما... (1)

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و من از شما خواهم پرسید که با آن دو چگونه رفتار کردید....

پس رستگاری در دنیا و آخرت فقط در پیروی از قرآن و عترت است، وگرنه خسران و پشیمانی خواهد بود.

پیش تر گفتیم که دو راه بیشتر وجود ندارد: یا راه هدایت است و یا راه ضلالت.

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند که راه هدایت، راه تمسک به قرآن و عترت است، یعنی عدم تمسک به اینان و جدا شدن از آنان، با گمراهی برابر خواهد بود. و لذا در حدیث معراج آمده که خدای تعالی به حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله فرمود:

یا محمد، إني أطلعت إلى أهل الأرض إطلاعة فاخترتك منها، فشققت لك اسماً من أسمائي، فلا اذكر في موضع إلا ذكرت معي، فأنا المحمود وأنت محمد.

ثم أطلعت الثانية، فاخترت علياً، وشققت له اسماً من أسمائي، فأنا الأعلى وهو علي.

یا محمد، إني خلقتك وخلقته علياً وفاطمة والحسن والحسين والأئمة مني.

ص: 109

ولده من نوري، وعرضت ولايتكم على أهل السماوات وأهل الأرض، فمن قبلها كان عندي من المؤمنين، ومن جحدها كان عندي من الكافرين.

يا محمد، لو أن عبداً من عبيدي عبدني حتى ينقطع أو يصير كالشئ البالي ثم أتاني جاحداً لولايتكم ما غفرت له حتى يقرّ بولايتكم...؛(1)

ای محمد، من از میان همه مردم روی زمین تو را انتخاب کردم و نام تو را از نام خودم جدا ساختم. پس هر جا نام من ذکر می شود نام تو هم ذکر می شود. من محمود هستم تو محمدی.

بعد علی را از میان همه مردم انتخاب کردم و نام او را هم از نام خودم جدا ساختم.

من اعلی هستم او علی است.

ای محمد، من تو، علی، فاطمه، حسن، حسین و امامان از نسل آن ها را از نور خودم آفریدم و ولایت شما را به همه اهل آسمان ها و زمین عرضه کردم. هر کس آن را پذیرفت در نزد من مؤمن است و هر کس انکار کرد کافر است.

ای محمد، اگر بنده ای از بندگانم مرا آن قدر عبادت کند که تمام گوشت هایش آب شود یا مانند مشک کهنه پوسیده باشد و به نزد من بیاید در حالی که ولایت شما را منکر باشد، من او را نمی آمرزم مگر این که به ولایت شما اقرار بکند....

### نتیجه جدایی از ائمه

وَضَلَّ مَنْ فَارَقَكُمْ؛

و آن که از شما جدا شد، گمراه گردید.

مفارقت و جدایی از ائمه اطهار علیهم السلام مفارقت و جدایی از رسول الله صلی الله علیه وآله است. ابوذر رضی الله عنه می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: 110

1- . مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی: 95، ینایع الموده: 3/380.

یا علی، من فارقتی فقد فارقت الله ومن فارقتك یا علی، فقد فارقتی؛ (1)

یا علی، کسی که از من جدا شود در واقع از خدا جدا شده و کسی که از راه و روش تو جدا شود در واقع از من جدا شده است.

آیا در گمراه بودن هر که از رسول الله صلی الله علیه وآله مفارقت کند، شکی وجود دارد؟

و از سوی دیگر، در احادیث صحیح آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علي مع الحق والحق مع علي؛ (2)

علی با حق است و حق با علی.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

علي مع القرآن والقرآن مع علي؛ (3)

علی با قرآن است و قرآن با علی.

آیا در گمراه بودن کسی که از «حق» و «قرآن» مفارقت کند، شک و تردید است؟

### ثمره جنگ زندگان

وَفَازَ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ؛

هر کس به شما تمسک جست کامیاب گردید.

منظور از «تمسک» همان «ملازمت» است، و فوز و رستگاری کسی که ملازم اهل بیت علیهم السلام باشد پرواضح و احادیث در این زمینه بسیار است، از جمله:

در ذیل آیه مبارکه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (4) آمده:

ص: 111

1- .المستدرک علی الصحیحین: 3/123.

2- .ر. ك: جلد یکم، صفحه 432 از همین کتاب.

3- .ر. ك: جلد یکم، صفحه 132 از همین کتاب.

4- .سوره توبه (9): آیه 119.

الصّادقون هم محمّد وأهل بيته؛(1)

منظور از صادقان، همان محمّد و اهل بیت اوست.

بنابراین، ما به ملازمت با محمد و آل محمد علیهم السلام مأمور هستیم.

در حدیث سفینه آمده:

إنّما مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛(2)

همانا مثل اهل بیت من در میان شما (امت) مانند کشتی نوح علیه السلام است کسی که بر کشتی سوار شود، نجات می یابد و کسی که از سوار شدن خودداری کند هلاک خواهد شد.

از این روست که در احادیث بسیاری آمده:

علي وشيعته هم الفائزون؛(3)

علی و شیعیان او همان رستگاران هستند.

### ایمن شوندگان

وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ؛

و کسی به شما پناه آورد، ایمن گشت.

نتیجه دیگر پیروی از اهل بیت علیهم السلام ایمنی در روز قیامت و روز حساب و جزاست. معلوم است که در آن جا راه فراری وجود ندارد، اصلاً جایی نیست که انسان بتواند به آن جا پناه ببرد تا از عذاب الاهی در امان باشد.

از این رو، اگر به حساب فردی رسیدگی شد و محکوم گشت که به جهنم برود

ص: 112

1- . الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی: 138، مناقب آل ابی طالب: 3/111، شواهد التنزیل: 1/262، حدیث 307. برای آگاهی بیشتر ر. ک: تشیید المراجعات: 2/68-77.

2- . الصراط المستقیم: 1/209، بحار الأنوار: 40/76.

3- . بشارة المصطفی: 187، تاریخ مدینة دمشق: 42/333، المناقب، خوارزمی: 111، ینابیع المودّة: 2/245.

کجا فرار کند؟ خداوند در وصف قیامت می فرماید:

«ما لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ»؛ (1)

در آن روز (قیامت) هیچ گونه پناه گاهی (در برابر عذاب الاهی) برای شما وجود ندارد.

آری، در روز قیامت راهی برای تحصیل امان نیست. مگر می شود از خدا و حکم او فرار کرد؟ در دعای کمیل می خوانیم:

ولا يمكن الفرار من حكومتك؛ (2)

و گریزی از سلطنت و حکم و فرمان تو نیست.

بنابراین، گرفتاران در آن جا چه باید بکنند و به کجا باید امیدوار باشند؟

امید فقط به خداوند متعال باید داشت. قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ (3)

تمام کارها و فرمان ها به دست خداوند است.

در آن جا حاکم مطلق خداوند متعال است. اگر انسان بخواهد امید نجاتی پیدا کند، باید به خدا پناه ببرد. قرآن کریم می فرماید:

«وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»؛ (4)

و یقین پیدا کردند که پناه گاهی (از خشم خدا) جز از طریق بازگشت به سوی او نیست.

آری، در آن روز هیچ پناه گاهی وجود ندارد مگر این که انسان به خدا پناه ببرد. 8.

ص: 113

---

1- . سوره شوری (42): آیه 47.

2- . اقبال الأعمال: 3/332 (در ضمن دعاء خضر علیه السلام معروف به دعای کمیل رضوان الله علیه).

3- . سوره انعام (6): آیه 57 و سوره یوسف (12): آیه 40 و 67.

4- . سوره توبه (9): آیه 118.

و به او توسل کند، وگرنه راه دیگری نیست. انسان باید يك راه پناه خدایی بیابد، از این روست که امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعایی عرضه می دارد:

استشفع بك إلی نفسك؛<sup>(1)</sup>

تورا به درگاه خودت شفیع قرار می دهم.

یعنی به رحمت تو متوسل می شوم تا از خشم و غضب تو در امان باشم. امام سجّاد علیه السلام در ضمن دعای عرفه به خداوند متعال عرضه می دارد:

یا من سبقت رحمته غضبه؛<sup>(2)</sup>

ای کسی که رحمتش از خشم و غضبش پیشی گرفته است.

وقتی انسان در روز قیامت در مانده و بیچاره شد، باید به خداوند متعال متوسل شود. در آن جا مقربان درگاه الاهی از جانب حضرت باری تعالی اذن دارند که شفاعت کنند. قرآن کریم می فرماید:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِزْتَضَى»؛<sup>(3)</sup>

و هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر این که بدانند خداوند از او خشنود است.

### سلامتی تصدیق کنندگان

وَسَلِّمْ مَنْ صَدَّقَكُمْ؛

و کسی که شما را تصدیق کرد، سالم ماند.

سلامتی در این جا به معنای نجات است.

ص: 114

1- . اقبال الأعمال: 3/331.

2- . الصحیفه السجّادیه الجامعه: 345، اقبال الأعمال: 2/108، بحار الأنوار: 91/386.

3- . سوره انبیاء (21): آیه 28.

و مقصود از تصدیق، تصدیق عملی است.

تصدیق عملی؛ یعنی کسی به کسی از روی اعتقاد قلبی گوید: «تورا ست می گویی» و مطابق قولش عمل کند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در سخنی فرمودند:

أنا الصّدِّيقُ الأكبرُ؛ (1)

من صدیق بزرگ هستم.

یعنی من کسی هستم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به طور عملی تصدیق کردم.

و هر کس نسبت به اهل بیت علیهم السلام این گونه باشد اهل نجات است و عاقبت او همان خواهد بود که قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ \* أُدْخِلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ»؛ (2)

به یقین، پرهیزکاران در باغ ها (ی بهشت) و در کنار چشمه ها هستند. (فرشتگان به آن ها می گویند:) با سلامت و امنیت به این باغ ها وارد شوید!

## هدایت یافتگان

وَ هُدًى مِّنْ أَعْتَصَمَ بِكُمْ؛

و آن که به دامن شما چنگ زد هدایت یافت.

ائمه علیهم السلام «جبل الله» هستند، چنان که در ذیل آیه مبارکه «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً» (3) از حضرت صادق علیه السلام در کتب فریقین آمده:

ص: 115

- 
- 1- . کنز الفوائد: 121، الاحتجاج: 2/146، بحار الأنوار: 26/260، حدیث 37، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 1/30، الکامل: 3/274، تاریخ مدینه دمشق: 42/33، تهذیب الکمال: 12/18، شماره 2537، تهذیب التهذیب: 4/179، شماره 347 و....
  - 2- . سوره حجر (15): آیه های 45 و 46.
  - 3- . سوره آل عمران (3): آیه 103.



نحن حبل الله؛ (1)

ما همان حبل خدا هستیم.

پس کسانی که به ائمه اطهار علیهم السلام چنگ زند قطعاً مهتدی هستند.

در حدیثی دیگر از سیدالشهداء علیه السلام نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فاطمة بهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلمها نور بصري والأئمة من ولدها امناء ربّي وحبله الممدود بينه وبين خلقه، من اعتصم بهم نجا ومن تخلف عنهم هوى؛ (2)

فاطمه مایه آرامش دل من، دو فرزندش میوه دلم، همسرش نور چشم من هستند و پیشوایان از فرزندان او امنای پروردگار من و ریسمان متصل بین خدا و خلق هستند. هر کس به آن ها چنگ زند نجات می یابد و هر کس از فرمان آن ها تخلف ورزد سقوط می کند.

### پاداش پیروان و سزای مخالفان

مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ، وَمَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ؛

کسی که از شما پیروی کرد، جایگاه او بهشت است و آن که با شما مخالفت کرد، آتش دوزخ جای اوست.

طبق آیات قرآن و روایات، ائمه علیهم السلام شاخص، علم، آیت، نشانه، معیار و میزان هستند. و ما بخشی از آن ها را در مباحث گذشته آورده ایم.

بنابراین، راه رسیدن به جنّات نعیم اتّباع و پیروی اهل بیت اطهار علیهم السلام،

ص: 116

1- . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: 2/60، 253 و 8/333.

2- . فرائد السمطين: 2/66، الفصول المهمّة: 2/1170، ينابيع المودّة: 1/243.

و بهشت فقط جای پیروان آن حضرات است، و هر کس بر خلاف آن ها باشد عاقبتش دوزخ خواهد بود، و این حقیقت را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت های گوناگون به امت ابلاغ فرموده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت و تبعیت از امیرالمؤمنین علیه السلام را اطاعت و تبعیت خود و معصیت و مخالفت حضرت امیر را معصیت و مخالفت خود قرار داده و این معنا را علمای شیعه و سنی به اسانید خود روایت نموده اند:

حاکم نیشابوری به سند صحیح از ابوذر رضی الله عنه نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع علياً فقد أطاعني، ومن عصى علياً فقد عصاني؛(1)

کسی که از من اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است و کسی که از فرمان من سرپیچی نماید، در واقع از فرمان خدا سرپیچی کرده است و کسی که از علی اطاعت نماید، در واقع از من اطاعت کرده است و کسی که از فرمان علی سرپیچی نماید، در واقع از فرمان من سرپیچی کرده است.

در حدیثی دیگر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عمّار فرمود:

فإن سلك الناس كلهم وادياً وسلک علي وادياً فاسلك وادي علي وخلّ عن الناس.

یا عمّار! إن علیاً لا یردک عن هدی ولا یدخلک فی ردی.

یا عمّار! طاعة علي طاعتي وطاعتي طاعة الله عزوجل؛(2) اگر همه مردم به يك وادی بروند و علی در يك وادی دیگر ره سپارد، در وادی 4.

ص: 117

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/121.

2- . فرائد السمطین: 1/178، ینایع المودّه: 1/384.

علی قدم بگذار و همه مردم را رها کن.

ای عمار! او تو را از هدایت خارج نمی کند و به ذلت، دلالت نمی نماید.

ای عمار! اطاعت از علی، اطاعت از من و اطاعت از من، اطاعت از خداوند متعال است.

و در حدیثی دیگر حضرتش به عبدالله بن مسعود فرمود:

أما والذي نفسي بيده، لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين؛(1)

سوگند به آن که جانم به دست قدرت اوست، اگر همه از او اطاعت کنید، به یقین همگی دسته جمعی وارد بهشت خواهید شد.

پس یا باید از راه خدا و رسول و ائمه اطهار علیهم السلام پیروی کرد، و یا از راه شیطان و هوای نفس. خدای متعال می فرماید:

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى \* يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى \* وَبُرَّتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى \* فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى \* وَآمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى»؛(2)

و هنگامی که آن حادثه هولناک و عظیم (قیامت) واقع شود، انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش (خوب و بد) می افتد و جهنم برای هر بیننده ای ظاهر و آشکار می گردد، اما آن کسی که در مقابل خداوند طغیان و سرکشی کرده و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم داشته، به یقین جهنم جایگاه اوست، و اما کسی که از مقام پروردگارش ترسان بود و نفسش را از هواهای نفسانی باز داشته به یقین بهشت جایگاه و مأوی اوست. 1.

ص: 118

1- . مجمع الزوائد: 5/185.

2- . سوره نازعات (79): آیات 34-41.

دو راه، دو عمل، دو نتیجه و دو امام بیشتر نیست؛ یا امام هدایت‌گر و یا امام ضلالت و گمراه‌کننده و عاقبت تبعیت از هر یک روشن است. به تعبیر دقیق‌تر، یک راه بیشتر نیست و غیر آن هر چه باشد و رهبر، هر که باشد گمراهی است، آن راه، راه اهل بیت که راه خدا و رسول است. از این رو است که همواره کسانی که اهل بیت علیهم السلام را قبول ندارند و خودشان افرادی را به عنوان امام جعل کرده‌اند، در عین حال ادعا می‌کنند که پیرو اهل بیت علیهم السلام هستند.

ابن حجر مکی چون می‌داند که راه نجات، فقط در تبعیت و پیروی اهل بیت علیهم السلام است، در کتاب الصواعق المحرقة به شیعیان می‌گوید: شما پیروان اهل بیت نیستید، ما پیرو آنان هستیم. (1)

### فرق بین دو کلمه «مأوی» و «مئوی»

آیا بین دو کلمه «مأویه» و «مئویه» فرق است؟ هر دو کلمه در قرآن آمده، کلمه «مأوی» به اهل جهنم نیز تعبیر شده است، آن جا که می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى﴾؛ (2)

و اما کسی که در مقابل خداوند سرکشی کند و زندگی چند روزه دنیا را بر همه چیز مقدم بدارد قطعاً جهنم جایگاه اوست.

کلمه «مئوی» نیز درباره اهل جهنم آمده است. در آیه ای می‌خوانیم:

﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾؛ (3)

آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست؟

ص: 119

1- . الصواعق المحرقة: 153 و 154.

2- . سوره نازعات (79): آیات 37-39.

3- . سوره زمر (39): آیه 60.

و در آیه دیگری می خوانیم:

«قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ»؛<sup>(1)</sup>

به آن ها گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید چه بد سرانجام و عاقبتی است عاقبت متکبران.

بنابراین، کلمه «مَثْوًى» در جایی است که عاقبت امر انسان را نشان می دهد که در آن جا مستقر خواهد بود. راغب اصفهانی گوید:

الثَّوَاءُ: الإِقَامَةُ مَعَ الْإِسْتِقْرَارِ... وَقَالَ: «أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ».<sup>(2)</sup>

یعنی عاقبت و فرجام امر انسان که نمی شود از آن جا نجات و خلاصی یافت.

دوزخیان هر چه التماس و خواهش بکنند نجاتی نخواهند داشت.

### منکران کفرورز

وَمَنْ جَحَدَكُمُ كَافِرٌ، وَمَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ؛

و هر کس شما را انکار کند، کافر و هر کس با شما بجنگد مشرک است.

آری، کسی که شما ائمه را با علم باطنی به حقانیت، انکار بکند و به طور عملی از دیگری پیروی نماید و مقام امامت شما را برای دیگری قائل شود کافر است؛ زیرا امامی را که از ناحیه خداوند متعال نصب شده، انکار کرده و از امامی که از ناحیه شیطان نصب شده، پیروی کرده است، و مقدم داشتن امام ضلالت گر بر امام هدایت گر در واقع مقدم داشتن شیطان بر خداوند متعال است.

اگر کسی علاوه بر این انکار، علیه امام بر حق و منصوب از جانب خدای سبحان

ص: 120

1- . همان: آیه 72.

2- . المفردات في غريب القرآن: 84.

قيام كند و شمشير بكشد، مشرك خواهد بود.

حكم مشرك به اعتباری، از كافر بدتر است، چون هر مشركی، كافر است، اما هر كافری، مشرك نیست. بنابراین، عقاب منكر امامت اهل بيت با عقاب كفار يكسان است هر چند به ظاهر مسلمان باشد، اما عقاب کسی كه با امام بر حق بجنگد عقاب مشركين است هر چند «لا إله إلا الله» بگوید.

سید مرتضی رحمه الله در این باره می فرماید:

ثمّ مذهبنا نحن في محاربي أمير المؤمنين عليه السلام معروفٌ، لأنّهم عندنا كانوا كفّاراً بحربه بوجوه... منها: إنّ من حاربه كان مستحلاً لقتله مظهراً، لأنّه في ارتكابه على حق، ونحن نعلم أنّ من أظهر استحلال شرب جرعة خمر فهو كافر بالإجماع، واستحلال دم المؤمن فضلاً عن أكابرههم وأفاضلهم أعظم من شرب الخمر واستحلاله، فيجب أن يكونوا من هذا الوجه كفّاراً.

ومنها: أنّ النبي صلّى الله عليه وآله قال له عليه السّلام بلا خلاف بين أهل النقل:

«حربك يا علي! حربي وسلمك سلمتي» (1).

و نحن نعلم أنّه لم يرد إلا التشبيه بينهما في الأحكام ومن أحكام محاربي النبي صلّى الله عليه وآله الكفر بلا خلاف.

ومنها: أنّه عليه السّلام قال بلا خلاف أيضاً: «اللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله» (2) وقد ثبت عندنا أنّ العداوة من 9.

ص: 121

- 
- 1- . الأملی، شیخ صدوق: 156، حدیث 150، كفاية الأثر: 151، روضة الواعظین: 113، بحار الأنوار: 27/203، حدیث 3، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 2/297، المناقب، خوارزمی: 128، حدیث 143، ینابیع المودة: 1/172، حدیث 19.
  - 2- . علل الشرائع: 1/144، حدیث 9، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 52، حدیث 183، الخصال: 66، حدیث 97، بحار الأنوار: 21/387، مسند، احمد بن حنبل: 1/119، المستدرک علی الصحیحین: 3/109.

اللَّهِ لَا تَكُونُ إِلَّا لِلْكَفَّارِ الَّذِينَ يَعَادُونَهُ دُونَ فَسَاقِ أَهْلِ الْمَلَّةِ... (1)

دو حدیث فوق در کتاب های شیعه و سنی آمده است. اگر کسی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جنگ برخیزد او قطعاً کافر است. وقتی آن حضرت فرموده که جنگ علیه علی علیه السلام جنگ رسول خدا است، پس همان اثر بر جنگیدن علیه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز مترتب است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از خداوند متعال خواسته اند که «اللهم وال...». پس قطعاً کسی که مورد نصرت خداوند متعال نباشد او مخذول است و مخذول، کافر است.

تا این جا حکم کسانی که امامت ائمه علیهم السلام را دانسته و منکر شده و از دیگری پیروی کرده اند، و نیز حکم کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام به محاربه برخاسته اند، معلوم شد، و به قول سید مرتضی رحمه الله، مذهب ما این است.

اینک به حکم کسانی می پردازیم که با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم بیعت کردند سپس بیعت و پیمان شکستند و مردم را به سوی خودشان دعوت کردند.

خداوند متعال می فرماید:

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ»؛ (2)

آنان نعمت خدا را می شناسند؛ آن گاه آن را انکار می نمایند و بیشترشان کافر هستند.

مرحوم کلینی رحمه الله از امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مبارکه چنین نقل می کند که آن حضرت فرمود:

لما نزلت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»

الآية. اجتمع نفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله في مسجد المدينة، فقال بعضهم لبعض:

ما تقولون في هذه الآية؟3.

ص: 122

1- . الشافى في الإمامة: 4/40 و 41، الصوارم المهركة: 89.

2- . سورة نحل (16): آية 83.

فقال بعضهم: إن كفرنا بهذه الآية نكفر بسائرهما، وإن آمنّا فإنّ هذا ذلّ حين يسلّط علينا ابن أبي طالب.

فقالوا: قد علمنا أنّ محمّداً صادق فيما يقول، ولكنّا لا نتولّاه ولا نطيع عليّاً فيما أمرنا.

قال: فنزلت هذه الآية: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»

يعرفون، يعني ولاية علي [بن أبي طالب عليهما السلام] وأكثرهم الكافرون بالولاية: (1)

هنگامی آیه «سرپرست شما فقط خدا، پیامبر و کسانی هستند که ایمان دارند، همان ها که نماز گزارند و در حالت رکوع زکات دهند» نازل شد، گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد مدینه جمع شدند، بعضی از آن ها به برخی دیگر گفتند: درباره این آیه چه می گوید؟

بعضی گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم و اگر به این آیه ایمان آوریم و آن را بپذیریم این، خواری ماست، زیرا پسر ابی طالب بر ما مسلط می شود.

پس گفتند: ما یقین داریم که محمّد در آن چه می گوید، راستگوست، ولی ما از او پیروی نمی کنیم و از علی نسبت به آن چه دستورمان می دهد فرمان نمی بریم.

آن گاه این آیه نازل شد: «نعمت خدا را می شناسند و باز انکار می کنند» یعنی ولایت علی علیه السلام را می شناسند، ولی بیشترشان نسبت به ولایت کافرند.

اکنون این پرسش مطرح است که آیا مراد از این کفر که سید مرتضی رحمه الله فرموده کفر مقابل ایمان است، یا کفر مقابل اسلام؟

فقها و متکلمان در این باره بحث دارند. از ظاهر عبارت سید مرتضی رحمه الله این گونه برداشت می شود که منظور از این کفر، کفر مقابل اسلام است؛ یعنی چنین فردی از اسلام خارج می شود. 7.

ص: 123



برخی از بزرگان فرموده اند: نه، این کفر، مقابل ایمان است، نه اسلام.

این بحث هم ثمرات اعتقادی دارد و هم ثمرات عملی و ریشه این بحث به مسئله امامت برمی گردد که آیا امامت اهل بیت علیهم السلام از اصول دین است یا از اصول مذهب؟

و برای اثبات بیشتر این که اثر انکار، کفر و اثر محاربه، شرك است، چند روایت در این زمینه نقل می کنیم:

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى جَعَلَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَام

عِلْمًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ، لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ عِلْمٌ غَيْرُهُ، فَمَنْ تَبِعَهُ كَانَ مُؤْمِنًا، وَمَنْ جَحَدَهُ كَانَ كَافِرًا، وَمَنْ شَكَّ فِيهِ كَانَ مُشْرِكًا؛(1)

خداوند متعال علی علیه السلام را بین خود و خلق خود عَلَم، واسطه، راهنما و شاخص قرار داد....

بین خدا و خلق، عَلَمی جز او نیست. هر کس از علی پیروی کند مؤمن است و هر کس او را انکار نماید کافر است و هر کس در او شک کند، مشرک خواهد بود.

طبق این روایت معلوم می شود که ریشه همه جنگ ها با امیر مؤمنان علی علیه السلام شك بوده است. در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمودند:

أمر الناس بمعرفتنا والرّدّ إلينا والتسليم لنا.

ثم قال: وإن صاموا وصلّوا وشهدوا أن لا إله إلا الله وجعلوا في أنفسهم أن لا يردّوا إلينا كانوا بذلك مشركين؛(2)

مردم به شناسایی و مراجعه به ما و تسلیم شدن برای ما مأمور هستند. 1.

ص: 124

1- . المحاسن: 1/89، حدیث 34، ثواب الأعمال: 209، بحار الأنوار: 69/127، حدیث 12.

2- . الكافي: 2/398، حدیث 5، وسائل الشیعه: 27/68، حدیث 33221.

سپس فرمود: اگر چه روزه بگیرند، نماز گزارند و گواهی دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست؛ ولی پیش خود بنا گذارند که به ما مراجعه نکنند به همان سبب مشرک خواهند گشت.

اینان در حقانیت و وجوب اطاعت ما، شك دارند و در اطاعت و بندگی، دیگران را نیز شریک می کنند؛ چرا که اطاعت از ائمه علیهم السلام، همان بندگی محض خداوند متعال است. اگر بناست کسی از دیگری نیز اطاعت کند، در واقع بنده شیطان بوده و به خداوند متعال شرک ورزیده است.

پس ریشه قیام علیه ائمه علیهم السلام عدم تسلیم، عدم معرفت و عدم اطاعت است که باید در این جا اطاعت محض باشد.

ائمه علیهم السلام علم و نشانه هستند، کسی غیر از این ها علم و نشانه نیست. اگر کسی در کنار این علم، علم دیگری را فرض کند و به زعم خودش دیگری را برای امامت نصب کند، مشرک خواهد بود. خداوند متعال می فرماید:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ (1)

به پروردگارت سوگند! آن ها ایمان نخواهند آورد مگر این که در اختلافاتشان تو را به داوری و قضاوت بطلبند، سپس به آن چه که تو حکم کرده ای در دل خود از آن ناراحت نشوند و تسلیم محض باشند.

در ذیل این آیه روایتی نقل شده است که عبدالله کاهلی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لو أن قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له، وأقاموا الصلاة، وآتوا الزكاة، وحجوا البيت، وصاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشيء صنع الله تعالى، أو5.

ص: 125

صنعه النبي صلى الله عليه وآله: ألا صنع خلاف الذي صنع، أو وجدوا ذلك في قلوبهم لكانوا بذلك مشركين.

ثم تلا هذه الآية: «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا».

ثم قال أبو عبد الله عليه السلام: وعليكم بالتسليم؛<sup>(1)</sup>

اگر گروهی خدای یگانه را که شریکی ندارد بپرستند و نماز را برپا دارند، زکات را پردازند، حج خانه خدا انجام دهند و ماه رمضان را روزه بگیرند، اما وقتی به چیزی نگاه می کنند می گویند: اگر خدا این گونه نیافریده بود بهتر بود. اگر به گونه دیگر خلق کرده بود، بهتر بود. این ها به زعم خودشان در برابر خداوند متعال سخنی برای گفتن دارند.

آن گاه حضرتش این آیه را تلاوت فرمود: «به پروردگارت سوگند! آن ها ایمان نخواهند آورد مگر این که در اختلافاتشان تو را به داوری و قضاوت بطلبند، سپس به آن چه که تو حکم کرده ای در دل خود از آن ناراحت نشوند و تسلیم محض باشند».

آن گاه امام صادق علیه السلام فرمود: بر شما باد تسلیم بودن.

اگر کسی واقعاً خداپرست باشد و احکام الاهی را از نماز، روزه، حج و... انجام دهد و خود را عبد مطیع خدا داند نباید بر خدا اعتراض کند، او باید در جمیع امور تسلیم اراده حق باشد، و در این شرایط امام منصوب از قبل خدا را قبول خواهد نمود و از او اطاعت خواهد داشت.

بنابراین، عبادت ها با عدم تسلیم در برابر امام منصوب از طرف خدا هرگز فایده نداشته تا چه رسد که علیه او قیام هم بکنند! و لذا است که می گوئیم: 0.

ص: 126

---

1- . المحاسن: 1/271، حدیث 365، بحار الأنوار: 2/205، حدیث 90.

وَمَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرْكِ مِنَ الْجَحِيمِ؛

و هر کس شما را تکذیب کند در پایین ترین درکات دوزخ خواهد بود.

«رَدَّ عَلَيْكُمْ» یعنی: تکذیب ائمه علیهم السلام، کسی که آن بزرگواران را به هر نحوی و در هر موردی تکذیب کند جای او در شدیدترین طبقات دوزخ خواهد بود. این معنا از دو آیه مبارکه زیر استفاده می شود. آن جا که می فرماید:

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ \* بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَ لَوْ رَدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»؛ (1)

و اگر (حال آن ها را) هنگامی که در برابر آتش (دوزخ) ایستاده اند، ببینی، می گویند: ای کاش! بار دیگر، به دنیا بازگردانده می شدیم، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم، و از مؤمنان بودیم! (در واقع آن ها پشیمان نیستند، بلکه اعمال و نیت هایی را که پیش تر پنهان می کردند، در برابر آن ها آشکار شده است و اگر بازگردند، به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند، باز می گردند؛ به راستی آن ها دروغگویانند.

و در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

«وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»؛ (2)

و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل دوزخ هستند.

زیرا شکی نیست که ائمه علیهم السلام «آیات الله» به معنای واقعی هستند.

ص: 127

1- . سوره انعام (6): آیه 27 و 28.

2- . سوره مائده (5): آیه 10.

به عبارت واضح تر: در این فراز سه گروه ذکر شده اند:

1. مَنْ جَحَدَكُمْ،

2. مَنْ حَارَبَكُمْ،

3. مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ.

گروه اول محکوم به کفر، گروه دوم محکوم به شرکند و گروه سوم کسانی هستند که رسماً منکر ائمه نیستند و علیه آنان قیام نمی کنند، ولکن آنان را «تکذیب» می کنند، پس این ها «منافق» هستند و خداوند متعال فرموده:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»؛<sup>(1)</sup>

به راستی منافقان در پایین ترین درکات دوزخ قرار دارند.

مخفی نماند که ما گروه اول را دو دسته قرار دادیم:

دسته اول، کسانی که بیعت کردند، سپس بیعت شکستند.

دسته دوم، کسانی که با علم به حقانیت ائمه علیهم السلام از آن ها رو برگرداندند و از دیگران پیروی کردند.

به عبارت دیگر، گروه اول به سران و اتباع تقسیم می شوند.

### گواهی به مقامات والای امامان

أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ؛

گواهی می دهم که این جایگاه برای شما در گذشته بوده و در آینده نیز خواهد بود.

در این فراز به ثبوت مقامات و منازل ائمه علیهم السلام در گذشته و حال شهادت می دهیم، آن منازل و مقامات هم چنان برای آنان استمرار و ادامه دارد.

شهادت باید از روی علم و آگاهی باشد. پس ما علم داریم و از روی ادله به این

ص: 128

اعتقاد رسیده ایم، ما به ثبوت و استمرار مقامات ذکر شده از ولایت، وجوب اطاعت مطلقه، هادی امت بودن و حجّت خداوند متعال بودن شما ایمان داریم.

این مقامات برای همه ائمه علیهم السلام، نه فقط برای حضرت امیر در همه عوالم، نه تنها در این عالم، ثابت بوده و هست. ما این معنا را از روایات و آیات استفاده کردیم.

در این جهات بین ائمه علیهم السلام فرقی وجود ندارد، و اختلاف حالاتشان از جهت حضور، غیبت و غیر ذلك تأثیری نمی کند.

از این رو در پی آن، گواهی می دهیم که:

### سرشت واحد

وَأَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِينَتَكُمْ وَاحِدَةٌ، طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ، بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ؛

به راستی که ارواح شما، نور شما و سرشت شما یکی است که پاک و پاکیزه هستید.

خلقت ائمه علیهم السلام از نظر روحی و جسمی یکی است، لذا گفتیم که آن ها در مقام ولایت، وجوب اطاعت مطلقه، هادی امت بودن، حجّت خداوند متعال بودن و دیگر مقامات نظیر عصمت، طهارت و شفاعت در جهان آخرت و مقامات آنان در عالم قبل از این عالم مساوی هستند، و فرقی بین امیرالمؤمنین و دیگر ائمه علیهم السلام وجود ندارد.

این معنا در کلمات خودشان در موارد مختلف از جمله در ذیل آیه مبارکه:

«وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ» (1) و آیه مبارکه «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» (2) آمده است.

ص: 129

1- . سوره شعرا (26): آیه 219.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 34.

... فرسول الله صلى الله عليه وآله أول من عبد الله تعالى، وأول من أنكر أن يكون له ولد أو شريك، ثم نحن بعد رسول الله صلى الله عليه وآله.

ثم أودعنا بذلك النور صلب آدم عليه الصلاة والسلام، فما زال ذلك النور ينتقل من الأضلاب والأرحام من صلب إلى صلب، ولا استقر في صلب إلاتيين عن الآذي انتقل منه انتقاله، وشرف الذي استقر فيه، حتى صار في صلب عبدالمطلب، فوقع بأمّ عبد الله فاطمة، فافترق النور جزئين: جزء في عبد الله، وجزء في أبي طالب. فذلك قوله تعالى: «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»

؛ يعني في أضلاب النبيين وأرحام نسانهم.

فعلى هذا أجرنا الله تعالى في الأضلاب والأرحام وولدنا الآباء والأُمَّهات من لدن آدم عليه السلام؛(1)... پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نخستین کسی است که خدا را پرستش کرده و اولین کسی است که منکر فرزند یا شریک داشتن خدا شده است. آن گاه ما نیز پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار داریم.

سپس نور ما را در صلب آدم علیه السلام قرار داد، پیوسته این نور از صلب ها و رحم ها به صلب و رحمی دیگر منتقل می گردید از هر صلبی که منتقل می شد به طور کامل آشکار بود که این نور دیگر از او منتقل شده و در صلب دیگر که قرار می گرفت آثار شرافت نور در او آشکار می شد.

سرانجام به صلب عبدالمطلب رسید و به رحم فاطمه، مادر عبد الله منتقل شد در این هنگام به دو قسمت تقسیم گردید: يك قسمت در عبد الله قرار گرفت 1.

ص: 130

و قسمت دیگر در ابوطالب. این است تفسیر آیه که منظور اصلا ب پیامبران و رحم های زنان ایشان است.

بدین طریق خداوند ما را در اصلا ب و ارحام پدران و مادران از زمان آدم علیه السلام سیر داد.

در روایت دیگری در ذیل این آیه، امام باقر علیه السلام می فرماید:

في علي وفاطمة والحسن والحسين وأهل بيته صلوات الله عليهم؛(1)

این آیه درباره علی، فاطمه، حسن، حسین و اهل بیت علیهم السلام است.

روایت دیگری را در این زمینه سدیر نیز از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»(2). تفسیر العیاشی: 1/168، حدیث 29، بحار الأنوار: 23/225، حدیث 44.(3)

قال: نحن منهم ونحن بقية تلك العترة؛(3)

«به راستی خداوند، آدم، نوح، خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد؛ آن ها فرزندانى که (از نظر فضایل) همانند یکدیگر بودند».

ما از آنان و ما باقی مانده آن خاندان هستیم.

بنابر آن چه در روایات آمده، کوچکی و بزرگی سن امام، حضور و یا غیبت او، زندانی بودن و یا غایب بودن و اقبال مردم و یا ادبار آن ها، هیچ کدام در مقامات و منازل ائمه علیهم السلام تأثیر ندارد و این معانی برای آن بزرگواران مقرر و ثابت است، و هیچ يك از این امور، در این معانی دخلی ندارد؛ چرا که پرواضح است تا عصمت 4.

ص: 131

1- . همان: 25/213، حدیث 2.

2- . سوره آل عمران

3- : آیه های 33 و 34.



نباشد، ولایت مطلقه نخواهد بود و تا ولایت مطلقه نباشد، امام نمی تواند هدایت گر باشد و تا هدایت گر نباشد، حجت خدا نمی تواند باشد.

در روایت دیگری زید شحام می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امام حسن افضل است یا امام حسین؟ فرمود:

... خلقنا واحدٌ وعلمنا واحدٌ وفضلنا واحدٌ وکلنا واحدٌ عند الله عزوجل...؛(1)

... آفرینش ما، علم ما و فضیلت ما یکی است و همه ما در پیشگاه خدا یکی هستیم.

در روایت دیگری امام کاظم علیه السلام فرمود:

نحن في العلم والشجاعة سواء، وفي العطايا على قدر ما نؤمر؛(2)

ما در علم و شجاعت برابر هستیم. ما در عطا و بخشش ها به مقداری که به ما دستور می دهند، می بخشیم.

در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند:

ونحن في الأمر والنهي والحلال والحرام يجري مجرى واحد. فأما رسول الله وعليّ عليهما السلام فلهما فضلها؛(3)

ما در امر و نهی و حلال و حرام در مجرای واحد هستیم. اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دارای فضیلت و برتری خاص خود هستند.

آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خاطر مقام نبوتشان امتیازاتی دارند، و همین طور امیر مؤمنان علی علیه السلام به جهت بعضی از حالاتشان امتیاز دارند، اما در جهات عامه ای که در امام باید باشد، همه یکسان هستند.6.

ص: 132

1- . کتاب الغیبه، نعمانی: 86، حدیث 16، بحار الأنوار: 25/363، حدیث 23.

2- . بصائر الدرجات: 500، حدیث 3، الکافی: 1/275، حدیث 2، بحار الأنوار: 25/357، حدیث 7.

3- . همان: حدیث 2، همان: حدیث 3، همان: حدیث 6.

خَلَقَكُمْ اللَّهُ نُورًا فَجَعَلَكُمْ بَعْرَ شِبْهِ مُحْدِقِينَ؛

خداوند شما را نورهایی آفرید. پس شما را به گرد عرش خود گردانید.

این فراز به آفرینش ائمه علیهم السلام در پیش از این عالم، در این عالم و بعد از این عالم اشاره دارد.

ائمه علیهم السلام از یک نور آفریده شده اند و آن نور، نور خداوند متعال است.

خلقت ائمه علیهم السلام سال های بسیاری پیش از خلقت آدم علیه السلام بوده و آن بزرگواران در آن عالم، مقرب ترین موجودات در نزد خداوند متعال بودند که به توسط آنان و به توسل به آنان، حضرت آدم علیه السلام مورد رحمت قرار گرفت.

آنان در آن عالم معلّم و استاد فرشتگان بودند که فرشتگان چگونگی عبادت را از آن بزرگواران یاد گرفتند.

این مطالب امور غیبی است که برای کشف این امور و رسیدن به این حقایق راهی جز این نداریم که به سخنان پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام مراجعه کنیم. در این جا تذکر چند نکته لازم است:

نکته یکم. روایت های باب خلقت نوری ائمه علیهم السلام در کتاب های شیعه و سنی آن قدر زیاد است که نمی شود آن ها را نادیده گرفت.

نکته دوم. اشاره شد که این امور، امور غیبی هستند و برای کشف قضایای غیبی - به ویژه قضایای غیبی مربوط به ائمه علیهم السلام - راهی جز قرآن مجید و روایات اهل بیت عصمت علیهم السلام وجود ندارد.

بنابراین، در چنین مواردی رجوع کردن به عقل قاصر انسانی و کشف احوالات، ملکات، مقامات و خصوصیات آن بزرگواران که امور غیبی هستند، به قطع نظر از روایات، ابدأً وجهی ندارد.

نکته سوم. ظاهر بخش بسیاری از این روایات تمام، و اسانید آن‌ها - به ویژه روایاتی که در کتب شیعه و سنی آمده - مورد وثوق است.

وقتی روایت در معنایی ظهور دارد و حجیت آن طبق قواعد و بر حسب ظواهر الفاظ و مفاهیم عرفی واضح است و دچار مشکلی نیست، باید به ظاهرش اخذ کنیم و به مدلول و معنایش معتقد شویم؛ همان گونه که در باب های دیگر، ظواهر روایات را اخذ می کنیم و به آن‌ها عمل می نماییم، یا معتقد می شویم.

البته بخشی از این روایات از نظر معنا واضح نیستند و ظهور آن چنانی ندارند، این روایات یا مشتبه هستند و یا مشکل دارند. این بخش از روایات بر دو قسم اند:

1. روایاتی که دارای اسانید معتبر هستند.

2. روایاتی که اسانیدشان معتبر نیست و یا اعتبارشان ثابت نشده است.

ولی قدر مُتَبَقِّین این است که نمی توان این قبیل روایات مشتبه را که سند معتبری دارند، رد کرد.

### آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات اهل سنت

اینک بخشی از روایاتی را از باب

«والفضل ما شهدت به الأعداء» از طرق اهل سنت می آوریم تا روشن شود که ائمه علیهم السلام در کتاب‌ها و روایات آن‌ها چه مقامی را در اصل خلقت دارند.

علمای اهل سنت در این زمینه روایات زیادی از عده ای از صحابه به سندهای بسیاری نقل می کنند. در سندی که از طریق ابوحاتم رازی روایت شده، انس بن مالک می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نورٍ واحدٍ نُسَبِحُ اللهَ عزَّوجلَّ في يَمِينَةِ العرشِ قبل خلق الدنيا، ولقد سكن آدم الجنة ونحن في صلبه، ولقد ركب نوح السفينة ونحن في صلبه، ولقد قذف إبراهيم في النار ونحن في صلبه.

ص: 134

فلم نزل يقلبنا الله عزوجل من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة حتى انتهى بنا إلى عبدالمطلب فجعل ذلك النور بنصفين. فجعلني في صلب عبدالله، وجعل علياً في صلب أبي طالب، وجعل في النبوة والرسالة، وجعل في علي الفروسية والفصاحة، واشتق لنا اسمين من أسمائه، فربُّ العرش محمود وأنا محمد وهو الأعلى وهذا علي؛(1)

من وعلی از یک نور خلق شده ایم، خداند متعال را تسبیح می کردیم؛ یعنی در آن عالم در کنار عرش قبل از این که خداوند متعال اصلاً دنیا را خلق کند او را عبادت می کردیم. وقتی آدم خلق شد، ما در صلب او بودیم، وقتی حضرت نوح سوار کشتی شد، ما در صلب او بودیم، وقتی حضرت ابراهیم را در آتش انداختند، ما در صلب او بودیم... تا عبدالمطلب بعد دو قسم شدیم....

این حدیث در بعضی منابع به جای «جعل في علي الفروسية والفصاحة» آمده:

جعل في علي الوصاية؛(2)

خداوند وصایت را در علی قرار داد.

و در حدیث دیگری آمده:

جعل في عليّ الخلافة؛(3)

خداوند خلافت را در علی قرار داد.

روایت دیگری را عبدالله پسر احمد بن حنبل به سند خودش از حضرت سلمان نقل می کند. جناب سلمان می گوید: از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:7.

ص: 135

---

1- . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: 5/55، به نقل از زين الفتى في تفسير سورة هل أتى.

2- . المناقب، ابن مغازلی: 89.

3- . همان: 87.

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم قسم ذلك النور جزئين: فجزءاً أنا وجزءاً علي، فلم نزل في شيء واحد، حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب، ففي النبوة وفي عليّ الخلافة؛(1)

من وعلی نوری بودیم در پیشگاه خدای تعالی چهارده هزار سال پیش از آن که آدم خلق شود، هنگامی که خدای تعالی آدم را آفرید، این نور در صلب او قرار یافت و این نور دو جزء شد. يك جزء آن من و جزء دیگر آن علی. ما هم چنین انتقال می یافتیم از یکی به دیگری تا این که در صلب عبدالمطلب جدا شدیم، پس در من پیامبری و در علی خلافت و جانشینی قرار گرفت.

روایت دیگر را ابن مردویه با سند خود از امام باقر علیه السلام نقل می کند. آن حضرت از پدر بزرگوارش از جدّ والا مقامش علیهم السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله تعالى آدم سلك ذلك النور في صلبه، فلم يزل الله تعالى ينقله من صلب إلى صلب حتى اقرّة في صلب عبدالمطلب، فقسّمه قسمين: قسماً في صلب عبد الله، وقسماً في صلب أبي طالب.

فعلي مّتي وأنا منه، لحمه لحمي، ودمه دمي، فمن أحبّه فبحبّي أحبّه، ومن أبغضه فببغضي أبغضه؛(2)3.

ص: 136

1- . فضائل الصحابه: 2/622، حديث 1130، العمدة: 88، حديث 105 و 89، حديث 107، بحار الأنوار: 35/24، حديث 18 و قريب به این مضمون در تاریخ مدینه دمشق: 42/67، المناقب، خوارزمی: 145، حديث 169، نظم درر السمطين: 7، كشف الخفاء: 1/265، نهج الإيمان: 391، جواهر المطالب، ابن دمشقی: 1/61 آمده است.

2- . المناقب، خوارزمی: 145-146، حديث 170، نظم درر السمطين: 79، كشف الغمّه: 1/301، مناقب علی بن أبي طالب وما نزل من القرآن في علی علیه السلام: 286، حديث 451، الروضة المختاره (شرح القصائد الهاشميات والعلويات): 123.

چهارده هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور در پیشگاه خدا بودیم و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای متعال این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل می کرد تا آن که در پشت عبدالمطلب جای داد، سپس از پشت عبدالمطلب بیرونش آورد و به دو بخش تقسیم نمود: یک بخش در پشت عبدالله و بخش دیگر در پشت ابی طالب قرار داد.

از این رو علی از من است و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من، خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

روایت دیگر را خطیب بغدادی از ابن عباس چنین نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

خلق الله قضيباً من نور قبل أن يخلق الله الدنيا بأربعين ألف عام. فجعله أمام العرش حتى كان أول مبعثي فشق منه نصفاً، فخلق منه نبيكم والنصف الآخر علي بن أبي طالب. (1)

روایت دیگر از ابوذر است. او می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

كنت أنا وعلي نوراً عن يمين العرش، يسبح الله ذلك النور ويقده قبل أن يخلق الله آدم بأربعة عشر ألف عام، فلم أزل أنا وعلي في شيء واحد، حتى افترقنا في صلب عبدالمطلب. (2)

ص: 137

---

1- . كفاية الطالب: 314، باب 87، تاريخ مدينة دمشق: 42/67.

2- . العمدة: 90، حديث 108، ينابيع المودة: 1/47، حديث 9، المناقب، خوارزمي: 45، حديث 169، المناقب، ابن مغازلي: 89، حديث 131، كتاب الفضائل احمد بن حنبل: 2/662.

جابر بن عبدالله انصاری نیز در این درباره حدیثی نقل کرده است. وی می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ قِطْعَةً مِنْ نُورٍ فَأَسْكَنَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ فَسَاقَهَا حَتَّى قَسَمَهَا جَزَيْنِ، فَجَعَلَ جِزَاءً فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَجِزَاءً فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ، فَأَخْرَجَنِي نَبِيًّا وَأَخْرَجَ عَلِيًّا وَصِيًّا؛(1)

خداوند پرتوی از نور بر زمین نازل کرد و آن را در پشت آدم قرار داد و او را برگردانید، تا آن که به دو بخش قسمت نمود، پاره ای در پشت عبدالله و پاره ای دیگر در صلب ابوطالب قرار داد. پس مرا پیامبر و علی را وصی درآورد.

روایت دیگری از طریق حافظ ابونعیم اصفهانی از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

خَلَقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْ نُورٍ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ نَسَبِ اللَّهِ وَتَقَدَّسَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشْرَةَ آلَافَ سَنَةٍ، فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ نَقَلْنَا إِلَى أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ الطَّاهِرَاتِ.

ثمَّ نَقَلْنَا إِلَى صُلْبِ عَبْدِ الْمَطَّلِبِ وَقَسَمْنَا بِنِصْفَيْنِ: فَجَعَلَ النِّصْفَ فِي صُلْبِ أَبِي، عَبْدِ اللَّهِ، وَجَعَلَ النِّصْفَ فِي صُلْبِ عَمِّي أَبِي طَالِبٍ، فَخَلَقْتُ مِنْ ذَلِكَ النِّصْفِ، وَخَلَقَ عَلِيٌّ مِنَ النِّصْفِ الْآخَرِ.

وَاشْتَقَّ اللَّهُ لَنَا مِنْ أَسْمَائِهِ اسْمًا، وَاللَّهُ مَحْمُودٌ وَأَنَا مُحَمَّدٌ، وَاللَّهُ الْأَعْلَى وَأَخِي عَلِيٌّ، وَاللَّهُ فَاطِرٌ وَابْنَتِي فَاطِمَةُ، وَاللَّهُ مُحْسِنٌ وَابْنَايَ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، وَكَانَ اسْمِي فِي الرِّسَالَةِ وَالنَّبُوَّةِ، وَكَانَ اسْمُهُ فِي الْخِلَافَةِ وَالشُّجَاعَةِ. فَأَنَا رَسُولُ اللَّهِ، فَعَلِيٌّ سَيْفُ اللَّهِ.(2).

ص: 138

1- . كتاب الأربعين: 53، العمدة: 90، حديث 109، المناقب، ابن مغازلي: 89.

2- . فرائد السمطين: 1/41، حديث 5، الخصائص العلوية (مخطوط).

در حدیث دیگری آمده که ابن عباس گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَزَّوَجَلَّ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ عَطَسَ فَأَلْهَمَهُ اللَّهُ: (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ اللَّهُ.

فَلَمَّا أَسْجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ تَدَاخَلَهُ الْعُجْبُ (عَجَبٌ) فَقَالَ: يَا رَبِّ! خَلَقْتَ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنِّي؟ فَلَمْ يَجِبْ.

ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ: فَلَمْ يَجِبْ.

ثُمَّ قَالَ الثَّلَاثَةَ: فَلَمْ يَجِبْ.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ: نَعَمْ، وَلَوْلَاهُمْ مَا خَلَقْتُكَ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ! فَأَرْنِيهِمْ!

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى مَلَائِكَةِ الْحِجَابِ أَنْ ارْفَعُوا الْحِجَابَ.

فَلَمَّا رَفَعَتْ إِذَا آدَمُ بِخَمْسَةِ أَشْبَاحٍ قَدَّمَ الْعَرْشَ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ! مَنْ هَؤُلَاءِ؟

قَالَ: يَا آدَمُ! هَذَا مُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَهَذَا عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ابْنِ عَمِّ نَبِيِّي وَوَصِيِّي، وَهَذِهِ فَاطِمَةُ ابْنَةِ نَبِيِّي وَهَذَانِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ابْنَا عَلِيٍّ وَوَلَدَا نَبِيِّي.

ثُمَّ قَالَ: يَا آدَمُ! هُمْ وَلَدُكَ.

فَفَرِحَ بِذَلِكَ.

فَلَمَّا اقْتَرَفَ الْخَطِيئَةَ قَالَ: يَا رَبِّ! أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنِ لَمَّا غَفَرْتَ لِي.

فَغَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِهَذَا.

فَهَذَا الَّذِي قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»(1)

فَلَمَّا 7.

ص: 139



هبط إلى الأرض صاغ خاتماً فتقش عليه: محمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين. ويكنى آدم بأبي محمد؛ (1)

آن گاه که خدا، آدم را آفرید و از روح خود در او دمید، عطسه ای زد خداوند به او الهام کرد: «سپاس خدا را که پروردگار جهانیان است». خداوند به او فرمود:

«خدا به تو رحمت کند» و آن گاه که فرشتگان را به سجده او مأمور کرد، آدم به خود بالید و گفت: پروردگارا! آیا مخلوقی محبوب تر از من در نزد خود آفریده ای؟ به او پاسخی نداد.

برای مرتبه دوم پرسید، باز پاسخ نداد.

مرتبه سوم نیز پرسید، پاسخ نداد.

سپس خداوند به او فرمود: آری، اگر آن ها نبودند تو را نیز خلق نمی کردم.

گفت: پروردگارا! ایشان را به من نشان بده.

خداوند به فرشتگان حجب دستور داد که پرده ها را بردارند.

وقتی پرده ها برداشته شد، ناگاه آدم پنج شبح پیش روی عرش دید، پرسید:

پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟

خطاب رسید: ای آدم! این محمد پیامبر من است، این علی امیر مؤمنان پسر عموی پیامبرم و وصی اوست، این فاطمه دختر پیامبر من، این دو حسن و حسین دو فرزندان علی و پسران پیامبر هستم.

بعد فرمود: ای آدم! این ها فرزندان تو هستند.

آدم از این سخن مسرور شد. وقتی مرتکب خطا شد گفت: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین از خطایم درگذری. 0.

ص: 140

---

1- . الخصائص العلوية (مخطوط)، اليقين: 174 و 175، بحار الأنوار: 11/175، حدیث 20.

خداوند به واسطه این دعا او را آمرزید.

این است معنای آیه ای که خداوند فرموده: «سپس آدم از پروردگارش کلمات دریافت کرد و خداوند توبه او را پذیرفت».

هنگامی که آدم به زمین هبوط کرد، انگشتی ساخت و بر نگین آن نوشت:

«محمد رسول الله و علی امیرالمؤمنین» و کنیه آدم، ابومحمد بود.

در ذیل همین داستان حضرت آدم علیه السلام در روایت دیگری این گونه آمده است:

قال آدم: فمن هؤلاء الخمسة الذين أرى أسمائهم في هيتي وصورتی؟

قال: هؤلاء خمسة من ولدك لولا هم ما خلقتك ولولا هم ما خلقت الجنة والنار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن، هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي، فأنا محمود وهذا محمد، وأنا العالی وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الإحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين. آليت بعزتي أنه لا يأتيني أحد بمثقال حبة من خردل من بغض أحدهم إلا أدخلته ناري ولا أبالي.

يا آدم! هؤلاء صفوتي بهم أنجيهم وأهلكهم، فإذا كان لك إلي حاجة فبهؤلاء توسّل.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا ومن حاد عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسأل بنا أهل البيت. (1)

آن چه گذشت پاره ای از روایاتی بود که در کتاب های اهل سنت از ابوحاتم 6.

ص: 141

---

1- . کتاب الأربعین: 395 و 396، این حدیث در بحار الأنوار: 27/5، حدیث 10 با اندکی تفاوت آمده است، فرائد السمطين: 1/36.

رازی، عبدالله پسر احمد بن حنبل، خطیب بغدادی، ابن عساکر دمشقی و ابوبکر ابن مردویه اصفهانی و... به اسانید زیادی روایت شده است که همین مقدار برای این بحث کافی است.

## آفرینش نوری ائمه از دیدگاه روایات شیعی

اینک چند روایت درباره آفرینش نوری ائمه علیهم السلام از منابع شیعی می آوریم.

در کتاب الکافی روایتی از بکیر بن اعین نقل شده است که امام باقر علیه السلام همواره می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِيثَاقَ شِيعَتِنَا بِالْوَالِيَةِ لَنَا وَهُمْ ذُرِّيَّةُ يَوْمِ أَخَذَ الْمِيثَاقَ عَلَى الذَّرِّ، بِالْإِقْرَارِ لَهُ بِالرَّبِوِيَّةِ وَلِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالنَّبُوءَةِ، وَعَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمَّةً فِي الطِّينِ وَهُمْ أَطْلَاقٌ وَخَلَقَهُمْ مِنَ الطِّينَةِ الَّتِي خَلَقَ مِنْهَا آدَمَ، وَخَلَقَ اللَّهُ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا قَبْلَ أِبْدَانِهِمْ بِالْفِي عَامٍ وَعَرَضَهُمْ عَلَيْهِ، وَعَرَفَهُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَرَفَهُمْ عَلِيًّا، وَنَحْنُ نَعْرِفُهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ؛ (1)

خداوند میثاق شیعیان ما را به ولایت برای ما گرفته در حالی که آن ها به صورت ذر بودند، در روز اخذ میثاق به اقرار برای خدا به ربوبیت، برای محمد صلی الله علیه و آله به نبوت گرفت و خداوند امت حضرت محمد را در سرشت گل عرضه کرد در حالی که به صورت شبح بودند. طینت آن ها را از همان سرشت آدم آفرید. خداوند ارواح شیعیان ما را دو هزار سال پیش از بدن ها آفرید و بر آن ها عرضه داشت و به پیامبر خدا و حضرت علی علیهما السلام معرفی کرد، ما آن ها را با اسلوب و طریقه سخن گفتن می شناسیم.

ص: 142

---

1- . الکافی: 1/438، حدیث 9، بصائر الدرجات: 109، حدیث 1، بحار الأنوار: 26/120 و 121، حدیث 9.

در روایت دیگری آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

قال الله تبارك وتعالى: يا محمد! إني خلقتك وعلياً نوراً - يعني روحاً بلا بدن - قبل أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تُهللني وتمجدني، ثم جمعت روحيكما فجعلتهما واحدة فكانت تمجدني وتقديسني وتهللني.

ثم قسمتها ثنتين وقسمت الثنتين ثنتين فصارت أربعة محمد واحد وعلي واحد والحسن والحسين ثنتان.

ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا؛<sup>(1)</sup>

خدای تبارك و تعالی می فرماید: ای محمد! من تو و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم، پیش از آن که آسمان، زمین، عرش و دریایم را بیافرینم. پس تو همواره یکتایی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن يك روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل می گفت.

آن گاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر يك از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد: محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید، آن گاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را به ما رسانید.

گفتنی است که هر بخشی از این گونه روایات را که توانستیم می فهمیم و هر بخشی را که نتوانستیم بفهمیم حق نداریم رد کنیم. چون در این جهت نمی خواهیم وارد شویم. می خواهیم این عبارتی که در زیارت جامعه آمده شرح دهیم که

«خلقکم أنواراً فجعلکم بعرضه محققین»<sup>8</sup>.

ص: 143

---

1- . الكافي: 1/440، حدیث 3، بحار الأنوار: 15/18 و 19، حدیث 28.

روایت دیگر از محمد بن سنان نقل شده است، همو که برخی در وثاقتش اشکال می کنند. البته تا آن جایی که در روایات او دقت شده، هیچ گونه غلوی درباره او یافت نشده است. محمد بن سنان گوید:

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام: فأجريت اختلاف الشيعة.

فقال: يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرّداً بوحدهائيه ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر، ثم خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم، فهم يحلون ما يشاؤون ويحرمون ما يشاؤون، ولن يشاؤوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى؛

خدمت امام جواد عليه السلام بودم و اختلاف شيعه را مطرح كردم.

حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود، سپس محمد، علی و فاطمه را آفرید، آن ها هزار دوران ماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید و ایشان را بر آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت.

پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند.

عجیب است که در ذیل این روایت آمده که امام جواد علیه السلام به محمد بن سنان فرمود:

يا محمد! هذه الديانة التي من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها محق. ومن لزمها لحق. خذها إليك يا محمد! (1)

ای محمد! این است آن دیانتی که هر کس از آن پیش رود از دایره اسلام بیرون 4.

ص: 144

---

1- . الكافي: 1/441، حديث 5، بحار الأنوار: 25/340، حديث 24.

رفته و هر کس عقب بماند نابود گشته و هر کس به آن بچسبد، به حق رسیده است.

ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش.

شاید به ذهن برخی آمده که چون ائمه و اهل بیت علیهم السلام از نور خداوند متعال آفریده شده اند پس این ها مثلاً همانند خداوند متعال قدمت دارند. نه، روایت صراحت دارد که چنین نیست. بعضی تأمل می کنند و می گویند: منظور از جریان اطاعت و تفویض چیست؟ این همان ولایت است که در این کتاب شرح داده ایم.

و از روایت استفاده می شود که این گونه مطالب برای هر کسی قابل درک نیست و لذا به هر کسی نباید گفته شود، ولی چون نوشته شده و به دست ما نیز رسیده ذکر می کنیم.

روایت دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ بَعْضَ قَرِيشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أَيُّ شَيْءٍ سَبَقَتْ الْأَنْبِيَاءَ وَأَنْتَ بَعَثْتَ آخِرَهُمْ وَخَاتَمَهُمْ؟

قال: إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»

فكنت أنا أول نبي قال بلى، فسبقتهم بالإقرار بالله؛(1)

شخصی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: شما که آخرین و پایان پیامبران هستی، برای چه در مقام و رتبه از همه پیش افتادی؟

فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم، آن گاه که خدا از پیامبران پیمان گرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت من نخستین کسی بودم که «بلی» گفت. پس سبقت من بر پیامبران به واسطه اقرار به خدا بود.6.

ص: 145

در روایت دیگر مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام گفتم:

كيف كنتم حيث كنتم في الأظلة؟

فقال: يا مفضل! كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا في ظلّة خضراء نسبّحه ونقدّسه ونهلّله ونمجّده، وما من ملك مقرب ولا ذي روح غيرنا، حتّى بدا له في خلق الأشياء، فخلق ما شاء كيف شاء من الملائكة وغيرهم، ثمّ أنهى علم ذلك إلينا. (1)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

إنّنا أول بيت نوّه الله بأسماءنا. إنّه لمّا خلق السماوات والأرض أمر منادياً فنادى: أشهد أن لا إله إلاّ الله - ثلاثاً - أشهد أنّ محمّداً رسول الله - ثلاثاً - أشهد أنّ عليّاً أمير المؤمنين حقّاً - ثلاثاً -؛ (2)

ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت، چون خدا آسمان ها و زمین را آفرید به منادی دستور داد تا فریاد زد: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست، گواهی می دهم که محمد رسول خداست - سه بار - گواهی می دهم که علی از روی حق امیر مؤمنان است - سه بار -.

کلمه «حقّاً» درباره امیرالمؤمنین علیه السلام جالب است؛ چرا که معلوم می شود از همان وقت کسانی بودند که به ولایت آن حضرت ایمان نداشته اند.

روایت دیگر از خود امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود:

إنّ الله كان إذ لا-كان، فخلق الكان والمكان، وخلق نور الأنوار الّذي نُورَت منه الأنوار، وأجرى فيه من نوره الّذي نُورَت منه الأنوار، وهو النور الّذي خلق منه محمّداً وعليّاً. فلم يزل نورين أوليين، إذ لا شيء كوّن قبلهما، 8.

ص: 146

1- . همان: حدیث 7، بحار الأنوار: 15/24، حدیث 45.

2- . همان: حدیث 8، همان: 16/368، حدیث 78.

فلم يزالا يجريان طاهرين مطهرين في الأصلاب الطاهرة، حتى افترقا في أطهر طاهرين في عبدالله وأبي طالب؛(1)

همانا خدا بود و هیچ پدیده ای نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود - که همه نورها از آن نور یافت - در آن جاری ساخت و آن نوری است که محمد و علی را از آن آفرید.

پس محمد و علی دو نور نخستین بودند، زیرا پیش از آن ها چیزی پدید نیامده بود و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلب های پاک جاری بودند تا آن که در پاک ترین آن ها یعنی عبدالله و ابوطالب از یک دیگر جدا گشتند.

در روایت دیگر جابر بن یزید جعفی گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! إنَّ اللهَ أوَّلَ ما خلقَ خلقَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَتَرَتِهِ الْهَدَاةَ الْمَهْتَدِينَ، فَكَانُوا أَشْبَاحَ نَوْرِ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ.

قلتُ: وما الأشباح؟

قال: ظلُّ النورِ أمدان نورانيَّة بلا أرواح، وكان مؤيِّداً بروح واحدةٍ وهي روح القدس، فبه كان يعبد الله. وعترته،(2) ولذلك خلقهم حلماً علماء بررة أصفياء، يعبدون الله بالصلاة والصوم والسجود والتسبيح والتهليل، ويصلون الصلوات ويحجّون ويصومون؛(3)

ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه و آله و خاندان هدایت گر و هدایت شده او را آفرید، و آن ها در برابر خدا اشباح نور بودند.

عرض کردم: اشباح چیست؟7.

ص: 147

1- . همان: 442، حدیث 9، بحار الأنوار: 15/24، حدیث 46.

2- . أي: وعترته أيضاً كان مؤيِّداً بروح القدس.

3- . همان، حدیث 10، همان: 15/25، حدیث 47.



فرمود: یعنی سایه نور، پیکرهای نورانی بدون روح، و محمد صلی الله علیه وآله تنها به يك روح یعنی روح القدس مؤید بود که او و خاندانش به وسیله آن روح خدا را عبادت می کردند و از این جهت خدا ایشان را خویشان دار، دانشمند، نیکوکار، برگزیده آفرید که با نماز، روزه، سجود، تسبیح و تهلیل خدا را عبادت می کردند و نمازها را می گزاردند، حج می کردند و روزه می گرفتند.

در سخن دیگری حضرت علی علیه السلام در برخی از خطبه های خویش فرمود:

إِنَّا آلَ مُحَمَّدٍ كُنَّا أَنْوَارًا حَوْلَ الْعَرْشِ، فَأَمَرْنَا اللَّهَ بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحَنَا فَسَبَّحْتَهُ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا.

ثُمَّ أَهْبَطْنَا إِلَى الْأَرْضِ فَأَمَرْنَا بِالتَّسْبِيحِ فَسَبَّحْنَا فَسَبَّحَتْ أَهْلَ الْأَرْضِ بِتَسْبِيحِنَا، فَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمَسْبُوحُونَ؛(1)

ما آل محمد انواری اطراف عرش بودیم، خدا دستور داد تسبیح کنیم، ما که تسبیح کردیم، فرشتگان از تسبیح ما به تسبیح مشغول شدند.

سپس به زمین آمدیم، باز خدا دستور تسبیح به ما داد و چون تسبیح کردیم اهل زمین از ما تسبیح خدا را آموختند....

روایت دیگر از ابن عباس نقل شده. وی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله در ضمن سخنی فرمود:

خَلَقَنِي اللَّهُ نُورًا تَحْتَ الْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بَاطِنِي عَشْرَ أَلْفِ سَنَةٍ، فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ أَلْقَى النُّورَ فِي صُلْبِ آدَمَ، فَأَقْبَلَ يَنْتَقِلُ ذَلِكَ النُّورَ مِنْ صُلْبِ إِلَى صُلْبٍ حَتَّى تَفْرُقَنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَأَبِي طَالِبٍ، فَخَلَقْنَا رَبِّي مِنْ ذَلِكَ النُّورِ لَكِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. (2)6.

ص: 148

---

1- . غاية المرام: 1/47، این حدیث در بحار الأنوار: 24/88، حدیث 3 با اندکی تفاوت به نقل از کنز الفوائد آمده است، البرهان: 4/39، حدیث 3.

2- . تفسیر فرات: 504 و 505، حدیث 662، بحار الأنوار: 15/6، حدیث 6.

در روایت دیگر آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله جلّ جلاله قبل أن يخلق آدم بأربعة آلاف عام، فلما خلق الله آدم سلك ذلك التور في صلبه، فلم يزل الله عزّوجلّ ينقله من صلبٍ إلى صلبٍ حتّى أفره في صلب عبدالمطلب.

ثمّ أخرجّه من صلب عبدالمطلب فقسمه قسمين، فصير قسم في صلب عبدالله وقسم في صلب أبي طالب.

فعليّ مني وأنا من علي، لحمه من لحمي ودمه من دمي، فمن أحبّني فبحبّي أحبّه، ومن أبغضه فببغضي أبغضه؛ (1)

چهار هزار سال پیش از آن که خداوند آدم را بیافریند من و علی یک نور در پیشگاه الاهی بودیم و چون خداوند آدم را آفرید این نور در پشت آدم راه یافت و همواره خدای متعال این نور را از پشتی به پشت دیگر منتقل می کرد تا آن که در پشت عبدالمطلب جای داد، سپس از پشت عبدالمطلب بیرون آورد و به دو بخش تقسیم نمود: یک بخش را در پشت عبدالله و بخش دیگر را در پشت ابی طالب نهاد.

پس علی از من است و من از علی هستم. گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد. به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس مرا دشمن بدارد به دشمنی من او را نیز دشمن خواهد داشت.

روایتی دیگر از معاذ بن جبل نقل شده که گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنّ الله عزّوجلّ خلقني وعليّاً وفاطمة والحسن والحسين قبل أن يخلق الدنيا9.

ص: 149

1- . الخصال: 640، حدیث 16، بحار الأنوار: 35/33، حدیث 30، نظم الدرر السمطين: 7، ينابيع الموده: 2/490، حدیث 379.

بسبعة آلاف عام.

قلت: فأين كنتم يا رسول الله؟

قال: قدام العرش نسيح الله تعالى ونحمده ونقدسه ونمجده.

قلت: على أيّ مثال؟

قال: أشباح النور...؛(1)

خداوند متعال هفت هزار سال پیش از آفرینش دنیا من، علی، فاطمه، حسن و حسین را آفرید.

معاذ می گوید: عرض کردم: ای رسول خدا! پیش از آفرینش دنیا شما کجا بودید؟

فرمودند: پیش عرش بودیم و خدای تعالی را تسبیح می نمودیم، می ستودیم و تقدیس و تمجید می کردیم.

عرض کردم: به چه هیئت و شکلی بودید؟

حضرت فرمودند: شبیح هایی از نور بودیم....

در روایت دیگر آمده که حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

... أما علمت إنّ محمداً وعلياً صلوات الله عليهما كانا نوراً بين يدي الله جلّ جلاله قبل خلق الخلق بألفي عام، وإنّ الملائكة لما رأّت ذلك النور رأّت له أصلاً قد تشعب فيه شعاعٌ لامع. فقالت: إلهنا وسيّدنا! ما هذا النور؟!

فأوحى الله عزّ وجلّ إليهم: هذا نور من نوري أصله نبوة وفرعه إمامة، أمّا النبوة فلمحمد عبدي ورسولي، وأمّا الإمامة فلعلي حجّتي ووليّي، ولولاهما ما خلقت خلقي...؛(2)

ص: 150

1- . علل الشرائع: 1/208 و 209، حديث 11، بحار الأنوار: 15/7، حديث 7.

2- . همان: 1/174، حديث 1، بحار الأنوار: 38/80، ذيل حديث 2.

... آیا نمی دانی که محمد و علی صلوات الله علیهما هر دو نوری در مقابل خداوند متعال بودند که دو هزار سال پیش از آفرینش مخلوقات آفریده شده بودند. وقتی فرشتگان این نور را دیدند به خوبی دریافتند که این نور اصلی داشته که از آن شعاعی درخشان منشعب گردیده است. از این رو عرضه داشتند: خدای ما و آقای ما! این نور چیست؟

خداوند متعال به ایشان وحی فرمود: این نوری است از نور من که اصلش نبوت و فرعش امامت است. اما نبوت به بنده و رسولم محمد تعلق دارد و امامت از آن حجت و ولی من علی است و اگر این دو نمی بودند هرگز مخلوقات را نمی آفریدم....

در روایت دیگر می خوانیم که حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَالْأَنْمَةَ الْأَحَدَ عَشَرَ مِنْ نُورِ عَظْمَتِهِ أَرْوَاحًا فِي ضِيَاءِ نُورِهِ يَعْبُدُونَهُ قَبْلَ خَلْقِ الْخَلْقِ، يَسْبَحُونَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقْدَسُونَهُ، وَهِيَ الْأَنْمَةُ الْهَادِيَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ (1) خدای تعالی محمد و علی و یازده نفر پیشوایان را از نور عظمت خویش آفرید؛ در وقتی که آنان، ارواحی بودند در روشنائی نور او که خدا را پیش از دیگر خلق، عبادت می کردند، تسبیح و تقدیس او می نمودند و اینان پیشوایان هدایت گر از آل محمد علیهم السلام هستند.

روایت دیگری را شیخ مفید رحمه الله از سلمان نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

خَلَقَنِي اللَّهُ مِنْ صَفْوَةِ نُورِهِ وَدَعَانِي فَاطِمَةَ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيًّا فَدَعَاهُ فَاطِمَةَ، وَخَلَقَ مِنْ نُورِي عَلِيٍّ فَاطِمَةَ، فَدَعَاهَا فَاطِمَةَ، وَخَلَقَ مِنِّي 9.

ص: 151

---

1- . کمال الدین: 318-319، حدیث 1، بحار الأنوار: 15/23، حدیث 39.

ومن نور علي وفاطمة الحسن والحسين فدعاهما فأطاعاه.

فسمّانا بالخمسة الأسماء من أسمائه: الله المحمود وأنا محمّد، والله العلي وهذا علي، والله الفاطر وهذه فاطمه، والله ذوالإحسان وهذا الحسن، والله المحسن وهذا الحسين.

ثم خلق منّا من صلب الحسين تسعة أئمة، فدعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق الله سماءً مبنيةً وأرضاً مدحيةً أو هواءً أو ماءً أو ملكاً أو بشراً، وكنا بعلمه نوراً نسبّه ونسمع ونطيع؛ (1)

خداوند مرا از برگزیده نور خود آفرید، پس مرا خواند و من اطاعتش کردم، و علی را از نور من آفرید، پس او را خواند و او اطاعتش کرد و از نور من و علی، فاطمه را آفرید، سپس او را خواند و او اطاعت کرد، و از نور من، علی و فاطمه و حسن، حسین را آفرید و او را خواند و او اطاعت کرد.

ما را به پنج نام از نام های خویش نام نهاد، خدا محمود است و من محمد، خدا علی است و این علی، خدا فاطر است و این فاطمه، خدا احسان است و این حسن، خدا محسن است و این حسین.

پس از آن خداوند از ما (پنج نفر) و از صلب حسین نه امام آفرید و آنان را خواند آن ها اطاعت کردند، و این پیش از آن بود که خداوند آسمان افراشته، زمین پهناور، یا هوا، یا فرشته، یا آب و یا بشری را بیافریند. ما به علم او نوری بودیم که او را تسبیح می نمودیم و دستورات او را می شنیدیم و اطاعت می کردیم.

شیخ طوسی رحمه الله در الأمالی خویش این گونه نقل می کند:

روزی امیر مؤمنان علی علیه السلام در رُحبه کوفه نشسته بودند و مردم دور.

ص: 152

---

1- . بحار الأنوار: 15/9، حدیث 9 به نقل از الخصال: 53/142، حدیث 162 به نقل از کتاب المحتضر: 152.

حضرتش جمع شده بودند، کسی آمد و سؤالی کرد و حضرت جوابی دادند تا مطلب به این جا رسید فرمودند:

وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ نَوْرَ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطْفِئَءَ أَنْوَارَ الْخَلْقِ إِلَّاخْمَسَةَ أَنْوَارٍ: نَوْرَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَوْرِي وَنَوْرَ فَاطِمَةَ وَنَوْرَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَمَنْ وَلَدَهُ مِنَ الْأَنْثَمَةِ؛ لِأَنَّ نَوْرَهُ مِنْ نَوْرِنَا الَّذِي خَلَقَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ؛ (1)

به آن خدایی که محمد را به حق به پیامبری مبعوث کرد، به راستی نور ابوطالب در روز قیامت همه انوار خلائق را فرو نشانند مگر پنج نور را؛ نور محمد، نور من، نور فاطمه، نور حسن و نور حسین و پیشوایان از فرزندان حسین؛ زیرا که نور ایشان از نور ماست که خدای تعالی آن را دو هزار سال پیش از آن که آدم را بیافریند، آفریده است.

گفتنی است که هر يك از این روایات نکاتی دارد که دانستن آن ها در معرفت انسان مؤثر است.

روایت دیگری را امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند که جبرئیل عرضه داشت:

يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ اللَّهَ جَعَلَكَ سَيِّدَ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَعَلَ عَلِيًّا سَيِّدَ الْأَوْصِيَاءِ وَخَيْرِهِمْ، وَجَعَلَ الْأَنْثَمَةَ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا. فَسَجِدْ عَلِيَّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ الْأَرْضَ شُكْرًا لِلَّهِ تَعَالَى.

وإنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَشْبَاحًا يَسْبُحُونَهُ وَيَمَجِّدُونَهُ وَيُهَلِّلُونَهُ بَيْنَ يَدَيْ عَرْشِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ، فَجَعَلَهُمْ نُورًا يَنْقَلِبُهُمْ فِي ظُهُورِ الْأَخْيَارِ مِنَ الرِّجَالِ.

ص: 153

---

1- . الأملی شیخ طوسی: 305، حدیث 612، کنز الفوائد: 80، بحار الأنوار: 35/110، حدیث 39 با اندکی تفاوت.

وأرحام الخيرات المطهّرات والمهذّبات من النساء من عصرٍ إلى عصر.

فلما أراد الله عزّوجلّ أن يبيّن لنا فضلهم ويعرفنا منزلتهم ويوجب علينا حقهم، أخذ ذلك النور فقسّمه قسمين: جعل قسماً في عبد الله بن عبدالمطلب فكان منه محمّد سيّد النبيّين وخاتم المرسلين وجعل فيه النبوة.

وجعل القسم الثاني في عبد مناف وهو أبو طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف، فكان منه علي أمير المؤمنين وسيّد الوصيّين وجعله رسول الله وليّه ووصيه وخليفته وزوج ابنته وقاضية دينه (دبّنه) وكاشف كربته ومنجز وعده وناصر دينه. (1)

وروایات در این زمینه فراوان است، اما به همین مقدار اکتفا می کنیم.

### اشاره به فوایدی مهم

از روایات شیعه و سنی که در این زمینه نقل شده، فواید مهمی را به نحو نتیجه می توان این گونه استفاده کرد.

1. همان گونه که نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از عالم قبل مقرر بوده، وصایت، خلافت و ولایت امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام نیز از همان عالم مقرر شده است.

2. فرشتگان عبادت خداوند متعال را از حضرات معصومین علیهم السلام یاد گرفته اند.

3. اگر ائمه علیهم السلام نبودند آدم خلق نمی شد.

4. ائمه علیهم السلام از حضرت آدم و دیگر پیامبران - به جز رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله - افضل هستند.

ص: 154

---

1- . دلائل الإمامة: 57، حدیث 3، یقین: 227 با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: 35/27، حدیث 22.

5. امیر مؤمنان علی علیه السلام در تمام کمالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همسان هستند مگر نبوت.

6. امیر مؤمنان علی علیه السلام افضل خلائق بعد از رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و ناگزیر فرد افضل برای خلافت، امامت و وصایت متعین است.

7. ائمه علیهم السلام در آن عالم در اطراف عرش خداوند متعال بودند و در آن جا به عبادت، تسبیح، تهلیل و... مشغول بودند.

### سخنی درباره عرش

درباره عرش بحث ژرف و عمیقی در کتاب های تفسیری، حدیثی و معارف و کلام مطرح و کتاب های متعددی در خصوص آن نوشته شده است. مردم عوام چنین تصور می کنند که در عالم بالا تختی وجود دارد که خداوند متعال در آن جا مستقر است. شاید این موضوع از ظاهر بعضی آیات اخذ شده باشد، قرآن کریم در آیه ای می فرماید:

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (1).

در آیه دیگری می خوانیم:

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» (2).

اما راغب اصفهانی درباره واژه «عرش» چنین می نویسد:

العرش في الأصل شيء مسقف... وسمي مجلس السلطان عرشاً اعتباراً بعلوه، قال تعالى: «وَرَفَعَ أَبْوَابِهِ عَلَى الْعَرْشِ» (3) «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي

ص: 155

---

1- . سوره طه (20): آیه 5.

2- . سوره بروج (85): آیه 15.

3- . سوره يوسف (12): آیه 100.



... وَكَتَبَ بِهِ عَنِ الْعَزَّ وَالسُّلْطَانَ وَالْمَمْلُوكَةَ... وَعَرْشَ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُهُ الْبَشَرُ عَلَى الْحَقِيقَةِ إِلَّا بِالْإِسْمِ، وَلَيْسَ كَمَا تَذْهَبُ إِلَيْهِ أَوْهَامُ الْعَامَّةِ: (2)

عرش جایی است که سقف داشته باشد و آن جایی را که سلطان می نشیند که هم رتبتاً و هم حقیقتاً علو دارد و جای بلندی است، عرش گویند....

کلمه عرش کنایه از قدرت، سلطنت، بزرگی، عزّت و عظمت خداوند متعال است.

انسان نمی تواند عرش خداوند متعال را درک بکند، یعنی ما که خودمان محدود هستیم آیا برای عظمت، عزّت و قدرت خداوند متعال می توانیم حدّی تصویر بکنیم؟

پس در هر جا از قرآن واژه «عرش» به کار رفته اشاره و کنایه از سلطنت خداوند متعال و قدرت الاهی است، وگرنه خداوند متعال جسم نیست که در جایی نشسته و در آن جا مستقر باشد.

با این که راغب اصفهانی از اشاعره است، ولی درباره عرش این گونه می گوید.

در این بین، ابن تیمیه کتابی به نام العرش دارد. (3) شاگردان و معاصران او و بزرگان عامه می گویند: ابن تیمیه در آن جا تصریح دارد که خداوند متعال جسم بوده و بر این عرش مستقر است. (4)8.

ص: 156

1- . سورة نمل (27): آیه 38.

2- . المفردات في غريب القرآن: 329.

3- . گفتنی است که در نقدی که بر منهاج السنه نوشته ام متعرض این مسأله شده ام. (ر. ك: دراسات في منهاج السنّة - المدخل لشرح منهاج الكرامة -: 102).

4- . ر. ك: كشف الظنون: 2/1438.

گفتنی است که علمای عامه از معاصران ابن تیمیه درباره او و افکارش چند دسته بودند. برای مثال ابوحنیفان اندلسی - نگارنده تفسیر البحر المحیط - خیلی مرید او بوده و به او تعظیم می کرده، تا این که کتاب العرش ابن تیمیه به دست او رسید. صاحب کتاب اتحاف السادة المتقين في شرح احياء علوم الدين می نویسد:

كتاب العرش من أفصح كتبه، ولمّا وقف عليه الشيخ أبو حنّان ما زال يلعنه حتّى مات بعد أن كان يُعظّمه؛(1)

ابوحنیفان مرید ابن تیمیه بود و از او تجلیل می کرد، وقتی کتاب العرش به دستش رسید، همواره تا آخر عمر او را لعنت می کرد.

بعد از این تاریخ بود که بحث عرش، معنا و چگونگی آن رونق بیشتری یافت.

وگرنه خداوند متعال جسم نیست و این قول، کفر است.

البته اگر به فرض الفاظ قرآن در جسمانیت خداوند متعال ظهور داشته باشند، یا ادعای ظهور شود، ناگزیر بایستی طوری تفسیر بشوند که هم با ظاهر قرآن سازگار باشد و هم با دلیل های قطعی دیگر که بیان گر عدم جسمانیت خداوند متعال هستند.

بنابراین، منظور از عرش خداوند متعال؛ یعنی عظمت، قدرت و سلطنت باری تعالی و ائمه علیهم السلام مانند وزرای هستند که در اطراف سلطانی نشسته و جزء دستگاه سلطنت او بوده و دور این قدرت، سلطنت و عظمت حضور داشتند و دارند.

### اسامی نوشته شده بر عرش الاهی

از این رو در احادیث شیعه و سنّی آمده است که نام امیرالمؤمنین علیه السلام در کنار نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن عوالم در عرش ثبت شده است. اینک چند روایت در این زمینه نقل می کنیم.

قاضی عیاض مالکی به سند خود از ابی الحمراء - که از محدّثان بزرگ و علمای

ص: 157

---

1- . اتحاف السادة المتقين في شرح احياء علوم الدين: 1/106.

سنی و مالکی است - چنین نقل می کند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ إِذَا عَلَى الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أُيَّدْتَهُ بَعْلِي؛ (1)

هنگامی که مرا به سوی آسمان سیر دادند، ناگاه دیدم بر عرش نوشته شده:

هیچ معبودی جز خدا نیست و محمد فرستاده اوست که به واسطه علی او را تأیید کردم.

در روایت دیگری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى سَاقِ الْعَرْشِ الْأَيْمَنِ: أَنَا اللَّهُ وَحْدِي، لَا إِلَهَ غَيْرِي، غَرَسْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بِيَدِي، مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي، أُيَّدْتَهُ بَعْلِي؛ (2)

من جنت عدن را به وجود آوردم، محمد برگزیده من است که او را با وجود علی تأیید و یاری کردم.

در روایت دیگر می فرماید: بر ساق عرش الاهی نوشته شده است:

أَنَا غَرَسْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ بِيَدِي مُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي، أُيَّدْتَهُ بَعْلِي؛ (3)

من جنت عدن را به وجود آوردم، محمد برگزیده من است که او را با وجود علی تأیید و یاری کردم.

حافظ محبّ الدین طبری در کتاب الریاض النضره فی مناقب العشره المبشره در بخش فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام تحت عنوان

«ذکر اختصاصه بتأیید الله نبيه صلى الله عليه وآله 7.

ص: 158

1- . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: 1/174، ينابيع المودة: 1/69، حديث 38.

2- . نظم درر السمطين: 120، كشف الغمّه: 1/336. ر. ك: حلية الأولياء: 3/27، فرائد السمطين: 1/235، المناقب، ابن مغازلي: 32.

3- . المناقب، خوارزمي: 321، حديث 326، حلية الأولياء: 3/27.

به وكتبه ذلك على ساق العرش» می نویسد: ابوالحمراء گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ليلة اسرى بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش الأيمن، فرأيت كتاباً عن يمينه: محمد رسول الله أيّدته بعلي ونصرته به؛(1)

در شب معراج به ساق عرش نگاه کردم دیدم در سمت راست نوشته شده: محمد رسول خداست که او را به وسیله علی تأیید و یاری کردم.

در روایت دیگر ابن عباس گوید:

كنا عند النبي صلى الله عليه وآله إذا بطائرٍ في فيه لوزة خضراء، فألقاها في حجر النبي، فقبلها ثم كسرها فإذا في جوفها ورقة خضراء مكتوبة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله نصرته بعلي.(2)

در روایت دیگر که احمد بن حنبل نقل کرده آمده است:

مكتوب على باب الجنة: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي أخو رسول الله قبل أن يخلق الله السماوات.

در متن دیگری آمده است:

قبل أن تخلق السماوات بألفي عام.(3)

در این زمینه روایت مفصّلی از ابن مسعود نقل شده است. ابن مسعود گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:3.

ص: 159

---

1- . الرياض النضرة في مناقب العشرة المبشرة: 2/227.

2- . همان.

3- . كشف الغمّة: 1/300، فيض القدير: 4/468، شواهد التنزيل: 1/296، تاريخ بغداد: 7/398، شماره 3919، تاريخ مدينة دمشق:

42/59 و 336، ميزان الاعتدال: 1/269، حديث 1006، لسان الميزان: 1/457، المناقب، خوارزمي: 144، حديث 168، كنز العمال:

11/624، حديث 33043.

لَمَّا أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ أَمَرَ بِعَرْضِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ عَلَيَّ، فَرَأَيْتُهُمَا جَمِيعاً، رَأَيْتُ الْجَنَّةَ وَالْوَانَ نَعِيمَهَا، وَرَأَيْتُ النَّارَ وَأَنْوَاعَ عَذَابِهَا.

فَلَمَّا رَجَعْتَ قَالَ لِي جِبْرِئِيلُ: هَلْ قَرَأْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَى أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، وَمَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَى أَبْوَابِ النَّارِ؟

فَقُلْتُ: لَا يَا جِبْرِئِيلُ!

فَقَالَ: إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا أَرْبَعُ كَلِمَاتٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا لِمَنْ عِلْمُهَا وَعَمَلُهَا بِهَا، وَإِنَّ لِلنَّارِ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ، عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْهَا ثَلَاثُ كَلِمَاتٍ، كُلُّ كَلِمَةٍ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لِمَنْ عِلْمُهَا وَعَمَلُهَا بِهَا.

فَقُلْتُ: يَا جِبْرِئِيلُ! ارْجِعْ مَعِيَ لِأَقْرَأَهَا.

فَرَجَعَ مَعِيَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَدَأَ بِأَبْوَابِ الْجَنَّةِ.

فَإِذَا عَلَى الْبَابِ الْأَوَّلِ مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ، وَحِيلَةُ طَيْبِ الْعَيْشِ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعُ خِصَالٍ:

الْقِنَاعَةُ، وَنَبْذُ الْحَقْدِ، وَتَرْكُ الْحَسَدِ، وَمَجَالَسَةُ أَهْلِ الْخَيْرِ.

وَعَلَى بَابِ الثَّانِي مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ، وَحِيلَةُ السَّرُورِ فِي الْآخِرَةِ أَرْبَعُ خِصَالٍ: مَسْحُ رَأْسِ الْيَتَامَى، وَالتَّعَطُّفُ عَلَى الْأَرْمَلِ، وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، وَتَفَقُّدُ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ.

وَعَلَى الْبَابِ الثَّلَاثِ مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ، كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ، لِكُلِّ شَيْءٍ حِيلَةٌ، وَحِيلَةُ الصَّحَّةِ فِي الدُّنْيَا أَرْبَعُ خِصَالٍ: قَلَّةُ الْكَلَامِ، وَقَلَّةُ الْمَنَامِ، وَقَلَّةُ الْمَشْيِ، وَقَلَّةُ الطَّعَامِ.

وَعَلَى بَابِ الرَّابِعِ مِنْهَا مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيٌّ وَلِيُّ اللَّهِ،

ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليكرم جاره، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليبر والديه، ومن كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصت.

وعلى الباب الخامس منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أراد أن لا يذلّ فلا يذلّ، ومن أراد أن لا يشتم فلا يشتم، ومن أراد أن لا يظلم فلا يظلم، ومن أراد أن يستمسك بالعروة الوثقى فليستمسك بقول:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله.

وعلى الباب السادس منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أحبّ أن يكون قبره واسعاً فلينفق على المساجد، ومن أحبّ أن لا تأكله الديدان تحت الأرض، فليتكس المساجد، ومن أحبّ أن لا يظلم لحده فليتنور المساجد، ومن أحبّ أن يبقى طرياً تحت الأرض يبسط المساجد.

وعلى الباب السابع منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، بياض القلوب في أربع خصال: في عيادة المريض، واتباع الجنائز، وسدى أكفان الموتى، ودفع القرض.

وعلى باب الثامن منها مكتوب: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علي ولي الله، من أراد الدخول من هذه الأبواب الثمانية فليستمسك بأربع خصال:

بالصدقة، والسخاء، وحسن الخلق، وكفّ الأذى عن عباد الله عزّ وجلّ.

ثمّ جننا إلى أبواب جهنّم:

فإذا على الباب الأوّل منها مكتوب ثلاث كلمات: من رجا الله سعد، ومن خاف الله أمن، والهالك المغرور من رجا سوى الله وخاف غيره.

وعلى الباب الثاني مكتوب: ويل لشارب خمر، ويل لشاهد زور، ويل لعاق أبويه.

وعلى الباب الثالث منها مكتوب: من أراد أن لا يكون عرباناً في القيامة فليكس الجلود العارية في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون جائعاً في القيامة فليطعم البطون الجائعة في الدنيا، ومن أراد أن لا يكون عطشاناً فليسق العطشان في الدنيا.

وعلى الباب الرابع منها مكتوب ثلاث كلمات: أذّل الله من أهان الإسلام، أذّل الله من أذلّ أهل البيت نبي الله، أذّل الله من أعان الظالمين على ظلم المخلوقين.

وعلى الباب الخامس منها مكتوب ثلاث كلمات: لا تتبع الهوى، فإنّ الهوى يجانب الإيمان، ولا تكثر منطلقك فيما لا يعينك فتسقط من عين ربّك، ولا تكن عوناً للظالمين؛ فإنّ الجنّة لم تخلق للظالمين.

وعلى الباب السادس منها مكتوب ثلاث كلمات: حاسبوا أنفسكم من قبل أن تحاسبوا، ووبخوا أنفسكم من قبل أن توبّخوا، وادعوا الله عزّ وجلّ قبل أن تردوا عليه ولا تقدرُوا على ذلك.

وعلى الباب السابع منها مكتوب ثلاث كلمات: أنا حرام على المتهجّدين، أنا حرام على الصائمين، أنا حرام على المتصدّقين. (1)

در روایت دیگرى چنین آمده است:

إنّ للجنّة ثمانية أبواب على كلّ أبواب منها أربع كلمات، كلّ كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها واستعملها، وإنّ للنار سبعة أبواب على كلّ باب منها ثلاث كلمات كلّ كلمة خير من الدنيا وما فيها لمن تعلمها وعرفها.... (2)2.

ص: 162

---

1- . مدينة المعاجز: 2/358، اين حديث در نظم درر السمطين: 122-124 با اندكى تفاوت آمده است. فضائل شاذان بن جبرئيل: 152-154.

2- . كتاب الأربعين: 360، نظم درر السمطين: 122.

در روایت دیگری آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبًا بِالذَّهَبِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيِّ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أُمَّةُ اللَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، عَلِيُّ مَبْغُضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ (1)

هنگامی که مرا به بهشت بردند دیدم بر در آن نوشته اند: معبود به جز خدای یکتا نیست و محمد دوست خدا است، علی ولی خداست، فاطمه کنیز خدا است، حسن و حسین برگزیده خدا هستند و بر دشمنانشان لعنت خدا باد.

در روایت دیگر این گونه آمده است:

لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ حَبِيبِ اللَّهِ. (2)

در روایت دیگری عبدالله بن مسعود می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، عَطَسَ آدَمُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ.

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: حَمْدُنِي عَبْدِي، وَعَزَّتِي وَجَلَالِي، لَوْلَا عَبْدَانِ أُرِيدُ أَنْ أُخْلِقَهُمَا فِي دَارِ الدُّنْيَا مَا خَلَقْتُكَ.

قال: إلهي فيكونان مني؟

قال: نعم يا آدم! ارفع رأسك وانظر.

فرغ رأسه فإذا هو مكتوب على العرش: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ نَبِيُّ الرَّحْمَةِ، عَلِيُّ مَقِيمُ الْحِجَّةِ، وَمَنْ عَرَفَ حَقَّ عَلِيٍّ زَكِيٌّ وَطَابَ، وَمَنْ أَنْكَرَن.

ص: 163

---

1- . الأُمالي، شيخ طوسي: 355، حديث 738، الطرائف: 64، حديث 65، الجواهر السننية: 299، مدينة المعاجز: 2/354، حديث 599، بحار الأنوار: 27/54، حديث 8، ميزان الاعتدال: 3/478، لسان الميزان: 4/194، حديث 515 و 5/70، حديث 234، المناقب، خوارزمي: 302، حديث 297، ترجمه امام حسين عليه السلام ابن عساكر: 186، كشف الغمّة: 1/93، و 2/149. در برخی از منابع آمده است: «علي باغضيهم لعنة الله».

2- . ر. ك: برخی از مصادر پاورقی پیشین.



حقّه لعن وخاب، أقسمت بعزّتي أن أدخل الجنّة من أطاعه وإن عصاني، وأقسمت بعزّتي أن أدخل النار من عصاه وإن أطاعني؛(1)

آن گاه که خداوند آدم را آفرید و از روحش بر او دمید، آدم عطسه ای زد، سپس گفت: «الحمد لله».

خدای تعالی به آدم فرمود: مرا ستایش کردی به بزرگی و جلالم سوگند، اگر دو تن از بندگان که در دنیا می آفرینم، نبودند، تو را نمی آفریدم.

آدم عرض کرد: پروردگارا! آن دو تن از من هستند.

فرمود: آری، از تو خواهند بود. ای آدم! سرت را بلند کن و بنگر!

آدم سر بلند کرد و ناگاه دید که بر فراز عرش نوشته شده: معبودی جز خدای یکتا نیست، محمد پیامبر رحمت و علی انسانی بهشتی است، هر کس علی را بشناسد پاک و پاکیزه است و آن کس حق علی را انکار کند از رحمت ناامید و ملعون است.

به بزرگی و جلالم سوگند، کسی که علی را دوست دارد وارد بهشت می کنم اگر چه نافرمانی و معصیت مرا کند و به بزرگی و جلالم سوگند، هر کس نافرمانی علی را کند وارد دوزخ کنم اگر چه اطاعت مرا بکند.

در روایت دیگری آمده که اسم امیرالمؤمنین علیه السلام بر کتف فرشته صرصائیل نوشته شده است. امام صادق علیه السلام از اجداد طاهرینش نقل می کند که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

بینا رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك له عشرون رأساً، في كلّ رأس ألف لسان، يسبح الله ويقدّسه بلغة لا تشبه الأخرى، 1.

ص: 164

---

1- . المناقب، خوارزمی: 318، حدیث 320، بحار الأنوار: 27/10، حدیث 22 به نقل از ایضاح دفائن النواصب: 34 و 35، ینابیع المودّه: 1/48 و 49، حدیث 11.

وراحته أوسع من سبع سماوات وسبع أرضين، فحسب النبي صلى الله عليه وآله أنه جبرئيل فقال: يا جبرئيل! لم تأتي في مثل هذه الصورة قط؟

قال الملك: ما أنا جبرئيل، أنا صرصائل، بعثني الله إليك لتزوّج النور من النور.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: من ممّن؟

قال: ابنتك فاطمة من علي بن أبي طالب عليهما السلام.

فزوّج النبي فاطمة من علي بشهادة جبرئيل وميكائيل وصرصائل عليهم السلام.

قال: فنظر النبي صلى الله عليه وآله فإذا بين كتفي صرصائل: لا إله إلا الله، محمد رسول الله علي بن أبي طالب مقيم الحجّة.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: يا صرصائل! منذكم هذا كتب بين كتفيك؟

قال: من قبل أن يخلق الله الدنيا بأثني عشر ألف سنة: (1)

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله در خانه امّ سلمه بود که فرشته ای بر آن حضرت نازل شد که بیست سر داشت و در هر سرش هزار زبان بود که با آن ها به لغت های گوناگون خداوند را تسبیح و تقدیس می کرد. کف دست او از آسمان ها و زمین هفت گانه وسیع تر بود.

پیامبر فکر کرد که او جبرئیل است و لذا خطاب به او فرمود: ای جبرئیل! هرگز با این هیأت بر ما نازل نشده ای؟

آن فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، بلکه صرصائل هستم و به سوی تو مأمور شده ام تا نور را با نور تزویج نمایم.

پیامبر فرمود: چه کسی را به چه کسی؟

صرصائل گفت: دخترت فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام.

ص: 165

---

1- . مائة منقبة: 35، كشف الغمة: 1/361، بحار الأنوار: 43/123، حدیث 31، المناقب، خوارزمی: 340، حدیث 360.

پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام تزویج نمود و جبرئیل، میکائیل و صرصائیل را بر این امر شاهد گرفت.

سپس پیامبر به صرصائیل نگاه کرد و دید که در میان دو کتف او نوشته شده:

«معبودی جز خدای یگانه نیست، محمد رسول خداست و علی بن ابی طالب برپا دارنده حجت است».

پیامبر به آن فرشته گفت: ای صرصائیل! در چه زمانی این نوشته در بین دو کتف تو نگاشته شده است؟

گفت: دوازده هزار سال پیش از این که خداوند دنیا را خلق کند.

در روایت دیگری آمده است که نام علی علیه السلام بر بال جبرائیل نوشته شده بود. امام صادق علیه السلام از نیاکان بزرگوارش نقل می کند که علی علیه السلام فرمود:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أتاني جبرئيل وقد نشر جناحيه، فإذا فيها مكتوب: لا إله إلا الله محمد النبي.

ومكتوب علي الآخر: لا إله إلا الله علي الوصي؛ (1)

جبرئیل بر من نازل شد در حالی که دو بال خود را باز کرده بود، دیدم در بال او نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر است» و در بال دیگرش نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست، علی وصی است».

هم چنین بر پیشانی فرشته ای لواء الحمد نوشته شده است. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ رَأَيْتُ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَوِ السَّادِسَةِ مَلَكًا نَصَفَهُ مِنْ نَارٍ وَنَصَفَهُ مِنْ ثَلَجٍ وَفِي جِبْهَتِهِ مَكْتُوبٌ: أَيُّدُ اللَّهِ مُحَمَّدًا بَعْلِي. 9.

ص: 166

---

1- . المناقب، خوارزمی: 147، كشف الغمه: 1/302، بحار الأنوار: 27/9، حدیث 19.

فبقيت متعجباً، فقال لي ذلك الملك: ممّ تعجب؟ كتب الله في جبهتي ماترى قبل خلق الدنيا بألفي عام. (1)

در این باره ابونعیم اصفهانی نیز چنین روایت می کند: جابر بن عبدالله انصاری می گوید:

بينما رسول الله صلى الله عليه وآله يوماً في مسجد المدينة فذكر بعض أصحابنا الجنة.

فقال: أما علمت أنّ لله لواءً من نور وعموداً من زبرجد خلقهما قبل أن يخلق السماوات بألفي سنة مكتوب على رداء ذلك اللواء: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، آل محمد خير البرية؛ (2)

روزی در مسجد مدینه نشسته بودیم، بعضی از اصحاب از بهشت سخن به میان آوردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: برای خدا پرچمی از نور و ستونی از زبرجد است که آن ها را دو هزار سال پیش از آفریدن آسمان ها آفریده است، بر دامنه این پرچم نوشته شده: «معبودی جز خدا نیست. محمد رسول خداست»، آل محمد بهترین مردم هستند.

بنابر آن چه گذشت این مجموعه روایات به اضافه روایات نور که پیش تر گذشت و دلالتی که در این مجموعه روایات وجود دارد، می تواند شرح مناسبی برای این فراز از زیارت جامعه باشد. 1.

ص: 167

---

1- . المحتضر: 99. این حدیث در المناقب، خوارزمی: 309 با اندکی تفاوت آمده است.

2- . شواهد التنزیل: 2/468، حدیث 1141، كشف اليقين: 385، بحار الأنوار: 39/218، حدیث 11.

حَتَّىٰ مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ؛

تا آن گاه که به وسیله شما بر ما مانت نهاده.

این جمله به وجود ائمه علیهم السلام در این عالم اشاره دارد که وجودشان در این عالم از خداوند متعال مانت بر خلائق بوده است.

### مَنْت یعنی چه؟

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

المَنْتُ: النعمة الثقيلة، ويقال ذلك على وجهين: أحدهما أن يكون ذلك بالفعل، والثاني أن يكون ذلك بالقول، وذلك مستقبح فيما بين الناس إلا عند كفران النعمة. فيقال: مَنْ فلانٌ على فلان إذا أثقله بالنعمة.

وذلك على الحقيقة لا يكون إلا لله تعالى. (1)

یعنی اگر کسی، فرد دیگری را غرق نعمت کند می گویند: فلانی بر فلانی مانت گذاشته و به اصطلاح، نعمت های سنگین و ارزشمندی به او داده است.

مَنْت به معنای حقیقی نیست مگر از آن خداوند متعال، وگرنه دیگران مالک حقیقی نیستند تا مانت بگذارند.

کسی که نعمتی به کسی بدهد و خدمتی برای او انجام دهد و آن را به زبان بیاورد می گویند: قبیح است.

### اقسام سه گانه مانت

به نظر می رسد این فراز به تأمل بیشتری نیاز دارد؛ زیرا مانت بر سه وجه است.

1. مانت فعل، کاری را از باب امتنان انجام دادن.

ص: 168

2. منت قول، حرفی را از باب امتنان گفتن.

3. منت به وسیله شخص.

آن چه در زیارت جامعه آمده این است که خداوند متعال از باب لطف، شما ائمه را از آن عالم منتقل کرد و منتی بر این خلائق نهاد.

فرض کنید شخصیت بزرگی را حضرت امیر علیه السلام از مدینه به عنوان والی به جایی بفرستند و به اهالی آن دیار بنویسند که این شخص را که برای شما فرستادیم نزد ما خیلی ارزشمند است، ما اصلاً می خواستیم پیش ما باشد، اما ایثار کردیم. پس قدر او را بدانید، از او استفاده کنید، به سخنش گوش فرا دهید و به او احترام نمایید.

آری، تا همین اواخر مرسوم بود که مراجع تقلید و بزرگان حوزه ها یکی از شاگردان و مقربین خود را به عنوان وکیل و نماینده به شهرها می فرستادند و به اهالی آن دیار نامه می نوشتند که این کسی است که وجودش برای ما منشأ اثر بوده و مورد علاقه ماست، اما شما را مقدم دانستیم و ایثار کردیم.

رسول خدا و امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام در آن عالم بودند، خداوند متعال از باب منت بر خلائق آن حضرات را از آن عالم بر این عالم فرستادند.

به هر حال؛ منت گاهی فعل، گاهی قول و گاهی شخص است. خداوند متعال منت نهاد که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را مبعوث کرد که قرآن کریم می فرماید:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ»؛ (1)

به حقیقت خداوند بر مؤمنان منت نهاد؛ آن گاه که در میان آنان پیامبری 4.

ص: 169

1- . سوره آل عمران (3): آیه 164.

از خودشان برانگیخت؛ تا آیات او را بر آنان بخواند و آن‌ها را پاکیزه سازد و کتاب و حکمت بیاموزد، گرچه پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بنابراین، خداوند متعال بر ما منت گذاشت که آن حضرت را در این عالم قرار داد، و منت گذاشت که مبعوث کرد تا ما را به تزکیه و تعلیم هدایت کند و هم چنین خواست ائمه علیهم السلام در این عالم باشند يك منت، چیزی از آن‌ها یاد بگیریم منت دیگری، آیه ای را برای ما تفسیر کنند، منت دیگری و به خدمتشان برسیم منت دیگری است.

به هر حال، منت چه فعل باشد و چه شخص از جانب خداوند متعال، لطف است. با استفاده از آیات قرآن کریم به نظر می‌رسد که نهایت غرض خداوند متعال از فرستادن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یا منت گذاشتن بر مردم به خاطر ائمه علیهم السلام، هدایت است که خداوند متعال و اولیای او شناخته بشوند و به توسط آنان عبادت و بندگی را یاد گیرند و به مقام قرب برسند.

همین معنا در قرآن مجید نیز آمده است. آن جا که می‌فرماید:

«بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»؛ (1)

بلکه خداوند متعال بر شما منت می‌نهد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده است.

آری، غرض، هدایت است؛ هدایت خلائق به توسط انبیا و اولیا. لذا خداوند متعال در آیه مبارکه به علت بعثت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». (2) 4.

ص: 170

---

1- . سوره حجرات (49): آیه 17.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 164.

وقتی انسان از گمراهی بیرون می آید که تزکیه و تعلیم بشود. منظور از تزکیه و تعلیم، معرفت خداوند متعال و فراگیری علوم سودمند و منظور از تزکیه نفس، آدم خوب شدن است.

روشن است که آدم خوب شدن به مکتب وحی منحصر است و در مکتب های دیگر خبری نیست. ادعا کنندگان در جهل مرکب هستند، مگر می شود انسان منقطع از وحی - وحیی که مکتب اهل بیت علیهم السلام دارد نه مطلق وحی - خوب بشود؟

البته همه وحی ها و همه کتاب های آسمانی صحیح هستند و مآلاً همانی می گویند که اهل بیت علیهم السلام می گویند، وگرنه مردم در ضلالت و گمراهی می ماندند.

پس خداوند متعال بر خلائق منت گذاشت و ائمه علیهم السلام را از آن عالم به این عالم آورد تا آن ها را هدایت کنند.

### خانه های با رفعت و جلالت

فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ؛

و شما را در خانه هایی قرار داد که رفعت و جلالت دارد و از آن جا نام خدا به گوش دیگران می رسد.

ائمه علیهم السلام پیش از آن که چیزی را به دیگران بگویند خودشان عمل می کردند؛ بلکه آنان قبل از فرشتگان، خداوند متعال را عبادت می کردند. این عبارت به این آیه مبارکه اشاره دارد که می فرماید:

«فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ \* رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ \* لِيَجْزِيَ اللَّهُ



أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛(1)

(این چراغ پرفروغ) در خانه‌هایی قرار دارد که خداوند اذن داده که دیوارهای آن بالا برده شوند و در آن‌ها نام خدا برده شود و بامداد و شامگاه در آن‌ها تسبیح او گویند. مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آن‌ها را از یاد خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی‌کند، آنان از روزی که در آن، دل‌ها و دیدگان دگرگون می‌شوند، می‌ترسند تا خداوند آنان را به بهترین اعمالی که انجام داده‌اند پاداش دهد و از فضل خود بر پاداش آنان بیفزاید و خداوند به هر کس که بخواهد بی حساب روزی می‌دهد.

در ذیل آیه بحث است که آیا مراد از بیت، همان چهار دیواری‌های گلی و آجری آن دوران بوده است که بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز مثل خانه‌های آن زمان بوده است؟ نه، منظور آن‌هایی هستند که درون آن خانه‌ها زندگی می‌کردند. (2) از این رو در آیه تطهیر می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ»؛(3)

خداوند می‌خواهد از شما اهل بیت فقط پلیدی را دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

البته ام سلمه مورد احترام ماست، اما ازواج رسول الله صلی الله علیه وآله مشمول آیه تطهیر نیستند. چنان‌که گذشت. (4) ب.

ص: 172

1- . سوره نور (24): آیات 36-38.

2- . ر. ك: مدينة المعاجز: 5/59، حدیث 62.

3- . سوره احزاب (33): آیه 33.

4- . ر. ك: جلد دوم، صفحه 197 و 198 از همین کتاب.

اینک بخشی از روایاتی را که در ذیل این آیه مبارکه وارد شده است می آوریم تا معلوم شود که معنای آیه چیست؟ در مورد چه کسی نازل شده است؟ و چه کسانی مصداق آن هستند؟

امام باقر علیه السلام در ذیل این آیه می فرماید:

هي بيوت الأنبياء وبيت علي منها؛(1)

منظور خانه های پیامبران الهی است که خانه علی علیه السلام از جمله آن هاست.

ممکن است کسی از تعجب بگوید که امیر مؤمنان علی علیه السلام که از انبیا نبودند، پس چگونه خانه او از خانه های پیامبران می شود؟

عجیب این که در ذیل این آیه در کتاب های اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این آیه را قرائت فرمود. مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! کدام خانه ها هستند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

بيوت الأنبياء؛

خانه های پیامبران.

ابوبکر برخاست و گفت: آیا بیت علی و فاطمه نیز از آن خانه هاست؟

فرمود:

نعم من أفاضلها؛(2)

آری، از برترین آن خانه هاست.

ص: 173

1- . تفسیر فرات کوفی: 282، حدیث 382، تفسیر القمی: 2/104، بحار الأنوار: 23/312، حدیث 19 و 327، حدیث 6.

2- . تفسیر الثعلبی: 7/107، الدرر المنثور: 5/50، شواهد التنزیل: 1/533، حدیث 567 و 534، حدیث 568، کشف الغمّه: 1/326.

روایت دیگری را ابن شهر آشوب نقل می کند. ابو حمزه ثمالی می گوید:

لَمَّا كَانَتِ السَّنَةُ الَّتِي حَجَّ فِيهَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَقِيَهُ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ أَقْبَلَ النَّاسَ يَنْتَالُونَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ عِكْرَمَةُ: مَنْ هَذَا عَلَيْهِ سِيْمَاءُ زَهْرَةَ الْعِلْمِ؟! لِأَجْرِيَّتِهِ.

فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِضُهُ وَاسْقَطَ فِي يَدِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ:

يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ جَلَسْتَ مَجَالِسَ كَثِيرَةً بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَغَيْرِهِ، فَمَا أَدْرَكْنِي مَا أَدْرَكْنِي أَنْفَاءً!

فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ يَا عَبِيدَ أَهْلِ الشَّامِ! إِنَّكَ بَيْنَ يَدَيِ «بُيُوتِ أُذُنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»؛ (1)

سالی که حضرت امام باقر علیه السلام به مکه رفت، هشام بن عبدالملک نیز در مکه بود، مردم پی در پی گرد امام می آمدند و مسائل خود را می پرسیدند.

عکرمه گفت: این کیست که نور علم از چهره او تابان است؟ بروم او را آزمایش کنم.

همین که مقابل حضرت ایستاد، چنان لرزه بر اندامش افتاد که در مقابل آن حضرت ناتوان شد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من در مقابل مردان بزرگی نشسته ام، ابن عباس و دیگران را درک نموده ام، ولی آن چه اکنون دچار شدم هیچ وقت برای من پیش نیامده است.

امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای بنده شامیان! تو در مقابل شخصیتی قرار گرفته ای که «خداوند دستور داده دیوارهای خانه های آن ها بالا رود و نام او در آن یاد شود». 9.

ص: 174

---

1- . مناقب آل ابی طالب: 3/317، بحار الأنوار: 46/258، ذیل حدیث 59.

به اعتقاد محققان، عکرمه بربری شاگرد ابن عباس از گروه خوارج و آدم درستی نبوده است. وقتی می خواست از امام باقر علیه السلام چیزی پرسد حالتی پیدا کرد و گفت: نزد خیلی از بزرگان رفتم و نشستم، اما این حالت در من پیدا نشد که این جا پیدا شده است.

روایت دیگر در کمال الدین شیخ صدوق رحمه الله آمده است. این روایت را نیز ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل می کند. ابوحمزه ثمالی مرد بزرگی بوده که حتی عامه نیز او را تجلیل می کنند. وی مفسر بوده و تفسیر کاملی داشته است، اما در دسترس نیست.

ابوحمزه می گوید: امام باقر علیه السلام در حدیث مفصّلی فرمود:

إِنَّمَا الْحِجَّةُ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ، لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».(1)

فالحجّة الأنبياء وأهل بيوتات الأنبياء حتى تقوم الساعة، لأنّ كتاب الله ينطق بذلك ووصية الله جرت بذلك في العقب من البيوت التي رفعها الله تبارك وتعالى على الناس فقال: «فِي بَيْوتِ أذنَ اللهُ أن تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ»

وهي بيوتات الأنبياء والرسل والحكماء وأئمة الهدى؛(2)

همانا حجّت در خاندان ابراهیم علیه السلام است، برای گفتار خدای تعالی که فرموده: «آل ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و به ایشان پادشاهی بزرگی عطا کردیم».

پس مقصود از حجّت، پیامبران و خاندان آن ها تا روز قیامت است؛ زیرا کتابت.

ص: 175

1- . سورة نساء (4): آیه 54.

2- . کمال الدین: 218، ضمن حدیث 2، تفسیر ابي حمزة الثمالي: 129 و 130، بحار الأنوار: 11/49، ضمن حدیث 49 با اندکی تفاوت.

خدا بدان گویاست، سفارش خدا بر این جاری شده که (امامت) در نسل خاندانی است که خدای تعالی آنان را بر مردم برتری داده و فرموده: «در خانه هایی که خدا دستور داده بالا رود و نام او در آن ها یاد شود...» و آن ها خانه های پیامبران، رسولان، حکیمان و امامان هدایت گر است.

در روایت دیگر ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه پرسیدم. فرمود:

هي بيوت النبي صلى الله عليه وآله؛(1) منظور، خانه های پیامبر است.

روایت دیگری را محمد بن فضیل از ابا الحسن علیه السلام نقل می کند و می گوید:

از آن حضرت درباره این آیه پرسیدم. فرمود:

بيوت محمد ثم بيوت علي منها؛(2)

منظور خانه حضرت محمد صلی الله علیه وآله، آن گاه خانه حضرت علی علیه السلام از آن خانه هاست.

روایت دیگری در این زمینه در الکافی آمده است: عبدالرحمان بن ابی لیلی به نقل از پدرش می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

... وَصَلَ اللَّهُ طَاعَةَ وَلِي أَمْرِهِ بِطَاعَةِ رَسُولِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ، فَمَنْ تَرَكَ طَاعَةَ وَلَاةِ الْأَمْرِ لَمْ يَطِعِ اللَّهَ وَلَا رَسُولَهُ وَهُوَ الْإِقْرَارُ بِمَا أَنْزَلَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»(3)

والتمسوا البيوت التي أذن الله أن ترفع ويذكر فيها اسمه، فإنه أخبركم أنهم «رجال لا تلهيهم تجارة ولا

ص: 176

---

1- . الکافی: 8/331، حدیث 510، بحار الأنوار: 23/332، حدیث 18.

2- . تأویل الآيات: 1/362، حدیث 9، بحار الأنوار: 23/325، حدیث 2 به نقل از كنز الفوائد: 185.

3- . سورة اعراف (7): آیه 31.

... خدا اطاعت ولیّ امر خود را به طاعت رسولش پیوسته و طاعت رسولش را به طاعت خودش. پس هر کس از والیان امر اطاعت نکند خدا و رسولش را اطاعت نکرده و همان اقرار به آن چه از طرف خدای متعال نازل گشته که فرموده است «زینت خود را در هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید» و بجویند خانه‌هایی را که خدا دستور داده رفعت گیرند و نامش در آن‌ها برده شود، زیرا خدا به شما خبر داده که آن‌ها «مردانی هستند که هیچ تجارت و داد و ستدی ایشان را از یاد خدا... باز ندارد...».

قتاده از مفسران بزرگ اهل سنت است، آنان بعد از «صحابه» رتبه‌ای به نام «تابعین» دارند که قتاده، ضحاک، مقاتل، مجاهد و عکرمه از آن جمله هستند.

قتاده می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم. آن حضرت فرمود:

من أنت؟

تو کیستی؟

عرض کردم: قتاده بن دعامه بصری.

فرمود:

أنت فقیه أهل البصرة؟

تو فقیه بصری‌ها هستی؟

گفتم: آری.

عجیب است که در روایتی آمده که روزی امام باقر علیه السلام در سفری به شام رفته بودند، بزرگ نصارا از حضرت پرسید: شما از علمای مسلمانان هستید؟2.

ص: 177

1- سوره نور (24): آیه 37.

2- . الکافی: 1/182، حدیث 6، بحار الأنوار: 66/10، حدیث 12.

امام باقر علیه السلام فرمود:

لست من جُهّالهم؛ (1)

من از نادانان آنان نیستم.

این سخن خیلی معنا دارد. در این حدیث، حضرت از قتاده پرسید: توفقیه اهل بصره هستی؟

گفت: آری.

امام باقر علیه السلام فرمود:

ويحك يا قتاده! إنَّ اللهَ جَلَّ وَعَزَّ خلقَ خلقاً من خلقه فجعلهم حججاً على خلقه، فهم أوتاد في أرضه، قوامٌ بأمره، نجباء في علمه اصطفاهم قبل خلقه أظلةً عن يمين عرشه.

قال: فسكت قتادة طويلاً. ثم قال: أصلحك الله! والله لقد جلست بين يدي الفقهاء وقدام ابن عباس، فما اضطرب قلبي قدام واحد منهم ما اضطرب قدامك.

قال له أبو جعفر عليه السلام: ويحك أتدري أين أنت؟ بين يدي «بُيُوتِ أذنَ الله أن تُرفعَ ويُذكرَ فيها اسمه يُسبحُ له فيها بالغدوِّ والآصالِ\* رجالاً لا تلهيهم تجارةٌ ولا بيعٌ عن ذكرِ الله وإِقامِ الصَّلَاةِ وإِيتاءِ الزَّكَاةِ»  
فأنت ثمّ، ونحن أولئك.

فقال له قتادة: صدقت والله جعلني الله فداك، والله ما هي بيوت حجارة ولا طين...؛ (2)

وای بر تو ای قتاده! به راستی خداوند گروهی از بندگان خویش را بر خلق خود4.

ص: 178

1- . همان: 8/123، حدیث 94، همان: 10/150، حدیث 1.

2- . همان: 6/256، حدیث 1، همان: 10/154، حدیث 4.

حجت قرار داده است، آن ها پایه ها و استوانه های زمین به امر خدا و برگزیدگان علم خدا هستند، خدا آن ها را پیش از آفرینش مردم برگزیده که سایه هایی در طرف راست عرش خدا بودند.

قتاده مدتی سکوت کرد، سپس گفت: خدا به شما خیر دهد! من در مقابل فقهای زیادی و پیش ابن عباس نشسته ام، هیچ وقت دلم نتپیده آن سان که هم اکنون دلم می تپد.

امام باقر علیه السلام فرمود: وای بر تو، می دانی کجا هستی؟ تو در مکانی هستی که «در خانه هایی که خداوند دستور داده که دیوارهای آن بالا برده شوند و در آن ها نام خدا یاد شود و بامداد و شامگاه در آن ها تسبیح او گویند. مردانی که هیچ تجارت و داد و ستدی آن ها را از یاد خدا، برپا داشتن نماز و پرداختن زکات غافل نمی کند» تو در چنین جایی هستی و ما آن ها هستیم.

قتاده گفت: راست می فرمایید، خدا مرا فدای شما کند، این خانه از گل و سنگ نیست....

روایت دیگر در نهج البلاغه آمده است که وقتی امیر مؤمنان علی علیه السلام این آیه را خواندند فرمودند:

وإنّ للذکر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً فلم تشغلهم تجارة ولا بیع عنه، یقطعون به ایام الحیاة و یهتفون بالزّواجر عن محارم اللّٰه فی أسمع الغافلین و یأمرون بالقسط و یأتمرون به و ینهون عن المنکر و یتناهون عنه.

فکأنّما قطعوا الدنیا إلى الآخرة وهم فیها فشاهدوا ما وراء ذلك، فکأنّما اطلعوا غیوب أهل البرزخ فی طول الإقامة فیہ وحققت القيامة علیهم عداتها فکشفوا غطاء ذلك لأهل الدنیا، حتّی کأنّهم یرون ما لا یرى الناس



برای ذکر جماعتی هستند که آن را به جای دنیا برای خود اختیار کرده اند، هیچ تجارت و کسب و کاری آن ها را از ذکر خدا غافل نمی کند. در هنگام زندگی به آن مشغول می گردند و در گوش غافلان حرام های خدا را می خوانند و آن ها را از کردار زشت باز می دارند.

آن ها مردم را به عدالت دعوت می کنند و خود هم به آن عمل می نمایند، از منکر نهی می نمایند و خود هم از کار زشت دست می کشند، آن ها از دنیا بریده اند و متوجه جهان آخرت شده اند.

آن ها خود را در جهان آخرت مشاهده می کنند و ماوراء دنیا را می نگرند، گویا آن ها از اهل برزخ اطلاع دارند و از طول اقامت آن ها در آن جا خبر دارند، آن ها به وعده های قیامت یقین دارند و اسرار آن را برای اهل دنیا بیان می کنند. آن جماعت چیزهایی مشاهده می کنند که دیگران از درک آن عاجز هستند، و آن ها سخن هایی می شنوند که دیگران از شنیدن آن ناتوان هستند.

آری، ائمه علیهم السلام کسانی هستند که خداوند متعال منت گذاشت و آن ها را به این عالم فرستاد. (2) اما این که چرا خانه علی و زهرا علیهما السلام از خانه های پیامبران شمرده شده؟ چون تمام آن چه در آن خانه ها بوده در این خانه وجود داشته و از این جا منتشر شده، بلکه مطالبی این جا بوده که آن جاها نبوده، و لذا فرمودند: «من أفاضلها». ه.

ص: 180

---

1- . نهج البلاغه: 2/211 و 212، خطبه 222، بحار الأنوار: 66/325، حدیث 39.

2- . برای آگاهی بیشتر از خصوصیات اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه ر. ك: اهل بیت علیهم السلام در نهج البلاغه شماره 21 از سلسله پژوهش های اعتقادی از همین نگارنده.

وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا خَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَا يَتَّكُم...؛

و خداوند، صلوات بر شما و دوستی شما را - که ما را بدان ممتاز ساخت - ...

آن چه که تا کنون خواندیم، جعل خداوند متعال نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود. اینک جعل خداوند متعال نسبت به اهل ولایت است.

خداوند متعال در آن عالم بر ربوبیت خود، نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت ائمه علیهم السلام اخذ میثاق کرده است.

این موضوع از امور مربوط به عالم غیب است. ما هرگز نمی توانیم با عقل های ناقص و کوتاه خود درباره آن چیزی بگوییم، باید از طریق روایاتی که از ائمه علیهم السلام وارد شده که با همه عوالم ارتباط و بر همه عوالم احاطه دارند چیزی بفهمیم. قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ»؛ (1)

و (به یاد آور) زمانی که پروردگارت از صلب فرزندان آدم، ذریه و نسل آن ها را برگرفت و آن ها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند:

آری، گواهی می دهیم که مبادا در روز قیامت بگویید: ما از این امر غافل بودیم یا بگویید: همانا پدران ما پس از این شرك ورزیدند و ما نیز فرزندان بعد از آن ها بودیم، آیا ما را به آن چه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟

ص: 181

در ذیل این آیه مبارکه روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام رسیده است. در واقع قضیه اخذ میثاق، اقامه حجّت از ناحیه خداوند متعال بر همه خلایق است؛ نسبت به ربوبیت خداوند متعال، رسالت، رسول خدا و ولایت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله.

البته درباره آن عالم بحث فراوان و پرسش های بسیاری مطرح شده است، از جمله:

آیا عالمی به عنوان عالم ارواح پیش از این عالم وجود داشته است؟

آیا ارواح پیش از اجساد خلق شده اند؟

آیا ارواح در آن عالم دارای عقل و درک بودند که از آن ها پیمان گرفته بشود؟

آیا مراد از این اقرار، اقرار زبانی است که از آن به «لسان ملکوتی» تعبیر می کنند؟

آیا بعد از خلقت حضرت آدم از ذریه او پیمان گرفته شده است؟

سید مرتضی رحمه الله در مورد عالم ذر در کتاب الامالی می نویسد:

وقد ظنّ بعض من لا بصيرة له ولا فطنة عنده أنّ تأويل هذه الآية إنّ الله سبحانه استخرج من ظهر آدم عليه السلام جميع ذريته وهم في خلق الذرّ، فقرّهم بمعرفة وأشهدهم على أنفسهم.

وهذا التأويل مع أنّ العقل يبطله ويحيله ممّا يشهد ظاهر القرآن بخلافه، لأنّ الله تعالى قال: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»

ولم يقل: من آدم، وقال:

«مِنْ ظُهُورِهِمْ»

ولم يقل: من ظهره، وقال: «ذُرِّيَّتَهُمْ»

، ولم يقل: ذريته.

ثمّ أخبر تعالى بأنّه فعل ذلك لئلا يقولوا [يوم القيامة]: إنّهم كانوا عن هذا غافلين أو يعتذروا بشرك آبائهم وأنّهم نشؤا على دينهم وسنتهم، وهذا يقتضي أنّ الآية لم تتناول ولد آدم عليه السلام لصلبه، وأنّها إنّما تناولت من كان له آباء مشركون... (1)7.

ص: 182

برخی از متعصّبان اهل سنت با توجّه به این کلام، تصوّر کرده اند که سید مرتضی رحمه الله عالم ذر را منکر شده، و شاید برخی از شیعه نیز این گونه تصوّر کنند.

ما این موضوع را در جایی بحث و آن را بررسی کرده ایم. (1) مطلب دیگر این که اگر آن عالم وجود داشته و اگر به واقع اقراری بوده، آیا این میثاق حقیقتاً با این آیه و امثال آن و تمثیلات و تشبیهاتی مثل «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا» (2) ثابت می شود؟

این مطلب از بیان سید مرتضی رحمه الله استفاده می شود و برخی از معاصرین بزرگ ما نیز این نظر را دارند.

کوتاه سخن این که ولایت اهل بیت در کنار رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ربوبیت خداوند متعال به نحو میثاق از مردم اخذ شده است؛ یعنی با ذریه حضرت آدم علیه السلام قرار داد شده است.

البته این قرار داد در کتاب های اهل سنت نیامده است؛ گرچه نسبت به ربوبیت خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در منابع آن ها روایت آمده است.

قرآن کریم در آیه مبارکه ای می فرماید:

«وَسُئِلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»؛ (3)

از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس.

پیش تر اشاره شد که در کتاب های اهل سنت آمده است که همه پیامبران گذشته مأمور بودند که ولایت اهل بیت علیهم السلام را به مردم ابلاغ کنند، و این ابلاغ جزء برنامه آن ها بوده است. در روایتی آمده: ابن مسعود می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله 5.

ص: 183

1- ر. ك: استخراج المرام من استقصاء الافحام: 1/257.

2- سورة احزاب (33): آیه 72.

3- سورة زخرف (43): آیه 45.

فرمود:

أتاني ملك فقال: يا محمد! «وَسَأَلَ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»

علی ما بعثوا؟

قلت: علی ما بعثوا؟

قال: علی ولایتك وولاية علي بن أبي طالب؛(1)

فرشته ای نزد من آمد و گفت: ای محمد! «پرس کسانی را که پیش از تو فرستادیم از فرستادگان ما» بر آن چه مبعوث شده اند؟

من گفتم: بر چه مبعوث شده اند؟

گفت: بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب.

اما در منابع و تفاسیر ما روایات فراوانی در ذیل همین آیه مبارکه به ویژه در تفسیر کنز الدقائق آمده است. در روایتی می خوانیم:

إنَّ النبي صلى الله عليه وآله قاله ليلة أُسري به إلى السماء: جمع الله بينه وبين الأنبياء، ثم قال له: سلهم يا محمد! علی ماذا بعثتم؟

فقالوا: بعثنا علی شهادة أن لا إله إلا الله والإقرار بنبوتك، والولاية لعلی بن أبي طالب؛

در شب معراج پیامبر با پیامبران دیگر دیدار کرد.

خداوند به او فرمود: ای محمد! از آنان پرس برای چه فرستاده شدند؟

پاسخ دادند: بر شهادت «لا إله إلا الله»، اعتراف به پیامبری تو و ولایت علی بن ابی طالب فرستاده شدیم.4.

ص: 184

1- . معرفة علوم الحديث: 96، تفسير الثعلبي: 8/338، شواهد التنزيل: 2/223، حديث 855، تاريخ مدينة دمشق: 42/241، المناقب،

خوارزمي: 312، حديث 312، فرائد السمطين: 1/81، حديث 73، كشف الغمّة: 1/318، كفاية الطالب: 74.

در روایت دیگری محمد بن فضیل گوید: ابوالحسن علیه السلام فرمود:

ولایة علی مکتوبة فی جمیع صحف الانبیاء، ولم یبعث الله رسولا إلا بنبوّة محمد ووصیّه علی علیه السلام؛ (1) ولایت علی علیه السلام در کتاب های پیامبران نوشته شده، خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرده مگر با اقرار به نبوت محمد و وصی او علی صلوات الله علیهما.

### صلوات یعنی چه؟

ما می گوئیم: «اللهم صلّ علی محمد وآل محمد». این چه ربطی به عالم میثاق دارد؟ آیا این هم جزء میثاق بوده است؟

شیخ صدوق رحمة الله علیه در معانی الاخبار بابی را تحت عنوان «معنی الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله» گشوده است. در آن جا روایتی را از امام کاظم علیه السلام نقل می کند که فرمود:

من صلی علی النبی صلی الله علیه وآله فمعناه إني أنا علی الميثاق والوفاء الذي قبلت حين قوله: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى»؛ (2)

کسی که بر پیامبر صلی الله علیه وآله درود فرستد به این معناست که من برهان میثاق و پیمان و وفایی هستم که پیش تر بودم که خداوند فرمود: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: بلی».

بنابراین روایات در آن عالم بر ولایت ائمه علیهم السلام از ما پیمان گرفته شده و این که ما در این عالم به آنان صلوات می فرستیم؛ یعنی به آن چه که در آن جا قرار گذاشتیم، در این جا پایبند هستیم.

ص: 185

1- . کنز الدقائق: 9/343، ر. ک: نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار: 16/370.

2- . معانی الاخبار: 116، حدیث 1، مختصر بصائر الدرجات: 159، بحار الأنوار: 91/54، حدیث 25.

در واقع صلوات فرستادن اعلان میثاقی است که در آن عالم بسته ایم و عهدی است که در آن جا داشته ایم.

بنابراین، با تمام قوت و جرأت می گویم که صلوات فرستادن شعار است، و به خصوص، بلند صلوات فرستادن و هر کسی که با این سخن مخالفت بکند از این خصوصیتی که ذکر شد غافل است.

اصولاً، مخالفت با صلوات فرستادن و ذکر رسول الله صلی الله علیه وآله سیره دشمنان اهل بیت بوده و بر این موضوع شواهد تاریخی نیز داریم.

عبدالله بن زبیر می خواست چند صباحی بر مردم ریاست کند، اما با وجود اهل بیت علیهم السلام نمی توانست به هدف خود برسد، او در دو جبهه می جنگید؛ در جبهه ای با بنی امیه و در جبهه دیگر با اهل بیت علیهم السلام. از این رو «خسر الدنيا والآخرة» شد و از دو طرف ضربه خورد.

در تاریخ نوشته اند: عبدالله بن زبیر در مدت کوتاه ریاست خویش، در خطبه های نماز جمعه مدتی اسم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را نمی آورد و می گفت: نام بردن از او باعث قوت بنی هاشم می شود. (1) دلیل آن روشن است؛ چرا که ناگزیر وقتی نام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را در خطبه مطرح کند با تجلیل و صلوات مخاطبان رو به رو خواهد شد.

همین داستان را منصور دوانیقی نیز پیاده کرد. آن گاه که منصور به حکومت رسید علویان علیه او قیام کردند، در زمان سختی ریاست می کرد. او نه فقط نام نامی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از خطبه های نماز جمعه حذف کرد؛ بلکه دستور داد به رگم انف علویان دو بزرگ تیم و عدی؛ یعنی ابوبکر و عمر را نیز در خطبه یاد کنند. (2)4.

ص: 186

1- . ر. ك: قاموس الرجال: 11/41.

2- . شرح منهاج الكرامة في معرفة الامامة: 1/34.

این بدعت یعنی نام بردن اسامی شیخین و غیر شیخین در خطبه ها از زمان منصور مانده و هدف او کوچک کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بود تا با ولایت مبارزه کند.

### پیمان بر ولایت در روایات

روایات فراوانی نقل شده که ولایت نیز جزء عهد و قرار و میثاق ما در عالم ذر بوده است. در روایتی آمده که داوود رقی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

فلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ نَثَرَهُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُمْ: مَنْ رَبِّكُمْ؟

فَأَوَّلَ مَنْ نَطَقَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأُمَّةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا: أَنْتَ رَبَّنَا.

فَحَمَلَهُمُ الْعِلْمَ وَالدِّينَ، ثُمَّ قَالَ لِلْمَلَائِكَةِ: هُوَ لَاءَ حَمَلَةَ دِينِي وَعِلْمِي وَأَمْنَائِي فِي خَلْقِي وَهُمْ الْمَسْئُولُونَ.

ثُمَّ قَالَ لِبَنِي آدَمَ: أَقْرُوا لِلَّهِ بِالرَّبُوبِيَّةِ وَلِهَؤُلَاءِ النَّفَرِ بِالْوَلَايَةِ وَالطَّاعَةِ.

فَقَالُوا: نَعَمْ رَبَّنَا أَقْرْنَا.

فَقَالَ اللَّهُ لِلْمَلَائِكَةِ: أَشْهَدُوا.

فَقَالَتِ الْمَلَائِكَةُ: شَهِدْنَا عَلَى أَنْ لَا يَقُولُوا غَدًا: «إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ \* أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ».(1)

یا داوود! ولایتنا مؤکدهٔ علیهم فی الميثاق؛(2)

هنگامی که خداوند خلق را آفرید به آنان فرمود: پروردگار شما کیست؟

ص: 187

1- . سوره اعراف (7): آیه 172 و 173.

2- . الکافی: 1/132، حدیث 7، بحار الأنوار: 54/95، حدیث 80.



نخستین گوینده رسول خدا صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بودند که گفتند: تویی پروردگار ما.

پس دین و دانشش را به آن ها وانهاد.

سپس به فرشتگان فرمود: اینان حاملان دین و علم من و امینانم بر خلقم، و آنان مسئول هستند.

سپس به فرزندان آدم فرمود: برای خدا به پروردگاری اقرار کنید، و برای اینان به ولایت و فرمانبرداری.

گفتند: پروردگار! ما اقرار کردیم.

پس خدا به فرشتگان فرمود: گواه باشید.

فرشتگان گفتند: گواهییم بر این که فردا نگویند: «راستی ما از این بی خبر بودیم، یا بگویند: همانا پدران ما پیش از این مشرک بودند، و ما فرزندان ناتوانی بودیم پس از آن ها، آیا ما را بدان چه باطل گرایان کردند عذاب می نمایی».

ای داوود! ولایت ما در میثاق بر آن ها مؤکد شده است.

روایت دیگر را حمران چنین نقل می کند: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَيْثُ خَلَقَ الْخَلْقَ خَلَقَ مَاءً عَذْبًا وَمَاءً مَالِحًا أَجَاجًا، فَامْتَزَجَ الْمَاءَانِ، فَأَخَذَ طِينًا مِنْ أَدِيمِ الْأَرْضِ فَعَرَكَهُ عَرَكًا شَدِيدًا، فَقَالَ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ وَهُمْ كَالذَّرِّ يَدْبُونَ: إِلَى الْجَنَّةِ بِسَلَامٍ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الشَّمَالِ: إِلَى النَّارِ وَلَا أَبَالِي.

ثم قال: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (1).

ثم أخذ الميثاق على النبيين فقال: ألسنت بر بكم وأن هذا محمد رسول الله 2.

ص: 188

وَأَنَّ هَذَا عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟

قالوا: بلى.

فثبتت لهم النبوة وأخذ الميثاق على أولي العزم. إني ربكم ومحمد رسول علي أمير المؤمنين وأوصياؤه من بعده ولاية أمري و خزان علمي، وأن المهدي انتصر به لديني وأظهر به دولتي وانتقم به من أعدائي واعبد به (يعني بسببه) طوعاً وكرهاً.

قالوا: أقرنا يا رب وشهدنا...؛(1)

هنگامی که خداوند متعال مخلوقات را خلق کرد، آب شیرین و گوارا و آب تلخی نیز آفرید و آن ها را به هم ممزوج کرد، بعد مقداری خاک از روی زمین برداشت و آن را نرم نمود، سپس به آن قسمت که در طرف راست حرکت می کردند فرمود: شما به طرف بهشت بروید!

بعد از این متوجه طرف چپ شد و فرمود: شما هم به طرف دوزخ بروید.

بعد فرمود: «آیا من خدای شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم، ما از این جهت از شما گواهی گرفتیم که شما روز قیامت نگویید: ما از این موضوع غافل بودیم».

سپس از آن ها درباره پیامبران پیمان گرفت و فرمود: آیا من خدای شما نیستم و محمد پیامبر من و علی امیر مؤمنان نیستم؟

گفتند: چرا گواهی می دهیم.

در این جا نبوت برای آن ها ثابت شد و برای پیامبران اولوالعزم از آن ها پیمان گرفته شد و آن ها اقرار کردند که خداوند پروردگار ما، محمد رسول او، علی امیر مؤمنان و اوصیای بعد از او والیان امور هستند.3.

ص: 189

---

1- . الكافي: 2/8، حديث 1، بحار الأنوار: 64/113 و 114، حديث 23.

آنان خازنان علم خدا هستند و من به وسیله مهدی دین خود را یاری می کنم و دولت خود را به دست او آشکار می گردانم و از دشمنانم به وسیله او انتقام می گیرم و به سبب او از روی میل و اکراه عبادت می شوم.

آن ها گفتند: پروردگارا! اقرار کردیم و شهادت دادیم....

دقت کنید! بعد از این که پیامبران اقرار کردند تازه نبوتشان ثابت شد، و چون به ولایت اقرار کردند آن وقت نبوت آنان به امضا رسید؛ حتی پیامبران اولوالعزم و این روایت برای کسانی که در افضلیت ائمه معصومین علیهم السلام از پیامبران اولوالعزم تأمل دارند، قابل توجه است.

روایت دیگری را امام باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش و از جدّ والامقامش نقل می کند و می فرماید:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلي عليه السلام: أنت الذي احتج الله بك في ابتدائه الخلق حيث أقامهم أشباحاً، فقال لهم: ألسن بريكم؟

قالوا: بلى.

قال: ومحمد رسولي؟

قالوا: بلى.

قال: وعلي بن أبي طالب وصيّي؟

فأبى الخلق جميعاً إلا استكباراً وعتوّاً من ولايتك إلا نفر قليل وهم أقلّ القليل وهم أصحاب اليمين؛(1)

رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: تو کسی هستی که خداوند در روز نخستین خلقت به تو احتجاج کرد و در آن هنگام همه به صورت اشباح بودند.8.

ص: 190

---

1- . الأملی، شیخ طوسی: 232 و 233، حدیث 412، بحار الأنوار: 24/2، حدیث 4، کنز الفوائد: 327 و 328.

خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟

گفتند: آری، شما پروردگار ما هستید.

فرمود: آیا محمد، رسول من نیست؟

گفتند: آری، او رسول است.

فرمود: آیا علی امیر مؤمنان نیست؟

در این جا همه تکبر و خودخواهی کردند و ولایت تو را نپذیرفتند، مگر گروه اندکی که آن ها نیز بسیار اندکند و آن ها اصحاب یمین هستند.

روایت دیگر را شیخ طوسی رحمه الله نقل می کند. وی دعایی را از امام صادق علیه السلام بعد از نماز روز غدیر نقل می کند که در آن دعا آمده است:

ومنت علينا بشهادة الإخلاق لك بموالاتك الهداة من بعد النذير المنذر والسراج المنير، وأكملت الدين بموالاتهم والبرائة من عدوهم، وأتممت علينا النعمة التي جددت لنا عهدك، وذكرتنا ميثاقك المأخوذ منا في مبتدأ خلقك إيانا، وجعلتنا من أهل الإجابة، وذكرتنا العهد والميثاق ولم تنسنا ذكرك، فإنك قلت: «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ»

. اللهم بلى شهدنا بممّك ولطفك بأنك أنت الله لا إله إلا أنت ربنا، ومحمد عبدك ورسولك نبينا، وعلي أمير المؤمنين والحجة العظمى وأيتك الكبرى والنبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون....(1)

اینک روایتی را می آوریم که در کتاب های شیعه و سنی آمده است. جابر می گوید: امام باقر علیه السلام به من فرمود:

يا جابر! لو يعلم الجهال متى سمّي أمير المؤمنين علي لم ينكروا حقه.9.

ص: 191

---

1- . تهذيب الاحكام: 3/146، مصباح المتهدج: 750، المزار، شيخ مفيد: 93، المزار، محمد بن مشهدى: 289.

قال: قلت: جعلت فداك، متى سمّي؟

فقال لي: قوله: «إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»

إلى «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ»

وَأَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّكُمْ رَسُولَ اللَّهِ، وَأَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قال: ثمّ قال لي: يا جابر! هكذا والله جاء بها محمّد صلى الله عليه وآله؛<sup>(1)</sup> ای جابر! اگر نادانان این امت بدانند چه وقت علی، امیرالمؤمنین نامیده شده، آن را انکار نمی کردند.

عرض کردم: قربانت گردم، چه وقت بدین نام، نامیده شد؟

فرمود: به دلیل آیه ای که خداوند بر محمّد صلى الله عليه وآله نازل نمود و هنگامی که پروردگارت از فرزندان آدم پیمان گرفت «آیا من پروردگار شما نیستم» و محمّد، پیامبر شما و علی، امیرالمؤمنین است....

البته در این زمینه روایات فراوانی نقل شده است و هر روایتی نورانیت و خاصیت خاص خود را دارد.

### صلوات، همان تجدید عهد

بنابر آن چه بیان شد صلوات تجدید عهد، تأکید بر میثاق و وفا به آن قرار در آن عالم است. این خاصیت صلوات فرستادن است و معنای صلوات فرستادن بر حسب روایات گذشته همین است.

ص: 192

---

1- . تفسیر العیاشی: 2/41، حدیث 114، در بحار الأنوار: 37/333، ذیل حدیث 72 آمده: وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولِي. و در منابع عامّه از جمله: ینابیع المودة: 2/248، حدیث 696 مودة القربی: 16، فردوس الأخبار: 3/399 چنین آمده است: عن حذيفة قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لو يعلم الناس متى سمّي على أمير المؤمنين لما أنكروا فضائله، سمّي بذلك وأدم بين الروح والجسد، وحين قال: ألسنت برّبكم قالوا بلى. فقال الله تعالى: أنا ربّكم ومحمّد نبيكم وعلي أميركم.

در طول تاریخ چند چیز شعار بوده و دشمنان با این شعارها مبارزه کرده اند.

یکی از این شعارها همین صلوات فرستادن است. طبق سندهای صحیح اهل سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صیغه صلوات را معین فرموده اند که به چه لفظی صلوات بفرستید.

در حدیثی آمده که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تصلوا علي صلاة مبتورة، بل صلوا إلي اهل بيتي، ولا تقطعوهم، فإن كل نسب وسبب يوم القيامة منقطع إلا نسبي [و سببي]؛(1)

برای من صلوات ناقص و ناتمام نفرستید، بلکه بر اهل بیت من نیز صلوات بفرستید و آنان را از من جدا نکنید، همانا هر سبب و نسبی روز قیامت قطع می گردد مگر سبب و نسب من.

البته اهل سنت با این گونه احادیث به گونه دیگر رفتار می کنند که:

اولاً عملاً به آن نحوی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند، انجام نمی دهند.

ثانیاً پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند بدون صلوات بر آل من، صلوات نفرستید، آنان در مقابل این صیغه و متنی که خودشان روایت می کنند، حدیث جعل کردند و متن های دیگری برای صلوات درست نمودند.

یعنی با انواع مبارزه، صلوات فرستادن را منع می کنند، و این قوی ترین قرینه بر تأثیر صلوات و رمز و شعار بودن آن است.

طبق تحقیقات انجام یافته، رفتار دشمن با اذان نیز در طول تاریخ این گونه بوده

ص: 193

است که در هر جایی که دشمنان اهل بیت علیهم السلام سیطره پیدا کردند اذان را تغییر دادند. وقتی شکست خوردند و ورق برگشت باز اذان به حال سابق خود برگشت.

آنان با جمله «حي على خير العمل» نیز مبارزه کردند، چون می دانند که معنای «حي على خير العمل» ولایت است.

از طرفی، آنان با اسم گذاری نیز مبارزه کرده اند؛ زمانی با اسامی علی، فاطمه، حسن، حسین و جعفر شدیداً مبارزه بوده است. وقتی حکومتشان ضعیف شد متزلزل شدند دوباره وضعیّت عوض شد.

انگشتر در دست راست کردن نیز شعار است، با آن نیز مبارزه کردند.

زمخشری می گوید:

أول من تختم باليسار معاوية؛<sup>(1)</sup>

نخستین کسی که انگشتر در دست چپ کرد، معاویه بود.

این موارد مدرک دارند، حتی در کیفیت پیچیدن عمامه نیز با پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام مبارزه کردند.

هم اکنون نیز با لقب آن حضرت «امیرالمؤمنین» مبارزه می کنند، و این لقب والا در رادیو و تلویزیون خیلی کم تر گفته می شود، چرا؟

آری، این کارها یا از روی جهل و نادانی و عدم التفات و یا - خدای ناکرده - به جهت دیگری است.

از جمله شواهد ما بر شعار بودن صلوات فرستادن روایتی است که می فرماید:

صلوات موجب زدودن نفاق می شود. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 5.

ص: 194

1- . ربیع الابرار: باب 75.

ارفعوا أصواتكم بالصلاة عليّ، فإنّها تذهب بالنفاق؛ (1)

با صدای بلند صلوات بفرستید؛ زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

آن گاه این روایت را به روایاتی ضمیمه کنید که می فرماید: دشمنی اهل بیت علیهم السلام علامت نفاق است. این روایات را شیعه و سنی نقل کرده اند.

پیش تر گذشت که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به بریده فرمود:

أناقت يا بریده؟!

ای بریده! آیا منافق شده ای؟

بریده معذرت خواهی کرد، توبه نمود و با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تجدید بیعت کرد و گفت: من دوباره اسلامم را تجدید می کنم و از این ساعت به بعد، علی بهترین مردم نزد من است. (2) آری، باید از شعارها محافظت کرد.

### چگونگی صلوات فرستادن

بنابر آن چه گذشت صلوات فرستادن رمز ولایت است و این صلوات صیغه خاصی دارد.

در این زمینه بزرگان اهل سنت - که هر کدام از این ها به مراتب از شیخین اعلم هستند - و جای شگفتی است که چرا این ها خودشان را خدمتگزار آن ها قرار داده اند؟! - روایاتی نقل کرده اند.

عبدالرزاق، ابن ابی شیبہ، احمد بن حنبل، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ابوداؤد، ترمذی و نسائی از کعب بن عجره چنین روایت می کنند:

ص: 195

1- . الکافی: 2/493، حدیث 13، بحار الأنوار 91/59-60، حدیث 41 به نقل از ثواب الأعمال: 159.

2- . ر. ك: جلد دوم، صفحہ 411 از همین کتاب.



قال رجل: يا رسول الله! أما السلام عليك فقد علمناه، فكيف الصلاة عليك؟

قال: قولوا: اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على آل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ.

اللهم بارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على آل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ؛<sup>(1)</sup>

مردی گفت: ای رسول خدا! به ما آموخته اید که چگونه بر شما سلام کنیم، ولی چگونه بر شما درود بفرستیم.

فرمود: بگویید:

اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وآل إبراهيم إنك حميدٌ مجيدٌ....

آنان احادیث بخاری و مسلم در دو کتاب موسوم به صحیحین را واجب العمل می دانند، پس چرا به حدیث کیفیت صلوات که روایت کرده اند، عمل نمی کنند؟

عجیب این که ابن حجر مکی در الصواعق المحرقة آورده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

لا تصلوا علي الصلاة البتراء.

قیل: یا رسول الله! وما الصلاة البتراء؟5.

ص: 196

---

1- . الدرر المنثور: 5/216، المصنف، صنعانی: 2/212، حدیث 3105، المصنف، ابن ابی شیبہ: 2/390، حدیث 336، مسند، احمد بن حنبل: 3/47 و 4/241، منتخب مسند عبد بن حمید: 144، حدیث 368، سنن ترمذی: 1/301-302، حدیث 482، السنن الكبرى، نسائی: 3/47 و 49، صحیح بخاری: 4/118 و 6/27، سنن ابن ماجه: 1/293، حدیث 904، فتح القدير: 4/303، فتح الباری: 11/129، تحفة الاحوذی: 2/492، مسند ابن جعده: 4، فضل الصلاة على النبي، جهضمی: 55، السنن الكبرى، نسائی: 1/382، حدیث 1211، مسند ابی یعلی: 2/21، حدیث 24، صحیح ابن حبان: 5/287، المعجم الصغير: 1/75، و 86، المعجم الأوسط: 3/91 و 92 و 215 و 4/378، المعجم الكبير: 17/250 و 19/124 و 126، كنز العمال: 2/275.

قال: تقولون: «اللهم صلّ على محمد» وتمسكون. بل قولوا: «اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد»؛ (1)

بر من صلوات و درود «بتراء» نفرستید.

پرسیدند: درود «بتراء» کدام است؟

فرمود: درودی است که شما می گوید: «اللهم صلّ على محمد» و پس از آن، از بردن نام خاندان من، خودداری می کنید، بلکه بگویید: «اللهم صلّ على محمد و على آل محمد».

اصلاً صلوات فرستادن بدون ذکر اهل بیت صلوات نیست و از آن نهی شده است.

معلوم شد که صلوات فرستادن به میثاق و اصل ولایت اهل بیت علیهم السلام چه ارتباطی دارد. و نیز معلوم شد، صلوات جز جنبه شعار بودن و اعلان وفا به آن میثاق و عهد، آثار و برکات دیگری نیز دارد.

### حلال زادگان

... طیباً لِحَلْقِنَا، وَ طَهَارَةً لِنَفْسِنَا، وَ تَزَكِيَةً لَنَا، وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا؛

... موجب پاکیزگی آفرینش ما، طهارت جان های ما، تزکیه ما و کفّاره گناهان ما قرار داد.

آری، حبّ اهل بیت علیهم السلام علامت طیب ولادت و باعث از بین رفتن گناهان - حتی گناهان کبیره - است.

علامه مجلسی رحمه الله در بحار الأنوار بابتی را تحت این عنوان گشوده است که:

«باب أنّ حبّهم عليهم السلام علامة طيب الولادة وبغضهم علامة خبث الولادة».

ص: 197

---

1- . الصواعق المحرقة: 146، باب 11، فصل 1، في الآيات النازلة في أهل البيت - الآية الثامنة (سوره احزاب (33): آیه 56).

اینک برخی از روایات را در این زمینه نقل می‌کنیم:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی فرمود:

من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم.

قیل: وما أول النعم؟

قال: طيب الولادة، ولا يحبنا إلا من طابت ولادته؛(1)

هر کس ما خاندان را دوست دارد خدا را به نخستین نعمت سپاس گوید.

عرض شد: نخستین نعمت کدام است؟

فرمود: حلال زادگی، ما را جز حلال زاده دوست نمی‌دارد.

در روایت دیگری آمده که امام باقر علیه السلام فرمود:

من أصبح يجرد برد حبنا على قلبه فليحمد الله على باديء النعم.

قیل: وما باديء النعم؟

قال: طيب المولد؛(2)

هر کس صبح کند و دوستی ما را در قلب خود بیابد خدا را بر ابتدای نعمت سپاس گوید.

عرض کردند: ابتدای نعمت کدام است؟

فرمود: حلال زادگی.

در روایت دیگری پیامبر خدا به امیر مؤمنان علی فرمود:

يا علي! من أحبني وأحبك وأحب الأئمة من ولدك فليحمد الله على طيب4.

ص: 198

1- . بحار الأنوار: 27/145، حدیث 3. گفتمی است که این حدیث را اهل سنت نیز نقل کرده اند از جمله قندوزی در ینابیع المودّه:

2/272، حدیث 774 به نقل از المودّة القربی: 14.

2- . علل الشرائع: 1/141، حدیث 2، الأمالی، شیخ صدوق: 562، حدیث 755، معانی الاخبار: 161، حدیث 2، بحار الأنوار:

27/146، حدیث 4.

مولده، فإنه لا يحبنا إلا مؤمن طابت ولادته، ولا يبغضنا إلا من خَبِثَتْ ولادته؛(1)

ای علی! هر کس من، تو و پیشوایان از فرزندان تو را دوست بدارد خدا را بر حلال زادگی سپاس گوید؛ زیرا که جز مؤمن حلال زاده ما را دوست نمی دارد و جز انسان حرام زاده ما را دشمن نمی دارد.

البته این روایات به ما اختصاص ندارد؛ بلکه اهل سنت نیز در این زمینه روایات زیبایی نقل کرده اند. عبادة بن الصّامت می گوید:

كنا نبور أولادنا بحبّ علي بن أبي طالب، فإذا رأينا أحدهم لا يحبّ علي بن أبي طالب علمنا أنّه ليس منّا وأنّه لغير رشدة؛(2)

ما فرزندانمان را به مهر علی بن ابی طالب علیهما السلام آزمایش می کنیم و انتخاب می نماییم که بفهمیم که فرزندان خودمان هستند یا این زن جای دیگری رفته است.

گرچه برخی از اشخاص این احادیث را تحریف کرده و واژه «نبور» را «بنور» و «أبناءنا» را به «ایماننا» دگرگون ساخته و گفته:

كنا نبور إيماننا نحبّ علي بن أبي طالب؛(3)

ما به نور ایمانمان علی بن ابی طالب را دوست می داریم.

این سخن خوبی است، اما تحریف شده است.0.

ص: 199

---

1- . علل الشرائع: 1/141، حدیث 3، بحار الأنوار: 27/146، حدیث 5.

2- . الغدير: 4/322 به نقل از اسنى المطالب، شواهد التنزيل: 1/449، ذیل حدیث 475، نهج الايمان: 456، النهاية: 1/159، لسان العرب: 4/87.

3- . ر. ك: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: 4/110.

صلوات فرستادن بر پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام آثار و برکات دیگری نیز دارد، که در این زمینه روایات بسیاری وارد شده که برخی از آن ها از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است.

در روایتی حضرت امام رضا سلام الله علیه می فرماید:

من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلاة على محمد وآله، فإنها تهدم الذنوب هدماً؛ (1)

اگر کسی قادر نیست کارهایی انجام بدهد که گناهانش از ناحیه خداوند متعال مورد مغفرت قرار بگیرد، زیاد صلوات بفرستد؛ زیرا به یقین صلوات فرستادن گناهان را از بین می برد.

حضرتش در روایت دیگری فرمود:

الصلاة على محمد وآله تعدل عند الله عز وجل التسبيح والتهليل والتكبير؛ (2)

صلوات فرستادن در نزد خداوند متعال با تسبیح، تهلیل و تکبیر معادل است.

از این روایت استفاده می شود که اساساً صلوات فرستادن ذکر است. در روایتی دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

بالشهادة تدخلون الجنة وبالصلاة تنالون الرحمة، فأكثرُوا من الصلاة على نبيكم؛ (3)

با شهادت و گواهی داخل بهشت خواهید شد، با صلوات فرستادن، به رحمت الاهی خواهید رسید. پس بر پیامبرتان بسیار صلوات بفرستید.

ص: 200

1- . الأملی، شیخ صدوق: 131، حدیث 123، بحار الأنوار: 91/47، حدیث 2 و 63، حدیث 52.

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2/265، ذیل حدیث 52، بحار الأنوار: 91/47، ذیل حدیث 2.

3- . الكافی: 8/19، در ضمن حدیث 4، بحار الأنوار: 74/281، حدیث 1 (خطبة الوسيلة).

در روایت دیگری حضرت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام فرمودند:

أثقل ما يوضع في الميزان يوم القيامة الصلاة على محمد وعلى أهل بيته؛(1)

سنگین ترین چیزی که در میزان شخص در روز قیامت گذاشته می شود و مورد محاسبه قرار می گیرد، صلوات بر محمد و خاندان اوست.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من نسي الصلاة عليّ أخطأ طريق الجنة؛(2)

اگر کسی صلوات فرستادن بر مرا فراموش کند او در روز قیامت راه بهشت را گم خواهد کرد.

در روایتی دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

صلواتكم عليّ إجابة لدعائكم وزكاة لأعمالكم؛(3)

صلوات فرستادن شما برای من موجب پذیرش دعای شما و پاکیزگی اعمالتان خواهد بود.

در روایت دیگری ابو حمزه به امام صادق علیه السلام عرض کرده:

فما ثواب من صلّى على النبي وآله بهذه الصلاة؟

قال: الخروج من الذنوب - والله - كههيئة يوم ولدته أمه؛(4)

پاداش کسی که این گونه بر پیامبر خدا و خاندان او صلوات بفرستد چیست؟

فرمود: به سان روزی که تازه متولد شده، تمام گناهانش نادیده گرفته می شود.

در روایت دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:7.

ص: 201

1- . قرب الاسناد: 14، حدیث 45، بحار الأنوار: 91/49، حدیث 9.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 144 و 145، حدیث 236، بحار الأنوار: 91/53، حدیث 20.

3- . همان: 215، حدیث 376، همان: 91/54، حدیث 22.

4- . معانی الاخبار: 367 و 368، حدیث 1، بحار الأنوار: 91/55، حدیث 27.

الصَّلَاةُ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ أَمْحَقٌ لِلخَطَايَا مِنَ الْمَاءِ لِلنَّارِ؛ (1)

صلوات فرستادن بر پیامبر و آل او مثل آب بر آتش، گناهان را از بین می برد.

گفتنی است که این روایات ظهور؛ بلکه برخی از آن ها تصریح دارند که صلوات فرستادن حتی گناهان کبیره را نیز از بین می برد.

پیش تر روایتی را نقل کردیم که به نظر می رسد سندش نیز معتبر است که امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ارفعوا أصواتكم بالصَّلَاةِ عَلَيَّ، فَإِنَّهَا تَذْهَبُ بِالنَّفَاقِ؛ (2)

با صدای بلند بر من صلوات بفرستید؛ زیرا که آن نفاق را از بین می برد.

در وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود:

يا علي! من صَلَّى علي كلِّ يومٍ أو كلِّ ليلةٍ وجبت له شفاعتي ولو كان من أهل الكبائر؛ (3)

ای علی! کسی که در هر روز یا هر شب بر من صلوات بفرستد، شفاعت من بر او واجب می شود؛ گرچه دارای گناه کبیره باشد.

در روایت دیگری صلوات از علم مکنون به شمار رفته، آن جا که می فرماید:

قيل: يا رسول الله! رأيت قول الله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»

کیف هو؟

فقال صلى الله عليه وآله: هذا من العلم المكنون. ولولا أنكم سئلتُموني ما أخبرتكم. 9.

ص: 202

1- . ثواب الاعمال: 154، بحار الأنوار: 91/95.

2- . همان: 159، همان: 91/59 و 60، حدیث 41.

3- . بحار الأنوار: 91/63، ذیل حدیث 52 به نقل از جامع الاخبار: 69.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكَلَّ بِي مَلَكَيْنِ، فَلَا أَدْرِكُ عِنْدَ مُسَلِّمٍ فِيصَلِّي عَلَيَّ، إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْمَلَكَانِ: غَفَرَ اللَّهُ لَكَ وَقَالَ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ: آمِينَ. وَلَا أَدْرِكُ عِنْدَ مُسَلِّمٍ فَلَا يَصَلِّي عَلَيَّ إِلَّا قَالَ لَهُ الْمَلَكَانِ: لَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ، وَقَالَ اللَّهُ وَمَلَائِكَتُهُ: آمِينَ؛ (1)

گفته شد: ای رسول خدا! صلوات طبق آیه چگونه است.

فرمود: این از مکنونات علوم و از اسرار است، اگر نپرسیده بودید به شما نمی گفتم.

به راستی اگر کسی در نزد او اسم من آورده شود و بر من صلوات بفرستد آن دو تا فرشته می گویند: خدا تو را بیامرزد و خدا و فرشتگان نیز می گویند: آمین.

اما اگر صلوات نفرستد فرشتگان نفرین می کنند و خدا و فرشتگان به این نفرین آمین می گویند.

با این روایات کاملاً معنای این جمله روشن می شود که صلوات فرستادن موجب تزکیه و برای گناهان کفاره است.

### اثری دیگر

فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسَلِّمِينَ بِفَضْلِكُمْ، وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا إِيَّاكُمْ؛

از این رو ما در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

وقتی خداوند متعال ما را این گونه قرار داد و بر صلوات ما، چنین آثاری مترتب کرد که نام ما در آن عالم در زمره اهل ولایت بوده و جزء کسانی باشیم که با شما عهد و پیمان بسته اند و ولایت شما را پذیرفته اند؛ پس ما نیز در پیشگاه او به برتری شما تسلیم گشتیم و به تصدیق شما شناخته شدیم.

ص: 203

---

1- . عوالی اللآلی: 2/38، حدیث 97، بحار الأنوار: 91/68، حدیث 57.



فَبَلِّغِ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقْرَبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند.

این فراز و برخی از فرازهای بعدی به صراحت و روشنی بیان گر افضلیت ائمه علیهم السلام از دیگر پیامبران - به جز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - و از دیگر فرشتگان مقرب درگاه الاهی است.

خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام مقامی داده که از مقامات همه مکرمین، مقربین و مرسلین بالاتر است. حرف «باء» در «فبلغ الله بکم» برای تعدیه است.

به تعبیر دیگر، خداوند متعال شما را مثل کسی که دست کسی را بگیرد و بالا ببرد، بالا برد و به این جا رساند.

پیش تر بحثی در ذیل عبارت

«وعباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول وهم بأمره یعملون» مطرح شد، (1) اینک بخشی دیگر از آن بحث را این جا مطرح می کنیم.

خداوند متعال در قرآن مجید در سوره انبیاء چنین می فرماید:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سَبْحَانَ اللَّهِ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ \* لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهٖ یَعْمَلُونَ \* یَعْلَمُ مَا بَیْنَ أَيْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَلَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَ هُمْ مِنْ حَشِیَّتِهِ مُشْفِقُونَ \* وَ مَنْ یَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّی إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِیْهِ جَهَنَّمَ كَذَلِکَ نَجْزِی الْظَالِمِینَ»؛ (2)

آن ها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده است، او پاک و منزّه

ص: 204

1- . ر. ک: جلد یکم، صفحه 388 از همین کتاب.

2- . سوره انبیاء (21): آیه های 26-29.

است؛ بلکه فرشتگان، بندگان شایسته‌ او هستند که هیچ‌ گاه در سخن بر او پیشی نمی‌ گیرند و همواره به فرمان او عمل می‌ کنند. آن‌ چه را که پیش رو و پشت سر آن‌ هاست می‌ داند و آن‌ ها جز برای کسی که خدا می‌ پسندد، شفاعت نمی‌ کنند و آنان از ترس او بیمناکند و هر کس از آن‌ ها بگوید: «من معبودی جز او هستم»، او را با دوزخ کیفر می‌ دهیم و این‌ گونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.

در مقابل قول کسانی که گفتند: عیسی فرزند خدا است؛ قرآن می‌ فرماید: نه، همه پیامبران بندگان گرامی، مقرب و عزیز نزد خداوند متعال هستند. اینان پیش اراده‌ خداوند متعال چیزی را اراده نمی‌ کنند و فعل اینان به امر خداوند متعال است.

خداوند متعال به جمیع حرکات، سکناات، خصوصیات و حالات اینان عالم و آگاه است و اینان تحت نظر الاهی هستند. اینان چنان مقرب و مکرّمند که همیشه به جا و به موقع شفاعت می‌ کنند و از کسی شفاعت می‌ نمایند که خداوند متعال اراده کرده است.

گفتنی است که ما در آینده درباره شفاعت، رجعت، توسّل به اهل بیت علیهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به تفصیل سخن خواهیم گفت، ان شاء الله.

کوتاه سخن این که اینان چنان مقرب هستند که فعلشان فعل خداوند متعال است. از کسی شفاعت می‌ کنند که او راضی است. یکی از اسماء خداوند متعال، شفیع است، شفیع اصلی و حقیقی خود خداوند متعال است؛ ولی در روز قیامت و یا در این عالم، شفاعت عملاً به توسط ائمه اطهار علیهم السلام انجام می‌ گیرد.

این بزرگواران در عین حالی که این قدر مقرب هستند و این‌ گونه منازل و مقامات به آن‌ ها داده شده، از خشیت خداوند متعال مشفق و بیمناک هستند، و در عین حالی که اینان مقرب هستند اگر کسی از این‌ ها بگوید: «من معبودی جز خداوند متعال هستم»، دوزخ جزا و کیفر او خواهد بود.

در روایات، ادعیه و زیارت هایی که وارد شده، ائمه علیهم السلام به این مقام ها موصوف شده اند؛ همان مقام هایی که پیامبران الاهی دارا بودند. گرچه مراتب پیامبران فرق می کند و مقامات آن ها مختلف است. قرآن کریم می فرماید:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»؛ (1)

و به حقیقت ما برخی از پیامبران را بر برخی دیگر برتری دادیم.

ولی بالاترین درجه این مقامات، مقامات ائمه اطهار سلام الله علیهم است که مقام ائمه، بالاترین مراتبی است که پیامبران الاهی با اختلاف مراتبشان دارا هستند؛ چرا که پیامبران بندگان گرامی خدا هستند، اما خداوند متعال، ائمه علیهم السلام را به برترین جایگاه شرف گرامیان که دارای مراتب است، رسانده و بالاترین مرتبه از آن ائمه اطهار علیهم السلام است.

آری، طبق آیات و روایات، ائمه علیهم السلام دارای مقام ولایت تکوینی، ولایت تشریحی و دیگر مقامات هستند، و از همه پیامبران گذشته در همه صفات مهم، جلیل و عظیم، مقدم هستند.

برای مثال در مقام مقایسه بین آن چه درباره کتاب های انبیای گذشته و علم آن ها آمده و بین آن چه در قرآن مجید و علم رسول الله و ائمه علیهم السلام وارد شده، می بینیم قرآن مجید راجع به حضرت موسی علیه السلام این طور می فرماید:

«وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ»؛ (2)

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوع نوشتیم.

اگر «من» در این جا «من» تبعیضی باشد؛ یعنی برای حضرت موسی علیه السلام

ص: 206

1- . سوره اسراء (17): آیه 55.

2- . سوره اعراف (7): آیه 145.

مطالبی، نازل شده است.

بلکه در مورد حضرت عیسی علیه السلام به کلمه «بعض» تصریح شده، آن جا که می فرماید:

«وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»؛ (1)

من آمده ام تا برخی از آن چه را که در آن اختلاف دارید، برای شما روشن کنم.

بنابراین، کتاب های پیامبران گذشته مشتمل بر همه حقایق و مبین همه امور و حقایق نبوده است؛ ولی خداوند متعال درباره قرآن مجید می فرماید:

«تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ»؛ (2)

بیان گر همه چیز است.

پس قرآن مجید از کتاب های پیامبران گذشته افضل است و همین قرآن افضل با همه مطالب، حقایق و اسرارش نزد رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام است. در آیه ای دیگر می خوانیم:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»؛ (3)

سپس این کتاب را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم.

آن گاه در خصوص امیرالمؤمنین می فرماید:

«وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ (4)

و کسی که علم کتاب نزد اوست.

سپس خود امام علیه السلام به این ترتیب استدلال کرده اند:

عن عبدالله بن الوليد قال: قال أبو عبدالله عليه السلام: 3.

ص: 207

1- . سوره زخرف (43): آیه 63.

2- . سوره نحل (16): آیه 89.

3- . سوره فاطر (35): آیه 32.

4- . سوره رعد (13): آیه 43.

ما يقول أصحابك في أمير المؤمنين وعيسى و موسى؟ أيهم أعلم؟

قال: قلت: ما يقدّمون على أولي العزم أحداً.

قال: أما أنك لو خاصمتهم بكتاب الله لحجتهم.

قال: قلت: وأين هذا في كتاب الله؟

قال: إن الله قال في موسى: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً» (1)

ولم يقل: كل شيء. وقال عيسى: «وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ» (2)

ولم يقل: كل شيء. وقال في صاحبكم: «كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» (3). (4)

در روایت دیگری آمده است:

وعن عبدالله بن الوليد قال:

قال لي أبو جعفر عليه السلام: يا عبدالله! ما تقول الشيعة في علي وموسى وعيسى؟

قال: جعلت فداك، وعن أيّ حالاتٍ تسألني؟

قال: أسألك عن العلم، فأما الفضل فهم سواء.

قال: قلت: جعلت فداك، فما عسى أن أقول لهم؟

قال: هو - والله - أعلم منهما.

ثم قال: يا عبدالله! أليس يقولون: إنّ لعليّ ما لرسول الله صلّى الله عليه وآله من العلم؟

قلت: بلى.

قال: فخاصمهم فيه، إنّ الله تبارك وتعالى قال لموسى: «وَكَتَبْنَا لَهُ فِي 9.

ص: 208

1- . سورة اعراف: آية 145.

2- . سورة زخرف (43): آية 63.

3- سورة رعد (13): آية 43.

4- . بصائر الدرجات: 229.

فَاعْلَمْنَا أَنَّهُ لَمْ يَبِينْ لَهُ الْأَمْرَ كُلَّهُ. وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَجِئْنَا بِكَ شَاهِدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (2). (3).

بنابر آن چه بیان شد، ائمه علیهم السلام از پیامبران گذشته افضل هستند، و نباید تأمل کرد که آن بزرگواران از پیامبران اولوالعزم نیز افضل خواهند بود؛ چرا که حضرت موسی و حضرت عیسی علیهما السلام از پیامبران اولوالعزم هستند.

جهت دیگر فضیلت ائمه علیهم السلام آیه مباحله است. (4) وقتی امیرالمؤمنین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله باشد و رسول الله از دیگر پیامبران الاهی برتر باشد ناگزیر امیرالمؤمنین از دیگر پیامبران الاهی افضل خواهند بود.

در قرآن مجید موارد بسیاری نسبت به انبیای سلف داریم که به لحاظ عصمت آنان - که از خود قرآن استفاده می شود - همه این موارد را بر ترك اولی حمل می کنیم.

اما از ائمه علیهم السلام ترك اولایی صادر نشده است. اگر ترك اولایی صادر شده بود، دشمنانشان آن را بزرگ می کردند و از آن، داستان هایی می ساختند.

بنابراین، ائمه علیهم السلام به جهت عصمت و علم از پیامبران گذشته افضل هستند. پس به جاست که ما بگوییم:

فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند. 1.

ص: 209

1- .سوره اعراف (7): آیه 145.

2-سوره نحل (16): آیه 89.

3- . بصائر الدرجات: 248.

4- .سوره آل عمران (3): آیه 61.

در دیگر اوصاف نیز ائمه ما از انبیای سلف افضل هستند. یکی از دلایل بر این مدعا، «حدیث تشبیه» است. این حدیث بسیار معتبر و به سندهای زیادی در منابع شیعه و سنی آمده،<sup>(1)</sup> از این رو فخر رازی و برخی از مفسران دیگر ناچار شده اند که این حدیث را در ذیل آیه مباحثه ذکر کنند.<sup>(2)</sup> بنابر آیه مباحله، امیرالمؤمنین نفس رسول الله صلی الله علیه وآله است و به یقین رسول خدا صلی الله علیه وآله از دیگر پیامبران الاهی افضل هستند. پس امیرالمؤمنین علیه السلام نیز از آنها افضل خواهند بود.

و آن گاه که فخر رازی از پاسخ ناتوان می گردد، ادعای اجماع می کند و می گوید:

مسلمانان اجماع دارند بر این که غیر نبی نمی شود از نبی افضل باشد.

ما در پاسخ او می گوئیم: شیعیان که از مسلمانان هستند مخالف این مقاله می باشند، و شاهد شیخ مفید است که قبل از شما بوده، وی در این زمینه رساله ای نوشته و افضلیت ائمه علیهم السلام را بر دیگر انبیا به اثبات رسانیده. پس چنین اجماعی منعقد نشده است.

سپس می گوئیم: وقتی ائمه اطهار علیهم السلام از دیگر پیامبران الاهی افضل باشند، از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی نخواهد بود که از ائمه افضل باشد. اینک متونی از حدیث تشبیه را می آوریم.<sup>(3)</sup>

ص: 210

---

1- . گفتنی است که «حدیث تشبیه» يك جلد از كتاب نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار ما را تشکیل داده است. ما این حدیث را از نظر سند، متن و دلالت فقط از منابع اهل سنت، بحث کرده ایم. ر. ک: نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: جلد نوزدهم.

2- . تفسیر رازی: 8/86، البحر المحيط: 2/503.

3- . این احادیث را از منابع غیر شیعی در نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار روایت کرده ایم، برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: جلد نوزدهم.

عبدالرزاق، از معمر، از زهری، از سعید بن مسیب، از ابی هریره چنین نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب خود فرمود:

إن تنظروا إلى آدم في علمه، ونوح في همّته، وإبراهيم في خلقه، وموسى في مناجاته، وعيسى في سننه، ومحمد صلی الله علیه وآله في هديه وحلمه، فانظروا إلى هذا المقبل؛

هر کسی می خواهد به آدم در علمش، به نوح در همتش، به ابراهیم در خلق و خویش، به موسی در مناجاتش، به عیسی در سنتش و به محمد در بردباریش بنگرد، به شخصی که می آید بنگرد.

مردم گردنشان را دراز کردند و از جایشان تکان خوردند بینند کیست؟ دیدند او علی بن ابی طالب علیهم السلام است. (1) روایت دیگر را ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى موسى في مناجاته، وإلى عيسى في سمته، وإلى محمد في تمامه وكماله وجماله فلينظر إلى هذا الرجل المقبل.

قال: فتناول الناس بأعناقهم فإذا هم بعلي... (2)

در سند دیگری چنین آمده است: انس بن مالک می گوید:

ما در برخی از حجره های مکه درباره علی علیه السلام سخن می گفتیم، ناگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شد و فرمود:

أيها الناس! من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في شدته، وإلى عيسى في زهاده، وإلى... (7)

ص: 211

---

1- . معجم الادباء: 17/200.

2- . المناقب، ابن شهر آشوب: 3/57.



محمّد في بهائه، وإلى جبرئيل في أمانته، وإلى الكوكب الدرّي والشمس الصّحّي والقمر المضيّ فليطاول وليُنظُر إلى هذا الرجل، وأشار إلى علي بن أبي طالب. (1)

ابوسعيد خدری می گوید: ما در خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودیم که علی بن ابی طالب علیهما السلام وارد شد، مدتی پیامبر به امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کردند، آن گاه فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمه، وإلى إبراهيم في حلمه فليُنظر إلى هذا. (2)

در این زمینه روایات فراوان داریم که يك جلد كامل نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار را تشکیل داده است.

در روایت دیگری ابن عباس می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع اصحاب خود نشسته بودند که علی علیه السلام وارد شد، وقتی چشمان رسول الله صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد فرمودند:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمته، وإلى إبراهيم في حلمه فليُنظر إلى علي بن أبي طالب. (3)

در روایت دیگر ابی الحمراء می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى يحيى بن زكريا في زهده، وإلى موسى بن عمران في بطشه فليُنظر إلى علي بن أبي طالب. (4)3.

ص: 212

1- . زين الفتى في تفسير سورة هل أتى.

2- . كتاب السنة، ابن شاهين.

3- . كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب: 121.

4- . فرائد السمطين: 1/170، مناقب الخوارزمي: 83.

روایت دیگر: حارث همدانی - از اصحاب معروف امیرالمؤمنین علیه السلام - این گونه نقل می کند:

بلغنا أنّ النبي صلى الله عليه وآله كان في جمع من أصحابه فقال: اربكم آدم في علمه، ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته.

فلم يكن بأسرع من أن طلع علي عليه السلام.

فقال أبو بكر: يا رسول الله! أقست رجلاً بثلاثة من الرسل؟ يخ لهذا الرجل، من هو يا رسول الله؟

قال النبي صلى الله عليه وآله: ألا تعرفه يا أبا بكر؟

قال: الله ورسوله أعلم.

قال: أبو الحسن علي بن أبي طالب.

قال أبو بكر: يخ لك يا أبا الحسن! وأين مثلك يا أبا الحسن؟! (1)

به ما خبر رسید که پیامبر صلی الله علیه وآله در میان جمعی از اصحاب خود فرمود: به شما آدم را به علمش، نوح را در فهمش و ابراهیم را در حکمتش نشان بدهم.

چیزی نگذشت که امیرالمؤمنین علیه السلام آن جا حاضر شد.

ابوبکر گفت: ای رسول خدا! مردی را به سه تن از پیامبران مقایسه فرمودی، خوشا به حال آن مرد، ای رسول خدا! او کیست؟

فرمود: ای ابابکر! او را نمی شناسی؟

گفت: خدا و رسول او داناترند.

فرمود: ابوالحسن علی بن ابی طالب است.

ابوبکر گفت: مبارک باد بر تو ای ابا الحسن! و کجاست همانند تو ای ابا الحسن!

روایت دیگر را ابونعیم اصفهانی نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 8.

ص: 213

من سرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى إبراهيم في خلّته فلينظر إلى علي بن أبي طالب. (1)

در روایت دیگر این طور آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر في إبراهيم في حلمه، وإلى نوح في فهمه، وإلى يوسف في جماله فلينظر إلى علي بن أبي طالب؛ (2)

هر کس می خواهد به بردباری ابراهیم. فرمانروایی نوح و زیبایی یوسف نظر کند به علی بن ابی طالب علیهما السلام بنگرد.

بنابراین صفاتی که در پیامبران گذشته به تنهایی بوده، در امیرالمؤمنین علیه السلام مجتمع بوده است که «آن چه خوبان همه دارند تو تنها داری».

در روایت دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه، وإلى إبراهيم في حلمه، وإلى موسى في هيئته، وإلى عيسى في عبادته فلينظر إلى علي بن أبي طالب. (3)

در حدیث مفصّلی جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد أن ينظر إلى إسماعيل في هيئته، وإلى ميكائيل في رتبته، وإلى جبرائيل في جلالته، وإلى آدم في سلمه، وإلى نوح في حسنه، وإلى إبراهيم في خلّته، وإلى يعقوب في حزنه، وإلى يوسف في جماله. وإلى موسى في مناجاته، وإلى أيّوب في صبره، وإلى يحيى في زهده، وإلى عيسى في 5.

ص: 214

---

1- . معارج العلى في مناقب المرتضى - مخطوط.

2- . وسيلة المتعبدين في سيرة سيد المرسلين: 5/168.

3- . الفصول المهمة: 1/571، حديث 15.

سنته، وإلى يونس في ورعه، وإلى محمد في جسمه وخلقه فلينظر إلى علي، فإن فيه تسعين خصلة من خصال الأنبياء، جمعها الله فيه ولن تجمع في أحدٍ غيره. (1)

آن چه گذشت بخشی از روایاتی است که اهل سنت در کتاب های خود آورده اند که ما از باب الزام و احتجاج به این روایات، استدلال می کنیم، گرچه این روایات به اسانید دیگری نیز در منابع خودمان موجود است.

## برتری دیگر

یکی دیگر از جهات افضلیت حدیثی است که در آن نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله پیش تر از نبوت همه انبیا بوده است. عبدالله بن شقیق می گوید:

مردی از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرسید: چه موقع تو پیامبر بودی؟

فرمود:

كنت نبياً وأدم بين الماء والطين؛ (2)

من آن گاه که آدم در میان آب و گل بودم، پیامبر بودم.

این حدیث در منابع شیعه و سنی نقل شده است. روشن است که همه پیامبران الهی موظف بوده اند که نبوت پیامبر اکرم و ولایت ائمه علیهم السلام را به امت های خودشان برسانند.

از طرف دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ص: 215

---

1- . ینابیع الموده: 2/306، حدیث 874 با اندکی تفاوت، مودّة القربی: 26، الفردوس، دیلمی: 2/191، حدیث 2952 به نقل از سلمان.

2- . مناقب آل ابی طالب: 1/183، بحار الأنوار: 16/402، المصنف، ابن ابی شیبہ: 8/438، حدیث 1، با اندکی تفاوت، الاستیعاب: 4/1488.

نحن أهل بيتٍ لا يقاس بنا أحد؛(1)

ما خاندانی هستیم که احدی به ما قیاس نمی شود.

این حدیث نیز در منابع شیعه و سنی آمده و در نهج البلاغه نیز ذکر شده است. در برخی از روایات آمده است:

أحد من الناس.(2)

در برخی دیگر از روایات آمده است:

لا يقاس به أحد ممّن خلق الله.(3)

افضلیت ائمه علیهم السلام از خلائق از اولین و آخرین به جز رسول اکرم به عالمی اختصاص ندارد، بلکه در همه عوالم (دنیا، عالم قبل و عالم بعد) آن بزرگواران افضل خلائق هستند، به خصوص در عالم آخرت که همه خلائق از اولین و آخرین جمع هستند شأن اهل بیت علیهم السلام بیشتر ظاهر خواهد شد.

اصلاً ظهور حقایق را برای آن عالم گذاشته اند، در این عالم حقایق و غیر حقایق به هم مخلوط هستند. در این زمینه روایات ورود صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام به صحرای محشر شاهد صدق گفتار ماست.(4) این روایات در کتاب های شیعه و سنی نقل شده است و روایات بسیار جالبی است. به راستی در این عالم با حضرت زهرا سلام الله علیها چه کردند که بنا نبوده شأنشان در این عالم ظاهر شود و قدر و مقام آن بانوی بزرگوار در آن جا معلوم خواهد شد.8.

ص: 216

- 
- 1- . بحار الأنوار: 65/45. حدیث 90 به نقل از ارشاد القلوب: 110/13، ذخائر العقبی: 17، سیل الهدی والرشاد: 11/7، ینابیع المودّه: 2/68، حدیث 61 و 114، حدیث 322 و 117، حدیث 334، کنز العمّال: 12/104، حدیث 34201.
  - 2- . كشف الغمّه: 1/31، ینابیع المودّه: 1/459، مفتاح النجا (مخطوط): 2، شرح احقاق الحق: 9/378.
  - 3- . شرح إحقاق الحق: 5/90 به نقل از کتاب الأربعین ابو محمد بن ابوالفوارس (مخطوط): 43.
  - 4- . ر. ك: بحار الأنوار: 43/224، باب 8.

حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَوْفُوهُ فَائِقٌ، وَلَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ، وَلَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ؛

همان جا که هیچ فردی بدان نرسد، هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و هیچ پیش روی کننده ای بر آن پیشی نگیرد.

جایگاه ائمه علیهم السلام جایی است که نه متأخران و نه متقدمان به آن جا نمی رسند. آن هایی که نوعی سبقت در خوبی ها دارند - که خوبی ها مراتب دارد - از ائمه و اهل بیت علیهم السلام سبقت نخواهند گرفت.

اصلاً مقام ائمه علیهم السلام مقامی است که کسی حق توقع داشتن و اشتها کردن رسیدن به آن مقام را ندارد؛ چرا که در این باب توقعات بی جا و شهوت های نفسانی جا ندارد.

راغب اصفهانی درباره واژه «طمع» چنین می نویسد:

طمع: الطمع نزوع النفس إلى الشيء شهوة له...؛(1)

درخواست و رسیدن به جایی که از روی شهوت و درخواست نفسانی باشد....

در عالم آخرت ظرفیت ها و لیاقت ها روشن می شود و هر کسی را به قدر کاری که انجام داده، جا می دهند. از این رو هر کسی جای خودش را در آن جا پیدا می کند.

آن عالم، عالم حقیقت است، نه عالم مجاز و اعتبار. هر کسی قدر خود را می داند، از این رو بیشتر از قدرش توقع نخواهد داشت.

آری، تقدّم ها و تأخّرهایی بی جا فقط در عالم دنیا پیدا می شود که افراد به اسباب مختلف با هزینه پول و یا در اثر رفاقت ها، دوستی ها، فامیلی ها و... به جاهایی می رسند.

ص: 217

در آن عالم يك سبب بیشتر نیست و آن نتایج اعمال انسان است. در آن جا فقط حق محض است، نه حق مخلوط با باطل که حقایق و غیر حقایق با هم مخلوط هستند و بسیاری از اوقات امر مشتبه می شود و اشخاص و قضایا جا به جا و اشتباه می گردد.

بنابراین، تمام کسانی که در آن جا هستند؛ اعم از خوبان و بدان، منازل و مقامات خود را در آن عالم خواهند دید و بر همه آشکار خواهد شد.

### ظهور مقام ائمه بر سایر خلائق

حَتَّى لَا يَبْقَى مَلَكٌ مُّقْرَّبٌ، وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، وَلَا صِدِّيقٌ وَلَا شَهِيدٌ، وَلَا عَالِمٌ وَلَا جَاهِلٌ، وَلَا دَنِيٌّ وَلَا فَاضِلٌ، وَلَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ، وَلَا فَاجِرٌ طَالِحٌ، وَلَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ، وَلَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ، وَلَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبْرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ، وَصِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَشَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَمَنْزِلَتِكُمْ عِنْدَهُ، وَكَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَخَاصَّتَكُمْ لَدَيْهِ، وَقُرْبَ مَنْزِلَتِكُمْ مِنْهُ؛

تا آن جا که هیچ فرشته مقرب، هیچ پیامبر مرسل، هیچ صدیقی، نه شهیدی، نه عالمی، نه جاهلی، نه پست و نه ارجمندی، نه مؤمن شایسته و نه بدکار فاسدی، نه جبار عنادورزی، نه شیطان سرکشی و نه خلقی که در میان این ها حضور دارند؛ نماند مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر شما و عظمت شما و بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت شما و مقام گرامی شما را و خصوصیتی که در نزد او دارید و مقرب بودن شما را به او بشناساند.

مقامات اهل بیت علیهم السلام در عالم قبل از این عالم بر همگان معلوم شد، و همه مأمور گشتند تا به ولایت آن بزرگواران ایمان بیاورند، که اکثریت سر باز زدند و اقلیت

- که همانا شیعیان هستند - عهد و میثاق بستند.

هم چنین خدا خواسته تا مقامات ائمه علیهم السلام در دنیا و در عالم آخرت نیز معلوم گردد. همه خوبان و بدان حقیقت شأن آن حضرات و نیز قربشان را نزد باری تعالی بدانند که البته عالم آخرت عالم استقرار و ظهور و بروز حقایق است.

در عالم آخرت حقایق مقامات ائمه علیهم السلام بر همگان؛ فرشتگان مقرب، انبیای مرسل، صدیقان، شهدا، علما، جهال، خوب ها، بدها، بدکار فاسد و مؤمن صالح و... آشکار خواهد شد.

عالم دنیا، عالم تبدلات و تغییرات است که روزی حضرت یوسف علیه السلام در قعر چاه و روز دیگر سلطان مملکت بود.

ائمه و اهل بیت علیهم السلام در این عالم آن طوری که باید، شناخته نشدند و آن طوری که باید، از آن ها استفاده نشد؛ بلکه انواع و اقسام ستم ها بر آن ها روا شد.

خداوند متعال شأن و مقام ائمه علیهم السلام را چنان علنی و عمومی اعلام کرده و آن ها را معرفی نموده که احدی از فرشتگان مقرب، انبیا، مرسلان، صدیقان، شهدا، علما، جهال و دیگر مردم و خلایق از خوبان و بدان نمی ماند مگر این که «عرفهم جلاله أمرکم...».

«عرفهم» یعنی: شناساند، و معلوم است که «شناختن» غیر از «دانستن» است، و شناختن هر کسی از آن ها بر حسب استعدادش خواهد بود، و شاید این که همه اصناف یکی یکی ذکر می شوند برای تأکید مطلب است، چنان که خواهد آمد.

«ملك مقرب» و «نبي مرسل» و «شهید» روشن است. اما صدیق کیست؟

راغب اصفهانی برای واژه «صدیق» چهار معنا بیان می کند و می گوید:

والصدیق، من کثر منه الصدق، وقيل: بل يقال لمن لا یکذب قط، وقيل: بل لمن لا يتأتی منه الكذب لتعوده الصدق، وقيل: بل لمن صدق بقوله



واعتقاده وحق صدقه بفعله، قال: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (1) وقال: «وَ اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ» (2). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 1/30 و 4/122 و 13/200 و 228، كنز العمال: 2/434، حدیث 429، الكامل: 3/274، تاریخ مدینه دمشق: 42/33، تهذیب الكمال: 12/18 و... (3) وقال: «مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ» (4). المفردات في غريب القرآن: 277. (5). (4)

به نظر می رسد که معنای چهارم بهتر باشد که صدیق کسی است که آن چه را که می گوید معتقد است و در خارج تحقق می بخشد و ایجاد می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه بودند و از دیگران سبقت گرفتند، لذا می فرماید:

أنا الصِّدِّيقُ الأكبر؛ (5)

من همان صدیق بزرگ تر هستم.

به راستی می شود به ابوبکر نیز صدیق گفت؟

«خلقٌ بين ذلك شهيد» یعنی چه؟

از جمله «خلاق» خداوند تبارک و تعالی «حیوانات» هستند، آن ها نیز ائمه اطهار علیهم السلام را شناخته اند، و روایات در رابطه حیوانات با حضرت رسول و حضرات ائمه در کتاب های شیعه و سنی موجود است، ما در این کتاب بخشی از آن ها را آورده ایم.

و شاید خلاق دیگری باشند که ما نمی دانیم...

ص: 220

1- . سوره مریم (19): آیه 41.

2- . سوره مائده

3- : آیه 75.

4- سوره نساء

5- : آیه 69.

بنابر آن چه گفته شد، صدیقان نیز در آن روز مقام اهل بیت علیهم السلام را خواهند دید و طمع رسیدن به مقام آن بزرگواران را نخواهند داشت، چون استعداد آن را ندارند.

همین طور شهدا، علما، جاهلان و... همه و همه در آن جا ائمه علیهم السلام را خواهند شناخت.

برای همگان مقام، جلالت، عظمت، شأن، تمامیت نور، جایگاه، منزلت و قرب آن بزرگواران ظاهر شده و خواهد شد.

جَلَالَةُ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبْرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ؛

جلالت و شکوه امر شما، عظمت شما و بزرگی شأن و نور فراگیر شما.

## نور فراگیر

این جمله ها از حیث مفهوم و معنا به هم نزدیک هستند که همگی حاکی از جلالت قدر و عظمت شأن ائمه علیهم السلام، و این که خداوند متعال به همه مکلفین و غیر مکلفین از موجودات ذی شعور مقامات آن ها را از ولایت ها و غیر ذلك هر که به قدر وسع خود شناسانده است. اما به نظر می رسد عبارت «تمام نورکم» اشاره به این آیه مبارکه باشد که فرمود:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛<sup>(1)</sup>

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند، گرچه کفرورزان نپسندند.

این نور اهل بیت سلام الله عليهم است که خداوند متعال تمام کننده آن است.

محمد بن فضیل می گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره این آیه پرسیدم، فرمود:

ص: 221

یریدون لیطفؤوا ولایة امیرالمؤمنین علیه السلام بأفواہہم.

قلت: قوله تعالى: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ».

قال: يقول: واللّه متمّ الإمامة، والإمامة هي النور، وذلك قوله عزّوجلّ:

«فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا». (1)

قال: النور هو الإمام؛ (2)

آنان می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با دهان خود خاموش کنند.

عرض کردم: معنای «و خداوند نور خود را کامل می کند» چیست؟

فرمود: می فرماید: خداوند امامت را کامل می کند و امامت همان نور است و معنای گفتار خدا همین است، آن جا که می فرماید: «پس به خدا، رسول او و نوری که فرو فرستادیم ایمان بیاورید».

فرمود: منظور از نور، همان امامت است.

آری، در این عالم با ائمه اطهار و اهل بیت علیهم السلام بسیار مبارزه شد و هم چنان مبارزه می شود، ولی هیچ تأثیری در عظمت آن بزرگواران ندارد.

معاویه ای که به طور رسمی و علنی مبارزه می کرد، در مواقع حسّاسی به امیرالمؤمنین علیه السلام نیازمند می شد، پیکی را نزد آن حضرت می فرستاد، چون بالاخره خودش را که به ریاست منصوب کرده است، مسائلی وارد می شود، سؤالاتی پیش می آید.

در روایتی آمده است: روزی حضرت امام مجتبی علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض می کند: این سؤال ها را معاویه فرستاده چرا شما جواب می دهید؟ 9.

ص: 222

1- . سورة تغابن (64): آیه 8.

2- . الکافی: 1/196، حدیث 6، بحار الأنوار: 23/318، حدیث 29.

حضرت فرمودند: همین قدر بس که او به ما احتیاج دارد.

به هر حال، هر چه بیشتر با ائمه علیهم السلام مبارزه می شد، مقامات آن بزرگواران بیشتر آشکار می گشت. در نقلی آمده است: عبدالملک بن مروان به صراحت می گوید: هر چه ما با این ها مبارزه کردیم، این ها بیشتر بزرگ و عزیز شدند.

و پس از آن که به شهادت رسیدند باز با آنان و آن چه به آنان متعلق است به انواع و اقسام مبارزه ها؛ با اصحاب، شیعیان و قبورشان مبارزه می کنند.

طبق نقل تاریخ، دست کم دو مرتبه قبر سیدالشهداء سلام الله علیه؛ یک مرتبه در زمان هارون به دستور او و یک مرتبه در زمان متوکل به دستور او، تخریب شد و می خواستند به طور کلی آن بارگاه را محو و نابود کنند، اما چنین نشد. (1) آنان قبور ائمه بقیع را تخریب کردند و هم اکنون نیز مبارزه می کنند و می گویند:

اصلاً قبور ائمه شما این جا نیست.

برخی دیگر پیدا شدند که قبر حضرت زهرا سلام الله علیها را معین کنند، نه برای دوستی با آن حضرت و شیعه؛ بلکه برای این جهت که روز قیامت علامت سؤال و استفهام خواهد شد و این علامت سؤال از بین برود.

همه این ها نوعی مبارزه است که گاهی این چنین مبارزه می کنند که قبر امیرالمؤمنین علیه السلام را منکر می شوند و گاهی قبر حضرت زهرا سلام الله علیها را معین می کنند.

اما خدا نخواسته این مبارزه ها اثر بکند و این ولایت از بین برود و شیعیان در طول تاریخ با این همه مبارزه، ایذا شدند و در عین حال باقی هستند و خواهند بود که این اراده خداوند متعال است. 0.

ص: 223

وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ؛

راستی جایگاه.

به نظر می رسد این عبارت به آیه مبارکه اشاره دارد که می فرماید:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ (1)

به راستی که پرهیزکاران در باغ ها و نهادهای بهشتی جای دارند؛ در جایگاه صدق و راستی نزد خداوند حاکم و توانمند.

منظور از مَلِيكٍ مقتدر خداوند متعال است. این مقام عندیّت برای اهل بیت و شیعیان مقرب و خالص آن بزرگواران است:

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حدیثی به علی علیه السلام فرمود:

یا علی! أما علمت أنّ من أحببنا و اتخذ محببنا أسكنه الله معنا؟ وتلا هذه الآية: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ»؛ (2)

و در مقابل فرموده:

«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَ سُعْرٍ \* يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مَسَّ سَقَرٍ»؛ (3)

به راستی که مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند؛ در روزی که به صورت در آتش دوزخ کشیده می شوند و (به آن ها گفته می شود): عذاب دوزخ را بچشید!

در روایتی دیگر آمده است که جابر می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

ص: 224

1- . سوره قمر (54): آیه 54 و 55.

2- . الفضائل، شاذان بن جبرائیل قمی: 123.

3- . سوره قمر (54): آیه های 47 و 48.

أبشر يا علي! ما من عبد يحبك وينتحل مودتك إلا بعثه الله يوم القيامة معنا؛

مژده باد يا علي! هر بنده ای تو را دوست بدارد و مهر تو را بر خود ببندد خداوند او را در روز رستاخیز با ما مبعوث خواهد کرد.

آن گاه حضرتش این آیه را خواندند:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ \* فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (1)؛ (2)

به راستی که پرهیزکاران در باغ ها و نه‌رهای بهشتی جای دارند؛ در جایگاه صدق و راستی نزد خداوند حاکم و توانمند.

### مقام ثابت

وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ؛

و استواری مقام.

آری، مقام ائمه علیهم السلام نزد خدا ثابت و همیشگی است، و در گذشته خواندیم

«وَالْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ».

### منزلت بالاتر

وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ، وَ مَنَزَلَتِكُمْ عِنْدَهُ؛

و شرافت محل و منزلت شما.

با توجه به مفهوم واژه «شرف»، محل و منزلت ائمه علیهم السلام نزد خداوند از سایر مقربان و دارندگان منازل الاهی بالاتر است.

و هم چنین است معنای:

وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ، وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ؛

و مقام گرامی شما را و خصوصیتی که در نزد او دارید.

ص: 225

1- سوره قمر (54): آیه های 54 و 55.

2- . تفسیر فرات کوفی: 456، حدیث 597، بحار الأنوار: 7/209، حدیث 100.

وَقُرْبَ مَنَزِلَتِكُمْ مِنْهُ؛

و مقرب بودن شما را به او بشناساند.

اما این جمله ممکن است اشاره باشد به این که چون ائمه علیهم السلام در همه عوالم و مقامات همراه رسول الله صلی الله علیه وآله می باشند، پس در مقام قربی که در آیه مبارکه:

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»؛ (1)

سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد... تا آن که فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کم تر بود.

فرموده، با حضرت هستند.... (2)

### چرا تفصیل؟

در این فراز دو تفصیل وجود دارد:

1. این که مخاطبان معرفتی ائمه علیهم السلام يك يك ذکر شده اند، و حال آن که ممکن بود با يك جمله مثل «كُلُّ الْخَلَائِقِ» مطلب افاده شود.

2. این که به تفصیل به مقامات ائمه علیهم السلام و به الفاظ مختلف پرداخته شده است.

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا تفصیل؟

این اسلوبی از اسالیب لغت عرب است که در معانی و بیان آمده و از محسنات کلام این است که چنین تفصیل داده شود.

این گونه محسنات کلامی در قرآن، دعاها و زیارات آمده است. در زیارت

ص: 226

1- . سورة نجم (53): آیه 8-9.

2- . ر. ك: البرهان فی تفسیر القرآن: 5/195 و 197.

حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف این گونه می خوانیم:

... السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد، السلام عليك حين تقرأ وتبين. السلام عليك حين تصلي وتقت، السلام عليك حين ترکع وتسجد، السلام عليك حين تحمد وتستغفر، السلام عليك حين تهلل وتكبر، السلام عليك حين تصبح وتمسي، السلام عليك في الليل إذا يغشى، والنهار إذا تجلّى.

السلام عليك أيها الإمام المأمون، السلام عليك أيها المقدم المأمول، السلام عليك بجوامع السلام... (1)

در این زیارت به جای این تفصیل می توانست این گونه بفرماید:

السلام عليك في جميع الأحوال؛ اما این بیان نکته دارد.

قرآن کریم در داستان حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«وَمَا تَلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى \* قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا وَأَهُشُّ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِيَ فِيهَا مَآرِبُ أُخْرَى»؛ (2)

و آن چیست در دست راست تو ای موسی؟ گفت: این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم و من در آن منافع دیگری نیز دارم.

آری، این ها، حساب هایی بین محبوب و محب است، که انسان نسبت به کسی که اخلاص دارد و ارادتمند است، میل دارد با او زیاد حرف بزند، توضیح بیشتری بدهد و سخن را ادامه بدهد.

البته شاید نکات، خصوصیت ها و ظرافت های دیگری نیز داشته باشد. 8.

ص: 227

---

1- . الاحتجاج: 2/316، بحار الأنوار: 53/171، حدیث 5.

2- . سوره طه (20): آیه 17-18.







يَأْبِي أَنْتُمْ وَ أُمَّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أَسْرَتِي، أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ، مُسْتَبْصِرٌ بِشَانِكُمْ وَ بِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ.

مُؤَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَاءِكُمْ، مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مُعَادٍ لَهُمْ، سِيْلَمْ لِمَنْ سَالَمَكُمْ، وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ، مُطِيعٌ لَكُمْ.

عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ، مُقَرَّرٌ بِفَضْلِكُمْ، مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ، مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ، مُعْتَرِفٌ بِكُمْ، مُؤْمِنٌ بِأَيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعَتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ.

أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ، مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لِأَنْدِ عَانِدٌ بِقُبُورِكُمْ.

مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِكُمْ، وَ مُتَقَرِّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ، وَ مُقَدِّمٌكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي.

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدِكُمْ وَ غَائِبِكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ، وَ مُفَوِّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ، وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ.

وَ قَلْبِي لَكُمْ مَسَلَّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ، وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ، وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ، وَ يُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ، وَ يُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ.

پدر و مادر، خاندان، مال و خانواده ام فدای شما باد، خدا و شما را گواه می‌گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما آن را انکار کردید کفر می‌ورزم و به شأن شما و به گمراهی کسی که با شما مخالفت کرد بی‌نا هستم.

دوست دار شما و دوستان شما هستم، بغض دشمنانتان را در دل دارم. در صلح با هر کس با شما صلح کند و در جنگ با هر کس با شما در جنگ است، حق می‌دانم آن چه را شما حق دانستید و باطل می‌دانم آن چه را شما باطل دانستید و پیرو شما هستم.

به حق شما عارف و به برتری شما اقرار دارم، بار علم و دانش شما را تحمل کنم و از مهالك، در پرده امان شما روم. به شما اعتراف، به بازگشتان ایمان دارم و به رجعت شما تصدیق دارم، چشم به راه فرمان شما و در انتظار دولت شما هستم.

گفتارتان را می‌پذیرم، دستورتان را انجام می‌دهم، به شما پناه می‌جویم، شما را زیارت می‌کنم و به قبرهای شما پناه می‌آورم.

شما را به درگاه خدای متعال شفیع می‌آورم، به وسیله شما به پیشگاهش تقرب می‌جویم و شما را در پیش روی خواسته و حاجات و اراده ام قرار می‌دهم؛ در همه حالات و کارهایم.

به نهان و آشکار شما، حاضر و غایب شما و اول و آخر شما ایمان دارم و در این باره همه کارها را به شما وامی‌گذارم و تسلیم شما هستم.

دلم تسلیم شما و رأی من تابع رأی شماست. یاریم برایتان آماده است تا آن که خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده کند و شما را دوباره در روزهای حکومت خود بازگرداند و برای عدل خود پابرجایتان نماید و در روی زمینش آشکارتان سازد.

پس با شما هستم با شما، نه با غیر شما.



در این فصل بخشی از مبانی اعتقادی و اصول معارف خود را خدمت حضرات ائمه علیهم السلام عرضه می‌داریم، که هم در شروع و هم در ختم، خداوند متعال را بر آن چه می‌گوییم شاهد می‌گیریم.

در این فراز به:

ولایت ائمه علیهم السلام و برائت از دشمنان آن‌ها،

رجعت آن حضرات به دنیا در زمان حکومت حضرت مهدی ارواحنا فدا،

شفاعت آن حضرات در دنیا و آخرت،

ولایت تکوینی،

و برخی دیگر از عقاید حقه نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام تصریح یا اشاره شده است.

عرضه نمودن اعتقادات در زمان حضورشان نیز مرسوم بوده که از برخی بزرگان اصحابشان نقل شده است.

از جمله حضرت عبدالعظیم حسنی، مدفون در شهر ری، روایت بسیار عجیبی که نکته‌ای دارد، نقل کرده است. چرا که او سید حسنی بود و اینان در آن زمان‌ها رابطه خوبی با ائمه علیهم السلام نداشتند. از طرفی سن او از سن امام علیه السلام بیش تر بود.

عبدالعظیم حسنی به خدمت حضرت امام هادی علیه السلام رسیده و عقایدش را

ص: 233

به امام علیه السلام عرضه داشته است. (1) در این باره شیخ صدوق رحمه الله چنین نقل می کند:

عبدالعظیم حسنی می گوید: خدمت آقایم علی بن محمد امام هادی علیه السلام شرف یاب شدم. وقتی مرا دید فرمود:

مرحباً بك يا أبا القاسم! أنت ولينا حقاً.

فقلت له: يا بن رسول الله! إني أريد أن أعرض عليك ديني، فإن كان مرضياً ثبتت عليه حتى ألقى الله.

فقال: هات يا أبا القاسم!

فقلت: إني أقول: إن الله تعالى واحد ليس كمثله شيء...؛ (2)

خوش آمدی ای ابوالقاسم! تو ولی راستین ما هستی.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! می خواهم دین خود را بر شما عرضه کنم، اگر شما آن را بیسندید بر همان ثابت و استوار باشم تا خدا را ملاقات نمایم.

فرمود: دین خود را عرضه کن ای ابوالقاسم!

عرض کردم: من می گویم: به راستی خدای متعال یکی است که مانندی ندارد...4.

ص: 234

---

1- . او ابوالقاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسین بن زید الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. در روایتی آمده: ابوتراب رویانی می گوید: از اباحمّاد شنیدم که می گفت: در سامراً خدمت امام هادی علیه السلام شرف یاب شدم و مسائلی چند از حلال و حرام پرسیدم، حضرتش پاسخ داد. آن گاه به هنگام وداع به من فرمود: یا حمّاد! إذا أشكل عليك شيء من أمر دينك بناحيتك، فسل عنه عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی، وقرأه مني السلام؛ ای حمّاد! هر گاه در منطقه خودت درباره امر دینت مشکلی پیش آمد، از عبدالعظیم بن عبدالله حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان. (مستدرک الوسائل: 17/321، حدیث 32).

2- . الأمالی، شیخ صدوق: 419، حدیث 24.

بِأَبِي أُمَّتُمْ وَأُمِّي وَأَهْلِي وَمَالِي وَأُسْرَتِي؛

پدر و مادر، خانواده، مال و خاندانم فدای شما باد.

هر يك از فرازهای این فصل با این جمله شروع می شود:

بِأَبِي أُمَّتُمْ وَأُمِّي....

این جمله دو استعمال دارد.

1. استعمال در معنای حقیقی که همان «فدا کردن» است.

یعنی: من در برابر شما چنین هستم، که اگر خطری بر وجودتان متوجه شود، تمام هستی خود را برای شما سپر قرار دهم و بلاگردان شما شوم. خلاصه این که حاضریم هرگونه مصیبتی را در رابطه با جان خود، پدر و مادر، خاندان و اموال و ثروتم تحمّل کنم تا شما سالم بمانید. و این متنها درجه اخلاص، ارادت، ایمان و اعتقاد است.

2. استعمال در معنای مجازی که همان اظهار شدت محبت و علاقه مندی است، زیرا وقتی معنای حقیقی ممتنع باشد - چنان که خواهد آمد - پس مقصود اظهار محبت و ارادت است، بنابراین نه معنای حقیقی موضوع له لفظ مراد است، و نه صیرف تعارف که در جامعه ما معمول است.

معنای حقیقی به زمان حضور مربوط می شود، اما آن چه ما اکنون در برابرشان می گوئیم به معنای مجازی است، زیرا:

نخست آن که آن بزرگواران در این عالم نیستند، تا خطری بر آن ها متوجه گردد تا بشود معنای حقیقی اراده شود، مگر در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه.

دوم آن که وقتی انسان می خواهد خود را فدای کسی کند، فدا شده نیز باید موجود باشد. اگر والدین کسانی از دار دنیا رفته اند در عین حال در زیارت جامعه می گوئیم: «بِأَبِي أُمَّتُمْ وَأُمِّي»، مقصود چیست؟ بنابراین، مصداقیت پیدا نمی کند، اگر معنای حقیقی مراد باشد.



سوم آن که آیا انسان مجاز است - در حال حیات والدین و خاندان خود - آن ها را فدای کسی بکند؟ مگر انسان بر آن ها ولایت دارد؟ یا از قبل آن ها وکالت داشته باشد که بگوید: آقا! تمام خاندان من فدای شما باد!

چهارم آن که گاهی انسان این عبارت را می خواند؛ ولی فدا شونده از طرف مقابل افضل و اشرف است. برای نمونه در زیارت اصحاب سیدالشهداء در کربلای معلّ، زیارت نامه از امام باقر علیه السلام است. در آن می خوانیم: «بأبي أنتم وأمّي».

در این زیارت معنای حقیقی مراد نیست، وگرنه لازم می آید امام باقر علیه السلام پدر و مادرشان را فدای اصحاب سیدالشهداء علیه السلام کنند.

خداوند در قصّه ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام در قرآن کریم می فرماید:

«وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»؛ (1)

ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم.

در این آیه بنابراین که «ذبح عظیم» سیدالشهداء علیه السلام باشد (2) که قطعاً از اسماعیل افضل هستند؛ به معنای فدا کردن - که در فارسی گفته می شود - نیست، بلکه مراد جایگزین نمودن است، و از همین باب است «فدیه» که در احکام حج گفته می شود.

از این رو، چند قرینه مذکور برای ما معین می کنند که منظور از «بأبي أنت وأمّي» معنای مجازی منظور است که این عبارت در لغت عرب برای ابراز شدت محبت و علاقه و ارادت استعمال شده است.

البته در لغت عرب نظایری نیز دارد. برای نمونه اگر انسان از حرف کسی خوشش آید می گوید: «لله درك».5.

ص: 236

1- . سوره صافات (37): آیه 107.

2- . ر. ك: عيون أخبار الرضا عليه السلام: 2/186، بحار الأنوار: 12/125.

این عبارت در معنای حقیقی خودش استعمال نمی شود، بلکه یا معنای منقول است و یا مجاز مشهور که با این عبارت اظهار خوشحالی از این کلام می کنند.

عکس این نیز آمده است، اگر کسی حرف بی ربطی بزند، می گویند: «فَضَّ اللَّهُ فَك». این معنا کنایه از این است که تو حرف بد و بی ربطی زدی، نباید این طور می گفتی.

بنابر آن چه گفته شد، جمله «بأبي أنت وأمي...» در معنای ما وضع له آن استعمال نمی شود؛ بلکه مقصود معنای مجازی است.

از طرفی، از نظر شرعی نیز در این باره روایت داریم. در روایتی آمده است:

سئل أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام: الرجل يقول لابنه أو لابنته: بأبي أنت وأمي، أو بأبوي، أتری بذلك بأساً؟

فقال: إن كان أبواه مؤمنين حين فأرى ذلك عقوقاً، وإن كان قد ماتا فلا بأس؛ (1)

از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا کسی حق دارد والدینش را فدای کسی بکند؟

حضرت فرمودند: اگر والدین او مؤمن و زنده هستند، این عقوق است و عاق والدین می شود، ولی اگر پدر و مادر او مُرده باشند، ایرادی ندارد.

به عبارت دیگر، چنین سخنی حرام است که انسان والدین زنده خود را فدای فرزند خود کند. گرچه وقتی عبارت «بأبي أنت وأمي» را بگویند همان معنای مجازی را اراده بکنند، باز جایز نیست.

و این روایت نیز قرینه می شود بر آن چه بیان کردیم.ت.

ص: 237

---

1- . من لا يحضره الفقيه: 1/178، حدیث 564، وسائل الشیعه: 2/440، حدیث 2588. این حدیث در الخصال: 26، حدیث 94 و بحار الأنوار: 71/69، حدیث 44 با اندکی تفاوت نقل شده است.

حال، اگر در خطاب به حضرات ائمه علیهم السلام معنای حقیقی را اراده کنیم؛ نسبت به مکتب و مرام و حفظ شخصیت آن بزرگواران، کاملاً صحیح بوده ولیکن باز هم مجاز است.

## ولایت و برائت

أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما ایمان دارم و بدان چه شما بدان ایمان دارید و کافرم نسبت به دشمن شما و آن چه شما بدان کافر هستید.

پیش تر گفتیم که عرضه کردن اعتقادات بر ائمه علیهم السلام در زمان حضور آن بزرگواران نیز بوده است، که بعضی از اصحاب خدمت امام علیه السلام می رسیدند و عقیده خود را عرضه می کردند.

عرضه کردن اعتقادات بر ائمه علیهم السلام یعنی ایمان به این امور و پایبند بودن به آن ها. در این فراز زائر يك سلسله اعتقادات را بر امام علیه السلام عرضه می دارد.

نخست خدا را شاهد می گیرد، آن گاه امام و یا همه امامان علیهم السلام را نیز شاهد می گیرد و عقایدش را بیان می کند. در واقع بیان و عرضه کردن عقاید یعنی بیان کردن موضع انسان در برابر آن حضرت و اهل بیت علیهم السلام و مخالفان آن ها، از این رو کلمه «ایمان» در این فراز چند مرتبه تکرار شده است.

نخستین عقیده ای که خدمت ائمه علیهم السلام اظهار می شود، ایمان به ولایت آن حضرات و برائت از مخالفان و دشمنان آن هاست.

به طور کلی ما از کسانی که راهی جز راه اهل بیت علیهم السلام می روند، جدا هستیم و از آن ها بیزاریم تا چه برسد به کسانی که با اهل بیت دشمنی کنند.

البته برخی از این ها رسماً با اهل بیت علیهم السلام دشمنی کردند و آن بزرگواران را مورد آزار و اذیت قرار دادند که به برخی از این موارد در فرازهای بعدی اشاره شده و در آن جا بیان خواهد شد.

درباره حقیقت ایمان و در خصوص ایمان به ائمه علیهم السلام و بیزاری از دشمنان و مخالفان آن ها در کتاب های کلامی به تفصیل بحث شده، و در این جا ذکر چند مطلب ضروری است.

نخست آن که ایمان به اهل بیت علیهم السلام از واجبات شرعی و عقلی است که همه ما به آن موظف و مکلف هستیم؛ چه بنابر قول اکثر ما - که اعتقاد بنده نیز همین است - امامت و ولایت از اصول دین است و چه بنابر قول عدّه ای از بزرگان - که امامت و ولایت از اصول دین نیست؛ بلکه از اصول مذهب است - در هر حال، بر ما واجب است به اهل بیت علیهم السلام ایمان داشته باشیم.

دوم آن که پرواضح است که ایمان، غیر از صرف محبت است؛ زیرا ایمان در لغت عبارت است از:

إذعان النفس للحق على سبيل التصديق. (1)

پس وقتی می گوییم: «إني مؤمن بكم» یعنی: به تمام مقامات شما از امامت و غیر آن، اذعان دارم و تصدیق کامل می نمایم.

ممکن است انسان کسی را دوست بدارد یا ادّعای دوستی داشته باشد، اما نسبت به مقامات او ایمان نداشته باشد. ولیکن تحقق این معنا در خصوص اهل بیت علیهم السلام محلّ بحث است.

ص: 239

آیا کسانی که ادّعی دوستی اهل بیت را دارند و به امامت و منازل آن بزرگواران مؤمن نیستند، واقعاً راست می گویند؟

به عبارت دیگر، آیا واقعاً محبّت به اهل بیت علیهم السلام قابل انفکاک از ولایت آن هاست؟

و آیا چنین محبّتی - در صورتی که واقعیت داشته باشد - سودی به حال آن شخص دارد؟

به هر حال، ایمان به امامت ائمه اطهار علیهم السلام از هر واجبی از واجبات بالاتر است، بلکه همه عبادات به ولایت اهل بیت منوط هستند.

سوم آن که باید بدانیم که ایمان به اهل بیت علیهم السلام به معرفت آن بزرگواران بستگی دارد، و چون معرفت متفاوت است ناگزیر ایمان نیز درجات خواهد داشت.

این مطلب دقیقاً مثل ایمان به خداوند متعال و رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواهد بود، که این ایمان فرع معرفت است. اما معرفت همه اشخاص نسبت به خدا و رسول خدا یکسان نیست.

بنابراین، ایمان، فرع معرفت است. وقتی ایمان واجب شد - که فرع بر معرفت است - ناگزیر معرفت نیز واجب خواهد شد؛ چرا که اگر معرفت نباشد، ایمان نیز حاصل نخواهد شد. از این روست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؛<sup>(1)</sup>

هر کس بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ دوران جاهلی از دنیا رفته است.ت.

ص: 240

---

1- . الثاقب في المناقب: 495، حدیث 1، الصراط المستقیم: 1/111، مسند، احمد بن حنبل: 4/96، مجمع الزوائد: 5/225، المعجم الكبير: 19/388. این حدیث شریف در الکافی: 1/377، 378 و 2/20 با اندکی تفاوت آمده است.

گفتنی است که انسان به هر مقداری از معرفت که دست یافت، نباید به آن قناعت کند، قناعت چیز خوبی است، اما نه در معارف و علوم. انسان در معارف و علوم نباید به يك مرحله اکتفا بکند؛ بلکه هر چه سعی و تلاش انسان در مسیر معرفت و تحصیل آن بیشتر شود، ناگزیر ایمانش نسبت به اهل بیت علیهم السلام - عین معرفت به خدا و رسول - بیشتر و قوی تر می شود.

چهارم آن که هر چه ایمان انسان بیشتر باشد ناگزیر اطاعت او بیشتر خواهد بود؛ چرا که اطاعت، فرع ایمان و اعتقاد است؛ همان گونه که ایمان، فرع معرفت است.

بنابراین، اگر مراد از ایمان، صرف اعتقاد قلبی باشد؛ پس ایمان و اعتقاد قلبی لازم است تا انسان اطاعت کند. ولی اگر مراد از ایمان، هم اعتقاد باشد و هم عمل، بحث دیگری است. چون بحث است که ایمان چیست؟

بر حسب روایات ما، ایمان در کتاب های حدیثی و کلامی این گونه تعریف شده است:

الإيمان اعتقاد بالجنان وعمل بالأركان وقول باللسان.

از جمله روایات این که امام صادق علیه السلام می فرماید:

الإيمان هو الإقرار باللسان وعقد في القلب وعمل بالأركان؛(1)

ایمان، همان اقرار زبانی، اعتقاد قلبی و عمل اعضا و جوارحی است.

و در کتاب دعائم الاسلام آمده است:

الإيمان قول باللسان وتصديق بالجنان وعمل بالأركان، وهذا الذي لا يصحّ غيره.(2)3.

ص: 241

---

1- . الكافي: 2/27، حديث 1، بحار الأنوار: 65/256، حديث 15.

2- . دعائم الاسلام: 1/3.

بنابراین، اگر مراد از ایمان، اعتقاد و عمل باشد، پس هر چه ایمان بیشتر باشد عمل و اطاعت بیشتر و بهتر خواهد بود.

بعد از گذر از این چهار مطلب، ما می دانیم که در طول تاریخ همیشه باطلی در مقابل حق وجود داشته، تا این که زمان اهل بیت علیهم السلام فرا رسیده است. در این جا چند سؤال مطرح است.

1. آیا اهل بیت حق بوده اند؟

پیش تر گفتیم که تا کنون احدی نیامده - دست کم ما سراغ نداریم - حتی از دشمن ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بگوید که اهل بیت بر حق نبودند.

حقایق ائمه علیهم السلام آن قدر روشن و واضح است که حتی دشمنانشان نیز سعی می کنند خودشان را تابع و پیرو آن ها جلوه بدهند و معرفی کنند.

پیش تر کلام ابن حجر هیتمی مکی در کتاب الصواعق المحرقة را نقل کردیم، او در این کتاب - که در رد شیعه نوشته - می گوید: ما پیروان اهل بیت هستیم، و شیعیان بی جهت ادعا می کنند. (1) بنابراین، اهل بیت علیهم السلام بر حق بودند و کسی نیست که بگوید: حق نبوده اند، و چون در طول تاریخ همیشه در مقابل حق، باطلی وجود داشته، پس در زمان اهل بیت علیهم السلام نیز کسانی که مقابل آن بزرگواران بوده اند، باطل خواهند بود.

2. چه کسانی در مقابل اهل بیت قرار گرفتند و با آنان مقابله کردند؟

ما معتقدیم تمام فرق و مذاهب - به جز مذهب اهل بیت علیهم السلام - باطل هستند، ولکن در رأس همه اهل باطل، حکامی هستند که به نام اسلام بر مسلمانان مسلط شدند و انواع ظلم ها و ایذاءها را بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان روا داشتند. ب.

ص: 242

---

1- ر. ک: صفحه 119 از همین کتاب.

و هم چنین مزدوران دربار ظالمان هستند که در صدد دفاع از آن‌ها برآمدند و ظلم‌های آنان را توجیه کردند و گفتند:

اجتهدوا فأخطأوا؛

اجتهاد کردند و خطا نمودند.

اگر کلام توجیه‌گران که گفتند: «اجتهدوا فأخطأوا» تحلیل شود دو مطلب را در بر دارد:

1. اقرار به ظلم،

2. ادّعی اجتهاد و این که خطا کرده اند و عمدی در کار نبوده.

روشن است که اقرار همیشه حجّت بوده و بر طبق آن حکم می‌شود، و اما صرف ادّعا ارزش ندارد؛ چرا که ادّعا باید به اثبات برسد.

برای مثال شما می‌بینید علمای اهل سنت در مورد طلحه، زبیر، عایشه و دیگران که علیه حضرت امیر علیه السلام قیام کردند و جنگ به راه انداختند، می‌گویند: آنان کار بدی کردند، اما از این کار بد، توبه نمودند.

شیخ مفید رحمه الله در آن جلسه معروف در پاسخ به این ادّعا فرمودند:

کسانی که علیه امام وقتشان قیام کردند، کار بدی کردند و ظلم نمودند و با این کار از دین خارج شدند. این امر ثابت، مسلم و مثل چراغ روشن است، اما این که شما می‌گویید: آن‌ها توبه کرده اند، باید به اثبات برسد. (1) شاهد سخن ما این است که حتی کسانی که از حکام جور دفاع می‌کنند اقرار دارند که آنان کار بدی کردند، اما به گونه‌ای می‌خواهند کار آن‌ها را توجیه کنند و از آنان دفاع می‌نمایند و می‌گویند: کار بدی کرده اند، اما توبه نموده یا این که از روی عمد نبوده و خطا کرده اند. 8.

ص: 243

---

1- . الفوائد الرجالية: 3/314، اعیان الشیعه: 9/420، معجم رجال الحدیث: 18/218.



اما وقتی بنا شد در عالم حقی باشد و ماعدای این حق، باطل باشد، و بنا شد اهل بیت علیهم السلام به اجماع همه مسلمانان، حق باشند، پس ناگزیر ماعدای اهل بیت هر که باشد باطل خواهد شد؛ به طوری که طرفداران این باطل، بر باطل بودنش اقرار دارند.

اما آن چه به جهت توجیه مآوقع گفته اند، در جای خود بررسی شده و تمام توجیحات رد شده است. قرآن مجید در این زمینه می فرماید:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ (1)

و آن ها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشتشان به کجاست.

3. آیا می شود هم اهل بیت را پذیرفت و هم ظالمان آن ها را؟

این پرسش را به گونه ای دیگر مطرح می کنیم. آیا می شود هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را قبول کرد و هم ابوجهل را؟

به تعبیر فراتر، آیا می شود هم خداوند متعال را پذیرفت و هم شیطان را؟

اگر ظالمان را بپذیریم، یا دست کم، کارهای آن ها را حمل بر صحت کنیم، در نتیجه باید بیزاری و تبری نکنیم، آیا چنین چیزی می شود؟!؟

البته چنین باوری درباره شیطان نزد بعضی گمراهان وجود داشته است.

نوشته اند که احمد غزالی قائل بوده که نباید ابلیس را لعن کرد، زیرا او به دلیل این که برای آدم سجده نکرد، موحد است! پس نه فقط کار بدی نکرده، بلکه کار بسیار خوبی انجام داده، مگر کسی که چنین کار خوبی داشته مورد لعن قرار می گیرد!!

هم چنین برادر او محمد غزالی بر عدم لعن یزید بن معاویه اصرار دارد. وی در کتاب احیاء العلوم در بخش آفات زبان چنین می نویسد: 7.

ص: 244

وعلى الجملة ففي لعن الأشخاص خطر فليجتنب، ولا خطر في السكوت عن لعن إبليس مثلاً، فضلاً عن غيره.

فإن قيل: هل يجوز لعن يزيد لأنه قاتل الحسين أو أمر به؟

قلنا: هذا لم يثبت أصلاً، فلا يجوز أن يقال: إنه قتله، أو أمر به، ما لم يثبت، فضلاً عن لعنه، لأنه لا تجوز نسبة مسلم إلى كبيرة من غير تحقيق....

آن گاه پس از ذکر برخی احادیث در نهی لعن اموات می نویسد:

فإن قيل: فهل يجوز أن يقال: قاتل الحسين لعنه الله، أو الأمر بقتله لعنه الله؟

قلنا: الصواب أن يقال: قاتل الحسين إن مات قبل التوبة لعنه الله، لأنه يحتمل أن يموت بعد التوبة، فإن وحشياً قاتل حمزة عم رسول الله صلى الله عليه وآله وهو كافر، ثم تاب عن الكفر والقتل جميعاً، ولا يجوز أن يلعن، والقتل كبيرة ولا تنتهي إلى رتبة الكفر، فإذا لم يقيد بالتوبة وأطلق كان فيه خطر، وليس في السكوت خطر، فهو أولى (1).

ملاحظه کنید! آنان چه عبارت عوام فریبانه زیبایی دارند، سخن بسیار عوام فریبانه عالی است (!!)) به تعبیر ما می گوید: خودت فکر کن، بین اگر الآن بنشینى و ده مرتبه «سبحان الله» بگویی بهتر است، یا ده مرتبه ابلیس را لعن کنی؟ کدام بهتر است!!؟

استدلال به ظاهر بسیار زیبا است. شما به جای این که یزید را لعن کنی بگو:

«اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات» کدام بهتر است؟

ولكن كلام هر دو برادر خلاف صریح قرآن مجید است، خداوند در قرآن ابلیس را لعن نموده و به لعن او... امر کرده و از کتب فریقین ثابت شده که یزید کافر، ظالم 5.

ص: 245

و مفسد فی الارض بوده و به عناوین مختلف به حکم صریح قرآن مجید مستحق لعن است.

کوتاه سخن این که اعتقاد به حق، ایمان به حق و پیرو حق بودن جز با تبری و بیزاری از ماعدای حق - یعنی باطلی که در مقابل حق است - امکان ندارد.

از این روست که خدمت ائمه می رویم و عرض می کنیم:

أَشْهَدُ اللَّهَ وَ أَشْهَدُكُمْ أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

خدا و شما را گواه می گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما به آن کفر می ورزید، کفر می ورزم.

شاهد گرفتن خداوند متعال بر امری، علامت عظمت آن امر است. انسان خدا را برای يك سخن جزئی، پیش پا افتاده و یا مطلب کوچک شاهد نمی گیرد؛ بلکه برای امر باعظمتی و مطلب بزرگی خدا را شاهد می گیرد.

و ایمان به خدا، رسول و امام ممکن نخواهد بود مگر با بیزاری از ابلیس و دشمنان اهل بیت علیهم السلام؛ چرا که حق یکی و در يك جاست و غیر از این باطل است، حتی نمی توان نسبت به غیر حق بی تفاوت شد؛ زیرا که بی تفاوتی در برابر غیر حق، یعنی شك در حقانیت حق.

بنابراین از نظر برهانی ممکن نیست انسان نسبت به باطل سکوت کند؛ اگر می خواهد تابع حق و مؤمن به آن باشد.

به سخن دیگر، ایمان به هر معنایی که باشد در آن اعتقاد قلبی، معتبر است و اعتقاد از باب افتعال از ریشه «عقد یعقد» گرفته شده است. اعتقاد یعنی «عقد القلب؛ یعنی چیزی در قلب گره بخورد». راغب اصفهانی می گوید:

خوب ملاحظه کنید! قلب شما يك ظرف بیشتر نیست. در این يك ظرف امکان اجتماع خدا و شیطان، اجتماع رسول خدا صلی الله علیه وآله و ابوجهل و اجتماع اهل بیت اطهار و کسانی که حق آن ها را غصب و همه گونه ظلم کردند، وجود ندارد.

توحید یعنی فقط خدا، اگر کسی بگوید: در ظرف دل من هم خدا جا دارد و هم بت و شیطان، موحد نخواهد بود و مسلمان به کسی می گویند که به رسول خدا اعتقاد داشته باشد و در دل او فقط آن حضرت باشد، نه هم ابوجهل یا ابوسفیان، و مؤمن به کسی می گویند که ولایت اهل بیت و برائت از دشمنانشان را داشته باشد.

از این روست وقتی ما در حضور امام علیه السلام اعلام ایمان و اظهار اعتقاد نسبت به مقام آن بزرگواران می کنیم نسبت به دشمنان آن ها نیز اعلام کفر می نماییم و آن ها را نفرین و طرد می کنیم و می گوئیم:

«مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ».

ایمان داریم:

1. به خود ائمه اطهار «مؤمن بکم»، به حقانیت، مقامات و منازل آن بزرگواران.

2. به آن چه به آن ایمان داشتند «بما آمنتم به»، هر چه ایمان داشتند؛ چه بدانیم تفصیلاً یا اجمالاً و چه ندانیم. ما مؤمن هستیم، زیرا ایمان آنان حق است و مطابق واقع.

و کفر داریم:

1. به تمام آن هایی که با اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند، به هر قدر، به هر شکل، هر کس که باشد، دور یا نزدیک، در هر مقامی که باشد، چه بشناسیم، یا نشناسیم، چه دشمنی خود را اظهار کند و چه اظهار نکند، صرف دشمنی با اهل بیت موجب دشمنی ماست. 1.

ص: 247

2. به تمام آن چه اهل بیت علیهم السلام با آن دشمنی داشتند، قبول نداشتند، رد کردند، ابطال نمودند؛ از اشخاص، افکار، اقوال، افعال، صفات و هر چیز دیگر؛ چه برای ما شناخته شده باشد یا نه، زیرا اهل بیت بر حق هستند و ما پیرو آن ها هستیم.

ما نسبت به آن موارد کافر هستیم، نه این که به سکوت اکتفا بکنیم و بی تفاوت باشیم. در این زمینه قرآن کریم می فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى﴾؛ (1)

پس، کسی که به طاغوت کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است.

روشن است که عروه و ثقی یکی بیش نیست و تمسک به عروه و ثقی از نظر عقلی و شرعی واجب است. این تمسک حاصل نمی شود مگر به کفر به طاغوت و ایمان به خدا.

جالب این که در آیه مبارکه، کفر بر ایمان مقدم شده؛ هم چنان که در کلمه توحید اول نفی می کنیم: «لا إله»، بعد می گوئیم: «إلا الله».

بنابراین، نخست باید ظرف را از غیر خالی کرد؛ چرا که این ظرف، فقط لیاقت دارد که در آن جا خدا، حق، نور و هدایت باشد، نه طاغوت، ضلالت و تاریکی.

البته طاغوت در طول تاریخ همواره مصداق دارد، امروز مصداق دارد، فردا نیز مصداق خواهد داشت. گرچه که در روایات ما طاغوت برای بعضی از مردم علم شده است، هم چنان که مصداق «مؤمن» که فرمود: «يؤمن بالله» کسی است که به خدا و به آن چه خدا به ایمان به آن امر کرده، ایمان داشته باشد. پس «مؤمن» حقیقی «مؤمن بالله ورسوله والأئمة الأطهار واليوم الآخر» خواهد بود. 6.

ص: 248

بنابراین، متمسک «بالعروة الوثقی» کسی است که از طاغوت به تمام معنا تبری جوید و ولایت خدا، رسول و اولیای خدا را داشته باشد.

در آیه دیگری می خوانیم:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ»؛ (1)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته است.

بنابراین آیه کریمه، ایمان در قلب باید مستقر بشود، آن هم نه به معنای عرفی؛ بلکه به معنای حقیقی و واقعی؛ یعنی نه این که

«یصبح مؤمناً ویمسی کافراً؛ صبح مؤمن و شب کافر گردد». چنان که در روایات ما ایمان بر دو قسم تقسیم شده:

1. ایمان مستقر،

2. ایمان مستودع.

در روایتی از محمد بن مسلم آمده که گفت: از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام شنیدم می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ وَاسْتَوْدَعَ بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ، فَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَتَمَّهُ لَهُمْ أَتَمَّهُ، وَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَسْلِبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ؛ (2).

ص: 249

1- . سوره مجادله (58): آیه 22.

2- . تفسیر العیاشی: 1/373، حدیث 76، بحار الأنوار: 66/224، حدیث 15، در الکافی: 2/417 در پایان حدیث آمده است: «وكان فلان منهم معاراً».

خداوند گروهی را مؤمن آفریده که زوالی در ایمان آن ها نیست و گروهی نیز کافر خلق شده اند که آن ها همیشه کافر هستند، جماعتی را نیز حد وسط آفریده و به برخی ایمان را عاریه داده است، اگر بخواهد برای آن ها کامل می کند و اگر بخواهد از آنان سلب می نماید.

در روایت دیگری آمده:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا - أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا، فَإِنْ شَاءَ تَمَمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ، قَالَ: وَفِيهِمْ جَرْت: «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ». (1)

وقال لي: إِنَّ فَلَانًا كَانَ مُسْتَوْدَعًا إِيْمَانَهُ، فَلَمَّا كَذَبَ عَلَيْنَا سَلَبَ إِيْمَانَهُ ذَلِكَ؛ (2)

خداوند پیامبران را بر نبوت خلق کرد و همواره پیامبر هستند، و مؤمنان را مؤمن آفرید و آن ها پیوسته مؤمن هستند و به گروهی ایمان عاریه داد. هر گاه بخواهد از آن ها سلب می کند و یا کامل می گرداند و این آیه در این باره جریان دارد که «و شما دو گروه هستید: بعضی پایدار (از نظر ایمان یا خلقت کامل)، و بعضی ناپایدار».

آن گاه حضرتش به من فرمود: ایمان فلانی عاریه بود. هنگامی که به ما دروغ بست، ایمانش سلب شد.

در روایت دیگری فضل بن یونس می گوید: امام علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَنْ أَنْ تَقُولَ: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْمَعَارِينِ وَلَا تَخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ».

قال: قلت: أَمَّا الْمَعَارُونَ، فَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ الرَّجُلَ يَعَارُ الدِّينَ، ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهُ، فَمَا مَعْنَى «لَا تَخْرِجْنِي مِنَ التَّقْصِيرِ»؟ 8؟

ص: 250

---

1- . سورة انعام (6): آيه 98.

2- . الكافي: 2/418، حديث 4، بحار الأنوار: 66/226-227، حديث 18.

فقال: كل عمل تريد به الله عزوجل فكن فيه مقصراً عند نفسك، فإن الناس كلهم في أعمالهم فيما بينهم وبين الله مقصرون إلا من عصمه الله عزوجل؛ (1) بیشتر بگویند: «خدایا! ما را از کسانی که ایمان آن‌ها عاریه و موقتی است، قرار نده و مرا از مقصّر بودن بیرون مکن».

راوی می‌گوید: عرض کردم: معنای عاریه را دانستم و آن کسی است که ایمان از آن سلب می‌گردد. اما معنای تقصیر را ندانستم.

امام علیه السلام فرمود: هر کاری که برای خداوند انجام می‌دهی خود را در نزد خویشتن مقصّر بدان، زیرا مردم در کارهای خود بین خود و خدا همواره مقصّر هستند و کوتاهی می‌کنند، مگر کسانی که خداوند آن‌ها را حفظ کرده باشد.

خداوند در ادامه آیه می‌فرماید:

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (2)

آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته است و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده و آن‌ها را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آن‌ها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آن‌ها «حزب الله» هستند؛ همان که «حزب الله» همان رستگارانند.

کلمه «لا تجد؛ پیدا نمی‌کنی». یعنی نمی‌شود، ممکن نیست و چنین چیزی تحقق پیدا نمی‌کند که کسی بگوید: «من به خدا و جهان آخرت مؤمن هستم»؛ در عین 2.

ص: 251

1- . الكافي: 2/73، حديث 4، بحار الأنوار: 68/233، حديث 14.

2- . سورة مجادلة (58): آية 22.



حال نسبت به کسانی که «حَادَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» مودّت داشته باشد.

«حَادَّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ» یعنی کسانی که در مقابل خدا و رسول قیام و مقابله بکنند و بایستند.

راغب اصفهانی می گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» (1) أي يمانعون، فذلك إما اعتباراً بالممانعة وإما باستعمال الحديد. (2)

بنابراین، نمی شود بین دو گروه «یوادّون» و «یحادّون» را جمع کرد. هر چند مقابله گران با خدا و رسول، پدر، برادر و از قوم و قبیله و عشیره انسان باشند؛ چرا که در ایمان و اعتقاد، قوم، قبیله و خویشی مطرح نیست!

این آیه کنایه از این است که در ایمان جز خدا چیز دیگری رعایت نمی شود و به حساب نمی آید. چون فقط خدا حق است، و ماعدای خدا، طاغوت.

پس نمی توانیم بگوییم: مصلحت اقتضا می کند که «زید» را نیز دوست داشته باشیم. این نمی شود. بله، مصلحت اقتضا می کند به جهت تقیّه سکوت کنیم. اما در قلب هرگز. در قلب ایمان باید محفوظ باشد، نه این که اگر تشخیص دادیم که نسبت به زید بن ارقم از روی تقیّه سکوت کنیم، پس او را به قلبمان هم راه بدهیم.

از این رو کسانی که در قلبشان ایمان نوشته و مستقر شده هرگز نسبت به دشمنان خدا به هیچ وجه مودّت نخواهند داشت و اینان هرگز خوفی از دشمنان خدا نخواهند داشت؛ گرچه قوم، قبیله و پدر و برادرشان باشد؛ چون «ایدهم بروح منه».

از طرفی، چون اینان به خاطر خدا حتی از پدران، برادران، قوم و قبیله گذشت می کنند، خداوند نیز «وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا». (3).

ص: 252

1- . سوره مجادله (58): آیه 20.

2- . المفردات في غريب القرآن: 109 و 110.

3- . سوره مجادله (58): آیه 22.

و از طرف دیگر، اینان کسانی هستند که «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ» (1).

رضوان خدا بسیار ارزش دارد که قرآن کریم می فرماید:

«رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ (2)

و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه اینها) برتر است.

این آیه کاملاً حاکی از آن است که گفتیم دو دسته، دو راه، دو خط، دو گروه و دو حزب بیشتر وجود ندارد: یا «حزب الله»، یا کسانی که در مقابل «حزب الله» هستند، که غیر «حزب الله» یعنی باطل.

در روایتی حسین بن خالد می گوید: امام رضا، از پدر بزرگوارش، از اجدادش علیهم السلام نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أحب أن يركب سفينة النجاة، ويستمسك بالعروة الوثقى، ويعتصم بحبل الله المتين، فليوال علياً بعددي، وليعاد عدوه، وليأتم بالأئمة الهداة من ولده، فإنهم خلفائي وأوصيائي وحجج الله على الخلق بعددي، وسادة أمتي، وقادة الأتقياء إلى الجنة، حزبهم حزبي، وحزبي حزب الله وحزب أعدائهم حزب الشيطان؛ (3)

هر که دوست دارد سوار کشتی نجات شود و به دستاویز استوار چنگ زند و به ریسمان محکم خدا بچسبد باید علی را بعد از من دوست بدارد و با دشمن او دشمنی کند، پیرو ائمه هدا از فرزندان او باشد. آنان جانشینان، اوصیا و حجج خدا بر خلق پس از من، سروران امت و رهبران پرهیزگاران به جانب بهشت 0.

ص: 253

1- . همان.

2- . سوره توبه (9): آیه 72.

3- . الأملی، شیخ صدوق: 70، حدیث، 37، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 2/262، حدیث 43، بحار الأنوار: 23/144، حدیث 100.

هستند. حزب ایشان حزب من و حزب من، حزب خدا است و حزب دشمنان آن ها، حزب شیطان است.

در حدیث دیگر حضرتش فرمود:

حزب علي حزب الله، و حزب أعدائه حزب الشيطان؛(1)

حزب علی علیه السلام حزب خدا و حزب دشمنان او، حزب شیطان هستند.

بنابراین، گروه خدا کسانی هستند که ایمانشان را به مودت زید، عمرو و دیگران مخلوط نمی کنند، و این همان معنای واقعی ایمان است که نتیجه ایمان واقعی رساندن انسان به آن جایی است که می فرماید:

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛(2)

خدا از آن ها خوشنود است و آنان نیز از خدا خوشنودند؛ آن ها «حزب الله» هستند؛ هان «حزب الله» همان رستگارانند.

پس فقط اینان رستگار و اهل نجات هستند. اما عاقبت کسانی که در مقابل اینان هستند، در آن عالم به گونه دیگر است.

در آیه دیگری می خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ»؛(3)

کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند، آن ها در زمره ذلیل ترین افرادند.

بنابراین آیه نمی شود انسان به خدا ایمان داشته باشد و در عین حال نسبت به آن هایی که با خدا مقابله می کنند و به قدرت خدا «فی الأذلین» هستند، مودت داشته باشد.0.

ص: 254

1- . الأمالی، شیخ صدوق: 150 ذیل حدیث 146، بحار الأنوار: 38/95، حدیث 11.

2- . سوره مجادله (58): آیه 22.

3- . همان: آیه 20.

در آیه دیگر می فرماید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَا أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ (1)

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم؛ چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

با توجه به این دو آیه مبارکه، کسانی که در مقابل اهل بیت علیهم السلام هستند در نهایت ذلت اند؛ چرا که تمام عزت و قوت با اهل بیت است.

و با استفاده از این دو آیه می گوئیم: اگر مؤمنان به عقیده خود پایبند باشند و واقعاً به گفته های قرآن مجید و رسول الله صلی الله علیه وآله به طور کامل عمل کنند و ملتزم باشند، به خاطر مصالح و مقاصد شخصی و گروهی خودشان چیزی کم و زیاد نکنند، محافظه کاری نمایند و محکم باشند، همیشه قوی و عزیز خواهند بود.

البته در این زمینه به آیات دیگری از قرآن نیز می شود استدلال کرد که ما فقط به چند آیه اکتفا کردیم.

### تحقق ایمان با براءت

اما روایات وارده در این زمینه، فوق حدّ تواتر است که ایمان جز با براءت تحقق پیدا نمی کند. این معنا از ضروریات شده که ضرورت، فوق اجماع است.

با توجه به روایات وارده در باب ایمان، حبّ و ولایت اهل بیت علیهم السلام و بغض مخالفان آن ها، این بغض یا جزء ایمان است یا شرط آن، که در این باره در آینده احادیثی را از کتاب های عامه نقل خواهیم کرد و این مطلب حسّاسی است.

ما از آغاز شرح زیارت جامعه درباره ولایت اهل بیت، اطاعت و متابعتشان مطالبی را بیان کرده ایم، اما تا کنون درباره وجوب بغض و براءت از مخالفان آن ها مطلب مهمی به میان نیامده است.

ص: 255

1- . همان: آیه 21.

### اشاره

اکنون به نظر می‌رسد به جای نقل از کتاب‌های اصول الکافی، بصائر الدرجات، بحار الانوار و... بهتر است روایاتی را از کتب عامه با سندهای آن‌ها از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کنیم که ما نوع این احادیث را در جاهای مختلف از تألیفات خودمان به تفصیل مورد بحث قرار داده و از نظر سندی و دلالتی تحقیق کرده ایم.

بلکه اگر کسی مقداری از این احادیث را در کتب عامه به دست بیاورد، برای مثال کلمه‌های «حرب»، «عداء»، «بغض»، «ایمان» و «حب» و مشتقات آن‌ها را جست و جو کند خواهد دید که روایات در این زمینه بسیار زیاد، نه تواتر، بلکه چند برابر تواتر در کتب عامه این مضامین موجود است، و چون این مضمون، فوق حد تواتر است به تحقیق در اسانید نیز نیازی ندارد.

اکنون این بحث را - که يك بحث حدیثی و کلامی است - با توجه به دو نکته پی می‌گیریم:

نکته اول: نفاق از نظر قرآن و سنت با کفر مساوی است و قرآن نیز این جهت را به صراحت بیان کرده است. آن جا که می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَاوَاهُمُ جَهَنَّمُ وَاِنَّ الْمَصِيرَ»؛<sup>(1)</sup>

ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن، و بر آن‌ها سخت بگیر! جایگاهشان دوزخ است؛ و چه بد سرنوشتی دارند!

نکته دوم: محاربه، بغض و عداء با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، مساوی با عداء، بغض و محاربه خداوند متعال است و این مساوی با کفر است.

ص: 256

اینک احادیثی را در این زمینه می آوریم و با نکاتی که از این احادیث اشاره می کنیم، معلوم خواهد شد که این کفر، کفر مقابل اسلام است. اگر کسی بغض به امیرالمؤمنین علیه السلام داشته باشد، او کافر است و این کفر، مقابل اسلام است، نه کفر مقابل ایمان و به معنای اخص.

البته این بحث حدیثی و کلامی دارای اثر فقهی است که باید در جای خود بحث شود.

## 1. پاداش محبت

اکنون برخی از احادیث را در خصوص محبت و پاداش آن، نقل می کنیم:

حدیث یکم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مناسبتی به امیر مؤمنان علیه السلام چنین فرمودند:

من مات وهو یحبك بعد موتك ختم الله له بالأمن والإیمان ما طلعت الشمس أو غربت، ومن مات یبغضك مات میتة جاهلیة وحوسب بما عمل فی الإسلام؛<sup>(1)</sup>

اگر کسی در حالی که محبت توست بمیرد، خداوند پایان کار او را به ایمنی و ایمان رقم می زند؛ مادامی که آفتاب طلوع می کند و غروب می نماید و هر کس بمیرد و حال این که مبغض توست، مرگ او مرگ دوران جاهلی است.

روشن است که مرگ دوران جاهلی عبارت دیگری از کفر است.

این حدیث را بزرگانی از اهل سنت از قبیل طبرانی، ابویعلی موصلی، ابوبکر هیشمی، ابن اثیر و جمعی دیگر روایت کرده اند.

ص: 257

---

1- . مجمع الزوائد: 9/122، مسند أبي يعلى: 1/403، حدیث 528، كنز العمال: 13/159، حدیث 63491، تاریخ مدینه دمشق: 42/55.

بنابراین حدیث، اگر کسی مبعوض امیرالمؤمنین علیه السلام باشد و با این حال بمیرد مرگ او، مرگ جاهلی خواهد بود. پس ما که ادعای ایمان و اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام داریم نسبت به مبعضان آن حضرت نیز باید این گونه اعتقاد داشته باشیم. چون کسی که مرگش، مرگ جاهلی باشد، انسان ناگزیر از او بیزاری و تبری می کند.

## 2. امیر خوبان

حدیث دوم. در ادامه حدیثی که پیامبر اکرم در آن

«أنا مدينة العلم و علي بابها» را فرموده اند، چنین آمده است:

هذا أمير البررة، قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله؛<sup>(1)</sup>

این (علی علیه السلام) امیر خوبان، کشته فاجران است. کسی او را یاری کند، یاری می شود و هر کس او را تنها گذارد، مخذول خواهد شد.

کلمه «برره» جمع «بار» است، کسی را که خدا و رسول او خوب بدانند، البته خوبی او فوق همه خوبی هاست که ما تصور می کنیم.

این حدیث را جمعی از علمای اهل سنت، هم چون حاکم نیشابوری، ابواسحاق ثعلبی و خطیب بغدادی روایت کرده اند.

به مقتضای این حدیث، کسی که از جانب خدا مخذول باشد، باید انسان مؤمن از او بیزار باشد، و چنین کسی جزء خوبانی است که امیرشان امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

ص: 258

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/129، تاریخ بغداد: 3/181، حدیث 1203، تاریخ مدینه دمشق: 42/226 و 383، فتح الملك العلی بصحّة حدیث باب مدینه العلم علی: 57، الإكمال فی أسماء الرّجال: 33، کتاب المجروحین: 1/153، الکامل: 1/192، شماره 33، میزان الاعتدال: 1/110.

### 3. ادعای دروغ

حدیث سوم. در حدیث دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

كذب من زعم أنه يحبني ويبغضك؛(1)

دروغ می گوید کسی که ادعا کند مرا دوست می دارد و با تو دشمنی می ورزد.

این حدیث در روایت جمعی از بزرگان اهل سنت آمده است. شمس الدین ذهبی در وثاقت راوی این حدیث مناقشه کرده؛(2) اما ابن حجر عسقلانی به دنبال کلام ذهبی می گوید: راوی این حدیث را ابن حبان توثیق کرده است.(3)

### 4. خوشا به حال محبتان

حدیث چهارم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخنی فرمود:

يا علي! طوبى لمن أحبك وصدق فيك، وويل لمن أبغضك وكذب فيك؛(4)

ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست دارد و تو را باور نماید و وای بر کسی که دشمن تو باشد و تو را تکذیب کند.

«طوبی» و «ویل» دو کلمه مقابل هم هستند، به هر معنایی که باشند حاصل آن دو خوشبختی و بدبختی و کنایه از ثواب و عقاب است، چنان که در عرف می گوئیم: اگر

ص: 259

---

1- . تاریخ مدینه دمشق: 42/268، نظم درر السمطين: 103، كنز العمال: 13/122، حدیث 36392، كتاب المجروحين: 2/310، الكامل: 2/363، شماره 122، البداية والنهاية: 7/391.

2- . میزان الاعتدال: 3/586، شماره 7707.

3- . لسان الميزان: 5/206.

4- . المستدرک علی الصحیحین: 3/135، مجمع الزوائد: 9/132، مسند ابویعلی: 3/179، حدیث 1602، المعجم الاوسط: 2/337، تاریخ بغداد: 9/74، كنز العمال: 11/622، حدیث 33030، الكامل: 5/187، شماره 377، تاریخ بغداد: 9/74، تاریخ مدینه دمشق: 42/281، میزان الاعتدال: 3/118، البداية والنهاية: 7/391، المناقب: 70، حدیث 45.



فلان کار را انجام بدهی خوشا به حالت، اگر فلان کار را بکنی وای به حالت. پس هر کدام بر عاقبت کاری دلالت دارد.

طوبی برای کسی که

«أحبك وصدق فيك»؛

کلمه «صدق» اگر با تشدید «دال» باشد، یعنی تصدیق کند آن چه را که درباره او از فضایل و مقامات وارد شده است، و اگر بدون تشدید باشد، یعنی صادق باشد در آن چه درباره آن ادعا می نماید؛ یعنی افعال او ادعای ولایت او را تصدیق کند. ما همیشه عرض می کنیم که محبت واقعی و حقیقی به تبع، اطاعت و پیروی را می آورد.

ویل لمن أبغضك وكذب فيك.

کلمه «کذب» به تشدید «ذال» است، یعنی: تو را یا آن چه را خدا و رسول درباره مناقب و منازل تو گفته اند، تکذیب کند.

این حدیث را احمد بن حنبل، حاکم نیشابوری، طبرانی، خطیب بغدادی، ابوبکر هیشمی و جمعی دیگر روایت کرده اند.

## 5. مؤمن و منافق

حدیث پنجم. رسول خدا صلی الله علیه وآله در کلامی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لا يبغضك مؤمن ولا يحبك منافق؛<sup>(1)</sup>

مؤمن تو را دشمن نمی دارد و منافق تو را دوست نمی دارد.

منافق، مقابل مؤمن است، حبّ نیز مقابل بغض. حبّ علی علیه السلام وصف مؤمن و بغض آن حضرت، وصف منافق است.

ص: 260

---

1- . مسند، احمد بن حنبل: 6/292، مسند ابی یعلی: 12/331، حدیث 6904، تاریخ مدینه دمشق: 42/279، کنز العمال: 11/622، حدیث 33026، تهذیب الکمال: 15 و 232، البداية والنهاية: 7/391.

هرگز مؤمنی پیدا نمی شود که امیرالمؤمنین علیه السلام را مبغض باشد، اما منافق کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست ندارد.  
در عبارت دیگر این گونه آمده است:

لا یحبّ علیاً منافق ولا یبغض علیاً مؤمن؛<sup>(1)</sup>

منافق علی را دوست نمی دارد و مؤمن علی را دشمن نمی دارد.

در حدیث دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند:

والله إله مّمّا عهد إليّ رسول الله صلّى الله عليه وآله أنّه لا یبغضني إلا منافق ولا یحبّني إلا مؤمن؛<sup>(2)</sup>

به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من عهد فرمود که جز منافق مرا دشمن نمی دارد و جز مؤمن، مرا دوست نمی دارد.

این حدیث، از احادیثی است که انسان به صدور آن از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قطع پیدا می کند.

این حدیث را بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابونعیم اصفهانی، طبرانی، حاکم نیشابوری، خطیب بغدادی، ابن حجر عسقلانی و دیگران نقل کرده اند.

ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب می نویسد:

روی طائفة من الصحابة أنّ رسول الله صلی الله علیه وآله: قال لعلي: لا یحبّك إلاّ.

ص: 261

---

1- . سنن ترمذی: 5/299، حدیث 3801، مسند ابی یعلی: 12/362، حدیث 6931، تاریخ مدینه دمشق: 42/280، کنز العمال: 11/599، حدیث 32884، ینابیع الموده: 2/85، حدیث 148.

2- . مسند، احمد بن حنبل: 1/84، تاریخ مدینه دمشق: 42/272، صحیح مسلم: 1/60، سنن ابن ماجه: 1/42، حدیث 14، السنن الکبری، نسائی: 8/117، فضائل الصحابه نسائی: 17، شرح مسلم، النووی: 2/64، الدیباچ علی مسلم، سیوطی: 1/93، حدیث 131، تحفة الأحوذی: 10/151، المصنف: 7/494، حدیث 1.

گروهی از صحابه روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

جز مؤمن، تو را دوست نمی دارد و جز منافق با تو دشمنی نمی ورزد.

## 6. ملاک شناخت منافقان

حدیث ششم. ابوسعید خدری می گوید:

إنا كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار ببغضهم علي بن أبي طالب؛ (2)

ما گروه انصار، منافقان را با کینه و دشمنی با علی بن ابی طالب علیهما السلام می شناختیم.

این روایت را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن اثیر، خطیب بغدادی، ابونعیم اصفهانی، ابن عبدالبرّ، حاکم نیشابوری، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابوبکر هیشمی و دیگران روایت کرده اند.

بنابراین، اگر انسان از مبغضین امیرالمؤمنین علیه السلام تبری نکند در واقع از منافقان تبری نکرده است.

به سخن دیگر، مبغض حضرت امیر یعنی منافق، و منافق یعنی کافر، و در این صورت آیا درست است کسی بگوید: من پیرو امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام، مطیع رسول خدا صلی الله علیه وآله و مسلمان هستم، اما از کفار هم بدم نمی آید؟!

در نقل دیگری از برخی صحابه چنین نقل شده است:

ص: 262

1- . الاستیعاب: 3/1100.

2- . سنن ترمذی: 5/298، حدیث 3800، مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه: 321/533، الکامل: 5/79، تاریخ بغداد: 13/155، اسد الغابه: 4/30، تاریخ مدینه دمشق: 42/285، شواهد التنزیل: 2/248، تاریخ الاسلام: 3/634، الاکمال: 102، ینابیع الموده: 1/150، حدیث 5، انساب الاشراف: 96، شماره 19.

ما کنا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم لله ورسوله، والتخلف عن الصلوات والبغض لعلي بن أبي طالب؛(1)

ما، منافقان را با این اوصاف می شناختیم: خدا و رسول او را تکذیب می کردند، نمازهای واجب را نمی خواندند، و کینه و دشمنی علی بن ابی طالب را در دل داشتند.

## 7. مبغضان در روز رستاخیز

حدیث هفتم. در حدیثی مفصّلی چنین آمده است:

من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آيس من رحمة الله. الا ومن مات علی بغض آل محمد مات كافراً. الا ومن مات علی بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة؛(2)

هر کس با دشمنی و کینه آل محمد از دنیا برود، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که میان دو چشمانش نوشته شده است: «از رحمت خدا ناامید است».

آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، کافر مرده است. آگاه باشید! کسی که با کینه آل محمد بمیرد، بوی بهشت به مشامش نمی رسد.

این حدیث در تفسیر الثعلبی، تفسیر الکشاف زمخشری و تفسیر فخر رازی آمده است.

## 8. مبغضان و ورود به آتش

حدیث هشتم. در سخن دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ضمن حدیثی می فرمایند:

ص: 263

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/129.

2- . تخريج الأحادیث والآثار، زیلعی: 3/238، ینابیع المودّة: 2/333، حدیث 972، تفسیر الثعلبی: 8/314، تفسیر الکشاف: 3/467، تفسیر رازی: 27/166، تفسیر قرطبی: 16/23، تفسیر ابن عربی: 2/219.

فلو أنّ رجلاً صَفَن بين الركن والمقام فصَلَّى وصام ثمّ لَقِيَ اللهَ وهو مبغض لأهل بيت محمّدٍ دخل النار؛ (1)

اگر کسی در بهترین جای مرکز عبادت؛ یعنی بین رکن و مقام، مرتب به روزه و نماز مشغول باشد؛ در حالی که او مبغض اهل بیت محمّد علیهم السلام باشد وارد دوزخ خواهد شد.

این حدیث را گروهی از عالمان اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری روایت کرده اند. حاکم پس از نقل آن می گوید: این حدیث با شرایط صحّت مسلم، صحیح است.

شمس الدین ذهبی با تعصّبی که دارد در تصحیح این حدیث با حاکم نیشابوری موافقت کرده است.

بنابراین، اگر کسانی کنار خانه خدا به صف نماز بایستند و روزه دار هم باشند و همیشه کارشان چنین باشد و تا بتوانند به عبادت تظاهر نمایند و حتی نمازهای بدعتی هم چون نماز تراویح درست کنند و به جماعت بخوانند، اما مبغض اهل بیت محمد علیهم السلام باشند، وارد دوزخ خواهند شد.

### 9. بغض علی همان بغض رسول خدا

حدیث نهم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أبغض عليّاً فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله، ومن أبغض الله أدخله النار؛ (2)

ص: 264

- 
- 1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/149، المعجم الکبیر: 11/142، امتاع الاسماع: 11/177، ینایع الموده: 2/376، حدیث 67.
  - 2- . همان: 3/130، همان: 1/319، حدیث 947 و 23 و 380، خطیب بغدادی: 13/34، حدیث 6988، لسان المیزان: 5/206، مجمع الزوائد: 9/131، الاکمال: 68/13، تاریخ مدینة دمشق: 42/283، میزان الاعتدال: 3/586، حدیث 7707، با اندکی تفاوت در برخی از مصادر.

کسی که با علی دشمنی کند، در واقع با من دشمنی کرده است و کسی که با من دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است و کسی که با خدا دشمنی کند وارد دوزخ خواهد شد.

این حدیث را حاکم نیشابوری، طبرانی، خطیب بغدادی، شمس الدین ذهبی، ابن حجر عسقلانی، ابوبکر هیشمی و جمع دیگری روایت کرده اند و عدّه ای به صحّت آن تصریح دارند.

آری، بغض با علی مرتضی علیه السلام بغض با رسول خدا صلی الله علیه وآله، و بغض رسول خدا با بغض خداوند متعال مساوی است و بغض با خدا، همان آتش دوزخ خواهد بود.

## 10. معاربه با رسول خدا

حدیث دهم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

أنا حرب لِمَنْ حاربكم وسلم لمن سالمكم؛ (1)

من در جنگم با هر که با شما در جنگ باشد و من در صلح و آشتی هستم، هر که با شما در صلح و آشتی باشد.

در بعضی روایات با تقدیم و تأخیر چنین آمده است:

أنا سلم لِمَنْ سالمكم وحرب لمن حاربكم.

ص: 265

---

1- . مسند، احمد بن حنبل: 2/442، المستدرک علی الصحیحین: 3/149، المعجم الأوسط: 3/179، تاریخ مدینه دمشق: 14/157، مجمع الزوائد: 9/169، کنز العمال: 12/97، حدیث 34164، المصنف: 7/512، حدیث 7، صحیح ابن حبان: 15/434، تاریخ بغداد: 7/144، اسد الغابه: 3/11، سیر اعلام النبلاء: 2/122 و 3/258، تاریخ الاسلام: 3/45.

این حدیث را ترمذی، طبرانی، حاکم نیشابوری، ابن عساکر و جمعی دیگر از بزرگان اهل سنت روایت کرده اند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند: من نسبت به کسانی که با اهل بیت:

امیرالمؤمنین، صدیقه طاهره و حسنین علیهم السلام در ستیزند در ستیز هستم....

با این بیان تکلیف همه روشن می شود. از این رو در زیارت جامعه به ائمه علیهم السلام خطاب می کنیم:

سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَكَمُ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ؛

در صلح با هر که با شما صلح کند و در جنگ با هر کس که با شما در جنگ است.

### 11. دشمن علی دشمن رسول خدا

حدیث یازدهم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام می فرماید:

عَدُوٌّ عَدُوِّي وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ؛

دشمن او دشمن من است و دشمن من، دشمن خداست.

در سخن دیگر خطاب به حضرت امیر علیه السلام می فرماید:

عَدُوُّكَ عَدُوِّي وَعَدُوِّي عَدُوُّ اللَّهِ؛<sup>(1)</sup>

دشمن تو، دشمن من است و دشمن من دشمن خداست.

در حدیث دیگری می فرماید:

من عاداه فقد عادى الله؛

هر کس با او دشمنی کند در واقع با خدا دشمنی کرده است.

در کلام دیگری می فرماید:

ص: 266

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/128، تاریخ بغداد: 4/261، تهذیب الکمال: 1/259، سیر اعلام النبلاء: 9/575.

اين حديث را دو جور مى توان معنا كرد:

1. خداوند متعال عدااء دارد با كسى كه معادى اميرالمؤمنين عليه السلام باشد.
  2. كسى كه معادى اميرالمؤمنين عليه السلام است با خداوند متعال عدااء دارد.
- هر دو معنا درست است كه اعراب لفظ جلاله «الله» را چه به نصب بخوانيم يا به رفع.
- و در حديث غدير چنين آمده است:

اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله، وابغض من أبغضه... (2)

همه اين احاديث متواترند و مى توانيم براى آن ها ادعاى تواتر لفظى بكنيم.

## 12. حديثى شگفت

حديث دوازدهم. حديث معروفى است كه برخى از معناى آن تعجب مى كنند و بعضى از بزرگان علمائى ما درباره آن، اقوالى دارند كه در شرح آن با مشكل مواجه شده اند. در اين حديث آمده است:

حبّ علي حسنّة لا تضرّ معها سيّئة وبغضه سيّئة لا تنفع معها حسنة: (3)

حب حضرت على عليه السلام، حسنه اى است كه هيچ سيئه اى در مقابل اين حسنه،

ص: 267

- 
- 1- . جامع الصغير: 2/145، حديث 5362، كنز العمال: 11/601، حديث 32899، اسد الغابه: 2/154، ينابيع الموده: 2/77، الاصابه: 2/373.
  - 2- . مسند، احمد بن حنبل: 1/119، المستدرک على الصحيحين: 3/109، مجمع الزوائد: 9/104، السنن الكبرى، نسائي: 5/136، المعجم الكبير: 2/357، كنز العمال: 11/609، حديث 32946.
  - 3- . الفضائل (شاذان بن جبرئيل قمى): 96، كشف الغمه: 1/92، بحار الأنوار: 39/248، حديث 10.



مقاومت ندارد و بغض او، گناهی است که هیچ حسنه ای در مقابلش قادر بر مقاومت نیست.

ولکن ما به فضل الاهی حقیقت معنای این حدیث را از خود قرآن مجید استخراج می کنیم، توجّه کنید! خداوند متعال می فرماید:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیت).

آن گاه بلافاصله این گونه آمده است:

«وَمَنْ يُقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»؛ (1)

و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم.

«یقترف» یعنی: یکتسب. (2) پس اگر کسی «حسنة» ای را کسب کند خدا می فرماید: «نَزِدْ لَهُ» برای آن شخص «فیها» در آن حسنه

«حسناً»؛ حسن آن حسنه را زیاد می کنیم، مراد از این «حسنة» چیست؟

در تفاسیر شیعه و سنی آمده:

الحسنة حبّ علي وأهل بيته؛ (3)

منظور از حسنه، دوست داشتن علی و خاندان اوست.

بنابراین حاصل معنای آیه این گونه می شود:

حُسن این حسنه که مودّت و محبّت امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام است از 3.

ص: 268

1- . سوره شوری (42): آیه 23.

2- . المفردات في غريب القرآن: 401.

3- . تفسير قرطبي: 22-16/21، شواهد التنزيل: 2/193.

ناحیه خداوند متعال زیاد شده است. این حقیقتی است که خدا قرار گذاشته، و حدّ زیادی را هم معین نکرده است. پس، حبّ اهل بیت چنین حسنی دارد، و با چنین حسنی کدام سیئه می تواند مقاومت کند؟

روشن است که در هیچ يك از این مقدمات نمی شود مناقشه کرد و نتیجه این مقدمات قهری است.

بنابراین «حب علی علیه السلام» حسنه ای است که خداوند متعال حُسن این حسنه را زیاد نموده است. خود خداوند متعال این کار را انجام داده است. پس هیچ سیئه ای نیست که بتواند با حسنه ای که خدا درجه حُسن آن را بالا برده، مقابله کند.

خوب درباره این موضوع فکر کنید!

### 13. مبغض و مرگ یهودیت

حدیث سیزدهم. از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که حضرتش فرمود:

من مات وفي قلبه بغض لعلي فليمت يهودياً أو نصرانياً؛<sup>(1)</sup>

هر کس بمیرد و در دلش بغض علی علیه السلام باشد یا یهودی و یا نصرانی مرده است.

در تعبیر حدیث گذشته مرگ جاهلی آمده بود که همان کفر است. در این تعبیر می فرماید: مرگ یهودیت یا نصرانیت. پس اگر ما به رسول الله و اهل بیت علیهم السلام ایمان داشته باشیم، اما از یهود و نصارا تبری نکنیم، همان می شود که کسی به رسول خدا ایمان داشته باشد، اما از ابوجهل و ابولهب تبری نکند، آیا چنین امری می شود؟!

این حدیث را جمعی از بزرگان اهل سنت روایت کرده اند، از جمله راویان آن،

ص: 269

---

1- . کتاب الضعفاء الكبير، عقيلي: 3/250، شماره 1248، میزان الاعتدال: 3/151، شماره 5913، لسان الميزان: 4/251.

ذهبی، ابن حجر عسقلانی و ابن مغازلی شافعی هستند.

بعضی در سند این حدیث از جهت یکی از راویان آن، مناقشه کرده اند که اگر این مناقشه تمام باشد، احادیث دیگر تقویت کننده این حدیث خواهند بود و این مضمون از این راه، معتبر می گردد، و این، قانونی است در علم حدیث که اهل سنت نیز در موارد گوناگون به آن عمل کرده اند و معمولاً می گویند: «هذا الحدیث أسانیده یقوِّی بعضها بعضاً».

#### 14. علی باب حطّة

حدیث چهاردهم. در کتاب های اهل سنت آمده است:

علی باب حطّة من دخل منه کان مؤمناً ومن خرج منه کان کافراً؛<sup>(1)</sup>

علی باب حطّه و آمرزش است کسی که از آن وارد شود مؤمن خواهد بود و هر کس از آن خارج شود، کافر خواهد بود.

ما پیش تر درباره این حدیث تحت عنوان کفر و ایمان بحث کرده ایم.<sup>(2)</sup>

#### فوایدی ارزشمند

با عنایت به این احادیث چند فایده به دست می آید.

1. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان خود به این موضوع اهمیت داده اند و به مردم نیز ابلاغ کرده اند، حتی در بین مردم بر این احادیث ترتیب اثر رسمی شد. یعنی وقتی می خواستند بشناسند که فرزند آن ها حلال زاده است یا نه، یا شخصی منافق است یا نه، مسئله حبّ و مودّت اهل بیت علیهم السلام ملاک بوده است.

ص: 270

---

1- . الجامع الصغیر: 2/177، حدیث 5592، کنز العمال: 11/603، حدیث 32910، الصواعق المحرقة: 75، ینابیع الموده: 2/96، حدیث 232، میزان الاعتدال: 1/532، سبیل الهدی والرشاد: 11/297.

2- . ر. ک: جلد یکم، صفحه 188 از همین کتاب.

2. صحابه، تابعان و بزرگان محدثان اهل سنت به این موضوع اهمیت داده اند و روایاتش را با سند نقل کرده اند. گرچه بعضی از متعصبان متأخر خواسته اند در برخی از سندها مناقشه کنند که پاسخ آن ها در جای خود، داده شده است.

3. پیش تر گفتیم که این احادیث فوق حدّ تواتر هستند و بعضی از این مضامین را می شود ادّعی تواتر لفظی کرد. از این رو در این قبیل احادیث به مراجعه به اسانید نیازی نیست.

4. پیش تر گفتیم که نقل این احادیث از کتاب های عامّه و اسانید آن ها برای اطمینان قلبی برای کسانی است که شاید بگویند: «در باب ولایت ائمه و برائت از دشمنانشان فقط از خود ائمه نقل کرده اند»؛ از این رو ما این احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اسانید کسانی که قائل به امامت ائمه ما نیستند و پیرو دیگران هستند، نقل کردیم تا به طور کامل برای همه وثوق آور و مورد اعتماد باشد.

### سکوت کافی نیست

از احادیث یاد شده معلوم می شود که سکوت و بی تفاوتی نسبت به دشمنان اهل بیت کافی نیست؛ پس اگر کسی امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام را دوست داشته باشد، اما نسبت به مخالفان موضع گیری نکند ولایت ندارد.

از این رو، باید این جهت مورد توجه قرار بگیرد که صِدْرِ حَبّ امیرالمؤمنین برای نجات در آخرت کافی نیست، و اگر کسی بگوید: «من امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست دارم، اما از مضمون این احادیث سرپیچی می کنم» یا فاسق است یا کافر. بلکه کافر است، چرا که اگر کسی به مقتضای این احادیث به تولّی و تبرّی عمل نکند، فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله را معصیت و با دستور آن حضرت مخالفت نموده، و تردیدی نیست که معصیت رسول خدا معصیت خدا و معصیت در اصول دین، کفر است.

اما کسی که از اهل ولایت اهل بیت و برائت از دشمنان است و در عین حال معصیت و گناه می کند، او در احکام عملی فاسق محسوب می شود. از این رو در شب های ماه مبارک رمضان در دعای ابو حمزه می خوانیم:

إلهي لم أغصبك حين عصيتك وأنا ربوبيتك جاحد، ولا بأمرك مُستخف ولا لعقوبتك متعرض... لكن خطيئة عرضت وسوّلت لي نفسي وغلبنني هواي. وأعانني على ذلك شقوتي، وغرّني سترك المرخي علي؛ (1)

خدایا! آن گاه که معصیت کردم نمی خواستم با ربوبیت تو مخالفت کنم و امر تو را سبک بشمارم و نمی خواستم خود را در معرض شکنجه تو قرار دهم... ولی گناهی از من سر زد و نفس مرا به آن واداشت، هوای نَفَسَم بر من چیره شد، شقوت و بدبختی مرا یاری کرد، پرده پوشی تو مرا فریب داد.

خلاصه این که خدایا! من در مقام گردنکشی و طغیان در برابر ربوبیت تو نیستم، بلکه گناهی بوده که به جهت غلبه هوای نفس عارض شده.

چقدر فرق است بین این که انسان در اثر غلبه هوای نفس گناه کند که این گناه به اصل ایمان او صدمه نزده، بلکه ایمانش او را به توبه وادار می کند؛ یا معصیتی کند که کاشف از عدم ایمان باشد و موجب کفر گردد که اگر با این حال بمیرد، مرگ او مرگ جاهلی و یهودیت باشد؟

احادیث یاد شده مفید آن است که ایمان مرگب از ولایت و برائت است، یا ولایت، مشروط به برائت است. ولایت، اطاعت مطلقه می آورد و برائت، عدم پیروی از غیر می آورد. بنابراین، نمی شود انسان بگوید که من نسبت به رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام ولایت دارم و ولایت را به معنای حبّ بگیرد، در عین حال نسبت به دشمنان آنان بی تفاوت باشد، یا احیاناً از آن ها نیز دفاع و یا حتی پیروی کند. 8.

ص: 272

به سخن دیگر، اساساً ایمان به رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام نظیر توحید خداوند متعال است، کلمه توحید يك کلمه، مشتمل بر نفی و اثبات است که پیش تر گفتیم طبق آیه شریفه استمساک به العروة الوثقی موجب نجات در آخرت، حاصل نمی شود مگر به ایمان به خدا و کفر به طاغوت.

با توجه به استدلالی که از نظر قرآنی، حدیثی و عقلی گذشت، معنای اجمالی و کلی این فراز چنین است که می خواهیم به امام علیه السلام عرض کنیم: ما در برابر شخص شما، شئون و امورتان تسلیم هستیم.

هر چند بعد از این فراز کلمه «تسلیم» نیامده، اما معنای مقصود این طور است و البته کلمه یاد شده در آینده نیز به صراحت خواهد آمد.

به تعبیر دیگر، ما سر سپرده شما هستیم؛ نه فقط به خودتان ایمان داریم؛ بلکه به تمام آن چه که شما معتقد هستید و ایمان دارید ما نیز اعتقاد و ایمان داریم.

برای مثال ائمه علیهم السلام در باب توحید، ایمان دارند که خداوند متعال جسم نیست. ایمان دارند که صفات خالق متعال عین ذات است، نه زائد بر ذات. آن بزرگواران به عدل باری تعالی ایمان دارند. آن حضرات به جهان آخرت و معاد جسمانی ایمان دارند. البته دلایل این موارد از فرمایشاتشان در کتاب های حدیثی و کلامی مطرح شده است.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

لا جبر ولا تقویض ولكن أمر بین أمرین. (1)

این اعتقاد ائمه علیهم السلام است. آنان مردم را نیز به همین عقیده دعوت کرده اند.

آنان به شئون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از قرآن، عصمت و دیگر جهات متعلق به نبوت ایمان دارند. 7.

ص: 273

---

1- ر. ک: الکافی: 1/160، حدیث 13، التوحید، شیخ صدوق: 362، بحار الأنوار: 5/17، حدیث 27.

ما نیز به همه این امور ایمان داریم که اگر نتوانستیم از روی ادله به تمام آن چه ذکر شد، به تفصیل ایمان داشته باشیم باید به قدر وسع، کوشش کنیم تا بتوانیم بر مسائل اصلی اقامه دلیل و برهان کنیم. اما اگر نتوانستیم حتی نسبت به بعضی از این امور، ادله را بدانیم و اعتقاد تفصیلی پیدا کنیم، اعتقاد اجمالی لازم خواهد بود و عرض می‌کنیم: به آن چه که شما ایمان دارید و همان که شما معتقد هستید و مردم را به آن دعوت کردید، ما ایمان داریم.

این است معنای اطاعت مطلقه؛ پیروی بی چون و چرا در همه مسائل اعتقادی، عملی، اوامر و نواهی تکلیفی و ارشادی و نیز در سیره و روش که باید از آن بزرگواران تبعیت کنیم.

آن گاه به حضورشان عرض می‌کنیم: ما با کسانی که با شما مخالفند، مخالفیم و آن‌هایی که با شما دشمنی دارند، دشمن هستیم. ما راه مخالفان شما را نمی‌رویم و ما نمی‌توانیم پیرو مخالفان شما باشیم. آن‌هایی که از نظر شما مطرود هستند، ما نیز آن‌ها را طرد می‌کنیم.

این همان ولایت به معنای حقیقی است؛ یعنی، چه اشخاص، چه افکار و آرا و انظار و چه اقوال و افعال، هر چه که از طرف شما مطرود واقع شده ما نیز آن را طرد می‌کنیم؛ اعم از این که سبب این طرد را بدانیم یا ندانیم. اگر بدانیم بهتر و اگر ندانستیم همین قدر دانستیم که شما طرد کرده اید ما نیز آن را طرد و از آن بیزاریم. چون به طور مطلق پیرو شما هستیم.

این معنای تسلیم و واقع تشیع است، و توضیح بیشتر آن به حسب روایات در شرح

«فَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَدْبًا مَا حَيْثُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَقَفَنِي لِطَاعَتِكُمْ...» خواهد آمد، ان شاء الله.

مُسْتَبْصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَبِضَلَالَةِ مَنْ خَالَفَكُمْ؛

به مقام شما و گمراهی آن که با شما مخالفت کرد بینا هستم.

یعنی ما به همه مقامات شما اعتقاد داریم، این اعتقاد از روی بصیرت و تشخیص با تأمل و تدبّر است، نه از روی تقلید. ما فکر کردیم بصیرت یافتیم و ما راه شما را از روی فکر و تأمل، نه از روی تقلید، انتخاب کردیم.

ما معتقدیم همه آن هایی که پیرو ائمه دیگری شدند و در نتیجه خلاف راه شما را رفتند رستگار نیستند، ما از روی تحقیق و تشخیص به این باور رسیدیم که آن ها گمراه هستند، نه از روی تقلید که آباء گفتند چنین، ما هم بگوییم چنان! نه، این طور نیست؛ بلکه شناخت ما نسبت به شما، سپس پیروی از شما با بصیرت، تحقیق و تشخیص است.

هم چنین شناخت ما نسبت به غیر شما، آن ها که راهشان غیر از راه شماست و عدم پیروی از آن ها.

## دوستی با دوستان ائمه

مُؤَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَانِكُمْ؛

دوست دار شما و (دوستدار) دوستان شما هستم.

دایره ارادت، اخلاص و محبت خالص نسبت به ائمه علیهم السلام، توسعه پیدا می کند و شیعیان اهل بیت را هم شامل می شود.

به عبارت دیگر، ارادت به اهل بیت، ارادت به شیعیانشان است؛ یعنی با این مهرورزی و دوست داشتن باید شیعیان آن بزرگواران را نیز دوست داشته باشیم. به آن ها مهرورزی، در خدمت آن ها باشیم و در حد توان به آن ها کمک بکنیم، احترام و اکرام بنماییم و با آنان رفت و آمد داشته باشیم.



اولاً: در این باره ائمه علیهم السلام بسیار تأکید کرده اند و روایات بسیاری در این زمینه داریم که شیعیان ما، بین خودشان چگونه باشند. توصیه های اهل بیت سلام الله علیهم در این زمینه بسیار زیاد است.

پس، ارادت و محبت داشتن و همکاری با شیعیان و یاری دادن به آنان، اطاعت از امر ائمه علیهم السلام است.

ثانیاً: محبت به شیعیان اهل بیت مکمل محبت به خود اهل بیت علیهم السلام است.

نمی شود انسان نسبت به اهل بیت علیهم السلام ارادت داشته باشد، اما نسبت به شیعیان و محبینشان، ارادت نداشته باشد یا بی تفاوت باشد. بلکه این مطلب کلیت دارد، از این رو در روایت آمده:

أَصْدَقَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ، وَأَعْدَاؤُكَ ثَلَاثَةٌ. فَأَصْدَقَاؤُكَ: صَدِيقُكَ وَصَدِيقُ صَدِيقِكَ وَعَدُوُّ عَدُوِّكَ. وَأَعْدَاؤُكَ: عَدُوُّكَ، وَعَدُوُّ صَدِيقِكَ، وَصَدِيقُ عَدُوِّكَ؛ (1)

دوستان تو سه قسم و دشمنان تو سه قسم هستند: دوستان تو همان دوست تو، دوستِ دوست تو و دشمنِ دشمن تو هستند و دشمنان تو همان دشمن تو، دشمن دوست تو و دوست دشمن تو هستند.

ثالثاً: دوست داشتن شیعیان اهل بیت مقتضای روایات خلقت است که آنان از طینت اهل بیت علیهم السلام آفریده شده اند و این که فرموده اند:

شیعتنا منّا...؛ (2)

شیعیان ما از ما هستند....

مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ، وَ مُعَادٍ لَهُمْ؛

بغض دشمنانتان را در دل دارم و با آنان عداوت می ورزم.4.

ص: 276

1- . بحار الأنوار: 71/164.

2- . همان: 25/21، ضمن حدیث 34.

در این جمله دو واژه آمده:

واژه «بغض» که حالتی نفسانی و در باطن انسان است. (1) واژه «عدا» که همان دشمنی است.

معلوم می شود که وظیفه ما در برابر دشمنان اهل بیت فقط کینه، اعراض و نفرت باطنی نیست، بلکه اظهار دشمنی نیز هست. پس این که بعضی می گویند: «تبری امری باطنی است و ظاهر نمودن آن لازم نیست»، اشتباه است، بلکه به هر طریق ممکن باید تبری اعلان گردد، قولاً و فعلاً باید از دشمنان اهل بیت بیزار بود، دقیقاً مثل حبّ که ضدّ بغض است، بلکه اصلاً اگر به نحوی اظهار نشود، معلوم نمی شود. البته موازین شرعی و عقلایی باید رعایت شود.

سَلِّمْ لِمَنْ سَأَلَمَكَ؛

هر کس با شما مسالمت کند من با او مسالمت دارم.

از این رو کسانی که با ائمه علیهم السلام زندگی مسالمت داشته باشند در ظاهر خوش رفتاری کرده یا دست کم بدرفتاری نکرده اند، ما نیز با آن ها، همین طور هستیم؛ چون حساب ما، حساب اهل بیت است و اگر کسانی با ائمه علیهم السلام محاربه داشته باشند، قهراً ما نیز وظیفه داریم با آن ها محاربه کنیم.

وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمُ؛

و در جنگم با هر کس با شما در جنگ است.

البته محاربه فقط این نیست که انسان اسلحه به دست بگیرد و در برابر دشمنان بایستد که این احکام خاص خود را دارد، ما به هر نحو محاربه ای وظیفه داریم.

محاربه به معنای وسیع آن، مساوی است با مقابله کردن، بحث و مناظره و مجادله کردن با کسانی که امامت ائمه علیهم السلام را رد می کنند، یا بر مکتب اهل بیت علیهم السلام.

ص: 277

1- . المفردات في غريب القرآن: 55؛ البغض نفاق النفس عن الشيء الذي ترغب عنه، وهو ضدّ الحب.

ایراد می‌گیرند، کتاب و مقاله در این جهت نوشتن، سخنرانی کردن، درس گفتن، مجالس برگزار نمودن، و خلاصه به هر وسیله ممکن در هر زمان و مکان بر هر مؤمنی به قدر وسع خود، ترویج حق و ابطال باطل واجب است.

ما هرگز محاربه و تهاجم بر دیگران را آغاز نکردیم. قریب به کل نوشته‌های بزرگان ما در مقام دفاع بوده، مخالفان ما با گفتار و نوشتار به مکتب ما حمله نمودند و بزرگان ما در برابر آن‌ها ایستادگی کردند و بسیار نادر است که بزرگی از ماه ابتداء علیه دشمنان چیزی نوشته یا گفته باشد، ولی این دلیل نمی‌شود که ما همیشه در موضع دفاع باشیم، در صورت امکان مطالب باید گفته شود، اما مستند و با متانت.

پس بر حسب زمان، مکان، وظایف و تشخیص، انسان مؤمن بایستی در مقابل مخالفان آماده باشد.

اما با کسانی که با ائمه علیهم السلام مسالمت آمیز زندگی می‌کنند، وظیفه نداریم محاربه کنیم؛ چرا که مأموریم به حسن معاشرت با کسانی که با اهل بیت حسن معاشرت دارند.

مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ، مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ؛

حق می‌دانم آن چه را شما حق دانستید و باطل می‌دانم آن چه را شما باطل دانستید.

وقتی ائمه علیهم السلام چیزی را ابطال کردند، معنای اطاعت مطلقه از آن‌ها این است که انسان آن را ابطال کند.

به قول برخی اساتید بزرگ، حدود 500 روایت از اهل بیت علیهم السلام در بطلان قیاس داریم، آیا می‌توانیم در فقه به قیاس عمل بکنیم؟

اگر می‌خواهیم پیرو مکتبشان باشیم باید به فرمایشات آن بزرگواران عامل و از آنان اطاعت کنیم، باید آن چه را که گفتند حق است بپذیریم، اگر دلیل حق بودن را

فهمیدیم چه بهتر و اگر وجه حق بودنش را نفهمیدیم، چون آنان فرمودند حق است، می‌گوییم: حق است.

و اگر چیزی را باطل فرمودید، ما نیز می‌گوییم، باطل است. هر چند وجه بطلانش را ندانیم.

مگر رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی مرتضی علیه السلام فرمودند:

علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيثما دار؟<sup>(1)</sup>

علی با حق است و حق با علی؛ و هر جا علی باشد، حق همان جاست.

این است که در زیارت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه می‌گوییم:

فالحق ما رضيتموه، والباطل ما اسخطتموه؛<sup>(2)</sup>

پس حق همان است که شما آن را پسندید و باطل آن است که شما از آن خشمگین باشید.

اصلاً، ائمه علیهم السلام خود «میزان» هستند، حق و باطل را به وسیله آنان باید شناخت.

این يك جهت «محقق لما حَقَّقتم».

جهت دوم آن که: سعی در فهم و نشر و تبلیغ آن چه که حق دانستند، داشته باشیم، و ادله آورده هم در «فهم» و هم در «تبلیغ و نشر» حقایق اهل بیت علیهم السلام فراوان است.

هم چنین در جهت ابطال آن چه باطل دانسته اند؛ چه در بُعد اعتقادی و چه در بُعد عملی و چه در بُعد اخلاقی، و روایات در این باب نیز فراوان است. 2.

ص: 279

1- ر. ك: جلد يكم، صفحه 432 از همین کتاب.

2- الاحتجاج: 2/317، بحار الأنوار: 53/172.

پیرو شما هستم.

این جمله از دو کلمه مرکب است: «مطیع» به طور مطلق «لکم» برای شما نه غیر شما. چون ائمه علیهم السلام معصوم هستند، اطاعت ما نسبت به آن‌ها هیچ قید و شرطی ندارد، اطاعت مطلقه است. پس برهان بر این معنا قائم شده و خداوند متعال نیز چنین قرار گذاشته است، آن‌جا که می‌فرماید:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؛ (1)

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی الامر اطاعت کنید.

یعنی شما در همه شئون، هر چه اراده کنید من مطیع شما هستم؛ چرا که این‌جا عصمت هست و لوازم عصمت چنین است؛ مگر این‌که کسی منکر عصمت باشد.

روشن است که اعتقاد به عصمت غلو نیست، بنابراین پایبند بودن به فرمایشات اهل بیت علیهم السلام غلو نخواهد بود و هر که عصمت را بپذیرد، باید مطیع باشد؛ چرا که در پی عصمت، اطاعت مطلق است و سرپیچی از دستورات معصوم خلف است یا تناقض.

اطاعت مطلقه یعنی: متابعت مطلقه در همه ابعاد، در اختیار بودن بی قید و شرط، اساساً «تشیع» همین است، لذا حتی در کتب لغت آمده:

شعبة علي أتباعه. (2)

کسی که در اعتقاد و عمل و اخلاق تابع اهل بیت نباشد؛ شیعی به معنای حقیقی محسوب نمی‌شود، و در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد. ان شاء الله. 7.

ص: 280

1- . سورة نساء (4): آیه 59.

2- . ر. ك: القاموس المحيط: 3/47، تاج العروس: 11/257.

عَارِفٌ بِحَقِّكُمْ؛

به حق شما عارف هستم.

تعبیر به «عارف» شده، نه «مؤمن»؛ زیرا ایمان، فرع معرفت و اطاعت، فرع ایمان است، و هر چه معرفت بیشتر باشد، ایمان بیشتر است، لذا از ما اولاً معرفت خواسته اند.

هر کدام از ما به قدر وسع و استعدادمان نسبت به ائمه علیهم السلام معرفت داریم و اطاعت می کنیم. هر چند در عمل چون شیطان غالب می شود، مخالفت می نماییم و گناه می کنیم، ولی هر مؤمنی که واقعاً مؤمن باشد، چون با غلبه شیطان گناه کند فوری توبه و استغفار می نماید. زیرا به جایی مرتبط و بند است، یله و رها نیست.

ما به ائمه علیهم السلام، و به حقانیت، شأن و مقام آن بزرگواران به قدر وسع و با حد اکثر فکر و تأمل و تدبّر عارف هستیم، البته هر کس باید معرفت خود را بالاتر ببرد، نه این که به قدری از معرفت با داشتن توان، قناعت کند؛ زیرا که برکت، نتیجه و ثمره این معرفت به خود انسان برمی گردد که هر چه معرفت بیشتر شود، قربش بیشتر می شود و هر چه قرب بیشتر شود به مقام رضوان الاهی نایل می آید که قرآن کریم می فرماید:

«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ (1)

و (خشنودی و) رضای خدا، (از همه این ها) برتر است.

لذا حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند:

ذروة الأمر وسنامه ومفتاحه وباب الأشياء ورضی الرحمان تبارك وتعالی؛

ص: 281

بالاترین مرتبه امر دین و کلید آن و در همه چیز و مایه خرسندی خدای متعال اطاعت امام، بعد از شناخت و معرفت اوست.

آن چه آدمی را به مراتب بالا می برد و به انبیا ربط می دهد و به رضای خدا می رساند، اطاعت امام است از روی معرفت.

پس معرفت لازم است، سپس اطاعت، و عاقبت امر، هم نشینی با انبیا و رسیدن به رضای خدا.

برهان این مطلب هم يك کلمه است و آن این که امام، چیزی جز رضای خدا نمی خواهد و نمی گوید، و اساساً برای وصل مردم به خدا نصب شده که بارها در این شرح، توضیح داده ایم.

### اقرار به فضایل

مُقَرَّرٌ بِفَضْلِكُمْ؛

به برتری شما اقرار دارم.

در این جمله دو کلمه هست:

1. «مقرَّرٌ»؛ اقرار دارم.

می دانیم که «اقرار» از «قرار» به معنای ثبوت است، و لذا انسان به چیزی اقرار می کند که نزدش ثابت باشد، و «انکار» ضد «اقرار» است.

2. «بفضلکم».

«فضل» یعنی برتری، داشتن آن چه دیگری ندارد، مزیت و...

پس ما اعلام می کنیم. ائمه علیهم السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دیگران

ص: 282

مطلقاً مزیت و تقدّم دارند، و این معنا را ثابت می‌دانیم و بر آن استوار هستیم.

حال، اگر جهات مزیت حضرات را بدانیم و هر چه بیشتر بدانیم چه بهتر، و چنان چه توان فهم نداشته باشیم، اقرار می‌کنیم به آن چه هست. اقرار هم باید به همه انحاء آن باشد؛ هم در قلب و هم در لسان، و چون این امر، حسن است باید در نشر و تبلیغ آن کوشید و به دیگران رساند.

## پذیرش علوم اهل بیت

مُحْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ؛

بار علم و دانش شما را تحمّل می‌کنم.

در کلمه «محمّل» چند احتمال وجود دارد، و در این جمله علم به ائمه علیهم السلام اضافه شده، با توجه به این نکته معلوم می‌شود که ائمه علومی اختصاصی به خود دارند.

ممکن است مراد این باشد که من، در حمل علم شما جدّ و جهد دارم و سعی و کوشش می‌کنم لیاقتم بیشتر شود. البته طبق روایات فراوانی که داریم ائمه علیهم السلام به قدر معرفت و فراخور استعداد اصحاب به آنان مطلب می‌دادند. از این روست که مراتب اصحاب ائمه علیهم السلام مختلف است؛ هم چنان که هر دانشمند بزرگی در هر رشته‌ای شاگردانی دارد و مطالبی را به آن‌ها آموزش می‌دهد و مراتب این شاگردها یکسان نیست.

آن بزرگواران در هنگام اعطای علومشان به ظرف نگاه می‌کنند و مطلب می‌دهند و هر کسی به آن مقداری که توانست و استعداد داشت، استفاده می‌کند. چون وجود ائمه علیهم السلام نظیر نور یا آب جاری است. آب جاری از جایی سرچشمه می‌گیرد و حرکت می‌کند و به جایی دیگر منتهی می‌شود؛ چقدر از این آب برای آشامیدن، کشاورزی و... استفاده می‌شود؛ بستگی به استعداد دارد.



بنابراین، اگر ائمه علیهم السلام به کسی مقداری از علوم خود آموختند و به دیگری بیشتر و به شخصی اصلاً چیزی را عنایت نفرمودند، همه این ها به خاطر اهلیت، لیاقت و ظرفیت بوده. خداوند می فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (1)

این عطای ماست، به هر کس می خواهی ببخشی، و از هر کس می خواهی امساک کن که حسابی بر تو نیست.

البته در این خصوص در باب ولایت تکوینی باید به تفصیل بحث شود.

پس «محتمل» یعنی کوشش دارم تا حامل علم باشم، که این، شرف عظیم و مقام رفیعی است.

ممکن است مراد «تعهد» باشد، یعنی من نسبت به علوم شما ملتزم و معتقد هستم و حقانیتش را قبول دارم، هر چند از کم و کیف آن اطلاع ندارم، لذا انسان مؤمن آن چه را که دادند معتقد است و آن چه را که ندادند نیز معتقد است.

این نیز یکی از موارد تسلیم در برابر ائمه اطهار علیهم السلام است و از علایم ایمان کامل قرار داده شده. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

من سرّه أن یستكمل الإیمان کلّه فلیقل: القول منّی فی جمیع الأشياء قول آل محمّد علیهم السّلام فیما أسروا وما أعلنوا وفی ما بلغنی عنهم وفی ما لم یبلغنی؛ (2)

هر کس خرسند است که تمام مراتب ایمان را به پایان برساند بایستی بگوید:

سخن من در هر موضوعی سخن آل محمّد علیهم السلام است؛ در آن چه پنهان کنند و در آن چه آشکار نمایند و در آن چه از ایشان به من برسد و در آن چه به من نرسد. 8.

ص: 284

1- . سوره ص (38): آیه 39.

2- . الکافی: 1/391، حدیث 8.

از این روست که در اصول الکافی، بصائر الدرجات و بحار الأنوار بابی با عنوان «چگونگی علوم ائمه علیهم السلام» باز شده و روایات فراوانی در آن آمده است.

بنابراین، مؤمن همیشه سعی می کند خود را به مرحله ای برساند که برای بعضی از امور و علوم که به دیگران داده نمی شود، اهلیت داشته باشد. وقتی مطالبی به او دادند، اما بقیه مطالب را ندادند، نسبت به آن بقیه نباید موضع منفی بگیرد یا انکار کند، و این نکته بسیار مهمی است که همواره باید توجه داشتیم، اگر چیزی را ندانستیم یا نتوانستیم درک کنیم منکر نشویم.

یکی از معانی روایت معروف همین است، آن جا که امام سجّاد علیه السلام در سخنی فرمود:

والله، لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله. ولقد آخا رسول الله صلى الله عليه وآله

بينهما فما ظنكم بساير الخلق؟

إنّ علم العالم صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبي مرسل، أو ملك مقرّب، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

فقال: وإتما صار سلمان من العلماء، لأنّه امرؤ متّأ أهل البيت عليهم السلام فلذلك نسبتّه إلى العلماء؛(1)

به خدا سوگند، اگر ابوذر از آن چه در دل سلمان بود، آگاهی داشت، او را می کشت، در صورتی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میان آن دو برادری برقرار کرد، بنابراین درباره مردم دیگر چه می پندارید؟

به راستی علم عالم مشکل و بسی دشوار است، جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرّب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده توان تحمل آن را ندارد.

و سلمان از علماست، چون او مردی از ما خاندان است. از این رو او را در ردیف علما آوردم.3.

ص: 285

---

1- . الکافی: 1/401، حدیث 2، بحار الأنوار: 22/343، حدیث 53.

از این روست که در بین برخی از اصحاب ائمه، اختلافات و مباحثی واقع شده است؛ چرا که به بعضی مطلبی گفته شده که به دیگری گفته نشده؛ زیرا ظرفیت ها لحاظ می شده و به هر کدام به مقتضای ظرفیتش مطالب آموخته اند.

به همین جهت توصیه شده که اگر به کسی چیزی را دادیم، کسانی که توان شنیدن آن را ندارند به آن ها گفته نشود و نزد آن ها طرح نشود و ممکن است مراد از «محتمل لعلمکم» همین معنا باشد.

بنابراین، اگر مؤمن توانست خود را به آن جایی که لایق است به او بدهند برساند چه بهتر، و اگر نتوانست خود را به آن جا برساند آن چه را که گفته اند باید از دیگران که اهلیت ندارند مکتوم بدارد و آن چه را که نگفته اند، اگر به دیگری گفته اند، نباید انکار کند، بلکه به اجمال باید معتقد باشد.

ابوبصیر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

حدیثنا صعب مستصعب لا- یؤمن به إلا ملک مقرب، أو نبی مرسل، أو عبد(1) امتحن الله قلبه للإیمان، فما عرفت قلوبکم فخذوه وما أنکرت فردّوه إلینا؛(2)

حدیث ما مشکل و بسی دشوار است، به آن ایمان نمی آورد جز فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده ای که خدا دلش را به ایمان آزموده است. پس آن چه را دل های شما می شناسد، بپذیرید و از آن چه دل های شما روگردان است به ما برگردانید.

در حدیثی دیگری ابوحمزہ ثمالی می گوید: از امام سجاده علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إن حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله إلا نبی مرسل أو ملک مقرب. ومن 8.

ص: 286

1- . در بحار الأنوار آمده است: «أو عبد مؤمن».

2- . بصائر الدرجات: 41، حدیث 4، بحار الأنوار: 2/191، حدیث 28.

به راستی که حدیث ما مشکل و بسی دشوار است. جز پیامبر مرسل یا فرشته مقرب توان تحمل آن را ندارد و برخی از فرشتگان غیر مقرب هستند.

البته ملاک بودن ظرفیت و به ظرفیت شاگردها نگاه کردن استاد و مطابق استعدادشان مطلب دادن به ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد، همه بزرگانی که مکتب داشتند این گونه بوده اند، مطالبی در سینه اینان بوده و کسی نیافتند به او بگویند و مُردند و مطالب را با خودشان بردند.

مرحوم جدّم درباره یکی از بزرگان فرمود: با خودش مطالبی را برد و به احدی نگفت.

این امر طبیعی است که همیشه و در هر مورد بایستی ظرفیت ها در نظر گرفته شود که ندادن مطلب به کسی که ظرفیت دارد ظلم است، و دادن مطلب به کسی که ظرفیت ندارد نیز ظلم است.

### پرده عهد و پیمان

مُحْتَجِبٌ بِذِمَّتِكُمْ؛

و از مهالك، در پرده امان شما روم.

واژه «محتجب» از «احتجاب» به معنای استتار است، و کلمه «ذمه» یعنی: عهده.

خلاصه معنای این که من به شما پناهنده شده ام.

اما معنا دقیق تر و ظریف تر از این است. توضیح مطلب این که:

معنای واژه «ذمه» يك امر معنوی است که از آن به «عهد»، «امان» و «ضمانت» (2)

ص: 287

1- بصائر الدرجات: 41، حدیث 2، همان: 2/190، حدیث 26.

2- المصباح المنیر: 210.

تعبیر می شود و تا کسی «اعتبار» نداشته باشد نمی تواند به عهده بگیرد، یا سبب امان شود و یا ضمانت کند، و استفاده از اعتبار و موقعیت اشخاص چه در جهات مادی و چه در جهات معنوی امری رایج و متعارف است.

ائمه علیهم السلام هم نزد خدا و هم نزد خلق «اعتبار» دارند. پس می توانند ضمانت کنند، و پناه بدهند و حمایت کنند.

زائر با این عبارت خود را پناهنده به حضرات ائمه اعلام نموده و خواهان حمایت و ضمانت آنان است. اما در برابر کی؟ و برای چه؟

در درجه اولی در برابر خدای متعال، زیرا با توجه به کثرت گناهان خود از طرفی و به عظمت و قدرت و شدت عذاب او از طرفی دیگر، چاره ای جز پناه بردن به معتبرترین و عزیزترین خلاق نزد او نخواهیم داشت.

و این منافات ندارد که مؤمن در امور شخصی خود با سایر مردم نیز به مقام ائمه اطهار علیهم السلام متوسل بشود و از آن ها - چه در حال حیاتشان در دنیا و چه بعد از آن - برای حل مشکلات خود کمک بخواهد، ولیکن عمده خداوند متعال و حساب آخرت است.

حال این سؤال پیش می آید: وقتی زائر می گوید: «محتجبٌ بدمتکم» اخبار می کند؛ یعنی در عهده و پناه شما هستم، یا انشاء می نماید که مرا پناه بدهید؟

جواب این که هر دو صحیح است، و چنان چه اخبار باشد ممکن است نظرش به عهد و میثاقی باشد که با خدا و حضرات معصومین در عالم ذر در جهت امامت و ولایتشان بسته است، می خواهد بگوید: این معاهده را از آن روز قبول کرده ام، و معاهده طرفینی است و من هر چند خطاکار هستم، اما از عهد خود دست برنداشته ام، پس شما نیز به مقتضای سرپرستی خود بر من، بایستی مرا ضمانت کنید و از عذاب الاهی نجات دهید.

و البته ما در گذشته راجع به میثاق در عالم ذر، سخن گفته ایم. (1) و اگر انشاء باشد که پرواضح است برای مؤمنان جز اهل بیت علیهم السلام پناه گاهی وجود ندارد، لذا از محضرشان تقاضا می کنیم که ما را بپذیرند و در جهت نجات از گرفتاری ها یاری دهند.

به هر حال، این جمله ملزومی دارد که همانا قرب و وجاهت حضرات معصومین علیهم السلام نزد خداوند متعال است که احدی از اولین و آخرین این مقام را نایل نشده است.

مُعْتَرِفٌ بِكُمْ؛

به شما اعتراف دارم.

به عقیده ما، اهتمام به این مطالب که هم معرفت ائمه علیهم السلام است و هم معرفت به يك سلسله امور اعتقادی، واجب است که اگر معارف انسان ناقص باشد ناگزیر اعمال او نیز ناقص خواهد بود و اگر اعمال ناقص باشد، مفاسدی را در پی خواهد داشت که یکی از مفاسد این که شبهه در او به سرعت اثر می کند و وقتی از خواب بیدار می شود که دیگر چاره ای نخواهد داشت. چنان که در این زمان می بینیم چگونه افراد منحرف می شوند و بر انحراف خود پافشاری می کنند و با عاقبت بد از دنیا می روند.

«اعتراف» افتعال از «المعرفة» است، راغب اصفهانی می گوید:

المعرفة والعرفان: إدراك الشيء بتفكير وتدبر لأثره، وهو أخص من العلم ويضاده الإنكار. (2) 1.

ص: 289

---

1- . ر. ك: صفحة 181 و 182 از همین کتاب.

2- . المفردات في غريب القرآن: 331.

ما باید با تفکر و تدبیر مقامات حضرات معصومین علیهم السلام را به قدر وسع درک کنیم که خدا می داند چه آثاری دارد، که هر چه معرفت بیشتری داشته باشیم اطاعت از خداوند بیشتر و به او نزدیک تر خواهیم شد.

بنابراین، معرفتمان - علاوه بر قلب - در لسان و اعمال ظاهر خواهد گشت و بدین وسیله نیز داعی دیگران به سوی حق خواهیم بود.

## دولت حضرت مهدی و رجعت

مُؤْمِنٌ يَا أَيُّهَا الْكَلْبُ، مُصَدِّقٌ بَرَجَعْتِكُمْ، مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ، مُرْتَقِبٌ لِدَوْلَتِكُمْ؛

و به بازگشت شما ایمان دارم، رجعت شما را تصدیق می کنم، چشم به راه فرمان شما هستم و در انتظار دولت شما هستم.

پیش تر گفتیم که این فراز از زیارت جامعه عرضه ایمان و ذکر سلسله ای از اعتقادات در محضر امام علیه السلام است. از این جهت با کلمه «ایمان» شروع شده و هم چنان این کلمه تکرار می شود. نخستین کلمه «ایمان» در عبارت «مؤمن بکم وبما آمنتُم به»، به ولایت و برائت مربوط می شود.

برای دومین بار در جمله «مؤمن بایابکم» آمده که به رجعت مربوط است و شاید از این ترتیب استظهار شود که بین برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و رجعت ارتباطی وجود دارد.

یعنی وقتی تحقیق و تأمل کنیم و تا حدودی به عمق قضایای پی ببریم که دشمنان اهل بیت با آن بزرگواران چه کردند، قهراً برائتشان از ظالمان بیشتر و آن گاه آرزوی مجازات آن ها را خواهیم داشت. ما نسبت به اهل بیت ولایت و نسبت به دشمنانشان برائت داریم. چرا برائت داریم؟

برای این که آن ها با اهل بیت دشمنی کردند که دشمنی با اهل بیت، یعنی دشمنی با خدا، دشمنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و دشمنی با اسلام و قرآن. ما از آن ها

و افعالشان تبری می جوئیم، و هر چه بیشتر به ظلم آن‌ها پی ببریم، بیشتر آرزو داریم که خداوند متعال از آن‌ها انتقام بگیرد و آن‌ها را مجازات کند که هم مجازات شوند، هم بطلان راهشان در این عالم بر ملا گردد و هم مظلومیت و حقانیت اهل بیت در این عالم معلوم شود.

بنابراین، وقتی شخصی به اهل بیت ایمان پیدا کرد و از دشمنانشان برائت نمود و فهمید که این دشمن‌ها به آن بزرگواران چقدر ظلم کرده‌اند؛ به فکر رجعت و دولت اهل بیت علیهم السلام افتاده و آن‌ها را آرزو خواهد کرد و در انتظار چنین روزی به سر می‌برد که عملاً دولت، سلطنت، عظمت آنان و انتقام خداوند متعال از دشمنانشان و ذلت آن‌ها را ببیند، و آن‌گاه حقانیت آن بزرگواران و باطل بودن دشمنانشان در این عالم برای اهل عالم روشن می‌گردد.

از این رورجعت بعد از ایمان به ائمه علیهم السلام، ولایت آن‌ها و برائت از دشمنانشان، نخستین عقیده‌ای است که ذکر شده و این ارتباط بین رجعت و ولایت و برائت وجود دارد.

البته دولت ائمه علیهم السلام - که ما منتظر آن هستیم - مطلبی مسلم است و حتی بنابر روایات اهل تسنن از ضروریات اسلام شمرده می‌شود، از روایات به طور قطع استفاده می‌شود و به تواتر رسیده است که زمانی خواهد آمد که مهدی از اهل بیت پیامبر اکرم علیهم السلام ظاهر خواهد شد و زمین را از قسط و عدل پر خواهد کرد. (1)3.

ص: 291

---

1- . الکافی: 1/338، حدیث 7، عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/71، حدیث 293، کمال الدین: 279، حدیث 27، کفایة الاثر: 67، کتاب الغیبه: 88، حدیث 17، بحار الأنوار: 52/143، حدیث 60، مسند، احمد بن حنبل: 1/99 و 3/17، سنن ابی داود: 2/309، حدیث 4283، المستدرک علی الصحیحین: 4/442، مجمع الزوائد: 7/313، المصنف، صنعانی: 11/371، حدیث 20770، مسند ابی یعلی: 2/274، حدیث 14، صحیح ابن حبان: 15/236، کنز العمال: 14/261، حدیث 38653.



درباره رجعت نیز آیاتی از کلام الله مجید و روایات فراوانی وجود دارد که به نظر ما رجعت مثل خود مهدی علیه السلام يك عقیده اسلامی است. نه این که به امامیه اختصاص دارد و خواهیم گفت که چرا به مرور زمان، به امامیه اختصاص یافته است.

سخن درباره رجعت و دولت حقّه اهل بیت علیهم السلام در زمان حضرت ولی عصر بحث مفصل و جداگانه ای می طلبد، اما اکنون در مقام شرح زیارت جامعه هستیم، به قدری که بحث ما ناقص نماند و تا حدودی که ضرورت اقتضا می کند جوانبی از رجعت را متعرض خواهیم شد که هم این عقیده تا حدودی برای ما معلوم بشود و هم این جمله از زیارت را شرح کرده باشیم.

## دیدگاه قرآن

درباره دولت حضرت ولی عصر و رجعت ائمه علیهم السلام و مؤمنان در قرآن مجید آیات فراوانی است.

در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّ تَخْلِفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ»؛ (1)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت.

هم چنین در آیه مبارکه دیگری آمده است:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً

ص: 292

وَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُفِخَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ»؛ (1)

و ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم.

این آیات به دولت حقه حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و به رجعت ائمه علیهم السلام و دیگران تأویل شده است.

البته اصل دولت امام زمان علیه السلام از ضروریات دین شمرده می شود؛ یعنی آن حضرت ظهور خواهند کرد، دولتی تأسیس و مؤمنان زیر سایه امام زمان حکومت خواهند کرد. دین خداوند متعال در عالم حاکم خواهد شد، این از نظر قرآن، روایات شیعه و سنتی از ضروریات است.

ولی این دولت چگونه است؟ و به چه وسیله ای تحقق پیدا خواهد کرد؟ در این دولت چه خواهد شد؟ چه کسانی موافق خواهند بود؟ و چه کسانی مخالفت خواهند کرد؟ زمان دولت امام زمان چقدر خواهد بود؟ عاقبت آن حکومت چه خواهد شد؟ بعد از حکومت امام زمان چه خواهد شد؟ و پرسش هایی از این قبیل است که پاسخ تفصیلی آن ها بر ما پوشیده و اعتقاد به این امور جزء ضروریات نیست و علم به این ها جزء اعتقاد ضروری ما نیست.

به سخن دیگر، اصل مطلب ضروری است، اما جزئیاتش ضرورت ندارد.

رجعت نیز از دیرباز بین علما محل بحث بوده و این پرسش ها مطرح شده که:

چه کسانی رجعت خواهند کرد؟

در چه زمانی رجعت واقع می شود؟ 6.

ص: 293

1- . سوره قصص (28): آیه 5 و 6.

آیا در زمان رجعت تکلیفی هست یا نیست؟

ما به نحو اجمال به این امور معتقدیم؛ به جهت آیات و روایات زیادی که در این زمینه، و نیز اجتماعات بزرگانی که در دست داریم.

ما به عقول قاصر خود در این موضوع نمی توانیم بحث بکنیم؛ هم چنانی که درباره معاد و قیامت نیز نمی توانیم به عقول قاصر خودمان بحث کنیم که این اجساد بعد از سالیان دراز دوباره زنده خواهند شد و حشر و نشری و حساب و کتابی خواهد بود. اما مخیر صادق اخبار کرده و ما به این ایمان و اعتقاد هر چند به طور اجمالی ناگزیریم.

بنابراین ما با اعتماد به عقول قاصر خودمان در این امور نباید وارد بشویم.

کسانی که در مباحث دینی، مخصوصاً این گونه مباحث - که جنبه غیبی دارد - بحث می کنند باید دارای دو صفت اساسی باشند:

صفت یکم. علم.

صفت دوم. تقوا.

اگر کسی اهل علم، تحقیق و دارای تقوا بود و با این دو صفت وارد این میدان شد و برای خدا در ادله نظر کرد تا به يك حقیقت اعتقادی برسد - که ما موظفیم اعتقاداتمان را تکمیل بکنیم، هم چنانی که موظفیم احکام شرعی عملیمان را یاد بگیریم - و در نتیجه رجعت برای او ثابت نشد و گفت: من نتوانستم معتقد شوم به رجعت، ما این شخص را معذور می دانیم. چون واقعاً اهل علم و اهل تقوا است و به قدر وسعش برای خدا در ادله نظر کرد. ولی اگر بخواهد منکر شود، معذور نخواهد بود. چون خودش نتوانست معتقد بشود، اما نباید انکار کند؟!

بنابراین، کسی که رجعت را منکر شود از سه حال خارج نیست:

یا اهل علم نیست، هر چند آدم خوبی است.

ص: 294

یا بی تقوا است و به جهت هوای نفس منکر می شود.

و یا فاقد علم و تقوا است.

اگر کسی با علم و تقوا در این میدان وارد شود از دو حال خارج نیست:

یا به آن معتقد می شود و یا معتقد نمی شود.

اما حق ندارد آن را انکار کند.

پس با این ضابطه حکم کسانی که درباره رجعت گاهی سخنی گفته اند، روشن شد.

ممکن است کسی هم از نظر مقام علمی در مرحله خوبی باشد و هم از نظر تقوا، اما به جهت شبهه ای به رجعت معتقد نشود، چنین شخصی به لحاظ تقوایش باید سعی کند شبهه را برطرف کند. اگر سعی کرد و برطرف نشد باز حق انکار کردن ندارد.

با توجه به این مقدمه اساساً هیچ يك از مسائل اعتقادی را دایره مدار انظار اشخاص نباید قرار داد که بگوییم: فلانی چنین گفت، پس من معتقدم. در مسائل اعتقادی نظر، دقت و تأمل در ادله لازم است که انسان به نتیجه ای برسد. از این رو امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

لا يعرف الحق بالرجال، يعرف الحق تعرف أهله؛(1)

هرگز حق به توسط اشخاص شناخته نمی شود، حق را باید شناخت آن گاه هر که بر حق باشد شناخته می شود.

حضرت در سخن دیگری می فرمایند:

إنّ الحق والباطل لا يعرفان بالناس، ولكن يعرف الحق باتباع من اتبعه، والباطل باجتتاب من اجتنبه.(2)8.

ص: 295

1- . الطرائف: 136، روضة الواعظین: 31، بحار الأنوار: 40/126، حدیث 18، فیض القدیر: 1/28، تفسیر الکشاف: 4/5، تفسیر

السمعی: 1/72، تفسیر قرطبی: 1/340، انساب الاشراف: 229، تاریخ یعقوبی: 2/210.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 134، بحار الأنوار: 32/227، حدیث 178.

از طریق رفتن مردم به سویی یا نرفتن آن ها حق و باطل شناخته نمی شود، بلکه حق و اهل حق از پیروی آنان و باطل را از اجتناب آنان باید شناخت.

## بحثی کوتاه درباره رجعت

در معنای لغوی رجعت، جوهری و فیروزآبادی چنین می گویند:

يؤمن بالرجعة، أي بالرجوع إلى الدنيا بعد الموت. (1)

طریحی در مجمع البحرین می نویسد:

الرجعة بالفتح: هي المرة من الرجوع بعد الموت بعد ظهور المهدي عليه السلام. (2) ما معتقدیم به این که جمعی از ائمت اسلام بعد از مرگ در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به دنیا رجوع خواهند کرد.

این جمع دو دسته هستند:

1. خلص مؤمنین،

2. خلص منافقان. (3) این قضیه در زمان امام زمان علیه السلام و در دولت حقه ایشان خواهد بود، زیرا در این دولت است که مؤمنانی که در این عالم مظلوم واقع شده اند قدرت و قوت پیدا می کنند و آن گاه خواهند توانست از منافقان و ظالمان انتقام بگیرند.

ص: 296

---

1- . جوهری در صحاح اللغة: 3/1216، فیروزآبادی در القاموس المحيط: 3/28، ر. ك: لسان العرب: 8/119 و تاج العروس: 11/152.

2- . مجمع البحرین: 2/150.

3- . تفسیر مجمع البیان: 7/405-406.

به این اعتقاد عموم علمای شیعه تصریح کرده اند، و ما به نقل دیدگاه تنی چند از آنان می پردازیم.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب الاعتقادات در باب «الاعتقاد بالرجعة» چنین می نویسد:

اعتقادنا في الرجعة أنّها حق؛ (1)

اعتقاد ما درباره رجعت آن است که رجعت ثابت و مسلم است.

شیخ صدوق رحمه الله محدث است و به رئیس المحدثین لقب یافته، اما مطالب شیخ مفید، سید مرتضی و این طبقه از بزرگان ما بر اساس حدیث تنها نیست، از این رو مسلک شیخ مفید و سید مرتضی در خیلی از مسائل با مسلک شیخ صدوق رحمه الله تفاوت دارد. با این حال هر دو مسلک اعتقاد به رجعت را بیان فرموده اند و اختلافی بین علمای امامیه در این مورد وجود ندارد.

سید مرتضی می فرماید:

قد اجتمعت الإمامية على أنّ الله تعالى عند ظهور القائم صاحب الزمان عليه السلام يعيد قوماً من أوليائه لنصرتهم والابتهاج بدولته وقوماً من أعدائه ليفعل بهم ما يستحقون من العذاب. وإجماع هذه الطائفة قد بينا في غير موضع من كتبنا أنّه حجّة، لأنّ المعصوم فيهم، فيجب القطع على ثبوت الرجعة، مضافاً إلى جوازها في القدرة؛ (2)

همه شیعیان امامیه اتفاق نظر دارند که به هنگام ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف قومی از اولیای امام زمان علیه السلام به این عالم برمی گردند تا آن بزرگوار را

ص: 297

1- . الاعتقادات في دين الاماميه: 60، باب 18.

2- . رسائل المرتضى: 3/136.

کمک کنند و این ها در عصر امام زمان و به دولت و قدرت آن حضرت مبتهج می شوند. امام زمان علیه السلام قومی را نیز از دشمنان خدا و رسول برمی گرداند.

بعد ایشان می فرمایند: در مباحثمان به اثبات رساندیم که اجماع طائفه امامیه حجت است؛ زیرا در مجمعی معصوم وجود دارد. پس باید قطع و یقین و اعتقاد به رجعت داشته باشیم. علاوه بر این که رجعت يك امر مقدوری برای خداوند متعال است. پس ما باید معتقد باشیم.

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان در ذیل چند آیه از قرآن مجید رجعت را بیان کرده و به اجماع امامیه تصریح کرده است. وی می نویسد:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (1).

آی: یدفعون، عن ابن عباس. وقيل: يحبس أولهم على آخرهم.

واستدلّ بهذه الآية على صحّة الرجعة من ذهب إلى ذلك من الإمامية، بأن قال: إنّ دخول «من» في الكلام، يوجب التبعض، فدلّ ذلك على أنّ اليوم المشار إليه في الآية، يحشر فيه قوم دون قوم، وليس ذلك صفة يوم القيامة الذي يقول فيه سبحانه: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (2).

وقد تظاهرت الأخبار عن أئمة الهدى من آل محمّد عليهم السلام في أنّ الله تعالى سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممّن تقدّم موتهم من أوليائه وشيعته، ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ويبتهجوا بظهور دولته.

ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب، في القتل على أيدي شيعته والذلّ والخزي بما يشاهدون من علوّ كلمته. 7.

ص: 298

1- . سورة نمل (27): آیه 83.

2- . سورة كهف (18): آیه 47.

ولا يشك عاقل أنّ هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في نفسه، وقد فعل الله ذلك في الأمم الخالية، ونطق القرآن بذلك في عدة مواضع مثل قصة عزيز وغيره، على ما فسّرناه في موضعه.

وصحّ عن النبي صلّى الله عليه وآله قوله:

«سيكون في أمّتي كلّ ما كان في بني إسرائيل، حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة، حتى لو أنّ أحدهم دخل جحر ضبّ لدخلتموه» (1). (2)

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می فرماید:

أجمعت الشيعة عليها (الرجعة) في جميع الأعصار واشتهرت بينهم كالشمس في رابعة النهار، حتى نظموها في أشعارهم، واحتجّوا بها على المخالفين في جميع أمصارهم، وشنّ المخالفون عليهم في ذلك وأثبتوه في كتبهم وأسفارهم؛ (3)

در همه زمان ها، در همه طبقات شیعه، این اجماع وجود دارد، این عقیده مشهور شیعیان است.

این عقیده را بزرگان علمای مخالفان مثل فخر رازی به شیعیان نسبت داده اند، و در کتاب های آن ها نیز مذکور است، ولیکن بعضی از روی عمد و غرض واقعیّت را اخفا نموده و این عقیده را تحریف کرده، سپس به آن دهان کجی می کند. چنان که در عبارت یکی از آن ها خواهد آمد.

بنابراین، رجعت یعنی: برگشتن قومی از رؤوس مؤمنان و قومی از رؤوس ظالمان و منافقان و کسانی که در طول تاریخ به ائمه علیهم السلام، به اصحاب و به 2.

ص: 299

1- . بحار الأنوار: 53/127.

2- . تفسير مجمع البيان: 406-7/405.

3- . بحار الأنوار: 53/122.



شیعیان‌شان ستم کرده اند، به این عالم، و انتقام گرفتن مؤمنان از ظالمان در زمان حکومت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این عقیده که از کتاب و سنت دلایل زیادی دارد به مرور زمان به شیعیان اختصاص یافته و غیر شیعه نه فقط سعی کردند این عقیده را نفی کنند؛ بلکه معنای آن را عوض کردند و به گونه دیگری که اساساً قابل قبول نیست به ما نسبت دادند تا ذهن مردم از این اعتقاد مشوّش گردد.

اینک عبارت یکی از بزرگان اهل سنت را می خوانیم. حافظ نُووی - که در نظر اهل سنت بسیار بزرگ و از او فراوان تجلیل می کنند و شرح او بر صحیح مسلم مشهورترین شرح هاست - در معنای رجعت می گوید:

هو ما نقوله الرافضة وتعتقده بزعمها الباطل. أنّ علیاً کرم الله وجهه(1) في السحاب فلا نخرج یعنی مع من یرج من ولده حتی ینادی من السماء أن اخرجوا معه. وهذا نوع من اباطيلهم وعظیم جهالاتهم اللاتقة بأذهانهم السخيفة وعقولهم الواهية؛(2)

چیزی که شیعیان می گویند و معتقد هستند به زعم خودشان، این است که علی کرم الله وجهه در سحاب (یعنی در آسمان در بین ابرها) زندگی می کند، و چون چنین است (منتظر می مانیم) خروج نخواهیم کرد و با فرزندان علی که قیام می کنند علیه حکومت های ظالمان، قیام و همکاری نمی نماییم تا وقتی که از آسمان ندا بیاید که زود خارج شوید. یعنی علیه حکومت ظلم قیام کنید. این نوعی از اباطیل شیعیان است؛ کسانی که عقولشان این قدر ضعیف و سخیف است، چنین عقایدی دارند. 1.

ص: 300

---

1- . اهل سنت از امیر مؤمنان علی به «کرم الله وجهه» تعبیر می کنند. چون امیر مؤمنان علیه السلام هرگز برای بت ها سجده نکرده. اما بزرگان آن ها، عمری بر بت ها سجده کرده اند.

2- . شرح مسلم نووی: 1/101.

آنان رجعت را این چنین معنا می کنند، حال این که ما این را نگفتیم و نمی گوئیم.

چرا رجعت را این گونه معنا می کنند؟

برای این که در پی آن بتوانند به شیعه فحش بدهند و جسارت بکنند. هر کس این عقیده را بشنود می گوید: چه عقیده باطلی و چه حرف مزخرفی است!

یعنی چه علی علیه السلام در ابر است و تا وقتی او اجازه ندهد؟ تا از آن ناحیه ندایی نیاید؟

همان گونه که اشاره کردیم و بیان خواهیم کرد، اصل رجعت ریشه قرآنی و روایی دارد که عده ای از بزرگان اهل سنت نیز به رجعت قائل بوده اند.

علاوه بر این که اگر عقیده به رجعت يك عقیده سخیف باطلی - العیاذ باللّه - بود که ریشه قرآنی و حدیثی نداشت، آنان علمای قائل به رجعت ما را توثیق نمی کردند، چنان که خواهد آمد.

اما این که چرا رجعت را این طور معنا می کنند؟ و در این باره به شیعه حمله می کنند و توهین می نمایند؟

زیرا - چنان که گذشت - بین رجعت و ولایت و برائت ارتباط وجود دارد. این ارتباط مانع می شود که این اعتقاد را بپذیرند؛ از این رو منکر می شوند و به معتقدان این عقیده حمله می کنند. چون اگر به رجعت معتقد بشوند باید به لوازم آن نیز متعهد بشوند و این به ضرر آن هاست.

اعتقاد به رجعت به طور کلی يك اعتقاد قرآنی و حدیثی است و بزرگان ما برای آن، اجماع ادعا نموده اند و برای اثبات این اعتقاد، کتاب های بسیاری نیز تألیف کرده اند، از جمله:

1. اثبات الرجعة از فضل بن شاذان نیشابوری (260).

2. اثبات الرجعة از علامه حسن بن یوسف حلّی (726).

3. اثبات الرجعة از عبدالرزاق لاهیجی قمی.
4. اثبات الرجعة از شیخ حسن بن سلیمان بن خالد حلّی (صاحب مختصر البصائر) (قرن 8).
5. اثبات الرجعة از محقق کرکی (940).
6. الايقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، شیخ محمد بن حسن حر عاملی (1104).
7. اثبات الرجعة وظهور الحجة از میرزا محمد مؤمن حسینی استرآبادی (1088).
8. اثبات الرجعة (فارسی) از علامه مجلسی (1110).
9. اثبات الرجعة از آقا جمال الدین خوانساری (1125).
10. حیات الأموات بعد الموت از شیخ احمد درازی بحرانی (1131).
11. النجعة في اثبات الرجعة از سید علی نقی نقوی لکنهوی.
12. رهبر گمشدگان في اثبات الرجعة از سید علی نقی فیض الاسلام.

اکنون این بحث را از چند جهت پی می گیریم:

### رجعت در قرآن

شاید روشن ترین آیه از قرآن مجید این آیه است که می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»؛ (1)

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آن ها را نگه می داریم تا به یکدیگر بیوندند.

احادیث فراوانی داریم که مراد از این آیه مبارکه رجعت است.

شیخ حر عاملی رحمه الله در این باره می فرماید:

ص: 302

قد وردت الأحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة، على أنّها نصّ واضح الدلالة ظاهرٌ بل صريحٌ في الرجعة؛ لأنّه ليس في القيامة قطعاً. وليس بعد القيامة رجعةٌ إجماعاً. فتعيّن كون هذه الرجعة قبلها وإنّما آية القيامة:

«وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (1). (2)

این آیه قطعاً به قیامت مربوط نیست. چون در قیامت همه برمی گردند، نه این که از هر امتی گروهی.

پس معلوم می شود که منظور از این روز، قبل از قیامت است.

بنابراین، دو آیه در قرآن مجید بیان گر حشر (دوباره زنده شدن مردگان) است، در آیه ای درباره قیامت می خوانیم:

«وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ (3)

و همه آنان را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد.

و در روز دیگری غیر از روز قیامت می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا...»؛ (4)

(به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم....

شیخ علی بن ابراهیم قمی رحمه الله در ذیل این آیه از حمّاد به سند صحیح چنین روایت می کند: امام صادق علیه السلام فرمود:

ما يقول الناس في هذه الآية؛

مردم در معنای این آیه مبارکه چه می گویند؟3.

ص: 303

1- سوره كهف (18): آیه 47.

2- . الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: 92.

3- . سوره كهف (18): آیه 47.

4- . سوره نمل (27): آیه 83.

راوی می گوید:

يقولون إنها في القيامة؛

این آیه درباره قیامت است.

حضرت فرمود:

ليس كما يقولون، إنّ ذلك في الرجعة، أيحشر الله في القيامة من كل أمة فوجاً ويدع الباقيين؟ إنّما آية القيامة قوله: «وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»؛ (1)

این گونه نیست، به راستی این آیه درباره رجعت است. آیا خداوند در روز قیامت گروهی از هر امت را محشور می کند و بقیه را رها می نماید؟ آیه ای که به قیامت مربوط است این است که می فرماید: «و همه آنان (انسان ها) را برمی انگیزیم، و احدی از ایشان را فروگذار نخواهیم کرد!».

از این روایت معلوم می شود که روز دیگری غیر از روز قیامت وجود دارد.

در حدیث دیگری آمده که مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا» (2) فرمود:

ليس أحد من المؤمنين قُتِلَ إلا ويرجع حتى يموت ولا يرجع إلا من مُحْضَ الإيمان محضاً ومن مُحْضَ الكفر محضاً. (3)

این آیه مبارکه دلالت دارد که خالصان در ایمان و کفر به این عالم برمی گردند و مؤمنان از کافران انتقام می گیرند.

معلوم شد، آیه اول به قیامت اختصاص دارد و این آیه به روز دیگری غیر از روز 0.

ص: 304

1- . تفسیر القمی: 1/24، بحار الأنوار: 53/51، حدیث 27، با کمی اختلاف.

2- . سوره نمل (27): آیه 83.

3- . تفسیر القمی: 2/131، مختصر بصائر: 169، حدیث 19، بحار الأنوار: 53/53، ذیل حدیث 30.

قیامت مربوط است که از آن به روز رجعت تعبیر می نمایم.

در آیه دیگر این گونه می خوانیم:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُفَكِّرَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»؛ (1)

و ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و سپاهیانشان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند، نشان دهیم.

و در آیه دیگر این گونه آمده است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخُلَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»؛ (2)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت و ترسشان را به امنیت مبدل می کند، آن چنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من نخواهند ساخت.

شیخ حر عاملی رحمه الله در ذیل این آیه می نویسد:

قد وردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة على أنها نص في ذلك.5.

ص: 305

1- . سورة قصص (28): آية 5-6.

2- . سورة نور (24): آية 55.

لا تحتمل سواه، إلا أن تصرف عن ظاهرها وتخرج عن حقيقتها، ولا ريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة، وليس هنا قرينة كما ترى. (1)

این دو آیه نیز از آیاتی است که بر رجعت دلالت دارند؛ البته از روایات بسیاری استفاده می شود که دلالت آیه نخست از آیه دوم روشن تر است.

روایت جالب دیگری در اصول الکافی آمده که عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه پرسیدم که می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ (2)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید.

فرمود: ائمه به این عالم برمی گردند. (3) روایت دیگری در تفسیر العیاشی آمده است: امام سجّاد علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه می فرماید:

هم والله شيعتنا أهل البيت، يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منّا، وهو مهدي هذه الأمة وهو الذي قال رسول الله صلى الله عليه وآله

: «لو لم يبق من الدنيا إلا يومٌ واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يلي رجل من عترتي، اسمه اسمي، يملأ الأرض عدلاً وقسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً»؛ (4)7.

ص: 306

1- . الايقاظ من الرجعة بالبرهان على الرجعة: 92.

2- . سورة نور (24): آیه 55.

3- . الكافي: 1/194، حديث 3.

4- . تفسير مجمع البيان: 7/267.

به خدا سوگند، منظور از این آیه شیعیان ما اهل بیت هستند. خداوند این وعده را به دست مردی از ما خاندان محقق می‌سازد، او همان مهدی این امت است؛ همو که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرموده: «اگر از عمر دنیا جز يك روز بماند، خداوند آن روز را چنان دراز گرداند تا مردی از خاندان من بیاید که نام او با نام من مطابق است، زمین را از عدل و داد لبریز کند، همان طوری که از ستم و جور پر شده باشد».

پس روشن شد که ائمه علیهم السلام به بخشی از آیات قرآن مجید درباره رجعت استدلال کرده اند، و بخشی از آیات نیز تأویل و تفسیر به رجعت شده است.

البته آیات قرآنی در این زمینه بسیار است که به همین مقدار اکتفا کردیم.

## رجعت در روایات

روایات بسیاری درباره رجعت وارد شده و در این زمینه کتاب های زیادی از زمان ائمه علیهم السلام به جهت جمع آوری آن روایات نوشته شده است. یکی از این کتاب ها، کتاب فضل بن شاذان است. او از اصحاب حضرت امام رضا علیه السلام بود، این کتاب هم اکنون در دست رس ماست.

و کتاب های دیگری نیز بزرگانی هم چون شیخ صدوق، علامه حلی و شیخ حرّ عاملی رحمهم الله در قرون گذشته در خصوص رجعت تألیف کرده اند. (1) روایات رجعت را می توان به چند بخش تقسیم کرد:

1. روایاتی که در آن ها واژه «رجعت» یا کلمه «کرّ» که به معنای رجعت و برگشتن است یاد شده، و در این روایات تصریح شده که مؤمنان باید به رجعت معتقد باشند.

ص: 307



2. روایاتی که در آن ها ائمه علیهم السلام از رجوع خودشان به این عالم و یا از بازگشت برخی اصحاب به طور مشخص خبر داده اند که به بعضی از اصحاب فرمودند: تو از جمله کسانی هستی که به این عالم رجوع خواهی کرد.

3. روایاتی که در ذیل آیات وارد شده است که شیخ حرّ عاملی رحمه الله تصریح دارند که روایات بسیاری در ذیل این آیات وارد شده است. (1) 4. روایاتی که نشان گر معجزه ها و شگفتی های ائمه علیهم السلام است؛ به این معنا که به توسط آن بزرگواران مرده ای زنده شده و به این عالم باز گشته است.

از مجموع این روایات، انسان به ضرورت رجعت معتقد می شود.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

لیس منّا من لم یؤمن بکرتنا ویستحلّ متعتنا؛ (2)

کسی که به رجعت ما اعتقاد نداشته باشد و متعه (ازدواج موقت) را حلال نداند، از ما نیست.

در روایت دیگری که شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

من أفرّ بسبعة أشياء فهو مؤمن: البراءة من الجبت والطاغوت، والإقرار بالولاية، والإيمان بالرجعة، والاستحلال للمتعة، وتحريم الجرّي، والمسح على الخفين. (3) 2.

ص: 308

---

1- . الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة: 92.

2- . من لا یحضره الفقیه: 3/458، حدیث 4583، بحار الأنوار: 53/92، حدیث 101.

3- . وسائل الشیعه: 132-24/133، حدیث 30164، بحار الأنوار: 193-62/194، حدیث 12.

اگر کسی به هفت چیز معتقد باشد او را ما مؤمن می دانیم که یکی از آن ها رجعت است.

در روایت دیگری فضل بن شاذان می گوید: امام رضا علیه السلام می فرماید:

من أقرّ بتوحيد الله ونفى التشبيه ونزّهه عما لا يليق به، وأقرّ بأن له الحول والقوّة والإرادة والمشية والخلق والأمر والقضاء والقدر، وأنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدير لا خلق تكوين، وشهد أنّ محمداً رسول الله وأنّ عليّاً والأئمة بعده حجج الله، ووالى أولياءهم، واجتنب الكبائر، وأقرّ بالرجعة والمتعتين وآمن بالمعراج والمسألة في القبر والحوض والشفاعة وخلق الجنة والنار والصراط والميزان والبعث والنشور والجزاء والحساب، فهو مؤمن حقاً، وهو من شيعتنا أهل البيت. (1)

کسی که به توحید خدا، رجعت، دو متعه، معراج پیامبر اکرم، سؤال منکر و نکیر، حوض در قیامت، شفاعت و مخلوق بودن بهشت و جهنم، صراط و میزان و بعث و نشور و جزا و حساب، معتقد باشد و اقرار کند، او از مؤمنان حقیقی و از شیعیان ما اهل بیت است.

در کتاب الکافی و تهذیب الاحکام به سند صحیح روایت شده که برید بن معاویه گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

بعث أمير المؤمنين صلوات الله عليه مصدقاً من الكوفة إلى باديتها...

ثمّ قال: أما والله لا تذهب الأيام والليالي حتّى يحيي الله الموتى ويميت الأحياء ويردّ الله الحق إلى أهله ويقيم دينه الذي ارتضاه لنفسه ونبيّه، فأبشروا ثم أبشروا ثم أبشروا، فوالله، ما الحق إلّا في أيديكم؛ (2)4.

ص: 309

1- . صفات الشيعة: 50، بحار الأنوار: 10-66/9، حديث 11.

2- . الكافي: 3/536، حديث 1، تهذیب الاحکام: 4/97، حديث 274.

به خدا سوگند، دنیا تمام نخواهد شد تا این که خداوند متعال مردگان را زنده می کند و زندگان را می میراند و حق در این عالم به اهلیش برمی گردد و خداوند متعال دین خود را که بر آن خشنود است زنده می کند و برپا می دارد.

به نظر می رسد در این زمینه این چند روایت کافی است.

## رجعت در دعاها و زیارات

در دعاها و زیارات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هم چون زیارت جامعه نیز رجعت به صراحت آمده و به آن اقرار شده است. در زیارت سیدالشهدا سلام الله علیه می خوانیم:

إني بكم مؤمن وبيابكم موقن بشرايع ديني وخوانيم عملي. (1)

در زیارت حضرت ولی عصر علیه السلام می خوانیم:

فإن توفيتني اللهم قبل ذلك فاجعلني يا رب فيمن يكرّ في رجعته ويملك في دولته ويتمكن في أيامه؛ (2)

خدایا! اگر اجل من فرارسد و زمان ظهور حضرت را درک نکنم، مرا از آن هایی قرار بده که دوباره به این عالم، در زمان حکومت آن حضرت، برمی گردد و مرا جزء یاران آن حضرت قرار بده.

در زیارت پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام از راه دور می خوانیم:

إني من القائلين بفضلكم، مقرّ برجعتكم، لا أنكر لله قدرة ولا أزعج إلا ما شاء الله. (3)

ص: 310

1- . المصباح: 502، بحار الأنوار: 98/360.

2- . بحار الأنوار: 53/95، حديث 108.

3- . جمال الأسبوع: 154، بحار الأنوار: 97/189، حديث 12.

قدرت خداوند متعال قابل انکار نیست، من اقرار دارم که شما برمی گردید و چیزی نمی گویم مگر این که اراده خداوند متعال را می خواهم، خواست خدا، خواست من است و من تسلیم اراده خداوند متعال هستم.

### رجعت در امت های پیشین

از دلیل های دیگر، رجعت و احیای مردگان در امت های پیشین است که قرآن مجید آن را اخبار کرده و قطعاً واقع شده است. گفتنی است که اگر برای هر قضیه ای که مورد انکار یا استبعاد قرار بگیرد نظیری ذکر بشود، منکر صد در صد با شنیدن نظیر اول چند درجه انکارش پایین می آید و هم چنین با شنیدن نظیر دوم، سوم، چهارم و پنجم سپس برای او يك امر طبیعی می شود؛ چرا که ذکر نظائر برای رفع استبعاد و دفع انکار بسیار مفید است.

از این رو در بحث طول عمر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف که به برخی ذهن ها مسئله بعیدی می آید و یا برخی استغراب می کنند و - خدای ناکرده - کسانی در عاقبت بخواهند منکر بشوند، از وجوه دفع استبعاد ذکر نظائر است. برای مثال حضرت خضر و حضرت عیسی قبل از امام زمان بوده و به اتفاق مسلمانان هنوز زنده اند و افراد دیگری در این عالم بودند که بعد از عمر طولانی از دار دنیا رفته اند.

ابوهلال عسکری اسامی و حالات عدّه کثیری از کسانی که عمر طولانی کرده اند در کتاب المعمرین والوصایا(1) ذکر کرده است.

رجعت نیز همین طور است، وقتی قرآن مجید اخبار کند که در امت های پیشین به قدرت خداوند متعال و به اذن الاهی احیاء مردگان واقع شده؛ نه يك بار نه دو بار،

ص: 311

---

1- . ر. ك: المعمرين والوصايا من ابي حاتم سهل بن محمد السجستاني (ت 250 ق) تحقيق: عبدالمنعم عامر - مصر - المطبعة الميمنية 1356 ق.

پس این قضیه ممکن بوده و واقع شده، و هم اکنون نیز قدرت خداوند متعال باقی است.

بنابراین، وقتی قرآن مجید و روایات از رجعت در این عالم در زمان حضرت ولی عصر علیه السلام خبر می دهند، انکار وجهی ندارد.

خداوند متعال خبر می دهد که عزیز بعد از مرگ احیا شد، آن جا که می فرماید:

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتُ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ (1)

یا همانند کسی که از کنار يك آبادی (ویران شده) عبور کرد، در صورتی که دیوارهای آن، به روی سقف هایش فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوان های اهل آن، در هر سو پراکنده بود؛ او با خود) گفت: «چگونه خدا این ها را پس از مرگ، زنده می کند؟!» (در این هنگام،) خدا او را یکصد سال میراند؛ آن گاه زنده کرد و به او گفت: «چه قدر درنگ کردی؟» گفت: «يك روز؛ یا بخشی از يك روز.» فرمود: «بلکه یکصد سال درنگ کردی! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود هیچ گونه تغییر نیافته است! ولی به الاغ خود نگاه کن! برای این که تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم. اینک به استخوان ها آن نگاه کن که چگونه آن ها را برداشته، به هم پیوند می دهیم، و گوشت بر آن می پوشانیم» هنگامی که این امور بر او آشکار شد، گفت: «می دانم خدا بر هر کاری توانا است».9.

ص: 312

در آیه دیگری می فرماید:

«وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ \* ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»؛ (1)

و (نیز به یاد آورید) هنگامی را که گفتید: «ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد؛ مگر این که خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم!» پس صاعقه شما را گرفت؛ در حالی که تماشا می کردید. سپس شما را پس از مرگتان، زندگی بخشیدیم؛ شاید سپاس گزار باشید.

از این رو، این احیا ممکن بوده و واقع شده است.

علمای ما برای تتمیم استدلال به وقوع رجعت در امت های پیشین به حدیثی متفق علیه بین شیعی و سنی استدلال می کنند که در آن حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

تمام آن چه که در امت های پیشین واقع شده است، در این امت نیز واقع خواهد شد.

شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان می نویسد:

وقد تظاهرت الأخبار عن أئمة الهدى من آل محمد صلی الله علیه وآله في أن الله سيعيد عند قيام المهدي، قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته، ويبتهجوا بظهور دولته.

ويعيد أيضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم، وينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب في القتل، على أيدي شيعته وليبتلوا بالذل والخزي بما يشاهدون من علو كلمته، ولا يمتري عاقل أن هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل في 6.

ص: 313

نفسه، وقد فعل الله ذلك في الأمم الخالية، ونطق القرآن بذلك في عدة مواضع، مثل قصة عزيز وغيره، على ما فسّرناه في موضعه، وصحّ عن النبي صلى الله عليه وآله قوله: «سيكون في أمّتي كلّ ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، حتى لو أن أحدهم دخل جحر ضبّ لدخلتموه» (1).

شیخ صدوق رحمه الله در روایتی نقل می کند که حضرت امام رضا علیه السلام این گونه استدلال دارند. در آن روایت آمده است:

مأمون به امام رضا علیه السلام عرض کرد: یا اباالحسن! درباره رجعت چه می گوید؟

امام رضا علیه السلام فرمود:

إنّها الحقّ، قد كانت في الأمم السّالفة ونطق به القرآن، وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يكون في هذه الأُمَّة كلّ ما كان في الأمم السّالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة» (2).

به راستی رجعت حق است. در امت های پیشین بوده و قرآن به آن گویاست.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آن چه در امت های پیشین بوده مو به مو در این امت نیز خواهد بود.

به نظر می رسد که شیخ طبرسی رحمه الله این استدلال را از امام رضا علیه السلام گرفته است.

علمای ما درباره این روایت می گویند: این روایت به سند صحیح از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسیده است. 6.

ص: 314

---

1- . تفسیر مجمع البیان: 7/405-406 با اندکی تفاوت، بحار الأنوار: 53/126.

2- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/218-219، بحار الأنوار: 25/135، حدیث 6.

از طرفی، در مدارك سنّی آمده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَتَتَّبَعَنَّ سَنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ شَبْرًا شَبِيرًا وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ وَبَاعًا فَبَاعًا حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جَحْرَ ضَبِّ لَدَخَلْتُمُوهُ؛

همان راهی را که آن ها رفته اند دقیقاً شما قدم به قدم خواهید رفت. گرچه کسی در يك سوراخ تنگ حیوانی پنهان شود. اگر برای آن ها نیز چنین چیزی اتفاق افتاده باشد برای شما نیز اتفاق خواهد افتاد.

قالوا: ومن هم يا رسول الله! أهل الكتاب؟

قال: فمن؛

عرض کردیم: تمام آن چه که بر یهود و نصارا گذشته بر این امت نیز خواهد گذشت؟

این حدیث را احمد بن حنبل، ابن ماجه و بیهقی از ابوسعید خدری و حاکم نیشابوری از ابوهریره روایت کرده اند. (1) در حدیث دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَتَرْكَبَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شَبْرًا شَبِيرًا وَذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ دَخَلَ جَحْرَ ضَبِّ لَدَخَلْتُمْ، وَحَتَّىٰ لَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ جَامَعَ امْرَأَتَهُ فِي الطَّرِيقِ لَفَعَلْتُمُوهُ. (2)

اگر این حدیث صحّت داشته باشد باید انتظار این قضیه را نیز داشت که اگر در ملاء عام کسی از امت های پیشین با همسر خود همبستر شده باشد، آن نیز در این امت 4.

ص: 315

---

1- . در مسند، احمد بن حنبل: 2/327 از ابوهریره و در 3/84 از ابی سعید خدری نقل شده است. تفسیر جامع البیان: 10/225، تفسیر ابن کثیر: 2/382، در المستدرک علی الصحیحین: 1/37 با اندکی تفاوت آمده است.

2- . المستدرک علی الصحیحین: 4/455، الجامع الصغیر: 2/401، حدیث 7224، کنز العمال: 11/134، حدیث 30924.



واقع خواهد شد. این روایت را حاکم نیشابوری از ابن عباس روایت کرده است.

در حدیث دیگری آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تترك هذه الأمة شيئاً من سنن الأولين حتى تأتيه.

این روایت را طبرانی نقل کرده است. (1) حدیث دیگری را ترمذی این گونه نقل کرده:

إن رسول الله صلى الله عليه وآله لما خرج إلى حنين مرّ بشجرة للمشركين يقال لها: ذات أنواط يعلّقون عليها أسلحتهم، قالوا: يا رسول الله، لنا ذات أنواط كما لهم ذات أنواط، فقال النبي صلى الله عليه وآله: سبحان الله، هذا كما قال قوم موسى: «اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»

. والذي نفسي بيده، لتركن سنة من كان قبلكم. (2)

کوتاه سخن این که در مسئله رجعت حدود هفتاد آیه وارد و یا به رجعت تفسیر شده است. یکی از بزرگان محدثان و علمای عامه چنان که خواهد آمد می گوید:

هفتاد و دو آیه در قرآن مجید درباره رجعت داریم.

و نسبت به روایاتی که بزرگان علمای ما نقل کرده اند ادّعی تواتر شده است و گفتیم که رجعت در امت های پیشین نیز واقع شده است که هم قرآن مجید حکایت می کند و هم روایات، و این استدلال را به احادیث فریقین متمیم کردیم که تمام آن چه که در امت های واقع شده در این امت هم واقع خواهد شد که از جمله رجعت است. 7.

ص: 316

---

1- . المعجم الاوسط: 1/101، مجمع الزوائد: 7/261، فتح الباری: 13/255، الجامع الصغير: 2/729، حدیث 9734، کنز العمال: 11/133، حدیث 30919.

2- . سنن ترمذی: 3/321، حدیث 2217.

در خصوص حدیث متفق علیه بین فریقین که بیان گر این است که تمام آن چه در امت های پیشین واقع شده در این امت نیز واقع خواهد شد، این شبهه قابل طرح است که چگونه جمع می شود بین این احادیث و اعتقاد به این که قرآن مجید تحریف نشده و نقصانی در آیات آن واقع نخواهد شد، زیرا تحریف کتاب های آسمانی ادیان در امت های پیشین واقع شده؛ از جمله تورات و انجیل. پس باید تحریف قرآن نیز در این امت واقع گردد.

خلاصه این که استدلال به احادیث یاد شده در هر مورد ممکن است به مسئله تحریف نقض شود.

مرحوم آقای خوئی در کتاب البیان فی تفسیر القرآن این شبهه را مطرح کرده و سه پاسخ داده است:

أولاً: إن الروایات المشار إليها أخبار آحاد لا تقيده علماء ولا عملاً، ودعوى التواتر فيها جزافية لا دليل عليها، ولم يذكر من هذه الروایات شيء في الكتب الأربعة، ولذلك فلا ملازمة بين وقوع التحريف في التوراة ووقوعه في القرآن.

ثانياً: إن هذا الدليل لو تم لكان دالاً على وقوع الزيادة في القرآن أيضاً، كما وقعت في التوراة والإنجيل، ومن الواضح بطلان ذلك.

ثالثاً: إن كثيراً من الوقائع التي حدثت في الأمم السابقة لم يصدر مثلها في هذه الأمة، كعبادة العجل، وتيه بني إسرائيل أربعين سنة، وغرق فرعون وأصحابه، وملك سليمان للإنس والجن، ورفع عيسى إلى السماء، وموت هارون وهو وصي موسى قبل موت موسى نفسه، وإتيان موسى بتسع آيات

بینات، وولادة عیسی من غیر أب، ومسح کثیر من السابقین قرده وخنزیر، وغیر ذلك مما لا یسعنا إحصاؤه. (1)

1. این احادیث، اخبار آحاد هستند و مفید علم نیستند و عقیده ای به آن ها تأسیس نمی شود؛ زیرا در مسائل اعتقادی و اصول دین به خبر واحد نمی توانیم اخذ بکنیم و آن هایی که در این روایات دعوی تواتر کرده اند ادعای آن ها دلیلی ندارد.

از طرف دیگر، این روایات در کتاب های اربعه اصلاً وارد و روایت نشده است.

و چگونه می شود روایتی و حدیثی متواتر باشد که در کتاب های اربعه اصلاً وارد نشده باشد؟!

2. اگر این روایات را از نظر سند بپذیریم و ظاهر آن ها را قابل اخذ بدانیم باید قبول کنیم که در قرآن مجید هم چون تورات و انجیل زیاده واقع خواهد شد و بطلان وقوع زیاده در قرآن واضح است.

3. مشابهتی که بین امت اسلامی و امم گذشته در این احادیث اخبار شده از جمیع وجوه نیست؛ بلکه مراد این است که جهات مشابهتی بین این امت و دیگر امت ها وجود دارد، اما صد در صد همه آن چه قبلاً واقع شده حتماً در این است واقع خواهد شد، نه.

ما در جای خود این پاسخ را بررسی و نقد کردیم و گفتیم:

پاسخ نخست ایشان تمام نیست و انکار تواتر این روایات بی فایده است؛ بلکه ظاهر قضیه این است که روی این روایات درست کار نشده و تتبع نکرده اند.

شاهد ما این است که ایشان می گویند: این روایات در کتب اربعه نیامده است، در 1.

ص: 318

حالی که در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق رحمه الله - که یکی از کتب اربعه است - آمده است. (1) پس پاسخ نخست مفید فایده نیست.

به نظر ما پاسخ دوم نیز ضعیف است. زیرا احتمال این که در آینده در قرآن مجید تحریف به زیاده واقع شود با ادله نفی تحریف مطلقاً منافات دارد که خود ایشان نیز استدلال کرده اند. از جمله این که خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (2)

ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم!

از این آیه مبارکه استظهار شده است که تا پایان دنیا و تا روز قیام قیامت هرگز در قرآن مجید تحریف نخواهد شد و خداوند متعال حافظ آن است.

آن چه که در دفع این شبهه قابل قبول است وجه سوم است، یعنی باید از عموم و اطلاق احادیث دست برداریم، چنان که صاحب تفسیر المیزان پس از طرح این شبهه فقط به همین وجه جواب داده است. (3) چرا که بسیاری از قضایا در امت های پیشین واقع شده، اما در این امت واقع نشده و دلیل داریم که واقع نخواهد شد. برای مثال در امت های پیشین بعضی انسان ها مسخ شده اند؛ ولی در این امت بنابراین است که مسخ واقع نشود. هم چنین بعضی از عذاب ها و بلاهای آسمانی را که بر امم گذشته نازل شده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در معراج از خداوند متعال خواسته اند در این امت واقع نشود، و قرآن مجید نیز دعاهای آن حضرت را حکایت کرده، آن جا که می فرماید: 0.

ص: 319

---

1- . من لا یحضره الفقیه: 1/203.

2- . سوره حجر (15): آیه 9.

3- . تفسیر المیزان: 12/110.

«رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا»؛ (1). برای آگاهی بیشتر ر. ك: التحقيق في نفى التحريف عن القرآن الشريف: 94-96، از همین نگارنده. (2)

پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده، آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی.

بنابراین، مقصود از این احادیث مماثلت و مشابهت از برخی وجوه است. پس دلیل های نفی تحریف قرآن مجید به این شبهه نقض نمی شود. (2)

### وقوع رجعت در زمان پیامبر اکرم

فصل دیگر در بحث رجعت این است که کسانی در همین امت به واسطه رسول خدا صلی الله علیه وآله به دنیا برگشته اند و زنده شده اند. این معنا در روایات فریقین - به خصوص در کتاب هایی که در احوالات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نوشته شده - آمده است.

برای مثال حافظ قاضی عیاض مالکی متوفای 544 از بزرگان علمای عامه در کتاب الشفاء بتعريف حقوق المصطفى بابی در معجزات رسول خدا صلی الله علیه وآله دارد و در آن جا مواردی از احیای مردگان به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ذکر شده است. (3) هم چنین ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة و جلال الدین سیوطی در الخصائص الكبرى اشخاصی را ذکر می کنند که به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله زنده شده اند.

جالب تر از همه این که محب الدین طبری شافعی مکی، ابو حفص ابن شاهین، خطیب بغدادی، ابوالحسن دارقطنی، ابن عساکر دمشقی، ابوالقاسم سهیلی،

ص: 320

1- .سوره بقره

2- : آیه 286.

3- . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: 1/318.

جلال الدین سیوطی، قرطبی، قسطلانی و دیگران از عائشه آورده اند که گفت:

هنگامی که در حجّة الوداع وارد مکه شدیم همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حجون(1) رفتیم. حضرت در آن جا از مرکب خویش پیاده شدند، بسیار غمگین و متأثر بودند و گریه می کردند. ما نیز به گریه او گریستیم.

حضرت به من فرمود: همین جا باش!

آن گاه رفتند، مدتی گذشت و برگشتند و خوشحال بودند، فرمودند:

ذهب لقبر امی فسألت ربّي أن يحييها فأحياها، فأمنت بي وردّها الله؛

کنار قبر مادرم رفتم و از خداوند متعال درخواست کردم که او را احیا کند خدا او را زنده کرد، او به رسالت من ایمان آورد و دوباره از دار دنیا رفت.

حافظ قسطلانی می نویسد:

وقد جزم بعض العلماء بأنّ أبويه ناجيان وليسا في النار، تمسكاً بهذا الحديث وغيره.

حافظ قرطبی می گوید:

ليس إحيائهما وإيمانهما به ممتنعاً عقلاً ولا شرعاً.

فقد ورد في الكتاب العزيز إحياء قتيل بني إسرائيل وإخباره بقاتله، وكان عيسى يحيي الموتى، وكذلك نبينا صلى الله عليه وآله أحيا الله تعالى على يديه جماعة من الموتى. وإذا ثبت هذا، فما يمتنع من إيمانهما بعد إحيائهما زيادة في كرامته وفضيلته.(2)

خلاصه این که دلیل عقلی و شرعی بر امتناع نداریم.3.

ص: 321

---

1- . حجون: نام قبرستان بزرگ مکه مکرمه.

2- . كشف الخفاء: 61-62 به نقل از قرطبی و هم چنین سبل الهدى والرشاد: 2/123.

و بعضی دیگر از علما نیز بر امکان و یا وقوع این قضیه تأکید دارند، مقصود این بزرگان ردّ مناقشه در سند آن می باشد. (1)

## اسامی برخی از قائلان به رجعت

بنابراین، اگر به خواست خدای قادر رجعت در حق ائمه علیهم السلام واقع شود و یا اگر آن بزرگواران این کار را انجام دهند، آیا عقلاً ممتنع خواهد شد؟

بر حسب تتبعی که داشته ایم، عقیده به رجعت یک عقیده اسلامی است، نه عقیده شیعی؛ عقیده ای که عموم مسلمانان بر آن بوده اند و تا آن جایی که فرصت در این زمینه اجازه می داده پس از تتبع و تحقیق در کتب حدیثی اهل سنت مانند صحاح ششگانه و دیگر کتاب ها و منابع مهم رجالی، روشن شده که علما و محدثین بزرگی به رجعت قائل بودند:

یکم. گروهی که ما مطمئن هستیم شیعه بوده اند، ولی از نظر اهل سنت نیز مورد وثوق و از آن ها روایت نقل کرده اند. برای مثال همه درباره جابر بن یزید جعفی نوشته اند:

كان يؤمن بالرجعة.

در بعضی از صحاح ششگانه از جابر حدیث روایت شده و بسیاری از بزرگان اهل سنت او را توثیق کرده اند، تا جایی که برخی از آن ها بر وثاقت او تأکید و به شدت جرح او را رد کرده اند. (2) دوم. کسانی که در احوالاتشان نوشته شده است:

ص: 322

1- ر. ك: الموضوعات: 1/284.

2- ر. ك: مسند، احمد بن حنبل: 6/119، صحیح مسلم: 1/15، معرفة السنن والآثار، بیهقی: 7/381، تاریخ ابن معین، دوری: 1/207، شماره 1346 و 1/216، شماره 1399، ضعفاء العقیلى: 1/193 و 4/77، کتاب المجروحین: 1/209، الکامل: 2/114، تاریخ بغداد: 2/175، تاریخ مدینة دمشق: 41/133، تهذیب الکمال: 4/467.

كان شيعياً وكان يؤمن بالرجعة.

اما اين كه اين اشخاص شيعه دوازده امامی باشند برای ما معلوم نیست.

سوم. کسانی که یقیناً شیعه نیستند و تشیع - به هر معنایی که باشد - در احوالات این افراد نیامده و در عین حال

كان يؤمن بالرجعة.

از این گروه می توان چند نفر را نام برد:

1. مسلم بن نذیر سعدی - از تابعین؛ یعنی از طبقه بعد از صحابه - درباره او نوشته اند:

كان يروي عن علي وعن حذيفة، وكان قليل الحديث، ويذكرون أنه كان يؤمن بالرجعة. (1)

2. شخص دومی که به اطمینان شیعه نیست، عبدالله بن الحسین ازدی است.

نوشته اند: این شخص قاضی شهر سجستان بوده و در احوالاتش هرگز اسمی از تشیع به میان نیامده است.

راوی می گوید: عبدالله بن حسین ازدی به من گفت: آیا تو به رجعت ایمان داری؟

گفتم: نه.

گفت: درباره رجعت هفتاد و دو آیه در قرآن مجید وجود دارد.

عبدالله از رجال صحاح ششگانه است، چنان که در کتاب تهذیب الکمال - که از معتبرترین کتاب های اهل سنت در علم رجال است -

آمده است. (2) 3. شخص سوم محاربی است. شمس الدین ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء می گوید: 5.

ص: 323

---

1- . الطبقات الكبرى: 6/228، تهذیب التهذیب: 10/126، شماره 258.

2- . تهذیب الکمال: 14/422، شماره 3227، میزان الاعتدال: 2/408، شماره 4267، تهذیب التهذیب: 5/165.



المحاربي، الشيخ المحدث المعمر، أبو عبدالله محمد بن القاسم بن زكريا...

حدث عنه: الدارقطني ومحمد بن عبدالله الجعفي وجماعة.

قال ابن حماد الحافظ: توفي في صفر سنة ست وعشرين وثلاث مائة...

قال: وكان يؤمن بالرجعة (1).

بنابر آن چه گذشت، عقیده به رجعت به شیعه و تشیع اختصاص ندارد.

شما نگاه کنید شیخ مفید رحمه الله از حارث بن عبيدالله ربعی داستانی را درباره سید حمیری شاعر معروف چنین نقل می کند:

منصور دوانیقی در قصری در کنار پل بزرگ بغداد بوده که قاضی سوار بن فلان نیز در آن جلسه بود. سید حمیری شاعر نیز شعر می سرود و می گفت:

إن الإله الذي لا شيء يشبه آتاكم الملك للدنيا وللدین

سید حمیری منصور دوانیقی را در قصیده ای مدح کرده و از این شعرهایی که در مدح او گفته شد، خیلی خوشش می آمد.

سوار - که محضر سوئی داشته - چون این اشعار را شنیده و خواسته به منصور تملق و دشمنی خود را با اهل بیت علیهم السلام اظهار کند گفته: آقا! این شعرها شما را فریب ندهد، این شعرها را که در مدح شما می گوید، خلاف اعتقاد اوست، و آن چه که در قلبش هست چیز دیگری است. به خدا سوگند، کسانی که این شاعر اعتقاد دارد که آن ها را باید دوست داشت، آن ها شماها نیستید و این آدم در باطن با شما بد است و دشمن شماست.

سوار در ادامه گفت:

يا أمير المؤمنين! إنه يقول بالرجعة ويتناول الشيخين بالسب والوقية فيهما.0.

ص: 324

در این هنگام، سید حمیری در حضور منصور به او پاسخ داد. البته کسی نمی توانسته در مقابل زبان سید حمیری مقاومت بکند. سید حمیری در پاسخ او گفت:

أَمَا قَوْلُهُ بَأْتِي أَقُولُ بِالرَّجْعَةِ، فَإِنَّ قَوْلِي فِي ذَلِكَ عَلَى مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (1)

وقد قال في موضع آخر: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا» (2).

فعلمت أن هاهنا حشرين: أحدهما عام والآخر خاص.

وقال سبحانه: «رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ» (3).

وقال الله تعالى: «فَأَمَّا اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» (4).

وقال الله تعالى: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» (5).

فهذا كتاب الله عز وجل.

وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يحشر المتكبرون في صور الذر يوم القيامة».

وقال صلى الله عليه وآله: «لم يجر في بني إسرائيل شيء إلا ويكون في أمي مثله حتى المسخ والخسف والقذف» (3).

ص: 325

1- . سورة نمل (27): آيه 83.

2- . سورة كهف (18): آيه 47.

3- . سورة غافر (40): آيه 11.

4- . سورة بقره (2): آيه 259.

5- . سورة بقره (2): آيه 243.

وقال حذيفة: واللّه، ما أبعد أن يمسح الله كثيراً من هذه الأمة قردهً (1) وخنزير.

فالرجعة التي أذهب إليها هي ما نطق به القرآن وجاءت به السنّة.

وإنني لأعتقد أن الله يردّ هذا - يعني سواراً - إلى الدنيا كلباً أو قرداً أو خنزيراً أو ذرّة، فإنّه والله متجبرٌ متكبرٌ كافر.

در این هنگام منصور خنديد و سيد دو بيت شعر نيز در مذمت سوار گفت:

جائيت سواراً أبا شملة عند الإمام الحاكم العادل

فقال قولاً خطأ كَلَّه عند الوري الحافي والناعل...

منصور گفت: از او دست بردار!

سيد گفت: ای اميرالمؤمنين! او شروع کرد، دست بردارد، تا من نيز دست بردارم.

منصور به سوار گفت: سيد حميري سخن منصفانه ای گفت، تو دست بردار تا او هم دست بردارد. (2) اين داستان را سيد مرتضى رحمه الله در كتاب الفصول المختاره من العيون والمحاسن كه مطالب شيخ مفيد رحمه الله است، نقل می کند، و جالب اين است كه نه منصور و نه هيچ يك از حاضران استدلال سيد حميري را بر رجعت رد نكرده اند.

بنابر آن چه گفتيم معلوم می شود كه رجعت عقیده ای قرآنی، حدیثی و اجماعی است، بنا به تصریح عدّه ای از بزرگان ما؛ بلکه این عقیده را بين شيعيان از ضروريات شمرده اند.

کوتاه سخن این که نمی شود عقیده به رجعت را منکر شد. البته برخی از ما که عقول قاصر، ذهن های محدود و فهم های اندکی دارند، این عقیده را استبعاد می کنند؛ 5.

ص: 326

---

1- . به نظر می رسد منظور حذیفه استنکار کارهای خلافی است که بین مردم رایج بوده است.

2- . الفصول المختاره: 92-95.

ولی با وجود این همه دلیل از کتاب، سنت و... این استبعاد مردود است. افزون بر این که در امت های پیشین و در این امت نیز واقع شده است. پس هر چیزی که نظائر داشته باشد به خصوص نظائر فراوان، این استبعاد به عناد برمی گردد.

پس اعتقاد به رجعت ریشه قرآنی دارد و روایات بسیار زیادی در این باره وارد شده که نمی شود آن ها را نادیده گرفت، تا جایی که تأویل، توجیه و حمل این روایات بر خلاف ظاهر نیز ممکن نیست. از این رو به مقتضای این آیات و روایات باید به رجعت معتقد باشیم.

### چرا اعتقاد به رجعت به شیعه اختصاص یافته است؟

اینک بخش پایانی بحث را با این پرسش آغاز می کنیم که چرا به مرور زمان اعتقاد به رجعت یکی از مشخصات شیعیان اهل بیت علیهم السلام و یکی از شعائر این مذهب قرار گرفت؟

این جریان به رجعت اختصاص ندارد، بلکه در بعضی از مسائل اعتقادی دیگر، و نیز احکام شرعی و فروع عملی، و حتی در آداب و سنن دینی همین طور است، که ادله از کتاب و سنت یا سنت تنها بر آن امر وجود دارد و در کتب فریقین آمده، ولی جمهور اهل سنت از اعتقاد و یا عمل به آن سر باز زده، و به مرور به شیعیان اختصاص پیدا کرده و از علائم مشخصه آنان شده است.

عجیب تر این که وقتی متعرض آن امر می شوند، به شیعه نسبت می دهند و دهان کجی می کنند!

انگشتر به دست راست کردن - که شیعه و سنی از رسول الله صلی الله علیه وآله آورده اند و سنت بر آن قرار داشته - ترك شد.

جارالله زمخشری می گوید:

ص: 327

أول من تختم باليسار معاوية بن أبي سفيان؛(1)

نخستین کسی که انگشتر به دست چپ پوشید معاویه بن ابی سفیان بود.

هم اکنون غیر شیعیان به سنت معاویه و بنی امیه عمل می کنند؛ یعنی انگشتر در دست چپ قرار می دهند و سنت رسول الله صلی الله علیه وآله را رها کرده اند و می گویند:

تختم به یمین شعار شیعه شده است.

در کیفیت پیچیدن عمامه حدیث داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این گونه که ما الآن عمامه می پیچیم، عمامه می پیچیدند، نه مانند اهل سنت.(2) از این رو، این لباس شعار روحانیت شیعه و متدینین آن ها شد.

در کیفیت قبور، سنت آن است روی قبر مسطح باشد، و حتی بزرگان عامه به ورود احادیث در این معنا و عمل مسلمانان تصریح می کنند. برای مثال شافعی در کتاب الأم می نویسد:

... ویسطح القبر وكذلك بلغنا عن النبي صلى الله عليه وآله أنه سطح قبر إبراهيم ابنه... وقد بلغني عن القاسم بن محمد قال: رأيت قبر النبي صلى الله عليه وآله وأبي بكر وعمر مسطحة....(3)

اما ملاحظه می کنید که قبور غیر شیعیان به شکل کوهان شتر است و مسطح بودن قبور به شیعیان اختصاص پیدا کرده است.

در همه این موارد قصد عناد با رسول الله و اهل بیت علیهم السلام و بدعت گذاری در دین داشته اند.(4)3.

ص: 328

1- . ربيع الابرار: 4/24، باب 75.

2- . ر. ك: شرح منهاج الكرامه: 2/11.

3- . كتاب الأم: 311.

4- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: شرح منهاج الكرامه: 2/7-13.

ولی در رجعت این خصوصیت وجود دارد که اعتقاد به آن یعنی اعتقاد به رجوع اهل بیت علیهم السلام و بزرگان مؤمنان و تشکیل حکومت حقّه و برقراری اسلام حقیقی و برچیده شدن بدعت ها و ذلّت مخالفان اهل بیت علیهم السلام در این عالم، معلوم است که مخالفان، این حقیقت را نمی توانند بپذیرند، از این رو، یا منکر می شوند و یا استهزا می کنند.

در این باره داستان ابوحنیفه با مؤمن طاق معروف است که در منابع چنین روایت شده است:

روزی ابوحنیفه به مؤمن طاق گفت: تو فلان مبلغ را به من قرض بده من در رجعت به تو برمی گردانم و دینم را ادا می کنم!

مؤمن طاق گفت: تو اول به من قول بده که در آن روز به صورت انسان برمی گردی، شاید به صورت خوک برگشتی. (1) به هر حال، اهل سنت در دراز مدّت منکر رجعت شده اند و رجعت از اعتقادات خاصه شیعه و تشیع شده است.

مرحوم آقای مظفر در کتاب عقائد به همین نکته اشاره می کند و می گوید:

نعم قد جاء القرآن الكريم بوقوع الرجعة إلى الدنيا، وتظافت بها الأخبار عن بيت العصمة.

والإمامية بأجمعها عليه إلا قليلون منهم تأولوا ما ورد في الرجعة بأنّ معناها رجوع الدولة والأمر والنهي إلى آل البيت عليهم السلام بظهور الإمام المنتظر، من دون رجوع أعيان الأشخاص وإحياء الموتى.

والقول بالرجعة يعد عند أهل السنة من المستنكرات التي يستقبح الاعتقاد بها، وكان المؤلّفون منهم في رجال الحديث يعدّون الاعتقاد بالرجعة من 9.

ص: 329

الطعون في الراوي والشناعات عليه التي تستوجب رفض روايته وطرحها.

ويبدو أنهم يعدونها بمنزلة الكفر والشرك بل أشنع، فكان هذا الاعتقاد من أكبر ما تنبذ به الشيعة الإمامية ويشنع به عليهم.

ولا شك في أن هذا من نوع التهويلات التي تتخذها الطوائف الإسلامية فيما عبر ذريعة لطعن بعضها في بعض والدعاية ضده.

ولا نرى في الواقع ما يبرر هذا التهويل، لأن الاعتقاد بالرجعة لا يחדش في عقيدة التوحيد ولا في عقيدة النبوة، بل يؤكد صحة العقيدتين، إذ الرجعة دليل القدرة البالغة لله تعالى كالبعث والنشر، وهي من الأمور الخارقة للعادة التي تصلح أن تكون معجزة لنبينا محمد وآل بيته صلى الله عليه وعليهم وهي عيناً معجزة إحياء الموتى التي كانت للمسيح عليه السلام، بل أبلغ هنا، لأنها بعد أن يصبح الأموات رميماً «قال من يحيي العظام وهي رميم \* قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم» (1). (2)

اعتقاد به رجعت را باید قبول کنیم؛ چرا که در این زمینه آیات و روایات فراوان است و استبعاد معنا ندارد تا چه رسد به انکار....

### بختی کوتاه درباره ظهور و دولت امام عصر

هیچ گونه شک و شبهه ای در ظهور حضرت ولی عصر ارواحنا فداه و تأسیس حکومت جهانی ایشان، که حضرت رسول فرمودند:

«یملؤها قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وجوراً» وجود ندارد.

ولکن سؤالات فراوانی در رابطه با این موضوع مطرح می گردد، که پاسخ آن

ص: 330

1- سوره یس (36): آیه 79.

2- عقائد الإمامية: 81.

سؤالات و تحقیق در مطلب را در سه بخش می توان جست و جو نمود.

1. حوادث قبل از ظهور.

در این بخش مباحثی از قبیل: حوادث کلی در جهان واقع می شود تا آمادگی عمومی برای پذیرش حکومت حقه پیدا گردد، و سپس علائم ظهور از حتمیات و غیر حتمیات و بیان وظایف مؤمنان و نقش آنان در زمینه سازی حکومت مهدوی... مطرح می گردد.

2. حوادث زمان ظهور و حکومت الاهی حضرت مهدی علیه السلام.

در این قسم سخن از کیفیت حرکت ایشان از مکه،

آمدن حضرت عیسی به زمین و نماز خواندن او پشت سر حضرت مهدی علیه السلام،

ورود حضرت به کوفه،

کیفیت حکومت و دولت آن بزرگوار،

چه کسانی علیه آن حضرت قیام خواهند کرد،

معارضان آن حضرت و چگونگی برخورد امام علیه السلام با آن ها،

آیا حضرت از چه اسلحه ای استفاده خواهند کرد؟ و آیا اساساً به اسلحه نیازی هست یا نه؟

در کوفه چه وقایعی پیش می آید؟

عاقبت حکومت ایشان چیست؟

چگونه از دنیا می روند؟

بحث می شود....

3. حوادث بعد از حضرت.

آیا بعد از آن بزرگوار حکومت و دولت امامان خواهد بود؟



آنان چه کسانی و عددشان چقدر است؟

تا چه زمانی آن حکومت ادامه خواهد داشت؟

اگر در آن زمان تکلیف و مکلفی باشد باید امامی وجود داشته باشد، وگرنه وجود امام ضرورت نخواهد داشت؛ چرا که همیشه بین تکلیف و وجود امام ملازمه است که تکلیف و مکلف به و مکلف بوده باشد.

در سه جهت یاد شده روایاتی داریم، که در جای خود باید مورد بررسی قرار گرفته و در آن ها از نظر سند و دلالت تحقیق شود، و چنان که بین آن ها تعارض وجود داشته باشد با موازین علمی مرتفع گردد.

### چگونگی تکلیف در عصر ظهور

گفتیم که در بحث رجعت پرسش دیگری مطرح است که آیا بعد از زمان ظهور و دولت امام زمان علیه السلام تکلیف وجود دارد یا نه؟

اگر در آن دوران تکلیف وجود دارد پس وجود امام نیز ضروری است. بنابراین بحث می شود که امام در آن زمان کیست؟ و اگر ائمه متعدّد خواهند بود چند نفر و چه کسانی هستند؟ و دولت و حکومت آن ها چقدر است؟

علامه مجلسی رحمه الله و برخی از بزرگان دیگر درباره زمان بعد از امام عصر علیه السلام متوقف هستند و می گویند: روایات در این باره مختلف است و ما در این مسئله توقف داریم. (1) بنابراین، اصل وجود تکلیف در آن دوران واضح نیست، ولی به اعتقاد ما در زمان حضرت مهدی علیه السلام تکلیف وجود دارد، اما توبه ستمگران پذیرفته نمی شود. قرآن کریم می فرماید:

ص: 332

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا»؛ (1)

آن روز که برخی از آیات پروردگارت تحقق پذیرد، ایمان آوردن کسی که پیش تر ایمان نیاورده، یا در ایمانش عمل نیکی انجام نداده، سودی به حال او نخواهد داشت.

بنابراین آیه، زمان رجعت، زمان توبه نیست، آن هایی که خلاف کرده اند، استحقاق عقاب دارند. بناست از آن ها انتقام گرفته شود، اما زمان تکلیف است.

ائمه علیهم السلام نیز رجوع خواهند کرد.

به اعتقاد ما رجوع ائمه علیهم السلام در زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با وظیفه امامتی نیست؛ بلکه آن بزرگواران به این عالم رجوع می کنند تا شاهد انتقام از دشمنانشان بوده و عزت و شکوه اهل بیت علیهم السلام را ببینند.

آن گاه سؤال می شود که کی و چگونه امامان دوباره از این عالم رحلت می کنند؟ اگر بعد از زمان حضرت مهدی علیه السلام وجود دارند، در صورتی که حکومتی باشد آیا ائمه علیهم السلام بعد از امام زمان حکومت خواهند کرد؟ اولین امام کیست؟ و به چه ترتیب خواهد بود؟ و هم چنین پرسش ها و مباحث دیگری که ما نیز در آن مباحث توقف داریم.

آن چه مسلم است که بین «امام» و «مأموم» ارتباط مفهومی وجود دارد و هر يك متقوم به دیگری است، هم چنان که اصل تکلیف به وجود امام علیه السلام قائم است. در حدیثی ابوحمزه ثمالی می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا زمین بدون امام می ماند؟ 8.

ص: 333

فرمود:

لوقبیت الأرض بغير إمام لساخت؛(1)

اگر زمین بدون امام باشد، اهل خود را فرو برد.

این بود اجمالی از اعتقاد به رجعت که حضور امام عرض می کنیم. اینک به اختصار درباره دولت حضرت امام مهدی ارواحنا فدا که مرتقب و منتظر آن هستیم مطالبی بیان می نمایم.

### سخنی در انتظار

اکنون بحثی پیرامون انتظار داریم:

انتظار یعنی چه؟

وظایف منتظر چیست؟

در زمان غیبت چه باید کرد؟

چه کسی منتظر امام زمان است؟

البته در حقیقت انتظار باید بیشتر سخن گفت، اما به اختصار می گوئیم: در حدیثی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

أفضل أعمال أمتي انتظار الفرج؛(2)

برترین اعمال امت من انتظار فرج است.

در شرح این حدیث شریف بی آن که از سخن احدی از بزرگان استفاده یا به کتابی مراجعه شود می گوئیم: کافی است برای فهم انتظار و وظیفه منتظر در زمان غیبت به روایات توجه کنیم. ما درباره امام زمان علیه السلام دو دسته روایت داریم.

ص: 334

1- . الکافی: 1/179، حدیث 10، علل الشرائع: 1/196، حدیث 5، بحار الأنوار: 23/24، حدیث 30.

2- . کمال الدین: 644، حدیث 3، بحار الأنوار: 50/318 ذیل حدیث 14.

1. روایاتی که ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام را به صورت «فجأة» و «بغتة» اخبار می کنند؛ یعنی تاریخ ظهور آن حضرت قبلاً اعلام نمی شود، این طور نیست که از پیش به مردم بگویند: فلان تاریخ حضرت ظهور خواهند کرد؛ بلکه بغتةً خواهد بود. پس در هر سال، هر ماه و هر روز؛ بلکه در هر ساعت، احتمال ظهور است.

در این زمینه روایات زیادی با سند معتبر وارد شده که بر این امر دلالت دارد.

برای نمونه به این روایت توجه کنید:

هنگامی که دعبل خزاعی اشعار معروف خود را در حضور امام رضا علیه السلام خواند، آن حضرت به شدت گریست، آن گاه سر مبارك را بلند کرد و فرمود:

یا خزاعی! نطق روح القدس علی لسانك بهذین البیتین فهل تدري من هذا الإمام؟ ومتی يقوم؟

ای خزاعی! روح القدس این دو بیت شعر را بر زبان تو جاری ساخته است. آیا می دانی این امام کیست و در چه زمانی قیام می کند؟

عرض کردم: نه، ای آقای من! نمی دانم مگر آن که از شما شنیده ام که از شما امامی خروج می کند که زمین را از فساد پاک می گرداند و از عدل و داد پر می نماید.

فرمود:

یا دعبل! الإمام بعدي محمد ابني، وبعد محمد ابنة علي، وبعد علي ابنة الحسن، وبعد الحسن ابنة الحجّة القائم المنتظر في غيبته المطاع في ظهوره.

لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملؤها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

وَأما متى؟ فأخبار عن الوقت، ولقد حدّثني أبي، عن أبيه عن آبائه، عن علي عليهم السلام أنّ النبي صلّى الله عليه وآله قيل له: يا رسول الله! متى يخرج

ص: 335

فقال: مثله مثل الساعة، لا يجليها لوقتها إلا هو، ثقلت في السماوات والأرض لا يأتيكم إلا بعتة؛(1)

ای دعبل! امام بعد از من محمّد فرزند من است و بعد از محمّد فرزندش علی است و بعد از علی فرزندش حسن است و بعد از حسن فرزندش حجّت قائم است که در دوران غیبت او، انتظارش را کشند و در زمان ظهورش از او فرمان برند، اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، خداوند آن را طولانی کند تا این که او خروج نماید و زمین را از عدل و داد پر کند؛ همان طوری که از جور و ستم پر شده بود.

اما این که ظهور او چه زمان خواهد بود؟ این اخبار از وقت است. به راستی پدرم به من از پدر و نیاکانش خبر داد که علی علیه السلام فرمود: به پیامبر صلی الله علیه وآله گفته شد: ای رسول خدا! قائم از فرزندان شما چه زمان خروج می کند؟

فرمود: مثل او مثل روز قیامت است، که وقت قیامت را جز خدا آشکار نکند، قیامت از جهت سختی ها در آسمان ها و زمین گران است و آن به شما نیاید مگر ناگهانی.

2. روایات معتبری که ظهور امام زمان علیه السلام را بیان می کنند.

در این روایات آمده است: وقتی امام علیه السلام ظاهر شود و حکومت حق برقرار گردد، آن حضرت به حکم داوود علیه السلام؛ طبق واقع، حکم خواهد کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام با بینات و سوگند حکم می کردند.

هشام بن حکم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

إنما أفضي بينكم بالبينات والأيمان وبعضكم ألحن بحجته من بعض. فأئتما6.

ص: 336

1- . عيون أخبار الرضا عليه السلام: 1/297، حديث 35، بحار الأنوار: 49/237، حديث 6.

رجل قطعت له من مال أخيه شيئاً فإتّما قطعت له به قطعة من النار؛ (1)

اگر طبق بیّنه ای حکمی را به نفع کسی صادر کردم، مواظب باشم که اگر بیّنه او خلاف واقع گفته باشد، او قطعه ای از آتش از دست من اخذ کرده است. یعنی من طبق ظاهر موظف و مکلف هستم حکم صادر کنم.

ولی امام زمان مطابق واقع مثل حضرت داوود علیه السلام حکم خواهد کرد که در قرآن مجید به داوود علیه السلام این گونه خطاب شده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا»؛ (2)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خداوند به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.

طبق روایات دسته اول، هر لحظه ممکن حضرت امام مهدی علیه السلام بدون خبر قبلی ظهور کنند و حکومت تشکیل شود.

و طبق روایات دسته دوم، حکم آن حضرت در هر مورد بر اساس علم خود و بدون بیّنه و مطابق واقع خواهد بود.

اکنون ملاحظه کنید!

حال هر يك از مکلفین با توجه به این روایات وارده در رابطه با امام زمان و حکومتشان، چگونه خواهد بود؟

این دیدگاه انسان را وامی دارد که همواره مراقب و مواظب حرکات، سکانات، افعال، تروک، عبادات، معاملات و عقایدش باشد. و این همان معنای دقیق است برای روایتی که می فرماید: «برترین اعمال امت من انتظار فرج است». 5.

ص: 337

1- . الکافی: 7/414، حدیث 1، وسائل الشیعه: 27/232، حدیث 1.

2- . سوره نساء (4): آیه 105.

أَخِذْ بِقَوْلِكُمْ، عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ؛

گفتار شما را می گیرم و دستور شما را انجام می دهم.

زائر عقیده خود را بیان می کند و می گوید: من تابع شما هستم، قول شما را حجت می دانم و به آن اخذ می کنم و در مقام عمل، به امر شما عامل هستم.

به تعبیر ما، اگر من آن طوری که شما می پسندید تابع و مطیع شما نیستم قطعاً تابع غیر شما نیستم.

به عبارت دیگر، اگر آن چنانی که شما می خواهید مصداق تام و حقیقی «شیعی» نیستم، به طور قطع تابع دیگران نیستم، ادعا نمی کنم که عملاً در همه احوال مطیع شما هستم و البته بعضی اوقات نفس اماره غالب می شود و کار خلافی از من سر می زند، ولیکن در مقام اطاعت اوامر شما هستم و فقط تابع شما هستم و با دیگران کاری ندارم و قطعاً به سراغ آن ها نخواهم رفت.

### سه عقیده دیگر

سه عقیده دیگر مطرح شده است:

1. زیارت.

2. شفاعت.

3. توسل.

این که از این سه امر به عقیده تعبیر می کنیم - با این که «زیارت»، «استشفاع» و «توسل» از افعال هستند - بدان جهت است که به مقامات حضرات ائمه علیهم السلام مربوط هستند، و تا انسان به مقام حضرت نزد خدا ایمان نداشته باشد به زیارت قبر او نمی رود و از او شفاعت نمی خواهد و به او متوسل نمی گردد.

البته زیارت، توسل و شفاعت از مبانی اعتقادی و امور عملی ما و عموم

مسلمانان است. گرچه فرقه ای به نام وهابیت به پیروی از ابن تیمیه در این موارد حرف دارند. اینان در اثر تبلیغات، عنوانی پیدا کرده و می‌کوشند تا شاید با تبلیغات در بعضی از افراد دیگر مذاهب و به خصوص شیعیان، اثر گذارند.

و شاید بعضی از روشنفکرهای مدعی ما نیز تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته باشند.

در این موارد نیز به یاری خداوند متعال به قدر ضرورت - همانند رجعت - بحث خواهیم کرد تا هم معنای هر يك از زیارت، شفاعت و توسل معلوم شود و هم اعتقادمان به صحّت این کارها تقویت گردد و هم روشن شود که عمل ما بر پایه محکم و مستحکم مبتنی است، و هم در برابر شبهات بتوانیم جواب گو باشیم.

### پناهندگان به شما

مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ؛

به شما پناهنده هستیم.

کلمه «مستجیر» اسم فاعل است از «إجاره» به معنای حفظ کردن و پناه دادن. (1) ما به ائمه اطهار علیهم السلام در همه احوال پناهنده ایم، و به هر حال نیازمند آنان در درگاه الاهی هستیم.

زیرا هر چه داریم و هر چه هست به برکت آن ذوات مقدّسه است، و نزدیک تر از آنان نزد خدا کسی وجود ندارد، و آن‌ها واسطه همه فیوضات الهیه هستند. پس طبیعی است که اگر مشکلی پیش آید نزد آن‌ها رفته و یا به قبورشان ملتجی شویم و شفاعتشان را بطلبیم و آن‌ها را وسیله قرب الی الله قرار دهیم.

پس این که می‌گوییم: «مستجیر بکم» ضمن این که مقدمه است برای جمله‌های

ص: 339



بعدی - چون هر يك از «زیارت قبور»، «استشفاع» و «توسل» از مصادیق «استجاره» است - خود مطلبی مستقل است و به شرایط خاص اختصاص ندارد. ما همیشه در پرتو پناه عنایات ائمه هستیم؛ چه بدانیم یا ندانیم. ولی چه بهتر که التفات به این جهت داشته باشیم و غافل از ولی نعمت نگردیم، آن ها حافظ ما هستند از ضلالت و گمراهی، آن ها حافظ ما هستند از خطرات دنیوی، آن ها حافظ ما هستند از عقاب اخروی، خدای متعال آن ها را این چنین قرار داده است.

## زیارت کنندگان ائمه

زَائِرٌ لَكُمْ؛

شما را زیارت می کنم.

«زیارت» را در اول کتاب شرح دادیم. زائر واقعی ائمه علیهم السلام کسی است که به حق آنان معرفت داشته و همواره از آنان پیروی کند و از دشمنان و مخالفان اعراض و بیزاری نماید.

جمله «زائر لکم» اطلاق دارد، حال حیات را هم می گیرد. این يك مطلب.

مطلب دوم این که در حرم های حضرات ائمه خودشان را زیارت می کنیم، زیرا وقتی کسی در حرم امام علیه السلام قرار می گیرد در محضر آن حضرت حضور دارد و خود آن بزرگوار را طرف خطاب قرار می دهد. چون در امام علیه السلام موت و حیات نیست. وقتی کسی به محضرش می رسد، می گوید:

أشهد أنك تسمع كلامي وتردّ سلامي. (1)

چرا که ائمه علیهم السلام زنده اند که قرآن کریم می فرماید:

ص: 340

«أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»؛ (1)

بلکه آنان زنده اند، و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

از این رو در زیارت جامعه می گوئیم: «زائر لکم» و هرگز از زیارت قبور سخنی به میان نیامده، زیارت خود امام است، و هر گاه لفظ «زیارت» به «قبر» اضافه شود مقصود همین است، در زیارت جامعه «لائذ عائذ بقبورکم» آمده.

پس ملاحظه می کنید «زیارت» زیارت قبور نیست، چرا که در واقع ما خود آن بزرگواران را زیارت می کنیم، اما در عین حال بهتر است به اجمال بحثی از «زیارت قبور» مطرح کنیم.

### سخنی در زیارت قبور

زیارت قبور رسول خدا و ائمه هدا علیهم السلام هم چنین زیارت قبور شهدا و صالحان، از بهترین اعمال و عبادات بوده و هست. این عمل نزد عموم مسلمانان از عبادات و طاعات به شمار می رود و سیره همه مسلمانان با همه فرقه ها از صدر اسلام تا کنون بر همین مبنا بوده و به همین روش عمل می کنند.

اما در قرن هشتم هجری فردی به نام ابن تیمیه پیدا شد و گفت: رفتن به زیارت قبر رسول الله صلی الله علیه وآله حرام است.

بزرگان اهل سنت معاصر او و علمای بزرگی که بعدها آمدند، همه نظر او را رد کردند و همه مسلمانان عملاً به فتوا و به قول او بی اعتنایی کردند مگر افراد اندکی که از او تبعیت کردند.

در این زمینه فتاوی بزرگانی در رد نظر ابن تیمیه صادر شده و کتاب هایی در رد

ص: 341

---

1- . اشاره به آیه شریفه 169 سوره آل عمران (3): «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ».

او نوشته شد؛ از کتاب هایی که در این زمینه نوشته شده کتاب شفاء السقام في زیارت خیر الأنام است. نگارنده این کتاب حافظ تقی الدین سبکی از بزرگان علمای اهل سنت و معاصر ابن تیمیه است. این کتاب بارها چاپ شده و کتاب خوبی است.

تقی الدین سبکی در این کتاب به روایاتی استدلال کرده و سند آن ها را تصحیح نموده و هم چنین فتاوی علمای و آرا و انظار آن ها را در شرح احادیث آورده است. (1)

## زیارت قبر رسول خدا در روایات

اکنون احادیثی چند را که اهل سنت به اسانید خود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کنند می آوریم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخنی می فرماید:

من زار قبري وجبت له شفاعتي.

کسی که قبر مرا زیارت کند شفاعت من بر او واجب است.

طبق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وعده می دهند که زائر قبرشان را شفاعت کنند. این حدیث را دارقطنی، بیهقی، جلال الدین سیوطی و متقی هندی در کنز العمال و دیگران روایت کرده اند. (2) در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

ص: 342

---

1- . گفتنی است که در آخرین بخش کتاب دراسات في منهاج السنة نام کسانی که نظر ابن تیمیه را با نگارش کتابی رد کرده اند و یا با او به صورت حضوری مباحثه کرده اند و یا علیه او فتوا داده اند، آمده است. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: دراسات في منهاج السنة: 574-585.

2- . شفاء السقام: 60، سنن دارقطنی: 2/244، حدیث 2669، السنن الكبرى، بیهقی: 5/245، تفسیر الدر المنثور: 1/237، کنز العمال: 15/651، حدیث 42583، مسند ابی داوود: 12، كشف الخفاء: 2/250، حدیث 2489، مجمع الزوائد: 4/2، الجامع الصغير: 2/605، حدیث 8715، الكامل: 6/351، حدیث 213، میزان الاعتدال: 4/226، حدیث 8937، لسان المیزان: 6/135.

من جاني زائراً لا يعلم له (1) حاجة إلابزاري تي كان حقاً علي أن أكون له شفيحاً يوم القيامة؛

اگر کسی فقط به قصد زیارت من بیاید و محرک دیگری برای آمدن نداشته باشد بر من، حتی ثابت خواهد شد که او را شفاعت خواهم کرد.

این حدیث در کتاب المعجم الكبير طبرانی، مختصر تاریخ مدینه دمشق، المواهب اللدنیه و در منابع دیگر آمده است. (2) در حدیث دیگری آمده که حضرتش فرمود:

من حجّ فزار قبري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي؛ (3)

کسی که برای اعمال حج به آن دیار بیاید و قبر مرا زیارت کند گویی در دوران زندگیم مرا زیارت کرده است.

این حدیث در المعجم الكبير طبرانی، سنن دارقطنی، مشکاة المصابیح و کنز العمال آمده است.

آن چه آوردیم نمونه ای از احادیثی بود که تقی الدین سبکی در کتاب خود آن ها را آورده و از نظر سندی تصحیح کرده است.

### صحابه و بوسیدن قبر پیامبر

البته در این جا مباحث دیگری نیز از قبیل بوسیدن ضریح مطهر، تبرک جستن و... نیز مطرح است که به آن ها فقط اشاره می شود. حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک

ص: 343

---

1- عبارت «لا يعلم له» در منابع، به گونه های متفاوت آمده است. از جمله: «لا تعلمه»، «لم تنزعه»، «لا تعمله»، «لا تحمله» و «لا یعمده» و... .

2- المعجم الكبير: 12/225، مختصر تاریخ مدینه دمشق: 2/406، المواهب اللدنیه: 4/571.

3- شفاء السقام: 89، المعجم الكبير: 12/310، سنن دارقطنی: 2/244، حدیث 2667، السنن الكبرى، بیهقی: 5/246، الجامع الصغير: 2/594، حدیث 8628، کنز العمال: 15/651، حدیث 42582، الكامل: 2/382.

علی الصحیحین به سند خود حدیثی را این گونه روایت می کند:

أقبل مروان يوماً، فوجد رجلاً واضعاً وجهه (جبهته علی القبر)، فأخذ (مروان) برقبته، وقال: أتدري ما تصنع؟

قال: نعم.

فأقبل عليه فإذا هو أبو أيوب الأنصاري.

فقال: جئت رسول الله صلى الله عليه وآله، ولم آت الحجر، سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله؛

روزی مروان کنار قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد، دید مردی صورتش را روی قبر گذاشته است. مروان یقه او را گرفت و کشید و گفت: می دانی چه کار می کنی؟

معلوم شد که این آقایی که صورتش را بر قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گذاشته بود، ابویوب انصاری است.

ابویوب انصاری گفت: بله من می دانم چه کار می کنم. من با سنگی که روی قبر حضرت است کاری ندارم، من نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده ام، نه آن سنگی که الآن صورتم را روی آن سنگ گذاشته ام.

آن گاه گفت: از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: بر دین گریه نکنید آن گاه که اهل دین بر آن ولایت داشته باشند، اما هنگامی که ناهلان بر دین گماشته شدند بر آن بگریید.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث آن را صحیح دانسته و ذهبی نیز در این

موضوع با حاکم موافقت کرده است. (1) بنابراین، در صدر اسلام این مطلب در میان صحابه معمول و مرسوم بوده و در سیره صحابه ادامه داشته است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری می نویسد:

استنبط بعضهم من مشروعية تقبيل الأركان، جواز تقبيل كل من يستحق التعظيم، من آدمي وغيره.

فأما تقبيل يد الأدمي فيأتي في كتاب الأدب، وأما غيره فنقل عن الإمام أحمد أنه سئل عن تقبيل منبر النبي صلى الله عليه وآله وتقبيل قبره فلم ير به بأساً؛ (2)

بعضی از علما استنباط کرده اند، هر کسی که استحقاق تعظیم دارد و باید او را تعظیم کرد می شود او را بوسید؛ چه انسان باشد و چه غیر او. درباره بوسیدن دست انسان در کتاب الادب در شرح صحیح بخاری من بیان کرده ام، اما درباره بوسیدن غیر انسان از احمد بن حنبل سؤال شده به نظر شما در مورد بوسیدن منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و بوسیدن قبر آن حضرت چگونه است؟

او گفت: ایرادی ندارد.

گفتنی است که ابن تیمیه با این که حنبلی است، در این گونه موارد با امام خود احمد بن حنبل مخالفت کرده است. در صورتی که احمد، امام حنبلی ها در سراسر عالم است و قول او برای آن ها حجیت دارد. 5.

ص: 345

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 4/515، مسند، احمد بن حنبل: 5/422، تاریخ مدینة دمشق: 57/25، مجمع الزوائد: 5/245، فیض القدر: 6/501 و 502، حدیث 9728.

2- . فتح الباری: 3/380، نیل الاوطار: 5/115.

درباره زیارت قبر غیر رسول خدا صلی الله علیه وآله احادیث بسیاری از شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده است. برای نمونه مسلم نیشابوری در صحیح چنین نقل می کند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزوروها؛(1)

بله من شما را نهی کرده بودم، اما الان شما را به زیارت قبور امر می کنم.

این حدیث در صحیح مسلم، السنن الکبری، نسائی، سنن ترمذی و المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری آمده است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

ألا فزوروا القبور، فإنها تزهد في الدنيا وتذكر في الآخرة؛(2) شما قبور را زیارت کنید، چون نسبت به دنیا زهد پیدا می کنید و به یاد آخرت می افتید.

نظیر و مشابه این متن، احادیث فراوانی در صحیح مسلم، مسند احمد بن حنبل،

ص: 346

---

1- صحیح مسلم: 3/65، مسند، احمد بن حنبل: 5/355، سنن ابن ماجه: 1/501، حدیث 1571، سنن ترمذی: 2/259، المستدرک علی الصحیحین: 1/374-375، سنن ابی داوود: 2/87، حدیث 3235، السنن الکبری، بیهقی: 4/76، مجمع الزوائد: 3/58، فتح الباری: 3/118، عمدة القاری: 8/69، مسند ابن جعد: 293، المصنف: 3/233، مسند ابن راهویه: 1/245، حدیث 205، تأویل مختلف الحدیث ابن قتیبه: 184، السنن الکبری، نسائی: 1/654، حدیث 2159، مسند ابی یعلی: 1/240، صحیح ابن حبان: 3/261 و....

2- . اضواء البیان: 9/78، مسند، احمد بن حنبل: 5/355، صحیح مسلم: 3/65، سنن ابن ماجه: 1/501، سنن الکبری، بیهقی: 4/77، المستدرک علی الصحیحین: 1/375، المعجم الکبیر: 5/82، فتح الباری: 4/136، الجامع الصغیر: 2/297، حدیث 6429. گفتنی است که این روایت در بسیاری از مدارک ادامه روایت گذشته است و تعابیر در اکثر آن ها متفاوت است.

صحيح ابن ماجه، السنن الكبرى بيهقي، المستدرک على الصحيحين حاکم نيشابورى و المعجم الكبير طبرانى و مدارک ديگر آمده است که به همين مقدار بسنده کردیم.

## زیارت قبور در اقوال علما

در کتاب المرقاة في شرح المشكاة چنین آمده است:

الأمر فيها (يعني في زيارة القبور) للرخصة أو الاستحباب وعليه الجمهور.

بل ادعى بعضهم الإجماع بل حكى ابن عبد البر عن بعضهم وجوبها. (1)

در کتاب التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول اين طور آمده است:

الأمر للندب عند الجمهور والوجوب عند ابن حزم ولو مرة واحدة في العمر؛ (2)

انسان هر چند يك مرتبه در تمام عمرش واجب است به قبرستان به زیارت قبور مؤمنان برود.

قبور بزرگان دین مورد احترام مسلمانان است. اهل هر مذهبی از مذاهب قبور بزرگانشان را زیارت می کنند، برای آن ها زیارتگاه درست می کنند و آن را تعمیر می نمایند و به آن تبرک می جویند و نذر می کنند و مراسم برپا می دارند.

اما پرواضح است که قبور ائمه ما علیهم السلام با دیگر قبور بزرگان تفاوت دارد که ائمه ما مورد احترام همه مسلمانان هستند و آثار و برکات زیارتشان مسلم است، اما بزرگان بعضی از فرقه ها در نزد آن ها بزرگند و مورد احترام همه مسلمانان نیست.

ص: 347

---

1- . المرقاة في شرح المشكاة: 4/248، تحفة الاحوذى: 4/135.

2- . التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول: 1/418.



به هر حال زیارت قبور ائمه ما و نه فقط ائمه ما علیهم السلام، بلکه امامزاده ها، متفق علیه است. این امتیاز مهمی در بزرگان مذهب ماست.

برای مثال جالب است که حافظ خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد درباره مزار امام کاظم علیه السلام عبارتی را از یکی از بزرگان حنابله در زمان خود نقل می کند.

ابوبکر خلال می گوید:

ما همّنی أمر فقصدت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام فتوسلت به إلیّ سهل الله تعالی لی ما أحبّ؛ (1)

هیچ امر مهمی برای من پیش نیامد مگر این که به زیارت قبر موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم و در آن جا توسل کردم و آن امر مهم برای من آسان شد.

بنابراین، اگر ابن تیمیه به واقع پیرو مذهب حنبلی باشد باید این چنین باشد، اما تعصّب و آن حالت های خاص و مشکلات روانی که او داشته ناگزیر او را وادار کرده که به حرمت زیارت قبور حتی قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله فتوا بدهد!

در این زمینه باز حکایت جالبی از ابن خزیمه که اهل سنت او را به «إمام الأئمة» ملقب می کنند و رئیس حوزه علمیه اهل سنت در نیشابور در زمان خود بوده، نقل شده است:

حافظ ابن حجر عسقلانی از حاکم نیشابوری آورده که گفت:

سمعت أبا بکر محمد بن المؤمل بن الحسن بن عیسی یقول: خرجنا مع إمام أهل الحدیث أبي بکر ابن خزیمة وعدیله أبي علي الثقفي مع جماعة من مشایخنا - وهم إذ ذاك متوافرون - إلی زیارة قبر علي بن موسی

ص: 348

---

1- . تاریخ بغداد: 1/133. ذهبی درباره «ابوبکر خلال» گفته: «الإمام الفقیه المحدث المجود... وثقه الخطیب وقال: توفي سنة 371». سیر اعلام النبلاء: 16/359.

الرضا عليهما السلام ب «طوس». قال: فرأيت من تعظيمه - يعني ابن خزيمة - لتلك البقعة وتواضعه لها وتضرّعه عندها ما تحيّرنا. (1)

این ها جمعی از بزرگان علمای زمان خود بوده اند که همراه ابن خزيمة به زیارت قبر حضرت رضا علیه السلام رفته اند، راوی می گوید: تواضعی که ابن خزيمة برای حضرت رضا علیه السلام نزد قبر آن حضرت داشت و تضرّعی که می نمود برای ما حیرت آور بود.

و ملاحظه می کنید که حاکم نیشابوری و ابن حجر عسقلانی این مطلب را آورده اند و کسی اشکال نکرده است.

وقتی دیگران این اعتقاد را به زیارت قبور ائمه و به مقام آن حضرات نزد خدا داشته باشند، ما باید به طریق اولی نسبت به ائمه علیهم السلام و زیارت قبورشان ایمان داشته باشیم.

### نگاهی به برکات مشاهد مقدّسه

وقتی در مشهدی از مشاهد ائمه علیهم السلام قرار می گیریم دست کم در زمانی که در محضر آن حضرت هستیم تغییری در حال ما پیدا می شود.

انسان در مشاهد مقدسه خود به خود به انجام احکام شرعی؛ نه تنها واجبات حتی به انجام احکام مستحبی نیز مقید می گردد، محرمات را ترك می کند و در آن جا مؤدب به آداب می شود.

ما این آثار را در دیگران می بینیم و وجداناً در خودمان می یابیم. این ها برکات زیارت است.

اثر معنوی دیگر این که به طور معمول زائران سؤال می کنند در این بارگاه غیر از

ص: 349

این اعمالی که دارد چه کارهای دیگری لازم است انجام شود؟ کدام عمل بهتر است در این جا انجام شود؟ چه عبادتی بیشتر در این جا مورد قبول خداوند متعال است؟

بارها برای نگارنده اتفاق افتاده و زائران سؤالاتی از این قبیل پرسیده اند. آری شیعیان به لطف خدا آن قدر شقاوت و خبث باطنی ندارند که وقتی در چنین مشاهدی قرار می گیرند عوض نشوند. وقتی شیعه ای به حرم امیرالمؤمنین یا سیدالشهداء و امام رضا علیهم السلام وارد گردد گویا در يك عالم نور وارد شده است. او در يك دریای بیکران واقع شده که هر کس در چنین دریایی قرار گیرد ناگزیر پاك می شود و در چنین عالم نورانی، نورانیت پیدا می کند.

به زائران و خودم سفارش می کردم که سعی کنید این نورانیت و طهارت را در شهر و دیار خود حفظ کنید. هر گاه احساس کردید که دارد ضعیف یا کمرنگ می شود باز دوباره به مشهدی از مشاهد ائمه علیهم السلام مشرف بشوید تا این حالت معنوی ملکه بشود و با این نورانیت زندگی ادامه داشته باشد و این طهارت به برکت زیارت است.

بی جهت نیست که در کتاب های شیعه و سنی به زیارت رسول خدا صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام و حتی قبور مؤمنان امر مؤکد شده است و این عمل در سیره همه متشرعه بوده و هست.

از این رو ما ائمه اطهار علیهم السلام را در دوران حیاتشان زیارت می کنیم و پس از شهادتشان به قبورشان پناه می آوریم و به آنان متوسل می شویم و این زیارت ها و توسلات در حقیقت ایجاد ارتباط معنوی با آن حضرات است و بدین وسیله به خدای سبحان تقرّب حاصل می نماییم.

البته ما در این زمینه روایات فراوانی داریم که به طرح آن ها نیاز نیست. برای آگاهی بیشتر می توان به کتاب های حدیثی، مزارها و به کتاب کامل الزیارات مراجعه کرد.

لَا تَذُ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ؛

و به قبرهای شما پناه آرم.

این جمله با جمله پیشین از دو جهت تفاوت دارد.

1. در جمله قبل گفتیم «زائر» در این جا می گوئیم: «لائذ عائد».

2. در آن جا گفتیم: «زائر لکم»، در این جا می گوئیم: «بقبورکم».

واژه «عائد» از نظر لغوی

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

عود: العوذ الالتجاء إلى الغير والتعلق به، يقال: عاذ فلان بفلان، ومنه قوله تعالى: «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»<sup>(1)</sup>. المفردات فی غریب القرآن: 352. (2)... (2)

«عائد» به معنای «لجأ»، التجا کردن و پناهنده شدن است.

«لوذ» نیز به معنای: «التجاء»<sup>(3)</sup> یا «استتر»<sup>(4)</sup> آمده است.

پس این دو واژه یا با هم مترادف دارند و یا معنای بسیار نزدیکی به هم دارند که به زبان فارسی همان پناه بردن و ملتجی شدن است.

بنابراین معنا، انسان برای طلب حاجتی و یا برای دفع خطری و نجات از گرفتاری به قبر امام علیه السلام پناه می برد.

شایان یادآوری است که در دوران قبل از اسلام نیز مردم در حوادثی به قبور بزرگان پناهنده می شدند. فرض کنید کسی مرتکب جرمی شده و برای نجات از

ص: 351

1- .سوره بقره

2- : آیه 67.

3- . المصباح المنیر: 560.

4- . المفردات فی غریب القرآن: 456.

مؤاخذه به قبر بزرگی ملتجی می شد که آن بزرگ در جامعه آن روز حرمت داشت و این التجا، اثر داشت.

## دو نمونه تاریخی

برای نمونه در تاریخ آورده اند:

پدر فرزدق شاعر شخصیت بزرگی بود، شخصی با فرزدق مشکلی پیدا کرد برای نجات از فرزدق و تعقیب او به قبر غالب پدر فرزدق پناهنده شد.

فرزدق به او پیغام داد: خواسته تو هر چه باشد من حاضرم انجام دهم و اعتراض ندارم و بدون قید و شرط می پذیرم. (1) و نیز نوشته اند:

یکی از بزرگان با حجاج در لشکرکشی برای جنگ با عبدالله بن زبیر همکاری داشت. در ادامه جنگ ابن زبیر به خانه خدا پناهنده شد، اما سپاه حجاج جنگ را ادامه دادند، خانه خدا را با منجیق منهدم کردند و این باعث شد که آن شخصیت بر حجاج اعتراض کرد و از ادامه جنگ خودداری نمود و شعری علیه حجاج سرود. حجاج تصمیم گرفت او را دستگیر کند، اما او فرار کرد و مردم را علیه حجاج تحریک کرد.

حجاج در این باره نامه ای به عبدالملک نوشت.

عبدالملک در پاسخ نوشت: او به قبر مروان بن حکم پناهنده شد و من نمی توانم کاری بکنم و تو نیز او را تعقیب نکن! (2) نمونه سوم این که در احوالات کمیت؛ شاعر معروف رحمه الله در داستان مفصلی نوشته اند:

ص: 352

---

1- . ر. ک: طبقات فحول الشعراء ابن سلام جمحی: 2/312.

2- . الاعلام زرکلی: 2/6.

هنگامی که هشام بن عبدالملک بر او خشم گرفت دستور قتل او را صادر کرد.

کمیت شاعر رحمه الله به قبر معاویه بن هشام پناهنده شد و وقتی خبر به هشام بن عبدالملک رسید، او را به طور موقت عفو کرد تا از آن جا بیرون آمد. (1) آری، در روایات نیز در زندگی ائمه ما علیهم السلام آمده که مردم هم در دوران حیات آن بزرگواران و هم بعد از شهادتشان به قبور مطهرشان پناهنده می شدند. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی می فرماید:

نحن كهف لمن التجأ إلینا؛ (2)

ما پناه کسی هستیم که به ما پناهنده شود.

در روایت دیگر امام باقر علیه السلام درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید:

هم أمن لمن التجأ إلیهم وأمان لمن تمسك بهم؛ (3)

آنان ایمنی هستند برای کسی که به آنان پناه برد و امان و پشتیبانند برای کسی که به آنان تمسک کند.

امام باقر علیه السلام در سخن دیگری می فرماید:

أيها الناس! إنَّ أهل بیت نبیکم شرفهم الله بکرامته... وعصمة لمن لجأ إلیهم وأمن لمن استجار بهم؛ (4)

ای مردم! به راستی خدا اهل بیت پیامبر شما را با کرامتش شرافت بخشید... آنان عصمتند بر کسی که به آنان پناه آورد و امانند برای کسی که به آنان پناهنده شود.

جالب این که در روایتی آمده: 0.

ص: 353

---

1- . کتاب الفتوح (احمد بن اعثم الکوفی): 8/274.

2- . الخرائج والجرائح: 2/740، بحار الأنوار: 69/44، ذیل حدیث 53، رجال کشی: 448.

3- . یقین: 319، بحار الأنوار: 23/246، ذیل حدیث 16.

4- . تفسیر فرات: 337-338، حدیث 460، بحار الأنوار: 26/255، حدیث 30.

شخصی در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مرتکب گناهی شد، از این رو به حسنین علیهما السلام پناهنده شد و حضرت این پناهندگی را از او پذیرفتند و او را بخشیدند.

در جنگ جمل وقتی طلحه و زبیر کشته شدند و سپاه جمل شکست خورد، پسر طلحه دستگیر شد، او به حسنین علیهما السلام پناهنده شد؛ امیر مؤمنان علی علیه السلام پناهندگی او را پذیرفتند و دستور دادند که او را آزاد کردند.

روایت دیگری در این زمینه در کتاب الکافی آمده است:

لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمة معلومة من عرفها واستجار بها أجير؛<sup>(1)</sup>

برای جای قبر امام حسین علیه السلام حریم معلومی است کسی که آن را بداند و به آن پناهنده شود، پناه داده می شود.

### قبور ائمه و پناهنده شدن حیوانات

عجیب این که پناهندگی به قبور ائمه علیهم السلام حتی در عالم حیوانات نیز بوده و هست. در روایتی در وسائل الشیعه آمده:

روزی امام رضا علیه السلام نشسته بودند و عده ای در خدمتشان حضور داشتند، در این هنگام گنجشکی آمد و خیلی سر و صدا می کرد. امام علیه السلام به یکی از حاضران فرمودند: این شیء را بردار و فلان جا برو و ماری را که به لانه این پرنده آمده بکش! این پرنده به من پناه آورده است.<sup>(2)</sup> روایت دیگری در بحار الأنوار آمده است:

ص: 354

---

1- . الکافی: 4/588، حدیث 6، بحار الأنوار: 98/110، حدیث 19.

2- . بصائر الدرجات: 365، حدیث 19، مناقب آل ابی طالب: 3/447، وسائل الشیعه: 11/537، حدیث 15477، بحار الأنوار: 49/88، حدیث 8.

جابر جعفی می گوید: در سفر حجی در خدمت امام باقر علیه السلام بودم، حیوانی کنار محمل حضرت علیه السلام آمد و چیزی گفت.

جابر می گوید: من دست دراز کردم که این حیوان را بگیرم.

حضرت مرا از این کار باز داشت و فرمود:

یا جابر! فإِنَّه استجار بنا أهل البيت؛ (1)

ای جابر! این حیوان به ما اهل بیت پناه آورده است.

در روایت دیگری آمده:

آهویی نزد امام صادق علیه السلام آمد و با زبان خود به حضرت مطلبی را گفت.

حضرت فرمود:

أفعل إن شاء الله؛

ان شاء الله انجام می دهم.

وقتی آهو رفت؛ حضرت فرمودند:

استجار بي الظبي وأخبرني أنّ بعض من يصيد الطباء بالمدينة صاد زوجته؛ (2)

آهویی از دست برخی صیادان به من پناه آورد و به من خبر داد که برخی از صیادان مدینه جفت او را صید کرده است.

### پناهندگی به حرم ها و حکم شرعی آن

در پناهندگی مسأله ای در کتاب الحدود مطرح شده و فقها نوشته اند:

اگر کسی در خارج حرم مکه مرتکب جرمی شده باشد و به حرم الاهی پناه ببرد

ص: 355

---

1- . الخرائج والجرائح: 2/604، حدیث 12، بحار الأنوار: 46/248، حدیث 38.

2- . همان: 1/299، حدیث 5، همان: 47/112، حدیث 149.



او را تحت تعقیب قرار نباید داد و نباید او را از آن جا بیرون آورند تا حد جاری کنند، بلکه باید صبر کنند تا از حرم بیرون بیاید و آن گاه به حکمش رسیدگی کنند. (1) عده بسیاری از فقهای ما همین حکم را در قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله و قبور ائمه اطهار علیهم السلام نیز فتوا داده اند که اگر کسی جرمی را مرتکب شد و به قبر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و یا یکی از ائمه اطهار علیهم السلام پناه برد او را تحت تعقیب قرار نمی دهند و صبر می کنند تا او از آن جا بیرون بیاید. این فتوای عده ای از علمای ماست. برای مثال شیخ مفید رحمه الله در کتاب المقنعه چنین می نویسد:

ولا تقام الحدود في المساجد ولا في مشاهد الأئمة عليهم السلام ومن فعل في المساجد أو المشاهد ما يوجب إقامة الحدّ عليه أقيم عليه الحدّ خارجاً منها ولم تقم عليه الحدود فيها. (2)

نظیر این عبارت را شیخ طوسی رحمه الله در کتاب النهایه آورده است. (3) قاضی ابن البراج از فقهای بزرگ ما در کتاب المهذب چنین می نگارد:

وإذا التجأ إلى حرم الله أو حرم رسوله أو أحد الأئمة عليهم السلام لم يقم الحدّ عليه فيه. (4)

ابن ادريس رحمه الله در کتاب السرائر می نویسد:

وإذا التجأ إلى حرم الله سبحانه أو حرم رسوله أو أحد الأئمة عليهم السلام لم يقم عليه الحدّ فيه. (5) 7.

ص: 356

---

1- . شرح اللمعة: 2/322.

2- . المقنعة: 783.

3- . النهاية: 702.

4- . المهذب: 2/529.

5- . السرائر: 3/457.

مُسْتَشْفِعُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ؛

شما را به درگاه خدای متعال شفیع می آورم و به وسیله شما به پیشگاهش تقرّب می جویم.

آن گاه که با خدا کاری داشته باشیم شما را شفیع قرار می دهیم، و چون انسان همیشه و در همه احوال و برای همه امور با خدا کار دارد، پس دائماً با ائمه سر و کار خواهد داشت.

ولی بالاترین امور «تقرّب الی الله» است، که برای رسیدن به قرب حق به هادی و دلیل قطعی نیاز دارد، و نیز هادی به طور قطع خودش باید نزدیک به خدا باشد، و در عالم وجود کسی بهتر برای این جهت از محمّد و آل محمّد علیهم السلام وجود ندارد.

پس ما قطعاً برای همه احتیاجات مادی و معنوی خویش نیازمند شفاعت اهل بیت هستیم.

در این جا بحثی در رابطه با شفاعت، سپس چند جمله ای درباره تقرّب الی الله خواهیم داشت.

### شفاعت چیست؟

ایمان به شفاعت رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام به شیعه اختصاص ندارد، بلکه حقیقتی است نزد عموم فرق اسلامی. این اعتقاد هم از قرآن مجید سرچشمه می گیرد و هم از سنت. در معنای شفاعت راغب اصفهانی در کتاب المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الشفع ضمّ الشيء إلى مثله؛<sup>(1)</sup>

شفع ضمیمه کردن چیزی به مثل آن است.

ص: 357

---

1- . المفردات فی غریب القآن: 263.

در نافله شب، يك نماز وتر و يك نماز شفع داریم. به نماز يك ركعتی «وتر» و به نماز دو ركعتی «شفع» گفته می شود، که دو ركعت به هم ضمیمه شده و يك نماز را تشکیل داده اند.

در فقه نیز در کتاب شفعه مطرح شده که اگر در ملكی دو نفر شريك هستند، هر گاه یکی از شرکا بخواهد ملك خود را به شخص سومی بفروشد شريك حق دارد به شفعه اخذ کند؛ یعنی خریداری نماید و سهم او را به سهم خودش ضمیمه کند. (1) از این روست که راغب اصفهانی می گوید:

الشفاعة الانضمام إلى آخر ناصرأله وسائلاً عنه، وأكثر ما يستعمل في انضمام من هو أعلى حرمة ومرتبة إلى من هو أدنى. (2)

شخصی به شخصی منضم بشود که او یاورش باشد در تحصیل مطلبی که این شخص درخواست می کند، و رسیدن به حاجتی که دارد. بیشتر استعمال شفاعت در موردی است که کسی که وجاهت، آبرو، مقام، شخصیت و مرتبت بیشتری دارد به شخصی برای رسیدن او به هدف و حاجتش منضم می شود و می گویند: فلانی در فلان جریان نزد فلانی شفیع فلانی شد.

معنای شفاعت در قرآن کریم، روایات و کلمات علما همین معنای لغوی است و جعل اصطلاحی در بین نیست، و مراد در همه آیات و کلمات معصومین علیهم السلام و عبارات علما و استعمالات فصیحه معنای مذکور است.

وقتی انسان احتیاج پیدا کند به رفتن خدمت بزرگی برای عرض حاجتی یا خوفی که دارد به خاطر خلافتی که از او سر زده است، هرگز امید ندارد که بتواند به حضور او راه یابد. از وجاهت، حرمت، شخصیت و موقعیت کسی کمک می گیرد و او را در امر 3.

ص: 358

---

1- . ر. ك: اللعة الدمشقية: 147، كتاب الشفعة.

2- . المفردات في غريب القرآن: 263.

خود شفیع قرار می دهد که به جای این شخص، حاجت او را در آن جا مطرح کند.

بنابر آن چه گذشت خداوند متعال بزرگ علی الاطلاق و ربّ الارباب است.

بندگان غیر معصوم گناهکار از طرفی به خود و به گناهان، نقائص و عدم قابلیت خودشان می نگرند و از طرف دیگر به خداوند متعال و عظمت او نگاه می کنند و از طرفی عذاب الاهی را درباره گناهان و کارهای خلافی که از آن ها سر زده تصور می کنند، ناگزیر می ترسند و نمی توانند بدون شفیع با خداوند متعال ارتباط برقرار کنند.

بنده ای به خداوند متعال امید عفو دارد و از طرفی خوف از عذاب او دارد به نزد بزرگی می رود که در نزد خداوند متعال حرمت، عزّت، مرتبه و قرب دارد تا بتواند او را به مقصدش برساند.

البته به اجماع همه اهل اسلام آبرومندترین آبرومندان درگاه الاهی پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

بنابراین، شفاعت يك حقیقت است، اما حقیقتی که دست خداوند متعال و ملك اوست. این معنا از قرآن مجید استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبًا أَوْ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ \* قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ (1)

آیا آنان غیر از خدا شفیعیانی گرفته اند؟! به آنان بگو: «آیا (از آن ها شفاعت می طلبید) گرچه مالک چیزی نباشند و تعقل نمی کنند؟!» بگو: «تمام شفاعت از آن خداست، (زیرا) حاکمیت آسمان ها و زمین از آن اوست، آن گاه همه شما را به سوی او باز می گردانند.4.

ص: 359

این آیه مبارکه اصل شفاعت را اثبات - و به مقتضای لام ملکیت می فرماید که ملک خدا و اصولاً تمام شفاعت ها به اذن اوست. اکنون سؤالی مطرح می شود که آیا خداوند متعال شفاعت را به کسی داده یا اصلاً آن را به کسی نداده است؟

شفاعت، مقامی مانند دیگر مقام هاست که ملک خداوند متعال است. مقامات الاهی از قرآن کریم استفاده می شود.

## مقام ولایت

از مقام های مطرح شده در قرآن مجید مقام «ولایت» است؛ این مقام از آن خداوند متعال است. چون او خالق هستی و مالک همه موجودات و تدبیر امور همه در دست اوست که فرموده:

﴿بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا﴾؛ (1)

بلکه همه کارها در اختیار خداوند است.

و در آیه دیگری در خصوص اهل ایمان آمده:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا﴾؛ (2)

خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند.

پس امر به دست خداوند متعال است؛ ولی آیا خدای سبحان این مقام را به کسی عطا کرده که به اذن او بتواند در هستی یا در شئون اشخاص یا غیر ذلك تصرف کند؟ و اگر داده در چه حدودی است؟

ص: 360

---

1- . سوره رعد (13): آیه 31.

2- . سوره بقره (2): آیه 257.

## مقام عزّت

مقام عزّت نیز به نحو اطلاق ملك خداوند متعال است:

«فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ (1)

به راستی که همه عزت ها از آن خداوند است.

هر کس در عالم هر عزّتی دارد، عزت او از خداست. سخن در این است که آیا خداوند متعال آن عزّت الاهی، معنوی و حقیقی را به کسانی داده است یا نه؟

## مقام قدرت

از مقام های دیگر خداوند متعال مقام قوّت و قدرت در عالم است. قرآن مجید می فرماید:

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»؛ (2)

به راستی تمام قدرت، از آن خداوند است.

هر کسی در عالم به هر مقداری که قدرت دارد شعبه ای از قدرت مطلقه الاهی است و این مقام از آن خداوند متعال است.

## مقام علم غیب

از مقام های دیگر خداوند متعال، مقام علم غیب است. در قرآن مجید به صراحت می فرماید:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ (3)

بگو: کسانی که در آسمان ها و زمین هستند غیب نمی دانند جز خدا.

ص: 361

1- . سوره نساء (4): آیه 139.

2- . سوره بقره (2): آیه 165.

3- . سوره نمل (27): آیه 65.

علم غیب از آن خداوند متعال و ملک اوست، آیا خدا این علم را به کسی عطا کرده یا نکرده؟ و اگر عطا کرده چه کسی است؟

## مقام محمود

از مقام های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقام محمود است. خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»؛ (1)

و پاسی از شب را با شب زنده داری به عبادت سپری کن! این یک وظیفه اضافی برای توست، امید است پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند!

خداوند متعال پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را به نافلة شب امر می کند.

مقام محمود در آیه مبارکه در روایات فریقین به شفاعت تفسیر شده است.

در حدیثی در ذیل این آیه آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیرالمؤمنین فرمودند:

يا علي! إنَّ رَبِّي عزوجل ملكني الشفاعة في أهل التوحيد من امتي وحظر ذلك عمَّن ناصبك أو ناصب ولدك من بعدك؛ (2)

ای علی! خداوند متعال مقام شفاعت را به من درباره موحدان اتمم تملیک کرده است. نسبت به کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی کردند و با او دشمن بودند از این شفاعت محروم کرده است.

در روایت دیگری آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ضمن تفسیر این آیه فرمودند:

ص: 362

---

1- . سوره اسراء (17): آیه 79.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 455، حدیث 1017، كشف الغمة: 2/28، تفسیر نور الثقلین: 3/207، حدیث 397.

المقام الذي أشفع فيه لأمتي؛(1)

منظور از مقام محمود، مقامی است که با آن از ائمت شفاعت می کنم.

در روایت دیگری از امام باقر یا امام صادق علیهما السلام از معنای مقام محمود پرسیدند، حضرت فرمود:

هي الشفاعة؛(2)

منظور از مقام محمود، شفاعت است.

در تفسیر کنز الدقائق در ذیل این آیه مبارکه امام کاظم علیه السلام می فرماید:

يقوم الناس يوم القيامة مقدار أربعين عاماً وتؤمر الشمس فتركب على رؤوس العباد ويلجمهم العرق، وتؤمر الأرض لا تقبل من عرفهم شيئاً فيأتون آدم فتشفعون منه، فيدلّهم على نوح، ويدلّهم نوح على إبراهيم، ويدلّهم إبراهيم على موسى، ويدلّهم موسى على عيسى، ويدلّهم عيسى على محمد صلى الله عليه وآله فيقول: عليكم بمحمد خاتم النبيين، فيقول محمد: أنا لها.

فينطلق حتى يأتي باب الجنة فيدق، فيقال له: من هذا والله أعلم؟

فيقول: محمد.

فيقال: افتحوا له.

فإذا فتح الباب استقبل ربه فيخرّ ساجداً فلا يرفع رأسه حتى يقال له: تكلم 5.

ص: 363

1- . روضة الواعظين: 500، كنز الدقائق: 5/593، مسند، احمد بن حنبل: 2/441، عمدة القارى: 5/123، تحفة الاحوذى: 8/454،

تفسير جامع البيان: 15/182، حديث 17070، تفسير نور الثقلين: 3/208، حديث 399.

2- . تفسير العياشى: 2/314، حديث 148، بحار الأنوار: 8/48، حديث 49، تفسير نور الثقلين: 3/211، حديث 402، تفسير كنز

الدقائق: 5/596، سنن ترمذى: 4/365، حديث 5145 به نقل از پیامبر صلى الله عليه وآله، فتح البارى: 11/368، تحفة الاحوذى:

8/454، تفسير قرطبي: 10/309، تفسير ابن كثير: 3/62، الاتقان في علوم القرآن: 2/520، حديث 6545.



وسل تعط واشفع تشفع.

فيرفع رأسه، فيستقبل ربّه فيخرّ ساجداً.

فيقال له مثلها.

فيرفع رأسه حتّى أنّه ليشفع من قد أحرق بالنار.

فما أحد من الناس يوم القيامة في جميع الأمم أوجه من محمد صلى الله عليه وآله، وهو قول الله تعالى: «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً»؛<sup>(1)</sup>

در روز قیامت مردم به آدم، نوح، ابراهیم... پناه می برند، سرانجام به آن ها می گویند: به سراغ رسول الله صلی الله علیه وآله بروید و آن حضرت شفاعت می کنند.

اهل سنت نیز در ذیل این آیه روایاتی آورده اند. جلال الدین سیوطی در کتاب تفسیر الدر المثور روایتی را از سعید بن منصور، بخاری، ابن جریر و ابن مردویه نقل می کند که عبدالله بن عمر می گوید:

إنّ الناس يصيرون يوم القيامة جناء كلّ امة تتبع نبيها يقولون: يا فلان! اشفع لنا، حتى تنتهي الشفاعة إلى النبي صلى الله عليه وآله.

فذلك يوم يبعثه الله المقام المحمود.<sup>(2)</sup>

از این روست که پیامبران پیشین و امت های آن ها محتاج پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. این حدیث با اسانید متعدد در کتب فریقین نقل شده و به منابع ما اختصاص ندارد.

روایت دیگر را احمد بن حنبل، ترمذی، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه<sup>5</sup>.

ص: 364

1- . همان: 2/315، حدیث 151، بحار الأنوار: 8/48، حدیث 52-53، تفسیر کنز الدقائق: 6/251-257.

2- . تفسیر الدر المثور: 4/197، تفسیر ابن کثیر: 3/59، صحیح بخاری: 5/228، عمدة القاری: 19/30، حدیث 8174، السنن الكبرى، نسائی: 6/381، حدیث 11295.

نقل کرده اند که از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره این آیه سؤال شد، حضرت فرمودند:

هو المقام الذي أشفع فيه لأمتي؛(1)

منظور همان مقامی است که به وسیله آن از ائمت شفاعت می نمایم.

روایت دیگر را ابن جریر و بیهقی... نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

المقام المحمود الشفاعة؛(2)

منظور از مقام محمود، شفاعت است.

در روایت دیگر از ابن عباس سؤال شد: مقام محمود چیست؟ گفت:

مقام الشفاعة؛(3)

مقام شفاعت است.

صحابی دیگر، سعد بن ابی وقاص می گوید: از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سؤال شد: منظور از مقام محمود چیست؟

فرمود:

هو الشفاعة؛(4)

همان شفاعت است.

البته در این باره روایات دیگری در کتاب تفسیر الدر المنثور از طریق بخاری، ابن جریر، ترمذی، ابن حنبل و دیگران نقل شده است.

بنابر آن چه گذشت شفاعت مقام و مرتبه ای است که در درجه نخست از آن 1.

ص: 365

---

1- . همان، تفسیر جامع البیان: 15/182، حدیث 17070.

2- . همان، مسند، احمد بن حنبل: 2/478، فتح الباری: 11/368، عمدة القاری: 23/123، تفسیر آلوسی: 15/141.

3- . همان، تفسیر جامع البیان: 15/180، حدیث 17062، تفسیر ابن کثیر: 3/58.

4- . همان، تفسیر آلوسی: 15/141.

خداوند متعال است؛ ولی خداوند متعال این مقام و مرتبه را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داده است؛ به طوری که پیامبران گذشته و امت های آن ها همه به شفاعت آن حضرت نیاز دارند.

اکنون این پرسش مطرح است که این مقام چگونه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اعطا شده است. در قرآن مجید اعطای این مقام به سه تعبیر آمده است:

1. تعبیر به تمليك.

2. تعبیر به رضا، راضی بودن خداوند متعال.

3. تعبیر به اذن.

خدا هر چه را از مقام و قدرت، علم و ثروت و غیر ذلك به هر کس که بخواهد می دهد و به هر که نخواهد نمی دهد. او مالک است و همه امور به دست اوست، چنان که می فرماید:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...»؛ (1)

بگو: بارالها! مالک حکومت ها تو هستی؛ به هر کس بخواهی، حکومت می بخشی؛ و از هر کس بخواهی، حکومت را می گیری....

درباره شفاعت می فرماید:

«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى»؛ (2)

و چه بسیار فرشتگان آسمان ها که شفاعت آن ها سودی نمی بخشد مگر پس از آن که خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه شفاعت دهد. 6.

ص: 366

---

1- . سوره آل عمران (3): آیه 26.

2- . سوره نجم (53): آیه 26.

البته خداوند متعال هر نعمت، هر مقام و هر شیء مادی و معنوی را به کسی بدهد، ضابطه دارد و لیاقت، ظرفیت و استعداد طرف شرط است.

از آن چه گفتیم چنین نتیجه می گیریم:

1. شفاعت، اکتسابی نیست؛ بلکه يك مقام اعطایی است.

2. اثبات مقام شفاعت برای هر کسی به دلیل نیاز دارد. اما برای نفی شفاعت، عدم دلیل کافی است، یعنی همین قدر که دلیل نداشته باشیم بر این که زید می تواند شفیع باشد، در عدم حصول این مقام برای او کافی است.

3. اثبات این مقام برای هر کسی یا باید از قرآن باشد و یا از سنت معتبر.

در آیه ای از قرآن مجید می خوانیم:

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»؛ (1)

و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا خواهد کرد که خوشنود گردی.

این آیه کریمه به شفاعت تفسیر شده و صراحت دارد که این مقام به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عطا شده است.

از دلایل شفاعت این آیه است:

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»؛ (2)

آنان هرگز مالک شفاعت نیستند؛ مگر کسی که نزد خداوند رحمان، عهد و پیمانی دارد.

در تعبیر دیگر می فرماید: 7.

ص: 367

---

1- . سوره ضحی (93): آیه 5.

2- . سوره مریم (19): آیه 87.

«وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ»؛ (1)

هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد.

در تعبیر سوم می فرماید:

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ (2)

کسانی را که غیر از او می خوانند مالک شفاعت نیستند؛ مگر آن ها که با آگاهی و علم کامل به حق شهادت داده اند!

در آیه دیگر می فرماید:

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»؛ (3)

در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

در آیه دیگر می فرماید:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ»؛ (4)

کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! آن چه را در پیش روی آن ها و پشت سرشان قرار دارد می داند؛ و کسی از علم او آگاه نمی گردد؛ جز به مقداری که او بخواهد. 5.

ص: 368

---

1- . سوره سبأ (34): آیه 23.

2- . سوره زخرف (43): آیه 86.

3- . سوره طه (20): آیه 109.

4- . سوره بقره (2): آیه 255.

شفعاء کسانی هستند که خداوند متعال - به قدری که بخواهد - به هر يك از آن ها از علم خود داده است.

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رأس شفعاء هستند که خداوند متعال به آن بزرگوار این مقام عظیم را عطا کرده است.

علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار الأنوار بایی با عنوان «باب الشفاعة» باز کرده و در آن روایات بسیار زیادی آورده است. (1) در روایتی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي؛ (2)

کسی که به شفاعت من ایمان نیاورد خداوند او را از شفاعت من بهره ای نخواهد داد.

از این روایت معلوم می شود که از شروط شفاعت شدن، ایمان به شفاعت است.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إذا قمت المقام المحمود تشفّعت في أصحاب الكبائر من أمتي فيشفّعني الله فيهم، والله لا تشفّعت فيمن أذى ذريتي؛ (3)

آن گاه که در مقام محمود قرار گیرم برای گناه کاران گناه کبیره از ائمت شفاعت کنم و خدا شفاعت مرا می پذیرد. به خدا سوگند، درباره کسانی که ذریه مرا آزرده اند، شفاعت نخواهم کرد. 2.

ص: 369

---

1- . بحار الأنوار: 8/29. در این باب 86 روایت درباره شفاعت آمده است.

2- . عيون أخبار الرضا عليه السلام: 2/125، حدیث 35، بحار الأنوار: 8/34، حدیث 4.

3- . الأمالی، شیخ صدوق: 370، حدیث 462، بحار الأنوار: 8/37، حدیث 12.

بنابراین روایت، کسانی مورد شفاعت قرار می گیرند که

اولاً از امت رسول الله صلی الله علیه وآله باشند، خدا، شفاعت حضرت را در اصحاب کبائر از امت خود می پذیرد.

ثانیاً به ذریه رسول الله صلی الله علیه وآله آزار نرسانده، و کسانی که آن ها را ایذاء کرده اند، مورد شفاعت قرار نخواهند گرفت.

و در روایت دیگری از امام باقر علیه السلام آمده که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود:

من أراد التوسل إليّ وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة، فليصل أهل بيتي ويدخل السرور عليهم: (1)

کسی که می خواهد به من توسل جوید و کاری کند که در روز رستاخیز او را شفاعت کنم به اهل بیت من احسان کند و آن ها را شاد نماید.

پس اگر کسی علاوه بر عدم ایذاء خدمتی به اهل بیت علیهم السلام کرده بیشتر مورد شفاعت قرار می گیرد.

در سخن دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

لكلّ نبي دعوة قد دعا بها وقد سأل سؤلاً، وقد خبأت دعوتي لشفاعتي لأمتي يوم القيامة: (2)

هر پیامبری دعای ویژه ای داشت که با آن خدا را خواند و حاجت خود را خواست، ولی من دعای خودم را برای شفاعت امتم در روز رستاخیز ذخیره کرده ام. 1.

ص: 370

---

1- . الأُمالي، شيخ صدوق: 462، حديث 615، بحار الأنوار: 26/227، حديث 1.

2- . الخصال: 29، حديث 103، بحار الأنوار: 8/34، حديث 1.

بنابراین روایت، گویی خداوند متعال به هر کدام از پیامبران اذن داده که مطلبی را از خدا بخواهند. از این رو حضرتش می فرماید: من خواسته ام را برای روز قیامت گذاشته ام و آن، شفاعت برای امت است.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلي: جعلت لي الأرض مسجداً وطهوراً، ونصرت بالرعب، وأحلّ لي المغنم، وأعطيت جوامع الكلم، وأعطيت الشفاعة؛(1)

پنج چیز به من داده شد که پیش از من به هیچ کس داده نشده است: اولی زمین سجده گاه و پاک کننده برای من مقرر شده، هراسی که از من در دل دشمن است، یاور من گردید، غنیمت برای من حلال شد، کلمات جامع به من عنایت شد و شفاعت به من عطا گردید.

شافع دیگر، قرآن مجید است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

واعلموا أنّه شافع مشفع وقائل مصدق وأنه من شفّع له القرآن يوم القيامة شفّع فيه؛(2)

بدانید که قرآن مجید شافعی است که شفاعتش مورد قبول قرار می گیرد و گوینده ای است که تصدیق می شود. هر که را قرآن در روز رستاخیز شفاعت کند بپذیرند.

شافع دیگر، اهل بیت علیهم السلام و شیعیانشان هستند.

حضرت در روایتی می فرماید:4.

ص: 371

---

1- . همان: 292، حدیث 56، همان: 8/38، حدیث 17.

2- . نهج البلاغه: 2/92، خطبه 176، بحار الأنوار: 89/24، حدیث 24.



ما شفاعت می نمایم و کسانی که اهل موَدّت ما اهل بیت هستند نیز در روز قیامت شفاعت می کنند.

بنابراین روایات، پیامبر اکرم، ائمه معصومین علیهم السلام، قرآن و اهل موَدّت اهل بیت در روز قیامت شفاعت هستند.

در زمینه شفاعت شیعیان روایتی را فریقین آورده اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام در احتجاج با صحابه فرمودند:

فهل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: إن من شيعتك رجلاً يدخل في شفاعته الجنة مثل ربيعة و مضرّ غيري؟

قالوا: لا؛(2)

آیا در بین شما جز من کسی هست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرموده باشند که در شیعیان تو مردی هست که به برکت شفاعت او به تعداد دو قبیله بزرگ ربيعة و مضرّ به بهشت وارد می شوند؟

آنان اقرار کردند که نه، این مقام به امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد.

خلاصه این که شفاعت را نمی شود انکار کرد، و اگر شیعه ای آن را منکر شود از تشیع خارج می گردد. امام صادق علیه السلام می فرماید:

من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة؛(3)

هر کس سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست؛ معراج، پرسش در قبر و شفاعت.3.

ص: 372

1- . الخصال: 624، بحار الأنوار: 8/34، ذیل حدیث 3.

2- . الأمالی، شیخ طوسی: 551، در ضمن حدیث طویل مناشده 1167، بحار الأنوار: 31/380، حدیث 24.

3- . الأمالی، شیخ صدوق: 370، حدیث 464، بحار الأنوار: 8/37، حدیث 13.

در زمینه شفاعت روایتی به لفظی دیگر در الکافی نقل شده که سماعة بن مهران می گوید: شب هنگام در کنار خانه خدا در خدمت حضرت امام کاظم علیه السلام نشسته بودم حضرتش فرمود:

یا سماعة! إلینا إیاب هذا الخلق وعلینا حسابهم، فما کان لهم من ذنب بینهم و بین الله عزوجل حَتَمنا علی الله فی ترکه لنا فأجابنا إلی ذلك، وما کان بینهم و بین الناس استوهبناه منهم وأجابوا إلی ذلك وعوضهم الله عزوجل؛(1) اگر مؤمنی گناهی کرده، ما در روز قیامت از خدا خواهیم خواست که او را عفو کند و خداوند متعال جواب موافق می دهد، اما اگر حقوق مردم باشد ما در حقوق مردم نیز دخالت می کنیم و شفاعت می نماییم و از طلبکار خواهیم می کنیم که این بدهکار را ببخشد و عوضش را از خداوند متعال به او می دهیم.

آن چه گذشت روایاتی اندک از روایات فراوانی بود که در این زمینه آمده است.

گفتنی است که روایات شفاعتِ علما، شهدا و مؤمنان واقعی در روز قیامت فراوان است.

کوتاه سخن این که هر کسی که نزد خداوند متعال حرمت، و جاهت، آبرو و عزّت و مقام دارد، با استفاده از جایگاه خود در قیامت شفاعت خواهد کرد و آن امری است که از نظر کتاب و سنّت ثابت و مسلم بوده و هیچ اختلافی بین مسلمانان در آن وجود ندارد.

علامه مجلسی رحمه الله در این باره می نویسد:

لا خلاف فیها بین المسلمین بأنّها من ضروریات الدین.(2)3.

ص: 373

---

1- . الکافی: 8/162، حدیث 167، بحار الأنوار: 8/57، حدیث 71.

2- . ر. ک: بحار الأنوار: 8/29-63.

پس اگر کسی شفاعت را از روی غرض و مرض - نه از روی جهالت و مناقشه علمی - انکار و استهزا کند، در واقع یکی از ضروریات دین را انکار کرده است.

به نظیر این عبارت، بزرگان اهل سنت نیز تصریح کرده اند.

در کتاب العقائد النسفیة - که از کتاب های معتبر اهل سنت در اصول اعتقادات شمرده می شود - چنین آمده:

الشفاعة ثابتة للرسول والأخيار في حق الكبائر، مستفيض من الأخبار. (1)

یکی از بزرگان اهل سنت در این باره می گوید:

اگر کسی شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را انکار و یا در آن مناقشه نماید پیامبر او را نفرین می کند و می فرماید:

لا أناله الله شفاعته رسول الله.

و اگر قرار است «اخیار» نیز در روز قیامت شفاعت کنند، پرواضح است که ائمه اطهار علیهم السلام سادات اخیار هستند.

بنابراین معلوم می شود آیه ای که در آن ها شفاعت نفی یا به عدم نفع آن تصریح شده، به غیر مسلمانان اختصاص دارد.

البته بدون اشکال، کفورزان، مشرکان، منافقان و نواصب که همان دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند، به شفاعت نمی رسند، در آیه ای آمده است:

«وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى»؛ (2)

و آن ها جز برای کسی که خدا راضی است، شفاعت نمی کنند. 8.

ص: 374

---

1- . العقائد النسفیة: 148.

2- . سورة انبیاء (21): آیه 28.

در تفاسیر شیعه و سنی منظور از «إِلَّا لِمَنْ أَرْتَضِي» (1) یعنی آن که دینش مورد رضای خدا قرار بگیرد که همان «وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا» (2) است.

از طرفی، این آیه مبارکه در روز غدیر خم نازل شده و به یقین ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز جزء مطلب خواهد بود.

بنابراین، «شفاعت» غیر مؤمنان را شامل نمی شود؛ به این دلیل واضح است که وقتی کسی اهل دین باشد؛ یعنی خدا، رسول او، قیامت و آن چه را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آورده؛ از اصول و فروع بپذیرد، به همه ابعاد دین الاهی معتقد خواهد بود، و چون می داند در صورت ارتکاب گناه استحقاق عقاب دارد، در برابر خداوند متعال و احکام شریعت استکبار، طغیان، گردنکشی و یاغی گری نخواهد کرد.

آری، اگر گناهی از مؤمن سر بزند، به اغوای شیطان و نفس اماره خواهد بود که شیطان او را فریب داده و تحت تأثیر نفس قرار گرفته است، وگرنه مکذّب خدا، جهان آخرت و احکام الاهی مشمول شفاعت نیست.

از این روست که قرآن کریم می فرماید: وقتی از دوزخیان در روز قیامت می پرسند: چرا وارد جهنم شدید؟

در پاسخ می گویند:

«وَكُنَّا نَكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ \* حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ \* فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ»؛ (3)8.

ص: 375

---

1- . الأملی، شیخ صدوق: 56، حدیث 11، تفسیر مجمع البیان: 7/81، تفسیر الاصفی: 2/781، بحار الأنوار: 8/34، حدیث 4، تفسیر

نور الثقلین: 3/423، حدیث 48.

2- . سوره مائده (5): آیه 3.

3- . سوره مدثر (74): آیه 46-48.

و ما همواره روز جزا را انکار می کردیم، تا زمانی که مرگ ما فرا رسید! از این رو شفاعت شفاعت کنندگان به حال آن ها سودی نمی بخشد. اساساً گناه کسانی که مؤمن و مسلمان هستند، با گناه غیر مسلمان و غیر مؤمن تفاوت دارد؛ چرا که برای نجات اهل ایمان راه هایی وجود دارد، اما کافر راهی برای نجات ندارد.

شخصی که از روی طغیان گناه نمی کند و از کرده خود پشیمان است و خود را مستحق عقاب می داند، اگر به او وعده شفاعت بدهند و به نجات از عقاب امیدوار سازند، بر گناه جرأت پیدا نمی کند؛ چرا که او اهل ایمان و از آن چه پیش آمده نگران و به فکر تحصیل عفو و بخشش خدای غفور رحیم است، که یا توبه او قبول شود یا مورد شفاعت قرار گیرد، نه این که وقتی به او گفتند: راهی برای شفاعت وجود دارد، جرأت پیدا کند و بیشتر گناه نماید.

و خلاصه مطلب این که:

اولاً: غیر اهل ایمان مورد شفاعت نیستند.

ثانیاً: اهل ایمان با وعده شفاعت تجرّی پیدا نمی کنند.

و ثالثاً: هرگز به گناهکاری به طور مشخص وعده شفاعت داده نمی شود تا احتمال جرأت پیدا کردن او بوده باشد.

با این بیان معلوم می شود شبّهاتی که گاهی پیرامون شفاعت مطرح می شود یا از روی عناد است و یا از روی عدم تأمل و تدبّر در قرآن مجید و روایات.

### شفاعت و دیدگاه دانشمندان شیعی

البته بزرگان علمای ما درباره شفاعت سخنانی و به آن چه گفتیم اشاره دارند که لازم است به برخی موارد اشاره کنیم.

شيخ صدوق رحمه الله در كتاب الاعتقادات مى نويسد:

اعتقادنا في الشفاعة أنّها لمن ارتضى الله دينه من أهل الكبائر والصغائر...

والشفاعة لا تكون لأهل الشرك والشك ولا لأهل الكفر والجحود. (1)

شيخ مفيد رحمه الله در اين باره مى فرمايد:

إنّ رسول الله صلى الله عليه وآله يشفع يوم القيامة في مذنبى أمته من الشيعة خاصة، فيشفعه الله عزّ وجلّ ويشفع أمير المؤمنين عليه السلام في عصاة شيعته فيشفعه الله عزّ وجلّ وتشفع الأئمة عليهم السلام في مثل ما ذكرناه من شيعتهم، فيشفّعهم. ويشفع المؤمن البرّ لصديقه المؤمن المذنب، فتتفعه شفاعته ويشفعه الله. وعلى هذا القول إجماع الإمامية إلا من شدّ منهم، وقد نطق به القرآن وتظاهرت به الاخبار. (2)

شيخ طوسى رحمه الله در تفسير التبيان درباره شفاعت مى نويسد:

قوله تعالى: «وَلَا شَفَاعَةَ»

وإن كان على لفظ العموم، فالمراد به الخصوص بلا خلاف، لأنّ عندنا قد تكون شفاعة في إسقاط الضرر... فقد أجمعنا على ثبوت شفاعة وإتّما ننفي نحن الشفاعة قطعاً عن الكفار. (3)

گفتنى است كه عبارت «عندنا» به معنای «عند الاماميه» و در اجماع ظهور دارد.

شيخ طبرسى رحمه الله ضمن اشاره به شفاعت اصحاب - كه مى توان حضرت سلمان، ابوذر و عمار را نام برد - مى نويسد:

وهي ثابتة عندنا للنبي صلى الله عليه وآله ولأصحابه المنتجبين والأئمة من أهل بيته الطاهرين ولصالحى المؤمنين، وينجى الله تعالى بشفاعتهم كثيراً من 6.

ص: 377

1- . الاعتقادات في دين الامامية: 66، باب 21.

2- . اوائل المقالات: 79 و 80.

3- . تفسير التبيان: 2/306.

الخاطئين، ويؤيده الخبر الذي تلقته الأمة بالقبول وهو قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«أذخرت شفاعتي لأهل الكبائر من امتي»<sup>(1)</sup>.

خواجه نصير الدين طوسی رحمه الله به صراحت می گوید:

الإجماع على الشفاعة<sup>(2)</sup>.

علامه حلی رحمه الله در شرح تجرید می نویسد:

اتّقت العلماء على ثبوت الشفاعة للنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ<sup>(3)</sup> فاضل مقداد رحمه الله از بزرگان فقها و متکلمان شیعی می فرماید:

ثمّ اعلم أنّ صاحب الكبيرة إنّما يعاقب إذا لم يحصل له أحد الأمرين:

الأوّل: عفو الله مرّجو متوقع....

الثاني: شفاعته نبينا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فإنّ شفاعته متوقّعة بل واقعة لقوله تعالى:

«وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ»<sup>(4)</sup>

وصاحب الكبيرة مؤمن لتصديقه بالله ورسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وإقراره بما جاء به النبي وذلك هو الإيمان....

واعلم أنّ مذهبنا أنّ الأئمة عليهم السلام لهم الشفاعة في عصاة شيعتهم كما هو لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ من غير فرق، لإخبارهم عليهم السلام بذلك مع عصمتهم النافية للكذب عنهم<sup>(5)</sup>.

فيض كاشانی رحمه الله در این باره می فرماید:6.

ص: 378

1- . تفسير مجمع البيان: 1/201 و 202.

2- . كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: 443.

3- . همان.

4- . سوره محمّد صلى الله عليه وآله (47): آيه 19.

5- . النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: 124-126.

قال النبي: «من لم يؤمن بحوضي فلا أورده الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي».

ثم قال صلى الله عليه وآله: «إنما شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي، فأما المحسنون فما عليهم من سبيل...».

و دیدگاه علامه مجلسی رحمه الله را پیش تر آوردیم.

کوتاه سخن این که شفاعت رسول خدا و پیشوایان معصوم سلام الله علیهم قطعی است، اما ضابطه دارد و فقط مؤمنان مشمول آن هستند و این برای مؤمنان بایی برای مغفرت و رحمت الاهی است. و با توجه به مطالب گذشته هرگز این امید باعث تجزی نخواهد شد؛ بلکه مؤمن بین یأس و رجاء قرار خواهد گرفت و حکم شفاعت در شریعت از نظر کتاب و سنت حکم توبه است.

### مطالبی در مورد «قرب إلى الله»

چنان که قبلاً اشاره شد، بالاترین امور تقرب الی الله است، انسان مؤمن اگر گناهی داشت به شفاعت نیاز پیدا می کند تا به خدا برگردد، اما در پیشرفت به سوی خدا و نزدیک شدن به حق تبارک و تعالی به دستگیری اولیای عظام او نیازمند است، زیرا انسان هر چند گناهکار نباشد اما ناقص است و چه نسبتی است بین او و ربّ الأرباب؟

تقرب انسان به خدای سبحان غرض اقصای خداوند متعال از بعث رسل و انزال کتب و همه شرائع الاهی است.

پرواضح است که تمام تکالیف الاهی و احکام شرعی؛ واجبات، محرمات،



مستحبات همه برای رسیدن به کمال تشریح شده است. نفع این کارها به بنده برمی گردد، وگرنه خداوند متعال به عبادات بندگان نیازی ندارد؛ چرا که همه تکالیف تابع مصالح و مفاسد هستند و بر این ها غرضی مترتب است.

غرض همه این ها تقرب به خدای سبحان است. از این روست که عبادات را باید به قصد قربت انجام داد تا انسان به خداوند متعال نزدیک شود؛ چرا که عبادات مقرب الی الله هستند. مقرب شدن یعنی وسیله ای برای نزدیک شدن به خدایی که ذاتی مستجمع جمیع کمالات است.

آری، خداوند متعال به قاعده لطف عباداتی را مقرر و تشریح کرده تا بنده به خداوند متعال و مرکز کمالات نزدیک بشود.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور هستند. خداوند متعال پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام را به مقتضای قاعده لطف نصب کرده برای این که پیامبر و امام وسیله ای برای قرب به خداوند متعال شود. در شرح این موضوع بیان چند مطلب ضروری است:

مطلب یکم. خداوند متعال به بندگان خود نزدیک و قریب است. قرآن کریم می فرماید:

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»؛ (1). سوره سبأ (34): آیه 50. (2)

و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من بپرسند، (بگو): من نزدیکم.

در آیه دیگری می خوانیم:

«إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»؛ (2)

او شنوای نزدیک است. 0.

ص: 380

---

1- . سوره بقره

2- : آیه 186.

بنابراین، از طرف خداوند متعال به بندگانش نه فقط قرب وجود دارد؛ بلکه فراتر است، آن جا که می فرماید:

«وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»؛ (1)

و ما به او از رگ قلبش نزدیک تر هستیم.

این قضیه دو طرف لازم دارد یک طرف خداوند متعال و طرف دوم بنده است.

خدایی که به ما این قدر نزدیک است، از ما می خواهد ما نیز به او نزدیک گردیم، نه این که گریزان باشیم و از او اعراض کنیم؛ بلکه به طرف او گام برداریم و به سوی او حرکت کنیم.

در آیه از قرآن می خوانیم:

«فَاسْتَغْفِرُوا لَهُمْ تُوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ»؛ (2)

از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، به راستی پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده است.

اگر خلاف کردید استغفار کنید بعد از استغفار به او رو کنید و به طرف او برگردید.

عطف به «فاء» سپس عطف «توبه» بر «استغفار» با «ثم» نکته دارد. از آیه استفاده می شود که اگر گناهی از ما سر زد زود استغفار کنیم و وقتی استغفار کردیم دوباره به او برگردیم؛ یعنی گناه بین ما و او فاصله می اندازد، ما را از او دور می کند. پس کوشش کنید به طرف او برگردید. وقتی برگشتید خداوند نزدیک است و شما را می پذیرد.

مطلب دوم. وقتی از ما خواسته که به طرف او حرکت نماییم و به او تقرّب پیدا کنیم، کسانی را برای ما نصب کرده و اشیایی را برای ما قرار داده که این ها می توانند 1.

ص: 381

---

1- . سوره ق (50): آیه 16.

2- . سوره هود (11): آیه 61.

کمک کنند و برای ما مقرب باشند. پیامبر اکرم، انبیا و ائمه اطهار علیهم السلام مقرب هستند. اگر نبی و یا امام مقرب نباشد نمی تواند مقرب باشد. خداوند متعال درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید:

«وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا»؛ (1)

ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم؛ و نجوا کنان او را مقرب ساختیم.

در آیه دیگری درباره حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ»؛ (2). سوره واقعه (56): آیه 10 و 11. (3)

(به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه ای از طرف خود بشارت می دهد که نامش «مسیح، عیسی پسر مریم» است؛ در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود؛ و از مقربان است.

آری، پیش از تولد حضرت عیسی علیه السلام به مادرش بشارت می دهند که نوزادت مقرب و وجیه در دنیا و جهان آخرت است.

خداوند متعال در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

«وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»؛ (3)

و پیشگامان، پیشگامند، آن ها مقربانند.

شیعه و سنی در ذیل این آیه نقل کرده اند که منظور از «السابقون» افراد ذیل هستند: 1.

ص: 382

1- . سوره مریم (19): آیه 52.

2- . سوره آل عمران

3- : آیه 45.

یوشع بن نون سبق إلى موسى، ومؤمن آل يس سبق إلى عيسى، وعلي بن أبي طالب عليهما السلام

سبق إلى محمد رسول الله صلى الله عليه وآله. (1) بنابراین، اینان مقرب هستند که خداوند متعال به این ها قرب داده است، وقتی کسانی مقرب شدند می توانند مقرب نیز باشند.

مطلب سوم. برای رسیدن و نزدیک شدن بنده به خداوند متعال ناگزیر وسیله ای لازم است؛ چرا که در قرآن کریم می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوا پیشه کنید! و وسیله ای برای تقرب به او بجوید!

راغب اصفهانی در معنای وسیله می گوید:

الوسيلة: التوصل إلى الشيء برغبة، وهي أخص من الوصيلة؛ لتضمنها لمعنى الرغبة، قال تعالى: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» وحقيقة الوسيلة إلى الله تعالى مراعاة سبيله بالعلم والعبادة وتحري مكارم الشريعة وهي كالقربة.

والواصل: الراغب إلى الله تعالى. (3)

از آیه فوق معلوم می شود مقام قرب از مقام تقوا شروع می شود؛ چرا که خطاب به متقین است، یعنی نخست ایمان و تقوا و آن گاه قدم برداشتن به طرف قرب.

جوهری واژه «وسيله» را در کتاب صحاح اللغه راحت تر معنا کرده است.

او می گوید: 4.

ص: 383

- 
- 1- . الطرائف: 20، حدیث 11، كشف اليقين: 394، تفسير ابن ابي حاتم: 10/3330، حدیث 18773، تفسير سمعاني: 5/343، تفسير ابن كثير: 4/304، تفسير الدر المنثور: 6/154.
  - 2- . سورة مائدة (5): آیه 35.
  - 3- . المفردات في غريب القرآن: 523-524.

الوسيلة ما يتقرب به إلى الغير. (1)

نتیجه می‌گیریم که ما مأمور هستیم برای خودمان مقرب به سوی خدای سبحان بگیریم. و البته باید مقرب و وسیله ای برای وصول الی الله در اختیار وجود داشته باشد که در جای خود حکمت ضرورت آن بیان شده است.

برای نزدیک شدن به خداوند متعال چند وسیله را می‌توان نام برد:

1. قرآن مجید.

2. رسول الله و اهل بیت علیهم السلام.

3. نماز.

در روایتی و شاء می‌گوید:

از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود:

أقرب ما يكون العبد من الله عزوجل وهو ساجد وذلك قوله عزوجل:

«وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ» (2)؛ (3)

حالتی که در آن بنده از همه اوقات به خدا نزدیک تر است، حالت سجده است و این است فرمایش خدا که می‌فرماید: «و سجده کن و نزدیک شو».

بلکه به حسب ظاهر این روایت می‌شود گفت مطلق سجده نیز وسیله ای است، نه فقط سجده داخل نماز. 3.

ص: 384

---

1- . صحاح اللغة: 5/1841.

2- سورة علق (96): آیه 19.

3- . الكافي: 3/265، حدیث 3، بحار الأنوار: 82/162، ذیل حدیث 3.

بدیهی است که هیچ مسلمانی نمی تواند در این جهت توقف و تأمل کند، تا چه برسد که مناقشه نماید و یا وسیله و مقرب بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله إلى الله را انکار کند، این موضوع را به نحو اجمال توضیح می دهیم:

قرآن مجید می فرماید:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا»؛ (1)

و اگر آنان، هنگامی که به خود ستم می کردند، به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر نیز برای آن ها استغفار می کرد، خدا را بسیار توبه پذیر و رحیم می یافتند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران زندگی خود و هم اکنون نیز برای امت خود استغفار می کنند. اگر بنا بود استغفار ما برای قرب به خدا کافی باشد، امر خدا به توسل به حضرت رسول برای استغفار لغو خواهد بود. به راستی آیا استغفار کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله غیر از وسیله شدن آن حضرت است؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله در پیشگاه خدا وسیله می شوند که خدایا! فلانی را بیامرز و از گناهش در گذر و او را ببخش!

شایان ذکر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیش از این عالم، برای مثل حضرت آدم وسیله بودند. در این زمینه احادیث متعددی در منابع شیعه (2) و سنی آمده است.

ص: 385

1- . سوره نساء (4): آیه 64.

2- . الیقین: 175، بحار الأنوار: 11/175، حدیث 20 و 26/326، حدیث 8.

در این باره حاکم نیشابوری روایتی را از عمر بن خطاب نقل می کند.

او می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لَمَّا اقترف آدم الخطيئة قال: يا رب! أسألك بحق محمد لما غفرت لي.

فقال الله: يا آدم! وكيف عرفت محمداً ولم أخلقه؟

قال: يا رب! لأنتك لما خلقتني بيدك ونفخت في من روحك رفعت رأسي فرأيت على قوائم العرش مكتوباً: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله» فعلمت أنك لم تضيف إلي اسمك إلا أحبّ الخلق إليك.

فقال الله: صدقت يا آدم! إنّه لأحبّ الخلق إليّ، ادعني بحقه فقد غفرت لك، ولولا محمد ما خلقتك. (1)

خداوند متعال از باب لطف به حضرت آدم علیه السلام امر می کند که به محمد صلی الله علیه وآله توسل کن! در این حدیث مقام و جایگاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز روشن شده است.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید:

هذا حدیث صحیح الإسناد.

بنابراین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن عالم مقرب ترین مقربان عند الله بودند، وقتی قرار است آن بزرگوار برای انبیا واسطه باشند آیا نسبت به امت که «بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ» (2) هستند وسیله قرار نمی گیرند؟

در این عالم فراوان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مراجعه و توسل شده 8.

ص: 386

1- . المستدرک علی الصحیحین: 2/615، تاریخ مدینة دمشق: 7/437، البداية والنهاية: 1/91.

2- . سورة توبه (9): آیه 128.

و حضرتش پاسخ داده اند. در مورد دیگری در کتاب المعجم الكبير طبرانی، المستدرک علی الصحیحین و کتاب های دیگر این گونه آمده است:

کسی حاجت و مشکلی داشته، او مشکل خود را با عثمان بن حنیف - از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام - در میان می گذارد، عثمان بن حنیف به او می گوید:

وضو بگیر و به مسجد النبی برو و دو رکعت نماز بخوان، آن گاه در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه وآله بگو:

اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد صلي الله عليه وآله نبي الرحمة، يا محمد! إني أتوجه بك إلى ربك في حاجتي هذه، فتقضيها لي، اللهم شفعه فيّ وشفعني فيه. (1)

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید:

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛

این، حدیث صحیحی است، هر چند بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

او بدین وسیله هم به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به خدا توسّل کرد و هم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را مورد خطاب قرار داد.

به راستی کسی می تواند در این امور مناقشه و تشکیک کند؟

در قرن هشتم فردی به نام ابن تیمیه پیدا شد و توسّل به حضرت رسول و حتی مورد خطاب قرار دادن آن حضرت را تحریم کرد، اما کسی به سخن او اعتنا نمی کند و نظر او ارزش ندارد. 8.

ص: 387

---

1- . المعجم الكبير: 9/31، المستدرک علی الصحیحین: 1/519، تاریخ الاسلام: 1/364، مسند، احمد بن حنبل: 4/138.



وَمُقَدِّمُكُمْ أَمَامَ طَلِبَتِي وَحَوَائِجِي وَإِرَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي؛

و شما را به درگاه خدای عزوجل شفیع آرم و به وسیله شما به پیشگاهش تقرب جویم و شما را در پیش روی خواسته ها و حاجات و اراده ام؛ در همه حالات و کارهایم قرار دهم.

تردیدی نیست که ائمه علیهم السلام نیز وسیله قرب به سوی خدای سبحان و واسطه قضای حاجت ها هستند. این موضوع از چند محور قابل طرح است:

نخست آن که وقتی توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تمام شد توسل به ائمه علیهم السلام نیز تمام خواهد بود. چرا؟ به سه دلیل:

1. وحدت ملائک.

2. اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بضعه رسول خدا هستند و از آن حضرت جدا نیستند؛ یعنی توسل به صدیقه طاهره علیها السلام اصلاً توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

3. اساساً خلقت ائمه علیهم السلام با خلقت رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی است؛ چرا که آن بزرگواران از نور واحد و از شجره واحد خلق شده اند.

زید شحام در ضمن حدیثی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

خلقنا واحد، وعلمنا واحد، وفضلنا واحد، وکلنا واحد عند الله عزوجل؛

آفرینش ما یکی است، دانش ما یکی است، فضیلت ما یکی است و همگی ما در پیشگاه خداوند متعال یکی هستیم.

عرض کردم: تعداد شما چند نفر است؟

ص: 388

نحن اثنا عشر، هكذا حول عرش ربنا جلّ وعزّ في مبتدأ خلقنا، أولنا محمّد، وأوسطنا محمّد، وآخرنا محمّد؛(1)

ما دوازده تن هستیم و از آغاز آفرینش ما گرداگرد عرش پروردگاران این گونه بودیم. اول ما محمّد، وسط ما محمّد و آخر ما محمّد است.

دوم آن که وقتی توسّل به عبادت و نماز باشد و عبادت مقربّ به سوی خدا باشد؛ امام علیه السلام به طریق اولی مقربّ خواهد بود.

سوم آن که در حدیث توسّل حضرت آدم علیه السلام، او نه فقط به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بلکه به خمسه طیبه توسّل کرد.

این حدیث هم از طرق عامه و هم از طرق خاصه وارد شده و در منابع اهل سنت این حدیث از ابن عباس معروف است.

خداوند متعال می فرماید:

«فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»؛(2)

سپس آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت؛ (و با آن ها توبه کرد) و خدا توبه او را پذیرفت.

جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور در ذیل این آیه مبارکه حدیث توسّل حضرت آدم علیه السلام را روایت کرده است(3) و اهل سنت این حدیث را از امام 2.

ص: 389

---

1- . کتاب الغیبة للنعمانی: 87-88، حدیث 16، المختصر: 277، حدیث 369، بحار الأنوار: 25/363، حدیث 23.

2- . سوره بقره (2): آیه 37.

3- . تفسیر الدر المنثور: 60-61، شواهد التنزیل: 1/101. حدیث توسّل در منابع شیعی با تعبیر گوناگون وارد شده است. ر. ک: الکافی: 8/304، حدیث 472، تفسیر مجمع البیان: 1/375، بحار الأنوار: 11/176، حدیث 22.

صداق علیه السلام نیز روایت کرده اند. برای نمونه ابن مغزلی و قندوزی این گونه روایت می کنند:

عن المفضّل قال: سألت جعفر الصادق علیه السلام عن قوله عزوجل: «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ»

الآية.

قال: هي الكلمات التي تلقاها آدم من ربه فتاب عليه، وهو الله قال: يا ربّ أسألك بحق محمّد وعلى وفاطمة والحسن والحسين إلاتبت عليّ.

فتاب الله عليه إنّه هو التّوّاب الرحيم.

فقلت له: يابن رسول الله! فما يعني بقوله: «فَأَتَمَّهُنَّ»؟

قال: يعني أتمهن إلى القائم المهدي اثنا عشر إماماً، تسعة من ولد الحسين عليهم السلام؛ (1) مفضّل می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ» پرسیدم.

فرمود: همان کلماتی است که آدم از پروردگارش یاد گرفت، توبه کرد و توبه او پذیرفته شد. آن کلمات از این قرار است که گفت: پروردگارا! از تو درخواست می کنم به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام که توبه مرا بپذیری.

خداوند توبه او را پذیرفت، به راستی او بسیار توبه پذیر و رحیم است.

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای فرمایش خدا که «فَأَتَمَّهُنَّ» چیست؟

فرمود: یعنی آنان را به قائم مهدی تمام کرد که دوازده امام و پیشوا هستند که نه تن از آنان از نسل امام حسین علیه السلام هستند.

چهارم آن که ائمه علیهم السلام وسیله هستند. خداوند متعال می فرماید: 6.

ص: 390

---

1- . المناقب، ابن مغزلی: 63، حدیث 89، ینابیع الموده: 1/290، حدیث 6.

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ (1)

و وسیله ای برای تقرب به او بجوید!

حضرت امام رضا علیه السلام در ذیل این آیه مبارکه به سند از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت می کند که ایشان فرمودند:

الأئمة من ولد الحسين عليه السلام من أطاعهم فقد أطاع الله، ومن عصاهم فقد عصى الله عز وجل، هم العروة الوثقى وهم الوسيلة إلى الله عز وجل؛ (2) ائمه از فرزندان امام حسین علیه السلام هستند، هر کس از آنان اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است و هر کس آن ها را نافرمانی کند در واقع خدا را نافرمانی کرده است. آنان عروة الوثقى و وسیله تقرب به سوی خدای متعال هستند.

در ذیل این آیه روایت های دیگری نیز نقل شده است.

### نزدیک ترین وسیله به سوی خدا

پنجم آن که ما اصلاً می گوئیم که رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام نزدیک ترین وسیله به سوی خدا و مقرب ترین وسایل هستند. وقتی ما در زیارت جامعه می خوانیم: «به وسیله شما به خدا تقرب می یابم» در مقام بیان عقیده، منزلت و مقام ائمه علیهم السلام هستیم. معنای این کلام در چنین مقامی این است: من به غیر شما متوسل و متقرب نمی شوم و کسی دیگر را من اصلاً مقرب نمی دانم.

اگر قرائت قرآن، نماز، اولیای صالحین خداوند متعال و موارد دیگر در این عالم مقرب به سوی خدای متعال هستند همه به برکت ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام است.

ص: 391

1- .سوره مائده (5): آیه 35.

2- .عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/63، حدیث 217، بحار الأنوار: 36/244، حدیث 54، کنز الدقائق: 1/614.

از این روست که اهل سنت در ذیل آیه: «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» درباره «وسيله» اقوال گوناگونی دارند. بعضی می گویند: منظور قرآن است، بعضی دیگر می گویند:

منظور دین است و بعضی دیگر می گویند: منظور عبادت است.

### نقد دیدگاه اهل سنت

این اقوال از دو نظر قابل بررسی است:

اولاً: اگر منظور از وسیله که خداوند متعال، خواسته در درگاهش اتخاذ کنیم چون نزد او عزیز و مقربند، این ها باشند. پس زید، بکر، عمرو و خالدی که به امامتشان قائل هستند، وسیله نخواهند بود و البته کسی هم از اهل سنت این ادعا را درباره آنان نکرده، و هیچ کس به آنان توسل نمی کند. (1) ثانیاً: مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام جزء قرآن مجید نیست؟! آیه ولایت نیز آیه ای از قرآن است.

مگر ولایت اهل بیت علیهم السلام واقع دین نیست که خداوند متعال می فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (2)

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

ص: 392

---

1- . گفتنی است که طبری در تفسیر جامع البیان: 6/309، نحاس در تفسیر معانی القرآن: 2/302، سمرقندی در تفسیر خود: 1/411، سمعانی در تفسیر خویش: 2/35، بغوی نیز در تفسیر خود: 2/34، ابن جوزی در زاد المسیر: 2/272 کلمه «الوسيلة» در آیه را به «قربة» معنا کرده اند و طبری و سمعانی و ابن جوزی به «محبة» نیز معنا نموده اند. گرچه نحاس و سمعانی گفته اند: «الوسيلة درجة عند الله جلّ وعزّ و ليس فوقها شيء». اما مفسران شیعی «وسيله» را به «قربة» تفسیر نموده اند.

2- . سوره مائده (5): آیه 3.

این آیه در غدیر خم نازل شده است.

مگر ولایت جزء نماز و واقع آن نیست که شافعی در این باره چنین سروده:

یا آل بیت رسول الله حبکم فرض من الله في القرآن أنزله

یکفیکم من عظیم الفخر أنکم من لم یصلّ علیکم لا صلاة له (1)

ای خاندان رسول خدا! محبت شما از سوی خدا بر ما واجب شده که خدا در قرآن نازل کرده است.

در بزرگواری و عظمت شما همین بس که هر کس در نماز بر شما درود نفرستد، نماز او پذیرفته درگاه الاهی نیست.

اساساً بر قرائت قرآن، نماز و هر عبادت دیگری بدون ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام اثری مترتب نمی شود.

### راه های تقرب به خدا

ششم آن که با تتبع و تحقیق در کلمات و کتاب های بزرگان، برای رسیدن به خداوند متعال و قرب به او راه هایی ذکر شده است:

1. عبادت.

عبادت، قرائت قرآن، نوافل، نمازها و امثال ذلك راهی است از راه های وصول الی الله.

2. تهذیب و تزکیه نفس.

3. ذکر.

این از قدیم بوده و هم اکنون نیز رواج دارد که افراد نزد کسی که از روایات وارده

ص: 393

---

1- دیوان شافعی: 72 (دار احیاء التراث العربی - بیروت). زرقانی در شرح المواهب اللدنیة: 7/7، شبلینجی در اسعاف الراغبین: 21، شبرای در الاتحاف بحب الأشراف: 29، خفاجی در شرح شفا: 3/453، زرنندی حنفی در نظم درر السمطین: 18 و... این شعر را از شافعی نقل کرده اند.

و آثار اذکار اطلاع دارند و به برکت ورع و تقوا دارای کرامتی نزد خدا هستند، می روند و از او برای قرب به حق، ذکر و دستوری طبق روایات می گیرند.

## نزدیک ترین راه تقرب

به نظر ما اگر همه این راه ها چون به طریق مشروع باشد خوب است، ولی نزدیک ترین راه تقرب به خدا، ائمه اطهار علیهم السلام و توسل به مقام ولایت آن بزرگواران است. اساتید ما همواره بر این معنا تأکید داشته اند، و مرحوم جد بزرگوار حضرت آیه الله العظمی میلانی در نامه مؤرخه سال 1390 به نگارنده متذکر شده اند. (1) آری، برای رسیدن به مقاصد معنوی و مادی دنیوی راه همین است، و ایشان کسی است که همه آن راه ها و راه های دیگر را بلد بود، در عین حال این راه را تذکر می دهد.

با توجه به آن چه که گفتیم معلوم شد که بهترین راه ها برای تقرب به خداوند متعال، ائمه اطهار علیهم السلام هستند که بهترین، قوی ترین و نزدیک ترین مقرب آن بزرگواران هستند. واقعاً اگر کسی به ائمه اطهار علیهم السلام منقطع شود و به طور کامل از دیگران اعراض کند و صد در صد ناامید باشد و فقط به آن بزرگواران متوسل و آن ها را به سوی خدا واسطه قرار دهد و در همه امور با آنان به سوی خدا تقرب جوید، موفق خواهد شد.

## همه خواسته ها و حاجات

هم چنین معلوم شد که توسل به ائمه اطهار علیهم السلام و وسیله قرار دادن آن ها به تقرب الی الله و سائر حوائج معنوی اختصاص ندارد، بلکه در همه امور مادی نیز واسطه و وسیله هستند، از این رو می گوئیم:

وَ مُقَدِّمُكُمْ؛

شما را مقدم می دارم.

ص: 394

---

1- . برای آگاهی از متن دست خط مرحوم آیه الله العظمی میلانی ر. ک: جلد یکم، صفحه 175 از همین کتاب.

کلمه «طَلِبَة» جمع «طَلِبَة» به معنای درخواست که اعم است از حاجت.

و کلمه «حوائجی» جمع «حاجت» به معنای کمبود است.

و کلمه «وارادتی» به معنای آرزوست.

فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَأُمُورِي.

انسان در زندگی کمی و کاستی دارد و به دنبال رفع آن است و یا زیادتى می خواهد و اظهار می کند و یا در باطن خود آرزو دارد؛ چه همه این ها معنوی باشد و چه مادّی، به کجا باید مراجعه کند؟

شکی نیست همه امور به دست خداوند متعال و از اوست، اما محمد و آل محمد علیهم السلام وسیله هستند و به واسطه آن ها عنایات ربوبی حاصل می شود، بنابراین در جمله «و مقدّمکم» دو احتمال اساسی وجود دارد:

1. این که قبل از عرضه داشتن خواسته ها و نیازها آن حضرات را در نظر داشته باشیم و آن ها را یاد کنیم با ذکر صلوات، یا قَسَم دادن خدا به مقام شامخ آن ها، و خلاصه این که ارواح مطهّره آن ها را همراه کنیم تا به برکت حضور و شفاعتشان به مقصد برسیم.

2. این که از خودشان بخواهیم، به دلیل این که آن ها اسماء الله الحسنی هستند، و هر چه از خیرات و برکات می رسد به واسطه آن هاست. پس اگر به کسی نظری کنند این نظر، نظر خداوند متعال است، اگر به کسی عنایتی نمایند خدا عنایت کرده است؛ در همه امور؛ حاجت های مادّی، حاجت های معنوی، دنیوی و اخروی، در امور بزرگ و حوائج مهم، حتی در امور کوچک باید به آن بزرگواران مراجعه کرد.

انسان انواع و اقسام احتیاجات فراوان دارد و اراده او به هر چه تعلق می گیرد تا به آن برسد همه را به توسط آن بزرگواران باید از خداوند متعال درخواست کرد.



هم چنین در همه احوال باید به ائمه علیهم السلام متوسل شد؛ چه در حال بیماری و چه در حال سلامتی، چه در حال فقر و چه در حال غنا، چه در حال علم و چه در حال جهل، چه در دوران توانایی و چه در حال ضعف. در همه احوال انسان بایستی به ائمه اطهار علیهم السلام متوسل باشد؛ چرا که انسان در همه امور به مقام ولایت محتاج است و آن بزرگواران وسائط فیض الاهی هستند و به برکت آنان انواع و اقسام نعمت های ظاهری و باطنی به بندگان می رسد.

این مقام ولایت کلیه ائمه علیهم السلام است که با ادله یقینی ثابت شده و غلو نیست.

وقتی خداوند متعال برکات خود را به توسط فرشتگان مقرب نازل می کند. آیا ائمه علیهم السلام از فرشتگان مقرب کمتر هستند؟

قرآن مجید می فرماید:

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْرًا﴾؛ (1)

و آن ها که امور را تدبیر می کنند.

به مقتضای این آیه مبارکه تدبیر امور به فرشتگان واگذار شده و خداوند متعال به این قسم از فرشتگان سوگند یاد می کند. حال اگر ما بگوییم: خدا تدبیر امور عالم را به ائمه اطهار علیهم السلام واگذار کرده، غلو است؟ کسانی که این معانی را غلو می دانند از کمی معرفت آن هاست.

گفتنی است ما به حول و قوه الاهی در مورد ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام - که باقی مانده از مباحث ولایت کلیه آن بزرگواران است - در آینده به تفصیل بحث خواهیم کرد. البته مطالبی را در شرح عبارت

﴿وَإِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ﴾ گفته ایم و مطالب مفید دیگری در این جهت بیان خواهد شد. 5.

ص: 396

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَأَوْلَكُمْ وَآخِرِكُمْ؛

به نهان و آشکار شما، حاضر و غایب شما و اول و آخر شما ایمان دارم.

این فراز نیز برخی از عقاید ما را در بر گرفته است که در مقام زیارت بر امام علیه السلام عرضه می کنیم و می گوئیم:

هم به ذوات مقدّس و امامت شما و هم به جهاتی که در شما وجود دارد، ایمان دارم.

ائمه علیهم السلام هم «سرّ» دارند و هم «علانیه»، بعضی «شاهد» و بعضی «غایب»؛ حضرت مهدی ارواحنا فداه «أولکم» امیر مؤمنان «آخرکم» ولی عصر عجل الله فرجه.

من به همه این جهات ایمان دارم و به طور یقین معتقد هستم.

ملاحظه کنید! اگر انسان به مقام کسی ایمان پیدا کرد که او از نظرش دارای يك مقام علمی بلندی است، به صحّت فرمایشات او ایمان پیدا خواهد کرد؛ چه آن که به او فرموده، یا به دیگری فرموده، چه مطالبی را که نوشته و یا گفته و حتی مطالبی را که نگفته، چه مطالبی شنیده و یا خود شنیده و دیگری شنیده و یا مطالبی را که هنوز به کسی نفرموده، به صحّت همه آن مطالب ایمان پیدا خواهد کرد.

همین گونه است در مقام عدالت، اگر شما به عدالت کسی معتقد شدید، آثار عدالت را مترتب می کنید؛ یعنی هم پشت سر او نماز می خوانید و هم شهادت او را می پذیرید، اگر او مدح یا مذمت کسی را نقل کرد، می پذیرید و مدح و مذمت او را به جا قرار می دهید، و بالاخره تمام آن چه که به شئون او مربوط است می پذیرید تا جایی که اگر با او معاشرت داشته باشید یا نداشته باشید، همه جزئیات اقوال و افعال او را حتی در داخل منزلش که اطلاع تفصیلی ندارید، مشروع دانسته و معتقد به صحّت هستید، چرا که به عدالت او اعتقاد دارید.

این مثال را برای تقریب مطلب بیان کردیم. از این رو می‌گوییم: وقتی ما در حد خودمان به ائمه اطهار علیهم السلام معرفت پیدا کردیم که آن‌ها نزد خداوند متعال مقامی دارند که حتی فرشته مقرب، پیامبر مرسل، صدیق، شهید، عالم، و... طمع ندارد؛ دیگر در هیچ شأنی از شئونشان شك نخواهیم داشت، بلکه تسلیم آنان بوده و ایمان قطعی خواهیم داشت.

کسانی در زمان حضور ائمه بودند و ایمان نیاوردند، کسانی بعد رحلت امامی منکر امام بعدی شدند و کسانی به امام غایب قائل نشدند، ما می‌گوییم: به امامت شما معتقدیم؛ چه شاهد و حاضر باشید و چه غایب، چه شما را دیده باشیم یا ندیده باشیم.

این خصوصیات در ایمان ما هیچ مداخلتی ندارد.

هم چنین ما معتقدیم به حقانیت ائمه و اقوال، افعال و علومشان چه به ما رسیده یا از ما مخفی باشد، چه بفهمیم یا نفهمیم. هرگز مستور بودن امر از ما دلیل نمی‌شود انکار یا تکذیب کنیم، چنان که در تاریخ از سوی خیلی افراد در برابر حضرت رسول و ائمه علیهم السلام واقع شده است.

ملاحظه کنید! به طور قطع معارف، علوم و اسراری در نزد کمیل، رُشید، جابر جعفی و برید عجلی، زراره، محمد بن مسلم، ابوبصیر، بنزلی، یونس بن عبدالرحمان و نواب خاص امام زمان عجل الله فرجه الشریف وجود داشته و مراتب آن‌ها نیز متفاوت بوده، که چیزی از آن قضایا به دیگران گفته نشده؛ زیرا ظرفیت و لیاقت لازم است، ولی در عین حال ما به حقانیت آن علوم، اسرار و معارف، اعتقاد و ایمان داریم.

عبارت «مؤمن بسرکم و علانیتکم» هم می‌تواند به ذوات مقدس ائمه علیهم السلام متعلق باشد و هم می‌تواند به احوالات، علوم، صفات و مقامات آن بزرگواران برگردد.

البته عدم شناخت و اعراض مردم هیچ ضرری به مقامات پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نخواهد داشت. شما می‌دانید پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مدّت‌ها در مکه

مورد آزار و اذیت مردم بودند و آنان حاضر نبودند به آن حضرت ایمان بیاورند و حضرتش چند سال هم در شعب ابی طالب تحت محاصره بودند. آیا این گونه رفتار مردم ضرری به نبوت پیامبر داشت؟

مردم در غدیر خم با امیر مؤمنان علی سلام الله علیه بیعت کردند، اما بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از آن حضرت اعراض کردند؛ آیا این اعراض به امامت و ولایت آن بزرگوار ضرری داشت؟

این مسئله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امامان دیگر نیز همین گونه است و بسیاری از مردم از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غافلند، آیا این غفلت ها، اعراض ها و عدم شناخت ها ضرری به مقامات و امامت آن ها دارد؟

در امت های پیشین نیز همین طور بود، بسیاری از پیامبران الهی از طرف امت خود مورد اهانت و اذیت واقع شدند و بسیاری از آن ها به قتل رسیدند، آیا این گونه رفتار با آنان به نبوت و رسالتشان ضرری داشت؟

این يك حقیقت است که ما به ائمه و مقامات آن ها علیهم السلام ایمان داریم؛ گرچه تمام اهل عالم از آن ها اعراض کنند.

آری، ما به نهان و آشکار، شاهد و غایب و اول و آخر ائمه علیهم السلام ایمان داریم و ایمان ما، ایمان به مقام ولایت است که این مقام، در این ذوات مقدسه محصور است.

ما به ذوات ائمه و مقاماتشان حتی مقاماتی که نمی توانیم آن ها را درک کنیم و از چگونگی آن ها آگاهی نداریم، ایمان داریم.

در روایت جالبی آمده است که ابوبصیر می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

يا أبا محمد! واللّه إنّ عندنا سرّاً من سرّ اللّه، وعلماً من علم اللّه، واللّه ما يحتمله ملك مقرب، ولا نبي مرسل، ولا مؤمن امتحن اللّه قلبه للإيمان؛(1)4.

ص: 399

---

1- . الكافي: 1/402، حدیث 5، بحار الأنوار: 25/385، حدیث 44.

ای ابامحمد! به خدا سوگند! به راستی در نزد ما رازی از رازهای خدا و دانشی از دانش خداوند است. به خدا سوگند، فرشته مقرب، پیامبر مرسل و مؤمنی که خداوند دلش را با ایمان آزموده، توان تحمل آن ها را ندارد.

آری، وقتی چنین مؤمنی این مقام را تحمل ندارد روشن است که مطلب فوق درک، فهم و عقول ماست. آن بزرگواران این چنین هستند و همه این مقامات از خداوند متعال است. ما درباره ائمه غلو نداریم، می گوئیم: هر چه آن بزرگواران دارند از خداوند متعال است که به برکت عبودیت و طاعتشان به آنان عنایت فرموده، ولی به دیگران نداده است.

ملاحظه کنید! مگر قرآن مجید داستان عرش بلقیس را حکایت نکرده است؟

مگر آصف بن برخیا نگفت:

«أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»؛ (1)

پیش از آن که چشم بر هم زنی، آن را نزد تو خواهم آورد.

آیا ائمه اطهار علیهم السلام از آصف بن برخیا کمتر هستند؟

ما دلیل داریم بر این که قدرت و علمی که خداوند متعال به آن بنده از بندگانش داده نسبت به آن چه به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده چیزی نیست، عبدالرحمان بن کثیر هاشمی در ذیل آیه یاد شده از امام صادق علیه السلام این گونه نقل می کند:

ففرّج أبو عبدالله عليه السلام بين أصابعه فوضعها على صدره ثم قال:

والله عندنا علم الكتاب كله؛ (2)

امام صادق علیه السلام انگشتان مبارکش را باز کرد و بر سینه اش نهاد، آن گاه فرمود: به خدا سوگند، همه علم کتاب نزد ماست. 7.

ص: 400

1- . سوره نمل (27): آیه 40.

2- . بصائر الدرجات: 232-233، حدیث 2، بحار الأنوار: 26/170، حدیث 37.

در روایت دیگری آمده: ابن اذینه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ هُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

وَسئَلُ عَنِ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَعْلَمُ أَمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ؟

فَقَالَ: مَا كَانَ عِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ عِنْدَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ إِلَّا بِقَدْرِ مَا تَأْخُذُ الْبَعُوضَةُ بِجَنَاحِهَا مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ.

وَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَجَمِيعَ مَا فَضَّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، فِي عَتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ؛ (1)

کسی که دارای علم کتاب است امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

از حضرتش پرسیدند: کسی که دارای علم کتاب است داناتر است یا کسی که مقداری از علم کتاب را داراست؟

فرمود: نسبت علم و دانش کسی که مقداری از علم کتاب را دارد به کسی که علم کتاب را دارد، نسبت مقدار آبی است که پشه ای از آب دریا با بال خود برمی دارد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: هان! تمام دانشی را که حضرت آدم از آسمان به زمین فرود آورد و همه امتیازات پیامبران تا خاتم پیامبران در اختیار عترت پیامبر خاتم است.

بنابراین، ما به ائمه اطهار علیهم السلام عرض می کنیم:

ما به امامت و مقامات شما ایمان داریم؛ چه از نزدیک با شما دیدار داشته باشیم و شما را مشاهده کنیم و چه دیدار نداشته باشیم. دیدن امام علیه السلام تأثیری در این عقیده ندارد؛ چه از خصوصیات و جزئیات مقام شما اطلاع داشته باشیم یا اطلاع نداشته باشیم، آن طوری که هستید و خودتان می دانید ایمان داریم. 6.

ص: 401

---

1- . تفسیر القمی: 1/367، بحار الأنوار: 26/160، حدیث 6.

و ممکن است جمله «وَأُولَکُمْ وَأَخْرَکُمْ» به دوازده امامی بودن اشاره باشد، و این که امامت و ولایتی را که برای حضرت امیر علیه السلام قائل هستیم برای سایر ائمه تا امام زمان علیهم السلام قائل باشیم، نه مثل آن هایی که بعضی ایمان داشتند و امامت بقیه امامان را منکر شدند.

ابن مسکان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

من أنکر واحداً من الأحياء فقد أنکر الأموات؛ (1)

کسی که یکی از امامان زنده را انکار کند، در واقع پیشوایانی را که از دنیا رفته اند، انکار کرده است.

و همه ائمه اثنا عشر در امامت و ولایت و وجوب طاعت در یک مرتبه هستند.

در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام این گونه فرمود:

أنا سيّد الأوّلين والآخرين، وأنت - يا علي! - سيّد الخلائق بعدي، أولنا كأخونا وأخونا كأولنا؛ (2)

من سرور و سالار اولین و آخرین هستم و تو ای علی! سرور و سالار خلائق پس از من هستی، اولین ما مانند آخرین ما و آخرین ما مانند اولین ما است.

### واگذاری امور به ائمه

وَ مَفْوُضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلَّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ؛

و در این باره کارها را به خودتان وامی گذارم و تسلیم شما هستم.

راغب اصفهانی می گوید:

ص: 402

---

1- . الكافي: 1/373، كمال الدين: 410، بحار الأنوار: 23/95، حدیث 1.

2- . بحار الأنوار: 25/360.

قال: «وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ» (1)

أردّه إليه. (2)

و در مجمع البحرین آمده:

فَوَضَّتْ أَمْرِي إِلَيْكَ أَي: رَدَدْتَهُ إِلَيْكَ وَجَعَلْتَهُ الْحَاكِمَ فِيهِ. (3)

آیا این جمله به قبل مرتبط است یا مستقل است؟

آیا به هر دو فراز قبل مرتبط است یا فقط با فراز دوم ارتباط دارد؟

اگر فقط به فراز اول برگردانیم، معنا این گونه خواهد شد:

من از شما درخواست می کنم و شما را در مقام طلب حوائجم مقدم می دارم و شما را وسیله قرار می دهم، اما در عین حال تسلیم شما هستم، می خواهید از خدا بخواهید و وساطت بکنید و یا می خواهید وساطت نکنید. من امر را به شما واگذار می کنم.

اما با وجود فاصله بعید است.

و اگر فقط به فراز دوم برگردانیم، معنا این گونه می شود:

به شما در همه حالات خودتان و به همه خصوصیات مقاماتتان ایمان دارم، چه بدانم و چه ندانم، و حقیقت امر را به خودتان وا گذاشته و تسلیم هستم.

و اگر به هر دو فراز برگردانیم شبهه استعمال لفظ «مفوض» در اکثر از معنا پیدا می شود، که از نظر عقلی صحیح نیست.

و ممکن است این جمله را مستقل قرار داد و مقصود این باشد که در عین حال استشفاع و توسل به ائمه علیهم السلام در درگاه الاهی در همه امور مادی و معنوی، در برابر خواست آنان و در همه آن ها، تسلیم و همه امور را به اراده آنان واگذار نموده ایم. 7.

ص: 403

1- . سورة غافر (40): آیه 44.

2- . المفردات في غريب القرآن: 387.

3- . مجمع البحرین: 3/437.



بنابراین، در جمله های پیشین توسل را عرضه می داریم و در این جمله تسلیم را، و همه این ها از مراتب ایمان و اعتقاد به آن حضرات است.

### تسلیم قلبی و پیروی قطعی

وَقَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَرَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ؛

و دلم تسلیم شما و رأی من نیز تابع (رأی) شماست و یاریم برایتان آماده است.

اگر «واو» عاطفه باشد، این جمله به جمله های گذشته مرتبط می شود و خلاصه این که به تمام آن چه گفتم اعتقاد قلبی جازم دارم و در همه امور تابع شما هستم.

ولی به نظر می رسد «واو» استینافی باشد و می خواهیم به امام علیه السلام این گونه بگوییم:

قلب من در اختیار شما و به تمام معنا تسلیم شماست، و این همان است که قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا»؛ (1)

هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد آن گاه که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند، (در برابر آن فرمان) اختیاری داشته باشد و هر کس از فرمان خدا و رسولش نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

و پرواضح است که تسلیم بودن در برابر امام، تسلیم بودن در برابر خدا و رسول است. خلاصه این که رضای امام، رضای خدا و رسول است، و حالت رضا در رأس همه حالات بندگی است، و لذا امام صادق علیه السلام می فرماید:

رَأْسُ طَاعَةِ اللَّهِ الصَّبْرُ وَالرِّضَا عَنِ اللَّهِ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ، وَلَا يَرْضَى عَبْدٌ عَنِ

ص: 404

اللّٰهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ إِلَّا كَانَ خَيْرًا لَّهُ فِيمَا أَحَبَّ أَوْ كَرِهَ؛(1)

آغاز طاعت خدا صبر و راضی بودن از خداوند است به آن چه بنده دوست داشته یا ناپسند شمارد و هیچ بنده ای از خدا درباره آن چه دوست دارد یا ناپسند می شمارد، راضی نباشد جز آن خیرش در آن چه دوست داشته یا ناپسند شمرده، خواهد شد.

و نیز در روایت جالبی فرمود:

عجبت للمراء المسلم لا يقضي الله عز وجل له قضاءً إلا كان خيراً له، إن قرض بالمقاريض كان خيراً له، وإن ملك مشارق الأرض ومغاربها كان خيراً له؛(2)

در شگفتی از مرد تسلیم شده ای که خدای متعال برای او سرنوشتی قرار ندهد مگر این که خیر او باشد، اگر بدنش را با قیچی ها ببرند، خیر اوست و اگر شرق و غرب زمین را مالک شود، خیر اوست.

و این چنین است قلب مسلم.

و می دانیم که قلب بر همه اعضا و جوارح انسانی حکومت دارد؛ وقتی قلب تسلیم خدای متعال، رسول اکرم صلی اللّٰهُ علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام باشد، همه اعضا و جوارح من در اختیار و تسلیم خواهند بود.

بنابراین، چشمی که در اختیار امام علیه السلام باشد نه فقط گناه نمی کند؛ بلکه خدمتگزار و مطیع خواهد بود، هم چنین است زبان، پا و دست نه فقط گناه نمی کنند؛ بلکه خدمتگزار و در مسیر آن ها خواهند بود، چون همه این ها در خدمت قلب هستند و قلب تسلیم و در اختیار امام علیه السلام است. تا این جا، به قلب مربوط بود.8.

ص: 405

---

1- . الكافي: 2/60.

2- . همان: 2/62، حدیث 8.

جمله بعدی «ورأیی لکم تبع» به فکر مربوط است؛ یعنی نه فقط قلب من و اعضای تابعه آن، بلکه فکر من نیز در خدمت شماست.

به عبارت دیگر، رأی من باید در اختیار و مسیر شما باشد، نه بر خلاف رأی شما، باید در خط شما باشد، نه بر خلاف خط شما.

جمله بعدی «ونصرتی لکم معدّة» کلمه «نصرة» مصدر است و مقرر شده که مصدر مضاف بر عموم دلالت دارد؛ یعنی تمام قدرت و نیروی بدنی و مادی من و هر آن چه که در توانم دارم، آماده به خدمت شماست.

آری، ما در برابر ائمه علیهم السلام این طور باید باشیم، آماده به خدمت نه این که بی تفاوت تا چه رسد بر خلافشان باشیم.

نصرت ائمه علیهم السلام تقویت راه آن هاست که راه خدا و رسول است، و این بر هر فرد به قدر توان و امکانات واجب است، عالم و دانشمند از راه علم و تحقیق، سخنرانی، تدریس و تألیف کتاب، ثروتمند از راه کارهای مالی، اگر کسی آبرو و موقعیت اجتماعی دارد برای پیش برد مکتب اهل بیت علیهم السلام خرج کند. خلاصه هر کسی به هر نحوی باید در مقام نصرت آن بزرگواران باشد، مخصوصاً در جهت تقویت حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه در زمان حضور، ان شاء الله تعالی.

کوتاه سخن این که تسلیم و استقامت در عقیده و عمل و تبعیت مطلق در رأی و مهیا بودن بالفعل و در رابطه با دولتشان در آینده، یعنی «تشیع»، و با گفتن این عبارات در واقع تشیع و ثابت بودن بر ولایت را حتی در شرایط دشوار، عرضه می داریم.

## احیاگران دین الاهی

حَتَّى يُحْيِيَ اللَّهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَيُظْهِرَكُمْ لِعَدْلِهِ وَ يُمَكِّنْكُمْ فِي أَرْضِهِ؛

تا آن که خدای تعالی دینش را به وسیله شما زنده کند و دوباره شما را در

روزها (ی حکومت) خود باز گرداند و برای عدل خود آشکارتان سازد و در روی زمینش استوارتان سازد.

این فراز به وضعیت دین و ائمه و شیعیانشان در زمان ظهور امام عصر و برپا شدن حکومت حقه اهل بیت علیهم السلام اشاره دارد.

خلاصه این که هم چنان صبر و استقامت و تسلیم ما ادامه خواهد داشت و هرگز در اثر گرفتاری ها سستی و تزلزل نخواهیم داشت، بلکه معتقد هستیم که روزی فرا می رسد که دین خدا به توسط شما زنده و جهان گیر خواهد شد و شما حاکمان زمین خواهید گشت.

اکنون جمله های این فراز را شرح می دهیم:

این جمله را چنین معنا می کنیم:

من در ایمان خودم نسبت به شما باقی و ثابت قدم هستم و همه قدرت ها و نیروهای خودم را برای نصرت و یاری شما آماده کرده ام تا آن گاه که خدا دین خود را به وسیله شما احیا کند.

به سخن دیگر، تا آن گاه که زمان دولت شما فرا رسد من به شما ایمان دارم و صبر می کنم و مهیا هستم تا آن دولتی که خداوند متعال به توسط شما و دولت و قدرت شما دین خودش را احیا می کند، برقرار شود.

### **ائمه احیاگران دین خدا**

در طول تاریخ همواره دو خط کنار هم وجود داشته است:

1. خط حق.

2. خط باطل.

این دو خط همیشه در برابر هم بوده اند و هستند، و همواره در هر زمانی کسانی بوده اند که در صدد از بین بردن دین خدا بوده اند؛ کسانی که رسیدن به اغراض

ص: 407

و اهداف دنیوی و مادی خود را فقط با از بین بردن دین می دانند، چون دین خدا با اغراض آن ها تعارض دارد و با وجود دین الاهی اهل دنیا نمی توانند به اغراض و اهدافشان برسند و خواسته های آن ها تحقق پیدا نمی کند، پس باید با دین مبارزه کنند.

اما این دین اسلام دین خداست که فرموده:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»؛ (1). سوره حجر (15): آیه 9. (2)

تنها دین مورد پذیرش در نزد خدا، اسلام است.

و مشرّع آن خود خداست، که فرموده:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...»؛ (3)

آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود....

و خدای تعالی خود تعهد کرده که آن محفوظ بماند، و فرموده:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (3)

ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم!

بنابراین، اصل دین اسلام محفوظ بوده، اما درست مورد عمل قرار نگرفته و هنوز عالمگیر نشده است و این وعده الاهی که فرموده:

«لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ...»؛ (4)

تا آن را بر همه آیین ها غالب گردانند....

در زمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه تحقق پیدا می کند، و این است مقصود از «يحيي الله دينه بكم»؛ 3.

ص: 408

1- . سوره آل عمران

2- : آیه 19.

3- . سوره شوری (42): آیه 13.

4- . سوره توبه (9): آیه 33.

وگرنه ائمه اطهار علیهم السلام در هر زمان در مقابل اهل باطل ایستاده اند، و خدا آن ها را بعد از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای این جهت نصب کرده است، آن ها دین را حفظ کردند و در نشر آن زحمت ها کشیدند. حفظ دین فقط به این نیست که نگذارند از بین برود، بلکه باید نگذارند بازیه قدرت های باطل گردد، و یا چیزی بر آن اضافه یا از آن کاسته شود.

البته وظیفه اهل ایمان هم در خدمت ائمه علیهم السلام بودن و کوشش های لازم را به قدر توان خود در اطاعت دستوراتشان و در جهت پیش برد اهدافشان مبذول داشتن است، که تاریخ بخشی از آن ها را ثبت کرده است.

## شان ائمه در اسلام

همان گونه که اشاره شد ائمه اطهار علیهم السلام به جهت حفظ دین و نشر آن منصوب شده اند. خدای تعالی ائمه اطهار را میزان تمیز حق از باطل و صراط مستقیم الی الله قرار داده که فرمودند:

والله، نحن الصراط المستقیم؛(1)

به خدا سوگند، فقط ما راه مستقیم هستیم.

از طرفی، ائمه علیهم السلام اعلام الهدی و نشانه های هدایت هستند که در مسیر، علامت هایی نصب می کنند، تا راه را نشان دهند و مسیر همان است که علامت گذاشته اند و دیگر راه ها بیراهه هستند. در حدیثی زیبا امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

رأيت ليلة أسرى بي إلى السماء... فقال لي جبرئيل: ... يا محمد! فهؤلاء الأئمة من بعدك، أعلام الهدى ومصاييح الدجى....(2)

ص: 409

1- . تفسیر القمی: 2/66، تفسیر کنز الدقائق: 1/60.

2- . دلائل الامامه: 476، حدیث 466.

از این رو ائمه علیهم السلام «السیل إلى الله» هستند.

البته چند برابر این اوصاف و ویژگی ها در روایات شیعه و سنی در توصیف ائمه اطهار علیهم السلام آمده است.

پس وقتی ائمه ما، امامان هدایت شدند ناگزیر باید از دین خدا دفاع کنند، و بدین ترتیب معلوم می شود کسانی که در مقابل اینان قرار دارند ائمه ضلال خواهند بود؛ چرا که هدایت در دو خط، مقابل هم قرار نمی گیرد.

## ائمه و مبارزه با باطل

ائمه اطهار علیهم السلام که حافظان دین هستند با باطل در جبهه های مختلف مبارزه کردند، و باطل در يك تقسیم، دو قسم است:

1. ادیان و آیین های خارج از اسلام.

2. مذاهب و افکار انحرافی مدعی اسلام که در طول تاریخ به نام دین ظاهر شده و بدعت های بزرگی در شریعت پدید آوردند و به اسلام و مسلمانان خیانت کردند.

اصل تأسیس مذهب - در مقابل مذهب حق اهل بیت علیهم السلام - مبارزه با دین است.

تحریف معنوی حقایق دین؛ چه در اصول و چه در فروع و تفسیر دین طبق هواهای نفسانی یکی دیگر از راه های مبارزه و از بین بردن دین مبین است.

زیاد کردن در دین و یا کم کردن امور ثابت در دین نیز یکی از راه های مبارزه با دین است.

اهل باطل در طول تاریخ از این راه ها و راه های دیگر با اسلام مبارزه کرده اند که هر يك از ائمه ما در زمان خودشان حقیقتاً حافظ دین بوده اند و به تمام معانی حفظ دین، در مقابل دشمنان دین که به تمام معانی قصد از بین بردن آن را داشتند ایستادند و دین خدا را حفظ کردند.

ص: 410

ما در مباحث مختلف بارها گفته ایم که دین اسلام مرگب و متشکل از سه قسم است:

1. اصول دین که مبانی اعتقادی است.

2. فروع دین و احکام که جنبه عملی دارد.

3. موارد اخلاقی که اخلاق واقعاً جزء دین است.

ائمه ما علیهم السلام در هر سه بُعد حافظ این دین بوده اند و دین را قولاً و فعلاً حفظ کردند.

آری، به لحاظ تعدد راه های مبارزه با دین، ائمه علیهم السلام نیز چون برای حفظ این دین نصب شدند، از راه های متعددی دین خدا را حفظ کردند؛ گاهی از راه شمشیر کشیدن، گاهی از راه کشته شدن، گاهی از راه سکوت کردن و گاهی از راه تدریس و تربیت شاگردان دین خدا را حفظ می کردند و گاهی لازم می شد به جای خودشان برای حفظ دین شاگردانشان را می فرستادند.

پس ائمه علیهم السلام برای حفظ دین خدا نصب شده اند و دین خدا نیز بیش از یکی نیست. خط ائمه علیهم السلام خط دین خداست. بنابراین، هر چه غیر از راه اهل بیت باشد، راه غیر خدا و خلاف دین الاهی است. نمی شود گفت: هم این حق است و هم آن دیگری، همه بر حق هستند و اهل نجات.

برای آگاهی از این امر به سیره و زندگی ائمه علیهم السلام مراجعه کنید، اگر در سیره و زندگی آن بزرگواران دقت کنید خواهید دید که تمام رفتار آنان در جامعه برای حفظ دین و دعوت به دین بوده است. ائمه اطهار علیهم السلام کارهای سختی به عهده داشتند و با چند جبهه بایستی مبارزه می کردند:

1. جبهه زنادقه و ملحدین که در آن زمان ها زیاد و قوی بودند.

2. جبهه اهل کتاب؛ پیروان ادیان دیگر.

3. فرقه های باطلی که در درون دین اسلام پیدا شدند و انحرافات که این فرقه ها



ایجاد کردند و یا اشخاصی که در این دین؛ چه در اصول و چه در فروع بدعت گذاری کردند.

ائمه معصوم علیهم السلام در همه جبهه ها برای حفظ دین مبارزه می کردند.

روایات فراوانی در اصول الکافی و التوحید شیخ صدوق رحمه الله آمده که ائمه علیهم السلام با زنادقه، مشرکان و پیروان ادیان دیگر مناظره هایی داشتند. مطالبی را ابتداءً به شاگردانشان فرمودند و یا در پاسخ سؤالات مختلف بیان داشتند.

در آن زمان ها عده ای در جامعه مسلمانان به مفسد قرآن معروف شدند که در واقع مفسد نبودند، ائمه علیهم السلام بایستی این ها را به جامعه معرفی می کردند و اقوال آن ها را رد می کردند تا مردم فریب آن ها را نخورند.

از طرف دیگر، گروهی دیگر به فقه و فقاہت شهرت یافتند، ائمه علیهم السلام بایستی واقع امر این ها را بیان می کردند تا مردم به توسط این ها گمراه نشوند. در کتاب الاحتجاج شیخ طبرسی رحمه الله احتجاج های بسیاری از ائمه اطهار علیهم السلام آمده که در زمان خودشان با اشخاص مختلف احتجاج کرده اند.

### مبارزه در جبهه توحید

از مسائل مهم دوران حضور ائمه علیهم السلام مسأله توحید است. ائمه ما حافظ توحید بودند و توحید حقیقی با زحمات آن بزرگواران به دست ما رسیده است. در این زمینه ائمه ما افکار و آراء باطله را رد کردند. صفات باری را - که صفات باری عین ذات است - برای خواص از اصحابشان بیان کردند. بطلان جسم بودن خداوند متعال، تشبیه خالق به مخلوق و رؤیت باری تعالی، چه در دنیا و چه در آخرت، چه برای پیامبر اکرم و چه برای دیگر مردم روشن کردند، و در مسئله توحید زحمت بسیاری کشیدند که مکتب واقعی توحید همان مکتب اهل بیت است؛ مکتبی که شرك در آن به تمام معانی رد شده، و مسئله جبر و اختیار و قضا و قدر و حقایق آن ها برای امت بیان شده است.

برای نمونه این روایت را که درباره زائد بودن صفات بر ذات خداوند متعال است ملاحظه کنید! حسین بن خالد می گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم:

يا بن رسول الله! إن قوماً يقولون: إنّه عزّوجلّ لم يزل عالماً بعلم، وقادراً بقدره، وحيّاً بحياة، وقديماً بقدم، وسميماً بسمع، وبصيراً ببصر.

امام رضا علیه السلام فرمود:

من قال ذلك ودان به فقد اتخذ مع الله الهة أخرى وليس من ولايتنا على شيء.

اصلاً قول به این که صفات عین ذات نیستند، شرك است. کسانی که به این قول قائل هستند، مشرکند.

مخالفان ما زیارت ائمه اطهار علیهم السلام، شفاعت و توسّل را شرك می گویند، در حالی که حضرت می فرماید: اصلاً او از ما؛ یعنی از خدا، رسول خدا و دین اسلام جدا است.

آن گاه امام رضا علیه السلام فرمود:

لم يزل الله عزّوجلّ عليمًا قادراً حياً قديماً سميماً بصيراً لذاته، تعالى عما يقول المشركون و المشبهون علواً كبيراً. (1)

در روایت دیگر محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

جعلت فداك، يزعم قوم من أهل العراق أنّه يسمع بغير الذي يبصر ويبصر بغير الذي يسمع.

قال: فقال: كذبوا وألحدوا وشبهوا، تعالى الله عن ذلك، إنّه سميع بصير يسمع بما يبصر ويبصر بما يسمع.... (2)4.

ص: 413

---

1- . التوحيد، شيخ صدوق: 139-140، حديث 3، عيون أخبار الرضا عليه السلام: 2/109، حديث 10، الاحتجاج: 2/192، بحار الأنوار: 4/62، حديث 1.

2- . الكافي: 1/108، حديث 1، التوحيد، شيخ صدوق: 144، حديث 9، بحار الأنوار: 4/69، حديث 14.

عبدالملك بن اعين می گوید: نامه ای به امام صادق علیه السلام نوشتم و درخواست کردم که توحید را برای من بنویسند. ایشان چنین نوشتند:

سألتَ رحمك الله عن التوحيد وما ذهب إليه من قبلك، فتعالى الله الذي ليس كمثله شيء وهو السميع البصير، تعالى الله عما يصفه الواصفون المشبهون الله تبارك وتعالى بخلقه، المفترون على الله.

إعلم - رحمك الله - أن المذهب الصحيح في التوحيد ما نزل به القرآن من صفات الله عز وجل، فانف عن الله البطلان والتشبيه... (1)

حضرت می فرمایند: تابع قرآن باش، بین قرآن چه می گوید.

آری، ائمه علیهم السلام حافظ توحید، قرآن و دین هستند.

یعقوب بن اسحاق می گوید: در نامه ای از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسیدم:

هل رأى رسول الله ربه؟

حضرت در جواب نوشتند:

إن الله تبارك وتعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحب. (2)

به راستی در مقابل این معارف چه اباطیلی در این زمینه در کتاب ها می نویسند، تا جایی که اسامی افراد عادی را عالم، حافظ و عارف می گذارند و ادعا می کنند که او در خواب و در بیداری با خداوند متعال معانقه کرده است (!!)) به این روایت که در تهذیب التهذیب آمده است، توجه کنید:

عن عبدالله بن أحمد: سمعت سريج بن يونس يقول: رأيت رب العزة في المنام فقال لي: يا سريج! سل حاجتك. 1.

ص: 414

1- . همان: 1/100، حدیث 1، همان: 102، حدیث 15، همان: 3/261، حدیث 12.

2- . همان: 1/95، حدیث 1، همان: 108، حدیث 2، همان: 4/43، حدیث 21.

فقلت: «رحمت سر بسر». یعنی رأساً برأس!

وقال البخاري: مات في ربيع الآخر سنة خمس وثلاثين ومائتين؛<sup>(1)</sup>

عبدالله بن احمد می گوید: از سريج بن يونس شنيدم که می گفت: پروردگار عزّت را در خواب دیدم، به من گفت: ای سريج! حاجت خود را بپرس!

گفتم: «رحمت سر به سر» یعنی سراسر رحمت است!

بخاری می گوید: او در ربيع الآخر سال 235 از دنیا رخت بر بست.

از آن طرف به روایاتی که در مکتب اهل بیت عليهم السلام آمده، توجه کنید!

سهل بن زياد می گوید: در نامه ای به حضرت امام حسن عسکری عليه السلام نوشتم:

قد اختلف يا سيدي أصحابنا في التوحيد، منهم من يقول: هو جسم، ومنهم من يقول: هو صورة؛ فإن رأيت يا سيدي أن تعلمني من ذلك ما أقف عليه ولا أجوزه فعلت متطوِّلاً على عبدك.

حضرت در پاسخ نوشتند:

سألت عن التوحيد، هذا عنكم معزول، الله واحد أحد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد، خالق وليس بمخلوق، يخلق تبارك وتعالى ما يشاء من الأجسام وغير ذلك وليس بجسم، ويصوّر ما يشاء وليس بصورة، جلّ ثناؤه وتقدّست أسماؤه أن يكون له شبه، هو لا غيره ليس كمثله شيء وهو السميع البصير.<sup>(2)</sup>0.

ص: 415

1- . تهذيب التهذيب: 3/398، سير اعلام النبلاء: 146-11/147، شماره 54، تاريخ اسلام: 17/170، الوافي بالوفيات: 15/89.

2- . الكافي: 1/103، حديث 10، بحار الأنوار: 3/261، حديث 10.

ائمه عليهم السلام مسئله جبر و اختیار و قضا و قدر را به طور کامل بیان کردند. آنان حقایق را باید بیان کنند و دین را حفظ نمایند. از این رو هم جبر و هم تقویض را رد کردند. مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

لا جبر ولا تقویض ولكن أمر بین أمرین. (1)

حیف است این مطلب بیان نشود. در تاریخ آمده است:

در زمان حجاج مسئله قضا و قدر خیلی اوج گرفت. حجاج به چهار نفر از بزرگان آن زمان به نام های حسن بصری، عمرو بن عبید، واصل بن عطاء و عامر شعبی که از نظر اهل سنت افراد بسیار بزرگی هستند و هر کدام در منطقه ای جداگانه زندگی می کردند، نامه نوشت و نظرشان را درباره قضا و قدر خواست. حسن بصری در پاسخ حجاج نوشت:

إن أحسن ما سمعت من أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام أنه قال:

يا بن آدم! اتظن أن الذي نهاك دهاك، وإتما دهاك أسفلك وأعلاك والله بريء من ذلك.

بهترین سخنی که از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این است که فرمود: ای فرزند آدم! گمان می کنی که خدای متعال که تو را از بعضی از اشیا نهی کرده برای تو مشکل و درد سری ایجاد کرده و تو را به گرفتاری انداخته. آن که برای تو گرفتاری ایجاد می کند خودت هستی، خداوند متعال به تو امر و نهی کرده و راه را به تو نشان داده است، خودت به اختیار خودت برای خودت مشکل ایجاد می کنی.

حسن بصری مطلب را از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل کرده و برای حجاج که

ص: 416

---

1- . التوحید، شیخ صدوق: 362، حدیث 8، بحار الأنوار: 5/17، حدیث 27.

بزرگ ترین دشمن آن حضرت است، فرستاد.

عمرو بن عبید نوشت:

أحسن ما سمعت في القضاء والقدر قول علي بن أبي طالب عليهما السلام: لو كان الوزر في الأصل محكوماً كان الموزور في القصاص مظلوماً.

بهترین سخنی که درباره قضا و قدر از علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این است:

اگر بنا باشد آن چه را شما مرتکب می شوید، امر حتمی و قضایی از ناحیه خداوند متعال مسجل باشد، پس قصاصی که خداوند متعال می کند باید ظلم باشد.

واصل بن عطا نوشت:

أحسن ما سمعت في القضاء والقدر قول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام أنه قال: أيّدلك على الطريق ويأخذ عليك المضيق؟

بهترین سخنی که در مورد قضا و قدر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این که فرمود: آیا خدا تو را به راه، راهنمایی می کند آن گاه در تنگنا قرار می دهد؟

عامر شعبی نیز نوشت:

أحسن ما سمعت في القضاء والقدر قول أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليهما السلام أنه قال: كل ما استغفرت الله تعالى منه فهو منك، وكل ما حمدت الله تعالى فهو منه؛

بهترین سخنی که درباره قضا و قدر از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام شنیدم این که فرمود: آن چه از خدا آمرزش خواسته ای از آن توست و آن چه خدا را حمد و سپاس گفته ای، از آن اوست.

عجیب این که وقتی نامه ها به حجّاج رسید گفت:

ص: 417

به راستی آنان این مطالب را از سرچشمه پاک و تمیز زلالی گرفته اند.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام این گونه عقاید و مبانی دین را حفظ کردند.

### جبهه صوفیه و غالیان

ائمه معصومین علیهم السلام در طول زندگی خود با افکار انحرافی به شدت برخورد کردند. آن بزرگواران با چند گروه به شدت مبارزه کردند. آنان به شدت در برابر تصوّف ایستادند تا خط شرع مقدّس از این فکر جدا شود و صوفیان، تصوّف را جزء دین قرار ندهند.

مبارزه آن بزرگواران با غلو نیز شدید بود، در آن دوران کسانی به الوهیت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام قائل شدند. عدّه دیگر به نبوّت و یا الوهیت ائمه علیهم السلام قائل شدند. ائمه علیهم السلام با این ها مبارزه نمودند و دین را حفظ کردند تا مبدا این قضیه جزء دین قرار بگیرد.

### جبهه قیاس

جبهه دیگر مبارزه ائمه ما با قیاس در دین و اهل قیاس بود که با این فکر نیز به شدت مبارزه کردند.

این امر چنان رشد کرده بود که برخی از اساتید بزرگ می گویند: در حدود 500 حدیث در تحریم قیاس در شریعت داریم. در این باره روایات صریحی از امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام نقل شده است. ابان بن تغلب می گوید: امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی به من فرمود:

ص: 418

یا ابان! اِنَّكَ اخذتني بالقياس، والسنة اذا قيست محق الدين؛(1)

ای ابان! تو مرا با قیاس مأخوذ داشتی، در حالی که اگر قیاس در دین به کار رود، دین از بین می رود.

این مبارزه در رد کسانی بود که دینی را بر اساس قیاس تأسیس کردند.

## جبهه احکام

ائمه علیهم السلام برای حفظ دین؛ چه در اصول و چه در فروع زحمت های فراوانی کشیدند و دین مقدّس را احیا کرده و ابقا نمودند.

از همان صدر اسلام وقتی عدّه ای خلیفه ای را به جای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نشانند، بدعت ها در دین شروع شد. برای مثال روزی خلیفه دستور داد زن دیوانه ای را که زنا کرده بود حد جاری شود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام او را از این کار منع کردند و فرمودند:

ألم تعلم أنّ القلم رفع عن المجنون حتى يعقل، وعن المبتلى حتى يفیق، وعن النائم حتى يستيقظ، وعن الصبي حتى يحتلم؛(2)

آیا نمی دانی قلم از دیوانه برداشته شده تا عقل خود را باز یابد و از بیمار برداشته شده تا بهبود یابد و از خفته برداشته شده تا بیدار گردد و از بچه برداشته شده تا محتلم شود.

حضرت با این کار نه فقط آن زن را نجات دادند؛ بلکه دین خدا را نیز نجات دادند، زیرا اگر این کار انجام می شد بعد از آن رجم مجنون جزء دین و احکام شرع قرار می گرفت.

ص: 419

1- . من لا يحضره الفقيه: 4/119، حدیث 5239، الكافي: 7/299 و 300، حدیث 16، بحار الأنوار: 101/405، حدیث 5.

2- . المستدرک علی الصحیحین: 4/389، السنن الكبرى، بیهقی: 4/269.



و چقدر مواردی از این قبیل در منابع آمده که عمر گفت:

لولا علي لهلك عمر؛(1)

اگر علی نبود عمر نابود می شد.

ما اعتبار سند این موارد را از کتاب های اهل سنت ثابت کرده ایم. در نقلی آمده عثمان گفت:

لولا علي لهلك عثمان؛(2)

اگر علی نبود عثمان نابود می شد.

بنابراین، بحث از هلاکت این و آن نیست؛ بلکه بحث حفظ دین است. وقتی پادشاه روم نماینده ای به مدینه می فرستد و سؤالاتی را از خلیفه رسول الله می پرسد، و خلیفه نمی تواند جواب بدهد آیا این مضرّ به دین نیست؟

در این جا نباید امیرالمؤمنین علیه السلام دخالت کنند و این سؤالات را پاسخ بدهند؟

این حفظ دین و شریعت است و پاسخ ها نشان گر آن است که دین اسلام، دین کاملی است، اما کسی که در مسند خلافت نشسته جاهل است.

برخی مطلب را به گونه ای دیگر جلوه می دهند و می گویند: امیرالمؤمنین به خلفا کمک می کرد!

در حالی که آن حضرت چون می دیدند جهل آن ها دارد آبروی اسلام را می برد، به پرسش ها پاسخ می دادند.4.

ص: 420

---

1- . الكافي: 7/424، حدیث 6، الايضاح: 191، المسترشد: 548، حدیث 226، الاختصاص: 111، مناقب آل ابی طالب: 2/184، الطرائف: 516، بحار الأنوار: 30/111، حدیث 11، الاستيعاب: 3/1103، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: 12/204، نظم درر السمطين: 130، فتح الملك العلي: 71، المواقف: 3/627، تمهيد الاوائل: 547، تفسير سمعاني: 5/154، تفسير رازی: 21/22، المناقب، خوارزمی: 81، حدیث 65.

2- . زين الفتى في سورة هل اتى: 1/317، حدیث 225 به نقل از الغدير: 8/214.

این گونه افراد از دید دیگر نگاه می کنند تا مطلب به نفع خودشان تمام شود.

ائمه علیهم السلام دین را حفظ می کنند و در این راستا قول کسی را تأیید یا رأی کسی را ابطال می کنند، همه به خاطر خدا و دین اوست، وگرنه آن بزرگواران با کسی حساب شخصی ندارند.

وقتی خلیفه به خاطر رفاقت کسی را از حد - حدّ زنا - نجات می دهد، حضرت به شدّت در برابر او می ایستند و اعتراض می کنند، تا احکام خدا به خاطر رفاقت ها از بین نرود.

وقتی در زمان عثمان اموال بیت المال حیف و میل می شود، امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

والله، لو وجدته قد تزوّج به النساء وملك به الإمام لرددته، فإنّ في العدل سعة...؛(1)

به خدا سوگند، این اموال باید به بیت المال برگردد گرچه کسانی با این اموال، ازدواج کرده باشند و به عنوان مهر به زنانشان داده باشند و به وسیله آن اموال کنیزکان خریداری گردد، چون در عدالت و دادگری گشایش و وسعتی است....

این مقاومت به این خاطر است که دین بازیچه نشود.

اگر امام علیه السلام از نماز تراویح منع می کنند بدین جهت است که نماز تراویح بدعت است. در روایتی مسعدة بن صدقه می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در خطبه ای فرمود:

... والله لقد أمرت الناس أن لا يجمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة، فنادى بعض أهل عسكري ممن يقاتل وسيفه معي: «أنعى الإسلام وأهله غيرت سنة عمر» ونهى أن يصلّى في شهر رمضان في جماعة، حتّى خفت 6.

ص: 421

---

1- . نهج البلاغه: 46، كلام 15، مناقب آل ابی طالب: 1/377، بحار الأنوار: 41/116.

أن يثور في ناحية عسكري على ما لقيت ولقيت هذه الأمة من أئمة الضلالة والدعاة إلى النار....(1)

## امام هادی و دعای باران مسیحیان

آری، شأن ائمه عليهم السلام در طول تاریخ همین گونه بوده است. داستانی در شهر سامرا در زمان امام هادی علیه السلام در نماز استسقا اتفاق افتاد. این داستان در کتاب های اهل سنت نیز آمده است. در این زمینه می خوانیم:

مسلمانان سه روز برای استسقا به بیرون شهر رفتند، ولی باران نبارید، اما روز چهارم بزرگ نصارا با رهبانان و مسیحیان برای استسقا به بیرون شهر رفتند و باران بارید. روز بعد نیز همین طور شد و در اثر این امر، مسلمانان به شك افتادند. امام هادی علیه السلام در زندان بود، خلیفه پیغام فرستاد که امت جدت را دریاب!

روز بعد جاثلیق به همراه رهبانان برای دعا بیرون رفتند، امام هادی علیه السلام نیز در جمع یاران خود به بیرون رفتند، وقتی جاثلیق دست به دعا برداشت، امام هادی علیه السلام به یکی از همراهانش دستور داد آمد و مشت او را باز کرد و استخوانی را که در دستش بود، گرفت و دوباره هوا آفتابی شد، آن گاه حضرت به او فرمود: اکنون دعا کن!

او دعا کرد و دعای او مستجاب نشد و شك و شبهه از بین رفت و آن جا گفتند:

امام علیه السلام اسلام و مسلمانان را از انحراف نجات داد. او دعا کرد، اما هوا آفتابی شد، خلیفه پرسید: ای ابامحمد! این استخوان چیست؟ فرمود:

هذا رجل مرّ بقبر نبي من أنبياء الله، فوقع في يده هذا العظم، وما كشف عن عظم نبي إلا هطلت السماء بالمطر؛(2)

ص: 422

1- . الاحتجاج: 1/392.

2- . الخرائج والجرائح: 1/442، حدیث 23، كشف الغمة: 3/226، ينابيع الموده: 3/130.

این مرد از کنار قبر یکی از پیامبران الهی عبور کرد و این استخوان را به دست آورد و استخوان هیچ پیامبری ظاهر نشود مگر این که باران فرو می ریزد.

در قصه فیلسوفی به نام کندی آمده که او مطالبی علیه قرآن نوشته بود. امام حسن عسکری علیه السلام از این ماجرا خبردار شدند و با یک کلمه اشکال او را دفع کردند.<sup>(1)</sup> به راستی اگر این قضیه باقی می ماند چه تأثیری نسبت به قرآن می گذاشت؟

روشن است عده ای را منحرف می کرد.

وقتی حضرت به او پیغام دادند، متنبه شد و از حرفش برگشت و فهمید که اشتباه کرده است.

## دوران غیبت و داستان انار

این گونه امور در هر زمانی از ائمه ما علیهم السلام پیش آمده است. از جمله در دوران غیبت، داستان اناری است که در بحرین اتفاق افتاد. این داستان واقعیت دارد که شیخ یوسف بحرانی از بزرگان فقهای ما، آن را در کتاب خود نوشته، و قبر کسی که خدمت امام زمان علیه السلام رسیده هم اکنون یکی از مزارهای بحرین است.

او به امام زمان متوسل گشت و مشکل حل شد، وگرنه عده کثیری از مردم در عقیده متزلزل می شدند.<sup>(2)</sup> آری، ائمه ما علیهم السلام در طول تاریخ در هر موقعیتی به این دین خدمت کردند و به داد مسلمانان رسیدند.

## دوران امام مهدی و احیای دین

آن چه گفتیم اجمالی بود از نقش ائمه اطهار علیهم السلام در حفظ و احیای دین در

ص: 423

---

1- . مناقب آل ابی طالب: 3/525-526، بحار الأنوار: 50/311، حدیث 9.

2- . بحار الأنوار: 52/177.

جبهه های مختلف، ولكن وقت احیای دین به طور کامل و زمانی که وعده الاهی تحقق پیدا می کند، دوران حضرت ولی عصر امام دوازدهم علیه الصلاة والسلام است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث قطعی فرموده اند:

یملأ الله به الأرض قسطاً وعدلاً؛<sup>(1)</sup>

خداوند به توسط حضرت مهدی زمین را از عدالت پر خواهد کرد.

پس فراز مذکور - چنان که قبلاً گفتیم - به زمان حکومت آن حضرت ارتباط دارد، در آن زمان است که دین خدا یعنی اسلام، حیات می یابد که حیات و احیای هر چیزی به حسب خود اوست.

برای مثال، اگر درختی در حال خشک شدن باشد، برای زنده کردن آن به مقتضای حال آن درخت اقدام می شود. اگر ساختمانی در حال انهدام باشد و اگر زمینی موات باشد، احیای درخت، ساختمان و زمین هر يك متناسب با حال و وضع آن است، و اگر انسانی بر اثر بیماری مشرف بر مرگ باشد احیای او علاج و نجات دادن از بیماری است، و هم چنین است حیوان و یا هر شیء دیگری.

اکنون می گوئیم: حیات و زندگی دو جور است:

1. حیات مادی،

2. حیات معنوی.

برخی از اشیا، فقط حیات معنوی دارند، می گوئیم: حیات دین، علم و قرآن.

برخی اشیا دیگر، هم حیات مادی دارند و هم حیات معنوی. مثلاً: انسان هم حیات مادی دارد و هم حیات معنوی، و این امتیاز انسان بر دیگر اشیاست. 0.

ص: 424

---

1- . کمال الدین: 288، کفایة الاثر: 89، الیقین: 494، بحار الأنوار: 36/316، حدیث 162 و 38/126، حدیث 76 و 51/12، حدیث 14، مسند، احمد بن حنبل: 1/99، سنن ابی داوود: 2/309، کنز العمال: 14/261، حدیث 38653، المعجم الاوسط: 2/55، الجامع الصغیر: 2/438، حدیث 7490.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»؛ (1)

و هر کس، انسانی را زنده نماید گویی همه مردم را زنده کرده است.

در ذیل این آیه مبارکه روایاتی آمده که اگر کسی، انسانی را از ضلالت و گمراهی نجات بدهد او را احیا و زنده کرده است. در روایتی از امام حسن عسکری علیه السلام آمده که فرمود:

حضرت سیدالشهداء علیه السلام به مردی فرمود:

أَيُّهَا أَحِبَّ إِلَيْكَ؟ رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مَسْكِينٍ قَدْ ضَعَفَ أَتَقَدِّدُهُ مِنْ يَدِهِ، أَوْ نَاصِبٍ يَرِيدُ إِضْلَالَ مَسْكِينٍ مِنْ ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا، تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ بِهِ وَيَفْحَمُهُ وَيَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟

قال: بل إنقاذ هذا المسكين المؤمن من يد هذا الناصب، إنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ:

«مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»

من احياها فكأنما احيا الناس جميعاً. أي ومن احياها وأرشدتها من كفر إلى إيمان فكأنما احياي الناس جميعاً من قبل أن يقتلهم بسيوف الحديد. (2)

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام در ذیل این آیه فرمود:

من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما احياها، ومن أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها. (3)

از این آیه روشن می شود که حیات واقعی انسانی، حیات معنوی است، وگرنه اگر انسان زنده حیات معنوی نداشته باشد، حیات او حیات حیوانی خواهد بود، نه حیات انسانی. 8.

ص: 425

1- . سورة مائده (5): آیه 32.

2- . تفسير الامام العسکری علیه السلام: 348، حدیث 231، بحار الأنوار: 2/9، حدیث 17.

3- . الكافي: 2/210، حدیث 1، بحار الأنوار: 71/401، حدیث 48.

با عنایت به آن چه گذشت می‌گوییم: حکم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در آخر دنیای اسلام، همان حکم رسول خدا صلی الله علیه وآله در اول دنیای اسلام است. در قرآن مجید درباره دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید آن گاه که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد.

خدا و رسول ما را به چیزی دعوت می‌کنند که ما را احیا کند. ما باید این دعوت را اجابت کنیم و اگر کسی دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را استجابت نکند، او مرده است، نه زنده.

به سخن دیگر، حیات کسی که از دعوت خدا و رسول اعراض کند حیات حیوانی است، نه حیات انسانی؛ چرا که حیات بدون معنویت حیات حیوانی است.

امام زمان علیه السلام نیز در زمان ظهور عین همین دعوت را به همه اهل عالم اعلام خواهند داشت و دوران حیات معنوی به فعلیت خواهد رسید. زیرا در حکومت آن حضرت، عدالت دقیقاً همان طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند و شریعت که عبارت از اصول، فروع و اخلاق است، به طور کامل پیاده خواهد شد، چیزی که قرن‌ها به سبب تسلط مغرضان و ناهلان به دست فراموشی سپرده شده بود مجدداً به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف احیا خواهد شد.

از این رو در روایات آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

إذا قام القائم عليه السلام جاء بأمر جديد كما دعا رسول الله صلى الله عليه وآله في بدء الإسلام إلى أمر جديد؛ (2)

ص: 426

1- . سورة انفال (8): آیه 24.

2- . الارشاد: 2/384، بحار الأنوار: 52/338، حدیث 82.

آن گاه که حضرت قائم علیه السلام قیام کند عین همان دعوتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روز اول آوردند در روز آخر امام زمان همان را خواهند آورد.

روایت دیگر درباره قرآن است که ما در برخی از مباحث درباره این روایت سخن گفته ایم، جابر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَرَبَ فَسَاطِيطَ لِمَنْ يَعْلَمُ الْقُرْآنَ عَلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ جَلَالُهُ، فَأَصْعَبَ مَا يَكُونُ عَلَى مَنْ حَفِظَهُ الْيَوْمَ، لِأَنَّهُ يَخَالِفُ فِيهِ التَّأْلِيفَ. (1)

هنگامی که حضرت مهدی علیه السلام تشریف بیاورند، مراکزی را برای تعلیم قرآن آن گونه که نازل شده، تأسیس می کنند....

یعنی قرآن را به واقعه تدریس خواهند کرد. پس امر جدید یعنی تجدید قرآن و اسلام.

### نگاهی به عملکرد خلفای جور

در توضیح این مطلب می گوئیم:

وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مبعوث شدند، اسلام غریب بود، حضرت با آن غربت و شدت استقامت کردند، تا اسلام منتشر شد، قرآن مجید نیز به تدریج نازل می شد و مردم را هدایت می کرد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وظیفه خود را انجام می دادند و چون از دنیا رفتند، چنان که در قرآن مجید آمده:

«أَفْإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ (2)

ص: 427

1- . همان: 2/386، همان: 52/339، حدیث 85.

2- . سوره آل عمران (3): آیه 144.



آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب برمی گردید؟ و هر کس به عقب باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی زند؛ و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد؛

اکثریت مردم برگشتند، آن ها گفتند:

حسبنا کتاب الله؛

کتاب خدا برای ما کافی است.

و مانع کتابت سنت شدند و کتاب الله را هم مطابق میلشان تفسیر و تأویل کردند.

در صحیح بخاری و دیگر منابع اهل سنت آمده: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بستر بیماری فرمود:

هَلِّمُوا أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا.

فقال عمر: لا تأتوه بشيء، فإنه قد غلبه الوجع وعندكم القرآن، حسبنا كتاب الله.

فاختلف أهل البيت واختصموا، فمنهم من يقول: قوموا يكتب لكم رسول الله، ومنهم من يقول ما قال عمر.

فلما كثر اللغظ والاختلاف قال رسول الله صلی الله علیه وآله: قوموا عني.

قال عبیدالله بن عبد الله بن عتبة: وكان ابن عباس يقول: الرزية كل الرزية ما حال بين رسول الله صلی الله علیه وآله وبين أن يكتب لنا ذلك الكتاب من اختلافهم ولغظهم. (1)

وقتی حکومت به معاویه رسید به طور رسمی و علنی با قرآن، اسلام و پیامبر 6.

ص: 428

---

1- . الأمالی، شیخ مفید: 36-37، حدیث 3، بحار الأنوار: 22/474، حدیث 22، مسند، احمد بن حنبل: 1/336، صحیح بخاری: 137/5-138، عمدة القاری: 25/76، حدیث 7366، السنن الكبرى، نسائی: 3/423، حدیث 5852، شرح ابن ابی الحدید: 2/55، الطبقات الكبرى: 2/244، تاریخ ابن خلدون: 3/171، امتاع الاسماع: 14/446.

اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ مبارزہ کرد و چون یزید به تخت نشست به طور علنی و خیلی آشکار اظهار کفر کرد. وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام مجلسی ترتیب داد و سر مطهر آن حضرت را در برابر خود نهاد و با چوب دستی به دندان های مبارک آن حضرت می زد و می گفت:

لعبت هاشم بالملك فلا خیر جاء ولا وحي نزل

لیت أشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

لأهلوا واستهلوا فرحا ولقالوا یا یزید لا تشل

فجزیناه ببدر مثلها وأقمنا مثل بدر فاعتدل

لست من خندف إن لم أنتقم من بني أحمد ما كان فعل(1)

سیدالشهداء علیه السلام به آن وظیفه ای که داشتند با همه مشکلات عمل کردند و بنی امیه، بنی مروان و دیگران را در رسیدن به اهدافشان ناکام گذاشتند، گرچه یکی از آن ها قرآن را تیرباران کرد، اما مؤثر واقع نشد. مبارزه با ذریه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ و اهل بیت را آغاز کردند که در واقع هدفشان نابودی اهل بیت علیهم السلام و انتقام جویی از شخص پیامبر اکرم بود.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

اللهم إني استعديك على قريش، فإنهم أضمروا لرسولك صلى الله عليه وآله ضرراً من الشر والغدر، فعبجروا عنها وحلت بينهم وبينها، مكانت الوجبة والدائرة علي... (2)

یعنی آن چه که به سر ما می آید، انتقامی است که قریش از شخص پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ دارند می گیرند؛ چرا که به خود حضرت دست رسی نداشتند، از ما 8.

ص: 429

1- . الاحتجاج: 2/34، تاریخ طبری: 8/188.

2- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: 20/298.

باز هم این کارها مؤثر واقع نشد و دین خدا باقی ماند.

و آن گاه که نوبت به عباسیان رسید، کار استثنایی انجام دادند. امویان چنین نکردند. اما آنان در مقابل دین، قرآن و سنت حقّه رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام مذهب تأسیس کردند، مذهبی که علمای آن در خدمت دربار بودند و با فتوهای خود توجیه گر کارهای دربار و حکومت ستمگر عباسیان بودند.

نخستین مذهبی که تأسیس کردند مذهب مالک بود هارون الرشید عباسی او را وادار کرد که کتاب موطأ را بنویسد و با او شرط کرد که از امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام در این کتاب هیچ حدیثی نقل نکند.

عباسیان کتاب این شخص را چنان ترویج کردند که میلیون ها تن از مردم تابع مذهب او شدند که تا به امروز عدّه ای پیرو او هستند. (1) وقتی متوکل عباسی به قدرت رسید، احمد بن حنبل را وادار کرد که مذهبی تأسیس کند و مسندی بنویسد و مکتبی بر اساس قیاس، استحسان، هوای نفس، مصلحت ها و در بین مسلمانان تا به امروز رایج شد.

عباسیان کاری کردند که قبلی ها نکرده بودند و بدین وسیله به مرور زمان، قرآن مهجور شد. هر چند صبح و شب در همه جا و در همه رسانه ها خوانده می شود، اما کدام قرآن؟

واقع قرآن کجاست؟

عمل به قرآن کجاست؟ 8.

ص: 430

---

1- . ابو عبدالله مالك بن انس بن مالك بن أبي عامر بن عمرو بن الحارث الاصبحي، المدني. ولد في المدينة سنة 93 وتوفي بالمدينة في 14 ربيع الاول 179 ودفن بالبقيع. من تصانيفه الموطأ، رسالته إلى الرشيد. ر. ك: كتاب الموطأ: 1/27 (مقدمه)، سير أعلام النبلاء: 8/78.

هم چنین سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؟

اما آن گاه که حضرت امام زمان علیه السلام ظهور کنند قرآن را به گونه ای تفسیر می کنند که مردم می گویند: عجب! این تفسیر غیر آن تفسیری است که سالیان دراز داشتیم.

آن بزرگوار احکام شرع را بیان می کنند، به گونه ای برای امت تازگی خواهد داشت؛ چرا که امت از آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آوردند فاصله گرفته اند، از این رو برای آن ها تازگی خواهد داشت.

## دو مورد مهم در احیای دین

گفتنی است که احیای دین به وسیله امام زمان علیه السلام و به فعلیت رسیدن دعوت الهی رسول الله به تمام معنا دو چیز لازم دارد:

1. آمادگی مردم برای پذیرش آن.

امام زمان علیه السلام از نیروی غیبی استفاده و عقول مردم را تکمیل خواهند کرد.

در این باره روایات فراوانی آمده است. عقول، استعداد و فهم مردم بالا- می رود و توجه و التفاتشان به معنویات زیاد می شود و حالت پذیرش پیدا می کنند.

ابو خالد کابلی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم وأكمل به أحلامهم. (1)

از طرفی، اگر قرآن و شریعت به همان طوری که آمده بیان شود، نورانیت دارد و هیچ عاقلی با نورانیت و هدایت مخالفت نمی کند.

از طرف دیگر، معجزات و کراماتی که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند داشت امامتشان بر عموم اهل عالم به اثبات خواهد رسید.

ص: 431

---

1- بصائر الدرجات: 117، بحار الأنوار: 52/328، حدیث 47.

2. لزوم نیروی دیگر.

نیروی دیگری نیز لازم است؛ چرا که سرانجام اقلیتی می ماند که از فرمان حضرتش سرپیچی می کنند و با آن بزرگوار معارضه و عناد می کنند، آن جاست که آن حضرت از قدرت الاهی که در اختیار آن حضرت خواهد بود، برای سرکوب کردن این گونه افراد استفاده خواهند کرد و آن ها را سر جایشان خواهند نشاند، چنان که اشاره خواهد شد.

وَيُرَدِّكُمْ فِي أَيَّامِهِ؛

و شما را دوباره در روزهای حکومت خود باز گرداند.

خداوند متعال ائمه اطهار علیهم السلام را در ایام خود برمی گرداند.

در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام فرمود:

أَيَّامُ اللَّهِ ثَلَاثَةٌ: يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ، وَيَوْمُ الْكُرَّةِ وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ؛<sup>(1)</sup>

روزهای خدا سه روز است: روزی که حضرت قائم قیام می کند، روز رجعت و روز رستاخیز.

خدای تعالی مقرر کرده که عظمت اهل بیت هم در این عالم و در همه عالم قیامت ظاهر شود.

عظمت اهل بیت در این عالم در رجعتشان به دنیا در زمان حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خواهد بود که در خصوص «رجعت» مطالبی گذشت و شأن اهل بیت در روز قیامت بحث مفصل جداگانه ای دارد.<sup>3</sup>

ص: 432

---

1- . مختصر بصائر الدرجات: 18، بحار الأنوار: 53/63، حدیث 53.

و برای عدل خود آشکارتان سازد.

خدا به توسط اهل بیت علیهم السلام «عدل» خود در این عالم فراگیر خواهد کرد.

در حدیثی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

يَمَلَأُ اللَّهُ بِه الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا. (1)

البته روایات در این باب که بزرگان در کتاب های متعلق به حضرت آورده اند (2) بسیار است، در روایتی امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِذَا قَامَ قَائِمُ أَهْلِ الْبَيْتِ قَسَمَ بِالسُّوِيَّةِ وَعَدَلَ فِي الرَّعِيَّةِ، فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ.

وإِذَا سَمِيَ الْمَهْدِيُّ، لِأَنَّهُ يَهْدِي إِلَى أَمْرِ خَفِيِّ، وَيَسْتَخْرِجُ التَّوْرَةَ وَسَائِرَ كُتُبِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ غَارِ بَأَنْطَاكِيَّةِ، وَيُحْكَمُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَةِ بِالتَّوْرَةِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِالْإِنْجِيلِ وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِالزَّبُورِ وَبَيْنَ أَهْلِ الْقُرْآنِ بِالْقُرْآنِ.

وَيَجْمَعُ إِلَيْهِ أَمْوَالَ الدُّنْيَا مِنْ بَطْنِ الْأَرْضِ وَظَهْرَهَا فَيَقُولُ لِلنَّاسِ: تَعَالَوْا إِلَيَّ مَا قَطَعْتُمْ فِيهِ الْأَرْحَامَ وَسَفَكْتُمْ فِيهِ الدِّمَاءَ أَكْرَامَ وَرَكِبْتُمْ فِيهِ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ.

فَيُعْطِي شَيْئًا لَمْ يَعْطِهِ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَيَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا وَنُورًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَجُورًا وَشَرًّا؛ (3)

هنگامی که قائم اهل بیت قیام نماید به طور مساوی قسمت می کند و در میان مردم با داد و عدل رفتار می نماید. پس هر کسی از او اطاعت کند در واقع از خدا 6.

ص: 433

1- . منابع این حدیث در صفحه 424 همین کتاب گذشت.

2- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه به کتاب الغیبه نعمانی، شیخ طوسی و بحار الانوار مراجعه شود.

3- . کتاب الغیبه، نعمانی: 243، حدیث 26.

اطاعت کرده است و هر کس از او نافرمانی کند در واقع از خدا نافرمانی کرده است.

او را مهدی نامیده اند، چون مردم را به يك امر پنهان راهنمایی می کند، تورات و دیگر کتاب های آسمانی را از غاری در انطاکیه بیرون می آورد و در میان اهل تورات با تورات و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم می کند.

اموال و ثروت دنیا را از درون و بیرون زمین جمع می کند و به مردم می گوید:

بیاید این همانی است که شما به خاطر آن پیوند خویشاوندی را قطع کردید، در راه آن خون های حرام ریختید و برای به دست آوردن آن، آن چه را که خدای متعال حرام کرده بود، مرتکب شدید.

پس ثروتی به آنان می بخشد که هیچ کس چنین ثروتی پیش از او نبخشیده است و زمین را از عدل و داد و قسط و نور پر می کند هم چنان که از ستم، جور و شرّ پر شده باشد.

وَيُمْكِّنُكُمْ فِي أَرْضِهِ؛

و در روی زمینش استوارتان سازد.

تمکین در زمین، کنایه از قدرت و سلطنت و تمکّن از هر گونه تصرف است، و کلمه «فی أرضه» اشاره است به این که حکومت و اقتدار حضرات به قسمتی از کره خاکی اختصاص ندارد، بلکه همه دنیا در اختیارشان خواهد شد، و این چیزی است که هم قرآن و هم حدیث دلالت صریح دارد، خدای تعالی می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخُلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لِيُمْكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»؛ (1)5.

ص: 434

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که به یقین آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت تبدیل خواهد کرد.

چنان که ملاحظه می شود آیه مبارکه با «وعد» شروع شده و خدا فرموده:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»؛ (1)

به راستی که خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند.

در آیه دیگری می فرماید:

«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَوْا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»؛ (2)

ما اراده کرده ایم بر کسانی که در زمین مورد استضعاف قرار گرفتند منت نهیم و آنان را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم! و حکومتشان را در زمین پابرجا سازیم؛ و به فرعون و هامان و سپاهیانشان، آن چه را از آن ها (بنی اسرائیل) بیم داشتند، نشان دهیم.

ائمه علیهم السلام احیاگر دین خدا هستند و جز آنان کسی نیست. آن بزرگواران مظاهر عدل الاهی و مجری شریعت خداوند متعال در همه عالم و نسبت به همه انسان ها هستند؛ به همه زمین، همه آن هایی که به عدالت نیاز دارند و در انتظار عدل هستند.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 6.

ص: 435

---

1- . سوره آل عمران (3): آیه 9.

2- . سوره قصص (28): آیه 5-6.



إنّ علي بن أبي طالب وصيّ وإمام أمّتي وخليفتي عليها بعددي ومن ولده القائم المنتظر الذي يملأ الله به الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً.

والذي بعثني بالحق بشيراً ونذيراً إنّ الثابتين على القول به في زمان غيبته لأعزّ من الكبريت الأحمر؛ (1)

به راستی که علی بن ابی طالب وصی من و امام امت من و خلیفه من بعد از من بر آن ها خواهد بود و از فرزندان او، قائم منتظری که زمین را از قسط و داد پر می کند هم چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.

به خدایی که مرا به حق بشارت دهنده و بیم دهنده مبعوث کرد، به راستی کسانی که در دوران غیبت او بر اعتقاد به او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب ترند.

### وظیفه ما در دوران غیبت

بحث دیگر در این زمینه، وظیفه ما در دوران غیبت است. به راستی وظیفه ما در زمان غیبت چیست؟ ما چه باید بکنیم؟

شرح این وظیفه نیز در زیارت جامعه آمده که از امام علیه السلام و از خداوند متعال این گونه می خواهیم:

فَتَّبِئَنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّيْتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَدِينِكُمْ وَوَقْفَنِي لِطَاعَتِكُمْ وَرَزَقَنِي شِفَاعَتَكُمْ وَجَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ....

ما در بیان آن فراز وظایف خود را نسبت به مقام ولایت در زمان غیبت بیان خواهیم کرد.

ص: 436

---

1- . اليقين: 494-495، بحار الأنوار: 38/126، حديث 76.

فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ؛

پس با شما هستیم با شما، نه با غیر شما.

ما در این فراز به خدمت ائمه علیهم السلام عرض می کنیم:

ما از شما جدا نخواهیم شد؛ چه غایب باشید، چه حاضر و شاهد، چه در زندان باشید، چه در اوج قدرت، در هر حالی که باشید ما با شما هستیم و فقط با شما.

پیش تر خواندیم که

«مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَشَاهِدِكُمْ وَغَائِبِكُمْ وَأَوْلِيَكُمْ وَآخِرِكُمْ... فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ».

نتیجه عرض ارادت های پیشین این شد که در هر حال و با همه مشکلات، گرفتاری ها و شداید از شما جدا نخواهیم شد.

البته در برخی از نسخه ها به جای:

«فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ» آمده است:

«لا مع عدوكم» (1).

به نظر می رسد این دو عبارت با هم فرق ندارد. چون پیش تر گفتیم که در طول تاریخ دو خط بوده است و همیشه در برابر هم وجود داشته؛ حق و باطل.

وقتی می گویم: من با شما هستم، یعنی فکر، عقیده، حب، ارادت و عمل من، همه با شماست. چرا؟ چون شما حق هستید، پس ما عدای شما، باطل است، خط مقابل هر که می خواهد باشد، خط باطل است. از این رو بنا به هر دو نسخه، نتیجه یکی است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

ص: 437

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا پیشه کنید و با صادقان باشید.

ما در ذیل این آیه مبارکه مباحثی درباره معیت داشتیم. به طور کلی معیت چند جور است:

1. معیت جسمانی، کسی با کسی با هم هستند در زمان و مکان واحد.

2. معیت معنوی؛ می گویند: فلانی با فلانی است؛ یعنی از نظر عقیده، فکر و خط، گرچه هم دیگر را ندیده و ارتباطی با هم نداشته باشند. این معیت معنوی است.

ما در ذیل این آیه مبارکه گفتیم: منظور از صادقان، اهل بیت علیهم السلام هستند.

این معنا در روایات اهل سنت و در تفاسیر آن ها نیز آمده است. (2) از طرفی، در این آیه به بودن با صادقان امر شده که این امر مطلق است. پس بر عصمت صادقان دارد.

چون اگر کسی به کسی گفت: تو با فلانی باش؛ یعنی تابع او، مطیع او، همراه او باش، از نظر فکری و عقیدتی با او باش! اگر هیچ قیدی نداشته باشد باید چنین فردی معصوم باشد، وگرنه امر به این که با فلانی باش و او معصوم نباشد، تناقض لازم می آید.

از این روست که ما در شریعت اسلام به اطاعت پدر و مادر مأمور هستیم و درباره تواضع، اطاعت و احترام نسبت به والدین تأکید شده، اما این امر مطلق نیست؛ بلکه مقید است؛ چرا که پدر و مادر معصوم نیستند. اگر امر مطلق بود به یقین می بایست معصوم باشند، از این رو در قرآن مجید این گونه می خوانیم: ب.

ص: 438

---

1- . سوره توبه (9): آیه 119.

2- . ر. ک: جلد دوم، صفحه 39 از همین کتاب.

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛ (1)

و هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری، از ایشان اطاعت مکن.

اما امر به بودن با صادقان مطلق است، ما مأموریم با آنان باشیم و آنان در همه احوال باید معصوم باشند، وگرنه چنین امری صادر نمی شد.

3. معیت دیگر، معیت به معنای احاطه است. این معیت را خداوند متعال دارد.

قرآن کریم می فرماید:

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»؛ (2)

و هر جا باشید او با شماست.

این معیت به معنای احاطه است.

بنابراین، ما با اهل بیت علیهم السلام هستیم؛ چه غایب باشند، چه حاضر و شاهد، چه آن ها را بینیم و چه آن ها را نبینیم.

ما به خدمت امام زمان علیه السلام نمی رسیم، اما می خواهیم در خدمتشان باشیم.

هم به خدمتشان نمی رسیم و هم می خواهیم در خدمتشان باشیم. یعنی چه؟

یعنی با اطاعت و پیروی از آن بزرگوار در خدمتشان باشیم. بسیاری از مردم با ائمه علیهم السلام در يك شهر زندگی می کردند، شاید هر روز مکرر آن حضرت را می دیدند، اما آنان فرسنگ ها با ائمه علیهم السلام دور بودند.

پس اگر ما راست می گوئیم بایستی در فکر و عقیده، در اعمال و اخلاق و روش با آن ها باشیم. چون تشخیص دادیم که حق این جاست و جز این، باطل است و ما می خواهیم طرفدار حق باشیم. 4.

ص: 439

---

1- . سوره لقمان (31): آیه 15.

2- . سوره حدید (57): آیه 4.

عنوان قراردادی : زیارتنامه جامعه کبیره .شرح

عنوان و نام پدیدآور : با پیشوایان هدایت گر: نگرشی نو به شرح زیارت جامعه کبیره/ علی حسینی میلانی.؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: مرکز حقایق اسلامی 1388 -

مشخصات ظاهری : 4ج.

فروست : مرکز حقایق اسلامی؛ 110؛ 132.

شابک : ج.1 978-600-5348-11-8 ؛ ج.2 978-6005348-31-6 ؛ ج.3 978-600-5348-57-6

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ص.ع. به انگلیسی : Ali Husayni Milani. Along with guiding leaders a new glance

یادداشت : ج.2 (چاپ اول: 1389).

یادداشت : ج.3 (چاپ اول: 1390)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع : زیارتنامه جامعه کبیره -- نقد و تفسیر

موضوع : زیارتنامه ها

شناسه افزوده : حسینی میلانی، علی 1326 -

شناسه افزوده : مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره : BP271/20422/ح54 1388

رده بندی دیویی : 297/777

شماره کتابشناسی ملی : 1829665

ص: 1

اشاره

با پیشوایان هدایتگر

نگرشی نوبه شرح زیارت جامعه کبیره

جلد چهارم

آیت الله سید علی حسینی میلانی

ص: 2





بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 4

## فهرست نگاشته‌ها

### ادامه بخش پنجم

- ۱۵ ..... بیان و عرضه اعتقادات
- ۱۹ ..... ولایت  
 ..... آمَنْتُمْ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَئِكَمُ؛
- ۲۱ ..... برائت  
 ..... وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ؛
- ۲۵ ..... واژگان برائت و بیزاری در قرآن
- ۲۶ ..... ۱. واژه برائت
- ۲۶ ..... ۲. واژه کفر
- ۲۷ ..... ۳. واژه اجتناب
- ۳۳ ..... ۴. واژه لعن
- ۳۵ ..... جبت و طاغوت یعنی چه؟  
 ..... وَمِنْ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ؛
- ۳۶ ..... نکاتی ارزشمند
- ۳۹ ..... شاهی از قرآن و روایات
- ۴۳ ..... شیاطین به چه معناست؟  
 ..... وَالشَّيَاطِينِ وَجَزْبِهِمْ؛
- ۴۴ ..... حزب یعنی چه؟

- ۴۸ ..... بیزاری از ستمگران به اهل بیت.  
الظَّالِمِينَ لَكُمْ؛
- ۵۱ ..... منکران حق ائمه .....  
وَالْجَادِينَ لِحَقِّكُمْ؛
- ۵۳ ..... مارقان از ولایت ائمه .....  
وَالْمَارِقِينَ مِنْ وِلَايَتِكُمْ؛
- ۵۸ ..... غاصبان ارث ائمه .....  
وَالْغَاصِبِينَ لِارْثِكُمْ؛
- ۶۰ ..... بحثی کوتاه درباره فدک
- ۶۴ ..... تردیدگران به ائمه .....  
وَالشَّاكِّينَ فِيكُمْ؛
- ۶۵ ..... انحراف از ائمه .....  
وَالْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ؛
- ۶۵ ..... ولیجه یعنی چه؟  
وَمِنْ كُلِّ وِلِيجَةٍ دُونَكُمْ
- ۶۶ ..... وکل مطاع سواکم؛
- ۶۷ ..... پیشوایان به سوی آتش .....  
وَمِنَ الْاَيْتَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ اِلَى النَّارِ؛

## بخش ششم

- ۷۱ ..... دعا و توسل
- ۸۱ ..... دعا و ثنا

درخواست ثبات .....	۸۱
فَتَّبِعْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيْتُ؛ .....	
استواری در دین .....	۹۳
فَتَّبِعْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيْتُ ... وَدِينَكُمْ؛ .....	
توفیق بر فرمانبرداری .....	۹۴
وَوَفَّقَنِي لِمَا حَيْتُكُمْ؛ .....	
درخواست رزق شفاعت .....	۹۹
وَرَزَقَنِي شَفَاعَتَكُمْ؛ .....	
شفاعت یعنی چه؟ .....	۱۰۰
بهترین پیروان .....	۱۰۴
وَجَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ؛ .....	
پیروی از آثار .....	۱۰۹
وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آثَارَكُمْ؛ .....	
گام نهادن در راه اهل بیت .....	۱۱۲
وَيَسْأَلُكَ سَبِيلَكُمْ؛ .....	
وَيَهْتَدِي بِهَدْيِكُمْ؛ .....	۱۱۳
حشر در ردیف اهل بیت .....	۱۱۷
وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ؛ .....	
وَيُكْرِئُ فِي رَجْعَتِكُمْ؛ .....	۱۲۳
وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُشْرِفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ؛ .....	۱۲۴
وَتَقْرَأُ عَيْنُهُ غَدًا بِرُؤْيَيْكُمْ؛ .....	۱۲۵
تذکر .....	۱۲۷

۱. ثبات ..... ۱۲۷
۲. طاعت ..... ۱۲۹
۳. تبعیت ..... ۱۲۹
۴. پیروی حتی در آداب و سنن ..... ۱۳۰
- فدایی اهل بیت ..... ۱۳۰
- يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي.....
- از اهل بیت به خدا رسیدن ..... ۱۳۳
- مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ؛
- وَمَنْ قَضَاهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ؛ ..... ۱۳۷
- معرفت خدا در روایات ..... ۱۴۲
- ائمه و آغاز توحید ..... ۱۴۶
- وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنَّاكُمْ؛
- ناتوانی در ثنای ائمه ..... ۱۵۲
- مَوَالِيٍّ لَا أُحْصِي ثَنَاءَكُمْ، وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنْ الوُضْفِ قَدْرَكُمْ؛
- نور برگزیدگان ..... ۱۵۶
- وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهُدَاةُ الْأَبْرَارِ؛
- حجت‌های جبار ..... ۱۵۸
- وَحُجَّتُ الْجَبَّارِ؛
- آغاز و پایان به وسیله ائمه ..... ۱۶۳
- بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ؛
- نکته مهم ..... ۱۷۶
- نزول باران ..... ۱۸۵

.....	وَبِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ؛
۱۸۵.....	وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛
۱۸۷.....	زدودن غم و اندوه.....
.....	وَبِكُمْ يَنْفَسُ اللَّهُ؛
۱۸۸.....	برطرف کردن سختی.....
.....	وَيَكْشِفُ الضُّرَّ؛
۱۹۱.....	علم ائمه به آنچه توسط فرشتگان نازل شده.....
.....	وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَّلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ؛
۱۹۹.....	ائمه فرزندان رسول الله.....
.....	وَأَلَىٰ جَدِّكُمْ يُعِثُّ الرُّوحَ الْأَمِينُ؛
۲۰۱.....	آیا زیارت جامعه به ائمه اختصاص دارد؟.....
۲۰۲.....	عنايات انحصاری.....
.....	آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛
۲۰۹.....	ولایت تکوینی ائمه اطهار.....
.....	طَاطَا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ، وَيَخَعُ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِبَطَاعَتِكُمْ، ...
۲۱۲.....	اقسام ولایت.....
۲۱۳.....	ولایت بر احکام.....
۲۱۵.....	ولایت در امور شخصی.....
۲۱۶.....	ولایت تکوینی.....
۲۱۷.....	وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِقَضَايِكُمْ؛
۲۱۸.....	وَدَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ؛
۲۲۳.....	ولایت تشریعی.....

- ولایت در روز غدیر..... ۲۲۷
- نور ائمه و روشنایی زمین ..... ۲۳۱  
 وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ؛
- ولایت ائمه و رستگاری رستگاران..... ۲۳۵  
 وَفَارَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ؛
- به سوی رضوان ..... ۲۳۹  
 بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ؛
- منکران ولایت..... ۲۴۱  
 وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَايَتِكُمْ غَضَبُ الرَّحْمَانِ؛
- یاد ائمه ..... ۲۴۳  
 يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمَّيْ وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي ذِكْرُكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ؛
- اسامی والا..... ۲۴۷  
 وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ؛
- اجساد، نفوس و آثار ائمه ..... ۲۴۸  
 وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ؛
- وآزواجکم فی الأزواج؛..... ۲۴۸
- وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ؛ ..... ۲۴۹
- وآثارکم فی الآثار؛..... ۲۵۰
- قبرهای جاودان با برکت و نورانی ..... ۲۵۰  
 وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ؛
- نامهای شیرین ..... ۲۵۱  
 فَمَا أَخْلَى أَسْمَائِكُمْ؛

۲۵۲	نفوس با کرامت وَأَكْرَمَ أَنْفُسِكُمْ؛
۲۵۳	شأن با عظمت وَأَعْظَمَ شَأْنِكُمْ؛
۲۵۴	مقام والا وَأَجَلَ خَطَرِكُمْ؛
۲۵۵	وفای به عهد و صدق و عد وَأَوْفَى عَهْدِكُمْ وَأَصْدَقَ وَعْدِكُمْ؛
۲۶۰	سخنان نورانی كَلَامِكُمْ نُورٌ؛
۲۶۵	امر رشد یافته ائمه وَأَمْرِكُمْ رُشْدٌ؛
۲۶۷	سفارش به تقوا وَوَصِيَّتِكُمُ التَّقْوَى؛
۲۷۰	کارهای نیک وَفِعْلِكُمُ الْخَيْرِ؛
۲۷۶	احسان و نیکوکاری عادت شماست وَعَادَتُكُمُ الْإِحْسَانُ؛
۲۷۹	سجایای بزرگوارانه وَسَجِيَّتِكُمُ الْكِرَامِ؛
۲۸۵	شأن ائمه وَشَأْنِكُمُ الْحَقِّ وَالصَّدَقِ وَالرَّفْقِ؛



- ۲۸۷ ..... ائمه و صدق
- ۲۸۸ ..... ائمه و رفق
- ۲۹۳ ..... گفتار ائمه  
..... وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحُكْمٌ؛
- ۲۹۴ ..... رأی از روی آگاهی  
..... وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَخَزْمٌ؛
- ۲۹۵ ..... خیر تام  
..... إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَاهُ وَأَصْلُهُ وَفَزَعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ؛
- ۲۹۶ ..... ناتوانی در وصف ائمه  
..... يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي، كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَأُخْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ؛
- ۳۰۲ ..... ائمه و سیله رهایی انسان‌ها  
..... وَيَكُمُ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدَّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ؛
- ۳۰۶ ..... وَأَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُوفِ الْهَلَكَاتِ وَمِنْ النَّارِ؛
- ۳۰۷ ..... ولایت ائمه سبب تعلیم الهی و صلاح دنیوی  
..... يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي، بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا؛
- ۳۰۹ ..... وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا؛
- ۳۰۹ ..... از دیگر برکات ولایت ائمه  
..... وَمِؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَاتَّسَلَفَتِ الْفُرْقَةُ؛
- ۳۱۶ ..... ائمه و پذیرش اعمال  
..... وَمِؤَالَاتِكُمْ تُقْبَلُ الطَّاعَةُ الْمُفْتَرَضَةُ؛
- ۳۲۲ ..... لزوم مودت به اهل بیت  
..... وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ؛



- درجه‌های والا ..... ۳۳۹  
 وَالذَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ؛ .....  
 جایگاه پسندیده ..... ۳۴۱  
 وَالْمَقَامُ الْمُحْمَدُ؛ .....  
 جایگاه معین و منزلت عظیم و... ..... ۳۴۳  
 وَالْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّانُ الْكَبِيرُ وَالشَّفَاعَةُ الْمُقْبُولَةُ؛ .....  
 درخواست از پروردگار ..... ۳۴۴  
 رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ؛ .....  
 دعای دیگر ..... ۳۴۷  
 رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا...؛ .....  
 عرض حال به امام معصوم ..... ۳۵۱  
 يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكَمُ؛ .....  
 فَبِحَقِّكَ مَنِ اتَّيَمَّنَّاكَ عَلَى سِرِّهِ؛ ..... ۳۵۳  
 وَاسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ؛ ..... ۳۵۳  
 وَقَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ؛ ..... ۳۵۴  
 لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي؛ ..... ۳۵۴  
 وَكُنْتُمْ شَفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ؛ ..... ۳۵۵  
 خطاب به خدا ..... ۳۵۷  
 اَللّٰهُمَّ اِنِّي لَو وَجَدْتُ شَفَعَاءَ اَقْرَبَ اِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الْاَخْيَارِ الْاَسْمَةِ الْاَبْرَارِ  
 لَجَعَلْتَهُمْ شَفَعَائِي؛ .....  
 فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي اَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ؛ ..... ۳۵۷  
 اَسْأَلُكَ اَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ؛ ..... ۳۵۸

وَفِي زُمْرَةِ الْمُرْجُومِينَ بِسْفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ ..... ۳۵۸  
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛. ۳۵۸

فهرست‌ها.....	۳۶۱
آیه‌ها.....	۳۶۳
روایت‌ها.....	۳۹۷
سروده‌ها.....	۴۴۱
گفتارها.....	۴۴۳
کتاب‌نامه.....	۴۴۹

[جلد چهارم]

ادامه بخش پنجم: بیان و عرضه انتقادات

اشاره

ص: 15



آمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ، وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَمِنَ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالشَّيَاطِينِ وَحَزَبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ، وَالْجَاهِدِينَ لِحَقِّكُمْ، وَالْمَارِقِينَ مِنْ وِلَايَتِكُمْ، وَالْغَاصِبِينَ لِأَرْثِكُمْ، وَالشَّاكِّينَ فِيكُمْ، وَالْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ، وَمِنْ كُلِّ وَلِيَّةٍ دُونَكُمْ، وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ، وَمِنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ؛

به شما ایمان دارم و آخرین فرد شما را دوست دارم به همان دلیل که اولین شخص شما را دوست دارم و بیزاری جویم به پیشگاه خدای عزوجل از دشمنانتان، از جبت و طاغوت، شیاطین و پیروانشان همان ستمکاران بر شما، منکران حق شما، بیرون روندگان از زیر بار ولایت و زمامداری شما، غصب کنندگان میراث شما و تردیدکنندگان درباره شما، منحرف شدگان از راه شما و از هر همدم و وسیله ای غیر از شما و هر فرمانروایی جز شما و از پیشوایانی که مردم را به دوزخ می خوانند.



در آغاز این بخش این گونه عرض کردیم:

أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ، كَافِرٌ بِعَدْوِكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ؛

به راستی من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما آن را انکار کردید کفر می ورزم.

در آن جا بیان ما عبارت از ولایت و برائت به طور کلی بود. (1) اما در انتهای این بخش - پس از اقرار به ولایت با يك خصوصیتی - بیزاری خود را از دشمنان اهل بیت علیهم السلام به طور مشخص اظهار می کنیم و می گوئیم:

## ولایت

**آمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ وَأَوْلَكُمُ؛**

من به شما ایمان آورده و ایمان من نسبت به آخرین شما عین ایمان من نسبت به نخستین شماست.

یعنی بین امیرمؤمنان علی علیه السلام و دیگر امامان تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه از نظر ایمان فرقی نیست. ما همه دوازده امام را پیشوایان و امامان بر حق می دانیم، بلکه همه آن بزرگواران، یکی هستند.

ص: 19

---

1- . ر. ك: جلد سوم صفحه 238 از همین کتاب.



به عبارت دیگر، به همان دلیلی که به نخستین آن‌ها معتقدیم و ایمان آورده ایم، به آخرین آن‌ها نیز مؤمن هستیم و ایمان ما یک ایمان است و آن‌ها، یکی هستند.

در روایتی زید شحام می‌گوید:

قلت لأبي عبدالله عليه السلام

: أيهما أفضل الحسن أو الحسين عليهما السلام؟

قال: إن فضل أولنا يلحق فضل آخرنا، وفضل آخرنا يلحق فضل أولنا فكلُّ له فضل.

قال: قلت له: جعلت فداك، وسَّع عليَّ في الجواب فأني - واللَّه - ما أسألك إلا مرتاداً.

فقال: نحن من شجرة برأنا الله من طينة واحدة، فضلنا من الله، وعلمنا من عند الله، ونحن امناء الله على خلقه، والدعاة إلى دينه، والحجاب فيما بينه وبين خلقه.

أزيدك يا زيد؟

قلت: نعم.

فقال: خلقنا واحد، وعلمنا واحد، وفضلنا واحد، وكلنا واحد عند الله عزَّ وجلَّ.

فقلت: أخبرني بعدتكم.

فقال: نحن اثنا عشر، هكذا حول عرش ربنا جلَّ وعزَّ في مبدء خلقنا، أولنا محمد، وأوسطنا محمد، وآخرنا محمد؛ [\(1\)](#)

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: میان امام حسن و امام حسین علیهما السلام کدام یک از دیگری برتر است؟ 6.

ص: 20

فرمود: به راستی که برتری نخستین فرد ما با برتری آخرین فرد ما پیوند دارد و برتری آخرین فرد ما با برتری نخستین فرد ما پیوند دارد. پس همه دارای برتری هستند.

عرض کردم: قربانت گردم، بیشتر برای من توضیح دهید، به خدا سوگند، من جز پی جویی از حق منظوری ندارم.

فرمود: ما از شجره ای هستیم که خداوند همه ما را از یک گِل و سرشت آفریده است. برتری ما از جانب خدا و علم و دانش ما از نزد خداوند است. ما امانتداران خدا بر آفریدگان او، و فراخوانان به دین او و پرده داران و واسطه ها میان او و آفریدگان او هستیم.

ای زید! آیا باز برای تو توضیح بیشتری بدهم؟

عرض کردم: آری.

فرمود: آفرینش ما، علم و دانش ما و برتری ما یکسان است و همه ما در پیشگاه خدای متعال یکی هستیم.

عرض کردم: مرا از تعدادتان آگاه فرمایید!

حضرت با دست مبارکش به صورت دایره اشاره کرد و فرمود:

ما دوازده تن از آغاز آفرینش بدین گونه گرداگرد عرش پروردگارمان قرار داشتیم. نام نخستین ما محمد، فرد میانی ما محمد و آخرین فرد ما محمد است.

## برائت

**وَبَرِّئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ اَعْدَائِكُمْ؛**

## اشاره

و از دشمنانتان به پیشگاه خدای عزوجل بیزاری جویم.

و بدین ترتیب بیزاری خود را از دشمنان محمد و آل محمد علیهم السلام عرضه

می داریم و به خدا از آنان پناه می بریم، و خدا را بر بیزاری و برائت از دشمنان شما گواه می گیریم.

این برائت و بیزاری عام است، سپس به کسانی که پایه گذار بوده اند، اشاره می کنیم و می گوییم:

وَمِنَ الْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ؛

و بیزاری جویم از جبت و طاغوت.

وَالشَّيَاطِينِ وَحِزْبِهِمْ؛

و از شیاطین و پیروان آن ها بیزار هستم.

این ها کیستند؟

الظَّالِمِينَ لَكُمْ...

همان ستمکاران بر شما...

کسانی که از شما منحرف شدند، ارث شما را بردند و غصب کردند، حق شما را انکار کردند و همه آن هایی که درباره شما شك دارند؛ من از آن ها بیزارم.

وَمِنَ الْأَيْمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛

و بیزاری جویم از پیشوایانی که مردم را به دوزخ می خوانند.

یعنی از کسانی که خودشان را در مقابل شما امام قرار دادند و به خودشان دعوت می کنند، بیزارم.

«برائت» در زبان فارسی به معنای بیزاری است.

این اجمال مطلب بود و شرح این فراز این گونه است:

گفتیم: دو خط بیشتر وجود ندارد که ناگزیر یکی از این دو، حق و دومی باطل است و نمی شود در طول تاریخ منکر این حقیقت شد؛ از آغاز، داستان ابلیس پیش آمد، خطی به ریاست ابلیس، در مقابل خداوند متعال پیدا شد و همین طور در برابر

پیامبران پیشین، فرعون ها و نمرودها... و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، ابولهب، ابوجهل و... بود.

بعد از پیامبر این دو خط ادامه یافته و تا به امروز ادامه دارد و هم چنان خواهد بود.

حال که یکی از این دو خط حق و دیگری باطل است؛

آیا می شود انسان هر دو خط را بر حق بدانند؟ یا باطل نیز دارای جزئی از حق باشد؟

آیا می شود انسان به خط حق مؤمن، اما نسبت به خط مقابل که باطل است بی تفاوت باشد؟

با فرض این که دو خط بیشتر نیست و یکی از این دو حق است و مقابل آن، باطل؛ خواه ناخواه پاسخ همه پرسش ها منفی خواهد بود، وگرنه اجتماع تقیضین لازم می آید، چون نمی شود يك چیز هم باطل باشد و هم حق؛ هر چند به طور جزئی.

هرگز نمی شود انسان حق بودن راه خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام را تشخیص بدهد و به آن ها ولایت داشته باشد، اما از ابلیس و دشمنان اهل بیت علیهم السلام بیزاری نداشته باشد. وگرنه یکی از دو مقدمه از نظر او باید اختلال داشته باشد و این خُلف فرض است. پس اگر آن دو مقدمه در نظر او بدون هیچ اختلافی تمام باشد، ناگزیر نتیجه، حتمی و قطعی و ضروری است.

در این زمینه قرآن مجید می فرماید:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»؛ (1)

بنابراین، کسی که به طاغوت (موجود طغیان گر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به «العروة الوثقی» چنگ زده است. 6.

ص: 23

استمساک ب «العروة الوثقی» کنایه از رستگاری و نجات در جهان آخرت است، و تحقق این معنا در آیه مبارکه به دو چیز منوط شده:

1. «کفر به طاغوت»

2. «ایمان به خدا».

ولی آیه شریفه بر تقدّم تبری بر ولایت دلالت دارد و این که اول نفی غیر حق، سپس اثبات حق، هم چنان که در کلمه توحید می گوئیم: «لا إله إلا الله».

نتیجه این که، کفر به طاغوت و نفی باطل و تبری از شیطان و یاران او، و ایمان به خدا و رسول و اوصیای ایشان مکمل یکدیگرند، و ایمان و ولایت بدون برائت چون بی اثر است مساوی با عدم خواهد بود، اما تبری در رتبه مقدم است.

در آیه دیگر می فرماید:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى»؛<sup>(1)</sup> و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند، بشارت از آن هاست.

در این آیه «لَهُمُ الْبُشْرَى» به «الَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ» حمل شده است. پس استمساک به «العروة الوثقی»، استقامت بر صراط مستقیم و بشارت وقتی است که طاغوت مورد اجتناب قرار گرفته باشد. یعنی وقتی انسان به طاغوت کافر شد و به او پشت کرد آن وقت به خدا روی آورده «وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ»،<sup>(2)</sup> آن وقت می شود «إِسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»<sup>(3)</sup> و آن وقت مورد «لَهُمُ الْبُشْرَى» می گردد. 6.

ص: 24

1- . سورة زمر (39): آیه 17.

2- . همان.

3- . سورة بقره (2): آیه 256.

در آیات قرآن مجید باید دقت کنیم، در آیه دیگری آمده است:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»؛ (1)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند.

«لَا تَجِدُ قَوْمًا»؛ یعنی مگر چنین چیزی می شود؟ اصلاً امکان ندارد. کسانی به خدا و رسول او ایمان داشته باشند، در عین حال، نسبت به دشمنان خدا و رسول نیز مهرورزی کنند.

اجمالاً، دوراه است، و هر دو تبیین شده که قرآن کریم می فرماید:

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ (2)

راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

این دو با هم تباین کلی دارند و هیچ گونه وجه جمعی وجود ندارد، باید از او «اجتناب» کرد تا به سوی این «انابه» نمود، باید نسبت به او «کفر» تا نسبت به این «ایمان» داشت، «استمساک بالعروة الوثقی» «ولایت» با «براعت» است.

و آن چه گفته شد استفاده از آیات قرآن مجید بود. و روایات وارده به مضمون:

«كذب من ادّعى ولايتنا ولم يتبرء من أعدائنا؛ دروغ می گوید کسی که ولایت ما را ادّعا می کند ولی از دشمنان ما بیزار نمی جوید» (3) قابل شمارش نیست.

## واژگان برائت و بیزاری در قرآن

### اشاره

این حقیقت که از ابلیس و خط او باید بیزاری کرد، در قرآن کریم با واژگان متعددی آمده است.

ص: 25

1- . سورة مجادله (58): آیه 22.

2- . سورة بقره (2): آیه 256.

3- . ر. ك: بحار الانوار: 27/58.

## 1. واژه براءت

خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید:

«بِرَاءةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»؛ (1)

(این، اعلام) بیزاری از سوی خدا و پیامبر او.

راغب اصفهانی درباره واژه «براءت» چنین می نویسد:

أصل البرء والبراء والتبري: التفصّي ممّا يكره مجاورته، ولذلك قيل:

برأت من المرض، وبرأت من فلان و تبرأت و أبرأته من كذا؛ (2)

تفصّي کردن یعنی جدایی، اجتناب، دوری و ابتعاد از آن چه که انسان نباید به آن نزدیک باشد.

انسان نباید با کفر و طاغوت و دشمنان خدا و رسول نزدیکی داشته باشد.

## 2. واژه کفر

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ»؛ (3)

بنابراین، کسی که به طاغوت (موجود طغیان گر) کافر شود و به خدا ایمان آورد.

کفر یعنی چه؟

راغب اصفهانی می نویسد:

الكفر في اللغة ستر الشيء... وأعظم الكفر جحود الوجدانية أو الشريعة

ص: 26

1- . سورة توبه (9): آية 1.

2- . المفردات في غريب القرآن: 45.

3- . سورة بقره (2): 256.

أو النبوة... ومعلوم أن الكفر المطلق هو أعم من الفسق ومعناه من جحد حق الله، فقد فسق عن أمر ربه بظلمه... (1) وقد يعبر عن التبوي بالكفر نحو: «ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ» (2).

كفر در لغت پوشیده شدن چیزی است... بزرگ ترین کفر، انکار وحدانیت، شریعت یا پیامبری است... و روشن است که کفر مطلق، فراگیرتر و اعم از فسق است، یعنی کسی که حق خدا را انکار کند در واقع با ستمگریش از امر پروردگارش فسق ورزیده است... و گاهی از تبوی و بیزاری، واژه کفر تعبیر می شود، مثل آیه ای که می فرماید: «سپس در روز رستاخیز از یکدیگر بیزاری می جوید» (3) بنابراین، تبوی و کفر هر دو به يك معنا بر می گردد.

### 3. واژه اجتناب

و گاهی در قرآن به جای کفر، کلمه «اجتناب» به کار رفته است، آن جا که می فرماید:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (4)

و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند.

اجتناب نیز به ابتعاد و بیزاری بر می گردد.

و این کلمه در مورد نهی از گناهان کبیره نیز وارد شده؛ هم چون آیه مبارکه ای که می فرماید:

ص: 27

---

1- . المفردات فی غریب القرآن: 433.

2- . سورة عنكبوت (29): آیه 25.

3- . المفردات فی غریب القرآن: 435.

4- . سورة زمر (39): آیه 17.



«إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...»؛ (1). سورة مائده (2): آیه 90. (3)

اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید، پرهیز کنید....

در آیه دیگر می خوانیم:

«الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ»؛ (4)

همان ها که از گناهان بزرگ و اعمال زشت دوری می کنند.

در آیه دیگر آمده:

«وَاجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ»؛ (5)

و از سخن باطل پرهیزید!

راغب اصفهانی درباره کلمه «اجتناب» می نویسد:

عبارة عن تركهم إياها، «فَأَجْتَبُوهُ لَعَلَّكُمْ تَقْلِحُونَ» (4). وذلك أبلغ من قولهم: اتركوه. (5)

عبارت است از ترك کردنشان و دورشدنشان از گناهان بزرگ، «از آن ها دوری کنید تا درستگار شوید». واژه «فَأَجْتَبُوهُ» در این آیه از واژه «اتركوه».

شما او را ترك کنید» در معنا رساتر است.

اصلاً حق و باطل دو چیز هستند و بین آن دو جدایی است، نمی شود حق را با باطل آمیخت. مگر می شود بین خدا و ابلیس، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ابولهب، امیرالمؤمنین علیه السلام و غاصبان حق او، سیدالشهداء علیه السلام و یزید را جمع کرد؟ یا در بعضی از امور تابع این طرف و در بعضی دیگر تابع آن طرف شد؟9.

ص: 28

1- . سورة نساء

2- . المفردات فی غریب القرآن: 99.

3- : آیه 31.

4- . سورة شورا (42): آیه 37، سورة نجم (53): آیه 32.

5- . سورة حج (22): آیه 30.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آن ها به آن چه از حق برای شما آمده کافر شده اند و پیامبر و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آن چه پنهان یا آشکار می سازید از همه داناترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است.

این آیه خطاب به مؤمنان است و کسانی که به خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام ایمان ندارند، طرف خطاب نیستند.

در این آیه با قاطعیت هر چه تمام تر آمده که مؤمن به خدا و رسول و اهل بیت علیهم السلام نباید با دشمنان خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام ارتباط محبت آمیز داشته باشد؛ وگرنه چنین فردی از راه بیرون رفته و در بیراهه است.

بنابراین، اصل ارتباط داشتن با دشمن؛ یعنی با خط مقابل حق، به هر نحوی و به هر مقداری ممنوع است. 1.

در آیه دیگر می فرماید:

﴿فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا﴾ (1)

اصلاً او را دشمن بدانید و با او دشمنی کنید.

اول نهی می شود؛ یعنی آن ها را اولیا قرار ندهید. آن گاه امر می کند که آن ها را دشمن قرار بدهید، در این صورت آیا انسان می تواند با دشمن رابطه برقرار کند؟

این امر از نظر عقلی هم امکان پذیر نیست، زیرا جمع بین ضدین یا نقیضین است. از نظر عقلاً هم قابل قبول نیست، وقتی شما با شخصی دوستی داشته باشید و بدانید بین او و زید دشمنی هست، طبعاً شما را دشمن زید محسوب می کنند و زید هم با شما دشمنی خواهد کرد.

از این روست که امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده - و کلام آن حضرت عین حقیقت و واقعیت است:

أصدقاؤك ثلاثة، وأعداؤك ثلاثة، فأصدقاؤك: صديقك، و صديق صديقك، وعدو عدوك. وأعداؤك: عدوك، وعدو صديقك، و صديق عدوك. (2)

تو سه دوست داری و سه دشمن. دوستان تو عبارتند از:

1. آن کسی که واقعاً دوست توست.

2. آن کسی که دوستِ دوستِ توست که او هم دوست تو حساب می شود.

3. آن کسی که با دشمن تو دشمنی دارد، این در واقع با تو در يك خط و در يك فكر است، تو با او می توانی در يك جا باشی. 4.

ص: 30

---

1- . سورة فاطر (35): آیه 6.

2- . نهج البلاغه: 4/71-72، حکمت 295، بحار الانوار: 71/164.

1. آن که با توبه طور مستقیم دشمن است.

2. آن که با دوست تو دشمنی کند باز تو از او خوشتر نمی آید، چون با دوست تو دشمنی می کند.

3. کسی که با دشمن شما رفاقت کند، آن شخص باز دشمن شما شمرده می شود.

ما با باطل دشمنی داریم، اما با افراد، حساب دیگری داریم؛ از آن جهت که برخی مجسمه های باطل هستند و انسان از باطل بدش می آید و با آن دشمنی دارد؛ چرا که وقتی انسان حق را شناخت آن را دوست می دارد و می خواهد پای حق بایستد و ناگزیر از باطل خوشش نمی آید و از آن متنفر است و به آن پشت می کند.

گفتنی است که اساساً دشمنی با باطل یک ارزش است و باید یک فرهنگ باشد، زیرا اگر انسان با باطل دشمنی نداشته باشد و از آن متنفر نباشد، خواه ناخواه تحت تأثیر آن قرار می گیرد و در جاهایی باطل روی او اثر می کند.

از این روست که فقهای ما فتوا می دهند که کتاب های ضالّه و گمراه کننده را نخوانید، اگر می توانید به کشورهای کفر نروید و در آن جا اقامت نکنید و طبق روایات بسیاری و فتوای مشهور فقها شراب، افزون بر حرمش، نجس است؛ چون بیشتر تنفر بیاورد.

به تصوّر ما این که مشهور بین فقها به نجاست اهل کتاب و فرقه های ضالّه فتوا داده اند همین بوده که این ارتباطها برقرار نشود - که انسان تحت تأثیر قرار می گیرد - تا تنفرش بیشتر شود و قهراً وقتی تنفر بیشتر شد دیگر اثرپذیر نخواهد بود.

در قضایای جسمی نیز همین طور است. وقتی انسان احتمال بدهد که فضای کشوری به میکروب آلوده است پیش از مسافرت به او واکسن می زنند، آن گاه می گویند: از ماسک استفاده کنید تا جسم شما ضرر نبیند و مریض نشوید.

و اگر احتمال بدهد که غذایی آلوده است، گرچه احتمال ضعیف باشد از آن غذا نمی خورد. چرا؟ چون می گوید: حفظ نفس واجب است، انسان ضرر می بیند، مریض می شود. امام حسن مجتبی علیه السلام در سخنی نورانی می فرماید:

عجبت لمن یتفکر فی مأکوله کیف لایتفکر فی معقوله، فیجنب بطنه مایؤذیه ویودع صدره ما یردیه؛<sup>(1)</sup>

در شگفتم از کسانی که در غذای جسم خود می اندیشند، اما در امور معنوی و غذای جان خویش نمی اندیشند، شکم را از غذای مضر حفظ می کنند، ولی بیم ندارند که افکار پلیدی در روان آن ها وارد شود.

عجب! چطور است که انسان می تواند با کمال آزادی از فضاهای نامناسب اینترنتی و ماهواره ای و جلسه ها، کتاب ها، مجله ها و روزنامه های مضر استفاده کند و با افراد مضر رفت و آمد داشته باشد، اما نسبت به مطالعات مذهبی و یا حضور در جاهایی که جنبه دینی دارد، اعراض کند و یا در این موارد بی تفاوت باشد؟

وقتی انسان فرزندان خود را از غذا و هوای غیرمناسب برحذر می دارد و مواظب است آن ها را در مدرسه خوبی ثبت نام کند که نمره های خوبی بیاورند لااقل به همان مقدار باید به جنبه های اخلاقی و دینی آن ها اهتمام داشته باشد و آن ها را از معاشرت با افراد ناباب برحذر بدارد؛ برای این که اگر فرزند او با افراد ناباب، گمراه و گمراه کننده ای ارتباط برقرار کند در دین و اخلاق او اثر خواهد گذاشت.

پس معلوم شد که برائت يك حقیقت قرآنی است که با واژگان «برائت»، «اجتناب» و «کفر» آمده و برهان عقلی نیز بر این حقیقت قائم است و عقلا نیز این موضوع را پذیرفته اند.<sup>8</sup>

ص: 32

اساساً اگر کسی از چیز بد، بیزاری نکند، گرفتار آن بد خواهد شد. پس ناگزیر بایستی از آن تبری و اجتناب کرد.

فایده دیگر بیزاری این است که اگر همه افراد جامعه از فرد بد اظهار تنفر کنند و از او دوری نمایند، او تنها می ماند و در جامعه منزوی می شود، ناگزیر به فکر می افتد که در روش خود تجدید نظری بکند. بنابراین، بیزاری می تواند جهت اثباتی هم داشته باشد.

#### 4. واژه لعن

یکی از مصادیق بیزاری؛ بلکه رایج ترین آن ها «لعن» است که لعن، هم در شرع موجود است و هم در عرف.

راغب اصفهانی در معنای «لعن» می نویسد:

اللعن: الطرد والإبعاد علی سبیل السُّخْط؛<sup>(1)</sup>

لعن طرد کردن کسی از روی غضب و خشم را می گویند.

از این روست که می گویند: «لعن» از «برائت» اخص است؛ یعنی مفهوم لعن خصوصیتی دارد که به وسیله آن از مطلق برائت فرق پیدا می کند. برائت مطلق، عموم بیزاری است؛ اما لعن، بیزاری به اضافه طرد کردن او، غضب کردن بر او و عدم رضایت از اوست. در نتیجه وقتی می گوئیم: خدا فلانی را لعنت کند به این معناست که: خدایا! فلانی را از رحمت خودت دور و از درگاه رحمت طرد کن.

این گونه درخواست، در واقع همان نفرین است. لذا لعن و نفرین از بیزاری اخص می شود؛ یعنی هر نفرینی، بیزاری است، اما هر بیزاری، نفرین نیست.

ص: 33

---

1- . المفردات فی غریب القرآن: 451.

حال، لازم است بدانیم که مورد لعن گاهی خود شخص است و گاهی فعل او نه خودش، و این دو چه تفاوتی دارند؟

تفاوت در این جاست که گاهی انسان در خط شیطان قرار می گیرد؛ به طوری که کارهای شیطانی او به جهت غلبه شیطان بر خداوند متعال است، او تقویت دهنده خط باطل شیطانی در مقابل خط حق خدایی است؛ بلکه در واقع خود او شیطان است، چنین انسانی - العیاذ باللّه - در مقابل خداوند متعال قرار می گیرد و از ائمه کفر و ضلال محسوب می شود.

و گاهی انسان در خط باطل نیست و اهل ایمان است، ولی فریب شیطان را می خورد و فعل بدی از او سر می زند و قصد مخالفت با خداوند متعال را ندارد. در دعای ابو حمزه ثمالی این گونه می خوانیم:

إلهي لم أعصك حين عصيتك وأنا بر بوبيتك، جاحد، ولا لأمرک مستخف ولا لعقوبتك متعرض، ولا لوعيدك متهاون، لكن خطيئة عرضت  
وسؤلت لي نفسي وغلبنی هوای وأعانتني علیها شقوتي... (1)

ای خدای من! آن گاه که به معصیت تو پرداختم، عصیانم از راه انکار ربوبیت تو نبود، و فرمان تو را سبک نشمردم، و در مقابل عقاب و کیفر تو سینه سپر نکردم، و وعده مجازات تو را بی اهمیت نداشتم؛ بلکه عصیانم خطایی بود که بر من عارض شد، نَسَم بر من جلوه کرد و هوا و هوس بر من چیره شد و بدبختیم بر این کار یاری کرد...

آری، حال مؤمن این گونه است. وقتی گناه می کند و فریب شیطان را می خورد که نفس بر او چیره می شود؛ متنبه می شود و دوباره به طرف خدا برمی گردد؛ نه این که بر خداوند متعال طغیان کند و در خدمت شیطان در مقابل خدا، قرار بگیرد. 8.

ص: 34

---

1- . مصباح المتهجد: 589، اقبال الاعمال: 1/166 و ر. ک: بحار الأنوار: 95/88.

از این روست که لعن مؤمن ممنوع است و به ما اجازه داده نشده که مؤمن را لعن کنیم. اگر - خدای ناکرده - فعل بدی از مؤمنی سرزد، ما از آن فعل اظهار تنفر می کنیم.

فرض کنید اگر مؤمنی شارب الخمر بود می گوئیم: لعن الله شارب الخمر.

اگر مؤمن باشد به لحاظ شرب خمرش لعن می شود. این غیر از آن است که ما شیطان، اعوان و انصار او را لعن می کنیم؛ کسانی که در خدمت شیطان هستند و در مقابل خط خداوند متعال، خط شیطانی را تقویت می کنند و در صدد حاکمیت خط شیطان هستند و جرثومه فساد و شاگرد شیطان و احیاناً استاد شیطان هستند.

لذاست که ما از دشمنان اهل بیت علیهم السلام تبری می کنیم؛ چون آن ها با اهل بیت، با خط حق، با راه هدایت، با خداوند متعال دشمنی دارند. از این رو ما از ابولهب ها و ابوجهل ها تا به امروز، از قریش و غیر قریش تبری می کنیم و از همه آن ها بیزاری می جوئیم.

### جبت و طاغوت یعنی چه؟

#### اشاره

با توجه به آن چه گذشت می گوئیم:

### وَمِنَ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ؛

#### اشاره

و بیزاری جوئیم از جبت و طاغوت (خلفای ناحق).

راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

يقال لكل ما عبد من دون الله جبت؛(1)

هر چیزی که معبود من دون الله واقع شود به او جبت گفته می شود.

ص: 35



وی درباره طاغوت می گوید:

عبارة عن كل متعدّ وكلّ معبود من دون الله. (1)

عبارت از هر تجاوزگر و سخت ستم پیشه و هر معبودی است که غیر از خدا پرستیده شود.

طاغوت با جبت چه فرقی دارد؟

طاغوت و جبت: هر دو «معبود من دون الله» هستند، اما طاغوت کسی است که طغیان نیز پیدا کرده و طغیان او از حد گذشته است. راغب در ادامه می نویسد:

وسمّي الساحر والكاهن جبناً. (2)

افسون گر و جادوگر، جبت نامیده می شود.

او در معنای طاغوت نیز می نویسد:

وسمّي الساحر والكاهن والمارد من الجن والصارف عن طريق الخیر طاغوتاً. (3)

افسون گر، جادوگر، و هر دیوسرکشی و هر کسی که بازدارنده دیگران از راه باشد، طاغوت است.

بنابراین، اگر ساحری در شهری معروف به سحر باشد و کارش سحّاری باشد یا کاهن یا هر کسی که راه حق را سد کند به او طاغوت گفته می شود.

### نکاتی ارزشمند

در این جا نکاتی ارزشمند ذکر می شود، خوب دقت کنید.

نکته یکم. کلمه «جبت» در قرآن فقط يك مرتبه آمده، اما «طاغوت» مکرر آمده و

ص: 36

1- . همان: 304-305.

2- . همان: 85.

3- . همان: 305.

این قطعاً دارای نکته ای است. شاید نکته اش تأکید بر لزوم بیزاری از کسی که از روی طغیان سدّ راه حق نموده و باعث گمراهی امت گشته باشد.

نکته دوم. در تعریف جبت و طاغوت گفته اند: هر معبود من دون الله جبت و طاغوت است. ما بارها گفته ایم که دوراه و دو خط است، الله و غیر الله، الله و دون الله، معبود بالحق خداوند متعال است و اگر غیر خداوند متعال مورد عبادت و اطاعت قرار گیرد، آن دیگری «معبود من دون الله» می شود، که هم جبت معبود من دون الله است و هم طاغوت.

نکته سوم. گفتیم که از هر دو، تعبیر «معبود من دون الله» آمده، اما مراد از عبادت در این مورد اطاعت است، نه عبادت به معنای پرستش. جبت و طاغوت، معبود من دون الله به معنای مطاع من دون الله است، یعنی هر آن چه که من دون الله اطاعت شود، هم جبت و هم طاغوت است. اطاعت من دون الله در جایی است که از کسی اطاعت شود و در آن جا خدا نباشد، و خدا به اطاعت از او امر نکرده، پس او جبت و طاغوت خواهد بود و باید از چنین مطاعی تبری کنیم.

بنابراین، لازم نیست حتماً معبود باشد اگر مطاع من دون الله باشد باید از او تبری کنیم.

پس ما مکلف هستیم که از خدا و هر که خدا به اطاعت او امر کرده، اطاعت کنیم و از غیر خدا نباید اطاعت کرد چون شرك است.

اگر انسان از پدر و مادر خود اطاعت می کند؛ چون خدا فرموده. اگر به احکام شرع عمل می کند و رساله عملیه مرجع تقلید را مورد اطاعت قرار می دهد؛ چون خدا فرموده است. اگر در موردی خدا نفرموده و اطاعت خدایی نباشد، اطاعت شرك خواهد بود؛ حتی درباره پدر و مادری که خدا به اطاعت آن ها فرمان داده، اگر بر خلاف رضای خدا و شرع مقدّس باشد، اطاعت ممنوع است. از این رو در قرآن کریم می فرماید:

«وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»؛ (1)

و هر گاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است)، از ایشان اطاعت مکن.

پس اگر کسی دقت کند هر جایی که ما به اطاعت امر شده ایم، آن جا خداست.

وگرنه اطاعت ممنوع؛ بلکه باید بیزاری کرد.

شاهد این مطلب در کلام راغب اصفهانی آمده است. آن جا که گفت: ساحر، طاغوت و جبت است. مگر کسی ساحر را عبادت می کند؟ نه، کسی ساحر را عبادت نمی کند؛ بلکه افراد به سراغ ساحر می روند و از او خواهش می کنند که سحر بکند و به گفته او ترتیب اثر می دهند و از او اطاعت می کنند. او از راه سحر دستور می دهد که فلان کار را انجام بدهید و این ها از او اطاعت می کنند نه عبادت.

درباره کاهن نیز که جبت و طاغوت گفته می شود همین طور است، کسی کاهن را عبادت نمی کند. کاهنان در ادیان گذشته به خصوص در مسیحیان بودند که کاهنی در غاری گوشه نشینی اختیار می کرد و افراد از سخنان او اطاعت می کردند، نه این که او را عبادت کنند. اما کاهن نیز جبت و طاغوت است. چون از کلام او اطاعت می کنند.

بنابر آن چه گذشت، مراد از عبادت در این جا، اطاعت است که هر کس مطاع قرار بگیرد که در مطاعیت او خدا وجود نداشته باشد، او طاغوت است و اگر پرستش بشود بدتر خواهد بود. در هر صورت، باید از چنین فردی بیزاری کنیم.5.

ص: 38

در این زمینه در قرآن مجید نیز شاهد داریم. در آیه مبارکه ای می خوانیم:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً \* أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً»؛ (1)

آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، به «جبت» و «طاغوت» ایمان می آورند، و درباره کافران می گویند: «آن ها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند!» آن ها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود، دور ساخته است؛ و خدا هر کس را از رحمت خود دور سازد، یآوری برای او نخواهی یافت.

طبق این آیه کسانی که به جبت و طاغوت ایمان می آورند، ملعون هستند. اینان علمای یهود و نصارا هستند که علمی از تورات و انجیل داشته و به حسب ظاهر موحد و یکتا پرستند؛ ولی ایمان این ها به جبت و طاغوت به معنای عبادت نیست.

اکنون باید دید که ایمان به جبت و طاغوت یعنی چه؟

منظور از این ایمان در این جا اطاعت از جبت و طاغوت در برابر خداوند متعال است و به این جهت آن ها ملعون هستند. پس اگر کسی، کسی را «من دون الله» عبادت نکند، بلکه فقط از اطاعت نماید، او مؤمن به جبت و طاغوت است و ما باید از او تبری و بیزاری کنیم.

این موضوع در روایات نیز شاهد دارد. در کتاب الکافی در آیه مبارکه: «إِتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (2) «(آن ها) دانشمندان و راهبان خویش را

ص: 39

1- . سورة نساء (4): آیه های 51-52.

2- . سورة توبه (9): آیه 31.

معبودهایی در برابر خدا قرار دادند» از ابوبصیر روایت شده که گفت:

از امام علیه السلام پرسیدم: منظور از این که یهود و نصارا احبار و علمای خود را، به عنوان رب قرار دادند، چیست؟

حضرت فرمود:

اما واللّه، ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم، ولو دعوهم ما أجابوهم، ولكن أحلّوا لهم حراماً، وحرّموا عليهم حلالاً فعبدوهم من حيث لا يشعرون؛(1)

به خدا سوگند، علمای یهود و نصارا، یهودیان و مسیحیان را به عبادت خودشان دعوت نکردند، اگر این گونه گفته بودند، مردم آن ها را عبادت نمی کردند. بلکه علمای یهود و نصارا (احکام خدا را عوض کردند) حلال را حرام و حرام را حلال کردند و یهود و نصارا از آن ها تبعیت و اطاعت کردند.

کوتاه سخن این که هر مُطاعی که «من دون الله» باشد که در اطاعت او حیث خدایی وجود نداشته باشد، در هر مرتبه و مقامی که باشد و در هر زمان و مکانی و به هر جهتی مطاع باشد، او جبت است و طاغوت؛ اینان همواره به خودشان دعوت می کنند، به اطاعت از خودشان فرا می خوانند، در مقابل خداوند متعال قد علم می کنند و در مقابل حکم خدا حکم می کنند و خودشان را در غیر مسیر الهی مُطاع قرار می دهند، این ها طاغوت و جبت هستند و ما از این ها تبری داریم.

البته بایستی مصادیق این عنوان در تاریخ اسلام نیز شناسایی و از آن ها تبری و بیزاری شود. از این رو خداوند متعال درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - که عزیزترین و مقرب ترین خلائق خداست - می فرماید:

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ \* لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ \* نَمُ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ»؛(2)6.

ص: 40

1- . الكافي: 1/53، حديث 1، بحار الانوار: 2/98، حديث 50 به نقل از المحاسن: 1/246 حديث 246.

2- . سورة حاقه (69): آيه های 44-46.

اگر او سخنی دروغ بر ما می بست. ما او را با قدرت می گرفتیم. سپس به یقین رگ قلبش را قطع می کردیم.

آری، اگر این پیامبر چیزی به ما نسبت می داد که ما نگفته باشیم، البته او را نابود می کنیم.

همه پیامبران، رسولان و ائمه اطهار علیهم السلام همین طور هستند، هم چنین علما و بزرگان دین در طول تاریخ - که در طریق خدا، رسول و ائمه اطهار علیهم السلام بودند - در مقام اطاعت از خدا و رسول بوده و هرگز نگفتند که از ما اطاعت کنید و به طرف خود دعوت نکردند. آنان هرگز، راهی در مقابل راه خدا، مرامی در مقابل مرام خدا ایجاد نکردند.

باید در آیات قرآن دقت کنید. قرآن کریم می فرماید:

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ»؛ (1)

برای هیچ بشری سزاوار نیست که خدا، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد، سپس او به مردم بگوید: «غیر از خدا، مرا پرستش کنید!».

آری، نمی شود بشری که ما به او مقام دادیم، بر او کتاب فرستادیم و وحی نازل کردیم، او را نبی و رسول قرار دادیم، حق ندارد بگوید: ای مردم! بیایید بندگان و مطیع من در مقابل خدا باشید.

ما از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطاعت می کنیم و همه امت ها از پیامبرانشان اطاعت کرده اند. چون اطاعت آن ها اطاعت خداست و همه به سوی خدا دعوت می کنند. قرآن کریم می فرماید: 9.

ص: 41

---

1- . سورة آل عمران (3): آیه 79.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ (1)

ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود.

خداوند متعال فرموده است: این رسول را فرستادم هر چه می گوید، اطاعت کن.

در آیه دیگری می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (2)

آن چه را رسول برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید)، و از آن چه نهی کرده، خودداری نمایید.

در آیه دیگری درباره ائمه علیهم السلام می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ (3)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند.

طبق این آیه کریمه، خداوند متعال می فرماید: هدایت باید به امر ما باشد، نه این که برای خودشان دعوت بکنند. ائمه اطهار علیهم السلام، انبیای پیشین و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همه این ها مُطَاع ما هستند از آن جهت که خداوند متعال امر کرده و دعوت این ها به سوی خدای سبحان است.

در طول تاریخ هرگز پیامبر اکرم، امیر مؤمنان علی و ائمه معصومین علیهم السلام، فقها و بزرگان دین نفرمودند که از ما - جز خدا - اطاعت کنید؛ وگرنه هر که غیر از این باشد، جبت و طاغوت است. 3.

ص: 42

---

1- . سورة نساء (4): آية 64.

2- . سورة حشر (59): آية 7.

3- . سورة انبياء (21): آية 73.

البته در صدر اسلام کسانی وجود داشتند که به خودشان دعوت کردند.

آنان مردم را به راهی غیر از راه خدا و رسول دعوت کردند. آنان می گفتند: خدا چنان گفته، و ما چنین می گوئیم.

آنان در مقابل خدا، امر و حکم خدا، امر و فرمان صادر می کردند که مواردش فراوان است. آنان با احکام خداوند متعال و اولیای او مبارزه کردند و فرمایشات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشتند و از این روست که در روایات، «جبت» و «طاغوت» بر آن اشخاص تطبیق شده است.

ما از این جبت ها و طاغوت ها به خاطر خدا بیزاری می جوئیم و قربه إلى الله آن ها را لعن می کنیم که این خود، عبادت است.

### شیاطین به چه معناست؟

### وَالشَّيَاطِينِ وَحِزْبِهِمْ؛

### اشاره

ما از شیاطین و حزب شیاطین بیزاری می جوئیم.

«شیاطین» جمع «شیطان» است. در المفردات فی غریب القرآن چنین آمده:

الشیطان، النون فيه أصلية، وهو من شطن أي: تباعد...

وقيل: بل النون فيه زائدة، من «شاط يشاط»: احترق غَضَبًا، فالشیطان مخلوق من النار... قال أبو عبيدة: الشيطان اسم لكلّ عارم من الجن والإنس والحيوانات... (1)

در کلمه «شیطان» حرف «ن» اصلی است و آن از ماده «شطن» به معنای دور شدن است...

گفته شده: حرف «ن» در کلمه «شیطان»، زیادی است و ریشه آن از «شاط یشاط» به معنای «از خشم سوخت» گرفته شده است. پس شیطان از آتش آفریده شده است...

ص: 43



ابوعبیده گوید: شیطان، اسمی است برای هر فرد پلید از جن، انس و حیوانات...

شیخ طریحی رحمه الله در مجمع البحرین می گوید:

الشیطان معروف، وكلّ عاتٍ متمرد من الجنّ والانس والدوابّ شیطان، من الشطن وهو البعد. (1)

شیطان، کلمه معروفی است و هر متکبر، سرکش از جن، انس و جنبنندگان شیطان است و آن از ریشه «شطن» به معنای «دور شده» گرفته شده است.

### حزب یعنی چه؟

و حزب در لغت و عرف به این معناست که گروهی منسجم و با هدف واحد هم دیگر را تقویت می کنند و برای تحقق هدف فعالیت دارند. راغب اصفهانی در المفردات فی غریب القرآن می نویسد:

الحزب: جماعة فیها غلظ. (2)

حزب: گروهی که در میانشان مقررات سختی حکمفرماست.

در قرآن مجید دو حزب آمده است:

1. حزب شیطان

2. حزب خدا.

حزب شیطان کسانی هستند که رهبرشان شیطان است؛ کسانی که شیطان بر آن ها سلطنت و غلبه پیدا کرده و صد در صد مطیع شیطان و در خدمت او هستند.

ص: 44

---

1- . مجمع البحرین: 6/271.

2- . المفردات فی غریب القرآن: 115.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

«إِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛ (1)

شیطان بر آنان مسلط شده و یاد خدا را از خاطر آن ها برده؛ آنان حزب شیطانند. همان که به راستی حزب شیطان زیانکارانند.

شیطان بر همه وجود آن ها غالب شده و آن ها در خدمت شیطان قرار گرفته اند، طوری که هیچ وقت به یاد خدا نیستند.

حزب دیگر در قرآن مجید حزب الله است. دقت کنید! این مطالب تازگی دارد تعجب نکنید. برای حزب الله در قرآن مجید در دو آیه جداگانه، دو خصیصه ذکر شده است.

1. خداوند متعال در سوره مجادله - که پیش تر نیز به مناسبتی خواندیم - می فرماید:

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ (2)

خلاصه معنای آیه این گونه می شود:

کسانی که به خدا و رسول و روز قیامت ایمان دارند، و هرگز با دشمن خدا و رسول - هر چند پدر یا فرزند یا برادر یا قبیله خود باشند - دوستی 2.

ص: 45

---

1- . سوره مجادله (58): آیه 19.

2- . همان: آیه 22.

برقرار نمی کنند، خداوند در دل های آن ها ایمان را مستقرّ نموده و با قدرت و قوت خاصّ خود تأیید کرده، و در بهشت جای داده و آن ها را مورد رضایت خود و از خود راضی فرموده. آن ها حزب خدا هستند و حزب خدا البته رستگار هستند.

پس برای «حزب الله» پس از ایمان به خدا و رسول و قیامت، عدم ارتباط محبت آمیز با دشمنان خدا و رسول شرط است و این از علائم آن هاست، و پاداش خدا، بهشت و رضوان اوست.

2. آیه دیگر در سوره مائده است. علما اتفاق نظر دارند بر این که: سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده (1) هر چند در تدوین و ترتیب قرآن، پنجمین سوره است، در آن سوره در آیه ولایت می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ \* وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ». (2)

سرپرست و ولی، شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد باایمان را بپذیرند (پیروزند)؛ که به راستی حزب خدا پیروز است.

این آیه مبارکه درباره امیرمؤمنان علی علیه السلام نازل شده که آن حضرت در رکوع نماز مستحب تصدق کردند.6.

ص: 46

---

1- . ر. ك: تفسير التبيان: 3/413، مسند احمد: 6/188، المستدرک على الصحيحين: 2/311، تفسير الثعلبي: 4/12، الاتقان في علوم القرآن: 1/84 حديث 327، السنن الكبرى: 172/7، مجمع الزوائد: 1/256، تفسير القرآن العظيم (معروف به تفسير ابن كثير): 2/3، الدر المنثور: 2/251.

2- . سورة مائده (5): آیه های 55 و 56.

بنابراین، کسانی که می خواهند در مقابل حزب شیطان از حزب خدا باشند بایستی دو خصیصه اساسی داشته باشند:

1. هرگز مودت، ارتباط و دوستی با دشمنان خدا و رسول را نداشته باشند.

2. ولایت خدا، رسول و امیر مؤمنان علی علیه السلام را داشته باشند.

آری، حزب شیطان، در مقابل حزب الله است که حزب الله این چنین و حزب شیطان آن چنان هستند. با توجه به دو آیه یاد شده و دو خصیصه، برائت و ولایت در حزب الله شرط است و هر که چنین نباشد از حزب خدا نخواهد بود.

در این صورت است که خداوند متعال به حزب خدا وعده پیروزی می دهد و می فرماید:

«فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»؛

به راستی حزب خدا پیروز است.

و به حزب شیطان وعده زیان کاری می دهد و می فرماید:

«أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ»؛

هان که به راستی حزب شیطان زیانکارانند.

البته در این آیه نکاتی موجود است که برای نمونه به يك نکته اشاره می نمایم:

برای چه خداوند حزب الله را تأیید می کند؟

زیرا بیزاری انسان از پدر، برادر، فرزند و نزدیکان خود که دشمنان خدا و رسول باشند بسیار سخت بوده و چنان که واضح است چنین فردی باید از همه عواطف و احساسات خود دست بردارد و این خیلی مشکل است. از این رو، او به کمک خاص الهی نیازمند است.

**الظَّالِمِينَ لَكُمْ؛**

از ستمکاران بر شما بیزاری می جویم.

در این فراز می گوئیم: من از کسانی که به صدیقۀ طاهره، ائمه اطهار و اهل بیت علیهم السلام ظلم کردند بیزار هستم.

به راستی مگر اهل بیت علیهم السلام چه کرده بودند؟

چرا باید مورد ظلم و ایذا قرار بگیرند؟

صدیقۀ طاهره، ائمه اطهار علیهم السلام مردم را به عبادت و اطاعت خداوند متعال و حفظ حدود الهی دعوت می کردند.

اینان داعیۀ دیگر و مقصد دیگری نداشتند. آیا حقی از کسی ضایع کرده بودند؟ آیا حساب شخصی با کسی داشتند؟

این همان است که پیش تر گفتیم که دو خط در برابر هم بوده؛ راه شیطان و راه خدای رحمان. وقتی راه حق و اراده الهی را تشخیص دادیم قهراً باید از آن راه دیگر بیزاری بجوئیم.

روایات وارده در کتاب های شیعه و سنی در سوء عاقبت ظالمان به اهل بیت علیهم السلام فراوان است. در روایتی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

حَرَمْتُ الْجَنَّةَ عَلَى مَنْ ظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِي؛ (1)

بهشت برای کسی به خاندان من ستم نماید، حرام شده است.

و در قرآن مجید درباره ایذاء رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

ص: 48

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا»؛ (1)

آن ها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و جهان آخرت دور ساخته و برای آن ها عذاب خوارکننده ای آماده کرده است.

بنابراین آیه، وظیفه ماست که ستمگران به اهل بیت علیهم السلام را لعن کنیم و این امر خداوند متعال است. به همان بیانی که گذشت. البته نمی شود آن ها را لعن نکنیم. مگر می شود کسی که خدا و رسول را ایذاء کرده، مورد رحمت الهی قرار بگیرد و ما از خدا برای او رحمت بخواهیم؟ او مطرود رحمت الهی و معذب به عذاب رسواگر است.

و معلوم است که ایذاء صدیقه طاهره و ائمه اطهار علیهم السلام ایذای رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شود. پیامبر خدا می فرماید:

فاطمة بضعة مني، من آذاها فقد آذاني؛ (2)

فاطمه پاره تن من است، هر که او را بیازارد، در واقع مرا آزرده است.

طبق تحقیقات انجام یافته، بزرگان علمای اهل سنت در شرح این حدیث می گویند: این حدیث بیان گر چند مطلب است:

1. سب حضرت فاطمه علیها السلام کفر است.

2. فاطمه علیها السلام از شیخین (ابوبکر و عمر) افضل است.

3. ستمگران به فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام ملعون هستند.

ص: 49

---

1- . سورة احزاب (33): آیه 57.

2- . الامالی، شیخ صدوق: 165، الصراط المستقیم: 2/118، بحار الانوار: 27/62، 30/347 حدیث 164، صحیح مسلم: 7/141، با اندکی تفاوت، السنن الکبری، بیهقی: 10/201، کنز العمال: 12/111، حدیث 34241، المجموع: 20/244.

مناوی در شرح این حدیث چنین می نگارد:

(فاطمة) ابنته (بضعة) بفتح أوله وحكى ضمّه وكسره وسكون المعجمة والأشهر الفتح أي جزء (منّي) كقطعة لحم منّي (فمن أغضبها) بفعل لا يرضيها فقد (أغضبني).

استدلّ به السهيلي على أن من سبّها كفر؛ لأنّه يغضبه، وأنها أفضل من الشيخين.

... سُدّهيلي، طبق این روایت، بر کفر کسی که به فاطمه عليها السلام دشنام دهد، استدلال می کند. و می گوید: هر کس او را دشنام دهد، رسول خدا صلی الله علیه وآله را به خشم آورده است و فاطمه عليها السلام از ابوبکر و عمر برتر است.

سپس مناوی می نویسد:

قال الشريف السمهودي: ومعلوم أنّ أولادها بضعة منها فيكونون بواسطتها بضعة منه، ومن ثمّ لمّا رأت أم الفضل في النوم أنّ بضعة منه وضعت في حجرها. أولها رسول الله صلی الله علیه وآله بأن تلد فاطمة عليها السلام غلاماً فيوضع في حجرها.

فولدت الحسن عليه السلام فوضع في حجرها.

فكلّ من يشاهد الآن من ذريّتها بضعة من تلك البضعة وإن تعدّدت الوسائط. ومن تأمل ذلك انبعث من قلبه داعي الإجلال لهم وتجنّب بغضهم على أي حال كانوا عليه. (1)

بنابراین، اگر کسی به امام حسن و امام حسین علیهما السلام آزار برساند، آن ها چون بضعة فاطمه زهرا عليها السلام هستند آن آزار به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برمی گردد. 3.

ص: 50

زیرا هم چنانی که فاطمه زهرا علیها السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله هست امام حسن و امام حسین علیهما السلام نیز پاره تن فاطمه زهرا علیها السلام هستند. هم چنین امام صادق، امام کاظم و بقیه ائمه علیهم السلام، حتی امام زاده های واجب التعظیم والاحترام و ذریه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر حسب اقرار اهل سنت، مشمول این آیه مبارکه می شوند.

بنابراین، وقتی کسی حضرت صدیقه طاهره علیها السلام را مورد آزار قرار دهد آیا ما می توانیم نسبت به او بی تفاوت باشیم؟

طبق آیه ای که گذشت، این امر ممکن نیست.

## منکران حق ائمه

### وَالْبَاجِدِينَ لِحَقِّكُمْ؛

و از منکران حق شما بیزاری می جویم.

درباره واژه «جحد» نوشته اند که از انکار، اخص است؛ چون وقتی کسی، فردی یا چیزی را انکار می کند، ممکن است از روی جهل باشد. راغب اصفهانی می نویسد:

الجحد: نفي ما في القلب إثباته، وإثبات ما في القلب نفيه... (1)

جُحود: نفي کردن هر چیزی که در دل انسان ثابت و درست است و انسان آن را پذیرفته و اثبات کردن هر چیزی که دل آن را نفی می کند...

بنابراین، انکار دو جور است:

1. وقتی انسان چیزی را انکار می کند، ممکن است به درستی آن علم داشته باشد، اما انکار کند.

2. ممکن است که از روی جهل آن را انکار کند.

ص: 51

1- . المفردات فی غریب القرآن: 88.



کلمه «جحد» انکار با علم و آگاهی است. یعنی انسان می داند و انکار می کند، این معنا در قرآن مجید چنین آمده است:

«وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»؛ (1)

و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین داشتند.

چرا با حال یقین انکار می کنند؟

چون ظلم می کنند و علو در زمین را می خواهند؛ یعنی می خواهند به موقعیت، شخصیت، حکومت و مقام دست یابند.

آری، در طول تاریخ همین طور شد. عده ای حق اهل بیت علیهم السلام را از روی علم و عمد انکار کردند.

کسانی که در روز غدیر خم بیعت کردند و «بخ بخ لك يا علي، أصبحت مولاي ومولى كل مؤمن و مؤمنة» (2) گفتند، وقتی حضرت علی علیه السلام را بر بیعت مجبور کردند، حتی «اخوت و برادری» ایشان را با رسول الله صلی الله علیه وآله منکر شدند، تا چه رسد به «حکومت و ولایت» او!

و وقتی خبر شهادت حضرت علی علیه السلام به معاویه رسید، گریه کرد و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

به او گفته شد: پس چرا با او به جنگ برخاستی؟

معاویه گفت:

أنا أبكي لما فقدت الناس من حلمه وعلمه؛ (3)

من به آن حلم و دانشی که مردم از او از دست دادند، گریه می کنم. 2.

ص: 52

1- . سورة نمل (27): آية 14.

2- . ر. ك: نفحات الازهار: 1/50.

3- . تاريخ مدينة دمشق: 42/582.

و آن گاه که مأمون از پدرش پرسید: چرا این همه به موسی بن جعفر احترام می نمایی؟

گفت: چون او امام مردم، حجت خدا بر آفریدگان او و خلیفه او بر بندگان اوست.

مأمون گفت: مگر این صفات برای تو و در تو نیست؟

او در جواب گفت: من امام مردم با زور و قهر هستم و موسی بن جعفر امام حق است. به خدا سوگند، فرزندم، او از من و همه مردم به جایگاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شایسته تر است. به خدا سوگند، اگر تو در این موضوع با من به ستیز برخیزی سر از تنت جدا می نمایم. چرا که حکومت عقیم است. (1) هم چنین موارد دیگر...

این ها نه فقط حق را انکار کرده اند؛ بلکه به غصب خلافت نیز اقرار نموده اند.

### مارقان از ولایت ائمه

### والمارقین من ولایتکم؛

و از بیرون روندگان از زیر بار ولایت شما بیزاری می جویم.

مارق؛ یعنی کسی که از يك راه روشن و وسیع، خود را بیرون کشیده و در يك راه تنگ و تاریک و گمراهی رفته است. در این باره در کتاب العین چنین آمده است:

المروق: الخروج من شيء من غير مدخله. والمارقة: الذين مرقوا من الدين كما يمرق السهم من الرمية مروقاً. (2)

ص: 53

---

1- الاحتجاج: 2/166.

2- العین: 5/160. ر. ك: الصحاح جوهری: 4/1554، النهاية: 4/320.

مروق: همان خروج از چیزی از غیر راه متعارف را گویند. مارقه کسانی هستند که از دین به سان خروج تیر از کمان خارج شده اند.

بنابراین، وقتی عدّه ای از ولایت اهل بیت علیهم السلام خارج شدند کجا رفتند؟

مارقان در تاریخ اسلام و در احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر خوارج نهروان تطبیق شده. آن ها کسانی بودند که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کرده بودند، اما از بیعت و ایمان به آن حضرت خارج شدند و در یک راه تنگ و تاریک گمراهی گام برداشتند.

بنابر نقل تاریخ، سه گروه در مقابل امیر مؤمنان علی علیه السلام قرار گرفتند: ناکثان، قاسطان، مارقان.

ناکثان، کسانی هستند که با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کرده بودند. اما بیعت شکستند و جنگ جمل را راه انداختند.

قاسطان کسانی هستند که خواستند باطل بر حق برتر باشد، حق را ضایع و از دست صاحب حق بگیرند؛ همان هایی که جنگ صفین را به راه انداختند.

مارقان همان خوارجی هستند که جنگ نهروان را به راه انداختند.

طبق احادیثی که عمار، ابویوب انصاری، ابوسعید خدری رحمهم الله و دیگران روایت کرده اند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام امر فرمودند که ناکثان، قاسطان و مارقان را سرکوب کنند. در حدیثی آمده است: پیامبر خدا به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین، فمن قاتلك منهم فإنّ لك بكلّ رجل منهم شفاعة في مائة ألف من شیعتك.

فقلت: یا رسول الله! فمن الناکثون؟

قال: طلحة والزبیر سیبایعانک بالحجاز وینکثانک بالعراق، فإذا فعلا ذلك فحاربهما فإنّ فی قتالهما طهارة لأهل الأرض.

قلت: فمن القاسطون؟

قال: معاوية وأصحابه.

قلت: فمن المارقون؟

قال: أصحاب ذي الثدية وهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية، فاقتلهم فإنّ في قتلهم فرجاً لأهل الأرض، وعذاباً معجلاً عليهم، وذخراً لك عند الله عزوجل يوم القيامة... (1)

توبه زودی با ناکشان، قاسطان و مارقان نبرد خواهی کرد. پس هر کس از آنان با تو نبرد کند تو در عوض يك تن از آنان، صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی کرد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! ناکشان کیانند؟

فرمود: طلحه و زبیر، آن دو به زودی در حجاز با تو بیعت کرده و در عراق آن را خواهند شکست، اگر چنین کردند با آنان پیکار کن، چرا که جنگ با آن دو سبب پاکیزگی اهل زمین است.

عرض کردم: قاسطان کیانند؟

فرمودند: معاویه و افراد او.

عرض کردم: مارقان کیانند؟

فرمود: یاران ذو الثدیه که همانند بیرون آمدن تیر از کمان از دین بیرون می روند. با آنان نیز بجنگ که با کشتار آنان گشایشی برای زمینیان و کیفری زودرس بر آنان و ذخیره ای برای تو در پیشگاه خداوند متعال در روز رستاخیز خواهد شد... 2.

ص: 55

در حدیثی صحیح آمده که علی علیه السلام می فرماید:

أمرت بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین؛(1)

من به جنگ با ناکثان، قاسطان و مارقان مأمور شدم.

حدیث دیگری را مفضل بن عمر، نقل می کند. وی می گوید: امام صادق علیه السلام در پایان حدیثی طولانی فرمودند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله به ام سلمه رضی الله عنها فرمود:

یا أم سلمة! اسمعی واشهیدی، هذا علی بن أبی طالب أخی فی الدنیا وأخی فی الآخرة.

یا أم سلمة! اسمعی واشهیدی هذا علی بن أبی طالب وزیر فی الدنیا ووزیری فی الآخرة...

یا أم سلمة! اسمعی واشهیدی هذا علی بن أبی طالب سید المسلمین، وإمام المتقین، وقائد الغر المحجلین، وقاتل الناکثین والمارقین والقاسطین.

قلت: یا رسول الله! من الناکثون؟

قال: الذین یبایعونه بالمدينة وینکثونه بالبصرة.

قلت: من القاسطون؟

قال: معاویة وأصحابه من أهل الشام.

ثم قلت: من المارقون؟

قال: أصحاب النهروان.(2)8.

ص: 56

1- . عیون أخبار الرضا علیه السلام: 1/66، حدیث 241، بحار الانوار: 29/434، حدیث 19، مجمع الزوائد: 7/238. ر. ک: دراسات

فی منهاج السنة: 322.

2- . معانی الأخبار: 204، بحار الانوار: 32/298، حدیث 258.

ای امّ سلمه! بشنو و شاهد باش که علیّ بن ابی طالب برادر من در دنیا و جهان آخرت است.

ای امّ سلمه! بشنو و شاهد باش که او وزیر من در دنیا و جهان آخرت است.

ای امّ سلمه! بشنو و شاهد باش که علیّ بن ابی طالب سید مسلمانان، امام متّقین و پیشوای پیشانی سفیدان است، او با ناکثان و قاسطان و مارقان جنگ می کند و آنان را می کشد.

عرض کردم: ای رسول خدا ناکثان و بیعت شکنان چه کسانیند؟

فرمود: جمعی هستند که در مدینه بیعت نموده و در بصره بیعت او را می شکنند و با او به جنگ می پردازند.

گفتم: قاسطان کیانند؟

فرمود: معاویه و یاران او از اهل شام که در حقّ علیّ بن ابی طالب ظلم می کنند.

گفتم: مارقان چه کسانیند؟

فرمود: کسانی که از راه حقیقت خارج شده و در نهر روان برخلاف او اجتماع و جنگ می کنند.

بدیهی است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در این جنگ هایی که به امر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله واقع شد بر حق بوده و آن ها بر باطل بودند؛ (1) اما دشمنان امیر مؤمنان علی علیه السلام - ابن تیمیّه و اتباع او - این حقیقت تلخ را تحمّل نمی کنند و حدیث را تکذیب می نمایند، او می گوید:

وأما الحديث الذي يروى أنّه أمر بقتل الناكثين والقاسطين والمارقين، فهو حديث موضوع على النبي صلى الله عليه وآله. (2)

ص: 57

---

1- . گفتنی است که ما در این حدیث و سندهای آن به تفصیل بحث کرده ایم. ر. ک: نفحات الازهار: 161/14.

2- . منهاج السنه: 6/112.

حدیثی که روایت شده پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، علی را به پیکار ناکشان، قاسطان و مارقان فرمان داد، حدیث ساختگی است که به پیامبر صلی الله علیه وآله نسبت داده شده است.

## غاصبان ارث ائمه

## وَالغاصِبِينَ لَازِمًا؛

## اشاره

و از غصب کنندگان میراث شما بیزاری می جویم.

کسانی که ارث ائمه اطهار علیهم السلام را غصب کردند، ما موظفیم از آن ها بیزاری می جویم.

ارث یعنی چه؟

کلمه «ارث» قابل دقت و تأمل است. می گوئیم: زید وارث عمرو است.

و گاهی می گوئیم: زید، از عمرو وارث برده است.

این دو تعبیر تفاوت بسیاری دارند که راغب اصفهانی نیز اشاره می کند و می گوید:

الوراثه والإرث: انتقال قنیه إليك عن غيرك من غير عقد... وترث أصله وراث فقلبت الواو ألفاوتاء... (1)

مالی که از دیگری به کسی می رسد؛ بدون پیمان و عقد... تراث که همان میراث است اصل آن «وراث» که الف آن به حرف «ت» تبدیل گشت...

اگر گفتند: فلانی وارث فلانی است؛ یعنی فلانی در جمیع شئون و حیثیات جانشین اوست. از این رو امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم السلام در همه شئون - مگر نبوت - وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند.

ص: 58

در تعبیر دوم می گویند: فلانی این خانه، این مال و این کتاب را از فلانی به ارث برده است که در این موقع فقط به آن خانه، مال و کتاب؛ نه در همه شئون ارتباط دارد. (1) کسانی از صدر اسلام تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام ارث ائمه اطهار علیهم السلام یعنی جانشینی و حکومت آن بزرگواران را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به غصب بردند. از این رو، ما از غاصبین صدر اسلام تا روز قیامت که حق اهل بیت علیهم السلام را غصب کردند، بیزاری می جوئیم.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

أری تراثی نهباً؛ (2)

من به چشمم می بینم که ارث مرا به یغما بردند و غارت کردند.

ما از این غارت گران بیزاری می جوئیم.

به راستی اگر آن ها این کار را نکرده بودند و حکومت حقیقی الهی بر زمین مستقر می شد، احکام الهی با واقعیت خود پیاده می گردید، مردم به حقوقشان می رسیدند، کسی به کسی ظلم نمی کرد و قرآن مجید در بین مردم پیاده می شد.

کدام بهتر بود؟

ما از آن هایی که نگذاشتند و نمی گذارند حکومت ائمه علیهم السلام پیاده شود بیزاری می جوئیم. اکنون این پرسش مطرح است که چرا هم اکنون حضرت ولی عصر علیه السلام غائب هستند؟

چرا

«یملأ الله به الأرض قسطاً و عدلاً» هنوز تحقق پیدا نکرده است؟

پاسخ این که منکران، غاصبان و ظالمان نمی گذارند. 1.

ص: 59

---

1- . ر . ك: جلد یکم، صفحه 257 از همین کتاب.

2- . نهج البلاغه: 1/31، خطبه 3 (خطبه شقشقیه)، معانی الاخبار: 361، حدیث 1، بحار الانوار: 29/498، حدیث 1.



از موارد ارث که مورد غصب قرار گرفته، فدک است. البته فدک در درجه اول، ملک فاطمه زهرا علیها السلام بوده است، نه ارث آن حضرت. چون فدک ملک شخصی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بوده، آن حضرت ملک شخصی خود را به دست خود به صدیقه طاهره علیها السلام هدیه دادند.

اما وقتی فدک غصب شد و غاصبان فدک منکر این جهت شدند، صدیقه طاهره علیها السلام آن را مطالبه کردند.

آن ها گفتند: فدک به شما داده نشده و در ملک پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باقی است.

فاطمه علیها السلام از باب ارث مطالبه کردند و فرمودند: پس ارث مرا بدهید.

اینک برای این که مطلب تا حدی روشن شود، قدری بحث را با توجه به منابع اهل سنت، تفصیل می دهیم.

### بحثی کوتاه درباره فدک

همه مسلمانان اتفاق نظر دارند که هر زمینی از زمین های کفار از طریق صلح به دست مسلمانان بیفتد ملک شخصی رسول الله صلی الله علیه وآله است. (1) هم چنین اتفاق نظر دارند که «فدک» از راه صلح به دست مسلمانان افتاده است. (2) و نیز هر دو طرف شیعی و سنی روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله زمین فدک را به حضرت زهرا سلام الله علیها بخشیده اند و در حیات آن حضرت در اختیار ایشان قرار گرفته است. (3)

ص: 60

1- . تفسیر القرطبی: 10-18/9.

2- . تفسیر الرازی: 15/284.

3- . الملل و النحل: 1/13، معجم البلدان: 4/270، مراصد الاطلاع: 3/1020، الدر المنثور: 5/273، مجمع الزوائد: 7/49، میزان الاعتدال: 2/228، کنز العمال: 3/767، الصواعق المحرقة: 31، شرح المقاصد: 5/279.

و از ضروریات تاریخ اسلام این است که ابوبکر بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله زمین فدک را تصاحب نموده.

هم چنین از ضروریات است که حضرت زهرا علیها السلام فدک را از ابوبکر مطالبه نموده و ابوبکر در جواب گفت: شاهد بیاورید!

با این که نزد شیعه و سنی گفته ابوبکر بر خلاف مقررات شرعی بوده، حضرت امیر و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن شهادت دادند، ولی ابوبکر شهادت این ها را نپذیرفت، با این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسول درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام فرموده:

علي مع الحق والحق مع علي. (1)

علی با حق است و حق با علی.

و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرموده:

الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة؛ (2)

حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت هستند.

و پیامبر درباره ام ایمن فرموده:

من سرّه أن يتزوج امرأة من أهل الجنة فليتزوّج أمّ أيمن؛ (3)

کسی که دوست دارد با زنی بهشتی ازدواج کند با ام ایمن ازدواج نماید.

اما بر خلاف فرموده حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله شهادت این بزرگواران و ام ایمن رد شد. 2.

ص: 61

---

1- . سنن ترمذی: 5/592، المستدرک علی الصحیحین: 3/129 و 134، مجمع الزوائد: 7/235.

2- . همان: 614/5، خصائص علی علیه السلام: 99، مسند أحمد: 3/3، المستدرک علی الصحیحین: 182/3.

3- . الطبقات الكبرى: 10/213، الاصابة: 8/172.

البته طبق فقه اهل سنت ابوبکر می توانست از حضرت صدیقه طاهره علیها السلام بخواهد - اضافه بر شهادت این شهود - قسم بخورد، هم چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله در واقعه ای به يك شاهد و قسم مدعی اکتفا فرمودند، ولی این کار را نکرد! (1) و چون شهادت شهود رد شد، صدیقه طاهره علیها السلام بار دیگر آمدند و فدك را به عنوان ارث مطالبه کردند، و - چنان که در بعضی منابع آمده - به ابوبکر فرمودند:

یا بن ابي قحافة! أثر أبك ولا أرت أبي؟ (2)

ای پسر ابي قحافه! آیا تو از پدرت ارث می بری، ولی من از پدرم ارث نمی برم؟

در مسند احمد آمده: حضرت زهرا علیها السلام به ابوبکر فرمود:

أنت ورثت رسول الله صلى الله عليه وآله أم أهله؟ (3)

تو از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ارث می بری یا خاندانش؟

بخاری این گونه روایت کرده است:

فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً. فوجدت فاطمة على أبي بكر، فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت، وعاشت بعد النبي صلى الله عليه وآله ستة أشهر، فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلاً ولم يؤذن بها أبابكر، وصلى عليها. وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة. (4) 2.

ص: 62

1- . جامع الاصول: 10/184.

2- . بلاغات النساء: 58، شرح نهج البلاغة: 16/210.

3- . مسند أحمد: 1/4.

4- . صحيح البخارى: 5/288، صحيح مسلم: 5/152.

ابوبکر از این که چیزی از آن اموال را به فاطمه علیها السلام بدهد، خودداری کرد.

فاطمه علیها السلام بر ابوبکر خشم گرفت و او را ترك کرد و با او سخن نگفت تا از دنیا رفت. او بعد از پیامبر، شش ماه زندگی کرد و هنگامی که فوت کرد، همسرش علی علیه السلام، شبانه بر او نماز خواند، او را دفن کرد و ابوبکر را خبر ننمود.

و برای علی علیه السلام در میان مردم در دوران زندگی فاطمه علیها السلام عزّت و آبرویی بود.

چرا ابوبکر این بار فدك را برنگرداند؟

او در پاسخ گفت:

إنّ رسول الله صلّى الله عليه وآله قال: لا نورث ما تركنا صدقة.

رسول خدا صلّى الله عليه وآله گفته است: ما ارث نمی نهیم، هر چه از ما بماند، صدقه است.

اما همه نوشته اند که این کلام را احدی از رسول خدا صلّى الله عليه وآله نشنیده و به جز ابوبکر کسی به ایشان نسبت نداده است. (1) و چگونه می شود حکمی را که اهل بیت رسول الله - به ویژه دخترشان صدیقه طاهره علیهما السلام - باید بدانند فقط به ابوبکر فرموده باشند؟ و این چیزی است که حتی فخر رازی هم تعجب کرده!! (2) 8.

ص: 63

- 
- 1- . تاریخ الخلفاء: 86، تاریخ مدینه دمشق: 30/311، الصواعق المحرقة: 19، کنز العمال: 5/604، المحصول في علم الأصول: 2/180، المستصفی في علم الأصول: 2/121، شرح المواقف: 8/355، شرح المقاصد: 5/278.
  - 2- . تفسیر الرازی: 9/218.

ولی این کلام، دروغ است، زیرا - علاوه بر آن چه گذشت - خلاف نصّ صریح قرآن مجید و سنت قطعی رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و حضرت امیر علیه السلام و عباس نیز آن را تکذیب کرده اند. (1)

## تردیدگران به ائمه

### وَالشَّاکِینَ فِیکُمْ؛

و از شك کنندگان درباره شما بیزاری می جویم.

ما از کسانی که در ائمه ما حتی شك می کنند، بیزاری می کنیم.

شك در ائمه یعنی چه؟

معنای شك معلوم و آن يك امر قلبی است. شك در ائمه به امامت و مقامات ائمه و حقانیت آن بزرگواران بر می گردد، هم چنان که کسی در رسالت و حقانیت رسول الله صلی الله علیه وآله شك داشته باشد و بنابراین، احتمال بر حق بودن ابولهب، ابوجهل و سایر دشمنان رسول الله و ائمه اطهار علیهم السلام وجود خواهد داشت.

البته باید از چنین افرادی بیزاری کنیم، زیرا شك در ائمه معصومین علیهم السلام شك در رسول خدا و شك در رسول خدا شك در خداست. در این مورد روایات فراوانی داریم. فراوان است برای نمونه: مرحوم شیخ صدوق به سند خود از حذیفه بن اسید چنین روایت می کند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

يا حذيفة! إنّ حجة الله عليك بعدي. علي بن أبي طالب، الكفر به كفر بالله والشرك به شرك بالله والشك فيه شك في الله... (2)

ص: 64

1- . صحیح مسلم: 5/152.

2- . الامالی، شیخ صدوق: 197.

ای حذیفه! به راستی که حجت خدا بر تو پس از من علی بن ابی طالب است.  
کفر به او کفر به خدا و شرک به او شرک به خدا و شک در او شک در خداوند است...

## انحراف از ائمه

### وَالْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ؛

و از منحرف شدگان از طریقه شما بیزاری می جویم.

«انحراف» از ائمه علیهم السلام؛ یعنی اعراض قلبی یا عملی از آنان و فاصله گرفتن از راهشان، هر چند به کمترین مقدار.

ما از چنین افراد بیزار هستیم، زیرا به دستور خدا و رسول و به حکم عقل باید به طور دقیق و صد در صد پیرو ائمه علیهم السلام باشیم.

## ولیجه یعنی چه؟

### وَمِنْ كُلِّ وُلَيْجَةٍ دُونِكُمْ؛

و از هر همدم و وسیله ای غیر از شما بیزاری می جویم.

واژه «ولیجه» از «ولوج» است. راغب اصفهانی می گوید:

الولوج: الدخول في مضيق؛

و لوج: داخل شدن در تنگناهاست.

سپس می گوید:

والولیجة: كل ما يتخذہ الإنسان معتمداً علیہ ولیس من أهله؛(1)

ولیجه: هر چه انسان به نااهل و غیراهل اعتماد کند و او اهل حق نباشد.

ص: 65

این جمله اشاره است به آیه مبارکه ای که می فرماید:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَنَّةٍ»؛ (1)

آیا گمان کردید که به حال خود رها می شوید، در حالی که خدا هنوز کسانی را که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنان را رازدار خویش انتخاب نکردند، مشخص نموده است؟!

خداوند مقرر نموده که مکلفین امتحان شوند و آن هایی که جز خدا، رسول و مؤمنان را برای خود پناهگاه اختیار نکرده اند، شناسایی گردند. مقصود از «مؤمنان» را در این آیه امام باقر علیه السلام این گونه بیان می فرماید:

يعني بالمؤمنين: الأئمة، لم يتخذوا الولائج من دونهم؛ (2)

منظور از مؤمنان، ائمه هستند که جز او، پشت و پناهی نگرفته اند.

بنابراین ائمه اطهار علیهم السلام میزان امتحان هستند. ما باید به غیر از ائمه - بعد از خدا و رسول - در هیچ امری رجوع نکنیم و تحت ولایت هیچ کس، جز آن ها نباشیم. ما این معنا را با عبارت یاد شده به حضور ائمه علیهم السلام اظهار می داریم.

وَكُلٌّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ؛

و از هر فرمانروایی جز شما بیزاری می جویم.

آری، اطاعت مطلقه به خدا، رسول و ائمه اطهار علیهم السلام اختصاص دارد. غیر از آن ها کسی به طور مطلق واجب اطاعة نیست. خداوند می فرماید: 5.

ص: 66

1- . سورة توبه (9): آیه 16.

2- . الكافي: 1/415.

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (1)

از خدا اطاعت کنید! و اطاعت کنید از پیامبر و اولو الامر (اوصیای پیامبر).

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

من أطاع علياً فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله؛ (2)

کسی که از علی اطاعت کند، در واقع از من اطاعت کرده است و کسی از من اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است.

حضرت رسول چنین کلامی را دربارهٔ احدی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام نفرموده اند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سخن دیگری می فرماید:

إنني مخلف فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي... (3)

من جانشینی بین شما می گذارم که مادامی که به آن چنگ بزنید، هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندان و اهل بیتم...

این ها از جمله دلایل عصمت ائمه علیهم السلام هستند، که باید در هر جهت - چه در اصول اعتقادات، چه در احکام و چه در آداب و سنن - هم از نظر اعتقادی و هم از نظر عملی از ائمه علیهم السلام اطاعت کنیم و از آن بزرگواران پیروی نماییم.

### پیشوایان به سوی آتش

وَمِنَ الْأُمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ؛

و از پیشوایانی که مردم را به سوی دوزخ می خوانند، بیزاری می جویم.

ص: 67

1- . سورة نساء (4): آية 59.

2- . الكامل، عبدالله بن عدی: 4/348، تاریخ مدینة دمشق: 42/270، الغدير: 7/177.

3- . ينابيع المودة: 1/121، كشف الغمة: 2/172.



این فراز اشاره به آیه مبارکه ای است که می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»؛ (1)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش دعوت می کنند.

خدای سبحان در قرآن مجید در آیه دیگری می فرماید:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ»؛ (2)

روزی را (به یاد آورید) که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم.

با توجه به این آیات معلوم می شود که هر کسی باید امام داشته باشد. از این روست که امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

ألا وإن لكل مأموم إماماً يقتدي به...؛ (3) هان که به راستی برای هر مأمومی، امامی باید که به او اقتدا کند...

امام نیز یا امام عدل؛ یعنی امام منصوب از طرف خداست که عاقبت اقتدا به او نجات در آخرت و ورود در بهشت است، و یا امام جور؛ یعنی امام غیر منصوب از طرف خداست که عاقبت اقتدا به او جهنم است و عذاب الیم. از این رو است که امام باقر علیه السلام می فرماید:

الأئمة في كتاب الله عز وجل إمامان: امام عدل و امام جور. قال الله:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (4) لا بأمر الناس، يقدّمون أمر الله قبل أمرهم وحكم الله قبل حكمهم، قال: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (5) 1.

ص: 68

1- . سورة قصص (28): آية 41.

2- . سورة اسراء (17): آية 71.

3- . نهج البلاغه: 417 نامه 45، بحار الانوار: 67/320.

4- . سورة انبياء (21): آية 73.

5- . سورة قصص: آية 41.

يقدمون أمرهم قبل أمر الله وحكمهم قبل حكم الله، ويأخذون بأهوائهم خلاف ما في كتاب الله؛ (1)

امامان و پیشوایان در قرآن دو گروهند: (گروه نخست) کسانی اند که خدای تعالی در قرآن درباره آنان می فرماید: «آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به امر ما (مردم را) هدایت می کردند». آنان به امر مردم هدایت نمی کنند؛ بلکه امر خدا را بر امر مردم مقدم داشته و حکم خدا را پیش از حکم مردم می دانند.

(و گروه دوم کسانی هستند که) خدای تعالی درباره آنان می فرماید: «آن ها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش فرا می خوانند». اینان خواست مردم را بر خواست خدا مقدم داشته و حکم مردم را پیش از حکم خدا می دانند و بر طبق هوا و هوس خود؛ بر خلاف آن چه در قرآن آمده است، رفتار می کنند.

این همان است که مکرراً بیان کرده ایم که در طول تاریخ دو خط وجود داشته...

البته رهبران گمراهی مردم فقط حکمرانان نبودند، هر کسی در هر بُعدی بنیان گذار جور و مؤسس باطل باشد «امامٌ يدعو الى النار» خواهد بود. از این رو صاحبان مکاتب فقهی در اسلام که در مقابل مکتب حضرت رسول و اهل بیت علیهم السلام فقهی ساختند و مردم از آن ها تقلید کردند، از ائمه ضلال و «دعاة إلى النار» محسوب می شوند. از این رو روایاتی صریح وارد شده که ائمه علیهم السلام آن ها را لعن می کردند، که امام موسی بن جعفر علیهما السلام به سند صحیح فرموده اند: 3.

ص: 69

---

1- . الكافي: 1/216، حدیث 2، الاختصاص: 21، بحار الانوار: 24/156، حدیث 13.

لعن الله أباحنيفة؛

خدا ابوحنيفه را لعنت کند.

آن گاه سبب لعن را این گونه می فرمایند:

كان يقول: قال علي وقلت. (1)

هماره می گفت: علی این گونه گفت و من چنین می گویم. 6.

ص: 70

---

1- . الكافي: 1/56 حديث 9، بحار الانوار: 2/306.

بخش ششم: دعا و توسل

اشاره

ص: 71

فَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيَّتُ عَلَى مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ وَدِينِكُمْ، وَوَفَّقَنِي لِمَا لَطَعْتِكُمْ، وَرَزَقَنِي شَفَاعَتِكُمْ، وَجَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مُوَالِيكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ.

وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَضُ آثَارَكُمْ، وَيَسْأَلُكَ سَبِيلَكُمْ، وَيَهْتَدِي بِهَدَاكُمُ، وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ، وَيُكْرِ فِي رَجْعَتِكُمْ، وَيُمَلِّكُ فِي دَوْلَتِكُمْ، وَيُشَرِّفُ فِي عَافِيَتِكُمْ، وَيُمَكِّنُ فِي أَيَّامِكُمْ، وَيُقَرُّ عَيْنُهُ عَدَا بُرُؤِيَتِكُمْ؛

پس خداوند همیشه تا زنده ام بر موالات و دوستی و دین و آیین شما پابرجایم بدارد و برای فرمانبرداری شما موفقم دارد، شفاعت شما را روزیم گرداند و از برگزیدگان دوستانتان قرارم دهد، آنان که تابع دعوت شما هستند.

و مرا از کسانی قرار دهد که از آثار شما پیروی می کنند، راه شما را طی می نماید و راهنمایی جوید، در گروه شما محشور گردد، در دوران رجعت و بازگشت شما بازگردد. در دوران حکومت شما به فرمانروایی رسد، به عافیت از شما مفتخر گردد، در روزهای (حکومت) شما مقتدر شود و دیده اش فردای رستاخیز به دیدار شما روشن گردد.

يَا بِي أَنْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي، مَنْ ارَادَ اللَّهُ بَدَاءَ بِكُمْ، وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ، وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ.

مَوَالِي لَا أَحْصَى ثَنَائِكُمْ، وَلَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنْ الْوُصْفِ قَدْرَكُمْ

وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ، وَهَدَاةُ الْأَبْرَارِ، وَحُجَجُ الْجَبَّارِ.

بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ، وَبِكُمْ يَخْتِمُ، وَبِكُمْ يُنَزِّلُ الْعَيْثَ، وَبِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَبِكُمْ يُنْفِثُ الْهَمَّ، وَيَكْشِفُ الضُّرَّ، وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ، وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ.

وَالِي جَدُّكُمْ (وَأَكْرَمُ زِيَارَتِ امِيرِ مُؤْمِنَانِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَشَدِّ بِهِ جَائِ):

وَالِي جَدُّكُمْ بَكُو:

وَالِي أَخِيكَ) بُعِثَ الرُّوحُ الْأَمِينُ.

أَتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، طَاطَا كُلُّ شَيْءٍ رِيفٍ لِشَرَفِكُمْ، وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِطَاعَتِكُمْ، وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ، وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِكُمْ وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ، وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوِلَايَتِكُمْ، بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ، وَعَلَى مَنْ جَحَدَ وَلَا يَتَّكِمُ غَضَبُ الرَّحْمَانِ،

پدر و مادرم، خودم، خاندان و داراییم به فدای شما، هر کس خدا را اراده کند باید از شما آغاز کند و آن کس که خدا را به یکتایی شناسد، از شما پذیرد و هر کس قصد او کند به شما رو نماید.

سروران من! ثنای شما را نمی توانم بشمارم، به حقیقت مدح شما نرسم و توصیف قدر و منزلت شما را نمی توانم بیان کنم که شما روشنی خوبان، راهنمای نیکان و حجّت های خدای جبار هستید.

خداوند به شما آغاز کرد، به شما نیز ختم خواهد کرد و به خاطر شما باران را فروریزد، به خاطر شما آسمان را از این که بر زمین افتد جز به اذن او نگهدارد، به خاطر شما اندوه را بگشاید، سختی را برطرف کند و در پیش شماست را پیامبرانش فرود آورده و فرشتگانش به زمین آوردند.

و به سوی جدّ شما (و اگر زیارت امیرمؤمنان علی علیه السلام باشد به جای: به سوی جدّ شما بگو: و به سوی برادرت) روح الامین (جبرئیل) نازل گردید.

خداوند آن چه را به شما داده به هیچ یک از مردم جهانیان نداده است. هر شخص شریفی در برابر شرف شما سرفروود آورده، هر متکبری به فرمانبرداری شما گردن نهاده، هر گردنکشی در برابر فضل شما فروتن گشته، هر چیزی برای شما خوار شده و سرفروود آورده است. زمین به پرتو نور شما روشن شد، رستگاران به وسیله ولایت و دوستی شما رستگار شدند. به وسیله شما به بهشت رضوان می توان رسید و بر آن کس که منکر فرمانروایی شماست، خشم خدای رحمان خواهد بود.

يَأْبَى انْتُمْ وَأُمَّي وَنَفْسِي وَأَهْلِي وَمَالِي، ذِكْرُكُمْ فِي الدَّاكِرِينَ، وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ، وَأَزْوَاحُكُمْ فِي الْأَزْوَاحِ، وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ، وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ.

فَمَا أَحَلَى اسْمَائِكُمْ، وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ، وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ، وَأَجَلَّ خَطَرَكُمْ، وَأَوْفَى عَهْدَكُمْ، وَأَصْدَقَ وَعْدَكُمْ.

كَلَامُكُمْ نُورٌ، وَأَمْرُكُمْ رُشْدٌ، وَوَصِيَّتُكُمْ تَقْوَى، وَفِعْلُكُمْ خَيْرٌ، وَعَادَتُكُمْ إِحْسَانٌ، وَسَدِّحِيَّتُكُمْ كَرَمٌ، وَشَأْنُكُمْ الْحَقُّ، وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ، وَقَوْلُكُمْ حُكْمٌ وَحَتْمٌ، وَرَأْيُكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ.

أَنْ ذُكِرَ الْخَيْرُ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلَهُ وَفَرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوِيَهُ وَمُنْتَهَاهُ؛



پدر و مادرم و خودم و خاندان و داراییم فدای شما باد، ای سروران من! ذکر شما در (زبان) ذکرکنندگان، نام هایتان در میان نام ها، پیکرتان با سایر پیکرها، روائتان در میان سایر روان ها، جان هاتان در شمار سایر جان ها، آثارتان در میان آثار دیگران و قبرهاتان در شمار سایر قبرهاست، ولی چه شیرین است نام هایتان، بزرگوار است جان هاتان، بزرگ است مقامتان، برجسته است منزلت و موقعیتتان، با وفاست عهدتان و راست است وعده تان.

سخن شما نور، دستورتان رشد و رستگاری، سفارشتان پرهیزکاری، کارتان خیر و خوبی، عادت شما احسان و نیکی، شیوه شما کرم و بزرگواری، رفتارتان حق و راستی و مدارایی است و گفتارتان مسلم حتمی و رأی شما دانش، بردباری و دوراندیشی است.

اگر از خیر و خوبی سخنی به میان آید، آغاز و ریشه و شاخه و مرکز و جایگاه و پایانش هستید.

يَا بِي انْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي، كَيْفَ اصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ، وَأَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ؟ وَبِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدَّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا عَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَأَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَمِنَ النَّارِ.

يَا بِي انْتُمْ وَأُمِّي وَنَفْسِي بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللَّهُ مَعَالِمَ دِينِنَا وَأَصْدَلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا، وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النُّعْمَةُ وَاتْتَلَفَتِ الْفُرْقَةُ، وَبِمُؤَالَاتِكُمْ تَقْبَلُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ، وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ، وَالذَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ وَالْمَقَامُ الْمُحْمَدُ وَالْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّانُ الْكَبِيرُ وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ.

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ.

رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ.

سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا؛

پدر و مادرم و خودم به فدای شما چگونه ثنای نیکوی شما را توصیف کنم، چگونه آزمایش های خوبی که دادید، شماره کنم؟ به وسیله شما بود که خدا ما را از ذلت بیرون آورد و به گرفتاری های سخت ما گشایش داد و از پرتگاه هلاکت و نابودی و آتش دوزخ نجاتمان داد.

پدر و مادرم و خودم به فدای شما، به وسیله دوستی شما خداوند دستورات دینمان را به ما یاد داد و آن چه را که از دنیای ما تباه گشته بود، اصلاح کرد و به وسیله موالات شما کلمه کامل شد، نعمت بزرگ گشت و جدایی و اختلاف به الفت و اتحاد دگرگون گردید و به وسیله موالات شما فرمانبرداری واجب پذیرفته گردد و تنها دوستی شماست که بر خلق لازم و فرض است و درجات بلند و مقام شایسته و جایگاه معین و معلوم در نزد خدای متعال و منزلت عظیم و رتبه بزرگ و شفاعت پذیرفته از آن شماست.

پروردگارا! به آن چه نازل فرمودی و از پیامبر پیروی کردیم پس نام ما را با گواهان ثبت فرما.

پروردگارا! به آن چه نازل کردی ایمان داریم و از رسول پیروی کردیم. پس نام ما را با گواهان ثبت فرما.

پروردگارا! دل های ما را پس از آن که راهنماییمان کردی، منحرف مکن و به ما از نزد خویش رحمتی ببخش که به راستی تو بخشایش گری. پاک و منزّه است پروردگار ما که به راستی وعده او انجام شدنی است.

يَا وَلِيَّ اللَّهِ، اِنْ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ، فَبِحَقِّ مَنْ اِثْمَنَكُمْ عَلَى سِرِّهِ، وَاسْتَرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ، وَقَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي وَكُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ، مَنْ اطَاعَكُمْ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ، وَمَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شُفَعَاءَ اقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيْمَّةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شُفَعَائِي، فَبِحَقِّهِمْ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ اسْمَ مَلِكٍ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ إِنَّكَ اِرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، وَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلِّمْ تَسْلِيمًا كَثِيرًا، وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.

ص: 79

ای ولی خدا! همانا میان من و خدای عزوجل گناहانی است که آن ها را جز رضایت شما، محو و پاک نکند. پس به حق آن خدایی که شما را امین به راز خود کرده، سرپرستی کار خلق خود را به شما واگذارده و فرمانبرداری شما را به فرمانبرداری خود قرین کرده که شما بخشش گناهانم را (از خدا) بخواهید و شفیعان من گردید، زیرا که من فرمانبردار شما هستم، هر که از شما فرمانبرداری کند، از خدا فرمانبرداری کرده و هر که از شما نافرمانی کند از خدای نافرمانی کرده و هر که شما را دوست دارد، خدای را دوست داشته و هر که شما را دشمن دارد، خدای را دشمن داشته است.

خدایا! اگر من شفیعانی را می یافتم که نزدیکتر باشند به درگاهت از محمد و خاندان نیکویش؛ همان پیشوایان نیکوکار به یقین آن ها را شفیعان خود قرار می دادم. پس از تو می خواهم به آن حقی که برای ایشان بر خود واجب کردی مرا در زمره عارفان به آن ها و به حق آن ها قرارده و در زمره کسانی قرارده که به وسیله شفاعت آن ها مورد مهر قرار گرفته اند. به راستی که تو مهربان ترین مهربانان هستی و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش و سلام مخصوص و بسیاری بر آن ها باد، خدا ما را بس است و و نیکو و کیلی است.

اشاره

در این بخش از زیارت، دعا می‌کنیم و از حضرات معصومین علیهم السلام می‌خواهیم که ما را شفاعت کنند. عمده حاجات یاد شده، معنوی است، و پیش از هر قسمت از دعا، ثنا و مدح ائمه علیهم السلام وجود دارد، که تقدیم ثنا قبل از دعا یکی از آداب دعا کردن است و به آن امر شده (1) و این جهت در غالب دعاها مشهود است.

دعا و توسل و طلب حاجت در آخر زیارت قرار گرفته و به ویژه بعد از عرضه اعتقادات آمده است و با «فاء» تفریع شروع شده، و اولین دعا «ثبات قدم» است تا پایان عمر.

درخواست ثبات

**فَتَّبِئِنِّي اللَّهُ أَبَدًا مَا حَيْتُ؛**

پس از خدا می‌خواهم مرا همیشه تا زنده هستم پابرجا بدارد.

در این گونه شروع نکته ای وجود دارد که وقتی زائر عقاید حقه خود را به حضور امام علیه السلام؛ به خصوص در زمان غیبت عرضه می‌دارد، باید به دو جهت کاملاً توجه داشته باشد:

ص: 81

جهت یکم. عظمت و اهمیت این سلسله عقایدی است که از آغاز زیارت جامعه تا این جا بر امام علیه السلام عرضه می شود و این که ما از این اعتقادات سؤال خواهیم شد؛ یعنی در برابر این امور اعتقادی مسئولیت داریم.

بخش گذشته بر یک سلسله از اعتقادات مشتمل بود و با کلمه «ایمان» شروع شد.

أَنِّي مُؤْمِنٌ بِكُمْ وَبِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بَعْدُوكُمْ وَبِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ.

به راستی من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما آن را انکار کردید کفر می ورزم.

وقتی این جمله تمام شد، دوباره خواندیم:

مُؤْمِنٌ بِأَيَابِكُمْ، مُصَدِّقٌ بِرَجْعِكُمْ...

به بازگشتتان ایمان دارم و به رجعت شما تصدیق دارم...

وقتی این قسمت نیز تمام شد، خواندیم:

مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ...

به نهان و آشکار شما... ایمان دارم...

و آن گاه که این جمله نیز به پایان رسید، عرض کردیم:

آمَنْتُ بِكُمْ وَتَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ...

به شما ایمان دارم و آخرین فرد شما را دوست دارم به همان دلیل که اولین شخص شما را دوست دارم...

این جا بود که پای «برائت» به میان آمد که گفتیم:

وَبَرَّيْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ...

و به پیشگاه خدای عزوجل از دشمنانتان بیزاری می جویم...

وقتی انسان زائر این امور را به عنوان یک سلسله امور اعتقادی بیان می کند، باید

به این معانی توجه داشته باشد، این که بگوییم: به این امور یعنی يك سلسله چیزهایی که معانی آن ها را نمی دانم معتقدم و به خدمت شما عرض می کنم؟ قطعاً این طور نیست، ناگزیر بایستی فی الجمله از این مفاهیم و معانی آگاهی داشته باشد، آن گاه به آن ها معتقد شود و خدمت امام علیه السلام عرضه بدارد.

انسان باید خودش عظمت و اهمیّت مسائل اعتقادی را هر چند فی الجمله بداند و به آن چه واجب است از روی دلیل معتقد شود. فلانی گفت، از پدرم شنیدم، استاد چنین یاد داد؛ این ها فایده ندارد. هر کسی به مقدار وسعش باید از امور اعتقادی به خصوص آن چه که مورد سؤال قرار می گیرد آگاه باشد و به آن ها ایمان داشته باشد.

جهت دوم. باید توجه داشت که شیطان بیکار ننشسته و همیشه برای انسان نقشه می کشد و او را وسوسه می کند. او نه فقط از انسان های عادی؛ بلکه از انبیا و اولیا نیز دست بردار نیست. در هر زمان و مکان و نسبت به هر شخصی، در هر شرایط و در هر حالی از احوال سعی می کند او را اغوا کند؛ چرا که کار او همین است.

شما ملاحظه می کنید، کسانی در اثر القای يك شبهه شیطانی منحرف شدند، یا با رسیدن به يك مقام منحرف شدند، و یا يك لقمه غذای مشتبه چه اثری در وجود برخی نهاد و با در اختیار قرار دادن يك زن چه افرادی به فساد کشیده شدند... آری شیطان هر انسانی را به طریقی و به شکلی سعی می کند اغوا نماید.

این مسئله در زمان ما بسیار جدی و عجیب است، با وسایل جدیدی که پیدا شده، شیطان و جنود او برای اغوا و گمراه کردن مردم بیشتر به کار افتاده اند. آن ها به اشکال مختلف به راه افتاده اند و اهل این مذهب را مورد تهاجم قرار داده اند. کسانی که با هم اختلاف عقیدتی دارند، یا بر سر مسائل دنیوی و ریاست اختلاف دارند، در مبارزه با این مذهب با هم متفق و متحد هستند و چنان با جدیت کار می کنند و از هر



راهی استفاده می نمایند که توانسته اند در داخل این مذهب نیز رخنه کنند که گاهی مطالبی را از کسانی به خصوص آن هایی که در این مذهب عمری را سپری کرده اند؛ می شنویم که هرگز از آنان توقع چنین سخنی و چنین کاری نمی رفت.

آری، شیطان به اشکال مختلف کار می کند و انسان ها را اغوا می نماید. طبق آیه قرآن کریم خودش سوگند یاد کرده و گفته:

﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ (1)

به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد.

او به عزت خداوند متعال سوگند یاد کرده است. البته در این سوگند بحث است که آیا خدا و عزت خدا را قبول دارد و قسم می خورد؟ ولی استثنایی دارد که در آینده بیان خواهیم کرد.

از طرف دیگر، ما انسان ها معصوم نیستیم و از ما خطا سر می زند. اما چرا در امور مادی و مسائل دنیوی دقت، بررسی، جست و جو، فکر و مشورت می کنیم تا خطاهای ما کمتر شود در نتیجه ضرری و زیانی به ما متوجه نشود. اما در امور معنوی خطا می کنیم و عین خیالمان نیست! با همه دقتی که در مسائل مادی داریم در امور معنوی، زود حرف می زنیم، مسائلی را نسنجیده رد می کنیم، یا ایجاد شك و شبهه می کنیم و یا فوری می پذیریم و تحت تأثیر قرار می گیریم!؟

هم چنین اگر در امور مادی کم ترین صدمه ای به بدن ما وارد می شود؛ مثل سر دردی که مقداری ادامه پیدا کند فوری به دکتر مراجعه می کنیم. اما شبهاتی که در مسائل اعتقادی مطرح می شود، اگر تحت تأثیر هم قرار نگیریم و نپذیریم و باور نکنیم، دست کم در ذهن ما باقی می ماند، به کسی مراجعه نمی کنیم و از کسی نمی پرسیم!؟ 2.

ص: 84

چرا برای يك سر درد به دكتر مراجعه می كنید، اما برای امور اعتقادی به متخصص مراجعه نمی كنید؟

البته انسان معصوم نیست، اما باید سؤال كنید، اگر کسی به شما تذکر داد، بپذیرید، و بر اشتباه و خطایی که در مسأله اعتقادی کردید، اصرار نوزید.

متأسفانه برخی نه فقط بر باطل اصرار می ورزند؛ بلکه آن را ترویج و تقویت می کنند و دیگران را نیز به آن دعوت می کنند که این همان شیطان است که گفته:

﴿فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾. (1)

به عزت سوگند، همه آنان را گمراه خواهم کرد.

البته در این زمینه روایات فراوانی نیز در اصول کافی و دیگر منابع آمده که زمانی فرا می رسد که مؤمن در آغاز صبح مؤمن و شب هنگام ایمانش را از دست می دهد.

به راستی چرا ایمان این گونه از دست می رود؟! آیا حیف نیست، نباید فکر بکنیم؟

کلیب بن معاویه اسدی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ يَصْبِحُ مُؤْمِنًا وَيَمْسِي كَافِرًا، وَيَصْبِحُ كَافِرًا وَيَمْسِي مُؤْمِنًا، وَقَوْمٌ يِعَارُونَ الْإِيمَانَ ثُمَّ يَسْلُبُونَهُ وَيَسْمُونَ الْمَعَارِينَ.

ثُمَّ قَالَ: فَلَانِ مِنْهُمْ. (2)

به راستی بنده بامداد است مؤمن و شب هنگام کافر می شود و بامداد کافر است و شب هنگام مؤمن می شود. گروهی ایمان را به عاریت دارند سپس از آن ها گرفته می شود و آن ها را مُعَارِينَ می نامند.

آن گاه فرمود: فلانی نیز از آن هاست. 7.

ص: 85

---

1- . همان.

2- . الكافي: 2/418، حديث 2، بحار الانوار: 66/226، حديث 17.

در این باره روایات دیگری نیز داریم که ریشه قرآنی دارند که طبق آن ها ایمان بر دو قسم است:

1. ایمان مستقر،

2. ایمان مستودع.

به این روایت توجه کنید:

عن یونس، عن بعض أصحابنا، عن أبي الحسن عليه السلام قال:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبُوَّةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءَ، وَخَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا مُؤْمِنِينَ، وَأَعَارَ قَوْمًا إِيْمَانًا، فَإِنْ شَاءَ تَمَّمَهُ لَهُمْ وَإِنْ شَاءَ سَلَبَهُمْ إِيْمَانَهُ.

قال: وفيهم جرت: «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ». (1)

و قال لي: إِنَّ فلاناً كان مستودعاً إِيْمانه، فلَمَّا كذب علينا سلب إِيْمانه ذلك؛ (2)

یونس از برخی از اصحاب ما نقل می کند که حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود:

به راستی که خداوند پیامبران را به نبوت آفرید که جز پیامبر نباشند و مؤمنان را بر ایمان آفرید که جز مؤمن نباشند و به مردمی ایمان را عاریت داد. پس اگر بخواهد برای آن ها به پایان می رساند و اگر بخواهد از آنان باز می گیرد.

فرمود: و در باره همین گروه معنای آیه شریفه جاری است که می فرماید:

«پس پایدار باشد و ناپایدار». 8.

ص: 86

---

1- . سورة انعام (6): آیه 98.

2- . الكافي: 2/418، حدیث 4، بحار الانوار: 66/226-227، حدیث 18.

آن گاه حضرت به من فرمود: ایمان فلانی عاریتی بود، و همین که بر ما دروغ بست آن ایمان عاریه از او گرفته شد.

و اسحاق بن عمار می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ اللَّهَ جَبَلُ النَّبِيِّينَ عَلَى نَبْوَتِهِمْ، فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا، وَجَبَلُ الْأَوْصِيَاءِ عَلَى وَصَايَاهُمْ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا، وَجَبَلُ بَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْإِيمَانِ فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا، وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْيَرَ الْإِيمَانَ عَارِيَةً، فَإِذَا هُوَ دَعَا وَأَلْحَ فِي الدَّعَاءِ مَاتَ عَلَى الْإِيمَانِ؛ (1)

به راستی که خدا پیامبران را بر سرشت نبوت آفرید. پس هرگز از آن برنگردند و اوصیای آن ها را بر سرشت وصیت ها آفرید، پس هرگز از آن برنگردند، و برخی از مؤمنان را بر سرشت ایمان آفریده. پس هرگز از آن برنگردند، و ایمان برخی از آنان عاریتی است. پس اگر دعا کند و در دعا اصرار ورزد، با ایمان از دنیا می رود.

روایت دیگری را محمد بن مسلم، از امام باقر و یا امام صادق علیهما السلام نقل می کند و می گوید: از حضرتش شنیدم که می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا لِلْكَفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ، وَخَلَقَ خَلْقًا بَيْنَ ذَلِكَ وَاسْتَدْعَى بَعْضَهُمُ الْإِيمَانَ، فَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَتِمَّ لَهُمْ أَتَمَّهُ، وَإِنْ يَشَأْ أَنْ يَسْلِبَهُمْ إِيَّاهُ سَلَبَهُمْ، وَكَانَ فُلَانٌ مِنْهُمْ مَعَارًا؛ (2)

به راستی خدای متعال گروهی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد و گروه دیگری را هم برای کفر ثابت آفریده که زوالی ندارد و گروهی را نیزت.

ص: 87

1- . الكافي: 2/419، حديث 5 و بحار الأنوار: 66/220-221 حديث 4.

2- . همان: 417، حديث 1، همان: 66/224، حديث 16. در این منبع به جای «واستودع»، «فاستودع» آمده است.

میان این دو آفریده و به برخی ایمانی سپرده که اگر خواهد برای آن ها به پایان می رساند و اگر خواهد آن را از آن ها می گیرد و فلانی از آن ها بود که ایمانش عاریتی بود.

و روایت دیگر را در این زمینه فضل بن یونس از ابی الحسن علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود:

أكثر من أن تقول: «اللهم لا تجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير».

قال: قلت: أمّا المعارون، فقد عرفت أنّ الرجل يعار الدين ثمّ يخرج منه، فما معنى «لا تخرجني من التقصير»؟

فقال: كلّ عمل تريد به الله عزوجل فكن فيه مقصداً عند نفسك، فإنّ الناس كلّهم في أعمالهم فيما بينهم وبين الله مقصرون إلا من عصمه الله عزوجل؛ (1) بسیار بگو: «خدایا! مرا از عاریه داران ایمان قرار مده و از تقصیر بیرون مبر».

عرض کردم: معنای عاریه داران را می دانم که مردی دین را به طور عاریه می گیرد، سپس از آن خارج می شود. پس معنای «مرا از تقصیر بیرون مبر» چیست؟

فرمود: هر عملی که برای خدای متعال انجام می دهی، خود را در آن مقصرشناس، زیرا همه مردم در اعمال خویش میان خود و خدا مقصر هستند؛ جز کسی که خدای متعال نگهداری کند.

وقتی ما عقاید خودمان را بر امام علیه السلام عرضه می داریم به سنگینی این اعتقادات و اهمیت آن ها و به شیطان و وساوس شیطانی توجه داریم و می گوئیم: 4.

ص: 88

---

1- . همان: 73، حدیث 4، همان: 68/233، حدیث 14.

فَتَبَّتْ يَ اللّٰهُ اَبْدًا مَا حَيَّيْتُ عَلٰى مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ...

پس خدا همیشه تا زنده ام بر موالات و دوستی و محبت... شما پابرجایم بدارد.

از خدا می خواهیم و شما هم برای ما از خدا بخواهید و شفاعت کنید که بر آن چه که می گوئیم و معتقدیم ثابت قدم باشیم. چون هم ما بر این مطالب حساسیت داریم و هم این مطالب دشمن فراوان دارد؛ چرا که جنود شیاطین بیکار ننشسته اند و به اشکال مختلف در پی فریب انسان هستند.

و به همین جهت قید

«اَبْدًا مَا حَيَّيْتُ» لازم است، از خدا می خواهیم که تا آخرین لحظه عمرم در این اعتقادات ثابت قدم بمانم. به راستی چقدر افرادی را شما دیده اید که در آخر عمرشان عوض شدند؟

اصولاً انسان ها در دوره زندگی به چهار گروه تقسیم می شوند:

1. کسانی که از اول خوب بودند و تا پایان زندگی خوب ماندند.

2. کسانی که از اول بد بودند تا آخر عمر بد ماندند.

3. کسانی که از اول خوب نبودند و در پایان عمرشان خوب شدند.

4. کسانی که از اول خوب بودند - العیاذ باللّٰه - در پایان عمرشان عوض و بد شدند.

از این روست که زائر می گوید: از خدا می خواهیم تا آخرین لحظه حیات مرا بر این عقاید ثابت بدارد.

ما مکلف هستیم تا آن جایی که می توانیم لغزش نداشته باشیم، اما اگر گاهی لغزشی شد، فوری جبران کنیم، بپرسیم و توبه و استغفار کنیم.

فَتَبَّتْ يَ اللّٰهُ اَبْدًا مَا حَيَّيْتُ عَلٰى مُوَالَاتِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ؛

پس خدا همیشه تا زنده ام بر موالات و دوستی و محبت... شما پابرجایم بدارد.

پیش تر گذشت که در قرآن کریم و روایات ما سه واژه به کار رفته است:

«موالات»، «محبت» و «مودت».

«موالات» همان است که در آیه ولایت آمده، آن جا که می خوانیم:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»؛ (1)

سرپرست و ولیّ شما، تنها خداست و پیامبر او و آن ها که ایمان آورده اند؛ همان ها که نماز را برپا می دارند....

و در حدیث غدیر نیز پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

أَلَسْتُ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟

قالوا: بلی.

قال: فمن كنت مولاه فعلي مولاه؛ (2)

آیا من از مؤمنان نسبت به خودشان سزاوارتر نیستم؟

همه گفتند: آری.

پیامبر فرمود: پس هر کس که من سرپرست و صاحب اختیار او هستم پس علی سرپرست و صاحب اختیار اوست.

«محبت» يك امر قلبی و صرف دوست داشتن است.

بحث در این است: آیا می شود کسی اهل بیت علیهم السلام را دوست بدارد، ولی از نظر عملی از دیگری پیروی کند؟

ما به اهل بیت علیهم السلام علاقه مند هستیم، محبت آن بزرگواران را داریم و از دشمنانشان بیزاریم؛ گرچه شیعه واقعی به معنای پیروی

دقیق آن چنانی که می خواهند نیستیم، ولی هر گاه متوجه خطایمان می شویم برمی گردیم.5.

ص: 90

---

1- . سورة مائده (5): آیه 55.

2- . مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام: 2/415 حدیث 896، دلائل الامامه: 18، بحار الانوار: 28/98، مسند احمد: 4/368،

المستدرک علی الصحیحین: 3/110، المعجم الکبیر: 5/195، المواقف: 3/602 و کنز العمال 13/157، حدیث 36485.

«مودت» به اهل بیت علیهم السلام ریشه قرآنی دارد و از کلمه «محبت» اخصّ است.

مودت به تفصیلی که در تفسیر آیه مودت نوشته ایم و چاپ و منتشر شده، به معنای دوست داشتن توأم با عمل و پیروی است. (1) بنابراین، ما در این فراز از خدا می خواهیم که ما را تا آخرین لحظه زندگی بر این ایمان، اعتقاد، محبت، مودت و ولایت ثابت قدم بدارد؛ چرا که ثبات، ضد زوال است. راغب اصفهانی در المفردات غریب القرآن می نویسد:

الثبات: ضد الزوال، يقال: ثبت یثبت ثباتاً، قال الله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا» (2).... (3)

ثبات: ضد نابودی و زوال (به معنای پایداری) است... خدای متعال می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید! آن گاه که با گروهی رویه رو می شوید، ثابت قدم و استوار باشید»...

«ثبات»، «استقرار» و «استقامت» مفاهیم نزدیک به هم هستند.

با توجه به این معنا، ما از خداوند متعال می خواهیم که در این اعتقادات ثابت قدم باشیم و در برابر مسائل و مشکلاتی که برای ما در زمینه مسائل اعتقادی ایجاد می کنند و شبهات و تشکیکاتی که گاهی مطرح می شود و ممکن است به آن ها مبتلا شویم، استقامت داشته باشیم؛ به گونه ای که ایمان ما چنان قوی و محکم باشد که هرگز تشکیکی در ما تأثیر نکند و در صورت پیدایش شبهه - خدای ناخواسته - فوری سؤال کنیم، به متخصص مراجعه کنیم و تحقیق نماییم تا کم ترین اثر از باطل در ذهن ما باقی نماند. 8.

ص: 91

---

1- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: مهرورزی به اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و سنت، شماره 29 از سلسله پژوهش های اعتقادی، از همین نگارنده.

2- . سورة انفال (8): آیه 45.

3- . المفردات فی غریب القرآن: 78.



از طرف دیگر، چنان که پیش تر اشاره شد همه مردم در روز قیامت از ولایت اهل بیت علیهم السلام مورد سؤال قرار می گیرند و دلایل قرآنی و حدیثی بر این موضوع فراوان است. و در این جا به يك آیه و يك حدیث مورد اتفاق اکتفا می کنیم:

خداوند متعال می فرماید:

«وَقَفَّوْهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»؛ (1)

آن ها را باز دارید که باید بازپرسی شوند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتى يُسئل عن أربع:

عن عمره فيم أفناه،

وعن جسده فيما أبلاه،

وعن ماله مما كسبه وفيم أنفقه،

وعن حبنا أهل البيت. (2)

در روز رستاخیز بنده ای قدم از قدم بر نمی دارد تا این از چهار چیز مورد بازخواست قرار می گیرد:

از عمر او می پرسند که در چه راهی آن را به پایان برد،

از جسم او می پرسند که چگونه آن را فرسود،

از مال و دارایی او می پرسند که از کجا به دست آورد و در کجا مصرف کرد

و از محبت و مهرورزی ما اهل بیت می پرسند. 1.

ص: 92

---

1- . سورة صافات (37): آیه 24.

2- . كشف الغمه: 1/105، بحار الانوار: 27/311.

**فَتَّبَتْنِي اللَّهُ أَيْدِيَّ مَا حَيْثُ... وَدِينَكُمْ.**

پس خدا همیشه تا زنده ام بر... دین و آیین شما پابرجایم بدارد.

خداوند ما را بر دین اهل بیت علیهم السلام ثابت قدم بدارد.

واژه «دین» در قرآن کریم و کتاب های لغوی به معنای مرام و منهج آمده است.

از این رو می گویند: دین باطل، مرام باطل، مرام حق و دین حق.

راغب اصفهانی می گوید:

والدين... يقال اعتباراً بالطاعة والالتقياد للشيعة؛(1)

... به اعتبار اطاعت و سر فرود آوردن از شریعت، دین می گویند.

به سخن دیگر، دین همان خط اعتقادی، فکری و عملی است. پیش تر گفتیم دین اسلام متشکل از سه پایه است:

1. مسائل اعتقادی،

2. مسائل عملی،

3. مسائل اخلاقی.

بنابراین دین، مجموعه مسائل اعتقادی، عملی - حلال و حرام، واجبات و محرمات - و مسائل اخلاقی است. از این رو در مجمع البحرین می نویسد:

الدين هو وضع إلهي لأولي الألباب يتناول الأصول والفروع... والدين الطاعة(2)...

دین همان وضع الهی برای خردمندان است که اصول و فروع را در بر می گیرد... دین، همان طاعت است.

ص: 93

1- المفردات فی غریب القرآن: 175.

2- مجمع البحرین: 2/76.

ما در این فراز از خداوند متعال می خواهیم که در آن چه مرام اهل بیت علیهم السلام است؛ در مسائل عملی (احکام شرعی پنج گانه) ثابت قدم باشیم، در مسائل اعتقادی پیرو آن بزرگواران باشیم. سیره ما مطابق با سیره، اخلاق، روش و منش آن حضرات باشد.

## توفیق بر فرمانبرداری

### وَوَقَّني لِعِطَاعِكُمْ؛

و برای فرمانبرداری از شما موقم دارد.

از خداوند متعال می خواهیم که توفیق بدهد تا مطیع شما باشیم. یعنی محبت تنها نباشد؛ بلکه محبتی که اطاعت و پیروی در پی دارد که انسان قدم در جای قدمشان بگذارد، از آن ها پیروی کند و به آن ها اقتدا نماید.

و چون اطاعت در این مرحله سخت است و کار آسانی نیست؛ لازم است از خداوند متعال توفیق درخواست شود.

از طرف دیگر، ائمه باطل و یاران آن ها، ظاهر فریبنده ای دارند، و چنان خود را به صورت حق در می آورند که انسان به اشتباه می افتد.

چرا به «شبهه» شبهه گفته اند؟

چون طوری وانمود می شود که انسان بین آن که باطل است و بین حق، متحیر می گردد.

اصولاً اگر دقت شود در طول تاریخ و تا در زمان ما، کسانی که در خدمت شیطانند، نوعاً خوش سخن و خوش قیافه هستند، خودشان را مرتب و منظم می کنند، خوش برخورد هستند؛ به گونه ای که انسان، نه تنها از این ها متنفر نمی شود، بلکه خوشش هم می آید.

آن ها از نظر سخن، زیبا سخن می گویند، از نظر شکل و لباس، پوشش زیبا دارند، و از نظر نوشتار، کتاب زیبا چاپ می کنند. آن ها آن قدر از اسباب، ادوات و وسائل به

نفع خود استفاده می کنند که برخی افراد را به اشتباه می اندازند و نفهمیده مطیع شیطان می شوند.

آنان برای موفقیت در این کار، زهر را با عسل مخلوط می کنند و کاسه به ظاهر عسل را به انسان می دهند. او فکر می کند که عسل خورده و حتی از خوردن عسل خبر می دهد. اما این عسل آلوده، به مغز و اعضا و جوارح او نیرویی می دهد که تمام وجودش در خدمت شیطان قرار می گیرد.

وقتی انسان با تمام نیرو در خدمت شیطان قرار گرفت، زبان به جسارت باز می کند و به پیامبر اکرم، امیر مؤمنان علی، صدیقه طاهره و ائمه اطهار علیهم السلام جسارت می کند، مبانی دین؛ اصول، فقه را زیر سؤال می برد.

آری، باید دقت کرد. از این طرف جسارت کردن به بزرگان دین و از آن طرف دفاع از جبت و طاغوت، معاویه، یزید و... .

در این تغییر روش و شیطان شدن است که بزرگان مرام الهی و منهج خدایی مورد خدشه قرار می گیرند. بزرگان حزب شیطان جلوه خوبی می یابند و خوش نام می شوند، برای آنان خدماتی درست می شود و جنایت ها انکار می گردد، ادعا می شود که قرن ها به شما عوضی گفته اند، حوادث صدر اسلام تکذیب می شود، واقعه کربلا و شهادت سیدالشهداء و خاندان رسول خدا علیهم السلام وارونه می شود، برای احترام صحابه واقعه حرّه را زیر سؤال می برند که چنین نبوده، یزید این کار را نکرده است. صحابه و زن و بچه صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله و خونی که در مسجد النبی جاری شد، تجاوزی که به زن ها و دختران صحابه رسول خدا شد...

همه را برای دفاع از یزید زیر سؤال می برند. (1)3.

ص: 95

در این زمینه ابن قتیبہ دینوری در الامامة والسياسة چنین می نویسد:

فبلغ عدّة قتلى الحرّة يومئذ من قريش والأنصار والمهاجرين ووجوه الناس، ألفاً وسبع مائة، وسائرهم من الناس عشرة آلاف، سوى النساء والصبيان.

قال أبو معشر: دخل رجل من أهل الشام على امرأة نساء من نساء الأنصار ومعها صبي لها، فقال لها. هل من مال؟

قالت: لا والله ما تركوا لي شيئاً.

فقال: والله لتخرجن إليّ شيئاً أو لأقتلنك وصبيك هذا.

فقالت له: ويحك، إنّه ولد ابن أبي كبشة الأنصاري صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله، ولقد بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله معه يوم بيعة الشجرة، على أن لا أزني، ولا أسرق، ولا أقتل ولدي، ولا آتي بهتان أفتريه، فما أتيت شيئاً، فاتق الله!

ثم قالت لابنها: يا بني! والله، لو كان عندي شيء لافتديتك به.

قال: فأخذ برجل الصبي، والثدي في فمه، فجذبه من حجرها، فضرب به الحائط، فانتثر دماغه في الأرض!

قال: فلم يخرج من البيت حتى اسودّ نصف وجهه، وصار مثلاً؛<sup>(1)</sup>

تعداد کشته شدگان در جنگ حرّه از قریش، انصار و مهاجران و بزرگان به هزار و هفتصد و از دیگر مردم ده هزار نفر؛ جز کودکان و زنان رسید.

ابومعشر می گوید: یکی از سپاهیان شام وارد منزل زنی شد که تازه زایمان کرده بود و نوزاد او در آغوشش شیر می خورد. آن مرد به زن گفت:

آیا مالی داری؟4.

ص: 96

زن گفت: نه به خدا قسم، سپاهیان شام شهر را غارت کرده اند، چیزی برایم باقی نگذاشته اند.

سرباز شامی گفت: یا چیزی برایم بیاور وگرنه تو و این بچه ات را می کشم.

زن صدا زد: وای بر تو، این بچه فرزند صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ابن ابی کبشه انصاری است، من نیز خود در بیعت شجره با پیامبر بیعت کرده ام که عمل منافی عفت انجام ندهم، دزدی نکنم، فرزندم را نکشم و به کسی بهتان و افترا نزنم، چیزی ندارم، از خدا بترس!

آن گاه در حالی که به نوزادش اشاره می کرد گفت: ای پسر! به خدا سوگند، اگر چیزی داشتم، فدایت می کردم.

ناگاه آن ملعون پای نوزاد را گرفت و در حالی که کودک پستان مادر را می مکید، او را از دامن مادر کشید و بر دیوار کوفت؛ به گونه ای که مغز کودک جلو چشم مادرش متلاشی شد و به زمین ریخت.

راوی گوید: آن ملعون هنوز از خانه بیرون نرفته بود که نصف صورتش سیاه شد و زبان زد مردم شد.

در احوالات حجاج بن یوسف ثقفی آمده که یکی از بزرگان اهل سنت گفته:

حجاج را لعن نکنید؛ بلکه به جای لعن، «سبحان الله» بگویید که هم ثواب دارد و هم ذکر خداست. چرا لعن می کنید؟ البته همین سخن را درباره یزید نیز می گویند. (1) آن ها می گویند: اصلاً ما در اسلام لعن نداریم؟! لعن یعنی چه؟! «سبحان الله» و ذکر بگویید که ثواب دارد.

آری، این ها القانات شیطانی است. ه.

ص: 97

---

1- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: ناگفته هایی از حقایق عاشورا: 29، از همین نگارنده.

ما از خداوند متعال می خواهیم که به ما توفیق بدهد و یاری کند تا مطیع اهل بیت علیهم السلام باشیم که مطیع اهل بیت، یعنی مطیع رسول خدا صلی الله علیه وآله و مطیع خداوند متعال؛ چرا که گفتیم يك خط است و در مقابل این خط، خط شیطان است.

البته «توفیق» از خدای سبحان است، در تعریف توفیق می گویند:

هو توجیه الأسباب نحو المطلوب الخیر؛ (1)

توفیق، همان سبب ها را به سمت مطلوب خیر سوق دادن است.

این معنا جز از خداوند متعال ساخته نیست.

ما از او می خواهیم که اسباب حصول اطاعت حضرات معصومین علیهم السلام و ثبات قدم بر اطاعتشان را به ما عطا و هر آن چه که از اطاعت آنان را - حدوثاً یا بقاءً - مانع می شود، برطرف فرماید، و برای همین است که همواره در نمازها می گوییم:

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (2)

(خدایا!) ما را به راه راست هدایت فرما!

و همواره می خوانیم:

«رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ» (3)

پروردگارا! دل های ما را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا که به راستی تنها تو بخشنده ای! 8.

ص: 98

---

1- . مجمع البحرین: 4/526.

2- . سورة حمد (1)، آیه 5.

3- . سورة آل عمران (3): آیه 8.

### وَرَزَقْنِي شَفَاعَتِكُمْ؛

و شفاعت شما را روزیم گرداند.

ما دو نوع روزی داریم، روزی مادی و روزی معنوی که از روزی مادی بالاتر است. ما در حوائجی که در حضور هر يك از حضرات معصومین علیهم السلام درخواست داریم، به شفاعت آن بزرگواران نیازمندیم.

در بحث شفاعت به طور کوتاه گذشت که شفاعت يك مقام و منصب است و مفهوم شفاعت سه جهت دارد:

1. شافع؛

2. مشفوع؛

3. مورد شفاعت.

شاید این مطلب در بحث شفاعت مطرح نشده باشد که رسیدن به هر چیزی به شفاعت نیاز دارد و مورد شفاعت عام است. انسان چه در مسائل مادی، معنوی، امور بزرگ و امور کوچک، قضایای شخصی و قضایای عمومی به شفاعت نیاز دارد و حق دارد شفاعت کسی را بطلبد؛ این را مورد شفاعت می گویند. پس مورد شفاعت، هیچ قیدی ندارد و مطلق است و عام.

اما شافع و مشفوع عام و مطلق نیستند؛ بلکه مقید هستند. یعنی هر کسی نمی تواند شافع باشد، شفاعت از هر کسی بر نمی آید، و هر کسی مشفوع واقع نمی شود؛ چرا که لیاقت لازم است، شرط و قید دارد.

اگر این نکته درست فهمیده شود و هضم گردد، شبهه ای در حقیقت و حقانیت شفاعت باقی نمی ماند.



شفاعت یعنی توسط. وقتی شخصی برای دیگری نزد کسی به جهت انجام کار خاصی واسطه می شود، می گویند: فلانی برای فلانی نزد فلانی وساطت کرد که فلان کار انجام بشود. فلان کار «مورد شفاعت»، شخصی که وساطت کرده «شافع» است و از صاحب حاجت به «مشفوع» تعبیر می شود.

پس انسان در هر حاجتی می تواند پیش شفيعی برود، اما آیا او دنبال آن حاجت راه می افتد؟ تا رفته به کسی گفتم: آقا! برای فلان حاجت من پیش فلانی بیا، آیا او راه می افتد یا نه، نخست حاجت من و خودم را مطالعه می کند، تا ببیند من لیاقت این را دارم که این آقا راه بیفتد برای من پیش فلانی برود؟

از طرفی، وجاهت خودش را هم نزد او می سنجد؛ ببیند اگر راه افتاد و آن جا رفت، آن قدر وجاهت و آبرو برای چنین کاری دارد؟ تا از این امور مطمئن نشود حرکت نمی کند.

از طرف دیگر، کسی قول نداده که آقای فلانی! هر وقت برای هر کسی و هر حاجتی آمدی و وساطت کردی من انجام می دهم و به وساطت تو ترتیب اثر می دهم، چنین قولی نیز وجود ندارد.

البته صاحب حاجت تحقق آن را می خواهد. در ضرب المثل عربی آمده است:

صاحب الحاجة أعمى لا يراها إلا قضاها؛ (1)

صاحب حاجت همانند کوری می ماند که هیچ چیز جز برآورده شدن حاجتش را نمی بیند.

ص: 100

او دنبال خواسته خود است، بی توجه به این که خواسته او مشروع است یا غیر مشروع، شنیدنی است یا خیر، عقلایی است یا نه.

ولی حاجت باید مشروع و عقلایی باشد، تا شفیع برای انجام آن اقدام کند.

از طرف دیگر، بسیاری از اوقات انسان حاجتی دارد هم مشروع است و هم عقلایی و هم قابل حصول، اما شخص واسطه می گوید: این کار صلاح تو نیست، من برای این حاجت پیش فلانی نمی روم.

این نکته بسیار مهم است، زیرا امکان دارد خود شخص نداند که صلاحش نیست و خیلی مصرّ باشد و التماس کند.

شخصی می گفت: می خواستم با خانمی ازدواج کنم. واضح است که ازدواج کار مشروع و خواستگاری آن خانم عقلایی بوده، اما طبق معمول به واسطه نیاز داشتم تا برود و کار را انجام دهد، از این رو سراغ کسی رفتم و گفتم: آقا! برای من از فلان خانم خواستگاری کن!

او به طور محرمانه به من گفت: این ازدواج صلاح تو نیست.

گفتم: آقا! چرا صلاح من نیست؟! مگر ازدواج اشکالی دارد؟! مگر طوری است که من داماد آن آقا و شوهر این خانم بشوم؟!

گفت: نه، طوری نیست، اما این ازدواج صلاح تو نیست و من نمی توانم دلیل این را به تو بگویم.

سپس معلوم شد که آن خانم به مرضی مبتلا بوده که کسی از ابتلای او خبر نداشته و نمی خواستند همه بفهمند.

فرد دیگری می گفت: خواهان دختر عمویم بودم و می خواستم با او ازدواج کنم.

پدرش موافقت نکرد. خیلی گریه و زاری و توسل کردم و واسطه فرستادم.

هر چه انجام دادم موفق نشدم. سرانجام از خدا و ائمه اطهار علیهم السلام گالیه

کردم که این همه توسل می کنم، چرا وسیله ازدواج دختر عمومی مورد علاقه ام را که لیاقت دارم شوهر او باشم، فراهم نمی کنید؟! چیزی نگذشت که معلوم شد این خانم به سرطان مبتلا بود و فوت شد.

او می گفت: من از آن توسلات پشیمان و شرمنده شدم که چرا آن قدر گلابه کردم، چرا دلگیر شدم.

بنابراین، در شفاعت مصلحت نیز در کار است. باید در توسلات خود دقت کنیم.

ممکن است خواسته، مشروع و عقلایی باشد، ولی مصلحت نباشد و شفیع وساطت نکند.

پس شفاعت حساب و کتاب و شرایطی دارد که بخشی از آن ها را درک می کنیم و بخشی دیگر از ما مخفی است.

پیش تر گفتیم که شفاعت يك حقیقت قرآنی است و وساطت پیامبر خدا و ائمه اطهار علیهم السلام محدود است و در بعضی از امور نمی توانند وساطت بکنند.

برای مثال، وقتی مقرر شد که اگر انسان مستطیع گردید به حج برود، اما از روی عمد به حج نرفت و مُرد، مرگ او، مرگ یهودی و یا نصرانی خواهد بود.

در این مورد پیامبر اکرم و ائمه علیهم السلام چگونه شفاعت کنند. ذریح محاربی می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

من مات ولم یحجّ حجّة الاسلام، لم یمنعه من ذلك حاجة تجحف به أو مرض لا یطیق فیہ الحجّ أو سلطان یمنعه؛ فلیمت یهودیاً أو نصرانیاً. (1)

هر کس بمیرد، در حالی که حج واجب خویش را انجام نداده، بدون آن که نیاز سخت او را از انجام حج بازدارد، یا به سبب بیماری نتواند حج را انجام دهد، یا سلطانی او را از انجام حج بازدارد، اگر خواهد یهودی یا مسیحی بمیرد. 6.

ص: 102

وقتی انسان نماز را بازیچه قرار بدهد و به آن بی اعتنا باشد؛ نمی شود از چنین آدمی شفاعت کرد.

ابوبصیر می گوید:

دخلت علی أم حميدة أعزّيتها بأبي عبدالله الصادق عليه السلام، فبكت وبكيت لبكائهما. ثمّ قالت: يا أبا محمد! لو رأيت أبا عبد الله عليه السلام عند الموت لرأيت عجباً، فتح عينيه ثمّ قال: اجمعوا لي كلّ من بيني وبينه قرابة.

قالت: فلم نترك أحداً إلاّ جمعناه. قالت: فنظر إليهم، ثمّ قال: إنّ شفاعتنا لا تنال مستخفّاً بالصلاة. (1)

خدمت ام حمیده رفتم که به او برای فقدان امام صادق علیه السلام تسلیت گویم.

او گریست، من نیز از گریه او گریستم، آن گاه گفت: ای ابامحمد! اگر امام صادق علیه السلام را به هنگام مرگ می دیدی، در شگفت می شدی. او دیدگانش را گشود و فرمود: خویشانم را جمع کنید!

ما همه خویشان آن حضرت را جمع کردیم. حضرت نگاهی به آن ها کرد و فرمود: به راستی که شفاعت ما به کسی که نماز را سبک شمارد، نمی رسد.

آری، شفاعت محدود است. پس هر شافع و هم مشفوع محدود هستند. چیزی که غیر محدود است مورد شفاعت است، اما با محدودیت های یاد شده هرگز نمی شود بر شفاعت اعتماد کرد که انسان به حج نرود و نماز را سبک شمارد؛ مورد شفاعت قرار می گیرد. این طور نیست.

بنابراین، شفاعت، موجب تجزّی بنده بر گناه نمی شود. چون ضابطه، ملاک و میزان دارد. 1.

ص: 103

---

1- . الامالی شیخ صدوق: 572، حدیث 779، بحار الانوار: 80/19، حدیث 31.

بله، آن چه که گناه را «کأن لم یکن» می سازد و هیچ گونه محدودیتی ندارد، همان توبه است، امام باقر علیه السلام فرمود:

التائب من الذنب کمن لا ذنب له؛<sup>(1)</sup>

توبه کننده از گناه، همانند کسی است که گناه ندارد.

ما در حضور ائمه اطهار علیهم السلام و در این مقام برای حفظ ایمان، ثبات قدم در ولایت و جهات دینی؛ چه در اصول دین، چه در فروع دین و چه در مسائل اخلاقی دعا می کنیم و به توفیق خداوند متعال و به شفاعت محمد و آل محمد علیهم السلام نیاز داریم.

## بهترین پیروان

**وَجَعَلَنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيكُمُ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ؛**

و مرا از برگزیدگان دوستانتان، آنان که تابع دعوت شما هستند، قرار دهد.

جمله «التابعین...» وصف «خیار موالیکم» است.

«خیار» جمع «خیر» به کسی گویند که از بدی ها منزّه باشد. و «موالی» جمع «مولی» است.

یعنی خدا مرا از بهترین پیروان شما در آن چه به آن دعوت می کنید، قرار دهد.

ائمه اطهار علیهم السلام به چه چیزی دعوت می کردند؟

ائمه علیهم السلام به توحید خداوند متعال، به تمام معانی توحید، به تقوا و عمل صالح و دیگر ابعاد اسلام دعوت می کردند. پیش تر بارها گفتیم که هرگز ائمه علیهم السلام مردم را به سوی خودشان دعوت نکردند، تمام دعوت آن بزرگواران به سوی خداوند متعال و رضای او بوده است.

ص: 104

---

1- . الکافی: 2/435، حدیث 10، بحار الانوار: 60/41، حدیث 75.

اگر کسی از بهترین پیروان رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام باشد مورد محبت خدا خواهد بود. در قرآن مجید آمده است:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» (1). عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/70، حدیث 282، بحار الانوار: 220/326، حدیث 48. (2)

بگو: «اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا نیز شما را دوست بدارد.»

همین طور چنین فردی از اهل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود که ابراهیم علیه السلام گفت:

«فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (3)

از این رو هر کس از من پیروی کند در واقع از من است.

در حدیثی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

سلمان منّا أهل البيت؛ (3)

سلمان از ما خاندان است.

حضرت امام صادق علیه السلام به حلبی فرمود:

من اتقى الله منكم وأصلح فهو منّا أهل البيت.

قال: منكم أهل البيت؟

قال: منّا أهل البيت.

قال عمر بن یزید: قلت له: من آل محمد؟

قال: أي - والله - من آل محمد، من أنفسهم. أما تسمع الله يقول: «إِنَّ

ص: 105

1- . سورة آل عمران

2- : آیه 31.

3- . سورة ابراهيم (14): آیه 36.

أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»، (1). تفسیر العیاشی: 2/231، حدیث 32، تفسیر نورالثقلین: 2/548، حدیث 103. (2)

وقول إبراهيم عليه السلام: «فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي» (3). (3)

هر کس از شما تقوای خدا پیشه کند و امور خود را اصلاح نماید از ما خاندان است.

حلبی با شگفتی پرسید: از شما خاندان است؟

فرمود: از ما خاندان است.

عمر بن یزید می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم: از خاندان محمد علیهم السلام؟

فرمود: آری، به خدا سوگند، از خاندان محمد از خود آن هاست. مگر سخن خدا را نمی شنوی که می فرماید: «شایسته ترین مردم به ابراهیم کسانی هستند که از او پیروی کردند» و ابراهیم علیه السلام می فرماید: «پس هر کس از من پیروی کند، به راستی او از من است».

این درخواست به جعل از خداوند متعال نیاز دارد که خدا باید به انسان عنایت کند و به او کمک نماید که به جایی برسد که از بهترین پیروان ائمه علیهم السلام باشد. از این رو جعل از جانب خداوند متعال، عنایت و لطف او و شفاعت ائمه علیهم السلام لازم است.

البتة ما دعا می کنیم و از خدا می خواهیم، اما خواستن تنها يك آرزوست و انسان با آرزو به جایی نمی رسد.

اگر به تاریخ شیعیان اهل بیت علیهم السلام مراجعه کنید در بین آن ها ستارگانی 3.

ص: 106

1- . سورة آل عمران

2- : آیه 68.

3- سورة ابراهيم (14): آیه 36.

درخشش خاصی دارند و به مقامات والایی دست یافته اند.

حضرت سلمان در بین اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چه مقامی داشته که دوست و دشمن به مقام آن حضرت اقرار دارند.

میثم تمار، جابر جعفی، ابوحمزه ثمالی، محمد بن مسلم، زراره و ابوبصیر کسانی هستند که در بین اصحاب ائمه علیهم السلام امتیاز داشتند و آن بزرگواران، مردم را به سوی برخی از اینان ارجاع می دادند، وقتی کسی خدمت امام علیه السلام عرض می کرد: یا بن رسول الله! من در مسائل دینی نیاز دارم از شما پرسم و راه دور است و به زودی توفیق شرف یابی شما را ندارم به چه کسانی مراجعه کنم و چه کنم؟ حضرت می فرمود: به فلانی مراجعه کن.

به این روایت دقت کنید! عبدالله بن ابی یعفرور می گوید:

قلت لأبي عبدالله عليه السلام: إنّه ليس كلّ ساعة ألقاك ولا يمكن القدوم، ويحیی الرجل من أصحابنا فيسألني وليس عندي كلّ ما يسألني عنه.

فقال: ما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفي، فإنه سمع من أبي وكان عنده وجيهاً؛(1)

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من همیشه نمی توانم خدمت شما برسم، گاهی یاران ما پرسش هایی از من می پرسند که من نمی توانم تمام پاسخ های آن ها را بدهم.

فرمود: چرا به محمد بن مسلم ثقفی مراجعه نمی کنی؟ او شاگرد پدر بزرگوارم بوده و از او حدیث آموخته و در نزد پدرم شخص شایسته و مورد توجهی بود.

در روایت دیگری سلیمان بن خالد اقطع، می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:0.

ص: 107

---

1- وسائل الشیعة: 27/144، حدیث 23 و بحار الأنوار: 2/249، حدیث 60.



ما أجد أحداً أحيا ذكرنا وأحاديث أبي عليه السلام، إلا زراراً، وأبو بصير ليث المرادي، ومحمد بن مسلم، وبريد بن معاوية العجلي، ولولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدين، وأمناء أبي عليه السلام على حلال الله وحرامه وهم السابقون إلينا في الدنيا، والسابقون إلينا في الآخرة: (1)

كسی یاد ما و احادیث پدرم را زنده نکرد مگر زرارہ، ابوبصیر لیث مرادی، محمد بن مسلم و برید بن معاویہ عجلی. اگر اینان نبودند کسی راه هدایت را نمی یافت. اینان نگهبانان دین و امینان پدر بزرگوارم در حلال و حرام خدا بودند. اینان همان پیشی گیرندگان به سوی ما در دنیا و جهان آخرت هستند.

در روایت دیگری بقباک می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

أربعة أحبّ الناس إليّ أحياءً وأمواتاً: بريد بن معاوية العجلي، وزرارة بن أعين، ومحمد بن مسلم، وأبو جعفر الأحول أحبّ الناس إليّ أحياءً وأمواتاً: (2)

چهار شخصیتند که مرده و زنده آن ها را از همه مردم بیشتر دوست می دارم:

برید بن معاویہ عجلی، زرارة بن اعین، محمد بن مسلم و ابوجعفر احول، زنده و مرده اینان را از همه مردم بیش تر دوست می دارم.

آری، اینان در زمان خود بر دیگر شیعیان امتیازی داشتند.

و هم چنین در زمان غیبت، در بین شیعیان و علما افرادی بودند که آن ها امتیازات خاصی پیدا کردند. 8.

ص: 108

---

1- . همان، حدیث 21، همان: 47/290، حدیث 112.

2- . کمال الدین: 76، وسائل الشیعة: 27/143، حدیث 18.

البته دعا، حرکت و کار لازم دارد و استجاب آن شرایطی می‌طلبد. از این رو تا آن جایی که می‌توانیم بایستی برای تحقق این دعا کوشش و حرکت کنیم. البته جعل خداوند متعال و شفاعت اهل بیت علیهم السلام و وساطت آن بزرگواران لازم است؛ چون وقتی این حاجت را در محضر امام علیه السلام مطرح می‌کنیم به این معناست که از امام وساطت و شفاعت می‌خواهیم. از این رو اگر دعای زائر لقلقه لسان نباشد و واقعاً دعا کند و جداً از خدا بخواهد ناگزیر باید حرکتی داشته باشد و در مسیر عبادت، اطاعت، تقوا و عمل صالح قدم بردارد.

## پیروی از آثار

### وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَفْتَنُ آثَارَكُمْ؛

و مرا از کسانی که قرار دهد از آثار شما پیروی می‌کند.

کلمه «یفتن» از ماده «قص» گرفته شده است. «قص» در لغت عرب به معنای جست و جو و تتبع کردن است.

راغب اصفهانی در این باره می‌نویسد:

قصص: القصّ: تتبع الأثر، يقال: قصصت أثره، والقصص: الأثر، قال:

«فَأَزَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصاً»، (1) «وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه» (2)؛ (3)

القصّ: پی‌گیری اثر چیزی و پیروی کردن از آن است. گفته می‌شود اثر و نشانه آن را دنبال کردم. القصص: همان اثر است. در قرآن می‌فرماید: «سپس از همان راه باز گشتند؛ در حالی که پی‌جویی می‌کردند» و در آیه دیگر می‌فرماید: «مادر موسی به خواهر او گفت: او را پی‌گیری کن».

ص: 109

1- . سورة كهف (18): آية 64.

2- . سورة قصص (28): آية 11.

3- . المفردات في غريب القرآن: 404.

زائر در این دعا از خدا می خواهد که او را از کسانی قرار بدهد که آثار ائمه علیهم السلام را جست و جو کردند و یاد گرفتند و راه آن ها را رفتند.

واقع مطلب این است که احکام و سنن شریعت اسلام را از کتاب و سنت باید به دست آورد.

منظور از سنت: قول، فعل و تقریر معصوم است. پس باید در اقوال و افعال معصومین علیهم السلام تحقیق و تتبع کنیم تا به احکام شرع در اصول و فروع و آداب عمل نماییم.

توضیح مطلب این که:

چرا کسی در پی یافتن اثر پای کسی است؟

برای این که بدانند از چه راهی رفت؟ مسیرش چگونه بود؟ چون می خواهد پایش را جای پای او بگذارد.

تتبع آثار اهل بیت علیهم السلام کنایه از این است که آن چه آن بزرگواران از قول و فعل داشته اند بدانیم و سرمشق زندگی ما باشد. هدف ما پیدا کردن راه و روش آن ها و قدم برداشتن در آن راه است.

بنابراین، تتبع یعنی: جست و جو کردن و پی گیری نمودن.

آثار ائمه علیهم السلام دو بخش است:

نخست: گفتارهای آن بزرگواران، یعنی روایاتی را که از ائمه علیهم السلام به ما رسیده، تتبع، تحقیق، بررسی و جست و جو کنیم.

دوم: سیره عملی اهل بیت علیهم السلام.

یعنی تتبع و جست و جو کنیم که ائمه علیهم السلام از نظر قول و فعل چگونه بودند؟ چه می گفتند و چه می کردند؟

آن وقت راهشان را، از طریق دقت و بررسی و تتبع در اقوال و روایاتی که به ما رسیده است و سیره عملی آن بزرگواران می یابیم، و در نتیجه وقتی آن اقوال را به کار

بیندیم و مطیع باشیم و از نظر سیره به شکل و روش آن‌ها در زندگی دربیاییم، از کسانی خواهیم بود که از آثار آنان پیروی کرده و از نظر عملی طبق آن چه که تتبع و جست و جو کردیم قدم برمی داریم.

از این رو، بایستی راه رفتن و حرکت کردن، بعد از جست و جو باشد، نه این که تحقیق نکرده عمل کنیم یا این که علم داشته باشیم، اما عمل نکنیم و عالم بلاعمل باشیم که در این صورت فایده نخواهد داشت.

کوتاه سخن این که ما مأمور هستیم از حضرات ائمه علیهم السلام پیروی کنیم و این وقتی حاصل می شود که بدانیم:

چه اقوال و افعالی داشته اند؟

پیروی از آثار ائمه علیهم السلام وقتی است که بدانیم:

زندگی شخصی ائمه چگونه بوده؟

زندگی اجتماعی آنان چگونه بوده؟

با دوست چگونه رفتار می کردند؟ و در این زمینه چه فرموده اند؟

با دشمن چگونه رفتار می کردند؟ و در این زمینه چه فرموده اند؟

در زمان حکومتشان چگونه بودند؟

در زمان عدم حکومتشان چگونه بودند؟

در جنگ هایشان چه روشی داشتند؟

در دوران صلح چگونه بودند؟

آری، همه موارد را تتبع کنیم و اقوال و افعال آن بزرگواران را پیدا بکنیم، آن گاه به کار بیندیم تا مصداق شیعه حقیقی و واقعی از آن بزرگواران گردیم. این از يك جهت.

از جهت دیگر، وقتی اخبار و آثار اهل بیت علیهم السلام را تتبع کنیم و به دیگران برسانیم، مقام بزرگی را حائز خواهیم شد.

معاوية بن عمّار گوید:

قلت لأبي عبدالله عليه السلام: رجل راوية لحديثكم يبيّ ذلك إلى الناس ويشدّده في قلوب شيعتكم، ولعلّ عابداً من شيعتكم ليست له هذه الرواية، أيهما أفضل؟

قال: راوية لحديثنا يبيّ في الناس ويشدّده في قلوب شيعتنا أفضل من ألف عابد؛(1)

به امام صادق عليه السلام عرض کردم: مردی از شما بسیار روایت نقل می کند، آن ها را در میان مردم پخش می نماید و آن ها را در دل شیعیان شما استوار می سازد و شاید عبادت گری از شیعیان شما باشد که در روایت از شما این گونه نباشد، کدام يك برترند؟

فرمود: آن روایت گری که احادیث ما را بسیار نقل می کند، در میان مردم پخش می کند و دل های شیعیان ما را استوار می سازد از هزار عبادت گر برتر است.

جهت سوم این که به مقتضای:

کلامکم نور؛ - چنان که خواهد آمد - کلام آن حضرات دل ها را زنده می کند، از این رو فرموده اند:

إنّ حديثنا يحيى القلوب؛(2)

به راستی که احادیث ما دل ها را زنده می کند.

**کام نهادن در راه اهل بیت**

**وَيَسَلُّكَ سَبِيلَكُمْ؛**

و از راه شما می رود.

سبیل و راه ائمه علیهم السلام چگونه بوده؟

ص: 112

1- . الكافي: 1/33، حديث 9، بحار الانوار: 2/145، حديث 8.

2- . بحار الانوار: 2/104، حديث 60.

آیا راه و هدایت آنان غیر از راه و هدایت خدا و رسول بوده؟

خدای تعالی خطاب به رسول خود صلی الله علیه و آله می فرماید:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»؛ (1)

بگو: این راه من است، من و پیروانم با بصیرت به سوی خدا فرا می خوانیم.

فرا تر این که ائمه اطهار علیهم السلام خود «سبیل الی الله» هستند.

در روایتی آمده:

ابو جعفر علیه السلام فرمود:

آل محمد علیهم السلام أبواب الله و سبيله، والدعاة إلى الجنة، والقادة إليها والأدلاء عليها إلى يوم القيامة؛ (2)

آل محمد علیهم السلام همان درها به سوی خدا، راه او و فراخوانان به سوی بهشت و پیشگامان و راهنمایان به آن تا در روز رستاخیز هستند.

بلکه آن حضرات:

السبيل الأعظم هستند، چنان که گذشت.

**وَيَهْتَدِي بِهَدْيِكُمْ؛**

و به راهنمایی شما راهنمایی جوید.

به راستی اگر کسی از ائمه اطهار علیهم السلام پیروی و اطاعت کند و به هدایت آن بزرگواران راه یابد، قهراً به هدایت خداوند متعال راه یافته است. چون راه آنان راه خداست، آنان هرگز چیزی در برابر خدا برای خودشان نخواستند، غیر از خدا چیزی نگفتند و هرگز دعوت به خودشان نکردند.

ص: 113

1- . سورة يوسف (12): آیه 108.

2- . بحار الانوار: 2/104، حدیث 60.

اگر در خصوص هدایت ائمه علیهم السلام در قرآن مجید تأمل کنیم و دو آیه را کنار هم بگذاریم نتیجه مهمی به دست می آوریم.

خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»؛ (1)

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما، (مردم را) هدایت می کردند.

روایاتی که در ذیل این آیه مبارکه وارد شده به صراحت بیان می دارند که خداوند متعال، محمد و آل محمد علیهم السلام را برای ما رهبر قرار داد. اینان رهبران ما هستند تا ما را به امر خدا هدایت کنند؛ «بِأَمْرِنَا». هدایت این ها برای خودشان نیست؛ بلکه برای خدا، به امر خدا، به اذن خدا و به سوی خداست.

در آیه دیگر می فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»؛ (2)

آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است، یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند؟ شما را چه می شود، چگونه داوری می کنید؟!

این آیه را به آیه پیشین ضمیمه می کنیم و به عقول سالم مراجعه می کنیم، می بینیم که دو راه پیش روی ماست و دو امام است؛

1. امامی که به سوی حق دعوت می کند.

2. امامی که به سوی آتش فرا می خواند.

ص: 114

---

1- . سورة انبياء (21): آية 73.

2- . سورة يونس (10): آية 35.

به راستی چه کسی شایسته پیروی است؟

وقتی این دو آیه را کنار هم گذاشتیم، يك اثبات خواهد بود و يك نفی.

اثبات: وجوب پیروی از ائمه حق که محمد آل محمد عليهم السلام هستند.

نفی: عدم جواز پیروی از غیر این ها، هر کس که باشد؛ چون راه حق یکی است و هر راهی غیر از این راه، باطل است.

از این روست که ما از ائمه اطهار عليهم السلام می خواهیم ما را شفاعت کنند و در محضرشان دعا می کنیم که آن بزرگواران آمین بگویند که خدایا! ما را از کسانی قرار بده که به هدایت محمد و آل محمد عليهم السلام هدایت شده اند.

البته کسانی در این عالم لیاقت پیروی مردم از آن ها را داشته اند، ولی این به آن جهت است که به طور دقیق پیرو اهل بیت عليهم السلام بوده اند، رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث قطعی فرموده اند:

اهتدوا بهدي عمّار؛<sup>(1)</sup>

به هدایت عمار راه یابید.

این فرمایش در وقتی بوده که حضرت از آینده مسلمانان خبر داده و فرموده اند:

چون بین شما اختلاف افتاد ببینید عمّار در کدام طرف قرار گرفته، تابع او باشید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمّار بن یاسر را میزان و معیار جدایی حق از باطل معرفی کردند. چون عمار سرتا پا به امیر مؤمنان علی علیه السلام که فاروق بین حق و باطل بودند، مؤمن و مطیع بود.

عمّار کسی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرد و تا پایان عمر نود ساله اش چنان محکم ایستاد که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.<sup>5</sup>

ص: 115

---

1- . ر. ك: نفحات الأزهار: 3/5.



عمّار، سلمان، ابوذر و مقداد از یاران با وفای حضرت رسول صلی الله علیه وآله هستند که به وصیّت آن حضرت عمل کردند و از همان زمان تا آخر عمر شریفشان همراه حضرت امیر علیه السلام بودند، به طوری که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله درباره آن ها به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

الجنة تشاق إليك وإلى عمّار وإلى سلمان وأبي ذر والمقداد. (1)

بهشت مشتاق دیدار تو، عمار، سلمان، ابوذر و مقداد است.

فرا تر این که امام صادق علیه السلام ولایت این حضرات و نیز جابر و حذیفه را از شرائع دین قرار داده و ولایت آن ها را واجب دانسته، فرموده اند:

هذه شرائع الدين لمن أراد أن يتمسك بها وأراد الله هداها...

والبراءة من أشقى الأولين والآخرين شقيق عاقر ناقة ثمود قاتل أمير المؤمنين عليه السلام واجبة، والبراءة من جميع قتلة أهل البيت عليهم السلام واجبة.

والولاية للمؤمنين الذين لم يغيروا ولم يبدلوا بعد نبيهم صلى الله عليه وآله واجبة، مثل سلمان الفارسي، وأبي ذر الغفاري والمقداد بن الأسود الكندي، وعمّار بن ياسر، وجابر بن عبد الله الأنصاري، وحذيفة بن اليمان... (2)

این ها دستورات دینی برای کسی است که بخواهد به آن ها پایبند شود و خداوند هدایت او را خواسته باشد...

و بیزاری جستن از بدبخت ترین اولین و آخرین برادر کسی که شتر قوم ثمود 1.

ص: 116

---

1- . الخصال: 303، بحار الانوار: 22/324-325، حدیث 22 با اندکی تفاوت.

2- . همان: 603-608، همان: 10/222-227، حدیث 1.

را پی کرد؛ یعنی قاتل امیرمؤمنان علی علیه السلام واجب است و بیزاری جستن از همه کشندگان اهل بیت علیهم السلام واجب است. و ولایت مؤمنانی که پس از پیامبرشان تغییری نکردند و دگرگون نشدند، هم چون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کنندی، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری و حذیفه بن یمان... واجب است...

آری، این ها کسانی هستند که در مکتب اهل بیت علیهم السلام شاگردی کرده و تربیت شده اند که لیاقت و اهلیت مقتدی شدن را پیدا نموده اند، به طوری که خود ائمه اطهار علیهم السلام به ولایت و اقتدا به آن ها را امر فرموده اند و این مقام بلندی است که این شخصیت های بزرگ عالم اسلام رسیده اند.

### حشر در ردیف اهل بیت

**وَيُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ؛**

وَيُحْشِرُ (1) فِي زُمْرَتِكُمْ؛

و در گروه شما محشور گردد.

اگر کسی به دقت راه را جست و جو و از آن پیروی کرد و هدایت شد، نتیجه این خواهد شد که جهان آخرت در زمره ائمه محشور گردد و همراه آن ها باشد، چنان که در صریح کلامشان آمده که فرموده اند:

شیعتنا معنا؛

شیعیان ما با ما هستند.

در روایتی آمده که حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله را در خواب دیدم به من فرمود:

ص: 117

---

1- . این فعل و افعال بعدی به صیغه مبنی للمجهول خوانده می شوند.

يا أبا الحسن! طالت غيبتك فقد اشتقت إلى رؤياك، وقد أنجز لي ربي ما وعدني فيك.

قلت: يا رسول الله! وما الذي أنجز لك في؟

قال: أنجز لي فيك وفي زوجتك وابنيك وذريتك في الدرجات العلى في عليين.

قلت: بأبي أنت وأمي يا رسول الله! فشيئتنا؟

قال: شيئتنا معنا، وقصورهم بحذاء قصورنا، ومنازلهم مقابل منازلنا.

قلت: يا رسول الله! فما لشيئتنا في الدنيا؟

قال: الأمن والعافية.

قلت: فما لهم عند الموت؟

قال: يحكم الرجل في نفسه ويؤمر ملك الموت بطاعته.

قلت: فما لذلك حدّ يعرف؟

قال: بلى، إنّ أشدّ شيئتنا لنا حبّاً يكون خروج نفسه كشرّب أحدكم في يوم الصيف الماء البارد الذي ينتفع به القلوب، وإنّ سائرهم ليموت كما يغط أحدكم على فراشه كأقر ما كانت عينه بموته؛<sup>(1)</sup>

ای ابا الحسن! غیبت تو به درازا کشید به راستی مشتاق دیدار تو هستم.

پروردگرم وعده ای را که در مورد تو به من داده بود، وفا کرد.

عرض کردم: ای رسول خدا! خداوند چه وعده ای درباره من داده بود؟

فرمود: به من وعده داده بود که همسر، دو فرزند و نسل تو را در بهشت در درجات بالای علیین قرار دهد. 1.

ص: 118

---

1- بحار الأنوار: 6/162، حدیث 30 و 42/194-195، حدیث 11.

عرض کردم: پدر و مادرم به فدای شما ای رسول خدا! پس شیعیان ما کجا خواهند بود؟

فرمود: شیعیان ما، با ما هستند، قصرهای آن‌ها رو به روی قصرهای ما و خانه‌هایشان برابر خانه‌های ما خواهند بود.

عرض کردم: ای رسول خدا! شیعیان ما در دنیا از چه نعمتی برخوردار خواهند بود؟

فرمود: امنیت و عافیت.

عرض کردم: به هنگام مرگ چگونه با آن‌ها رفتار خواهد شد؟

فرمود: هر فردی درباره خود حکم خواهد کرد و به فرشته مرگ دستور اطاعت از فرمان او داده خواهد شد.

عرض کردم: آیا این موضوع اندازه شناخته شده ای دارد؟

فرمود: آری، جان شیعه ای که دارای بالاترین روحیه محبت است، مانند آشامیدن آب خنک در فصل تابستان که دل خنک می‌گردد، بیرون خواهد آمد و دیگر شیعیان به گونه ای خواهند مرد که شما آرزو دارید، که با مرگش دیدگانش روشن خواهد شد.

بالاتر این که در برخی روایات آمده:

شیعتنا متّاء؛

شیعیان ما از ما هستند.

مفضل می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

ما کنتم قبل أن یخلق الله السماوات والأرضین؟

قال علیه السلام: کنا أنواراً حول العرش نسبح الله ونقدّسه حتی خلق الله سبحانه الملائکة، فقال لهم: سبّحوا!

ص: 119

فقالوا: يا ربنا! لا علم لنا.

فقال لنا: سبّحوا!

فسبّحنا فسبّحت الملائكة بتسبيحنا.

ألا إنّنا خلقنا من نور الله، وخلق شيعتنا من دون ذلك النور، فإذا كان يوم القيامة التحقت السفلى بالعليا،

ثمّ قرن عليه السلام بين أصبعيه السبابة والوسطى وقال: كهاتين.

ثم قال: يا مفضل! أتدري لم سمّيت الشيعة شيعة؟

يا مفضل! شيعتنا منّا، ونحن من شيعتنا، أما ترى هذه الشمس أين تبدو؟

قلت: من مشرق.

وقال: إلى أين تعود؟

قلت: إلى مغرب.

قال عليه السلام: هكذا شيعتنا، منّا بدؤا وإلينا يعودون. (1)

شما پیش از آفرینش آسمان ها و زمین کجا بودید؟

فرمود: ما پیرامون عرش الهی انواری بودیم که به تسبیح و تقدیس خدا مشغول بودیم تا این که خدای سبحان فرشتگان را آفرید و به آن ها

فرمود: تسبیح کنید!

گفتند: ای پروردگار ما! ما در این باره دانشی نداریم.

خداوند به ما فرمود: تسبیح کنید!

وقتی ما تسبیح نمودیم، فرشتگان از ما فراگرفتند و تسبیح نمودند.

هان که ما از نور خدا آفریده شده ایم و شیعیان ما از نوری فروتر آفریده 4.

ص: 120

شده اند. پس آن گاه که روز رستاخیز فرارسد فروتر و عالی تر به هم می پیوندند.

در این هنگام امام صادق علیه السلام دو انگشت سبابه و میانی خود را جمع نمود و فرمود: مانند این دو انگشت.

آن گاه فرمود: ای مفضل! آیا می دانی چرا شیعه، شیعه نامیده شد؟

ای مفضل! شیعیان ما از ما و ما از آن ها هستیم.

آیا می دانی آفتاب از کجا طلوع می کند؟

گفتم: از مشرق.

فرمود: می دانی آفتاب در کجا غروب می کند؟

گفتم: در مغرب.

فرمود: شیعیان ما نیز همین گونه هستند، از ما جدا شده اند و به سوی ما بر می گردند.

همان گونه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

سلمان منّا أهل البيت. (1)

سلمان از ما خاندان است.

آری، بنابر آن چه گذشت، شیعه در زمره ائمه محشور می شود و جزو دسته و حزب آن ها قرار می گیرد، کسانی که در این عالم حالاتی داشتند و به مقاماتی رسیدند و - طبق روایات - در عالم بعد نیز چه عاقبتی خواهند داشت. پس اگر کسی در این عالم از اهل بیت علیهم السلام پیروی کند قهراً در آن عالم نیز با آن ها محشور خواهد شد، بلکه از خود آن ها می شود. 6.

ص: 121

---

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/70، حدیث 282، الاحتجاج: 1/387، مناقب آل ابی طالب: 1/75، بحار الأنوار: 18/19 ذیل حدیث 45، المستدرک علی الصحیحین: 3/598، مجمع الزوائد: 6/130، عمدة القاری: 20/167، المعجم الكبير: 6/213، الجامع الصغیر: 2/52 شماره 4696.

نکته جالب این که کلمه «زمره» در لغت عرب به معنای «عدة اندك» آمده است.

راغب اصفهانی می گوید:

زمر: قال تعالى: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا» (1) جمع زمرة، وهي الجماعة القليلة. (2)

زمر: خدای متعال می فرماید: «و کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه کردند را گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند».

واژه «زمر» جمع «زُمره» به معنای گروه اندك آمده است.

کسانی که در طول تاریخ پیرو اهل بیت علیهم السلام بودند و هستند و خواهند بود، همواره در اقلیت بودند و همین طور خواهد بود؛ چرا که یافتن حق، استقامت بر آن و جدا نشدن از آن، کار هر کسی نیست. زیرا که تمام شهوت ها، رغبت ها، غریزه ها و لذت های دنیوی برای اهل دنیاست که غالب آن ها اهل باطل هستند. دنیا و لذائد دنیوی آن قدر کشش دارد که بیشترین افراد را به طرف خودش جذب می کند و از این رو همیشه در طول تاریخ پیروان حق و راه راست کم هستند و راه های باطل در مقابل راه راست، فراوان.

اگر در يك دایره، از نقطه ای به يك نقطه دیگر يك خط مستقیم بخواهید بکشید، بیش از يك خط مستقیم نخواهید کشید، اما چقدر خطوط منحنی و غیر مستقیم وجود دارد!!

از این رو، از سویی راه های باطل و انواع و اقسام شهوات و رغبات در آن جا فراوان است و از سوی دیگر، نفس انسانی نیز همیشه به آن اشیا تمایل دارد. قهری است که پیروان حق در هر دوره در اقلیت باشند. 5.

ص: 122

1- . سورة زمر (39): آیه 73.

2- . المفردات فی غریب القرآن: 215.

اما در اقلیت بودن نباید ما را نگران کند و به وحشت بیندازد که اگر وارد مسجد الحرام شدیم دیدیم اکثریت قاطع، گمراه هستند، تعجب نکنیم و نباید در مقابل باطل، خودمان را ببازیم و احساس ضعف بکنیم؛ چرا که هیچ وقت کمیت در حقانیت مدخلیت نداشته است؛ بلکه به مفاد کتاب، سنت، تاریخ در هر دوره طرفداران حق کمتر بوده اند و اهل باطل همیشه فراوان.

در يك مقایسه تاریخی اگر حساب کنیم از زمان حضرت آدم علیه السلام تا به امروز و تا روز قیامت چقدر افراد بت پرست، آتش پرست، گاو پرست، یهود و نصارا و...

به دنیا آمده و از دنیا رفته اند؟ قطعاً عدد همه مسلمانان در طول تاریخ نسبت به دیگران کمتر خواهد بود، حتی در داخل مسلمانان نیز همین طور. فرقه های باطل در داخل مسلمانان متعدد و راه حق يك راه بیشتر نیست. قهراً اقلیت می شود، اما هرگز کمیت در حق و باطل مدخلیت نداشته و ملاک نبوده است.

اما خداوند متعال به همین زمره اندك - علاوه بر آن مقامات معنوی که در این عالم دارند و مقامات معنوی و منازلی که در آن عالم وعده داده شده اند - وعده قدرت، ریاست و حکومت نیز در همین عالم داده که در انتظار آن روز هستند که:

### **وَيَكْفُرُ فِي رَجَعَتِكُمْ؛**

و در دوران رجعت و بازگشت شما بازگردانده شود.

یعنی خداوند متعال مرا - در زمان رجعت شما به این عالم - از زمره کسانی قرار بدهد که همراه شما به این عالم برگردانده می شوند.

به این دعا نیز عنایت خداوند متعال را لازم است. زیرا چنان که در بحث رجعت گذشت، کسانی به این عالم رجوع می کنند که خلص مؤمنان هستند، اینان همان خیار مؤمنانی هستند که خواندیم: «

من خیار موالیکم».



و چنان که این دعا با شفاعت ائمه اطهار علیهم السلام به استجابت برسد، آرزو داریم که در آن زمان یار و خدمتکار خوبی باشیم که:

**وَيَمْلِكُ فِي دَوْلَتِكُمْ وَيُسْرِفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَيُمْكِنُ فِي أَيَّامِكُمْ؛**

و از دولتمردان دوره حکومت شما و از شخصیت های زمان خوب شما و از قدرت مندان روزگار عظمت شما قرار داده شوم.

به راستی چقدر خوب است که انسان زمان حضرت ولی عصر علیه السلام را درک کند، ولی از این بهتر آن که انسان در زمان حکومتشان از خدمتگزاران و کارگزاران آن بزرگواران باشد.

البته باید همت ما در دعا بلند باشد. اگر دعا کنیم که خدایا! ما را از شیعیان امام زمان علیه السلام قرار بده و ایام حکومت آن حضرت را به ما نشان بده، آرزوی بسیار بلندی است؛ چرا که پدران ما رفتند و با این آرزو مُردند. اما با همت بلند بگوییم:

خدایا! نه فقط آن ایام را بنیم، و شاهد نصرت مکتب اهل بیت علیهم السلام و انتقام از دشمنانشان باشیم؛ بلکه از کارگزاران آن حکومت باشیم. زیرا که ایام ائمه الله است؛ روز رجعت و روز حکومت ائمه علیهم السلام ایام الله است، چون خداوند متعال بر دشمنانش نصرت پیدا می کند. قرآن کریم می فرماید:

«كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي»؛ (1)

خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم.

خداوند متعال در زمان ولی عصر علیه السلام که زمان حق محض، عدل محض و نور محض است بر دشمنانش پیروز خواهد شد. مُتَنَبِّئِي حَتَّاطٌ مِی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ص: 124

ایام الله عزوجل ثلاثة: يوم يقوم القائم، ويوم الكثرة، ويوم القيامة؛(1)

ایام الله... روز است: روزی که قائم قیام کند، روز رجعت و روز رستاخیز.

### وَتَقْرُ عَيْنُهُ عَدَاً بِرُؤْيِكُمْ؛

و دیده اش فرد به دیدار شما روشن گردانده شود.

خداوند متعال به چشمان ما لیاقت اهلیت و صلاحیت بدهد که به دیدار ائمه علیهم السلام روشن شود. توفیق این دیدار را نیز از خداوند متعال می خواهیم.

در کلمه «غداً» دو احتمال وجود دارد:

1. روز ظهور و حکومت حضرت مهدی و ائمه اطهار علیهم السلام.

2. روز قیامت.

ممکن است مقصود ساعت احتضار باشد.

به طور حتم این فردا خواهد رسید، زیرا روز موعود است و وعده خدا تخلف پذیر نیست. اگر تمام اهل عالم مبارزه نمایند، مخالفت کنند، تکذیب کنند و تشکیک نمایند، این فردا هست؛ چرا که «کتب الله؛ خداوند نوشته و مقرر کرده و وعده داده است».

اگر مقصود از «فردا» روز حکومت امام زمان علیه السلام باشد، این جمله اشاره است به چند آیه در قرآن مجید که دلالت آن روشن و صریح است. از جمله در آیه ای می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسَّخَّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لِيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا»؛(2)

ص: 125

1- . الخصال: 108، بحار الانوار: 7/61، حدیث 13.

2- . سورة نور (24): آیه 55.

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند وعده می دهد که قطعاً آنان را حکمران روی زمین خواهد کرد، همان گونه که به پیشینیان آن ها خلافت روی زمین را بخشید؛ و دین و آیینی را که برای آنان پسندیده، پابرجا و ریشه دار خواهد ساخت؛ و ترسشان را به امنیت و آرامش دگرگون می کند.

آری، وعده خداوند متعال تخلف پذیر نیست. وعده خدا گرچه عقب بیفتد، ولی آن قدر قطعی است که فرداست. از این رو ما باید خودمان را هر روز مهیا بکنیم و آماده باشیم؛ چون هر روز ممکن است روز ظهور امام زمان علیه السلام و تأسیس حکومت حق باشد.

ما از خدا می خواهیم آن روز را درک کنیم و از کسانی باشیم که آن روز، روز سعادت و سرور ما باشد، نه این که روز غم و عذاب ما باشد.

به عبارت دیگر، از خدا می خواهیم مورد رضای حضرات ائمه علیهم السلام باشیم، نه مورد خشم و غضب آن ها.

و اگر مراد از فردا، روز قیامت باشد، یا حال احتضار که خدای تعالی می فرماید:

«وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً»؛ (1)

و (به خاطر آور) روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می گزد و می گوید: «ای کاش با رسول (خدا) راهی برمی گزیدم. 7.

ص: 126

خداوند متعال در آیه دیگری از زبان کافر چنین می فرماید:

«وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»؛ (1)

و کافر می گوید: «ای کاش خاک بودم!»

از خدا می خواهیم که از ظالمان نباشیم - چه ظلم به نفس و چه ظلم به اهل بیت علیهم السلام - تا مورد عقاب قرار گیریم. چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»؛ (2)

و به زودی آن ها که ستم کردند خواهند دانست که بازگشتشان به کجاست.

## تذکر

## اشاره

درست است که در این فراز از خدا تقاضای ثبات و... نمودیم، ولی نباید غافل باشیم که این امور از وظایف ما در برابر ائمه اطهار علیهم السلام است، در حقیقت از خدا می خواهیم که ما را در انجام این وظایف یاری فرماید.

## 1. ثبات

در قرآن مجید و در وظایف پیامبران و اهل ایمان به سه امر به عنوان وظیفه امر شده است:

يك. استقامت، برای مثال خدای متعال می فرماید:

«فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ» (3)

پس همانگونه که فرمان یافته ای، استقامت کن.

ص: 127

1- . سورة نبا (78): آیه 40.

2- . سورة شعراء (26): آیه 227.

3- . سورة هود (11): آیه 112.

دو. صبر، برای نمونه خدای سبحان می فرماید:

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ...» (1)

پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند...

سه. ثبات، بحث ما در این عنوان است که این بحث را در چند محور پی می گیریم.

نخست آن که در قرآن کریم به ثبات امر شده است، آن جا که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاقْبَلُوهَا...» (2)

ای کسانی که ایمان آورده اید! آن گاه که در میدان نبرد با گروهی روبرو می شوید ثابت قدم و استوار باشید...

دوم آن که ثبات بر حق، کار مشکلی است، از این رو باید از خدا استعانت زیادی جست. قرآن کریم می فرماید:

«... رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا...» (3)

... پروردگارا! شکیبایی و استقامت را بر ما فرو ریز و گام های ما را ثابت بدار...

در آیه دیگری خدا وعده ثبات داده و می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَصَبَرُوا اللَّهُ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (4)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گام هایتان را استوار می دارد. 7.

ص: 128

---

1- . سورة احقاف (46)، آیه 35.

2- . سورة انفال (8): آیه 45.

3- . سورة بقره (2): آیه 250.

4- . سورة محمد صلی الله علیه وآله (47): آیه 7.

سوم آن که مؤمنان باید یکدیگر را به ثبات، امر و در این جهت همکاری داشته باشند، هرچند در این مورد ظاهراً آیه ای بالخصوص نیامده،  
ولکن درباره صبر خدای متعال می فرماید:

«وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ»(1)

و یکدیگر را به شکیبایی و صبر توصیه نموده اند.

کوتاه سخن این که ثبات قدم از جمله وظایف مؤمنان، بلکه لازمه ایمان است و متعلق ثبات در دعا، موالات، محبت و دین ذکر شده است، که مؤمنان نه فقط هرگز تزلزل پیدا نکنند؛ بلکه پایبندی خود را نسبت به محبت و موالات و دین ائمه اطهار علیهم السلام به هر نحو ممکن به اثبات برسانند و چنان که گذشت ثبات بر ولایت و لوازم آن با وجود این همه دشمن، کاری است بس مشکل و در تاریخ تشیع نمونه های ثبات و عدم ثبات فراوان است.

## 2. طاعت

و طاعت اهل بیت علیهم السلام در رأس وظایف است، مگر می شود کسی ادعای ولایت کند و مطیع نباشد؟

پس ما دعا می کنیم که خدای متعال برای ما توفیق مزید اطاعت، عنایت بفرماید که بارها گفتیم: اطاعت، راه رسیدن به بالاترین مراتب قرب است.

## 3. تبعیت

راستی چقدر ائمه اطهار علیهم السلام مردم را به حق، ورع و پارسایی و کمالات انسانی دعوت نموده اند، و این از جمله وظایف مؤمن در مکتب اهل بیت علیهم السلام است که به حق دعوت نماید، از اهل ورع و پارسایی باشد و صاحب کمالات

ص: 129

---

1- . سورة عصر (103): آیه 3.

اخلاقی باشد، حال از خدا می خواهیم که از بهترین اهل ولایت در این ابعاد قرار بگیریم.

#### 4. پیروی حتی در آداب و سنن

این جمله مضمون جمله ای است که می فرماید:

وَجَعَلَنِي مِمَّنْ يَقْتَصُّ آثَارَكُمْ...

و مرا از کسانی که قرار دهد از آثار شما پیروی می کند...

و وظیفه مؤمن پیروی و اقتدای مطلق است، که ما در سراسر این کتاب بر آن تأکید نموده ایم، و از خدای متعال می خواهیم که ما را چنین قرار بدهد.

اگر دارای این خصوصیات باشیم، از «خُلَّص» مؤمنان محسوب می گردیم و آن گاه است که لیاقت بودن در خدمت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را خواهیم داشت که در دعا عرض می کنیم:

وَيُحْشِرُنِي زُمْرَتِكُمْ، وَيُكْرِئُنِي رَجْعَتِكُمْ،... (1)

و در گروه شما محشور گردد، در دوران رجعت و بازگشت شما بازگردد...

#### فدایی اهل بیت

**بَابِي انْتُمْ وَاُمِّي وَنَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي، مَنْ ارَادَ اللّٰهَ بَدَاءَ بِكُمْ، وَمَنْ وَاَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ، وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ؛**

پدر و مادرم و خودم و خاندان و داراییم به فدای شما، هر که آهنگ خدا کند از شما باید آغاز کند و آن کس که خدا را به یکتایی شناسد از باید شما بپذیرد و هر که قصد او کند به شما رو آورد.

ص: 130

---

1- . در این باره در بحث رجعت توضیح داده شده است.

در این فراز برای دومین بار می‌گوییم:

بأبي أنت وأمي.

مرتبه اول وقتی بود که می‌خواستیم عقایدمان را حضور حضرات معصوم علیهم السلام عرضه بداریم. در آن جا چنین گفتیم:

بأبي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرّي، أشهد الله وأشهدكم أنني مؤمن بكم وبما آمنتكم به، كافر بعدوكم وبما كفرتم به....

پدر و مادر، خاندان، مال و خانواده ام فدای شما باد، خدا و شما را گواه می‌گیرم که من به شما و به آن چه شما بدان ایمان دارید، ایمان دارم، به دشمن شما و بدان چه شما آن را انکار کردید کفر می‌ورزم....

در این جا چون عرضه داشتن حاجت‌ها برای «خود» به صورت «جعلی» آمده در این مرتبه خصوصیتی وجود دارد که به جهت آن کلمه «

ونفسي» نیز اضافه شده است؛ که می‌گوییم: «

بأبي أنتم وأمي ونفسي».

به طور کلی فدا کردن یعنی چه؟

عزیزترین اشیا نزد انسان، پدر، مادر، مال، اهل و قبیله و خانواده است، و ناگزیر باید آن کسی، یا آن چیزی که انسان عزیزترین اشیا را فدای او می‌کند، عزیزتر باشد، وگرنه فدا کردن معنا نخواهد داشت و عقلایی نخواهد بود.

از طرفی، عزیزتر از همه عزیزان، نفس خود انسان است که در این فراز «

ونفسي» نیز آمده است. شاید این مقدمه ای برای آن مقامات و منازل باشد که در آینده اشاره خواهد شد.

ولی فدا کردن وقتی معنا دارد که اشیا در دنیا موجود باشند. این که می‌گوییم:

»

بأبي أنت وأمي» والدین مان را فدا می‌کنیم؛

اولاً: اگر در دنیا باشند، معنا دارد و اگر از دار دنیا رفته اند چه معنایی دارد؟

ثانیاً: مگر فرزند از طرف والدین وکالت دارد که آن‌ها را فدای کسی بکند؟ نه ولایت دارد و نه کالت.



پس این فدا کردن یعنی چه؟

به نظر می‌رسد معنای حقیقی اراده نشده؛ چون با عدم وجود والدین، یا با عدم وجود مال، یا اهل و عشیره و قبیله معنای حقیقی نمی‌تواند مراد باشد، ناگزیر بایستی معنای این تقدیه مجازی باشد. یعنی بیان منتهی درجه اخلاص، ارادت، محبت و ابراز منتهی درجه فدویت است. یا به این معنا که اگر فدا کردن به معنای حقیقی میسر بود، من چنین می‌کردم.

البته در روایات تقدیه پدر و مادر حکمی جداگانه دارد. در روایتی در کتاب وسائل الشیعه آمده:

سئل أبو الحسن موسى بن جعفر عليهما السلام عن الرجل يقول لابنه أو لابنته: بأبي أنت وأمي، أو بأبوي أنت، أترى بذلك بأساً؟

فقال: إن كان أبواه مؤمنين حين فأرى ذلك عقوقاً، وإن كان قد ماتا فلا بأس؛ (1)

از امام کاظم علیه السلام پرسیدند: آیا کسی حق دارد والدینش را فدای کسی بکند؟

حضرت فرمودند: اگر والدین او مؤمن و زنده هستند، این عقوق است و عاق والدین می‌شود، ولی اگر پدر و مادر او مُرده باشند، ایرادی ندارد.

این روایت نیز مؤید همان سخن ماست که فدایی کردن در این جا به معنای مجازی است، نه به معنای حقیقی. 4.

ص: 132

---

1- . وسائل الشیعه: 2/440، حدیث 2588 و بحار الأنوار: 70-71/69، حدیث 44 به نقل از الخصال: 26 و 27، حدیث 94.

## مَنْ ارَادَ اللّٰهَ بَدَأَ بِكُمْ؛

هر کس آهنگ خدا کند از شما باید آغاز کند.

کلمه «من» دلالت بر عموم دارد.

عبارت «اراد الله» به معنای اراده معرفت و عبادت و بندگی الله، یا اراده ایجاد ارتباط به خداست به جهت طلب حاجت ها...

و «بدأ بکم» به این معناست که از طریق شما بوده، یا از طریق شما باید باشد.

تمام کسانی که خواسته اند، یا بخواهند به سوی خدا بروند، در هر مرتبه ای که باشند و به هر قصدی باشد، راهشان شما بوده اید و به جز شما راهی وجود ندارد.

این مقام برای حضرات محمد و آل محمد علیهم الصلاة والسلام در همه نشأت ثابت و در کتاب های شیعه و سنی روایت شده است.

## وَمَنْ قَصَدَهُ نَوَّجَهُ بِكُمْ؛

### اشاره

و هر که قصد او کند به شما رو آورد.

وقتی انسان بخواهد به جایی برسد ناگزیر باید از راهش وارد شود. در قرآن مجید می خوانیم:

«وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ (1)

و از در خانه ها وارد شوید.

هم چنان که وارد شدن به هر مکانی راهی دارد، و برای هر جایی که حصار داشته باشد دری برای ورود وجود دارد، در رسیدن به مراحل بالا در مسائل معنوی راه معین و در خاصّی قرار داده شده است. مقامات معنوی دارای حصار شدیدی هستند و هر کسی را اجازه ورود نیست.

ص: 133

بدیهی است که راه و در ورودی هر جا باید متناسب با آن جا باشد...

حال باید دید اگر بخواهیم به خدا معرفت پیدا کنیم، یا از طریق عبادت به قرب الهی برسیم، یا با او در جهت حاجاتمان در ارتباط باشیم، آیا راهی جز رسول خدا و اهل بیت اطهار علیهم السلام وجود دارد؟

چه کسی یا چه کسانی دارای وجاهت لازم نزد خدای متعال هستند تا بشود به وسیله آن ها خدا را شناخت، به او قرب پیدا کرد و حاجت خواست؟

این است که در روایات، ائمه اطهار علیهم السلام به این معنا متصّف شده اند و از آن به الفاظ مختلف تعبیر شده است...

از آن حضرات به «باب الله»، «السیل»، (1) «صراط الله»، (2) «لسان الله» و «عین الله»...

تعبیر شده است. (3) أسود بن سعید، می گوید:

كنت عند أبي جعفر عليه السلام فأنشأ يقول ابتداء من غير أن يسئل: نحن حجّة الله، ونحن باب الله، ونحن لسان الله، ونحن وجه الله، ونحن عين الله في خلقه، ونحن ولاية أمر الله في عباده. (4)

من در خدمت امام باقر علیه السلام بودم که بی آن که چیزی از حضرتش پرسند فرمود:

ما حجت خدا، باب خدا، زبان خدا، وجه خدا و چشم خدا در میان مردم هستیم. ما فرمانروایان امر خدا در میان بندگان او هستیم. 3.

ص: 134

---

1- . ر . ك: بحار الانوار: 24/248، حدیث 2 و 13 حدیث 9.

2- . عیون المعجزات: 67.

3- . المحتضر: 226، حدیث 294.

4- . بصائر الدرجات: 81، حدیث 1، الكافی: 1/145، حدیث 7، بحار الانوار: 26/246، حدیث 13.

دخلت أنا وسليمان بن خالد على أبي عبد الله عليه السلام فابتدأنا فقال:

يا سليمان! ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السلام يؤخذ به وما نهى عنه ينتهى عنه، جرى له من الفضل ما جرى لرسول الله صلى الله عليه وآله، ولرسول الله صلى الله عليه وآله الفضل على جميع من خلق الله. المعيب على أمير المؤمنين عليه السلام في شيء من أحكامه كالمعيب على الله عز وجل وعلى رسوله صلى الله عليه وآله، والراد عليه وآله، والراد عليه في صغيرة أو كبيرة على حدّ الشرك بالله.

كان أمير المؤمنين عليه السلام باب الله الذي لا يؤتى إلا منه، وسبيله الذي من سلك بغيره هلك. وبذلك جرت الأئمة عليهم السلام واحد بعد واحد، جعلهم الله أركان الأرض أن تميد بهم، والحجة البالغة على من فوق الأرض ومن تحت الثرى....(1)

روزی من و سلیمان بن خالد به حضور امام صادق علیه السلام شرف یاب شدیم حضرتش سخن آغاز نمود و فرمود: ای سلیمان! هر امری که از امیر مؤمنان علی علیه السلام رسیده باید پذیرفته شود و آن حضرت از هر چیزی که باز داشته، باید ترك گردد. برای آن بزرگوار همان فضیلت است که برای رسول خدا صلى الله عليه وآله است و رسول خدا صلى الله عليه وآله بر همه آفریدگان خدا برتری دارد. کسی به چیزی از احکام امیر مؤمنان علی علیه السلام ایراد بگیرد مانند کسی است که به خدای متعال و پیامبر او ایراد2.

ص: 135

---

1- . الكافي: 1/197، حدیث 2، بحار الانوار: 25/352، حدیث 1 با اندکی تفاوت به نقل از الامالی، شیخ طوسی: 206 حدیث 352.

گرفته است و کسی که او را در امر کوچک یا بزرگ رد کند، در مرز شرک به خداوند است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام همان در خداست که جز آن نمی توان به خدا رسید، او همان راه اوست که هر کس جز آن پوید نابود می گردد.

جایگاه امامان علیهم السلام نیز یکی پس از دیگری این گونه است. خداوند آن ها را ارکان زمین قرار داد تا ساکنانش در آرامش باشند و آنان حجت رسای خود بر کسانی هستند که روی زمین و زیر آن قرار داد....

ولی معرفت باری تعالی به کُنه معرفت، برای احدی میسر نیست. از این رو شدیداً از تفکر در ذات خدا نهی شده است.

هم چنین رسیدن به قرب الهی برای احدی میسر نیست، مگر به طاعت و بندگی و شکی نیست که برای تحصیل معرفت به قدر میسور و یادگیری راه و رسم بندگی باید به صاحب شریعت حضرت رسول و اهل بیت اطهار علیهم السلام مراجعه کنیم. از این رو خدا می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (1)

آن چه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید، و از آن چه نهی کرده خودداری نمایید.

در آیه دیگری می فرماید:

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»؛ (2)

کسی که از پیامبر خدا اطاعت کند، در واقع از خدا اطاعت کرده است. 0.

ص: 136

---

1- . سورة حشر (59): آیه 7.

2- . سورة نساء (4): آیه 80.

و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرماید:

من أطاع علياً فقد أطاعني؛(1)

هر کس از علی اطاعت کند در واقع از من اطاعت کرده است.

پس باید رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام را شناخت آن‌ها را واجب الاطاعه دانست، به فرمایشاتشان به طور کامل گوش داد و تعالیم آن‌ها به کار بست.

البته پیش‌تر باید ایمان داشته باشیم که این حضرات ابواب خدا و وسائل رسیدن به قرب او هستند. اگر این ایمان نباشد، قول و فعل آن‌ها حجیت نخواهد داشت و در نتیجه مورد عمل از ناحیه ما، واقع نخواهد شد و در این صورت به جایی نخواهیم رسید.

پس رسیدن به خدا؛ یعنی معرفت و قرب الهی بر معرفت حضرت رسول و ائمه علیهم السلام بستگی دارد این است که:

«وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ».

و هر کس قصد او کند به شما رو نماید.

توضیح مطلب: ائمه علیهم السلام هادی و معلم ما هستند. آن بزرگواران نصب شده اند برای این که ما را به خداوند متعال برسانند، آنان راهنمای ما هستند، اگر انسان هنوز راهنما را نشناخته باشد، طبیعی است که راه را پیدا نخواهد کرد.

اگر برای رسیدن انسان به جایی علامت، آدرس و نشانه ای بدهند و آن نشانه را متوجه نشود، قهراً آن مقصد را نخواهد شناخت.

پس نیاز به راهنما به این است که او را باید بشناسیم، تا راه را بشناسیم و به مقصد برسیم. 7.

ص: 137

---

1- . الکامل، عبدالله بن عدی: 4/348، تاریخ مدینة دمشق: 42/270، الغدير: 7/177.

بنابراین، در مبدء آن راهی که به معرفت خداوند متعال منتهی می شود ائمه اطهار علیهم السلام هستند و از این جا باید حرکت کنیم.

روایات متعددی داریم که کاملاً مفید این معنا هستند.

در روایتی آمده: معاویة بن عمار می گوید:

امام صادق علیه السلام درباره آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛ (1) «و برای خدا، نام های نیک است؛ خدا را به آن (نام ها) بخوانید!» فرمود:

نحن - واللّه - الأسماء الحسنی التي لا يقبل اللّه من العباد عملاً إلا بمعرفتنا؛ (2)

به خدا سوگند، ما همان نام های نیکو هستیم که خدا عملی را از بندگان نمی پذیرد مگر آن که با شناخت ما باشد.

در روایت دیگر برید می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

بنا عبد اللّه، و بنا عرف اللّه و بنا و حدّ اللّه، و محمّد صلّی اللّه علیه وآله حجاب اللّه؛ (3)

به وسیله ما خدا پرستش شده، به وسیله ما خدا شناخته شده، به وسیله ما خدا به یگانگی شناخته شده و محمد صلّی اللّه علیه وآله واسطه بین مردم و خداوند است.

البته روایات آن چنان زیاد است که به مراجعه اسانید آن ها نیازی نیست، افزون بر این که به یقین بخشی از این اسانید بر حسب اصطلاح معتبرند. بنابراین دو 8.

ص: 138

---

1- . سورة أعراف (7): آیه 180.

2- . الکافی: 1/143، حدیث 4، بحار الانوار: 25/4، حدیث 7 و 91/6، حدیث 7.

3- . بصائر الدرجات: 84، حدیث 16، بحار الانوار: 23/102، حدیث 8.

روایتی که آوردیم طبق فرمایش امام علیه السلام اگر ائمه اطهار علیهم السلام نبودند خدا شناخته نمی شد.

در روایت دیگر عبدالرحمان بن کثیر می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

نحن ولاة أمر الله، و خزنة علم الله، و عيبة وحي الله، و أهل دين الله، و علينا نزل كتاب الله، و بنا عبد الله، و لولانا ما عرف الله، و نحن ورثة نبي الله و عترته؛ (1)

ما والیان امر خدا، گنجینه داران علم خدا، ظرف وحی خدا و اهل دین خدا هستیم. کتاب خدا برای ما فرود آمده، به وسیله ما خدا پرستش شده است.

اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد، ما وارثان پیامبر خدا و عترت و خاندان او هستیم.

در روایت دیگر سدیر می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود:

نحن خزّان الله في الدنيا والآخرة، و شيعتنا خزّاننا، و لولانا ما عرف الله؛ (2)

ما گنجینه های خدا در دنیا و جهان آخرت هستیم. شیعیان ما گنجینه داران ما هستند. اگر ما نبودیم خدا شناخته نمی شد.

بنابراین، هر کس خدا را شناخته به واسطه اهل بیت علیهم السلام شناخته است.

اگر کسی خدا را عبادت کرده، عبادت فرع معرفت است. کدام عبادت؟ آن عبادتی که واقعاً عبادت و مورد قبول و موجب قرب باشد. 5.

ص: 139

---

1- . بصائر الدرجات: 81، حدیث 3، بحار الانوار: 26/246، حدیث 14.

2- . همان: 125، حدیث 11، همان: 26/106، حدیث 5.



اکنون این پرسش مطرح است که حرف «باء» در

«بنا عرف الله و بنا عبد الله» چه بانی است؟ آیا باء سبب، باء استعانت و یا باء ابتدایی است. بنابراین که باء ابتدایی باشد، به معنای «من» خواهد بود.

البته برای هر يك از این معانی در روایات شاهد دارد.

اولین معنایی که به ذهن می آید، معنای سببی است. این هنگامی است که اگر مراد از «من أراد الله» معرفت، قرب و رضای خداوند متعال باشد - که عادتاً و غالباً از طریق عبادت به دست می آید. از این رو در عبادات، قصد قربت معتبر شده؛ چرا که رضای خدا بر رضایت اهل بیت علیهم السلام موقوف است.

طبق روایات ما و اهل سنت، خدا رضای خود را به رضای اهل بیت علیهم السلام منوط کرده است. ما در بحث مربوط به حضرت صدیقه طاهره علیها السلام این حدیث را از مدارك معتبر سنّی نقل کردیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاكَ وَيَغْضَبُ لِرِضَاكَ؛ (1)

به راستی که خدا با خشنودی تو خشنود و با خشم تو خشمگین است.

این کلام از آن حضرت خیلی مهم است، زیرا رسول الله صادق امین، از رضا و غضب خدا خبر می دهد و هیچ گونه تعارفی وجود ندارد.

بنابراین، از کسانی که اهل بیت علیهم السلام ناراضی باشند، محال است خداوند از آن ها راضی باشد و در این صورت هرگز به معرفت و قرب نخواهند رسید، بلکه مطرود هستند. 0.

ص: 140

---

1- . ذخائر العقبی: 82 و 83، اسدالغابه: 6/224، المستدرک علی الصحیحین: 3/167 حدیث 4730، بحارالانوار: 30/347، حدیث 164، الاصابه: 8/265، علل الدارقطنی: 3/103، شماره 305، تهذیب الکمال: 35/250 و ینایع الموده: 2/58، حدیث 40.

از این رو کسانی که از اهل بیت علیهم السلام اطاعت و پیروی نکنند و از دیگران پیروی بکنند، طبیعی است که مورد رضای خدا و رسول نخواهند بود.

اهل بیت علیهم السلام چیزی برای خودشان نخواستند، تمام آن چه که از مردم خواستند خواسته های خداوند متعال است که یا به جا آوردن واجبات و ترک کردن محرمات است.

بنابراین، اگر مورد رضای ائمه علیهم السلام نباشیم، گرچه به آن ها آزار و آسیبی نرسانده باشیم، رضایت اهل بیت علیهم السلام با عصیان خداوند متعال جلب نخواهد شد، و بین رضای آنان و رضای خدا تلازم وجود دارد.

در صورتی که مراد از

«من أراد الله بدأ بكم»، لطف و عنایت خداوند متعال باشد، انسان می خواهد که خداوند متعال به او لطف و عنایتی کند، او می خواهد در مشکلات و گرفتاری ها به خداوند متعال مراجعه کند و مورد عنایت قرار بگیرد، باز هم

«بدأ بكم»، شفاعت و وساطت اهل بیت علیهم السلام لازم است؛ یعنی اول باید به تعبیر خودمان اهل بیت علیهم السلام را دید و برای حوائج و مشکلات از این جا باید وارد شد.

بنابراین معانی، همه برکات و فیوضات؛ چه مادی و چه معنوی به واسطه اهل بیت علیهم السلام است. البته ما در آینده خواهیم گفت که یکی از مقامات و خصایص آن بزرگواران وساطت در فیض است.

پس اگر ما بخواهیم به هر معنایی، خداوند متعال را بخوانیم، باید از طریق اهل بیت علیهم السلام وارد شویم. ورود از طریق آن حضرات بر وجود رابطه با آن بزرگواران بستگی دارد؛ ارتباط یعنی معرفت و شناخت ائمه علیهم السلام، و اطاعت لازمه کار است. پیش تر گذشت که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دو خط و دو راه به وجود آمده؛ راه اهل بیت علیهم السلام و راه دیگران.

پس به حصر عقلی رسیدن به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و به وسیله آن حضرت، رسیدن به خداوند متعال، یا باید از طریق اهل بیت علیهم السلام باشد و یا غیر آن‌ها.

به راستی چه کسی جز اهل بیت علیهم السلام می‌تواند ما را به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و خداوند متعال برساند؟

## معرفت خدا در روایات

در این زمینه سه دسته روایات داریم:

1. دسته ای می‌گویند: خداوند متعال به وسیله ائمه علیهم السلام شناخته و عبادت شده است. اگر آن‌ها نبودند چنین نمی‌شد. پیش‌تر به بعضی از آن‌ها اشاره کردیم.

2. دسته دیگر روایاتی است که در مقام بیان این است که اساساً معرفت، هدف خلقت و آفرینش است. قرآن مجید می‌فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»؛<sup>(1)</sup>

من جن و انس را نیافریدم جز برای این که مرا عبادت کنند.

در این آیه کریمه فعل «لِيَعْبُدُونِ» به معنای «لیعرفون» است و در غیر این صورت، معرفت، شرط عبادت است که باز «لِيَعْبُدُونِ» به «لیعرفون» برمی‌گردد.

در حدیث قدسی معروف آمده است:

كنت كنزاً مخفياً، فأحببت لأن أعرف، فخلقت الخلق لكي أعرف؛<sup>(2)</sup>

من گنج پنهانی بودم، دوست داشتم شناخته شوم، از این رو آفریدگان را آفریدم تا شناخته شوم.

ص: 142

1- . سورة الذاريات (51): آية 56.

2- . رسائل الكرکي: 3/159 و 162.

از طرفی، معرفت ذات خداوند متعال محال است. از این رواز تفکر در ذات باری تعالی ممنوع شدیم. سلیمان بن خالد می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالتَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ، فَإِنَّ التَّفَكُّرَ فِي اللَّهِ لَا يَزِيدُ إِلَّا تِيهًا، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا تَدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ، وَلَا يُوصَفُ بِمَقْدَارٍ؛ (1)

از اندیشه درباره خدا بپرهیزید؛ چرا که اندیشه درباره خدا جز گمراهی نینفزاید. به راستی دیدگان خدای متعال را در نیابند و او، به اندازه وصف نمی گردد.

در روایت دیگری ابوبصیر می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ، فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا تَحِيْرًا؛ (2)

درباره آفریدگان خدا سخن بگوئید، ولی درباره خدا سخن نگوئید؛ زیرا سخن درباره خدا جز سرگردانی برای گوینده نینفزاید.

اما در عین حال در این روایت دقت کنید.

سلمة بن عطا می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی حسین بن علی علیهما السلام نزد اصحابش آمد و فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرَهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ.

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! بِأَبِي أَنْتَ وَآمِي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ 7.

ص: 143

---

1- . الامالی، شیخ صدوق: 503، حدیث 690، وسائل الشیعة: 16/197 حدیث 11، بحار الأنوار: 3/259 حدیث 4.

2- . الکافی: 1/92، حدیث 1، وسائل الشیعة: 16/196 حدیث 7.

قال: معرفة أهل كل زمان إمامهم الذي يجب عليهم طاعته؛ (1)

ای مردم! خدای متعال بندگان را جز برای این که او را بشناسند نیافرید، پس آن گاه که او را بشناسند، پرستش کنند و چون او بپرستند از پرستش جز او بی نیاز می گردند.

مردی به حضرتش گفت: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم به فدای شما باد، معرفت و شناخت خدا چیست؟

فرمود: مردم هر زمانی، امام خود را که اطاعت او واجب است، بشناسند.

به طور کلی خدا بندگان را خلق نکرده است مگر برای این که او را بشناسند، آن وقت، نوبت به عبادت می رسد که فرع معرفت است. اگر کسی بنده خدا باشد، دیگر بنده غیر خدا نخواهد بود و نمی شود انسان هم بنده خدا باشد و هم بنده شیطان؛ یعنی پنجاه درصد بندگی او برای خدا و پنجاه درصد دیگر برای شیطان باشد، حتی نود و نه درصد نیز برای خدا و یک درصد برای غیر خدا باشد، این معرفت و عبادت نیست، بلکه شرك است.

معرفة الله چیست؟ و چگونه است؟

حضرت در پاسخ این پرسش فرمود:

معرفت امامی که فرمان برداری از او واجب است.

با تأمل در این روایت، دو مطلب به دست می آید:

مطلب یکم، حضرت فرمود:

ما خلق الله العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبدوه؛

خدا بندگان را جز برای این که او را بشناسند نیافرید، پس آن گاه که او را بشناسند، پرستش کنند. 1.

ص: 144

---

1- . علل الشرائع: 1/9، حدیث 1، بحار الانوار: 5/312، حدیث 1.

این همان است که پیش تر از آیه مبارکه نیز استفاده شد که «یعبدون» همان «يعرفون» است، وگرنه شرط عبادت، معرفت است.

مطلب دوم، شخصی سؤال کرد که «معرفة الله؛ شناخت خدا» چیست؟

حضرت فرمود:

معرفة أهل كلّ زمان إمامهم الذي تجب عليهم طاعته؛

مردم هر زمانی، امام خود را که اطاعت او واجب است، بشناسند.

عبارت

«تجب عليهم طاعته» بر سه نکته مشتمل است:

نکته اول، امام واجب الاطاعة است به اطاعت مطلقه؛ چرا که واژه «اطاعت» در روایت اطلاق دارد.

نکته دوم، اطاعت مطلقه با عصمت مساوی است.

نکته سوم، معرفت امام، معرفت خداوند متعال است.

بنابر آن چه بیان شد، اگر

«من أراد الله بدأ بكم» به معنای «قرب» هم باشد، به این معنا خواهد بود که هر چه انسان به امام نزدیک تر باشد به خداوند متعال نزدیک تر شده است و به جایی خواهد رسید که در امام علیه السلام فانی شود که نمونه هایی در این باره در میان اصحابشان در تاریخ آمده است.

پس معرفت امام بر هر فردی لازم است که به قدر استعدادش باید امامان عليهم السلام را بشناسد.

البته این روایت از حیث مراتب نیز اطلاق دارد. یعنی معرفت بر حسب مراتب واجب است که هر کسی به قدر ظرفیت و استعدادش باید در این زمینه تفکر کند.

3. دسته سوم روایاتی است که در ذیل آیه مبارکه «اسماء حسنی» وارد شده است. آن جا که خداوند متعال می فرماید:

ص: 145

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛ (1)

و برای خدا، نام های نیک است؛ خدا را به آن نام ها بخوانید.

در روایتی امام صادق علیه السلام در ذیل آیه شریفه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» می فرماید:

نحن - واللّه - الأسماء الحسنی، التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفةنا؛ (2)

به خدا سوگند، ما همان اسماء حسنی هستیم که خدا عمل را جز به شناخت ما نمی پذیرد.

در روایت دیگری امام رضا علیه السلام می فرماید:

إذا نزلت بكم شدة فاستعينوا بنا على الله، وهو قول الله عز وجل: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»؛ (3)

اگر گرفتاری برایتان پیش آمد از ما یاری بخواهید و این همان سخن خدای متعال است که می فرماید: «و برای خدا نام های نیک است؛ خدا را به آن نام ها بخوانید».

## اِنَّمَّ وَ اَغَاذِ تَوْحِيدِ

### وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ؛

و آن کس که خدا را به یکتایی بشناسد از شما پذیرد.

ص: 146

---

1- . سورة اعراف (7): آیه 180.

2- . الكافي: 1/143-144، حدیث 4، بحار الانوار: 25/5، حدیث 7.

3- . الاختصاص: 252، تفسیر العیاشی: 2/42 حدیث 119، بحار الانوار: 6-91/5 حدیث 7 و 91/22 حدیث 17.

بنابر آن چه گذشت، همه حقایق اسلام از توحید، معارف، مبانی دین، علوم اسلامی، احکام شرعی و تعلیمات اخلاقی... و هر چه در بین امت اسلام وجود دارد، به وسیله اهل بیت علیهم السلام و به برکت آن بزرگواران است.

شما ملاحظه کنید، خدایی را که اهل بیت علیهم السلام معرفی می کنند با خدایی که در روایات و اقوال دیگران وجود دارد چقدر متفاوت است؟

نبوتی را که ائمه علیهم السلام معرفی می کنند و صفات پیامبر را بیان می کنند چقدر با دیدگاه دیگران تفاوت دارد؟

اگر روایات ائمه علیهم السلام با روایات و اقوال دیگران سنجیده بشود معلوم می شود که چه کسی لیاقت دارد در معارف و حقایق دینی مرجعیت داشته باشد.

معادی که در فرمایشات ائمه اطهار علیهم السلام مطرح شده، به طور کامل با برهان های عقلی و نقلی مطابقت دارد که در کلمات هیچ يك از پیشوایان دیگران وجود ندارد.

در سخنان دیگران، اباطیلی از قبیل تجسیم خداوند متعال، نواقصی برای انبیا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قائل هستند، و در باب امامت و ولایت؛ همین طور، بلکه از نظر عملی نیز، چنین هستند که حتی از امامت فاسقان و فاجران نیز پیروی می کنند، در علوم اسلامی نیز همین طورند.

ما در جای خود به اثبات رساندیم که در زمان امیر مؤمنان علی علیه السلام که بلاد اسلامی در آن زمان از نظر جغرافیایی حجاز، یمن، عراق و شام بوده همه علوم اسلامی، یعنی علوم قرآنی، فقهی، حدیثی و علوم دیگر، به توسط امیر مؤمنان علی علیه السلام و شاگردان آن حضرت در تمام آن بلاد منتشر شده است، سپس نوبت به امام صادق علیه السلام و جلسه درس آن حضرت رسیده است.



به اين روايت زيا دقت كنيدا اصبغ بن نباته مى گويد:

لَمَّا جَلَسَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخِلَافَةِ وَبَايَعَهُ النَّاسُ، خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِابْسَاءِ بَرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مُنْتَعِلًا نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، مُتَقَلِّدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَصَعِدَ الْمَنْبِرَ، فَجَلَسَ عَلَيْهِ مَتَمَكِّنًا، ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ، فَوَضَعَهَا أَسْفَلَ بَطْنِهِ، ثُمَّ قَالَ:

يا معشر الناس! سلوني قبل أن تفقدوني، هذا سبط العلم، هذا لعاب رسول الله صلى الله عليه وآله، هذا ما زفني رسول الله صلى الله عليه وآله زقاً زقاً، سلوني فإنّ عندي علم الأولين والآخرين.

أما والله لو ثنيت لي وسادة، فجلست عليها، لأفتيت أهل التوراة بتوراتهم حتى تنطق التوراة فتقول: صدق علي ما كذب، لقد أفتاكم بما أنزل الله فيّ، وأفتيت أهل الإنجيل بإنجيلهم حتى ينطق الإنجيل فيقول:

صدق علي ما كذب، لقد أفتاكم بما أنزل الله فيّ، وأفتيت أهل القرآن بقرآنهم حتى ينطق القرآن فيقول: صدق علي ما كذب، لقد أفتاكم بما أنزل الله فيّ.

وأنتم تتلون القرآن ليلاً ونهاراً، فهل فيكم أحد يعلم ما نزل فيه؟

ولولا آية في كتاب الله عزوجل لأخبرتكم بما كان وبما يكون، وبما هو كائن إلى يوم القيامة، وهي هذه الآية: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ».

ثمّ قال عليه السلام: سلوني قبل أن تفقدوني، فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لو سألتموني عن أية آية، في ليل أنزلت، أو في نهار أنزلت، مكّيها ومدنيها، سفرّيها وحضريها، ناسخها

و منسوخها، و محکمها و متشابها، و تأویلها و تنزیلها، إلا أخبر تکم... (1)

هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام بر مسند خلافت نشست و مردم با حضرتش بیعت کردند، آن بزرگوار عمامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر سر گذاشت، لباس او را بر تن نمود، نعل آن حضرت را به پا کرد و شمشیرش را به کمر بست و بر فراز منبر رفت و با اقتدار جلوس نمود. آن گاه انگشتان خود را در هم نمود و زیر شکم نهاد و فرمود:

ای گروه مردم! از من پرسید پیش از آن که مرا نیابید، این سبد علم است و این شیره دهان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به خوبی در نای من فرو ریخته. از من پرسید که علم اولین و آخرین نزد من است.

به خدا سوگند، اگر مسند برای من تهیه کنند و بر آن نشینم به اهل تورات، اهل انجیل، اهل زبور و اهل قرآن با کتاب های آسمانی خود به گونه ای فتوا دهم که هر کدام از آن کتاب ها به زبان آمده و بگویند: «درست گفت علی، به راستی شما به همان فتوا دادی که خداوند در من نازل فرموده».

شما که شبانه روز قرآن می خوانید، در میان شما کسی هست که بداند چه در آن نازل شده است؟

و اگر آیه ای در قرآن نبود شما را تا روز رستاخیز خبر می دادم به آن چه بود، شده و خواهد بود، و آن، همین آیه است که می فرماید: «خدا محو می کند و اثبات می نماید و امّ الكتاب نزد اوست» 1.

ص: 149

---

1- . الامالی، شیخ صدوق: 422-423، حدیث 560، التوحید، شیخ صدوق: 305 حدیث 1، بحار الأنوار: 10/117-118 حدیث 1.

از من پرسید پیش از آن که مرا نیاید، سوگند به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، اگر مرا از هر آیه ای سؤال کنید که در شب نازل شده یا روز، در شهر مکه نازل شده یا در شهر مدینه فرود آمده، در سفر بر آن حضرت نازل گشته یا در حضر، ناسخ است یا منسوخ، محکم است یا متشابه، تأویل دارد یا تنزیل به شما خبر دهم....

بنابراین، توحید که در رأس امور است از اهل بیت علیهم السلام است و تمام آن هایی که به معنای صحیح به آن اعتقاد دارند از مکتب اهل بیت علیهم السلام گرفته اند. مفضل بن عمر می گوید: ثابت ثمالی از سید العابدین علی بن الحسین علیهما السلام این گونه نقل کرد که حضرتش فرمود:

ليس بين الله وبين حجّته حجاب، فلا لله دون حجّته ستر، نحن أبواب الله، ونحن الصراط المستقيم، ونحن عيبة علمه، ونحن تراجمة وحیه،  
ونحن أركان توحیده، ونحن موضع سرّه؛<sup>(1)</sup>

میان خدا و حجّت او هیچ حجاب و مانعی نیست. پس خدا پیش روی حجّت خود پرده ای نیفکنده است. ما همان درهای خدا و راه مستقیم هستیم. ما ظرف علم او، بازگو کننده وحی او، استوانه های توحید او و جایگاه رازهای نهانی او هستیم.

پیش تر گذشت که برای رسیدن به معارف حقه چند راه طی شده است:

جمعی از راه ذکر،

گروه دیگری از راه عبادت و به جا آوردن نوافل و نمازهای مستحب،

گروه سوم از راه تزکیه و تهذیب نفس خواستند به حقایق و معارف برسند. 5.

ص: 150

---

1- . معانی الأخبار: 35، حدیث 5، بحار الانوار: 24/12، حدیث 5.

ما هیچ يك از این راه ها را نفی نمی کنیم. البته طبق شرایط که ناگزیر هر يك از این راه ها برای خود ضوابطی دارد؛ اما به مقتضای دلیل های عقلی و نقلی و حتی تجربه، بهترین و نزدیک ترین راه، توسل به ائمه اطهار علیهم السلام است که پیش تر نامه ای را در این زمینه از مرحوم جدم حضرت آیت الله میلانی رحمه الله آوردیم. (1) به هر حال، هر چه هست نزد اهل بیت علیهم السلام است و هر چه بخواهیم از آن ها باید بخواهیم؛ البته با شرایطش، باید پیش از توسل به اهل بیت علیهم السلام و خواستن از آن ها به آن بزرگواران تعبّد داشته باشیم و معلوم است که تعبّد، فرع معرفت است.

نکته دیگر این که ائمه علیهم السلام مقام ولایت و وساطت در فیض دارند. آن بزرگواران حتی به مردم بی معرفت نیز در فیض رسانی وساطت دارند.

البته بیان خواهیم کرد که اساساً هستی به برکت وجود آن بزرگواران است. اما بحث ما اینک در معارف و رسیدن به حقایق است. ب.

ص: 151

---

1- . در قسمتی از این نامه آمده بود: عمده در استکمال فضیلت چهار چیز است: اول، معارف. دوم، تقوا. سوم، فقه و اصول آن. چهارم، مکارم اخلاق. اجتماع این چهار رکن بسی مهم است... البته دعا کردن و توسل به مقام ولایت نمودن و توجه مبارك حضرت ولی عصر ارواحنا فداه را درخواست نمودن، وسیله بزرگی است که به این ارکان اربعه نایل شوید. ان شاء الله تعالی. ر. ک: جلد یکم صفحه 174 و 175 از همین کتاب.

**مَوَالِي لَا أَحْصَى ثَنَائِكُمْ، وَلَا أْبْلَغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ، وَمِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ؛**

سروران من، ثنای شما را نتوانم کرد، با مدح به کنه و حقیقت شما نمی رسم و با توصیف، قدر و منزلت شما را نمی توانم بیان کنم. به بیان کوتاه معلوم شد که لازم است هم ائمه علیهم السلام را بشناسیم و هم به توسط آنان به خداوند متعال برسیم. اما به راستی چگونه می توان قدر آن ها را وصف کرد؟

آری، معرفت به آن ها لازم و واجب است، اما آیا به منتهی درجه معرفت در حق آنان می رسیم؟

آیا به کنه معرفتشان راه داریم؟

آیا می توانیم قدر و منزلتشان را در پیشگاه خدا وصف کنیم؟

ما از رسیدن، تحقیق کردن و یافتن خوبی های آن ها ناتوان هستیم، هر چه در مدح و بیان منزلتشان بگوییم به کنه حقیقت آن ها نمی رسیم و هر چه در وصفشان بگوییم، نمی توانیم آن ها را - کما هو حقّه - معرفی کنیم.

خطیب خوارزمی حدیث بسیار جالبی را از دانشمندان اهل سنت در کتاب مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

لو أنّ البحر مداد، والغياض أقلام، والإنس كتّاب، والجنّ حسّاب، ما أحصوا فضائلك يا أبا الحسن! <sup>(1)</sup>

ص: 152

1- . المناقب، خوارزمی: 328، حدیث 341 این حدیث در مائة منقبة: 175-176، منقبت 99، کنز الفوائد: 129، و میزان الاعتدال: 3/466 شماره 7190، لسان المیزان: 5/62 شماره 205 با اندکی تفاوت نقل شده است.

اگر دریاها مرکب، درختان قلم، همه انسان ها نویسنده و همه پریان حساب گر باشند هرگز نمی توانند فضایل تو را - ای علی - بشمارند.

و در حدیثی دیگر که در منابع شیعی آمده است، چنین می خوانیم:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

یا علی! ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا؛(1)

ای علی! خدا را جز من و تو کسی نشاخت، مرا جز خدا و تو کسی نشاخت و تو را جز خدا و من نشاخت.

و در سخن دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

یا علی! ما عرف الله حق معرفته غیری وغیرک، وما عرفك حق معرفتك غیر الله وغیری؛(2)

ای علی! خدا را با حقیقت معرفتش کسی جز من تو نشناخت و تو را به حق معرفتت جز خدا و من نشاخت.

این يك حقیقت است. معرفت خداوند متعال در آن مرتبه ای که رسول الله صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام پیدا کردند به خودشان اختصاص دارد و همین طور است معرفت رسول الله و امیرالمؤمنین.

اگر انسان حالات و مراتب اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیر مؤمنان علی علیه السلام را ملاحظه کند می بیند، ابوذر رضوان الله تعالی علیه از نظر ما بسیار محترم است، اما در روایتی در مورد نسبت معرفت او با حضرت سلمان رضوان الله تعالی علیه آمده که مسعدة بن صدقه می گوید:4.

ص: 153

---

1- . مختصر بصائر الدرجات: 125، المحتضر: 78، حدیث 113، مدینه المعاجز: 2/439، حدیث 633.

2- . مناقب آل ابی طالب: 3/60، بحار الانوار: 39/84.

امام صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می کند که می فرماید: روزی در حضور امام سجّاد علیه السلام سخن از تقیّه به میان آوردم، حضرت فرمود:

والله، لو علم أبو ذر ما في قلب سلمان لقتله، ولقد آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما. فما ظنكم بسائر الخلق؟

إنّ علم العالم صعب مستصعب لا يحتمله إلاّ نبي مرسل، أو ملك مقرب، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان.

قال: وإتّما صار سلمان من العلماء، لأنّه امرؤ متّأهل البيت، فلذلك نسبته إلى العلماء؛ (1)

به خدا سوگند، اگر ابوذر به آن چه در دل سلمان بود، آگاه بود، او را می کشت؛ در صورتی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میان آن دو، پیمان برادری بسته بود، پس درباره دیگر مردم چه می پندارید؟

به راستی دانش دانشمندان سخت و پیچیده است جز پیامبر فرستاده شده، یا فرشته مقرب درگاه الهی، یا بنده مؤمنی که خدا دلش را با ایمان آزموده، توان حمل آن را ندارد.

آن گاه فرمود: و سلمان از این رو از دانشمندان شد که او مردی از ما خاندان است و از این رو او را در ردیف دانشمندان آوردم.

آری، این روایت، یکی از روایات مشکلی است که علما در بیان آن، اقوال متعددی دارند و در معنای آن متحیر هستند.

کوتاه سخن این که از این روایت به طور کامل مفهوم است که بین مرتبه ایمان ابوذر و مرتبه معرفت و ایمان حضرت سلمان تفاوت وجود دارد؛ هر چند هر دو در 5.

ص: 154

خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودند و آن گاه بعد از پیامبر هر دو در خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند.

به عبارت دیگر، هر دو در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ هم در دوران حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله و هم بعد از آن، اما این تفاوت را دارند.

ملاحظه کنید! در اطراف امیر مؤمنان علی علیه السلام از قریش، بنی هاشم و مردم در کوفه بودند. همه این ها در محضر آن بزرگوار علیه السلام بودند، ولی ما می بینیم رشید هجری، میثم تمار و... دارای مراتب، حالات و معارف و اسراری از امیرالمؤمنین علیه السلام شدند که ما نشنیدیم ابن عباس، عموزاده حضرت، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و فرد محترم بین عموم مسلمانان، به چنان مقاماتی دست یابد؟!

البته باید گام برداشت، فکر کرد، مطالعه نمود، جست و جو و تحقیق کرد و هر کسی به اندازه ظرفیت و استعدادش باید در این زمینه کوشش کند؛ چون پیش تر گذشت که معرفت ائمه علیهم السلام هم موضوعیت دارد و هم طریقت برای معرفت خداوند متعال دارد. امام رضا علیه السلام در روایتی طولانی که مطالبی درباره امامت و امام دارند در ادامه آن می فرمایند:

... فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام ويمكنه اختياره؟!

هیئات! هیئات! ضلّت العقول وتاهت الحلوم وحارت الألباب وحسرت العيون وتصاغرت العظماء وتحيرت الحكماء وتقاصرت الحلماء وحصرت الخطباء وجهلت الألباء وكلت الشعراء وعجزت الأدباء وعييت البلغاء عن وصف شأن من شأنه أو فضيلة من فضائله، فأقرت بالعجز والتقصير. وكيف يوصف له أو ينعت بكنهه يفهم شيء من أمره،



أو يوجد من يقام مقامه ويغني غناه، لا كيف وأنى وهو بحيث النجم من أيدي المتناولين ووصف الوصفين!....(1)

... کیست که بتواند امام را بشناسد، یا انتخاب امام برای او ممکن باشد؟

هیئات! هیئات! در این جا خردها گمگشته، خویشتن داری ها بیراهه رفته، عقل ها سرگردان، دیده ها بی نور، بزرگان کوچک شده، حکیمان متحیر، بردباران کوتاه فکر، خطیبان در مانده، خردمندان نادان، شاعران وامانده، ادیبان ناتوان و سخندانان در مانده اند که بتوانند یکی از شئون و فضایل امام را توصیف کنند. از این رو به ناتوانی و کوتاهی معترفند.

چگونه ممکن است تمام اوصاف و حقیقت امام را بیان کرد، یا مطلبی از امر امام را فهمید، یا جایگزینی که کار او را انجام دهد برایش پیدا کرد؟!!

ممکن نیست، چگونه و از کجا؟! در صورتی که او از دست یازان و وصف کنندگان اوج گرفته و مقام ستاره در آسمان را دارد...

### نور برگزیدگان

### وَأَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَهَدَاةُ الْأَبْرَارِ؛

و شما روشنی خوبان و راهنمای نیکان هستید.

چگونه می شود، به مراتب ائمه اطهار علیهم السلام رسید و به کنه معرفتشان راه یافت که حتی اخیار و ابرار نیز در مسیر معرفتشان به نور آنان نیاز دارند که آن بزرگواران نور اخیار و هادی ابرار هستند.

ص: 156

---

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام: 197/2، حدیث 1، کمال الدین: 678، حدیث 31، بحار الانوار: 120/25، حدیث 4.

اخیار یعنی چه؟

اخیار یعنی مردم زبده.

به تعبیر دیگر، بهترین ها، همان اخیار هستند.

ائمه اطهار علیهم السلام نور این گونه مردم هستند. آن راهی که این گونه از انسان ها می خواهند قدم بردارند بایستی ائمه اطهار علیهم السلام پیشاپیش این ها و نور این ها باشند تا این ها بتوانند در این راه حرکت کنند. همان ابراری که قرآن درباره آنان می فرماید:

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ»؛ (1)

چنان نیست؛ بلکه نامه اعمال نیکان در «علیین» است.

این مقام بسیار بلندی است. نیکان به ائمه اطهار علیهم السلام نیاز دارند تا آن ها را در مسیر، هدایت کنند. ائمه ای که در این حد هستند که افراد زبده و بهترین ها به آن ها نیاز دارند.

و این حال اخیار و ابرار است در دار دنیا. اما در جهان آخرت، آن ها پشت سر و همراه محمد و آل محمد علیهم السلام خواهند بود که قرآن مجید می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (2)

روزی که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آن ها می گویند): مژده باد بر شما امروز به باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است؛ جاودانه در آن خواهید ماند و این همان رستگاری بزرگ است. 2.

ص: 157

1- . سورة مطففين (83): آية 18.

2- . سورة حدید (57): آية 12.

آن گاه کسانی که در این عالم به اهل بیت علیهم السلام ایمان نداشتند وقتی این وضعیت را می بینند چه خواهند گفت؟ قرآن کریم، کلام آن ها را این گونه حکایت می کند:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ»؛ (1)

روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: «نظری به ما بیفکنید تا از نور شما پرتوی بگیریم».

در پاسخ آن ها قرآن می فرماید:

«قِيلَ اذْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»؛

به آن ها گفته می شود: «به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید».

ولی هرگز؛

«فَصُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ»؛ (2)

در این هنگام دیواری میان آن ها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب.

کوتاه سخن این که ائمه اطهار علیهم السلام راهنمایان اخیار و ابرار هستند و این یکی از خصایص و منازل آن حضرات است.

## حجّت های جبار

### وَحُجَجُ الْجَبَّارِ؛

شما حجّت های خدای جبار هستید.

ص: 158

---

1- . همان، آیه 13.

2- . همان.

منزلت دیگر ائمه اطهار علیهم السلام این است که آنان حجّت های جبار هستند.

واژه «حجج» جمع حجت است. احتجاج یعنی چه؟

یعنی چیزی را حجت قرار دادن. وقتی انسان می خواهد دیگری را به مطلبی ملزم بکند و او را قانع سازد، باید حجت، دلیل و برهان اقامه کند؛ برهانی که برای او قانع کننده باشد و ملزم او باشد. ائمه اطهار علیهم السلام حجت، برهان و دلیل خداوند متعال هستند.

در توضیح این مطلب می گوئیم: در حوزه علمیه از القابی که برای اهل علم دارند، یکی لقب «حجة الاسلام» است. این لقب یعنی چه؟

یعنی کسی که اسلام در جامعه به وجود او احتجاج می کند، او داعی و مروج اسلام در آن جامعه می شود. برای آن حجت است که اگر اسلام از آن مردم سؤال کند که چرا به سوی خدا و دین نیامدید و آن را نپذیرفتید و به احکام اسلام عمل نکردید؟ بگویند: ما نمی دانستیم، کسی نبود به ما بگوید.

در پاسخ می گویند: مگر فلان آقا آن جا نبود؟ با وجود فلان آقا در جامعه، شهر، قبیله و فامیل شما، عذرتان پذیرفته نیست، شما مورد مؤاخذ هستند.

خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام احتجاج می کند. احتجاج خداوند متعال به آن بزرگواران هم نسبت به اهل اطاعت و هم نسبت به اهل عصیان خواهد بود.

امام معصوم در هر زمان و مکانی برای خداوند متعال حجّت است که اگر مردم عذرتراشی کنند که نمی دانستیم، کسی به ما نگفت، کسی نبود تا از او یاد بگیریم وجود امام علیه السلام حجّت است. در این زمینه خدای متعال در قرآن کریم چنین می فرماید:

«وَقَالُوا لَوْلَا يَا تِينَا بآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* وَ لَوْ أَنَا أَهْلُكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا  
فَتَتَّبَعُ

آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَنْزِلَ وَنُحْزِي \* قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى»؛ (1)

گفتند: «چرا پیامبر معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد؟!» (بگو:): آیا خبرهای روشنی که در کتاب های آسمانی نخستین بوده، برای آن ها نیامد؟! اگر ما آنان را پیش از نزول آن (قرآن) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم». بگو:

«همه در انتظاریم... پس شما انتظار بکشید. اما به زودی خواهید دانست چه کسی از اصحاب صراط مستقیم و چه کسی هدایت یافته است.

در دعای ندبه نیز در این باره سخن به میان آمده، آن جا که می خوانیم:

... وَكَلَّا (كَلَّخ ل) شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً، وَنَهَجْتَ لَهُ مِنْهَا جَاً، وَتَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ، مَسْتَحْفَظًا بَعْدَ مَسْتَحْفَظٍ، مِنْ مَدَّةٍ إِلَى مَدَّةٍ، إِقَامَةً لِدِينِكَ، وَحِجَّةً عَلَى عِبَادِكَ، وَلِتَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ، وَيَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِهِ، وَلَا يَقُولَ أَحَدٌ لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا مُنذِرًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَنْزِلَ وَنُحْزِي... (2)

... و برای همه آن پیامبران شریعت و راه و آیینی عطا کردی و برای آنان جانشینانی برگزیدی؛ برای این که یکی پس از دیگری از مدّتی تا مدّت دیگر نگهبان دین و آیین تو و حجت تو بر بندگانت باشند، تا آن که حق از جایگاه خود بیرون نرود و باطل گرایان بر حق مداران چیره نشوند و تا هیچ کسی نگوید: چرا برای ما فرستاده ای نفرستادی تا که از جانب تو ما را 5.

ص: 160

1- . سورة طه (20): آیه های 133-135.

2- . المزار (محمد بن المشهدی): 575، إقبال الأعمال: 1/505، بحار الانوار: 99/105.

بیم دهد و ما پیش از آن که گمراه شویم و رسوا گردیم از نشانه های تو پیروی کنیم...

این امر از ناحیه خداوند متعال باید تمام بشود. از جهتی بنابر قاعده لطف باید خدا در بین امت امام نصب کند و آن گاه است که خدای سبحان به این شخص منصوب از جانب خود، احتجاج می کند.

و برای همین است که خدای متعال می فرماید:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ (1)

و ما هیچ قومی را مجازات نخواهیم کرد، مگر آن که پیامبری برای آنان مبعوث کنیم.

بزرگان در کتاب های علمی گفته اند: مقصود از «رسول» در این جا همان «حجّت» است. (2) اگر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام سال ها در زندان بودند، حجّت خداوند متعال هستند و حضرت باری تعالی از این امت سؤال خواهد کرد.

اگر دیگر ائمه علیهم السلام نیز مورد احترام نبودند و مردم از وجودشان - کما هو حقّه - استفاده نکردند، به طرف دیگران رفتند، امامت دیگران را پذیرفتند، به فقه و به تعلیمات دیگران عمل کردند، خداوند متعال در روز قیامت احتجاج خواهد کرد.

اگر ما در این زمان نسبت به حضرت ولی عصر علیه السلام مقصر هستیم و غیبت آن حضرت مستند به تقصیر ماست، ما مورد مؤاخذه خواهیم بود.

البته در هر زمان، همین طور است و ائمه اطهار علیهم السلام حجّت های خدا بر مطلق خلق هستند. 6.

ص: 161

1- . سورة اسراء (17): آیه 15.

2- . ر. ك: بحار الانوار: 5/183 و 296.

آری، چون از طرفی کلمه «حجج» به کلمه «الجبار» اضافه شده است و احتجاج نیز اقامه برهان با نحوی از قهر و قدرت است؛ بنابراین می شود که کلمه «جبار» را به این معنا گرفت.

این احتجاج بر عاصیان - یا دست کم در درجه اول - است؛ به ویژه این که بعد از جمله

«نور الأخیار و هداة الأبرار»، جمله

«حجج الجبار» آمده است؛ یعنی «حجج الجبار» برای کسانی که اخیار و ابرار نیستند. از این رو خداوند متعال با قدرت، به وسیله ائمه اطهار علیهم السلام علیه آنان احتجاج خواهد کرد و آن ها ملزم خواهند بود، چرا که قرآن کریم می فرماید:

﴿فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾: (1)

دلیل رسا و قاطع برای خداست.

آری در، روز قیامت هیچ عذری پذیرفته نخواهد بود.

بنابراین، از منزلت های ائمه اطهار علیهم السلام این است که آن بزرگواران حجّت های خدا هستند و خداوند متعال جز به معصوم احتجاج نمی کند؛ کسی که افعال، تروك، اقوال و اعمال او حجّت است. از این روست که به نظر می رسد که تعبیر «حجة الله» بر غیر معصوم ممنوع است.

پرواضح است که اگر در جامعه اسلامی برای خداوند متعال حجّت هایی بهتر، قوی تر و واضح تر از ائمه اطهار علیهم السلام وجود داشت، خداوند متعال به او یا به آن ها احتجاج می کرد. همان طوری که ما نیز وقتی با خداوند متعال کار داریم، در پی حاجت و نیازی هستیم، به ائمه اطهار علیهم السلام توسل می کنیم و آن ها را شفیع قرار می دهیم. اگر کسی - یا کسانی - موجه تر، عزیزتر و نزدیک تر به خداوند متعال وجود داشت - که وجود ندارد - به سراغ آن ها می رفتیم. 9.

ص: 162

خداوند به شما آغاز کرد و به شما نیز ختم می کند.

از خصائص دیگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، صدیقه طاهره و ائمه معصومین علیهم السلام این است که آغاز و پایان به وسیله آن بزرگواران است.

اگر «باء» کلمه «بکم» را «باء» سببی قرار دهیم. به معنای «به سبب شما» خواهد بود. راغب اصفهانی در کتاب المفردات غریب القرآن در معنای «فتح» چنین می نویسد:

وفاتحة كل شيء مبدؤه الذي يفتح به ما بعده وبه سمّي فاتحة الكتاب. (1)

آغاز هر چیزی است که ما بعد آن با آن آغاز، باز و گشوده می شود و از این معناست که «فاتحة الكتاب» این طور نامیده شده است.

بنابراین، معنای این فراز چنین می شود: خداوند متعال به سبب شما خلقت را شروع کرده و به سبب شما به پایان می رساند.

به سخن دیگر، اگر شما نبودید، خداوند عالم را تحقق نمی بخشید، پس شما سبب خلقت همه عالم امکان هستید.

و اگر «باء» کلمه «بکم» را «باء» مصاحبت بگیریم، یعنی شما مبدأ و منتهای خلقت هستید، که اولین مخلوق شما هستید و با رفتن شما آخر این عالم است.

در زیارت صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف؛ یعنی همان زیارت آل یاسین چنین می خوانیم:

ص: 163



أنتم الأوّل والآخر. (1)

شما همان آغاز و پایان هستید.

و در حدیث شب معراج نیز آمده که فرشتگان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عرض کردند:

مرحباً بالأوّل ومرحباً بالآخر ومرحباً بالحاضر ومرحباً بالناشر، محمّد خیر النبیین وعلی خیر الوصیین.... (2)

آفرین به اول و آغاز، آفرین به پایان، آفرین به آن که زیانش با حشر تو پیوند خورده و آفرین به کسی پیش از آفرینش آفریدگان آفریده شده؛ محمد برترین پیامبران و علی برترین اوصیا...

و در روایت دیگری امام مجتبی علیه السلام می فرماید:

نحن الأوّلون والآخرون، ونحن الأمرون، ونحن النور.... (3)

ما همان نخستینان و آیندگانیم و ما همان نور و روشنی هستیم....

بنابراین، شما اهل بیت علیهم السلام مبدأ خلقت، وجود، خیرات و برکات هستید و ختم آن ها نیز به شما خواهد بود؛ همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خاتم پیامبران هستند و نبوت به ایشان ختم شد.

جالب این که فعل «فتح» فعل ماضی است؛ یعنی فتح انجام شده و فعل «یختم» فعل مضارع است که در وقت خود انجام خواهد شد. مبدأ و منتهی و اوّل و آخر شما هستید. 1.

ص: 164

1- . الاحتجاج: 2/317 و المزار: 570، بحار الانوار: 53/172.

2- . الكافی: 3/484، حدیث 1، بحار الانوار: 18/356، حدیث 66. به نقل از علل الشرائع: 2/314 حدیث 1.

3- . دلائل الامامه: 168، حدیث 82، ینایع المعاجز: 81.

این واقعیتی است که از روایت شیعه و سنی به دست می آید؛ یعنی حتی کسانی که به اهل بیت علیهم السلام معتقد نیستند - آن چنان که ما معتقد هستیم - نیز این روایات را نقل کرده اند که نمونه ای از آن ها را در آینده، خواهیم آورد.

بنابراین، وجود، خلقت و در پی خلقت و وجود، خیرات و برکات معنوی از علوم و معارف، خیرات و برکات مادی از آن چه فکر کنیم و خارج از فکر بشر است، مبدأ همه این ها پیامبر اکرم، صدیقه طاهره و اهل بیت علیهم السلام هستند و به آن ها ختم خواهد شد.

برای مثال به این روایت که در منابع عامه آمده است، توجه کنید! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نور واحد، نسبح الله عز وجل في يمنة العرش قبل خلق الدنيا، ولقد سكن آدم الجنة ونحن في صلبه، ولقد ركب نوح السفينة ونحن في صلبه، ولقد قذف إبراهيم في النار ونحن في صلبه.

فلم نزل يقلبنا الله عز وجل من أصلاب طاهرة إلى أرحام طاهرة، حتى انتهى بنا إلى عبدالمطلب، فجعل ذلك النور بنصفين، فجعلني في صلب عبدالله، وجعل علياً في صلب أبي طالب، وجعل في النبوة والرسالة، وجعل في علي الفروسية والفصاحة، واشتق لنا اسمين من أسمائه، قرب العرش محمود وأنا محمد، وهو الأعلى وهذا علي. (1)

من وعلی از یک نور آفریده شدیم، قبل از آفرینش دنیا، ما در سمت راست عرش، به تسبیح خدا مشغول بودیم، آن گاه که آدم در بهشت ساکن شد ما در 2.

ص: 165

---

1- . کتاب زین الفتی فی تفسیر سورة هل اتی، و با اندکی اختلاف در علل الشرایع: 1/134، حدیث 1، معانی الأخبار: 56، حدیث 4، بحار الانوار: 15/11، حدیث 12.

صلب او بودیم، و زمانی که نوح بر عرصه کشتی قرار گرفت، ما در پشت وی بودیم، چون ابراهیم را در آتش افکندند، ما در پشت او جای داشتیم.

همواره خدای بزرگ ما را از پشت های پاکیزه پدران به رحم های پاك مادران منتقل می ساخت تا پشت عبدالمطلب، سپس آن را دو نیم کرد مرا در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب و دیعه نهاد، و برای من پیامبری و رسالت، و برای علی تیزهوشی و خوش بیانی را قرار داد و برای هر يك از ما از دو نام خود، نامی اقتباس کرد. پس پروردگار مالك عرش، محمود است و من محمد و پروردگار اعلی است و این - یعنی امیرالمومنین علیه السلام - علی است.

و حضرت در روایت دیگری می فرماید:

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله عز وجل قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام. فلما خلق الله تعالى آدم قسم ذلك النور جزئين؛ فجزء أنا و جزء علي. (1)

چهارده هزار سال پیش از آن که خدا، آدم را بیافریند من و علی نوری پیش روی خدای متعال بودیم. وقتی خدای تعالی آدم را آفرید، این نور را به دو جزء تقسیم کرد، جزئی از آن من و جزء دیگر علی است.

آری، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

من و علی از يك نور خلق شدیم پیش از این که خدا آدم را خلق کند و بعد این نور، دو شعبه شد؛ يك شعبه به صلب حضرت عبدالله علیه السلام رسید و شعبه دیگر به صلب حضرت ابوطالب علیه السلام. م.

ص: 166

---

1- . الطرائف: 15، حدیث 1، بحار الانوار: 24/35، حدیث 18، نظم الدرر السمطين: 7، ینابیع الموده: 490/2، حدیث 379، لسان المیزان: 2/229، میزان الاعتدال: 1/507. برای آگاهی بیشتر درباره این حدیث معروف به «حدیث نور» از نظر سندی و دلالتی. ر. ک: تفحات الازهار، جلد پنجم.

این موضوع در روایات شیعی نیز مطرح شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای متعال به پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

یا محمد! إني خلقتك وعلياً نوراً - یعنی روحاً بلا بدن - قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهللني وتمجدني.

ثم جمعت روحكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجدني وتقديسني وتهللني، ثم قسمتها ثنتين وقسمت الثنتين ثنتين، فصارت أربعة: محمد واحد وعلي واحد والحسن والحسين ثنتان.

ثم خلق الله فاطمة من نور ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا. (1)

ای محمد! من تو وعلی را به صورت نوری - یعنی روحی بدون پیکر - آفریدم، پیش از آن که آسمان و زمین و عرش و دریایم را بیافرینم. پس تو همواره مرا به یکتایی می خواندی و تمجید مرا می گفتی.

سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن يك روح مرا تمجید، تقدیس و تهلیل می گفت، آن گاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر يك از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد: محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود، آفرید، آن گاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را به ما رسانید.

اکنون در این روایت که مورد توجه بزرگان در مباحث معارف اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته، خوب فکر کنید. محمد بن سنان می گوید: 8.

ص: 167

---

1- . الكافي: 1/440، حدیث 3، بحار الانوار: 19-15/18، حدیث 28.

كنت عند أبي جعفر الثاني عليه السلام فأجريت إختلاف الشيعة.

فقال: يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحديته، ثم خلق محمداً وعلياً وفاطمة، فمكثوا ألف دهر.

ثم خلق جميع الأشياء، فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم عليها وفوض أمورها إليهم، فهم يحلون ما يشاؤون ويحرّمون ما يشاؤون ولن يشاؤوا إلا أن يشاء الله تبارك وتعالى.

ثم قال: يا محمد! هذه الديانة التي من تقدّمها مرق ومن تخلف عنها محق، ومن لزمها لحق. خذها إليك يا محمد! (1)

روزی در خدمت امام جواد علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم.

حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره به یگانگی خود یکتا بود (که یگانه ای جز او نبود) سپس محمد، علی و فاطمه را آفرید، آن ها هزار دوران ماندند.

سپس چیزهای دیگر را آفرید و آفریدگان ایشان را بر آفرینش آن ها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان آفریدگان جاری ساخت و کارهای آفریدگان را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هرچه را خواهند حلال کنند و هرچه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آن چه خدای تبارک و تعالی خواهد، نخواهند.

سپس فرمود: ای محمد! این است آن دیانتی که هر که از آن جلورود از دایره اسلام بیرون رفته، هر که عقب بماند نابود می گردد و هر کس آن بچسبد، به حق رسیده است. ای محمد! همواره ملازم این دیانت باش. 9.

ص: 168

---

1- . همان: 441، حدیث 5، همان: 19، حدیث 29.

بنابراین روایت، خداوند متعال اهل بیت علیهم السلام را در خلقت جمیع اشیا شاهد قرار داد و مطیع بودن اشیا را نسبت به اهل بیت علیهم السلام جاری کرد که همه باید نسبت به آن مقام خاضع و مطیع باشند و مشیتشان در مشیت خداوند متعال است. چنین مقامی را خداوند متعال فقط به اهل بیت علیهم السلام داده است. اصلاً دیانت همین است و اعتقاد باید چنین باشد.

از این گونه روایات استفاده می شود که آفرینش این جهان به خاطر اهل بیت علیهم السلام بوده است. در روایتی که اهل سنت از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند، چنین آمده است:

لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى أَبَا الْبَشَرِ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، التفت آدم يمينه العرش فإذا نور خمسة أشباح سجّداً ورّكعاً.

قال آدم: يا رب! هل خلقت أحداً من طين قبلي؟

قال: لا، يا آدم!

قال: فمن هؤلاء الخمسة الذين أراهم في هيئتي وصورتني؟

قال: هؤلاء خمسة من ولدك، لولاهم ما خلقتك، ولولاهم ما خلقت الجنة ولا النار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الأرض ولا الملائكة ولا الإنس ولا الجن.

هؤلاء الخمسة شققت لهم خمسة أسماء من أسمائي فأنا المحمود وهذا محمد، وأنا العالي وهذا علي، وأنا الفاطر وهذه فاطمة، وأنا الاحسان وهذا الحسن، وأنا المحسن وهذا الحسين.

آليت بعزتي أنه لا يأتيني أحد بمثقال حبة من خردل من بغض أحدهم إلا أدخلته ناري ولا أبالي.

يا آدم! هؤلاء صفوتي من خلقي بهم أنجيهم وأهلكهم، فإذا كان لك إلي حاجة فبهؤلاء توسّل.

فقال النبي صلى الله عليه وآله: نحن سفينة النجاة من تعلق بها نجا ومن حادّ عنها هلك، فمن كان له إلى الله حاجة فليسأل بنا أهل البيت؛ (1)

آن گاه که خدای تعالی آدم ابوالبشر را آفرید و از روح خود به آن دمید، آدم به سمت راست عرش رو کرد، ناگاه پنج هیكل نورانی را دید که در حال سجده و رکوع هستند.

گفت: پروردگارا! آیا پیش از من کسی را از گِل آفریده ای؟

خدا فرمود: نه، ای آدم!

آدم گفت: پس این پنج هیكلی که در شکل و صورت خودم می بینم، چه کسانی هستند؟

فرمود: اینان پنج تن از فرزندان تو هستند، اگر آنان نبودند، تو را نمی آفریدم.

اگر آنان نبودند بهشت، دوزخ، عرش، کرسی، آسمان، زمین، فرشتگان، انس و جن را نمی آفریدم.

برای این پنج شخص پنج اسم از اسامی خودم جدا کرده ام، من محمود هستم و این محمد، من عالی هستم و این علی، من فاطر هستم و این فاطمه، من احسان هستم و این حسن و من محسن هستم و این حسین، به عزّت و شکوه خود سوگند یاد کرده ام که هر کس به هم وزن دانه خردلی کینه آن ها را در دل داشته باشد او را وارد آتش دوزخم کنم و هیچ باکی ندارم.

ای آدم! اینان برگزیدگان از آفریده من هستند. به وسیله آن ها انسان ها را نجات می دهم و با سرپیچی از فرمان آن ها، انسان ها را هلاک می کنم. پس هر گاه به درگاه من حاجتی داشتی به وسیله اینان به من توسل کن.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ما همان کشتی نجات هستیم، هر کسی به آن 0.

ص: 170

---

1- . فوائد السمطين: 1/36 و با کمی اختلاف در بحار الانوار: 27/5، حدیث 10.

سوار شود نجات می یابد و هر کسی با آن مخالفت کند، هلاک می گردد. پس هر کسی حاجتی به درگاه خدا داشته باشد بایستی به وسیله ما اهل بیت، حاجت خود را درخواست کند.

آری، از این روست که از پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام به علل غائیة وجود تعبیر می کنند.

و در روایت دیگر چنین آمده است:

وقتی حضرت آدم علیه السلام نگاه کرد، دید در ساق عرش در کنار

«لا إله إلا الله»،

«محمد رسول الله» نیز نوشته است، سؤال کرد:

من المقرون باسمك؟

این کیست که اسمش در کنار اسم تو قرار گرفته است؟

پاسخ آمد:

... محمد، خیر من أخرجه من صلبك، اصطفيته بعدك من ولدك ولولاه ما خلقتك... (1)

... محمد، بهترین شخصی است که از نسل تو به دنیا می آید که او را از بین فرزندان برگزیده ام، اگر او نبود تو را نمی آفریدم...

و در روایت دیگری که شیخ مفید آن دانشمند بزرگ رحمه الله آن را نقل می کند، آمده است: محمد بن حنفیه می گوید: امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: قال الله تعالى: لأعذبن كل رعية دانت بطاعة إمام ليس مني، وإن كانت الرعية في نفسها برة، ولأرحمن كل رعية دانت بإمام عادل مني وإن كانت الرعية غير برة ولا نقيّة؛ 6.

ص: 171



از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: خداوند فرموده است: البته عذاب خواهیم کرد هر پیروی که معتقد به رهبری امامی باشد که از جانب من تعیین نشده؛ گرچه آن رعیت در واقع خودشان اشخاص خوبی باشند.

و مورد محبت قرار خواهیم داد هر رعیتی را که به امامت امام عادل که از جانب من تعیین شده معتقد باشد، گرچه آن مردم خوب و متقی نباشند.

بنابراین حدیث، سخن خداوند متعال درباره امامت امام عادل که از ناحیه خدا منصوب شده، مطلب بسیار مهمی است.

در ذیل این روایت آمده: امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود:

یا علی! أنت الإمام والخليفة بعدي، حربك حربي وسلمك سلمي وأنت أبو سبطيّ وزوج ابنتي ومن ذرّيتك الأئمة المطهّرون.

وَأنا سيّد الأنبياء وأنت سيّد الأوصياء، وأنا وأنت من شجرة واحدة، لولانا لم يخلق الله الجنّة ولا النار ولا الأنبياء ولا الملائكة؛ (1)

ای علی! تو امام و جانشین من، بعد از من هستی، جنگ تو جنگ من و صلح و سازش تو صلح و سازش من است، تو پدر دو نواده من و همسر دختر من هستی. پیشوایان طاهرین از نژاد تو هستند.

من سرور پیامبران و تو سرور اوصیا هستی. و من و تو از یک شجره هستیم.

اگر ما نبودیم خداوند بهشت، دوزخ، پیامبر و فرشتگان را نمی آفرید.

بنابراین، چنین است که مبدء و آغاز خلقت، اهل بیت هستند و ختم و پایان خلقت نیز به اهل بیت عليهم السلام و به خاطر آن بزرگواران خواهد شد. 3.

ص: 172

---

1- . كفاية الاثر: 157-158، بحار الانوار: 26/349، حديث 23.

معلوم شد که خداوند متعال خلقت را به اهل بیت علیهم السلام شروع کرده و اگر آن حضرات نبودند و بنا نبود که آن بزرگواران به این عالم بیایند، خلقتی در کار نبود.

ختم و فرجام این جهان نیز به اهل بیت علیهم السلام است؛ همان گونه که ختم و پایان نبوت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، ختم ولایت و وصایت نیز به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

آری، جهان هستی هرگز از حجت نباید خالی باشد و حجت آخرین نیز امام زمان علیه السلام هستند، بعد از حضرت ولی عصر جهانی نیست.

این جا، زمینه بحث است و امروزه بسیار می پرسند: بعد از زمان حضرت ولی عصر علیه السلام چه خواهد شد؟

آیا جهان دیگری وجود دارد؟

آیا این دنیا ادامه دارد یا نه؟

البته این بحث، از جهت علمی، بحث مفیدی است که انسان این مسئله را دنبال کند، اما از نظر عملی برای ما اثری ندارد؛ چرا که مسائل متعلق به حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف به طور کلی بر سه قسم، تقسیم می شوند:

1. مسائلی راجع به مهدویت و امام زمان علیه السلام؛ مسائلی که قبل از ظهور و حکومت حضرت مطرح هستند.

2. مسائلی که متعلق به زمان ظهور و حکومت حضرت مهدی علیه السلام هستند، شامل پرسش های ذیل:

حکومت امام مهدی علیه السلام چگونه خواهد بود؟

آن حضرت با چه اسلحه ای حکومتشان را حفظ می کنند و دشمنان را سرکوب می نمایند؟

آیا اساساً آن حضرت، دشمنانی خواهند داشت یا همه فوری ایمان می آورند؟

آیا امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در بلاد مختلف، حکام و نوایی خواهند داشت؟

چگونه امور مملکت را از نظر مالی و اقتصادی اداره می کنند؟

در زمان آن حضرت چه خواهد شد؟ آیا جنگ هایی وجود دارد؟

مرکز امامت و حکومت حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف کجا خواهد بود؟...

3. مسائلی که متعلق به آن چه بعد از دوران حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

یعنی هنگامی که امام مهدی ظهور فرمودند و حکومت برقرار و برنامه ها اجرا شد، ناگزیر روزی از روزها آن حضرت از دار دنیا خواهند رفت، بعد از حضرت چه خواهد شد؟

این ها از مباحثی است که از قدیم در کتاب ها آمده و روایاتی نیز در این زمینه داریم. برای آگاهی بیشتر در این زمینه می توان به دایرة المعارف ارزشمند بحار الانوار نوشته علامه مجلسی رحمه الله و کتاب الإيقاظ من الهجعة نگارش شیخ حرّ عاملی رحمه الله که به زبان فارسی نیز ترجمه شده، مراجعه کرد.

این دو بزرگوار از بزرگان محدثان و فقهای ما هستند که بخشی جداگانه در این زمینه عنوان کرده اند که بعد از امام زمان علیه السلام چه خواهد شد؟ (1) آنان در این باره روایات و اقوالی را ذکر کرده اند که چکیده آن روایات و اقوال این سه قول است:

1. بعد از انقضای زمان حضرت ولی عصر علیه السلام به فاصله کمی دوران دنیا پایان پیدا می یابد و جهان آخرت و قیامت آغاز می شود.

ص: 174

---

1- ر. ک: بحار الانوار: 53 / باب 29 (باب في الرجعة)، 39 و کتاب الإيقاظ من الهجعة.

2. چون ما دوازده امام بیشتر نداریم، وقتی امام دوازدهم نیز از دار دنیا رفتند، این دنیا باقی و این کره پابرجاست، پس باید حجتی وجود داشته باشد، این حجت - یا این حجت ها - امام و ائمه نیستند، بلکه از فرزندان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهند بود. اداره امور دینی و دنیوی مردم را به عهده خواهند داشت و حجت خدا خواهند بود.

این قول نیز از بعضی از روایات استفاده می شود. البته این قول بستگی دارد به این که بگوییم: حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای فرزندان و ذریه ای هستند که همین مطلب، یکی از مباحث است. و قول به این که حضرت دارای فرزندان هستند، بعید نیست.

در این جا، این پرسش مطرح است که اگر امام مهدی علیه السلام دارای فرزندان هستند آن ها در کجا زندگی می کنند؟ و چه می کنند؟ (1) ما به رجعت معتقد هستیم و اگر کسی در اصل رجعت تشکیک کند، در اثر جهل او خواهد بود؛ و جاهل اگر واقعاً جاهل باشد، بین خود و خدا، شاید در این مسئله معذور باشد.

رجعت در زمان حکومت حضرت امام مهدی علیه السلام تحقق پیدا خواهد کرد و در رأس کسانی که رجعت می کنند ائمه اطهار علیهم السلام هستند.

3. قول سوم این است که وقتی دوران امامت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تمام شد مجدداً امامت، ولایت و حکومت ائمه علیهم السلام از اول شروع خواهد شد، تا دورانی با عنوان دوران عدالت، دیانت، طهارت بر خلاف آن دوران هایی خواهد بود که بر ائمه اطهار علیهم السلام گذشته است.»

ص: 175

---

1- ر. ک: بحار الانوار: 53/145، باب 30 «باب خلفاء المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف وأولاده وما یکون بعده».

بنابراین، اگر ما قول دوم و سوم را بپذیریم باز پایان این عالم به توسط اهل بیت علیهم السلام خواهد بود.

پس بر هر تقدیر، چه پایان عالم بعد از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد، چه بعد از فرزندان امام زمان و چه رجعت امامان علیهم السلام یکی پس از دیگری، سرانجام و پایان این جهان به توسط اهل بیت خواهد شد.

### نکته مهم

آن چه مهم است و برای ما اثر عملی دارد همان قسم اول است. یعنی آن چه به قبل از امام زمان علیه السلام و ظهور آن حضرت مربوط است و همین عالمی است که در آن زندگی می کنیم که در وظایفمان نسبت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بیندیشیم که باید چه بکنیم؟ و چه وظایفی داریم؟ تا آماده ظهور باشیم و چرا انتظار فرج این قدر اجر و پاداش دارد؟ درباره این مطالب مطالعه کنیم که اثر عملی دارد.

اما این که در زمان حضرت امام مهدی علیه السلام یا بعد از آن چه خواهد شد، برای ما اثر عملی ندارد.

آری، و بهتر است به مطالبی پردازیم که اثر عملی دارد تا برای زمان ظهور آماده شویم؛ چرا که هر روزی امکان دارد روز ظهور باشد. در توقیعی که از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام به جناب شیخ مفید رحمه الله، در اواخر ماه صفر سال چهارصد و ده هجری قمری آمده، چنین می خوانیم:

... فَإِنَّ أَمْرَنَا بَغْتَةً فَجَاءَ حِينَ لَا تَنْفَعُهُ تَوْبَةٌ وَلَا يَنْجِيهِ مِنْ عِقَابِنَا نَدْمَ عَلِيٍّ حُوبَةً... (1)

ص: 176

... به راستی امر ما به ناگاه خواهد بود؛ هنگامی که توبه سودی نخواهد داشت و پشیمانی از کیفر ما، رهایی نخواهد بخشید...

از طرفی، زمان ما، زمان فتنه، اختلاف و اضطراب است. اگر هر کس مبانی اعتقادی خود را تقویت نکند با مشکلات و شبهه ها روبه رو خواهد شد؛ چرا که امروزه وسایل فساد و گمراهی، با این همه پیشرفت در هر خانه ای وجود دارد.

انسان باید به وظیفه خود عمل کند تا مبادا تحت تأثیر تشکیکات و شبهات قرار بگیرد؛ زیرا زمان، زمان بسیار حساسی است، همه فرقه های عالم، ادیان، بی دین ها و فرقه هایی که عنوان اسلام دارند، مشغول فعالیت و تبلیغ هستند و افکارشان را ترویج می کنند.

از این رو وظیفه بسیار حساس است که در درجه اول خودمان و در درجه دوم جوان هایمان و کسانی که ما نسبت به آن ها مسئولیت داریم، باید فکر کنیم و مبانی اعتقادی خودمان را تقویت کنیم.

کسی که به فکر مدرسه فرزند خود هست که در چه مدرسه ای ثبت نام کند تا نمره بهتری بیاورد. آن گاه به فکر قلم، دوات و دفتر او هست، بعد به فکر لباس و غذا، مرکب و مشرب او هست باید به جهات اعتقادی و دینی او به طریق اولی احساس مسئولیت نماید. چون بالاترین جهات است. زمان بسیار زمان حساسی است که وسائل گمراهی فکری و اخلاقی بسیار فراوان و شایع است، باید روی این جهت بیش تر اهمیت داد و فکر کرد.

این يك بیان بود برای این فراز. بیان دیگری نیز برای این فراز وجود دارد که به قدری دقت و تأمل نیاز دارد. و آن این که اهل بیت علیهم السلام دارای مقام عصمت و وساطت در فیض هستند؛ یعنی هر چه از ناحیه خداوند متعال به خلائق می رسد و

برکات و خیراتی که نازل می شود همه آن ها به واسطه مقام عصمت است که این مقام نیز یکی از مقامات و منازل ائمه اطهار علیهم السلام است.

به سخن دیگر، ائمه اطهار علیهم السلام از جهت احکام دینی، علوم اسلامی و غیر اسلامی و همه امور مادی و دنیوی واسطه فیض الهی هستند.

البته رسول اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام نه تنها دارای چنین منزلتی بودند، بلکه بیش تر از دیگر پیامبران الهی و اوصیا دارا بودند. این مطلب به صراحت در روایات ما آمده است.

برای مثال خداوند متعال در انبیای گذشته مقام بلندی به حضرت سلیمان علیه السلام در این عالم عطا کرده است که حیوانات، جنیان و حتی ابرها در خدمت آن حضرت بود.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ \* وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ \* وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ»؛ (1)

و ما به داوود و سلیمان، دانشی عظیم دادیم؛ و آنان گفتند: «ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید». و سلیمان وارث داوود شد، و گفت: «ای مردم! زبان پرندگان به ما تعلیم داده شده و از هر چیز به ما عطا گردیده؛ این فضیلت آشکاری است». سپاهیان سلیمان، از جن و انس و پرندگان، نزد او جمع شدند؛ آن قدر زیاد بودند که باید توقف می کردند تا به هم ملحق شوند. 7.

ص: 178

شیخ صدوق رحمه الله روایتی را در علل الشرائع نقل می کند که علی بن یقظین می گوید: امام کاظم علیه السلام فرمود:

قد والله أوتينا ما أوتي سليمان وما لم يؤت سليمان وما لم يؤت أحد من الأنبياء من العالمين؛(1)

به خدا سوگند، به ما چیزی داده شده که به سلیمان پیامبر و هیچ پیامبری از عالمیان داده نشده است.

پس اصل این که حضرت سلیمان علیه السلام دارای آن مقام بوده به حکایت قرآن مجید است. اما این که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام همین گونه؛ بلکه اضافه بر آن داده شده، در روایات متعدد آمده است.

نمونه دیگر در الکافی آمده است. طبق این روایت که قابل دقت است، موسی بن اشیم می گوید: امام صادق علیه السلام در ضمن سخنی به من فرمود:

يا بن أشيم! إن الله عز وجل فوّض إلى سليمان بن داود فقال «هذا عطاؤنا فامتن أو أمسك بغير حساب»(2)

وفوّض إلى نبيه صلى الله عليه وآله فقال:

«و ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا»(3)

فما فوّض إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقد فوّضه إلينا؛(4)

پسر اشیم! به راستی خدای عزوجل امر را به سلیمان بن داوود واگذار کرد و فرمود: «این عطای ماست خواهی بیخس یا نگهدار، حسابی بر تو نیست» و به پیامبری صلی الله علیه وآله واگذار کرد و فرمود: «آن چه را رسول برای شما2.

ص: 179

---

1- . علل الشرائع: 1/71، باب 62، حدیث 1، بحار الانوار: 26/159، حدیث 1.

2- . سورة ص (38): آیه 39.

3- . سورة حشر (59): آیه 7.

4- . الکافی: 1/266، حدیث 2، بحار الانوار: 47/50، حدیث 82.



آورده بگیرید و از آن چه شما را باز داشته باز ایستید» و آن چه به رسول خدا صلی الله علیه وآله واگذار نموده، به ما واگذار کرده است.

بنابراین روایت، خداوند متعال به حضرت سلیمان علیه السلام می فرماید:

آن چه ما در اختیار تو گذاشتیم، عطیۀ الهی است، اگر خواستی به کسی بدهی، بده، و اگر نخواستی ندهی، نده؛ اختیار با خود توست و در اختیار تو گذاشته شده است و ما تو را مختار قرار داده ایم.

برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز همین آیه آمده است که هر چه که پیامبر برای شما آورد، هر چه که امر کرد، هر چه که خواست و هر گونه تصرف کرد، در جمیع شئون، وظیفۀ شماست که از او اطاعت کنید و پذیرا باشید، تحت امر باشید و هر آن چه که فرمود انجام ندهید و چیزی به کسی نداد و از کسی چیزی را منع کرد و امساک نمود شما باید مطیع باشید، بدون چون و چرا به قول او عمل کنید.

این همان ولایت است که ولایت تکوینی از جهتی و ولایت تشریحی از جهتی دیگر.

خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ (1)

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به مؤمنان، در همه شئون، امور و حتی جان آن ها از خود مؤمنان نسبت به جان و مالشان اولی و سزاوارتر است.

از این روست که امام صادق علیه السلام می فرماید: آن چه که خداوند متعال به سلیمان عطا کرد به حضرت رسول صلی الله علیه وآله نیز عطا کرده و آن چه که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیده به ما رسیده است. 6.

ص: 180

بنابراین، تمام آن چه که در تحت تصرّف حضرت سلیمان علیه السلام بوده، تحت تصرّف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز قرار داشته و بعد از آن حضرت، به ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است.

در روایتی دیگر آمده:

زید شحّام گوید: از امام صادق علیه السلام درباره آیه مبارکه «هَذَا عَطَاؤُنَا...»؛ [\(1\)](#) «این عطای ماست...» پرسیدم که معنا و مقصود از آن چیست؟

حضرت فرمودند:

أعطى سليمان ملكاً عظيماً، ثم جرت هذه الآية في رسول الله صلى الله عليه وآله فكان له أن يعطي ما شاء من شاء، وأعطاه الله أفضل ممّا أعطى سليمان... [\(2\)](#)

خدا به سلیمان سلطنت بزرگی داد (و این آیه درباره اوست). سپس این آیه درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله جاری گشت، پس برای او رواست که هر چه خواهد، به هر که خواهد ببخشد و از هر که خواهد باز گیرد، و خدا به او بهتر از آن چه به سلیمان داد عطا فرمود.

آری، خداوند سبحان به سلیمان علیه السلام، ملك عظیمی داده است، آن جا که در قرآن مجید می فرماید:

«وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ [\(3\)](#)

ما به آن ها ملك و سلطنت بزرگی عنایت نمودیم.4.

ص: 181

---

1- . سورة ص (38): آية 39.

2- . الكافي: 1/268، حديث 10، بحار الانوار: 17/7، حديث 8.

3- . سورة نساء (4): آية 54.

این ملك عظیم در روایات نیز تفسیر شده است که در بعضی از فرازهای زیارت جامعه بیان خواهیم کرد که منظور چیست؟

این آیت، عظمت و مقام از ناحیه خداوند متعال بیان گر این است که خداوند متعال در این عالم قدرت دارد به فردی از افراد بشر چنین مقامی را عطا کند.

حکم «لَهُ» در این روایت؛ یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اجازه و اذن داشته و خداوند متعال به آن حضرت این صلاحیت را داده که به هر کس، هر چه بخواهد و هر کس به هر مقداری که لیاقت داشته باشد، به مقدار لیاقتش به او عنایت کند؛ چه مال باشد، چه علم و هر چیز دیگری؛ همان طوری که خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختیار داده در آن چه که هست و در هستی تصرف کنند و به هر کس خواستند، چیزی عنایت نمایند.

آن چه که به سلیمان علیه السلام داده شد که ملك عظیم بوده، به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بالاتر یا بهتر از آن داده شده است. از این روست که بسیاری از اوقات، وقتی از امام علیه السلام مطلبی می پرسیدند، حضرت پاسخ نمی دادند.

سائل می پرسید: من از شما سؤال کردم.

حضرت می فرمود: مگر این آیه مبارکه را نخوانده ای که می فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛ (1)

این عطای ماست، به هر کس می خواهی ببخش و از هر کس می خواهی خودداری کن، و حسابی بر تو نیست. 9.

ص: 182

1- . سورة ص (38): آیه 39.

برای نمونه، به این روایت توجه کنید. زراره می گوید:

قلت لأبي جعفر عليه السلام: قول الله تبارك وتعالى: «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (1)

من المعنون بذلك؟

قال: نحن.

قال: قلت: فأنتم المسؤولون؟

قال: نعم.

قال: قلت: ونحن السائلون؟

قال: نعم.

قلت: فعلينا أن نسئلكم؟

قال: نعم.

قلت: وعليكم أن تجيبونا؟

قال: لا، ذاك إلينا إن شئنا فعلنا وإن شئنا لم نفعل.

ثم قال: «هذا عطاؤنا فأمئذ أو أمسك بغير حساب» (2)؛ (3)

به امام باقر عليه السلام عرض کردم: خداوند متعال می فرماید: «پس اگر نمی دانید از اهل ذکر بپرسید». منظور از اهل ذکر که ما باید از آن ها بپرسیم چه کسانی هستند؟

فرمود: ما هستیم.

گفتم: از شما باید سؤال شود. 3.

ص: 183

---

1- . سورة نحل (16): آية 43، سورة انبياء (21): آية 7.

2- سورة ص (38): آية 39.

3- . بصائر الدرجات: 62، حديث 24، بحار الانوار: 23/174، حديث 3.

فرمود: آری.

عرض کردم: سؤال کننده ما هستیم؟

فرمود: بلی.

گفتم: پس ما باید از شما سؤال کنیم.

جواب داد: آری.

گفتم: بر شما واجب است پاسخ ما را بدهید؟

فرمود: نه، این امر برای ما اختیاری است، اگر خواستیم پاسخ می دهیم، در صورتی که نخواهیم پاسخ نمی دهیم.

آن گاه امام باقر علیه السلام این آیه را خواند: «این عطای ماست، به هر کس می خواهی ببخش، و از هر کس می خواهی خودداری کن، و حسابی بر تو نیست».

پس همه چیز، همه علوم و همه معارف در اختیار امام علیه السلام است. آیا امامان معصوم علیهم السلام وظیفه دارند که هر کس، هر چه سؤال کرد به او جواب بدهند، یا باید لیاقت ها و ظرفیت ها را لحاظ کنند؟

بنابر آن چه گذشت، اگر ائمه معصوم علیهم السلام به کسی چیزی ندادند، یا به فرد دیگری بیش تر یا کم تر عنایت فرمودند، به مقام عصمت و ولایت مربوط است. به این معناست که ما باید درجه لیاقت، اهلیت، صلاحیت و سطحمان را بالا ببریم.

البته بدیهی است که از آن طرف، هیچ بخلی وجود ندارد، هر نقصی وجود دارد در طرف ماست.

ص: 184

### وَبِكُمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ؛

و به خاطر شما باران را فرو می ریزد.

و این هم یکی دیگر از موارد وساطت امامان علیهم السلام در فیض است، و عنوان کردن این مورد به طور خاص به جهت آن است که آب، ماده حیات همه موجودات زنده است، چنان که قرآن مجید می فرماید:

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»؛ (1)

و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم.

پس این جمله از زیارت اشاره دارد بر این که وجود موجودات در حدوث و بقا به برکت حضرات ائمه علیهم السلام است.

### وَبِكُمْ يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ؛

و به خاطر شماست که آسمان را از این که بر زمین افتد جز به اذن او نگه می دارد.

و این عبارت به آیه ای از قرآن مجید اشاره دارد. آن جا که می خوانیم:

«يُمْسِكُ السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»؛ (2)

و آسمان را نگه می دارد که جز به فرمان او، بر زمین فرو نیفتد.

یعنی به برکت اهل بیت علیهم السلام و به وساطت آن بزرگواران این آسمان و کره زمین هم چنان باقی است، نظم برقرار است و آسمان بر زمین فرو نیفتاده است.

ص: 185

1- . سورة انبياء (21): آیه 30.

2- . سورة حج (22): آیه 65.

کوتاه سخن این که بقای آسمان و زمین و آن چه در آن هاست به برکت وجود حضرات معصومین علیهم السلام است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیث متفق علیه فرموده اند:

النجوم أمانة لأهل السماء وأهل بيتي أمانة لأهل الأرض، فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يوعدون، وإذا ذهب أهل بيتي أتى أهل الأرض ما يوعدون؛(1)

ستارگان موجب ایمنی آسمانیان و خاندان من، مایه ایمنی زمینیان هستند، هرگاه ستارگان نابود شوند وعده الهی به آسمانیان محقق خواهد شد و آن گاه که اهل بیت من از دنیا بروند وعده الهی به زمینیان محقق خواهد شد.

و امام سجاد علیه السلام در حدیثی فرمود:

ونحن أمان لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء. ونحن الذين بنا يمسك الله السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه؛(2)

ما مایه ایمنی زمینیان هستیم آن سان که ستارگان مایه ایمنی آسمانیان هستند، ما همان کسانی که موجب نگاه داشتن آسمان هستیم که جز به فرمان او بر زمین فرو نیفتد.

ولی در عین حال همه چیز به دست خدای متعال است که »

إلا بإذنه».

این جمله نیز به مقام عصمت، ولایت و وساطت در فیض اشاره دارد. البته وساطت در فیض بحث بیش تری لازم دارد، اما توضیحی که بیان شد به قدر لازم بود و تا حد قابل قبولی، مطلب روشن گردید.7.

ص: 186

---

1- . ر. ك: نفحات الازهار: 3/129.

2- . كمال الدين: 1/207.

وَيْكُمُ يَنْفُسُ الْهَمِّ؛

و به خاطر شما اندوه را بگشاید.

کلمه «هم» در زبان فارسی نیز به کار رفته که هم و غم می گویند. در زبان عرب به امر مهمی که فکر انسان را مشغول کرده و در صد برطرف کردن آن است «هم» می گویند.

راغب اصفهانی می گوید:

الهمّ: الحزن الذي يذيب الإنسان... (1)

همّ: غم و اندوهی که انسان را ذوب و ناتوان می نماید...

و کلمه «ینفس» یعنی فرج حاصل شدن.

راغب اصفهانی در این باره چنین می نویسد:

وقوله عليه الصلاة والسلام:

«لا- تسبوا الريح فإنها من نفس الرحمن» أي ممّا يفرّج بها الكرب، يقال: اللهمّ نفّس عني، أي فرّج عني. وتنفّست الريح إذا هبّت

طيبة... (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «بادها نفس رحمانی است، آن را ناسزا نگویند» زیرا بعضی از بادهای رحمت الهی است و غم و اندوه را برطرف می کند.

در مثل می گویند: «خداوندا! برایم گشایشی فرما».

تنفّس باد، وزش پاك و صاف آن است....

ص: 187

1- . المفردات في غريب القرآن: 545.

2- . همان: 501.



بنابراین، خداوند متعال در گرفتاری های مهمی که فکر انسان را مشغول می کند به برکت اهل بیت علیهم السلام برای او فرج می فرستد و آن هم برطرف می شود.

## برطرف کردن سختی

### وَيَكْشِفُ الضَّرَّ؛

و سختی را برطرف کند.

کلمه «ضَرَّ» با کلمه «سوء» و برخی از کلمات دیگر به معنای حالت های ناراحت کننده، غصّه، مشکلات آمده است. کلمه «کشف» با کلمه «ضَرَّ» در قرآن مجید چنین آمده است:

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»؛<sup>(1)</sup>

یا کسی که دعای مضطر را می پذیرد و گرفتاری را برطرف می سازد.

این آیه در مشکلات خوانده می شود که مردم به ائمه اطهار علیهم السلام متوسل می شوند و خداوند متعال به برکت ائمه اطهار علیهم السلام مشکلات و امور مهمه و حاجات بزرگ آن ها را برطرف می کند.

کوتاه سخن این که به برکت اهل بیت علیهم السلام است که در مهمات، فرج حاصل می شود و گرفتاری ها برطرف می گردد. ولی باید توجه داشته باشیم که بسیاری از اوقات از برطرف شدن گرفتاری اصلاً مردم خبردار نمی شوند؛ به این معنا که قرار بوده گرفتاری، مشکلات، بیماری های عام البلوایی و... برای جامعه پیش بیاید، به برکت آن بزرگواران پیش نمی آید و کسی هم مطلع نمی شود.

راغب اصفهانی در المفردات غریب القرآن می نویسد:

الضَّرُّ: سوء الحال إمّا في نفسه لقلّة العلم والفضل والعفة، وإمّا في بدنه

ص: 188

---

1- . سورة نمل (27): آية 62.

لعدم جارحة ونقص، وإما في حالة ظاهرة من قلة مال وجاه، وقوله:

«فكشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ» (1) فهو محتمل لثلاثتها... (2)

ضُرٌّ: بد حالی، که یا در جان کسی است به خاطر کمی دانش و فضل و عفت، یا در بدنش در اثر کمبود و بیماری عضوی یا نداشتن عضوی و یا در حالتی ظاهری که از کمی مال و جاه حاصل می شود، در آیه احتمال هر سه زیان و ضرری که ذکر شده، وجود دارد....

خداوند متعال در قرآن مجید در آیه ای در خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ»؛ (3)

(ای پیامبر!) تا تو در میان آن ها هستی، خداوند آن ها را مجازات نخواهد کرد.

این طور نیست که خداوند متعال امت را گرفتار و معذب کند و مصیبت ها و مشکلاتی بر آن ها وارد کند، تا وقتی که تو پیامبر در میان آن ها هستی، به برکت وجود تو در امت بسیاری از گرفتاری ها دفع می شود.

در لغت، هم کلمه «دفع» آمده و هم کلمه «رفع». «دفع»؛ یعنی به برکت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آن حادثه ناگوار واقع نشود و وجود آن حضرت، آن حادثه و پیشامد را دفع می کند.

و اما «رفع»؛ یعنی اگر در جامعه گرفتاری ها و بیماری های عام البلوی پیدا شد و مردم مبتلا شدند، باید چه کار کنند؟ آن ها بایستی به اهل بیت علیهم السلام توسل نمایند تا به برکت آنان، آن گرفتاری ها و بیماری ها رفع بشود. 3.

ص: 189

1- . سورة انبياء (21): آیه 84.

2- . المفردات فی غریب القرآن: 293.

3- . سورة انفال (8): آیه 33.

آری، به برکت ائمه اطهار علیهم السلام بسیاری از گرفتاری‌ها، مشکلات و مصیبت‌ها واقع نمی‌شود و ما هم خبردار نمی‌شویم و اگر واقع شود و مشکلی پیش بیاید و بلایی در بین امت پیدا شود، ائمه اطهار علیهم السلام باب فرج هستند و کشف این گرفتاری‌ها و رفع آن‌ها به برکت اهل بیت علیهم السلام است.

از طرفی، حوادث و بلاها بر دو قسم است:

1. بلاهای خصوصی و شخصی؛

یعنی فردی به بیماری، گرفتاری و مشکلی مبتلا می‌شود.

2. بلاهای جمعی؛

یعنی جامعه‌ای به گرفتاری و مشکلی مبتلا می‌شوند.

در صورت دوم افراد جامعه باید به هم تذکر بدهند، امر به معروف و نهی از منکر مؤثر است. توبه اثر دارد. چرا که در آیه‌ای از قرآن مجید می‌خوانیم:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»؛<sup>(1)</sup>

و تا استغفار می‌کنند، خدا عذابشان نمی‌کند.

وقتی مردم استغفار کنند و به طرف خداوند متعال برگردند، از گناه دست بردارند؛ به خصوص با توجه و توسل به ائمه اطهار علیهم السلام توأم شود، گرفتاری‌های خصوصی و جمعی برطرف می‌شود؛ چرا که بسیاری از گرفتاری‌ها، بلاها و امراض در اثر گناهان است.

در این زمینه روایات فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام رسیده است، حتی در برخی روایات آمده:

اگر فلان گناه در جامعه شایع شود، فلان بیماری ظاهر می‌گردد؛<sup>3</sup>.

ص: 190

---

1- . سورة انفال (8): آیه 33.

یعنی این طور قرار گذاشته شده که اگر چنین کنید، چنان می شود. این که می بینید برخی از بیماری جدید در جامعه ما پیدا شده که پیش تر، بزرگ ترها نشنیده بودند و برای ما نقل نشده بود به این علت است که گناهان جدیدی در جامعه پیدا شده که سابقه نداشته است. برای نمونه در روایتی آمده:

عباس بن هلال شامی، غلام امام کاظم علیه السلام می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

كَلَّمَا أَحَدُثَ الْعِبَادَ مِنَ الذَّنُوبِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْمَلُونَ، أَحَدَثَ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَعْرِفُونَ؛<sup>(1)</sup>

هر چند بندگان، گناهان تازه ای را که سابقه نداشته انجام دهند، خداوند متعال برای آن ها بلاهایی را ایجاد می کند که سابقه نداشته اند.

بنابراین، وجود ائمه اطهار علیهم السلام هم دافع بلااست و هم رافع بلاها.

گاهی در مواردی ائمه اطهار علیهم السلام از شفاعت، وساطت و خواهش کردن به خداوند متعال به علت کثرت گناهان و معصیت ها دست نگه می دارند و در چنین زمینه ای ائمه اطهار علیهم السلام موظف نیستند که شفاعت کنند؛ چرا که این خوب، خوب آن معصیت و اثر وضعی آن گناه است. در این موارد استغفار و توبه نقش مهمی دارد و امر به معروف و نهی از منکر نقش اساسی.

**علم ائمه به آن چه توسط فرشتگان نازل شده**

**وَعِنْدَكُمْ مَا نَزَّلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَهَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ؛**

و در پیش شماست آن چه را که به رسولانش فرود آورده و فرشتگانش به زمین آوردند.

ص: 191

---

1- . الکافی: 2/275، حدیث 29، بحار الانوار: 70/343، حدیث 26.

آری، آن چه رسولان الهی و فرشتگان خداوند متعال آوردند نزد ائمه اطهار علیهم السلام است.

در این فراز، تعبیر در نسخه های زیارت جامعه، تفاوت دارد، در عیون اخبار الرضا علیه السلام آمده:

«وعندکم ما ینزل به رسله».

اما در المزار و منابع دیگری آمده:

«وعندکم ما نزلت به رسله»<sup>(1)</sup>.

به حسب ظاهر مراد از «رسل» در این جا فرشتگان مقرّبی چون جبرئیل و...

هستند که به وسیله آن ها پیام های الهی به انبیای گذشته و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ارسال شده است.

اما منظور از «ملائکته» آن دسته اول و رؤسای فرشتگان نیستند؛ بلکه منظور فرشتگانی هستند که مأموریت هایی به آن ها داده می شود و به زمین هبوط می کنند و مأموریت الهی را انجام می دهند.

بنابراین، تمام آن چه بر انبیای گذشته و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده و تمام اموری که خداوند متعال به توسط فرشتگان به زمین فرستاده و آن ها انجام داده اند نزد ائمه اطهار علیهم السلام است.

از ناحیه خداوند متعال به پیامبران گذشته کتاب نازل شده است؛ یعنی همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرآن آورد، پیامبران پیشین، تورات، انجیل، زبور، صحف و... آوردند که به توسط فرشتگان مقرب نازل می شده است. هم چنین معارف، اسرار، حقایق و هر چه از عالم بالا نازل شده همه این ها نزد ائمه اطهار علیهم السلام است که بالاتر از همه این ها، قرآن مجید است که تمام اسرار، حقایق و رموز آن، نزد ائمه اطهار علیهم السلام است.<sup>2</sup>

ص: 192

---

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/308، المزار: 532، المحتضر: 219، بحار الانوار: 99/132.

این نیز یکی از مقامات ائمه اطهار علیهم السلام است و هیچ جای تعجب و شگفتی ندارد؛ چرا که تمام آن چه که در کتاب های آسمانی پیشین بوده در قرآن مجید وجود دارد. کسی نمی تواند بگوید که حقایق قرآن مجید نزد اهل بیت علیهم السلام نیست و کسی نمی تواند بگوید که همه چیز در قرآن مجید نیست.

آن جا که می خوانیم:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»؛<sup>(1)</sup>

و این کتاب را که بیان گر همه چیز است برای تو فرو فرستادیم.

از طرفی، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

علي مع القرآن و القرآن مع علي لا يفترقان.<sup>(2)</sup>

علی با قرآن است و قرآن با علی از هم جدا نمی شوند.

و از طرف دیگر، امیر مؤمنان علی علیه السلام خودشان قرآن هستند؛ یعنی تمام اسرار و حقایق قرآن نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

در این زمینه حدیث بسیار جالبی از امیر مؤمنان علی علیه السلام در کتاب های ما و منابع اهل سنت نقل شده که حضرتش فرمودند:

عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ يَفْتَحُ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ؛<sup>(3)</sup>

ص: 193

---

1- . سورة نحل (16): آية 89.

2- . مجمع الزوائد: 9/134، المعجم الصغير: 255/1، الإكمال في أسماء الرجال: 156.

3- . دلائل الامامة: 235، بحار الانوار: 69/183. نظم درر السمطين: 113، فتح الملك العلي: 49، تفسير رازی: 8/23، تاريخ مدينة

دمشق: 42/385، سير اعلام النبلاء: 8/24، كنز العمال: 13/114، حديث 36372، ينابيع المودة: 1/222، حديث 43.

رسول خدا صلی الله علیه وآله هزار دروازه از علم و دانش را برای من گشود که از هر دروازه هزار دروازه برای من گشوده شد.

در روایتی دیگر آمده است که امیر مؤمنان علی علیه السلام در بالای منبر در مسجد کوفه می فرمودند:

سلوني قبل أن تفقدوني. فوالله إني لأعلم بطرق السماء من طرق الأرض؛ (1) تا در میان شما هستم از من بپرسید. به خدا سوگند، من به آن چه که در آسمان هست بیش از آن چه که بر روی زمین است آگاه ترم و علم واحاطه دارم.

همین مطلب در احوالات دیگر ائمه اطهار علیهم السلام نیز دیده می شود که همین مقام را داشتند.

گذشته از این، در جای خود ثابت شده که جبرئیل و فرشتگان مقرب از حقایق اطلاع دارند. در این صورت مگر ائمه اطهار علیهم السلام از حضرت جبرئیل و فرشتگان مقرب افضل نیستند؟!

در روایات شیعه و سنی آمده که پیامبر خدا و ائمه هدی علیهم السلام اساتید فرشتگان هستند.

در حدیثی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

... فسبّحنا فسبّحت الملائكة بتسبيحنا... (2)

... در آن عالم که عالم نور بوده پیش از این که این عالم بوجود بیاید ما در 6.

ص: 194

---

1- . این کلام شریف با عبارت های گوناگون در مصادر زیر موجود است: نهج البلاغه: 2/130، خطبه 189، مختصر بصائر الدرجات:

198، مناقب آل ابی طالب: 1/318، الفضائل، شاذان بن جبرائیل: 164، بحار الانوار: 10/128، حدیث 7.

2- . بحار الانوار: 24/88 و 89، 25/6 و 26.

آن جا خدای متعال را تسبیح گفتیم، فرشتگان از ما یاد گرفتند که چگونه خداوند متعال را تسبیح گفتند....

حدیث دیگری را در این زمینه عبدالسلام بن صالح هروی، از امام رضا از پدران گرامیش، از جد بزرگوارش علی بن ابی طالب علیهم السلام نقل می کند. آن حضرت می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني.

قال علي عليه السلام: فقلت: يا رسول الله! فأنت أفضل أم جبرئيل؟

فقال صلى الله عليه وآله: يا علي! إن الله تبارك وتعالى فضّل أنبيائه المرسلين على ملائكته المقربين، وفضّلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي! وللائمة من بعدك؛ وإنّ الملائكة لخدّامنا وخدام محبينا.

يا علي! الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا بولايتنا.

يا علي! لولا نحن ما خلق الله آدم ولا الحواء، ولا الجنة ولا النار، ولا السماء ولا الأرض، فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سبقناهم إلى معرفة ربنا عزّ وجلّ وتسبيحه وتهليله وتقديسه؛ لأنّ أول ما خلق الله عزّ وجلّ أرواحنا، فأنطقها بتوحيده وتمجيدته، ثمّ خلق الملائكة، فلمّا شاهدوا أرواحنا نوراً واحداً استعظمت أمرنا، فسبحنا لتعلم الملائكة أنّا خلق مخلوقون وأنّه منزّه عن صفاتنا، فسبّحت الملائكة بستبيحنا ونزّهته عن صفاتنا....(1)6.

ص: 195

1- . عيون أخبار الرضا عليه السلام 237/2 حديث 22، بحار الانوار: 18/345، حديث 56.



خداوند آفریده ای که بهتر از من باشد و نزد او گرامی تر از من باشد، نیافریده است.

علی علیه السلام گوید: به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفتم: ای رسول خدا! تو بهتری یا جبرئیل؟

فرمود: ای علی! خدای تعالی پیامبران مرسل را بر فرشتگان مقرب برتری داد و مرا بر همه پیامبران و رسولان فضیلت بخشید و پس از من ای علی! برتری از آن تو و امامان پس از توست و فرشتگان خادمان ما و دوستان ما هستند.

ای علی! کسانی که عرش را حمل می کنند و کسانی که اطراف آن هستند به واسطه ولایت ما حمد پروردگارشان را به جای می آورند و برای مؤمنان استغفار می کنند.

ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوا، بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید و چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم در حالی که در توحید و معرفت پروردگاران و تسبیح و تقدیس و تهلیل او بر آن ها پیشی گرفته ایم، زیرا ارواح ما نخستین مخلوقات خدای تعالی هستند و او ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس فرشتگان را آفرید و چون ارواح ما را در حالی که نور واحدی بود، مشاهده نمودند، امور ما را بزرگ شمردند، ما تسبیح او را گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما آفریده ای هستیم آفریده شده و او از صفات ما منزّه است، بعد از آن فرشتگان نیز او را تسبیح گفتند و او را از صفات ما تنزیه کردند...

پیش تر روایاتی گذشت که اگر ائمه اطهار علیهم السلام نبودند و بنا نبود به دنیا بیایند خداوند متعال فرشتگان را نیز نمی آفرید که اصل خلقت فرشتگان به برکت اهل بیت علیهم السلام بوده است.

از طرف دیگر، خداوند متعال در آیه مبارکه ای می فرماید:

«وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»؛ (1)

و همه چیز را در امام مبین برشمرده ایم.

در ذیل این آیه مبارکه روایاتی آمده که ائمه اطهار علیهم السلام همان «امام مبین» هستند.

ابو الجارود می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» قَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرٌ مِنْ مَجْلِسِهِمَا، فَقَالَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! هُوَ التَّوْرَةُ؟

قال: لا.

قالا: فهو الإنجيل؟

قال: لا.

قالا: فهو القرآن؟

قال: لا.

قال: فأقبل أمير المؤمنين علي عليه السلام، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله:

هو هذا، إنه الإمام الذي أحصى الله تبارك وتعالى فيه علم كل شيء؛ (2)

وقتی این آیه بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نازل شد: «و همه چیز را در امام مبین برشمرديم» ابوبکر و عمر از جایگاه خود برخاستند و گفتند: ای پیامبر خدا! آیا امام مبین که همه چیز در آن آورده شده، تورات است؟ 2.

ص: 197

---

1- . سورة يس (36): آیه 12.

2- . معانی الاخبار: 95، حدیث 1، بحار الانوار: 428-35/427، حدیث 2.

فرمود: نه.

گفتند: پس انجیل است؟

فرمود: نه.

گفتند: پس آن قرآن است؟

فرمود: نه.

در همین هنگام بود که علیّ علیه السلام وارد شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که با دست او را نشان می داد، فرمود: این، امام مبین است، بی تردید او امامی است که خداوند علم همه چیز را در او احصا فرموده است.

بنابراین، علم همه امور نزد ائمه اطهار علیهم السلام است.

هم چنین خداوند متعال در آیه مبارکه دیگری می فرماید:

«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»؛<sup>(1)</sup>

در لوح محفوظ جای دارد.

در ذیل این آیه روایات معتبری آمده که دلالت دارند بر این که ائمه اطهار علیهم السلام ارتباط مستقیم به لوح محفوظ داشته اند. برای مثال در بحار الانوار در حدیثی طولانی چنین آمده است:

... فضرب علیه السلام بیده علی الأخری وقال: صار محمد صلی الله علیه وآله صاحب الجمع وصرت أنا صاحب النشر، وصار محمد صلی الله علیه وآله صاحب الجنة وصرت أنا صاحب النار، أقول لها: خذي هذا وذري هذا.

وصار محمد صلی الله علیه وآله صاحب الرجفة، وصرت أنا صاحب الهدة، وأنا صاحب اللوح المحفوظ ألهمني الله عز وجل علم ما فيه...<sup>(2)</sup>4.

ص: 198

1- . سورة بروج (85): آیه 22.

2- . بحار الأنوار: 26/4.

در این موقع علی علیه السلام دست خود را بر دست دیگر زد و گفت:

محمد صلی الله علیه وآله صاحب جمع است و من صاحب نشر. محمد صاحب بهشت است و من صاحب دوزخ هستم. به دوزخ می گویم: این را بگیر و این یک را واگذار.

محمد صاحب مکان و من صاحب ریزش و من صاحب لوح محفوظم که خدا به من الهام نموده آن چه در لوح است.

آن چه گذشت شمه ای از علم امام علیه السلام بود؛ همان که یکی از مقامات و منازل ائمه اطهار علیهم السلام است.

### ائمه فرزندان رسول الله

### وَالِي جَدِّكُمْ بَعَثَ الرُّوحَ الْأَمِينَ؛

و به سوی جدّ شما روح الامین نازل گردید.

شما فرزندان کسی هستید که خداوند متعال روح الامین را به سوی او فرستاده است.

گفته شد: «روح الامین» از اسامی فرشته بزرگ خداوند متعال حضرت جبرئیل است. البته در روایات بسیاری برای حضرت جبرئیل از وصف «روح الامین» استفاده شده است. (1) این فراز به آیه مبارکه ای اشاره دارد که می فرماید:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»؛ (2)

ص: 199

1- . ر. ك: الامالی، شیخ صدوق: 344، حدیث 415، الامالی، شیخ طوسی: 589، حدیث 1220، بحار الانوار: 70/296، حدیث 3.

2- . سورة شعراء (26): آیه های 193 و 194.

روح الامین آن را نازل کرده است... بر قلب تو، تا از اندازکنندگان باشی.

ائمه اطهار علیهم السلام فرزندان چنین شخصیتی هستند. راستی کسانی که خواستند در برابر ائمه اطهار علیهم السلام عرض اندام کنند و خودشان را با ائمه علیهم السلام برابر قرار بدهند و یا افضلیت آن ها را ادعا کنند، فرزندان چه کسانی هستند؟!

پدران برخی از آن ها اصلاً معلوم نیست. ما باید کتاب ها را بررسی کنیم تا پدر برخی از آن ها را پیدا کنیم که چه کسی بوده است.

آری، یکی از خصائص ائمه اطهار علیهم السلام است که در برابر دیگران ما به امام علیه السلام عرض می کنیم: شما فرزندان چنین شخصیتی هستید.

با بیانی که گذشت وجه تقدم جار و مجرور و افاده حصر روشن می شود که این موضوع به ائمه اطهار علیهم السلام انحصار دارد؛ یعنی پیشوایان فرقه های دیگر این مقام و این خصوصیت را ندارند.

هم چنین آن نزولی که جبرئیل بر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته که نزول وحی بوده و آن حضرت به رساندن آن چه که حضرت جبرئیل می آورده مبعوث بودند، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اختصاص دارد.

پرسش این که آیا بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جبرئیل بر زمین نازل می شود؟

در پاسخ می گوئیم: آری، هم اکنون جبرئیل در شب های قدر با فرشتگان بر امام عصر علیه السلام نازل می شوند. اما این نزول، نزول به معنای وحی نیست، چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران است و بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نبوتی نیست. در عین حال نزول فرشتگان و حتی جبرئیل بر ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد.

طبق برخی روایات ما، ائمه اطهار علیهم السلام محدث هستند و فرشتگان با آن بزرگواران سخن می گفتند و حدیث می گفتند و گفت و گو می کردند.

مقام بعثت و نزول وحی به معنای اخص به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختصاص دارد، ولی نزول فرشتگان بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر ائمه اطهار علیهم السلام قابل انکار نیست که این مقام نیز یکی از مقامات ائمه اطهار علیهم السلام است.

نوشته اند: هر گاه زیارت جامعه به این جا رسید اگر امامی را که زیارت می کنید شخص امیر مؤمنان علی علیه السلام باشد به جای

«وإلی جدکم» بگویید:

«وإلی أخیک بعث الروح الأمين».

این، مطلب درستی است؛ چرا که ائمه دیگر فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند، اما امیر مؤمنان علی علیه السلام برادر آن حضرت هستند. پس به جای

«إلی جدکم» باید بگوییم:

«وإلی أخیک بعث الروح الأمين».

### **آیا زیارت جامعه به ائمه اختصاص دارد؟**

اینک مناسب است که این بحث مطرح شود که آیا این زیارت به ائمه اطهار اختصاص دارد یا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت زهرا علیها السلام را نیز می شود با آن، زیارت کرد؟

پرسش دیگر: آیا این زیارت فقط به یازده امام اختصاص دارد و امام زمان علیه السلام زیارت نامه جداگانه ای دارند؟

با توجه به این که در این زیارت نامه در مواردی به ائمه علیهم السلام خطاب هایی آمده که شامل امیر مؤمنان علی علیه السلام و صدیقه طاهره علیها السلام نمی شود، مثل همین عبارت که می فرماید:

«وإلی جدکم بعث الروح الأمين».

در مورد دیگر به ائمه علیهم السلام خطابی وجود دارد که شامل امام زمان علیه السلام نمی شود. آن جا که می گوییم:

«لائذ عائد بقبورکم».

زیرا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در این عالم تشریف دارند و روزی از روزها ظهور خواهند کرد که امیدواریم هر چه سریع تر و زودتر دوران ظهور آن حضرت را ببینیم.

بنابراین، پاسخ پرسش های یاد شده منفی خواهد بود.

ولی، در این جا به دو امر اشاره می شود:

یکم. این که همه حضرات معصومین علیهم السلام در تمام فضایل، کمالات و شئون شریک هستند؛ هر چند حضرت رسول و امیر مؤمنان علی علیهما السلام افضل هستند.

دوم. این که در لغت عرب و استعمالات فصیحة آنان می بینیم مثلاً - به شمس و قمر «قمرین»، و به حسن و حسین علیهما السلام «حسنین» می گویند، و نظایر آن - که اصطلاحاً «تغلیب» گفته می شود -، بسیار است.

حال، اگر زائر می خواهد همه معصومین را به زیارت جامعه، زیارت کند و اگر در حضور بعضی از حضرات است، خطاب به همه آنان است، این کاملاً صحیح است.

ولی اگر خصوص حضرت رسول یا حضرت زهرا و یا حضرت ولی عصر علیهم السلام مقصود باشد، مشکل است. والله العالم.

## عنايات انحصاری

### آتَاكُمْ اللَّهُ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛

خداوند آن چه را به هیچ يك از مردم جهانیان نداده به شما داده است.

در توضیح این جمله بیان چند نکته ضروری است.

نکته یکم. هر چه ائمه اطهار علیهم السلام دارند از خداوند متعال است. ما بارها با تأکید گفته ایم که ائمه اطهار علیهم السلام هیچ چیزی از خودشان ندارند، تمام آن چه که دارند از خداوند متعال است که به آن بزرگواران عطا کرده است.

به نظر ما یکی از بهترین عبارات درباره ائمه اطهار علیهم السلام این است که می فرماید:

«عِبَادُ مُكْرَمُونَ»؛<sup>(1)</sup>

بندگان شایسته او هستند.

آری، ائمه اطهار علیهم السلام بندگان و مخلوق خداوند متعال هستند. خداوند متعال را عبادت می کنند، اما عبادت آنان کجا و عبادت دیگر مردم کجا؟

پیش تر روایتی را از امام رضا علیه السلام نقل کردیم که آن حضرت می فرماید:

این مقامی را که امیر مؤمنان علی علیه السلام نایل شدند؛ مقامی بود که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کسی از اولین و آخرین این مقام را دارا نشده است.

این مقام به برکت عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام به خداوند متعال بوده است.<sup>(2)</sup> از این رو، آنان بندگان گرامی خدا شدند. قریبی پیدا کردند که هیچ یک از بندگان، این قرب را نیافت و با این قرب بر همه مقربان مقدم شدند؛ چرا که قرب، مراتب دارد، هر کسی به مقدار ظرفیت و استعداد بندگیش به خداوند متعال قرب پیدا می کند و قریبی که ائمه علیهم السلام یافتند بر هر قریبی مقدم بوده است. از این رو در زیارت جامعه خواندیم:

فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛

پس خداوند شما را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، به والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند.ب.

ص: 203

1- . سورة انبياء (21): آية 26.

2- . ر. ك: جلد يكم صفحه 456 از همین کتاب.



جالب این که تقریباً با همین لفظ با اندکی تفاوت در زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین آمده است:

فَبَلَّغَ اللَّهُ بِكَ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ، وَأَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ، وَأَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ؛ (1)

پس خداوند تو را به شریف ترین جایگاه بزرگواران، به والاترین مرتبه های مقربان و بالاترین درجه های رسولانش رساند.

آری، خداوند متعال ائمه علیهم السلام را بالا برده، اما عباد هستند؛ عباد گرامیانی که عبادتشان چنین آثاری دارد. پرواضح است وقتی انسان در آن مسیر گام بردارد و اهلیت و استعداد پیدا نکند از آن طرف افاضه می شود و عنایات خداوند متعال هم حدی ندارد. از این روست که در همین زیارت جامعه آمده است:

... حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ، وَلَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ... إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ، وَصِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ، وَثَبَاتَ مَقَامِكُمْ، وَشَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنَزَلَتِكُمْ عِنْدَهُ،....

... همان جا که هیچ فردی بدان نرسد و هیچ خواهان برتری به آن راه نیابد و...

مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر، عظمت، بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت و مقرب بودن شما را به او بشناساند...

خداوند متعال همه این ها را به پیامبران و فرشتگان گفته و ائمه اطهار علیهم السلام را به آن ها - قبل از این عالم - معرفی کرده است. بنابراین، کسی این مطالب را غلو نداند؛ چرا که آن بزرگواران، بندگان خدا هستند که از او اطاعت کردند، او را عبادت4.

ص: 204

---

1- . المزار، شهید: 13، اقبال الاعمال: 3/125، بحار الانوار: 97/184.

نمودند و به آن مقامات رسیدند و طبق روایاتی ائمه معصومین علیهم السلام خودشان را این گونه معرفی می کردند. در روایتی آمده: اصبح بن نباته می گوید:

كنا نمشي خلف علي بن أبي طالب عليهما السلام ومعنا رجل من قريش، فقال لأمير المؤمنين عليه السلام: قد قتلت الرجال وأيتمت الأولاد وفعلت ما فعلت.

فالتفت إليه عليه السلام وقال: اخسأ.

فإذا هو كلب أسود، فجعل يلوذ به ويتبصبص، فوافاه برحمة حتى حرّك شفّتيه، فإذا هو رجل كما كان.

فقال له رجل من القوم: يا أمير المؤمنين! أنت تقدر على مثل هذا ويناويك معاوية؟

فقال: نحن عباد الله مكرمون لا نسبقه بالقول ونحن بأمره عاملون؛<sup>(1)</sup>

روزی پشت سر امیر مؤمنان علی علیه السلام می رفتیم، مردی از قریش نیز با ما همراه بود، او به امیر مؤمنان علی علیه السلام گفت: تو مردان را کشتی، کودکان را یتیم نمودی و کارهایی انجام دادی!

علی علیه السلام به او رو کرد و به او فرمود: دور شو!

ناگاه دیدیم او به سگ سیاهی دگرگون شد. او خود را به حضرت می چسباند و دم تکان می داد. دیدیم دل حضرت به حال او سوخت و لبان مبارکش را حرکت داد، ناگاه دیدیم او مردی شد که بود.

یکی از ما گفت: ای امیر مؤمنان! شما چنین توانایی دارید و معاویه با شما دشمنی می کند؟4.

ص: 205

---

1- . الخرائج والجرائح: 1/219، حدیث 63، بحار الانوار: 41/199، حدیث 12، تفسیر نورالثقلین: 3/422 حدیث 44.

فرمود: ما بندگان شایسته خدا هستیم، هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیریم و ما همواره به فرمان او عمل می‌کنیم.

در روایت دیگری صالح بن سهل می‌گوید:

كنت أقول في أبي عبدالله عليه السلام بالرَّبوبية، فدخلت فلما نظر إليّ قال:

يا صالح! إنا والله عبيد مخلوقون، لنا ربّ نعبده إن لم نعبده عدّنا؛<sup>(1)</sup>

من به پروردگاری حضرت امام صادق علیه السلام معتقد بودم. روزی به خدمت آن حضرت شرف یاب شدم، همین که چشمش به من افتاد فرمود: ای صالح! به خدا سوگند، ما بندگان آفریده هستیم و پروردگاری داریم که او را می‌پرستیم، اگر او را نپرستیم ما را عذاب خواهد کرد.

البته خداوند متعال در برابر این عبادت‌ها اجر و مزد می‌دهد و عنایت می‌کند.

نکته دوم. مقام قرب، منازل و خصایصی که خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام داده در حدّی است که به خودشان اختصاص دارد. البته این منافات ندارد که در برخی از مراتب ائمه علیهم السلام غیر ائمه؛ یعنی انبیا و مرسلین با آن بزرگواران شریک باشند. اما مراتب ائمه علیهم السلام در حدّی است که به خودشان اختصاص دارد، دیگران در آن جا شریک نیستند؛ یعنی خداوند متعال چیزی به آنان عنایت فرموده که به کسی از جهانیان عنایت نفرموده است.

نکته سوم. مرتبه همه مقربان اعم از انبیا، مرسلین و فرشتگان مقرب، همه از مرتبه ائمه اطهار علیهم السلام پایین تر است. «العالمین»؛ یعنی مرتبه هر کسی و هر موجودی در هر عالمی از عوالم مقرب باشد، از ائمه علیهم السلام پایین تر است.».

ص: 206

---

1- . بحار الأنوار: 25/303، حدیث 69. به نقل از رجال الکشی: 218، در مناقب آل ابی طالب: 3/347 چنین آمده است: «قال صالح بن سهل: كنت أقول في الصادق عليه السلام ما تقول الغلاة، فنظر إليّ وقال: ويحك يا صالح!...».

اما نباید غافل شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقامی دارند که امیر مؤمنان علی علیه السلام با همه این مقامات و منازل می فرمایند:

أنا عبد من عبید محمد صلی الله علیه وآله.

من بنده ای از بندگان محمد صلی الله علیه وآله هستم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

جاء خبر من الأحرار إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟

فقال له: ثكلتك أمك، ومتى لم يكن حتى يقال: متى كان؟! كان ربّي قبل القبل بلا قبل، ويكون بعد البعد بلا بعد، ولا غاية ولا منتهى لغايته انقطعت الغايات عنه فهو منتهى كل غاية.

فقال: يا أمير المؤمنين! أفنبي أنت؟

فقال: ويليك، إنّما أنا عبد من عبید محمد صلی الله علیه وآله. (1) روزی یکی از دانشمندان یهود نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و عرض کرد: ای امیر مؤمنان! پروردگار تو در کجاست؟

حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، خداوند متعال در کجا نبوده که گفته شود کجا هست؟! پروردگار من در همه جا هست، و او پیش از هر موجودی بوده است، متصوّر نیست که چیزی قبل از او وجود داشته باشد، او بعد از هر چیزی خواهد بود و بودن موجودی بعد از او باطل و غلط است. نهایت و انتهای برای او نیست، همه نهایت ها در مقابل وجود ابدی او پایان پذیرند، او منتهی و مرجع همه نهایت ها و موجودات است. 5.

ص: 207

---

1- . التوحيد، شيخ صدوق: 174 و 175، حديث 3، بحار الانوار: 160/54 حديث 94 به نقل از الكافي: 89/1، حديث 5.

دانشمند یهودی گفت: ای امیر مؤمنان، آیا تو پیامبر هستی؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: وای بر تو! من بنده ای از بندگان حضرت محمد صلی الله علیه وآله هستم.

بنابراین، کسی نگوید: شیعیان، امامان خود را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افضل می دانند؛ چون گاهی شنیده می شود وقتی می خواهند شیعه را هو کنند این گونه می گویند؛ در حالی که این روایات در کتب ما آمده است.

البته پیش تر در روایاتی آوردیم که تمام آن چه که پیامبران گذشته داشتند به پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله رسیده و از آن حضرت به اهل بیت علیهم السلام رسیده است. آنان وارثان و اوصیای رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند.

نکته چهارم. آن چه خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده به چه وسیله و از چه طریقی بوده است؟

پاسخ این که هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داشته نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام و به ترتیب ائمه اطهار علیهم السلام است که از طریق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان رسیده است؛ همو که قرآن می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛ (1)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید! آن چه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده، نیست.

و برگشت این اعطا، به خداوند متعال است، و از طریق غیر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز گفتیم که فرشتگان به خدمت ائمه علیهم السلام می رسیدند و می رسند، آنان محدث هستند. طریق دیگر الهام است که به طرق مختلف خدای سبحان چیزهایی به ائمه علیهم السلام عطا کرده که به کسی از جهانیان عطا نکرده. 4.

ص: 208

---

1- . سورة نجم (53): آیه های 3-4.

است. بنابراین، ائمه علیهم السلام هم ملهم هستند، هم محدث و هم از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معلّم هستند.

ابو هاشم جعفری می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

الأئمة علماء حلما صادقون مفهّمون محدثون؛(1)

امامان اهل بیت علیهم السلام دانشمندان، راستگویان تفهیم شدگانی هستند که سرّوش فرشتگان را شنیده اند.

در روایت دیگری محمد بن مسلم می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

كان علي عليه السلام يعمل بكتاب الله وسنة رسوله، فإذا ورد عليه شيء والحادث الذي ليس في الكتاب ولا في السنة ألهمه الله الحق فيه إلهاماً وذلك والله من المعضلات؛(2)

علی علیه السلام به کتاب خدا و سنت پیامبر او صلی الله علیه وآله عمل می کرد.

وقتی پیش آمدی می شد که در کتاب و سنت درباره آن چیزی نبود خداوند به او الهام می کرد.

### ولایت تکوینی ائمه اطهار

**طَا طَا كُلُّ شَرِيفٍ لَشَرَفِكُمْ، وَبَخَعَ كُلُّ مُتَكَبِّرٍ لِبَطَاعَتِكُمْ، وَخَضَعَ كُلُّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ، وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ؛**

هر شخص شریفی در برابر شرف شما سر فرود آورده و هر متکبری به فرمان برداری شما گردن نهاده و هر گردن کشی در برابر فضل شما فروتن گشته و هر چیزی برای شما خوار شده است.

ص: 209

1- . الامالی، شیخ طوسی: 245، حدیث 426، بحار الأنوار: 26/66، حدیث 1.

2- . بصائر الدرجات: 254، حدیث 1، بحار الانوار: 26/55، حدیث 113.

این فراز بسیار پر معنا و بیان گر مقام عظیمی از مقامات ائمه اطهار علیهم السلام است و بر ولایت مطلقه عامه ائمه علیهم السلام دلالت دارد.

«ولایت» یعنی اذن در تصرف.

برای مثال پدر بر فرزندش ولایت دارد و می گویند: «فلانی ولی فلانی است»؛ به این معنا که از ناحیه خداوند متعال به این پدر اذن داده شده که مثلاً در اموال فرزندش تصرف کند؛ چه آن فرزند بداند یا نداند، چه راضی باشد و یا نباشد.

در مثال دیگر می گویند: «فلانی متولی فلان مسجد است». «فلانی متولی فلان حسینیه است»؛ یعنی امور این حسینیه یا مسجد به این شخص واگذار شده؛ به هر جوری که صلاح بداند و به نظرش برسد امور این مکان را اداره کند.

بنابراین، ولایت؛ یعنی اذن در تصرف که از ناحیه خداوند متعال - که مالک و ولیّ علی الاطلاق است - به ولیّ، در تصرفات اذن داده می شود.

ائمه اطهار علیهم السلام هم چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اذن تصرف و ولایت بر کائنات دارند. امام علیه السلام دارای دو مقام بزرگ است:

مقام نخست: عصمت.

پس به کسی اذن تصرف داده شده و دارای ولایت است که اصلاً گناه، خطا، اشتباه و کار بی جا نمی کند.

مقام دوم: علم به مصالح و مفاسد و حقایق امور.

بنابراین، امام شخصیتی است که کار خلافِ مصلحت از او سر نمی زند.

پس اذن تصرف به چنین شخصیتی داده شده که دارای این دو خصوصیت است. وقتی از جهتی معصوم باشد و از جهت دیگر به حقایق امور و مصالح و

ص: 210

مفاسد عالم باشد در هر موردی همه اقسام ولایت ها به چنین شخصیتی داده می شود و جای هیچ گونه بحثی نیست.

آری، معصوم کسی است که خلاف مصلحت از او صادر نمی شود، در هر موردی هر نظری بدهد، هر تصمیمی بگیرد، مطابق با مصلحت است. او واقع را می بیند. پس کسی که واقع را می بیند و از طرفی به هیچ وجه خلاف از او صادر نمی شود چنین شخصیتی دارای همه اقسام ولایت باشد، هیچ جای تعجبی نیست.

بدیهی است که این غلو درباره امام نیست. مگر این که کسی عصمت امام را منکر شود و بگوید: من امام را معصوم نمی دانم، یا بگوید: امام دارای چنین علمی نیست، در این صورت، این نتیجه گرفته نمی شود.

کسی نتیجه می گیرد که در این دو جهت از مقامات ائمه علیهم السلام کم ترین بحثی ندارد؛ و البته مقامات ائمه علیهم السلام - از عصمت و علم - جای بحث و مناقشه و خدشه نیست.

بنابراین، هر گاه امام معصوم و عالم به حقایق امور چیزی را اراده کند، نافذ خواهد بود و هر اراده ای در مقابل آن، بی اثر است؛ چه متعلق اراده تکوینی باشد، یا تشریحی، چنان که خواهد آمد.

و نمونه کوچک آن، تقدّم اراده پدر مهربان حکیم بر اراده فرزند است، چون پدر ولایت دارد و به شئون فرزند، از خودش شایسته تر است.

امام معصوم علیه السلام نیز همین طور است که اگر در موردی تصمیم گرفت کاری را انجام بدهد اگر در مقابل، اراده ای وجود داشت اراده امام بر اراده طرف مقابل مقدم است و این است مراد علما که در کتاب های کلامی نوشته اند:



الإمام أولى بالتصريف؛ (1) امام اولويت به تصرف دارد.

يعني اگر در مقابل، اراده ای باشد آن اراده در برابر اراده امام معصوم علیه السلام منتفی می شود.

البتة این نکته قابل ذکر است که امامان معصوم عليهم السلام دارای این مقام هستند؛ به این معنا نیست که همیشه این اولویت به تصرف را اعمال کنند. ممکن است کسی مقامی داشته باشد، ولی از این مقام استفاده نکند. پس لازمه داشتن مقام ولایت این نیست که همیشه اعمال ولایت کند.

بنابراین، بحث ما در اصل این مقام است. اما آیا معصومین عليهم السلام از این مقام و از این اذن در تصرف استفاده کرده و این ولایت را اعمال کرده اند یا نه، بحث دیگری است.

## اقسام ولایت

### اشاره

بعد از آن که معنای ولایت معلوم شد، اینک به اختصار توضیح اقسام آن را آغاز می نمایم.

ص: 212

---

1- . گفتنی است که علمای سنی نیز در معنا و مدلول کلمه «مولى» اقرار دارند که به معنای «الأولى بالتصريف» است و در قرآن مجید، سنت نبوی صحیح و اشعار معتبر عرب، آمده است. سعدالدین تفتازانی در شرح مقاصد: 2/290 می نویسد: ولفظ «المولى» قد یراد به المعتق والمعتق والحلیف والجار وابن العم والناصر والأولى بالتصريف. قال الله تعالى: «وَمَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ» أي أولى بكم. ذكره أبو عبيدة. وقال النبي صلى الله عليه وآله: «أیما امرأة نکحت نفسها بغير إذن مولاها». أي الأولى بها والمالك لتدبير أمرها. ومثله في الشعر كثير. وبالجملة، استعمال «المولى» بمعنى: المتولي والمالك للأمر والأولى بالتصريف شائع في كلام العرب منقول عن كثير من أئمة اللغة.

بزرگان علما چهار قسم ولایت ذکر کرده اند:

1. ولایت در مورد کون. از این ولایت به «ولایت تکوینی» تعبیر می کنند.
2. ولایت در مورد اموال و اشخاص. از این ولایت به «ولایت تشریحی» تعبیر می کنند.
3. ولایت در خصوص احکام شرعی. از این ولایت به «ولایت بر احکام»، «تفویض احکام» یا «ولایت بر تشریح» تعبیر می کنند.

## ولایت بر احکام

بر این قسم از ولایت هم روایاتی داریم و هم آیه ای از قرآن مجید که این قسم از ولایت را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که ثابت می کند. خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛<sup>(1)</sup>

و آن چه را رسول برای شما آورده بگیرید و از آن چه شما را نهی کرده خودداری کنید.

یعنی هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای شما آوردند و امر کردند، باید بپذیرید و تحت امر باشید و از هر آن چه که او شما را نهی کردند، بر شما واجب است که از آن ها اجتناب کنید.

به حکم این آیه مبارکه و آیه های دیگری، اوامر و نواهی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله واجب الطاعه و نافذ هستند. پس در حلال یا حرام بودن و یا پاک و یا نجس بودن چیزی نباید کسی دلیل مطالبه کند.

ص: 213

---

1- . سورة حشر (59): آیه 7.

از طرفی، ائمه اطهار علیهم السلام می فرمایند که تمام آن چه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داشته اند به ارث به ما رسیده است، ما وارث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مقاماتشان جز نبوت هستیم؛ چون پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خاتم النبیین هستند.

علاوه بر دلایل عامه که در کتاب های شیعه و سنی وارد شده، از قبیل این که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز در سخنی به امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب می کنند و می فرمایند:

أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي...؛(1)

تو برای من هم چون هارون برای موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نخواهد بود.

حاکم حسکانی درباره این حدیث می نویسد:

هذا هو حدیث المنزلة الذي كان شيخنا أبو حازم الحافظ يقول: خرجته بخمسة آلاف إسناد. (2)

این همان حدیث منزلت است که استاد ما حافظ حدیث ابو حازم می گوید: من آن را با پنج هزار سند استخراج کرده ام.

ابن عبدالبرّ در این باره می گوید:

وروی قوله: «أنت مني بمنزلة هارون من موسى»، جماعة من الصحابة وهو من أثبت الآثار وأصحها...، وطرق حدیث سعد فيه كثيرة جداً. (3)7.

ص: 214

---

1- این روایت را ابن عساکر در تاریخ مدینة دمشق: 1/368، ترجمه امام علی علیه السلام، حدیث 409، احمد بن حنبل در مسند: 1/185، حدیث 933، بیهقی در السنن الکبری: 8/6 و دیگران نیز نقل کرده اند. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: نگاهی به حدیث منزلت شماره از همین نگارنده.

2- شواهد التنزیل: 1/195.

3- الاستیعاب: 3/1097.

سخن پیامبر خدا را که به علی علیه السلام فرمود: «تو برای من هم چون هارون برای موسی هستی» گروهی از صحابه نقل کرده اند. این حدیث از استوارترین احادیث و صحیح ترین آن هاست... و طرق حدیثی که در این زمینه سعد نقل کرده به جد فراوان است.

بنابراین، تمام مقامات پیامبر - جز نبوت - برای امیر مؤمنان علی علیه السلام ثابت است و این معنا هم چنان در ائمه اطهار علیهم السلام تا ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ادامه دارد.

در روایاتی آمده:

وقتی حضرت مهدی علیه السلام ظهور کنند احکامی را بیان خواهند کرد که آن احکام را نه پدرانشان پیش تر بیان کردند و نه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله. (1)

### ولایت در امور شخصی

4. ولایت بر امور شخصی. این قسم از ولایت را با مثالی توضیح می دهیم.

فرض کنید مؤمنی مشغول کاری است که به نظر خودش کار مهمی است؛ مطلبی را می نویسد، کتابی را می خواند، در مغازه مشغول است، در اداره دولتی مشغول انجام وظیفه است؛ در این حال حضرت او را احضار کرده و پی کاری بفرستند.

آیا آن مؤمن موظف و مکلف است که کار خود را - که به نظر خودش واجب است - ترک بکند و کار شخصی امام علیه السلام را انجام بدهد؟

به سخن دیگر، آیا ائمه علیهم السلام حتی در کارهای شخصی خود بر مردم ولایت دارند، یا ولایتشان در دائرة مسائل دینی و مربوط به عالم اسلام است؟

ص: 215

علما در این مورد بحث کرده اند.

دلیل این قسم از ولایت، آیه ای از قرآن مجید است. آن جا که می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (1)

از خدا اطاعت کنید و از پیامبر اطاعت کنید و از اولو الامر (اوصیای پیامبر).

خداوند متعال اطاعت اولی الامر را واجب کرده است، هم چنانی که اطاعت خود و اطاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله واجب است.

این آیه مبارکه به اطلاقش بر وجوب اطاعت اوامر و نواهی امام و نفوذ اوامر و نواهی او حتی در موارد شخصی، دلالت دارد.

درباره قسم سوم از ولایت که همان نفوذ تصرف و ولایت امام علیه السلام در احکام شرعی است پیش تر بحث کردیم و دلیل آن را از روایات ذکر نمودیم و کلمات بزرگانی از علما را - از قبیل شهید ثانی، صاحب جواهر، وحید بهبهانی و استادمان آیت الله العظمی گلپایگانی - آوردیم و طبق دلائل و به تبع بزرگان علما، قائل شدیم امامان معصوم علیه السلام در احکام شرعی نیز اذن بر تصرف دارند؛ چه در دوران زندگی تصرف کرده باشند و یا تصرف نکرده باشند. بحث ما در اصل این مقام است که دارای این مقام هستند.

## ولایت تکوینی

### اشاره

دو قسم اول و دوم؛ یعنی ولایت تکوینی و ولایت تشریحی دلایل خاص خود را دارند، و از این فراز نیز استفاده می شود که می خوانیم:

«طَاطَا كُلُّ شَرِيفٍ لِشَرَفِكُمْ»؛

هر شخص شریفی در برابر شرف شما سر فرود آورده است.

ص: 216

واژه «طأطأ» در زبان عرب به معنای سر فرود آوردن است. در لسان العرب در این زمینه چنین آمده است:

طأطأ: الطأطأة مصدر طأطأ رأسه طأطأة: طامنه. وتطأطأ: تطامن. وطأطأ الشيء: خفضه. وطأطأ عن الشيء: خفض رأسه عنه. وكل ما حطّ فقد طوطى. وقد تطأطأ إذا خفض رأسه؛(1)

طأطأ: سر فرود آورد...

بنابراین معنا هر بزرگی و شرافتمندی در برابر عظمت ائمه اطهار علیهم السلام سر اطاعت فرود می آورد.

درباره کلمه «بخع» راغب اصفهانی چنین می نویسد:

وبخع فلان بالطاعة وبما عليه من الحق إذا أقرّ به وأذعن مع كراهة شديدة؛(2)

او حق را پذیرفت و اقرار حق را به گردن نهاد؛ با این که کراهت بسیاری به حق داشت، آن را پذیرفت.

بنابراین، معنای عبارت چنین می شود: هر گردن کلفت اهل تکبر که بر دیگران گردن کلفتی می کند، نسبت به طاعت شما و پیاده کردن اوامر و نواهی شما گردن می نهد، گرچه بر خلاف میلش بوده و برایش سخت باشد. چون خداوند متعال به شما چنین عظمتی را عطا کرده است.

**وَحْضَعُ كُلِّ جَبَّارٍ لِفَضْلِكُمْ؛**

و هر گردن کشی در برابر فضل شما فروتن گشته.

ص: 217

1- . لسان العرب: 1/113، العين: 7/470، تاج العروس: 1/198.

2- . المفردات فی غریب القرآن: 38.

و هر جَبّاری که همهٔ وسایل و امکانات تجبّر را در اختیار دارد، نسبت به شما و مقام شما خاضع و فروتن است.

## وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ؛

و هر چیزی برای شما خوار شده.

یعنی تمام اشیای عالم در برابر شما ذلیل هستند. در لغت درباره واژه «ذل» چنین آمده است:

ذَلَّ: الذَّلُّ مصدر الذَّلُول أي المنقاد من الدوابِّ، ذَلَّ يَذَلُّ، ودابة ذلول: بينة الذل، ومن كلِّ شيءٍ أيضاً، وذللته تذليلاً. ويقال للكرم إذا دلّيت عناقيده قد ذلل تذليلاً. والذَّلُّ: مصدر الذليل، ذَلَّ يَذَلُّ وكذلك الذلة. (1)

راغب اصفهانی نیز در این باره چنین می نویسد:

ذَلَّ: الذَّلُّ ما كان عن قهر، يقال: ذَلَّ يَذَلُّ ذُلًّا، والذَّلُّ ما كان بعد تصعب، وشماس من غير قهر، يقال: ذَلَّ يَذَلُّ ذُلًّا. وقوله تعالى: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ» (2) أي كن كالمقهور لهما، وقرئ: «جَنَاحَ الذُّلِّ» أي لِنِ وَاثِقَد لِهَمَا؛ (3)

الذُّلُّ: زبونی و خواری که در اثر فشار و ناچاری رخ می دهد - افعالش - ذَلَّ، يَذَلُّ، ذُلًّا - است و اَمَّا - الذَّلُّ - حالتی است بعد از دشواری و سختی و نقطه مقابل صعوبت است و هم چنین الذَّلُّ - یعنی چموشی و توسنی است بدون فشار

ص: 218

1- . العين: 8/176.

2- . سورة اسراء (17): آیه 24.

3- . المفردات فی غریب القرآن: 180.

و زجر، می گویند: ذَلٌّ، يَذِلُّ، ذُلًّا، خدای تعالی می فرماید: «وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»؛ «و بال های تواضع خویش را از مهر و لطف در برابر آنان فرود آور»؛ یعنی هم چون کسی باش که مقهور آن هاست.

البته «جَنَاحَ الذَّلِّ» هم خوانده شده؛ یعنی با پدر و مادر نرم خویی کن و فرمانبرشان باش.

بنابراین، ذلیل یعنی پیرو، مطیع و تحت امر. می گویند: فلانی ذلیل فلانی است؛ یعنی هر چه او بگوید بدون چون و چرا مطیع اوست. شما چنین مقامی را دارید و دارای چنین منزلتی از ناحیه خداوند متعال هستید.

آری، همه بزرگان عالم، آقایان، اشخاص با عظمت، جباران، در برابر مقام ائمه علیهم السلام خاضع، کوچک، فروتن، مطیع و تحت امر هستند.

از این جمله هم ولایت تکوینی ائمه علیهم السلام و هم ولایت تشریحی آن بزرگواران استفاده می شود؛ یعنی نفوذ کلمه امام علیه السلام، اذن در تصرف و تقدّم حکم او بر همه حکام، همه بزرگان و جباران لازم است. این سخن ریشه قرآنی دارد.

در قرآن مجید این گونه می خوانیم:

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»؛ (1)

یا این که نسبت به مردم (پیامبر و خاندانش)، بر آن چه خدا از فضلش به آنان بخشیده، حسد می ورزند؟ ما به آل ابراهیم، کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آن ها قرار دادیم.

ما به آل ابراهیم؛ یعنی فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام (پیامبر 4).

ص: 219



اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام) کتاب و حکمت؛ یعنی قرآن مجید، نبوت، شریعت و علم به حقایق امور دادیم و به آن ها ملک عظیمی دادیم که ملک عظیم غیر از نبوت و دیگر خصایص و مقامات ائمه علیهم السلام است.

در این آیه کریمه، کلمه «آئینا» دو مرتبه آمده است: «آئِنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».(1)

در ذیل این آیه روایات بسیاری نقل شده که ائمه علیهم السلام می فرمایند:

منظور از ملک عظیم پیشرفت اراده و امر و نهی؛ یعنی وجوب اطاعت مطلقه بر همه و تحت امر و تحت تصرف بودن همه موجودات نسبت به ائمه اطهار علیهم السلام است.

در روایتی ابوبصیر از امام باقر علیه السلام از معنای این آیه معنا می پرسد.

حضرت می فرماید:

الطاعة المفروضة؛(2)

منظور طاعت آن هاست که بر مردم واجب شده است.

یعنی بر همه فرض شده، مسجل شده و نوشته شده که از ائمه اطهار علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اطاعت مطلقه داشته باشند؛ اطاعت مطلقه، یعنی تحت امر بودن، تحت نفوذ بودن، پیرو بودن و پذیرفتن بدون چون و چرا.

و امیر مؤمنان علی علیه السلام در نامه ای به معاویه نوشته اند:

إِنَّا صَنَاعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعْدَ صَنَائِعِنَا؛

ما ساخته و پرداخته پروردگارمان هستیم و بعد از آن، مردم همگی ساخته و پرورده های ما هستند.8.

ص: 220

1- . سورة نساء (4): آية 54.

2- . بصائر الدرجات: 55، حدیث 2، بحار الانوار: 23/287، حدیث 8.

البته شرح سخن امیر مؤمنان علی علیه السلام به زبان فارسی واقعاً مشکل است؛ چون الفاظ فارسی از بیان این سخن ناتوانند. اما ابن ابی الحدید معتزلی کلام شناس و ادیب بزرگ اهل سنت در شرح نهج البلاغه این کلام را در چند خط شرح کرده و عبارت را باز کرده است که همان را در این جا می آوریم. او در ذیل این کلام چنین می نویسد:

هذا کلام عظیم عال علی الکلام ومعناه عال علی المعانی....

يقول الإمام عليه السلام: ليس لأحد من البشر علينا نعمة. بل الله تعالى هو الذي أنعم علينا فليس بيننا وبينه واسطة والناس بأسرهم صنائعنا فنحن الواسطة بينهم وبين الله تعالى....

این کلام از امام علیه السلام، کلام بزرگی و از هر کلامی بالاتر است و معنای این کلام از همه معانی والاتر است. امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید: کسی از افراد بشر بر ما محمد و آل محمد علیهم السلام، مدیون نیست و نعمتی بر ما ندارد و احدی بر ما تفضلی ندارد؛ یعنی ما مدیون کسی نیستیم؛ بلکه هر چه ما داریم نعمت های خداوند متعال است که به ما ارزانی داشته است و بین ما و خداوند متعال واسطه ای نیست، هر چه داریم مستقیم از خداست. خداوند متعال از کانال دیگری به ما نعمت نداده است. پس ما ساخته و پرداخته خداوند متعال هستیم، هر چه داریم از اوست به طور مستقیم، اما دیگر افراد بشر - غیر از پیامبر اکرم و خاندانش علیهم السلام - همه این ها، سر سفره پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام هستند. ما واسطه بین مردم و خدا هستیم. پس هر چه مردم دارند به برکت ما، از کانال ما، از راه ما و به وساطت ماست.

به عبارت دیگر، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه علیهم السلام که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آقا و پدر ائمه، هستند به يك دست از خداوند متعال می گیرند و به دست دیگر به مردم می رسانند؛ گیرنده و رساننده آن ها هستند.

ابن ابی الحدید در ادامه می نویسد:

و هذا مقام جلیل ظاهره ما سمعت و باطنه أنهم عبيد الله و أنّ الناس عبيدهم؛(1)

و این يك مقام بسیار بلندی است، ظاهر این کلام همان است که گفتیم که بسیار مهم بود. باطن آن، این است که این ها (اهل بیت) بنده خداوند متعال و دیگر افراد بشر، بنده اهل بیت علیهم السلام هستند.

آیت الله خوئی رحمه الله در این زمینه چنین فرموده:

وأما الولاية التكوينية، فلا اشكال في ثبوتها وأنّ المخلوقات بأجمعها راجعة إليهم، وإتّما خلقت لهم، ولهم القدرة على التصرف فيها وهم وسائل التكوين. ولعلّ ذلك من الوضوح بمكان ولا تحتاج إلى إطالة الكلام؛(2)

هیچ اشکالی در ثبوت ولایت تکوینی برای مقام عصمت نیست. همه مخلوقات به مقام عصمت برگشت دارند. بلکه همه این ها برای ائمه علیهم السلام خلق شده اند و خداوند متعال به ائمه علیهم السلام قدرت داده است که بر کائنات و خلقت و خلاقیت تصرف کنند، و آنان در پیدایش مخلوقات واسطه هستند. این مطلب چنان واضح و ثابت است که به بحث طولانی نیازی نیست.

آن چه آوردیم سخن کوتاهی درباره ولایت تکوینی بود، اینک به اختصار به ولایت تشریحی می پردازیم.9.

ص: 222

---

1- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: 15/194.

2- . ر. ك: مصباح الفقاهه: 3/279.

مقصود از «ولایت تشریحی» این است که مقام عصمت نسبت به مال و جان مؤمنان اولویت دارد. این مطلب نیز از قرآن مجید است که می فرماید:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ (1)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است.

این آیه دلالت دارد بر وجوب اطاعت مطلقه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چه در رابطه با نفس، مثل این که ایشان به عده ای امر کنند که امروز بر شما واجب است که از شهر مدینه برای جنگ، صلح یا امر دیگری حرکت کنید. برای همه آنان واجب است اطاعت کنند، و چه در رابطه با اموال که اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صلاح دانستند که شخصی خانه اش را به شخص معین دیگری بفروشد، به او امر می کند، او باید اطاعت بکند، یا رایگان خانه را به شخص معینی بدهد، او باید اطاعت بکند.

چرا که هم جان او و هم مال او در اختیار معصوم است و چون معصوم با علم و آگاهی به ملاکات احکام، دستوری بر خلاف مصلحت نمی دهد و او چیزی را بر خلاف واقع و حقیقت، اراده نمی کند؛ خواه ناخواه واجب الاطاعه خواهد بود؛ چون هم معصوم است و خطا و گناه نمی کند و هم عالم است و خلاف واقع و حقیقت و مصلحت از او صادر نمی شود.

به آن چه گفته شد همه علماء در ذیل این آیه مبارکه، در تفسیرهای شیعی و سنی تصریح کرده اند و هیچ اختلافی وجود ندارد. (2)

ص: 223

1- . سورة احزاب (33): آیه 6.

2- . تفسیر القمی: 2/175، تفسیر التبیان: 8/317، تفسیر مجمع البیان: 8/121.

«النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ» فِي كُلِّ شَيْءٍ مِنْ أُمُورِ الدِّينِ وَالدُّنْيَا «مِنْ أَنْفُسِهِمْ» وَلِهَذَا أُطْلِقَ وَلَمْ يَقْتَدِ فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَحُكْمُهُ أَنْفَذَ عَلَيْهِمْ مِنْ حُكْمِهَا، وَحَقُّهُ آثَرٌ لَدَيْهِمْ مِنْ حَقُوقِهَا، وَشَفَقَتُهُمْ عَلَيْهِ أَقْدَمُ مِنْ شَفَقَتِهِمْ عَلَيْهَا. (1)

بیضاوی از بزرگان اهل سنت در این زمینه مثال جالبی زده و گفته که اگر قرص نانی در دست کسی بود و او به آن قرص نان نیاز داشت؛ به گونه ای که اگر این نان را نخورد از گرسنگی می میرد، یا آبی در اختیار دارد که اگر آن آب را نخورد از عطش می میرد، اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به این شخص امر کند که آن قرص نان، یا آن ظرف آب را به من بده، بر او واجب است که به حضرتش تحویل دهد؛ گرچه که از گرسنگی و یا تشنگی بمیرد. متن کلام او چنین نقل شده:

أَيُّ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، فَإِنَّهُ لَا يَأْمُرُهُمْ وَلَا يَرْضَىٰ مِنْهُمْ إِلَّا بِمَا فِيهِ صَلَاحُهُمْ وَنَجَاحُهُمْ بِخِلَافِ النَّفْسِ، فَلِذَلِكَ أُطْلِقَ فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ يَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...

فَمِنْ خِصَائِصِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّهُ كَانَ إِذَا احتَاجَ إِلَى طَعَامٍ أَوْ غَيْرِهِ وَجِبَ عَلَيَّ صَاحِبَهُ المَحْتَاجَ إِلَيْهِ بِذَلِكَ لَه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَجَازَ لَهُ أَخْذَهُ، وَهَذَا وَإِنْ كَانَ جَائِزًا لَمْ يَقَعْ... وَأَنَا وَلِيُّ المُؤْمِنِينَ. أَيَّ مَتَوَلِيٍّ أُمُورَهُمْ. (2)

البته پیش تر گذشت که بحث ما بر اصل این مقام و دارا بودن آن است، اما مورد استفاده قرار دادن آن، مطلب دیگری است. نه در روایات ما و نه در تاریخ نیامده که 0.

1- . الکشاف عن حقائق التنزیل: 3/251.

2- . السراج المنیر فی شرح جامع الصغیر: 1/320.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به کسی دستور بدهند که نان را به من بده؛ گرچه از گرسنگی بمیری.

قرآن کریم می فرماید:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»؛ (1)

پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آن ها محسوب می شوند.

در ذیل این آیه این حکم نقل شده:

زنی که به عقد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درآمد هیچ کدام از مسلمانان حق ندارد با او ازدواج کند و آن زن حق ندارد بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با احدی ازدواج کند؛ چرا که حکم مادر نسبت به افراد امت را دارد.

این یکی از احکام است که در تفسیر مجمع البیان در این باره چنین آمده است:

«وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» المعنى: إنَّهنَّ للمؤمنين كالأُمَّهات في الحرمة، وتحريم النكاح. ولسن أمهات لهم على الحقيقة؛ إذ لو كن كذلك لكانت بنتاه أخوات المؤمنين على الحقيقة، فكان لا يحل للمؤمن التزويج بهنّ.

فثبت أنّ المراد به يعود إلى حرمة العقد عليهن لا غير؛ لأنّه لم يثبت من أحكام الأُمومة بين المؤمنين وبينهن، سوى هذه الواحدة.

الأ ترى أنّه لا يحلّ للمؤمنين رؤيتهنّ، ولا يرثن المؤمنين، ولا يرثونهنّ.

ولهذا قال الشافعي: «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» في معنى دون معنى، وهو:

أنَّهنَّ محرمات على التأييد، وما كنّ محارم في الخلوة والمسافرة. (2)2.

ص: 225

1- . سورة احزاب (33): آیه 6.

2- . تفسیر مجمع البیان: 8/122، بحار الأنوار: 173/22.

وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا» (1) فَإِنَّهُ كَانَ سَبَبَ نَزُولِهَا أَنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ «الْنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» (2) وَحَرَّمَ اللَّهُ نِسَاءَ النَّبِيِّ عَلَى الْمُسْلِمِينَ غَضَبَ طَلْحَةَ، فَقَالَ: يَحْرَمُ مُحَمَّدٌ عَلَيْنَا نِسَاءَهُ وَيَتَزَوَّجُ هُوَ نِسَاءَنَا، لِنُنْ أَمَاتِ اللَّهُ مُحَمَّدًا لِنَفْعَلَنَّ كَذَا وَكَذَا....

فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا \* إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (3).... (4)

وقتی این آیه نازل شد و خدا طبق آن همسران پیامبر را بر مسلمانان حرام نمود طلحه خشمگین شد و گفت: محمد همسران خود را برای ما حرام می کند ولی خود با زنان ما ازدواج می کند. اگر خدا محمد را از دنیا ببرد به یقین ما با همسران او همین گونه رفتار خواهیم کرد... در این هنگام این آیه نازل شد: «و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید، و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود درآوردید که این کار نزد خدا بزرگ است. اگر چیزی را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، به راستی که خدا از همه چیز آگاه است». 5.

ص: 226

---

1- . سورة احزاب (33): آیه 53.

2- . همان: آیه 6.

3- . همان: آیه های 53 و 54.

4- . تفسیر القمی: 2/195.

بنابراین، ولایت برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اثبات رسید و آن حضرت در غدیر خم روز هیجدهم ماه ذی الحجّه که روز عید است و اهمیت بسیاری دارد پس از اعمال حج به طرف مدینه منوره حرکت کردند، در بین راه امر خدا آمد که از این مردم بایستی به صورت علنی و رسمی برای امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت بگیری و همه این ها باید بپذیرند که تمام مقامات نبی در علی علیه السلام وجود دارد؛ مگر نبوت.

وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به مکان غدیر خم رسیدند، در آن جا اتراف کردند و مردم را دعوت کردند که همه اجتماع کنند، اجتماع بسیار عظیمی شکل گرفت که ده ها هزار نفر در آن سفر حج همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطبه ای خواندند و مطالبی را به تفصیل بیان فرمودند. امام محمد باقر علیه السلام در ضمن روایتی این خطبه را برای ما روایت می کنند.

علقمه بن محمد می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

حجّ رسول الله صلی الله علیه وآله من المدینة وقد بلغ جميع الشرایع قومه غیر الحج والولاية... (1)

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در موسم حجّ عازم مکه بود، در حالی که تمام شرایع و قوانین - به جز حجّ و ولایت - را ابلاغ فرموده بودند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ضمن خطبه طولانی فرمودند:

أست أولى بكم من أنفسكم؟

آیا این چنین نیست که من به شما از جان شما اولی هستم؟

ص: 227



همه گفتند: بله؛ شما اولی هستید.

(در قرآن کریم نیز آمده است:

«الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛<sup>(1)</sup>

پیامبر مؤمنان از خودشان سزاوارتر است).

بعد فرمودند:

فمن كنت مولاه فهذا علي مولاه؛

پس هر کس من مولای او هستم، این علی مولای اوست.

یعنی هر کس من نسبت به او سزاوار و اولی هستم (به حکم آیه قرآن مجید) الآن رسماً به همه اعلام می کنم که همین مقام را علی علیه السلام پس از من دارد.

در این هنگام همه مسلمانان با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت کردند، شیخین (یعنی اولی و دومی) نیز آمدند و با آن حضرت بیعت کردند و به آن حضرت چنین تبریک گفتند:

بَخِّ بَخِّ لَكَ يَا عَلِي! أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَىٰ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؛<sup>(2)</sup>

آفرین بر تو و گوارا باد تو را ای علی که مولای من و مولای تمام زن و مرد مؤمن گردیدی.

بنابراین، همان جمله «الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» به تعبیر ما می شود:

«عليّ أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» و همان مقامی که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله 6.

ص: 228

1- . سورة احزاب (33): آیه 6.

2- . كتاب سليم بن قيس: 356 حديث 39، مسار الشيعة: 20، الطرائف: 147 حديث 222، المحتضر: 114، كنزالفوائد: 232، مناقب آل ابي طالب: 2/237، العمدة: 106/141، كشف الغمة: 1/238، بحار الانوار: 387/21-388، شواهد التنزيل: 203/1، حديث 213، تاريخ بغداد: 284/8، حديث 4392، تاريخ مدينة دمشق: 42/233، المناقب، خوارزمي: 156، حديث 184، البداية والنهاية: 7/386.

به حکم قرآن مجید ثابت بود، برای امیر مؤمنان علی علیه السلام به حکم حدیث غدیر ثابت شد.

این داستان برای ما عید و مناسبت سرور شد، ما از واقعه غدیر خم و خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بیعت مردم بر امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بلا فصل استدلال می کنیم که حق با علی علیه السلام بوده و این مقامات، مقامات امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و تأسیس حکومت، امر و نهی کردن جزء وظایف مقام امامت است که این مقامات از امیرالمؤمنین علیه السلام غصب و بر خلاف خواست خدا و رسول عمل شد.

بر این اساس، ولایت تشریحی برای امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت است. البته در این زمینه دلیل های دیگری نیز داریم که در منابع اهل سنت نیز آمده است.

از جمله کلام رسول الله صلی الله علیه وآله با بریده بن خصیب است که در جریان رفتن حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام در رأس ارتش اسلام به یمن اتفاق افتاد و از احادیثی است که سندهای بسیار و صحیح دارد. حضرت فرمودند:

یا بریده! إِنَّ عَلِيًّا وَلِيَّكُمْ بَعْدِي، فَأَحَبُّ عَلِيًّا فَاتِّمَّا يَفْعَلُ مَا يُؤْمَرُ؛

ای بریده! به راستی علی ولی شما بعد از من است، پس علی را دوست بدار؛ چرا که او تنها آن چه را که امر می شود، انجام می دهد.

و این است متن کامل حدیث، که بریده می گوید:

بعث رسول الله صلی الله علیه وآله علي بن أبي طالب و خالد بن الوليد كل واحد منهما وحده، وجمعهما فقال: إذا اجتمعتما فعليكم علي.

قال: فأخذنا يميناً أو يساراً. قال: وأخذ علي عليه السلام فأبعد فأصاب سيباً، فأخذ جارية من الخمس.

قال بریده: وكننت أشد الناس بغضاً لعلي عليه السلام وقد علم ذلك خالد بن

الوليد، فأتى رجل خالداً فأخبره أنه أخذ جارية من الخمس، فقال:

ما هذا؟

ثم جاء آخر، ثم أتى آخر، ثم تتابعت الأخبار على ذلك.

فدعاني خالد فقال: يا بريدة! قد عرفت الذي صنع، فانطلق بكتابي هذا إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فأخبره، وكتب إليه.

فانطلقت بكتابه حتى دخلت على رسول الله صلى الله عليه وآله وأخذ الكتاب فأمسكه بشماله، وكان كما قال الله عز وجل لا يكتب ولا يقرأ، وكنت رجلاً إذا تكلمت طأطأت رأسي حتى أفرغ من حاجتي، فطأطأت أو فتكلمت، فوقع في علي حتى فرغت،

ثم رفعت رأسي فرأيت رسول الله صلى الله عليه وآله قد غضب غضباً شديداً لم أره غضب مثله قط إلا يوم قريظة والنضير.

فنظر إليّ فقال: يا بريدة! إنّ علياً وليكم بعدي، فأحبّ علياً فإنّما يفعل ما يؤمر.

قال: فقممت وما أحد من الناس أحبّ إليّ منه... (1)

چكیده روایت چنین است:

امیر مؤمنان علی علیه السلام مأموریت یافتند که به همراه لشکری به یمن بروند، در آن جا جنگی اتفاق افتاد و غنایمی به دست آمد - طبق نقل اهل سنت - در بین غنائم کنیزی بود که حضرت آن را برای خودش برگزید.

البته ما این ادعا را نمی پذیریم که امیر مؤمنان علی علیه السلام در زمان صدیقه 1.

ص: 230

---

1- . الامالی، شیخ طوسی: 249-250، حدیث 443، بحار الانوار: 38/115، حدیث 55، مجمع الزوائد: 9/128، المعجم الاوسط:

5/117، تاریخ مدینة دمشق: 42/191.

ظاهره علیها السلام با زن دیگری تماسی داشته باشند؛ چه ملك یمین باشد و چه ازدواج. و اگر انتخاب کنیزك صحت داشته به جهت دیگری بوده. آری، آن بزرگوار بعد از حضرت زهرا علیها السلام با زنان متعددی ازدواج کردند.

افراد لشکر از جمله خالد بن الولید - که دشمنی سختی با امیر مؤمنان علی علیه السلام داشته - به کار آن حضرت انتقاد کردند، خالد، بریده را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و او قضیه را خدمت آن حضرت عرض کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: به کارهای علی علیه السلام اعتراض نکنید، علی از من است و من از علی هستم. او ولیّ شما پس از من است و تمام آن چه علی علیه السلام انجام بدهد با واقع مطابقت دارد. (1) این روایت نیز از دلایل ثبوت ولایت تشریحی برای مقام عصمت امیر مؤمنان علی و ائمه علیهم السلام تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

بنابر آن چه گذشت، این فراز به چهار قسم ولایت ائمه اطهار علیهم السلام اشاره دارد.

### نور ائمه و روشنایی زمین

#### وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ؛

و زمین به پرتو نور شما روشن شد.

به نور وجود شما زمین روشن شد؛ یعنی وجود شما مایه روشنایی زمین، یا عالم است. به این معنا که اگر شما نبودید زمین از ظلمت عدم خارج و به وجود نمی آمد، پس شما علت پیدایش و دوام عالم هستید.

ص: 231

---

1- ر. ک: کتاب داستان سپاه یمن از سلسله پژوهش های اعتقادی، شماره 31 از همین نگارنده.

و همین معنای روایاتی است به اثر وجودی امام در عالم اشاره می شود که

لوقبیت الأرض يوماً واحداً بلا إمامٍ منّا لساخت الأرض بأهلها؛ (1)

اگر زمین يك روز بدون امامی از جانب ما باقی بماند اهل خود را فرو برد.

و شاید مراد از «بنورکم» مقام هدایت ائمه اطهار علیهم السلام باشد، و به این جهت امام به شمس تشبیه شده که حضرت امام رضا علیه السلام می فرماید:

الإمام الشمس الطالعة المجللة بنورها للعالم، وهي في الأفق بحيث لاتتأهلها الأيدي والأبصار؛ (2)

امام آفتاب درخشانی است که با نورش جهان را روشن می کند به گونه ای که در افق قرار دارد، دست ها به آن نمی رسد و دیدگان خیره می گردند.

و در ذیل مبارکه:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (3)

آیا کسی که مرده بود، سپس او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود، همانند کسی است که در تاریکی هایی باشد که از آن خارج نگردد؟! این گونه برای کفرورزان، اعمالی که انجام می دهند، تزئین شده است.

حضرت در تفسیر «

وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا؛ و برای او نوری قرار دادیم» فرموده اند:

إماماً يؤتّم به؛ (4)

منظور پیشوایی است که از او اقتدا می کند. 5.

ص: 232

1- . دلایل الامامة: 436.

2- . الكافي: 1/198.

3- . سورة انعام (5): آية 122.

4- . الكافي: 1/185.

و ممکن است این عبارت از زیارت جامعه به آیه ای از قرآن مجید اشاره باشد، آن جا که می فرماید:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛ (1)

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود.

اگر این جمله از زیارت جامعه به آن آیه مبارکه اشاره باشد به عالم دنیا ارتباط ندارد، چرا که آن آیه مبارکه در خصوص عالم آخرت است، آیه این گونه است:

«وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ (2)

و زمین (در آن روز) به نور پروردگارش روشن می شود، و نامه های اعمال را پیش می نهند و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند، و میان آن ها به حق داوری می شود؛ در حالی که به آنان ستم نخواهد شد.

خداوند متعال در حکایت روز قیامت می فرماید که در آن روز زمین و عالم قیامت به نور پروردگارش روشن می شود و کتاب را می آورند.

شاید منظور از کتاب، قرآن مجید باشد که در آن موقع پیامبران الهی و شهدا می آیند و در آن جا حاضر می شوند، محکمه برقرار می گردد و با حق و به حق بین مردم قضاوت می شود.

آری، در آن روز قرآن، انبیا و شهدا حاضر، شاهد و ناظرند و محکمه قیامت برپا.

ص: 233

---

1- . سورة زمر (39): آیه 69.

2- . همان.

می شود و به اعمال و افعال اشخاص رسیدگی می شود و هر کسی نتیجه عملش را در آن جا می بیند.

بنابراین، اگر این جمله به آن آیه مبارکه اشاره باشد، پس کلمه «الأرض» به عالم قیامت برمی گردد. البته آن عالم تاریک است و در آن جا آفتاب و ماه وجود ندارد، پس روشنایی آن جا به نور خداوند متعال است که این نور الهی را مردان و زنان مؤمن و شهدا دارند.

قرآن کریم می فرماید:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»؛ (1)

مردان و زنان در روزی که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند.

از این رو، نور مؤمن قیامت را روشن می کند. هم چنین شهدا روشنایی بخش عالم قیامت هستند. قرآن کریم می فرماید:

«وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»؛ (2)

شهدا نزد پروردگارش هستند؛ برای آنان پاداش اعمال شان و نورشان خواهد بود.

آری، شهدا در عالم قیامت مقام دارند، آن ها روشن گر عالم قیامت هستند.

پس اگر شهدا و مردان و زنان مؤمن نور دارند، پرواضح است ائمه اطهار علیهم السلام به طریق اولی نور دارند و عالم قیامت به نور ائمه اطهار علیهم السلام منور خواهد شد و این مطلب بسیار روشن است. 9.

ص: 234

---

1- . سورة حدید (57): آیه 12.

2- . همان: آیه 19.

وَفَازَ الْفَائِزُونَ بِوَلَايَتِكُمْ؛

و مردمان رستگار به وسیله ولایت شما رستگار شدند.

راغب اصفهانی در واژه «فوز» می نویسد:

الفوز: الظفر بالخير مع حصول السلامة، قال: «ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ»، (1) «فَاَزَ فَوْزًا عَظِيمًا»، (2) «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ». (3)

فَوْز: پیروزی و ظفر یافتن به خیر و نیکی با حصول تندرستی، در آیه ای آمده:

«این رستگاری و پیروزی بزرگ است» و در آیه دیگری آمده: «به پیروزی بزرگی دست یافته است» و در آیه دیگری آمده: «این همان پیروزی آشکاری است». (4) یکی دیگر از مقامات ائمه علیهم السلام این است که همه آن هایی که فوز یافتند و به پیروزی و رستگاری نایل شدند؛ یعنی کسانی که در جهان آخرت خوشبخت شدند، نمرات بالایی گرفتند و به مقامات والایی رسیدند همه به وسیله ولایت شما به آن جا رسیدند.

این مقام نیز کاملاً به قرآن مجید مستند است. قرآن می فرماید:

«فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ»؛ (5)

آن ها که از آتش (دوزخ) دور شوند و به بهشت وارد گردند، به یقین نجات یافته و رستگار شده اند.

ص: 235

1- . سوره بروج: آیه 11.

2- . سوره احزاب (33): آیه 71.

3- . سوره انعام (6): آیه 30.

4- . المفردات غریب القرآن: 387.

5- . سوره آل عمران (3): آیه 185.



اگر کسی را از آتش دوزخ کنار بردند و نجاتش دادند و وارد بهشتش کردند به حقیقت، رستگار شده است.

بنابراین آیه، معلوم می شود که انسان به ولایت اهل بیت علیهم السلام از آتش دوزخ نجات پیدا می کند و این پرواضح است؛ چون ولایت اهل بیت علیهم السلام، ولایت رسول خداست و اطاعت و پیروی از آن ها پیروی و اطاعت از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

راستی ائمه اطهار علیهم السلام از ما چه خواستند؟ و چرا اطاعت از آن حضرات اطاعت از رسول خداست؟

زیرا آنان اطاعت از خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را از ما خواستند. آنان برای ما برنامه خاصی را نیاوردند؛ بلکه همان برنامه قرآن مجید، اوامر و نواهی و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است، همان برنامه های اسلام در اصول و فروع است.

آری، آن بزرگواران ما را به طرف اسلام، قرآن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله راهنمایی می کنند و تردیدی نیست که اگر کسی درست به احکام اسلام عمل کند و خدا را بندگی نماید و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اطاعت کند از آتش دوزخ کنار برده می شود و وارد بهشت خواهد شد و رستگار و پیروز می گردد.

بنابراین، ظفر یافتن به بهشت در جهان آخرت به برکت ولایت اهل بیت علیهم السلام است و راه فقط همین راه است. بارها گفته ایم که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دو راه بیشتر وجود ندارد: یا راه اهل بیت علیهم السلام، یا راه دیگران.

به دلایل قرآنی و حدیثی ثابت شد که صراط مستقیم و راه نجات، راه ائمه اطهار علیهم السلام است، فقط همین راه، نه راه دیگری، مردم را به رضوان و رضای خداوند متعال می رساند.

بر این اساس، اهل ولایت، هم در این عالم، هم در هنگام مرگ و هم در عقبات بعد از مرگ مورد رضای خدا هستند و در روز قیامت عاقبت امر آن ها رستگاری خواهد بود.

اما باید فکر کرد که آیا ما واقعاً این گونه هستیم و لیاقت و صلاحیت این معنا را داریم؟ **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** که دارا هستیم.

جالب است که رستگاری به وسیله ولایت ائمه علیهم السلام در روایات اهل سنت نیز آمده که بسیار مهم است. در آیه ای از قرآن مجید می خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛<sup>(1)</sup>

به راستی کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات هستند.

اهل سنت در ذیل این آیه مبارکه با مدارك معتبر روایت کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

یا علی! خیر البریه؛ یعنی بهترین و مقرب ترین امت نزد خداوند متعال، شیعیان تو هستند.

متن حدیث از جابر بن عبدالله انصاری است، وی می گوید:

كُنَّا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَقْبَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: قَدْ أَتَاكُمْ أَخِي.

ثمَّ التفت إلى الكعبة فضربها بيده، ثمَّ قال: والذي نفسي بيده، إنَّ هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة؛<sup>(2)</sup> 1.

ص: 237

---

1- . سورة بينه (98): آية 7.

2- . الامالی، شیخ طوسی: 251، حدیث 448، بحار الانوار: 38/5، حدیث 5، الدر المنثور: 6/379، فتح القدير: 5/477، تاریخ مدینه دمشق: 42/371.

روزی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نشستند بودیم که علی بن ابی طالب علیهما السلام تشریف آورد. رسول خدا صلی الله علیه وآله به حضرت علی علیه السلام اشاره کردند و فرمودند: اینک برادرم آمد.

آن گاه به سمت کعبه متوجه شدند و دست مبارک خود را روی آن حضرت نهادند و فرمودند:

به خدایی که جان من به دست اوست، این شخص و شیعیان او همان رستگاران در روز رستاخیز هستند.

البته در این باره احادیث دیگری نیز در کتاب های اهل سنت آمده است که به جهت طولانی شدن مطلب، از نقل آن ها چشم پوشی می نمایم. و از احادیث مسلم آن ها که همه روایت کردند حدیثی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

علي قسيم الجنة و النار؛ (1)

علی تقسیم کننده بهشت و دوزخ است.

آری، امیر مؤمنان علی علیه السلام در روز قیامت به امر خداوند متعال و در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مردم را تقسیم می کنند. آن حضرت اهل بهشت، اصحاب یمین و اهل جهنم، اصحاب شمال را از هم جدا می نمایند.

و البته، باید توجه داشت که مقتضای عموم «الفائزون» عدم اختصاص این معنا به امت حضرت محمد صلی الله علیه وآله است، بلکه همه اهل نجات در امت های پیشین نیز به برکت ولایت حضرت رسول و اهل بیت علیهم السلام نجات یافته و اهل بهشت شدند، زیرا ولایت بر امم به توسط پیامبران الهی عرضه شده و دلایل این مدعی فراوان است، از جمله حدیث معتبری در ذیل آیه مبارکه «وَسَدَّ لِمَنْ أُرْسَلْنَا».

ص: 238

---

1- . الخصال: 497 ذیل حدیث 5، الامالی، شیخ صدوق: 150، حدیث 146، بحار الانوار: 38/95، حدیث 11، ینابیع المودة: 1/249، حدیث های 1 و 2.

مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» ؛ «و از رسولانی که پیش از تو فرستادیم پرس» (1) وارد شده است. در آن حدیث می خوانیم:

آن گاه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به معراج تشریف بردند، هر جا که می رفتند جبرئیل در خدمتشان بود و چون با پیامبران پیشین ملاقات داشتند.

جبرئیل می گفت:

«وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»

علی ما بعثوا؛ (2)

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم پرس» برای چه چیزی مبعوث شده اند؟

آن ها پاسخ می دادند مبعوث شدیم بر این که نبوت شما و ولایت علی بن ابی طالب و اهل بیت علیهم السلام بعد از شما را به مردم ابلاغ کنیم. (3)

**به سوی رضوان**

**بِكُمْ يُسَلِّكُ إِلَى الرِّضْوَانِ؛**

وسیله شما به بهشت رضوان توان رسید.

شما اهل بیت سبب آن هستید که خدا ما را به رضوان خود برساند. معلوم است که مراد، اطاعت و تبعیت از آن هاست، و این چیزی است که دلائل بسیار فراوان دارد.

در کلمه «رضوان» دو اکمال وجود دارد، که یا مصدر است به معنای کثرت رضا؛ چنان چه راغب اصفهانی می گوید:

الرضوان: الرضا الكثير، ولما كان أعظم الرضا رضا الله تعالى خصّ لفظ

ص: 239

1- . سورة زخرف (43): آیه 45.

2- . بحار الانوار: 26/318.

3- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: جلد یکم صفحه 105 از همین کتاب.

الرضوان في القرآن بما كان من الله تعالى، قال عز وجل: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ» (1) - (2)

رضوان: خشنودی زیاد. و از آن جایی که بزرگ ترین رضا، خشنودی و رضایت خدای تعالی است. واژه «رضوان» در قرآن، به هر چه از اوست اختصاص یافته است. خدای تعالی می فرماید: «ورهبانیتی که ابداع کرده بودند، ما بر آنان مقرر نکرده بودیم؛ جز جلب خشنودی خدا».

پس ولایت اهل بیت علیهم السلام، یعنی پیروی از آن ها در هر جهت انسان مؤمن را به رضوان الهی می رساند که خدا به آن ها وعده داده و فرموده:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (3)

خدا به مردان و زنان با ایمان، باغ هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ در آن جاودانه خواهند ماند و مسکن های پاکیزه ای در بهشت های جاودان و رضای خدا، برتر است و همین پیروزی بزرگ است.

در آیه دیگری فرموده:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ (4)

ای روح آرام یافته! \* به سوی پروردگارت بازگرد؛ در حالی که هم تو از او 0.

ص: 240

1- سورة حدید (57): آیه 27.

2- . المفردات فی غریب القرآن: 80.

3- . سورة توبه (9): آیه 72.

4- . سورة فجر (89): آیه های 27-30.

خشنود هستی و هم او از تو خشنود است. \* پس در گروه بندگانم در آی \* و در بهشتم وارد شو!

آری، پیرو اهل بیت علیهم السلام گناه نمی کند و اگر گناهی از او سرزند به برکت اهل بیت علیهم السلام مورد مغفرت قرار می گیرد، و هیچ گونه نگرانی نخواهد داشت که فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (1)

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خدا است» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند که نترسید و غمگین نباشید و مزده باد بر شما آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

و یا مراد بهشت است که به خازن بهشت نیز رضوان گویند و رسیدن به او، رسیدن به بهشت است. و در روایات آمده که خازن بهشت در عالم آخرت مطیع و فرمانبردار مقام ولایت است.

### منکران ولایت

#### وَعَلَىٰ مَنْ جَعَدَ وَلَا يَتَّكُمُ عَصَبُ الرَّحْمَانِ؛

و بر آن کس که منکر فرمانروایی شماسست، خشم خدای رحمان خواهد بود.

واژه «جحد» در زبان عرب در موردی استعمال می شود که کسی ایمان و اعتقاد داشته باشد، اما بر خلاف اعتقادش عمل کند و آن اعتقاد را انکار نماید؛ یعنی در باطن نمی تواند انکار کند، ولی بر زبان انکار می کند.

ص: 241

جحد: الجحود نفی ما فی القلب إثباته، وإثبات ما فی القلب نفیه؛(1)

جحد، نفی کردن هر چیزی که در دل و خاطر انسان ثابت است و اثبات کردن هر چیزی که دل و خاطر آن را نفی می کند.

آری، چنین افرادی که ولایت اهل بیت علیهم السلام را منکر می شوند، مورد غضب خدا؛ آن هم خدای رحمان هستند.

در حدیثی که در منابع اهل سنت نیز آمده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

إِنَّكَ ستقدم علی الله وشيعتك راضين مرضيين ويقدم عليك عدوك غضاباً مقمحين؛

تو و شیعیان تو در قیامت وارد می شوید در حالی که همه مورد رضای خداوند متعال هستید و خداوند متعال شما را در آن جا راضی می کند و به شما مقامات و عنایاتی می دهد. دشمنان تو در حالی وارد محشر می شوند که دست های آن ها را به پشت گردن هایشان بستند.

این حدیث را طبرانی، جلال الدین سیوطی، ابن حجر هیتمی مکی، دیلمی، آلوسی و دیگران که از بزرگان محدثان عامه هستند، روایت کرده اند.(2) روشن است که عبارات زیارت جامعه، ریشه قرآنی و حدیثی دارد.6.

ص: 242

1- . المفردات فی غریب القرآن: 88.

2- . مجمع الزوائد: 9/131، معجم الأوسط: 4/187، مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام: 187، النهایه فی غریب الحدیث: 4/106، نظم درر السمطین: 92، الصواعق المحرقة (ط قاهره): 154، شواهد التنزیل: 2/460، حدیث 1126.

## بَابِي اَنْتُمْ وَاُمِّي وَنَفْسِي وَاَهْلِي وَمَالِي ذِكْرِكُمْ فِي الذَّاكِرِينَ؛

پدر و مادرم و خودم و خاندان و داراییم فدای شما باد، ای سروران من! ذکر شما در زبان ذکرکنندگان است.

این جمله را به دو صورت ممکن است شرح دهیم:

نخست این که شما از ذاکرین خدای تعالی هستید. پیش تر در اوصاف ائمه علیهم السلام چنین خواندیم:

وَأَدْمَتُمْ ذِكْرَهُ؛ (1)

شما یاد خدا را ادامه دادید.

دوم این که خدای تعالی چنین مقرر کرده که یاد شما هم چنان بین مردم وجود داشته باشد و شما را به خوبی و عظمت یاد کنند، که از طرفی فرموده:

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛ (2)

و یاد و آوازه تو را بلند ساختیم.

و از طرفی فرموده:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرٌ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»؛ (3)

آنان می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را به پایان می رساند؛ گرچه کفرورزان ناخرسند باشند.

ص: 243

1- . ر . ك: جلد دوم صفحه 222 از همین کتاب.

2- . سورة شرح (94): آیه 4.

3- . سورة صف (61): آیه 8.



توضیح مطلب این که:

ائمه عليهم السلام خداوند متعال را در همه احوال یاد می کردند. در قرآن مجید می خوانیم:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»؛ (1). سورة بقره (2)، آیه 152. (2)

همان ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند.

ائمه اطهار عليهم السلام در همه احوال؛ چه در قیام و چه در قعود و چه در کارها و احوال دیگر به یاد خداوند متعال بودند. و هر کس در حالات ائمه اطهار عليهم السلام تأمل کند می بیند که آنان بهترین مصادیق عاملان به ذکر خداوند متعال هستند که خدای سبحان فرموده:

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا»؛ (3)

و خدا را فراوان یاد کنید.

اگر انسان خداوند متعال را بسیار و با حضور قلب یاد کند، خدای تعالی او را یاد می کند که فرموده:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»؛ (3)

پس مرا یاد نمایید، تا من به یاد شما باشم.

حال، باید فکر کرد که این چه منزلتی است که خدا همیشه به یاد ایشان است.

یاد خدای تعالی چگونه محقق می شود؟ 2.

ص: 244

1- . سورة آل عمران

2- : آیه 191.

3- . سورة انفال (8): آیه 45، سورة جمعه (62): آیه 10.

به ذکر اسمی از اسماء خدا.

یا به ذکر وصفی از صفات او.

یا به ذکر نعمت های او.

انسان به هر قسمی خداوند متعال را یاد کند، او را به بزرگی یاد کرده و در برابر او کوچکی کرده است و اگر کسی در برابر خدا با حضور قلب و در همه احوال، بسیار کوچکی کند، خدا به او عزت و عظمت می دهد و او را بزرگ می کند.

اگر کسی بخواهد به مقام اهل بیت علیهم السلام در این جهت پی ببرد به عظمت و عزت آن بزرگواران بنگرد که حتی دشمنانشان نیز به این امر اقرار می کنند. این عظمت در اثر یاد خداوند متعال و ذکر الهی است که هر چه بیشتر و بهتر ذکر کردند خدا به آنان بیشتر قرب، عظمت و عزت عطا کرد.

خدای سبحان در قرآن مجید به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خطاب می کند:

﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ﴾؛ (1)

و آوازه تو را بلند ساختیم.

یعنی ما اسم تو را بالا بردیم که مردم نام تو را با عظمت یاد می کنند و همین طور هم هست. این در اثر عبادت و ذکر و یاد خداوند متعال است که خدا به انسان عزت می دهد.

در داستان حضرت موسی علیه السلام در قرآن کریم، آن پیامبر الهی به خداوند متعال چنین خطاب می کند:

﴿وَ أَشْرِكُ فِي أَمْرِي \* كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا \* وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا﴾؛ (2)

و او را در کارم شریک ساز؛ تا تو را بسیار تسبیح گویم و تو را بسیار یاد کنیم. 4.

ص: 245

---

1- . سورة شرح (94): آیه 4.

2- . سورة طه (20): آیه های 32-34.

اساساً رفتار اولیای الهی به خصوص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام با خداوند متعال چنین بوده که خدا را عبادت می کردند و در برابر او کوچکی می نمودند، خدای سبحان نیز به آنان مقام می داد و بالا می برد و هر چه خدا بیشتر عزت داده، آنان در مقابل خدا بیشتر کوچکی می کردند. از این رو حضرت موسی علیه السلام گفت: هارون را با من در رسالت شریک قرار بده تا تو را بیشتر یاد کنیم.

آری، اگر بنده در برابر خداوند متعال کوچکی کند و ذلیل باشد، خدا نیز به او عزت می دهد و آن گاه نه تنها از مقام عزت، مغرور نمی شود؛ بلکه ذلتش در برابر خدا زیاد می شود، باز خدا به او عزت می دهد.

روشن است که ذکر بسیار خدا، آثاری دارد، خداوند متعال به همه مؤمنان چنین خطاب می کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا \* وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را بسیار یاد کنید، و صبح و شام او را تسبیح گوئید.

در آیه دیگری می فرماید:

«وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ (2)

و خدا را فراوان یاد کنید، تا رستگار شوید.

رستگار شدن يك مقام بزرگی است که به برکت کثرت یاد خداوند متعال حاصل می شود که انسان در این عالم و در این عمرهای کوتاه و فرصت های کم، بلکه بتواند به جایی برسد.0.

ص: 246

---

1- . سورة احزاب (33): آیه های 41 و 42.

2- . سورة انفال (8): آیه 45، سورة جمعه (62): آیه 10.

در آیه دیگری می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»؛ (1)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نکنند.

آن چه گذشت سخن کوتاهی درباره ذکر خداوند متعال و آثار آن بود که از قرآن استفاده کردیم. البته این امر به همه مؤمنان خطاب شده و همه کسانی که به آن عمل کردند، نتیجه گرفتند.

یکی از راه هایی که ائمه اطهار علیهم السلام به آن مقامات رسیدند همین ذکر خدا بوده که انسان، خداوند متعال را هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی بسیار یاد کند.

از نظر کمی روشن است که بسیار ذکر بکنند، اما از نظر کیفی؛ یعنی با حضور قلب، حواس جمع و خلوص باشد؛ چرا که ذکر خداوند متعال نیز شرایطی دارد در این صورت است که برای انسان نتیجه می دهد.

بنابر آن چه گذشت ظاهر عبارت

«ذکرکم فی الذاکرین» این است که وقتی شما چنین در برابر خداوند متعال کوچکی کردید، خداوند متعال نیز «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»؛ (2) «و آوازه تو را بلند ساختیم» که برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، برای شما نیز قرار داد.

## اسامی والا

### وَأَسْمَاؤُكُمْ فِي الْأَسْمَاءِ؛

و نام هایتان در میان نام هاست.

اسامی اهل بیت علیهم السلام در بین مردم بر سر زبان هاست؛ حتی کسانی که با آن

ص: 247

1- . سورة منافقون (63): آیه 9.

2- . سورة شرح (94): آیه 4.

بزرگواران رابطه آن چنانی ندارند نیز به یاد آن ها هستند و آرزو دارند که مورد عنایتشان واقع بشوند. به راستی اسامی آن حضرات چه نوراتیتی دارد؟

## اجساد، نفوس و آثار ائمه

### وَأَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ؛

و پیکرتان با سایر پیکرهاست.

شما از نظر ظاهر بشر هستید، نشست و برخاست شما مثل بقیه مردم است. از نظر وجود، پدر دارید، از مادر متولد می شوید، اعضا و جوارح شما مثل بقیه مردم است. به حسب ظاهر امام علیه السلام با ما از نظر جسمی تفاوت ندارند.

اما آیا چشمی که امام علیه السلام دارند با چشمی که ما داریم یکی است؟ او «عین الله» است.

آیا زبانی که ایشان دارند با زبان ما یکی است؟ او «لسان الله» است.

آیا دستی که امام علیه السلام دارد با دستی که ما داریم یکی است؟ او «یدالله» است.

آیا صورت امام علیه السلام با سایر صورت ها یکی است؟ او «وجه الله» است.

آری، به حسب ظاهر امام، با ما یکی است، اما در واقع چه؟

اساساً اجساد پیامبر اکرم و اهل بیت اطهار علیهم السلام دارای خصوصیتی هستند که هیچ جسدی از اجساد بنی آدم واجد آن ها نیست. آن ها از نور خدا خلق شده اند.

در روایات آمده که آن حضرات سایه نداشته اند، جسمشان را بوی خوشی بوده که ممتاز بوده است.

### وَأَزْوَاجُكُمْ فِي الْأَزْوَاجِ؛

و روایتان در میان سایر روان هاست.

به راستی آیا ارواح حضرات ائمه معصومین علیهم السلام با سایر ارواح یکی است؟

ارواح آن‌ها به فضل الهی بر همه عوالم و علوم احاطه دارند، دارای همه کمالات الهی هستند، آن‌ها کجا و دیگران کجا؟

و چقدر بدبخت هستند کسانی که به دیگران گرویدند؟!

### وَأَنْفُسُكُمْ فِي النَّفُوسِ؛

و جان هاتان در سایر جان‌ها.

آری، شما نیز مثل بقیه افراد بشر نفس دارید. قرآن کریم می‌فرماید:

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»؛ (1)

بگو: من فقط بشری هستم مثل شما.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام مثل بقیه افراد بشر نفس دارند، روح دارند، اما نفس امام کجا و نفس ما کجا؟ کاری که امام با نفس خود انجام دادند آیا یک صدم، یک هزارم آن کار را ما با نفسمان می‌توانیم انجام بدهیم؟ امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بَوْرِعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَقَّةٍ وَسَدَادٍ؛ (2)

هان که شما نمی‌توانید این‌گونه باشید، ولی مرا با پارسایی، کوشش، پاکدامنی و راستی یاری کنید؛

آری، ما نمی‌توانیم مانند امیرمؤمنان علی علیه السلام باشیم، ولی باید در این زمینه بکوشیم.

ص: 249

1- . سورة كهف (18): آية 110.

2- . نهج البلاغه: 417 نامه 45، ارشاد القلوب: 2/214.

## وَأَثَارُكُمْ فِي الْأَثَارِ؛

و آثارتان در میان آثار (دیگران) است.

افرادی که آثاری در این عالم گذاشتند؛ چه در حال حیاتشان و چه بعد از مرگشان مردم به خاطر آن آثار، آن‌ها را یاد می‌کنند. اگر کسی، کار مفیدی انجام بدهد؛ بیمارستانی یا مسجدی بسازد و یا کتابی بنویسد باعث می‌شود که مردم او را به خوبی یاد کنند و این، اثر وجودی آن فرد است.

اما به راستی آثار اهل بیت علیهم السلام کجا و آثار دیگر مردم کجا؟ چقدر تفاوت دارد؟ معارف، علوم، صفات، حالات و سیره ای که ائمه اطهار علیهم السلام داشتند کجا و سایر مردم کجا؟ بله آن هم اثر است و این هم اثر، اما این کجا و آن کجا؟

از نظر بشری بین ائمه اطهار علیهم السلام و سایر مردم تفاوتی وجود ندارد. ائمه اطهار علیهم السلام روح دارند، مردم نیز روح دارند و زنده هستند، هر زنده ای روح دارد، جسم دارد، اعضا و جوارح دارد، نفس دارد، اثر دارد؛ چه در حال زنده بودن و چه بعد از مرگ.

اما ملاحظه کنید اهل بیت علیهم السلام چه آثاری از خودشان باقی گذاشتند و الآن نیز چه آثاری دارند؟ اصلاً می‌توان آثار آنان را با آثار افراد دیگر مقایسه کرد؟

## قبرهای جاودان با برکت و نورانی

## وَقُبُورُكُمْ فِي الْقُبُورِ؛

و قبرهاتان در (شمار) سایر قبرهاست.

همه افراد انسان وقتی از دار دنیا بروند به خاک سپرده می‌شوند و ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طورند، اما آن قبرها کجا و قبور سایر مردم کجا؟

وقتی انسان به حرم امام رضا یا حرم هر يك از ائمه اطهار علیهم السلام وارد می‌شود

ص: 250

يك دنيا احساس معنويت می کند، به یاد خدا و قیامت می افتد، حالات و صفاتی پیدا می کند که آرزو دارد که وقتی به خانه برگشت آن حالات و صفات در او باقی باشد که اگر باقی باشد هنر است و از برکات زیارت رفتن همین است که انسان عوض می شود، هنر این است که وقتی انسان عوض شد، آن حالت را نگه دارد.

از این روست که ما در آغاز شرح زیارت جامعه به پرسش هایی در این باره پاسخ دادیم که زیارت یعنی چه؟

زیارت چه اثری دارد؟

چرا به ما دستور دادند به زیارت ائمه اطهار علیهم السلام و زیارت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برویم؟

برای این است که کاملاً محسوس است وقتی انسان در محضر امام علیه السلام قرار می گیرد نورانیت و معنویت پیدا می کند و آن چند روزی که انسان در مشهد امام رضا و ائمه دیگر علیهم السلام حضور دارد يك مقطع زمانی است که حالاتش با دیگر ایام در شهر خودش قطعاً تفاوت دارد.

اگر انسان در شهر خود کار خطایی بخواهد انجام دهد، انجام می دهد، ولی در آن جا می گوید: به زیارت آمدم، این کار درست نیست. اگر این حالت معنوی تا آخر باقی بماند چه می شود؟

آیا قابل انکار است که چقدر زیارت قبورشان برکت داشته؟ چقدر حاجت های معنوی و مادی گرفته شده و هم چنین مشکلاتی حل شده است؟

## نام های شیرین

### فَمَا اِخْلَى اسْمَانِكُمْ؛

پس چه شیرین است نام هایتان.

به راستی چقدر اسامی اهل بیت علیهم السلام شیرین و زیبا و لذت بخش است؟

ص: 251



آری، مردم اسم دارند، شما نیز اسم دارید. اسم، اسم است، اما نام های محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، احمد، محمود، باقر، صادق، جعفر، کاظم و رضا چقدر نورانیت و جمال دارند و چقدر دارای معنا هستند؟

اگر با اسامی آن بزرگواران مروری بر اسامی دیگر بکنیم خواهیم دید که چقدر این دو گروه از اسامی متفاوتند؟

اسامی ائمه اطهار علیهم السلام معنا می دهند، ما را عوض می کنند، اگر اسم من احمد باشد، بی جهت اسم مرا که احمد گذاشته اند، اگر اسم مرا جواد گذاشته اند، اگر اسم مرا رضا گذاشته اند، يك معنایی دارد. این اسامی را بی جهت بر ما گذاشته اند. مگر چنگیز و امثال آن چه معنایی دارند؟! چه الهام بخشی برای ما دارند؟ و چه تغییری مثبت در وجود ما ایجاد می کنند؟

## نفوس با کرامت

### وَ اكْرَمَ انْفُسِكُمْ؛

و جان هاتان گرامی است.

شما اهل بیت علیهم السلام چقدر بزرگوارید، چه با عظمت هستید؟ و چه ارزشی دارید؟

واژه «کرم» در زبان عرب به چیزی ارزشمند می گویند. راغب اصفهانی در این باره می نویسد:

... وَكَلَّ شَيْءٌ شَرَفًا فِي بَابِهِ فَإِنَّهُ يُوصَفُ بِالْكَرَمِ، قَالَ تَعَالَى: «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا

ص: 252

مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ» (1)، «وَزُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ» (2) «وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا». (3)... (4)

... هر چیز با ارزش را در جای خود با کرامت توصیف می شود، خدای متعال می فرماید: «... در روی زمین انواع گوناگونی از جفت های گیاهان پر ارزش رویانندیم»؛ «و زراعت ها و قصرهای زیبا و گرانتقیمت»؛ «و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آن ها بگوا»... به سنگ های قیمتی و ارزشمند عقیق و فیروزه و... «احجار کریمه» می گویند.

به چشم می گویند: «کریمه»؛ چون در وجود انسان بسیار ارزش دارد. به دختر انسان می گویند: «کریمه»، چون دختر، عزیز خاندان است و در خاندان ارزشمند است.

چقدر نفوس شما در برابر خدا و خلق خدا - البته در برابر خلق مهم نیست - ارزشمند و قیمتی است، شما عباد خدای سبحان هستید؛ اما عباد «مکرمون» چنان که در جای خود گذشت.

### شأن با عظمت

### وَاعْظَمَ شَأْنَكُمْ؛

و مقامتان بزرگ است.

ص: 253

- 1- . سورة لقمان (31): آیه 10.
- 2- . سورة دخان (44): آیه 26.
- 3- . سورة اسراء (17): آیه 23.
- 4- . المفردات فی غریب القرآن: 429.

شما اهل بیت چه شأن عظیمی دارید؟ اساساً شأن حضرات معصومین علیهم السلام از شأن باری تعالی است، مگر می شود به عظمت آن پی برد؟

## مقام والا

### وَأَجَلٌ خَطَرُكُمْ؛

و منزلت و موقعیتتان برجسته است.

کلمه «خطر» در زبان عرب به معنای جلالت قدر است. در این باره چنین آمده است:

والخطر: ارتفاع المكانة والمنزلة والمال والشرف... ويقال: هذا خطر لهذا أي: مثل في القدر، ولا يكون إلا في الشيء العزيز. ولا يقال في الدون إلا للشيء السري، ويقال: ليس له خطر أي: نظير ومثل،... ويقال للرجل الشريف: هو عظيم الخطر. (1)

خطر؛ یعنی جایگاه و منزلت والا در دارایی و شرافت...

همه بشر هستند، اما چه امتیازاتی شما اهل بیت در برابر دیگر افراد بشر دارید؟

امتیازاتی برای ائمه اطهار علیهم السلام وجود دارد که همه، واقعیات و امور وجدانی هستند و برای اثبات آن ها به هیچ آیه و حدیثی نیاز نیست.

در این فرازها می گوئیم: شما اهل بیت از نظر ظاهر و آفرینش مانند بقیه مردم هستید، اما اسامی شیرین و زیبا دارید و مقام و جایگاه شما والاست پیش تر در فرازی از زیارت جامعه گذشت:

... إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالَةَ أَمْرِكُمْ، وَعِظَمَ خَطَرِكُمْ، وَكِبَرَ شَأْنِكُمْ، وَتَمَامَ نُورِكُمْ، وَصِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ...

... مگر آن که خداوند جلالت و شکوه امر، عظمت، بزرگی شأن، نور فراگیر، راستی جایگاه، استواری مقام، شرافت محل و منزلت و مقرب بودن شما را به او بشناساند...

ص: 254

**وَأَوْفَىٰ بِعَهْدِكُمْ وَأَصْدَقَ وَعْدَكُمْ؛**

و عهدتان با وفا و وعده تان راست است.

در این جا دو وصف از اوصاف ائمه معصومین علیهم السلام ذکر شده است:

1. وفای به عهد،

2. صدق وعد.

پرسش این که چرا این دو وصف در این جا ذکر شده است؟

چون این دو وصف در بین افراد بشر اندک است. هر کسی در زندگی شخصی خود تجربه کند می بیند که چقدر عدم وفا دیده می شود و همیشه همین بی وفایی بوده. اما ائمه علیهم السلام در بین مردم این امتیاز را دارند، شما به حسب ظاهر مثل مردم هستید؛ نه فقط وفای به عهد دارید؛ بلکه در اعلا مراتب وفای به عهد هستید.

وفای به عهد يك صفت خدایی است. قرآن مجید می فرماید:

«وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»؛ (1)

و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟!

بر این اساس، این صفت خدایی در اعلا مراتبش در شما موجود است و حال آن که در سایر افراد بشر تقریباً مفقود است.

از طرفی، وفای به عهد یکی از واجبات است. قرآن کریم می فرماید:

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»؛ (2)

و به عهد خود وفا کنید، که به راستی از عهد سؤال می شود.

ص: 255

1- . سورة توبه (9): آیه 111.

2- . سورة اسراء (17): آیه 34.

انسان در این باره مورد سؤال واقع می شود، اما کم تر به این تکلیف، عمل می شود. ولی ائمه اطهار علیهم السلام در بالاترین مراتب این وصف بودند.

خداوند متعال وفای به عهد را حتی در مورد کفرورزان لازم دانسته است که اگر انسان مؤمنی با کافری عهدی را بست بی وفایی نکند. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»؛ (1)

چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود؟! مگر کسانی که نزد مسجد الحرام با آنان پیمان بستید؛ تا زمانی که در برابر شما وفادار باشند، شما نیز وفاداری کنید.

طبق این آیه خداوند متعال به مؤمنان می فرماید تا وقتی مشرکان عهدشکنی نکردند شما عهدشکنی نکنید و به عهدتان وفا نمایید.

آری، نقص ما این است که ادعای اسلام و ولایت به اهل بیت علیهم السلام می کنیم، اما وفای به عهد نداریم و علت عقب ماندگی ما، همین نقص هاست.

وفای به عهد آن قدر مهم است، در عین حال این قدر کم تر مورد توجه است، اما ائمه اطهار علیهم السلام در اعلا مراتب آن را دارا هستند.

اکنون نگاه کوتاهی به حالات کسانی داریم که در مقابل ائمه علیهم السلام ادعای امامت کردند. راستی آن ها چقدر وفای به عهد داشتند؛ اصلاً یکی از هنرهای آنان خلف وعده و عهدشکنی بوده است. بیعت نوعی عهد است. مگر کسانی که سقیفه را ساختند در غدیر خم با امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت نکرده بودند؟ مگر کسانی که در جنگ جمل با حضرت علی علیه السلام جنگیدند با آن حضرت بیعت نکرده بودند؟ 7.

ص: 256

صفت دوم «صدق وعد» است؛

عهد؛ یعنی انسان با کسی قرار می‌گذارد و قرارداد، طرفینی است. اما وعد این است که انسان به کسی وعده می‌دهد؛ حتی اگر قراردادی هم نباشد باید صادق الوعد باشد. صدق در وعده نیز از صفات الهی است. قرآن کریم می‌فرماید:

«لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ»؛ (1)

خدا در وعده خود تخلف نمی‌کند.

در آیه دیگری می‌فرماید:

«لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ»؛ (2)

خداوند هرگز از وعده اش تخلف نمی‌کند.

در جای دیگر به صدق در وعده اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٍ»؛ (3)

آن چه به شما وعده شده به یقین راست است.

طبق این آیه های قرآن هر آن چه که وعده داده می‌شود، صدق است و واقع خواهد شد.

خدای متعال در آیه ای دیگر به حتمی بودن وعده اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا»؛ (4)

به یقین وعده خدا تحقق یافتنی است.

یعنی وعده الهی واقع خواهد شد. 1.

ص: 257

---

1- . سورة زمر (39): آیه 20.

2- . سورة روم (30): آیه 6.

3- . سورة ذاریات (51): آیه 5.

4- . سورة مریم (19): آیه 61.

حضرت اسماعیل پیامبر علیه السلام دارای این صفت بود. خداوند متعال از او یاد می کند و می فرماید:

«إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»؛<sup>(1)</sup>

او در وعده هایش صادق بود.

بدیهی است که پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین بوده اند. در روایتی آمده است:

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با کسی وعده ای گذاشتند که در فلان جا منتظر تو می مانم. آن شخص زمان بسیاری دیر کرد. اما حضرت هم چنان در آن جا ماندند؛ حتی جایشان را عوض نکردند.<sup>(2)</sup> و نظیر این جریان برای حضرت اسماعیل علیه السلام اتفاق افتاد که این نام به او داده شد، منصور بن حازم می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

إِثْمًا سَمِّيَ إِسْمَاعِيلَ صَادِقَ الْوَعْدِ، لِأَنَّهُ وَعَدَ رَجُلًا فِي مَكَانٍ فَانْتَظَرَهُ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ سَنَةً، فَسَمَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ صَادِقَ الْوَعْدِ.

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الرَّجُلَ أَتَاهُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ: مَا زِلْتَ مَنْتَظِرًا لَكَ؛<sup>(3)</sup>

همانا اسماعیل صادق الوعد نامیده شد که با مردی در جایی وعده گذاشت. او یک سال آن جا در انتظار او ماند، از این رو خدای متعال او را «صادق الوعد» نامید. سپس آن مرد آمد و اسماعیل به او گفت: من همواره در انتظار تو بودم.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز این چنین بودند که این اوصاف و صفات الهی که در بین مردم این قدر کم بوده و هست، آنان اعلام مراتبش را دارا بودند.<sup>7</sup>

ص: 258

---

1- . سورة مريم (19): آية 54.

2- . بحار الأنوار: 17/251، ذیل حدیث 4.

3- . الكافي: 2/105، حدیث 7، بحار الأنوار: 68/5، حدیث 7.

بنابراین، برای همین است که به این مقامات رسیده اند و چقدر آن بزرگواران شیعیانشان را به این صفات برجسته؛ هم به وفای به عهد و هم به صدق وعده سفارش کرده اند. در این زمینه روایات فراوانی داریم که در کتاب اصول الکافی، کتاب های اخلاقی و دیگر منابع آمده است. (1) در روایتی هشام بن سالم می گوید:

سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول:

عدة المؤمن أخاه نذر لا كفارة له، فمن أخلف فحلف الله بدأ ولمقته تعرّض، وذلك قوله: «يا أيها الذين آمنوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ \* كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ» (2)؛ (3)

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

وعدة مؤمن به برادر دینی خود نذری است که کفاره ندارد، پس هر که به آن وفا نکند به مخالفت و عدة با خدا برخاسته و خود را در غضب او انداخته و همین گفتار خدای تعالی است که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که به آن عمل نمی کنید؟! \* نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید و به آن عمل نکنید!».

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: 3.

ص: 259

---

1- . ر. ك: الكافي: 2/105 باب «الصدق واداء الامانه»، و 363 باب «خلف الوعد». بحار الانوار: 5/331، باب 18 «باب الوعد والوعيد»، 68/260، باب 74 «باب الوفاء بما جعل الله على نفسه»، 72/91، باب 47 «باب لزوم الوفاء بالوعد والعهد».

2- سورة صف (61): آیه های 2 و 3.

3- . الكافي: 2/363.



من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليف إذ وعد؛(1)

هر کس به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد بایستی به وعده ای که می دهد، وفا کند.

## سخن نورانی

### کلامکم نوره؛

سخن شما نور است.

پیش تر گفتیم که هر چه ائمه اطهار علیهم السلام دارند از خداوند متعال است. آنان معارف و علوم خود را یا از طریق رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفته اند؛ پیامبری که قرآن کریم درباره او می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؛(2)

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید، آن چه می گوید چیزی جز وحیی که بر او نازل شده، نیست.

اگر از این طریق باشد به خداوند متعال منتهی می شود. بنابراین، معارف آن بزرگواران یا از طریق الهام است که ائمه اطهار علیهم السلام ملهم از ناحیه خداوند متعال هستند و یا از طریق ملائکه است که ائمه علیهم السلام محدث هستند. در این باره روایت های متعددی نقل شده است.

برای نمونه در روایتی ابوهاشم جعفری می گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

ص: 260

1- . همان.

2- . سورة نجم (53): آیه های 3 و 4.

امامان اهل بيت عليهم السلام دانشمندان، راستگویان تفهیم شدگانی هستند که سر و ش فرشتگان را شنیده اند.

در روایت دیگری محمد بن مسلم می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

كان علي عليه السلام يعمل بكتاب الله وسنة رسوله، فإذا ورد عليه شيء والحادث الذي ليس في الكتاب ولا في السنة ألهمه الله الحق فيه إلهاما، وذلك والله من المعضلات؛(2)

علی علیه السلام همواره به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله عمل می کرد.

وقتی پیش آمدی می شد که در کتاب و سنت درباره آن چیزی نبود، خداوند امر حق را به او الهام می کرد. به خدا سوگند، این از امور پیچیده ای است.

و یا علوم و معارف ائمه عليهم السلام از قرآن اخذ شده است که قرآن کریم می فرماید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ...»؛(3)

و ما این کتاب را که بیان گر همه چیز... است برای تو فرو فرستادیم.

بنابراین نیز کلام ائمه عليهم السلام به خداوند متعال منتهی می شود و کلام الهی نور است و در آن کلام، تاریکی وجود ندارد.

از طرفی نور، چیزی است که درباره آن گفته اند:9.

ص: 261

1- . الامالی، شیخ طوسی: 245، حدیث 426، بحار الأنوار: 26/66، حدیث 1.

2- . بصائر الدرجات: 254، حدیث 1، بحار الانوار: 26/55، حدیث 113.

3- . سورة نحل (16): آیه 89.

هو الظاهر بنفسه المظهر لغيره؛(1)

نور چیزی است که بذات خود روشنایی دارد و اشیا را روشنایی می بخشد و چیزهای دیگر را آشکار می کند.

کلام ائمه علیهم السلام نیز همین طور است. کلام آنان مثل قرآن مجید است؛ خداوند متعال درباره قرآن می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا»؛(2)

و نور آشکاری به سوی شما نازل کردیم.

همان طوری که ما مأمور هستیم به قرآن مجید ایمان داشته باشیم، مأموریم به کلام ائمه علیهم السلام ایمان داشته باشیم؛ چون هر دو نور هستند. قرآن کریم می فرماید:

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»؛(3)

پس به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم، ایمان بیاورید.

با بیانی که گذشت، همان گونه که قرآن مجید نور است و از جانب خداوند متعال به توسط جبرئیل علیه السلام بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، کلام ائمه علیهم السلام نیز نور است که یا حضرات ائمه علیهم السلام کلمات را به توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، یا به توسط ملائکه گرفته اند.

بنابراین، کسانی که از کلام ائمه علیهم السلام روی برگردانند و به آن عمل نکنند و از آن اطاعت ننمایند مانند کسانی هستند که به قرآن عمل نکرده اند، از آن اطاعت ننموده اند و از آن روی برگردانده اند. قرآن کریم می فرماید: 8.

ص: 262

1- . ر . ك: بحار الأنوار: 88/57، النهاية في غريب الحديث: 5/124، لسان العرب: 5/240، تاج العروس: 7/568.

2- . سورة نساء (4): آية 174.

3- . سورة تغابن (64): آية 8.

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ (1)

و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست.

از طرفی، روی گردانی دیگران اثری در کلام ائمه علیهم السلام نخواهد کرد؛ چرا که روحانیت کلام ائمه علیهم السلام و تأثیر آن در کسانی که باید، اثر می کند، عین خود قرآن محفوظ است. خداوند متعال متعهد شده است که قرآن مجید را حفظ کند. آن جا که می فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»؛ (2)

ما قرآن را نازل کردیم؛ و ما به طور قطع نگهدار آن هستیم.

کلام ائمه علیهم السلام نیز همین طور است، چقدر در طول تاریخ با قرآن مبارزه شده است؟

مگر یزید قرآن را انکار نکرد؟! او در مجلس خود در حضور سر مطهر امام حسین علیه السلام، اسرای اهل بیت علیهم السلام و سایر مردم از قشرهای مختلف کفر خود را اعلام و این اشعار را سرود:

ليت أشياخي ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

لعبت هاشم بالملك فلا خير جاء ولا وحي (3)

ای کاش! پیران و گذشتگان قبیله من که در بدر کشته شدند زاری کردن قبیله خزرج را از زدن نیزه (در جنگ احد) می دیدند.

قبیله هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمد و نه وحیی نازل شد.

ولید بن یزید نیز قرآن را تیر باران کرد. علامه مجلسی رحمه الله در این باره چنین می نویسد: 7.

ص: 263

1- . سورة نور (24): آیه 40.

2- . سورة حجر (15): آیه 9.

3- . روضة الواعظین: 191، تاریخ الطبری: 8/187.

حتی وصل الأمر إلى خلافة الوليد بن يزيد الزنديق الذي تَقَالُ يوماً من المصحف فخرج «وَأَسَّ تَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ» (1) فرمی المصحف من يده، وأمر أن يجعل هدفاً ورماء بالنشاب! وأنشد:

تهددني بجبار عنيد فها أنا ذاك جبار عنيد!

إذا ما جئت ربك يوم حشر فقل: يا رب! مَرَّقِي الوليد! (2)

آن گاه که خلافت به ولید بن یزید زندیق رسید، روزی او به عنوان تَقَالُ قرآن مجید را گشود و این آیه کریمه در اول صفحه بود: «و تقاضای فتح و پیروزی کردند و هر گردنکش عنادورزی نو مید شد».

او قرآن را به کناری پرتاب کرد و دستور داد در جایی قرار دهند و با تیر آن را مورد هدف قرار داد و گفت: ای قرآن! تو مرا تهدید می کنی که گردنکش عنادورزم. بله من همان گردنکش عنادورزم.

وقتی که در روز رستاخیز پیش پروردگارت آمدی بگو: ای پروردگار! ولید مرا پاره پاره کرد.

عده ای دیگر ادعای امامت و فقاهات کردند و در برابر قرآن، شریعت درست نمودند.

اما قرآن ماند؛ چون خداوند متعال حفظ قرآن را متعهد شده است. در طول تاریخ با کلام ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین گونه رفتار کردند؛ یعنی با فقه، معارف و تعالیم ائمه علیهم السلام، مبارزه کردند. ولی این کلمات نورانی ماندند و خواهند ماند؛ زیرا خداوند متعال می فرماید: 3.

ص: 264

1- . سورة إبراهيم (14): آية 9.

2- . الطرائف: 167، بحار الأنوار: 38/193.

«يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ»؛ (1)

آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.

آری، کلام ائمه علیهم السلام نور الهی است و نمی توان آن را خاموش کرد؛ چرا که خداوند متعال ابا دارد نور او از بین برود و خاموش شود.

## امر رشد یافته ائمه

### وَأَمْرَكُمْ رُشْدًا؛

و دستور شما رشد و رستگاری است.

امر ائمه اطهار علیهم السلام رشد است.

واژه «رشد» یعنی چه؟

«رشد» همان است که در آیه الکرسی می خوانیم، آن جا که قرآن کریم می فرماید:

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»؛ (2)

راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.

خداوند متعال راه درست و هدایت را از راه گمراهی جدا و مشخص کرده است.

راغب اصفهانی در این باره می نویسد:

والرشد: خلاف الغي، يستعمل استعمال الهداية، يقال: رشد يرسد، ورسد يرسد، قال: «لَعَلَّهُمْ يَرشُدُونَ»، (3) وقال: «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ

الْغَيِّ»؛ (4)

ص: 265

1- . سورة توبه (9): آية 32.

2- . سورة بقره (2): آية 256.

3- . همان: آية 186.

4- . المفردات في غريب القرآن: 196.

رشد: راهیابی و ثبات در حق که در برابر «غی؛ گمراهی» است. واژه «رشد» مانند واژه «هدایت» به کار می رود. گفته می شود: رشد، یرشد، رشد، یرشد.

خدای تعالی می فرماید: «تا آنان راه یابند» و در آیه دیگری می فرماید: «راه درست از راه انحرافی، روشن شده است».

پس اگر کسی راه بی راهه رفت خودش رفته. آن چه به خدا مربوط است، خدا انجام داده است، آن چه به پیامبر مربوط است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله انجام داده است و آن چه به ائمه اطهار علیهم السلام مربوط است، آن ها انجام داده اند. با این حال، اگر کسی در راه گمراهی افتاد خود این راه را اختیار کرده؛ چرا که حجت بر همه تمام شده است.

امر ائمه علیهم السلام رشد، مکتب و راه آنان صواب، هدایت و رستگاری است.

کلمه «امر» چه به معنای امری باشد که جمع آن «اوامر» است و چه به معنای امری که جمع آن «امور» است؛ اوامر و امور ائمه علیهم السلام رشد است و در کلمات و راه آن بزرگواران هیچ گونه گمراهی و تاریکی وجود ندارد؛ چون مکتب ائمه علیهم السلام ادامه رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و آن چه ائمه علیهم السلام به آن امر می کنند یا از آن نهی می نمایند؛ همان امر الهی و رسالت رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

بنابراین، همان گونه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و قرآن مجید به رشد هدایت می کنند، ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور هستند؛ قرآن کریم می فرماید:

«يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»: (1)

به راه راست هدایت می کند. 2.

ص: 266

1- . سورة جن (72): آیه 2.

قرآن درباره ائمه علیهم السلام می فرماید:

«أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»؛<sup>(1)</sup>

آنان، همان هدایت یافتگانند.

و ما در جای خود در بحث از صفات یا از القاب ائمه علیهم السلام درباره کلمه «الراشدون» در شرح زیارت جامعه سخن گفتیم.

بر خلاف ائمه دیگر که آن ها ائمه ضلال و گمراهی هستند که هدف آن ها صلاح خدا و امت نبوده؛ بلکه هدفشان ریاست بوده و تاریخ آن ها را به طور کامل برای ما معرفی کرده است و سیره آن ها از اغراضشان در این عالم حکایت می کند.

### سفارش به تقوا

### وَوَصَّيْتُكُمُ التَّقْوَى؛

سفارستان پرهیزکاری است.

وصیت ائمه علیهم السلام تقواست. یکی از شواهد نور بودن کلام ائمه علیهم السلام و رشد بودن راه آن بزرگواران این است که آنان همیشه و همواره به تقوا سفارش می کردند. این سفارش به تقوا دو جهت دارد:

1. حفظ شریعت و حدود الهی؛

چون اگر در جامعه، تقوا پیاده شود، جامعه متقی دیگر گناه نمی کند، احکام دین و حدود الهی در آن جامعه محفوظ است.

2. سعادت و صلاح بشر؛

ص: 267

---

1- . سورة حجرات (49): آیه 7.



چون اگر جامعه ای باتقوا شد، حقوق فردی و اجتماعی نیز محفوظ خواهد بود.

دیگر کسی نسبت به آبرو و عرض و جان دیگری تجاوز و تعدی نخواهد کرد.

بنابراین، وقتی ائمه علیهم السلام به تقوا سفارش می کنند نتیجه آن محفوظ بودن حدود و احکام الهی و صلاح، سعادت و حقوق مردم خواهد بود.

ائمه علیهم السلام همیشه این گونه سفارش می کردند و این سفارش هیچ نفعی به ائمه علیهم السلام نداشت؛ نه صلاح جامعه برای آن ها نفع خاصی دارد، نه در فساد جامعه برای آنان ضرری است. هر چه گفتند برای خدا، سعادت و رستگاری بشر بوده و همه اش نور است. البته امامان معصوم ما خود در رأس بانقویان بوده اند و این یکی از امتیازات ائمه ماست.

توصیه آنان به تقوا غیرقابل احصاست، اگر کسی به نهج البلاغه، صحیفه سجادیه، اصول کافی، بحار الانوار و منابع دیگر مراجعه کند، خواهد دید که چقدر ائمه علیهم السلام به تقوا امر کرده اند و فرموده اند:

اوصیکم بتقوی الله؛ (1)

شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم.

اما پیش از این که سفارش کنند، خود عمل می کردند.

ما ادعا می کنیم که پیروان آن ائمه علیهم السلام هستیم، آیا به راستی مسیرشان را حفظ کرده ایم؟

البته به لطف خدا به اندازه توان به این وصیت و سایر وصایای ائمه عامل هستیم، اما این کم است، بیش از این باید پایبند وصایای آن بزرگواران باشیم، به گونه ای باشیم که می خواهند. 1.

ص: 268

---

1- . نهج البلاغه: 1/132، خطبه 83، کافی: 2/636، حدیث 5، بحار الانوار: 22/455، حدیث 1.

وصیت به تقوا يك كار الهی است، قرآن مجید می فرماید:

«وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ (1)

و به تحقیق ما به کسانی که پیش از شما، کتاب آسمانی به آن ها داده شده بود، سفارش کردیم و به شما نیز سفارش می کنیم که تقوا پیشه کنید.

همان سخنی را که خدا می گوید، ائمه علیهم السلام نیز همان را می گویند. کارها را با تقوا باید شروع کرد. انسان، با تقوا و پرهیزکاری به خداوند متعال می رسد. اصلاً تقوا اولین مرحله حرکت به سوی خداست و مرحله های بسیاری دارد تا همین طور بالا برود. از این روست که برای اهل همت و معرفت، تقوا چیزی نیست؛ مثل کسی است که می خواهد به مراتب عالی برسد، حالا در کلاس اول است و کلاس اول برای او چیزی نیست و برای همین است که این همه به تقوا وصیت می کنند.

درست است که احکام الهی و صلاح بشر به تقوا حفظ می شود، اما آیا در همین مرحله باید بمانیم یا باید حرکت کنیم؟

این مرحله برای حرکت، اولین مرحله است. تقوا، زاد و توشه حرکت است. اگر تقوا نباشد انسان از همان اول مردود است و سقوط می کند.

آن چه گفتیم مطالبی چند درباره تقوا بود؛ همان موضوعی که ائمه معصوم علیهم السلام به آن دستور داده اند.

از بُعد دیگر، اهمیت تقوا را می توان در روایات وارده در نهی از گناه و بیان آثار آن ملاحظه کرد، برای نمونه در روایتی فضیل بن یسار می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

ما من نكبة تصيب العبد إلا بذنب؛ (2)

هیچ نکبتی دامنگیر بنده نمی شود مگر به جهت گناهی که مرتکب می شود. 9.

ص: 269

1- . سورة نساء (4): آية 131.

2- . الكافي: 2/269.

در سخن دیگری محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

إِنَّ الذَّنْبَ يَحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ؛ (1)

به راستی گناه انسان را از رزق و روزی محروم می کند.

در روایت دیگری امام صادق علیه السلام می فرماید: پدر بزرگوام هماره می فرمود:

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قَضَاءً حَتْمًا أَلَّا يَنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ حَتَّىٰ يَحْدُثَ الْعَبْدُ ذَنْبًا يَسْتَحِقُّ بِذَلِكَ النِّقْمَةَ؛ (2)

به راستی خدا حکم حتمی فرموده که نعمتی را که به بنده ای ارزانی داشته، از او باز نگیرد مگر آن گاه که بنده گناهی انجام دهد که به سبب آن، شایسته کیفر گردد.

در حدیث دیگری امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي خَفْضِ عَيْشٍ فَزَالَ عَنْهُمْ إِلَّا بَدَنُوبٍ اقْتَرَفُوهَا، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ؛ (3)

آسایش و رفاه هیچ مردمی از بین نمی رود مگر به سبب گناهی که مرتکب می شوند؛ چرا که خدا هرگز به بندگان ستم روا نمی دارد.

## کارهای نیک

### وَفِعْلُكُمْ الْخَيْرِ؛

و کارتان خیر و خوبی است.

ص: 270

---

1- . همان: 2/270.

2- . همان: 2/273.

3- . بحار الانوار: ج 7/364.

پس از آن که درباره کلام و وصیت ائمه اطهار علیهم السلام سخن گفتیم اینک درباره فعل آن بزرگواران سخن می گوئیم. فعل ائمه علیهم السلام خیر است. نه این که فاعل خیر هستند؛ بلکه فعلشان خیر است؛ یعنی جز خیر از آن ها دیده نشده است و معلوم است که «خیر» ضد «شر» است، و این جمله عموم و اطلاق دارد.

این موضوع را هم دوستانشان و هم دشمنانشان در احوالات ائمه علیهم السلام نوشته اند. چون کارهای آن حضرات کارهای الهی است و تمام خیر نزد خدای متعال است. قرآن کریم می فرماید:

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ»؛ (1). سورة بقره (2): آیه 197. (2)

تمام خوبی ها به دست توست.

بنابراین، هر کسی هر کار خیری انجام بدهد خداوند متعال ناظر و شاهد آن کار است و جزای آن کار را به احسن وجه می دهد. در آیه دیگری می خوانیم:

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا»؛ (3). سورة آل عمران (3): آیه 115. (4)

و آن چه از نیکی ها انجام می دهید؛ به راستی که خداوند از آن آگاه است.

در آیه دیگری آمده است:

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»؛ (3)

و آن چه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می داند.

در آیه دیگری چنین می خوانیم:

«وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»؛ (4).5.

ص: 271

1- . سورة آل عمران

2- : آیه 26.

3- . سورة نساء

4- : آیه 127.

و آن چه از اعمال نیک انجام دهند، هرگز کفران نخواهد شد! (و پاداش شایسته آن را خواهند دید) و خدا از پرهیزکاران، آگاه است.

آری، کار خیر فراموش نمی شود و نادیده نمی گردد؛ بلکه کار خیر، محفوظ است و جزا داده می شود. چون کار، کار خدایی است و طرف مقابل، خداوند متعال است و جزا عنایت می کند.

به راستی کسی که همه فعلش خیر باشد چه مقامی و چه قربی نزد خداوند متعال دارد؟

در حدیثی امام صادق علیه السلام می فرماید:

ما قضی مسلم لمسلم حاجةً إلا ناداه الله تبارك وتعالى: عليّ ثوابك ولا أرضى لك بدون الجنة؛<sup>(1)</sup>

هر مسلمانی که حاجت مسلمانی را روا سازد، خدای تعالی به او خطاب می کند: پاداش تو به عهده من است و به جز بهشت برایت راضی نمی شوم.

و چه مذمتی شده از کسی که در فعل خیر سعی نکند، آن جا که امام صادق علیه السلام می فرماید:

أيما مؤمن منع مؤمناً شيئاً ممّا يحتاج إليه وهو يقدر عليه من عنده أو

من عند غيره، أقامه الله يوم القيامة مسوداً وجهه، مزرقة عيناه، مغلوله يده إلى عنقه، فيقال: هذا الخائن الذي خان الله ورسوله. ثم يؤمر به إلى النار؛<sup>(2)</sup>

هر مؤمنی که مؤمن دیگری را از چیزی که خود یا دیگری قدرت بر آن دارد، منع کند و آن مؤمن نیز نیازمند آن چیز باشد، روز قیامت خداوند او را با روی سیاه، چشم کبود و دست های بسته به گردن، روی پا نگهدارد. پس گفته شود: 6.

ص: 272

---

1- . الكافي: 2/194.

2- . همان: 2/736.

این است آن خیانتکاری که به خدا و رسولش خیانت کرده، سپس فرمان دهند که او را به دوزخ ببرند.

ما بارها به مناسبت گفته ایم که اساساً کسانی که در این عالم کار خیری می کنند و برای مردم به هر شکلی و به هر مقداری کارگشایی می نمایند، این ها وسیله های خداوند متعال و آلت دست او هستند. خداوند سبحان خیر را به وسیله این ها در این عالم جاری می کند.

به سخن دیگر، کسانی که به بندگان خدا رسیدگی می کنند در واقع مأمور خداوند متعال هستند.

البته این، يك منزلت است و باید قدر این حالت را دانست. از این رو در روایات ما آمده است که اگر کسی در خانه شما آمد و چیزی و یا کمکی از شما خواست که با من همکاری، یا وساطت کن و از آبرویت مقداری برای من خرج کن و... این، حواله خداوند متعال است.

این روایت را ملاحظه کنید! علی بن جعفر می گوید:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول:

من أتاه أخوه المؤمن في حاجةٍ فإنما هي رحمة من الله تبارك وتعالى ساقها إليه، فإن قبل ذلك فقد وصله بولايتنا وهو موصول بولاية الله، وإن رده عن حاجته وهو يقدر على قضائها سلط الله عليه شجاعاً من نارٍ ينهشه في قبره إلى يوم القيامة...؛(1)

از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام شنیدم که می فرمود:

هر که برادر مؤمنش در حاجتی نزد او آید، همانا آن رحمتی است از جانب 9.

ص: 273

خدای متعال که به سوی او روانه کرده است. پس اگر آن را بپذیرد، این پذیرش او را به ولایت و دوستی ما رسانده است. و آن به ولایت خدای متعال پیوند است. و اگر از حاجتش بازگرداند و با این که توان برآوردن آن حاجت را دارد، آن را روا نسازد، خداوند مار آتشی بر او مسلط و چیره کند که تا روز قیامت در قبرش او را نیش زند....

آری، این ها از ناحیه خداوند مأمور هستند. دقت کنید که خودشان سراغ شما می آیند، نه این که شما در خانه شان بروید. در این جامعه کسانی هستند که سرشناس نیستند؛ بلکه ناشناخته هستند. اینان مأمور خداوند متعال برای قضای حوائج مردم هستند. این ها خودشان به سراغ افراد می روند و یا خودشان را در معرض قرار می دهند تا به آن ها مراجعه شود.

ما در شهر قم کاسبی را دیدیم، خدا رحمتش کند از دنیا رفت. او مغازه ای نزدیک بازار داشت، بیمار شد، دکتر به او گفته بود: شما بایستی از این سر و صداها قدری کنار بروید و یک جای آرامی تهیه کنید و افراد به شما کمتر مراجعه کنند.

او به سفارش دکتر در یک قسمت از شهر، مغازه و دفتر بزرگی را دایر کرد و در آن جا نشست.

او بعد از چندی دوباره به همان جای اولی برگشت و گفت: آن جا از جامعه دور بود، من می خواهم در بین مردم باشم و به مشکلات آن ها را رسیدگی کنم.

در واقع همین طور بود، او به خصوص در ادارات دولتی برای حل مشکلات مردم بسیار می کوشید.

این ها، حالت هایی است که مأموران خداوند متعال در بین جامعه دارند و فعل خیر چنین ارزشی دارد.

حالا این روایت را ملاحظه کنید! مفضل بن عمر می گوید: امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ انْتَجِبَهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِ فَقَرَاءِ شِيعَتِنَا لِيُشَبِّهَهُمْ عَلَى ذَلِكَ الْجَنَّةَ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ فَكُنْ؛ (1)

به راستی خدا دسته ای از مخلوقش را آفریده و ایشان را برای قضای حوائج شیعیان فقیر ما انتخاب فرموده تا در ازای آن بهشت را به ایشان پاداش دهد، پس اگر می توانی، از آن ها باش.

در روایت دیگری معمر بن خلّاد می گوید:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول:

إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْأَمْنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ (2)

از امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود:

خدا بندگانی دارد که در کارسازی و کارپردازی مردم می کوشند. آنان روز رستاخیز در امن و امان خواهند بود.

آری، هر کدام از ما به قدر توانمان می توانیم برای برادران مؤمن کار انجام بدهیم و کارگشایی کنیم، این کار را انجام بدهیم؛ چرا که این ها فرصت هایی است که برای انسان پیش می آید و باید مغتنم شمرد.

باید توجّه داشت که عبارت «

فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ» دالّ بر عموم است، که عموم افعال ائمه اطهار علیهم السلام خیر بوده، و کلّ خیر در افعال آن بزرگواران بوده، حال باید فهمید که این چه مقام والایی است؟ و چه کسانی جز آنان، چنین بوده اند؟7.

ص: 275

---

1- . الكافي: 2/193.

2- . همان: 2/197.



## وَعَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ؛

و عادت شما احسان و نیکی است.

عادت ائمه اطهار علیهم السلام احسان به دیگران بوده است. این حالت نیز هم چون حالات یاد شده يك حالت و صفت الهی است.

ملاحظه بکنید چقدر کافر و مشرک به این عالم آمده و الآن هستند و در آینده خواهند بود؟ خدا نسبت به همه این ها محسن بوده و هست. حیات و رزق و روزی و آن چه در اختیار ایشان بوده، از خداست. هم چنین در بین مسلمانان که شهادتین بر زبان جاری می کنند چقدر گناهکار و خلافکار آمده و رفته اند و اکنون هستند و خواهند آمد، اما خدا نسبت به همه محسن است و احسانش را قطع نکرده است.

واضح است که «احسان» در مقابل «إسائه» است، خدای سبحان نه فقط به مسیئین إسائه نمی کند، بلکه احسانش را کم نکرده است.

جمله «عادنکم الإحسان» به يك صفت الهی اشاره دارد که در دعاها و مناجات ها با خدا می گوئیم:

عادتك الإحسان إلى المسئین؛ (1)

عادت و روش تو احسان به بدکاران است.

اهل بیت اطهار دارای این صفت الهی هستند، و البته در این جمله باید دقت کرد که مشتمل بر دو نکته است:

اول این که این «عادت» است، نه این که گاهی باشد و گاهی نباشد.

دوم این که «الاحسان» عموم و اطلاق دارد، نه این که به قسمی از احسان عادت

ص: 276

داشته باشند و نه این که احسانشان به بعضی از خلائق اختصاص داشته باشد.

در خصوص این صفت آیاتی در قرآن مجید آمده که در هر يك نکته ای نهفته:

در آیه مبارکه: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...» (1) با تأکید و با واژه «امر» خدا به احسان فرمان داده، و مأمور نیز ذکر نشده، بلکه همه باید احسان کنند و محسن باشند. اما چقدر؟ و چگونه؟ در آیه دیگری می فرماید:

«وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»؛ (2)

و همان گونه که خدا به تو نیکی کرده، نیکی کن.

و در آیه دیگری می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ (3)

به راستی خدا نیکوکاران را دوست می دارد.

و می دانید محبوب خدا واقع شدن یعنی چه؟

حال، آیا می شود ابعاد احسان خدا را تصوّر کرد و حدّی برای آن قائل شد؟

هرگز نمی شود. او می فرماید:

«وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»؛ (4)

و اگر نعمت های خدا را بشمارید، هرگز آن ها را شماره نتوانید کرد.

مگر می شود نعمت های خدا را احصا نمود؟

مگر می شود مصادیق احسان او را شمارش کرد؟

و چنین است احسان ائمه اطهار علیهم السلام. 8.

ص: 277

---

1- . سورة نحل (16): آیه 90.

2- . سورة قصص (28): آیه 77.

3- . سورة بقره (2): آیه 195.

4- . سورة ابراهيم (14): آیه 34، سورة نحل (16): آیه 18.

کوتاه سخن این که احسان جزو عادات ایشان بوده و هرگز به احدی اسائه نکردند، بر خلاف آن هائی که در مقابل ائمه متصدی امر خلافت شدند و رهبری امت را برعهده گرفتند، که تاریخشان از ظلم و اسائه به مردم پُر است، که نه فقط عفو و گذشت نداشتند، و نه فقط به مسیئین احسان نکردند، بلکه به محسنین اسائه نمودند.

اما ائمه اطهار علیهم السلام دقیقاً برعکس آن ها بودند؛ حتی در مورد دشمنان سرسختشان. اگر به تاریخ فتح مکه نگاه کوتاهی داشته باشید، خواهید دید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اهل مکه چگونه رفتار کردند؟

به رفتار امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ جمل نگاه بکنید. همواره حضرت آن ها را نصیحت و موعظه نمود و به سران قوم تذکر داد، عاقبت آن ها شکست خوردند و حضرتش غالب شد در عین حال احسان نمود و اجازه اخذ اموالشان را نداد و از تعرض به مجروحان منع کرد.

آن زنی که لشکر دشمن را رهبری کرد و علیه امیر مؤمنان علی علیه السلام مردم را تحریک و با طلحه و زبیر همراهی کرد و تا آخرین لحظه نیز ایستادگی داشت، حضرت چگونه او را با احترام به مدینه برگرداندند. هم چنین با عده کثیری که در این جنگ به اسارت درآمدند، چگونه رفتار کردند؟ جالب است که بدانیم که امیر مؤمنان علی علیه السلام با ابن ملجم مرادی چگونه رفتار کرد.

در مقابل، به قضیه حرّه نگاه بکنید. در این قضیه یزید بعد از واقعه کربلا به مدینه لشکرکشی کرد و آن همه خون ریزی را به راه انداخت و کار به جایی رسید که امام سجاد علیه السلام بعضی از زنان بنی امیه را جزء خانواده خودشان نگهداری کردند.<sup>(1)</sup>

ص: 278

مردم مکه نیز علیه بنی امیه قیام کرده بودند، بعد از سرکوب مردم مدینه، لشکری به مکه فرستاد و آن ها را سرکوب کرد.

آری، این حالت ائمه اطهار علیهم السلام است که عادت آن بزرگواران، احسان است و این عادت همواره در دوران زندگی آن حضرات دیده می شود.

## سجایای بزرگوارانه

### وَسَجَّيْتِكُمُ الْكَرْمَ؛

و شیوه شما کرم و بزرگواری است.

منظور از کرم یا بزرگواری است، یا سخاوت و بخشش که آن هم بزرگواری است.

این جمله شاید اشاره باشد به آن چه که از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام نقل شده که در دعاهای خود عرض کرده اند:

وَسَجَّيْتِكُ الْكَرْمَ وَالْكَفَايَةَ؛<sup>(1)</sup>

شیوه تو کرم و بزرگواری و کفایت و تأمین زندگی است.

آری، طبیعت اهل بیت و ائمه اطهار علیهم السلام کرم، بزرگواری، آقایی و عظمت است. در احوالات یکی از علمای اهل سنت به نام «نصرالله بن یحیی» که شعر نیز می سرود، چنین نوشته اند:

او می گفت: من در عالم رؤیا امیرمؤمنان علی علیه السلام را دیدم و به حضرت عرض کردم: شما مکه را فتح کردید و با مردم آن گونه رفتار نمودید و گفتید:

من دخل دار أبي سفيان فهو آمن؛

هر کس به خانه ابوسفیان وارد شود، در امان است.

ص: 279

---

1- . ر. ك: منهاج البراعة: 14/356.

همه آن‌ها را آزاد گذاشتید و همه را بخشیدید، ولی آن‌ها با فاصله کمی در کربلا وقتی بر فرزندان شما مسلط شدند، آن‌گونه رفتار کردند.

حضرت فرمودند:

أما سمعت أبيات ابن الصيفي في هذا؟

آیا اشعار ابن صیفی را در این باره نشنیده‌ای؟

گفتم: نه.

فرمود: سراغ فلانی - ابن الصیفی - برو که در همین رابطه الآن - یا همین امشب - شعری سروده است.

او به سراغ آن عالم رفت و درب خانه او را زد و به او گفت: داستان از این قرار است که من در عالم رؤیا خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام رسیدم. او حضرت مرا به سراغ شما فرستادند.

او شروع به گریه کرد و گفت: من همین الآن شعری را سروده‌ام و احدی از این شعر اطلاع ندارد.

او از قول اهل بیت علیهم السلام چنین سروده بود:

ملکنا فکان العفو متاً سجیة فلما ملکتم سال بالدم أبطح

وحللتهم قتل الأساری وطالما غدونا علی الأسری فنعمو ونصفح

وحسبکم هذا التفاوت بیننا وکلّ إناء بالذی فیہ ینضح(1)

وقتی ما مکه را فتح کردیم و عادت، طبیعت و اخلاق ما این بود که عفو کنیم و همه را عفو کردیم. ولی وقتی شما بنی امیه حکومت را به دست گرفتید، خون جاری شد و بیابان حجاز را خون فراگرفت.5.

ص: 280

---

1- . قاموس الرجال: 12/100 و 101، وفيات الاعیان: 2/364 و 365.

شما کشتن اسیران را روا داشتید، ولی ما همواره اسیران را می بخشیم و از آن ها درمی گذریم.

همین تفاوت بین ما و شما الکافی است که ما آن طور بودیم و شما این چنین و از کوزه بیرون تراود آن چه در اوست.

مثلی در زبان عربی است که می گویند: «وَكَلَّ إِنَاءَ بِاللَّذِي فِيهِ يَنْضَحُ». معادل فارسی آن چنین است: «از کوزه بیرون تراود آن چه در اوست».

یعنی هر کسی حقیقت خود را در جایی نشان می دهد. ما اهل بیت واقعیت خود را در واقعه فتح مکه نشان دادیم و شما واقعیت خود را در کربلا نشان دادید و این دو واقعیت، دو طبیعت است.

«کرم»؛ بزرگواری، آقایی و عظمت نیز از صفات الهی است. از این رو در قرآن مجید به همین نکته اشاره شده است، آن جا که می فرماید:

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛<sup>(1)</sup>

و هر کس شکر کند، به نفع خود شکر می کند و هر کس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) به راستی پروردگار من، غنی و کریم است.

آری، کسی که کفران نعمت کند به خود زبان زده است؛ چرا که خداوند متعال غنی کریم و بزرگواری است و به ما نیازی ندارد که بگویید: شکر کنید.

این صفت الهی؛ یعنی «کرم؛ بزرگواری» در نزد ائمه اطهار علیهم السلام بوده است.

با عنایت به زندگی ائمه علیهم السلام روشن می شود که چقدر آن بزرگواران به افراد خدمت کردند و آن ها کفران نعمت نمودند، در عین حال آن ها نعمتشان را ادامه دادند و قطع نکردند؛ حتی کسانی که به آن بزرگواران اذیت کردند و فحش دادند باز هم به آن ها کمک کردند.0.

ص: 281

---

1- . سورة نمل (27): آية 40.

در حالات ائمه عليهم السلام آمده که برای کسی که ناسزا می گفته، پول می فرستادند و می فرمودند که او فقیر است و باید کمک کنیم.

در احوالات امام کاظم علیه السلام و حتی در کتاب های اهل سنت در بیان سبب این که به ایشان کاظم گفته شده نوشته اند:

وقتی به گوش حضرت امام کاظم علیه السلام می رسید که فلانی علیه ایشان حرف می زند و... حضرت برای او مقداری پول می فرستادند.

خطیب بغدادی (متوفای سنه 463) می نویسد:

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، أبو الحسن الهاشمی،... کان موسی یدعی العبد الصالح من عبادته واجتهاده، روي أنه دخل مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسجد سجدة في أول الليل، وسمع وهو يقول في سجوده: عظم الذنب من عندي فليحسن العفو من عندك، يا أهل التقوى ويا أهل المغفرة. فجعل يردها حتى أصبح. وكان سخياً كريماً، وكان يسمع عن الرجل ما يؤذيه، فيبعث إليه بصرّة فيها ألف دينار.

... وكان سخياً كريماً، وكان يبلغه عن الرجل أنه يؤذيه فيبعث إليه بصرّة فيها ألف دينار، وكان يصرّ الصرر ثلاثمائة دينار، وأربعمائة دينار،

ومائتي دينار، ثمّ يقسمها بالمدينة، وكان مثل صرر موسى بن جعفر إذا جاءت الإنسان الصرّة فقد استغنى؛(1)

موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب، أبو الحسن هاشمی... ایشان به دلیل عبادت و اجتهادش به «عبدصالح؛ بنده شایسته»..

ص: 282

---

1- . تاریخ بغداد: 29/13، شماره 6987 و تهذیب الکمال: 44/29، شماره 6247 و سیر اعلام النبلاء: 271/6، شماره 118 و...

شهرت داشت. روایت شده که روزی وارد مسجد النبی شد و در اول شب سجده ای را آغاز کرد که در آن می گفت:

عظم الذنب من عندي فليحسن العفو من عندك، يا أهل التقوى ويا أهل المغفرة؛

گناه بزرگ در نزد من است، پس بخشش از تو نیکوست. ای اهل تقوا و آمرزش!

او همین ذکر را تا صبح در سجده تکرار می کرد.

امام کاظم علیه السلام فردی سخاوتمند و کریم بود. وقتی کسی به او بدگویی می کرد و آزارش می داد، کیسه ای دارای هزار دینار برایش می فرستاد. آن حضرت کیسه های 300 دیناری، 400 دیناری، 200 دیناری را بین مردم مدینه تقسیم می کرد، کیسه هایی که امام موسی بن جعفر علیهم السلام به هر انسان نیازمند می داد او را بی نیاز می ساخت.

سبط ابن جوزی (متوفای سال 654) در تذکرة الخواص می نویسد:

موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام، ويلقب بالكاظم والمأمون والطيب والسيد، وكنيته أبو الحسن، ويدعى بالعبد الصالح لعبادته واجتهاده وقيامه بالليل...

وكان موسى جواداً حليماً، وإنما سمي الكاظم، لأنه كان إذا بلغه عن أحد شيء بعث إليه بمال: (1)

موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام، به كاظم، مأمون، طيب و سيد ملقب بود. كنيه ايشان ابوالحسن بود و به خاطر 3.

ص: 283



عبادت، اجتهاد و شب زنده داریش «عبد صالح؛ بنده شایسته» خوانده می شد.

او کریم و بردبار بود. علت نامگذاری او به کاظم این بود که وقتی از فردی به او آزاری می رسید، برای آن فرد درهم یا دینار می فرستاد.

ذهبی درباره امام کاظم علیه السلام می نویسد:

موسی الكاظم، الإمام القدوة... ذكره أبو حاتم فقال: ثقة صدوق، إمام من أئمة المسلمين. قلت: له عند الترمذي وابن ماجه حديثان...

له مشهد عظیم مشهور ببغداد، دفن معه فيه حفيده الجواد، ولولده علي بن موسى مشهد عظیم بطوس. وكانت وفاة موسى الكاظم في رجب سنة 183..(1)

موسی کاظم علیه السلام امام و پیشوا...

ابوحاتم می گوید: او ثقة، صدوق و یکی از امامان مسلمانان است.

ترمذی و ابن ماجه دو روایت از او نقل کرده اند...

او زیارتگاه بزرگ و مشهوری در بغداد دارد. در آن جا به همراه نوه اش امام جواد علیه السلام دفن شده است. فرزندش علی بن موسی علیهما السلام نیز در توس زیارتگاهی بزرگ دارد. وفات او در رجب سال 183 هجری قمری رخداد....

ابن حجر هیتمی (متوفای سال 974) در الصواعق المحرقة می نویسد:

هو وارث أبيه علماً ومعرفة وكمالاً وفضلاً، سمي الكاظم لكثرة تجاوزه وحلمه، وكان معروفاً عند أهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله، وكان أعبد أهل زمانه، وأعلمهم وأسخاهم.(2)2.

ص: 284

---

1- . سير أعلام النبلاء: 6/270.

2- . الصواعق المحرقة: 112.

او وارث علم، معرفت، فضیلت و کمال پدرش است. دلیل نامگذاری او به کاظم، بردباری فراوان ایشان و درگذشتن از افراد خطاکار می باشد.

او در میان مردم عراق به «باب قضاء الحوائج عند الله؛ دروازه برآورده شدن حاجت ها در نزد خداوند» شهرت داشت. او عابدترین مردم زمانه خویش، عالم ترین و سخاوتمندترین آن ها بود.

آری، به کسانی که زبان دراز، اما فقیر، بیچاره و بدبخت هستند، به خاطر فقرشان باید کمک کرد.

## شأن ائمه

### وَسَائِكُمْ الْحَقُّ وَالصَّدَقُ وَالرَّفْقُ؛

و رفتارتان حق و راستی و مدارایی است.

اصلاً شأن ائمه اطهار علیهم السلام این بوده که حق از آن بزرگواران جدا نمی شده است، حالتشان این گونه بوده و هرگز غیر حق از ائمه علیهم السلام دیده نشده؛ نه در اقوالشان، نه در افعالشان و نه در تروکشان. از این روست که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در سخنی زیبا فرمود:

علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيث ما دار. (1)

علی با حق است و حق با علی؛ و هر جا علی باشد، حق همان جاست.

این حدیث در کتاب های غیر شیعه با سندهای فراوان نقل شده است.

ائمه علیهم السلام در همه حالات حق و بر حق بودند. این ویژگی نیز از صفات الهی است، چقدر ائمه علیهم السلام را اذیت کردند، آن بزرگواران را کشتند، مادرشان

ص: 285

---

1- . الامالی، شیخ طوسی: 460، حدیث 1028، كشف الغمه: 1/146، بحار الانوار: 22/22، حدیث 2، المستدرک علی الصحیحین: 3/124، مجمع الزوائد: 9/134، کنز العمال: 11/603، حدیث 32912.

صدیقه طاهره علیها السلام را کشتند، اولاد ائمه علیهم السلام را در هر دیاری تحت تعقیب قرار دادند. چقدر دشمنان به شیعیانشان اذیت و آزار رساندند و سعی کردند آثار اهل بیت علیهم السلام و وجودشان را از بین ببرند - و به عبارت دیگر - شخصشان را ترور کردند، اما محفوظ ماندند؛ چون حق باید بماند و نباید از بین برود. قرآن کریم می فرماید:

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»؛ (1)

و بگو: حق آمد، و باطل نابود شد؛ به راستی باطل نابود شدنی است.

آری، آن چیزی که باید از بین برود باطل است، نه حق.

در آیه دیگری می فرماید:

«بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»؛ (2)

بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد؛ و این گونه، باطل محو و نابود می شود.

در آیه دیگر، خداوند متعال برای حق و باطل مثال جالبی که برای همه قابل فهم است زده و می فرماید:

«كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ»؛ (3)

خداوند، حق و باطل را چنین مثل می زند؛ اما کف ها به بیرون پرتاب می شوند، ولی آن چه به مردم سود می رساند در زمین می ماند؛ خداوند این گونه مثال می زند. 7.

ص: 286

---

1- . سورة اسراء (17): آیه 81.

2- . سورة انبياء (21): آیه 18.

3- . سورة رعد (13): آیه 17.

به راستی بنی امیه، بنی العباس و دیگران کجا هستند؟

آری، همه اهل باطل رفتند فقط حق باید در این عالم بماند.

بنابر روایات و مطالعه احوال ائمه اطهار علیهم السلام از آن بزرگواران غیر از حق دیده نشده که آنان در همه اقوال، افعال، ترک و سایر حالاتشان حق و بر حق بودند.

این یکی از حالات و صفات الهی است؛ یکی از صفات الهی که انسان بایستی این چنین باشد. از این روست نام ائمه اطهار علیهم السلام، روایات، فقه، تعلیمات و آثارشان باقی مانده است؛ چون خداوند متعال به حفظ حق و این که حق ماندنی است، متعهد شده است.

### ائمه و صدق

و از حالات ائمه اطهار علیهم السلام این بوده که همیشه صداقت داشتند و عین واقعیت بودند، همه کارهایشان مطابق با واقع و واقعیت بوده، مگر در موارد اضطرار تقیه می کردند.

«صدق»؛ یعنی واقعیت. راغب اصفهانی در این باره می نویسد:

والصدق: مطابقة القول الضمير والمخبر عنه معاً؛<sup>(1)</sup>

صدق؛ یعنی مطابقت قول با نیت و ضمیر و یا چیزی که از آن خبر داده شده و این هر دو با هم هستند.

بنابراین، ائمه اطهار علیهم السلام همیشه و در همه احوال اهل واقعیت بوده اند و در وجودشان غیر از واقعیت چیز دیگری نبوده است.

ص: 287

---

1- . المفردات فی غریب القرآن: 277 و تاج العروس: 13/261.

هم چنین است «رفق»، می گویند: فلاینی رفیق فلاینی است، یعنی هم نشین اوست که با محبت با او معاشرت و رفتار دارد. رفق یعنی ملائمت، محبت، در مقابل خشونت، غلظت. در لغت می خوانیم:

رفق: (الراء والفاء والقاف) أصل واحد يدلّ على موافقة ومقاربة بلا عنف. فالرفق خلاف العنف، يقال: رفقت أرفق. (1)

طبق این تعریف، رفق همان خلاف خشونت است. ائمه اطهار علیهم السلام اهل رفق بودند و هیچ گونه خشونت و غلظت در احوال و رفتارشان وجود نداشته است.

طبع آن بزرگواران این چنین بوده که اهل رفق بودند. این صفت نیز از صفات خدایی است که خداوند متعال «رفیق» است، در روایات نیز به این معنا اشاره شده است.

و در دعایی چنین می خوانیم:

یا حبيب من لا حبيب له، یا طيب من لا طيب له، یا مجيب من لا مجيب له، یا شفيق من لا شفيق له، یا رفيق من لا رفيق له، یا مغيث من لا مغيث له... (2)

ای دوست کسی که جز تو دوستی ندارد، ای طیب کسی که جز تو طیبی ندارد، ای پذیرنده کسی که جز تو هیچ پذیرنده ای ندارد. ای دلسوز کسی که جز تو دلسوزی ندارد. ای رفیق کسی که جز تو رفیقی ندارد. ای پناه بخش کسی که جز تو پناهی ندارد...

ص: 288

---

1- . معجم مقایس اللغة: 2/418.

2- . المصباح: 254 و بحار الأنوار: 91/391.

و از صفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز همین است که در قرآن مجید از این صفت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین تعبیر شده است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ»؛ (1)

پس به برکت رحمتی از خدا، در برابر آنان (مردم) نرم و مهربان شدی و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آن ها را ببخش و برای آن ها آموزش بطلب.

اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با نرمی و مهربانی با مردم رفتار نمی کرد، مردم از اطراف او پراکنده می شدند. خداوند می فرماید: ای پیامبر! پس کار تو این باشد که مردم را عفو کن و برای آنان استغفار کن.

صفت «لین»؛ رأفت و «رفق» از صفات الهی است.

در آیه دیگر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین امر شده:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ (2)

با مؤمنان با محبت و رأفت و تواضع رفتار کن.

ائمه اطهار علیهم السلام نیز همین طور بودند. اگر بخواهیم از طریق مطالعه احوال آن بزرگواران به آنان معرفت پیدا کنیم، یقیناً در حالاتشان رفق و ارفاق را حتی با مخالفان خواهیم دید. از پیامدهای این معرفت این است که انسان سعی کند که به شکل آن ها دریاید، اوصاف آن ها را پیدا بکند و از آن ها هم در عقاید و مبانی ایمانی، هم در اعمال و رفتار و هم در اخلاق پیروی کند که می خواهد از شیعیان آن ها باشد. 8.

ص: 289

---

1- . سورة آل عمران (3): آیه 159.

2- . سورة حجر (15): آیه 88.

ائمه عليهم السلام چقدر به رفق امر کردند و تأکید نمودند بر این که ما این چنین باشیم و خودمان را با این صفت متخلق کنیم و روایات در این زمینه فراوان است.

در کتاب اصول الکافی بابی تحت عنوان «باب الرفق» آمده است، از جمله در روایتی جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

لو كان الرفق خلقاً يُرى ما كان ممّا خلق الله عزّ وجلّ شيء أحسن منه؛<sup>(1)</sup>

اگر نرمی، مخلوقی می بود که دیده می شد در میان آفریدگان خدای متعال از آن نیکوتر نبود.

آری، اگر رفق و نرمی مخلوقی می شد و تجسم پیدا می کرد، این قدر زیبا بود که به زیبایی این موجود در مخلوقات خدا یافت نمی شد.

در روایت دیگری آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أعطيت حظه من الرفق أعطيت حظه من خير الدنيا والآخرة؛<sup>(2)</sup>

به هر کس از نرمی بهره ای عطا شود، بهره ای از خیر دنیا و جهان و آخرت داده شده است.

کسی که این حالت را داشته باشد به همان مقدار که این حالت را داشته باشد خیر دنیا و آخرت دارا خواهد بود.

آری، حالت رفق، ملایمت، رفاقت با دیگران، با محبت زندگی کردن این گونه ارزشمند است.

رفق و ملایمت از صفات خداوند متعال است. به این موضوع در روایت اشاره شده است و چون خدای سبحان این صفت را دارد، این

صفت را در هر جا که باشد دوست دارد.6.

ص: 290

---

1- . الکافی: 2/120، حدیث 13، بحار الانوار: 72/63، حدیث 32.

2- . مسند احمد: 6/159، مجمع الزوائد: 8/153 و شرح نهج البلاغة: 339/6.

پس اگر ما دارای این صفت باشیم محبوب خداوند متعال خواهیم بود، هر مقدار که دارای این صفت باشیم به همان مقدار در پیشگاه  
خدای تعالی محبوبیت داریم.

ائمه اطهار علیهم السلام در مراتب اعلاّی این صفت هستند، طبعاً محبوب خداوند متعال هستند. جابر می گوید:

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعَنْفِ؛ (1)

خدای متعال نرم و ملایم است و نرمی و ملایمت را دوست می دارد و پاداشی که به ملایمت و نرمی می دهد به خشونت و سختگیری  
نمی دهد.

آری، خدای مهربان به آن مقداری که در مقابل رفق به اهل رفق می دهد، در مقابل عنف و خشونت نمی دهد.

روایت دیگر را سکونی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که می فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيَعِينُ عَلَيْهِ...؛ (2)

به راستی که خداوند رفق و نرمی را دوست می دارد و به آن کمک می کند...

یعنی وقتی انسان در این فکر بیفتد که دارای این صفت بشود خدا او را برای پیدا کردن این صفت یا به کار بستن آن یاری می کند.

این صفت نیز از صفات اهل بیت علیهم السلام بوده و در احوالات آنان موجود است که در بین مخالفان نیز آنان به این وصف شناخته  
شده اند. 1.

ص: 291

---

1- . الكافي: 2/119، حدیث 5، بحار الانوار: 72/60، حدیث 24.

2- . همان: 2/120، حدیث 12، همان: 72/62، حدیث 31.



اما کسانی که در مقابل اهل بیت علیهم السلام ادعای امامت کردند چه صفاتی را دارا بودند؟

برای نمونه در احوالات عمر بن خطاب چنین نوشته اند:

كان فظاً غليظاً؛(1)

او همواره خشن و سخت دل بود.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می نویسد:

وكان في أخلاق عمر وألفاظه جفاء وعنجهية (الجفاء والكبر) ظاهرة؛(2)

هماره در رفتار و گفتار عمر خشونت و ستم و کبر آشکار بود.

حتی در کتاب های دست اول معتبر اهل سنت نوشته شده که عمر به صفت خشونت معروف بوده؛ یعنی آن قدر شهرت داشته که حتی زن ها در خانه ها خبر داشتند که وقتی کسی را برای خواستگاری می فرستاده زن ها حاضر نبودند با او ازدواج کنند و می گفتند: او «فظ و غلیظ القلب؛ خشن و سخت دل» است! طبری در تاریخ خود در این زمینه چنین می نگارد:

وخطب أم كلثوم بنت أبي بكر وهي صغيرة وأرسل فيها إلى عائشة، فقالت: الأمر إليك.

فقال أم كلثوم: ولا حاجة لي فيه.

فقال لها عائشة: ترغيبين عن أمير المؤمنين؟!

قالت: نعم؛ إنه خشن العيش، شديد على النساء؛(3)3.

ص: 292

1- ر. ك: تاريخ مدينة دمشق: 20/104، فتوح الشام واقدی: 2/65، كنز العمال: 5/678، حدیث 14178.

2- شرح نهج البلاغه: 1/183.

3- تاريخ الطبری: 3/270، الكامل فی التاريخ: 54/3.

ابوبکر دختر صغیری به نام ام کلثوم داشت. عمر برای خواستگاری او کسی را نزد عایشه فرستاد. عایشه گفت: اختیار با توست.

ام کلثوم گفت: مرا کاری با او نیست.

عایشه گفت: امیر مؤمنان را نمی خواهی؟

ام کلثوم گفت: آری؛ چراکه او زندگی خشن و سختی دارد و با زنان سختگیر است.

به راستی عمر بن خطاب کجا و اهل بیت اطهار علیهم السلام کجا؟

کوتاه سخن این که ائمه طاهرين عليهم السلام مظاهر صفات خدای تعالی هستند.

### گفتار ائمه

### وَقَوْلِكُمْ حُكْمٌ وَحْتَمٌ؛

و گفتارتان مسلّم و حتمی است.

به بیانی که پیش تر گذشت کلام ائمه علیهم السلام کلام خداست؛ هر چه بگویند از خودشان نیست. وقتی آنان صحبت می کنند و کلامی را می گویند، در واقع کلام خداوند متعال است که از دو لب مبارك امام علیه السلام شنیده می شود.

یکی از اساتید ما - خدا رحمتشان کند - می فرمود: حلق امام صادق علیه السلام بلندگوی خداوند متعال است. شاهد این گفتار روایات فراوانی است که برای نمونه امام صادق علیه السلام در روایتی می فرماید:

والله ما نقول بأهوائنا ولا نقول برأينا إلا ما قال ربنا؛<sup>(1)</sup>

به خدا سوگند، ما به دل خواه خود سخن نمی گوئیم و به راستی و نظر خود سخن نمی گوئیم مگر این که پروردگار ما فرموده است.

ص: 293

وقتی کلام خدا که از این جا شنیده، منتشر و پخش شود، قولشان محکم و حتمی خواهد بود و تزلزل در آن راه ندارد. آنان، از روی گمان سخن نمی گویند، قولشان از روی توهم و خیال نبوده است، شك و تردید در کلمات آن بزرگواران وجود نداشته است.

## رأی از روی آگاهی

### وَرَأَيْكُمْ عِلْمٌ وَحِلْمٌ وَحَزْمٌ؛

و رأی شما دانش، بردباری و دوراندیشی است.

اگر ائمه اطهار علیهم السلام در موردی رأی می دادند، رأی از روی علم و توأم با قوت و حلم و انضباط بود. ترجمه کلمه «حزم» به فارسی همان انضباط است؛ یعنی روی میزان حرف زدن و منضبط اظهار رأی کردن. جوهری کلمه «حزم» را این گونه معنا می کند:

الحزم: ضبط الرجل أمره وأخذه بالثقة. (1)

و در معجم مقاییس اللغة چنین آمده است:

حزم (الحاء والزاء والميم): أصل واحد وهو شد الشيء وجمعه، قياس مطرد. فالحزم جودة الرأي. (2)

بنابراین، رأی ائمه اطهار علیهم السلام رأی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و کلام خداوند متعال است. پیش تر گفتیم: با توجه به این که ائمه علیهم السلام معصوم و عالم به حقایق امور هستند طبیعی است که رأی معصوم عالم به حقایق امور رأی محکم، با

ص: 294

---

1- . الصحاح جوهری: 5/1898.

2- . معجم مقاییس اللغة: 2/53.

علم و با قوت و قدرت و انضباط می شود. از این روست که هر چه از ائمه علیهم السلام دیده بشود، شنیده شود؛ از گفتار، کردار، رأی و هر چه باشد عین خیر و واقعیت است و هیچ گونه خلاف واقع در گفتار، کردار و رأی آن بزرگواران وجود ندارد، چرا؟ چون رأی آن ها - با این که متعدد هستند - یکی است و هیچ گونه اختلافی وجود ندارد، چون به اراده خدای عالم واحد احد است، هم چنان که خدا به جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ...» (1)

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم؛ تا به آن چه خدا به تو آموخته، در میان مردم قضاوت کنی...

## خیر نام

**إِنْ ذَكَرَ الْخَيْرَ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلَهُ وَفِرْعَهُ وَمَعْدِنَهُ وَمَأْوِيَهُ وَمَنْتَهَاةُ؛**

اگر از خیر و خوبی ذکری به میان آید آغاز و ریشه و شاخه و مرکز و جایگاه و پایانش شما هستید.

خیر از اهل بیت علیهم السلام شروع می شود و به آنان منتهی می شود. آنان اصل خیر، معدن خیر و مرکز خیر هستند. در هر جا خیری دیده شود به تحقیق به خانه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگشت دارد؛ چه معارف الهی باشد و چه علوم، اخلاق، سنن و آداب.

اگر بررسی شود هر کس هر چه از خیر به جمیع مصادیق آن، نصیبش شده به آن جا برگشته و از آن جا اخذ کرده است و آن هایی که در وجودشان خیر وجود ندارد

ص: 295

اگر دقت شود کسانی هستند که از اهل بیت علیهم السلام منقطع هستند و ارتباط با آن خاندان ندارند و این در احوالات آن بزرگواران طبق نوشته طرفدارانشان، آمده است.

با مطالعه حالات ائمه اطهار علیهم السلام فکر و معرفت انسان بالا می رود، ولایتش نسبت به آن شخصیت ها افزایش می یابد و بیزاری و براتش نسبت به کسانی که با آنان رابطه نداشتند، بالا می رود و این امر بسیار خوب است و برای ما ضرورت دارد.

پس هر جا حرفی از خیر باشد - با واسطه یا بی واسطه - به خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برمی گردد، چرا که اینان، بازماندگان، وارثان و اوصیای رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند.

### فاتوانی در وصف ائمه

#### بَابِ اِنَّكُمْ وَاُمَّي وَنَفْسِي، كَيْفَ اَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَاَخْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ؟

پدر و مادرم و خودم به فدای شما، چگونه ثنای نیکوی شما را توصیف کنم؟ و چگونه آزمایش های خوبی که دادید، شماره کنم؟

راستی چگونه می شود درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام سخن گفت؟

چه کسی می تواند حق مطلب را در این باره ادا کند؟

چگونه می شود آن ها را آن طوری که هستند، وصف کرد؟

چه کسی می تواند آن ها را معرفی کند؟

اگر معرّف بخواهد کنه معرّف را تعریف بکند و بشناساند همیشه معرّف بایستی محیط به معرّف باشد.

برای مثال، اگر کسی بخواهد فرشی را معرفی کند و خصوصیات آن را بگوید بایستی در این جهت آگاهی کامل داشته باشد، خصوصیات رنگ، نقشه و سایر امور آن را بداند، وگرنه نمی تواند معرف آن باشد.

بنابراین، چگونه می شود ائمه اطهار علیهم السلام را وصف کرد؟

خوب دقت کنید! کسی که تمام وجودش نور است، خوبی است، آیا می شود او را وصف کرد؟

چطور می توانیم نعمت ها، مقامات، حالات و صفاتی را که خداوند متعال به ائمه اطهار علیهم السلام عنایت کرده با این عقل کم و کوتاه - که از هر جهت قاصر است - بیان کنیم؟

کلمه «بلاء» در لغت عرب به معنای اختبار و امتحان آمده است(1) و در قرآن مجید کلمه «بلاء» گاهی به بلای عظیم، بلای مبین، بلای حسن، و گاهی به اوصاف دیگری آمده است. در آیه ای از قرآن کریم می خوانیم:

«وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ»؛(2)

و در این ها، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان برای شما بود.

در آیه دیگر آمده است:

«وَلِيُنَبِّئَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا»؛(3)

و خدا می خواست مؤمنان را به این وسیله امتحان خوبی کند.

در آیه دیگر می خوانیم:7.

ص: 297

---

1- . المفردات فی غریب القرآن: 61.

2- . سورة بقره (2): آیه 49، سورة اعراف (7)، آیه 141، سورة ابراهيم (14): آیه 6.

3- . سورة انفال (8): آیه 17.

«وَأَتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلٌ مُّبِينٌ»؛ (1)

و آیاتی را به آن‌ها دادیم که آزمایش آشکاری در آن بود.

اگر خدای متعال بخواهد کسی را امتحان بکند گاهی با گرفتاری او را امتحان می‌کند و گاهی با نعمت. انسان در حال امتحان است. توجه کنید! خداوند متعال انسان را امتحان می‌کند؛ چه به گرفتاری و مصیبت و چه به نعمت. وقتی انسان امتحان داد و قبول شد نمره و رتبه دارد و به او مقام داده می‌شود.

بنابراین، امتحان، مقدمه‌ای برای مقام و رتبه است و هر چه انسان بیش تر امتحان بشود رتبه او بیش تر بالا می‌رود.

أصولاً انبیا و اولیای خدا بیش تر و سخت تر امتحان شدند. در روایتی آمده: امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْأَنْبِيَاءَ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ؛ (2)

به راستی که سخت‌ترین بلاها به سراغ پیامبران می‌آید، بعد از آن به سراغ کسانی که از آنان پیروی می‌کنند، آن‌گاه کسانی که با پیامبران تناسب بیش تری دارند.

در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌فرماید:

إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدْبٌ، وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ، وَلِلْأَنْبِيَاءِ دَرَجَةٌ، وَلِلْأَوْلِيَاءِ كِرَامَةٌ؛ (3)

به راستی که بلا برای ستمگر، ادب، برای مؤمن آزمون، برای پیامبران، درجه و برای اولیا کرامت است. 0.

ص: 298

---

1- . سورة دخان (44): آیه 33.

2- . الامالی، شیخ طوسی: 659، بحار الانوار: 11/69.

3- . معارج اليقين في اصول الدين: 310.

از این روست که وقتی مصیبتی بر ایشان وارد می شد، نه تنها صبر می کردند؛ بلکه خدا را شکر می نمودند. ائمه اطهار علیهم السلام این طور بودند که هر چه امتحان می شدند، شکر می کردند و این شکر موجب بالا رفتن آن ها می شد. همه این مراحل را ائمه اطهار علیهم السلام به خوبی گذارنده اند تا بالا رفته اند. بر این اساس ائمه اطهار علیهم السلام برای ما از جهت شکر و صبر نیز باید الگو باشند.

در طول تاریخ کسی به اندازه حضرت زینب علیها السلام و به آن کیفیت و در ظرف چند ساعت، این همه مصیبت، از نظر کمی و کیفی ندیده است. وقتی از آن حضرت سؤال شد که این مصائب را چگونه دیدید؟

فرمود:

ما رأیت إلا جمیلاً؛<sup>(1)</sup>

من جز نیکی چیزی ندیدم.

در تاریخ چنین آمده است:

لَمَّا أُدْخِلَ رَهْطُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى عِبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِعَنْهَمَا اللَّهُ أَذْنَ لِلنَّاسِ إِذْنًا عَامًّا وَجِئَ بِالرَّأْسِ، فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ قَدْ لَبَسَتْ أَرْدَا ثِيَابَهَا وَهِيَ مُتَكْرِمَةٌ.

فَسَأَلَ عِبِيدَ اللَّهِ عَنْهَا - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - وَهِيَ لَا تَتَكَلَّمُ.

قِيلَ لَهُ: إِنَّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتْلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَدُوثَكُمْ!

فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيرًا، إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَيَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَهُوَ غَيْرُنَا.7.

ص: 299

---

1- . اللهموف في قتلى الطفوف: 92-93؛ مثير الأحزان: 70-71، بحار الأنوار: 116/45-117.



فقال: كيف رأيت صنع الله بأهل بيتك؟

قالت: ما رأيت إلا جميلاً هؤلاء قوم كتب عليهم القتل فبرزوا إلى مضاجعهم، وسيجمع الله بينك وبينهم فتحاج وتخاصم، فانظر لمن الفلج. هبلتك أمك يابن مرجانة! (1)

آن گاه که کاروان اسیران و خاندان امام حسین علیه السلام را به نزد عبیدالله بن زیاد ملعون وارد کردند. ابن زیاد بر تخت نشسته و بار عام داده بود.

در این هنگام نیزه داران سر مقدس امام حسین علیه السلام را وارد مجلس کردند و پیش روی او نهادند.

حضرت زینب علیها السلام دختر امیر مؤمنان علی علیه السلام در حالی که فروترین لباس را بر تن داشت به صورت ناشناس در مجلس بود.

عبیدالله سه بار پرسید: این زن کیست؟

حضرت زینب علیها السلام پاسخ نداد.

به ابن زیاد گفته شد: او زینب، دختر علی بن ابی طالب است.

ابن زیاد به حضرت زینب علیها السلام رو کرد و گفت: خدا را سپاس که شما را رسوا ساخت، مردان شما را کشت و دروغتان را نمایان کرد.

حضرت زینب علیها السلام در پاسخ او فرمود: سپاس خدایی را که ما را به وسیله حضرت محمد صلی الله علیه وآله گرامی داشت و از هرگونه پلیدی و آلودگی پاک و پاکیزه ساخت. تنها افراد فاسق رسوا می گردند و افراد بد کردار دروغ می گویند؛ نه خاندان ما.

ابن زیاد گفت: دیدی خدا با خاندان شما چه کرد؟ ن.

ص: 300

حضرت زینب علیها السلام فرمود: من جز نیکی چیزی ندیدم. اینان گروهی بودند که شهادت بر ایشان نوشته شده بود. آنان به شهادتگاه خود شتافتند.

به زودی خدا تو و آنان را در دادگاهی جمع خواهد کرد و تو محاکمه خواهی شد. پس بنگر رستگاری از آن کیست ای پسر مرجانه! مادرت در عزایت گریه کند.

آیا این ها برای ما درس نیست؟

چرا به ما گفته اند که ائمه خود را بشناسید؟ برای این که انسان خودش هم به جایی برسد.

اگر بنا باشد برای هر مصیبت یک رتبه باشد، اهل بیت علیهم السلام چقدر مصیبت دیده اند و چقدر رتبه داشته اند؟ بی جهت نیست که نمی شود وصفشان کرد و آن بزرگواران را شناخت و فهمید. تحمل کردن این مصیبت ها پاداش و رتبه دارد و این صبرها اجر دارد. قرآن کریم می فرماید:

«إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»؛ (1)

من امروز آن ها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم؛ آن ها پیروز و رستگارند.

در آیه دیگری آمده است:

«وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (2)

و به یقین به کسانی که شکیبایی ورزیدند در مقابل بهترین اعمالی که انجام دادند پاداش خواهیم داد. 6.

ص: 301

1- . سورة مؤمنون (23): آیه 111.

2- . سورة نحل (16): آیه 96.

در آیه دیگری می خوانیم:

«أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا»؛ (1)

آن ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیباییشان به آنان پاداش داده می شود.

ائمه اطهار علیهم السلام مقام امامت را بعد از صبر به دست آوردند. قرآن کریم می فرماید:

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»؛ (2)

و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند؛ چون شکیبایی نمودند.

آری، آن بزرگواران انواع و اقسام ناملایمات را در زندگی دیدند و در اعلا درجه صبر کردند و به آن مقام نایل آمدند.

### ائمه و سیله رهایی انسان ها

**وَبِكُمْ أَخْرَجْنَا اللَّهَ مِنَ الدُّلِّ وَفَرَّجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ؛**

خدا به وسیله شما ما را از ذلت بیرون آورد و به گرفتاری های سخت ما گشایش داد و از پرتگاه هلاکت و نابودی نجاتمان داد.

آغاز جمله های پیشین نیز با کلمه «بکم» بود و این فراز بعد از بیان مقداری از حالات ائمه اطهار علیهم السلام دویاره با کلمه «وبکم» شروع می شود. سخن در این است که آیا این «واو» «بکم» واو عاطفه است، یا واو استینافیه و یا واو حالیه؟

ص: 302

---

1- . سورة فرقان (25): آیه 75.

2- . سورة سجده (32): آیه 24.

نابراین، معنای عبارت چنین می شود: من چگونه شما را معرفی نمایم و چگونه شما را وصف کنم و حال آن که شما کسانی هستید که خدا به وسیله شما ما را از ذلت خارج کرده و به عزت رسانده است.

در توضیح واژه ذلت می گوئیم: هیچ ذلتی در عالم به قدر ذلت کفر وجود ندارد، و هیچ حالتی به قدر جهل ذلیل ترین حالت برای انسان نیست. دو ذلت وجود دارد که منتهی درجه ذلت هستند؛ ذلت کفر و ذلت جهل.

در روایتی آمده که امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود:

لا یصلح من لا یعقل... والصدق عزّ، والجهل ذلّ؛(1)

کسی که نمی اندیشد، شایسته نیست... صدق عزت و شکوه و جهل و نادانی، ذلت و خواری است.

ذلیل ترین فرد در جامعه، جاهل ترین فرد و ذلیل ترین فرد در دنیا کسی است که به خداوند متعال کافر باشد و ایمان نداشته باشد. چنین فردی ذلیل است؛ گرچه در اعلا مراتب و مقامات دنیوی باشد.

جاهل ذلیل است؛ هر چند که تمام وسایل عزت ظاهری را در این عالم داشته باشد. اگر دقت بکنید این معنا را خواهید دید.

آری، ائمه اطهار علیهم السلام ما را از کفر و جهل بیرون آوردند، به توسط این خاندان کسانی از این بشریت مؤمن شدند و آن گاه به برکت این ها از جهالت بیرون آمدند.

با دقت در این فراز، چندین حق از حقوق اهل بیت علیهم السلام نسبت به ما - یعنی امت؛ بلکه کل بشریت - مطرح شده است که آن بزرگواران - از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تا آخرین امام علیه السلام - چه حقوقی بر ما دارند. 9.

ص: 303

---

1- . تحف العقول: 356، بحار الانوار: 75/269، حدیث 109.

برای مثال، کسی در قعر چاه لجن افتاده و غوطه ور است. اگر کسی این فرد را از آن جا بیرون بیاورد، او را به حمام ببرد و شست و شو بدهد، آن گاه لباس پاکیزه ای به تن او کند، سپس به عنوان يك فرد محترم با شخصیت در جامعه معرفی کند، چه حقی در گردن او دارد؟

چون برای ما چنین اتفاقی نیفتاده نمی توانیم تصور کنیم که اصلاً اگر فردی چنین کسی را نجات بدهد و به آن جا برساند در حق او چه کار کرده است؟

کفر و جهل این گونه هستند. فکر کنید که انسانی مادرزاد نابینا باشد و عمری نیز با این حالت بگذراند، چنین فردی چقدر محرومیت دارد و چقدر با مشقت زندگی می کند.

اگر کسی به چنین شخصی، بینایی بدهد، راه و چاه را به او بشناساند، تا بتواند به اهداف و مقاصدش برسد، با آن چشم بخواند، بنویسد، مطالعه کند، تحصیل علم کند و پیشرفت نماید.

البته کسانی که با نابینایی درس می خوانند واقعاً افراد ارزنده ای هستند و چنین تلاشی ارزش دارد که افرادی با نابینایی درس می خوانند و به جایی می رسند. چون ما مبتلا نشده ایم نمی دانیم و اصلاً نمی توانیم تصور بکنیم تا تصدیقش نماییم.

ائمه اطهار علیهم السلام ما را به بینایی، بصیرت، روشنایی، نور، عقل، فهم و تشخیص رسانده اند. ما غافل هستیم از این که معرفت ما نسبت به خداوند متعال چقدر ارزش دارد؟ آیا تا کنون توانستیم فکر بکنیم که این معرفتی را که به خداوند متعال پیدا کرده ایم چقدر ارزش دارد؟

آیا فکر کردیم این معرفتی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیدا کرده ایم چقدر ارزش دارد؟

اگر بخواهیم چنین معرفتی را به يك شیء مادی دنیوی تبدیل کنیم و در مقابل

آن، مبلغی را دریافت کنیم به راستی معرفت ما نسبت به خدا، رسول، ائمه اطهار علیهم السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چقدر ارزش دارد؟

آیا تا کنون در این باره فکر کرده ایم؟ اصلاً می شود در این موارد فکر کرد؟

در آن صورت می فهمیم که ائمه اطهار علیهم السلام چه حق بزرگی در این زمینه بر ما دارند؟

خداوند متعال به برکت ائمه اطهار علیهم السلام چقدر ما را از نگرانی ها و هلاکت های مادی و معنوی نجات داده است. پیش تر گذشت که نجات دادن ائمه اطهار علیهم السلام ما را دو گونه است:

در پاره ای از این نجات دادن ها اصلاً ما با خیر نشدیم، این را دفع می گویند. دفع گرفتاری به برکت اهل بیت علیهم السلام بوده که ما گرفتار نشدیم، بنا بوده گرفتاری هایی پیش بیاید، اما به خاطر ائمه علیهم السلام آن ها دفع شدند و ما خبردار نشدیم.

و به پاره ای از گرفتاری هایی مبتلا شدیم، اما به برکت ائمه علیهم السلام برطرف و رفع شد و ما خبردار شدیم، چون گرفتار شده بودیم.

اگر این موارد از نظر مادی حساب شود روشن تر می شود. برای مثال مگر گرفتاری حال سكرات مرگ چیز آسانی است؟

مگر مرگ چیز کمی است؟

مگر مراحل بعد از مرگ که باید طی شود، عالم برزخ و بعد از آن، مراحل آسانی هستند؟

مگر روز محشر و خود نجات یافتن از عذاب جهنم مسأله کمی است؟

جز انسان مؤمن در همه این موارد به برکت اهل بیت علیهم السلام نجات می یابد؟

به راستی چقدر در زندگی ها پیش آمده که جامعه ای تا مرز هلاکتِ پرتگاه رفته، اما خدا به برکت اهل بیت علیهم السلام نگه داشته است.

و از پرتگاه هلاکت و نابودی و هم چنین از آتش دوزخ، نجاتمان داد.

«شفا جرف»؛ یعنی پرتگاه ها. هرگاه کسی در دامنه کوهی بالا برود و به دره عمیق بنگرد اگر در يك لحظه پرت بشود چه می شود؟

منظور در این جا هم می تواند در پرتگاه قرار گرفتن فرد باشد، هم جامعه. پرت شدن نیز هم می تواند مادی باشد هم معنوی.

همین طور گرفتاری ها را حساب بکنید؛ گرفتاری های مادی و معنوی در طول زندگی تا به آخر عمر برسد، آن گاه سكرات مرگ و بعد از مرگ و تاروز محشر و آتش دوزخ همه این نجات ها به توسط و به برکت کیست؟ آیا ما لیاقت این معنا را داریم که از این همه گرفتاری ها رها شویم؟

به راستی چه حق بزرگی است؟ اگر همین يك حق را حساب بکنید آیا می شود آن را ادا کرد؟

می گویند: از شما چیزی به عنوان جزاء و پاداش نمی خواهیم، حتی تشکر هم نمی خواهیم و قرآن کریم از قول آن ها می فرماید:

«إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لِرُوحِهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا»؛ (1)

ما شما را به خاطر خدا اطعام می کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.

پس ما چه کار کنیم؟ همین که تقوا داشته باشیم، آدم های خوبی باشیم، چیز دیگری از ما نخواستند، چیزی از ما نخواستند که در آن نفع شخصی باشد. مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این امت چه خواستند؟

ص: 306

**بَابِي اَنْتُمْ وَاُمِّي وَنَفْسِي، بِمُؤَالَاتِكُمْ عَلَّمَنَا اللهُ مَعَالِمَ دِينِنَا؛**

پدر و مادرم و خودم به فدای شما که به وسیله دوستی شما خداوند دستورات دینمان را به ما یاد داد.

در این فراز یکی دیگر از حقوق بزرگ و مقامات اهل بیت علیهم السلام مطرح است چون ما ولایت آن بزرگواران را پذیرفتیم و از آن ها اطاعت می کنیم خداوند متعال به برکت ولایتشان از نظر دینی و دنیوی ما را با معالم دین آشنا کرده و خودش دین را به ما یاد داده است.

کلمه «معالم» جمع «معلم» است. معلم؛ یعنی جاهای برجسته مهم و مهم ترین مسائل دین.

آری، ما به برکت ولایت اهل بیت علیهم السلام دین را از خدا آموختیم و مورد عنایت و لطف او قرار گرفتیم.

بعید نیست که این جمله اشاره باشد به آیه مبارکه:

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ»؛<sup>(1)</sup>

و تقوای خدا پیشه کنید و خدا به شما تعلیم می دهد.

چون «ولایت» اهل بیت طاهرین و پیروی از آن بزرگواران در همه ابعاد دین مصداق تام «تقوی» است و در این صورت است که انسان به طور مستقیم مورد تعلیم خدا قرار می گیرد.

ص: 307



هم چنین بعید نیست که عبارت «یعلمکم الله» همان باشد که در روایات آمده، آن جا که می فرماید:

المؤمن ينظر بنور الله؛(1)

مؤمن با نور خدا می نگرد.

وقتی انسان اهل ولایت و ایمان به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد، خدا در وجود او از نور خود قرار می دهد و قلب او را روشن می کند تا به حقایق دین برسد.

پس عینیت ولایت، تقوی و عینیت تقوی، ولایت است و آن گاه «یعلمکم الله» از این روست که واقع تقوی و علم حقیقی جز در ولایت اهل بیت علیهم السلام یافت نمی شود.

اساساً «دین» - چه در بُعد اصول، چه در بُعد فروع و چه در بُعد معارف و اخلاق - همانا «ولایت» امام المتقین است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد المدينة فليأتها من بابها؛(2)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است، هر کس بنخواهد وارد این شهر بشود باید از دروازه آن عبور کند.

بنابراین، علم دین را از اهل بیت علیهم السلام طاهرین باید اخذ کرد. اگر شما حالات غیراهل ولایت را از صحابه رسول خدا و دیگران مطالعه کنید خواهید دید که آن ها نه فقط اثری از تقوی و خبری از علم نداشتند؛ بلکه همواره در صدد براندازی دین بوده اند؛ چه تفسیرهای باطل برای قرآن، چه احکام خلاف کتاب و سنت و چه بدعت ها در دین گذاشتند، هم اصول دین و هم فروع دین را خراب کردند و به جای کلام خدا و رسول او طبق قیاس و آرای شخصی خود فتوا دادند.ب.

ص: 308

---

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام: 2/61؛ بحار الانوار: 65/355.

2- . ر. ك: جلد سوم، صفحه 82 از همین کتاب.

## وَأَصْلَحَ مَا كَانَ فَسَدَ مِنْ دُنْيَانَا؛

و آن چه را که از دنیای ما تباه گشته بود اصلاح کرد.

از نظر مادی و دنیوی نیز مشکلات ما به برکت اهل بیت علیهم السلام برطرف شده است. هر گاه مشکلی از نظر دنیوی پیش آمده، شیعیان در دوران حیات ائمه علیهم السلام به آن ها مراجعه نموده و آنان حل کرده اند، بعد از شهادتشان نیز به آن ها متوسل می شوند و نتیجه می گیرند. آنان در امور دنیوی نیز ملجأ و پناه امت هستند.

بنابراین، هم دین ما به وسیله اهل بیت علیهم السلام آباد شده و هم امور و مسائل دنیوی مان.

## از دیگر برکات ولایت ائمه

### وَبِمَوَالِيكُمْ نَمَّتِ الْكَلِمَةُ وَعَظُمَتِ النِّعْمَةُ وَأَثَلَّتِ الْفُرْقَةُ؛

و به وسیله موالات شما کلمه کامل شد، نعمت بزرگ گشت و جدایی و اختلاف به الفت و اتحاد دگرگون گردید.

ولایت اهل بیت علیهم السلام مایه بقای کلمه توحید، و ولایت، نعمت عظیمی که موجب اتحاد امت است.

اصلاً ولایت آن بزرگواران بالاترین نعمتی است که خداوند متعال به برکت آنان این نعمت را به ما عنایت کرده و به ولایت اهل بیت علیهم السلام ایمان به خدا و بقای دین خدا امکان پذیر است. به راستی اگر همه امت به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل می کردند، اختلافی در بین آن ها به وجود نمی آمد.

به نظر می رسد مراد از «کلمه» در این جا کلمه توحید باشد که کلمه توحید بدون ولایت اهل بیت علیهم السلام ناقص است.

امام رضا علیه السلام در سفری که عازم بلاد طوس و خراسانِ فعلی بودند وارد شهر نیشابور شدند. شهر نیشابور در آن زمان حوزه علمیه اهل سنت بود که هزاران طلبه، عالم، مدرس و فاضل داشت. در تاریخ آمده:

وقتی آنان خبردار شدند که حضرت امام رضا علیه السلام وارد نیشابور شدند، همه اجتماع کردند و قلم و دوات با خودشان برداشتند. بزرگانِشان پیشاپیش خدمت حضرت آمدند و حضرت هم چنان بر مرکبشان سوار بودند. از حضرتش خواهش کردند: ای فرزند رسول خدا! حدیثی برای ما از جدتان رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرماید تا ما آن حدیث را از شما بشنویم و بنویسیم.

وقتی دور حضرت را گرفتند و خواهش کردند، حضرت امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوار و اجداد گرامش از امیر مؤمنان علی علیه السلام و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل کردند که به خداوند متعال منتهی می شود. امام رضا علیه السلام فرمودند:

«لا إله إلا الله» حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي؛

«لا إله إلا الله» دژ مستحکم من است، هر کس وارد دژ مستحکم من شود از عذاب من ایمن خواهد بود.

همه آن ها این حدیث را شنیدند و نوشتند، آن گاه مرکب امام رضا علیه السلام حرکت کرد، حضرت فرمودند:

بشروطها وأنا من شروطها؛<sup>(1)</sup>

به جهت شروط آن، من از شروط آن هستم.

یعنی گفتن کلمه «لا إله إلا الله» به تنهایی کافی نیست. وقتی این کلمه اثر می بخشد و ایمنی بخش عذاب الهی می شود که ولایت اهل بیت علیهم السلام را<sup>6</sup>.

ص: 310

---

1- . عیون اخبار الرضا علیه السلام: 1/145، حدیث 4؛ کشف الغمه: 308/2، بحار الانوار: 7/3، حدیث 16.

پذیرفته باشیم. یعنی طبق شروط آن که من از شروط آن هستم.

و این مطلب از حضرت امیر علیه السلام نیز روایت شده، آن جا که می فرماید:

إِن لَّ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» شَرْطاً، وَإِنِّي وَذَرِّتِي مِنْ شَرْطِهَا؛<sup>(1)</sup>

به راستی برای «لا إله إلا الله» شرطهایی است که همانا من و فرزندانم از شرطهای آن هستیم.

به سخن دیگر، امان از عذاب الهی وقتی است که شما «لا إله إلا الله» بگویید و به ولایت اهل بیت علیهم السلام عمل کنید.

نتیجه این که کلمه توحید بدون ولایت، ناقص است و کلمه «لا إله إلا الله» به موالات اهل بیت علیهم السلام تمام و تکمیل می شود، وگرنه اثر ندارد.

در این زمینه روایات فراوانی در منابع معتبر؛ حتی در منابع عامه نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده است. در حدیث معروفی که در کتاب های شیعه و سنی روایت شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

... وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ (ثُمَّ أَلْفَ عَامٍ) مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، ثُمَّ أَتَى جَاهِدًا بَوْلَايَتِهِمْ لِأَكْبَةِ اللَّهِ فِي النَّارِ كَانَتْ مَا كَانَ؛<sup>(2)</sup>

... به خدایی که جان محمد در دست قدرت اوست سوگند، اگر کسی خدا را بین رکن و مقام هزار سال و هزاران سال عبادت کند آن گاه با انکار ولایت آنان نزد خدا برود، خدا او را در آتش جهنم می اندازد؛ هر که باشد.

این حدیث در منابع عامه نیز آمده است.<sup>(3)</sup>7.

ص: 311

1- . شرح غررالحکم: 2/415.

2- . ر. ك: كفاية الاثر: 85، بحار الانوار: 314/36.

3- . شواهد التنزيل: 2/204، تاريخ مدينة دمشق: 41/335، المناقب، خوارزمي: 87، حديث 77.

بنابراین، ولایت، بالاترین نعمت است که خداوند متعال به ما عنایت کرده که ما باید در این نعمت و ارزش آن فکر بکنیم.

خداوند متعال سه نعمت بزرگ به ما عنایت کرده که معمولاً ما از این سرمایه ها غافلیم.

1. نعمت ولایت.

2. نعمت سلامتی که واقعاً ارزش هر عضو از اعضای سالم بدن ما چقدر است؟!

3. نعمت امنیت.

در روایتی آمده که حضرت علی علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

نعمتان مکفورتان: الأمن و العافية؛(1)

ارزش دو نعمت از نظر مردم پوشیده است: امنیت و تندرستی.

در روایتی دیگر می خوانیم که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من أحببنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم.

قیل: وما أول النعم؟

قال: طيب الولادة، ولا يحببنا إلا من طابت ولادته؛(2)

هر کس که ما خاندان را دوست می دارد باید خدا را بر نخستین نعمت سپاس گوید.

عرض شد: نخستین نعمت چیست؟

فرمود: حلال زاده بودن، و ما را دوست نمی دارد مگر شخصی که نطفه او پاک است.3.

ص: 312

---

1- . الخصال: 34، حدیث 5؛ بحار الانوار: 78/170، حدیث 1.

2- . الامالی، شیخ صدوق: 561، بحار الانوار: 27/145، حدیث 3.

اما به راستی نعمت ولایت کجا و دیگر نعمت ها کجا؟!

بارها گفتیم که به طور کلی توحید، نبوت و سایر امور و شئون ما از نعمت ولایت است. نعمت ولایت، نعمت بسیار بزرگی است. از این روست که در روز غدیر خم پس از خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و بیعت با امیر مؤمنان علی علیه السلام خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛<sup>(1)</sup>

امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.

از این نعمت عظمی در قیامت سؤال خواهد شد، به دلیل روایات شیعه و سنی، در ذیل آیه مبارکه ((وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ))؛<sup>(2)</sup> آمده که امت از ولایت اهل بیت علیهم السلام مورد سؤال خواهند شد.<sup>(3)</sup> هم چنین در ذیل حدیث ثقلین در کتاب های شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که آن حضرت فرمود:

وإني سألتكم حين تردون عليّ عنهما كيف خلفتموني فيهما.<sup>(4)</sup>

هنگامی که نزد من می آید از شما درباره دو ذخیره گران بها پرسش خواهم کرد. مواظب باشید که پس از من با آن ها چه خواهید کرد.ب.

ص: 313

---

1- . سورة مائده (5): آية 3.

2- . سورة صافات (37): آية 24.

3- . ر. ك: بحار الانوار: 24/270-273، شواهد التنزيل: 2/160.

4- . ر. ك: صفحه 313 از همین کتاب.

در روایات ما کلمه «نعیم» در آیه مبارکه: «ثُمَّ لَتَسَعَنَّ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ مِنَ النَّعِيمِ» (1) به امام و ولایت تفسیر شده است. (2) هم چنین در کتاب های شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که حضرت فرمود:

لا تزول قدما عبدٍ يوم القيامة حتى يسئل عن أربع؛

عن عمره فيما أفناه،

عن شبابه فيما ابلاه،

وعن ماله من أين اكتسبه وفيما أنفقه،

وعن حبنا أهل البيت؛ (3)

در قیامت بنده ای قدم بر نمی دارد مگر این که از چهار چیز پرسیده شود:

از عمرش که در چه چیزی به سر برد

و از جوانیش که در چه چیزی صرف کرد.

و از مالش که از کجا به دست آورد و در کجا خرج کرد.

و از محبت ما اهل بیت.

سخن دیگر این که پیش تر اشاره کردیم که ولایت اهل بیت علیهم السلام مایه وحدت بین مسلمانان است، اگر همه مسلمانان به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل می کردند کار به این جا نمی انجامید. بدیهی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدون وصیت از دار دنیا نرفتند؛ بلکه حضرتش حدیثی را به عنوان وصیت فرمودند: 1.

ص: 314

1- . سورة قارعه (101): آیه 8.

2- . ر. ك: بحار الانوار: ج 2/48 باب 29.

3- . الخصال: 1/253، علل الشرائع: 1/218، تاریخ الاسلام: 10/199 و 13/231.

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي، مَا إِنْ تَمَسَّ كُنْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُكُمْ عَنْهُمَا... (1)

همانا من بین شما دو چیز گران بها می گذارم: کتاب خدا و عترت و اهل بیت، مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند و من از شما خواهم پرسید که با آن دو چگونه رفتار کردید....

این وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که از قرآن مجید و از اهل بیت، پیروی کنیم، ولایت داشتن یعنی اطاعت کردن و پیروی کردن.

اما بسیاری از مسلمانان به این وصیت عمل نکردند و همین مایهٔ اختلاف و تفرقه بین آن ها شد.

اگر همه به سوی اهل بیت علیهم السلام بیایند اختلافی باقی نمی ماند. مایهٔ اختلاف کسانی هستند که از اهل بیت علیهم السلام تبعیت نکردند، آن ها سبب اختلافند، نه ما.

گرچه آنان از نظر عدد بیشتر هستند، ولی از نظر قوت، قدرت، منطق و استدلال به برکت اهل بیت علیهم السلام ما قوی تر هستیم و آن ها ضعیف هستند.

مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی دانستند - یا حتی احتمال نمی دادند - که بعد از خودشان اختلاف خواهد شد؟! مگر چنین چیزی می شود؟

مگر آن حضرت با علم - و یا حداقل با احتمال - نمی دانستند که بعد از خودشان اختلاف خواهد شد و راه وحدت را بیان نکردند و برای اسلام و مسلمانان دلسوزی نداشتند تا راه را نشان بدهند؟

مگر می شود آن حضرت بدون وصیت از دار دنیا رفته باشند و با علم به این که بعد از خودشان چقدر اختلاف واقع خواهد شد؟! اب.

ص: 315



بر این اساس، این همه جنگ ها و خونریزی ها که در طول تاریخ اسلام واقع شده و هنوز هم واقع می شود در اثر چیست؟

همه این ها نتیجه این است که بسیاری از مسلمانان به وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل نکردند.

از این رو از احادیث بسیار مهم، حدیث ثقلین است که در همه منابع اهل سنت و کتاب های ما روایت کرده اند، اما روایت کردن يك چیز است و عمل کردن چیز دیگر. آنان خوب قرآن می خوانند، ولی عملش کجاست؟

وقتی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله راه وحدت و رستگاری را نشان داده باشند چرا به سراغ دیگران برویم تا بنشینیم و فکر کنیم که راه وحدت چیست؟ چه کار کنیم که بین مسلمانان وحدت شود؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله راه را نشان دادند، چرا عمل نمی شود؟

آن هایی که دم از وحدت می زنند اگر راست می گویند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله راه وحدت را نشان داده اند.

### **اِئْمَهُ وَ پَذِيرِش اَعْمَال**

### **وَيَمْوَالِكُمْ تَقْبَلُ الطَّاعَةَ الْمُفْتَرَضَةَ؛**

و به وسیله موالات شما فرمانبرداری واجب، پذیرفته گردد.

اعمال عبادی ما و کارهای واجب و مستحب ما به برکت ولایت اهل بیت علیهم السلام مورد قبول واقع می شود. چرا؟

پرواضح است، چون عملی که ما انجام می دهیم عملی است که اهل بیت علیهم السلام به ما یاد داده اند؛ این نمازی که می خوانیم، روزه ای که می گیریم،

ص: 316

حجی که به جا می آوریم و سایر عبادات ما به دستور خود اهل بیت علیهم السلام است، آنان بارها فرموده اند که این گفته های ما، گفته پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

بنابراین، چون ما آن بزرگواران را قبول کرده ایم و از آن ها اطاعت و پیروی می کنیم، عمل ما با فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و دستور قرآن مطابقت می کند و ناگزیر مورد قبول واقع می شود.

اما کسانی که راه دوم؛ راه انحرافی را پیمودند؛ راهی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منتهی نمی شود و در آن راه، فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست، احکامشان را بر اساس خیال ها، گمان ها و رأی های شخصی تأسیس کردند.

نمی شود کسی ادعای حبّ اهل بیت علیهم السلام و ولایت آن بزرگواران را داشته باشند، اما به فقه دیگران عمل بکنند، نماز، روزه، حج و دیگر احکام را بر طبق فقه دیگران به جا بیاورد؛ چرا که ولایت اهل بیت علیهم السلام؛ یعنی متابعت از اهل بیت علیهم السلام. در این زمینه آیات و روایات فراوان داریم. قرآن کریم می فرماید:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛<sup>(1)</sup>

خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد.

عباداتی را که انسان به جا می آورد اگر با تقوا باشد مورد قبول است.

یعنی اگر متقی باشید خدا اعمال شما را قبول می کند. تقوا کجاست؟ تقوا در ولایت اهل بیت علیهم السلام است.

متقین در طول تاریخ چه کسانی هستند؟

اگر بی طرفانه در احوال شخصیت های بزرگ در طول تاریخ مطالعه کنید آن هایی که پیرو اهل بیت علیهم السلام بودند، تقوا داشتند. اساساً «تقوا»، یعنی «ولایت» و «براعت»<sup>7</sup>.

ص: 317

---

1- . سورة مائده (5): آیه 27.

در این زمینه حدیثی از مدارک سنّی می آوریم. حاکم نیشابوری از دید اهل سنّت شخصیت بسیار بزرگ است، او در نیمه دوم قرن چهارم رئیس حوزه علمیه بود و در تاریخ 405 هجری درگذشته است. او حدیثی را از ابن عباس روایت می کند.

ابن عباس می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فلو أنّ رجلاً صَفَنَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ فَصَلَّى وَصَامَ، ثُمَّ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ مَبْغُضٌ لِأَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دَخَلَ النَّارَ؛ (1)

اگر مردی در میان رکن و مقام بایستد و نماز بخواند و روزه بگیرد؛ آن گاه خدا را در حال دشمنی با خاندان حضرت محمد علیه السلام ملاقات کند، وارد آتش می شود.

رکن و مقام قطعه ای از مسجد الحرام است که شرافت و عظمت دارد.

حدیث دیگری را چند تن از بزرگان اهل سنّت نظیر ابن عساکر، طبرانی و دیگران روایت کرده اند. ابوامامه یکی از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لو أنّ عبداً عبد الله بين الصفا والمروة ألف عام، ثم ألف عام، ثم ألف عام ثم لم يدرك محبتنا أكتبه الله على منخرية في النار؛

اگر عابدی سه هزار سال خدا را میان صفا و مروه عبادت کند و حال این که محبت ما اهل بیت را درک نکند، خدای رحمان او را با صورت در آتش جهنم سرنگون کند.

بنابراین حدیث، اگر بنده ای از بندگان، خدا را عبادت کند؛ این دیگر فرض است. می فرماید: «لو». حضرت می خواهند بفرمایند چقدر قضیه با عظمت است 9.

ص: 318

که اگر هزار سال عمر کند و عبادت نماید، و دوباره هزار سال عمر کند و عبادت نماید، سه باره اگر هزار سال عمر کند و عبادت نماید، اگر دارای محبت و ولایت ما نباشد خداوند او را به رو در جهنم می اندازند.

آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این آیه را خواندند:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (1)؛ (2)

بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکان».

گفتنی است که ما در آینده درباره این آیه، سخن خواهیم گفت.

حدیث دیگری را خطیب بغدادی از بزرگان اهل سنت، روایت می کند.

ابن عباس می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

لو أنَّ عابداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام وألف عام حتَّى يكون كالشَّنِّ البالي ولقي الله مبغضاً لآل محمد، أكتبه الله على منخره في نار جهنم؛ (3)

اگر عابدی خدای را در میان رکن و مقام ابراهیم در مسجد الحرام دو هزار سال عبادت کند، به طوری که بدنش چون مشکی خشکیده گردد و در روز قیامت خدای را با بغض و دشمنی آل محمد علیهم السلام دیدار کند، خداوند او را با رویش در آتش می افکند.

واژه «بالی»؛ یعنی از بین رفته و خشک شده. کلمه «شن»؛ یعنی مشک خشکیده؛ 8.

ص: 319

---

1- سورة شورا (42): آیه 23.

2- . شواهد التنزیل: 2/203، تاریخ مدینه دمشق: 42/65. ر. ک: شرح منهاج الكرامه: 2/299.

3- . تاریخ بغداد: 13/124، حدیث 7106؛ تاریخ مدینه دمشق: 42/328.

یعنی اگر تمام وجود چنین فردی يك مشت استخوان شود، از بس عبادت کند؛ نه يك هزار سال، بلکه دو هزار سال.

این مضمون در روایات ما بسیار است. برای نمونه خدای متعال در آیه مبارکه ای می فرماید:

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»؛(1)

و به راستی من بسیار آمرزنده هستم برای کسی که توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود.

در ذیل این آیه روایاتی از شیعه و سنی وارد شده است.(2) در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید:

الأتري كيف اشترط؟ ولم تنفعه التوبة أو الإيمان والعمل الصالح حتى اهتدى. واللّه، لو جهد أن يعمل ما قبل منه حتى يهتدي... إلينا.(3)

آیا می بینی چگونه شرط شده؟ توبه، ایمان و عمل صالح برای او سودی ندارد مگر وقتی که هدایت یابد.

به خدا سوگند، اگر بکوشد که عمل کند از او نمی پذیرند مگر آن گاه که به سوی ما... هدایت یابد.

و در روایتی امام صادق علیه السلام می فرماید:

فإن أقرّ بولایتنا ثمّ مات عنها قبلت منه صلاته وصومه وزكاته وحجّه، وإن لم يقرّ بولایتنا بين يدي الله جلّ جلاله، لم يقبل الله عزوجلّ منه شيئاً من أعماله؛(4)8.

ص: 320

1- . سورة طه (20): آیه 82.

2- . ر. ك: بحار الانوار: 23/81 و 82، شواهد التنزيل: 1/491.

3- . بحار الانوار: 27/169.

4- . الامالی، شیخ صدوق: 256، بحار الانوار: 24/248.

اگر به ولایت ما خاندان اعتراف کند و بر آن عقیده بمیرد نماز، روزه، زکات و حج او پذیرفته است و اگر در پیشگاه خدا به ولایت ما اعتراف نکند، خدا چیزی از اعمال او را نمی پذیرد.

شیخ مفید رحمه الله به سند خود از ابن عباس روایتی را نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! اِلْزَمُوا مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنَّهُ مَنْ لَقِيَ اللَّهَ بُوَدَّنَا دَخَلَ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِنَا، فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، لَا يَنْفَعُ عَبْدًا عَمَلُهُ إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا وَوَلَايَتِنَا؛ (1)

ای مردم! پیوسته با دوستی ما اهل بیت همراه باشید، که هر کس همراه دوستی ما خدا را دیدار کند به شفاعت ما بهشت وارد گردد. سوگند به آن کس که جان محمد به دست قدرت اوست، عمل هیچ بنده ای به او سودی نرساند مگر با شناخت ما و اعتقاد به ولایت ما.

آری، از طرفی خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»؛ (2)

خدا، تنها از پرهیزگاران می پذیرد.

و از طرف دیگر، ولایت محمد و آل محمد علیهم السلام همان تقوای الهی است.

فرا تر این که ما در جای خود در مباحثمان ثابت کردیم که ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام جزء اصول دین است، نه فروع دین. وقتی خداوند متعال اعمال ما را مشروط کرده که اصول دین ما درست باشد و طبق قاعده «إِذَا انْتَفَى الشَّرْطُ انْتَفَى» 7.

ص: 321

---

1- . الامالی، شیخ مفید: 140، بحار الانوار: 27/193.

2- . سورة مائده (5): آیه 27.

المشروط»؛ اگر اصلی از اصول دین متزلزل باشد آن اعمالی که به جا آورده شده دیگر فایده ندارد.

بنابراین، هر يك از اصول دین در تمامیت اعمال و عبادات و قبول شدن آن ها شرط است و این از ما نیست، بلکه يك دستور الهی است. اگر کسی هزاران نماز با لباس پاك، در مکان پاك و خیلی با حضور قلب بخواند، اما این نمازها بدون وضو باشد؛ ارزش ندارد. چرا که شارع مقدس؛ یعنی خداوند متعال که انسان برای او نماز می خواند طهارت را در نماز شرط قرار داده است و این اعتبار شرعی از ناحیه خود اوست.

در مثال دیگر، اگر کسی حمام برود و آن قدر در آن جا خود را شست و شو کند و تمیز نماید و زحمت بسیاری متحمل شود و به اقسام شوینده ها خود را تمیز کند، اما بدون غسل بیرون بیاید که به عهده دارد، این تمیزی برای او فایده ای ندارد.

چون شارع مقدس گفته باید «قربة الى الله» و طبق دستور، غسل کنی، او نیت غسل نکرده و غسل به عهده او بوده؛ گرچه بدنش بسیار تمیز است، اما نمی تواند نماز بخواند. چون این يك امر الهی و عبادی و دستوری شرعی است.

در قضایای دیگر؛ یعنی روزه، حج و دیگر عبادات نیز همین طور است. خداوند متعال شرط کرده و گفته عبادتی را می خواهیم که محمد و آل محمد علیهم السلام گفته باشند و با ولایت اهل بیت علیهم السلام باشد.

### لزوم مودت به اهل بیت

### وَلَكُمْ الْمَوَدَّةُ الْوَاجِبَةُ؛

و تنها دوستی شماست که بر خلق لازم و فرض است.

این عبارت از زیارت جامعه به آیه مودت اشاره دارد. داستان آیه مودت در حدیث و تاریخ چنین آمده است:

ص: 322

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مکه مکرمه به مدینه منوره هجرت کردند، مردم مدینه از لحاظ اقتصادی فقیر بودند، اختلافات فراوانی بین قبیله ها بود و اهل کتاب آن ها را اذیت می کردند.

با ورود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه این شهر آباد شد. چون از طرفی، مردم به اسلام دعوت شدند و اسلام را پذیرفتند که این، یک شرف و حق بزرگی از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر این مردم بود و در نتیجه اختلافات برطرف شد و مردم عزت و شرف پیدا کردند، و از طرف دیگر، مدینه مرکز و پایتخت اسلام گشت و مورد توجه همه بلاد شد و از نظر اقتصادی نیز رونق گرفت.

نوشته اند: روزی بزرگان مدینه؛ یعنی انصار دور هم جمع شدند و جلسه ای تشکیل دادند و گفتند: حضرت محمد صلی الله علیه و آله به مدینه تشریف آوردند و به برکت آن حضرت، ما دارای همه چیز شدیم، مسلمان شدیم و ایمان آوردیم و برای خودمان موقعیتی پیدا کردیم، امنیت یافتیم و اقتصاد ما رونق گرفت، از این رو، او حق بزرگی به گردن ما دارد فکری بکنیم تا جزا یا پاداشی به او بدهیم.

آنان در جلسه، مشورت کردند و به این نتیجه رسیدند که مبلغ درشتی را جمع کنند و خدمت پیامبر ببرند و بگویند: آقا! شما رفت و آمد دارید، مهمان های زیادی به حضور شما می آیند، هزینه زندگی شما بسیار است این مبلغ را از ما بپذیرید.

آنان پس از تصمیم، آن را انجام دادند و به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و مبلغ را خدمتشان گذاشتند و گفتند: آقا! شما این قدر گردن ما حق دارید، چنین و چنان کردید، ما کسی نبودیم و به برکت شما شخصیت پیدا کردیم، این مبلغ را به خدمتتان آوردیم که در کارها و برنامه هایمان لازم می شود، شما خیلی به عهده ما حق دارید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پول را رد کردند و فرمودند: نیازی به پول شما ندارم.



گفتند: آفانمی شود باید بپذیرید، پس ما چکار کنیم، شما حق بزرگی دارید و ما باید جبران کنیم.

در این هنگام این آیه نازل شد:

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (1)

بگو: «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکان».

خدای سبحان به پیامبرش فرمود: به این ها بگو: من چیزی از شما نمی خواهم.

به تعبیر ما، اگر شما راست می گوئید که می خواهید زحمت ها و محبت های مرا جبران کنید، مودت قربای مرا داشته باشید و از آن ها نگهداری و دفاع کنید. (2) در روایت دیگری آمده: ابن عباس می گوید:

لَمَّا نَزَلَتْ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»

قالوا: يا رسول الله! من قرابتك، هؤلاء الذين وجبت علينا مودتهم؟

قال: علي وفاطمة وابناهما؛ (3)

آن گاه که آیه مودت نازل شد، پرسیدند: ای رسول خدا! مراد از قربی که مهرورزی به آن ها لازم است، چه کسانی هستند؟

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: علی، فاطمه و دو فرزند آن ها (حسن و حسین علیهم السلام).

در این بحث دو نکته قابل ذکر است. 3.

ص: 324

1- . سورة شورا (42): آیه 23.

2- . أسباب نزول الآيات، واحدی نیشابوری: 251، تفسیر فرات کوفی: 391، حدیث 521، بحار الانوار: 23/247، حدیث 20.

3- . مجمع الزوائد: 7/103.

نکته اول این که در فراز قبلی حرف «باء» سببیت بود و در این فراز حرف لام، لام ملکیت و اختصاص است؛ یعنی از حقوق واجبی که ائمه اطهار علیهم السلام بر ما دارند این است که ما نسبت به آن ها مودت داشته باشیم.

نکته دوم این که جار و مجرور در این جا مقدم شده است، و تقدم جار و مجرور از نظر ادبی بر حصر دلالت می کند؛ یعنی این مودت واجبه به شما اختصاص دارد و درباره غیر شما نیست.

البته نه تنها درباره دیگران مودت نیست؛ بلکه طبق کتاب و سنت و عقل نسبت به دیگران برائت باید باشد و این يك واقعیت است؛ برائت از غیر اهل بیت علیهم السلام به ویژه کسانی که اعلان دشمنی کردند و در طول تاریخ آن بزرگواران علیهم السلام را اذیت و ایذا نموده اند و این برائت وظیفه هر مسلمان و مؤمن است.

بنابراین، مودت به اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد و نسبت به غیر اهل بیت علیهم السلام نه فقط مودت نیست، بلکه برائت است.

گفتنی است که اساساً مودت و محبت بدون برائت از دشمنان تحقق پیدا نمی کند، و اگر تحقق پیدا بکند برائت از دشمنان مکمل آن است، وگرنه ناقص خواهد بود و این بحثی جداگانه می طلبد.

کوتاه سخن این که این روایت از روایاتی است که احدی نمی تواند در سند آن مناقشه کند. این روایت را بزرگان علمای قرن دوم و سوم و تا کنون از اهل سنت در کتاب های تفسیری و حدیثی روایت کرده اند. برای نمونه بزرگانی از اهل سنت که این حدیث را روایت کرده اند عبارتند از: احمد بن حنبل، ابوبکر بزار، طبری، صاحب تفسیر معروف و مشهور، ابن ابی حاتم، ابوالقاسم طبرانی، حاکم نیشابوری، ثعلبی، ابونعیم اصفهانی، واحدی، بغوی، زمخشری، ابن عساکر، ابن اثیر، فخر

رازی، قرطبی، بیضاوی، ابن کثیر، هیشمی، عسقلانی، جلال الدین سیوطی و... (1) جالب این که اهل سنت استدلال های ائمه اطهار علیهم السلام به آیه مودت را نیز روایت می کنند. برای مثال در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود:

إِنَّهُ لَا يَحْفَظُ مَوَدَّتَنَا إِلَّا كَلَّ مُؤْمِنٌ، ثُمَّ قَرَأَ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؛ (2)

کسی مودت ما را حفظ نمی کند مگر مؤمن؛ (یعنی مؤمن کسی است که با ما ارتباط دارد و آن که با ما ارتباط ندارد غیر مؤمن است).

امیر مؤمنان علی علیه السلام بعد از این کلام به همین آیه مبارکه استدلال و استشهاد کرده اند.

و هنگامی که امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رسیدند، امام مجتبی علیه السلام خطبه ای ایراد کردند و در آن خطبه خود را معرفی کردند و فرمودند:

أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ 4.

ص: 326

---

1- ر. ك: صحيح البخارى: 6/37، سنن ترمذی: 5/54، حديث 3304، المعجم الكبير: 3/47، حديث 2441، تفسير ابن ابي حاتم: 10/3275، حديث 18473، المستدرک على الصحيحين: 2/442، تفسير الثعلبي: 8/37 و 310، حلية الاولياء: 3/201، تفسير البغوي: 4/124، الكشف عن حقائق التنزيل: 3/467، تاريخ مدينة دمشق: 41/336، تفسير الرازي: 166/27، تفسير القرطبي: 16/21، تفسير البيضاوي: 5/128، تفسير القرآن العظيم (معروف به تفسير ابن كثير): 4/120، مجمع الزوائد: 7/103، الدر المنثور: 6/6، تفسير آلوسی: 25/30، فتح القدير: 4/536، معانى القرآن: 6/308، حديث 4، مسند احمد: 1/286، خصائص الوحي المبين: 109، حديث 50، شواهد التنزيل: 2/194، حديث 827 و تفسير النسفي: 4/101، الاكمال: 199، مناقب علي بن ابي طالب عليهما السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ابن مردويه: 316 حديث 522، فضائل الصحابة احمد بن حنبل: 2/669، حديث 1141، ينابيع المودة: 2/120، حديث 350.

2- تفسير مجمع البيان: 9/49، بحار الانوار: 23/230، نظم درر السمطين: 239، شواهد التنزيل: 2/205، كنز العمال: 2/290، حديث 4030، تفسير آلوسی: 25/31، مناقب علي بن ابي طالب عليهما السلام وما نزل من القرآن في علي عليه السلام، ابن مردويه: 317 حديث 524.

وَأَنَا ابْنُ النَّبِيِّ وَأَنَا ابْنُ الْوَصِيِّ وَأَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ وَأَنَا ابْنُ النَّذِيرِ وَأَنَا ابْنُ الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ، وَأَنَا ابْنُ السَّرَاحِ الْمَنِيرِ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي كَانَ جَبْرَيْلُ يَنْزِلُ إِلَيْنَا وَيَصْعَدُ مِنْ عِنْدَنَا، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً؛

ای مردم! هر کس مرا می شناسد، می شناسد؛ و هر که مرا نمی شناسد بداند که من حسن، فرزند علی هستم، من فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله و فرزند وصی او هستم. من فرزند بشارت دهنده و بیم دهنده هستم. من فرزند دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و فرزند چراغ روشن گر هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل برای ما نازل می شد و از نزد ما به عالم بالا، صعود می نمود.

من از خاندانی هستم که خدا هرگونه رجس و پلیدی را از آن ها زدود و پاک و پاکیزه شان ساخت.

سپس فرمودند:

وَأَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِي افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا». (1) فاقتراف الحسنة مودتنا أهل البيت؛ (2)

من از خاندانی هستم که خدا مودت و مهرورزی به آن ها را بر هر مسلمانی واجب کرد و در قرآن بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «بگو: من از شما پاداشی درخواست نمی کنم جز مودت و مهربانی به خویشاوندان و هر کس کار نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزایم».

پس منظور از دریافت حسنه و نیکی، مودت و دوستی ما خاندان رسالت است.5.

ص: 327

1- . سورة شورا (42): آیه 23.

2- . المستدرک علی الصحیحین: 3/172، نظم در السمطین: 148، کشف الغمه: 2/170-169، بحار الانوار: 25/214، حدیث 5.

البته ما این خطبه را به تفصیل در ذیل همین آیه آورده ایم. (1) در روایت دیگری امام سجاده علیه السلام به اسارت با خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از کربلا، وارد شام شدند، در شهر دمشق، پایتخت بنی امیه در جایی آن ها را نگاه داشتند. در آن جا مرد شامی نزد امام سجاده علیه السلام آمد و گفت:

خدا را سپاس که شما را کشت و از بین برد.

حضرت امام سجاده علیه السلام به او فرمودند:

أقرأت القرآن؟ آیا قرآن خوانده ای؟

پاسخ داد: آری.

فرمود: أوقرأت آل حم؟ آیا «آل حم» را خوانده ای؟

قال: قرأت القرآن ولم أقرأ آل حم.

گفت: قرآن خوانده ام ولی «آل حم» را نخوانده ام.

فرمود:

قرأت «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»؟

آیا این آیه را که «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» خوانده ای؟

قال: أنتم هم؟

قال: نعم. (2)

گفت: آری. عجب شما هستید؟!

فرمود: آری. ما هستیم.

در این هنگام آن مرد شامی شروع به گریه و زاری کرد. 3.

ص: 328

1- . برای آگاهی بیشتر ر. ک: مهرورزی به اهل بیت علیهم السلام از دیدگاه قرآن و سنت، شماره 62-67.

2- . العمده: 50-51، حدیث 46، بحار الانوار: 23/252، حدیث 31، تفسیر طبری: 25/33، حدیث 23698، تفسیر الثعلبی:

8/311، شواهد التنزیل: 1/443.

ملاحظه کنید که چه جوّی را درست کرده بودند؟ اهل بیت علیهم السلام را چگونه معرفی می کردند؟ مرد شامی خدا را حمد می کند که شما را ریشه کن کرد و از بین برد!!

آری، آن ها هم اکنون نیز بسیار زیبا قرآن می خوانند، به گونه ای که برخی از ما نیز در شگفت می شوند!!

اما ائمه اطهار علیهم السلام باقی هستند و کسانی که در مقابل آن بزرگواران به چنان کارها مرتکب شدند، از بین رفتند.

بنابراین، در اهمیت این آیه مبارکه همین بس که ائمه اطهار علیهم السلام در شرایط حساس به آن استدلال کردند، امیر مؤمنان علی علیه السلام در مواقع حساس به این آیه استدلال کردند. امام مجتبی علیه السلام در روز اول بعد از شهادت پدر بزرگوارشان به آن استدلال کردند. امام سجاد علیه السلام در آن جای حساس و در آن شرایط سخت به این آیه استدلال فرمود و دست کم به توسط این آیه مبارکه يك نفر هدایت شد و طبیعی است که او نیز به دیگران بگوید و مردم شام را آگاه کند.

گفتنی است که ما در کتاب ناگفته هایی از حقایق عاشورا که درباره سیدالشهدا علیه السلام و واقعه عاشورا است، مطالبی را آورده ایم که چگونه مردم شام و شهر دمشق همه منقلب شدند و همه به برکت اسارت اهل بیت علیهم السلام، خطبه امام زین العابدین علیه السلام و خطبه های حضرت زینب علیها السلام برگشتند. (1) به راستی در آن چند روز که اهل بیت علیهم السلام در شام بودند چه انقلابی علیه بنی امیه ایجاد شد؛ چراکه مردم ناآگاه بودند و از ناآگاهی آن ها سوءاستفاده کرده بودند. (2) عجیب است که در تفسیر این آیه مبارکه، روایتی در یکی از منابع مهم اهل سنت یعنی؛ کتاب المعجم الکبیر طبرانی آمده است. طبق آن روایت انصار خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آمدند و مبلغی به حضرت پوله.

ص: 329

---

1- . بحار الانوار: 133-45/131 و 137، مشیر الأحران: 79، اللهوف فی قتلی الطفوف: 104، العوالم، الامام الحسین علیه السلام: 433 و 438.

2- . برای آگاهی بیشتر ر. ك: ناگفته هایی از حقایق عاشورا: 151-157، از همین نگارنده.

دادند، حضرت آن مبلغ را رد کردند و این آیه نازل شد.

وقتی از خدمت حضرتش بیرون رفتند حرفی که به یکدیگر زدند و با هم گفتند این بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در این جلسه از ما پیمان گرفت که ما بعد از خودش از اهل بیتش نگهداری کنیم و از آن‌ها حمایت نماییم. (1)7.

ص: 330

1- . المعجم الكبير: 27-12/26. این روایت در این منبع از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل شده است. ابن عباس می گوید: قالت الأنصار فيما بينهم: لو جمعنا لرسول الله صلى الله عليه وآله ما لا فبسط يده لا يحول بينه وبينه أحد. فأتوا رسول الله صلى الله عليه وآله فقالوا: يا رسول الله! إنما أردنا أن نجمع لك من أموالنا. فأنزل الله عز وجل: «قُلْ لَأَسْئَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». فخرجوا مختلفين. فقال بعضهم: ألم تروا ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله؟ وقال بعضهم: إنما قال هذا لنقاتل عن أهل بيته ونصرهم. فأنزل الله عز وجل: «أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا»... إلى قوله: «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ». فعرض لهم رسول الله صلى الله عليه وآله بالتوبة... انصار در مدینه بین خود جلسه خصوصی تشکیل دادند و به مشورت نشستند و گفتند: صلاح است اموالی جمع کنیم و به پیامبر صلی الله علیه وآله تقدیم کنیم تا گشاده دست و متمکن شود و محتاج کسی نباشد. سپس به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و گفتند: ای رسول خدا! ما تصمیم گرفته ایم اموالی برای شما از مال خود جمع کنیم تا به احدی وابسته نباشی. چون تصمیم و قصد خود را با آن حضرت در میان گذاشتند، این آیه نازل شد: «قُلْ لَأَسْئَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». آنان با اختلاف نظر از حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله بیرون آمدند. برخی می گفتند: متوجه شدید پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چه فرمود؟ برخی دیگر می گفتند: منظور پیامبر این بود که از خاندان او دفاع کنیم و آن‌ها را یاری نماییم. در این هنگام خدای متعال این آیه را نازل کرد: «آیا می گویند: او بر خدا دروغ بسته است؟»... تا آن جا که می فرماید: «او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد». پیامبر خدا صلی الله علیه وآله توبه را به آن‌ها عرضه کرد... ر. ک: مجمع الزوائد: 7/103، المعجم الأوسط: 6/49، الدر المنثور: 6/6-7، مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام و ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، ابن مردویه: 317.

این مطلب را خود انصار فهمیدند و این پیمان را با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بستند.

اینک در حاشیه این سخن می‌گوییم: اما چیزی نگذشت که انصار با حضرت زهرا علیها السلام و امیر مؤمنان علی علیه السلام پیمان شکستند که صدیقه طاهره در مسجد النبی صلی الله علیه وآله خطبه ایراد کردند و اساس خطاب آن حضرت به انصار بود. (1) این خطبه از سندهای مهم ما و از اسناد حقانیت اهل بیت علیهم السلام است. باید در بین شیعیان گسترش یابد و حفظ شود.

در این خطبه همه خطاب صدیقه طاهره علیها السلام به انصار است. حضرت زهرا علیها السلام به آن‌ها می‌فرماید:

چرا پیمان شکنی کردید؟

مگر خودتان نگفتید که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اموال را رد کردند و این آیه نازل شد و این قرار گذاشته شد؟

البته روایت‌های متعددی داریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همواره به اهل مدینه می‌فرمودند: بعد از من، مواظب اهل بیت من باشید.

اما آن‌ها به عهدشان وفا نکردند و عهد شکنی نمودند و اهل بیت علیهم السلام یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند.

در میان این مسائل، عمده مسأله خانه صدیقه طاهره و حمله به آن و جسارت به آن حضرت بود که اتفاق افتاد. هنگامی که این واقعه مهم رخ داد انصار در خانه هایشان نشستند، عده بسیار اندک و معدودی در کنار امیر مؤمنان علی علیه السلام باقی ماندند که نمی‌توانستند کاری بکنند. 8.

ص: 331

---

1- . دلایل الإمامة: 111، الاحتجاج: 1/131، بحار الانوار: 29/220، حدیث 8.



این بود که وقتی نوبت به یزید رسید، مردم مدینه علیه او قیام کردند. آنان هیئتی را به شام فرستادند تا درباره یزید تحقیقاتی را انجام دهند که او چگونه آدمی است.

هیئت برگشت و خبر آورد که یزید شرابخواری می کند، نماز نمی خواند، قماربازی و سگ بازی می کند و... (1) این جا بود که رگ دینی مردم مدینه بعد از واقعه کربلا به حرکت آمد و علیه یزید قیام کردند. یزید لشکری را از شام فرستاد. سپاه یزید مردم مدینه را سرکوب کرد.

نوشته اند: در آن حادثه، سه روز خون در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جاری بود. چقدر از فرزندان صحابه و بزرگان تابعین و شاید از خود صحابه، بزرگانی را به قتل رساندند.

آری، این نتیجه همان عهد شکنی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است. این واقعه اسف بار در تاریخ چنین آمده است:

عبدالله بن حنظله، غسیل الملائکه می گوید:

والله، ما خرجنا علی یزید حتی خفنا أن نرمی بالحجارة من السماء، إته رجل ینکح أمهات الأولاد، والبنات، والأخوات، ویشرب الخمر، ویدع الصلاة: (2)

به خدا سوگند، ما علیه یزید قیام نکردیم مگر زمانی که اگر علیه او قیام نکنیم، هدف سنگ های آسمانی قرار گیریم. این بدان جهت بود که وی با کنیزان فرزندان و با دختران و خواهران همبستر می شد و باده گساری می کرد و نماز را نیز ترك کرده بود. (3)

ص: 332

---

1- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه و مدارك آن، ر. ك: ناگفته هایی از حقایق عاشورا از همین نگارنده.

2- . تاریخ الخلفاء: 1/195، تاریخ الإسلام: 5/27، الطبقات الكبرى: 5/66، تاریخ مدینه دمشق: 429/27.

3- . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ك: التنبيه والاشراف: 263، الإمامة والسیاسة: 179/1، معالم الفتن: 317/2، مروج الذهب: 84/3، البداية والنهاية: 262/6 و 241/8، مروج الذهب: 85/3.

آن چه گذشت شمه ای بود که درباره آیه مودت آمده است. گفتمی است که عده ای از علمای اهل سنت در این باره تردید کردند. برای نمونه ابن تیمیه در این مورد می نویسد:

وَأَمَّا قَوْلُهُ: وَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» فِهَذَا كَذِبٌ ظَاهِرٌ، فَإِنَّ هَذِهِ الْآيَةَ فِي سُورَةِ الشُّورَى، وَسُورَةِ الشُّورَى مَكِّيَّةٌ بِلَا رَيْبٍ، نَزَلَتْ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَ عَلِيٌّ بِفَاطِمَةَ...

وقد ذكر طائفة من المصنفين من أهل السنة والجماعة والشيعة من أصحاب أحمد وغيرهم، حديثاً عن النبي صلى الله عليه وآله أن هذه الآية لما نزلت قالوا: يا رسول الله، من هؤلاء؟

قال: علي وفاطمة وابناهما.

وهذا كذب باتفاق أهل المعرفة؛(1)

این که گفته می شود: آیه مودت درباره اهل بیت نازل شده، دروغ آشکاری است؛ زیرا این آیه، در سوره شورا آمده و بدون تردید سوره شورا مکی است و پیش از ازدواج علی با فاطمه نازل شده است...

از طرفی، گروهی از نگارندگان سنی و شیعه از یاران احمد بن حنبل و دیگران حدیثی را از پیامبر صلی الله علیه وآله این گونه نقل کرده اند:

هنگامی که این آیه نازل شد، مردم گفتند: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند؟

پیامبر فرمود: علی، فاطمه، و دو فرزند آن ها.

این حدیث به اتفاق نظر اهل معرفت دروغ است!3.

ص: 333

ابن کثیر نیز در این باره اظهار نظر کرده است. وی می نویسد:

وذكر نزول الآية في المدينة بعيد، فإنها مكية ولم يكن إذ ذاك لفاطمة رضي الله عنها أولاد بالكلية، فإنها لم تتزوج بعلي رضي الله عنه إلا بعد بدر من السنة الثانية من الهجرة... (1)

این که بگوییم این آیه در مدینه نازل شده بعید است؛ زیرا که این سوره مکی است و در آن زمان فاطمه علیها السلام فرزندی نداشته است؛ زیرا با علی علیه السلام ازدواج نکرده بود؛ بلکه ازدواج آن ها در سال دوم هجری پس از جنگ بدر انجام شد...

چکیده سخن آن ها، چنین است که روایت آیه موذت، درست نیست، ما آن را قبول نداریم، چون آیه موذت در سوره شورا آمده و سوره شورا در مکه نازل شده است. وقتی در مکه نازل شده باشد بنابراین هنوز امیر مؤمنان علی علیه السلام با صدیقه طاهره حضرت زهرا علیها السلام ازدواج نکرده بودند و حسن و حسین علیهما السلام موجود نبودند، پس روایت صحت ندارد.

آنان برای دفاع از عهدشکنان، چنین گفتند تا فضیلت بزرگی را از اهل بیت علیهم السلام بگیرند. اما به لطف خدا، علمای ما در طول تاریخ کار کردند و زحمت کشیدند و حقانیت اهل بیت علیهم السلام را با بیان و قلم به اثبات رساندند.

ما نیز سر سفره آن ها نشستیم و تحقیقات آن ها را پی گرفتیم و معلوم شد که اگر سوره شورا در مکه نازل شده این چند تا آیه در مدینه نازل شده است و چند آیه در مدینه نازل شده از جمله «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا» را جزء سوره شورا قرار دادند که در مکه نازل شده است.

البته این که چه کسی این کار را کرده؟ خود بحث جداگانه قرآنی است. 2.

ص: 334

---

1- . تفسیر القرآن العظیم (معروف به تفسیر ابن کثیر): 4/122.

از این روست که ابوحنیفه اندلسی، شوکانی یمنی، آلوسی بغدادی و دیگر بزرگان از مفسران اهل سنت می گویند: آیه مبارکه «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ» در مدینه منوره نازل شده؛ هر چند در سوره شورا قرار گرفته است.

در تفسیر القرطبی چنین آمده است:

سورة الشورى مكية في قول الحسن وعكرمة وعطاء وجابر. قال ابن عباس وقتادة: إلا أربع آيات منها أنزلت بالمدينة: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى».... (1)

بنابر نظر حسن، عکرمة، عطاء و جابر، سوره شورا مکی است. ابن عباس و قتاده می گویند: این سوره مکی است جز چهار آیه از آن، که در مدینه نازل شده است و آیه مودت در زمره این آیه های چهارگانه است....

از طرف دیگر، این پرسش مطرح است: آیا نفع اجر و پاداشی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله خواستند؛ یعنی مودت و مهرورزی به اهل بیتشان، به آن حضرت، یا به خاندانش و یا به خود مردم برمی گردد؟

پاسخ این که وقتی مردم مودت اهل بیت علیهم السلام را داشته باشند، از آنان پیروی می کنند و فرمایشات آنان را می پذیرند و به آن ها عمل می کنند، و آن گاه که به سفارشات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله عمل کنند نفعش به خود مردم می رسد.

در مقابل اگر همه مردم جهان از اهل بیت علیهم السلام اعراض کنند و رو برگردانند چیزی از مقام و منزلت آن بزرگواران کم نمی شود.

از این روست که زمخشری از بزرگان مفسران اهل سنت، در تفسیر خود در ذیل این آیه مبارکه چند حدیث نقل می کند که اینک دو حدیث را می آوریم. 0.

ص: 335

---

1- . تفسیر القرطبی: 1/16، ر. ک: تفسیر البحر المحیط، ابوحنیفه: 493-494/7، فتح القدير، شوکانی: 524/4، تفسیر آلوسی: 25/10.

حدیث یکم. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

حرّمت الجنة علی من ظلم أهل بیته واذانی فی عترتی ومن اصطنع صنیعة إلی أحد من ولد عبدالمطلب ولم یجازه علیها، فأنا أجازیه علیها غداً إذا لقیني یوم القیامة؛(1)

بهشت بر کسی که به اهل بیت من ظلم کند و مرا درباره عترت و خاندانم مورد آزار و اذیت قرار دهد، حرام شده است و اگر کسی کار خوب و خدمتی به فرزندان و ذریه من بکند و او نتواند جزای آن را بدهد، جزای او در روز قیامت آن گاه که مرا ملاقات کند با من خواهد بود.

حدیث دوم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیداً.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مغفوراً له.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستکمل الإيمان.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد بشّره ملک الموت بالجنة ثمّ، منکر و نکیر.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد یزفّ إلی الجنة كما تزفّ العروس إلی بیت زوجها.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد فتح له فی قبره بابان إلی الجنة.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة.

ألا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنّة والجماعة.

ألا ومن مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیّه:7.

ص: 336

ألا ومن مات على بغض آل محمد مات كافراً.

ألا ومن مات على بغض آل محمد لم يشم رائحة الجنة؛ (1)

هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، شهید از دنیا رفته است.

بدانید و آگاه باشید! هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، بخشیده شده از دنیا رفته است.

بدانید و آگاه باشید! هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، با توبه کامل از دنیا رفته است.

بدانید و آگاه باشید! هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، با ایمان کامل و مؤمن از دنیا رفته است.

بدانید و آگاه باشید! هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، ابتدا فرشته مرگ او را به بهشت نوید می دهد، سپس دو فرشته منکر و نکیر (سؤال و جواب) سراغ او آیند.

بدانید و آگاه باشید! هر کس بر دوستی خاندان محمد بمیرد، به سوی بهشت می رود؛ همان گونه که عروس را با احترام و شادمانی به خانه شوهر می برند.

بدانید و آگاه باشید! هر که بر دوستی خاندان محمد بمیرد، خداوند در قبر او دو در به سوی بهشت باز می نماید.

بدانید و آگاه باشید! هر که بر دوستی خاندان محمد بمیرد، خداوند قبرش را زیارتگاه فرشتگان رحمت خود می نماید.

بدانید و آگاه باشید! هر که بر دوستی خاندان محمد بمیرد، بر دین واقعی و سنت پیامبر از دنیا رفته است. 7.

ص: 337

بدانید و آگاه باشید! هر که بر کینه خاندان محمد بمیرد، روز قیامت او را می آورند؛ در حالی که بین دو چشمش نوشته شده است: این شخص ناامید از رحمت و عطف خداوند است.

بدانید و آگاه باشید! هر که بر کینه خاندان محمد بمیرد، کافر از دنیا رفته است.

بدانید و آگاه باشید! هر که بر کینه خاندان محمد بمیرد، هیچ گاه بوی بهشت به مشام او نمی رسد.

اصلاً، ایمان به اهل بیت علیهم السلام و ولایت آن بزرگواران، همان سنتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است.

اگر بغض آل محمد علیهم السلام در دل کسی باشد و وارد عرصه قیامت شود بوی بهشت هم به مشامش نخواهد رسید.

آری، بعضی از علمای بزرگ اهل سنت ادعای حبّ اهل بیت علیهم السلام را دارند.

صاحب کتاب عبقات الأنوار یکی از بزرگان شیعی، می فرمایند: این از آیات علو حق است که حق بر زبان افرادی جاری می شود که به حق عمل نمی کنند.

سخن دیگر درباره آیه مودت این که «مودت» با «محبت» تفاوت دارد. طبق آن چه در لغت آمده، مودت از محبت بالاتر است؛ چرا که مودت پیروی و اطاعت را به دنبال دارد و آن واجب است.

ما در جای خود ثابت کردیم که این آیه مبارکه هم بر امامت اهل بیت علیهم السلام، هم بر عصمت آنان و هم بر افضلیت و برتری آنان دلالت دارد. از این رو، این حدیث نیز در کتاب هایی که نام بردیم، آمده است. برای نمونه در حدیثی می خوانیم:

کسی خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! شما می فرمایید که مودت قربی اجر رسالت شماست؟

حضرت فرمود: بله.

گفت:

قرباي أو قرياك؟

خویشاوندان خودم (؛ یعنی صلۀ ارحام کنیم و مواظب خویشانمان باشیم و با آنان رفت و آمد کنیم)، یا با خویشاوندان شما صلۀ رحم کنیم؟

حضرت فرمود:

قرباي؛

نه، مقصود خویشاوندان من است.

آن مرد در حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به کسانی که با اهل بیت علیهم السلام رابطۀ مودت و محبت و ولایت نداشته باشند، لعن کرد و گفت:

وعلى من لا يحبك ولا يحب قرياك لعنة الله؛ (1)

لعنت خدا بر کسی باد که به تو و نزدیکان تو مهر نرزد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آمین.

## درجه های والا

### وَالدَّرَجَاتُ الرَّفِيعَةُ؛

و درجات بلند از آن شماس است.

درجات رفیعۀ بهشت برای اهل بیت علیهم السلام است و به آن بزرگواران اختصاص دارد. این پرواضح است و به دلیل نیاز ندارد. چرا که اهل بیت علیهم السلام ناگزیر در قیامت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند. هر جا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله باشند اهل بیت علیهم السلام نیز همان جا هستند.

ص: 339



به سخن دیگر، صدیقه طاهره، امیرالمؤمنین، حسنین و اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت نه تنها از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جدا نیستند؛ بلکه بهترین جاها، جای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام است و این، بحث ندارد.

فرا تر این که در روایتی آمده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

اگر کسی از اهل بیت من اطاعت کند، شیعه و پیرو آنان باشد، در روز قیامت همراه من و اهل بیت خواهد بود. (1) یعنی آن بزرگواران شیعیانشان را پیش خودشان می برند. چرا؟

چون وقتی ملائک، ضابطه و معیار بالا رفتن اطاعت و بندگی خداوند متعال، عمل به واجبات و ترک محرمات و احتیاط در مشتبهات و ورع و پارسایی باشد و انسان مراقب جمیع حرکات و سکناش باشد و مواظبت بکند که واقعاً پا جای پای اهل بیت علیهم السلام بگذارد، درجات او بالا می رود؛ همان طور که آن ها بالا رفتند.

در روایت دیگری آمده است:

روزی امام حسن و امام حسین علیهما السلام همراه پیامبر بودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به حسنین علیهما السلام اشاره کردند و فرمودند:

من أحبّتي وأحبّ هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي في الجنة يوم القيامة؛ (2)

کسی که مرا دوست داشته باشد و این دورا و پدر و مادر این دورا، دوست داشته باشد، در روز قیامت در درجه من و همراه من خواهد بود...

ص: 340

1- ر. ك: الامالی، شیخ صدوق: 298.

2- . العمدة: 274، حدیث 436، بحار الانوار: 37/72، حدیث 39، مناقب آل ابی طالب: 3/153-154، مسند احمد: 1/77، سنن ترمذی: 5/305، حدیث 3816، کنز العمال: 12/97، حدیث 34161، الاكمال: 173، تاریخ بغداد: 13/289، تاریخ مدینه دمشق: 13/196، اسد الغابة: 29/4، تهذیب الكمال: 6/228 و...

ابوالحسین علی بن حماد بن عبید عبدی بصری این حدیث را به نظم کشیده و چنین سروده است:

أخذ النبي يد الحسين وصنوه يوماً وقال وصحبه في مجمع

من ودّني يا قوم! أو هذين أو أبويهما فالخلد مسكنه معي (1)

روزی پیامبر صلی الله علیه وآله در حضور اصحاب دست حضرت حسن و حسین علیهما السلام را گرفت و فرمود: ای گروه! هر کس مرا با این دو کودک و پدر و مادر ایشان را دوست بدارد مسکن همیشگی او با من در بهشت خواهد بود.

واضح است که مقصود، دوست داشتن خشک و خالی نیست؛ بلکه اطاعت از اوامر و نواهی منظور است.

شما به پدرتان صد مرتبه بگویید: من چاکرم و نوکرم، اما هر امری بکند اطاعت نکنید. این چاکرم و نوکرم به درد نمی خورد.

پس نه فقط خود اهل بیت علیهم السلام در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن درجات رفیعه خواهند بود؛ بلکه به انسان ها وعده داده اند که از ما پیروی کنید تا شما را بالا ببریم.

### جایگاه پسندیده

### وَالْمَقَامُ الْمَخْمُودُ؛

و مقام شایسته از آن شماسست.

خداوند متعال به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام در روز قیامت مقامی استثنایی داده است.

ص: 341

---

1- . مناقب آل ابی طالب: 3/154، بحار الأنوار: 43/280.

خدای سبحان در قرآن مجید می فرماید:

«عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً»؛ (1)

امید است پروردگارت تو را به مقامی در خور ستایش برانگیزد.

مقام محمود چیست؟

عقل ما قاصر است، ولی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید: خداوند متعال در روز قیامت به من مقام شفاعت خواهد داد و من گناهکاران امتم را شفاعت خواهم کرد.

در احوالات پیامبران پیشین در قرآن مجید آمده است که آنان در روز قیامت علیه امتشان درباره کارهای خلافی که کردند و به آنان اذیت هایی رساندند شکایت می کنند، یا شهادت می دهند، اما امت اسلام با این همه اذیتی که کرده و خلاف کاری هایی که انجام داده، باز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مقام شفاعت برای امتشان دارند.

از این روست که این امت، امت مرحومه است. اما این امت، قدر این رحمت الهی را ندانست.

راستی چرا این امت باید با امت های پیشین فرق داشته باشد؟

چون پیامبر این امت، با پیامبران پیشین فرق دارد.

پیامبران گذشته علیه امتشان شهادت می دهند. اما پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرمایند:

یا رب! امتی امّتی؛ (2)

پروردگارا! امّتم امّتم.

ائمّه اطهار علیهم السلام نیز همین طور در روز قیامت شفاعت خواهند کرد. (3)0.

ص: 342

1- . سورة اسراء (17): آیه 79.

2- . ر. ك: الكافي: 8/312، كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: 318.

3- . الفضائل، شاذان بن جبرئيل: 121، كشف اليقين في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام: 317-318، شرح احقاق الحق: 5/20.

این مقام را پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام دارند. اما نه این که ما مغرور بشویم، باید لیاقت شفاعت داشته باشیم.

در روایتی امیر مؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول: إذا حشر الناس يوم القيامة نادى مناد:

يا رسول الله! إن الله جلّ اسمه قد أمنك من مجازاة محبيك ومحبي أهل بيتك الموالين لهم، فكافهم بما شئت.

فأقول: يا رب! الجنة.

فأنادى: بؤنهم منها حيث شئت، فذلك المقام المحمود الذي وعدت به؛ (1)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود:

هر گاه روز قیامت مردم به صحنه محشر بیایند فریاد کننده ای فریاد می زند: ای رسول خدا! به راستی خدای متعال به واسطه تو، دوستان تو و دوستان اهل بیت تو را؛ آنان که ولایت اهل بیت تو را پذیرفته اند، از مجازات ایمن داشته است، پس آن چه بخواهند، پاداش بده.

من می گویم: پروردگارا! پاداش آنان بهشت است.

دستور می رسد: بهشت را از آنان پر کن؛ هر قدر که خواهی. پس این همان مقام محمود و پسندیده ای است که خدا به آن مقام مرا وعده داده است.

**جایگاه معین و منزلت عظیم و ...**

**وَالْمَكَانُ الْمَعْلُومُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْجَاهُ الْعَظِيمُ وَالشَّانُ الْكَبِيرُ وَالشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ؛**

و جایگاه معین و معلوم در نزد خدای عزوجل از آن شماس است و منزلت عظیم از آن شماس است و رتبه بزرگ از آن شماس است و شفاعت پذیرفته از آن شماس است.

ص: 343

آری، کسی که نزد خدا قدر و منزلت با جلال و شأن و قرب با عظمت داشته باشد، شفاعتش مقبول خواهد بود. این، به محمد و آل محمد علیهم الصّلاة والسلام اختصاص دارد. از این رو همه به آن ها متوسّل می شوند و خدا را به حقّشان قسم می دهند. این امر مسلّم است و در کتاب های شیعی و سنی آمده که ابن عباس می گوید:

سألت النّبي صلی الله علیه وآله وسلم

عن الكلمات التي تلقّاها آدم من ربّه فتاب عليه.

قال: سأله بحقّ محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلتبت عليّ.

فتاب الله عليه. (1)

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره کلماتی که آدم از پروردگارش آموخت، سپس توبه آدم را خدا پذیرفت، پرسیدم.

پیامبر فرمود: آدم، خدا را به آبروی محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام خواند که توبه او را بپذیرد.

پس خدا، توبه او را پذیرفت.

این حقیقت در فرزندان آدم علیه السلام در دنیا تا روز قیامت و در جهان آخرت جاری و ساری است.

### درخواست از پروردگار

**رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ؛**

پروردگارا! ما ایمان داریم بدان چه نازل فرمودی و پیروی کردیم از پیامبرت پس نام ما را با گواهان بنویس.

در این فراز پایانی چند جمله دعا و توسل است.

ص: 344

---

1- . الامالی، شیخ صدوق: 75، كشف الغمه: 1/465، بحار الانوار: 24/183.

این عبارت، آیه ای از قرآن کریم در سوره آل عمران است که می خوانیم:

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (1)

پروردگارا! به آن چه نازل کرده ای، ایمان آوردیم و از فرستاده تو پیروی نمودیم؛ ما را در زمره گواهان بنویس.

آن گاه که زائر با زیارت جامعه کبیره به مقامات، منازل و اوصاف ائمه اطهار علیهم السلام پرداخت و بخشی از اعتقادات خود را در محضر امام علیه السلام عرضه داشت به درگاه خدا دست دعا برمی دارد و می گوید:

خداوندا! ما به آن چه که در قرآن مجید و در سخنان رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده، ایمان داریم. ما مطیع و پیرو پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستیم. آن چه را که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند اطاعت کردیم؛ چه آن چه که در معرفت خداوند متعال گفته شده و در قرآن و سنت آمده، چه آن چه که درباره جهان آخرت و معاد بیان شده و چه آن چه درباره نبوت و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفته شده به همه این ها ایمان داریم.

به خصوص آن چه را که در زیارت جامعه خواندیم و عرضه داشتیم همه را از روی ایمان و اعتقاد عرض کردیم که ما به این ها اقرار داریم و ملتزم هستیم به آن چه که خدا و رسول فرموده؛ از جمله آیات و روایاتی که درباره ائمه اطهار علیهم السلام، امامت آن بزرگواران، خصائص و مقاماتشان آمده است.

آن گاه می گوئیم: خداوندا! ما را از شاهدان قرار بده!

«شاهدین» جمع «شاهد» به معنای «حاضر» است.

به نظر می رسد مقصود از «شاهدین» چنین باشد: 3.

ص: 345

آن گاه که قیامت برپا می شود و همه را برای حساب حاضر می کنند؛ یعنی همه کسانی را که از آن چه در کتاب و سنت درباره اهل بیت علیهم السلام آمده، اطاعت و پیروی کردند و کسانی که از آن بزرگواران اطاعت و پیروی نکردند حاضر می کنند در این موقع است که زائر درخواست می کند که خداوند! ما را از جمله شاهدان این صحنه قرار بده که چگونه اهل ایمان، مورد عنایت و رحمت قرار می گیرند و چگونه مخالفان مورد مؤاخذه قرار می گیرند و عقاب و عذاب می شوند، در آن روز حاضر، شاهد و ناظر باشیم.

این نیز واقعاً لطف دیگری دارد. از این روست که در بیان رجعت گفتیم که مؤمنان خالص و مخالفان که بر می گردند و به برکت حکومت حضرت ولی عصر علیه السلام این گروه از آن گروه در این عالم، انتقام می گیرند.

البته این که انسان عاقبت امر مخالفت با اهل بیت علیهم السلام را ببیند و لمس بکند، يك معنایی است.

ممکن است مراد همان شهادت اصطلاحی باشد که زائر می گوید: خدایا! ما را از شهود بر حقانیت آن چه رسول خدا صلی الله علیه وآله آورده؛ به خصوص در مورد اهل بیت علیهم السلام ابلاغ نموده، قرار بده.

اساساً شاهد بودن در روز قیامت از خصائص مؤمنان از امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است که در قرآن مجید می خوانیم:

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً»؛ (1)

تا بر مردم گواه باشید و پیامبر نیز بر شما گواه است.

بنابراین، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای امت خودشان، شاهد، حاضر و ناظر<sup>3</sup>.

ص: 346

---

1- . سورة بقره (2): آیه 143.

هستند و مؤمنان امت ایشان نیز برای دیگر امت‌ها شاهد هستند. پس با تأمل و دقت در استشهاد به آیه مبارکه، معنای عبارت چنین می‌شود: خداوندا! مرا از شاهدان در روز قیامت قرار بده که هم عاقبت امر را بینم و هم در آن جا شهادت بدهم.

با دقت و تأمل در استشهاد به آیه مبارکه نکته دیگری نیز استفاده می‌شود که آن‌هایی که با اهل بیت علیهم السلام مخالفت و دشمنی کردند، از این امت محسوب نمی‌شوند و در واقع، امت مرحومه نیستند؛ چون امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر دیگر امت‌ها؛ یعنی حتی مخالفان اهل بیت علیهم السلام، شاهد هستند.

به نظر می‌رسد این معنا از آیه - که در این جا استشهاد شده - استفاده می‌شود که پیروان اهل بیت علیهم السلام و مخالفان آن‌ها در جهان آخرت جدا هستند.

بله، در این عالم که حقایق مخفی است و همیشه مورد نظر، ظواهر هستند؛ داد و ستدها، رفت و آمدها، طهارت‌ها و نجاست‌ها و... همه بر اساس ظاهر، با هم هستند، اما در آن جا که حقایق کشف می‌شود، از هم جدا هستند. اگر حقیقت کشف بشود، روشن است که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوره بیش‌تر نبوده: یا راه اهل بیت علیهم السلام و یا راه غیر آنان.

بنابراین، کسانی در روز قیامت شاهد هستند و این خود یکی از خصایص است که به شیعیان اهل بیت علیهم السلام اختصاص دارد.

## دعای دیگر

**رَبَّنَا لَا تُرْغِ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا...!**

پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان!

این عبارت نیز برگرفته از آیه ای از قرآن کریم است: خداوندا! دل‌های ما را بعد از



آن که هدایت کردی و راه را به ما نشان دادی، گمراه نکن و ما را ثابت قدم قرار بده!

این دعا بسیار مهم است و همان دعایی است که در آخر الزمان مأمور هستیم که همیشه آن را بخوانیم.

عبدالله بن سنان می گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

ستصییکم شبهة فتبقون بلا علم یری، و لا إمام هدی، و لا ینجو منها إلا من دعا بدعاء الغریق.

قلت: کیف دعاء الغریق؟

قال: یقول: یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبت قلبی علی دینک... (1)

به زودی شبیهه ای به شما می رسد. پس در آن، بدون نشانه ای که راه یابید و بدون امامی هدایت شوید خواهید بود و کسی از آن شبیهه نجات نمی یابد مگر آن که دعای غریق را بخواند.

گفتم: دعای غریق چگونه است؟

فرمود: می گویی:

یا رحمان یا رحیم یا مقلّب القلوب ثبت قلبی علی دینک؛

ای خدا، ای بخشایش گر، ای مهربان، ای دگرگون کننده دل ها، دلم را بر آیین خودت استوار گردان.

چه بسیار اتفاق افتاده و چقدر در همین زندگی و جامعه خودمان می بینیم که افرادی صبح هنگام، انسان های مرتب و منظمی هستند، اما شب هنگام و به فاصله 3.

ص: 348

---

1- . کمال الدین: 351، حدیث 49، بحار الانوار: 52/148، حدیث 73.

24 ساعت - کم تر و یا بیش تر - انسان از آن ها سخنان می شنود که باید به خداوند متعال پناه برد؛ چرا که وسایل انحراف در این دوران، بسیار زیاد شده است.

بنابراین، باید گفت:

«رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ»؛ (1). تفسیر العیاشی: 1/164 حدیث 9. (2)

پروردگارا! دل هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، به راستی که فقط تو بخشنده ای.

آری، باید رحمتی از جانب خدا باشد که این رحمت، مایه قوت، قدرت و استحکام ما بشود و بتوانیم در برابر افکار انحرافی و افراد منحرف استقامت بکنیم و تحت تأثیر قرار نگیریم، از مسیر اهل بیت علیهم السلام متزلزل نشویم، در آن ثابت قدم باشیم و با همین ایمان صحیح و اعتقاد سالم در روز قیامت بر خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام وارد شویم.

این دعا بسیار مهم است. از این رو در روایتی آمده: امام صادق علیه السلام فرمود:

أَكثَرُوا مِنْ أَنْ تَقُولُوا «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (3)

ولا تأمنوا الزیغ؛ (3)

بیش تر بگویید: «پروردگارا! دل هایمان را، بعد از آن که ما را هدایت کردی، (از راه حق) منحرف مگردان» و از انحراف و لغزش ایمن نباشید. 9.

ص: 349

---

1- . سورة آل عمران

2- : آیه 8.

3- . همان.

سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً؛

منزه است پروردگار ما، که وعده هایش به یقین انجام شدنی است.

در این عبارت نیز به آیه ای از قرآن اشاره شده است؛ یعنی منزه است پروردگار متعال ما از خلف آن چه را وعده کرده است. خدایا! ما را در آن چه برای ما مقدر کرده ای، از ایمان و ولایت، ثابت قدم بدار.

این دعا از این آیه از قرآن گرفته شده، آن جا که می خوانیم:

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّداً \* وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً \* وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشوعاً»؛ (1)

کسانی که پیش از آن به آن ها دانش داده شده، هنگامی که (آیات ما) بر آنان خوانده می شود، سجده کنان به خاک می افتند و می گویند: «منزه است پروردگار ما، که وعده هایش به یقین انجام شدنی است» آن ها بی اختیار به زمین می افتند و گریه می کنند؛ و تلاوت این آیات بر خشوعشان می افزاید.

«سبحان ربنا» زبان حال عدّه ای از مردم است که علم به آن ها داده شده، وقتی بر آن ها، قرآن خوانده شود، سجده می کنند و خشوعشان بیشتر می شود و چنین می گویند: منزه است پروردگار ما...

بنابراین، ما در بخش پایانی زیارت جامعه، این گونه دعا می کنیم:

خداوندا! ما بر آن چه که مقدر کرده ای تسلیم هستیم. اما تقدیر تو نسبت به ما این باشد که ما را لایق وفا به وعده خود قرار دهی، دعای ما را مستجاب کنی و بر آن چه ایمان آورده ایم، ثابت قدم بدار...9.

ص: 350

**يا وَلِيَّ اللَّهِ اِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا اِلَّا رِضَاكُمْ؛**

ای ولی خدا! همانا میان من و خدای عزوجل گناहانی است که آن ها را جز رضایت شما محو و پاک نمی کند.

بعد از سه جمله دعای قرآنی، زائر به امام علیه السلام یا به همه امامان معصوم - که همه شان را با هم زیارت می کنیم - چنین خطاب می کند:

ای کسانی که خداوند متعال به شما مقامات بلندی داده است و در اثر عبادت و بندگی در درگاه ربوبی، مقرب هستید، بین من و خدای من، گناहانی وجود دارد و من معصیت کار در درگاه الهی هستم که شما باید وساطت کنید.

به راستی اگر مورد رضای ائمه اطهار علیهم السلام نباشیم و مأموران الهی بخواهند خیلی سخت گیری کنند و با دقت به حساب انسان برسند، کار بسیار خراب است؛ چرا که به هر حال، انسان معصوم نیست؛ بلکه بنده ای ضعیف، عاجز و ناتوانی بیش نیست.

البته ما می خواهیم در این مسیر گام برداریم و بالا برویم و واقعاً می خواهیم که توفیقش را باید خودشان عنایت کنند و راهشان را هم باید خودشان ارائه نمایند. به هر حال، از انسان گناه سر می زند. در دعای ابوحمزه می خوانیم:

... إلهي! لم أعصك حين عصيتك وأنا بربوبيتك جاحد، ولا بأمرك مستخفّ، ولا لعقوبتك متعرّض، ولا لوعيدك متهاون، لكن خطيئة عرضت وسوّلت لي نفسي وغلبنني هواي وأعانتني عليها شفتوتي....(1)

ص: 351

1- . مصباح المتهجد: 589، اقبال الأعمال: 1/166، بحار الانوار: 95/88. در این دو منبع به جای «أعانتني». «أعانتني» آمده است.

... ای خدای من! آن گاه که از تو نافرمان کردم، پروردگاری تو را انکار نکردم، فرمان تو را سبک نشمردم، به کیفر تو اعتراض ننمودم و وعده مجازات تو را بی اهمیت ندانستم؛ بلکه گناهم خطایی بود که برای من عارض شد، نَفَسَم بر جلوه کرد، هوا و هوس بر من چیره شد و بدبختیم با آن همکاری کرد...

در دعای کمیل در شب های جمعه چنین می خوانیم:

... لا إله إلا أنت، سبحانك وبحمدك، ظلمت نفسي وتجرات بجهلي...

اللهم عظم بلائي وأفرط بي سوء حالي، وقصرت بي أعمالی وقعدت بي أغلالی، وحسبني عن نفعي بعد آمالي، وخذعتني الدنيا بغرورها ونفسي بخيانتها....(1)

... خدایی جز تو نیست، تو پاک و منزّهی و به حمد و سپاس تو مشغولم، به خودم ستم نمودم و به نادانی خود در برابر تو جرأت کردم...

خدایا! بلا و گرفتاری من بزرگ است، حالم بسیار ناخوش و اعمالم نارساست، زنجیرهای علایق مرا در بند کشیده، آرزوهای دور از هر سودی مرا بازداشته، دنیا به خدعه و غرور و نَفَسَم به خیانت مرا فریب داده است...

واقعاً هم همین طور است. گناهایی که از ما سر می زند از روی جهالت و غلبه هوای نَفَسَم است. به این دلیل وقتی بیدار می شویم پشیمان می شویم و استغفار می کنیم و نمی خواهیم گردن کلفتی نماییم.

بر این اساس، باید ائمه اطهار علیهم السلام ما را شفاعت کنند.

البته هر گناهی که از بنده در برابر خداوند متعال سر بزند با توجه به عظمت خداوند متعال، گناه بزرگی است. 5.

ص: 352

1- . اقبال الاعمال: 3/332 و 333، مصباح المتعجد: 845.

از طرفی، گناہانی از انسان سر می زند که ناگفتنی است؛ گناہانی که در خلوت ها و فرصت هایی شیطان بر او غالب می شود و جز خداوند متعال، هیچ فردی بر آن گناه، اطلاع ندارد.

از این رو، ما به ائمه اطهار علیهم السلام خطاب می کنیم: شما هستید که قرب و منزلت دارید. شما ولایت مطلقه دارید، مادامی که در خانه شما را بلد هستیم و شما ما را طرد نکرده اید جای دیگر نمی رویم. اگر شما ما را بپذیرید و ما را شفاعت کنید، مشکل حل می شود. پس به حق آن خدایی که شما را محرم اسرار خودش قرار داده و مطالبی را به شما گفته که به دیگران نگفته... بخشش گناہان ما را از خدای متعال بخواهید.

آری، خدای سبحان به امامان هدایت گر علیهم السلام مطالبی را گفته که به دیگران نگفته است. البته اگر آن بزرگواران خواستند به کسی می گویند و اگر نخواستند نمی گویند که قرآن کریم می فرماید:

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْتُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»؛<sup>(1)</sup>

این عطای ماست، به هر کس می خواهی و صلاح می بینی ببخش، و از هر کس می خواهی خودداری کن، و حسابی بر تو نیست.

**فَبِحَقِّ مَنِ اتَّيَمَّنْكُمْ عَلَى سِرِّهِ؛**

پس به حق آن خدایی که شما را امین به راز خود کرده.

ما در فراز پایانی زیارت جامعه، به ائمه اطهار علیهم السلام التماس می کنیم و قسم می دهیم به آن خدایی که شما را آن قدر مقرب خودش قرار داده که امین سرّش گشته اید...

**وَاسْتَرَعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ؛**

و سرپرستی کار خلق خود را به شما واگذارده.

ص: 353

---

1- . سورة ص (38): آية 39.

و شما را سرپرست خلائقش قرار داده، به شما ولایت بر خلائقش را عنایت کرده که به برکت شما خلائق به وجود آمدند.

### وَقَرْنَ طَاعَتَكُمْ بِطَاعَتِهِ؛

و فرمانبرداری شما را به فرمانبرداری خود نزدیک نموده.

خداوند اطاعت از شما را در کنار اطاعت از خودش قرار داده است. آن جا که می فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ (1)

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را!

«اولی الامر» همان ائمه اطهار علیهم السلام هستند که اطاعتشان در کنار اطاعت خداوند متعال و رسول آمده است. خدای متعال چنین مقاماتی را به شما داده است. شما را قسم می دهیم به آن خدایی که این مقامات و منازل و این عظمت و قرب را به شما داده؛

### لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي؛

شما بخشش گناهانم را از خدا بخواهید.

بخشش گناهان ما را از خداوند متعال بخواهید. از خداوند متعال بخواهید که از ما گذشت کند که البته به شفاعت شما نیاز داریم، وگرنه خودمان لیاقت بخشش را نداریم.

کلمه «استوهب»؛ یعنی خواهش کردن. «هبه»؛ یعنی بخشش. راغب اصفهانی می نویسد:

الهبية: أن تجعل ملكك لغيرك بغير عوض؛ (2)

هبه: ملك خود را بدون عوض در اختیار دیگری قرار دهی.

ص: 354

1- . سورة نساء (4): آية 59.

2- . المفردات في غريب القرآن: 533.

خدایا! گناهان ما را ببخش و ما را به برکت و شفاعت اهل بیت علیهم السلام معذب نکن.

### وَكُنْتُمْ شُفَعَائِي فَإِنِّي لَكُمْ مُطِيعٌ؛

و شما شفیعان من گردید، زیرا که من فرمانبردار شما هستم.

زائر با این جمله می گوید: به هر حال من جزء زمره شما و در خط شما هستم.

پیش تر گفتیم که دو خط بیش تر نیست؛ این قدر می دانم که این طرفی هستم و آن طرفی نیستم؛ اما این طرفی گناه کار و خطاکار و شما کسانی هستید که اگر کسی از شما اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و اگر شما را معصیت کند، خدا را معصیت کرده است و اگر شما را دوست داشته باشد، خدا را دوست می دارد. شما دارای این چنین مقاماتی هستید. اگر کسی با شما دشمنی کند با خداوند متعال دشمنی کرده است.

البته در این زمینه حدیث های معتبری حتی در کتاب های اهل تسنن آمده است.

در روایتی می خوانیم: ابوذر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من أطاعني فقد أطاع الله، ومن عصاني فقد عصى الله، ومن أطاع علياً فقد أطاعني، ومن عصى علياً فقد عصاني؛<sup>(1)</sup>

هر کس از من اطاعت کند در واقع از خدا اطاعت کرده است، هر کس از فرمان من سرپیچی کند، در واقع از فرمان خدا سرپیچی کرده است، هر کس از علی اطاعت کند در واقع از من اطاعت کرده و هر کس از فرمان علی سرپیچی کند در واقع از فرمان من سرپیچی کرده است.

ص: 355

---

1- . المستدرک علی الصحیحین: 3/121 و 128، کنز العمال: 11/614، حدیث 32973، تاریخ مدینه دمشق: 42/306 و ر. ک: معانی الاخبار: 373، الاحتجاج: 1/406، بحار الانوار: 38/129.



اگر کسی با امیر مؤمنان علی علیه السلام دشمنی کند، با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دشمنی کرده است و هر کسی که با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دشمنی کند با خداوند متعال دشمنی کرده است.

حدیث دیگر در این باره در کتاب های اهل سنت نیز آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام خطاب کردند و فرمودند:

أنا حرب لمن حاربكم؛<sup>(1)</sup>

کسی که با شما دشمنی کند من با او دشمن هستم.

زائر می گوید: حال که شما چنین مقامی را دارید، من نیز می خواهم خود را در زمره شما داخل کنم و در این خط هستم. پس بیاید برای من شفاعت و وساطت کنید.

البته هر چه در درگاه خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام استغفار کنیم؛ اعم از این که استغفار ما، مسبوق به گناه باشد یا نباشد، اثر خود را دارد. برای مثال اگر کسی روزی صد مرتبه، دویست مرتبه - کم تر و بیش تر - «استغفر الله» بگوید و مثلاً دویست گناه نیز مرتکب شود، این استغفارها مسبوق به گناه هستند و بعضی از استغفارها مسبوق به گناه هم نیستند، اما تأثیر گذارند و انسان را به خدا نزدیک می کنند. از این رو ائمه اطهار علیهم السلام، بزرگان دین و اولیای صالح الهی استغفار می کردند، نه این که گناه می کردند؛ چرا که به هر حال، استغفار اثر و نفع دارد و ما را به آن بزرگواران نزدیک می کند.<sup>4</sup>

ص: 356

---

1- . شرح الاخبار: 2/608، حدیث 907، الامالی، شیخ طوسی: 336، حدیث 680، مناقب آل ابی طالب: 3/18، ذخائر العقبی: 25، بحار الانوار: 22/286، حدیث 55، مسند احمد: 2/442، المستدرک علی الصحیحین: 3/149، مجمع الزوائد: 9/169، المصنف: 7/512، حدیث 7، صحیح ابن حبان: 15/434، المعجم الکبیر: 3/40، حدیث 2621، المعجم الأوسط: 3/179، المعجم الصغیر: 2/3، کنز العمال: 12/97، حدیث 34164.

**اللَّهُمَّ اِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفْعَاءَ اَقْرَبَ اِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَيْتِهِ الْاَخْيَارِ الْاُمَّةِ الْاَبْرَارِ لَجَعَلْتُهُمْ شَفْعَائِي؛**

خدایا! اگر من شفیعانی را می یافتم که نزدیک تر باشند به درگاهت از محمد و خاندان نیکویش آن پیشوایان نیکوکار به طور مسلم آن ها را شفیعان خود قرار می دادم.

حرف «لو»؛ یعنی اگر، به معنای فرض است، به این معنا که زائر می گوید: اگر کسانی را بیابم که نزد تو از محمد و آل محمد علیهم السلام نزدیک تر و مقرب تر باشند، سراغ آن ها می رفتم.

طبیعی است ما وقتی با بزرگی کاری داشته باشیم حساب می کنیم نزدیک ترین شخص به این بزرگ کیست. چه کسی می تواند بیشتر در آن جا برای ما کار کند، تا برای وساطت نزد او برویم.

روشن است که کسی از محمد و آل محمد علیهم السلام در پیشگاه خداوند متعال نزدیک تر نیست. از این روزائر می گوید:

خدایا! اگر کسانی بودند به تو از محمد و آل محمد علیهم السلام نزدیک تر بودند، به سراغ آن ها می رفتم و آن ها را واسطه می کردم، ولی کسی نیست.

«لو وجدت»؛ یعنی چنین چیزی نیست.

**فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي اَوْجَبَتْ لَهُمْ عَلَيْكَ؛**

پس از تو می خواهم بدان حقی که برای ایشان بر خود واجب کردی.

زائر می گوید: پس خدایا! تو را قسم می دهم به مقام و قربی که اهل بیت علیهم السلام نزد تو دارند و وعده شفاعتی که به آن ها داده ای که امت گنه کار را شفاعت کنند، که وقتی خداوند متعال وعده بدهد وفای به عهد واجب است؛

## أَسْتَلِّكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقَّتِهِمْ؛

پس از تو می خواهم بدان حقی که برای ایشان بر خود واجب کردی که مرا در زمره عارفان به مقام آن ها و به حق آن ها قرارم ده.

خدایا! ما را در زمره آن هایی وارد کن که امام شناس هستند؛ آن هایی که حق اهل بیت علیهم السلام را شناختند و فهمیدند.

خدایا! ما را در جمله کسانی قرار ده که به برکت اهل بیت علیهم السلام و شفاعتشان مورد رحمت تو قرار گرفتند.

## وَفِي زُمْرَةِ الْأَمْرُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛

و در زمره کسانی که به وسیله شفاعت آن ها مورد مهر قرار گرفته اند که تو مهربان ترین مهربانان هستی.

## وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛

و درود خدا بر محمد و خاندان پاکش و سلام مخصوص و بسیاری بر آن ها باد و خدا ما را بس است و نیکو وکیلی است.

اینک در پایان، خداوند متعال را سپاس می گوئیم که به ما توفیق و عمری را عنایت کرد که به شرح زیارت جامعه پرداختیم و به لطف خدا و برکت اهل بیت علیهم السلام شرح آن را به پایان رساندیم. امیدواریم - ان شاء الله - این اثر مفید واقع شود و ذخیره ای برای آخرت ما باشد.

خداوند متعال از ما بپذیرد و گذشتگان ما و کسانی را که این مطالب را به ما یاد داده اند؛ اساتید، ذوی الحقوق و والدین ما را رحمت کند و همه آن ها را با محمد و

آل محمد علیهم السلام محشور نماید و ما را در دنیا در راه آن بزرگواران ثابت قدم بدارد و فرزندان و ذریه ما را از محمد و آل محمد علیهم السلام جدا نکند و شرّ اشرار و کید کفار را به خودشان برگرداند و ما را موفق بدارد تا وظایفمان را به بهترین وجه بشناسیم و برترین شکل بدان عمل کنیم. ان شاء الله

ص: 359



## فهرست ها

### اشاره

آیه ها

روایت ها

سروده ها

گفتارها

کتاب نامه

ص: 361



«آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»..... ج 4/220

«أَأْتِي الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَسِرٌّ»..... ج 1/408

«أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»..... ج 2/279

«اتَّخَذُوا أَحْبَابَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»..... ج 4/39

«إِجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ»..... ج 3/316

«أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لَا يُفْتَنُونَ»..... ج 3/77

«أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»..... ج 1/346؛ ج 2/235، 237، 238

«إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ»..... ج 3/192

«إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»..... ج 1/251

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ»..... ج 3/382

«إِذَا جَاؤُهَا وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ»..... ج 1/96

«إِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ»..... ج 1/107

«أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنِ آلِهَتِي»..... ج 2/296

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ»..... ج 2/226؛ ج 4/45

«اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»..... ج 4/23، 24



- «أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»..... ج 2/130
- «إِعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ»..... ج 2/58
- «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»..... ج 3/351
- «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا»..... ج 3/427
- «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ عَلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ»..... ج 2/277؛ ج 3/53
- «أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ»..... ج 2/317
- «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ»..... ج 1/402؛ ج 4/114
- «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ»..... ج 1/373
- «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»..... ج 2/115
- «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»..... ج 1/410؛ ج 2/224
- «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ»..... ج 1/460؛ ج 2/76؛ ج 3/80
- «أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»..... ج 1/99
- «إِلَّا ائْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى»..... ج 1/271
- «إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»..... ج 1/366؛ ج 2/104
- «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»..... ج 3/360
- «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا»..... ج 1/394؛ ج 2/339
- «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ»..... ج 2/78؛ ج 3/44
- «الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»..... ج 1/419؛ ج 2/339، 36
- «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ»..... ج 2/272
- «الَّذِينَ يَحْتَبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ»..... ج 4/28
- «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ»..... ج 410/1؛ ج 222/2؛ ج 244/4

«الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ...»..... ج 2/229

ص: 364

«أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ»..... ج 2/233؛ ج 3/185، 188

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»..... ج 2/231

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحاً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ»..... ج 4/39

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»..... ج 1/418

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ»..... ج 3/325

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ»..... ج 1/293

«أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَاداً»..... ج 1/168

«أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ»..... ج 3/119، 120

«أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى»..... ج 2/110

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ»..... ج 3/359

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ»..... ج 4/66

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»..... ج 1/158، 404؛ ج 2/63؛ ج 4/219

«أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً»..... ج 4/330

«أَمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ»..... ج 1/62

«أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا»..... ج 2/336

«أَمْنَ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ»..... ج 4/188

«إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ»..... ج 1/230

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ...»..... ج 4/28

«أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ»..... ج 1/413

«إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»..... ج 3/113

«أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»..... ج 3/400

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»..... ج 2/103

ص: 365

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»..... ج 3/52، 408

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»..... ج 2/155؛ ا ج 4/237

«إِنَّ الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِالَّذِقَانِ سُجَّدًا»..... ج 4/350

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»..... ج 4/248

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»..... ج 4/49

«إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ...»..... ج 3/96

«إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ»..... ج 3/252، 254

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ»..... ج 2/368

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ»..... ج 2/48، 49، 55.

56، 57، 58، 77؛ ا ج 3/131

«إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»..... ج 3/26

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيعَادَ»..... ج 3/435؛ ا ج 4/257

«إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»..... ج 2/250

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»..... ج 3/202

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...»..... ج 4/277

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا»..... ج 3/72

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»..... ج 4/277

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»..... ج 2/117

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ»..... ج 2/357

«إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، 25»..... ج 3/28

«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا»..... ج 2/359

«إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ»..... ج 2/265

ص: 366

«إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً»..... ج 2/319

«إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ»..... ج 1/230

«أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً»..... ج 3/361

«إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازاً \* حَدَائِقَ وَأَعْنَاباً»..... ج 3/101

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ»..... ج 3/115

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ»..... ج 3/224، 225

«إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرِ»..... ج 3/224

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»..... ج 3/128

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ»..... ج 2/267

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»..... ج 3/59

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»..... ج 1/227

«إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى»..... ج 1/307

«إِنَّ يَوْمَ الْفِصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ»..... ج 2/356، 357

«إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالاً وَسَعِيراً»..... ج 2/260

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»..... ج 1/458

«إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ»..... ج 2/296

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ...»..... ج 3/97، 337؛ ج 4/295

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا»..... ج 1/177؛

ج 3/70، 183

«إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»..... ج 3/187

«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا»..... ج 1/259

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»..... ج 3/71، 319، 408؛ ج 4/263

ص: 367



«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»..... ج 2/125؛ / ج 3/100

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»..... ج 1/337؛ / ج 3/52

«إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»..... ج 2/367

«إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ»..... ج 2/191

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ»..... ج 2/190

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»..... ج 1/235، 236، 237، 238، 402؛

/ ج 2/27، 120؛ / ج 3/54

«إِنَّمَا تُوْعَدُونَ لَصَادِقٍ»..... ج 4/257

«إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»..... ج 2/389

«إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا إِذَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ»..... ج 2/191

«إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا»..... ج 4/306

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ»..... ج 1/159، 417، 418، 419؛

/ ج 2/20، 36، 190، 344، 396، 397، 401؛ / ج 4/46، 90

«إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ»..... ج 4/317، 321

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ»..... ج 2/61

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقَعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ»..... ج 2/387

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»..... ج 1/98، 408؛

/ ج 2/54، 190، 193، 199، 342؛ / ج 3/172

«إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»..... ج 2/243

«إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ»..... ج 3/380

«إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»..... ج 4/258

«إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا»..... ج 4/257

ص: 368

«إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ»..... ج 1/140، 308، 389، 408

«إِنَّهُ لَقَوْلٌ رَسُولٍ كَرِيمٍ»..... ج 1/140

«إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»..... ج 2/388

«إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ»..... ج 4/301

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا»..... ج 3/312

«أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»..... ج 1/389

«أَوْ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ»..... ج 2/111

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ»..... ج 2/103، 109

«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»..... ج 2/139، 142، 250

«أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ»..... ج 2/24؛ ج 4/267

«أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ»..... ج 1/258

«أُولَئِكَ هُمُ شَرُّ الْبَرِيَّةِ»..... ج 2/155

«أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا»..... ج 4/302

«أُولَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ»..... ج 4/106

«إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»..... ج 1/227، 431؛ ج 3/24؛ ج 4/98

«أَيَّدْنَاكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ»..... ج 2/137

«أَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ»..... ج 2/140

«يَأْتِيكُمْ يَا تَيْبِي بِعَرْشِهَا»..... ج 3/155

ب

«بِأَيْدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ»..... ج 1/389

«بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ»..... ج 3/386

«بِرَاءةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»..... ج 4/26

ص: 369

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»..... ج 1/122

«بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»..... ج 1/414، 415

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ»..... ج 2/322

«بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ»..... ج 3/170

«بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ»..... ج 2/323

«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»..... ج 1/84

«بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ \* لَا يُسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»..... ج 1/63، 82، 162، 393؛

ج 2/28، 47، 218، 338؛ / ج 3/96؛ / ج 4/203

«بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»..... ج 3/360

«بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ»..... ج 4/286

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»..... ج 1/304، 305؛ / ج 2/369

«بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ»..... ج 2/111

«بَلَدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ»..... ج 1/166

«رَبَّنَا أَمَتْنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ»..... ج 3/325

«بِيَدِكَ الْخَيْرُ»..... ج 4/271

ت

«تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ...»..... ج 1/96

«تَدْعُونِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ أَشْرِكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»..... ج 2/234

«تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»..... ج 2/66، 142

«تَوَفَّيْنِي مُسْلِمًا وَ أَحْقِنِي بِالصَّالِحِينَ»..... ج 1/41

ث

«ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى»..... ج 2/119

ص: 370

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا...» ج 2/48، 49، 51، 58، 79، 82؛ ج 3/207

«ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» ..... ج 3/226

«ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» ..... ج 4/314

«ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ» ..... ج 4/27

ج

«جَزَاءً مِنْ رَبِّكَ عَطَاءً حِسَابًا» ..... ج 1/458

«جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ» ..... ج 1/354

ح

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى» ..... ج 2/258

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ» ..... ج 1/333

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ» ..... ج 2/124

خ

«خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ» ..... ج 3/176

«خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ» ..... ج 3/51

ذ

«ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ» ..... ج 1/329، 334؛ ج 3/129

«ذُرِّيَّةً مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ» ..... ج 1/329

«ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ» ..... ج 4/235

«ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ» ..... ج 4/235

«ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ» ..... ج 3/155

ر

«رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»..... ج 1/459

ص: 371



«رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِنِي بِالصَّالِحِينَ»..... ج 1/41

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَ اتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»..... ج 4/345

«رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»..... ج 1/458؛ ج 2/118

«رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً»..... ج 4/98، 349

«رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا»..... ج 3/320

«رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ...»..... ج 3/176

«الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»..... ج 3/155

«رَحِمْتُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»..... ج 1/226، 286، 339، 398، 439

«رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ»..... ج 1/283، 290، 426؛

ج 2/154، 160، 161، 182؛ ج 3/80

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ»..... ج 1/349؛ ج 3/254

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»..... ج 1/348

س

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى»..... ج 1/271

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»..... ج 2/70

ش

«شَاكِرًا لِأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 2/119

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...»..... ج 1/384؛ ج 3/408

«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ أُولُو الْعِلْمِ»..... ج 1/449، 451

ظ

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ»..... ج 1/165



«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا»..... ج 1/131، 460؛ / ج 2/86

«الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»..... ج 2/117

«عَزِيزٌ حَكِيمٌ»..... ج 2/117

«عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى...»..... ج 2/81

«عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ»..... ج 2/30

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ»..... ج 3/54

«فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَ التَّوْرِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»..... ج 1/440؛ / ج 3/222؛ / ج 4/262

«فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا»..... ج 3/26

«فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»..... ج 4/30

«فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»..... ج 2/99، 100

«فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»..... ج 4/28

«فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَّةُ الْكُبْرَى»..... ج 3/118

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»..... ج 2/224، 302؛ / ج 4/244

«فَاذْ تَدَا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا»..... ج 4/109

«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»..... ج 2/143

«فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ»..... ج 3/381

«فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ»..... ج 2/235

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»..... ج 2/185

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»..... ج 2/236

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ»..... ج 2/103

ص: 373

- «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ»..... ج 2/132، 371
- «فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْراً»..... ج 1/117، 197، 454؛ ج 3/396
- «فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ»..... ج 2/373؛ ج 3/60
- «فَأَمَّا مَنْ طَغَى \* وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا»..... ج 3/119
- «فَأَمَّا تِلْكَ الْمِثَالَةُ الَّتِي لِلَّهِ مِائَةٌ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ»..... ج 3/325
- «فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشِدًا»..... ج 2/23
- «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»..... ج 2/113، 115؛ ج 3/361
- «فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»..... ج 1/352
- «فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ»..... ج 2/258
- «فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»..... ج 1/422
- «فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ»..... ج 4/253
- «فَأَنْتُمْ مِّنْهُمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»..... ج 1/148
- «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا»..... ج 2/139
- «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عُدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ»..... ج 2/137
- «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»..... ج 4/289
- «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ»..... ج 1/103، 253؛ ج 3/139، 389
- «فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ»..... ج 2/127
- «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»..... ج 1/410، 412؛ ج 4/183
- «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»..... ج 3/175
- «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»..... ج 1/335، 338؛

«فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ»..... ج 3/59

ص: 374

«فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ»..... ج 4/189

«فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ»..... ج 2/232

«فَلَا تَطْعَمِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا»..... ج 2/281

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ»..... ج 3/125، 126

«فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ»..... ج 1/234

«فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ»..... ج 2/219

«فَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ»..... ج 3/58

«فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَّقُوا اللَّهَ فِي الدِّينِ»..... ج 1/464؛ ج 2/276

«فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ»..... ج 1/340؛ ج 2/319

«فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ»..... ج 1/286

«فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ»..... ج 3/250؛ ج 4/86

«فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي»..... ج 2/95؛ ج 4/105، 106

«فَمَنْ حَاجَبَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ»..... ج 1/333

«فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ»..... ج 4/235

«فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ»..... ج 1/447؛ ج 3/34

«فَمَنْ يَأْتِكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»..... ج 1/295

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»..... ج 3/248؛ ج 4/23، 26

«فَنَجْعَلُ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»..... ج 1/108

«فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ \* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ»..... ج 1/352

«فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ»..... ج 1/246

«فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»..... ج 3/171

174 ، 175 ، 178

ص: 375



«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»..... ج 2/20، 22

«فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ»..... ج 4/198

«فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»..... ج 3/224

ق

«ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ»..... ج 2/221

«قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»..... ج 1/457

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»..... ج 1/232، 318، 332

«قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ»..... ج 1/277

«قَالَ سَأَوِّي إِلَى جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ»..... ج 2/176

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»..... ج 2/131؛ ج 4/84، 85

«قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ»..... ج 1/167

«قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ»..... ج 3/330

«قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»..... ج 1/437

«قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْسَ بِكُمْ فَابْتِغُوا أَحَادِكُمْ بِوَرِقِكُمْ»..... ج 3/83

«قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا»..... ج 1/411

«قَدْ أُوتِيَ سُوْلُكَ يَا مُوسَى»..... ج 1/107

«قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ»..... ج 2/24؛ ج 4/25، 265

«قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ»..... ج 2/133، 371

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ...»..... ج 3/366

«قُلْ إِنْ أَدْرِي أَقْرَبُ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا»..... ج 2/83

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»..... ج 2/303؛ ج 4/105

«قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»..... ج 1/416

ص: 376

«قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا»..... ج 2/234

«قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ»..... ج 2/365

«قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»..... ج 1/240؛ / ج 4/249

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»..... ج 3/60

«قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»..... ج 2/44

«قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَوَسْلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ آللهُ خَيْرٌ»..... ج 2/47

«قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ»..... ج 1/428؛ / ج 2/154، 159، 182؛ / ج 4/162

«قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»..... ج 1/132؛ / ج 2/81

/ ج 3/207، 208

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ»..... ج 2/193، 194، 283، 286، 326؛

/ ج 3/268؛ / ج 4/319، 324، 326، 327، 328، 330، 333، 334، 335

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ...»..... ج 2/84؛ / ج 3/361

«قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ»..... ج 2/257

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا»..... ج 2/140

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»..... ج 1/346؛ / ج 2/234؛

/ ج 3/92؛ / ج 4/113

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ»..... ج 2/322

«قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ»..... ج 1/397؛ / ج 2/340

«قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ»..... ج 3/120

«قِيلَ ازْجِعُوا وِرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا»..... ج 4/158

«كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ» ..... ج 1/453

ص: 377

«كَتَبَ اللَّهُ لِأَغْلِبِينَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»..... ج 3/255؛ / ج 4/124

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»..... ج 1/125؛ / ج 3/51

«كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ»..... ج 2/322؛ / ج 4/286

«كِرَامًا كَاتِبِينَ»..... ج 1/392

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ»..... ج 2/347

«كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»..... ج 2/220

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ \* أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَى»..... ج 2/215

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ»..... ج 1/151؛ / ج 4/157

«كَلَّا نَمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ»..... ج 1/461

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»..... ج 2/280؛ / ج 3/36

«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ»..... ج 3/34

«كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ»..... ج 4/256

ل

«لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ»..... ج 2/235

«لَا تَبْقَى وَلا تَنْزَرُ \* لَوْحَةٌ لِلْبَشَرِ»..... ج 2/259

«لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»..... ج 1/420؛

/ ج 3/249؛ / ج 4/25، 45

«لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى»..... ج 1/255

«لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّما اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ»..... ج 1/449

«لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ»..... ج 4/257

«لَا يُسْئَلُ عَمَّا يُفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ»..... ج 1/280

«لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أِزْتَضَى»..... ج 1/398؛ ج 3/114، 374، 375

ص: 378

«لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا»..... ج 3/367

«لَتَوْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»..... ج 1/112

«لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا»..... ج 3/34، 39؛ ج 4/346

«لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»..... ج 4/265

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَ أُنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ»..... ج 1/309

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ»..... ج 1/148؛ ج 3/169

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شُرْعَةً وَ مِنْهَا جَاءَ»..... ج 1/377، 387؛ ج 2/376

«لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ»..... ج 1/271

«اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ»..... ج 2/238

«لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَ لَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ»..... ج 2/357

«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ»..... ج 1/277

«لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ»..... ج 2/38

«لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ»..... ج 2/37

م

«مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»..... ج 1/225، 380، 381، 384

«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ \* قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ»..... ج 2/258

«مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُرْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ»..... ج 4/41

«مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ»..... ج 3/113

«مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ»..... ج 3/48

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ»..... ج 1/308

«مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ»..... ج 3/220

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»..... ج 3/368

ص: 379



«مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ»..... ج 2/69، 345

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»..... ج 1/155، 384، 436؛ ج 2/377، 381؛ ج 4/136

«الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ»..... ج 2/389

«مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُشَابِهَاتٌ»..... ج 2/366

ن

«النَّبِيِّ أُولَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ»..... ج 407/1؛ ج 392/2، 393، 394، 413؛

ج 4/180، 223، 224، 225، 226، 228

«نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»..... ج 2/264

«نَزَّاعَةً لِلشَّوَى \* تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى»..... ج 2/259

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»..... ج 2/140؛ ج 4/199

و

«وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ»..... ج 1/299

«وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَلَ الْخِطَابِ»..... ج 2/361

«وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»..... ج 1/160؛ ج 4/181

«وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلْؤًا مُبِينٌ»..... ج 4/298

«وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»..... ج 3/383، 391، 392

«وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ»..... ج 2/322

«وَآتُوا الزُّبُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»..... ج 1/180؛ ج 3/76، 84؛ ج 4/133

«وَاجْتَنِبْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 2/120؛ ج 3/26

«وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»..... ج 4/28

«وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»..... ج 1/279

«وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي»..... ج 1/106

ص: 380

«وَ أَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ»..... ج 4/277

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ»..... ج 4/289

«وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ»..... ج 4/218

«وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَ قُولُوا حِطَّةً نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ»..... ج 1/187؛ ا ج 3/78

«وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ»..... ج 3/75، 390

«وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَ حِكْمَةٍ»..... ج 1/111؛ ا ج 2/230

«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ»..... ج 2/229، 233؛

ا ج 3/181، 182، 191

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ»..... ج 2/231

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»..... ج 2/43، 230

«وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوُوا إِلَى الْكَهْفِ»..... ج 1/252

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»..... ج 2/146

«وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»..... ج 3/313

«وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا»..... ج 3/76

«وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»..... ج 1/297

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا قَائِمًا»..... ج 2/267

«وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ»..... ج 3/380

«وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى»..... ج 2/260

«وَ اذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَ أُصِيلًا»..... ج 2/222

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ»..... ج 1/413؛ ا ج 2/222

«وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ»..... ج 2/78

«وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»..... ج 2/108؛ / ج 3/220

ص: 381

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهٗ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا»..... ج 2/109

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِسْمَاعِيْلَ اِنَّهٗ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»..... ج 2/109

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ اِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا»..... ج 2/108

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسٰى اِنَّهٗ كَانَ مُخْلِصًا»..... ج 2/108

«وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ»..... ج 2/147

«وَ اذْكُرُوا اِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ»..... ج 2/146

«وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ»..... ج 4/244، 246

«وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا اَنْزَلَ عَلَيْنَكُمْ»..... ج 1/299

«وَ اذْنٌ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلٰى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِيْنَ»..... ج 1/450

«وَ سَأَلْ مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»..... ج 1/105؛ / ج 4/238

«وَ اَسْبَغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً»..... ج 1/146

«وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ»..... ج 3/378

«وَ اسْتَفْتَحُوا وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ»..... ج 4/264

«وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ»..... ج 3/384

«وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»..... ج 1/240؛ / ج 4/233

«وَ اَشْرِكْهُ فِيْ اَمْرِيْ \* كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا»..... ج 4/234

«وَ اَشْهَدُهُمْ عَلٰى اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُمْ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰى»..... ج 2/232؛ / ج 3/145

«وَ اعْبُدْ رَبَّكَ حَتٰى يَّاتِيْكَ الْبَيِّنٰتُ»..... ج 2/22؛ / ج 3/45

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّٰهِ جَمِيْعًا وَ لَا تَفَرَّقُوْا»..... ج 1/190؛ / ج 2/176، 177، 373، 415؛

ج 3/27، 98، 115

«وَ اَفُوْضْ اَمْرِيْ اِلَى اللّٰهِ»..... ج 3/403

«وَالَّذِي جَاءَ بِالصَّدَقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»..... ج 2/34، 35، 37

ص: 382

«وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى»..... ج 2/118

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ»..... ج 4/24، 27

«وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى»..... ج 2/125

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»..... ج 2/124، 282، 291، 374

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»..... ج 3/127

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ»..... ج 2/258

«وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ»..... ج 2/387

«وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ»..... ج 1/351

«وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ»..... ج 2/137

«وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ»..... ج 1/278

«وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 3/23

«وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا»..... ج 2/337

«وَأَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا...»..... ج 3/100

«وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا»..... ج 2/336

«وَأُمَّهُ صِدِّيقَةٌ»..... ج 3/220

«وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»..... ج 2/231

«وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»..... ج 2/44، 403؛

ج 3/439؛ / ج 4/38

«وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ ازْجِعُوا فَازْجِعُوا»..... ج 1/181

«وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»..... ج 1/430

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»..... ج 3/68

«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»..... ج 2/26

ص: 383



«وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعَيْبِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا»..... ج 3/22

«وَإِنْ يَسْتَعْجِلُوا يَغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ»..... ج 2/259

«وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكُوتُونَ»..... ج 3/26

«وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 3/24

«وَإِنْ تَعَدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا»..... ج 1/147، 296؛ ج 4/277

«وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ»..... ج 2/259

«وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ»..... ج 2/117

«وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ»..... ج 1/143

«وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ...»..... ج 1/432؛ ج 3/23، 28

«وَإِنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»..... ج 1/328

«وَإِنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَاهُ فِي الْأَرْضِ»..... ج 1/124، 294

«وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 1/228؛ ج 3/25

«وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»..... ج 1/155، 224، 377، 381؛ ج 2/378، 381

«وَإِنَّكُمْ لَأَيُّمَى مِنَ مَنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ»..... ج 1/159، 161

«وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ \* لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»..... ج 463/1؛

ج 2/113، 339

«وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا»..... ج 1/263

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى»..... ج 2/122؛ ج 3/61؛ ج 4/320

«وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ»..... ج 1/119

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ»..... ج 1/119

«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ»..... ج 1/235

«وَأُورِثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ»..... ج 1/259

ص: 384

«وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا»..... ج 4/255

«وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ»..... ج 1/307

«وَتَقَلِّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»..... ج 3/129، 130

«وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَوْلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»..... ج 3/52، 207، 209؛

ج 4/193، 261

«وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ»..... ج 3/83

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ»..... ج 2/282، 290؛ ج 3/45

«وَجَعَلُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا»..... ج 2/40؛ ج 3/108؛ ج 4/52

«وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا»..... ج 3/21

«وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً»..... ج 3/64

«وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ»..... ج 1/295

«وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا»..... ج 1/230، 233، 235؛ ج 2/120، 187؛

ج 4/302

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ»..... ج 1/229؛ ج 4/68

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»..... ج 1/229، 230، 405؛ ج 4/42، 68، 114

«وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا»..... ج 2/147

«وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»..... ج 1/52، 418

«وَجِئَانِ كَالْجَوَابِ»..... ج 2/99

«وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ»..... ج 2/30

«وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا»..... ج 3/298، 303، 304، 325

«وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسرٍ»..... ج 1/253، 306، 307

«وَحَسِيرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ»..... ج 3/107

ص: 385

«وَدَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا»..... ج 1/278، 403؛ ج 2/133؛ ج 3/92

«وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ»..... ج 3/50

«وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»..... ج 1/125؛ ج 2/372

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»..... ج 1/126، 198؛ ج 3/58

«وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»..... ج 1/351؛ ج 2/63؛ ج 3/253، 281

«وَرَفَعَ أَبُوتِهِ عَلَى الْعَرْشِ»..... ج 3/155

«وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ»..... ج 4/243

«وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ»..... ج 4/240

«وَرُزُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ»..... ج 4/253

«وَسَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»..... ج 3/39، 183، 184

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ \* أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»..... ج 2/31؛ ج 3/382

«وَسَارَ بِأَهْلِهِ»..... ج 1/98

«وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى»..... ج 2/59

«وَسَيَعْلَمَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ»..... ج 3/244؛ ج 4/127

«وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا»..... ج 4/122

«وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ»..... ج 4/234

«وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا»..... ج 3/82

«وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ»..... ج 3/113

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ»..... ج 1/417؛

ج 2/148؛ ج 3/292، 305، 306، 434؛ ج 4/125

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»..... ج 4/240

«وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ»..... ج 1/433؛ ج 2/171؛ ج 3/66

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ»..... ج 1/131

ص: 386

«وَفَاكِهَةٌ وَآبَاءٌ»..... ج 1/311

«وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ»..... ج 3/236

«وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٍ»..... ج 4/297

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ»..... ج 1/395

«وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيبِ»..... ج 4/109

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ»..... ج 1/394، 395؛ ج 3/204

«وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَوْ لَمَّا تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ»..... ج 4/159

«وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ»..... ج 1/411

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»..... ج 2/44

«وَقَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»..... ج 4/92، 313

«وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»..... ج 3/40

«وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَن شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»..... ج 2/321

«وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»..... ج 2/315؛ ج 4/286

«وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا»..... ج 4/253

«وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا»..... ج 1/460

«وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً»..... ج 3/206، 208

«وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ»..... ج 2/365

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ»..... ج 2/82، 144

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ»..... ج 1/304، 311؛ ج 2/80، 169؛

ج 3/35، 45، 47؛ ج 4/346

«وَكَالِمَةُ لِلَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»..... ج 2/116

«وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا نِيَاتاً أَوْ هُمْ قَائِلُونَ»..... ج 3/83

ص: 387



«وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً»..... ج 3/366

«وَكُنَّا نَكْذِبُ يَوْمَ الدِّينِ»..... ج 3/375

«وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ»..... ج 1/141، 392

«وَكَيفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ»..... ج 1/102؛ / ج 2/135

«وَلَا يُبَيِّنُ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ»..... ج 3/207، 208

«وَلَئِنْ أَذَقْنَا نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَهْءَةٍ...»..... ج 1/147

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ»..... ج 1/286

«وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ»..... ج 2/30

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»..... ج 2/318

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَزِّقُونَ»..... ج 2/96؛

/ ج 3/341

«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ»..... ج 2/232

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ»..... ج 2/318

«وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ»..... ج 2/176

«وَلَا تَتَّبِعِ الشَّفَاعَةَ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أذنَ لَهُ»..... ج 3/368

«وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»..... ج 1/310

«وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى»..... ج 2/260

«وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ»..... ج 3/368

«وَلَيَسْتَسِينَنَّ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ»..... ج 3/22

«وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»..... ج 1/460؛ / ج 3/367

«وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ...»..... ج 2/23، 24

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا»..... ج 4/178

ص: 388

«وَلَقَدْ آتَيْنَا لَقْمَانَ الْحِكْمَةَ»..... ج 1/299

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ...»..... ج 2/30؛ ج 3/206

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ»..... ج 1/260

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»..... ج 1/223؛ ج 2/29

«وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ»..... ج 4/269

«وَلَقَدْ هَمَمْتُ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّي»..... ج 2/127

«وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ»..... ج 2/24

«وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ»..... ج 1/84

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا»..... ج 4/138، 146

«وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»..... ج 2/115

«وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى»..... ج 1/272

«وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»..... ج 3/29

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ»..... ج 3/34

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ»..... ج 2/250

«وَلَنَجْزِيَنَّهُ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»..... ج 4/301

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»..... ج 2/318

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ»..... ج 3/385

«وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا»..... ج 3/127

«وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ»..... ج 2/235؛ ج 4/40

«وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ»..... ج 2/118

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ»..... ج 2/180، 185

«وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»..... ج 1/272

ص: 389

«وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ»..... ج 2/59

«وَلِيْلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا»..... ج 4/297

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»..... ج 1/155؛ ج 2/376، 378، 381؛

ج 4/42، 136، 179، 213

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»..... ج 4/42

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»..... ج 1/410

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»..... ج 3/52

«وَمَا أَمُرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً»..... ج 1/369، 371؛ ج 2/271

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ»..... ج 1/147

«وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»..... ج 1/197، 198

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا»..... ج 4/271

«وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ»..... ج 4/272

«وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى»..... ج 3/227

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»..... ج 1/153، 290؛ ج 2/158؛ ج 4/142

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ»..... ج 2/277

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ»..... ج 2/276

«وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ»..... ج 2/65، 66

«وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى»..... ج 2/343؛ ج 3/96

«وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»..... ج 2/344، 345

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ»..... ج 1/131

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»..... ج 1/174؛

ج 3/41، 55؛ ج 4/190

ص: 390

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً»..... ج 1/191

«وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا»..... ج 1/461

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ»..... ج 4/226

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمْ»..... ج 3/404

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»..... ج 1/283، 428، 430؛ / ج 4/161

«وَمَا تَقْمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ»..... ج 2/343، 344

«وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»..... ج 3/68

«وَمَا التَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»..... ج 2/116

«وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ»..... ج 1/308

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»..... ج 2/183، 284

«وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ»..... ج 4/271

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»..... ج 2/376؛ / ج 4/208، 260

«وَمَا أَوَّاكُمُ النَّارُ»..... ج 4/212

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»..... ج 3/51

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا»..... ج 3/93

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»..... ج 3/425

«وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»..... ج 4/255

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا»..... ج 2/78؛

/ ج 3/362، 364؛ / ج 4/342

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ...»..... ج 1/353؛ / ج 2/241

«وَمِنَ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمْ لَيْلَةَ النَّهَارِ لِتَسْكُنُوا فِيهِ»..... ج 1/199

«وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ»..... ج 4/281

ص: 391



- «وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»..... ج 4/281
- «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»..... ج 4/263
- «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»..... ج 3/53
- «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»..... ج 2/116
- «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»..... ج 1/422؛ ج 3/57
- «وَمَنْ يَرْعَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفِهَةِ نَفْسِهِ»..... ج 2/297
- «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»..... ج 2/62؛ ج 4/235
- «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُخَشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ»..... ج 2/62
- «وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 3/25، 27
- «وَمَنْ يَعُشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ تَقِيضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»..... ج 2/226
- «وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدَ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»..... ج 3/268
- «وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ»..... ج 1/399
- «وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ»..... ج 2/125
- «وَإِنَّا نَبِئُوكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَنَجِئُكَ مِنَ الْغَائِبَاتِ»..... ج 3/382
- «وَإِنَّا لَنَرَاهُ فِي صَدَقَاتِكُمْ وَإِنَّا لَنَرَاهُ فِي مَقَامِكَ»..... ج 3/381
- «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً»..... ج 3/292، 305، 435
- «وَإِنَّا لَنَرَاهُ فِي صَدَقَاتِكُمْ وَإِنَّا لَنَرَاهُ فِي مَقَامِكَ»..... ج 1/294
- «وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ»..... ج 1/335، 338؛ ج 2/102
- «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»..... ج 1/263
- «وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ»..... ج 1/313
- «وَهُدِيَ وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»..... ج 3/60

«... وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ»..... ج 2/238

ص: 392

«وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ»..... ج 2/61

«وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ»..... ج 3/439

«وَأَقْوَمُ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ»..... ج 1/278

«وَيَبْتغِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»..... ج 2/347

«وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا»..... ج 3/252

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»..... ج 2/125

«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ»..... ج 1/421

«وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»..... ج 4/127

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ»..... ج 3/298، 302،

303، 304، 325

«وَيَوْمَ يَعِصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا»..... ج 4/126

«وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»..... ج 3/24

«وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ»..... ج 3/106

«هُؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ»..... ج 1/252

«هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ»..... ج 3/60

«هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»..... ج 3/284؛ / ج 4/179، 182، 183، 353

«هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ»..... ج 2/356

«هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ»..... ج 2/357

«هَلَّاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَّةٌ»..... ج 3/106

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ»..... ج 1/466؛

ج 2/27؛ ج 3/408

«هُوَ الَّذِي آتَىٰكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ»..... ج 2/137، 138

ص: 393

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ»..... ج 1/299، 300

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»..... ج 1/349؛ / ج 4/240

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»..... ج 2/39، 45، 228، 301؛

/ ج 3/111، 438

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلَامِ كَافَّةً»..... ج 1/190

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَانْتَبِهُوا»..... ج 4/91

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»..... ج 2/222؛ / ج 4/246

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ»..... ج 2/281، 291؛ / ج 3/44، 46

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»..... ج 3/426

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»..... ج 1/161، 414؛

/ ج 2/399، 400، 401، 402 / ج 3/29، 280؛ / ج 4/67، 216، 354

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ...»..... ج 2/229، 230

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»..... ج 1/125

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوعًا وَلَعِبًا»..... ج 2/266

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ»..... ج 2/388

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ»..... ج 4/29

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»..... ج 4/247

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»..... ج 4/259

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»..... ج 1/367

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»..... ج 2/342، 398؛



« يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ » ..... ج 3/51

« يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا » ..... ج 2/127، 129،

371، 372؛ ج 4/262

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا » ..... ج 1/348

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ » ..... ج 3/256

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ... » ..... ج 2/197

« يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ » ..... ج 2/149

« يَا قَوْمِ إِنَّمَا هِيَ هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ » ..... ج 1/357

« يَا قَوْمِ مَا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجَاةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ » ..... ج 1/403

« يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ » ..... ج 1/102؛ ج 3/170

« يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا » ..... ج 1/358

« يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ » ..... ج 2/319

« يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ » ..... ج 1/297

« يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ » ..... ج 1/65

« يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُبِينٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ » ..... ج 3/221؛ ج 4/243

« يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ » ..... ج 3/122، 123

« يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ » ..... ج 4/148

« يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ » ..... ج 4/185

« يُنَشِّرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرِيفَةً » ..... ج 1/253

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا » ..... ج 1/186، 377؛

ج 2/19، 343؛ ج 3/375، 392؛ ج 4/313

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ»..... ج 1/240؛ / ج 4/157، 234

ص: 395



«يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ»..... ج 3/100

«يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ»..... ج 3/333

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا»..... ج 4/158

«يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا»..... ج 3/368

«يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ»..... ج 4/266

ص: 396

- آل محمد عليهم السلام أبواب الله وسبيله، والدعاة إلى الجنة..... ج 4/113
- الأئمة بعدي اثنا عشر أولهم علي بن أبي طالب..... ج 1/52
- الأئمة علماء حلماء صادقون مفهّمون محدّثون..... ج 4/209، 261
- الأئمة من ولد الحسين عليه السلام من أطاعهم فقد أطاع الله..... ج 3/391
- الأئمة في كتاب الله عز وجل إمامان: امام عدل و امام جور..... ج 4/68
- أبشر ابن سميّة! تقتلك فئة باغية..... ج 1/244
- أبشر يا علي! ما من عبد يحبك وينتحل مودتك إلا بعثه الله يوم القيامة معنا..... ج 3/225
- أبى الله أن يجري الأشياء إلا بأسباب..... ج 1/41
- أتأمروني أن أطلب النصر بالجور؟..... ج 2/330
- أتاني جبرئيل وقد نشر جناحيه، فإذا فيها مكتوب: لا إله إلا الله محمّد النبي..... ج 3/166
- أتاني جبرئيل وهو فرح مستبشر..... ج 2/351
- أتاني ملك فقال: يا محمّد!..... ج 3/184
- أتى يهودي النبي صلى الله عليه وآله، فقام بين يديه يحدّ النظر إليه..... ج 1/254
- أترى من جعله الله حجّة على خلقه يخفى عليه شي من امورهم..... ج 1/203
- أثقل ما يوضع في الميزان يوم القيامة الصلّاة على محمّد وعلى أهل بيته..... ج 3/201

اجمعوا لي كل من بيني وبينه قرابة..... ج 4/103

أدبني ربي فأحسن تأديبي..... ج 1/224

أدرك سلمان العلم الأول والعلم الآخر..... ج 2/307

إذا اخترت لهم جزيل ما عندك من النعيم المقيم..... ج 2/249

إذا أحبب أحدكم صاحبه أو أخا فليعلمه..... ج 1/364

إذا أنا دعوت فأمنوا..... ج 1/109

إذا حشر الناس يوم القيامة نادى مناد: يا رسول الله! إن الله جل اسمه قد أمنك من مجازاة محبيك..... ج 4/343

إذا قام القائم عليه السلام جاء بأمر جديد..... ج 3/426

إذا قام قائم آل محمد عليه السلام حكم بحكم داود وسليمان..... ج 2/361

إذا قام قائم آل محمد عليه السلام ضرب فساطيط لمن يعلم الناس القرآن على ما أنزل الله جل جلاله..... ج 3/427

إذا قام قائم أهل البيت قسم بالسوية وعدل في الرعية..... ج 3/433

إذا قام قائمنا وضع يده على رؤوس العباد فجمع به عقولهم..... ج 3/431

إذا قمت المقام المحمود تشفتت في أصحاب الكبائر من أمتي..... ج 3/369

إذا كان يوم القيامة أمرني الله عز وجل وجبرئيل فنقف على الصراط..... ج 1/439

إذا كان يوم القيامة يؤتى بك يا عليّ على ناقة من نور..... ج 1/51

إذا ميز الله الحق من الباطل مع أيهما يكون؟..... ج 2/360

إذا نزلت بكم شدة فاستعينوا بنا على الله..... ج 4/146

أربعة أحب الناس إليّ أحياء وأمواتاً: بريد بن معاوية العجلي..... ج 4/108

ارفعوا أصواتكم بالصلاة عليّ، فإنها تذهب بالنفاق..... ج 3/195، 202

أرى تراثي نهياً..... ج 4/59

أريكم آدم في علمه، ونوحاً في فهمه، وإبراهيم في حكمته..... ج 3/213

استجار بي الظبي وأخبرني أن بعض من يصيد الأطباء بالمدينة صاد زوجته..... ج 3/355

استشفع بك إلى نفسك..... ج 3/114

الإسلام هو التسليم..... ج 3/93

اسمعي يا أم سلمة! قلولي واحفظي وصييتي واشهدي..... ج 2/298

أشهد أنك قد أقيمت الصلاة وآتيت الزكاة..... ج 2/252

أشهد أنك قد بلغت الرسالة وأقيمت الصلاة..... ج 2/251

أصدقاؤك ثلاثة، وأعداؤك ثلاثة..... ج 3/276؛ ج 4/30

اعرف الحق تعرف أهله..... ج 2/320

اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال..... ج 2/320

أعطى سليمان ملكاً عظيماً..... ج 4/181

أعطيت خمساً لم يعطها أحد قبلي..... ج 3/371

أعلاها: الجحيم يقوم أهلها على الصفا منها، تغلي أدمغتهم فيها كغلي القدور بما فيها..... ج 2/259

إعلم أن الغلو في النبي والأئمة عليهم السلام إنما يكون بالقول..... ج 1/84

أفضل أعمال امتي انتظار الفرج..... ج 2/1؛ ج 3/334

أفضل العبادة انتظار الفرج..... ج 2/362

إقرؤوا كما يقرء الناس..... ج 2/280

الإقرار بنبوّة محمد صلّى الله عليه وآله والإلتزام بأمر المؤمنين عليه السلام..... ج 3/60

أقرب ما يكون العبد من الله عز وجل وهو ساجد..... ج 3/384

أكثر من أن تقول: "اللهم لاتجعلني من المعارين ولا تخرجني من التقصير"..... ج 250/3؛ ج 4/88

أكثروا من أن تقولوا «رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا»..... ج 4/349

ألا أحكي لكم وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله..... ج 2/268

ص: 399

- ألا إن العلم الذي هبط به آدم من السماء إلى الأرض..... ج 1/190
- ألا إنك المبتلى والمبتلى بك، أما إنك الهادي لمن أتبعك..... ج 3/81
- ألا ترى كيف اشترط؟! ولم ينفعه التوبة والإيمان والعمل الصالح حتى اهتدى..... ج 3/62
- ألا فزوروا القبور، فإنها تزهد في الدنيا وتذكر في الآخرة..... ج 3/346
- ألا وإن إمامكم قد اكتفى من دنياه بطمريه ومن طعمه بقرصيه..... ج 1/465
- ألا وإن لكل مأموم إماماً يقتدي به..... ج 4/68
- ألا وإنكم لا تقدرون على ذلك، ولكن أعينوني بورع واجتهاد..... ج 4/249
- ألا وإني سائلكم كيف خلفتموني في كتاب الله وأهل بيتي..... ج 1/211
- ألا ترى كيف اشترط؟ ولم تنفعه التوبة أو الإيمان..... ج 4/320
- اللهم اتني بأحب خلقك إليك وإلي..... ج 1/368
- اللهم اجعلني من زوارك..... ج 1/29
- اللهم اذر الحق معه حيث دار..... ج 2/325
- اللهم إن موسى بن عمران سألك وقال: «و اجعل لي وزيراً من أهلي...»..... ج 1/107
- اللهم إن هذه بقعة طهرتها وعقوة شرفتها ومعالم زكيتها..... ج 2/151
- اللهم إنك أكرم مقصود وأكرم مأني..... ج 1/36
- اللهم إني أسألك وأتوجه إليك بنبيك محمد صلى الله عليه وآله النبي الرحمة..... ج 3/387
- اللهم إني استعديك على قريش، فإنهم أضمروا لرسولك... وآله ضرورياً من الشر والغدر..... ج 3/429
- اللهم إني بري من الغلاة كبراءة عيسى بن مريم من النصارى..... ج 1/78
- اللهم اهد قومي فإنهم لا يعلمون..... ج 1/137
- اللهم لا تكلني إلى نفسي طرفة عين أبداً..... ج 1/171
- اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه..... ج 3/121، 267

اللهم هؤلاء أهل بيتي وخاصتي فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً..... ج 2/193

ص: 400

اللهم هؤلاء أهلي..... ج 2/195

الذي أصلي له أقرب من هؤلاء..... ج 2/262

الذي عنده علم الكتاب هو أمير المؤمنين عليه السلام..... ج 3/401

الذين قرنهم الله عز وجل بنفسه ونبيه..... ج 2/402

أست أولى بكم من أنفسكم؟... فمن كنت مولا فهذا علي مولا..... ج 1/407؛

ج 2/200؛ / ج 4/90

ألم تعلم أن القلم رفع عن المجنون حتى يعقل..... ج 3/419

إلهي لم اغصك حين عصيتك وأنا برب بيتك جاحد..... ج 3/272؛ / ج 4/34، 351

إلهي لو قرنتني بالأصفاد، ومنعتني سيبك من بين الأشهاد..... ج 1/365

أما ترضى أن تكون مئي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدي؟..... ج 2/195

أما سمعت أبيات ابن الصفي في هذا؟..... ج 4/280

أما علمت أن لله لواء من نور وعموداً من زبرجد خلقهما قبل أن يخلق السماوات بألفي سنة..... ج 3/167

... أما علمت إن محمداً وعلياً صلوات الله عليهما كانا نوراً بين يدي الله جلّ جلاله..... ج 3/150

أما والذي نفسي بيده، لئن أطاعوه ليدخلن الجنة أجمعين أكتعين..... ج 3/118

أما والله لا تذهب الأيام والليالي حتى يحيي الله الموتى ويميت الأحياء..... ج 3/309

أما والله، لقد تمصّبها ابن أبي قحافة أخوتيم..... ج 2/330

أما والله، ما دعوهم إلى عبادة أنفسهم، ولو دعوهم ما أجابوهم..... ج 4/40

أما من سل سيفه ودعا الناس إلى نفسه إلى الضلال من ولد فاطمة عليها السلام وغيرهم فليس بداخل في الآية..... ج 2/51

الإمام علم فيما بين الله عز وجل وبين خلقه..... ج 1/292؛ / ج 2/172

الإمام... مخصوص بالفضل كلّ من غير طلب منه ولا اكتساب..... ج 2/83



امتحنوا شيعتنا عند ثلاث: عند مواقيت الصلاة كيف محافظتهم عليها..... ج 2/257

أمر الله عزوجل بسؤالهم ولم يؤمروا بسؤال الجهال؛..... ج 1/412

أمر الله عزوجل رسوله بولاية عليّ وأنزل عليه..... ج 2/397

أمر الناس بمعرفتنا والردّ إلينا والتسليم لنا..... ج 3/124

أمرتُ بقتال الناكثين والقاسطين والمارقين..... ج 2/298؛ / ج 4/56

إن سمعت الأذان وأنت على الخلاء، فقل مثل ما يقول المؤذن..... ج 2/223

أنا أذود عن حوض رسول الله صلى الله عليه وآله بيدي هاتين القصيرتين..... ج 1/409

أنا جليس من ذكرني..... ج 2/223

أنا حجة الله وأنا خليفة الله وأنا صراط الله..... ج 2/93

أنا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم..... ج 3/265، 347

أنا دار الحكمة وعلي بابها..... ج 1/128

أنا دعوة أبي إبراهيم..... ج 1/278

أنا سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم..... ج 3/265

أنا سيّد الأوّلين والآخرين، وأنت - يا علي! - سيّد الخلائق بعدي..... ج 3/402

أنا سيّد النبيين ووصيي سيّد الوصيين وأوصياؤه سادة الأوصياء..... ج 1/315

أنا سيّد ولد آدم وأنت يا علي! والأنمة من بعدك سادات امتي..... ج 2/414

أنا الصديق الأكبر..... ج 3/115، 220

أنا عبد من عبيد محمد صلى الله عليه وآله..... ج 4/207

أنا عند المنكسرة قلوبهم..... ج 2/96

أنا غرست جنة عدن بيدي محمّد صفوتي من خلقي، أيّده بعلي..... ج 3/158

أنا مدينة الجنة وعلي بابها..... ج 1/192

أنا مدينة الحكمة وعليّ بابها..... ج 1/193، 298، 301، 304؛ ج 2/328

ص: 402

أنا مدينة العلم وعلي بابها..... ج 1/128، 192، 193، 298، 304؛ ج 2/328؛ ج 3/82

أنا مدينة الفقه وعلي بابها..... ج 1/191

أنا المنذر وعلي الهادي من بعدي..... ج 1/236؛ ج 2/120

إنّ الأئمّه في كتاب الله عز وجل إمامان..... ج 1/229

إنّ أشدّ الناس بلاءً الأنبياء ثمّ الذين يلونهم ثمّ الأمثل فالأمثل..... ج 4/298

إنّ الله أحكم وأكرم وأجل وأعظم وأعدل من يحتج بحجّة..... ج 1/203

إنّ الله أخذ ميثاق شيعتنا بالولاية لنا وهم ذرّ يوم أخذ الميثاق على الذرّ..... ج 3/142

إنّ الله أدب نبيّه فأحسن أدبه..... ج 1/380

إنّ الله اصطفى كنانة من بني إسماعيل..... ج 1/419

إنّ الله اصطفى من ولد إبراهيم إسماعيل..... ج 1/220

إنّ الله تبارك وتعالى أرى رسوله بقلبه من نور عظمته ما أحبّ..... ج 3/414

إنّ الله تبارك وتعالى جعل عليّاً عليه السلام علماً بينه وبين خلقه..... ج 3/124

إنّ الله تبارك وتعالى جعل قلوب الأئمة مورداً لإرادته..... ج 1/197

إنّ الله تبارك وتعالى حيث خلق الخلق خلق ماءً عذباً..... ج 3/188

إنّ الله تبارك وتعالى خلق محمّداً وعليّاً والأئمة الأحد عشر من نور عظمته..... ج 3/151

إنّ الله تبارك وتعالى لا يوصف بزمان، ولا مكان، ولا حركة..... ج 1/52

إنّ الله تبارك وتعالى لم يدع الأرض إلا وفيها عالم..... ج 2/163

إنّ الله تعالى آتاني القرآن وآتاني من الحكمة مثل القرآن..... ج 1/301، 310

إنّ الله تعالى اختار لنبينا خير أنساب من لدن آدم إلى أن أخرج من صلب أبيه عبد الله..... ج 1/221

إنّ الله تعالى بعث محمّداً صلّى الله عليه وآله إلى الناس أجمعين رسولاً..... ج 3/85

إنّ الله تعالى وكلّ بي ملكين، فلا أذكر عند مسلم فيصليّ عليّ..... ج 3/203

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؟..... ج 2/159

ص: 403

- إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؟..... ج 1/428
- إِنَّ اللَّهَ جَبَلَ النَّبِيِّينَ عَلَى نَبْوَتِهِمْ، فَلَا يَرْتَدُّونَ أَبَدًا..... ج 4/87
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ أَجْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ..... ج 1/169
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ، فَجَعَلَنِي مِنْ خَيْرِ فِرْقَتِهِمْ وَخَيْرِ الْفِرْقَتَيْنِ..... ج 1/210، 221
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النَّبْوَةِ فَلَا يَكُونُونَ إِلَّا أَنْبِيَاءً..... ج 3/250؛ ج 4/86
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَكْرَمَ خَلْقَنَا وَفَضَّلَنَا وَجَعَلَنَا أَمْنَاءً..... ج 1/355
- إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عِلِّيِّينَ، وَخَلَقَ قُلُوبَ شَيْعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا مِنْهُ..... ج 1/151
- إِنَّ اللَّهَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ لَمَّا خَلَقَ الْخَلْقَ وَاخْتَارَ خَيْرَ مَنْ خَلَقَهُ..... ج 1/414
- إِنَّ اللَّهَ طَهَّرَنَا وَعَصَمَنَا وَجَعَلَنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَحَجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ..... ج 3/43
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَفِيقٌ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعْطِي عَلَى الرَّفْقِ..... ج 4/291
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْخَلْقَ فَخَلَقَ مِنْ أَحَبِّ مِمَّا أَحَبُّ..... ج 1/285
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ..... ج 1/155، 384؛ ج 2/381
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ..... ج 1/225؛ ج 2/378
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اصْطَفَى كِنَانَةَ مِنْ وَلَدِ إِسْمَاعِيلَ..... ج 1/219
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْزَلَ قِطْعَةً مِنْ نُورٍ فَأَسْكَنَهَا فِي صُلْبِ آدَمَ..... ج 3/138
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا..... ج 1/38
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا لِلْإِيمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ..... ج 3/249؛ ج 4/87
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا مِنْ خَلْقِهِ أَنْتَجِبُهُمْ لِقَضَاءِ حَوَائِجِهِ..... ج 4/275
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَخَلَقَ عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مِنْ نُورٍ..... ج 2/350
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَنِي وَعَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الدُّنْيَا..... ج 3/149
- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصَدَقِ الْحَدِيثِ..... ج 1/204

إِنَّ اللَّهَ قَضَىٰ قِضَاءً حَتْمًا أَلَّا يَنْعَمَ عَلَى الْعَبْدِ بِنِعْمَةٍ فَيَسْلُبَهَا إِيَّاهُ..... ج 4/270

ص: 404

- إِنَّ اللَّهَ كَانَ إِذْ لَا كَانَ، فَخَلَقَ الْكَانَ وَالْمَكَانَ..... ج 3/146
- إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعِينُ عَلَيْهِ..... ج 4/291
- إِنَّ اللَّهَ يَرْضَى لِرِضَاكَ وَيَغْضَبُ لِعُضْبِكَ..... ج 4/140
- إِنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدَ بَرُوحِ الْقُدُسِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ..... ج 2/170
- إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَى مَكَانًا..... ج 3/70
- إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ..... ج 1/87
- إِنَّ الْأَوْصِيَاءَ مُحَدَّثُونَ يَحْدِّثُهُمْ رُوحُ الْقُدُسِ وَلَا يَرُونَهُ..... ج 2/141
- إِنَّ بَعْضَ قَرِيشٍ قَالَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: بَأَيِّ شَيْءٍ سَبَقْتَ الْأَنْبِيَاءَ..... ج 232/2؛ ج 145/3
- إِنَّ الْبَلَاءَ لِلظَّالِمِ أَدَبٌ، وَلِلْمُؤْمِنِ امْتِحَانٌ..... ج 4/298
- إِنَّ تَنْظُرًا إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَنُوحَ فِي هِمِّهِ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي خَلْقِهِ..... ج 3/211
- إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ مَلِكٌ مُقَرَّبٌ..... ج 3/286
- إِنَّ حَدِيثَنَا يَحْيَى الْقُلُوبَ..... ج 4/112
- إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعْرِفَانِ بِالنَّاسِ..... ج 3/295
- إِنَّ الْحِكْمَةَ الْمَعْرِفَةَ وَالتَّفَقُّهَ فِي الدِّينِ..... ج 1/301
- إِنَّ دَاوُدَ وَرَثَ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ سَلِيمَانَ وَرَثَ دَاوُدَ..... ج 2/368
- إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ..... ج 1/466
- إِنَّ الذَّنْبَ يَحْرِمُ الْعَبْدَ الرِّزْقَ..... ج 4/270
- إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِكَ..... ج 3/190
- إِنَّ الرُّوحَ خَلَقَ أَعْظَمَ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ..... ج 2/142
- إِنَّ شَفَاعَتَنَا لَا تَنَالُ مُسْتَخْفًا بِالصَّلَاةِ..... ج 4/103
- إِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الْإِيمَانِ كَالرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ..... ج 2/243

إنّ طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الله صلى الله عليه وآله..... ج 1/383

ص: 405



إنَّ العبد يصبح مؤمناً ويمسي كافراً..... ج 4/85

إنَّ علم العالم صعب مستصعب لا يحتمله إلا نبي مرسل، أو ملك مقرب..... ج 3/285

إنَّ علي بن أبي طالب إمام أمّتي وخليفتي عليها من بعدي..... ج 2/93

إنَّ علي بن أبي طالب وصيّي وإمام أمّتي..... ج 3/436

إنَّ عليّاً إمام أوليائي، ونور لمن أطاعني..... ج 1/53

إنَّ عليّاً منّي وأنا من علي وهو وليكم من بعدي..... ج 2/410

إنَّ فضل أولنا يلحق فضل آخرنا، وفضل آخرنا يلحق فضل أولنا..... ج 4/20

إنَّ قوماً عبدوا الله رغبة فتلك عبادة التجار..... ج 2/288

إن كان أبواه مؤمنين حيّين فأرى ذلك عقوقاً..... ج 3/237؛ ج 4/132

إنَّ لكلّ نبي وصيًّا ووارثاً وإنَّ عليّاً وصيّي ووارثي..... ج 2/380

إنَّ للجنة ثمانية أبواب على كلّ أبواب منها أربع كلمات..... ج 3/162

إنَّ لله عباداً في الأرض يسعون في حوائج الناس..... ج 4/275

إنَّ المجالس بالأمانات..... ج 1/196

إنَّ مقامي بين أظهركم خير لكم، وإنَّ مفارقتي إيّاكم خير لكم..... ج 3/41

إنَّ الموت حق والبعث حق والجنة حق..... ج 2/316

إنَّ النبي صلى الله عليه وآله قاله ليلة أسري به إلى السماء: جمع الله بينه وبين الأنبياء..... ج 3/184

إنَّ وصيّي وموضع سرّي وخير من اترك بعدي... علي بن أبي طالب..... ج 1/330

إنَّ هاهنا لعلماً جمّاً لو أصبت له حملة..... ج 1/130، 305

إنَّ هذا وأصحابه يقرؤون القرآن لا يجاوز تراقيهم..... ج 2/311

إنّا آل محمّد كئنا أنواراً حول العرش، فأمرنا الله بالتسبيح..... ج 3/148

إنّا أول بيت نوّه الله بأسماءنا..... ج 3/146

إتّا صنائع ربّنا والناس بعد صنائعنا..... ج 4/220

ص: 406

إِنَّا عبيد مرَبوبون..... ج 1/163

إِنَّا كُنَّا لَنَعْرِفُ الْمُنَافِقِينَ نَحْنُ مَعَشَرُ الْأَنْصَارِ يَبْغِضُهُمْ عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ..... ج 3/262

إِنَّا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ بِجَمِيعِ أَمْرِنَا مُتَّبِعًا مَرِيدًا..... ج 3/105

إِنَّا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أَمْرِنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ..... ج 1/344

أَنَافَقْتَ يَا بَرِيدَةَ بَعْدِي؟..... ج 2/411؛ / ج 3/195

الْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ عَلَى أَرْبَعِ طَبَقَاتٍ..... ج 1/232

أَنْتَ الَّذِي احْتَجَّ اللَّهُ بِهِ فِي ابْتِدَاءِ الْخَلْقِ حَيْثُ أَقَامَهُمْ..... ج 2/233

أَنْتَ إِنْ أَدْرَكَتَهُ..... ج 2/310

أَنْتَ تَبَيَّنَ لِأُمَّتِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنْ بَعْدِي..... ج 1/129؛ / ج 2/328

أَنْتَ فَقِيهِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ؟..... ج 3/177

أَنْتَ قَسِيمُ النَّارِ..... ج 2/353

أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي..... ج 1/108، 382؛ / ج 4/214

أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ..... ج 4/164

إِنْصَافِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَمُؤَاسَاةِكَ لِأَخِيكَ وَذَكَرِ اللَّهَ فِي كُلِّ مَوْطِنٍ..... ج 2/225

أَنْظُرْ إِلَيْنَا نَظْرَةَ رَحِيمَةٍ..... ج 1/276

إِنَّكَ سَتَقْدَمُ عَلَى اللَّهِ وَشِيعَتِكَ رَاضِينَ مَرْضِيينَ..... ج 4/242

إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا..... ج 1/40

إِنَّمَا أَدَّخَرْتُكَ لِنَفْسِي، أَلَا يَسْرُكَ أَنْ تَكُونَ أَخَا نَبِيِّكَ؟..... ج 2/200

إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ..... ج 1/281؛ / ج 2/362؛ / ج 3/336

إِنَّمَا الْحِجَّةُ فِي آلِ إِبْرَاهِيمَ، لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ..... ج 3/175

إِنَّمَا أَنْبَتَ فِي رُؤُوسِنَا مَا تَرَى اللَّهُ ثُمَّ أَنْتُمْ..... ج 1/149

إنّما سَمِّي إِسْمَاعِيلُ صَادِقُ الْوَعْدِ..... ج 4/258

ص: 407

إنّما شفّاعتي لأهل الكبائر من أمّتي، فأما المحسنون فما عليهم من سبيل... "..... ج 3/379

إنّما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا..... ج 2/314؛ / ج 3/66

إنّما مثل أهل بيتي كمثل سفينة نوح من ركبها نجا..... ج 3/112

إنّما نحن كنجوم السماء كلّما غاب نجم طلع نجم..... ج 3/98

إنّما يعرف الله عزّ وجلّ ويعبده من عرف الله وعرف إمامه ممّن أهل البيت..... ج 1/39

إنّما يعني أولى بكم، أي أحقّ بكم وبأموركم وأنفسكم وأموالكم..... ج 2/396

أنّه لا يحفظ مودتنا إلّا كلّ مؤمن..... ج 4/326

إنّه لا يفعل إلّا ما يؤمر به..... ج 1/83

إنّه يكره للعبد أن يزكّي نفسه، ولكّني أقول: إنّ آدم عليه السلام لمّا أصاب الخطيئة..... ج 1/254

إنّها الحقّ، قد كانت في الأمم السالفة ونطق به القرآن..... ج 3/314

إنّي بكم مؤمن وبإيابكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي..... ج 3/310

إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي..... ج 1/101، 213، 215، 327، 436؛

/ ج 2/136، 177، 201، 351؛ / ج 3/31، 78، 109؛ / ج 4/315

إنّي تارك فيكم ما إن اعتصمتم به لن تضلّوا من بعدي..... ج 2/178

إنّي تارك فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا كتاب الله..... ج 2/172، 178، 415

إنّي قد تركت فيكم أمرين لن تضلّوا بعدي..... ج 2/402

إنّي مخلف فيكم ما إن تمسّكتم به لن تضلّوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي..... ج 4/67

إنّي من القائلين بفضلكم، مقرّ برجعتكم..... ج 3/310

أو ليس الله يقول: «عالم الغيب فلا...»..... ج 2/86

أوحى الله تعالى إلى نبيّه..... ج 1/434

أوصيك بتقوى الله والورع والاجتهاد، واعلم أنّه لا ينفع اجتهاد لا ورع فيه..... ج 3/105

اوصيكم بتقوى الله..... ج 4/268

ص: 408

أول الدين معرفته..... ج 1/370

أول ما يحاسب به العبد..... ج 2/254 / ج

أول ما ينطق به [القائم عليه السلام] هذه الآية:..... ج 1/418

أولنا محمّد وأوسطنا محمّد وآخرنا محمّد؛..... ج 3/30

اهتدوا بهدي عمّار..... ج 4/115

أهل بيته المسؤولون وهم أهل الذكر؛..... ج 1/412

إي وربّي، ولیمحصّ الله الذّين آمنوا ويمحقّ الكافرين..... ج 2/94

إياكم والتفكّر في الله، فإنّ التفكّر في الله لا يزيد إلاّ تيهاً..... ج 4/143

إياكم والغلوّ فينا، قولوا: إنا عبید مروبون..... ج 1/79

أيّام الله ثلاثة: يوم يقوم القائم، ويوم الكرّة ويوم القيامة..... ج 3/432؛ ج 4/125

إيانا عنى ونحن المجتبون..... ج 2/290

أيدلّك على الطريق ويأخذ عليك المضيق؟..... ج 3/417

أيّكم يكون أخي ووارثي ووزيرني وخليفتي فيكم من بعدي؟..... ج 1/328

أيّما كان خيراً؟ ما أردتم؟ أم ما أردت؟..... ج 1/346

أيّما مؤمن منع مؤمناً شيئاً ممّا يحتاج إليه وهو يقدر عليه من عنده..... ج 4/272

الإيمان بالله الذي لا إله إلاّ هو، أعلى الأعمال درجة..... ج 1/182

الإيمان حالات ودرجات وطبقات ومنازل..... ج 1/182

الإيمان هو الإقرار باللسان وعقد في القلب وعمل بالأركان..... ج 3/241

أيّها الشيخ! اظنك غريباً؟..... ج 1/345

أيّها الناس! إلزموا مؤدّتنا أهل البيت..... ج 4/321

أيّها الناس! إنّ الله جلّ ذكره ما خلق العباد إلاّ ليعرفوه..... ج 1/290؛ ج 4/143

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ شَرَّفَهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ..... ج 3/353

ص: 409



أيها الناس! إنني قد تركت فيكم حبلين..... ج 3/37

أيها الناس! من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه..... ج 3/211

أيها الناس! من عرفني فقد عرفني..... ج 4/326

أيهما أحب إليك؟ رجل يروم قتل مسكين قد ضعف أتقذه من يده..... ج 3/425

ب

بذكرك عاش قلبي..... ج 1/414

برئت من حول الله وقوته ولجأت إلى حولي وقوتي..... ج 1/172

بالشهادة تدخلون الجنة وبالصلاة تنالون الرحمة، فأكثرُوا من الصلاة على نبيكم..... ج 3/200

بل لم تره العيون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان..... ج 1/185

بليّة الناس علينا عظيمة؛ إن دعوناهم لم يستجيبوا لنا..... ج 3/80

بنا عبد الله، وبنا عرف الله وبنا وحد الله..... ج 1/185، 273؛ ج 2/31؛ ج 4/138، 139

بيننا رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت أم سلمة إذ هبط عليه ملك..... ج 3/164

بيوت محمد ثم بيوت علي منها..... ج 3/176

ت

التائب من الذنب كمن لا ذنب له..... ج 4/104

تحمل اليوم جنازته وكنت بالأمس تجرّعه الغيظ..... ج 1/138

تعالى الله عز وجل عمّا يصفون سبحانه وبحمده، ليس نحن شركائه في علمه..... ج 1/79

تقتلك فئة باغية..... ج 1/244

تكلموا في خلق الله ولا تتكلموا في الله..... ج 4/143

ث

ثم اهتدى إلى ولاية علي بن أبي طالب عليهما السلام..... ج 3/62

ثم اهتدى إلى ولايتنا أهل البيت..... ج 2/123

ص: 410

جاء خبر من الأحبار إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال: يا أمير المؤمنين! متى كان ربك؟ ..... ج 207/4

جعل في عليّ الخلافة..... ج 3/135

جعل في علي الوصاية..... ج 3/135

جعله سبحانه وتعالى للإسلام علماً..... ج 2/172

جعلها الله عزّ وجلّ في عقب الحسين عليه السلام باقية إلى يوم القيامة..... ج 1/52

الجنة تشاق إليك وإلى عمّار وإلى سلمان..... ج 4/116

جهلوا - والله - أمر الله وأمر أوليائه معه..... ج 3/94

حبّ علي حسنة لا تضرّ معها سيئة وبغضه سيئة لا تنفع معها حسنة..... ج 3/267

حجّ رسول الله صلّى الله عليه وآله من المدينة وقد بلغ جميع الشرايع قومه..... ج 4/227

حديثنا صعب مستصعب لا يؤمن به إلا ملك مقرب، أو نبي مرسل..... ج 1/303؛ ج 3/286

حديثي حديث أبي، وحديث أبي حديث جدّي، وحديث جدّي حديث..... ج 1/433؛ ج 3/30

حربك يا علي! حربي وسلمك سلمتي..... ج 3/121

حرّمت الجنة على من ظلم أهل بيتي وأذاني في عترتي..... ج 4/48، 336

حزب علي حزب الله، وحزب أعدائه حزب الشيطان..... ج 3/254

الحسن والحسين سيّدا شباب أهل الجنة..... ج 4/61

الحسنة حبّ علي وأهل بيته..... ج 3/268

الحمد لله الذي استنقذنا بك من الشرك والضلالة..... ج 1/241

الحمد لله الذي أكرمنا بمحمّد صلّى الله عليه وآله وطهرنا تطهيراً..... ج 4/299

الحمد لله الذي منّ علينا بحكّام يقومون مقامه لو كان حاضراً في المكان..... ج 1/37



خرج رسول الله صلى الله عليه وآله ذات يوم فقال: إنَّ الله تعالى يقول:..... ج 2/122

خرج علينا رسول الله صلى الله عليه وآله عشية عرفة فقال: إنَّ الله باهى بكم..... ج 3/102

خلق الله قضيباً من نور قبل أن يخلق الله الدنيا بأربعين ألف عام..... ج 3/137

خلق من خلق الله عزَّ وجلَّ أعظم من جبرئيل و ميكائيل..... ج 2/144

خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نور عن يمين العرش..... ج 3/138

خلقت أنا وعلي بن أبي طالب من نور واحد، نستج الله عزَّ وجلَّ في يمينه العرش..... ج 3/134؛

ج 4/165 /

خلقنا واحد، وعلما واحد، وفضلنا واحد، وكلنا واحد عند الله عزَّ وجلَّ؛..... ج 3/132، 388؛

ج 4/20 /

خلقني الله من صفوة نوره ودعاني فأطعت..... ج 3/151

خلقني الله نوراً تحت العرش قبل أن يخلق الله آدم باثني عشر ألف سنة..... ج 3/148

الخير الكثير، معرفة أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام..... ج 1/301

ذ

ذروة الأمر وسنامه ومفتاحه وباب الأشياء ورضى الرحمان تبارك وتعالى؛..... ج 3/281

الذكر القرآن وآل رسول الله صلى الله عليه وآله أهل الذكر وهم المسئولون..... ج 1/411

ذهبت لقبر امي فسألت ربي أن يحييها فأحيها..... ج 3/321

ر

رأس طاعة الله الصبر والرضا عن الله فيما أحبَّ أو كره..... ج 3/404

راوية لحديثنا يبث في الناس ويشد في قلوب شيعتنا..... ج 4/112

رب بما أعطيتني..... ج 1/462

رسول الله المنذر وأنا الهادي..... ج 1/237

ص: 412

رسول الله المنذر والهادي رجل من بني هاشم..... ج 1/238

ز

زكاة العلم نشره، زكاة الجاه بذله..... ج 2/273

س

سئلت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله تعالى..... ج 2/228

السابق بالخيرات: الإمام، والمقتصد: العارف للإمام..... ج 2/50

سألتَ رحمك الله عن التوحيد وما ذهب إليه من قبلك..... ج 3/414

سألت عن التوحيد، هذا عنكم معزول، الله واحد أحد لم يلد ولم يولد ولم..... ج 3/415

سأله بحق محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين إلا تبت علي..... ج 4/344

سبحان الله عما يقول الظالمون الكافرون علواً كبيراً..... ج 1/80

سبحان الله، هذا كما قال قوم موسى..... ج 3/316

سبّحنا فسبّحت الملائكة بتسيبنا..... ج 2/31

سبق الأوقات كونه والعدم وجوده والابتداء أزاله؛..... ج 1/451

ستصيبكم شبهة فتبكون بلا علم يرى، ولا إمام هدى..... ج 4/348

ستفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة، فرقة منها ناجية..... ج 1/237، 438؛ / ج 2/314

ستقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين..... ج 4/54

ستكون بعدي فتنة، فإذا كان ذلك فالزموا علي بن أبي طالب،..... ج 1/242

سعد من أطاعك، وشقي من عصاك..... ج 3/107

... السلام على يعسوب الإيمان وميزان الأعمال..... ج 2/358

السلام عليك أيها العلم المنصوب والعلم المصبوب..... ج 2/136

... السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد..... ج 3/227

سلمان منّا أهل البيت..... ج 2/303؛ / ج 4/105، 121

ص: 413



سلوني قبل أن تقعدوني..... ج 1/130، 312؛ / ج 2/329؛ / ج 4/148، 194

سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: قال الله تعالى: لأعذبن كل رعية دانت..... ج 4/171

سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعاً من النساء..... ج 2/204

سيكون في أمتي كل ما كان في بني إسرائيل، حذو النعل بالنعل..... ج 3/299، 314

ش

شهادة أن لا إله إلا الله، وأن محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله، والإقرار..... ج 2/401

شيعتنا معنا..... ج 4/117

شيعتنا ممّا خلقوا من فاضل طينتنا..... ج 1/151

ص

الصادقون هم محمّد وأهل بيته..... ج 3/112

الصادقون الأئمة الصديقون بطاعتهم..... ج 2/39

صار محمد صلى الله عليه وآله صاحب الجمع وصرت أنا صاحب النشر..... ج 4/198

الصبر ثلاثة: صبر عند المصيبة وصبر على الطاعة..... ج 1/135؛ / ج 2/243

الصبر صبران: صبر على ما تحبّ وصبر على ما تكره..... ج 1/135

الصلاة على النبي وآله أمحق للخطايا من الماء للنار..... ج 3/202

الصلاة على محمّد وآله تعدل عند الله عزّ وجلّ التسبيح والتهليل والتكبير..... ج 3/200

الصلاة عمود الدين..... ج 2/253

الصلاة قربان كلّ تقي..... ج 2/254

الصلاة معراج المؤمن..... ج 2/265

الصلاة ميزان من وفى استوفى..... ج 2/253

صلاتكم عليّ إجابة لدعائكم وزكاة لأعمالكم..... ج 3/201



طاعة الله ومعرفة الإمام..... ج 1/300

الطاعة المفروضة..... ج 4/220

طرف بيد الله تعالى وطرف بأيديكم..... ج 3/37

عادي الله من عادي علياً..... ج 3/267

عبدت الله مخلصاً، وجاهدت في الله صابراً..... ج 2/251

عبدك وابن عبدك وابن أمتك المقر بالرق..... ج 1/162

عبدني أطعني تكن مثلي أنا أقول للشيء كن! فيكون..... ج 2/67

عجبت للمرء المسلم لا يقضي الله عز وجل له قضاءً إلا كان خيراً له..... ج 3/405

عجبت لمن يتفكر في مأكوله كيف لا يتفكر في معقوله..... ج 4/32

عدة المؤمن أخاه نذر لا كفارة له..... ج 4/259

عدوك عدوي وعدوي عدو الله..... ج 3/266

عرض الله أمانتي على السماوات السبع والثواب والعقاب..... ج 1/178

عظم الذنب من عندي فليحسن العفو من عندك..... ج 4/282

علم الكتاب - والله - كله عندنا..... ج 1/132؛ ج 2/67

العلم نور يقذفه الله في قلب من يشاء..... ج 2/134

علمني رسول الله صلى الله عليه وآله ألف باب من العلم..... ج 2/54، 83؛ ج 4/193

علي باب حطة من دخل منه كان مؤمناً ومن خرج منه كان كافراً..... ج 1/189؛ ج 3/77، 270

علي قسيم الجنة والنار..... ج 4/238

علي مخشوشن في ذات الله..... ج 2/288

عليّ مع الحقّ والحقّ مع علي لا يفترقان..... ج 1/435؛ ج 2/324؛ ج 3/111؛ ج 4/61

ص: 415

علي مع الحق والحق مع علي يدور معه حيث ما دار..... ج 1/132، 243، 435؛ ج 2/135؛

ج 3/279؛ ج 4/285

علي ممسوسٌ في ذات الله..... ج 2/288

علي مَنِّي بمنزلة هارون من موسى..... ج 2/380

عليٌّ مَنِّي بمنزلة من ربي..... ج 1/226

علي وشيعته هم الفائزون..... ج 3/112

علي يوم القيامة على الحوض، لا يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علي..... ج 1/439

علي بن أبي طالب باب الدين..... ج 1/188

عليك بتقوى الله والورع والاجتهاد وصدق الحديث..... ج 3/104

عليك وعليه السلام، إذا أتيت عبد الله فاقراه السلام..... ج 1/205

عميت عينٌ لا تراك عليها رقيباً..... ج 1/448

ف

فإذا التبست عليكم الفتن كقطع الليل المظلم فعليكم بالقرآن..... ج 1/242

فاستمسك بالذي أوحى إليك إنك على صراط مستقيم..... ج 1/434

فاطمة بضعة منِّي، من آذاها فقد آذاني..... ج 4/49

فاطمة بهجة قلبي وابناها ثمرة فؤادي وبعلمها نور بصري..... ج 3/116

فأمّا ما فرض على القلب من الإيمان، فالإقرار والمعرفة والعقد والرّضا..... ج 1/184

فإن أقر بولايتنا ثمّ مات عنها قبلت منه صلّاته وصومه وزكّاته وحجّه..... ج 4/320

فإن توفيتني اللهم قبل ذلك فاجعلني يا ربّ فيمن يكرّ في رجعتة..... ج 3/310

فإن سلك الناس كلّهم وادياً وسلك علي وادياً فاسلك وادي علي..... ج 3/117

... فإنّ أمرنا بغتة فجأة حين لا تنفعه توبة ولا ينجيه من عقابنا ندم..... ج 4/176

فإن رسول الله صلى الله عليه وآله كان مسدداً موقفاً مؤيداً بروح القدس..... ج 2/378

ص: 416

فإنّ عليّاً إنّما بلغ ما بلغ به عند رسول الله بصدق الحديث وأداء الأمانة..... ج 1/205

فإنّ الغلاة شرّ خلق الله؛ يصغرون عظمة الله..... ج 1/81

فإنّ مثل الصلاة كمثّل النهر الجاري، كلّما صلّى صلاة كفّرت ما بينهما من الذنوب..... ج 2/255

... فإنّما مثل أصحابي فيكم كمثّل النجوم، بأيّها أخذ اهتدي..... ج 3/67

فأنا أولى الناس بالمؤمنين في كتاب الله عزّوجلّ..... ج 2/412

فأنا من خيار إلى خيار..... ج 1/223

فالحق ما رضيتموه، والباطل ما اسخطتموه..... ج 3/279

... فرسول الله صلى الله عليه وآله أوّل من عبد الله تعالى..... ج 3/130

فرسول الله صلى الله عليه وآله الشهيد علينا بما بلغنا عن الله تبارك وتعالى..... ج 3/46

فرسول الله صلى الله عليه وآله، عند الله مرتضى، ونحن ورثة ذلك الرسول الذي أطلعه الله على ما شاء من غيبه..... ج 1/131؛ / ج

2/87

... فسبّحنا فسبّحت الملائكة بتسييحنا..... ج 4/120، 194

فسبّحنا وسبّحت شيعتنا فسبّحت الملائكة لتسييحنا..... ج 1/164

فقال عليه السلام: لبقاء العالم على صلاحه..... ج 3/55

فلا تقدموهم فتهلكوا ولا تعلموهم فإنّهم أعلم منكم..... ج 1/214

فلمّا أراد أن يخلق الخلق نثرهم بين يديه فقال لهم: من ربّكم؟..... ج 3/187

فلو أنّ رجلاً صنف بين الركن والمقام فصلّى وصام ثمّ لقي الله وهو مبغض..... ج 3/264؛

ج 4/318 /

فما ثواب من صلّى على النبي وآله بهذه الصلّة؟ الخروج من الذنوب..... ج 3/201

فمن ادّعى للأنبياء ربوبية أو ادّعى للأئمة ربوبية... فنحن منه برآء..... ج 1/79

... فمن ذا الذي يبلغ معرفة الإمام ويمكنه اختياره..... ج 4/155

فمن عرفه كان مؤمناً ومن أنكره كان كافراً..... ج 1/293

ص: 417



فحنن الذين اصطفانا الله عز وجل وأورثنا..... ج 2/51

فوالله، إني بطرق السماء أعلم مني بطرق الأرض..... ج 1/130

فهل فيكم أحد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله: إن من شيعتك رجلاً يدخل في شفاعته..... ج 372/3

فهل يجوز أن يقال: قاتل الحسين لعنه الله، أو الأمر بقتله لعنه الله؟..... ج 3/245

فهم سر الله المخزون..... ج 2/95

فهم يحلون ما يشاؤون ويحرّمون ما يشاؤون ولن يشاؤوا إلا أن يشاء الله..... ج 1/206

في علي وفاطمة والحسن والحسين وأهل بيته صلوات الله عليهم..... ج 3/131

ق

قال آدم: فمن هؤلاء الخمسة الذين أرى أسمائهم في هيتي وصورتي..... ج 3/141

قال الله تبارك وتعالى: يا محمد! إني خلقتك وعلياً نوراً - يعني روحاً بلا بدن -..... ج 3/143

قال: إيانا عنى..... ج 2/39

قال: علي وفاطمة وابناهما..... ج 2/286؛ / ج 4/324

قد والله أوتينا ما أوتي سليمان وما لم يؤت سليمان..... ج 4/179

قرأت القرآن ولم أقرأ آل حم..... ج 4/328

قسّم الله الأرض نصفين فجعلني في خيرهما..... ج 1/222

قلب المؤمن عرش الرحمان..... ج 2/96

قم فاغتسل وصل ما بدا لك، فإنك كنت مقيماً على أمر عظيم..... ج 2/359

قولوا فينا ما شئتم، 88، 89..... ج 1/105

قولوا: اللهم صلّ على محمد وعلى آل محمد..... ج 3/196

قيمة كل امرء ما يحسنه..... ج 3/81

ك

كان بنو إسرائيل يسوسهم أنبياءهم..... ج 1/157

ص: 418

كان علي عليه السلام واللّه عبداً لله صالحاً أخو رسول الله صلى الله عليه وآله..... ج 1/81؛

ج 2/70 /

كان علي عليه السلام يعمل بكتاب الله وسنة رسوله..... ج 1/311؛ ج 4/209، 261

كثيراً ما كنت أسمع أبي يقول: ليس من شيعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه في خدورهنّ..... ج 3/106

كذب من زعم أنه يحبني ويغضك..... ج 3/259

كذبوا وألحدوا وشبهوا، تعالى الله عن ذلك، إنه سميع بصير..... ج 3/413

كلّ سهو في الصلاة يطرح منها غير أنّ الله تعالى يتمّ بالنوافل..... ج 2/255

كلّ ما استغفرت الله تعالى منه فهو منك، وكلّ ما حمدت الله تعالى فهو منه..... ج 3/417

كلّما أحدث العباد من الذنوب ما لم يكونوا يعملون، أحدث الله لهم من البلاء..... ج 4/191

كلمة لا إله إلاّ الله حصني، فمن قالها دخل حصني..... ج 2/169؛ ج 4/310

كنّا أنواراً حول العرش نسبّح الله ونقدّسه حتى خلق الله سبحانه الملائكة..... ج 4/119

كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله تعالى من قبل أن يخلق آدم بأربعة عشر ألف عام..... ج 3/136،

149؛ ج 4/166

كنت أنا وعلي نوراً عن يمين العرش..... ج 3/137

كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به؛..... ج 1/373

كنت في صلبه، وهبط بي إلى الأرض في صلبه..... ج 1/54

كنت كنزاً مخفياً، فأحببت لأن أعرف..... ج 4/142

كنت نبياً وآدم بين الماء والطين..... ج 3/215

كنت نهيتكم عن زيارة القبور، فزورها..... ج 3/346

كونوا دعاة للناس بغير ألسنتكم..... ج 1/465

كونوا دعاة لنا بغير ألسنتكم..... ج 3/95



كونوا لنا زيناً ولا تكونوا علينا شيئاً..... ج 3/73

كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم..... ج 2/401

ل

لأعطينَ الراية رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله..... ج 2/195

لأعطينَ الراية غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله..... ج 1/366

لأنّ الذي يُصَلِّي له المصلِّي أقرب إليه ممّن يمرّ بين يديه..... ج 2/263

لأنّها أوصت أن لا يصليّ عليها الرجلان..... ج 1/56

لايشي يحتاج إلى النبي والإمام؟..... ج 3/55

... لا إله إلا أنت، سبحانهك وبحمدك، ظلمت نفسي..... ج 4/352

لا إله إلا الله، محمّد رسول الله نصرته بعلي..... ج 3/159

لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، علي حبيب الله..... ج 3/163

لا أناله الله شفاعة رسول الله..... ج 3/374

لا تترك هذه الأمة شيئاً من سنن الأوّلين حتّى تأتيه..... ج 3/316

لا تجعلونا أرباباً..... ج 1/163

لا تذهب الدنيا حتّى يخرج رجل منّي يحكم بحكومة آل داود..... ج 2/361

لا تزول قدما عبد يوم القيامة حتّى يسئل عن أربع..... ج 4/92، 314

لا تسبّوا الريح فإنّها من نفس الرحمان..... ج 4/187

لا تصلّوا عليّ الصّلاة البتراء..... ج 2/57؛ ج 3/196

لا تصلّوا عليّ صلاة مبتورة، بل صلّوا إليّ أهل بيتي..... ج 3/193

لا تغتروا بصلاتهم ولا بصيامهم فإنّ الرجل ربما لهج بالصلاة..... ج 1/204

لا جبر ولا تفويض ولكن أمر بين أمرين..... ج 3/273، 416

لا والله، ما فوض الله إلى أحد من خلقه إلا إلى رسول الله... وإلى الأئمة عليهم السلام..... ج 3/97

ص: 420

لا يدخل الجنة إلا من جاء بجواز من علي بن أبي طالب..... ج 1/287

لا يصلح من لا يعقل... والصدق عزّ، والجهل ذلّ..... ج 4/303

لا يعرف الحق بالرجال، إعرف الحق تعرف أهله..... ج 3/295

لا يقاس به أحد ممّن خلق الله..... ج 3/216

لا تخصمهم بالقرآن، فإنّ القرآن حمّال ذو وجوه..... ج 3/31

لا ترفعوني فوق حقي..... ج 1/78

لا تقع في عليّ، فإنّه منّي وأنا منه وهو وليكم بعدي وأنّه منّي وأنا منه..... ج 2/408

لا تقل هذا، فهو أولى الناس بكم بعدي..... ج 2/412

لا تقولوا فينا ربّاً وقولوا ما شئتم ولن تبلغوا..... ج 1/86

لا يبغضك مؤمن ولا يحبّك منافق..... ج 3/260

لا يحبّ عليّاً منافق ولا يبغض عليّاً مؤمن..... ج 3/261

لا يحبّك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق..... ج 3/262

لا يزال العبد يتقرّب إليّ بالنوافل حتّى أكون سمعه الذي يسمع به..... ج 2/265

لا، ذلك إلينا إن شئنا فعلنا وإن شئنا لم نفعل..... ج 4/183

لتركبنّ سنن من كان قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع..... ج 3/315

لساخت الأرض بأهلها..... ج 1/148

لست من جُهاّهم..... ج 3/178

لضربة علي يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين..... ج 2/36

لعن الله أباحنيفة..... ج 4/70

لكلّ نبي دعوة قد دعا بها وقد سأل سؤلاً، وقد خبأت دعوتي لشفاعتي..... ج 3/370

لكلّ نبي وصي ووارث وإنّ عليّاً وصي ووارثي..... ج 1/269، 329؛ ج 2/380

لم تره العيون بمشاهدة الأبصار ولكن رأته القلوب بحقائق الإيمان..... ج 1/448

ص: 421



لم يجر في بني إسرائيل شيءٌ إلا ويكون في أمي مثله حتى المسخ والخسف والقذف..... ج 3/325

لم يزل الله عزوجلّ عليماً قادراً حياً قديماً سميعاً بصيراً لذاته..... ج 3/413

لما أسري بي إلى السماء إذا على العرش مكتوبٌ: لا إله إلا الله..... ج 3/158؛ ج 2/166

لما أسري بي إلى السماء أمر بعرض الجنة والنار علي..... ج 3/160

لما أسري بي إلى السماء رأيت على ساق العرش الأيمن: أنا الله وحدي..... ج 3/158

لما اقترف آدم الخطيئة قال: يا رب! أسألك بحق محمد لما غفرت لي..... ج 3/386

لما ان خلق الله آدم ونفخ فيه من روحه، عطس آدم فقال: الحمد لله..... ج 3/163

لما توفي رسول الله صلى الله عليه وآله عزتاهم الملائكة..... ج 1/116

لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دعا العباس..... ج 1/264

لما خلق الله آدم عزوجل ونفخ فيه من روحه عطس..... ج 3/139

لما خلق الله تعالى أبا البشر..... ج 4/169

لما عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنة مكتوباً بالذهب: لا إله إلا الله..... ج 3/163

لما عرج بي إلى السماء رأيت في السماء الرابعة أو السادسة ملكاً..... ج 3/166

لما عرج بي إلى السماء السابعة، ومنها إلى سدرة المنتهى..... ج 1/55

لما نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه وآله..... ج 4/197

لما نزلت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا» الآية. اجتمع نفر من أصحاب..... ج 3/122

لموضع قبر الحسين عليه السلام حرمة معلومة من عرفها واستجار بها أجير..... ج 3/354

لو اجتمع الناس كلهم على ولاية علي ما خلقت النار..... ج 1/51

لو استقامت لي الأمة وثبت لي الوسادة لحكمت في التوراة بما أنزل الله..... ج 2/367

لو أنّ الإمام رفع من الأرض ساعة لماجت بأهلها..... ج 1/169

لو أنّ البحر مداد، والغياض أقلام، والإنس كتاب..... ج 4/152

لو أنّ النبي نشر فخطب إليك كريمتك، هل كنت تجيبه؟ ..... ج 1/334

ص: 422

لو أنّ عبداً عبد الله بين الركن والمقام ألف عام... ولم يقل بمحبّتنا أهل البيت لأكتبه الله..... ج 1/156؛

ج 2/168؛ / ج 4/319

لو أنّ عبداً عبد الله بين الصفا والمروة ألف عام..... ج 4/318

لو أنّ قاتل أبي الحسين بن علي ائتمني على السيف الذي قتله به..... ج 1/202

لو أنّ قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له، وأقاموا الصّلاة..... ج 3/125

لو بقيت الأرض بغير إمام لساخت..... ج 3/334

لو قتل ما اختلف من امّتي رجلاً..... ج 2/311

لو كان الرفق خلقاً يرى ما كان ممّا خلق الله عزّ وجلّ شي أحسن منه..... ج 4/290

لو كان الوزر في الأصل محكوماً كان الموزور في القصاص مظلوماً..... ج 3/417

لو كشف ليّ الغطاء ما ازددت يقيناً..... ج 1/185؛ / ج 2/61

لولانا ما عبد الله..... ج 1/153؛ / ج 2/169

لولانا ما عرف الله..... ج 1/153؛ / ج 2/169

ليس أحد من المؤمنين قُتل إلا ويرجع حتى يموت..... ج 3/304

ليس بين الله وبين حجّته حجاب..... ج 4/150

ليس حيث تذهب ليس يدخل في هذا من أشار بسيفه ودعا الناس إلى خلاف..... ج 2/50

ليس لله على خلقه أن يعرفوا قبل أن يعرفهم..... ج 1/284

ليس منّا - ولا كرامة - من كان في مصر فيه مائة ألف أو يزيدون..... ج 3/105

ليس منّا من لم يؤمن بكرّتنا ويستحلّ متعتنا..... ج 3/308

ليلة اسرى بي إلى السماء نظرت إلى ساق العرش الأيمن..... ج 3/159

ليلة عرج بي إلى السماء رأيت على باب الجنّة مكتوباً: لا إله إلاّ الله..... ج 2/21

ما اجتمع في مجلس قوم لم يذكروا الله عزوجل ولم يذكرونا إلا كان ذلك المجلس حسرةً..... ج 2/227

ص: 423

ما أجد أحداً أحيا ذكرنا وأحاديث أبي عليه السلام، إلا زرارة..... ج 4/108

ما اوذي نبي بمثل ما اوذيت..... ج 1/137، 417

ما ترك صفراء ولا بيضاء..... ج 1/268

ما تريدون من علي؟ علي مني وأنا من علي وعلي ولي كل مؤمن بعدي..... ج 2/409

ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟ ما تريدون من علي؟..... ج 2/408

ما جعل الله لأحد خيراً في خلاف أمرنا..... ج 1/156

ما خلق الله خلقاً أفضل مني ولا أكرم عليه مني..... ج 4/195

ما خلق الله العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبدوه..... ج 4/144

ما خلقت سماءً مبنية ولا أرضاً مدحية ولا قمراً منيراً... إلا لاجلكم ومحبتكم..... ج 2/211

ما رأيت إلا جميلاً..... ج 4/299

ما زال العبد يتقرب إلي بالنوافل حتى أكون بصره الذي يُبصر..... ج 2/348

ما زال العبد يتقرب إلي بالنوافل حتى أكون سمعه الذي يسمع به..... ج 2/68

ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك..... ج 1/363؛ ج 2/60

ما قضى مسلم لمسلم حاجة إلا ناداه الله تبارك وتعالى..... ج 4/272

ما كان قوم قط في خفض عيش فزال عنهم إلا بذنوب اقترفوها..... ج 4/270

ما من شيء ولا من آدمي ولا إنسي ولا جنّي ولا ملك في السماوات إلا ونحن الحجج عليهم..... ج 2/171، 203

ما من مؤمن إلا وأنا أولى به في الدنيا والآخرة..... ج 2/393

ما من ملك يهبطه الله في أمر، ما يهبطه إلا بدأ بالإمام..... ج 1/117

ما من نكبة تصيب العبد إلا بذنب..... ج 4/269

ما نال الكرامة من الله إلا بطاعته لله ولرسوله..... ج 1/81

ما يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل..... ج 2/92



ما يقول أصحابك في أمير المؤمنين وعيسى و موسى؟ أيهم أعلم؟..... ج 3/208

ما يقول الناس في هذه الآية..... ج 3/303

ما يمنعك من محمّد بن مسلم الثقفي..... ج 4/107

مثل الصّلاة مثل عمود الفسطاط..... ج 2/254

مثل أهل بيتي فيكم كمثّل باب حطّة في بني إسرائيل من دخل غفر له..... ج 3/79

مثل أهل بيتي كمثّل سفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلّف عنها هلك؛..... ج 1/438

مثل أهل بيتي فيكم كمثّل سفينة نوح من ركبها نجا..... ج 2/314

... محمّد، خير من أخرجته من صلبك، اصطفيته بعدك من ولدك..... ج 4/171

مرّ بأبي عليه السلام رجلٌ وهو يطوف، فضرب بيده على منكبه..... ج 1/120

مرحباً بالأوّل ومرحباً بالآخر ومرحباً بالحاشر..... ج 4/164

مرحباً بك يا أبا القاسم! أنت وليّنا حقّاً..... ج 3/234

مرحباً بك يا أبا عبد الله! يا زين السماوات والأرضين!..... ج 2/167

معاشر الناس! ما من علم إلاّ علّمنيه ربّي، وأنا علّمته عليّاً..... ج 1/133

معاشر الناس! ما من علم إلاّ وقد أحصاه الله فيّ..... ج 2/82

معرفة أهل كلّ زمان إمامهم الذي تجب عليهم طاعته..... ج 4/144

المقام الذي أشفع فيه لأمتي..... ج 3/363

مقام الشفاعة..... ج 3/365

المقام المحمود الشفاعة..... ج 3/365

مكتوب عليّ باب الجنّة: لا إله إلاّ الله، محمّد رسول الله عليّ أخو رسول الله..... ج 3/159

من آذى عليّاً فقد آذاني ومن آذاني فقد آذى الله..... ج 2/347

من أبغض عليّاً فقد أبغضني..... ج 3/264

من أياه أخوه المؤمن في حاجة فإيما هي رحمة من الله تبارك وتعالى..... ج 4/273

ص: 425



من أتبعكم نجى ومن خالفكم هلك..... ج 1/248

من أتبعه أتبع الحق ومن تركه ترك الحق..... ج 2/325

من أتقى الله منكم وأصلح فهو متاً أهل البيت..... ج 4/105

من أحب أن يركب سفينة النجاة، ويستمسك بالعروة الوثقى..... ج 3/253

من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أول النعم..... ج 3/198؛ / ج 4/312

من أحبني وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معي في درجتي في الجنة..... ج 2/306؛ / ج 4/340

من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحيها..... ج 3/425

من أراد التوسل إليّ وأن يكون له عندي يد أشفع له بها يوم القيامة..... ج 3/370

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في تقواه..... ج 3/214

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمته..... ج 3/212

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في حكمه..... ج 3/212

من أراد أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه..... ج 3/211، 212

من أراد أن ينظر إلى إسرئيل في هيئته، وإلى ميكائيل في رتبته..... ج 3/214

من أراد أن ينظر في إبراهيم في حلمه، وإلى نوح في فهمه..... ج 3/214

من أصبح يجد برد حبنا على قلبه فليحمد الله على بادي النعم..... ج 3/198

من أطاع علياً فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله؛..... ج 1/273، 436؛ / ج 2/380؛

/ ج 4/67، 137

من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله..... ج 1/33؛ / ج 2/345؛ / ج 3/117؛

/ ج 4/355

من أعطي حظّه من الرفق أعطي حظّه من خير الدنيا والآخرة..... ج 4/290

من أفرّ بتوحيد الله ونفى التشبيه ونزّهه عمّا لا يليق به..... ج 3/309

من أقرّ بسبعة أشياء فهو مؤمن: البراءة من الجبت والطاغوت..... ج 3/308

ص: 426

- من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا..... ج 3/372
- من أنكر واحداً من الأحياء فقد أنكر الأموات..... ج 3/402
- من أهان لي ولياً فقد أرصد لمحاربتني..... ج 1/372
- من جائي زائراً لا يعلم له حاجة إلا زيارتي كان حقاً علي أن أكون له شفيعاً..... ج 3/343
- من جالس العلماء وقر..... ج 2/121
- من حجّ فزار قبوري بعد وفاتي كان كمن زارني في حياتي..... ج 3/343
- من خاف الله أخاف الله منه كل شي..... ج 2/64
- من خرج منه كان كافراً..... ج 1/188
- من زار قبوري وجبت له شفاعتي..... ج 3/342
- من زوج كريمته من شارب الخمر فقد قطع رحمها..... ج 1/393
- من سرّه أن يتزوج امرأة من أهل الجنة فليتزوّج أم أيمن..... ج 4/61
- من سرّه أن يجمع الله له الخير كلّه فليوال عليّاً بعدي..... ج 1/54
- من سرّه أن يستكمل الإيمان كلّه فليقل: القول منّي في جميع الأشياء..... ج 3/284
- من سرّه أن ينظر إلى آدم في علمه، وإلى نوح في فهمه..... ج 3/214
- من عاداه فقد عادى الله..... ج 3/266
- من قال ذلك ودان به فقد اتّخذ مع الله الهة أخرى وليس من ولايتنا على شي..... ج 3/413
- من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليؤدّ إذا وعد..... ج 4/260
- من كنت مولاه فعلي مولاه..... ج 1/275
- من كنت مولاه فهذا عليّ مولاه..... ج 2/199
- من لم يؤمن بحوضي فلا أورده الله حوضي..... ج 3/379
- من لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي..... ج 3/369

من لم يقدر على ما يكفّر به ذنوبه فليكثر من الصّلاة على محمّد وآله..... ج 3/200

ص: 427

من مات على بغض آل محمّد جاء يوم القيامة مكتوباً بين عينيه: آيس من رحمة الله..... ج 3/263

من مات على حبّ آل محمّد مات شهيداً..... ج 4/336

من مات وفي قلبه بغض لعلي فليمت يهودياً أو نصرانياً..... ج 3/269

من مات ولم يحجّ حجّة الإسلام..... ج 4/102

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية..... ج 2/313، 405؛ / ج 3/240

من مات وهو يحبّك بعد موتك ختم الله له بالأمن والإيمان..... ج 3/257

من نسي الصلّاة عليّ أخطأ طريق الجنة..... ج 3/201

ن

الناس عبيد لنا في الطاعة..... ج 1/159

الناس معادن كمعادن الذهب والفضة..... ج 1/122

التّجّم، رسول الله صلّى الله عليه وآله والعلامات الأوصياء بهم يهتدون..... ج 3/66

التّجوم أمانٌ لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمانٌ لأمتي من الاختلاف..... ج 1/175؛

/ ج 3/57

التّجوم أمانٌ لأهل السماء فإذا ذهبت التّجوم ذهب أهل السماء..... ج 3/56

التّجوم أمانٌ لأهل السماء وأهل بيتي أمانٌ لأمتي..... ج 1/173

التّجوم أمانٌ لأهل السماء وأهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض..... ج 1/172؛ / ج 3/56

التّجوم أمانٌ لأهل السماء، فإذا طمست التّجوم أتى أهل السماء ما يوعدون..... ج 1/173

التّجوم أمانةٌ لأهل السماء وأهل بيتي أمانةٌ لأهل الأرض..... ج 4/186

نحن - والله - الأسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلاّ بمعرفتنا..... ج 4/138، 146

نحن اثنا عشر، هكذا حول عرش ربّنا جلّ وعزّ في مبتدأ خلقنا..... ج 3/389؛ / ج 4/14

نحن أصل كلّ خير ومن فروعنا كلّ بر..... ج 1/150، 356

نحن الأمة الوسط، ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه..... ج 3/46

ص: 428

- نحن الأمة الوسطى ونحن شهداء الله على خلقه..... ج 2/169
- نحن الأولون والآخرون، ونحن الأمرون..... ج 4/164
- نحن الراسخون في العلم ونحن نعلم تأويله..... ج 2/183، 284
- نحن المحسودون..... ج 1/160؛ / ج 2/65
- نحن النجباء وأفراطنا أفراط الأنبياء، حزبنا حزب الله..... ج 1/425
- نحن أهل بيت لا يقاس بنا أحد..... ج 3/216
- نحن باب حطّتكم..... ج 3/79
- نحن حبل الله الذي قال الله تعالى..... ج 2/177؛ / ج 3/27، 98، 116
- نحن حجة الله، ونحن باب الله، ونحن لسان الله..... ج 4/134
- نحن خزّان الله في الدنيا والآخرة، وشيعتنا خزّاننا..... ج 4/139
- نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة ومفاتيح الحكمة..... ج 2/91
- نحن عباد الله مكرمون لا نسبته بالقول ونحن بأمره عاملون..... ج 4/205
- نحن عنينا بهؤلاء القوم..... ج 2/108
- نحن عنينا بها..... ج 2/107
- نحن في العلم والشجاعة سواء، وفي العطايا على قدر ما نؤمر..... ج 3/132
- نحن كلمة التقوى وسبل الهدى والمثل الأعلى..... ج 1/64
- نحن كهف لمن التجأ إلينا..... ج 3/353
- نحن لسان الله..... ج 2/165
- ... نحن منار الهدى ونحن السابقون ونحن الآخرون..... ج 2/173
- نحن من شجرة برأنا الله من طينة واحدة، فضلنا من الله..... ج 4/20
- نحن منهم ونحن بقيّة تلك العترة..... ج 2/48؛ / ج 3/131

نحن وجه الذي يؤتى الله منه ..... ج 2/347

ص: 429



نحن وجه الله لا يهلك..... ج 2/348

... نحن الوسيلة إلى الله والوصلة إلى رضوان الله..... ج 3/98

نحن ولاية أمر الله، وخزنة علم الله..... ج 4/139

نحن... بيت الرحمة..... ج 1/100

نزلت في حقنا وحق ذريّاتنا خاصّة..... ج 2/52

نزلت فينا أهل البيت..... ج 2/291

نزلونا عن الربوبية وقولوا فينا ما شئتم..... ج 1/111

نعمتان مكفورتان: الأمن والعافية..... ج 4/312

النكاح سنّي فمن رغب عن سنّي فليس منّي..... ج 2/297

و

«وآل محمّد»، كانت فمحوها وتركوا آل إبراهيم وآل عمران؛..... ج 2/49

وأدنى ما يكون به العبد ضالاً أن لا يعرف حجّة الله تبارك وتعالى وشاهده..... ج 2/402

واعلموا أنّه شافع مشفّع وقائل مصدّق وأنّه من شفّع له القرآن يوم القيامة..... ج 3/371

وأقمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف..... ج 2/251

والذي بعث محمّداً صلى الله عليه وآله بالحق نبياً، إنّ نور أبي طالب يوم القيامة..... ج 3/153

والذي فلق الحبّة وبرأ النسمة، لقد سمعت جبرئيل يقول للنبيّ: يا محمّد!..... ج 1/247

... والذي نفس محمّد بيده، لو أنّ رجلاً عبد الله ألف عام ثمّ ألف عام..... ج 4/311

والذي نفسي بيده، إنّ هذا وشيعته لهم الفائزون يوم القيامة..... ج 4/237

والذي نفسي بيده، لا ينفع عبداً عمله إلاّ بمعرفة حقنا..... ج 1/39

والذي نفسي بيده، لتتبعنّ سنن الذين من قبلكم شبراً بشبر..... ج 3/315

والله إنّّه ممّا عهد إليّ رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه لا يبغضني إلاّ منافق..... ج 3/261

والله عندنا علم الكتاب كله..... ج 3/400

ص: 430

والله ما قلعت باب خير ورميت به خلف ظهري أربعين ذراعاً بقوة جسدية..... ج 2/112

والله ما نقول بأهوائنا ولا نقول برأينا إلا ما قال ربنا..... ج 4/293

والله، لقد أعطاني الله... فصل الخطاب..... ج 2/356

... والله لقد أمرت الناس أن لا يجمعوا في شهر رمضان إلا في فريضة..... ج 3/421

والله، لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله..... ج 1/248؛ ج 3/285؛ ج 4/154

والله، لو وجدته قد تزوج به النساء وملك به الإماء لرددته..... ج 3/421

والله، نحن الصراط المستقيم..... ج 3/409

والإمام - يا طارق! - بشر ملكي وجسد سماوي..... ج 2/95

وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا..... ج 1/429

وأما حق سائسك بالملك فأن تطيعه ولا تعصيه..... ج 1/166

وإمامتنا أماناً للفرقة..... ج 1/175

وإن العلماء ورثة الأنبياء..... ج 1/266

وإن القرآن ظاهره أنيق وباطنه عميق..... ج 1/310

وإن الله تعالى اختص لنفسه بعد نبيه صلى الله عليه وآله من بريته خاصة..... ج 1/399

وإن للذكر لأهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً فلم تشغلهم تجارة ولا بيع عنه..... ج 3/179

وأنا من أهل البيت الذي كان جبريل ينزل إلينا ويصعد من عندنا..... ج 1/115

وإنه لينظر إلى زواره، فهو أعرف بهم وبأسمائهم..... ج 1/31

وإني سألكم حين تردون عليّ عنهما كيف خلفتموني فيهما..... ج 4/313

وإياكم الغلو كالغلو من النصارى، فإني بري من الغالين..... ج 1/80

وأيده بالنصر..... ج 2/138

والإيمان مخالط لحكمك ودمك كما خالط لحمي ودمي..... ج 2/326

وباسمك الذي جعلته عندهم وبه خصصتهم دون العالمين..... ج 2/130

ص: 431

- وبالقائم منكم أعمار أرضي بتسيحي وتهليلي وتقديسي وتكبيرى وتمجيدى..... ج 1/55
- وبذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة وحيرة الضلالة..... ج 1/241؛ ج 2/241
- وجبرئيل يقول: بخّ بخّ من مثلك يابن أبي طالب!..... ج 1/353
- وجه دينكم الصلاة..... ج 2/253
- وحقّ سانسك بالعلم التعظيم له والتوقير لمجلسه..... ج 1/165
- الوحي هو الإعلام..... ج 1/118
- ... والخلق يعرضون وهم حدّاث الحسين عليه السلام تحت العرش وفي ظلّ العرش لا يخافون سوء الحساب..... ج 2/63
- ... وَصَلَّ اللهُ طَاعَةَ وَلِيِّ أَمْرِهِ طَاعَةَ رَسُولِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ بِطَاعَتِهِ..... ج 3/176
- وضع رسول الله صلى الله عليه وآله دية العين ودية النفس..... ج 2/379
- وعلي الهادي، بك يا علي يهتدي المهتدون من بعدي..... ج 1/239
- وقد كنت أدخل على رسول الله صلى الله عليه وآله كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة..... ج 2/305
- وكان أمير المؤمنين عليه السلام في صلاة الظهر وقد صلّى ركعتين وهو راعع وعليه حلّة..... ج 2/397
- وكان رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين دين الله ووجهه..... ج 2/347
- ... وكلاً (كلّ خ ل) شرعت له شريعة، ونهجت له منهاجاً..... ج 4/160
- وكنت أنت الرقيب عليّ من ورائهم..... ج 3/49
- ولا إله إلا الله الذي شرفنا بأوصياء يحفظون الشرايع في كلّ الأزمان..... ج 2/152
- ولا يكون الذريّة من القوم إلا نسلهم من أصلابهم..... ج 2/58
- ولا يمكن الفرار من حكومتك..... ج 3/113
- ولد فاطمة عليها السلام والسابق بالخيرات..... ج 2/51
- ولقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن أن كان فطيماً أعظم ملك..... ج 2/143

ولم يترك عليّ صلاة اللّيل قطّ حتّى ليلة الهرير..... ج 2/257

ولم يقل بمحبّتنا أهل البيت، لأكبّه الله على منخره في النار..... ج 2/168

ومن أطاع الرسول فقد أطاع الله..... ج 2/377

ومن تركه ترك الحق، عهداً معهوداً قبل يومه هذا..... ج 2/325

ومننت علينا بشهادة الإخلاص لك بموالاته أولياتك الهداة من بعد النذير..... ج 3/191

ونحن أمان لأهل الأرض كما أنّ النجوم أمان لأهل السماء..... ج 4/186

ونحن بيت الله..... ج 1/100

ونحن في الأمر والنهي والحلال والحرام يجري مجرى واحد..... ج 3/132

وهل الإيمان إلّا الحبّ والبغض..... ج 2/25

ويحك يا قتاده! إنّ الله جلّ وعزّ خلق خلقاً من خلقه فجعلهم حججاً على خلقه..... ج 3/178

ويحك يا مفضّل! أستم تعلمون أنّ "من في السماوات" هم الملائكة..... ج 2/59

وَيَحْكُ، إنّ الله عزّ وجلّ أقرب إليّ من أن يخطر فيما بيني وبينه أحدٌ..... ج 2/263

ويل لمن أبغضك وكذب فيك..... ج 3/260

ويلك يا عبيد أهل الشام! إنّك بين يدي..... ج 3/174

هـ

هؤلاء خمسة من ولدك، لولاهم ما خلقتك، ولولاهم ما خلقت الجنة ولا النار..... ج 1/103؛

ج 4/169 /

هذا أمير البررة، قاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله..... ج 3/258

هذا رجل مرّ بقبر نبي من أنبياء الله، فوقع في يده هذا العظم..... ج 3/422

هذا كتاب الله الصّامت، وأنا كتاب الله الناطق..... ج 2/135

هذا من العلم المكنون. ولولا أنّكم سئلتُموني ما أخبرتكم..... ج 1/303؛ ج 3/202

هذه الآية لآل محمد ولأشياعهم..... ج 2/291

ص: 433

هذه شرائع الدين لمن أراد أن يتمسك بها وأراد الله هداة..... ج 4/116

هذه نزلت في آل محمد وأشياعهم..... ج 2/124

هلموا أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً..... ج 3/428

هم آل محمد عليهم السلام..... ج 2/53

هم أمن لمن التجأ إليهم وأمان لمن تمسك بهم..... ج 3/353

هم نحن..... ج 3/41

هم والله شيعتنا أهل البيت، يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منّا..... ج 3/306

هو آل إبراهيم وآل محمد على العالمين فوضعوا اسماً مكان اسم؛..... ج 2/57

هو آل إبراهيم وآل محمد على العالمين..... ج 2/57

هو الذي لم يتفاوت في ذاته ولم يتبعض بتجزئه العدد في كماله؛..... ج 1/451

هو رسول الله صلى الله عليه وآله والأئمة، تعرض عليهم أعمال العباد كل خميس..... ج 3/40

هو الشفاعة..... ج 3/365

هو الطريق إلى معرفة الله عزّ وجل، وهما صراطان: صراط في الدنيا وصراف في الآخرة..... ج 1/432

... هو فاروق هذه الأمة، يفرق بين الحق والباطل..... ج 2/358

هو المقام الذي أشفع فيه لأمتي..... ج 3/365

هو هذا، إنّه الإمام الذي أحصى الله تبارك وتعالى فيه علم كلّ شي..... ج 2/81

هي الكلمات التي تلقّاها آدم من ربّه فتاب عليه..... ج 3/390

هي بيوت الأنبياء وبيت علي منها..... ج 3/173

هي بيوت النبي صلى الله عليه وآله..... ج 3/176

هي طاعة الله ومعرفة الإمام..... ج 1/300

هي لنا خاصّة وإيانا عنى..... ج 2/52



هي ولاية أمير المؤمنين..... ج 3/71

ص: 434

- يا آدم! وكيف عرفت محمداً ولم أخلقه؟..... ج 3/386
- يا أبا الحسن! قد كان ما قلت ولكن حين نزل برسول الله صلى الله عليه وآله الأمر..... ج 2/245
- يا أبا الجارود! ما يقولون لكم في الحسن والحسين؟..... ج 1/335
- يا أبا الحسن! طال غيبتك فقد اشتقت إلى رؤياك..... ج 4/118
- يا أبا خالد! النور - والله - الأئمة من آل محمد عليهم السلام إلى يوم القيامة..... ج 1/440
- يا أبا محمد! إن عندنا - والله - سرّاً من سرّ الله..... ج 1/302؛ ج 2/92
- يا أبا محمد! والله إن عندنا سرّاً من سرّ الله..... ج 3/399
- يا أبا حمزة! لا تضعوا عليّ دون ما رفعه الله..... ج 1/81
- يا أبان! إنك أخذتني بالقياس، والسنة إذا قيست محق الدين..... ج 3/419
- يا أم سلمة! اسمعي واشهدي، هذا علي بن أبي طالب أخي في الدنيا وأخي في الآخرة..... ج 4/56
- يا أيها الناس! إنّي تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي أهل بيتي..... ج 1/210
- يا أيها الناس! والله ما من شيء يقربكم من الجنة ويباعدكم عن النار إلا وقد أمرتكم به..... ج 1/377
- يا بريدة! أحب عليّاً، فإنّما يفعل ما يؤمر به..... ج 2/410
- يا بريدة! أأنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟..... ج 2/200
- يا بريدة! إنّ عليّاً وليّكم بعدي، فأحبّ عليّاً فإنّما يفعل ما يؤمر..... ج 4/229
- يا بن أشيم! إنّ الله عزّ وجلّ فوّض إلى سليمان بن داود..... ج 4/179
- يا بني! إنّ أبا حنيفة يذكر أنّك كنت تصلّي والناس يمرّون بين يديك، فلم تنههم..... ج 2/263
- يا بني! إنّ الذي أصلّي له أقرب إليّ من الذي مرّ قدامي..... ج 2/263
- يا بني! أنت وأمّي، يا مودع الأسرار..... ج 2/264
- يا جابر! أخبرني عن اللوح الذي رأيته في يد أمي فاطمة عليها السلام..... ج 1/319

يا جابر! إنّ الله أوّل ما خلق خلق محمّداً صلى الله عليه وآله وعترته الهداة..... ج 3/147

ص: 435

- يا جابر! إنَّ في الأنبياء والأوصياء خمسة أرواح: روح القدس..... ج 2/140
- يا جابر! إنَّ هذا الأمر أمرٌ من أمر الله وسرٌّ من سرِّ الله..... ج 2/94
- يا جابر! أيكفني من ينتحل الشيعي أن يقول بحبنا أهل البيت؟..... ج 3/102
- يا جابر! فإنه استجار بنا أهل البيت..... ج 3/355
- ... يا جابر! مثل الإمام مثل الكعبة إذ يؤتى ولا يأتي..... ج 2/321
- يا جابر! والله، ما يتقرب إلى الله تبارك وتعالى إلا بالطاعة..... ج 3/103
- يا حبيب من لا حبيب له..... ج 4/288
- يا حذيفة! إنَّ حجة الله عليك بعدي. علي بن أبي طالب..... ج 4/64
- يا حميد بحق محمّد، يا عالي بحق علي، يا فاطر بحق فاطمة..... ج 1/253
- يا خزاعي! نطق روح القدس على لسانك بهذين البيتين..... ج 3/335
- يا خيشمة! نحن شجرة النبوة وبيت الرحمة..... ج 2/91
- يا داود! لقد عرضت علي أعمالكم يوم الخميس..... ج 3/42
- يا دعبل! الإمام بعدي محمّد ابني، وبعد محمّد ابنه علي..... ج 3/335
- يا رجل! إنّه إذا كان يوم القيامة أعطى الله علياً من القوة مثل قوّة جبرئيل عليه السلام..... ج 2/351
- يا رسول الله! متى وجبت لك النبوة؟ قال: وآدم بين الروح والجسد..... ج 1/110
- يا رسول الله! من قرابتك هؤلاء الذين وجبت علينا مودّتهم؟..... ج 2/194؛ ج 4/324
- يا سلمان! من كان وصي موسى؟..... ج 1/329
- يا سليمان! ما جاء عن أمير المؤمنين عليه السلام يؤخذ به وما نهى عنه ينتهى عنه..... ج 4/135
- يا سماعة! إلينا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم..... ج 3/373
- يا صالح! إنّا والله عبيد مخلوقون، لنا ربّ نعبده إن لم نعبده عدّنا..... ج 4/206
- يا عبد الله! ما تقول الشيعة في علي وموسى وعيسى؟..... ج 3/208

يا علي! أما علمت أنّ من أحببنا وأتخذ محببنا أسكنه الله معنا؟..... ج 3/224

ص: 436

يا علي! أنا المنذر وأنت الهادي..... ج 3/54

يا علي! أنت أخي ووزير وصاحب لوائي في الدنيا والآخرة..... ج 1/437

يا علي! أنت إمام المسلمين، وأمير المؤمنين..... ج 1/53

يا علي! أنت الإمام والخليفة بعدي، حربك حربي وسلمك سلمتي..... ج 4/172

يا علي! أنت بابي الذي أوتي منه..... ج 1/193

يا علي! أنت بمنزلة الكعبة تؤتى ولا تأتي..... ج 2/321

يا علي! أنت حجة الله وأنت باب الله..... ج 1/194، 274

يا علي! أنت سيّد في الدنيا وسيّد في الآخرة..... ج 2/346

يا علي! أنت قسيم الجنة والنار..... ج 2/353

... يا علي! أنت مّني وأنا منك، نيط لحمك بلحمي ودمك بدمي..... ج 3/98

يا علي! إن ربي عز وجل ملكني الشفاعة في أهل التوحيد من امتي..... ج 3/362

يا علي! إن شيعتك مفعور لهم على ما كان فيهم من ذنوب وعيوب..... ج 1/424

يا علي! بك يهتدي المهتدون من بعدي؛..... ج 1/237، 405، 245

يا علي! بكم يفتح هذا الأمر، وبكم يختم، عليكم بالصبر..... ج 1/425

يا علي! شيعتك هم الفائزون يوم القيامة، فمن أهان واحداً منهم فقد أهانك..... ج 1/423

يا علي! طوبى لمن أحبّك وصدق فيك..... ج 3/259

يا علي! ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت..... ج 3/69؛ ج 4/153

يا علي! ما عرف الله حق معرفته غيري وغيرك..... ج 4/153

يا علي! من أحبّني وأحبّك وأحبّ الائمة من ولدك فليحمد الله على طيب مولده..... ج 3/198

يا علي! من أطاعك فقد أطاعني ومن أطاعني فقد أطاع الله..... ج 2/61

يا علي! من صلّى علي كل يوم أو كل ليلة وجبت له شفاعتي..... ج 3/202

يا علي! يا أبا محمد! أتجز عداة محمد وتقضي دينه وتقبض تراثه؟..... ج 1/264

ص: 437

يا علي! من فارقتي فقد فارقت الله..... ج 3/111

يا عمار! إذا رأيت علياً سلك وادياً وسلك الناس وادياً غيره فاسلك مع علي..... ج 1/244

يا فاطمة! نبينا أفضل الأنبياء وهو أبوك ووصينا خير الأوصياء وهو بعلك..... ج 1/329

يا محمد! إن الله تبارك وتعالى لم يزل متفرداً بوحدانيته..... ج 3/144؛ ج 4/168

يا محمد! إن الله جعلك سيد الأنبياء، وجعل علياً سيد الأوصياء وخيرهم..... ج 3/153

يا محمد! إنني خلقتك وعلياً نوراً - يعني روحاً بلا بدن -..... ج 4/167

يا محمد! سلهم على ماذا بعثتم؟..... ج 3/39

يا محمد! فهؤلاء الأئمة من بعدك، أعلام الهدى ومصايح الدجى..... ج 3/409

يا محمد! هذه الديانة التي من تقدمها مرق، ومن تخلف عنها محق..... ج 3/144

يا محمد، إنني أطلعت إلى أهل الأرض إطلاعة فاخترتك منها..... ج 3/109

يا معشر الناس! سلوني قبل أن تفقدوني، هذا سبط العلم..... ج 4/148

يا مفضل! كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا في ظلّة خضراء..... ج 3/146

يا من سبقت رحمته غضبه..... ج 3/114

يا هشام! إن لله على الناس حجّتين: حجّة ظاهرة وحجّة باطنة..... ج 1/429

يا يهودي! إن موسى لو أدركني ثم لم يؤمن بي وبنبوتي، ما نفعه إيمانه شيئاً..... ج 1/255

يا يهودي! ومن ذريتي المهدي، إذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته..... ج 1/255

يا بن آدم! أتظن أن الذي نهاك دهاك، وإنما دهاك أسفلك وأعلاك والله برئ من ذلك..... ج 3/416

يا بن أبي قحافة! أثرت أباك ولا أرت أبي؟..... ج 4/56

يا بن أبي محمود! إذا أخذ الناس يميناً وشمالاً فالزم طريقتنا..... ج 2/302

يا بن أبي يعفور! إن الله تبارك وتعالى واحد متوحد بالوحدانية..... ج 2/170

يا زيد! خالقوا الناس بأخلاقهم، صلّوا في مساجدهم..... ج 3/73



يحشر المتكبرون في صور الذر يوم القيامة..... ج 3/325

ص: 438

يحمل هذا الدين في كلِّ قرن عدول ينفون عنه تأويل المبطلين وتحريف الغالين..... ج 2/163

يريدون ليطفؤوا ولاية أمير المؤمنين عليه السلام بأفواههم..... ج 3/222

يعني بالمؤمنين: الأئمة، لم يتخذوا الولائج من دونهم..... ج 4/66

يقوم الناس يوم القيامة مقدار أربعين عاماً وتؤمر الشمس..... ج 3/363

يكون في هذه الأمة كلِّ ما كان في الأمم السالفة حذو النعل بالنعل..... ج 3/314

يكون في هذه الأمة كلِّ ما كان في بني إسرائيل حذو النعل بالنعل..... ج 3/77

يملا الله به الأرض عدلاً وقسطاً بعد ما ملئت جوراً وظلماً..... ج 1/165؛

ج 3/424، 433؛ ج 4/59

يوشع بن نون سبق إلى موسى، ومؤمن آل يس سبق إلى عيسى..... ج 3/383

ص: 439



الف

أخذ النبي يد الحسين وصنوه..... ج 4/341

إن الإله الذي لا شيء يشبهه..... ج 3/324

إني لأكتنم من علمي جواهره..... ج 1/305

ت

تهدّني بجبار عنيد..... ج 4/264

ج

جائت سواراً أبا شملة..... ج 3/326

س

سادة قادة لكلّ جميع..... ج 1/157

ف

فأته شمس فضل هم كواكبها..... ج 1/104

ل

لعبت هاشم بالملك فلا..... ج 2/269؛ ج 3/429

ليت أشياخي بيدر شهدوا..... ج 4/263

م

ملكنا فكان العفو منّا سجيّة..... ج 4/280

و

وأحمد هذا المصطفى؟ أم وصيّته..... ج 2/97

وكلّ أي أتى الرسل الكرام بها..... ج 1/104

هـ

هو الشمس؟ أم نور الضريح يلوح؟..... ج 2/97

ى

يا آل بيت رسول الله حبّكم..... ج 3/394

ص: 442

- آخر سورة نزلت من القرآن سورة المائدة..... ج 2/267
- اتّقت العلماء على ثبوت الشفاعة للنبي صَلَّى الله عليه وآله..... ج 3/379
- اجتهدوا فأخطأوا..... ج 3/243
- الإجماع على الشفاعة..... ج 3/379
- أجمعت الأمة على عصمة الأنبياء في ما يتعلّق بالتبليغ وغيره..... ج 2/181
- أجمعت الشيعة عليها (الرجعة) في جميع الأعصار..... ج 3/299
- إذعان النفس للحق على سبيل التصديق..... ج 3/239
- أصحّ الزيارات سنداً وأعمّها مورداً وأفصحها لفظاً وأبلغها معنى وأعلاها شأناً..... ج 1/74
- أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم..... ج 1/432
- اعتقادنا في الرجعة أنّها حق..... ج 3/297
- اعتقادنا في الشفاعة أنّها لمن ارتضى الله دينه من أهل الكبائر والصغائر..... ج 3/378
- اعتقادنا في الغلاة والمفوضة أنّهم كفّار بالله تعالى..... ج 1/83
- أعظم ما نقمه الناس على بني امية شيئان: أحدهما تكلمهم في عليّ..... ج 2/269
- أقوى ما يدلّ على إمامة أمير المؤمنين عليه السلام وولايته آية الولاية..... ج 2/399
- الذين وقع الحثّ على التمسك بهم من أهل البيت النبويّ والعترة الطاهرة..... ج 1/101
- أمّا ما ذكرت ثلاثاً قالهن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فلن أسبّه..... ج 2/194
- إن أعهد فقد عهد من هو خير منّي، يعني أبا بكر..... ج 1/314

إِنَّ أُمَّتِي لَا تَجْتَمِعُ عَلَى خَطَأٍ..... ج 1/416؛ ج 2/46

إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ غَالِبًا يَكُونُونَ أَعْرَفَ بِصَاحِبِ الْبَيْتِ وَأَحْوَالِهِ..... ج 1/101

إِنَّ ذِكْرَ الثَّقَاتِ مَشَايخِهِمْ مَقْرُونًا بِالرَّضِيئَةِ وَالرَّحْمَلَةِ قَرِينٌ لِلْمَدْحِ..... ج 1/47

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي مَذْنَبِي أُمَّتِهِ مِنَ الشَّيْعَةِ..... ج 3/378

إِنَّ زِيَارَةَ الْجَامِعَةِ الْكَبِيرَةِ أَعْظَمَ الزِّيَارَاتِ شَأْنًا وَأَعْلَاهَا مَكَانَةً وَمَكَانًا..... ج 1/75

أَنَّ لِلْإِمَامِ سُلْطَنَةً مُطْلَقَةً عَلَى الرَّعِيَّةِ مِنْ قَبْلِ اللَّهِ تَعَالَى..... ج 2/392

إِنَّ النَّاسَ يَصِيرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جِثَاءَ كُلِّ أُمَّةٍ تَتَّبِعُ نَبِيَّهَا..... ج 3/365

إِنَّهُ تَعَالَى أَمَرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكَوْنِ مَعَ الصَّادِقِينَ..... ج 2/43

إِنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ، بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَقَبْلِهَا..... ج 2/181

أَوَّلُ مَنْ تَخْتَمُ بِالْيَسَارِ مَعَاوِيَةُ..... ج 3/194

الْإِيمَانُ اعْتِقَادٌ بِالْجَنَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ وَقَوْلٌ بِاللِّسَانِ..... ج 3/241

الْإِيمَانُ قَوْلٌ بِاللِّسَانِ وَتَصَدِيقٌ بِالْجَنَانِ وَعَمَلٌ بِالْأَرْكَانِ..... ج 3/241

الْإِيمَانُ هُوَ الْاعْتِقَادُ الْجَازِمُ..... ج 1/181

ب

بِخْ بَخٍ لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ! وَأَيْنَ مِثْلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟!..... ج 3/213

بَلْ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ مَنْزَهَا حَتَّى عَمَّا يَنَافِي الْمَرْوَةَ..... ج 2/184

ت

تَفْوِيضُ الْأَحْكَامِ وَالْأَفْعَالِ بَأَنْ يَثْبِتَ مَا رَأَاهُ حَسَنًا..... ج 1/388؛ ج 2/382

ث

ثُمَّ مَذْهَبُنَا نَحْنُ فِي مُحَارَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْرُوفٌ..... ج 3/121

ح

الحجّية متقوّمة بالمنجزية على تقدير الموافقة..... ج 2/160

حسبنا كتاب الله..... ج 3/429

ص: 444



رَأَتْكَ عَيْنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْكَ يَدُ اللَّهِ، 71..... ج 2/348

رَأَيْتَ رَبَّ الْعِزَّةِ فِي الْمَنَامِ فَقَالَ لِي: يَا سَرِيحُ! سَلْ حَاجَتَكَ..... ج 3/416

الرِّزْيَةُ كُلُّ الرِّزْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ... وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَنَا ذَلِكَ الْكِتَابُ < ج 3/430

## ز

زِيَارَةُ اللَّهِ زِيَارَةُ أَنْبِيَائِهِ وَحُجَّجِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ..... ج 1/35

الزِّيَارَةُ حُضُورُ الزَّائِرِ عِنْدَ الْمَزُورِ..... ج 1/30، 42

## ش

الشِّفَاعَةُ ثَابِتَةٌ لِلرَّسُلِ وَالْأَخْيَارِ فِي حَقِّ الْكِبَائِرِ..... ج 3/375

الشِّفَاعَةُ حَقٌّ وَالْحَوْضُ حَقٌّ..... ج 3/380

شِيعَةُ عَلِيِّ أَتْبَاعِهِ..... ج 3/280

## ع

عَتْرَةُ الرَّجُلِ: نَسْلُهُ وَرَهْطُهُ الْإِدْنُونُ..... ج 1/212

العِترَةُ: وَلَدُ الرَّجُلِ وَذُرِّيَّتُهُ وَعَقْبُهُ مِنْ صَلْبِهِ..... ج 1/212

العِصْمَةُ، لَطْفٌ خَفِيٌّ يَفْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْمَكْلُوفِ بَحِيثٌ لَا يَكُونُ لَهُ دَاعٍ..... ج 2/179

العِصْمَةُ، لَطْفٌ يَفْعَلُهُ اللَّهُ بِالْمَكْلُوفِ بَحِيثٌ يَمْنَعُ مِنْهُ وَقُوعَ الْمَعْصِيَةِ..... ج 2/179

عِلْمٌ كُلُّهُ وَقُدْرَةٌ كُلُّهُ وَوُجُودٌ كُلُّهُ..... ج 1/451

عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ مِنْ بَعْدِي..... ج 2/25

## ف

فَأْتَاهَا فَوْقَ كَلَامِ الْمَخْلُوقِ وَتَحْتَ كَلَامِ الْخَالِقِ..... ج 1/76

فَأَهْلُ الْبَيْتِ مِنْهُمْ أَوْلَى مِنْهُمْ بِذَلِكَ لِأَنَّهُمْ اِمْتَاذُوا عَنْهُمْ بِخُصُوصِيَّاتٍ..... ج 1/215

فضّلهم الله على العالمين بالنبوة على الناس كلّهم..... ج 2/55

الفقيه في الدين كلّ الفقيه؛ من كانت عقائده صحيحة وأعماله وأفعاله صحيحة..... ج 1/191

ص: 445

قد اجتمعت الإمامية على أن الله تعالى عند ظهور القائم صاحب الزمان عليه السلام..... ج 3/297

كان أولنا برسول الله صلى الله عليه وآله لحوقاً وأشدنا به لزوقاً..... ج 2/304

كان في علم الله أنهم يصبرون على ما يصيبهم فجعلهم أئمة..... ج 2/188

كان يصلّي في كلّ يوم و ليلة ألف ركعة..... ج 2/256

كانت الملائكة تسلّم عليه..... ج 1/116

كأني لم أسمع هذه الآية..... ج 1/340

كأني لم أقرأ هذه الآية من كتاب الله؛..... ج 1/339

كلّ رسول نبي وليس كل نبي برسول..... ج 1/341

كنّا بنور إيماننا نحبّ علي بن أبي طالب..... ج 3/199

كنّا بنور أولادنا بحبّ علي بن أبي طالب..... ج 3/199

لا تأتوه بشي، فإنّه قد غلبه الوجع وعندكم القرآن..... ج 3/430

لا تبكوا على الدين إذا وليه أهله، ولكن ابكوا عليه إذا وليه غير أهله..... ج 3/344

لا تجتمع امتي على الضلالة..... ج 2/404

لا خلاف فيها بين المسلمين بأنّها من ضروريات الدين..... ج 3/374

لقد أخذوها من عين صافية..... ج 3/419

لولا علي لهلك عثمان..... ج 3/421

لولا علي لهلك عمر..... ج 3/421

ما كُنَّا نعرف المنافقين إلا بتكذيبهم لله ورسوله..... ج 3/263

ما من معقول إلا وله محسوس..... ج 3/64

ص: 446

ما همّني أمر فقصدت قبر موسى بن جعفر عليهما السلام فتوسلت به... < ج 3/349

من أحبّ كريمته لم يكتب بعد العصر؛ ..... ج 1/393

ن

النور هو الظاهر بنفسه والمظهر لغيره..... ج 2/132

و

وإذا التجأ إلى حرم الله أو حرم رسوله أو أحد الأئمة عليهم السلام لم يقد الحد..... ج 3/357

وألزم على جميع الأشياء طاعتهم حتّى الجمادات من السماويّات والأرضيّات..... ج 1/390؛

..... / ج 2/384

وإنّ رسول الله والأئمّة من عترته خاصّةً، لا يخفى عليهم بعد الوفاة أحوال شيعتهم..... ج 1/32

وإنّ فصاحة ألفاظها وبلاغة مضامينها تنادي بصدورها عن ينابيع الوحي والإلهام..... ج 1/71

وأنها أكمل الزيارات وأحسنها..... ج 1/73

ورثناهن عن آباء صدق..... ج 1/259

وعثمان سقفا وعمر حيطانها (!! )..... ج 3/84

ولا تقام الحدود في المساجد ولا في مشاهد الأئمة عليهم السلام..... ج 3/357

الولاية التشريعيّة الإلهية الثابتة لهم من الله سبحانه وتعالى في عالم التشريع..... ج 2/391

وهم أصحاب الكساء الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً..... ج 1/217

وهي ثابتة عندنا للنبي صلّى الله عليه وآله ولأصحابه المنتجبين والأئمّة..... ج 3/378

ويل لمن شفعاؤه خصمائه..... ج 3/49

ه

هذا مولاي ومولى كلّ مؤمن ومن لم يكن مولاه فليس بمؤمن..... ج 1/144



الف

1.

ابواب الجنان: شیخ خضر شلال نجفی، متوفای 1250 هـ.

2.

الاتحاف بحب الأشراف: عبدالله شبراوی شافعی، شریف رضی، قم، سال 1363 ش.

3.

اتحاف السادة المتقين فی شرح احیاء علوم الدین: محمد بن محمد حسینی زبیدی، دارالکتب علمیه، بیروت، لبنان.

4.

الاحتجاج: احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، تحقیق سید محمدباقر خراسان، دارالنعمان، سال 1386.

5.

الإحکام فی اصول الأحکام: علی بن محمد آمدی، دارالکتب عربی، بیروت، چاپ دوم، سال 1406.

6.

احکام القرآن: ابن العربی، مالکی، دارالکتب علمیه، بیروت، لبنان، سال 1416.

7.

الاخبار الطوال: احمد بن داوود دینوری، تحقیق: عبدالمنعم عامر، نشر رضی، چاپ یکم، سال 1960 م.

8.

الاختصاص: ابی عبدالله محمد بن نعمان عکبری بغدادی ملقب به شیخ مفید، جامعه مدرسین، قم.

اختيار معرفة الرجال (رجال كشي): محمد بن حسن طوسي معروف به شيخ الطائفة، تحقيق سيد مهدي رجائي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، سال 1404.

10

ادب المجالسة: ابن عبدالير، چاپ اول، دارالصحابة للتراث، 1409.

11

الأدب المفرد: محمد بن إسماعيل بخارى، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، چاپ يكم، سال 1406.

12

الاربعين (مخطوط): حافظ ابو محمد بن ابو الفوارس.

13

الاربعون حديثاً في امامة أمير المؤمنين عليه السلام: شيخ سليمان بن عبدالله ماحوزى بحرانى، تحقيق: سيد مهدي رجائي، چاپ امير، سال 1417.

14

ارشاد السارى فى شرح صحيح البخارى: شهاب الدين قسطلانى، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

15

الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد: محمد بن محمد بن نعمان معروف به شيخ مفيد، تحقيق: مؤسسة آل البيت، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال 1414.

16

ارشاد القلوب: ابو محمد حسن بن محمد ديلمى، موسسه اعلمى، بيروت، لبنان.

17

اسباب نزول الآيات: على بن احمد واحدى، تحقيق: صفوان عدنان داودى، دارالقلم، الدار الشامية، دمشق - بيروت، چاپ يكم، سال 1415.



الاستبصار: ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، دارالکتب اسلامیة، تهران، سال 1390.

استخراج المرام من إستقصاء الإفحام: سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ یکم، سال 1425.

ص: 450

الإستيعاب فى معرفة الاصحاب: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبرّ)، تحقيق:

على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكىم، سال 1412.

أسد الغابه فى معرفة الصحابة: عزّالدين بن اثير جزرى، دار الكتب العربى، بيروت، بى تاو دارالكتب علمية.

اسعاف الراغبين: محمد بن على صبان شافعى، العثمانية، مصر.

اسنى المطالب فى مناقب على بن أبى طالب عليهما السلام: حافظ شمس الدينى جزرى.

اشعة اللمعات فى شرح المشكاة: عبدالحق ابن سيف الدين دهلوى.

الإصابة فى تمييز الصحابة: ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1415.

اضواء البيان فى ايضاح القرآن: محمد امين بن محمد مختار جكنى شنقى، دارالفكر، بيروت، لبنان، سال 1415 هـ.

الاعتقادات فى دين الاماميه: محمد بن على بن حسين بن بابويه، معروف به شيخ صدوق، دارالمفيد، بيروت، لبنان، سال 1414.

الأعلام: خيرالدين بن محمود زركلى دمشقى، دارالعلم للملايين، چاپ پنجىم.

ايعان الشيعة: سيد محسن امين، دارالتعارف، بيروت، لبنان، سال 1403.

30.

الاعغانى: ابوالفرج اصفهانى، تحقيق: سمير جابر، دارالفكر، بيروت، چاپ دوم.

31.

الإقبال بصالح الأعمال: سيد رضى الدين على بن موسى بن جعفر، ابن طاووس.

32.

الاکمال في أسماء الرجال: خطيب تبريزى، مؤسسه اهل البيت عليهم السلام.

33.

الأم: محمد بن ادريس شافعى، دار الفكر، چاپ دوم، سال 1403.

34.

الأمالى: ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عكبرى بغدادى، ملقب به شيخ مفيد، جامعه مدرسين، قم.

ص: 451

.35

الأمالى: ابوالقاسم على بن طاهر ابى احمد الحسين، معروف به سيد مرتضى، كتابخانه عمومى آيت الله مرعشى نجفى، قم، 1403.

.36

الأمالى: محمد بن حسن طوسى (شيخ طوسى)، تحقيق مؤسسه بعثت، نشر دار الثقافه، قم، چاپ يكم، سال 1414.

.37

الأمالى: محمد بن على بن حسين بن بابويه معروف به شيخ صدوق، تحقيق:

قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، مؤسسة البعثة، قم، بى تا.

.38

الإمامة والسياسة: عبدالله بن مسلم بن قتيبه دينورى، تحقيق: محمد زينى، مؤسسة الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع، چاپ يكم، سال

.1413

.39

امتاع الاسماع: تقى الدين احمد بن على بن عبدالقادر بن محمد مقرزى، دارالكتب علميه، بيروت، لبنان، سال 1420.

.40

الأنساب: عبدالكريم بن محمد تميمى سمعانى، تحقيق: عبدالله عمر بارودى، دار الجنان، بيروت، چاپ يكم، سال 1408.

.41

أنساب الأشراف: احمد بن يحيى بلاذرى، تحقيق محمد باقر محمودى، مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، چاپ يكم، سال 1394.

.42

الأنوار البهية: شيخ عباس بن محمدرضا قمى، چاپ يكم، مؤسسه نشر اسلامى، سال 1417.

.43

الأنوار اللامعة فى شرح الزيارة الجامعة: سيد عبدالله شبر، چاپ اول، مؤسسه وفاء، بيروت، 1403.

.44

أوائل المقالات: محمّد بن محمّد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: شيخ ابراهيم انصاری، دار المفيد، بيروت، چاپ دوم، سال 1414.

.45

اهل بيت عليهم السلام

در نهج البلاغه: سيد علی حسینی میلانی، نشر مرکز حقایق اسلامی، قم، چاپ یکم، سال 1389 ش.

ص: 452

.46

ايضاح دفاثن النواصب: ابوالحسن محمد بن احمد بن على بن حسن بن شاذان قمى.

.47

الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه: شيخ محمد بن حسن حرعاملى، دليل ما، قم، 1422.

ب

.48

بحار الانوار: محمّد باقر مجلسى (علّامه مجلسى)، مؤسسه وفا، بيروت، چاپ دوم، سال 1403.

.49

البداية والنهاية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكّم، سال 1408.

.50

البرهان فى تفسير القرآن: سيد هاشم بن سليمان بن عبدالجواد حسينى بحراني، مؤسسه بعثت.

.51

بشارة المصطفى: محمد بن على طبرى، چاپ اول، مؤسسه نشر اسلامى، قم، 1420.

.52

بصائر الدرجات: محمّد بن حسن بن فروخ صفّار، اعلمى، تهران، چاپ يكّم، سال 1404.

.53

البيان فى تفسير القرآن: سيد ابوالقاسم موسى خويى، دارالزهراء، بيروت، لبنان، سال 1395.

ت

.54

تأويل الآيات الظاهره في فضائل العتره الطاهره: سيد شرف الدين على حسينى، استرآبادى نجفى، مدرسه امام مهدي عليه السلام، قم، چاپ يكّم، سال 1407.



.55

تأويل مختلف الحديث: ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، دارالكتب علميه، بيروت.

.56

التاج الجامع للاصول في احاديث الرسول: منصور على ناصيف، دار احياء التراث العربي، بيروت.

.57

تاج العروس من جواهر القاموس: محب الدين محمد مرتضى زبيدي حنفي، تحقيق: علي شيري، دار الفكر، بيروت، سال 1414.

.58

تاريخ ابن خلدون: عبدالرحمان بن خلدون مغربي، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان، سال 1389.

.59

تاريخ الاسلام: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار الكتاب العربي، چاپ يكم، سال 1407.

.60

تاريخ بغداد: احمد بن علي خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1417.

.61

تاريخ الخلفاء: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، انتشارات شريف رضى، چاپ يكم، سال 1411.

.62

التاريخ الصغير: محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال 1406.

.63

تاريخ الطبرى: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال 1403.

.64

التاريخ الكبير: محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الاسلامية، دياربكر، تركيه، بى تا.

.65



تاريخ مدينة دمشق: على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال 1415.

ص: 454

.66

تاريخ اليعقوبي: احمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، بى تا.

.67

تجريد الاعتقاد: شيخ نصير الدين طوسى، تحقيق محمدجواد حسيني جلالى، مكتب الاعلام الاسلامى، چاپ يكىم.

.68

التحصين: سيد رضى الدين على بن طاووس حلّى، مؤسسه ثقلين، قم، سال 1413.

.69

تحف العقول: حسن بن على بن حسين بن شعبه حرانى، تحقيق: على اكبر غفارى، مؤسسة نشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين، قم، چاپ دوم، سال 1404.

.70

تحفه الا-حوذى بشرح جامع الترمذى: محمد بن عبدالرحمان بن عبدالرحيم مباركفورى، دارالكتب علميه، بيروت، چاپ يكىم، سال 1410.

.71

تحقيق الاصول: سيد على حسيني ميلانى، مركز حقايق اسلامى، قم.

.72

التحقيق فى نفى التحريف عن القرآن الشريف: سيد على حسيني ميلانى، مركز حقايق اسلامى، قم.

.73

تذكرة الحفاظ: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

.74

تذكرة الخواص: سبط ابن جوزى، مكتبه نينوى الحديثه، تهران، بى تا.

.75

ترجمة الامام الحسين عليه السلام

ابن عساكر: ابوالقاسم على بن حسين بن هبة الله شافعي، معروف به «ابن عساكر» تحقيق شيخ محمدباقر محمودي، مجمع احياء الثقافة الإسلامية، قم، سال 1414.

.76

تشيد المراجعات وتقنيذ المكابرات: سيد على حسيني ميلاني، مركز حقايق اسلامي، قم، چاپ سوم، سال 1426.

ص: 455

التعليقه على منهج المقال: آقا محمدباقر بن محمد اڪمل، معروف به وحيد بهبهاني.

تفسير آلوسی (روح المعانی فی تفسير القرآن العظيم): محمود آلوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چهاردهم، سال 1405.

تفسير ابن ابی حاتم (تفسير القرآن العظيم): ابو محمد عبد الرحمن بن محمد بن ابی حاتم رازی، تحقیق: اسعد محمد الطیب، المكتبة العصرية، بی تا.

تفسير ابن العربي: محیی الدین محمد بن علی طائی اندلسی، قاهره، سال 1957 م.

تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم): اسماعیل بن عمر قرشی بصری (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ یکم، سال 1412.

تفسير ابی السعود: ابوالسعود، دار احیاء التراث العربی، بیروت، بی تا.

تفسير الاصفی: مولا محمد محسن فیض كاشانی، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، چاپ یکم، سال 1418.

تفسير البحر المحيط: ابو حیان اندلسی، تحقیق: جمعی از محققین، دار الكتب العلمية، چاپ یکم، سال 1422.

تفسير البغوی (معالم التنزيل فی تفسير القرآن): حسین بن مسعود بغوی، تحقیق: خالد عبدالرحمان عك، دار المعرفة، بی تا.

تفسير البيضاوی (انوار التنزيل و اسرار التأويل): ابوسعید عبدالله بن عمر بن محمد شیرازی بیضاوی، بیروت، دارالكتب علمیه، سال

تفسير التبيان (التبيان في تفسير القرآن): ابو جعفر محمد بن حسن طوسي، مكتب الاعلام الاسلامي، قم، چاپ يكم، سال 1409.

تفسير الثعلبي (الكشف و البيان): احمد بن محمد بن ابراهيم ثعلبي نيشابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ يكم، سال 1422.

تفسیر جوامع الجامع: امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی، تحقیق و نشر:

مؤسسة النشر الإسلامی، قم، چاپ یکم، سال 1418.

تفسیر الرازی (مفاتیح الغیب): محمد بن عمر (فخر رازی)، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال 1420.

تفسیر السمرقندی (بحر العلوم): نصر بن محمد بن احمد سمرقندی، تحقیق:

محمود مطرجی، دار الفکر، بی تا.

تفسیر السمعانی: منصور بن محمد بن عبد الجبار سمعانی، تحقیق: یاسر بن ابراهیم و غنیم بن عباس بن غنیم، دار الوطن، ریاض، چاپ یکم، سال 1418.

تفسیر الصافی: ملا محسن فیض کاشانی، مکتبة الصدر، تهران، چاپ دوم، سال 1416.

تفسیر الطبری (جامع البیان فی تفسیر القرآن): محمد بن جریر بن یزید طبری، دار الفکر، بیروت، سال 1415.

تفسیر العیاشی: محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (عیاشی)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه علمیه اسلامیة، تهران، بی تا.

تفسیر فرات کوفی: فرات بن ابراهیم کوفی، تحقیق محمد کاظم، مؤسسه طبع و نشر وزارت ارشاد اسلامی، تهران، چاپ یکم، سال 1410.

تفسير القرطبي: قرطبي، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالعليم بردوني، دار إحياء التراث العربي، بيروت، بي تا.

.98

تفسير القمي: ابوالحسن علي بن ابراهيم قمي، موسسه دارالكتاب، قم، سال 1404.

.99

تفسير مجمع البيان: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسي، تحقيق:

گروهی از محققين، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، چاپ یکم، سال 1415-1995 م.

ص: 457

.100

التفسير المنسوب إلى الامام العسکری علیه السلام: تحقیق مدرسه الإمام المهدي عليه السلام، قم، چاپ یکم، سال 1409.

.101

تفسير الميزان: سيد محمد حسين طباطبائي، جامعه مدرسين، حوزه علميه قم.

.102

تفسير النسفي: ابوالبركات عبدالله بن احمد بن محمود نسفي.

.103

تفسير نور الثقلين: عبد علي بن جمعه عروسی حویزی، تحقیق: سيد هاشم رسولي محلاتي، انتشارات اسماعيليان، چاپ چهارم، سال

.1412

.104

تفسير النيشابوري (غرائب القرآن و رغائب الفرقان): نظام الدين حسن بن محمد قمي نيشابوري، بی نا، بی تا.

.105

تفسير الواحدي (الوحيز في تفسير الكتاب العزيز): علي بن احمد واحدي، تحقیق: صفوان عدنان داوودي، الدار الشامية - دار القلم، چاپ

یکم، دمشق و بيروت، سال 1415.

.106

تمهيد الاوائل و تلخيص الدلائل: ابوبکر محمد بن طيب باقلاني مالکی، تحقیق:

شيخ عماد الدين أحمد حيدر، مؤسسة الكتب الثقافية، بيروت، چاپ سوم، سال 1414.

.107

تنقيح المقال في علم الرجال: عبدالله مامقاني، انتشارات جهان، سال 1352.

.108

التوحيد: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقیق: سيد هاشم حسيني تهراني، مؤسسة النشر الإسلامي، بی تا.



تهذيب الآثار: ابوجعفر محمد بن جرير طبري، تحقيق: محمود محمد شاکر، مطبعة مدني.

تهذيب الاحكام: محمد بن الحسن طوسي (شيخ طوسي)، دار الكتب الاسلامية، تهران، چاپ سوم، سال 1364 ش.

.111

تهذيب الاسماء واللغات: يحيى بن شرف نووى، تخريج: مصطفى عبدالقادر عطا، دارالكتب العلمية، بيروت، (بى تا).

.112

تهذيب التهذيب: ابن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال 1404.

.113

تهذيب الكمال: يوسف بن عبدالرحمان مزى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ چهارم، سال 1406.

ث

.114

الثاقب فى المناقب: عماد الدين ابوجعفر محمد بن على طوسى، معروف به «ابن حمزه»، انتشارات انصاريان، قم، چاپ يكم، سال

.1411

.115

ثمرات الأوراق: ابوبكر بن على ابن حجة حموى ازرارى، المطبعة الوهيبية، مصر، سال 1300.

.116

ثواب الاعمال: ابوجعفر محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمى، معروف به شيخ صدوق، منشورات رضى، قم، سال 1368 ش.

ج

.117. جامع الاخبار: شيخ محمد بن محمد شعيرى سبزوارى، منشورات رضى، قم، سال 1363 ش.

.118. جامع الأصول: ابوالسعادات مبارك بن محمد شيبانى (ابن اثير جزرى)، تحقيق:

عبدالقادر ارتووط، مكتبة الحلوانى، چاپ يكم، بى تا.

.119. جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبر)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1398.

ص: 459

120. الجامع الصغير: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال 1401.
121. جامع المقدمات: مجموعه اى از رساله هاى ادبى در صرف و نحو عربى.
122. الجرح والتعديل: عبدالرحمان بن ابى حاتم رازى (ابن ابى حاتم)، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال 1371.
123. جمال الاسبوع: رضى الدين ابوالقاسم على بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس حسنى حسينى، تحقيق جواد قيومى، موسسه آفاق، چاپ يكم، سال 1371 ش.
124. الجمع بين الصحيحين البخارى ومسلم: محمّد بن فتوح حميدى، تحقيق: على حسين البواب، دار النشر، دار ابن حزم، لبنان، چاپ دوم، سال 1433.
125. الجمل: شيخ سليمان جمل، چاپ شده در حاشية تفسير جلالين.
126. الجواهر السنيه في الأحاديث القدسيه: محمد بن حسن بن على بن حسين حر عاملى، مكتبه مفيد، قم، سال 1384 هـ.
127. جواهر العقدين في فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، چاپ يكم، سال 1415-1995 م.
128. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: محمد حسن بن باقر نجفى (صاحب جواهر)، تحقيق: شيخ عباس قوچانى، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ دوم، سال 1365 ش.
129. جواهر المطالب في مناقب الامام علي بن أبى طالب عليهما السلام: محمّد بن أحمد بن ناصر دمشقى باعونى، تحقيق: شيخ محمّد باقر محمودى، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم، سال 1415.

.130

الحاشية على أصول الكافي: رفيع الدين محمد بن حيدر نائيني، تحقيق محمد حسيني درايتي، دار الحديث، قم سال 1424 هـ.

.131

حاشية المكاسب: محمد كاظم آخوند خراساني، وزارت ارشاد اسلامي، چاپ يكم، سال 1406 هـ.

.132

حاشية مجمع الفائدة والبرهان: محمد باقر وحيد بهبهاني، مؤسسه علامه مجد و وحيد بهبهاني، قم، چاپ يكم، سال 1417 هـ.

.133

الحاوي للفتاوى: جلال الدين سيوطي، دارالكتب العلميه، بيروت.

.134

الحدائق الناضره في أحكام العترة الطاهره: شيخ يوسف بحراني، مؤسسه نشر اسلامي، قم.

.135

حديث اصحابي كالنجوم: سيد علي حسيني ميلاني، نشر الحقائق، قم، چاپ يكم، سال

.136

حقيقت صحابه: سيد علي حسيني ميلاني، نشر الحقائق، قم، چاپ يكم، سال

.137

حلية الأبرار: سيد هاشم بحراني، تحقيق غلامرضا مولانا بروجردي، مؤسسه معارف اسلامي، قم، سال 1411 هـ.

.138

حلية الأولياء وطبقات الأصفياء: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، دار الكتاب العربي، چاپ پنجم، سال 1407 هـ.

.139

الخراج والجرائح: قطب الدين راوندى، مؤسسه امام المهدي (عج)، قم، چاپ يكم، سال 1409.

ص: 461

.140

خصائص اميرالمؤمنين عليه السلام: احمد بن شعيب نسائي، مكتبة نينوى الحديثة، تهران، بي تا.

.141

الخصائص العلوية (مخطوط): ابوالفتح محمد بن علي بن ابراهيم نطنزي.

.142

الخصائص الكبرى: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال 1424.

.143

خصائص مسند الإمام أحمد: محمد بن عمر مديني، مكتبة التوبة، الرياض، سال 1410.

.144

خصائص الوحي المبين: حافظ ابن بطريق، تحقيق: شيخ مالك محمودي، دار القرآن الكريم، چاپ يكم، سال 1417.

.145

الخصال: ابوجعفر محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي، معروف به شيخ صدوق، تصحيح و تعليق علي اكبر غفاري، جامعه مدرسين، قم، سال 1403.

د

.146

الدر المنثور في التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابي بكر سيوطي، دار المعرفة، بيروت، بي تا.

.147

الدر النظيم: جمال الدين يوسف بن حاتم بن فوز بن مهند شامي مشغري عاملي، مؤسسه نشر اسلامي، قم، بي تا.

.148

دراسات في منهاج السنه لمعرفة ابن تيميه، مدخل لشرح منهاج الكرامه: سيد علي حسيني ميلاني، چاپ باران، چاپ يكم، سال 1419.

.149

الدرر في اختصار المغازي والسير: يوسف بن عبداللّٰه ابن عبدالبر، بي نا - بي تا.

.150

دعائم الاسلام: قاضي نعمان مغربي، تحقيق: آصف بن علي اصغر فيضي، دار المعارف، قاهره، سال 1383.

ص: 462

.151

دلائل الامامة: محمّد بن جرير طبري شيعي، تحقيق ونشر مؤسسه بعثت، قم، چاپ يكم، سال 1413.

.152

دلائل الصدق لنهج الحق: محمّد حسن مظفر، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، سال 1422.

.153

دلائل النبوة: ابوبكر احمد بن حسين بيهقي، دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال 1405.

.154

دلائل النبوة: اسماعيل بن محمّد بن فضل تميمي اصفهاني، دارالطبية، رياض، چاپ يكم، سال 1409.

.155

الديباج على صحيح مسلم: جلال الدين سيوطي، دار ابن عفان للنشر والتوزيع، عربستان، چاپ يكم، سال 1416-1996 م.

.156

ديوان شافعي: محمد بن ادريس شافعي، دارالفكر، بيروت.

ذ

.157

ذخائر العقبي في مناقب ذوى القربى: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبري، مكتبة القدسي، سال 1356.

.158

الذريعة إلى تصانيف الشيعة: شيخ محمد حسن آقابزرگ طهراني، دار الأضواء، بيروت، چاپ سوم، سال 1403.

.159

ذكر أخبار اصبهان: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، بريل، ليدن المحروسة، سال 1934 م.

ر

.160



ربيع الابرار ونصوص الأخبار: ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشرى، منشورات رضى، قم، چاپ يكم، سال 1410.

ص: 463

.161

الرسائل الفقهية: وحيد بهبهاني، چاپ اول، مؤسسه علامه محمد وحيد بهبهاني، 1419.

.162

رسائل المرتضى: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سيد مرتضى)، تحقيق: سيد احمد حسيني، دار القرآن الكريم، قم، سال 1405.

.163

الرواشح السماويه: ميرداماد محمدباقر حسيني استرآبادى، دارالحديث، قم، سال 1422.

.164

روض الجنان: شهيد سعيد زين الدين جبعى عاملى، مؤسسه آل البيت، قم.

.165

الروضة البهيه فى شرح اللمعه الدمشقيه: زين الدين جبعى عاملى، داودى، قم، سال 1410.

.166

الروضة من الكافي: ابوجعفر محمد بن يعقوب بن اسحاق كلينى رازى، دارالكتب اسلامية، تهران، سال 1389.

.167

الروضة فى فضائل اميرالمومنين على بن ابى طالب عليهما السلام: سديد الدين شاذان بن جبرئيل قمى، تحقيق على شكرچى، چاپ يكم، سال 1423.

.168

روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه: مولا محمدتقى مجلسى، مؤسسه كوشانپور، قم، سال 1398 هـ.

.169

الروضة المختاره شرح القوائد الهاشميات: كميت بن زيد اسدى، ابن ابى الحديد معتزلى، مؤسسه اعلمى، بيروت.

.170

روضۃ الواعظین: محمد بن فتال نیشابوری، منشورات رضی، قم.

.171

الریاض النضرۃ فی مناقب العشرہ: احمد بن عبداللہ محبّ الدین طبری، دارالکتب العلمیہ، چاپ دوم، بی تا.

ص: 464

.172

زاد المسير في التفسير: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق:

محمد بن عبدالرحمان عبدالله، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال 1422.

.173

زين الفتى في تفسير سورة هل اتى (مخطوط): ابومحمد احمد بن محمد بن علي عاصمي، به «العسل المصفي من تهذيب زين الفتى»  
مراجعته شود.

س

.174

سبل الهدى والرشاد في سيرة خير العباد: محمد بن يوسف صالحى شامى، تحقيق: شيخ عادل احمد وعلى محمد معوض، دار الكتب  
العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال 1414.

.175

السرائر: ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلي، مؤسسه نشر اسلامي، قم، چاپ دوم، سال 1410.

.176

السراج المنير في تفسير القرآن: محمد بن احمد شرييني، دارالكتاب العلمي، بيروت.

.177

سفينة البحار: شيخ علي نمازي شاهرودي، مؤسسه نشر اسلامي، 1418.

.178

سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي: عبدالملك بن حسين عصامي، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و علي محمد معوض،  
دارالكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال 1419.

.179

السنن: ابوداود سليمان بن اشعث سجستاني، تحقيق: سعيد محمد لحام، دار الفكر، بيروت، سال 1410.

سنن ابن ماجه: محمد بن يزيد قزويني (ابن ماجه)، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، بي تا.

ص: 465

.181

السنن الكبرى: احمد بن حسين بن علي بن موسى ابوبكر بيهقي، دار الفكر، بي تا.

.182

السنن الكبرى: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال 1411.

.183

سنن ترمذى: محمّد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال 1403.

.184

سنن دارقطنى: علي بن عمر دارقطنى، دارالكتب علميه، بيروت، چاپ يكم، سال 1417.

.185

سنن دارمى: عبدالله بن الرحمان بن فضل بن بهرام دارمى، مطبعة الاعتدال، دمشق، سال 1349.

.186

سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال 1413.

.187

السيرة الحلبية: علي بن برهان الدين حلبى، دار المعرفة، بيروت، سال 1400.

.188

السيرة النبوية: اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، تحقيق: مصطفى عبدالواحد، دار المعرفة، بيروت، سال 1396.

.189

السيرة النبوية: عبدالملك بن هشام بن ايوب حميرى معافرى (ابن هشام)، تحقيق: محمد عبدالحميد، مكتبة محمد علي صبيح وأولاده، مصر، سال 1383.

ش

.190

الشافى فى الامامة: على بن حسين علم الهدى موسى بغدادى (سید مرتضى)، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال 1410.

.191

شذرات الذهب: عبدالحى بن عماد حنبلى، دار الفكر، سال 1414.

.192

شرح احقاق الحق: سيد شهاب الدين مرعشى نجفى، تصحيح: سيد ابراهيم ميانجى، مشورت مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، [بى تا].

ص: 466

.193

شرح الاخبار فى فضائل الأئمة الأطهار: قاضى ابو حنيفه، نعمان بن محمد تمیمی مغربى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، سال 1414.

.194

شرح الاسماء الحسنی: ملاهادى سبزواری، کتابفروشى بصیرتى، قم.

.195

شرح اصول الكافى: مولا محمد صالح مازندرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ یکم، سال 1421.

.196

شرح الفیه (البهجة المرضیه فی شرح الألفیه): جلال الدین سیوطی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، 1410.

.197

شرح الزرقانی علی المواهب اللدیة بالمنح المحمدیة: شهاب الدین محمد بن عبدالباقى بن یوسف زرقانى، دار الکتب العلمیة، چاپ یکم، سال 1417.

.198

شرح رساله حقوق الامام زین العابدین علیه السلام: سید حسن بن علی قبانچی نجفی، اسماعیلیان، قم، سال 1406.

.199

شرح صحیح مسلم: یحیی بن شرف نووی، دار الکتب العربی، بیروت، سال 1407.

.200

شرح المقاصد فی علم الکلام: مسعود بن عمر سعدالدین تفتازانى، دار المعارف النعمانیة، پاکستان، چاپ یکم، سال 1401.

.201

شرح المواقف: علی بن محمّد بن علی شریف جرجانى، به همراه دو حاشیه (سیالکوتی - شاه فناری)، مطبعة السعادة، مصر، سال 1325.

.202

شرح منهاج الكرامة: سید علی حسینی میلانى، مرکز حقایق اسلامى، قم، بی تا.



شرح نهج البلاغه: ابن ابى الحديد معتزلى، دار إحياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال 1378.

شرف النبى: احمد بن عبدالمطلب خرگوشى نيشابورى.

205.

الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: قاضي عياض، دارالفكر، بيروت، سال 1409.

206.

شفاء السقام في زيارة خير الأنام: تقى الدين سبكي، بولاق مصر، چاپ چهارم، سال 1419.

207.

شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد حسانى، تحقيق: محمد باقر محمودى، سازمان

انتشارات وزارت ارشاد: تهران، چاپ يكم، سال 1411.

ص

208.

الصحيح: اسماعيل بن حماد جوهرى، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، سال 1407-1987 م.

209.

صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان: محمد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال 1414.

210.

صحيح البخارى: محمد بن اسماعيل بخارى، دار الفكر، بيروت، سال 1401.

211.

صحيح مسلم (الجامع الصحيح): مسلم بن حجاج قشيري نيشابورى، دار الفكر، بيروت، بي تا.

212.

الصحيفة الهادية والتحفة المهدية: ابراهيم بن محسن كاشانى، مدرسه امام مهدى، قم.

213.

الصحيفة السجادية الجامعه: سيد محمدباقر موحد ابطحى اصفهانى، موسسه امام مهدى (عج)، قم، چاپ يكم، سال 1411.

214.

صد و ده پرسش از فقیه اهل البیت آیت الله العظمی آقای حاج محمدهادی حسینی قدس سرّه، جمع آوری و پاورقی، سید محمدعلی حسینی میلانی، انتشارات دارالتبلیغ اسلامی، مشهد، بی تا.

ص: 468

.215

الصراط المستقيم إلى مستحقي التقديم: على بن يونس عاملي، تحقيق:

محمدباقر بهبودي، مكتبة المرتضوية، چاپ يكم، 1384.

.216

صراط النجاة: ميرزا جواد تبريزي، چاپ اول، 1418.

.217

صفات الشيعة: محمد بن علي بن حسين بن موسى بن بابويه قمي، معروف به شيخ صدوق، كانون انتشارات عابدي، تهران.

.218

صفة الصفة: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: محمود فاخوري و محمد رواس قلعه چي، دارالمعرفة، بيروت، چاپ دوم، سال 1399.

.219

الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمي مكّي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركي وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال 1417.

ض

.220

الضعفاء: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، تحقيق: فاروق حماده، دار الثقافة - الدار البيضاء، سال 1405.

.221

الضعفاء الكبير: محمد بن عمرو عقيلي، تحقيق: عبدالمعطي امين قعجي، دارالكتب العملية، بيروت، چاپ دوم، سال 1418.

ط

.222

طبقات الشافعية: ابوبكر بن احمد بن محمد بن عمر بن قاضي شهبة، تحقيق:

عبدالعلیم خاندان، عالم الکتب، بیروت، چاپ یکم، سال 1407.

.223

طبقات الشافعیة الكبرى: تاج الدین بن علی بن عبدالکافی سبکی، تحقیق:

محمود محمد طنّاحی و عبدالفتاح محمد حلّو، هجر للطباعة والنشر والتوزیع، چاپ دوم، سال 1413.

ص: 469

.224

الطبقات الكبرى: محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال 1405.

.225

طبقات فحول الشعراء: محمد ابن سلام جمحي، دارالمعارف، بيروت، قاهره، 1952 م.

.226

الطرائف في معرفة مذهب الطوائف: رضی الدين علی بن طاووس، الخيام، قم، سال 1399.

ع

.227

العثمانية: ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مكتبة الجاحظ، مصر، سال 1374.

.228

عدة الداعي ونجاح الساعي: احمد بن فهد حلّي، كتابفروشي وجداني، قم.

.229

العسل المصفى من تهذيب زين الفتى: تحقيق و تهذيب شيخ محمدباقر محمودي، نشر مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، قم، سال 1418.

.230

العصمه: سيد على حسيني ميلاني، مركز الحقائق الإسلامية، قم، چاپ يكم، سال 1421.

.231

عقائد الإماميه: محمد رضا مظفر، تحقيق: حامد حفني داوود، انتشارات انصاريان، قم، ايران.

.232

العقد الفريد: احمد بن محمد بن عبدربه اندلسي، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1404.

.233

علل الشرايع: محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمي معروف به شيخ صدوق، كتابفروشي حيدريه، نجف، سال 1385.



.234

العلل المتناهية في الاحاديث الواهية: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: خليل ميس، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1403.

.235

العمدة: ابن بطريق، مؤسسة نشر اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم، چاپ يكم، سال 1407.

.236

عمدة القارى بشرح صحيح البخارى: بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربى، بيروت، بى تا.

.237

عوالم العلوم: شيخ عبدالله بحراني و اصفهاني، تحقيق مدرسه امام مهدي (عج)، قم.

.238

عوالى اللاكى: محمد بن على بن ابراهيم احسائى معروف به ابن ابى جمهور، سيد الشهداء عليه السلام، قم، چاپ يكم، سال 1403.

.239

العين: خليل بن احمد فراهيدى، تحقيق: مهدي مخزومى و ابراهيم سامرائى، دار الهجرة، چاپ دوم، سال 1409.

.240

عيون اخبار الرضا عليه السلام: محمد بن على بن حسين موسى بن بابويه قمى، معروف به شيخ صدوق، مؤسسة الأعلمى، بيروت، سال 1404 و كتابفروشى طوس، قم، 1363 ش.

غ

.241

الغارات: ابراهيم بن محمد بن سعيد بن هلال ثقفى كوفى، انجمن آثار ملّى، تهران.

.242

غاية المرام: سيد هاشم بحراني موسوى اربلى، تحقيق سيد على عاشور.



الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب: شیخ عبدالحسین امینی، دار الکتاب العربی، بیروت، چاپ چهارم، سال 1397.

ص: 471

.244

غرر الحكم ودررالكلم: عبدالواحد بن محمد تميمي آمدى، نشر اعلام اسلامى، قم.

.245

غنائم الأيام: ميرزای قمى، چاپ اول، مكتب اعلام اسلامى، 1417.

.246

الغيبة: محمد بن ابراهيم نعمانى، مكتب صدوق، تهران، 1397.

ف

.247

الفائق فى غريب الحديث: محمود بن عمر زمخشري، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1417.

.248

فتح البارى (شرح صحيح البخارى): ابن حجر عسقلانى، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، بى تا.

.249

فتح القدير (تفسير): محمد بن على شوكانى يمنى، عالم الكتب، بى تا.

.250

فتح الملك العلى: احمد بن صديق مغربى، تحقيق: محمد هادى امينى، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين على عليه السلام العامة، اصفهان، چاپ سوم، سال 1403-1362 ش.

.251

الفتوح: احمد بن اعثم كوفى، تحقيق: على شيرى، دار الأضواء، بيروت، سال 1411.

.252

فتوح الشام: ابو عبدالله محمد بن عمر واقدى، دارالجيل، بيروت.

.253

الفردوس الأعلى: شيخ محمد حسين كاشف الغطاء، كتابفروشي فيروزآبادي، قم.

.254

الفردوس بمأثور الخطاب: ابوشجاع شيرويه بن شهردار ديلمى همدانى، تحقيق: سعيد بن بسيونى زغلول، دارالكتب العلميه، بيروت

.1406

ص: 472

.255

الفروق اللغوية: ابوهلال عسكري، موسسه نشر اسلامي، قم، چاپ يكم، سال 1412.

.256

الفصل في الملل والنحل: علي بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجي، قاهره، بي تا.

.257

الفصول المختارة من العيون والمحاسن: علي بن حسين علم الهدى (سيد مرتضى)، تحقيق: جمعي از محققين، دارالمفيد، بيروت، چاپ دوم، 1414.

.258

الفصول المهمة في معرفة الأئمة: علي بن محمد بن احمد مالكي (ابن صباغ مالكي)، دار الحديث، چاپ يكم، سال 1422.

.259

الفضائل: ابو الفضل سديد الدين بن شاذان بن جبرائيل بن اسماعيل بن ابى طالب قمى، مطبعة حيدريه، نجف اشرف، سال 1381.

.260

فضائل الصحابة: احمد بن شعيب نسائي، دار الكتب العلمية، بيروت، بي تا.

.261

فضل الصلاة على النبي: اسماعيل بن اسحاق جهضمي قاضي مالكي، مكتب اسلامي، بيروت، سال 1389.

.262

الفوائد الرجالية: سيد محمد مهدي بحر العلوم طباطبائي، كتابفروشي صادق، تهران، چاپ يكم، سال 1363 ش.

.263

فيض القدير شرح الجامع الصغير من احاديث البشير النذير: محمد بن عبدالرؤف مناوي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال 1415.

قاموس الرجال: شيخ محمد تقى تسترى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، چاپ يكم، سال 1419.

القاموس المحيط: محمد بن يعقوب مجدالدين شيرازى فيروزآبادى، مؤسسه فن الطباعه، بى تا.

.266

قرب الاسناد: ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ یکم، سال 1413.

.267

القضاء والشهادات: شیخ مرتضیٰ انصاری، گروه تحقیق آثار شیخ اعظم انصاری، قم، چاپ یکم، سال 1415.

.268

قوانین الاصول: میرزا ابوالقاسم قمی، چاپ سنگی.

ك

.269

الكافی: محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب اسلامیة، چاپ پنجم، سال 1363 ش.

.270

کامل الزیارات: ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، نشر الفقاهه، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ یکم، سال 1417.

.271

الکامل فی التاریخ: علی بن محمد بن اثیر جزری، دار صادر، بیروت، سال 1386.

.272

الکامل فی ضعفاء الرجال: عبدالله بن عدی بن عبدالله محمد جرجانی (ابن عدی)، تحقیق: یحییٰ مختار غزّاوی، دار الفکر، چاپ سوم، بیروت، سال 1409.

.273

کتاب التوابین ابن قدامه: ابو محمد عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه مقدسی، مکتبه الشرق الحدید، بغداد.

.274

کتاب سلیم بن قیس: سلیم بن قیس هلالی، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، قم.

.275

كتاب الطهارة: آية الله العظمى خويي، چاپ سوم، دارالهادی، قم، 1410.

.276

كتاب الطهارة: شيخ انصاری، آل البيت.

ص: 474

.277

كتاب المكاسب: شيخ مرتضى انصاري، گروه تحقيق آثار شيخ اعظم انصاري، قم، مجمع فكر اسلامي، قم، سال 1420.

.278

كتاب الموطأ: مالك بن انس، دار احياء التراث العربي، بيروت، سال 1406.

.279

الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل: ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر زمخشري خوارزمي، مطبعة مصطفى الباني وفرزندان، مصر، سال 1385.

.280

كشف الارياب في اتباع محمد بن عبدالوهاب: سيد محسن اميني، مكتبة الحريني، قم، چاپ دوم، سال 1382.

.281

كشف الحجب والاسرار: سيد اعجاز حسين نيشابوري كنتوري، كتابخانه عمومي آيت الله نجفي مرعشي، قم، چاپ دوم، سال 1409.

.282

كشف الخفاء ومزيل الالباس على اشتهر من الأحاديث على السنة الناس:

اسماعيل بن محمد عجلوني جراحی، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ سوم، سال 1408-1988 م.

.283

كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجي خليفة، دار احياء التراث العربي، بيروت، بی تا.

.284

كشف الغمة في معرفة الأئمة: علي بن عيسى بن ابي الفتح اربلي، دار الأضواء، لبنان، چاپ دوم، سال 1405.

.285

كشف المحجة لثمره المهجه: ابوالقاسم علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن طاووس حسني حسيني، مطبعة حيدريره، نجف، سال 1370.



كشف المراد فى شرح تجريد الاعتقاد: حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلى)، تحقيق: سيد ابراهيم موسى زنجانى، انتشارات شكورى، قم، چاپ چهارم، سال 1373 ش.

ص: 475

.287

كشف اليقين في مناقب أمير المؤمنين عليه السلام: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلي)، تحقيق: حسين درگاهی، دار الطباعة، ابراهيم تبریزی، چاپ یکم، سال 1411.

.288

كفاية الأثر: ابوالقاسم علي بن محمد بن علي خزاز قمی رازی، تحقيق: سيد عبداللطيف حسيني كوه كمری خوئی، انتشارات بيدار، قم، سال 1401.

.289

كفاية الطالب في مناقب علي بن أبي طالب عليهما السلام: گنجی شافعی، تحقيق: محمد هادی امینی، المطبعة الحيدريه، نجف، چاپ دوم، 1390.

.290

الكفاية في علم الرواية: احمد بن علي بن ثابت خطيب بغدادی، تحقيق: احمد عمر هاشم، دار الكتاب العربي، چاپ یکم، بيروت، سال 1405.

.291

كمال الدين وتمام النعمه: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق علي اكبر غفاری، مؤسسة نشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، سال 1405.

.292

كنز العمال: علي بن حسام الدين متقی هندی، مؤسسة الرسالة، سال 1409.

.293

كنز الفوائد: ابوالفتح محمد بن علي كراچکی، كتابفروشی مصطفوی، قم، چاپ دوم، سال 1369 ش.

ل

.294

اللاکلی المصنوعة في الأحاديث الموضوعة: جلال الدين عبدالرحمان بن ابی بكر سيوطی، دار الكتب العلمية، بی تا.

.295

لسان العرب: محمد بن مكرم ابن منظور مصرى، نشر ادب حوزة، سال 1405.

.296

لسان الميزان: ابن حجر عسقلانى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ دوم، سال 1390.

ص: 476

.297

اللمعة الدمشقيه: شهيد سعيد محمد بن جمال الدين مكي عاملی، داوری، قم، چاپ 1410.

.298

لوامع صاحبقرانی: شيخ محمدتقی مجلسی، چاپ تهران، سال 1331.

.299

اللهوف فی قتل الطفوف: علی بن طاووس (سید بن طاووس)، انوار الهدی، قم، چاپ یکم، سال 1417.

م

.300

مائة منقبة: ابوالحسن محمد بن احمد بن علی بن حسن قمی، معروف به ابن شاذان، مدرسه امام مهدی (عج)، قم، چاپ یکم، سال

.1407

.301

المجروحین: محمّد بن حَبّان تمیمی بستی (ابن حَبّان)، تحقیق: محمود إبراهيم زاید، دار الباز وعباس احمد الباز، مكة المكرمة، بی تا.

.302

مجمع البحرين: شيخ فخرالدين طريحي، مؤسسه نشر فرهنگ اسلامي، قم، چاپ دوم، سال 1408.

.303

مجمع الزوائد: علی بن ابی بکر هيثمی، دار الكتب العلمية، بيروت، سال 1408.

.304

المجموع شرح المهذب: يحيى بن شرف نووي، دار الفكر، بی تا.

.305

المحاسن: ابوجعفر احمد بن محمد بن خالد برقي، دارالكتب اسلاميه، تهران.

.306

محاضرات في أصول الفقه (تقريرات بحث سيد ابوالقاسم خوئي):

محمد اسحاق فياض، مؤسسه نشر اسلامي، قم، چاپ يكم، سال 1419.

.307

محاضرات في الإعتقادات: سيد على حسيني ميلاني، مركز الأبحاث العقائدية، قم، چاپ يكم، سال 1421.

ص: 477

.308

المحتصر: حسن بن سليمان حلي، انتشارات حيدريه، 1424.

.309

المحصل في علم الاصول: محمد بن عمر (فخر رازی)، تحقيق: طه جابر فياض علواني، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ دوم، سال 1412.

.310

المحلّي: ابن حزم اندلسي، تحقيق: احمد محمد شاكر، دار الفكر، بيروت، بی تا.

.311

مختصر بصائر الدرجات: حسن بن سليمان حلي، مطبعة حيدريه، نجف، چاپ يكم، سال 1370.

.312

مختصر تاريخ مدينة دمشق: محمد بن مكرم، مشهور به ابن منظور، دارالفكر، بيروت.

.313

مختصر التحفة الاثنا عشرية: شاه عبدالعزيز محدث دهلوي، ناشر: سهيل اكيديمي، باكستان، چاپ چهارم، سال 1403.

.314

المختصر في اخبار البشر: ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن علي، حسينييه مصريه، چاپ يكم، بی تا.

.315

مدينة المعاجز: سيد هاشم بحراني، مؤسسه معارف اسلامي، چاپ يكم، سال 1413.

.316

مرآة العقول: علامه محمدباقر بن محمدتقي بن مقصود علي مجلسي، نشر دارالكتب اسلاميه، تهران، چاپ دوم، سال 1404.

.317

مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح: علي بن سلطان نورالدين محمد قاري هروي، دار احياء التراث العربي، بيروت، بی تا.

.318

مروج الذهب: على بن حسين مسعودى، الشركة العالمية، چاپ يكم، سال 1989 م.

.319

المزار: محمد بن شهدي، چاپ اول، 1419، موسسه نشر اسلامي، قم.

.320

مستدرک الوسائل: ميرزا حسين نوري طبرسي، تحقيق مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ يكم، 1408.

ص: 478

.321

مستدرک سفينة البحار: شيخ على نمازی شاهرودی، مؤسسه نشر اسلامي، سال 1418.

.322

المستدرک على الصحيحين: محمد بن عبدالله حاكم نيشابوري، دار المعرفة، بيروت، بی تا.

.323

المسترد: محمد بن جرير طبري شيعي، تحقيق: احمد محمودي، مؤسسة الثقافة الإسلامية، لكوشانبور، چاپ يكم، سال 1415.

.324

المستصفي في علم الأصول: ابو حامد محمد بن محمد بن محمد غزالي، دارالكتب علميه، بيروت، سال 1417.

.325

مستطرفات السرائر: ابو جعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادريس حلي، مؤسسه نشر اسلامي، قم، چاپ دوم، سال 1411.

.326

مستمسك العروة الوثقى: سيد محسن حكيم، منشورات كتابخانه آية الله مرعشي، قم، 1404.

.327

مسند ابن الجعد: على بن الجعد بن عبيد، تحقيق: ابوالقاسم عبدالله بن محمد بغوي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال 1417.

.328

مسند ابن راهويه: اسحاق بن راهويه، تحقيق: دكتور عبدالغفور عبدالحق حسين برد البلوسي، مكتبة الإيمان، مدينه، چاپ يكم، 1412.

.329

مسند أبي حنيفة: ابونعيم احمد بن عبدالله (ابونعيم اصفهاني)، تحقيق:

نظر محمد فاريابي، مكتبة الكوثر، الرياض، چاپ يكم، سال 1415.

.330

مسند أبي داود الطيالسي: سليمان بن داود طيالسي، دار المعرفة، بيروت، بی تا.



مسند ابي يعلى: احمد بن على مثنى تميمي (ابو يعلى موصلي)، دار المأمون للتراث، بيروت.

ص: 479

.332

مسند احمد: احمد بن حنبل شيباني، دار صادر، بيروت، بي تا.

.333

مسند الشافعي: محمد بن ادريس شافعي، دار الكتب العلمية، بيروت، بي تا.

.334

مسند الشاميين: سليمان بن احمد طبراني، تحقيق: حمدى عبدالمجيد سلفى، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ دوم، سال 1417.

.335

مشارك انوار اليقين في أسرار أميرالمومنين عليه السلام: حافظ رجب برسى، تحقيق سيد على عاشور، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ يكم، سال 1419.

.336

مشارك الشموس في شرح الدروس: حسين بن جمال الدين محمد خوانسارى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.

.337

مشكاة المصابيح: محمد بن عبدالله خطيب تبريزى، المكتب الإسلامى، بيروت، چاپ سوم، سال 1405.

.338

مشكل الآثار: ابوجعفر طحاوى، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال 1333.

.339

مصابيح الانوار فى شرح مشكلات الأخبار: سيد عبدالله شبر، تحقيق سيد على، نشر كتابفروشى بصيرتى، قم.

.340

المصباح: شيخ تقى الدين ابراهيم بن على حسن بن محمد بن صالح عاملى كفعمى، چاپ سوم، مؤسسه اعلمى، بيروت، سال 1403.

.341

مصباح الشريعة: منسوب به امام صادق عليه السلام، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ يكم، سال 1400.

.342

مصباح الفقاهة: آية الله العظمى خويي، چاپ اول، كتابخانه داوری، قم.

.343

مصباح الفقيه: آقارضا همدانی، كتابخانه صدر، تهران.

.344

مصباح المتعجل: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، مؤسسة فقه الشیعة، بیروت، چاپ یکم، سال 1411-1991 م.

ص: 480

.345

المصباح المنير: احمد بن محمد مقرئ فيومي، دارالهجرة، قم، چاپ دوم، سال 1414.

.346

المصنف: عبدالرزاق صنعاني، منشورات المجلس العلمي، بي تا.

.347

المصنف: عبدالله بن محمد بن ابي شيبه (ابن ابي شيبه)، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال 1409.

.348

مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحة شافعي، تحقيق: ماجد بن احمد العطية، بي نا، بي تا.

.349

معارج العلى في مناقب المرتضى (مخطوط): شيخ محمد صدر العالم.

.350

معارج اليقين في اصول الدين: شيخ محمد بن محمد سبزواري، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ يكم، سال 1413.

.351

المعارف: ابو محمد عبدالله بن سلم بن قتيبه باهلي دينوري، دار المعارف، قاهره، بي تا.

.352

معاني الأخبار: محمد بن علي بن حسين بن بابويه (شيخ صدوق)، تحقيق على اكبر غفاري، مؤسسة نشر الاسلامي التابعة لجماعة المدرسين، سال 1379 ش.

.353

معاني القرآن الكريم: ابو جعفر نحاس، تحقيق: شيخ محمد علي صابوني، جامعة أم القرى، مكة مكرمه، عربستان سعودى، چاپ يكم، سال

.1408

.354

معجم الادباء: ياقوت بن عبدالله حموى، دارالفكر، چاپ سوم، سال 1400.

.355

المعجم الأوسط: سليمان بن احمد طبرانى، دار الحرمين، سال 1415.

.356

معجم رجال الحديث: سيد ابوالقاسم خوئى، چاپ پنجم، سال 1413.

.357

المعجم الصغير: سليمان بن احمد طبرانى، دار الكتب العلمية، بيروت، بى تا.

.358

المعجم الكبير: سليمان بن احمد طبرانى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، چاپ دوم، بى تا و دار احياء التراث العربى، چاپ سوم،

.1405

ص: 481

.359

معجم مقائيس اللغة: ابوالحسين احمد بن فارس بن زكريا، مكتب اعلام اسلامى، قم، سال 1404.

.360

معرفة الثقات: احمد بن عبدالله عجلى، مكتبة الدار، مدينه، چاپ يكم، سال 1405.

.361

معرفة الرجال: يحيى بن معين، تحقيق: محمد كامل القصار، مجمع اللغة العربية، دمشق، چاپ يكم، سال 1405.

.362

معرفة السنن والآثار: ابوبكر احمد بن حسين بيهقى، تحقيق: سيد حسن كسروى، دار الكتب العلمية، بى تا.

.363

معرفة علوم الحديث: محمد بن عبدالله حاكم نيشابورى، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الآفاق الحديث، بيروت، چاپ چهارم، سال

.1400

.364

المعمرون والوصايا: ابو حاتم سهل بن محمد سجستانى، تحقيق عبدالمنعم عامر، مصر، سال 1356.

.365

المعيار والموازنه: ابوجعفر محمد بن عبدالله اسكافى معتزلى، تحقيق محمدباقر محمودى، چاپ يكم، سال 1402.

.366

مغنى اللبيب: ابن هشام أنصارى، تحقيق: محمد محيى الدين عبدالحميد، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، سال 1404.

.367

المغنى فى الضعفاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: ابوزهراء، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال

.1418

.368

مفاتيح الجنان: شيخ عباس قمي، كتابفروشي اسلاميه، تهران.

.369

مفتاح النجاه (مخطوط): محمدخان بن رستم خان بدخشي.

.370

المفردات في غريب القرآن: حسين بن محمد (راغب اصفهاني)، دفتر نشر الكتاب، سال 1404.

ص: 482

371. مقاتل الطالبیین: ابوالفرج اصفهانی، مکتبه حیدریه، نجف اشرف، چاپ دوم، سال 1385.

372. مقدمة فتح الباری: ابن حجر عسقلانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ یکم، سال 1408.

373. المقنعه: ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، ملقب به شیخ مفید، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چاپ دوم، سال 1410.

374. الملل والنحل: محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر شهرستانی، تحقیق: محمد سید گیلانی، دار المعرفه، بیروت، سال 1404.

375. من لا یحضره الفقیه: شیخ صدوق، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، 1404.

376. المناقب: موفق بن احمد بن محمد خوارزمی، تحقیق: شیخ مالک محمودی، مؤسسه نشر اسلامی التابعة لجماعة المدرسين، سال 1414.

377. مناقب آل أبی طالب: محمد علی بن شهر آشوب مازندرانی، المکتبه الحیدریه، نجف، سال 1376.

378. مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام: علی بن محمد ابن مغزلی، سبط النبی صلی الله علیه وآله، سال 1384-1426 ش.

379. مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: محمد بن سلیمان کوفی.

380. مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام وما نزل من القرآن فی علی علیه السلام:

احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی، دار الحدیث، سال 1424.

381

مناهج الیقین فی اصول الدین: حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی)، تحقیق:

محمد رضا انصاری، قم، ناشر، محقق، چاپ یکم، 1416.

382

منتخب مسند عبد بن حمید: عبد بن حمید بن نصر، تحقیق: صبحی بدری و محمود محمد خلیل صعیدی، مکتبه النهضة العربیة، چاپ یکم، 1408.

ص: 483



.383

المنتظم فى تاريخ الملوك والأمم: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، دار الكتب العلمية، لبنان، چاپ يكم، سال 1413.

.384

منتهى الآمال فى ذكر تاريخ النبي والآل عليهم السلام: شيخ عباس قمى.

.385

منتهى المقال: محمّد بن اسماعيل حائرى مازندرانى، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، قم، سال 1416.

.386

منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه: ميرزا حبيب الله موسى خوى، دارالفكر، بيروت، سال 1406.

.387

منهاج السنّة النبويّه: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّانى (ابن تيميّه)، دار احد، بى تا.

.388

منهاج الكرامة: حسن بن يوسف بن مطهر (علامه حلى)، تحقيق: عبدالرحيم مبارك، انتشارات تاسوعا، مشهد، چاپ يكم، سال 1379 ش.

.389

منية المرید: زين الدين بن على عاملى (شهيد ثانى)، تحقيق: رضا مختارى، مكتب الإعلام الإسلامى، چاپ يكم، سال 1409-1368 ش.

.390

المواقف: عبدالرحمان بن احمد عضدالدين قاضى ايجى، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال 1417.

.391

المواهب اللدنية بالمنح المحمدية: احمد قسطنى، مكتبة التوفيقية، قاهره، [بى تا].

.392

مودة القربى: على بن شهاب الدين حسينى علوى شافعى همدانى.

.393

الموضوعات: ابوالفرج عبدالرحمان بن على (ابن جوزى)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال 1386.

.394

المهذب: قاضى عبدالعزيز بن براج طرابلسى، مؤسسه نشر اسلامى، قم، سال 1406.

ص: 484

ميزان الاعتدال في نقد الرجال: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال 1382.

ن

النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: فاضل مقداد سيوري حلي، دار الاضواء، بيروت، چاپ دوم، سال 1417.

ناگفته هايي از حقايق عاشورا: سيد علي حسيني ميلاني، مركز حقايق اسلامي، چاپ سوم، قم، سال 1388 ش.

نتائج الافكار في نجاسة الكفار: آية الله العظمى گلپايگاني، چاپ اول، دارالقرآن الكريم، قم، 1413.

النجاة في القيامه في تحقيق أمر الامامه: ميثم بن علي بحراني، مجمع فكر اسلامي، قم، چاپ يكم، سال 1417.

نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين: محمد بن يوسف زرندي حنفي، مكتبة الإمام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال 1377.

نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: سيد علي حسيني ميلاني، چاپ يكم، قم، سال 1418.

النكت الاعتقاديه: محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)، تحقيق: رضا مختاري، دار المفيد، بيروت، بي تا.

نگاهی به آیه ولایت: علی حسینی میلانی، مركز حقايق اسلامي، قم، چاپ سوم، سال 1389 ش.

404.

نوادير الأصول في احاديث الرسول: ابو عبدالله محمد بن علي (حكيم ترمذي)، تحقيق: عبدالرحمان عميرة، دار الجيل، بيروت، سال 1992 م.

405.

نوادير المعجزات في مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام: ابوجعفر محمد بن جرير بن رستم طبري، تحقيق و نشر مؤسسه الامام مهدي (عج)، قم، چاپ يكم، سال 1410.

406.

النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناجي، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال 1364 ش.

407.

نهاية الأفكار: علي بن ملا محمد كبير (أقاضيء عراقى)، مؤسسة النشر، سال 1405-1365 ش.

408.

نهاية الدراية في شرح الكفاية: شيخ محمد حسين غروي اصفهاني، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم، چاپ يكم، سال 1374 ش.

409.

النهاية في غريب الحديث والأثر: مبارك بن محمد بن اثير جزري، تحقيق: طاهر احمد زاوي و محمود محمد طناجي، مؤسسه اسماعيليان، قم، چاپ چهارم، سال 1364 ش.

410.

نهج الإيمان: علي بن يوسف بن جبر، تحقيق: احمد حسيني، مجتمع امام هادي عليه السلام، مشهد، چاپ يكم، 1418.

411.

نهج البلاغه: سيد رضی، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، چاپ يكم، سال 1412.

412.

نهج الحق وكشف الصدق: حسن بن يوسف بن مطهر (علامة حلي)، تحقيق:

سید رضا صدر، تعلیق: عین اللہ حسنی ارموی، دار الهجرة، قم، سال 1421.

.413

نیل الأوطار: محمد بن علی بن محمد شوکانی، دار الجیل، بیروت، سال 1973 م.

ص: 486

.414

الوافى بالوفيات: صلاح الدين صفدى، دار احياء التراث، بيروت، سال 1420.

.415

الوافيه في اصول الفقه: عبدالله بن محمد بشروى خراسانى، مؤسسه مجمع فكر اسلامى، قم، چاپ يكم، سال 1412.

.416

وسائل الشيعه: شيخ محمد بن حسن حرّ عاملى، مؤسسه آل البيت، قم، چاپ يكم، سال 1412.

.417

الوسيط فى تفسير القرآن المجيد: ابوالحسن على بن احمد واحدى نيشابورى.

.418

وسيلة المتعبدين فى سيرة سيد المرسلين: عمر بن محمد بن خضر اردبيلى موصلى صوفى.

.419

وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان: شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر بن خلّكان (ابن خلّكان)، تحقيق احسان عباس، دار الثقافة، لبنان، بى تا.

.420

وقعة صفين: نصر بن مزاحم منقرى، مؤسسه العربيه الحديثه، قاهره، از منشورات كتابخانه عمومى آيت الله نجفى مرعشى، قم، سال 1403.

.421

الهداية الكبرى: ابو عبدالله حسين بن حمدان خصيبى، مؤسسه بلاغ، چاپ و نشر، بيروت، چاپ چهارم، سال 1411.

.422

هداية المسترشدين: شيخ محمد تقى نجفى اصفهانى، مؤسسه نشر اسلامى، قم.

ص: 487

.423

يتيمة الدهر: عبدالرحمان بن محمد ثعالبي، تحقيق: مفيد محمد قميحة، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال 1403.

.424

اليقين في امرة أمير المؤمنين عليه السلام: رضی الدين علی بن موسى بن طاووس حسنی، مطبعة حيدريه، نجف اشرف، سال 1369.

.425

ينابيع المودة لذوى القربى: سليمان بن ابراهيم قندوزى، تحقيق: سيد علی جمال اشرف حسيني، دار الاسوه، چاپ يكم، سال 1416.

ص: 488



بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

